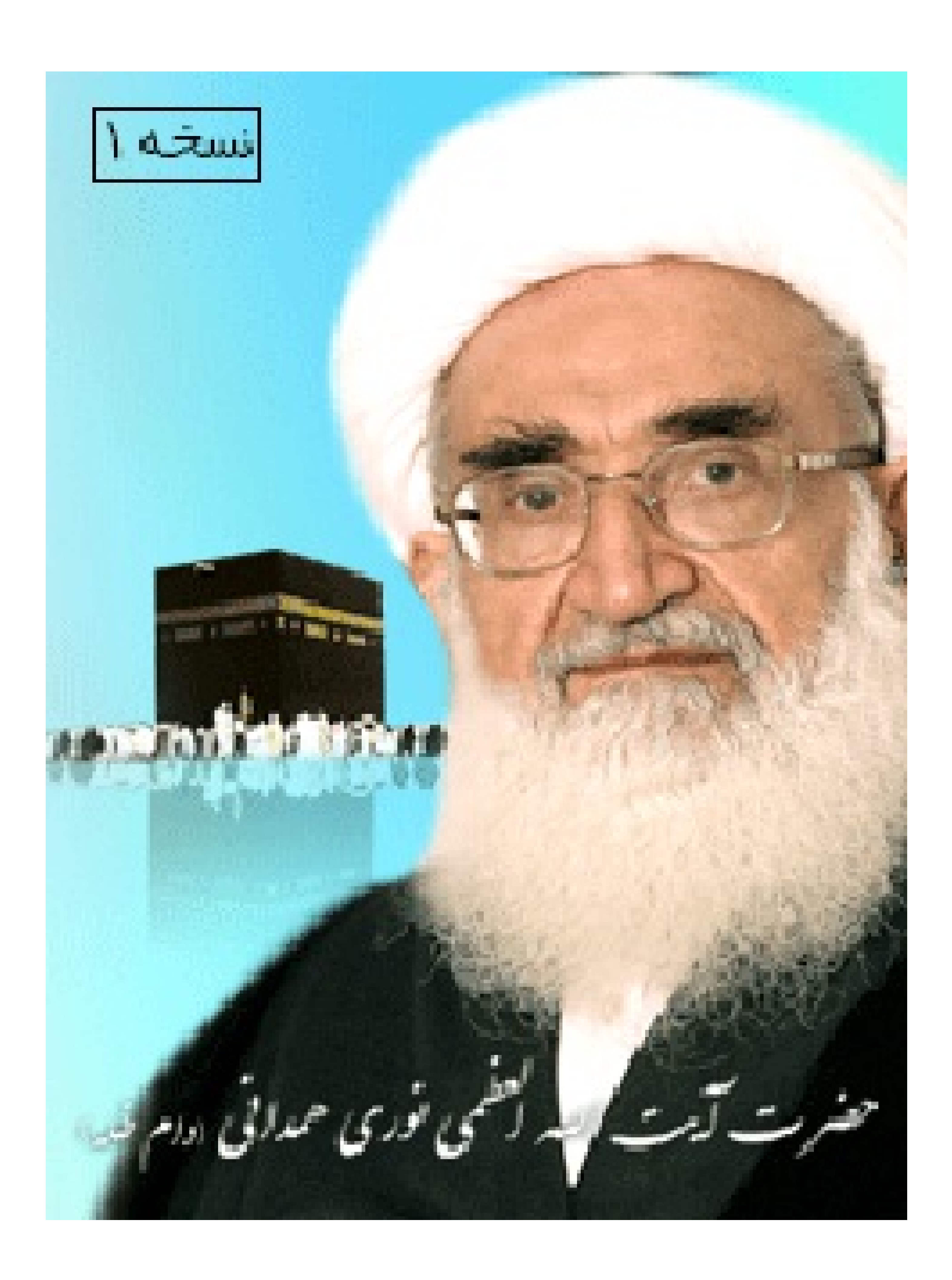

نسخه ۱
حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی (دام ظله)


بسم الله الرحمن الرحیم

رساله توضیح المسائل و مناسک حج آیت الله شیخ حسین نوری همدانی

نویسنده:

حسین نوری همدانی

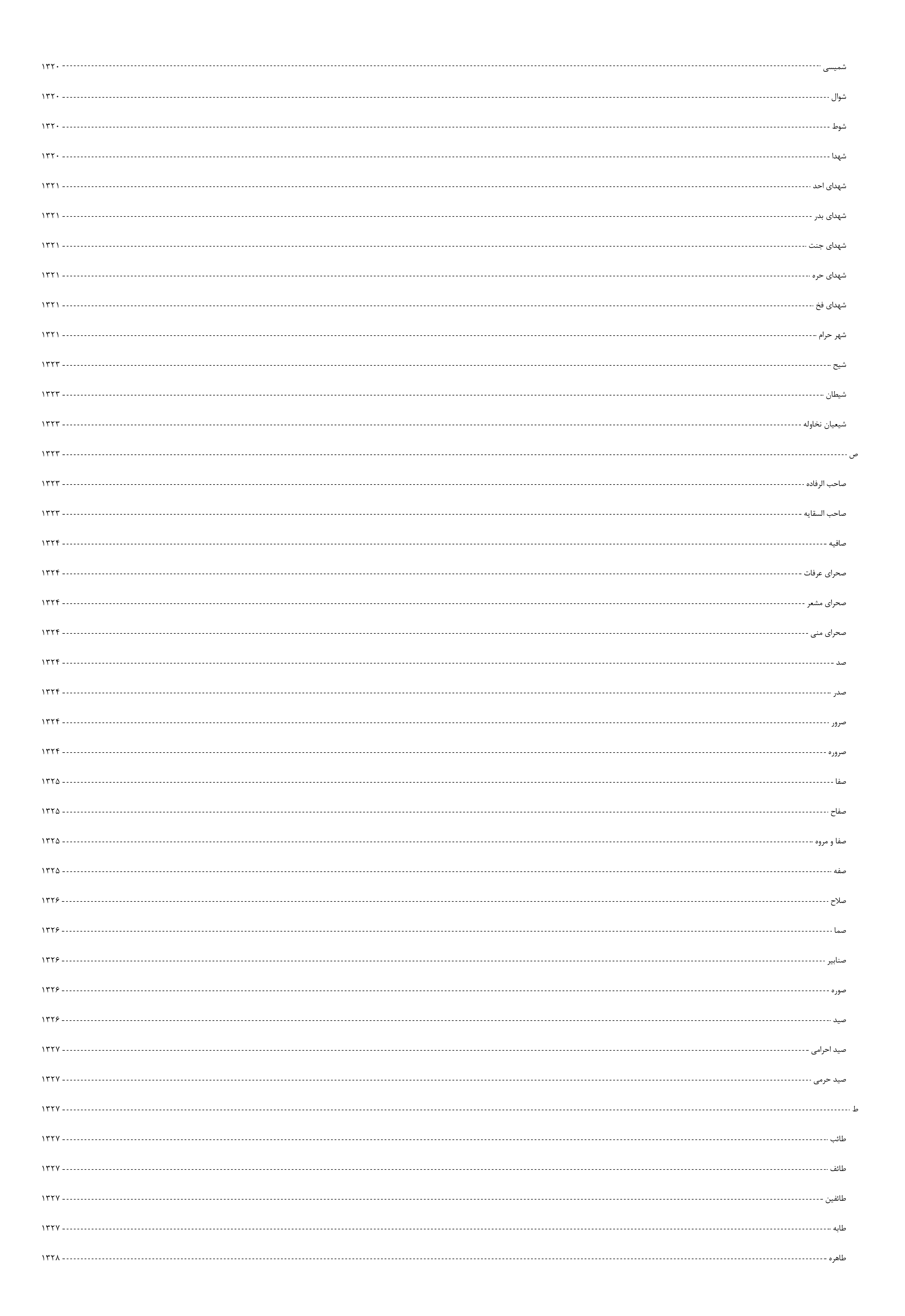
ناشر چاپی:

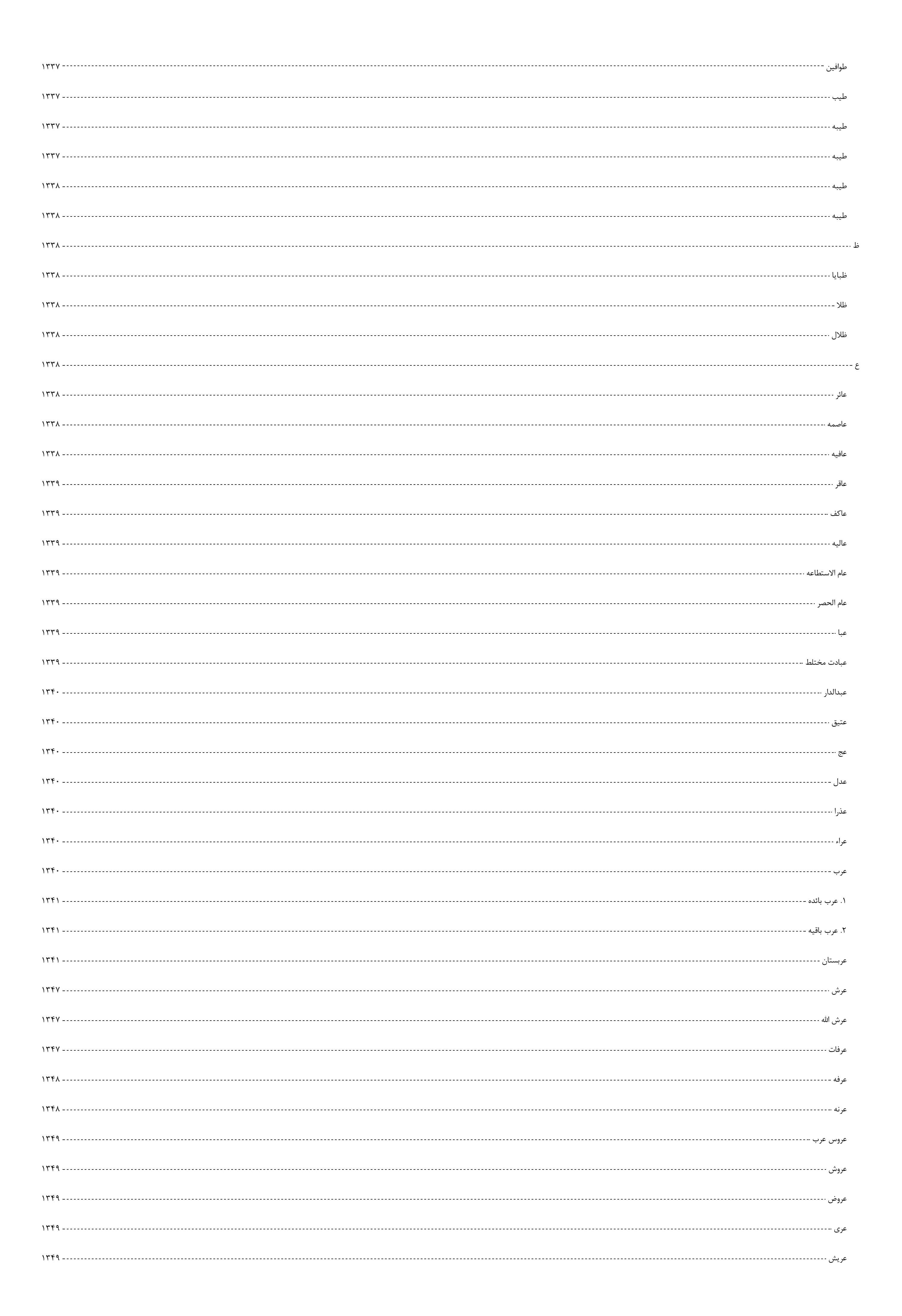
مهدی غلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست







زندگینامه حضرت آیه الله العظمی آقای حاج شیخ حسین نوری همدانی (دام ظله)

مشخصات کتاب

سرشناسه: نوری همدانی ، حسین ، - ۱۳۰۴

عنوان و نام پدیدآور: زندگینامه حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ حسین نوری همدانی "دام ظله "/ تهیه و تنظیم مهدی غلامی

مشخصات نشر: مهدی غلامی ، [۱۳۷۳؟] .

مشخصات ظاهری: ص ۱۳۰

شابک: بها: ۱۵۰۰ریال ؛ بها: ۱۵۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی

یادداشت: "اقتباس از مصاحبه معظم له با مجله حوزه سال ۱۳۶۷ شماره ۲۷ و ۲۸"

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: نوری همدانی ، حسین ، ۱۳۰۴ - -- سرگذشتنامه

موضوع: مجتهدان و علما -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: غلامی ، مهدی ، گردآورنده

رده بندی کنگره: BP۵۵/۳ /ن ۹آ۳ ۱۳۷۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۸

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۵-۹۰۵۳

فصل اول

بی شک ، تحول در ابعاد گوناگون حوزه های علمیه و هماهنگ کردن آنان با مقتضیات زمان، و هدایت اندیشه های شاداب، به سوی سرچشمه های زلال معرفت، بدون بهره جوئی از تجربه و فکر بزرگان میسور نیست. ما در این شماره با چهره ای به گفتگو نشسته ایم که اخلاص، تواضع ، تقوا، سابقه درخشان، ژرکاری، مبارزات سیاسی، اطلاعات وسیع، تبحّر در فقه و اصول، آشنائی دیر پای با نهج البلاغه و آگاهی به زمان از برجستگی های اوست.

از این رو، تجربه ها و نظرات وی می تواند در شکوفایی سیستم درسی حوزه های علمیه و هماهنگ کردن آن با نیازهای روز، کار ساز و الگوی بسیار مناسبی برای جویندگان دانش باشد.

در این برهه از زمان برزگران فضیلت و اخلاق در مزرعه دلها حکم می رانند و با آفات به مبارزه برخاسته بودند و بسان نگهبانانی نگران و هوشیار، مراقب اوضاع و پاسداری از ارزشهای متعالی بودند، حوزه علمیه قم، در کار تحولی عمیق بود، از نظر علمی پر رونق گرم و امید بر انگیزه و از نظر سیاسی چشم و چراغ

توده هـای محروم و در بنـد، این مراقبتها و دلسوزیهای چهره های مصـمم ومتعهـد حوزه علمیه قم، سبب گردیـد که در عصـر وحشت و نومیـدی و اقتـدار نوکران اجنبی، حوزه های علمی، بعنوان چشم و چراغ و کانون امیـد مردم باقی بماند و چهره های برجسته علمی، اخلاقی و سیاسی، را تحویل اجتماع بدهد.

در سـرآغاز دفتر ایام این شخصـیت بزرگ، پـدر دانشـمندی را می بینیم که شـهر را رها می کنـد و به روسـتا کوچ می کند. تا رسالتش را در آنجا به انجام رساند: چه، محیط شـهر برای دین داران بویژه روحانیون تابه گداخته بود و درنگ در آنجا ممکن نبود. در این شـرایط است که حضرت استاد، حیات علمی خود را می آغازد و در محضر پدر نخستین، دانش خود را پی ریزی می کنـد: گامهـای نخستین را به گونه ای اسـتوار بر میـدارد که دیری نمی پایـد در حوزه علمیه همـدان و پس از آن در حوزه علمیه قم می درخشـد و در نزد اسـتادان بزرگوارش، منزلتی والا می یابـد. حضـرت اسـتاد در سال ۱۳۲۲ شمسـی برای پیمودن مدارج علمی راهی قم می شود.

حضرت آیت الله حسین نوری، محصول این مقطع زمانی حوزه علمیه قم است که در این مصاحبه که بخش اول آن را در پیش رو دارید، با چگونگی تحصـیل، روش فراگیری دانش، روشـهای درسی حوزه علمیه و استادان بزرگواری که بیشترین نقش در شخصـیت ایشان داشته اند همچون آیت الله العظمی آخوند همدانی، آیت الله العظمی خوانساری، آیت الله العظمی داماد، آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله العظمی امام خمینی، آیت الله العظمی رفیعی قزوینی و آیت الله العظمی

حاج میر سید علی یثربی کاشانی «قدس الله اسرارهم» آشنا خواهید شد.

دوران زندگی و دوران تحصیلی

حوزه: با سپاس از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید خواهشمندیم طبق معمول از شرح زندگی و دوران تحصیلی خود آغاز فرمائید.

استاد: بنده در سال ۱۳۰۴ شمسی در یک خانواده روحانی، در شهر همدان بدنیا آمدم و در سن هفت سالگی، در پیش پدرم که یکی از علماء همدان و معاصر با آیت الله العظمی آقای آخوند ملا علی همدانی و هم حجره با ایشان بوده، درس خواندم را شروع کردم. ادبیات فارسی، کتاب گلستان، انشاء، ترسّل نصاب و... تا معالم را پیش ایشان خواندم. بعد از آن، همراه پدر بقصد تحصیل در مدرسه آخوند به همدان آمدم. باید اضافه کنم که من درس کلاسیک، اصلا نخواندم از الفبا، پیش پدرم خواندم و هیچ به دبستان و دبیرستان نرفتم.

مرحوم پدرم، برای درس خواندن بنده اهتمام زیاد داشت و یکی از موضوعاتی که خیلی به آن اهتمام داشت، موضوع اِتقان در درس خواندن بود، که باید خیلی پاکیزه درس بخوانم و می گفت هرچه پایه محکمتر باشد ترقی انسان بهتر و زودتر انجام خواهد گرفت. امروز درس میگفت، از همان صرف میر و مقدمات فردا گوش می کرد و تحویل می گرفت. اگر خوب خوانده بودم، تشویق می کرد و اگر خوب نخوانده بودم، تذکر میداد.

من، از همان درس عوامل به آن طرف، ملزم بودم هر درسی را سه مرتبه مطالعه کنم. یک دفعه از اول تا آخر درس، از لحاظ صرفی، کلمه به کلمه صیغه ها را از من می گرفت. دفعه دوم، همان درس را از لحاظ نحوی، از لحاظ اعراب و

جمله بندی، تجزیه و ترکیب، از من تحویل می گرفت. سوم از لحاظ محتوا و مطالب، که باید کتاب را روی هم بگذارم، از اول تا آخر درس، مطلبش هرچه بوده بگویم. بطوری بود وقتی که سیوطی می خواندم، صیغه ای نبود که ریشه اش را ندانم. حتی قرآن را باز می کرد، از اول صفحه، تا آخر صفحه، صیغه ها را باید من کلمه به کلمه بگویم، این باعث شد که در صرف و نحو، خیلی کامل پیشرفت کردم. در سال ۱۳۲۱ شمسی بود که ایشان من را پیش آیت الله آقای آوردند که در مدرسه آخوند، درس بخوانم. در حدود یک سال و نیم هم در مدرسه آخوند درس خواندم.

خصوصیات مرحوم پدر

حوزه: از خصوصیات مرحوم والدتان نیز مطالبی را بیان دارید.

استاد: از خصوصیات مرحوم والدم، یکی این بود که از مصرف وجوه شرعیّه امتناع داشت. زمان رضاخان که برای آخوندها سخت گیری می شد، ایشان ناچار شد برای حفظ لباسش، چون عمامه ها را بر می داشتند، به یک روستائی در دوازده فرسخی همدان، به نام «پاینده» برود. ایشان، با این که امام جماعت بود و به وعظ و ارشاد مردم مشغول بود، در عین حال از گرفتن و مصرف کردن وجوه برای خود امتناع میکرد و لذا دکّانی برای کسب دائر کرد و از درآمد آن، هم خود امرار معاش می کرد و هم به مردم کمک می کرد.

یکی از مزایای دیگر ایشان این بود که خطش بسیار عالی بود. ما را ملزم می کرد که علاوه بر درس خواندن، روزی سی، چهل سطر اقلاً مشق بنویسیم. با آن قلمهایی که قدیم مشق

مینوشتند. من و اخوی را در نوشتن، خیلی تشویق می کرد. ایشان، خطش بسیار زیبا بود و الان نمونه هایی از آن را داریم.

یکی از مزایای ایشان، این بود که اخلاص زیادی به حضرت ابی عبدالله (ع) داشت. که من یادم نیست اسم امام حسین (ع) برده باشیم و اشک در چشمش حلقه نزده باشد. بارها می گفت: بنده همیشه از خدا خواسته ام که در دودمان من دو چیز باقی بماند. یکی، عزاداری سید الشهداء (ع)، یکی هم فقه. بله این خصوصیات ایشان بود.

حوزه علمیه همدان

حوزه: نسبت به حوزه علمیه همدان و ویژگیهای تحصیلی و مدیریّتی آن، بویژه شیوه های تربیتی مرحوم آخوند سخن بگوئید.

استاد: بنده از آن وقتی که به همدان آمدم و شروع به تحصیل کردم، درس هم می گفتم. در اوائل پائیز سال **۱۳۲۲** شمسی، مطابق **۱۳۶۲** قمری، برای تحصیل به قم آمدم. در اینجا لازم است از آیت الله العظمی آخوند علی همدانی «رحمه الله علیه» مطلبی بگویم:

آیت الله العظمی آقای آخوند، مرد بسیار بزرگی بودند و علت آمدن ایشان به همدان این بود که از آیت الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حائری «رحمه الله علیه» اهالی همدان خاسته بودند یک نفر برای اداره امور علمی و تبلیغی همدان و اطراف همدان به آن شهر بفرستند، آن بزرگوار هم آقای آخوند را فرستاده بودند، ایشان رضوان لله علیه، دارای فضائل بسیاری بود، یکی این که: مرد جامعی بود. یعنی معلومات ایشان، در فقه و اصول فقه، منحصر نمی شد. در تاریخ تفسیر و انساب و ادبیات عرب هم بسیار بسیار خِبره بود.

جامعیتش کم نظیر بود. دوم این که خیلی خوش

معاشـرت و خوش مجلس بود و به همین وسـیله، در اعماق دلها، نفوذ می کرد و تربیت و موعظه اش بسیار مؤثر می شد. خیلی هم خوش بیان بود. لذا منبرش هم بسیار خوب بود. ماه رمضان و محرم، در پای منبرش غوغا می شد. مطالبش در منبر، چون از دل برمی خاست، بسـیار مؤثر بود و انسان را منقلب می کرد و تحولی بوجود می آورد. یکی دیگر از مزایای آخوند، رحمه الله علیه، این بود که: خیلی قـدر اوقـات را می دانست. و جـدّی بود. از پنـج دقیقه وقت هم اسـتفاده می کرد. معمولاًـ هر کجـا می رفت، کتابی زیر بغلش بود.

آقای آخوند، رحمه الله علیه، خیلی به من عنایت داشتند. همیشه نصیحت می کردند، برای نمونه یکی از نصیحتهایش را عرض می کنم:

سال ۱۳۴۵ بنده در نتیجه فعالیتهای سیاسـی و مبارزه با رژیم منفور گذشـته، که امام خمینی رضوان الله علیه آغاز کرده و پرچم آن را بدوش می کشـید و ما در زیر آن پرچم و پشت سر معظم له گام به گام جلو می رفتیم در زندان قزل قلعه، مدتی زندانی بودم، بعـد که آزاد شـدم، چون تابسـتان بود و حوزه قم تعطیـل، به مشـهد آمـده و به منزل آیت الله العظمی میلاـنی وارد شـده بودند. رفقا در مدرسه نواب، برای بنده جلوسی ترتیب داده بودند.

علماء برای ملاقات بنده آمدند. آقای میلانی و آقای آخوند نیز تشریف آوردند. بعد از آن بنده برای بازدیدشان به منزل آقای میلانی رفتم. پس از انجام ملاقات، آقای آخوند به من فرمودند: چند دقیقه ای باشید. خلوت شود، با شما کار دارم. صبر کردم

خلوت شـد، بنده را به اطاق خودشان بردند. این را باید بگویم، بنده آن وقت که به همدان رفتم و در مدرسه آخوند درس می خوانـدم، چون طبع شـعر داشـتم، گاهی شـعر می گفتم. ایشان این موضوع را شـنیده بودنـد و به حجره بنده تشـریف آوردند و فرمودند: آمدم نصیحتی بکنم و آن این است که شما مشغول درس خواندن باشید و وقت خود را با شعر تلف نکنید. من از آن تاریخ از گفتن شعر و صرف وقت در آن، خودداری کردم. تا این که در مشهد، در منزل آقای میلانی، وقتی خلوت شد، به من فرمودند: یادتان هست که آن سال که آمدید همدان، به شـما یک نصیحتی کردم، حالا هم چون به شما خیلی علاقه مندم، می خواهم یک نصـیحتی به شـما بکنم. آن نصـیحت این است که شـما به مور و ملخ کار نداشته باشید. بعداً توضیح دادند که من می بینم شـما مقابه هائی می نویسـید در باره زنبور عسل و موریانه و مورچه و... این نه از این جهت است که کار خوبی نباشد. خود است، داشـتن قلم خوب است. ولی ما باید سـعی کنیم در آینده یک فقیه کامل، مفسـر و عالم جامع باشـیم. از شما انتظار داریم چنین باشـید. اینها که شما در باره مور و موریانه و زنبور عسل می نویسید، دانشگاه رفته هم می تواند بنویسد. اما از شما که اسـتعداد رسـیدن به مقام فقاهت را داریـد، حیف است. بنا بر این از این به بعـد دور مور و ملـخ را خط بکش. در این موقع بنده از ایشان نیز تقاضا کردم که مرا نصیحت

و موعظه بفرمایند.

در پاسـخ حقیر فرمودند: تا میتوانی به طلاب علوم دینیه خدمت کن، اینها بالا خره منسوب امام عصـر «عجل الله تعالی فرجه» به شمار میرونـد.یکی از شـیوه های مرحوم آخوند، رحمه الله علیه، این بود که با طلاب خیلی گرم می گرفت. این عجیب بود که شهریه آنهـا را خـود می داد. مقسّم داشت، ولی بیشـتر خـودش شـهریه می داد. چرا؟ برای این که هر طلبه که می آمـد شـهریه بگیرد، از درس و بحثش سؤال می کردنـد. از مشـکلاتش و وضع زنـدگیش می پرسـیدند و وقـتی می دیدنـد طلبه ای نیـازمند است و احتیاج بیشتری دارد، بیشتر شهریه می دادند. یا اینکه خوب درس خوانده بود شایسته ترین را تشویق می کردند.

یکی دیگر از خصـایص آخونـد رحمه الله علیه این بـود که به غربـا توجه بیشـتر داشت. خیلی عجیب، بعضـی از طلبه هـا در قم بودند، در سال دو سه مرتبه می رفتند و از ایشان برای کمک زندگی خود پول می گرفتند و می آمدند! علی ای حال، خیلی با طلبه ها گرم می گرفت. به حجره ها می رفت، می نشـست، صـحبت می کرد. کمتر کسی است که آنطور باشد. ملاقات ایشان وقت معینی نداشت، صـبح که می شد، ساعت ۷ و ۸ در حیاط باز بود. هر کس، هر وقت می آمـد، وارد می شـد می نشـست، اگر سؤالی داشت می پرسید و ایشان پاسخ می داد و اگر مشکلی داشت بیان می کرد و ایشان رفع مشکل می کرد. این نشست تا ظهر ادامه داشت. بعد، نماز می خواند و نهار می خورد و با ز از ساعت

۳ بعـد از ظهر، در را باز می گـذاشت، تا هر کس هر کاری دارد، مراجعه کند. این اهتمام و حوصـله خیلی عجیب است. کمتر شخصـیتی است که اینچنین مردم دار باشد. تلفن می کردند، کار داشتند یا مثلاً استخاره می خواستند، ایشان شخصاً جواب می داد. خلاـصه، ایشان از لحاظ اخلاقی و اخلاصـی و توجه به خـدا و ائمه اطهار ممتاز بود. وقتی حوزه را اداره می کرد، همیشـه قبـل از درس فقه و اصول نیم سـاعت تفسـیر می گفت. از سـاعت ۹ تا ۱۲ هر سه بحث را تمـام می کرد، سـیره اش، اینجـوری بـود.البته آخر درسـش هم به بعضـی از شاگردهـایش، می فرمـود: مصـیبت می خواندنـد. «یکی ز آقایـان می فرمـود: آیت الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم، در اول درسهایش می فرمود: مصیبت می خواندند».

مدرسه مرحوم آخوند، کوچک بود. آن مرحوم آنرا وسـعت داد و کتابخانه مهمی هم برای آن دایر کرد. کتابخانه ایشان، الان هم هست و یکی از کتابخانه های عالی و مهم ایران است.

در آخرین ملاقـاتی که بـا آیت الله العظمی آقـای آخونـد داشـتم، چون گاهی تابسـتان ها به همـدان می رفتم و به محضـرشان شرفیاب می شدم، به ایشان عرض کردم به بنده نصـیحتی بفرمائید، باز همان نصـیحت قبل را تکرار کردند و فرمودند، نصیحت من به شـما این است که تـا می توانیـد به کـار طلبه ها برسـید. به آنها کمک کنیـد و مضایقه نکنیـد. چون آنها به منسوب امام عصر «عجل الله تعالی فرجه» می باشند.

اساتید

حوضه: خصوصیات اخلاقی و برخی خاطرات گفتنی استادانتان را بیان دارید.

استاد: بنده که در اوایل شهریور ۱۳۳۲ شمسی و

۱۳۶۲ قمری به قم آمدم، در نزد حضرت آیت الله سید محمد باقر سلطانی طباطبایی، رسائل و مقداری از مکاسب را خواندم و در محضر حضرت آیت الله العظمی آقای داماد، مقداری از سطح، مکاسب، و کفایتین را خواندم و مقداری از رسائل را پیش آیت الله شیخ محمد مجاهدی، که مرد ملایی بود خواندم.یکی دیگر از اساتیدم، آیت الله میرزا مهدی تبریزی بود که پیش این مرد محقق قسمتی از سطح و کفایه را خواندم. این مرد بزرگ در عبارت فهمی ممتاز بود.

آنزمان که من به قم آمده بودم زمان آیات ثلاث، آیت الله العظمی حجت، آیت الله العظمی سید محمد تقی خوانساری و آیت الله العظمی صدر«رحمه الله علیه» بود. یکی از خاطرات من مربوط به سال ۶۳ قمری و ۲۳ شمسی است که نماز باران به امامت آیت الله العظمی خوانساری برگزار شد. آن سال باران کم آمده بود و مردم قم در مضیقه بودند و ایشان نماز مغرب و عشاء را در مدرسه فیضیه می خواند. نماز تقریبا یکساعت طول می کشید. خیلی با حال نماز می خواندند و ایشان از لحاظ عبادت خیلی ممتاز بودند. عده ای از مردم قم که اکثراً کشاورز بودند، آمدند و گفتند: باران نیامده و زراعت ما دارد می سوزد. ایشان دستور فرمودن که اعلام شود اعلامیه هایی توی بازار بزنند که مردم سه روز روزه بگیرند. و روز جمعه برای خواندن نماز باران، پا برهنه و پوشیدن لباسهای وارونه حاضر شوند. ما هم با مردم حرکت کردیم و رفتیم طرف خیابان خاک فرج که آن وقتها بیابان بود و نماز خواندیم. همه مردم قم

بودن، و همه طلاب و روحانیون عبا ها را وارونه پوشیده و پاها را هم برهنه کرده بودند. آنجا قبل از نماز، خطیب بسیار مبرّز، مرحوم حاج شیخ محمد تقی اشراقی «رحمه الله علیه» منبر رفتند و صحبت کردن، در ضمن به مردم گفتند: ما وظیفه داریم نماز بخوانیم، حالا باران آمد یا نیامد، آن دیگر با خداست. ما میخواهیم به وظیفه عمل کنیم. به هر حال نماز باران خوانده شد و وقت برگشتن چون از باران خبری نشد عده ای ما را مسخره می کردند که، عباهایتان را جمع کنید که گل آلود نشود.

روزهای جمعه آیت الله خوانساری نماز جمعه می خواندند. و لذا تشریف آوردند مسجد امام و نشستند. ما هم نشستیم و قبل از اینکه خطبه بخوانند، با آنها که نشسته بودند صحبت و موعظه می کردند که بله ما عوض شده ایم، خدا عوض نشده است، ما بد شده ایم و...

خلاصه آن روز گذشت. دو روز بعدش چون از آمدن باران خبری نشده بود، ایشان اعلام کردند که فقط طلبه ها روزه بگیرند و فقط طلبه ها بیایند. دفعه دوم، پشت قبرستان حاج شیخ عبد الکریم، قبل از قم نو، دست راست در جاده اراک، که آن موقع بیابان بود , نماز برگزار شد. این دفعه آقای خوانساری خیلی منقلب بودند. نماز ایشان که داشت تمام می شد، ابر ها پیدا شدند. خلاصه قبل از اینکه برگردیم و وارد قم بشویم، باران شروع شد. و بالاخره بارانی آمد که دوباره همان کشاورزها آمدند و گفتند بس است. ممکن است سیل بیاید، دعا کنید که باران متوقف شود.

در اینجا به دو قضیه،

در ارتباط با حضرت آیت الله خوانساری اشاره می کنم:

در موقعی که حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری «رضوان الله علیه» تصمیم به خواندن نماز باران، به شرحی که گفته شد گرفتند، از قراری در آن هنگام مسموع گردید: آیت الله العظمی سید محمد حجت و آیت الله العظمی صدر به ایشان پیغام دادند که ما هم حاضریم در نماز باران شرکت کنیم. ایشان در پاسخ به آن پیغام فرمودند: نه شما شرکت نکنید. من نماز باران را میخوانم. اگر خداوند دعای ما را مستجاب کرد و باران آمد، مردم آنرا به حساب همه روحانیت میگزارند و موجب عزت و عظمت روحانیت می شود ولی اگر باران نیامد مردم این را به حساب من می گزارند و عزت و عظمت شما محفوظ می ماند. از جمله موضوعاتی که از آیت الله خوانساری با چشم خودم دیدم این بود که ما چند نفر می خواستیم شرفیاب شویم. نزدیک منزل ایشان که رسیدیم، دیدیم ایشان از جایی دارند به طرف منزل می آیند. به درب منزل که رسیدند سائلی سررسید و به ایشان عرض کرد که من پیراهن ندارم. آقا وارد اتاق شدند و ما هم پشت سر ایشان وارد اتاق شدیم. دیدیم قبای خود را از تن بیرون آوردند و بعد پیراهن را از بدن درآوردند و به آن سائل دادند و سپس قبای خود را پوشیدند و همانطور بدون پیراهن نشستند و به کار مردم رسیدگی می کردند و به سؤالات ما پاسخ می دادند.

بعد از آن یکی دیگر از اساتید مهم ما مرحوم آیت الله العظمی سید محمد داماد می باشد

که حدود ۱۲ سال در درس فقه و اصول معظم له شرکت نمودم. چند نفر بودیم در حوزه که به شاگردان داماد معروف بودیم. ایشان مرد بسیار دقیقی بود و دقت نظر ایشان انصافاً خیلی خوب بود. در تربیت شاگرد و عنایت به شاگرد هم ممتاز بود. نوشته هایی از درس آن مرحوم را بنده دارم. من درسهای ایشان را می نوشتم و بعداً خدمت ایشان می دادم. مطالعه می کردند و با دقت در حاشیه اش چیزهایی می نوشتند که اکنون وقتی نگاه می کنم برای من یک یادگار آموزنده و مهمی است.

در تواضع، اخلاص و ساده اندیشی کم نظیر بود، این را فراموش نمی کنم. یک روز درس می گفتند، در مسئله وضو به اینجا رسیدند که در موقع گرفتن وضو باید انسان خودش آب بریزد و خودش وضو بگیرد و کسی کمک نکند. البته کمک هم مراتب دارد. بعضی مراتبش باطل میکند و بعضی مراتبش مکروه است. روایتی خواندم از «وسائل» که حضرت امام رضا (ع) زمانی که به مجلس مأمون وارد شدند و مأمون در حال وضو گرفتن بود، بدین نحو که یک نفر آب می ریخت در مشت او و او وضو می گرفت. حضرت امام رضا (ع) به مأمون فرمودند: «لا تشرک بالله یا امیرالمؤمنین». این کلمه را که ایشان خواندند، که حضرت رضا به مأمون، امیر المؤمنین گفته باشد، فرمود: این حدیث ممکن است سنداً مخدوش باشد، مخدوش هم هست. چون ما نداریم در روایت صحیح که ائمه علیهم السلام، به خلفای جور، امیرالمؤمنین گفته باشد. در کتاب (الامام الصادق و المذاهب الاربعه) تألیف اسد حیدر، این بحث

است که هیچ وقت ائمه علیهم السلام به بنی عباس و خلفای جور امیر المؤمنین نگفته اند و اگر در یک جا داشته باشیم سند ضعیف است. امام صادق علیه السلام هم هرگز به منصور امیرالمؤمنین نگفته است. بر اثنای بحث این کلمه (امیرالمؤمنین) ایشان را منقلب کرد به طوری که به شدت گریه کرد و نتوانست آن روز درس بگوید. متأسف شد که وضع طوری باشد که امام رضا علیه السلام بگوید امیر المؤمنین!

اخلاصش را دارم میگویم که آنروز با گریه اش همه را منقلب کرد و نتوانست درس بگوید. عبایش را بر سرش گرفت و جلسه را ترک کرد. خلاصه ۱۲ سال هم بنده پیش ایشان خواندم. از جمله کسانی که باز پیش آنها درس خواندم آیت الله آقای علامه طباطبایی بود که پنج سال بنده به درس اسفار ایشان رفتم. البته عظمت و بزرگواری آیت الله علامه طباطبایی از لحاظ اخلاق، کمال و معلومات و تربیت شاگرد، معلوم است و نیاز به توضیح ندارد. یکی دیگر از اساتید بزرگ ما حضرت آیت الله العظمی آقای سید محمد حجت کوهکمری بود. من در درس ایشان مدتی شرکت می کردم. درس معظم له، در آن زمان در قم ممتاز بود. استادی بسیار بزرگ و خیلی خوش بیان بودند. در درس گفتن سلیقه خوبی داشتند. مطالب را دسته بندی می کردند. دسته بندی مطالب به گونه ای بود که نوشتنش خیلی راحت بود. روش آن مرحوم باید برای ما درس باشد که مطالب را تنظیم کنیم. مثلاً ـ بیع فضولی که می گفت، در بیع فضولی چند تا مبناست: مبنای مرحوم شیخ انصاری، مبنای مرحوم آخوند

خراسانی که از حاشیه آخوند بر مکاسب استفاده می شود ـ مبنای مرحوم سید محمد کاظم یزدی، مبنای مرحوم شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی و مبنای خودش، پنج شش تا مبنا بود. از اول بیع فضولی تا آخر، هر روز مطلب هر کس را روی مبنای خودش، به طوری تنظیم می کرد که انسان از این بیان و دسته بندی تعجب می کرد. درس را به این ترتیب می گفت و مقتضای مبنای هر کس را در مسأله، بیان می کرد یا در صحت و نفوذ بیع فضولی و در بحث اجازه مثلا در نقل و اقسام کشف و... تقسیم بندی بسیار جالبی داشت.نکته دیگری که در رابطه با ایشان بنظرم رسید، آن است که روزی که در آستانه احتضار قرار گرفته بود، رفتم منزل ایشان، نزدیک مدرسه حجتیه. من توی حیاط بودم و اشخاص دیگری هم بودند. همه ناراحت و متأثر بودیم. یک نفر آمد و گفت: برای ایشان، مقداری تربت سید الشهدا (ع) آوردند، تربت را با آب قاطی کردند. تا ایشان بخورند. ایشان هم برداشت و نزدیک لبش آورد و گفت: (آخر زادی من الدنیا تربه الحسین).

و آنگاه نوشید و اشهد آن لا اله الا الله را گفت و روبه قبله، به جوار حق پیوست.آقایان ثلاث، آیات عظام حجت و خوانساری و صدر، این سه بزرگوار، آن موقعی که بنده به قم آمدم حوزه را اداره می کردند.آیت الله العظمی آقای بروجردی هم از علماء و فقهای بزرگ و معروف بود و در بروجرد زندگی می کرد.

روزی برای معالجه نقاهتی که داشتند به تهران تشریف آوردند و در بیمارستان فیروزآبادی بستری شدند.

علماء

اطلاع پیدا کردند و عیادت کردند و نامه هایی نوشتند و رفت و آمدهایی انجام شد.آنوقت از ایشان تقاضا شد به حوزه علمیه قم تشریف بیاورند و ایشان هم پذیرفتند. یادم هست که با استقبال شایانی که آقایان ثلاث هم بودند، ایشان وارد قم شدند. بعد از ورود، درس شروع کردند. اولین کتابی که شروع کردند (اجاره) بود.

مناسب است اینجا دوتا نکته را عرض کنم. یکی: اهمیت فقه، که بدیهی است علماء و فقهای بزرگی در عالم تشیع بوده اند که اینان، همیشه وزنه بزرگی در عالم اسلام بوده اند. این برای خاطر این است که به فقه، در اسلام، اهمیت زیادی داده شده است. پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: «فقیه واحد أشد علی ابلیس من الف عابد».یک فقه، وجودش بر شیطان هزار عابد سنگین تر است. و این به خاطر این است که وجودش در اجتماع مؤثر است.حضرت کاظم (ع) فرمودند: «ان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها».مؤمنین فقهاء دژهای اسلامند. همجنان که دیوارهای یک شهر، آن شهر را حفاظت می کند، آنان نیز اسلام را حفاظت می کنند.

و نیز حضرت کاظم (ع)، فرمودند: «تفقهو فی دین الله و فضل الفقیه علی العابد کفضل الشمس علی الکواکب».یعنی در دین اسلام تفقه کنید و فضیلت و برتری فقیه بر عابد مانند برتری خورشید است بر ستارگان.و بالاخره حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

«اذا اراد الله بعبدِ خیراً، فقهه فی الدین و زهده فی الدنیا»هنگامی که خداوند می خواهد نسبت به بنده ای خیر پیش بیاورد، (آن بنده را منشأ خیر قرار بدهد) او را در احکام دین فقیه و نسبت به دنیا زاهد و بی

اعتنا می گرداند.این قبیل احادیث که فراوان است، اهمیت فقه را می رساند.

نکته دوم این که: با کمال تأسف، حوزه های ما طوری شده اند که دیگر مثل سابق، فقهای بزرگ را نمی پرورند. شاهدش این است که می بینیم در شهرهای ایران فقهای بزرگی بوده اند که از دنیا رفته اند، و با از دنیا رفتن آنها خلا بوجود آمده و جایگزین نداشته و ندارد. مثلا آیات عظام شیخ بهاء الدین محلاتی در شیراز، آخوند ملا علی در همدان، که در غرب وزنه ای بودند. در تهران آیات الله سید احمد خوانساری، آیت الله سیخ محمد تقی آملی. در مشهد آیت الله سید محمد هادی میلانی. در اهواز آیت الله حاج سید علی بهبهانی. در اصفهان آیت الله خراسانی و آیت الله آقای خادمی. باید در این مورد فکری بشود. اساساً باید در حوزه طبقه بندی کاملی بر اساس رشته های مختلف علوم بوجود بیاید. مثلاً ۵۰ نفر، ۱۰۰ نفر، از افرادی که مستعدند از لحاظ ذوق، قریحه، استعداد، و صلاحیت اخلاقی و شناخته شده تحت نظر مربیان صالحی داره بشوند و هیچ مسافرتی و اشتغالات دیگری نداشته باشند. از لحاظ وضع اقتصادی هم صد در صد تأمین باشند تا بعد از بیست سال، هر کدامشان یک فقیهی بشوند.

اینجا به یاد دو سه تا بیت شعر از علامه بحر العلوم که از همان خانواده آیت الله بروجردی است افتادم در اول «دره» ایشان می گویند:

و بعد فالعلم طویل سلمه

سامکه اعلامه و انجمه

وان علم الفقه فی العلوم

کالقمر البازغ فی النجوم

بنور من بعد علم المعرفه

معالم الدین غدت منکشفه

علم، راهش و نردبانش، طولانی است. علامت ها و

ستارگانش، در افق خیلی بالا واقع شده اند. علم فقه در میان علوم دیگر مانند ماه تابان است در میان ستارگان، به نور علم فقه بعد از علم معرفت خدا، معالم و آثار دین منکشف و روشن می شود.

البته علم فقه، بسیار بسیار شریف و عزیز است. مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، آن موقع در قم، خارج فقه و اصول را میفرمودند. از خصوصیات و مزایای درس فقه ایشان، این بود که: هر مسئله فقهی را که میخواستند عنوان کنند، حشو و زواید را حذف می کردند. مثلا برای یک مسئله فقهی، در جواهر و غیر آن هفت دلیل، هشت دلیل، ده دلیل، اقامه شده است. ولی ایشان سعی می کرد وقت را صرف بعض مطالبی که زائد به نظر می رسد نکند، حشو و زوائد را حذف میکرد. کلام را متمرکز می کرد، در یک یا دو دلیلی که دلیل اصلی مسئله بود و بیشتر در آن بحث میکرد. گاهی هم ممکن بود اشاره مختصری هم بکند و آن حشو و زوائد، ولی وقت زیادی صرف آنها نمی کرد. دوم اینکه: احادیثی را که پایه و ریشه مباحث فقهی است و میخواست در درس فقه بخواند به طرز خاصی می نوشت و می آورد.

اولاً: دقیقا دسته بندی شده بود.

ثانیاً: از حیث سند و متن مورد بررسی قرار میگرفت.

از لحاظ سند که حدیث مورد بحث قرار می گرفت، طبقات روات را مطرح می کرد، و چون خودش در طبقات روات خیلی کار کرده بود آنها را از لحاظ طبقات، بطور کامل بررسی میکرد، تعداد راویان احادیث ما، آن طور که به ضبط آمده، در حدود

چهارده هزار نفر است که در تنقیح المقال مامقانی که شاید مبسوط ترین کتاب رجال باشد، در حدود چهارده هزار راوی را روی هم رفته نامبرده و مورد بررسی قرار داده است. آیت الله بروجردی، اعلی الله مقامه، به اندازه ای محیط به تراجم راویان احادیث بود که مثل اینکه اینان را بزرگ کرده. هر کدامش که نام برده میشد، متولد شده کجاست، در کجا زندگی کرده است، از کبار کدام طبقه و از صغار کدام طبقه، چند امام را درک کرده، چه تالیف کرده است.

خلاصه، به قول بعضی از آقایان «یعد الرجال بأنامِلِه» با انگشت هایش، رجال را می شمرد. به این ترتیب، احادیث را مورد بحث و بررسی قرار میداد و تا ممکن بود، حکم فقهی را از متن احادیث در می آورد. کمتر دیدیم در این چند سال، ایشان با اصل با استصحاب و برائت مثلاً یک مسئله ای را بخواهد درست کند. بیشتر سعی میکرد روی همان متن حدیث، حکم فقهی مورد بحث را دربیاورد.

سوم: سیر تاریخی مساله: هر مساله فقهی را که عنوان می کردند، سیر تاریخی آن مساله را هم بیان می کردند که در طول زمان، این مساله فقهی، چه نشیب و فرازهایی را پیموده و مبدا پیدایش این مساله فقهی، در چه زمانی بوده، در طول ازمنه و اعصار، در کتب عامه و خاصه، این مساله چه مراحلی را پیموده تا امروز نوبت تحقیق درباره آن به ما رسیده است.

چهارم: نقل اقوال: در نقل اقوال. در ابتدا معمولاً اقوال علمای عامه را با ذکر کتبشان نقل می کرد، گاهی اقوالشان را از کتب خودمان نقل می کرد.

مثلاًـ گاهی از کتب آنان، مثل (بـدایه المجهتـد ونهایه المقتصـد) ابن رشـید اندلسـی و امثال آن و گاهی هم از (خلاف) شـیخ طوسـی، یا از(تذکره) علامه (منتهی) علامه نقل می کرد و بعد از آن اقوال فقهای شـیعه را نقل می کرد. معمولاً بدون واسـطه، ازکتبشـان می گرفت و به مـا هم گـاهی می فرمود: (من به کتـاب (مفتـاح الکرامه)، تا فرصت داشـته باشم، مراجعه نمی کنم). (مفتاح الکرامه فی شـرح قواعـد العلامه) که از سـید عاملی، شاگرد بحرالعلوم میباشد، برای اینکه مراجعه کننده را از مراجعه به کتب دیگر مسـتغنی کنـد سـعی کرده است اقوال را بـا ذکر نـام صاحبان کتابها نقل کنـد. ایشان فرمودنـد (من تا فرصت دارم، خودم مراجعه می کنم به مآخذ ومدارک، شما هم خودتان اقوال را از مآخذ و مدارک، بلا واسطه بگیرید.)

بعـد می پرداخت به تاریـخ صـدور اقوال، که در چه تـاریخی از صاحبانشان صادر شـده؛ حتی اگر یکی از فقهاء، کتب متعـدد دارد و در آنها فتاوی مختلف دارد، چون محیط بود می دانست، کـدام کتاب مقـدم وکدام موخر است. در چه تاریخی، علامه (تـذکره) را و درچه تاریخی (منتهی) را تحریر کرده است. بطوری که روشن می کردنـد این شـخص، که دارای اقوال متعددی است، نسبت به تعدد تالیفاتش، متقدم و متاخر، کدام است، این اقوال، مثلاً نسبت به هم، چه ترتیبی دارند؟

پنجم: بعد از نقل اقوال عامه و خاصه، به مدارک اقوال توجه می کردند و بالنتیجه، مساله، بسیار بسیار روشن می شد. بطوریکه هر کسی که در درس ایشان بود، مساله که تمام می شد، اصلاً خودش صاحب نظر می شد، این را هم

باید اضافه کنم، در بحث بطوری بی طرفانه بحث می کردند که تا بحث به آخر نرسیده، کسی نمی دانست نظر ایشان چیست؟ و کدامیک از این اقوال را اختیار خواهند کرد؟

دسته بندی دروس

حوزه: دسته بندی بر چه اساسی بود؟ طبقات سند یا محتوی...

استاد: براساس محتوی؛ مثلاً در کتاب (قضا) که یک عینی، مورد تداعی و دعوا قرار گرفته، این می گوید مال من است، آن یکی می گوید مال من است؛ آن وقت هر دو بینه اقامه کرده اند، هر دو مدعی اند. اینجا بحث این است که بینه داخل، مقدم است یا بینه خارج، مقدم است؟داخل (داخل الید)، کسی است که تسلط بر این مال دارد، خارج، آن کسی است که تسلط براین مال ندارد. اینجا بحث از مرجحات میان دو بینه است. مرجحاتی که هست یکی داخل بودن و یکی خارج بودن ا ست. یکی دیگر اکثر واقل است. یکی دیگر، اعدل و عادل بودن است. مرجحات دیگری نیز هست که به شاهدها برمی گردد. خلاصه، اینجا روایات زیاد است و باید دسته بندی بشود مثلاً دوتا خبر، دالند که بینه داخل مقدم است. دوتا سه تا خبر، دلالت دارند که بنیه خارج، مقدم است و هکذا.

خوب باید اینها را دسته بندی کنیم، بعد بررسی کنیم که رجحان با کدام دسته است. البته دسته بندی، همیشه از لحاظ دسته بندی است. یک دسته بندی هم گاهی از لحاظ سند است. یکی از مهارتهای آیت الله بروجردی این بود که گاهی از اوقات می دید در (وسائل)، در یک بابی پنج خبر است سه یا چند خبر را به یک خبر برمی گرداند؛ یک

خبر می افتاد یک طرف و آن چهار تای دیگر می شد یک خبر در مقابل آن یکی. این چهار خبر را که صاحب وسائل گفته، از فلان کتاب و فلان کتاب و فلان راوی و فلان راوی، ایشان می فرمودند: برای ما ثابت است که امام صادق (ع) یک دفعه این حکم را بیان فرموده اند؛ منتهی هر کدام از راوی ها یک جور نقل کرده اند. حدیث یکی است؛ چون معصوم، یک دفعه بیشتر نفرموده اند؛ لذا پنج تا خبر را می کرد دوتا؛ چون چهارتایش در واقع یکی بود. و اما از نظر رجال، کارشان به این ترتیب بود که می فرمودند: من طبقه بندی رواه را از کافی شروع کردم. یعنی: کافی را گذاشتم جلو؛ اصولاً و فروعاً – الآن در هشت جلد کافی چاپ شده است: دو اصول و پنج جلد فروع و یک جلد هم، روضه کافی است – و اساتید کلینی را جمع کردم که روی هم سی و شش نفر بودند که یکی از آنان، علی بن ابراهیم، یکی دیگر ابو جعفر محمد بن یحیی عطار، یکی دیگر احمد بن ادریس، که کنیه اش ابو علی اشعری و هکذا...، بعد برای هر کدام، یک جزوه قرار دادم؛ مثلاً از اول کافی تا آخر کافی، آنچه که کلینی از علی بن ابراهیم نقل کرده در یک جزوه نوشتم. (البته متون را حذف کرده ولی اسناد را نوشتم).

این جزوه مال علی بن ابراهیم. بعد یک جزوه دیگر برای محمد بن یحیی ابو جعفر عطار قمی، این هم خیلی خبر دارد. شاید بیشتر از علی بن ابراهیم، خبر داشته باشد.

یکی دیگر از اینان، احمد بن ادریس ابو علی اشعری، است، که برای ایشان هم جزوه ای ترتیب دادم، بعد رفتم سراغ اساتید بالاـتر؛ مثلاًـ علی بن ابراهیم، از کی نقل کرده، بیشتر از پدرش، گاهی هم از غیر پدرش. این را هم در همان جزوه علی بن ابراهیم نوشتم. بعد جزوه محمد بن یحیی، که از کی نقل کرده، باز در جزوه مخصوص وی نوشتم.

بعد رفتم سراغ اساتید آن سی وشش تا وهمین طور تا برسیم به امام معصوم (ع)، ادامه دادم وهمه را در جزوه هایشان نوشتم. در حدود پانزده هزار حدیث در اصول و فروع کافی هست. این کار که تمام شد، همین کار را درباره تهذیب انجام دادم. در استبصار لازم نیست چون هر چه در استبصار هست، در تهذیب هم هست. در (من لا یحضره الفقیه)، هم این کار لازم نیست. چون مرحوم صدوق در نقل احادیث، نوعاً آن آخرین راوی را ذکر می کند؛ زراره مثلاً. بعد یک مشیخه دارد (مشیخه یعنی محل ذکر اساتید وشیوخ) در آخر کتاب (من لا یحضره الفقیه) است که در آنجا می گوید: مثلاً هر چه از زراره نقل کرده ام، طریق من به او از این راه است و بوسیله این اشخاص. و مهم در اینجا همان کافی وتهذیب است. و کافی از تهذیب مهم تر است چون با هم فرق دارند. کلینی رسمش این بوده که در تمام روایات، از خودش تا معصوم، اسناد را ذکر کرده است، ولی شیخ طوسی این کار را نکرده حدیث را ک ه از کتب می گرفته اسناد را از خودش تا آن کتاب، نقل

نمی کرده و در آخر کتاب، در مشیخه اسناد خود به آن کتاب را ذکر کرده است. آن وقت چون اصول اربع ماه در آن زمان نوعاً در دسترس اینان بوده؛ مثلاً کتاب احمد بن محمد بن خالد در پیش شیخ طوسی بوده، حدیث را از کتاب او نقل کرده، دیگر از خودش تا او، سه چهار تا واسطه می خورد، آنان را ذکر نمی کرد آخرش در مشیخه، گفته هر وقت اسم فلانی را بردم، واسطه میان من و او فلان فلان است. و کار حضرت آیت الله بروجردی، اول در کافی بوده، بعد در تهذیب و کسی که بخواهد کار او را انجام بدهد، می فهمد که چند بار باید این کتاب را ورق زده باشد.

نتیجه: ایشان در این کار چند نتیجه گرفته بود. یکی این که: تعداد روایات نقل شده از هر یک از این راویان را بدست آورده بود؛ بعد تقسیم کرده بود به ابواب فقه. در(صلوه) چند حدیث، در (زکات) چند حدیث. تعداد روایت از راویان هر یک که بدست آمد، شخصیت راوی هم بدست می آید. یکی دو حدیث، یکی ده حدیث، یکی پانصد حدیث، یکی هزار حدیث دارد. معلوم است آن که هزار حدیث داشته معمولاً یکی از علماء بزرگ بوده است آن که دو تا حدیث داشته، بطور معمول شخص عادی بوده است؛ یک وقت راهش افتاده خدمت امام و یک حدیث پرسیده است.دوم: بدست آوردن واسطه هایی که گاهی حذف می شد. برای اینکه ببینیم این راوی، از فلان کس، صد جا با واسطه نقل کرده، یک جا بدون واسطه، معلوم می شد اینجا واسطه افتاده

است. آن زمان، عنایت زیاد بود که سند عالی باشد. علوّ سند، آن است که واسطه کمتر باشد اگر راوی دستش می رسید به آن شخص، از او نقل می کرد؛ ولی می بینیم همه جا با واسطه، و یکجا بدون واسطه نقل کرده است؛ در اینجاست که تقریباً ظن و اطمینان حاصل می شو دکه واسطه افتاده است.

سوم: تمیز مشترکات. برای اینکه می بینیم فلان کس از حسن نقل می کند و گاهی می گوید حسن بن یحیی، معلوم می شود آنجا که حسن گفته، حسن بن یحیی مرادش هست، حسن بن عیسی، مراد نیست، برای اینکه پنجاه جا گفته حسن و پنجاه جا گفته حسن بن عیسی. البته در رجال حسن بن عیسی هم داریم؛ ولی معلوم می شود که استادش، حسن بن یحیی بوده، نه حسن بن عیسی.

چهارم: تعریف و تصحیف هم بدست می آید.این که همه جا می گویند عاصم بن حمید، در یک جا نوشته، قاسم بن حمید، معلوم می شود، اینجا غلط است. و صحیح عاصم با عین است.خلاصه، فوائد زیادی ایشان از این کار گرفته بودند. بعد طبقه بندی کرده بودند. اصحاب پیامبر (ص) مثل ابوذر و سلمان، طبقه اول تا اینکه زراره و محمد بن مسلم، طبقه چهارم و اساتید کلینی، طبقه هشتم هستند. خود کلینی طبقه نهم است. صدوق طبقه دهم. شیخ مفید وسید مرتضی، یازده اند. شیخ طوسی، طبقه دوازده. بعداً تا خودش آمده بود خودش طبقه سی و ششم بود.

شیخ آقا بزرگ، در کتاب «مصفی المقال فی علم الرجال»، طبقه بندی را ذکر کرده؛ نوشته است در روش طبقه بندی، اختلافاتی هست. مثلاً محمد

تقی مجلسی هم طبقه بندی کرده ولی ایشان به عکس آیت الله بروجردی، از خودشان شروع کرده وتا حضرت پیغمبر «ص» رسانده است.

دیگر از خصوصیات آیت الله بروجردی، این بود که ایشان، اهمیت زیادی به بزرگان وزنده کردن آثار علمی بزرگان می دادند و سعی می کردند که آثار علمی، احیا شود؛ لذا در زمان ایشان، و با اراده ایشان، کتابهای زیادی به چاپ رسید. از جمله اینها، همان کتاب «جامع الرواه» بود که ملا محمد اردبیلی، که از شاگردان علامه مجلسی است، نوشته است. این کتاب زمان مرحوم مجلسی نوشته شده است ودر «الذریعه» هم یک چیز جالبی درباره آن هست؛ می گوید «وقتی ایشان این کتاب را نوشت وتمام کرد، از علماء اصفهان دعوت کرد – مثل مجلسی و آ قا جمال خوانساری و عده ای را نام برد – کتاب را به آنان نشان داد و گفت که شما یک خطبه ای برآن بنویسید. علامه مجلسی نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحیم»؛ بعد یکی دیگر از علماء بزرگ که نام می برد نوشت «الحمدلله»؛ آن یکی نوشت «زین قلوبنا بمعرفه الرجال»؛ آن یکی نوشت «الثقاه العدول»؛ همینطور هر کدام از این علماء که بودند و زیاد هم بودند، یک جمله دو جمله نوشتند تا خطبه کتاب تمام شد.»

چون ایشان اهمیت زیادی به احیاء کتاب می دادند. در زمان معظمه له، کتاب «خلاف» شیخ طوسی که تا آن زمان چاپ نشده بود، چاپ شد. ایشان، آثار خودشان را چاپ نمی کردند. فکر می کردند که آثار علماء دیگر را چاپ کنند که نام آنان، زنده باشد و در درسشان هم وقتی نام هر عالمی را

می بردنـد، خیلی با احترام یاد می کردند، در ضـمن بحث هم اگر مثلاً کلام یکی را رد می کرد، خیلی با احترام و تجلیل از او نـام می برد.ایشـان احترام زیادی برای کتب علمی و دینی قائل بود. خودشان می گفتنـد: من در اتاقی که کتب حـدیثی باشـد، حتی یک حدیث داشته باشد - قرآن که مقامش بالاتر است - در عمرم نخوابیده ام و این خیلی عجیب است.

البته بعضـی از علماء اینطور بودنـد؛ مثلاً در حالات «ملا آقای دربنـدی» هست که بی وضو دست به کتاب حـدیث نمی زد؛ در اطـاق حـدیث، پـایش را دراز نمی کرد. کتـاب حـدیث را اول می بوسـید. بعـد مطـالعه می کرد. ایشان هم در اتاقی که کتاب حدیث بود، پایش را دراز نمی کرد، گاهی از اوقات در ضـمن بحثشان که طلاب را به جدیت و اهمیت دادن به درس و بحث تشویق می کردند می فرمودند: من گاهی به قدری غرق مطالعه می شدم که یکمرتبه می شـنیدم صدای اذان صـبح می آید. یا شام که آورده بودند، هنوز مانده بود و مؤذن اذان صبح می گفت.

درباره اصول و استنباط احکام فقهی

حوزه: نظر ایشان درباره اصول چه بود و در استنباط احکام فقهی، چقدر به اصول فقه، متکی بود؟

اسـتاد: دو مطلب هست: یکی اینکه در فقه، ما، چه اندازه از مسائل فقهی را بر اصول اسـتوار کنیم، این یک مساله. مساله دیگر اینکه خواندن و دانستن علم اصول و ارزش علم اصول تا چه اندازه است. باید عرض کنم که ایشان، علم اصول را خیلی خوب بلد بود و اهمیت می داد و در مورد علم اصول هم یک مجتهد

کاملی بود. ارزش زیاد برای اصول قائل بود، منتهی در بحث اصول هم مانند فقه مسائل اصلی را اهمیت میدادند. خلاصه، ایشان به علم اصول اهمیت می داد؛ اما ایشان فروع فقهیه را نوعاً از متن احادیث در می آورد که حتی الامکان، نوبت به این نرسد که بخواهد براساس اصول وقوائد مطلب را استوار کند.این دلیل نمی شو دکه ما بگوئیم علم اصول، علم زائدی است و این را هیچ وقت نباید بگوئیم. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» هم نظرشان به فقه سنتی است که اینها، باید محفوظ باشد. خوب این یک مهارتی بود در ایشان که سعی می کردند مسائل فقهی را از همان متن خبر در بیاورند، مثل شیخ طوسی.

شیخ طوسی در اول «مبسوط» نوشته اند: «فقهای عامه بر ما طعن می زنند که شما چون به قیاس استحسان عمل نمی کنید.» در تفریع فروع مثل ما نیستند و به همان احادیث اکتفا می کنند و لذا فروع فقهی کمتر دارید. من خواستم به آنها نشان بدهم که از همین احادیثی که در دست ما هست، ما چقدر مسائل فقهی می توانیم استخراج کنیم و برای همین جهت این «مبسوط» را نوشتم تا معلوم شود که ما به قیاس و استحسان عمل نمی کنیم، می توانیم از متن همین احادیث، بیش از فروع فقهی شما فروع بدست بیاوریم.

نکته دیگری که لازم می دانم عرض کنم، این است که: آیت الله العظمی بروجردی خیلی به اقوال قدماء و شهرت قدماء، اهمیت می دادند، ایشان می گفتند: اینان در زمانی بوده اند که کتب بیش از آنچه که الآن در دست ما هست،

وجود داشته و در دسترس آنها بوده است.

بعلاوه به زمان معصوم «ع» نزدیکتر بوده اند، از این جهت اگر ببینیم آنان به یک مطلبی، فتوا داده اند ولو اینکه ما مدرکی درباره آن فتوا و آن مسئله در دست نداشته باشیم؛ نمی توانیم به این آسانی برخلاف آنان فتوا دهیم. فقها و بزرگانی امثال شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی «رحمه الله علیهم» مسلماً بدون مدرک، فتوا نمی داده اند و در مقام دادن فتوا دقیق بوده اند؛ از این جهت ما نمی توانیم بر خلاف شهره القدماء فتوا بدهیم و چون ایشان، قائل نبودند به اینکه حجیت اخبار آحاد، از جهت بناء عقلاء است؛ بناء عقلاء هم بر اساس اطمینان است. از اینجاست که اگر خبری ضعیف باشد ولی قدماء به آن خبر اعتماد کرده باشند و بر طبق آن فتوا داده باشند، اطمینان حاصل میکنیم که قرائنی در بین بوده است که دلالت بر صدور آن خبر داشته است و همین موضوع موجب اطمینان به صدور آن خبر می شود و باید به آن عمل کنیم. و به عکس، اگر خبری در اعلی درجه صحت باشد، ببینیم که فقهای بزرگ، از آن اعراض کرده اند و بر طبق آن فتوا نداده اند. در اینجا، اطمینان به صدور آن نداریم که از معصوم صادر شده باشد. ممکن است معارض بوده به اقوی از خود و یا ادلّ از خود؛ از این جهت دیگر آن برای ما حجت نیست. خلاصه اهمیت زیادی ایشان برای شهرت متقدمین قائل بودند.

مرحوم آیت الله بروجردی، در نتیجه سبک تدریسی که گفته شد، تحولی بر طرز درس فقه در

حوزه مقـدسه قم بوجود آوردنـد. زیرا افکار و انظار را به کتب عامه و اقوال عامّه و ادلّه ای که آنان دارنـد توجه دادنـد و سـیر تاریخی مسأله را در طی قرون و اعصار، بیان کردنـد، و توجه دادند به این نکته که ائمه علیهم السـلام در تمام روایاتشان، روی اقوال عـامّه و ادلّه آنهـا نظر داشـته انـد؛ زیرا این اقوال از ائمه علیهم السـلام، در زمانی صادر شـده که فتاوای فقهاء عامه بـدون توجه به مکتب اهل بیت علیهم السـلام و فقط بر اساس کتاب و سنت پیغمبر (ص)، آن هم آن اندازه که آنها در دست دارند و بر اسـاس قیاس و اسـتحسان صورت میگرفته است. در آن زمان، ائمه علیهم السـلام، آن اخبار را در برابر آنان صادر فرمودنـد. اکنون بایـد ببینیم در دسترس آنان چه بوده، چه میگفتند که امام علیهم السـلام این روایت را در برابر آنان فرموده است، معظم له میفرمودند: بدون توجه به فقه عامه و روایات عامه، اگر کسـی بخواهد استنباط کند، آن فقه، فقه کاملی نخواهد بود. موقعی اسـتنباط ما کامل خواهـد بود که تسـلط و توجهی به فقه عامه داشـته باشـیم، بنا بر این تحولی در حوزه قم بوجود آوردند، و تا کنون الحمد لله با قی است.

حوزه: کتابهای فقه که ایشان تدریس کردند، چه بوده است؟

اسـتاد: حدوداً آنچه بنده یادم هست، ایشان اجاره و صـلوات را که فرمودند بعد یک مقداری قضا گفتند، سپس فرمودند: «فکر میکنم که ازاین درس مـا سوء اسـتفاده بشود». چون در آن زمـان، ممکن بود افرادی در قضاوت از دیـدگاه فقهی مهارت پیـدا کرده، قاضی زمان طاغوت بشوند. این

بود که قضا را یکی دو ماه گفتند و تعطیل کردند و کتاب دیگر را که کتاب خمس است شروع کردند، و کتاب خمس آن استاد بزرگوار به طور مختصر به نام (زبده المقال فی خمس الرسول و الآل) توسط یکی از علماء بزرگ قزوین نوشته و چاپ شده است.

بنده از روزی که آیت الله العظمی بروجردی به قم تشریف آوردند تا روزی که از دنیا رحلت کردند، یعنی: در حدود ۱۵ سال در تمام درسهای ایشان افتخار شرکت کردن را داشتم و مقدار زیادی از درسهای فقه و اصول آن استاد بزرگ (اعلی الله مقامه) را نوشته ام و در ضمن شرکت در درس گاهی مطالبی در رابطه با درس می نوشتم و در درس به محضر مبارکشان تقدیم می کردم، معظم له آن را می خواندند و گاهی هم با بزرگواری خاصی که داشتند مورد تشویق قرار می دادند.در این میان مدتی آیت الله العظمی آقای رفیعی قزوینی (رحمه الله علیه) به قم تشریف آورده و به تدریس فلسفه و اصول پرداختند، بنده نیز افتخار شرکت در درس ایشان را پیدا کرده بهره فراوان بردم.

چنان که در عصر مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله العظمی حاج میر سیدعلی یثربی کاشانی «قدس الله نفسه» از کاشان به قم تشریف آورده، با فکر وقّاد و بیان فوق العاده ای که داشته اند به تدریس فقه و اصول مشغول شدند، بنده از درس آن فقیه بزرگوار نیز شرکت می کردم و از آن خرمن پرفیض خوشه چینی می کردم.

ویژگیهای حضرت آیت الله بروجردی

حوزه: اکنون لطفا چند نمونه از برجستگی ها و ویژگی های حضرت آیت الله بروجردی را

بیان کنید.

استاد: از ویژگیهای آیت الله بروجردی چند نمونه فعلا به خاطر دارم:

آیت الله بروجردی، از لحاظ سخاوت و کرم دارای امتیاز خاصی بودند. برای نمونه، نوعاً آقایان طلاب وجوه را که نزد ایشان می بردند؛ غالبا نصف آن یا گاهی همه آن را به خودشان برمی گرداند. خلاصه از نظر کرم و بزرگواری خیلی بلند نظر بود، یکی وقت ایشان در بیرونی نشسته بودند، زنی وارد شد و آقا آن زن راد ید. به پیش خدمت خود فرمودند: ببینید این زن چه میخواهد. پیشخدمت گفت: این زن علویه است، پول یک چادری می خواست، پنجاه تومان به ایشان داده شد. آقا تا اسم علویه را شنیدند، فرمودند: علویه و پنجاه تومان؟ گویی ایشان، پنجاه تومان را برای علویه توهین دانستند. در حالی که در آن زمان، پنجاه تومان کم پولی نبود. فرمودند: اقلاً چهارصد پانصد تومان به آن زن بدهید. به طور کلی، همیشه اشخاصی که نزد ایشان می آمدند، ایشان بیش از آن مقداری که اشخاص توقع داشتند به آنان عنایت می کردند.

مسئله ولایت فقه: آقای بروجردی در مسئله ولایت فقیه خیلی وسعت نظر داشتند آن موقعی که بعضی از مقبره های صحن حضرت معصومه «سلام الله علیها» را برای ساختن مسجد اعظم می خریدند، برخورد می شد با مقبره هائی که می بایست خراب بشوند و ضمیمه صحن مسجد شود که اینها، خریدنی نبود، یا ورثه مشخص نبود؛ آقای بروجردی، دستور دادند که همه را خراب کنند. آیت الله العظمی آقا مرتضی حاج شیخ (آقای شیخ مرتضی حائری)، خدمت ایشان رسیدند و پرسیدند که شما برای فقیه چه سمتی قائل هستید که

دستور بهم زدن این ساختمان را میدهید (البته بعضی از صاحبانش را می شد پیدا کرد و پول داد و رضایت گرفت که همین کار را هم کردند؛ ولی بعضی از مقبره ها ممکن نبود که از صاحبانش رضایت گرفت؛ ایشان در جواب فرمودند: «ما فقیه را در قدرت و اختیار، تالی تلو مقام امام معصوم علیه السلام می دانیم».

عبادت وتهجّد: توجه ایشان، به عبادت و تهجّد خیلی زیاد بود. در ماه رمضان، مثلا دعای ابی حمزه ثمالی را با آن تأنی که ایشان در زبان داشتند، هر شب می خواندند؛ ولو اینکه دو ساعت یا سه ساعت به طول می انجامید. آن سال که ایشان از دنیا رفت (سال هزار و سیصد و هشتاد قمری سیزده شوال) قبل از ماه رمضان، پزشک به ایشان توصیه کرد که امسال ماه رمضان روضه نگیرد. ایشان فرمودند: «من از آن وقتی که خودم را شناختم، حتی یک روز، روزه ام را نخورده ام و نمی خورم؛ چون نه مریض شده ام و نه به مسافرت رفته ام» (واقعا این توفیق است که انسان، یک روز، روزه اش را نخورد ه باشد) و آن سال هم ایشان روزه گرفتند.

اهمیت به اجازه نقل حدیث: آیت الله العظمی بروجردی تازه به قم آمده بودند که آیت الله العظمی آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی، به قم تشریف آوردند. آیت الله العظمی بروجردی به ایشان خیلی احترام کردند. برای ملا قات ایشان که رفتند، سه ساعت به طول انجامید، از ایشان، اجازه نقل حدیث گرفتند با آنکه معظم له، در حدیث استاد بود و اجازه از علماء دیگر هم داشت ولی برای

اهمیت اجازه نقل حدیث، از ایشان هم اجازه نقل حدیث گرفت؛ زیرا ایشان (شیخ آقا بزرگ تهرانی)، شاگرد حاج میرزا حسین نوری بودند و آقای بروجردی، از این طریق اجازه نداشتند؛ بلکه از طریق دیگر داشتند. برای اینک از این طریق هم اجازه داشته باشند از ایشان هم اجازه گرفتند.

تسلط بر منابع روائی اهل سنت: یک وقتی، هیئتی به سرپرستی یکی از علماء عربستان سعودی به خدمت آیت الله بروجردی آمده بودند و هدایایی از قبیل یک دست لباس و یک جلد کلام الله مجید و... از طرف حکومت آن کشور برای ایشان آورده بودند که آن مرحوم هدایا را به جز قرآن قبول نفرمودند. در ضمن گفتگوی این هیئت با حضرت آیت الله بروجردی، عالمی که عهده دار سرپرستی هیئت بود به آیت الله بروجردی گفت شما شیعیان، چرا در مسئله کیفیت حج با ما اینقدر فرق دارید که عمره شما از حج جداست؟ اول عمره به جای می آورید و بعد از انجام آن از احرام بیرون می آیید و از آن پس برای حج احرام می بندید؛ ولی ما با یک احرام حج و عمره را به جا می آوریم. این چه اختلافی است که بین ما و شما وجود دارد با این که هردو گروه مسلمان هستیم؟ حضرت آیت الله بروجردی فرمودند: ما همانگونه که حضرت رسول اکرم (ص) عمره و حج را به جا می آورد، به جا می آوریم. این شما هستید که طریقه پیغمبر را مراعات نمی کنید. شما برای روشن شدن مطلب به سنن ابی داوود، ج ۲/۱۸۲ باب حجت النبی (ص) حدیث ۱۹۰۵ که سند حدیث

هم از طریق شما صحیح است مراجعه کنید؛ تا معلوم شو دکه حج ما یا حج شما کدام یک مطابق سیره پیغمبر است؟

تلاش در راه وحدت بین مسلمانان: ایشان، در مورد اتحاد شیعه و سنی سعی فراوانی داشتند و می فرمودند: لازم است شیعه و سنی، صف واحدی در برابر دشمنان اسلام و استکبار جهانی ترتیب بدهند و به همین جهت سعی کردند در نتیجه ارتباط با شیخ شلتوت، رئیس جامع الازهر، گامهایی در راه وحدت شیعه و سنی برداشته شود و کرسی تدریس فقه جعفری در جامع الازهر برای اولین بار نسب گردد. ولی با کمال تأسف هنگامی که این جانب قبل از انقلاب به مصر مسافرت کردم به قاهره رفتم و با علمای جامع الازهر تماس گرفتم، در ضمن جلساتی که با آنان داشتم به من می گفتند: کسی نیست که فقه جعفری را تدریس کند و لازم است شخصی که بتواند در این کرسی بر اساس فقه تطبیقی درس بگوید و مزیت فقه جعفری را در برابر فقه ائمه اربعه ثابت کند، به این مرکز اعزام شود.

ارادت به مراسم عزاداری ابا عبدالله علیه السلام: یک وقت در محضر آیت الله بروجردی در باره دید چشم بحث شد، ایشان با اینکه سنشان قریب به نود سال بود، هیچ وقت احتیاج به عینک پیدا نکرده بودند و دور و نزدیک را بدون عینک می دیدند و در موقع مطالعه هم هرگز عینک به چشم نمیزدند. فرمودند: «من در بروجرد که بودم یک وقت در اثر مطالعه زیاد در چشمم احساس ضعف کردم و درد چشم گرفتم. در بروجرد مراسم مخصوصی روز عاشورا اجراء می

گردد، بدین ترتیب که: در نقطه های مختلف شهر گل درست می کنند و مردم خود را در آن روز با گل از سر تا پا آغشته می کنند؛ و دسته دسته به عنوان عزاداری حرکت می کنند. من هم یک روز عاشورا، در آن جمع بودم و به قصد استشفاء مقداری از گل بدن یکی از آن افراد را گرفته و بر چشم خود مالیدم؛ چشمم خوب شد. از آن تاریخ درد چشم و ضعف چشم بر من عارض نشده است. ولی تا زمانی که زنده هستم راضی نیستم این موضوع بازگو شود.»

موضع حضرت آیت الله بروجردی در مقابل حکومت طاغوت

حوزه: موضع حضرت آیت الله بروجردی در مقابل حکومت طاغوت چگونه بود؟

استاد: ایشان عظمت داشتند و دستگاه طاغوت، در مقابل قدرت آیت الله بروجردی نمی توانست عرض اندام کند؛ تا ایشان ناچار شود خودش را با آن قدرت، هماهنگ کند و یا بخواهد صلح و سازشی بکند.

شاه آن زمان تصمیم داشت کارهایی انجام دهد از جمله تساوی حقوق زنان در انتخابات، تقسیم اراضی با آن کیفیتی که منظور آن رژیم بود... دکتر اقبال نزد ایشان آمد و پیغامی از طرف شاه آورده بود که این کارها می خواهد بشود. آقای بروجردی فرموده بودند که این خلاف اسلام است. دکتر اقبال گفت مخالف اسلام است، چرا در بعضی از کشورهای اسلامی این امور پیاده شده است؟ آقای بروجردی فرموده بودند: کدام کشور؟ دکتر اقبال گفته بود: مصر. آقای بروجردی فرموده بودند که: در مصر اول رژیم سلطنتی را عوض کردند و آنگاه دست به این کارها زدند. این جواب در آن موقعیت محکم بود که دکتر اقبال نتوانسته بود چیزی بگوید و

از حاضـر جوابی حضـرت آیت الله بروجردی مبهوت گردیده بود. یکی از اساتید بزرگ ما، حضرت امام (دام ظله العالی) بود. راجع به حضرت امام، باید عرض کنم، اولین وسیله آشنایی من با ایشان، در ابتدای ورودم به قم، سال هزار و سیصد و شست و دو قمری، در درس اخلاق ایشـان بود، که روزهـای جمعه عصـرها تقریبـا یک ساعت به مغرب مانـده در مـدرسه فیضـیه، زیر کتابخانه درس اخلاق می فرمودنـد. بعـد توسط حضـرت آیت الله العظمی خوانساری، نماز جماعت اقامه می شـد. بنـده هم در درس اخلاقی، عرفـانی و علمی ایشـان، شـرکت می کردم. این درس، بسـیار سازنـده و کامـل بود. آیـات و احادیث آمیخته با برداشت علمی، اخلاقی با بیان بسـیار رسا و کافی از دل برمی خواست و بر دل می نشـست. تحولی عمیق در شـنونده ایجاد می کرد.

مدرسه مملو از جمعیت میشد. صـفا و معنویت اعضای مجلس را فرا میگرفت.در همان موقع هم ایشان یکی از علمای بزرگ و مشـهور بودند و در تیز بینی و ژرف اندیشـی و واقع بینی و وسعت نظر ممتاز بودند. یکی از چیزهایی که در معرفی فکر ایشان، خیلی مؤثر بود کتـاب (کشف الاسـرار) ایشـان بود. که آن موقع این کتاب چاپ شـده بود و در دسترس بود. البته هنوز هم این کتاب بسیار ارزشمند و عالی است.

شخصـیت ایشان، دارای ابعاد مختلفی است. یکی از جهت بعد فلسـفی که شاید الآن مثل ایشان، کسی را سراغ نداریم. اگر چه در آن زمان در تهران مرحوم آشتیانی را داشتیم، علامه طباطبائی آن موقع در نجف بودند.

همچنین، استاد معقولی حضرت امام، مرحوم آیه اللّٰه العظمی آقا

سید ابو الحسن قزوینی، معروف به علامه رفیعی بودن که چند ماهی قم تشریف آوردند و درس معقول می فرمودند و بنده هم درس ایشان می رفتم.

اما اکنون در سطح مملکت، کسی مانند ایشان در این فن نداریم. از لحاظ بعد فلسفی، شخصیت امام، تاکنون شناخته نشده است، شخصیت بسیار کاملی است از این جهت. و در بعد عرفانی هم ایشان منحصر به فرد هستند و از لحاظ قلم، چه فارسی و چه عرفی، به آن قدرت، ممتاز هستند. در همین انقلاب عظیم اسلامی، یکی از چیزهائی که موثر بوده است، به هر کجا که رفت، تحول ایجاد کرد و موج عظیمی برپا ساخت، حالا هم همین قلم در پیشرفت انقلاب خیلی موثر است. حالا هم همین قلم در پیشرفت انقلاب خیلی مؤثر است. همین پیام بعد از پذیرش قطعنامه ۸۹۵. که اگر نبود این پیام مهم، پذیرش قطعنامه، به این ترتیب جا نمی افتد. بیان ایشان هم، خیلی عالی و ممتاز است، بعضی ها، اهل بیان بوده اند و اهل قلم نبوده اند و یا بالعکس؛ ولی در حضرت امام»دام ظله«، هر دو جمع شده است. هم قلم قوی است و هم بیان، عالی و نیرومند.

امام سبک درس ایشان در فقه و اصول. که بنده چند سالی افتخار شرکت در آن را پیدا کردم، با یک وسعت نظری بحث می کردند؛ یعنی تمام ابعاد مسأله را مورد بحث، قرار می دادند که این یکی از امتیازات درس ایشان بود. کتابهائی که خودشان در این زمینه نوشته اند، یا دیگران بحثهای ایشان را نوشته اند، نشان می دهد که آنچه پیرامون یک مطلب به ذهن علماء آمده یا می آید، فروگذار نشده است، دقت نظر ایشان، خیلی

خیلی زیـاد است؛ مثلاـ حاشـیه ایشـان بر عروه، از حواشـی دیگر مفصـل تر است؛ زیرا ایشان در اکثر مسائل حاشـیه دارنـد. این حاکی از دقت نظر ایشان است که یک یک مسائل را هر چه دقیق تر بررسی می کنند. دقت نظر و وسعت نظر، دو چیز است و هر دو در حضرت ایشان جمع است.

درباره شخصـیت ایشان، از جهات مختلفی می شود صحبت کرد، که از نظر بنده، آنچه مهم است، مسأله «شناخت زمان» است. در متون دینی ما هست که عالم، بایـد عارف به زمان باشـد. ایشان، از لحاظ شـناخت جریانات و مقتضـیات زمان، دارای امتیاز خاصـی است و در میـان علماء بزرگ، هر یک از آنان که فکر و فعالیتشان، با زمان هماهنگ بوده است، توانسـته است تحولی ایجاد کند.

برای نمونه: شیخ مفید، در زمانی می زیسته است که خلفاء بنی عباسی، هر چند مانند اسلاف خود، تقویت کننده مذهب تسنن بوده انـد و کتابها و بحثهای همه آنان، متوجه کوبیـدن شـیعه بوده است، ولی شـیخ مفید چون ملاحظه کرد که آل بویه، که از ایران حرکت خود را آغاز کرده بودند، شیعه هستند، احساس کرد زمان خیلی جوابگوی سؤالاتی باشد که پیرامون تشیع وجود دارد، لـذا حوزه علمیه شـیعه در بغداد را تأسـیس کردند و مباحثات و مجالس و تألیفات زیادی در این زمینه داشـتند، شاگردان زیادی نیز تربیت کردند، مانند: مرحوم سـید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی و امثال اینان که خودش خیلی مهم است. مرحوم شیخ صدوق نیز بر اساس مقتضیات زمان خود، به تأسیس حوزه در قم دست زدند. همین مکتب شیخ مفید است و همین حوزه است که شیخ طوسی را تربیت می کند

و ایشان، مؤسس حوزه نجف می شود و دنباله کار شیخ مفید ادامه پیدا کرد. از آن پس در دنباله همین موضوع، مدرسه ای در حله تأسیس می گردد که تربیت کننده محقق و علامه حلی سید مرتضی، کتاب شافی را نوشت که ابن ابی الحدید، مباحثات سید مرتضی را که با علماء اهل سنت داشته، در شرح نهج البلاغه ذکر کرده است. همین کار بزرگ است که سید مرتضی شافی می نویسد و شیخ طوسی، تلخیص شافی می نویسد. از آن به بعد، سلاجقه می آیند و مذهب تسنن را تقویت و ایجاد اختلاف و تحریکات می کنند در نتیجه، کتابخانه شیخ طوسی را آتش می زنند و در محله کرخ بغداد تعداد زیادی از شیعیان، قربانی این تفرقه افکنی می شوند و کرسی درس ایشان را آتش می زنند و نزدیک بود شیخ طوسی را به شهادت برسانند

اینجاست که شیخ به نجف می رود و حوزه نجف را تأسیس می کند. اینها، همه همراه مقتضیات زمان حرکت کردن است. اگر این آقایان در همان حوزه خودشان فقط مشغول درس و بحث بودند و به دفاع از حریم تشیع و موضعگیری در برابر طاغوتهای آن زمان نمی پرداختند، کسی به ایشان، کاری نداشت و این مسائل، پیش نمی آمد؛ و این همه تحول نیز پیش نمی آید. بوجود آمدن این تحول و پیشرفت تشیع، که همان اسلام حقیقی است، در نتیجه همین عارف به زمان بودن است که پیش آمده است. شیخ طوسی، پایه گذار رشته حقوق تطبیقی است. کتاب «خلاف» ایشان، مجموعه ای از حقوق تطبیقی است، یک عبارتی در آغاز کتاب»تلخیص الشافی؟است که در اینجا بیان می کنیم:

»کان شیوخنا، رحمهم اللّه، المتقدمون منهم و المتاخرون، بلغوا الی النهایه القصوی

فی استقصاء ما اقتضت از منتهم من الادله والکلام علی المخالفین؟.

شیوخ و اساتید ما که خداوند همه آنان را رحمت کند به نهایت درجه رسیدند در این که آن چیزی که زمانشان اقتضا می کرد، از ادله کلام در برابر مخالفین، اعمال کردند. از اینجا معلوم می شود که اساتید شیخ طوسی که تحولی در شناساندن مکتب اهل بیت ایجاد کردند، به جریانات زمان، کاملا آشنا بودند. امام هم در یک زمانی واقع شده بودند که حس کردند اسلام واقعی، دارد منزوی می شود و قدرتهای بزرگ، اسلام واقعی را منزوی می کنند. در چنین زمانی، لازم بود به هر وسیله ای که ممکن است، برای معرفی اسلام واقعی، گام برداشته شود. اگر چه منتهی به این شود که درگیری هایی بوجود بیاید. برای این که اسلام واقعی با منافع قدرتهای بزرگ منافات دارد. آنان در مقابل خود نمائی اسلام واقعی، ساکت نمی نشینند.

آن اسلام که آنان می دیدند، منافاتی با منافع آنان نداشت؛ زیرا منافاتی نمی دیدند که کشوری اسلامی باشد ولی دست نشاندگان بیگانگان و کفار در آنجا حاکم باشند و مشروبات الکلی، فساد و فحشاء، رواج داشته باشد و منافاتی نمی دیدند کشوری اسلامی باشد و مستشاران خارجی، در آنجا تاخت و تاز هم بکنند. منافاتی نمی دیدند که در کشوری اسلام باشد و منابع ثروت و فرهنگ و اقتصادش، در دست ابرقدرتها باشد؛ اسلامی باشد ولی مصرف کنند فکر و فرهنگ و صنعت بیگانگان باشد. در چنین زمانی که می رفت فرهنگ غنی اسلامی، روح غیرت و سلحشوری اسلامی و روحیات عالی اسلامی، بدست فراموشی سپرده شود وارد میدان شدند و روح تازه ای در کالبد مسلمانان دمیدند.

در مشروطیت، علماء قیام کردند ولی کم

کـم، علمـاء کنـار زده شدنـد و امـور افتـاد دست آنـانی که ضـد اسـلام بودنـد، هر کسـی که توانسـته است در برابر قـدرتهای اسـتکباری و ضد اسلام تحولی ایجاد کند، عارف به زمان بوده است؛ مثلا مرحوم میرزای شیرازی، که در جریان تحریم تنباکو گام مهمی برداشت، عارف به زمان بود.

شـاگردان مرحوم میرزای شـیرازی نیز، این درس را از اسـتاد خود فرا گرفتنـد. شـیخ فضـل اللّٰه نوری، یکی از شاگردان میرزای شیرازی، در سال ۲۱۳۱ قمری وفات کرد و شیخ فضل اللّٰه در سال ۶۲۳۱ در نتیجه مبارزات ضد اسلام، بدار زده شد. سید عبد اللّٰه بهبهـانی، که از رهبران مشـروطیت بود. از شـاگردان مرحوم میرزا بود در سـال ۸۲۳۱ وفات کردند. سـید محمد طباطبایی، یکی دیگر از رهـبران مشـروطیت، او هم از شـاگردان مرحـوم میرزا بـود که در سـال ۱۴۳۱ در گـذشت. آخونـد خراسانی، که طرفـدار مشـروطیت بود. از شاگردان میرزای شـیرازی است. وفات ایشان، ۶۲۳۱ اسـت. میرزا محمـد تقی شـیرازی نیز، که علیه استعمار در عراق مبارزه کرد، از شاگردان ایشان بود که در سال ۸۳۳۱ درگذشت، از اینجا معلوم می شود که استاد وقتی مبارز باشد. در شاگردان چقدر اثر می گذارد. امام هم با یک واسطه. شاگرد میرزای شیرازی است؛ زیرا ایشان، شاگرد آقا شیخ عبد الکریم هسـتند و شیخ عبد الکریم هم شاگرد میرزای شیرازی است. بالاخره، عظمت کار حضرت امام، در این است که تحولی بر اسـاس جریانـات زمان ایجاد کرد که روز بروز طنین انـدازتر می گردد. هر عالمی که توانسـته است با احتیاجات و جریانات زمان گام بردارد، منشأ خدمات بزرگتری گردیده است.

نمونه دیگری در رابطه با موضوع زمان، سه نفر

از علماء بزرگ: سید حسن صدر، حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی و محمد حسین کاشف الغطاء، بگونه ای دیگر به مقتضای زمان کار کردند؛ زیرا در آن تاریخ، جرجی زیدان، کتابی نوشته بود به نام «آداب اللغه الغربیه» که در آن، شیعه را طائفه ای کوچک شمرده بود و نوشته بود که: شیعه، کاری نکرده و اکنون در شرف انقراض است.

این سه بزرگوار، تصمیم گرفتند در برابر آن فکر، شیعه را معرفی کنند، هر کدام از این طریق. سید حسن صدر، متوفای ۴۵۳۱ است و شیخ محمد حسین کاشف الغطاء متوفای ۳۷۳۱ و آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی ۰۹۳۱ آقا شیخ بزرگ، «الذریعه» را نوشت که در آن حدود ۰۶ هزار از مؤلفان شیعه را معرفی کرده است، این کار، بسیار کار مشکلی است؛ چون باید انسان راه بیفتد تمام کتابخانه ها را زیرورو کند؛ با مؤلفین و علماء شهرها آشنا بشود؛ تا چنین کتابی را بنویسد و نام مؤلف و خصوصیات کتاب و عصر مؤلف را ثبت کند. کاشف الغطاء هم تاریخ «آداب اللغه العربیه» را رد کرد و اشتباهات ادبی و تارخی اش را گرفت و کتاب «اصل الشیعه و اصولها» را هم نوشت.

سید حسن صدر هم کتاب «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» را نوشت و ثابت کرد که شیعیان در تمام علوم اسلام، پیشتاز، موسس و مبتکر بوده اند. ولی شخصیت حضرت امام بسیار بزرگ و کار معظم له، آنقدر بزرگ است که من بیش از این نمی توانم درباره ایشان صحبت کنم.

حوزه چه باید بکند

حوزه: جناب عالی مسافرتهایی به خارج کشور، داشته اید و از نزدیک با نارساییها و نیازهای تبلیغی، بر خورد کرده اید؛ اکنون حوزه های علمیه اگر طبق اقتضای زمان،

حرکت کنند چه باید بکنند؟

استاد: من در سال ۸۵ و ۹۵ که نماینـده حضـرت امام در اروپا بودم و به آن دیار رفت و آمـد داشـتم در ظرف این دو سال در موقـع تحصـیل در قم اشـتغال به تـدریس داشـمت ولی در موقـع تعطیلی حوزه به کشورهـای اروپـا از قبیـل: انگلسـتان، فرانسه، آلمان، اطریش، ایتالیا، سوئد، بلژیک، هلند، دانمارک، سوئیس، نروژ، فنلاند، اسـپانیا، یونان، و ترکیه مسافرت می کردم، و در طی ملاقاتهـا و مصـاحبه و تشـکیل مجـالس حقـایق اسـلام و عظمت انقلاـب اسـلامی را بیـان می کردم، و به سؤالات علمی و مـذهبی بـا توفیق خداونـد پاسـخ می دام، و سـفرهائی به پاکسـتان و یـک سـفر هم به تایلنـد، بنگلادش و هندوسـتان رفته ام و جریانـات زیـادی دیـدم، یکی از این جریانـات این است که: در کشورهـای اروپـائی از من سـؤال می کردنـد: یکی کتـابی در اقتصـاد اسـلامی، در مقابـل اقتصـاد کمونیستی و سـرمایه داری، به ما معرفی کنیـد. من چنین کتابی سـراغ نداشـتم. کتاب آقای صـدر در رد آن دو نظـام است که آنـان جنبه های مثبت و وسـیع اقتصادی اسـلامی را می خواسـتند، و جلـد دوم هم که خیلی مختصـر است و نمی شود بر اساس آن اقتصاد جامعه را بنا کرد پس هماهنگ با زمان، حرکت کردن اقتضاء می کنـد که چنین کاری انجام بشود یعنی در قم لجنه ای بایـد باشـد که در بعد اقتصاد اسـلامی کتابی که وسـیع و پاسـخگوی کامل نیازها باشـد تنظیم کننـد و بـاز در رابطه بـا زمـان، عرض کردم بخاطر ارتباط آیه اللّه العظمی بروجردی با شـیخ شـلتوت رئیس جامع الأزهر مصر، کرسی درسی برای تدریس فقه جعفری در جامع الأزهر برقرار شد؛ ولی از

همان زمان تاکنون این کرسی خالی است و کسی نیست که فقه جعفری را تدریس کند. باید برای این امر مهم فردی تربیت شود و به آنجا اعزام شود تا فقه جعفری را تدریس کند. اینها مسائلی است که اقتضای زمان آنها را ایجاب می کند.

حوزه: در ارتباط با فرمایشات حضرت عالی که فرمودید: باید طبق نیازهای زمان کتاب نوشته شود و بر همین اساس افراد تربیت شوند این سؤال را مطرح می کنیم: با توجه به مسایل و شبهات جدیدی که در پیرامون دین و دنیا مطرح است و دین باید به آنها پاسخ مناسب را بدهد آیا کلام قدیم کارساز است؟ زمان چه اقتضا می کند؟ و باید در این ارتباط چه کارهایی انجام شود. استاد: بعضی از مسائل کلامی که در شرح تجرید مطرح است امروزه مطرح نمی شود. و مورد ابتلاء نیست. ولی بعضی از بحثها که مورد ابتلاء هست لازم است با بیان روز مطرح شود. مخصوصا برخی از مسائل مهم که ارتباط با سیاست و اقتصاد و فرهنگ اسلامی دارد لازم است با منطق و استدلال مورد توجه قرار گیرد و درباره آنها کتابها و مقاله ها نوشته شود تا دنیای امروز به عظمت و حقانیت مبانی و معارف اسلامی پی ببرد.

فصل دوم: خاطرات

سوابق مبارزاتی و مطلب دیگری که استاد در پاسخ سؤالات بیان فرمودند.

حوزه: حضرت عالی یکی از چهره های مبارز ایران اسلامی هستید، که در دوران ستم شاهی علیه استبداد مبارزه کرده اید. خواهش می کنیم مقداری از خاطرات آن دوران و چگونگی فعالیت های خود را برای ما بیان بفرمایید.

استاد: من از جمله کسانی هستم که توفیق داشتم چند سالی در مکتب پرفیض حضرت آیت اللّه

العظمی امام خمینی، درس بخوانم و علاوه بر مطلب علمی، از سجایای اخلاقی ایشان نیز، بهره ببرم. در طول این سالیان با توجه به متون و موازین اسلامی در یافته بودم که مسؤلیت روحانیت، خلاصه در درس خواندن و درس گفتن نمی شود. به این جهت از آن روز که حضرت ایشان انقلاب و تحول را آغاز کردند. من سعی کردم که پشت سر ایشان بقدر توانم گام بردارم.

در آن زمان، جلسات مرتبی به رفقای همفکر خود داشتیم که پیشبرد امور تصمیماتی اتخاذ می گردید. گاهی اعلامیه هائی علیه رژیم و شاه امضاء می کردیم. البته متن بعضی از آن اعلامیه ها را نیز گاهی من تنظیم می کردم.

در نشر و توزیع آنها نیز، همکاری نزدیک داشتم. افرادی را به این منظور به نقاط مختلف کشور می فرستادیم.

بعد از این که حضرت امام را به ترکیه تبعید کردند؛ اعلامیه هایی که علیه رژیم از قم صادر می شد امضای من را نیز داشت. به همین جهت در آن زمان چند نفر مأمور از طرف ساواک به منزل ما ریختند بطور دقیق همه جا را گشتند. حتی یادم هست که کتابها را نیز، ورق می زدند. مقدرای از کتابها را برداشتند بردند و مرا نیز، دستگیر کردند و به ساواک قم، که در خیابان راه آهن بود، بردند. شبی را آنجا بسر بردیم؛ بعد منتقل شدم به تهران، زندان قزل قلعه. قزل قلعه یکی از زندانهای رژیم شاه بود که افراد را در آن زمان به آنجا می بردند، در زندان، متوجه شدم که آقایان دیگری نیز آنجا هستند؛ البته همگی ما در سلولهای انفرادی بودیم و فقط روزی سه مرتبه صبح، ظهر و شام درب سلول

را باز می کردنـد و ما حق داشتیم برای تجدیـد وضو از آن خارج بشویم. هنگامی که مرا برای دسـتشویی می بردند از دور این آقایان را دیدم و فهمیدم که این آقایان هم آنجا هستند.

داخل سلول لامپ نبود؛ تنها از روزنه کوچکی که بالای درها وجود داشت شعاع کم و سوئی از روشنائی داخل سالن به درون سلول می تابید. این سـلولها به اندازه ای کوچك بود که اگر دست هایمان را باز می کردیم به دیوارهای دو طرف می رسـید. کف سلولها را با آجرهای ناهموار فرش کرده بودند به گونه ای که موقع خوابیدن پشت و کمر انسان را به سختی می آزرد.

حدود سه ماه بدون محاکمه و ممنوع الملاقات با این وضع، در این سـلولها بودم و بجز هنگام تجدید وضو از آن نمی توانسـتم خارج شوم. بعـد از محاکمه، روزی فقط ده دقیقه ما را به عنوان هواخوری داخل حیاط زندان می بردند که قدم بزنیم. هنگامی که مرا برای بازجویی بردند، مهم ترین حرف آنان این بود که شـما طرفدار حضـرت امام هستید و به پشتیبانی از ایشان اعلامیه می نویسید و امضاء می کنید. نزدیك دو ماه که از تاریخ محاکم گذشت من آزاد شدم.

چنـد ماه از آزادی من نگذشـته بود که مسافرتی به همـدان داشـتم. در همدان علماء و غیر علماء به دیدن بنده آمدند. تابسـتان بود، من در مدرسه همدان، درسـی شـروع کردم که مورد اسـتقبال واقع شد. ساواك همدان از این موضع که جوانهای شـهر و مردم بـا من رابطه داشـتند و به درس و بحث می آمدنـد نگران بـود؛ به این جهت مرا به بهـانه ای گرفتنـد وبه تهران فرسـتادند. دوباره روانه زندان قزل قلعه شدم و چندین ماه دیگر

در آنجا زندانی گشتم.

بعـد از آزادی از زندان، مدت زیادی به اصـطلاح ممنوع المنبر بودم و حق نداشـتم به وعظ و خطابه بپردازم به رفسـنجان رفتم. بعد از دو سه منبر، ساواک کرمان مطلع شد و از ادامه جلسات سخنرانی، جلوگیری کرد.

از آن تاریخ به قم برگشتم و مشغول درس بحث شدم و در فرصت های مناسب و موقعیت های گوناگون هدف خود را تعقیب می کردم تا این که جریان ۹۱ دی ۵۵ بوجود آمد، و آن به این شرح است:

در روزنامه اطلاعات ۷۱ دی ۵۵مقاله توهین آمیز و تندی علیه حضـرت امام، که آن زمان در نجف تشریف داشتند، چاپ شد. انتشـار این مقاله، خشم آقایان اساتیـد و فضـلای حوزه قم را برانگیخت. به همین مناسـبت جلسه ای در منزل این جانب برگزار شد که در آن آقایان: مشکینی، وحید خراسانی نیز حضور یافتند. در آن جلسه تصمیم گرفته شد که به عنوان اعتراض به انتشار چنین مقاله ای در اولین گام حوزه و بازار قم تعطیل شود. حوزه قم و بازار تعطیل شـد. فضـلای حوزه و آقایان بازاریها به منزل مراجع و اساتید بزرگ می رفتند که در آنجا جلسات سخنرانی در اعتراض به رژیم بگزار می شد. روز ۹۱ دی، که قبل از ظهر آقایـان به منزل بعضـی از اساتیـد رفته بودنـد، قرار گذاشـته بودنـد که بعـد از ظهر در منزل مـا اجتمـاع کننـد. این قرار در نماز جماعات هم اعلام گردیـده بود. از حـدود ساعت یک بعد از ظهر عده ای آمدند و چندین بلندگو داخل منزل و کوچه نصـب کردند. رفته رفته جمعیت می آمد داخل حیاط و پشت بامها؛ و کوچه از جمعیت متراکم شده بود به گونه ای

که جمعیت به خیابان رسیده بود. نخست داماد اینجانب آقای سید حسین موسوی تبریزی سخنرانی کردند، سپس بنده وظیفه خود دانستم که صحبت کنم و جنایات رژیم ستمشاهی را به صراحت بیان کنم، لذا سخنرانی جامع و تندی علیه جنایتهای رژیم شاه، انجام دادم.

در آن سخنرانی من لازم دانستم که انگشت روی مرکز و منبع اصلی جنایتها بگذارم؛ از این رو مرکزیت را هدف قرار داده و در مقایسه حرکت نجات بخش حضرت امام که از اسلام و قرآن و روش اهل بیت عصمت نشأت می گرفت با عکس العملی که از استکبار جهانی و دست نشاندگان آن صادر شد این اشعار را خواندم:

مه فشاند نور و سگ عو عو کند

هر کسی بر طینت خود می تند

چون تو خفاشان بسی بینند خواب

کاین جهان ماند یتیم از آفتاب

کی شود دریا زپوز سگ نجس

کی شود خورشید از پف منطمس

در شب مهتاب مه را بر سماک

از سگان و عوعو ایشان چه باک

کارک خود می گذارد هر کسی

آب نگذارد صفا بهر خسی

ای بریده آن لب حلق دهان

که کند تف سوی ماه آسمان

خس خسانه می رود بر روی آب

آب صافی می رود بی اضطراب

مصطفی مه می شکافد نیمه شب

ژاژ میخاید ز کینه بو لهب

آن مسیحا مرده زنده می کند

آن جهود از خشم سبلت می کند

مردم از این صحبت جامع و منطقی و کوبنده شارژ شدند و با شعارهای تند از منزل حرکت کردند. من خود نیز، لازم دانستم که با مردم حرکت کنم. آمدیم بیرون، از کوچه که گذشتیم وارد خیابان شدیم. ابتدای جمعیت به چهارراه مقابل کلانتری رسیده بود. در اینجا مزدوران رژیم، مردم را به گلوله بستند و به سلاح گرم به مردمی که هیچگونه وسیله دفاعی

نداشتند حمله کردند. عده ای از مردم شهید شدند؛ عده ای مجروح و زخمی و عده ای هم توانستند جان سالم بدر برند. همین جریان، موجب حرکت وقیام مردم در دیگر شهرهای مختل ایران شد. به مناسب بزرگداشت شهدای این روز، قیام فراگیر ملت ایران از تبریز آغاز و رفته رفته تمام ایران را فرار گرفت.

به همین مناسب کوچه ما کوچه قیام نام گذاری شد. و وقتی حضرت امام»دام ظله؟به قم مشرف شدند به منزل ما نیز تشریف آوردند، و به محضر ایشان عرض شد که انقلاب اسلامی از این خانه آغاز شده است.

بعد از جریان این سخنرانی در روز ۹۱ دی، در انتظار این بودم که ساواک دنبالم بیاید و دستگیرم کند؛ به این جهت در تهران کاری داشتم رفتم که آن را انجام دهم. وقتی به تهران رفته بودم. شبانه به منزل ما ریخته و همه جا را گشته بودند. وقتی از تهران برگشتم و جریان را به من گفتند. خودم را بیشتر آماده کردم و بعد از خداحافظی و آماده شدن، به ساواک تلفن زدم و گفتم: اگر با من کاری دارید از تهران برگشته ام. حدود نیم ساعت بعد آمدند و مرا به شهربانی قم بردند، و از آنجا مرا به خلخال تبعید کردند.

تبعیدی من در خلخال چندین ماه به طول انجامید. در این مدت نسبت به من سخت گیری فراوان میشد. هر روز لازم بود به شهربانی رفته و دفتری را امضا کنم. منزل ما را شدیدا کنترل می کردند؛ حتی رفت و آمدهای عادی را زیر نظر داشتند.

تهیه ارزاق عمومی را برای ما مشکل کرده بودند و به کسبه سفارش می کردند که از فروش اجناس

مورد لزوم به ما خودداری کنند.

یک روز صبح که برای امضا دفتر رفته بودم؛ به من گفته شد که دیگر به منزل برنگردم؛ چون می خواستند مرا به سقز ببرند. هر چه اصرار کردم که بروم و حداقل خبر بدهم پذیرفته نشد. مرا به همراه چند مأمور به سقز منتقل کردند.

در سقز چند نفر دیگر از آقایان نیز تبعید بودند.

دوران تبعید را با مشکلات فراوان سپری می کردیم. دولت شریف امامی که روی کار آمد برای کسب وجاهت - به اصطلاح - زندانی های سیاسی را آزاد می کرد و تبعیدیها را برمی گرداند. در این زمان نیز من از تبعید گاه آزاد شدم.

از آخرین تبعیدگاه خود یعنی سقز کردستان که آزاد شدم امام خمینی «رضوان اللّه علیه» در پاریس «نوفل لوشاتو» بودند، پس از چند روز در قم به پاریس رفته، در نوفل لوشاتو به محضر مقدس امام «رضوان اللّه علیه» شرفیاب و چند روز در جلساتی که در محضر آن پرچمدار نهضت اسلامی و استاد بزرگ تشکیل می شد شرکت می نمودم و چند دفعه با معظم له ملاقات خصوصی داشتم. و در هنگام هجرت برای ایران به بنده ورقه ای که با خط مبارک خود نوشته و مطالبی که درباره حکومت اسلامی بعد از سقوط رژیم ستم شاهی در آن مرقوم داشته بودند دادند که بنده آنرا با آقایان دکتر بهشتی و استاد مطهری مورد مذاکره قرار بدهم و نتیجه را به نوفل لوشاتو گزارش بدهم که انجام دادم.

حوزه: آیا دفعه دوم که شما زندان رفتید، مانند دفعه اول در سلول بودید؟

استاد: بله، این دفعه هم در سلول زندانی شدم. سلولهایی بود شبیه حمامهای نمره که دو ردیف سلول در

یک سالن مسقف بنا شده بود. مدتی که ما در آنجا بودیم رنگ آسمان و خورشید را ندیدم؛ مگر همان چند لحظه ای که در اواخر، ما را برای هواخوری بیرون می آوردند

تنها دو تا پتوی خشک و خشن به ما داده بودند. داخل سلول را هم به گونه ای ساخته بودند که بقدر امکان بتواند انسان را ناراحت کند. درون سلول تاریک و رنج آور بود. تا مدت زیادی هیچ چیز برای مطالعه در اختیار ما نمی گذاشتند. تنها بعد از محاکمه بود که تا حدودی از آن مشکل کاسته شد و بعضی از کتابها را می گذاشتند مطالعه کنیم، که متأسفانه به علت کمبود نور، فقط در روز، آن هم با مشکل فراوان، می توانستیم مقداری مطالعه بکنیم.

غذای آنجا نیز بسیار نامناسب بود. همچنین از نظر بهداشت، حمام و غیره هم مشکلات فراوان داشتیم. علاوه بر این، افراد را در آنجا شکنجه می کردند که صدایشان می آمد؛ بسیار دردناک و ناراحت کنند بود، مجموعه این امور، نوعی شکنجه روحی بود که عمدا برای زندانیان فراهم شده بود.

حوزه: یکی از فعالیتهای مهم علماء قم، اعلام مرجعیت وا علمیت امام خمینی بود؛ لطفا در این باره توضیح دهید.

استاد: از جمله جریانهایی که در آن دوران پیش آمد، جریان در گذشت آیه اللّه العظمی حکیم (ره) بود. ما به لحاظ خصوصیات علمی و دیگر خصائص روشن و بارزی که در حضرت امام، سراغ داشتیم، تصمیم گرفتیم کاری کنیم که چهره ایشان، خارج از حوزه های علمیه نیز برای مردم بهتر و کاملتر شناخته شود. از این جهت تصمیم گرفتیم اعلامیه ای بدهیم که: بعد از مرحوم آقای حکیم، مردم به حضرت امام مراجعه کنند.

دوازده نفر

از مدرسین حوزه علمیه قم، که اینجانب نیز جزء ایشان بودم این اعلامیه را در تأیید مرجعیت حضرت امام بعد از مرحوم آقای حکیم امضاء کرده و پخش کردیم. علمای شهرستآنها از این اعلامیه استقبال خوبی کردند و در بعضی از مراکز، آقایان اعلامیه را روی منبر برای مردم خوانده بودند که تأثیری گذاشته بود.

بعد از صدور این اعلامیه، منتظر بودم که دنبالم بیایند؛ چرا که می دانستم صدور چنین اعلامیه ای بی عاقبت نیست. همین طور هم شد، یک روز ظهر مأمورین ساواک به منزل ما ریختند، و ما در این جریانات نیز به وظیفه خود عمل کردیم.

نکته دیگری که تذکرش مناسب است، این است که: آیت اللّٰه حکیم با سال شهادت مرحوم آقای سعیدی در ساواک شاه، مقارن بود. مرحوم سعیدی در همان سال بر اثر شکنجه بسیار به شهادت رسید. امیدواریم خداوند متعال او را با اجداد طاهرینش محشور کند.

حوزه: لطفا مقداری هم از خاطرات دوران تبعید در خلخال و سقز بیان بفرمایید.

استاد: در آن دوران رسم بود که به دیدار آقایان تبعیدی ها می رفتند، که این خود یک نوع مبارزه با رژیم به حساب می آمد. به دیدن من هم می آمدند؛ بخصوص آن زمان که در سقز بودم، دوستان زیادی تشریف می آوردند. عموما سعی من این بود که در این مجالس دیدار، نوعی تبلیغ و روشنگری نیز باشد. تا حد امکان سعی می کردم مطالبی را برای آقایان داشته باشم. گاهی از آیات قرآن کریم و بعضی از احادیث، در رابطه با فرجام ظلم و ستم و عاقبت صبر و استقامت، کمک گرفته ونسبت به روحیه مقاومت و امید ورزیدن مطالبی بیان می کردم. و چون طبع شعری

هم دارم در خلخال که بودم قطعه شعر نسبتا بلندی گفته بودم که در آن، نمایی از ظلم و جنایت های رژیم منفور پهلوی و قیام مردم شـهرهای ایران و چگونگی سـرکوب این قیامها بیان شـده بود. علاوه بر این، با تکرار کردن «امیـد به پیروزی» سـعی شده بود نمونه ای از روحیه قوی و خستگی ناپذیر مردم انقلابی ما در مقابل وحشی گریهای رژیم عرضه شود.

این اشـعار که در یک قصـیده بلندی مندرج گردیده بود و در ضـمن نام کلیه شهرهائی که در تلاطم انقلاب سهم داشتند ذکر شده بود به این ترتیب آغاز گردیده بود:

زهر سو انفجار آید

صدای انزجار آید

خزان رفت و بهار آید

هدف نزدیک می گردد

نماند این نظام آخر

کند ملت قیام آخر

بگیرد انتقام آخر

هدف نزدیک می گردد

روان شد جوی خون در قم

بناحق کشته شد مردم

ولی خونها نگردد گم

هدف نزدیک می گردد

خیابان ارم پر خون

صفائیه شده جیحون

تمام چهره ها گلگون

هدف نزدیک می گردد

چه جالب نهضت شوشتر

زده بر قلب شه نشتر

به امید دل خوشتر

هدف نزدیک می گردد

دوستانی که به دیدن بنده می آمدند بسیار مایل بودن که آن اشعار را بشنوند؛ و عموما آن را یادداشت کرده و به عنوان نوعی ارمغان با خود می بردند.

آثار و تحقیقات علمی

آثار و تحقیقات علمی معظم له: از حضور حضرت عالی تقاضا می کنیم نسبت به تحقیقاتی که داشته اید چه آن مقدار که منتشر شده یا در دست تحقیق و به صورت فیش و یادداشت است توضیحاتی بفرمایید.

استاد: مقدمتا یکی از موضوعاتی که لازم است به آن توجه داشته باشیم موضوع نویسندگی و داشتن قلم است. افراد زیادی بودند که سالیان درازی زحمت کشیدند و درس خواندند؛ ولی چون قلم نداشتند زحمات آنها در سینه هایشان باقی مانده و از دنیا

رفته انـد و از آنهـا آثاری باقی نمانـده است، می بینیم بسـیاری از علماء اسـمشان برده می شود، ولی آثاری از آنها باقی نیست. ولی آنهـا که اهل قلم بودنـد و در فن نویسـندگی مهارت داشـتند، توانسـته انـد دست به تألیف بزننـد و آثار علمی خودشان را بنویسند، قرنهاست که از دنیا رفته اند؛ امام آثارشان هست. از آنها استفاده می شود و نامشان جاودان است.

در کلام حضرت امیر مؤمنان چنانکه در نهج البلاغه آمده است فرمودند:

»یـا کمیـل معرفه العلم دین یـدان به، به یکسب الانسـان الطـاعه فی حیاته، و جمیل الأحـدوثه بعـد و فاته و العلم حاکم، والمال محکوم علیه... هلک خزان الأموال و هم احیاء و العلماء باقون ما بقی الدهر أعیانهم و مفقوده و امثالهم فی القلوب موجوده؟.

مروحوم والد ما از ابتدای تحصـیل بنده، عنایت زیادی داشـتند که با فن نویسـندگی آشنایی پیدا کنم. خدمت آن بزرگوار بود که با قلم آشنا شدم.

نمونه آثار و تألیفات معظم له

راجع به کتابهایی که بنده نوشتم آنچه چاپ و منتشر شده است عبارت است از:

۱. کتاب انسان و جهان، موضوع این کتاب نوعی خداشناسی است با توجه به شگفتیهای آفرینش جهان و انسان.

۲. شگفتیهای آفرینش، که مربوط به عالم گیاهان و جانوران است.

۳. جهان آفرین، که مربوط است به عجایب منظومه شمسی.

۴. کتاب دانش عصر فضا، که موضوع آن ستارگان ثابت است با مقدماتی جامع.

۵. کتاب داستان باستان.

۶. کتاب ما و مسائل روز.

قبل از انقلاب چند سالی در حوزه علمیه قم پنجشـنبه ها در مدرس مدرسه فیضیه درسی داشتیم به نام «جلسات علمی پرسش و پاسخ» در آن جلسات سؤالات زیادی مطرح می شد، کتبی و شـفاهی، که به آنها پاسخ می گفتم. مجموع این پرسـش و پاسخ ها

موضوع این کتاب را شکل می دهد. عده ای از فضلای حاضر در آن جلسه، که نامشان نیز در پشت جلد کتاب هست، با نظارت بنده این کتاب را تنظیم کردند. دو نفر از تنظیم کنندگان آن کتاب به شهادت نائل گشتند «رحمه اللّٰه علیهما». البته سه جلد کتاب کوچک هم به نام جلسات علمی پرسش و پاسخ، بعد چاپ شد که این هم محصول همان جلسه روزهای پنجشنبه چندین ساله است.

۷. خوارج از دیدگاه نهج البلاغه، در این کتاب چهره خوارج ترسیم شده است.

۸. آغاز یک حرکت انقلابی در مصر، مربوطه به عهدنامه مالک اشتر است.

۹. بیت المال از دیدگاه نهج البلاغه.

در این سه کتاب، برخی از مطالب درس نهج البلاغه چاپ شده است. این درس، در مسجد اعظم قم با شرکت صدها نفر از فضلای محترم حوزه علمیه قم برگزار می شد. که متأسفانه ساواک مانع ادامه این درس شد.

۱۰. اقتصاد اسلامی، (در دو جلد) این کتاب مجموع سلسله مقالات مختلف و متنوعی است که قبلا در مجله پاسدار اسلام به چاپ رسیده بود.

۱۱. منطق خداشناسی، این کتاب محصول درسهایی است که در حوزه مقدسه قم، پیرامون مسائل خداشناسی داشتیم.

۲۱. جمهوری اسلامی، وقتی که انقلاب پیروز شد، بعضی شبهاتی پیرامون آن مطرح می کردند: که چه می شود و چه خواهد شد؟ روزنامه ها هم مطرح می کردند. من این کتاب را نوشتم که پاسخ گوی بعضی از شبهات آن روز باشد.

۳۱. جهاد) عربی به فارسی(.

۴۱. آمادگی رزمی و مرزداری در اسلام.

۵۱. امر به معروف و نهی از منکر) به عربی و فارسی(.

۶۱. اسلام مجسم شرح و حال علمای بزرگ اسلام.

۷۱. جایگاه بانوان در اسلام.

۸۱. رساله توضیح المسائل.

۹۱. هزار و یک

مسأله فقهی استفتائات ج ۱ و ۲.

۰۲. مناسک حج) عربی – فارسی(.

۱۲. منتخب المسائل) عربی(.

۲۲. کتاب الخمس.

۳۲. مسائل من اجتهاد و التقلید.

۴۲. استفتائات در رابطه با ربا.

این کتاب درس خارج فقه بنـده، در حـدود سال ۱۳۵۰ است که پس از تنظیم و ترتیب خواسـتم چـاپ کنم، ولی ساواک مانع شد و نگذاشت؛ تا این که مسافرتی برای من به کشور پاکستان پیش آمد. در ضمن سفر، چون کتاب را همراه داشتم، به بعضی از علمای بزرگ پاکسـتان دادم، که در لاهور پاکسـتان چاپ شد. و بعدا آن کتاب را برادر محترم آقای محمدی اشتهاردی، به فارسی ترجمه کرده و اکنون منتشر گردیده است.

حوزه: اگر ممکن است انگیزه مسافرت به پاکستان را بیان فرمائید.

استاد: انگیزه مسـافرتم به پاکسـتان این گونه بود که: حـدود پـانزده نفر از علماء و فضـلای پاکسـتان با چنـد نفر از مشاهیر آن کشور به قم آمده بودند. در ضـمن به منزل ما هم آمدند و گفتند: ما آمده ایم که یک نفر از مجتهدین حوزه قم را به پاکستان ببریم؛ چون در آنجا حدود سی میلیون شـیعه هسـتند که رهبر و سرپرستی ندارند، که از لحاظ علمی و آگاهی های لازم وزنه ای باشـد و بتوانـد شـیعه را در مقابـل وهـابیت و انحرافهـا و کمونیسـتها حفـظ و تقویت کنـد. به من نیز برای رفتن به پاکسـتان پیشـنهاد کردند. من گفتم: شما با آقایان دیگر نیز صحبت کنید. من نظرم را روز آخر به شما می گویم. این افراد، حدود پانزده روز اینجا بودنـد و در درس آقایان شـرکت می کردنـد. جلسه درس ما هم چنـد دفعه آمدنـد. اواخر آمدند و گفتند: نظر شـما چیست؟ گفتم: آقایان چه

گفتند؟ گفتند: افراد مورد نظر ما عذرهائی داشتند؛ و هیچ کس تاکنون جواب مثبت نداده است.

من گفتم: حال من می آیم پاکستان، تا اوضاع آنجا را ببینم.

گفتند: همین هم برای ما مغتنم است.

آنجـا احسـاس کردم که مـا طلبه هـا و حوزه های علمیه، در رابطه با پاکسـتان، که در حـدود سـی میلیون شـیعه دارد، مسؤلیت شدید داشـته و داریم؛ چرا که سـی میلیون شیعه در مقابل سیل انبوه شبهاتی که از طرف وهابیان، بهائیان و کمونیستها القاء می شود و تقویتهای بی انـدازه ای که اجانب و مسـتکبرین از آنان در مقابل شـیعیان به عمل می آورنـد قرار گرفته اند، مخصوصـا کمک های مادی عربستان سعودی.

من حدود بیست و پنج روز آنجا ماندم و در جلسات آنان شـرکت کردم. شـیعیان پاکسـتان، مردمی باصـفا و صـمیمی و خوش عقیده هستند.

متأسفانه، آب و هوای پاکستان با وضعیت مزاجی من سازگار نبود؛ لذا بنده هم به آنان با کمال تأسف جواب منفی دادم.

کتابهای در دست چاپ

حوزه: حضرت استاد، اکنون اسامی کتابهایی را که هنوز چاپ نشده است، بفرمایید.

استاد، اما کتابهایی که چاپ نشده عبارتند از:

۱. راهنمـای نهـج البلاـغه و شـروح آن. موقعی که نهـج البلاـغه را بحث می کردم، چهـار شـرح مورد نظرم بود: شـرح ابن ابی الحدید، شـرح خوئی، شـرح ابن میثم بحرانی و شـرح فی ظلال، تألیف محمد جواد مغنیه. در این شـروح مطلب به گونه متفرقه آمده است. مطالب این شروح را طبق حروف تهجی دسته بندی کردم؛ و مشخص کردم هر کدام از این شروح، موضوعات را) اعم از مطالب یا اعلام(، در کجا بحث کرده اند.

اگر این کتاب که به نظر من کتابی جامع و جالب است چاپ شود، راهنمای خوبی خواهد بود برای بهره برداری از

نهج البلاغه و شروح آن.

۲. طبقات الرجال و ثقاتهم و فقهائهم.

۳. قضاء و شهادات، در ۲ جلد.

۴. ارث.

۵. خمس و انفال، در ۳ جلد.

۶. مضاربه.

۷. صلاه المسافر.

۸. دیات، در ۲ جلد.

۹. مکاسب محرمه.

۰۱. أحکام النساء.

۱۱. یک دوره کامل اصول فقه.

۲۱. تراجم و احوال علمای اسلام در ۶ جلد.

۳۱. اخلاق و عرفان.

۴۱. سیاست و حکومنت و بیت المال در نهج البلاغه.

حوزه: آیا حضرت عالی غیر از تدریس در حوزه علمیه قم، فعلا اشتغال دیگری هم دارید؟

استاد: کار عمده بنده اکنون، تدریس فقه و اصول در حوزه علمیه قم است. مقداری از اوقات خود را نیز صرف نوشتن مطالبی، که از نظر بنده مهم است، می نمایم.

این نوشته ها کم کم بصورت کتاب درمی آید، که هم اکنون بسیاری از آنها به طبع رسیده و مقداری هم به طبع نرسیده است.

یکی دیگر از کارهای بنده، اداره مدرسه مهدی موعود علیه السلام است، که در حدود دویست نفر از طلاب محترم با برنامه مخصوص در آنجا مشغول درس خواندن می باشند. تأسیس مدرسه، به این شرح است که: بنده، با آیت اللّه شهید حاج شیخ

محمد مفتح همدانی، که از آغاز طلبگی مدتی هم حجره و تا هنگامی که آن مجاهد بزرگ به شهادت رسیدند، با هم در ارتباط بودیم؛ تصمیم داشتیم که یک مدرسه، که پایگاه تعلیم و تربیت باشد، با هم بوجود بیاوریم. آن شهید بزرگوار، در این رابطه پولی، در حدود یک میلیون و دویست هزار تومان، فراهم کرده بودند، که بعد از شهادت ایشان، فرزندان و خانواده آن شهید مجاهد به محضر مبارک حضرت امام، دام ظله العالی، شرفیاب شدند و جریان آن پول، در اختیار اینجانب قرار بگیرد،

تا اقدام مقتضی بعمل بیاید.

اینجانب نیز، با بعضی افراد خیر اندیش، مطلب را در میان گذاشتم؛ تا بالاخره پس از فراهم شدن مقدار قابل توجه دیگر، یک نفر خیر اندیش، حاضر شد هشتصد متر زمین در اختیار گذاشته و پانصد هزار تومان نیز کمک نماید.

بالأخره، این مدرسه در چهار طبقه، با یک سرداب بزرگ و چندین مدرس و کتابخانه تأسیس گردید. در این چند سال، که دفاع مقدس بر پا بود، همیشه یک سوم از طلاب محترم آن حوزه، به نوبت در جبهه بودند. از این آقایان ده نفر شهید شدند؛ و چهل - پنجاه نفر زخمی و معلول را به اسلام تحویل دادند و هم اکنون با جدیت تمام مشغول تحصیل می باشند.

فصل سوم: نظم – سحرخیزی و تهجد

سؤال: کسانی که با جناب عالی آشنائی بیشتری دارند از نظر جناب عالی در کارها و اینکه برای هر یک از کارهای زندگی خود برنامه دقیقی تنظیم کرده اید، سخن می گویند لطفا مقداری درباره نظم و برنامه ریزی در زندگی توضیح بدهید؟

جواب: بلی بنده از آغاز زندگی به لزوم داشتن برنامه و رعایت نظم در زندگی ایمان داشتم و دارم اعتقادم بر این است که رمز موفقیت و پیشرفت در زندگی در سه مقوله خلاصه می شود:

۱- نظم ۲- جدیت ۳- استقامت

در رابطه با»نظم؟همین اندازه کافی است که در وصیت نامه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که آنرا در آستانه شهادت خود فرمودند) نظم(را سرلوحه برنامه زندگی معرفی کردند:

«اوصیکا و جمیع ولدی و من بلغه کتابی بتقوی اللّٰه و نظم امورکم»

یعنی شما فرزندانم «حضرت مجتبی و حضرت سید الشهدا علیه السلام» و همه فرزندانم و هر کسی که این نوشته به او برسد را

به دو امر مهم، داشتن تقوا و رعایت نظم، توصیه می کنم. بر این اساس بنده اوقات خود را همیشه تقسیم میکنم و برای هر کاری اعم از درس، بحث، مذاکرات علمی، مطالعه، نوشتن، کارهای اجتماعی، حتی خواب، استراحت و غذا خوردن وقت معینی را به طور دقیق تنظیم می کنم و موفقیت خود را در این موضوع می دانم.

اگر شما سر گذشت بزرگان را که بنده از آنها سرمشق گرفته ام مورد مطالعه قرار دهید خواهید دید، کلیه کسانی که در عرصه زندگی موفق بوده اند، نظم در زندگی را سرلوحه تمام اعمال خود قرار داده اند. این موضوع مخصوصا برای سرپرست یک خانواده و یک اداره و بالاخره یک مجتمع خیلی مهم است. افراد نامنظم که حتی در مطالعه خود امروز کتابی را برگزیده و مطالعه می کنند و بجائی نرسانده فردا کتاب دیگری را دست می گیرند، موفق نیستند.

جدیت در کارها و در راه رسیدن به هدف نیز، یکی از کلیدهای موفقیت است شما نمونه های فراوانی از موفقیت را در زندگی بزرگان می بینید مثلا شیخ مفید (ره) ۲۰۰ کتاب تألیف کرده است که با مطالعه تعدادی از آنها که در دست است به اهمیت بقیه پی می بریم، و شیخ بزرگوار صدوق (ره) ۳۰۰ کتاب به رشته تألیف درآورده است که فقط ۴۲ تا از آنها دست دست است، همچنین علامه حلی (ره) در حدود ۵۰۰ کتاب تألیف کرده است که تذکره و تحریر و منتهی و قواعد نمونه ای از آنها است، با علامه مجلسی با ین همه تألیفات از جمله کتاب جواهر با آن عظمت و دقت، و شاه کارهای عظیم و چشمگیر و موفقیت بارش فقط و فقط در گرو

جدیت است.

اهمیت استقامت نیز روشن است؛ زیرا افراد بی اراده و سست اراده و کسانی که زود خسته و وامانده می شوند و عقب نشینی می کنند هرگز در زندگی موفق نخواهند شد و نمی توانند گامی به جلو بردارند.

آخرین سؤال این که: چه در مسافرتها و چه در وطن بسیار اتفاق افتاده است که شبها نیز در محضرتان باشم، دیده ام که به سحر خیزی و تهجد خیلی مقید هستید مقداری هم در این باره توضیح بدهید.

در پاسخ باید عرض کنم که سحر لحظات بسیار مبارکی است، وقت تهجد و عبادت است، وقت انس گرفتن با محبوب حقیقی در خلوت شب است وقتی است که ائمه اهل بیت علیه السلام همواره مردم را به بیداری و تهجد در آن ترغیب می فرمودند: در این هنگامه که علمای بزرگ و صالحان روزگار همیشه در آن وقت بیدار بودند و این عبارت را نیز در حالات آنها می خوانیم: «ما طلع الفجر علیه و هو نائم» یعنی هرگز اتفاق نیفتاد که فجر طلوع کند و آنها در خواب باشند. آنان در این لحظات نورانی در پیشگاه حق تعالی خاضع بودند، به خواندن نماز و تلاوت قرآن و استغفار می پرداختند، و حل مشکلات و برآوردن حوائج مهم خود را در این ساعات از آن ذات مقدس می خواستند و به مقصود هم می رسیدند. همچنین خداوند ریم در دو جای قرآن کسانی که در سحرگاهان به راز و نیاز می پردازند و از خداوند کریم و رحیم بخشایش گناهان خود را می خواهند مورد تمجید قرار داده است:

«الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین و المستغفرین بالأسحار» و یا در «و بالأسحار هم یستغفرون»

سوره آل عمران آیه ۷۱.

سوره الذاریات

آیه ۸۱.

وقت سحر، بنابر اظهر آخرین قسمت از یک ششم شب که منتهی به طلوع فجر می شود می باشد.

هر چند وقت نماز شب از نصف شب آغاز می شود و تا طلوع فجر ادامه پیدا می کند؛ ولی هر چه به طلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب بیشتری دارد.

برای نماز شب فضیلت های فراوانی وارد شده و تأکید بسیاری از اهل بیت عصمت و طهارت - سلام اللّه علیهم برای بجا آوردن آن به عمل آمده است، و خواص و فوائد زیادی برای آن ذکر شده است که نمونه ای از آنها به این شرح است:

۱. نماز شب، شرافت مؤمن است.

۲. نماز شب، گناهانی را که انسان در روز ممکن است انجام دهد ریشه کن می سازد.

۳. نماز شب، چهره انسان را نورانی و شاداب می کند.

۴. نماز شب، موجب سلامت بدن می گردد و درد و مرض را از انسان دور می گرداند.

۵. نماز شب، بوی انسان را دلپذیر می کند.

۶. نماز شب، باعث فراوانی روزی می گردد.

۷. نماز شب، زینت انسان در عالم آخرت است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مال و فرزندان زینت دنیا و هشت رکعت نماز شب (به استثنای نماز شفع و وتر) زینت انسان در جهان آخرت است.

۸. نماز شب، موجب بخشودگی گناهان می گردد.

۹. نماز شب، غصه و اندوه های را که در روز ممکن است دامنگیر انسان بشود، برطرف می سازد.

۰۱. نماز شب، موجب افزایش دامنه دید و روشنایی چشم می گردد.

۱۱. نماز شب، خلق و خوی انسان را نیکو می گرداند.

۲۱. نماز شب، موجب ادای دین و قرض انسان می شود.

۳۱. نماز شب، فرح و نشاط مخصوصی به روح انسان می بخشد.

۴۱. نماز شب، کفاره گناهان می شود.

۵۱. نماز شب، ارمغان بهشت می گردد.

۶۱. نماز شب،

در هر خانه ای که خوانده شود آن خانه به اهل آسمان روشنائی می دهد. چنانکه ستارگان آسمان به اهل زمین روشنائی می دهند.

۷۱. نماز شب، درجه و مقام انسان را نزد خداوند بالا می برد.

۸۱. نماز شب، انسان را از عذاب قبر ایمن میدارد.

۹۱. نماز شب، موجب افزایش عمر انسان می گردد.

۰۲. نماز شب، چون سدی در مقابل از ارتکاب گناه ایستادگی می کند.

۱۲. بیدار کردن اعضای خانواده برای خواندن نماز شب موجب جلب رحمت پروردگار می گردد.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

افتخار، سربلندی، زینت دنیا و آخرت برای مؤمنین در سه چیز است.

۱. نماز و عبادت خداوند، در آخر شب.

۲. داشتن خودکفائی، استقلال و چشم نداشتن به آنچه که در دست دیگران است.

۳. رشته ولایت و محبت را با امام معصومی که از اهل بیت پیغمبر – است امام زمان ارواحنا فداه – مستحکم گرداندن.

پیام و کلام آخر

آخرین سؤال: اگر پیغامی و کلامی دارد بیان فرمائید:

جواب: بنده خود را کمتر و کوچکتر از آن می دانم که پیغامی داشته باشم؛ وی این مطلب را به عرض می رسانم که در عصر ما جریانی پیش آمد که در طول تاریخ هزار و چند صد ساله اسلام سابقه نداشته است، آن هم سقوط حکومت جباران و فرمانروایان و پدید آمدن حکومت اسلامی است، این موضوع نعمتی است بزرگ که به دست یک مرد الهی، مجتهد وارسته، فقیه شجاع، با شهامت، مدیر، مدبر و آگاه به اوضاع زمان با توفیق خداوند متعال توانست پرچم نهضت اسلامی را به دوش گرفته و مردم مسلمان ایران و علمای بزرگ حوزه ها و شهرها پشت سر او به راه افتادند. با تحمل زحمات، زندانها، تبعیدها، شهادت شهداء و تحمل خسارتهای فراوان

مـالی با داد خون هزاران شـهید این نهضت را به ثمر رساندنـد و حکومت اسـلامی که منتهای آرزوی علمای بزرگ اسـلام در طول قرنها بود بوجود آوردند، اکنون لازم است، پس این نعمت یعنی نعمت، قدرت پیاده کردن احکام اسلام را بدانیم، و همه و همه همت کنیم که این انقلاب را حفظ کنیم و در برابر نقشه های استعمارگران بیدار باشیم.

شناخت کامل درباره دین و نسبت به احکام آن بصیر و بینا بودن، مورد اهتمام و عنایت اهلبیت (علیهم السلام) قرار گرفته و توصیه و تاکید فراوان بر این مطلب دارند که لازم است همه مسلمانان «تفقه در دین» به معنایی که گفته شد، داشته باشند و در دسته ای از احادیث خیر و سعادت و موفقیت فرد و اجتماع، چه جامعه بزرگ اسلامی و چه جامعه خانوادگی، در گرو تفقه در دین معرفی شده است:

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «اِذا اَرادَ الله بِعَبدٍ خیَراً فَقّهَهُ فی الدّینِ» یعنی: «هنگامی که خداوند خیر و سعادت بنده ای از بندگان خود را بخواهد او را نسبت به احکام دین بصیر و بینا می گرداند»

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «اِذا اَرادَ اللهُ بقَومٍ خیراً فَقّهُهم فی الدّینِ» یعنی: «هنگامی که مشیت الهی بر این تعلق می گیرد که جامعه ای را به خیر و صلاح و موفقیت برساند، آن جامعه را در شناخت دین، بصیر و بینا می سازد»

و حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: «اذا اراد الله باهلبیت خیرا فقههم فی الدین و رزقهم الرفق فی معیشتهم و وقر صغیرهم کبیرهم»

یعنی: «وقتی که خداوند متعال خیر و سعادت یک خانواده را بخواهد این سه موضوع را در آن خانواده پدید می آورد:

۱–اعضای آن خانواده را در احکام دین بصیر و بینا می گرداند

۲–با حساب و تدبّر گام برداشتن در راه زندگی اقتصادی را نصیب آنها می کند تا هرگز در راه اسراف و تبذیر اموال خود گام نگذارند و نیز مخارج خود را با در آمد حلال خود

تنظیم کنند تا از حدّ اعتدال تجاوز نکنند و به ورطه حرام نیفتند

۱-کوچکترهای آنها، بزرگترهاشان را احترام کننـد»در اینجا در رابطه با شـناخت دین، قبل از هر چیز باید به این موضوع توجّه داشت که دین مقـدّس اسـلام، قانونگزاری را تنها در شان خدا می داند، چه اینکه آن ذات مقدّس است که انسان ها را آفریده و به مصالـح و مفاسـد زنـدگی آنهـا و خواسـته هـای فطرش آنان کاملا آگاه است، چنان که قانونگزار قوانین زنـدگی و بقای موجـودات دیگر نیز، آن ذات مقـدس است و بس و او که هم، مقنّن قوانین و هم، هـدایتگر راه زنـدگی است، قوانین زنـدگی انسانهـا را بعنوان وظـایف فرهنگی، عبـادی، سیاسـی، اقتصـادی، اخلـاقی، جسـمی، روانی فردی و اجتماعی به وسـیله پیغمبران عالیمقام و جانشینان والاقدر آنها به انسان ها ابلاغ نموده است و بطور کلی این احکام و قوانین بر ۳ دسته است:

۱-احکام اعتقادی

۲-احکام اخلاقی

۳-احکام عملی

دسـته اول: شامل توحیـد و عدل و دیگر صـفات ثبوتیه و سـلبیه آن ذات ذوالجلال، که صـفات جمال و جلال نیز نامیده میشود میگردد ونیز شامـل موضوع نبوت که به لزوم بعثت پیـامبران خـدا و صـفات و خصوصـیات آنهـا ارتبـاط دارد و همچنین شامل موضوع امامت که با مساله

ولایت و امامت ائمه دوازده گانه (سلام الله علیهم) مرتبط میشود، میگردد

چنـانکه شامـل موضـوع معـاد کـه بـا مسـاله شـناخت حقیقـت مرگ و عـالم برزخ و بـازگشت روح بـه بـدن در روز قیـامت و خصوصیات حشر و نشر و حساب و میزان و صراط و بهشت و جهنم ارتباط پیدا می کند، می شود

این ۵ موضوع که از آن به اصول دین تعبیر می شود،

قسـمت اول احکام دین مقدس اسـلام است و یاد گرفتن آنها برای هر کسی به فراخور درک او و بر اساس منطق و برهان لازم است

دسـته دوم: که احکام اخلاقی است بطور خلاصه این است که: روحیات انسانها چون در اعمال آنها تاثیر مستقیم دارد، لذا تنها راه اصـلاح و تکامل آنها پس از تکمیل عقاید اسلامی تهذیب اخلاق است که در نتیجه آن روحیات پست مانند: بخل، حسد، تکبر، خودپسندی غرور و امثال اینها از مزرعه روح آنها زدوده شود و در این مزرعه پر استعداد و شایسته بذرهای صفات نیک از قبیل تواضع، کرم، شـجاعت، سـخاوت، صبر و صدق کشـته شود و هدف مقدّس پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) که فرمودند:

«بُعِثتُ لاـتمم مَکـارمَ الاخلاـقِ» یعنی: انگیزه بعثت من، تکمیـل اخلاق نیک انسانها است تامین گردد و عهـده دار این طایفه از احکام اسلامی، علم اخلاق است و بر ما لازم است که در راه فرا گرفتن آن نیز کوشا باشیم

دسـته سوم: احکـام عملی است که گسترد گی بیشتری دارد، زیرا احکـام و قوانینی است که کلیه اعمـال انسـان هـا را: سیاسـی، عبـادی، قضـایی، جزایی، اقتصـادی، فردی و اجتمـاعی زیر پوشـش خود قرار میدهـد و رساله های عملیه با این دسـته از احکام خداوند ارتباط دارد

در رابطه با این طایفه از احکام الهی توجه به این دو مطلب لازم است:

۱–قوانین و احکام خداونـد بطور عمده، منبع، و مدرکی جز قرآن مجید و احادیثی که از پیغمبر بزرگوار اسـلام و اهلبیت عالی مقامشان (صلوات الله علیهم اجمعین) (که ثقلین نامیده می شوند) صادر گردیده است، ندارد

۲–فهمیدن و بدست آوردن مطالب و معارفی که در

قرآن مجید و احادیث اهلبیت مندرج است، کار آسانی نیست و احتیاج به تخصص و مهارت دارد و تا یک فرد در ادبیات عرب و علوم مختلف اسلامی از قبیل تفسیر قرآن و حدیث شناسی و شناخت راویان احادیث و

اصول فقه و شناخت آرا و انظار فقهای اسلام، تخصص و مهارت نداشته و به اصطلاح –با توفیق الهی – به درجه اجتهاد و فقاهت نرسیده باشد، هرگز نمی تواند احکام خداوند را از منابع خود استخراج کند و در اختیار جامعه اسلامی بگذارد اکنون با توجه به آنچه که

ذکر گردید، لزوم رجوع به فقیهی که راه اجتهاد را با گستردگی مخصوصی که دارد پیموده، واضح و مساله تقلید از مجتهد به حکم عقل و منطق، ثابت می گردد بعلاوه در مثل زمان ما، که ساکنان همه مناطق روی زمین با هم ارتباط نزدیک پیدا کرده اند و مسائل جدید فراوانی در زندگی انسانها رخ داده و می دهد و پدیده های جدیدی پدید می آید، کسی می تواند مرجع احکام الهی باشد که عالم به اوضاع زمان و واقف به نقشه های دشمنان اسلام نیز باشد تا بر اساس منابع غنی و کامل و فقه پویای اسلامی، وظایف

مسلمانان را با توجه به مقتضیات زمآنها و مکانها، استنباط کند و بالاخره معیاری که حضرت صادق (علیه السلام) در این مورد ارائه فرموده است، این است:

«فَامّا مَن کانَ منَ الفُقها ءِ، صائناً لنفِسهِ، حافظِاً لدِینه، مخُالفاً علی هواهُ، مُطیعاً لامرِ مولاهُ فللِعوامّ آن یُقلدوهُ»

یعنی: «در هر عصر و زمان در میان فقهای اعصار و ادوار، بر مردم مسلمانان لازم است از کسی تقلید کنند که:

۱ – دارای

صیانت نفس باشد تا در سایه آن بتواند خود را در برابر هر گونه عوامل انحراف از صراط مستقیم اسلام، مصون نگاه بدارد

۲ – حافظ دین باشد

۳ – مخالف هواهای نفسانی خود باشد

۴ – مطیع امر خداوند متعال باشد»

تقلید

احکام تقلید

(مساله ۱) مسلمانان باید به اصول دین ایمان و یقین داشته باشد و این ایمان باید برای هر مسلمانی به اندازه فکر و درک او بر پایه دلیل و برهان استوار باشد، و در احکام غیر ضروری دین باید یا مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل بدست آورد، یا از مجتهد تقلید کند، یعنی به دستور او رفتار نماید یا از راه احتیاط طوری به وظیفه خود عمل نماید که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است، مثلا اگر عده ای از مجتهدین عملی را حرام میدانند و عده دیگر می گویند حرام نیست، آن عمل را انجام ندهد و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب میدانند آن را بجا آورد، پس کسانی که مجتهد نیستند و نمی توانند به احتیاط عمل کنند، واجب است از مجتهد تقلید نمایند به این مطلب نیز باید توجه کرد که در بسیاری از موارد در خود عمل به احتیاط نیز باید یا مجتهد بود و یا تقلید کرد

(مساله ۲) تقلید در احکام، عمل کردن به دستور مجتهد است و از مجتهدی باید تقلید کرد که مرد و بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و حلال زاده و زنده و عادل باشد و نیز بنابر احتیاط واجب باید از مجتهدی تقلید کرد که حریص به دنیا نباشد، و بنابر اقوی در صورت علم

به مخالفت فتوای او با فتوای غیر اعلم موافق با احتیاط باشد و اعلم یعنی در فهمیدن حکم خدا از تمام مجتهد های زمان خود، استاد تر باشد

(مساله ۳) مجتهد و اعلم را از سه راه می توان شناخت:

اول: آنکه خود انسان یقین کند، مثل آنکه از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد

دوم: آنکه دو نفر عالم عادل، که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند، به شرط آنکه دو نفر عالم عادل دیگر با گفته آنان مخالفت ننمایند

سوم: آنکه عده ای از اهل علم که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، و از گفته آنان اطمینان پیدا می شود مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند

(مساله ۴) اگر شناختن اعلم مشکل باشد باید از کسی تقلید کند که گمان به اعلم بودن او دارد، بلکه اگر احتمال ضعیفی هم بدهد که کسی اعلم است وبداند دیگری از او اعلم نیست بنابر احتیاط واجب باید از او تقلید نماید واگر چند نفر در نظر او اعلم از دیگران و با یکدیگر مساوی باشند باید از یکی از آنان تقلید کند

(مساله ۵) بدست آوردن فتوی یعنی دستور مجتهد چهار راه دارد:

اول: شنیدن از خود مجتهد

دوم: شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند

سوم: شنیدن از کسی که مورد اطمینان و راستگوست

چهارم: دیدن در رساله مجتهد در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد

(مساله ۶) تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است، می تواند به آنچه در رساله نوشته شده

عمل نماید، و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده جستجو لازم نیست

(مساله ۷) اگر مجتهد اعلم در مساله ای فتوی دهد، مقلد آن مجتهد، یعنی کسی که از او تقلید میکند، نمی تواند در آن مساله به فتوای مجتهـد دیگر عمل کند، ولی اگر فتوی ندهد و بفرماید احتیاط آن است که فلان طور عمل شود، مثلا بفرماید احتیاط آن است که در رکعت سـوم و چهـارم نمـاز سه مرتبه تسبیحـات اربعه، یعنی سـبحان الله و الحمـد لله و لا ـ اله الا ـ الله و الله اکـبر بگویند، مقلد باید یا به این احتیاط که احتیاط واجبش می گویند عمل کند و سه مرتبه بگوید، یا به فتوای مجتهد دیگری عمل کنـد و بنابر احتیاط واجب به فتوای مجتهدی که علم او از مجتهد اعلم کمتر و از مجتهد های دیگر بیشتر است عمل نماید پس اگر او یک مرتبه گفتن را کافی بدانـد، می توانـد یک مرتبه بگویـد و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید مساله محل تامل یا محل اشکال است

(مساله ۸) اگر مجتهـد اعلم بعـد از آنکه در مسـاله ای فتوی داده، احتیاط کنـد، مثلا بفرمایـد ظرف نجس را که یک مرتبه در آب کُر بشوینـد پـاک می شود، اگر چه احتیـاط آن است که سه مرتبه بشوینـد، مقلّد او نمیتوانـد درآن مساله به فتوای مجتهد دیگر رفتار کنـد، بلکه بایـد یا به فتوی عمل کنـد، یا به احتیاط بعـد از فتوی، که آن را احتیاط مسـتحبّ می گویند عمل نماید مگر آنکه فتوای آن مجتهد نزدیک تر به احتیاط باشد

(مساله ۹) اگر مجتهدی که انسان از او تقلید میکند، از

دنیا برود بایـد از مجتهـد زنـده تقلیـد کنـد ولی کسـی که در بعضـی از مسائل به فتوای مجتهـدی عمل کرده، بعد از مردن آن مجتهـد می توانـد در همه مسائل از او تقلیـد کنـد، مگر اینکه مجتهـد زنده اعلم از میّت باشد، که در این صورت رجوع به آن زنده واجب است

(مسائل۱۰) اگر در مساله ای به فتوای مجتهـدی عمل کنـد و بعـد از مردن او در همان مساله به فتوای مجتهد زنده رفتار نماید، دوباره نمی توانـد آن را مطابق فتوای مجتهـدی که از دنیا رفته است انجام دهد ولی اگر مجتهد زنده در مساله ای فتوی ندهد، و احتیاط نمایـد و مقلـد مـدتی به آن احتیاط عمل کند، دوباره می تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته عمل نماید مثلا اگر مجتهـدی گفتن یـک مرتبه سُبحانَ اللهِ والحَمـدُ للهِ ولا اِله اِلا اللهُ واللهُ اَکبرُ را در رکعت سوم و چهارم نماز کافی بدانـد و مقلد مـدتی به این دسـتور عمل نمایـد و یک مرتبه بگویـد، چنانچه آن مجتهـد از دنیا برود و مجتهـد زنده احتیاط واجب را در سه مرتبه گفتن بدانـد و مقلـد مدتی به این احتیاط عمل کند و سه مرتبه بگوید، دوباره می تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته برگردد و یک مرتبه بگوید

(مساله ۱۱) مسایلی را که انسان غالبا به آنها احتیاج دارد واجب است یلد بگیرد

(مساله ۱۲) اگر برای انسان مساله ای پیش آیـد که حکم آن را نمی داند، می تواند صبر کند تا فتوای مجتهد اعلم را به دسـت آورد یا اگر احتیاط ممکن است، به احتیاط عمل نماید بلکه اگر احتیاط

ممکن نباشد، چنانچه از انجام عمل، محذوری لازم نباید بنابر یک طرف بگذارد تا استعلام نماید پس اگر معلوم شد که مخالف واقع یا گفتار مجتهد بوده، دوباره باید انجام دهد

(مساله ۱۳) اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید، چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود، لازم نیست به او خبر دهد که فتوی عوض شده، ولی اگر بعد از گفتن فتوی بفهمد اشتباه کرده، در صورتی که ممکن باشد، باید اشتباه را بر طرف کند

(مساله ۱۴) اگر مکلف مدتی اعمال خود را بدون تقلید انجام دهد، در صورتی اعمال او صحیح است که بفهمد به وظیفه واقعی خود رفتار کرده است، یا عمل او با فتوای مجتهدی که فعلا باید از او تقلید کند، مطابق باشد، مگر عمل را طوری انجام داده باشد که از گفته آنان به احتیاط نزدیک تر باشد که در این صورت هم صحیح است

احکام طهارت

آب مطلق و مضاف

آب مطلق

(مساله ۱۵) آب یا مطلق است یا مضاف، آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرند، مثل آب هندوانه و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشد، مثل آبی که به قدری با گل و مانند آن مخلوط شود، که دیگر به آن آب نگویند و غیر اینها آب مطلق است و آن بر پنج قسم است اول آب کُر، دوم آب قلیل، سوم آب جاری، چهارم آب باران، پنجم آب چاه

۱–آب کُر

(مساله ۱۶) آب کُر، مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن هر یک سه وجب ونیم است بریزند، آن ظرف را پر کندو وزن آن از صد و بیست و هشت منِ تبریز بیست مثقال کمتر است و احتیاط این است که مقدار ۴۱۹ / ۳۷۷ کیلوگرم را در نظر بگیرند

(مساله ۱۷) اگر عین نجس، مانند بول و خون به آب کُر برسد، چنانچه به واسطه آن بو یا رنگ یا مزه آب تغییر کند آب نجس می شود و اگر تغییر نکند، نجس نمی شود

(مساله ۱۸) اگر بوی آب کُر به واسطه غیر نجاست تغییر کند، نجس نمی شود

(مساله ۱۹) اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کُر است برسد و بو یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کُر باشد، تمام آب نجس می شود و اگر به اندازه کُر یا بیشتر باشد، فقط مقداری که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس است

(مساله ۲۰) آب فواره اگر متصل بکر باشد، آب نجس را در صورتی که مخلوط

به آن بشود پاک کمی کند، ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد، آن را پاک نمی کند، مگر آنکه چیزی روی فواره بگیرند، تا آب آن قبل از قطره قطره شدن به آب نجس متصل شود و با آن مخلوط گردد

(مساله ۲۲) اگر مقداری از آب کُر یخ ببندد و باقی آن بقدر کُر نباشد، چنانچه نجاست به آن برسد نجس می شود، و هر قدر از یخ هم آب شود نجس است

(مساله ۲۳) آبی که به اندازه کُر بوده، اگر انسان شک کند از کُر کمتر شده یا نه، مثل آب کُر است، یعنی چیز نجس شده را پاک می کند و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی شود و آبی که کمتر از کرُ بوده و انسان شک دارد به مقدار کرُ شده یا نه، حکم آب کُر ندارد

(مساله ۲۴) کُر بودن آب، به دو راه ثابت می شود:

اول: آنکه خود انسان تشخیص دهد

دوم: آنکه دو مرد عادل خبر دهند

۲–آب قلیل

(مساله ۲۵) آب قلیل آبی است که از زمین نجوشد و از کرُ کمتر باشد

(مساله ۲۶) اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد، یا چیز نجس به آن برسد، نجس می شود

ولی اگر از بالا- با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می رسد، نجس و هر چه بالا-تر از آن است پاک می باشد ونیز اگر مثل فواره با فشار از پائین به بالا رود در صورتی که نجاست به بالا برسد، پائین نجس نمی شود و اگر نجاست به پائین برسد، بالا نجس می شود

(مساله ۲۷) آب قلیلی که برای بر طرف کردن

عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جدا گردد، نجس است و باید از آب قلیلی هم که بعد از بر طرف شدن عین نجاست، برای آب کشیدن چیز نجس روی آن می ریزد و از آن جدا می شود، اجتناب کنند ولی آبی که با آن مخرج بول و غائط را می شویند با پنج شرط پاک است:

اول – آنکه بو یا رنگ یا مزه آب به واسطه نجاست تغییر نکرده باشد

دوم – نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد

سوم – نجاست دیگری مثل خون یا بول یا غائط بیرون نیامده باشد

چهارم – ذره های غائط در آب پیدا نباشد

پنجم – بیشتر از مقدار معمول، نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد

۳–آب جاری

(مساله ۲۸) آب جاری آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد، مانند آب چشمه و قنات

(مساله ۲۹) آب جاری اگر کمتر از کر باشد، چناچه نجاست به برسد تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده، پاک است

(مساله ۳۰) اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن، که بو یا رنگ یا مزه اش واسطه نجاست تغییر کرده نجس است و طرفی که متصل به چشمه است اگر چه کمتر از کر باشد پاک است و آبهای دیگر نهر اگر به اندازه کر باشد یا به واسطه آبی که تغییر نکرده به آب چشمه متصل باشد، پاک و گرنه نجس است

(مساله ۳۱) آب چشمه ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن بردارند باز می جوشد، حکم آب جاری دارد یعنی اگر نجاست به آن برسد، تا وقتی

بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده، پاک است

(مساله ۳۲) آبی که کنار نهر، ایستاده و متصل به آب جاری است، حکم آب جاری دارد

(مساله ۳۳) چشمه ای که مثلا در زمستان می جوشد و در زمستان می جوشد و در تابستان از جوشش می افتد، فقط وقتی که می جوشد حکم آب جاری دارد

(مساله ۳۴) آب حوض حمام اگر چه کمتر از کر باشد، مثل آب جاری است، ولی بنابراحتیاط واجب باید به خزینه ای که آب آن به تنهائی یا با آب حوضچه به اندازه کر، متصل باشد

(مساله ۳۵) آب لوله های حمام که از شیر ها و دوشها می ریزد، اگر متصل به کر باشد، مثل آب جاری است و آب لوله های عمارات اگر متصل به کر باشد، در حکم آب کر است

(مساله ۳۶) آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی جوشد، چنانچه کمتر از کر باشد و نجاست به آن برسد نجس میشود اما اگر از بالا با فشار به پائین بریزد، چنانچه به نجاست به پائین آن برسد بالای آن نجس نمی شود

۴–آب باران

(مساله ۳۷) اگر به چیز نجسی که عین نجاست درآن نیست یک مرتبه باران ببارد، جائی که باران به آن برسد پاک می شود و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست ولی باریدن دو سه قطره فائده ندارد، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می آید

(مساله ۳۸) اگر باران، به عین نجس ببارد و به جای دیگر ترشح کند، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد

پاک است پس اگر باران بر خون ببارد و ترشح کند، چنانچه ذرّة ای خون در آن باشد یا آنکه بو یا رنگ یا مزه خون گرفته باشد، نجس می باشد

(مساله ۳۹) اگر بر سقف عمارت یا روی بام آن عین نجاست، تا وقتی باران به بام می بارد، آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می ریزد پاک است و بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می ریزد، به چیز نجس رسیده است نجس می باشد

(مساله ۴۰) زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک می شود و اگر باران بر زمین جاری شود و به جای نجسی که زیر سقف است برسد، آن را نیز پاک می کند

(مساله ۴۱) خاک نجسی که به واسطه باران گل شود و آب آن را فرا گیرد پاک است، اما اگر فقط رطوبت به آن برسد پاک نمی شود

(مساله ۴۲) هر گاه آب باران در جائی جمع شود، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه موقعی که باران می آید، چیز نجسی را در آن بشویند و آب، بو یا رنگ یا مزه نجاست نگیرد، آن چیز نجس پاک می شود

(مساله ۴۳) اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد و بر زمین نجس جاری شود، فرش، نجس نمی شود و زمین هم پاک می گردد

۵ – آب چاه

(مساله ۴۴) آب چاهی که از زمین می جوشد، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است، ولی مستحب است پس از

رسیدن بعضی از نجاستها، مقداری که در کتابهای مفصل گفته شده از آب آن، بکشند

(مساله ۴۵) اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزه آب آن را تغییر دهد، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود، موقعی پاک می شود که با آبی که از چاه می جوشد مخلوط گردد

(مساله ۴۶) اگر آب باران یا آب دیگر، در گودالی جمع شود و کمتر از کُر باشد، چنانچه بعد از قطع شدن باران، نجاست به آن برسد نجس می شود

احکام آبها

(مساله ۴۷) آب مضاف که معنی آن گفته شد، چیز نجس را پاک نمی کند، وضو و غسل هم با آن باطل است

(مساله ۴۸) اگر ذره ای نجاست به آب مضاف برسد نجس می شود، ولی چنانچه از بالاـ با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به چیز نجس رسیده نجس و مقداری که بالاتر از آن رسیده نجس و مقداری که بالاتر از آن است پاک میباشد مثلا اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه به دست رسیده نجس، و آنچه به دست نرسیده پاک است و نیز اگر مثل فواره با فشار از پائین به بالا برود، اگر نجاست به بالا برسد پائین نجس نمی شود

(مساله ۴۹) اگر آب مضاف نجس، طوری با آب کُر یا جاری مخلوط شود، که دیگر آب مضاف به آن نگویند پاک می شود

(مساله ۵۰) آبی که مطلق بوده و معلوم نیست مضاف شده یا نه، مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاک می کند، وضو و غسل هم با آن صحیح است و آبی که مضاف بوده و معلوم

نیست مطلق شده یا نه مثل آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاک نمیکند، وضو و غسل هم با آن باطل است

(مساله ۵۱) آبی که معلوم نیست مطلق یا مضاف و معلوم نیست که قبلا مطلق یا مضاف بوده، نجاست را پاک نمی کند، وضـو و غسل ه با آن باطل است

(مساله ۵۱) آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف و معلوم نیست که قبلا مطلق یا مضاف بوده، نجاست را پاک نمی کنـد، وضو و غسل هم با آن باطل است

ولی اگر به اندازه کُر یا بیشتر باشد ونجاست به آن برسد حکم به نجس بودن آن نمی شود

(مساله ۵۲) آبی که عین نجاست مثل خون و بول به آن برسـد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد، اگر چه کُر یا جاری باشـد نجس می شود ولی اگر بو یـا رنگ یا مزه آب به واسـطه نجاستی که بیرون آب است عوض شود، مثلا مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد نجس نمی شود

(مساله ۵۳) آبی که عین نجـاست مثـل خون و بول در آن ریخته و بو یـا رنـگ یـا مزه آن را تغییر داده، چنانچه به کر یا جاری متصـل شود، یـا بـاران بر آن ببارد یا باد باران را در آن بریزد، یا آب باران در موقع باریـدن از ناودان درآن جاری شود وتغییر آن از بین برود پاک می شود ولی باید آب باران یا کر یا جاری با آن مخلوط گردد

(مساله ۵۴) آبی که برای پاک کردن شئ نجس شده استعمال می شود و آن را غساله می نامند اگر

تطهیر با آب قلیل باشـد، نجس است، ولی اگر در آب کر یا جاری تطهیر نمایند، آبی که بعد از بیرون آوردن از آن می ریزد، پاک است

(مساله ۵۵) آبی که پاک بوده و معلوم نیست نجس شـده یا نه پاک است و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاک شده یا نه، نجس است

(مساله ۵۶) نیم خـورده سـگ و خـوک و کـافر، نجس و خوردن آن حرام است و نیم خورده حیوانـات حرام گوشت، پـاک و خوردن آن مکروه می باشد

(مساله ۵۷) واجب است انسـان وقت تخلی و مواقع دیگر، عورت خود را از کسانی که مکلفنـد اگر چه مثل خواهر و مادر با او محرم باشـند و همچنین از دیـوانه ممیّز که خـوب و بـد را می فهمنـد، بپوشانـد، ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند

(مساله ۵۸) لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند، و اگر مثلا با دست هم آن را بپوشاند، کافی است

(مساله ۵۹) موقع تخلی باید طرف جلوی بدن، یعنی شکم و سینه، رو به قبله و پشت به قبله نباشد

(مساله ۶۰) اگر موقع تخلی طرف جلوی بـدن کسـی رو به قبله یـا پشت به قبله باشـد و عورت را از قبله بگردانـد کفـایت نمی کنـد، و اگر جلـوی بـدن او رو بـه قبله یـا پشت به قبله نباشـد، احتیـاط واجب آن است که عـورت را رو به قبله یـا پشت به قبله ننماید

(مساله ۶۱) در موقع تطهیر مخرج بول و غائـط، رو به قبله و پشت به قبله بودن اشـکال نـدارد، ولی اگر در موقع اسـتبراء بول از مخرج بیرون آید،

در این حال رو به قبله و پشت به قبله بودن، حرام است

(مساله ۶۲) اگر برای آنکه نا محرم او را نبیند مجبور شود رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند، مانعی ندارد و نیز اگر از راه دیگر ناچار باشد که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند مانعی ندارد

(مساله ۶۳) احتیاط واجب آن است که بچه را در وقت تخلی رو به قبله یا پشت به قبله ننشانند، ولی اگر خود بچه بنشیند، جلوگیری از او واجبی نیست

(مساله ۶۴) در چهار جا تخلی حرام است:

اول: در کوچه های بن بست در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند

دوم: در ملک کسی که اجازه تخلی نداده است

سوم: در جائی که برای عدّ ه مخصوصی وقف شده است، مثل بعضی از مدرسه ها

چهارم: روی قبر مؤمنین در صورتی که بی احترامی به آنان باشد

(مساله ۶۵) در سه صورت مخرج غائط فقط با آب پاک می شود:

اول: آنکه با غائط نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد

دوم: آنکه نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد

سوم: آنکه اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد و در غیر این سه صورت می شود مخرج را آب شست و یا به دستوری که بعداً گفته می شود با پارچه و سنگ و مانند اینها پاک کرد، اگر چه شستن با آب بهتر است

(مساله ۶۶) مخرج بول با غیر آب پاک نمی شود و اگر بعد از بر طرف شدن بول یک مرتبه بشویند کافی است، ولی کسانی که بولشان از غیر مجرای طبیعی می آید، احتیاط واجب آن است که دو مرتبه بشویند و نیز

زن حکم مرد را دارد و این در صورتی است که با آب قلیل بشویند، ولی با آب جاری و کّر یک مرتبه شستن کفایت می کند

(مساله ۶۷) اگر مخرج غائط را با آب بشوینـد، اید چیزی از غائط در آن نماند، ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد، و اگر در دفعه اول طوری شسته شود که ذرهٔ ای از غائط در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست

(مساله ۶۸) هر گاه با سنگ و کلوخ و مانند اینها غائط را از مخرج بر طرف کنند، پاک می شود و نماز خواندن مانعی ندارد و چنانچه چیزی هم به آن برسد نجس نمی شود

(مساله ۶۹) لازم است با سـنگ یا سه سـنگ یا سه پارچه مخرج را پاک کنند، با اطراف یک سنگ یا یک پارچه کافی نیست و با اسـتخوان و سر گین پاک نمی شود و پاک کردن با چیز هائی که احترام آنها لازم است، مانند کاغذی که اسم خدا بر آن نوشته شده حرام است و اگر محل را با آن پاک کند، پاک نمی شود و نماز با آن نمی تواند بخواند

(مساله ۷۰) اگر شک کنـد که مخرج را تطهیر کرده یا نه، لازم است تطهیر نماید اگر چه همیشه بعد از بول یا غائط فورا تطهیر می کرده

(مساله ۷۱) اگر بعـد از نماز شک کنـد که قبل از نماز، مخرج را تطهیر کرده یا نه، نمازی که خوانده صـحیح است، ولی برای نماز های بعد، باید تطهیر کند

استبرا

(مساله ۷۲) استبرا، عمل مستحبی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می دهند، و آن دارای

اقسامی است و بهترین آنها این است که: بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غائط نجس شده، اول آن را تطهیر کنند، بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند و بعد شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند

(مساله ۷۳) آبی که گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن، از انسان خارج می شود و به آن مذی می گویند پاک است و نیز آبی که بعد از منی بیرون می آید و به آن وذی گفته می شود و آبی که گاهی بعد از بول بیرون می آید و به آن ودی می گویند، اگر بول به آن نرسیده باشد پاک است و چنانچه انسان بعد از بول استبرا کند و بعد آبی از او خارج شود و شک کند که بول است یا یکی از اینها، پاک می باشد

(مساله ۷۴) اگر انسان شک کند استبراء کرده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، نجس می باشد و چنانچه وضو گرفته باشد، باطل می شود ولی اگر شک کند استبرائی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، پاک می باشد، وضو را هم باطل نمی کند

(مساله ۷۵) کسی که استبراء نکرده اگر به واسطه آنکه مدّتی از بول کردن او گذاشته، یقین کند بول در مجری نمانده است و رطوبتی ببیند و شک کند پاک

است یا نه، آن رطوبت پاک می باشد وضو را هم باطل نمی کند

(مساله ۷۶) اگر انسان بعد از بول استبراء کند و وضو بگیرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی، واجب است احتیاطا غسل کند، وضو هم بگیرد ولی اگر وضو نگرفته باشد، فقط گرفتن وضو کافی است

(مساله ۷۷) برای زن استبرا از بول نیست و اگر رطوبتی ببیند و شک کند پاک است یا نه پاک می باشد، وضو و غسل او را هم باطل نمی کند

مستحبات و مکروهات تخلی

(مساله ۷۸) مستحب است در موقع تخلی جائی بنشیند که کسی او را نبیند و موقع وارد شدن به مکان تخلی، اول پای چپ و موقع بیرون آمدن، اول پای راست را بگذارد و همچنین مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد

(مساله ۷۹) نشستن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلی مکروه است، ولی اگر عورت خود را به وسیله ای بپوشاند مکروه نیست و نیز در موقع تخلی نشستن روبروی باد و در جاده و خیابان و کوچه و درب خانه و زیر درختی که میوه می دهد و چیز خوردن و توقف زیاد و تطهیر کردن با دست راست مکروه می باشد و همچنین است حرف زدن در حال تخلی، ولی اگر ناچار باشد یا ذکر خدا بگوید اشکال ندارد

(مساله ۸۰) ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب، خصوصاً آب ایستاده، مکروه است

(مساله ۸۱) خودداری کردن از بول و غائط مکروه است و اگر ضرر برساند باید خوداری نکند

(مساله ۸۲)

مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی، بول کند

نجاسات

انواع نجاسات

(مساله ۸۳) نجاسات یازده چیز است: اول بول، دوم غائط، سوم منی، چهارم مردار، پنجم خون، ششم و هفتم سگ و خوک، هشتم کافر، نهم شراب، دهم فقاع، یازدهم عرق شتر نجاستخوار

۱ -۲ بول و غائط

(مساله ۸۴) بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد که اگر آن را ببرند، خون از آن جستن می کند، نجس است، ولی فضله حیوانات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارند، پاک است

(مساله ۸۵) فضله پرندگان حرام گوشت، نجس است

(مساله ۸۶) بول و غائط حیوان نجاستخوار نجس است و همچنین است بول و غائط حیوانی که انسان آن را وَطی کرده، یعنی با آن نزدیکی نموده، و گوسفندی که گوشت آن از خوردن شیر خوک، محکم شده است

۳-منی

(مساله ۸۷) منی حیوانی که خون جهنده دارد، نجس است

۴-مردار

(مساله ۸۸) مردار حیوانی که خون جهنده دارد نجس است، چه خودش مرده باشد، یا بغیر دستوری که در شرع معین شده، آن را کشته باشند و ماهی چون خون جهنده ندارد، اگر چه در آب هم بمیرد پاک است

(مساله ۸۹) چیزهائی از مردار، مثل پشم و مو و کرک و استخوان و دندان که روح در آن حلول نمی کند از غیر حیوان نجس العین (حیوانی که ذاتاً نجس است مثل خوک و سگ) پاک می باشد

(مساله ۹۰) اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد، در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند،

نجس است

(مساله ۹۱) پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن که موقع افتادنشان رسیده، اگر چه آنها را بکنند، پاک است، ولی بنابر احتیاط واجب باید از پوستی که موقع افتادنش نرسیده و آن را کنده اند، اجتناب نمایند

(مساله ۹۲) تخم مرغی که از شکم مرده بیرون می آید، اگر پوست روی آن سفت شده باشد پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید

(مساله ۹۳) اگر بره و بزغاله، پیش از آنکه علفخوار شوند بمیرند، پنیر مایه ای که در شیر دان آنها می باشد پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید

(مساله ۹۴) دواجات روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از خارجه می آورند اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد، پاک است

(مساله ۹۵) گوشت و پیه چرمی که در بازار مسلمانان فروخته شود پاک است، و همچنین است اگر یکی از اینها در دست مسلمانان باشد و بدانند آن مسلمانان از کافر گرفته و احتمال بدهند آن مسلمان رسیدگی کرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده است و نیز بداند مسلمان با آن معامله پاکی نموده، پاک است، ولی اگر بداند رسیدگی نکرده، نجس می باشد

۵ – خون

(مساله ۹۶) خون انسان و هر حیوانی که ون جهنده دارد، یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند نجس است، پس خون حیوانی که مانند ماهی و پشه خون جهنده ندارد، پاک می باشد

(مساله ۹۷) اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید، خونی که

در بدنش می ماند پاک است، ولی اگر به علت نفس کشیدن یا به واسطه اینکه سر حیوان در جای بلندی بوده، خون به بدن حیوان بر گردد، آن خون نجس است

(مساله ۹۸) خونی که در تخم مرغ می باشد، بنابر احتیاط واجب نجس است، ولی اگر در میان پرده رقیقی است و آن پرده پاره نشده است، اجزاء تخم مرغ را نجس نمی کند

(مساله ۹۹) خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می شود نجس است و شیر را نجس می کند

(مساله ۱۰۰) خونی که از لای دندانها می آید نجس و خوردن آن حرام است، ولی اگر به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از ین برود پاک است، ولی فرو بردن آب دهان در این صورت اشکال دارد

(مساله ۱۰۱) خونی که به واسطه کوبیده شدن، زیر ناخن یا پوست می میرد، اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاک است، و اگر به آن خون بگویند در صورتی که ناخن یا پوست سوراخ شود، اگر مشقت ندارد باید برای وضو و غسل خون را بیرون آورند و اگر مشقت دارد باید اطراف آن را به طوری که نجاست زیاد نشود بشویند و پارچه یا چیزی مثل پارچه بر آن بگذارند و روی پارچه دست تر بکشند و تیمم هم بکنند

(مساله ۱۰۲) اگر انسان نداند که خون زیر پوست مرده یا گوشت به واسطه کوبیده شدن به آن حالت در آمده، پاک است

(مساله ۱۰۳) اگر موقع جوشیدن غذا، ذره ای خون در آن بیفتد، تمام غذا و ظرف آن نجس می شود و جوشیدن و حرارت و آتش، پاک کننده نیست

(مساله ۱۰۴)

زردابه ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می شود، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است، پاک می باشد

۶و۷ –سگ و خوک

(مساله ۱۰۵) سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کنند، حتی مو و استخوان و پنجه و ناخن و رطوبتهای آنها نجس است، ولی سگ و خوک دریائی پاک است

۸-کافر

(مساله ۱۰۶) کافر، یعنی کسی که منکر خدا است یا برای خدا شریک قرار می دهد یا رسالت حضرت خاتم الانبیاء، محمّد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) را قبول ندارد مگر اهل کتاب که درآخر مساله ذکر میشود و همچنین است اگر در یکی از اینها شک داشته باشد و نیز کسی که ضروری دین، یعنی چیزی را که مسلمانان جزء دین اسلام می دانند منکر شود، چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است و انکار آن چیز برگردد به انکار خدا، یا توحید، یا نبوت، نجس می باشد و اگر ضروری دین بودن آن را ندانـد، به طوری که انکار آن به انکار خدا یا توحید یا نبوت برنگردد، بهتر آن است که از او اجتناب کنند کفاری که مانند یهود و نصاری اهل کتاب می باشند و تا هنگامی که علم به ملاقات بدن آنها با یکی از نجاسات که ذکر شد و می شود حاصل نشده است، اجتناب لازم نیست

(مساله ۱۰۷) تمام بدن کافر غیر اهل کتاب حتی مو و ناخن و رطوبتهای او نجس است

(مساله ۱۰۸) اگر پدر و مادر و جد و جده بچه نابالغ کافر غیر اهل کتاب باشند، آن بچه هم نجس است، و اگر یکی از اینها مسلمان باشد

بچه پاک است

(مساله ۱۰۹) کسـی که معلوم نیست مسلمان است یا نه، پاک می باشد ولی احکام دیگر مسلمانان را ندارد، مثلاً نمی تواند زن مسلمان بگیرد و نباید در قبرستان مسلمانان دفن شود

(مساله ۱۱۰) اگر مسـلمانی به یکی از دوازده امام دشـنام دهد، یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است وهمچنین است غلاه، یعنی کسانی که یکی از ائمه (علیهم السلام) را خدا می خوانند یا می گویند خدا در حلول کرده است

۹-شراب

(مساله ۱۱۱) شـراب و هر چیزی که انسان را مست می کنـد، چنانچه به خودی خود روان باشـد، نجس است واگر مثل بنگ و حشیش روان نباشد، اگر چه چیزی در آن بریزند که روان شود، پاک است

(مساله ۱۱۲) الکل صـنعتی که برای رنگ کردن درب و میز و صـندلی وماننـد اینها به کار می برند، اگر انسان نداند از چیزی که مست کننده و روان است درست کرده اند، پاک می باشد

(مساله ۱۱۳) اگر آب انگور بخودی خود جوش بیاید نجس است و اگر به واسطه پختن جوش بیاید، خوردنش حرام است ولی نجس نیست و اگر به واسطه جوشاندن به آتش، دو سوم آن کم شود حرام بودن آن نیز برطرف میشود

(مساله ۱۱۴) خرمـا و مویز و کشـمش و آب آنها اگر جوش بیاینـد، پاک و خوردن آنها حلال است، اگر چه احتیاط مسـتحب آن است که از آنها اجتناب کنند

۱۰ –فقاع

(مساله ۱۱۵) فقـاع که از جـو گرفته می شـود و به آن آبجـو می گوینـد نجس است، ولی آبی که به دسـتور طـبیب از جـو می گیرند و به آن ماء الشعیر می گویند، پاک می باشد

- عرق جنب از حرام

(مساله ۱۱۶) عرق جنب از حرام نجس نیست، ولی احتیاط واجب آن است که با بدن یا لباسی که به آن آلوده شده، نماز نخوانند

(مساله ۱۱۷) اگر انسان در موقعی که نزدیکی با زن حرام است، مثلاـ در روزه ماه رمضان، با زن خود نزدیکی کند، بنابر احتیاط واجب نباید با بدن و لباسی که آلوده به آن عرق است، نماز بخواند

(مساله ۱۱۸) اگر جنب از حرام به واسطه تنگی وقت، عوض غسل تیمم نماید و بعد از تیمم عرق کند بنابر احتیاط واجب باید ا ز عرق خود در نماز اجتناب نماید، ولی اگر به واسطه عذر دیگر تیمم کند، اجتناب لازم نیست

(مساله ۱۱۹) اگر کسی از حرام جنب شود و بعد با حلال خود نزدیکی کند، بنابر احتیاط واجب باید از عرق خود در نماز اجتناب کند، ولی اگر اول با حلال خود نزدیکی کند و بعد از حرام جنب شود، می تواند با آن عرق نماز بخواند

۱۲–عرق شتر نجاستخوار

(مساله ۱۲۰) عرق شتر نجاستخوار نجس است و احتیاط واجب آن است که از عرق حیوانات نجاستخوار دیگر نیز، اجتناب کنند

راه ثابت شدن نجاست

(مساله ۱۲۱) نجاست هر چیز از سه راه ثابت می شود:

اول: آنکه خود انسان یقین کند چیزی نجس است، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است، لازم نیست از آن اجتناب نماید بنابرین غذا خوردن در قهوه خانه ها و مهمانخانه هائی که مردمان لاابالی و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی کنند در آنها غذا میخوردند، اگر انسان یقین نداشته باشد، غذائی را که برای او آوردند، نجس است اشکال ندارد

دوم: آنکه کسی

که چیزی در اختیار او است بگوید آن چیز نجس است، مثلاً همسر انسان یا نوکر یا کلفت بگوید، ظرف یا چیزی دیگری که در اختیار او است نجس می باشد

سوم: آنکه دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است، و نیز اگر یک نفر عادل هم بگوید چیزی نجس است، بنابراحتیاط واجب باید از آن چیز اجتناب کرد

(مساله ۱۲۲) اگر به واسطه ندانستن مساله، نجس بودن و پاک بودن چیزی را نداند، مثلاً نداند عرق جنب از حرام پاک است یا نه، باید مساله را بپرسد، ولی اگر با اینکه مساله را بپرسد، ولی اگر با اینکه مساله را می داند چیزی را شک کند پاک است یا نه، مثلاً شک کند آن چیز خون است یا نه یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، پاک می باشد

(مساله ۱۲۳) چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه، نجس است و چیز پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه، پاک است و اگر هم بتواند نجس بودن یا پاک بودن آن را بفهمد، لازم نیست وارسی کند

(مساله ۱۲۴) اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که از هر دوی آنها استفاده میکند نجس شده و نداند کدام است، باید از هر دو اجتناب کند، ولی اگر مثلاً نمی داند لباس خودش نجس شده یا لباسی که هیچ از آن استفاده نمی کند و مال دیگری است، لباس خودش هم لازم نیست اجتناب نماید

راه نجس شدن چیزهای پاک

(مساله ۱۲۵) اگر چیز پاک به چیز نجس برسد و هر دو یا یکی از آنها بطوری تر باشد که تری یکی به دیگری برسد

چیز پاک نجس می شود و اگر تری به قدری کم باشد که به دیگری نرسد، چیزی که پاک بوده، نجس نمی شود

(مساله ۱۲۶) اگر چیزی پـاکی به چیزی نجس برسـد و انسـان شک کنـد که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه، آن چیز پاک، نجس نمی شود

(مساله ۱۲۷) دو چیزی که انسـان نمی دانـد کـدام پـاک و کـدام نجس است، اگر چیز پـاکی با رطوبت به یکی از آنها برسـد نجس نمی شود، ولی اگر یکی از آنها قبلاً نجس بوده و انسان ندانـد پاک شده یا نه، چنانچه چیز پاکی به آن برسد نجس می شود

(مساله ۱۲۸) زمین و پارچه و مانند اینها اگر رطوبت داشـته باشد، هر قسمتی که نجاست به آن برسد، نجس می شود و جاهای دیگر آن پاک است و همچنین است خیار و خربزه و مانند اینها

(مساله ۱۲۹) هرگاه شیره و روغن روان باشد، همین که یک نقطه از آن نجس شد تمام آن نجس میشود، ولی اگر روان نباشد همـان نقطه ای که نجس یـا متنجس به آن اصـابت کرده، نجس است و اگر آن را بـا مقـداری از اطرافش بردارنـد، بقیّه پـاک است

(مساله ۱۳۰) اگر مگس یـا حیوانیماننـد آن روی چیز نجسـی که تر است بنشـیند و بعـد روی چیز پـاکی که آن هم تر اسـت بنشیند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده چیز پاک نجس می شود و اگر نداند پاک است

(مساله ۱۳۱) اگر جائی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آنجا به جای دیگر برود، هر جا که عرق به آن برسد نجس

می شود، و اگر عرق به جای دیگر نرود جاهای دیگر بدن، پاک است

(مساله ۱۳۲) اخلاطی که از بینی یا گلو می آید، اگر خون داشته باشد، جائی که خون دارد نجس و بقیه آن پاک است، پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد، مقداری را که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس است و محلی را که شک دارد جای نجس به آن رسیده یا نه، پاک می باشد

(مساله ۱۳۳) اگر آفتابه ای را که ته آن سوراخ است، روی زمین نجس بگذارند چنانچه آب طوری زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود، آب آفتابه نجس می شود، بلکه اگر آب بر زمین جاری شود یا فرو رود، در صورتی که سوراخ آفتابه به زمین نجس متصل باشد، باز هم بنابر احتیاط واجب باید از آب آفتابه اجتناب کرد، ولی اگر سوراخ آن به زمین نجس متصل نباشد و آب زیر آفتابه هم با آب داخل آن یکی حساب نشود، آب آفتابه نجس نمی شود

(مساله ۱۳۴) اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتی که بعد از بیرون آمدن، آلوده به نجاست نباشد پاک است، پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود، یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود و بعد از بیرون آمدن، به نجاست آلوده نباشد نجس نیست و همچنین آب دهان و بینی اگر در داخل بدن برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد، پاک است

احکام نجاسات

(مساله ۱۳۵) نجس کردن خط و ورق قرآن حرام است، و

اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند

(مساله ۱۳۶) اگر جلد قرآن نجس شود در صورتی که بی احترامی به قرآن باشد، باید آن را آب بکشند

(مساله ۱۳۷) گذاشتن قرآن روی عین نجس مانند خون و مردار، اگر چه آن عین نجس خشک باشد حرام است و برداشتن قرآن از روی آن واجب می باشد

(مساله ۱۳۸) نوشتن قرآن با مرکب نجس، اگر چه یک حرف آن باشد حرام است و اگر نوشته شود باید آن را آب بکشند، یا به واسطه تراشیدن و مانند آن کاری کنند که از بین برود

(مساله ۱۳۹) احتیاط واجب آن است که از دادن قرآن به کافر خودداری کنند و اگر قرآن دست اوست، در صورت امکان از او بگیرند

(مساله ۱۴۰) اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است، مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر یا امام بر آن نوشته شده، در مستراح بیفتد بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد، واجب است و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است و نیز اگر تربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد باید تا وقتی که یقین نکرده اند، بکلی از بین رفته به آن مستراح نروند

(مساله ۱۴۱) خوردن و آشامیدن نجس و چیز متنجس حرام است و نیز خورانیدن عین نجس به اطفال در صورتی که ضرر داشته باشد، حرام می باشد، بلکه اگر ضرر هم نداشته باشد باید از آن خودداری کنند، ولی خوراندن غذاهایی که نجس شده است به طفل، حرام نیست

(مساله ۱۴۲) فروختن و عاریه

دادن چیز نجسی که می شود آن را آب کشید، اگر نجس بودن آن را به طرف نگویند، اشکال ندارد، ولی چنانچه انسان بداند که عاریه گیرنده و خریدار آن را در خوردن و آشامیدن استعمال می کنند باید نجاستش را به آنها بنابراحتیاط واجب بگوید

(مساله ۱۴۳) اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می خورد یا لباس نجس نماز می خواند، لازم نیست به او بگوید

(مساله ۱۴۴) اگر جائی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسانی که وارد خانه او می شوند با رطوبت به جای نجس رسیده است، لازم نیست به آنان بگوید

(مساله ۱۴۵) اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است، باید به مهمآنها بگوید، اما اگر یکی از مهمآنها بفهمد، لازم نیست به دیگران خبر دهد، ولی چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که می داند که به واسطه گفتن خود او هم نجس می شود، باید بعد از غذا به آنان بگوید

(مساله ۱۴۶) اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود، اگر بداند که صاحبش آن چیز را در خوردن و آشامیدن استعمال می کند، واجب است به او بگوید

(مساله ۱۴۷) بچه ممیزی که خوب و بد را می فهمد اگر چه تکلیفش هم نزدیک است، اگر بگوید چیزی را آب کشیدم دوباره باید آن را آب کشید، ولی اگر بگوید چیزی که در دست اوست نجس است، احتیاط واجب آن است که از آن اجتناب کنند

مُطهّرات

مطهرات

(مساله ۱۴۸) ده چیز نجاست را پاک می کند و آنها را مطهرات گویند: اول آب، دوم زمین، سوم آفتاب، چهارم

استحاله، پنجم انتقال، ششم اسلام، هفتم تبعیت، هشتم برطرف شدن عین نجاست، نهم استبراء حیوان نجاستخوار، دهم غایب شدن مسلمان و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده گفته می شود

۱–آب

(مساله ۱۴۹) آب با چهار شرط چیز نجس را پاک می کند:

اول: آنکه مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرقِ بید چیز نجس را پاک نمی کند

دوم: آنکه پاک باشد

سوم: آنکه وقتی چیز نجس را میشویند آب مضاف نشود و بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکند

چهارم: آنکه بعد از آب کشیدن چیز نجس نجس، عین نجاست در آن نباشد، و پاک شدن چیز نجس با آب قلیل یعنی آب کمتر از کُر شرطهای دیگری هم دارد که بعداً گفته می شود

(مساله ۱۵۰) ظرف نجس را با آب باید سه مرتبه شست، بلکه در کُر و جاری هم احتیاط سه مرتبه است، گرچه اقوی کفایت یک مرتبه است، ولی ظرفی را که سگ لیسیده یا از آن ظرف آب یا چیز روان دیگر خورده، باید اول با خاک پاک، خاک مال کرد و بعد بنابر احتیاط واجب دو مرتبه در کّر یا جاری یا با آب قلیل شست، و همچنین ظرفی را که آب دهان سگ در آن ریخته بنابر احتیاط واجب باید پیش از شستن خاک مال کرد

(مساله ۱۵۱) اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده، تنگ باشد و نشود آن را خاک مال کرد، چنانچه ممکن است باید پارچه ای را به چوبی بپیچند و به توسط آن خاک را به آن ظرف بمالند، و در غیر این صورت پاک شدن ظرف اشکال دارد

(مساله ۱۵۲)

ظرفی را که خوک از آن چیز روانی بخورد، با آب قلیل باید هفت مرتبه شست و در کُر و جاری نیز هفت مرتبه باید شست به احتیاط واجب، و لازم نیست آن را خاک مال کنند، اگر چه احتیاط آن است که خاک مال شود و نیز لیسیدن خوک ملحق است به آب خوردن آن به احتیاط واجب

(مساله ۱۵۳) اگر بخواهند ظرفی را که به شراب نجس شده با آب قلیل آب بکشند باید سه مرتبه بشویند و بهتر است هفت مرتبه شسته شود

(مساله ۱۵۴) کوزه ای که از گل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن فرورفته، اگر در آب کُر یا جاری بگذارند، به هر جای آن که آب برسد پاک می شود و اگر بخواهند باطن آن هم پاک شود، باید به قدری در آب کُر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرو رود و فرو رفتن رطوبت کافی نیست

(مساله ۱۵۵) ظرف نجس را با آب دو جور می شود آب کشید:

یکی آنکه سه مرتبه پر کنند و خالی کنند دیگر آنکه سه دفعه قدری آب در آن بریزند و در هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند

(مساله ۱۵۶) اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل وخمره نجس شود، چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر کنند و خالی کنند، پاک میشود و همچنین است اگر سه مرتبه از بالا آب در آن بریزند، به طوری که تمام اطراف آن را بگیرد و در هر دفعه آبی که ته آن جمع می شود بیرون آوردند و احتیاط واجب

آن است که در هر دفعه ظرفی را که با آن آبها را بیرون می آوردند، آب بکشند

(مساله ۱۵۷) اگر مِسِ نجس و مانند آن را آب کنند و آب بکشند ظاهرش پاک می شود

(مساله ۱۵۸) تنوری که به بول نجس شده است اگر دو مرتبه از بالا آب در آن بریزند به طوری که تمام اطراف آن را بگیرند، پاک می شود و در غیر بول اگر بعد از برطرف شدن نجاست یک مرتبه به دستوری که گفته شد آب در آن بریزند، کافی است و بهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آبها درآن جمع شود و بیرون بیاورند، بعد آن گودال را با خاک پاک، پر کنند

(مساله ۱۵۹) اگر چیز نجس را بعد از بر طرف کردن عین نجاست یک مرتبه در آب کُر یا جاری فرو برند که تمام جاهای نجس آن برسد، پاک می شود و احتیاط واجب آن است که فرش و لباس و مانند اینها را طوری فشار یا حرکت دهند که داخل آن خارج شود

(مساله ۱۶۰) اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشند، چنانچه یک مرتبه دیگر که آب روی آن بریزند پاک می شود، ولی در لباس و فرش و مانند اینها باید بعد از هر دفعه فشار دهند تا غُساله آن بیرون آید (و غساله آبی است که معمولاً در وقت شستن و بعد از آن از چیزی که شسته می شود، خود به خود یا به وسیله فشار می ریزد)

(مساله ۱۶۱) ا گر چیزی به بول پسر شیرخواری که غذا خور نشده و شیر خوک نخورده

نجس شود، چنـانچه یـک مرتبه آب روی آن بریزنـد که تمام جاهای نجس آن برسـد پاک می شود ولی احتیاط مسـتحب آن است که یک مرتبه دیگر هم آب روی آن بریزند و در لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم نیست

(مساله ۱۶۲) اگر چیزی به غیر بول نجس شود، چنانچه بعـد از برطرف کردن نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزنـد و از آن جـدا شود پـاک می گردد و نیز اگر در دفعه اول که آب روی آن می ریزنـد نجاست آن برطرف شود و بعـد از برطرف شـدن نجاست هم آب روی آن بیاید پاک می شود ولی در هر صورت لباس و مانند آن را باید فشار دهند تا غساله آن بیرون آید

(مساله ۱۶۳) اگر حصـیر نجس را که با نـخ بافته شـده و در آب کر یا جاری فرو برنـد، بعد از برطرف شدن عین نجاست پاک می شود

(مساله ۱۶۴) اگر ظاهر گنـدم و برنـج و صابون و مانند اینها نجس شود، به فرو بردن در آب کُر و جاری پاک می گردد و اگر باطن آنها نجس شود، پاک نمی گردد

(مساله ۱۶۵) اگر انسان شک کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه، باطن آن پاک است

(مساله ۱۶۶) اگر ظاهر برنـج و گوشت یا چیزیماننـد اینها نجس شـده باشد، چنانچه آن را در ظرفی بگذارند و سه مرتبه آب روی آن بریزنـد و خـالی کننـد پـاک می شود، و ظرف آن سـهم پاک می گردد ولی اگر بخواهنـد لباس یا چیزی را که فشار لازم دارد در ظرفی بگذارند و آب بکشند باید در هر

مرتبه که آب روی آن می ریزند آن را فشار دهند و ظرف را کج کنند، تا غساله ای که در آن جمع شده بیرون بریزد

(مساله ۱۶۷) لباس نجسی را که به نیل و مانند آن رنگ شده، اگر در آب کر یا جاری فرو برند و آب پیش از آنکه به واسطه رنگ پارچه مضاف شود به تمام آن برسد آن لباس پاک می شود، اگر چه موقع فشار دادن، آب مضاف یا رنگین از آن بیرون آید

(مساله ۱۶۸) اگر لباسی را در آب کُر یا جاری آب بکشند، و بعد مثلاً ـ لجن آب در آن ببینند چنانچه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس، پاک است

(مساله ۱۶۹) اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن خورده گل یا اشنان در آن دیده شود، پاک است ولی اگر آب نجس به باطن گل یا اشنان رسیده باشد ظاهر گل و اشنان پاک و باطن آنها نجس است

(مساله ۱۷۰) هر چیز نجس، تا عین نجاست را از آن برطرف نکنند، پاک نمی شود، ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد، اشکال ندارد پس اگر خون را از لباس بر طرف کننئ و لباس را آب بکشند و رنگ خون در آن بماند پاک می باشد، اما چنانچه به واسطه بو یا رنگ یقین کنند یا احتمال دهند که ذره های نجاست در آن چیز مانده نجس است

(مساله ۱۷۱) اگر نجاست بدن را در آب کُر یا جاری برطرف کنند، بدن پاک می شود و بیرون آمدن و دوباره در آب رفتن، لازم نیست

(مساله ۱۷۲) غذای نجسی که لای

دندانها مانده اگر آب در دهان بگردانند و به تمام غذای نجس برسد، پاک می شود

(مساله ۱۷۳) اگر موی سر و صورت را که زیاد است، با آب قلیل آب بکشند، باید فشار دهند که غساله آن جدا شود

(مساله ۱۷۴) اگر جائی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، اطرف آنجا که متصل به آن است و معمولاً موقع آب کشیدن آنجا نجس می شود، با پاک شدن جای نجس پاک می شود و هم چنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند پس اگر برای آب کشیدن یک انگشت نجس، روی همه انگشتها آب بریزند و آب نجس به همه آنها برسد، بعد از پاک شدن انگشت نجس تمام انگشتها پاک می شود

(مساله ۱۷۵) گوشت و دنبه ای که نجس شده، مثل چیزهای دیگر آب کشیده می شود و همچنین است اگر بدن یا لباسی، چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند

(مساله ۱۷۶) اگر ظرف یا بدن نجس باشد، وبعد به طوری چرب شود که جلوگیری از رسیدن آب به آنها چنانچه بخواهند ظرف و بدن را آب بکشند باید چربی را بر طرف کنند تا آب به آنها برسد

(مساله ۱۷۷) چیز نجسی که عین نجاست درآن نیست، اگر زیر شیری که متصل به کرُ است یک دفعه بشویند، پاک می شود ونیز اگر عین نجاست در آن باشد، چنانچه عین نجاست آن، زیر شیر یا به وسیله دیگر برطرف شود و آبی که از آن چیز می ریزد بو یا رنگ یا مزه دیگری به واسطه نجاست

به خود نگرفته باشد، با آب شیر پاک می گردد، اما اگر آبی که از آن میریزد بو یا رنگ یا مزه دیگری بواسطه نجاست به خود گرفته باشد، باید به قدری آب شیر روی آن بریزند تا در آبی که از آن جدا می شود بو یا رنگ یا مزه دیگری به واسطه نجاست نباشد

(مساله ۱۷۸) اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند پاک شده و بعد شک کند که عین نجاست را از آن بر طرف کرده یا نه، چنانچه موقع آب کشیدن، متوجه برطرف کردن عین نجاست بوده آن چیز پاک است و اگر متوجه برطرف کردن عین نجاست نبوده بنابراحتیاط واجب باید دوباره آن را آب بکشد

(مساله ۱۷۹) زمینی که آب روی آن جاری نمی شود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک نمی گردد ولی زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد، چون آبی که روی آن می ریزند از آن جدا شده و در شن و ریگ فرو می رود، با آب قلیل پاک می شود، اما زیر ریگها نجس می ماند

(مساله ۱۸۰) زمین سنگ فرش و آجر فرش و زمین سختی که اب در آن فرو نمی رود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک می گردد، ولی باید بقدری آب روی آن بریزند که جاری شود و چنانچه آبی که روی آن ریخته اند از سوراخی بیرون رود همه زمین پاک می شود، و اگر بیرون نرود جائی که آبها جمع می شود نجس می ماند و برای پاک شدن آنجا باید گودالی بکنند که آب در آن جمع شود ، بعد آب را بیرون بیاورند

و گودال را با خاک پاک، پر کنند

(مساله ۱۸۱) اگر ظاهر نمک سنگ و مانند آن نجس شود، با آب کمتر از کُر هم پاک می شود

(مساله ۱۸۲) اگر شکر آب شده نجس را قند بسازند و در آب کُر یا جاری بگذرند، پاک نمی شود

۲–زمین

(مساله ۱۸۳) زمین با سه شرط، کف پا و ته کفش نجس را، پاک می کند

اول: آنکه زمین پاک باشد

دوم: آنکه خشک باشد

سوم: آنکه اگر عین نجس مثل خون و بول یا متنجس مثل گلی که نجس شده در کف پا و ته کفش باشد، به واسطه راه رفتن یـا مالیـدن پـا به زمین برطرف شود و نیز زمین بایـد خاک یا سـنگ یا آجر فرش و ماننـد اینها باشـد و با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه، کف پا و ته کفش نجس، پاک نمی شود و اگر به واسطه غیر راه رفتن نجس شده باشد،

پاک شدنش به واسطه راه رفتن اشکال دارد

(مساله ۱۸۴) کف پا و ته نجس، به واسطه راه رفتن روی اسفالت و روی زمینی که با چوب فرش شده، پاک نمی شود

(مساله ۱۸۵) برای پاک شـدن کف پا و ته کفش بهتر است پانزده ذراع (تقریباً ده گام می شود) یا بیشتر راه برونـد، اگر چه به کمتر از پانزده ذراع یا مالیدن پا به زمین، نجاست بر

(مساله ۱۸۶) لازم نیست کف پا و ته کفش نجس، تر باشد، بلکه اگر خشک هم باشد به راه رفتن پاک می شود

(مساله ۱۸۷) بعد از آنکه کف پا یا ته کفش نجس به راه رفتن پاک شد، مقداری از اطراف آن هم که معمولاً

به گل آلوده می شود اگر زمین یا خاک به آن اطراف برسد، پاک میگردد

(مساله ۱۸۸) کسی که با دست و زانو راه می رود، اگر کف دست یا زانو به وسیله تماس با زمین و حرکت برروی زمین نجس شود، دست و زانوی به وسیله راه رفتن پاک می شود و اما پاک شدن ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهار پایان و چرخ اتومبیل ودرشگه و مانند اینها، محل اشکال است

(مساله ۱۸۹) اگر بعد از راه رفتن، ذره های کوچکی از نجاست که دیده نمی شود، در کف پا و ته کفش بماند باید آن ذره ها را هم به ترتیبی که ذکر شد برطرف کرد، ولی باقی بودن بو و رنگ اشکال ندارد

(مساله ۱۹۰) توی کفش و مقداری از کف پا که به زمین نمی رسد به واسطه راه رفتن پاک نمی شود و پاک شدن کف جوراب به واسطه راه رفتن محل اشکال است، مگر اینکه راه رفتن با آن به جای کفش معمول و متعارف باشد و اگر کف جوراب از پوست باشد به وسیله راه رفتن پاک می شود

۳-آفتاب

(مساله ۱۹۱) آفتاب زمین و ساختمان و چیزهائی که مانند درب و پنجره در ساختمان بکار برده شده، و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده اند وجزء ساختمان حساب میشود، با شش شرط پاک میکند:

اول: آنکه چیز نجس بطوری تر باشد، که اگر چیز دیگری به آن برسد تر می شود، پس اگر خشک باشد باید به وسیله ای آن را تر کنند تا آفتاب خشک کند

دوم: آنکه اگر عین نجاست در آن چیز باشد، پیش از

تابیدن آفتاب آن را بر طرف کنند

سوم: آنکه چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشک کند، آن چیز پاک نمی شود، ولی اگر ابر بقدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، اشکال ندارد

چهارم: آنکه آفتاب به تنهائی چیز نجس را خشک کند، پس اگر مثلاً چیز نجس به واسطه باد و آفتاب خشک شود پاک نمی گردد، ولی اگر باد بقدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده، اشکال ندارد

پنجم: آنکه آفتاب مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرورفته یک مرتبه خشک کند، پس اگر یک مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند و دفعه دیگر زیر آن را خشک نماید، فقط روی آن پاک می شود و زیر آن نجس می ماند

ششم: آنکه ما بین روی زمین یا ساختمان که آفتاب به آن می تابد، جسم پاک دیگری فاصله نباشد

(مساله ۱۹۲) اگر، حصیر نجس را پاک می کند وهمچنین درخت و گیاه به واسطه آفتاب پاک می شود

(مساله ۱۹۳) اگر آفتاب به زمین نجس بتابد، بعد انسان شک کند که زمین موقع تابیدن آفتاب تر بوده یا نه، آن به واسطه آفتاب خشک شده یا نه، آن زمین نجس است و همچنین است اگر شک کند که پیش از آفتاب عین نجاست از آن بر طرف شده یا نه، یا شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه

(مساله ۱۹۴) اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد، طرفی که آفتاب

به آن نتابیده پاک نمی شود، ولی اگر دیوار بقدری نازک باشد که به واسطه تابش به یک طرف، طرف دیگرش هم خشک شود پاک می گردد

۴– استحاله

(مساله ۱۹۵) اگر جنس چیز نجس بطوری عوض شود که به صورت چیز پاکی در آید پاک می شود و می گویند استحاله شده است، مثل آنکه چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد، یا سگ در نمکزار فرو رود و نمک شود، ولی اگر جنس آن عوض نشود مثل آنکه گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند پاک نمی شود

(مساله ۱۹۶) کوزه گلی و مانند آن که از گل نجس ساخته شده، نجس است و باید از ذغالی که از چوب نجس درست شده نیز، اجتناب نمایند

(مساله ۱۹۷) چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه، نجس است

(مساله ۱۹۸) اگر شراب بخودی خود یا به واسطه آنکه چیزی مثل سرکه و نمک در آن ریخته اند سرکه شود، پاک می گردد

(مساله ۱۹۹) شرابی که از انگور نجس درست کنند، به سرکه شدن پاک نمی شود، بلکه اگر نجاستی هم از خارج به شراب بر سد احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن از آن اجتناب نمایند

(مساله ۲۰۰) سرکه ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند، نجس است

(مساله ۲۰۱) اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد و سرکه بریزند، ضرر ندارد و نیز اگر پیش از آنکه خرما و کشمش و انگور سرکه شود، خیار و بادنجان و مانند اینها در آن بریزند، اشکال ندارد

۵ – کم شدن دو سوم آب انگور

(مساله ۲۰۲) آب انگوری که خود بخود جوش آمده نجس است و فقط به سرکه شدن پاک و حلال میشود، ولی اگر به واسطه آتش جوش آمده است، پیش از آنکه ثلثان شود یعنی دو قسمت آن کم شود، نجس نیست

و لی حرام است و به ثلثان شدن به وسیله آتش، حلال می شود

(مساله ۲۰۳) اگر مثلاً ـ در یک خوشه غوری یک دانه یا دو دانه انگور باشد چنانکه به آبی که از آن خوشه گرفته می شود آبغوره می گویند و اثری از شیرینی در آن نباشد و بجوشد، پاک و خوردن آن حلال است

(مساله ۲۰۴) چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور، اگر جوش بیاید نجس نمی شود

۶–انتقال

(مساله ۲۰۵) ا گر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود و خون آن حیوان حساب شود پاک می گردد و این را انتقال گویند پس خونی که زالو از انسان می مکد چون خون زالو به آن گفته نمی شود و می گویند خون انسان است، نجس می باشد

(مساله ۲۰۶) اگر کسی پشه ای را که به بدنش نشسته، بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می باشد، پاک است و همچنین است اگر بداند از او مکیده ولی جز و بدن پشه حساب شود، اما اگر فاصله بین مکیدن خون و کشتن پشه بقدری کم باشد، که بگویند خون انسان است، یا معلوم نباشد که می گویند خون پشه است یا خون انسان، نجس می باشد

۷– اسلام

(مساله ۲۰۷) اگر کافر شهادتین بگوید یعنی بگوید: اشهد آن لا اله الا الله و اشهد آن محمداً رسول الله مسلمان می شود و بعد از مسلمانان شدن، بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاک است و اگر موقع مسلمان شدن، عین نجاست به بدن او بوده، باید بر طرف کند و جای آن را آب بکشد، ولی اگر پیش از مسلمان شدن عین نجاست بر طرف شده باشد، لازم نیست جای آن را آب بکشد

(مساله ۲۰۸) اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد وآن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او نباشد،

نجس است، ولی لباسی که در موقع مسلمان شدن در بدن او بوده است، پاک می شود هر چند با عرق بدن او ملاقات کرده باشد

(مساله ۲۰۹) اگر کافر شهادتین بگوید، و انسان نداند قلبا مسلمان شده، یا نه، پاک است، بلکه اگر انسان بداند که قلبا مسلمان نشده است هنگامی که در ظاهر اسلام را مراعات می کند، پاک است

۸ – تبعیت

(مساله ۲۱۰) تبعیت آن است که چیز نجسی به واسطه پاک شدن چیز نجس دیگر پاک شود

(مساله ۲۱۱) اگر شراب سرکه شود، ظرف آن هم تا جائی که شراب موقع جوش آمدن به آنجا رسیده پاک می شود و کهنه و چیزی هم که معمولا روی آن می گذارند اگر به آن رطوبت نجس شود، پاک می گردد بلکه اگر موقع جوشیدن سر برود و پشت ظرف به آن آلوده شود، بعد از سرکه شدن پشت ظرف هم پاک می شود

(مساله ۲۱۲) تخته یا سنگی که روی آن، میت را غسل می دهند و پارچه ای که با آن عورت میت را می پوشانند و دست کسی که او را غسل می دهد، بعد از تمام شدن غسل، پاک می شود

(مساله ۲۱۳) کسی که چیزی را با دست خود آب می کشد، اگر دست و آن چیز با هم آب کشیده شود، بعد از پاک شدن آن چیز، دست او هم پاک می شود

(مساله ۲۱۴) اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب کشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته اند جدا شود، آبی که در آن می ماند، پاک است

(مساله ۲۱۵) ظرف نجس را که

با آب قلیل آب می کشند، بعد از جدا شدن آبی که برای پاك شدن، روی آن ریخته اند، قطرهای آبی که در آن می ماند، پاك است

۹ – بر طرف شدن عین نجاست

(مساله ۲۱۶) اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون، یا متنجس مثل آب نجس، آلوده شود، چنانچه آنها بر طرف شوند بدن آن حیوان پاك می شود و همچنین است باطن بدن انسان، مثل توی دهان و بینی، مثلا اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود، آب کشیدن توی دهان لازم نیست ولی اگر دندان عاریه در دهان نجس شود، باید آن را آب کشید به احتیاط واجب

(مساله ۲۱۷) اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید، چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده، آن غذا پاك است و اگر خون به آن برسد بنابر احتیاط واجب، نجس می شود

(مساله ۲۱۸) جائی را که انسان نمی داند از ظاهر بدن است یا باطن است آن، اگر نجس شود لازم نیست آب بکشد، اگر چه آب کشیدن احوط است

(مساله ۲۱۹) اگر گرد و خاك نجس به لباس و فرش و مانند اینها بنشیند، چنانچه هر دو خشك باشند، نجس نمی شود و اگر طوری آنها را تکان دهند که گرد خاك نجس از آنها بریزد، پاك می شود

۱۰– استبراء حیوان نجاستخوار

(مساله ۲۲۰) بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است، و اگر بخواهند پاك شود، باید آن را استبراء کنند، یعنی تا مدتی که بعد از آن مدت دیگر نجاستخوار به آن نگویند، نگذارند نجاست بخورد و غذای پاك به آن بدهند و باید شتر نجاستخوار را چهل روز و گاو را بیست روز و گوسفند را ده روز و مرغابی را هفت یا پنج روز و مرغ خانگی را سه

روز از خوردن نجاست جلوگیری کنند و غذای پاک به آنها بدهند

۱۱ – غائب شدن مسلمان

(مساله ۲۲۱) اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگری که مانند ظرف و فرش در اختیار او است، نجاست شود و آن مسلمان غائب گردد اگر انسان احتمال بدهد که آن چیز را آب کشیده یا به واسطه آن که مثلاً آن چیز در آب جاری افتاده، پاک شده است، اجتناب از آن لازم نیست

(مساله ۲۲۲) اگر خود انسان یقین کند که چیزی که نجس بوده پاک شده است، یا دو عادل به پاک شدن آن خبر دهند، آن چیز پاک است و همچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار او است بگوید آن چیز پاک شده، یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد، اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه

(مساله ۲۲۳) کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد و لباس هم در تصرف او باشد، اگر بگوید آب کشیدم و انسان از گفته او اطمینان پیدا کند، آن لباس پاک است

(مساله ۲۲۴) اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین پیدا نمیکند، میتواند به گمان اکتفا نماید

ظرفها

احکام ظرفها

(مساله ۲۲۵) ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شده، خوردن و آشامیدن از آن ظرف حرام است و نباید آن ظرف را در وضو و غسل و کارهائی که باید با چیز پاک انجام داد، استعمال کنند ولی به کار بردن و استعمال آنها در غیر آنچه که مشروط به طهارت است، اشکالی ندارد

(مساله ۲۲۶) خوردن و آشامیدن از ظرف طلاـ و نقره و استعمال آنها حتی در زینت اتاق و نگاهداشتن آنها حرام است و بر صاحب ظرف واجب است

که آن را بشکند و از وضع ظرف بودن خارج کند

(مساله ۲۲۷) ساختن ظرف طلا و نقره و مزدی که برای آن می گیرند، حرام است

(مساله ۲۲۸) خرید و فروش ظرف طلا و نقره و پول و عوضی که فروشنده می گیرد، حرام است

(مساله ۲۲۹) گیره استکان که از طلا یا نقره می سازند، اگر بعد از برداشتن استکان، ظرف به آن گفته شود، استعمال آن، چه به تنهائی و چه با استکان حرام است و اگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد

(مساله ۲۳۰) استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده اند، اشکال ندارد

(مساله ۲۳۱) اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند، چنانچه مقدار آن فلز بقدری زیاد باشد که ظرف طلا یا نقره به آن ظرف نگویند، استعمال آن مانعی ندارد

(مساله ۲۳۲) اگر انسان غذائی که در ظرف طلا یا نقره است به این منظور که غذا خوردن در ظرف طلا ونقره حرام است در ظرف دیگر بریزد، این استعمال جایز است، ولی اگر بخواهد از ظرف دوم غذا بخورد و خالی کردن ظرف برای آن نباشد که غذا خوردن از ظرف طلا یا نقره جایز نیست، این استعمال حرام می باشد، ولی خوردن غذا از ظرف دو م مانعی ندارد

(مساله ۲۳۳) استعمال بادگیر قلیان و غلاف شمشیر و کارد و قاب قرآن، اگر از طلا یا نقره باشد، اشکال ندارد و همچنین عطر دان و سرمه دان و مثل اینها

(مساله ۲۳۴) استعمال ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری اشکال ندارد و برای وضو و غسل هم در حال تقیه

می شود ظرف طلا و نقره را استعمال کرد، بلکه گاهی واجب است

(مساله ۲۳۵) استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر، اشکال ندارد

(مساله ۲۳۶) همانطور که استعمال ظرف طلا و نقره و ساختن و خریدن و فروختن و نگاه داشتن و هر گونه استفاده از آن و اجرت برای ساختن و اصلاح آن حرام است، ساختن اشیائی از قبیل تخت و زین اسب ولوح وامثال آن از طلا و نقره، هر چند که ظرف نیست نیز حرام است و راکد نگهداشتن این قبیل منابع ثروت جائز نیست واسراف است وآنچه که در روایات حکم به جواز آن شده است، ساختن و استعمال اشیائی است که حقیر یا تابع چیز دیگری مانند حلقه شمشیر وقاب قرآن است

وضو

وضو

(مساله ۲۳۷) در وضو واجب است صورت ودستها را بشویند و جلوی سرو روی پاها را مسح کنند

(مساله ۲۳۸) درازای صورت را باید از بالای پیشانی جائی که موی سر بیرون می آید تا آخر چانه شست و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط وشست قرار میگیرد باید شسته شود، و اگر مختصری از این مقدار را نشوید، وضو باطل است وبرای آنکه یقین کند این مقدار کاملاً شسته شده باید کمی اطراف آن را هم بشوید

(مساله ۲۳۹) اگر صورت یا دست کسی کوچکتر یا بزرگتر از معمول مردم باشد باید ملاحظه کند که مردمان معمولی تا کجای صورت خود را می شویند، او هم تا همانجا را بشوید واگر دست و صورتش هر دو برخلاف معمول باشد، ولی با هم متناسب باشند، لازم نیست ملاحظه معمول را بکند، بلکه

به دستوری که در مساله پیش گفته شد وضو بگیرد و نیز اگر در پیشانی او مو روئیده یا جلوی سرش مو ندارد باید به اندازه معمول، پیشانی را بشوید

(مساله ۲۴۰) اگر احتمال دهد چرک یا چیز دیگری در ابروها و گوشه های چشم و لب او هست که نمی گذارد آب به آنها برسد چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید پیش از وضو، وارسی کند که اگر هست برطرف نماید

(مساله ۲۴۱) اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد، باید آب را به پوست برساند و اگر پیدا نباشد، شستن مو کافی است و رساندن آب به زیر آن لازم نیست

(مساله ۲۴۲) اگر شک کند که پوست صورت از لای مو پیدا است یا نه، بنابر احتیاط واجب باید مو را بشوید و آب را به پوست هم برساند

(مساله ۲۴۳) شستن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن، دیده نمی شود واجب نیست، ولی برای آنکه یقین کند از جاهائی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده، واجب است مقداری از آنها را هم بشوید وکسی که نمی دانسته باید این مقدار را بشوید، اگر نداند در وضو هائی که گرفته این مقدار را شسته یا نه، نمازهائی که خوانده صحیح است

(مساله ۲۴۴) باید صورت و دست ها را از بالا به پائین شست و اگر از پائین به بالا بشوید، باطل است

(مساله ۲۴۵) اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد، چنانچه تری دست بقدری باشد که به واسطه کشیدن دست، آب کمی بر آنها جاری شود، کافی است

(مساله ۲۴۶) بعد از

شستن صورت باید دست وبعد ازآن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها بشوید

(مساله ۲۴۷) برای آنکه یقین کند آرنج را کاملاً شسته، باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید

(مساله ۲۴۸) کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته، در موقع وضو باید تا سر انگشتان را بشوید واگر فقط تا مچ را بشوید وضوی او باطل است

(مساله ۲۴۹) در وضو شستن صورت و دستها مرتبه اول واجب و مرتبه دوم جایز و مرتبه سوم و بیشتر از آن حرام می باشد و اینکه کدام شستن اول یا دوم یا سوم است بستگی به قصد گیرنده وضو دارد، نه به تعداد دفعاتی که آب به صورت می ریزد

(مساله ۲۵۰) بعد از شستن هر دو دست باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده، مسح کند و احتیاط واجب آن است که با دست راست باشد هر چند لازم نیست که از بالا به پائین مسح نماید

(مساله ۲۵۱) یک قسمت از چهار قسمت سر که مقابل پیشانی است جای مسح می باشد و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافی است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که از درازا به اندازه درازای یک انگشت و از پهنا به اندازه پهنای سه انگشت بسته، مسح نماید

(مساله ۲۵۲) لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد، بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است، ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه ای بلند است که اگر مثلا شانه کند به صورتش می ریزد، یا به جاهای دیگر سر، که خارج از

جلو سر است می رسد، باید بیخ موها را مسح کند، یا فرق سر را باز کرده، پوست سر را مسح نماید و اگر موهائی را که به صورت می ریزد یا به جاهای دیگر سر می رسد، جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید یا بر موی جاهای دیگر سر، که جلوی آن آمده مسح کند، باطل است

(مساله ۲۵۳) بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده، روی پاها را از سر یکی از انگشتها تا بر آمدگی روی پا، مسح کند

(مساله ۲۵۴) پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافی است، ولی بهتر آن است که به اندازه پهنای سه انگشت بسته مسح نماید، و بهتر از مسح تمام روی پا است

(مساله ۲۵۵) اگر در مسح پا همه را روی پا بگذارد و کمی بکشد، صحیح است

(مساله ۲۵۶) در مسح سر و روی پا باید دست را روی آنها بکشد و اگر دست را نگهدارد و سر یا پا را به آن بکشد وضو باطل است، ولی اگر موقعی که دست را می کشد سر یا پا مختصری حرکت کند، اشکال ندارد

(مساله ۲۵۷) جای مسح باید خشک باشد و اگر بقدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند، مسح باطل است ولی اگر تری آن بقدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می شود بگویند فقط از تری کف دست است اشکال ندارد

(مساله ۲۵۸) اگر برای مسح رطوبتی در کف دست نمانده باشد، نمی تواند دست را با آب خارج تر کند، بلکه باید از اعضاء دیگر وضو

رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید

(مساله ۲۵۹) اگر رطوبت کف دست فقط به اندازه مسح سر باشد، می تواند سر را با همان رطوبت مسح کند و برای مسح پاها از اعضاء دیگر وضو رطوبت بگیرد

(مساله ۲۶۰) مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است، ولی اگر به واسطه سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد، مسح کردن بر آن اشکال ندارد و اگر روی کفش نجس باشد باید چیز پاکی بر آن بیندازد و بر آن چیز مسح کند

(مساله ۲۶۱) اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح، آن را آب بکشد، باید تیمم نماید

وضوی ارتماسی

(مساله ۲۶۲) وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دستها را به قصد وضو در آب فرو برد یا آنها را در آب فرو برد و به قصد وضو بیرون آورده، ولی مسح با تری آن دست اشکال دارد، بنابراین دست چپ را نباید ارتماسی شست

(مساله ۲۶۳) در وضوی ارتماسی هم باید صورت و دستها از بالا به پائین شسته شود، پس اگر وقتی که صورت و دستها را در آب فرو می برد قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی و دستها را از طرف آرنج در آب فرو برد و اگر موقع بیرون آوردن از آب قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی و دستها را زا طرف آرنج بیرون آورد

(مساله ۲۶۴) اگر وضوی بعضی از اعضاء را ارتماسی و بعضی را غیر ارتماسی انجام دهد، اشکال ندارد

دعاهائی که موقع وضو گرفتن مستحب است

(مساله ۲۶۵) کسی که وضو می گیرد مستحب است موقعی که نگاهش به آب می افتاد بگوید: بسمِ اللهِ و باللهِ و الحمدلِله الذی جَعل الماءَ طهُوراً وَ لم یجَعلهُ نَجِساً و موقعی که پیش از وضو دست خود را می شوید بگوید: اللهّم اجعلنی منَ التوابینَ و اجعلنی مِن المُتطهرینَ و در وقت مضمضه کردن یعنی آب در دهان گردانیدن بگوید: اللهمّ لقِنِی حُجتی یومَ القاکَ وَ اطلِق لسانی بذکرکَ و در وقت استنشاق یعنی آب در بینی کردن بگوید: اللُهّم لاتُحرم عَلی ریحَ الجنهِ و اجعلنی ممّن یشُم ریحَها و رو حَها و طیبَها و موقع شستن رو بگوید: اللّهُم بّیض وجهی یومَ تسودُ فیه الوجوهُ و لاتُسَود وَجهی یومَ تبیضُ فیه الوُجوهُ ودر وقت شستن دست راست

بخوانـد: اللهّم اعطنی کتِابی بیَمینی و الخُلـد فی الجنانِ بیَساری و حَاسـبنی حساباً یسـیراً و موقع شسـتن دست چپ بگوید: اللهُم لاـتُعطنی مغلولهً الی عنُقی و اعوذُ بک مِن مقطعاتِ النیرانِ و موقعی که سـر را مسـح می کنـد بگویـد: اللّهم غَشـنی بِرحمتکَ و برَکاتک و عفوکَ و در وقت مسح پا بخواند: اللّهُم ثبُتنی علی الصـراط یومَ تزلُ فیه الاقدامُ و اجعَل سـعیی فیما یرضیکَ عَنی یا ذالجلالِ و الاکرامِ

شرائط وضو

شرائط صحیح بودن وضو سیزده چیز است:

شرط اول – آن که آب وضو پاک باشد

شرط دوم – آنکه مطلق باشد و معنای مطلق و مضاف در فصل آبها گذشت

شرط سوم – آنکه آب وضو مباح باشد

(مساله ۲۶۶) وضو بـا آب نجس و آب مضـاف باطـل است، اگر چه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را ندانـد یا فراموش کرده باشد، و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد، باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند

(مساله ۲۶۷) اگر غیر از آب گل آلود و مضاف، آب دیگری برای وضو نـدارد، چنانچه وقت نماز تنگ است باید تیمم کند و اگر وقت دارد، احتیاط واجب آن است که آب را بگذارد تا صاف و ته نشین شود و وضو بگیرد

(مساله ۲۶۸) وضو بـا آب غصبی و یـا آبی که معلوم نیست صـاحب آن راضـی است یـا نه، حرام و باطل است، ولی اگر سابقاً راضـی بوده و انسان نمی داند که از رضایتش برگشته یا نه، وضو صحیح است و نیز اگر آب وضو از صورت و دستها در جای غصبی بریزد وضوی او صحیح است

(مساله ۲۶۹) وضو گرفتن از حوض مدرسه

ای که انسان نمی داند آن حوض را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای محصلین همان مدرسه، در صورتی که معمولا مردم از آب آن وضو بگیرند، اشکال ندارد

(مساله ۲۷۰) کسی که نمی خواهد در مسجدی نماز بخواند، اگر نداند حوض آن را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای کسانی که در آنجا نماز می خوانند نمی تواند از حوض آن وضو بگیرد، ولی اگر معمولا کسانی هم که نمی خواهند در آنجا نماز بخوانند از حوض آن وضو می گیرند، می تواند از حوض آن، وضو بگیرد

(مساله ۲۷۱) وضو گرفتن از حوض تیمچه ها و مسافر خانه ها و مانند اینها برای کسانی که ساکن آنجا ها نیستند، در صورتی صحیح است که معمولا کسانی هم که ساکن آنجا ها نیستند با آب آنها وضو بگیرند

(مساله ۲۷۲) وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگر چه انسان نداند که صاحب آن ها راضی است، اشکال ندارد ولی اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کند، احتیاط واجب آن است که با آب آنها وضو نگیرند

(مساله ۲۷۳) اگر فراموش کند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد، صحیح است، اگر چه خودش آب را غصب کرده باشد

شرط چهارم – آنکه ظرف آب وضو، مباح باشد

شرط پنجم – آنکه ظرف آب وضو، طلا و نقره نباشد

(مساله ۲۷۴) اگر آب وضو در ظرف غصبی یا طلا یا نقره باشد و غیر از آن، آب دیگری ندارد باید تیمم کند و اگر وضو بگیرد در ظرف غصبی باطل است و در ظرف طلا یا نقره بنابر احتیاط واجب باید تیمم کند و اگر آب دیگری

دارد چنانچه در ظرف غصبی یا طلا ـ و نقره وضوی ارتماسی بگیرد یا با آنها آب را به صورت و دستها بریزد، وضوی او به احتیاط واجب باطل است و در صورتی که با مشت یا چیز دیگر، آب را از آنها بردارد و به صورت و دستها بریزد، وضوی او صحیح است هر چند به وسیله آب برداشتن، مرتکب معصیت شده است

(مساله ۲۷۵) اگر در حوضی که مثلا یک آجر یا سنگ آن غصبی است، وضو بگیرد صحیح است، ولی اگر وضوی او تصرف در غصب حساب شود گناهکار است

(مساله ۲۷۶) اگر در صحن یکی از امامان یا امامزادگان که سابقا قبرستان بوده، حوض یا نهری بسازند، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده اند، وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد

(مساله ۲۷۷) اگر پیش از تمام شدن وضو، جائی را که شسته یا مسح کرده نجس شود، وضو صحیح است

(مساله ۲۷۸) اگر غیر از اعضاء وضو جائی از بدن نجس باشد، وضو صحیح است ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد، احتیاط مستحب آن است که اول آن را تطهیر نکرده باشد، احتیاط مستحب آن است که اول آن تطهیر کند بعد وضو بگیرد

(مساله ۲۷۹) اگر یکی از اعضاء وضو نجس باشد و بعد از وضو شک کند که پیش از وضو آنجا را آب کشیده یا نه چنانچه در موقع وضو ملتفت پاک بودن و نجس بودن آنجا نبوده وضو باطل است و اگر می داند ملتفت بوده، یا شک دارد که ملتفت بوده یا نه وضو صحیح است، و در هر

صورت جائی را که نجس بوده باید آب کشید

(مساله ۲۸۰) اگر در صورت یا دستها بریدگی یا زخمی است که خون آن بند نمی آید، و آب برای آن ضرر ندارد، باید در آب کر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید، و انگشت خود را روی زخم یا بریدگی در زیر آب از بالا به پائین بکشد تا آب بر آن جاری شود

شرط هفتم – آنکه وقت برای وضو و نماز کافی باشد

(مساله ۲۸۱) هر گاه وقت بقدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید تیمم کند ولی اگر برای وضو و تیمم یک اندازه وقت لازم باشد باید وضو بگیرد

(مساله ۲۸۲) کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمم کند، اگر به جای تیمم وضو بگیرد صحیح است چه برای آن نماز وضو بگیرد یا برای کار دیگر

شرط هشتم – آنکه به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم وضو بگیرد، و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد، باطل است

(مساله ۲۸۳) لازم نیست نیت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند ولی باید در تمام وضو متوجه باشد که وضو می گیرد، بطوری که اگر از او بپرسند چه می کنی؟ بگوید وضو می گیرم

شرط نهم–آنکه وضو را به ترتیبی که گفته شد بجا آورد، یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید و باید پای راست را پیش از پای چپ

مسح کند و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است

شرط دهم-آنکه کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد

(مساله ۲۸۴) اگر بین وضو بقدری فاصله شود که وقتی می خواهد جائی را بشوید یا مسح کند، رطوبت جاهائی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد، وضو باطل است و اگر فقط رطوبت جائی که جلوتر از محلی است که می خواهد بشوید یا مسح کند، خشک شده باشد مثلاً موقعی که می خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تر باشد، وضو صحیح است

(مساله ۲۸۵) اگر کارهای وضو را پشت سر هم به جا آورد ولی به واسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت خشک شود، وضوی او صحیح است

(مساله ۲۸۶) راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و دستها چند قدم راه برود و بعد سر و پا را مسح کند، وضوی او صحیح است

شرط یازدهم- آنکه شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد و اگر دیگری او را وضو دهد، یا در رساندن آب به صورت و دستها و مسح سر و پاها به او کمک نماید، وضو باطل است

(مساله ۲۸۷) کسی که نمی تواند وضو بگیرد باید نائب بگیرد که او را وضو دهد و چنانچه مزد هم بخواهد، در صورتی که بتواند باید بدهد، ولی خود او نیت وضو کند و با دست خود مسح نماید و اگر نمی تواند باید نائبش دست او را بگیرد و به جای مسح او بکشد، و

اگر این هم ممکن نیست باید از دست او رطوبت بگیرد و با آن رطوبت، سر و پای او را مسح بکند

(مساله ۲۸۸) هر کدام از کارهای وضو را که می تواند به تنهائی انجام دهد، نباید در آن کمک بگیرد

شرط دوازدهم – آنکه استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد

(مساله ۲۸۹) کسی که می ترسد که اگر وضو بگیرد، مریض شود یا اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه بماند نباید وضو بگیرد بلکه اگر نداند که آب برای او ضرر دارد و وضو بگیرد و بعد بفهمد ضرر داشته، احتیاط واجب آن است که تیمم کند و با آن وضو نماز نخواند و اگر با آن وضو نمازی بجاآورده، دوباره آن را انجام دهد

(مساله ۲۹۰) اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقدار کمی وضو با آن صحیح است ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر داشته باشد، باید با همان مقدار، وضو بگیرد

شرط سیزدهم – آنکه در اعضاء وضو مانعی از رسیدن آب نباشد

(مساله ۲۹۱) اگر می داند چیزی به اعضاء وضو چسبیده ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می کند یا نه، باید آن را برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند

(مساله ۲۹۲) اگر زیر ناخن چرک باشد، وضو اشکال ندارد ولی اگر ناخن را بگیرند باید برای وضو آن چرک را بر طرف کنند، و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد، باید چرک زیر مقداری را که از معمول بلندتر است برطرف نمایند

(مساله ۲۹۳) اگر درصورت ودستها وجلوی سر وروی پاها به واسطه سوختن یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود، شستن و

مسح روی آن کافی است و چنانچه سوراخ شود رساندن آب به زیر پوست لازم نیست، بلکه اگر پوست یک قسمت آن کنده شود، لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند، ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می چسبد و گاهی بلند می شود، باید آن را قطع یا آب را به زیر آن برساند

(مساله ۲۹۴) اگر انسان شک کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه چنانچه احتمال او درنظر مردم بجا باشد مثل آنکه بعد از گل کاری، شک کند گل به دست او چسبیده یا نه، باید وارسی کند یا بقدری دست بمالد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده بر طرف شده یا آب به زیر آن رسیده است

(مساله ۲۹۵) جائی را که باید شست و مسح کرد هر قدر چرک باشد، اگر چرک آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد اشکال ندارد، و همچنین است اگر بعد از گچ کاری و مانند آن چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی نماید بر دست بماند، ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب به بدن می رسد یا نه، باید آنها را بر طرف کند

(مساله ۲۹۶) اگر پیش از وضو بداند که در بعضی از اعضاء وضو مانعی از رسیدن آب هست و بعد از وضو شک کند که در موقع وضو آب را به آنجا رسانده یا نه وضوی او صحیح است، ولی اگر بداند که موقع وضو ملتفت آن مانع نبوده، باید دوباره وضو بگیرد

(مساله ۲۹۷) اگر در بعضی از اعضاء وضو مانعی باشد که

گـاهی آب به خودی خود زیر آن می رسـد و گاهی نمی رسـد و انسان بعـد از وضو شک کنـد که آب زیر آن رسـیده یا نه، چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب به زیر آن نبوده، واجب است، دوباره وضو بگیرد

(مساله ۲۹۸) اگر بعد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضاء وضو ببیند و نداند موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده، وضوی او صحیح است، ولی اگر بداند که در وقت وضو ملتفت آن مانع نبوده، احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد

(مساله ۲۹۹) اگر بعد از وضو شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضاء وضو بوده یا نه، وضو صحیح است

احکام وضو

(مساله ۳۰۰) کسـی که در کارهـای وضو و شـرائط آن مثـل پـاک بودن آب و غصبی نبودن آن خیلی شک می کنـد، بایـد به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۳۰۱) اگر شک کنـد که وضوی او باطل شـده یا نه بنا می گذارد که وضوی او باقی است، ولی اگر بعد از بول اسـتبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر، وضوی او باطل است

(مساله ۳۰۲) کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه، باید وضو بگیرد

(مساله ۳۰۳) کسی که شک میداند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده، مثلاً بول کرده، اگر نداند کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نمـاز است بایـد وضو بگیرد، و اگر در بین نمـاز است، بایـد نماز را بشـکند و وضو بگیرد و اگر بعـد از نماز است باید وضو بگیرد

و بنابر

احتیاط واجب نمازی را که خوانده دوباره بخواند

(مساله ۳۰۴) اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه نماز او صحیح است، ولی باید برای نماز های بعد وضو بگیرد

(مساله ۳۰۵) اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را بخواند

(مساله ۳۰۶) اگر بعد از نماز شک کند، که قبل از نماز وضوی او باطل شده یا بعد از نماز نمازی که خوانده صحیح است

(مساله ۳۰۷) اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می ریزد یا نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه یقین دارد که از اول وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می کند بخواند و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است، باید در وقتی که مهلت دارد فقط کارهای واجب نماز را بجا آورد و کارهای مستحب آن مانند اذان و اقامه را ترک نماید

(مساله ۳۰۸) اگر به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی کند و در بین نماز چند دفعه بول از او خارج می شود، وضوی اول کافی است ولی چنانچه مرضی دارد که در بین نماز چند مرتبه غائط از او خارج می شود که اگر بخواهد بعد از هر دفعه وضو بگیرد سخت نیست، باید ظرف آبی پهلوی خود بگذارد و هر وقت غائط از او خارج شد، وضو بگیرد و بقیه نماز را بخواند

(مساله ۳۰۹) کسی که غائط پی در پی از او خارج می

شود که وضو گرفتن بعد از هر دفعه برای سخت است، اگر بتواند مقداری از نماز را با وضو بخواند، باید برای هر نماز یک وضو بگیرد

(مساله ۳۱۰) کسی که بول پی در پی از او خارج می شود، اگر بین دو نماز قطره بولی از او خارج نشود می تواند با یک وضو هر دو نماز را بخواند و قطره هایی که بین نماز خارج می شود، اشکال ندارد

(مساله ۳۱۱) کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می شود اگر نتواند هیچ مقدار از نماز را با وضو بخواند، می تواند چند نماز را با یک وضو بخواند، مگر اختیاراً بول یا غائط کند یا چیز دیگری که وضو را باطل می کند، پیش آید

(مساله ۳۱۲) اگر مرضی دارد که نمی تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند، باید به وظیفه کسانی که نمی توانند از بیرون آمدن غائط خودداری کنند، عمل نماید

(مساله ۳۱۳) کسی که غائط پی در پی ا ز او خارج می شود، باید برای هر نمازی وضو بگیرد و فوراً مشغول نماز شود، ولی برای بجا آوردن سجده و تشهد فراموش شده و نماز احتیاط که باید بعد از نماز انجام داد، در صورتی که آنها را بعد از نماز فوراً بجا بیاورد، وضو گرفتن لازم نیست

(مساله ۳۱۴) کسی که بول او قطره قطره می ریزد باید برای نماز به وسیله کیسه ای که در آن، پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می کند، خود را حفظ نماید واحتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول

را که نجس شده آب بکشد، و نیز کسی که نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه ممکن باشد باید به مقداری نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید و احتیاط واجب آن است که اگر مشقت ندارد، برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد

(مساله ۳۱۵) کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، در صورتی که ممکن باشد و مشقت و زحمت و خوف ضرر نداشته باشد، باید به مقدار نماز از خارج شدن بول و غائط جلوگیری نماید، اگر چه خرج داشته باشد بلکه اگر مرض او به آسانی معالجه شود، احتیاط واجب آن است که خودرا معالجه نماید

(مساله ۳۱۶) کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، بعد از آنکه مرض او خوب شد، لازم نیست نمازهائی را که در وقت مرض مطابق وظیفه اش خوانده قضا نماید ولی اگر در بین وقت نماز، مرض او خوب شود، باید نمازی را که در آن وقت خوانده، دوباره بخواند

چیزهائی که باید برای آنها وضو گرفت

(مساله ۳۱۷) برای شش چیز باید وضو گرفت:

اول: برای نمازهای واجب غیر از نماز میت

دوم: برای سجده و تشهد فراموش شده، اگر بین آنها و نماز حدثی از او سر زده مثلاً بول کرده باشد، ولی برای سجده سهو واجب نیست وضو بگیرد

سوم: برای طواف واجب خانه کعبه

چهارم: اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد

پنجم: اگر نذر کرده باشد که جائی از بدن خود را به خط قرآن برساند

ششم: برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده یا بیرون آوردن آن از مستراح و مانند آن، درصورتی

که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود رابه خط قرآن برساند، ولی چنانچه معطل شدن به مقدار وضو بی احترامی به قرآن باشد، باید بدون اینکه وضو بگیرد، قرآن را از مستراح و مانند آن بیرون آورد، یا اگر نجس شده آب بکشد و تا ممکن است از دست گذاشتن به خط قرآن خودداری کند

(مساله ۳۱۸) مّس نمودن خط قرآن، یعنی رساندن جائی از بدن به خط قرآن برای کسی که وضو ندارد حرام است ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند، مس آن اشکال ندارد

(مساله ۳۱۹) جلوگیری بچه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست، ولی اگر مس نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد، باید از آنان جلوگیری کنند

(مساله ۳۲۰) کسی که وضو ندارد، حرام است اسم خداوند متعال را به هر زبانی نوشته شده باشد مس نماید و مس اسم مبارك پیغمبر و امام و حضرت زهرا (علیهم السلام) هم اگر هتك و بی احترامی باشد، حرام است و بنابر احتیاط مستحب چنانچه بی احترامی هم نباشد، مّس ننماید

(مساله ۳۲۲) کسی که یقین دارد وقت داخل شده، اگر نیّت وضوی واجب کند و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است

(مساله ۳۲۳) مستحب است انسان برای نماز میت و زیارت اهل قبور و رفتن به مسجد و حرم امامان (علیهم السلام) وضو بگیرد، و همچنین برای همراه داشتن قرآن و خواندن و نوشتن آن و نیز برای مس حاشیه قرآن و برای خوابیدن، وضو گرفتن مستحب است و نیز مستحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد و اگر

برای یکی از این کارها وضو بگیرد، هر کاری را که بایـد با وضو انجام داد، می تواند بجا آورد مثلًا می تواند با آن وضو نماز بخواند

چیزهائی که وضو را باطل می کند

(مساله ۳۲۴) هفت چیز وضو را باطل می کند:

اول: بول

دوم: غائط

سوم: باد معده و روده که از مخرج غائط خارج می شود

چهارم: خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود ولی اگر چشم نبیند و چشم گوش بشنود وضو باطل نمی شود

پنجم: چیزهائی که عقل را از بین می برد مانند دیوانگی و مستی و بیهوشی

ششم: استحاضه زنان که بعداً گفته می شود

هفتم: کاری که برای آن باید غسل کرد، مانند جنابت

احکام وضوی جبیره

چیزی که با آن زخم و شکسته را می بندند و دوائی که روی زخم و مانند آن می گذارند، جبیره نامیده می شود

(مساله ۳۲۵) اگر در یکی از جاهای وضو، زخم یا دمل یا شکستگی باشـد چنانچه روی آن باز است و برای آن ضـرر نـدارد، باید بطور معمول وضو گرفت

(مساله ۳۲۶) اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت و دستها باشد و روی آن باز باشد و آب ریختن روی آن ضـرر داشـته باشـد اگر اطراف آن را بشویـد کافی است ولی چنانچه کشـیدن دست تر بر آن ضـرر نـدارد، بهتر آن است که دست تر بر آن بکشـد و بعـد پارچه پاکی روی آن بگـذارد و دست تر را روی پارچه هم بکشد و اگر این مقدار هم ضـرر دارد یا زخم نجس است و نمی شود آب کشـید، بایـد اطراف زخم را بطوری که در وضو گفته شد، از بالا به پائین بشوید و بنابر احتیاط مسـتحب پارچه پاکی روی زخم بگذارد و دست تر روی آن بکشد، و اگر گذاشتن پارچه ممکن نیست، شستن اطراف زخم کافی است و در هر صورت تیمم لازم نیست

(مساله

۳۲۷) اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاها باشد و روی آن باز باشد، چنانچه نتواند آن را مسح کند، باید پارچه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند، بنابر احتیاط مستحب تیمم هم بنماید و اگر گذاشتن پارچه ممکن نباشد، باید به جای وضو تیمم کند و بهتر است یک وضو و بدون مسح هم بگیرد

(مساله ۳۲۸) اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد، چنانچه باز کردن آن ممکن است و زحمت و مشقت هم ندارد و آب هم برای آن ضرر ندارد، باید روی آن را باز کند و وضو بگیرد، چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد، یا جلوی سر و روی پاها

(مساله ۳۲۹) اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت یا دستها و بشود روی آن را باز کرد، چنانچه ریختن آب روی آن ضرر دارد و کشیدن تر ضرر ندارد، واجب است که دست تر روی آن بکشد

(مساله ۳۳۰) اگر نمی شود روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته پاک است و رسانیدن آب به زخم ممکن است و ضرر و زحمت و مشقت هم ندارد، باید آب را به روی زخم برساند، و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته نجس است، چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم بدون زحمت و مشقت ممکن باشد، باید آن را آب بکشد و موقع وضو آب را به زخم برساند، و در صورتی که آب برای زخم ضرر دارد،

یا آنکه رساندن آب به روی زخم ممکن نیست، یا زخم نجس است و نمی شود، آن را آب کشید، باید اطراف زخم را بشوید و اگر جبیره پاک است روی آن را مسح کند، و اگر جبیره نجس است یا نمی شود روی آن را دست تر کشید، مثلاً دوائی است که به دست می چسبد، پارچه پاکی را بطوری که جزء جبیره حساب شود، روی آن بگذارد و دست تر آن بکشد، و اگر این هم ممکن نیست احتیاط واجب آن است که وضو بگیرد و تیمم هم بنماید

(مساله ۳۳۱) اگر جبیره تمام صورت یا تمام یکی از دستها یا تمام هر دو دست را گرفته باشد، باید وضوی جبیره ای بگیرد

(مساله ۳۳۲) اگر جبیره تمام یا بیشتر اعضاء وضو را گرفته باشد نیز باید وضوی جبیره ای بگیرد

(مساله ۳۳۳) کسی که در کف دست و انگشتها جبیره دارد و در موقع وضو دست تر روی آن کشیده است، باید سر و پا را با همان رطوبت مسح کند

(مساله ۳۳۴) اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته، ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا باز است، باید جاهائی که باز است روی پا را و جائی که جبیره است روی جبیره را مسح کند

(مساله ۳۳۵) اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید و اگر جبیره ها در سر یا روی پاها باشد باید بین آنها را مسح کند و در جاهائی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید

(مساله ۳۳۶) اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن

آن ممکن نیست، باید به دستور جبیره عمل کند و بنابر احتیاط واجب تیمم هم بنماید، و اگر برداشتن جبیره ممکن است باید جبیره را بردارد، پس اگر زخم در صورت و دستها است اطراف آن را بشوید و اگر در سر یا روی پاها است اطراف آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید

(مساله ۳۳۷) اگر در جای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست، ولی به جهت دیگری آب برای تمام دست و صورت ضرر دارد، باید تیمم کند و احتیاط واجب آن است که وضوی جبیره ای هم بگیرد، ولی اگر برای مقداری از دست و صورت ضرر دارد، تنها تیمم کافی است

(مساله ۳۳۸) اگر جائی از اعضاء وضو را رگ زده است و نمی تواند آن را آب بکشد یا آب برای آن ضرر دارد اگر روی آن بسته است، باید به دستور جبیره عمل کند، و اگر معمولا باز است شستن اطراف آن کافی است

(مساله ۳۳۹) اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست، یا بقدری مشقت دارد که نمی شود تحمل کرد باید به دستور جبیره عمل کند

(مساله ۳۴۰) غسل جبیره ای مثل وضوی جبیره ای است، ولی باید آن را ترتیبی بجا آورند و اگر ارتماسی انجام دهند باطل است

(مساله ۳۴۱) کسی که وظیفه او تیمم است اگر در بعضی از جاهای تیمم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد باید به دستور وضوی جبیره ای تیمم جبیره ای نماید

(مساله ۳۴۲) کسی که باید با وضو یا غسل جبیره ای نماز بخواند، چنانچه بداند که تا آخر

وقت عـذر او بر طرف نمی شود، می توانـد در اول وقت نمـاز بخوانـد، ولی اگر امیـد دارد که تا آخر وقت نشـد در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره ای بجا آورد

(مساله ۳۴۳) اگر انسان برای مرضـی که در چشم او است موی چشم خود را بچسـباند، بایـد تیمم نماید و احتیاط مسـتحب آن است که وضوی جبیره ای هم بگیرد

(مساله ۳۴۴) کسی که نمی داند وظیفه اش تیمم است یا وضوی جبیره ای، بنابر احتیاط واجب باید هر دو را بجا آورد

(مساله ۳۴۵) نمازهـائی را کـه انسـان بـا وضـوی جـبیره ای خوانـده صـحیح است، و بعـد از آنکه عـذرش بر طرف شـد، برای نمازهای بعـد هم در صورتی که وضوی او باطل نشده است نباید وضو بگیرد، ولی اگر برای آنکه نمی دانسـته تکلیفش جبیره است یا تیمم، هر دو را انجام داده باشد، باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد

غسلهای واجب

احکام جنابت

(مساله ۳۴۶) به دو چیز انسان جنب می شود: اول – جماع، دوم – بیرون آمدن منی، چه در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد با شهوت یا بی شهوت، با اختیار باشد یا بی اختیار

(مساله ۳۴۷) اگر رطوبتی از انسان خارج شود و ندانـد منی است یا بول یا غیر اینها، چنانچه با شـهوت و جسـتن بیرون آورده و بعـد از بیرون آمـدن آن، بـدن سـست شـده، آن رطوبت حکم منی دارد و اگر هیـچ یـک از این سه نشـانه یا بعضـی از اینها را نداشته باشد، حکم منی ندارد ولی در زن و مریض لازم نیست آن آب، با جستن بیرون آمده باشد، بلکه اگر با

شهوت بیرون آمده باشد و بدن سست شود در حکم منی است

(مساله ۳۴۸) اگر از مردی که مریض نیست آبی بیرون آید که یکی از سه نشانه را که در مساله پیش گفته شد داشته باشد و نداند نشانه های دیگری را داشته یا نه، چنانکه پیش از بیرون آمدن آن آب وضو نداشته، باید وضو بگیرد

(مساله ۳۴۹) مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند، و اگر بول نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید، که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی دارد

(مساله ۳۵۰) اگر انسان جماع کند و به اندازه ختنه گاه یا بیشتر داخل شود، در زن باشد یا در مرد، در قُبل باشد یا در دُبُر، بالغ باشد یا نابالغ اگر چه منی بیرون نیاید، هر دو جنب می شوند و در صورتی که تا کمتر از ختنه گاه داخل شده و بطوری که داخل شدن صدق می کند، احتیاط به غسل کردن ترک نشود

(مساله ۳۵۱) اگر شک کند که به مقدار ختنه گاه داخل شده یا نه، بطوری که شک در صدق داخل شدن دارد، غسل بر او واجب نیست

(مساله ۳۵۲) اگر نعوذ بالله حیوانی را وطی کند، یعنی با او نزدیکی نماید و منی از او بیرون آید، غسل تنها کافی است و اگر منی بیرون نیاید، چنانچه پیش از وطی وضو داشته باز هم غسل تنها کافی است و اگر وضو نداشته احتیاط واجب آن است که غسل کند، وضو هم بگیرد

(مساله ۳۵۳) اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، یا انسان شک کند که منی از او

بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست

(مساله ۳۵۴) کسی که نمی تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می تواند با عیال خود نزدیکی کند

(مساله ۳۵۵) اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود او است و برای آن غسل نکرده، باید غسل کند و نمازهائی را که یقین دارد، بعد از بیرون آمدن منی خوانده قضا کند، ولی نمازهائی را که احتمال می دهد، بعد از بیرون آمدن آن منی خوانده، لازم نیست قضا نماید

چیزهائی که بر جنب حرام است

(مساله ۳۵۶) پنج چیز بر جنب حرام است:

اول: رساندن جائی از بدن به خط قرآن یا به اسم خدا و اسم پیامبران و امامان (علیهم السلام) بطوری که در وضو گفته شد

دوم: رفتن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اگر چه از یک در داخل، و از در دیگری خارج شود

سوم: توقف در مساجد دیگر، ولی اگر از یک در داخل و از در دیگری خارج شود، یا برای برداشتن چیزی برود مانعی ندارد و احتیاط واجب آن است که در حرم امامان هم توقف نکند

چهارم: گذاشتن چیزی در مسجد

پنجم: خواندن سوره ای که سجده واجب دارد و آن چهار سوره است: اول، سوره سی و دوم قرآن (الم تنزیل) دوم، سوره چهل و یکم (حم سجده) سوم، سوره پنجاه و سوم (و النجم) چهارم، سوره نود و ششم (اقرء) و اگر یک حرف را به قصد یکی از این چهار سوره هم بخواند حرام است

چیزهائی که بر جنب مکروه است

(مساله ۳۵۷) نه چیز بر جنب مکروه است:

اول و دوم: خوردن و آشامیدن ولی اگر وضو بگیرد مکروه نیست

سوم: خواندن بیشتر از هفت آیه از سوره هائی که سجده واجب ندارد

چهارم: رساندن جائی از بدن به جلد و حاشیه و بین خطهای قرآن

پنجم: همراه داشتن قرآن

ششم: خوابیدن ولی اگر وضو بگیرد یا به واسطه نداشتن آب، بدل از غسل تیمم کند مکروه نیست

هفتم: خضاب کردن به حنا و مانند آن

هشتم: مالیدن روغن به بدن

نهم: جماع کردن بعد از آنکه محتلم شده، یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است

غسل جنابت

(مساله ۳۵۸) غسل جنابت بخودی خود مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن واجب می شود، ولی برای نماز میت و سجده شکر و سجده های واجب قرآن و سجده سهو، غسل جنابت لازم نیست

(مساله ۳۵۹) لازم نیست در وقت غسل نیت کند که غسل واجب یا مستحب می کنم و اگر فقط به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم غسل کند کافی است

(مساله ۳۶۰) اگر یقین کند وقت نماز شده ونیت غسل واجب کند بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده، غسل او صحیح است

(مساله ۳۶۱) غسل را چه واجب باشد و چه مستحب به دو قسم می شود انجام داد: ترتیبی و ارتماسی

غسل ترتیبی

(مساله ۳۶۲) در غسل ترتیبی باید به نیت غسل، اول سر و گردن بعد طرف راست، بعد طرف چپ بدن را بشوید، و اگر عمدا یا از روی فراموشی یا به واسطه نداستن مساله به این ترتیب عمل نکند، غسل او باطل است

(مساله ۳۶۳) نصف ناف و نصف عورت را باید با طرف

راست بدن و نصف دیگر را باید با طرف چپ بشوید، بلکه بهتر است تمام ناف وعورت با هر دو طرف شسته شود

(مساله ۳۶۴) برای آنکه یقین کند هر سه قسمت یعنی سر و گردن و طرف راست و طرف چپ را کاملا غسل داده، باید هر قسمتی را که می شوید مقداری از قسمتهای دیگر را هم با آن قسمت بشوید

(مساله ۳۶۵) اگر بعد از غسل بفهمد جائی از بدن را نشسته و نداند کجای بدن است، باید دوباره غسل کند

(مساله ۳۶۶) اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته، چنانچه از طرف چپ باشد شستن همان مقدار کافی است و اگر از طرف راست باشد باید بعد از شستن آن مقدار دوباره طرف چپ را بشوید و اگر از سر و گردن باشد باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف راست و بعد طرف چپ را بشوید

(مساله ۳۶۷) اگر پیش از تمام شدن غسل، در شستن مقداری از طرف چپ شك كند، شستن همان مقدار كافی است ولی اگر بعد از اشتغال به شستن طرف چپ، در شستن طرف راست یا مقداری از آن شك كند یا بعد از اشتغال به شستن طرف راست در شستن سر وگردن یا مقداری از آن شك نماید، نباید اعتنا کند

غسل ارتماسی

(مساله ۳۶۸) در غسل ارتماسی اگر به نیت غسل ارتماسی به تدریج در آب فورود تا تمام بدن زیر آب رود، غسل صحیح است و احتیاط آن است که یك دفعه زیر آب رود

(مساله ۳۶۹) در غسل ارتماسی اگر همه بدن زیر آب باشد و بعد از نیت غسل، بدن را حرکت دهد،

غسل او صحیح است

(مساله ۳۷۰) اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد به مقداری از بدن آب نرسیده، چه جای آن را بداند یا نداند، باید دوباره غسل نماید

(مساله ۳۷۱) اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد و برای ارتماسی وقت دارد، باید غسل ارتماسی کند

(مساله ۳۷۲) کسی که روزه واجب گرفته یا برای حج یا عمره احرام بسته، نمی تواند غسل ارتماسی کند، ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند، صحیح است

احکام غسل کردن

(مساله ۳۷۳) در غسل ارتماسی باید تمام بدن پاک باشد، ولی در غسل ترتیبی پاک بودن تمام بدن نجس باشد و هر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت آب بکشد، کافی است

(مساله ۳۷۴) عرق جنب از حرام نجس نیست و کسی که از حرام جنب شده اگر با آب گرم هم غسل کند، صحیح است

(مساله ۳۷۵) اگر در غسل به اندازه سر موئی از بدن نشسته بماند، غسل باطل است، ولی شستن جاهائی از بدن که دیده نمی شود مثل توی گوش و بینی، واجب نیست

(مساله ۳۷۶) جائی را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن، شستن آن لازم نیست، ولی احتیاط در شستن است

(مساله ۳۷۷) اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن بقدری گشاد باشد که داخل آن دیده شود، باید آن را شست و اگر دیده نشود، شستن داخل آن لازم نیست

(مساله ۳۷۸) چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است، باید برطرف کند و اگر پیش از آنکه یقین کند، برطرف شده غسل نماید، غسل او باطل است

(مساله ۳۷۹) اگر موقع غسل شک کند چیزی که مانع از رسیدن آب باشد، در بدن

او هست یا نه، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد باید وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست

(مساله ۳۸۰) در غسل بایـد موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می شود، بشوید و بنابر احتیاط شسـتن موهای بلند هم لازم می باشد

(مساله ۳۸۱) تمام شـرط هائی که برای صـحیح بودن وضو گفته شد، مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن، در صحیح بودن غسل هم شـرط است ولی در غسل لازم نیست بـدن را از بالا به پائین بشوید و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شسـتن هر قسمت فوراً قسمت دیگر را بشوید، بلکه اگر بعد از شستن سر و گردن مقداری صبر کند و بعد طرف راست را بشوید و بعد از مدتی طرف چپ را بشوید، اشکال ندارد ولی کسی که نمی تواند ازبیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر به اندازه ای که غسل و نماز بخوانـد بول و غائط از او بیرون نمی آید چنانچه وقت تنگ باشد، باید هر قسـمت را فورا بعد از قسـمت دیگر غسل دهد و بعد از غسل هم فورا نما ز بخواند و همچنین است حکم زن مستحاضه که بعدا گفته می شود

(مساله ۳۸۲) کسی که قصد دارد پول حمامی را ندهد یا بدون این که بداند حمامی راضی است بخواهد نسیه بگذارد، اگر چه بعـد حمامی را راضـی کنـد، غسل او باطل است ولی اگر از راضـی نبودن حمامی غافل باشـد و قربه الی الله غسل کند، در این صورت غسل او صحیح است و ضامن اجره المثل برای حمامی است

(مساله ۳۸۳) اگر حمامی راضی باشد

که پول حمام نسیه بماند، ولی کسی که غسل می کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد، یا از مال حرام بدهد، غسل او اشکال دارد

(مساله ۳۸۴) اگر بخواهد پول حرام یا پولی که خمس آن را نداده به حمامی بدهد، غسل او باطل است

(مساله ۳۸۵) اگر مخرج غائط را در آب خزینه تطهیر کند و پیش از غسل شک کند که چون در خزینه تطهیر کرده حمامی به غسل کردن او راضی است یا نه، غسل او باطل است، مگر اینکه پیش از غسل حمامی را راضی کند

(مساله ۳۸۶) اگر شک کند که غسل کرده یا نه باید غسل کند، ولی اگر بعد از غسل شک کند، که غسل او درست بوده یا نه، لازم نیست دوباره غسل نماید

(مساله ۳۸۷) اگر در بین غسل، حدث اصغر از او سر زند مثلا بول کند، غسل باطل نمی شود ولی بعد از غسل برای نماز وضو بگیرد

(مساله ۳۸۸) هر گاه به خیال اینکه به اندازه غسل و نماز وقت دارد برای نماز غسل کند اگر چه بعد از غسل بفهمد که به اندازه غسل وقت نداشته، غسل او صحیح است

(مساله ۳۸۹) کسی که جنب شده اگر شک کند غسل کرده یا نه، نمازهائی را که خوانده است صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند

(مساله ۳۹۰) کسی که چند غسل بر او واجب است می تواند به نیت همه آنها یک غسل بجا آورد، یا آنها را جدا جدا انجام دهد، ولی اگر در بین آنها غسل جنابت باشد و به قصد آن غسل کند، غسلهای دیگر ساقط می شود

(مساله ۳۹۱)

کسی که جنب است اگر بر جائی از بدن او آیه قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد، حرام است دست به آن نوشته بگذارد و اگر بخواهد غسل کند باید آب را طوری به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد

(مساله ۳۹۲) کسی که غسل جنابت کرده نباید برای نماز وضو بگیرد، بلکه با غسلهای دیگر واجب غیر از غسل استحاضه متوسطه و همچنین با غسلهای مستحب که در ضمن مساله ۶۴۵ تا بند ۹ ذکر شده است نیز می تواند بدون وضو نماز بخواند، اگر چه احتیاط مستحب آن است که وضو هم بگیرد

استحاضه

یکی از خونهائی که از زن خارج می شود، خون استحاضه است و زن را در موقع دیدن خون استحاضه، مستحاضه می گویند

(مساله ۳۹۳) خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می آید و غلیظ هم نیست، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید

(مساله ۳۹۴) استحاضه سه قسم است: قلیله، متوسطه و کثیره، استحاضه قلیله آن است که خون در پنبه ای که زن داخل فرج می نماید، نفوذ نکند و از طرف دیگر ظاهر نشود، استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود و از طرف دیگر ظاهر شود ولی به دستمالی که معمولاـ زنها برای جلوگیری از خون می بندند جاری نشود، استحاضه کثیره آن است که خون از پنبه به دستمال، جاری شود

احکام استحاضه

(مساله ۳۹۵) در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد و پنبه را عوض کند یا آب بکشد و ظاهر فرج را هم اگر خون به آن رسیده، آب بکشد

(مساله ۳۹۶) در استحاضه متوسطه باید زن برای نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود کارهای استحاضه قلیله را که در مساله پیش گفته شد انجام دهد و این در صورتی است که استحاضه متوسطه پیش از نماز ظهر یا بین آن حاصل شود باید برای نماز ظهر غسل کند و به همین طور پیش از هر نماز یا بین هر نمازی که استحاضه متوسطه شد، باید برای آن غسل کند و اگر عمداً یا از روی فراموشی برای نماز

صبح غسل نکند باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر برای ظهر و عصر غسل نکند باید پیش از نماز مغرب و عشاء غسل نماید چه آنکه خون بیاید یا قطع شده باشد

(مساله ۳۹۷) در استحاضه کثیره علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مساله پیش گفته شد باید هر نماز دستمال را عوض کند، یا آب بکشد و یک غسل برای ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشاء بجا آورد و بین نماز ظهر و عصر فاصله بیندازد، باید برای نماز عصر دوباره غسل کند و نیز اگر بین نماز مغرب و عشا فاصله بیندازد باید برای نماز عشا دوباره غسل نماید، واقوی این است که در استحاضه کثیره غسل از وضو کفایت می کند

(مساله ۳۹۸) اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید اگر چه زن برای آن خون وضو و غسل را انجام داده باشد بنابر احتیاط واجب، باید در موقع نماز وضو و غسل را بجا آورد

(مساله ۳۹۹) مستحاضه متوسط که باید وضو بگیرد و غسل کند هر کدام را اول بجا آورد صحیح است، ولی بهتر آن است که اول وضو بگیرد و مستحاضه کثیره اگر بخواهد وضو بگیرد باید قبل از غسل، وضو بگیرد

(مساله ۴۰۰) اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود باید نماز مغرب و عشا غسل نماید

(مساله ۴۰۱) اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود باید برای ظهر و عصر یک غسل و برای

نماز مغرب و عشا غسل دیگری بجا آورد و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود، باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید

(مساله ۴۰۲) مستحاضه کثیره یا متوسطه اگر پیش ا ز داخل شدن وقت نماز برای نماز غسل کند، غسل او باطل است، بلکه اگر نزدیک اذان صبح برای نماز شب غسل کند و نماز شب را بخواند احتیاط واجب آن است که بعد از داخل شدن، دوباره غسل و وضو را بجا آورد

(مساله ۴۰۳) زن مستحاضه برای هر نمازی غیر از نماز یومیه که حکم آن گذشت که واجب باشد چه مستحب، باید وضو بگیرد و نیز اگر بخواهد نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند، یا بخواهد نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند باید تمام کارهائی را که برای استحاضه گفته شد انجام دهد، ولی برای خواندن نماز احتیاط وسجده فراموش شده و تشهد فراموش شده و سجده سهو، اگر آنها را بعد از نماز فوراً بجا آورد، لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد

(مساله ۴۰۴) زن مستحاضه بعد از آنکه خونش قطع شد، فقط برای نماز اولی که می خواند، باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعد لازم نیست

(مساله ۴۰۵) اگر زن نداند استحاضه او چه قسم است، موقعی که می خواهد نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب، مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد و بعد از آنکه فهمید استحاضه او کدام یک از آن سه قسم است کارهائی را که برای آن قسم دستور داده شده انجام دهد، ولی اگر بداند تا وقتی که می

خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نمی کند، پیش از داخل شدن وقت هم می تواند خود را وارسی نماید

(مساله ۴۰۶) زن مستحاضه اگر پیش از آنکه خود را وارسی کند، مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته باشد و به وظیفه خود عمل کرده مثلا- استحاضه اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده، نماز او صحیح است و اگر قصد و به وظیفه قلیله رفتار کرده، نماز او باطل است

(مساله ۴۰۷) زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید، باید به آنچه مسلماً وظیفه اوست عمل کند، مثلًا اگر نمی داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه، باید، کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد و اگر نمی داند متوسطه است یا کثیره، باید کارهای استحاضه متوسطه را انجام دهد، ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از آن سه قسم بوده، باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید

(مساله ۴۰۸) اگر خون استحاضه در باطن باشد و بیرون نیاید، وضو و غسل باطل نمی شود و اگر بیرون بیاید هر چند کم باشد وضو و غسل را به تفصیلی که گذشت، باطل می کند

(مساله ۴۰۹) زن مستحاضه اگر بعد از نماز خود را وارسی کند و خون نبیند اگر چه بداند دوباره خون می آید، با وضوئی که دارد می تواند نماز بخواند

(مساله ۴۱۰) زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده خونی از او بیرون نیامده و تا بعد از نماز هم خون در داخل فرج نیست و بیرون نمی آید، می تواند ۱خواندن نماز را تاخیر بیندازد

(مساله ۴۱۱) اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت نماز

بکلی پاک می شود، یا به اندازه خواندن نماز خون بند می آید، باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند

(مساله ۴۱۲) اگر بعد از وضو و غسل، خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند که اگر نماز را تاخیر بیندازد به مقداری که وضو و غسل و نماز را بجا آورد بکلی پاک می شود، باید نماز را تاخیر بیندازد و موقعی که بکلی پاک شد دوباره وضو و غسل را بجا آورد و نماز را بخواند و اگر وقت نماز تنگ شد لازم نیست وضو و غسل را دوباره بجا آورد، بلکه با وضو و غسلی که دارد می تواند نماز بخواند

(مساله ۴۱۳) مستحاضه کثیره و متوسطه وقتی بکلی از خون پاک شد باید غسل کند، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش مشغول غسل شده، دیگر خون نیامده، لازم نیست دوباره غسل نماید

(مساله ۴۱۴) مستحاضه قلیله بعد از وضو و مستحاضه متوسطه بعد از غسل و وضو و مستحاضه کثیره بعد از غسل باید فوراً مشغول نماز شود، ولی گفتن اذان و اقامه و خواندن دعا های قبل از نماز اشکال ندارد، و در نماز هم می تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را بجا آورد

(مساله ۴۱۵) زن مستحاضه اگر بین غسل و نماز فاصله بیندازد، باید دوباره غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود، ولی اگر خون در داخل فضای فرج نیاید غسل لازم نیست

(مساله ۴۱۶) اگر خون استحاضه زن جریان داشته باشد و قطع نشود، چنانچه برای او ضرر ندارد، باید پیش از غسل و بعد از آن به و سیله

پنبه از بیرون آمـدن خون جلوگیری کنـد، ولی اگر همیشه جریـان نـدارد فقـط بایـد بعـد از وضو و غسل از بیرون آمـدن خون جلوگیری نمایـد و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون آید، باید دوباره غسل کند و وضو هم بگیرد و اگر نماز هم خوانده باید دوباره بخواند

(مساله ۴۱۷) اگر در موقـع غسـل، خون قطع نشود غسـل صـحیح است، ولی اگر در بین غسـل، اسـتحاضه متوسـطه کـثیره شود واجب است چنانچه مشـغول غسل ترتیبی بوده همان را از سر بگیرد و اگر مشغول غسل ارتماسی بوده، بهتر آن است که همان را دوباره انجام دهد

(مساله ۴۱۸) احتیاط واجب آن است که زن مسـتحاضه در تمام روزی که روزه است به مقـداری که می تواند، از بیرون آمدن خون جلوگیری کند

(مساله ۴۱۹) روزه زن مستحاضه ای که غسل بر او واجب می باشد، در صورتی صحیح است که غسلهائی را که برای نمازهای روزش، واجب است انجـام دهـد و نیز بنـابر احتیاط واجب غسل نماز مغرب و عشای شبی را که می خواهـد فردای آن را روزه بگیرد بجـا آورد، ولی اگر برای نمـاز مغرب و عشا غسل نکنـد و برای خوانـدن نماز شب پیش از اذان صـبح غسل نمایـد و در روز هم غسلهائی را که برای نمازهای روزش واجب است بجا آورد، روزه او صحیح است

(مساله ۴۲۰) اگر بعد از نماز عصر، مستحاضه شود وتا غروب غسل نکند روزه او صحیح است

(مساله ۴۲۱) اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود باید کارهای متوسطه یا کثیره را گفته شد انجام دهد و اگر استحاضه متوسطه کثیره شود باید کارهای استحاضه

کثیره را انجام دهد و چنانچه برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد فایده ندارد و باید دوباره برای غسل کند

(مساله ۴۲۲) اگر در بین نماز، استحاضه متوسطه زن کثیره شود، باید نماز را بشکند و برای استحاضه کثیره غسل کند و کارهای دیگر آن را انجام دهد و همان نماز را بخواند و بنابر احتیاط استحبابی، قبل از غسل وضو بگیرد و اگر برای غسل وقت ندارد باید عوض آن تیمم کند، اگر برای تیمم نیز وقت ندارد نمی تواند نماز را بشکند و باید نماز را تمام کند و بنابر احتیاط واجب قضا نماید و همچنین است اگر در بین نماز استحاضه قلیله او متوسطه یا کثیره شود، مگر اینکه غسل استحاضه متوسطه باشد که کفایت از او وضو نمی کند، چنانچه گذشت

(مساله ۴۲۳) اگر در بین نماز خون بند بیاید و استحاضه نداند که در باطن هم قطع شده یا نه، چنانچه بعد از نماز بفهمد قطع شده بوده، باید وضو و غسل و نماز را دوباره بجا آورد

(مساله ۴۲۴) اگر استحاضه کثیره زن متوسطه شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل متوسطه را بجا آورد مثلاً اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره متوسطه شود، باید برای نماز ظهر وضو گرفته و غسل کند و برای نماز عصر ومغرب و عشا فقط وضو بگیرد، ولی اگر بر ای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد باید برای نماز عصر غسل نماید و اگر برای عصر هم غسل نکند باید برای نماز مغرب غسل کند و اگر برای آن هم غسل نکند

و فقط به مقدار نماز عشا وقت داشته باشد، باید برای عشا غسل نماید

(مساله ۴۲۵) اگر پیش از هر نماز، خون مستحاضه کثیره قطع شود و دوباره بیاید، برای هر نماز باید یک غسل بجا آورد، ولی اگر بعد از غسل و پیش از نماز قطع شود چنانچه وقت تنگ باشد که نتواند غسل کند و نماز را در وقت بخواند با همان غسل می تواند نماز را بخواند و همین طور است حکم وضو

(مساله ۴۲۶) اگر استحاضه کثیره قلیله شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل قلیله را انجام دهد و نیز اگر استحاضه متوسطه قلیله شود باید برای نماز اول، عمل متوسطه و برای نمازهای بعد عمل قلیله را بجا آورد

(مساله ۴۲۷) اگر مستحاضه یکی از کارهائی را که بر او واجب می باشد حتی عوض کردن پنبه را ترک کند، نمازش باطل است

(مساله ۴۲۸) مستحاضه قلیله اگر بخواهد غیر از نماز کاری انجام دهد که شرط آن وضو داشتن است مثلاً بخواهد از بدن خود را به خط قرآن برساند باید وضو بگیرد و وضوئی که قبلاً برای نماز گرفته بنابر احتیاط واجب، کافی نیست

(مساله ۴۲۹) رفتن در مسجد مکه و مدینه و توقف در سایر مساجد و خواندن سوره ای که جده واجب دارد برای زن مستحاضه اشکال ندارد، ولی نزدیکی شوهر با او در صورتی حلال می شود که غسل کند، اگر چه کارهای دیگری را که برای نماز واجب است، مثل وضو و عوض کردن پنبه و دستمال انجام نداده باشد و بنابر احتیاط واجب زن مستحاضه متوسطه و کثیره تا هنگامی که بکلی

پاک نشده اند، خط قرآن را مس نکنند

(مساله ۴۳۰) اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز جائی از بدن خود را به خط قرآن برساند، باید در متوسطه غسل کند و وضو هم بگیرد ودر کثیره تنها غسل کافی است

(مساله ۴۳۱) نماز آیات بر مستحاضه واجب است و باید برای نماز آیات هم کارهائی را که برای نماز یومیه گفته شد، انجام دهد

(مساله ۴۳۲) هر گاه در وقت نماز یومیه نماز آیات بر مستحاضه واجب شود اگر چه بخواهد هر دو را پشت سر هم بجا آورد، باید برای نماز آیات هم تمام کارهائی را که برای نماز یومیه او واجب است انجام دهد و احتیاط واجب آن است که هر دو را با یک غسل و وضو بجا نیاورد

(مساله ۴۳۳) اگر زن مستحاضه بخواهد نماز قضا بخواند، باید برای هر نماز کارهائی را که برای نماز ادا بر او واجب است بجا آورد و بنابر احتیاط واجب هر دو را با یک غسل و وضو بجا نیاورد

(مساله ۴۳۴) اگر زن بداند خونی که از او خارج می شود خون نیست و شرعاً حکم حیض و نفاس را نداند، بنابر احتیاط واجب، باید به دستور استحاضه عمل کند، بلکه اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب، باید کارهای استحاضه را انجام دهد

حیض

(مساله ۴۳۵) حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می شود وزن را در موقع دیدن خون حیض، حائض می گویند

(مساله ۴۳۶) خون حیض در بیشتر اوقات، غلیظ

و گرم و رنگ آن سرخ مائل به سیاهی یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می آید

(مساله ۴۳۷) مشهور آن است که زنهای سیده بعد از تمام شدن شصت سال یائسه میشوند یعنی خون حیض نمی بینند و زنهائی که سیده نیستند بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه میشوند ولی این مطلب محل تامل است و برای حقیر ثابت نیست و لذا احتیاط واجب، آن است که زنهای سیده در صورتی که پس از گذشتن از سن پنجاه سالگی در ایام عادت خود، یا با نشانه های حیض، خون ببینند، میان اعمالی که زن مستحاضه انجام می دهد از قبیل خواندن نماز با کیفیتی که ذکر می شود و چیزهائی که حائض باید ترک کند از قبیل داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد مدینه و مکث در مساجد دیگر تا سن ۶۰ سالگی، جمع کنند

(مساله ۴۳۸) خونی که دختر پیش از تمام شدن نه سال و زن بعد از یائسه شدن می بیند، حیض نیست

(مساله ۴۳۹) زن حامله و زنی که بچه شیر می دهد، ممکن است حیض ببینند

(مساله ۴۴۰) دختری که نمی داند نه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را نداشته باشد، حیض نیست و اگر نشانه های حیض را داشته باشد و اطمینان به حیض بودنش پیدا کند حیض است و معلوم می شود نه سال او تمام شده است

(مساله ۴۴۱) زنی که شک دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است

(مساله ۴۴۲) مدت حیض کمتر از

سه روز و بیشتر از ده روز نمی شود، واگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد، حیض نیست

(مساله ۴۴۳) باید سه روز اول حیض، پشت سر هم باشد، مثلاً دو زن خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند، حیض نیست

(مساله ۴۴۴) لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در فرج خون باشد کافی است، و چنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود ومدت پاک شدن بقدری کم باشد که بگویند در تمام سه روز در فرج خون بوده، چنانچه در بین زنها متعارف است، باز هم حیض است

(مساله ۴۴۵) لازم نیست شب اول و شب چهارم را خون ببیند، ولی باید در شب دوم و سوم خون قطع نشود، پس اگر از اذان صبح روز اول تا غروب روز سوم پشت سر هم خون بیاید، یا در وسطهای روز اول شروع شود ودر همان موقع از روز چهارم قطع شود و در شب دوم و سوم هم هیچ خون قطع نشود، حیض است

(مساله ۴۴۶) اگر سه روز پشت سر هم خون ببیند و پاک شود، چنانچه دوباره خون ببیند و روزهائی که خون دیده و در وسط پاک بوده، روی هم از ده روز بیشتر نشود، روزهائی هم که در وسط پاک بوده، حیض است

(مساله ۴۴۷) اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون دمل است یا خون حیض، چنانچه نداند دمل در طرف چپ است یا طرف راست، در صورتی که ممکن باشد مقداری پنبه داخل کند و بیرون آورد، پس اگر خون

از طرف چپ بیرون آید خون حیض است و اگر از طرف راست بیرون آید خون دمل است و اگر ممکن نباشد که وارسی کند در صورتی که می داند سابق حیض بوده حیض قرار دهد و اگر دمل بوده خون دمل قرار دهد و اگر نمی داند خون حیض بوده یا دمل باید همه چیزهائی را که بر حائض حرام است ترک کند و همه عبادتهائی را که زن غیر حائض انجام می دهد، بجا آورد

(مساله ۴۴۸) اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون حیض است یا زخم اگر قبلاً حیض بوده حیض و اگر پاک بوده، پاک قرار دهد و چنانچه نمی داند پاک بوده یا حیض، همه چیزهائی را که بر حائض حرام است ترک کند و همه عبادتهائی زن غیر حائض انجام می دهد بجا آورد

(مساله ۴۴۹) اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا نفاس، چنانچه شرائط حیض را داشته باشد، باید حیض قرار دهد

(مساله ۴۵۰) اگر خونی ببیند که نداند خون حیض است یا بکارت، باید خود را وارسی کند، یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند، بعد بیرون آورد، پس اگر اطراف آن آلوده باشد، خون بکارت است و اگر به همه آن رسیده، حیض می باشد

(مساله ۴۵۱) اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاک شود و بعد سه روز خون ببیند، خون دوم حیض است و خون اول اگر چه در روزهای عادتش باشد، حیض نیست

احکام حائض

(مساله ۴۵۲) چند چیز بر حائض حرام است:

اول: عبادتهائی که مانند نماز باید

با وضو یا غسل یا تیمم بجا آورد شود، ولی بجا آوردن عبادتهائی که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست، مانند نماز میت، مانعی ندارد

دوم: تمام چیزهائی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد

سوم: جماع کردن در فرج، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگر چه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه گاه را هم داخل نکند و در دبر زن حائض هم وطی نکن، چون کراهت شدیده دارد

(مساله ۴۵۳) جماع کردن در روزهائی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعاً باید برای خود حیض قرار دهد، حرام است پس زنی که بیشتر از ده روز خون می بیند و باید به دستوری که بعداً گفته می شود روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، شوهرش نمی تواند در آن روز ها با او نزدیکی نماید

(مساله ۴۵۴) بر مرد لازم است چنانچه گفته شد با زن خود در حال حیض در قبل نزدیکی نکند و اگر نزدیکی کرد مرتکب گناه شده است باید استغفار کند، ولی دادن کفاره که ذکر می شود بنابر احتیاط مستحبی است

(مساله ۴۵۵) اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود و مرد در قسمت اول آن با زن خود در قبل جماع کند، بنابر احتیاط مستحب، باید هیجده نخود طلا، کفاره به فقیر بدهد و اگر در قسمت دوم جماع کند، نه نخود و اگر در قسمت سوم جماع کند، باید چهار نخود و نیم بدهد، مثلاً زنی که شش

روز خون حیض می بیند، اگر شوهرش در شب یا رو ز اول ودوم با او جماع کند باید هیجده نخود طلا بدهد و در شب یا روز سوم و چهارم نه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم بید چهار نخود ونیم بدهد

(مساله ۴۵۶) لازم نیست طلای کفاره را سکه دار بدهد، ولی اگر بخواهد قیمت آن را بدهد باید قیمت سکه دار بدهد

(مساله ۴۵۷) اگر قیمت طلا در وقتی که جماع کرده با وقتی که می خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی را که می خواهد به فقیر بدهد، حساب کند

(مساله ۴۵۸) اگر کسی هم در قسمت اول و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض با زن خود جماع کند، بهتر است هر سه کفاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می شود، بدهد

(مساله ۴۵۹) اگر انسان بعد از آنکه در حال حیض، جماع کرده و کفاره آن را داده دوباره جماع کند بهتر است باز هم کفاره بدهد

(مساله ۴۶۰) اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند در بین آنها کفاره ندهد بهتر آن است که برای هر جماع، یک کفاره بدهد

(مساله ۴۶۱) اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده، باید فوراً از او جدا شود و اگر جدا نشود بنابر احتیاط مستحب باید کفاره بدهد

(مساله ۴۶۲) اگر مرد با زن حائض زنا کند یا با زن حائض نامحرمی به گمان اینکه عیال خود او است جماع نماید، احتیاطاً کفاره بدهد

(مساله ۴۶۳) طلاق دادن زن در حال حیض، بطوری که در کتاب طلاق گفته می شود،

باطل است

(مساله ۴۶۴) اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده ام، باید حرف او را قبول کرد

(مساله ۴۶۵) اگر زن در بین نماز حائض شود، نماز او باطل است

(مساله ۴۶۶) اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه، نماز او صحیح است، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده، نمازی که خوانده باطل است

(مساله ۴۶۷) بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد، واجب است برای نماز و عبادتهای دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمم بجا آورده شود غسل کند و دستور آن مثل غسل جنابت است و بهتر آن است که پیش از غسل، وضو بگیرد

(مساله ۴۶۸) بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد، اگر چه غسل نکرده باشد، طلاق او صحیح است و شوهرش هم می تواند با او جماع کند، ولی احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل از جماع از جماع با او خود داری نماید، اما کارهای دیگری که در وقت حیض بر او حرام بوده مانند توقف در مسجد و مس خط قرآن تا غسل نکند بر او حلال نمی شود

(مساله ۴۶۹) اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به انداز ای باشد که بتواند غسل کند، باید غسل کند و بدل از وضو تیمم نماید و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه غسل نباشد، باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمم نماید و اگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد، باید دو تیمم کند، یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو

(مساله ۴۷۰)

نمازهای یومیه که زن در حال حیض نخوانده، قضا ندارد، ولی روزه های واجب را باید قضا نماید

(مساله ۴۷۱) هر گاه وقت نماز داخل شود و بداند و یا احتمال دهد که اگر نماز را تاخیر بیندازد حائض می شود، باید فوراً نماز بخواند

(مساله ۴۷۲) اگر زن نماز را تاخیر بیندازد و از اول وقت به اندازه انجام واجبات یک نماز بگذارد و حائض شود، قضای آن نماز بر او واجب است، ولی در تند خواندن و کند خواندن و چیزهای دیگر، باید ملاحظه حال خود را بکند مثلاً زنی که مسافر نیست اگر در اول ظهر نماز نخواند، قضای آن در صورتی واجب می شود که به مقدار خواندن چهار رکعت نماز به دستوری که گفته شد از اول ظهر بگذرد و حائض شود، و برای کسی که مسافر است گذاشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت کافی است و نیز باید ملاحظه تهیه شرائطی را که دارا نیست بنماید، پسر اگر به مقدار فراهم آوردن آن مقدمات و خواندن یک نماز بگذرد و حائض شود قضا واجب است و گرنه واجب نیست

(مساله ۴۷۳) اگر زن در آخر وقت نماز از خون پاک شود و به اندازه غسل و وضو ومقدمات دیگر نماز مائند تهیه کردن لباس یا آب کشیدن آن و خواندن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند و اگر نخواند، باید قضای آن را بجا آورد

(مساله ۴۷۴) اگر زن حائض به اندازه غسل و وضو وقت ندارد، ولی می تواند با تیمم نماز را در وقت بخواند آن نماز بر او واجب نیست،

اما اگر گذاشته از تنگی وقت تکلیفش تیمم است، مثل آنکه آب برایش ضرر دارد، باد تیمم کند و آن نماز را بخواند

(مساله ۴۷۵) اگر زن حائض بعد از پاک شدن، شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه، باید نمازش را بخواند

(مساله ۴۷۶) اگر به خیال اینکه به انـدازه تهیه مقدمات نماز و خواندن یک رکعت وقت ندارد، نماز نخواند و بعد بفهمد وقت داشته، باید قضای آن نماز را بجا آورد

(مساله ۴۷۷) مستحب است زن حائض در وقت نماز، خود را از پاک نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد و اگر نمی تواند وضو بگیرد، تیمم نماید و در جای نماز رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و دعا و صلوات شود

(مساله ۴۷۸) خواندن وهمراه داشـتن قرآن ورساندن جائی از بدن به حاشـیه و مابین خطهای قرآن و نیز خضاب کردن به حنا و مانند آن برای حائض مکروه است

اقسام زنهای حائض

(مساله ۴۷۹) زنهای حائض بر شش قسمند:

اول: صـاحب عادت وقتیه و عـددیه، وان زنی است که دو ماه پشت سـر هم در وقت معین خون حیض ببینـد و شـماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه باشد، مثل آنکه دو ماه پشت سر هم از اول ماه تا هفتم خون ببیند

دوم: صاحب عادت وقتیه و آن زنی است که د و ماه پشت سر هم در وقت معین، خون حیض ببیند، ولی شماره روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول، روز هفتم و ماه دوم،

روز هشتم از خون پاک شود

سوم: صاحب عادت عددیه و آن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد، مثل آنکه ماه اول از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند

چهارم: مضطربه و آن زنی است که چند ماه خون دیده، ولی عادت معینی پیدا نکرده یا عادتش به هم خورده و عادت تازه ای پیدا نکرده است

پنجم: مبتدئه و آن زنی است که دفعه اول خون دیدن او است

ششم: ناسیه وآن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است و هر کدام اینها احکامی دارند که در مسائل آینده گفته می شود

۱-صاحب عادت وقتیه و عددیه

(مساله ۴۸۰) زنهائی که عادت وقتیه و عددیه دارند سه دسته اند:

اول: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند ودر وقت معین هم پاک شود، مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود که عادت حیض این زن از اول ماه تا هفتم است

دوم: زنی که از خون پاک نمی شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز معین مثلاً از اول ماه تا هشتم خونی که می بیند نشانه های حیض را دارد، یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می آید، و بقیه خونهای او نشانه های استحاضه را دارد، که عادت او از اول ماه تا هشتم می شود

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد

از آنکه سه روز یا بیشتر خون دیـد یک روز یا بیشتر پاک شود ودوباره خون ببینـد و تمام روزهائی که خون دیـده با روزهائی که در وسـط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و در هر دو ماه همه روزهائی که خون دیـده و در وسط پاک بوده روی هم یک اندازه باشد، که عادت او به اندازه تمام روزهائی است که خون دیده و در وسط پاک بوده است، ولازم نیست روزهائی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد، مثلاً اگر در ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببینـد و در ماه دوم بعد از آنکه سه روز خون دید، سه روز یا کمتر یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم از نه روز بیشتر نشود، همه حیض است و عادت این زن نه روز می شود

(مساله ۴۸۱) زنی که عادت وقتیه و عـددیه دارد، اگر در وقت عادت یا دو سه روز جلوتر یا دو سه روز عقب تر خون ببیند، به طوری که بگوینـد حیض را جلو یا عقب انداخته اگر چه آن خون، نشانه های حیض را نداشـته باشد، باید به احکامی که برای زن حائض گفته شـد عمل کنـد و چنانچه بعـد بفهمـد حیض نبوده مثل اینکه پیش از سه روز پاک شود، باید عبادتهائی را که بجا نیاورده، قضا نماید

(مساله ۴۸۲) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر چند روز پیش از عادت و همه روزهای عادت و چند روز بعد از

عادت خون ببینـد و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط خونی را که در روزهای عـادت خـود دیـده، حیض اسـت و خـونی که پیش از آن و بعـد از آن دیـده، اسـتحاضه می باشـد و بایـد عبادتهـائی را که در روزهـای عـادت را بـا چنـد روز پیش از عـادت خون ببینـد و روی هم از ده روز بیشـتر نشود همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شو د، فقـط روزهـای عـادت او حیض است و خونی که جلوتر ا ز آن دیـده اسـتحاضه می باشـد و چنـانچه در آن روزها عبـادت نکرده بایـد قضـا نمایـد و اگر همه روزهای عادت را با چنـد روز بعـد از عادت خون ببینـد و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر بیشتر شود فقط روزهای عادت حیض و باقی استحاضه است

(مساله ۴۸۳) زنی که عـادت وقتیه و عـددیه دارد، اگر مقـداری از روزهـای عـادت را با چنـد روز پیش از عادت خون ببینـد و روی هم از ده روز بیشـتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود روزهـائی که در عـادت، خون دیـده بـا چنـد روز پیش از آن که روی هم به مقـدار عـادت او شود، حیض و روزهـای اول را اسـتحاضه قرار می دهـد واگر مقـداری از روزهای عـادت را بـا چنـد روز بعـد از عـادت خـون ببینـد و روی هـم از ده روز بیشـتر نشـود، همه حیض است و اگر بیشـتر شود، بـاید روزهائی که در عادت، خون دیده با چند روز بعد

از آنکه روی هم به مقدار عادت او شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد

(مساله ۴۸۴) زنی که عادت دارد، اگر بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید پاک شود و دوباره خون ببیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشد وهمه روزهائی که خون دیده با روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد، مثل آنکه پنج روز خون ببیند و پنج روز پاک شود و دوباره پنج روز خون ببیند، چند صورت دارد:

۱-آنکه تمام خونی که دفعه اول دیده یا مقداری از آن در روزهای عادت باشد و خون دوم که بعد از پاک شدن می بیند در روزهای عادت نباشد، که باید همه خون اول را حیض، و خون دوم را استحاضه قرار دهد

۲-آنکه خون اول در روزهای عادت نباشد، وتمام خون دوم یا مقداری از آن در روزهای عادت باشد که باید همه خون دوم را حیض، و خون اول را استحاضه، قرار دهد

۳-آنکه مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد و خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشد و با پاکی وسط و مقداری ا ز خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده از ده روز بیشتر نباشد، که در این صورت همه آنها حیض است و مقداری از خون اول که پیش از روزهای عادت بوده و مقداری از خون دوم که بعد از روز های عادت بوده استحاضه است، مثلاً اگر عادتش از سوم ماه تا دهم بوده، در صورتی که یک ماه از اول تا ششم خون ببیند

و دو روز پـاک شود و بعـد تـا پـانزدهم خون ببینـد، از سوم تـا دهم حیض است و از اول تـا سوم و همچنین از دهم تا پانزدهم استحاضه می باشد

۴-آنکه مقـداری از خون اول و دوم در روزهـای عـادت باشـد، ولی خون اولی که در روزهـای عـادت بوده، از سه روز کمتر باشـد، که بایـد در تمـام دو خون و پـاکی وسـط کارهـائی را که بر حائض حرام است و سابقاً گفته شـد ترک کنـد و کارهای استحاضه را بجا آورد، یعنی به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادتهای خود را انجام دهد

(مساله ۴۸۵) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت، خون نبیند و در غیر آن وقت به شـماره روزهای حیضش خون ببیند، باید همان را حیض قرار دهد، چه پیش از وقت عادت دیده باشد، چه بعد از آن

(مساله ۴۸۶) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت خود خون ببیند، ولی شـماره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهـای عـادت او باشـد و بعـد از پـاک شـدن، دوباره به شـماره روزهای عادتی که داشـته خون ببینـد، بایـد در هر دو خون، کارهائی را که بر حائض حرام است ترک کند و کارهای استحاضه را بجا آورد

(مساله ۴۸۷) ز نی که عـادت وقتیه و عـددیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد، خونی که در روزهای عادت دیـده اگر چه نشانه های حیض را نداشـته باشد، حیض است و خونی که بعد از روزهای عادت دیده اگر چه نشانه های حیض را داشته باشد استحاضه است مثلاً زنی که عادت او از

اول ماه تا هفتم است، اگر از اول تا دوازدهم خون ببیند، هفت روز اول آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می باشد

۲-صاحب عادت وقتیه

(مساله ۴۸۸) زنهائی که عادت وقتیه دارند سه دسته اند:

اول: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از چند روز پاک شود، ولی شماره روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلاً دو ماه پشت سر هم روز اول ماه خون ببیند، ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود، که این زن باید روز اول را عادت حیض خود قرار دهد

دوم: زنی که از خون پاک نمی شود ولی دو ماه پشت سرهم در وقت معین خون او نشانه های حیض را دارد، یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می آید و بقیه خونهای او نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهائی که خون او نشانه حیض دارد، در هردو ماه یک اندازه نیست، مثلاً در ماه اول از اول ماه تا هفتم و در ماه دوم از اول ماه تا هشتم، خون او نشانه های حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد، که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و تمام روزهائی که خون دیده با روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، ولی ماه دوم

کمتر یـا بیشتر از مـاه اول باشـد، مثلاً در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشـد که این زن هم بایـد روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد

(مساله ۴۸۹) زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در وقت عادت خود یا دو سه روز پیش از عادت یا دو سه روز بعـد از عادت خون ببیند، بطوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته، اگر چه آن خون نشانه های حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زنهای حائض گفته شـد، رفتار نمایـد و اگر بعد بفهمد حیض نبوده، مثل آنکه پیش از سه روز پاک شود، باید عبادتهائی را که بجا نیاورده، قضا نماید

(مساله ۴۹۰) زنی که عادت وقتیه دارد اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند حیض را به واسطه نشانه های آن تشخیص دهد، بایـد شـماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهـد، چه پدری باشـند چه مادری، زنده یا مرده، ولی در صورتی که می تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهـد که شـماره روزهای حیض همه آنان یک انـدازه باشـد و اگر شـماره روزهای حیض آنان یک انـدازه نباشـد، مثلاً عادت بعضـی پنـج روز و عادت بعض دیگر هفت روز باشد نمی تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهـد، مگر کسانی که عادتشان با دیگران فرق دارد، بقـدری کم باشـند که در مقابل آنان به حساب نمی آینـد که در صورت باید عادت بیشتر آنان را حیض خود قرار دهد

(مساله ۴۹۱) زنی که عادت وقتیه دارد و شماره عادت خویشان خود را حیض قرار میدهد، باید

روزی را که در هر ماه اول عادت او بوده، اول حیض خود قرار دهـد، مثلاً زنی که هر ماه، روز اول ماه خون می دیـده وگاهی روز هفتم وگاهی روز هشـتم پاک می شـده، چنانچه یک ماه دوازده روز خون ببینـد و عادت خویشانش هفت روز باشد، باید هفت روز اول ماه را حیض و باقی را استحاضه، قرار دهد

(مساله ۴۹۲) زنی که عادت وقتیه دارد و بایـد شـماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، چنانچه خویش نداشـته باشد، یا شماره عادت آنان مثل هم نباشد، باید در هر ماه از روزی که خون می بیند تا هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد

۳ – صاحب عادت عددیه

(مساله ۴۹۳) زنها که عادت عددیه دارند سه دسته اند:

اول: زنی که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم یک اندازه باشد، ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد که در این صورت هر چنـد روزی که خون دیـده عـادت او می باشـد مثلاً اگر ماه اول از روز اول تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می شود

دوم: زنی کـه از خـون پـاک نمی شـود، ولی دو مـاه پشـت سـر هم چنـد روز از خـونی که می بینـد نشـانه حیض و بقیه نشـانه اسـتحاضه را دارد و شماره روزهائی که خون نشانه حیض دارد در هر دو ماه یک اندازه است، اما وقت آن یکی نیست، که در این صورت هر چند روزی که خون او نشانه حیض را دارد، عادت او می شود مثلاً اگر یک ماه از اول ماه تا پنجم و

ماه بعد از یازدهم تا پانزدهم خون او نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد، شماره روزهای عادت او پنج روز می شود

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون ببیند ویک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون، در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد، که اگر اگر تمام روزهائی که خون دیده و روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و شماره روزهای آن هم به یک اندازه باشد، تمام روزهائی که خون دیده با روزهای وسط که پاک بوده عادت حیض او می شود و لازم نیست روزهائی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد مثلاً اگر ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر کمتر پاک می شود و دوباره خون ببیند و روی هم از هشت روز بیشتر نشود، عادت او هشت روز می شود

(مساله ۴۹۴) زنی که عادت عددیه دارد، اگر بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند و از ده روز بیشتر شود، چنانچه همه خونهائی که دیده یک جور باشد باید از موقع دیدن خون به شماره روزهای عادتش حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر همه خونهائی که دیده یک جور نباشد، بلکه چند روز از آن، نشانه حیض را دارد با شماره روزهای عادت او یک اندازه است، باید همان

روز ها را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر روزهائی که خون نشانه حیض دارد، از روزهای عادت او بیشتر است، فقط به انـدازه روزهـای عـادت او حیض، و بقیه اسـتحاضه است و اگر روزهائی که خون نشانه حیض، و بقیه اسـتحاضه است و اگر روزهائی که خون نشانه حیض دارد از روزهای عادت او کمتر است، بایـد آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به اندازه روزهای عادتش شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد

۴ – مضطربه

(مساله ۴۹۵) مضـطربه یعنی زنی که چنـد ماه خون دیـده، ولی عادت معینی پیـدا نکرده، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهائی که دیـده یک جور باشـد چنانچه عادت خویشان او هفت روز است بایـد هفت روز را حیض و بقیه را اسـتحاضه قرار دهـد و اگر کمتر است مثلاً روز است بایـد همان را حیض قرار دهد و بنابر احتیاط واجب، در تفاوت بین شـماره عادت آنان و هفـت روز، کـه دو روز اسـت کارهـائی را کـه بر حـائض حرام اسـت ترک نمایـد و کارهـای اسـتحاضه را بجـا آورد، یعنی به دسـتوری که برای زن مسـتحاضه گفته شـد عبادتهای خود را انجام دهد، و اگر عادت خویشانش بیشتر از هفت روز در تفاوت بین هفت روز و عـادت آنـان که دو روز است، کارهـای اسـتحاضه را بجـا آورد و کارهائی را که بر حائض حرام است، ترک نماید

(مساله ۴۹۶) مضـطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببینـد که چنـد روز آن نشـانه حیض و چنـد روز دیگر نشانه اسـتحاضه دارد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از

سه روز یا بیشتر از ده روز نباشـد، همه آن حیض است و اگر خونی که نشانه حیض را دارد کمتر از سه روز باشد باید همان را حیض قرار دهـد و تا هفت روز بقیه به دسـتوری که در مساله قبل گفته شد رفتار نماید، و همچنین است اگر پیش ا ز گذشـتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه حیض را داشته باشد، مثل آنکه پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سـیاه ببیند، باید خون اول را حیض قرار دهد و بقیه آن را تا هفت روز به دستوری که در مساله قبل گفته شد، رفتار نماید

۵–مبتدئه

(مساله ۴۹۷) مبتـدئه یعنی زنی که دفعه اول خون دیـدن او ست، اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد و همه خونهائی که دیده یک جور باشد، باید عادت خویشان خود را به طوری که در وقتیه گفته شد حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد

(مساله ۴۹۸) مبتـدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببینـد که چنـد روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه اسـتحاضه را داشـته باشـد، چنـانچه خـونی کـه نشـانه حیض دارد کمـتر از سه روز و بیشـتر از ده روز نباشـد، همه آن حیض است ولی اگر پیش از گذشـتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه خون حیض داشته باشد، مثل آنکه پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید از اول خون اول که نشانه حیض

دارد، حیض قرار دهد و در عدد رجوع به خویشاوندان خود کند و بقیه را استحاضه قرار دهد

(مساله ۴۹۹) مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه استحاضه داشته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر یا ده روز بیشتر باشد، باید از اولی که خون نشانه حیض دارد، حیض قرار دهد و در عدد به خویشاوندان رجوع کند و بقیه را استحاضه قرار دهد

۶ – ناسیه

(مساله ۵۰۰) ناسیه یعنی زنی که عادت را فراموش کرده است اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، باید روزهائی که خون او نشانه حیض را دارد تا ده روز، حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر نتواند حیض را به واسطه نشانه های آن تشخیص دهد، بنا بر احتیاط واجب باید هفت روز اول را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد

مسائل متفرقه حیض

(مساله ۵۰۱) مبتدئه و مضطر به و ناسیه و زنی که عادت عددیه دارد، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض داشته باشد، یا یقین کنند که سه روز طول می کشد، باید عبادت را ترک کنند و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده باید عبادتهائی را که بجا نیاورده اند قضا نماید، ولی اگر یقین نکنند که سه روز طول می کشد و نشانه های حیض را هم نداشته باشد، بنا بر احتیاط واجب باید تا سه روز طول می کشد و نشانه های حیض را هم نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید تا سه روز کارهای استحاضه را بجا آورند و کارهائی را که بر حائض حرام است ترک نمایند و چنانچه پیش از سه روز پاک نشدند، باید آن را حیض قرار دهند

(مساله ۵۰۲) زنی که در حیض عادت دارد، چه در وقت حیض عادت داشته باشد چه در عدد حیض، یا هم در وقت و هم در عدد آن، اگر دو ماه پشت سر هم بر خلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن یا شماره روزهای آن، یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشد عادتش بر می گردد به آنچه در

این دو ماه دیده است، مثلاً- اگر از روز اول ماه تا هفتم خون می دیده و پاک می شده چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود از دهم تا هفدهم عادت او می شود

(مساله ۵۰۳) مقصود از یک ماه، ابتدای خون دیدن است تا سی روز، نه از روز اول ماه تا آخر ماه

(مساله ۵۰۴) زنی که معمولاً- ماهی یک مرتبه خون می بیند، اگر چه در یک ماه دو مرتبه خون ببیند و آن خون نشانه های حیض را داشته باشد، چنانچه روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد

(مساله ۵۰۵) اگر سه روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه حیض را دارد، بعد ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه استحاضه را دارد و دوباره سه روز خونی به نشانه های حیض ببیند، باید خون اول و خون آخر را که نشانه های حیض داشته، حیض قرار دهند

(مساله ۵۰۶) اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بداند که در باطن خون نیست، باید برای عبادتهای خود غسل کند، اگر چه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند، ولی اگر قین داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند نباید غسل کند و نمی تواند نماز بخواند و باید به احکام حائض رفتار نماید

(مساله ۵۰۷) اگر زن پیش از ده روز پاک شود، واحتمال دهد که در باطن خون هست، باید قدری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون

آورد، پس اگر پاک بود، غسل کند و عبادتهای خود را بجا آورد و اگر پاک نبود اگر چه به آب زرد رنگی هم آلوده باشد، چنانچه در حیض عادت ندارد یا عادت او ده روز است، باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد، غسل نماید و اگر سر ده روز پاک شد، یا خون او از ده روز گذشت سر ده روز غسل نماید و اگر عادتش کمتر از ده روز است در صورتی که بداند پیش از تمام شدن ده روز، یا سر ده روز پاک می شود نباید غسل کند و اگر احتمال دهد خون او از ده روز می گذرد احتیاط واجب آن است که تا یک روز عبادت را ترک کند و بعد از آن تا ده روز می تواند عبادت را ترک نماید ولی بهتر است که تا ده روز کارهائی را که بر حائض حرام است ترک کند و کارهای استحاضه را انجام دهد، پس گر پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده، از خون پاک شد تمامش حیض است و اگر از ده روز گذشت باید عادت خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و عبادت هائی را که بعد از روزهای عادت بجا نیاورده، قضا نماید

(مساله ۵۰۸) اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند، بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز وروزه ای را که در آن روز ها بجا نیاورده قضا نماید و اگر چند روز را به گمان اینکه حیض نیست عبادت کند، بعد بفهمد حیض بوده، چنانچه آ ن روزها را روزه گرفته،

باید قضا نماید

نفاس

(مساله ۵۰۹) از وقتی که اولین جزء بچه از شکم مادر بیرون می آید، هر خونی که زن می بیند اگر پیش از ده روز یا سر ده روز قطع شود، خون نفاس است و زن را در حال نفاس، نفساء می گویند

(مساله ۵۱۰) خونی که زن پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچه می بیند، نفاس نیست

(مساله ۵۱۱) لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد، بلکه اگر خون بسته ای هم از رحم زن خارج شود و خود زن بداند، یا چهار نفر قابله بگویند که اگر در رحم می ماند انسان می شد، خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است

(مساله ۵۱۲) ممکن است خون نفاس یک آن، بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی شود

(مساله ۵۱۳) هرگاه شک کند که چیزی سقط شده یا نه، یا چیزی که سقط شده اگر می ماند انسان می شد یا نه، لازم نیست وارسی کند، و خونی که از او خارج می شود، شرعاً خون نفاس نیست

(مساله ۵۱۴) توقف در مسجد و رساندن جائی از بدن به خط قرآن و کارهای دیگری که بر حائض حرام است، بر نفساء هم حرام است و آنچه بر حائض واجب و مستحب و مکروه است، بر نفساء هم واجب و مستحب و مکروه می باشد

(مساله ۵۱۵) طلاق دادن زنی که در حال نفاس می باشد باطل است و نزدیکی کردن با او حرام می باشد و اگر شوهرش با او نزدیکی کند، احتیاط مستحب آن است به دستوری که در احکام حیض گفته شد، کفاره بدهد

(مساله ۵۱۶) وقتی زن از خون نفاس پاک

شـد، بایـد غسل کنـد و عبادتهای خود را بجا آورد و اگر دوباره خون ببیند، چنانچه روزهائی که خون دیده با روزهائی که در وسط پاک بوده، روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشد، تمام آن نفاس است و اگر روزهائی که پاک بوده روزه گرفته باشد باید قضا نماید

(مساله ۵۱۷) اگر زن از خود نفاس پـاک شود و احتمال دهـد که در باطن خون هست، بایـد مقـداری پنبه داخل فرج نمایـد و کمی صبر کند که اگر پاک است، برای عبادتهای خود، غسل کند

(مساله ۵۱۸) اگر خون نفـاس زن از ده روز بگـذرد، چنـانچه در حیض عـادت دارد به انـدازه روزهـای عـادت او نفاس و بقیه اسـتحاضه است و اگر عادت ندارد تا ده روز نفاس و بقیه اسـتحاضه می باشد و احتیاط مستحب آن است کسی که عادت دارد از روز عادت و کسـی که عادت نـدارد بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان، کارهای اسـتحاضه را بجا آورد و کارهائی را که بر نفساء حرام است، ترک کند

(مساله ۵۱۹) زنی که عـادت حیضـش کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهـای عـادتش خون نفـاس ببینـد، بایـد به انـدازه روزهـای عادت خود نفاس قرار دهـد و بعـد از آن تا روز دهم می توانـد عبادت را ترک نمایـد یا کارهای مسـتحاضه را انجام دهـد، ولی ترک عبـادت یـک روز یـا دو روز خیلی خـوب اسـت پس اگر از ده روز بگـذرد، به انـدازه عـادتش نفـاس و بقیه استحاضه است و اگر عبادت را ترک کرده، باید قضا کند

(مساله ۵۲۰) زنی که در حیض عادت دارد، اگر بعد از

زائیـدن تـا یـک مـاه یـا بیشتر از یک ماه پی در پی خون به انـدازه روزهای عادت او نفاس است و ده روز از خونی که بعـد از نفـاس می بینـد، اگر چه در روزهـای عـادت ماهانه اش باشـد اسـتحاضه است، مثلاً زنی که عادت حیض او از بیسـتم هر ماه تا بیست و هفتم آن است، اگر روز دهم مـاه زائیـد و تـا یـک مـاه یـا بیشتر پی در پی خون دیـد، تـا روز هفـدهم نفـاس و از روز هفدهم تا ده روز حتی خونی که در روزهای عادت خود که از بیسـتم تا بیست و هفتم است می بیند، اسـتحاضه می باشد وبعد از گذشتن ده روز، اگر خونی را که می بیند در روزهای عادتش باشد، حیض است چه نشانهای حیض را داشته باشد یا نداشته باشد و اگر در روزهای عادتش نباشد اگر چه نشانه های حیض را داشته باشد، باید آن را استحاضه قرار دهد

(مساله ۵۲۱) زنی که در حیض عـادت نـدارد، اگر بعـد از زایمـان تـا یـک ماه یا بیشتر از یک ماه خون ببینـد، ده روز اول آن نفاس و ده روز دوم آن اسـتحاضه است و خونی که بعـد از آن می بینـد، اگر نشانه حیض را داشـته باشد حیض و گرنه آن هم استحاضه می باشد

غسل مّس میّت

(مساله ۵۲۲) اگر کسـی بـدن انسان مرده ای را که سـرد شـده و غسـلش نـداده اند مس کند، یعنی جائی از بدن خود را به آن بمالد باید غسل مس میت نماید، چه در خواب مس کند چه در بیداری، با اختیار مس کند یا بی اختیار، حتی اگر ناخن

و استخوان او به ناخن و استخوان میت برسد باید بنابر احتیاط واجب غسل کند، ولی اگر حیوان مرده ای را مس کند، عسل بر او واجب نیست

(مساله ۵۲۳) برای مس مردهای که تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نیست، اگر چه جائی را که سرد شده مس نماید

(مساله ۵۲۴) اگر موی خود را به بدن میت برساند یا بدن خود را به موی میت یا موی خود را به موی میت برساند، احتیاط واجب آن است که غسل کند

(مساله ۵۲۵) برای مس بچه مرده، حتی بچه سقط شده ای که چهار ماه او تمام شده، غسل مس میت واجب است بلکه بهتر است برای مس بچه سقط شده ای که از چهار ماه کمتر دارد غسل کرد، بنابر این اگر بچه چهار ماهه ای مرده به دنیا بیاید مادر او باید غسل مس میت کند، بلکه اگر از چهار ماه کمتر هم داشته باشد بهتر است مادر او غسل نماید

(مساله ۵۲۶) بچه ای که بعد از مردن مادر به دنیا می آید، وقتی بالغ شد واجب است، غسل مس میت کند

(مساله ۵۲۷) اگر انسان، میتی را که سه غسل او کاملاً تمام شده مس نماید، غسل بر او واجب نمی شود ولی اگر پیش از آنکه غسل سوم تمام شود، جائی از بدن او را مس کند اگر چه غسل سوم آنجا تمام شده باشد، باید غسل مس میت نماید

(مساله ۵۲۸) اگر دیوانه یا بچه نا بالغی میت را مس کند، بعد از آنکه دیوانه عاقل یا بچه بالغ شد، باید غسل مس میت نماید

(مساله ۵۲۹) اگر از بدن زنده یا مرده ای

که غسلش نداده اند، قسمتی که دارای استخوان است جدا شود و پیش از آنکه قسمت جدا شده را غسل دهند، انسان آن را مس نماید، باید غسل مس میت کند، ولی قسمتی که از زنده جدا شده اگر قطعه ای مشتمل بر استخوان باشد برای مس آن غسل واجب است، اما اگر تنها استخوان باشد، برای مس آن غسل واجب نیست

(مساله ۵۳۰) برای مس استخوان و دندان و هر چیزی که از مرده جدا شده و آن را غسل نداده اند هر چند قطعه گوشتی بدون استخوان هم باشد به جز مو باید غسل کرد، ولی برای مس استخوان و دندانی که از زنده جدا شده و گوشت ندارد، غسل واجب نیست

(مساله ۵۳۱) غسل مس میت را باید مثل غسل جنابت انجام دهند، کسی که غسل مس میت کرده اگر بخواهد نماز بخواند، وضو برای او لازم نیست هر چند احتیاط مستحب در گرفتن وضو نیز هست

(مساله ۵۳۲) اگر چند میت را مس کند یا یک میت را چند بار مس نماید، یک غسل کافی است

(مساله ۵۳۳) برای کسی که بعد از مس میت غسل نکرده است، توقف در مسجد و جماع و خواندن سوره هائی که سجده واجب دارد، مانعی ندارد، ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند

احکام مُحتضَر

(مساله ۵۳۴) مسلمانی را که محتضر است یعنی درحال جان دادن می باشد مرد باشد یا زن بزرگ باشد یا کوچک، باید به پشت بخوابانند به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد و اگر خواباندن او کاملاً به این طور ممکن نیست بنابر احتیاط واجب تا اندازه ای که ممکن است

باید به این دستور عمل کنن، و چنانچه خواباندن او به هیچ قسم ممکن نباشد به قصد احتیاط او را رو به قبله بنشانند و اگر آن هم نشود باز به قصد احتیاط او را به پهلوی راست یا به پهلوی چپ رو به قبله بخوابانند

(مساله ۵۳۵) احتیاط واجب آن است که تا وقتی، او را از محل احتضار حرکت تضاده أتند رو به قبله باشد و بعد از حرکت دادن این احتیاط واجب نیست

(مساله ۵۳۶) رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است و اجازه گرفتن از ولی او لازم نیست، هر چند که اولی است

(مساله ۵۳۷) مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام (علیهم السلام) و سایر عقائد حقه را، به کسی که در حال جان دادن است، طوری تلقین کنند که بفهمد و نیز مستحب است چیزهائی را که گفته شد، تا وقت مرگ تکرار کنند

(مساله ۵۳۸) مستحب است این دعا ها را به محتضر تلقین کنند: اَللهُمّ اغفِرلیَ الکثیرَ مِن معاصیکَ و اقَبل مِنِی الیسیرَ مِن طاعتَیک یا مَن یقبلُ الیسیرَ و یعفُو عنِ الکثیرِ اِقبل مِنِی الیسیرَ و اعفُ عنَی الکثیرَ انکَ انتَ العفُوُ الغفُورُ اللّهمّ ارحَمنی فِانکَ رَحیمٌ

(مساله ۵۳۹) مستحب است کسی را که سخت جان می دهد، اگر ناراحت نمی شود بجائی که نماز می خوتنده، ببرند

(مساله ۵۴۰) مستحب است برای راحت شدن محتضر بر بالین او سوره مبارکه یس و الصافات و آیه الکرسی و آیه پنجاه و چهارم از سوره اعراف و سه آیه آخر سوره بقره بلکه هر چه از قرآن ممکن بخوانند

(مساله ۵۴۱) تنها گذاشتن محتضر و گذاشتن چیز سنگین روی

شکم او و بودن جنب و حائض نزد او و همچنین حرف زدن زیاد و گریه کردن و تنها گذاشتن زنها نزد او مکروه است

احکام بعد از مرگ

(مساله ۵۴۲) بعهد از مرگ مستحب است، دهان میت را، هم بگذارند که باز نماند و چشمها و چانه میت را ببندند و دست و پای او را دراز کنند و پارچه ای روی او بیندازند و اگر شب مرده است در حائی که مرده، چراغ روشن کنند و برای تشییع جنازه او مومنین را خبر کنند و در دفن او عجله نمایند، ولی اگر یقین به مردن او ندارند، باید صبر کنند تا معلوم شود و نیز اگر میت حامله باشد و بجه در شکم او زنده باشد، باید بقدری دفن را عقب بیندازند، که پهلوی چپ او را بشکافند و طفل را بیرون آورندو پهلو را بدوزند

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میت

(مساله ۵۴۳) غسل و کفن و نماز و دفن مسلمان بر هر مکلفی واجب است و اگر بعضی انجام دهند، از دیگران ساقط می شود و چنانچه هیچکس انجام ندهد، همه معصیت کرده أتند

(مساله ۵۴۴) اگر کسی مشغول کارهای میت شود بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد، باید دیگران تمام کنند

(مساله ۵۴۵) اگر انسان یقین کند که دیگری مشغول کارهای میت شده، واجب نیست به کارهای میت اقدام کند ولی اگر شک یا گمان دارد، باید اقدام نحاید

(مساله ۵۴۶) اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میت را باطل انجام داده أتند، باید دوباره انجام دهد ولی اگر گمان دارد که باطل بوده، یا شک دارد که درست بوده یا نه، لازم نیست اقدام نحاید

(مساله ۵۴۷) برای غسل و کفن و نماز و دفن میت، باید از ولی او اجازه بگیرند

(مساله ۵۴۸) ولی زن، که

در غسل و کفن و دفن او دخالت می کند شوهر او است و بعد از او، مردهائی که از میت ارث می برند، مقدم بر زنهای ایشانند و هر کدام که در ارث بردن مقدم هستند، در این امر نیز مقدمند

(مساله ۵۴۹) اگر کسی بگوید من وصی یا ولی میتم، یا ولی میت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن میت را انجام دهم، چنانچه دیگری نمی گوید من ولی یا وصی میتم یا ولی به من اجازه داده است، انجام کارهای میت با اوست

(مساله ۵۵۰) اگر میت برای غسل و کفن و دفن و نماز جود غیر از ولی، کس دیگری را معین کند، ولایت این امور با اوست و مستحب است از ولی، هم اجازه بگیرد و لازم نیست کسی که میت، او را برای انجام این کار ها معین کرده، این وصیت را قبول کند، ولی اگر قبول کرد، باید به آن عمل نحاید

احکام غسل میت

(مساله ۵۵۱) واجب است میت را سه غسل بدهند:

اول: به آبی که با سدر مخلوط باشد

دوم: به آبی که با کافور مخلوط باشد

سوم: با آب خالص

(مساله ۵۵۲) سدر و کافور باید به اندازه ای زیاد نباشد که آب را مضاف کند و به اندازه ای هم کم نباشد، که نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است

(مساله ۵۵۳) اگر سدر و کافور به اندازهای که لازم است پیدا نشود، بنابر احتیاط واجب باید مقداری که به آن دسترسی دارند، در آب بریزند

(مساله ۵۵۴) کسی که برای حج احرام بسته است، اگر پیش از تمام کردن سعی، بین صفا و مروه بمیرد، نباید او

را با آب کافور غسل دهند و بجای آن باید با آب خالص غسلش بدهند و همچنین اگر در احرام عمره پیش از کوتاه کردن مو، بمیرد

(مساله ۵۵۵) اگر سدر و کافو ر یا یکی از اینها پیدا نشود، یا استعمال آن جایز نباشد مثل آنکه غصبی باشد، باید بجای هر کدام که ممکن نیست میت را یا آب خالص، غسل بدهند

(مساله ۵۵۶) کسی که میت را غسل می دهد، در حال اختیار باید مسلمان دوازده امامی و نیز عاقل و مسائل غسل را بداند و بنابر احتیاط واجب بالغ هم باشد، ولی اگر میت مسلمان غیر اثنی عشری را هم مذهب خودش بر طبق مذهبش غسل بدهد، تکلیف از مؤمن اثنی عشری ساقط می شود

(مساله ۵۵۷) کسی که میت را غسل می دهد، باید قصد قربت داشته باشد، یعنی غسل را برای انجام فرمان خداوند عالم بجا آورد واگر به همین نیت تا آخر غسل سوم باقی باشد، کافی است و تجدید لازم نیست

(مساله ۵۵۸) غسل بچه مسلمان، اگر چه از زنا باشد، واجب است و غسل و کفن و دغن کافر و اولاد او، جایز نیست و کسی که از بچگی دیوانه بوده و به حا ل دیوانگی بالغ شده چناتچه پدر و مادر او یا یکی از آنان مسلمان باشند، باید او را غسل داد و اگر هیچ کدام آنان مسلمان نباشند، غسل دادن او جایز نیست

(مساله ۵۵۹) بچه سقط شده را اگر چهار ماه یا بیشتر دارد، باید غسل بدهند و اگر چهار ماه ندارد، باید در پارچه ای بپیچند و بدون غسل، دفن کنند

(مساله ۵۶۰) اگر مرد، زن را و

زن، مرد را غسل بدهـد باطل است، ولی زن می توانـد شوهر جود را غسل دهـد و شوهر هم می توانـد زن جود را غسل دهـد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که زن، شوهر جود و شوهر، زن جود را غسل ندهد

(مساله ۵۶۱) مرد می توانـد دختر بچه ای ا که سن او از سه سال بیشتر نیست، غسل دهـد، زن هم می توانـد پسـر بچه ای را که سه سال بیشتر ندارد، غسل دهد

(مساله ۵۶۲) اگر برای غسل دادن میتی که مرد است مرد پیدا نشود، زنانی که با او نسبت دارند و محرمند مثل مادر و خواهر و عمه و خاله، یا به واسـطه شیر خوردن با او محرم شده أتند، می توانند غسلش بدهند و نیز اگر برای غسل میت زن، زن دیگری نباشد، مردهائی که با او نسـبت دارند و محرمند، یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده أتند، می توانند او را غسل دهند ولی در هر دو صورت، باید عورت مرده پوشانده شود

(مساله ۵۶۳) اگر میت و کسی که او را غسل می دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند، جائز است که غیر از عورت جاهای دیگر میت برهنه باشد و همینطور اگر محرم باشند

(مساله ۵۶۴) نگاه کردن به عورت میت حرام است، وکسـی که او را غسل می دهـد اگر نگاه کنـد معصـیت کرده، ولی غسـل باطل نمی شود

(مساله ۵۶۵) اگر حائی از بدن میت نجس باشد، باید پیش از آنکه را غسل بدهند، آب بکشـند واحتیاط مستحب آن است که تمام بدن میت، پیش از شروع به غسل پاک باشد

(مساله ۵۶۶)

غسل میت مثل غسل جنابت است، و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است، میت را غسل ارتماسی ندهند و احتیاط مستحب آن است که در غسل ترتیبی هر یک از سه قسمت بدن را در آب فرو نبرند، بلکه آب را روی آن بریزند

(مساله ۵۶۷) کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میت برای او کافی است

(مساله ۵۶۸) واجب آن است که برای غسل دادن میت، مزد نگیرند، ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل، حرام نیست

(مساله ۵۶۹) اگر آب پیدا نشود، یا استعمال آن مانعی داشته باشد باید عوض هر غسل، میت را یک تیمم بدهند

(مساله ۵۷۰) کسی که میت را تیمم می دهد، باید دست جود را به زمین بزند و به صورت و پشت دستهای میت بکشد و اگر ممکن باشد احتیاط واجب آن است که با دست میت هم او را تیمم بدهد

احکام کفن میت

(مساله ۵۷۱) میت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لُنگ و پیراهن و سرتاسری می گویند، کفن نمایند

(مساله ۵۷۲) لنگ باید اطراف بدن را از ناف تا زانو، بپوشاند و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد و بنابر احتیاط واجب پیراهن باید از سر شانه تا نصف ساق پا، تمام بدن را بپوشاند و درازی سرتاسری باید بیشتر از طول جسد به اندازه ای که بستن دو سر آن ممکن شود، باشد و پهنای آن باید به اندازه ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید

(مساله ۵۷۳) مقداری از لنگ،

که از ناف تا زانو را می پوشاند و مقداری از پیراهن که از شانه تا نصف ساق را می پوشاند، مقدار واجب کفن است و آنچه بیشتر از این مقدار در مساله قبل گفته شد، مقدار مستحب کفن می باشد

(مساله ۵۷۴) اگر ورثه بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را، که در مساله قبل گفته شد از سهم آنان بر دارند، اشکال ندارد و احتیاط آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن و همچنین مقداری را که احتیاطاً لازم است از سهم وارثی که بالغ نشده بر ندارند گرچه بعید نیست جواز برداشتن به مقدار عمل به استحباب – مطابق شان میت – از جمیع ترکه هر چند وارث غیر بالغ باشد

(مساله ۵۷۵) اگر کسی وصیت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را که در دو مساله قبل گفته شد، از ثلث مال او بردارند، یا وصیت کرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند ولی مصرف آن را معین نکرده باشد یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد، می توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث سال مال او بردارند

(مساله ۵۷۶) اگر میت وصیت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند می توانند به طور متعارف که لایق شان میت باشد، کفن و چیزهای دیگری را که از واجبات دفن است و مقدار مستحب کفن را از اصل مال بردارند

(مساله ۵۷۷) کفن زن بر شوهر است، اگر چه زن از خود مال داشته باشد و همچنین اگر زن را به شرحی که در کتاب طلاق گفته می شود، طلاق

رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عده بمیرد، شوهرش باید کفن او را بدهد و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد، ولی شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد

(مساله ۵۷۸) کفن میت بر خویشان او واجب نیست، اگر چه مخارج او در حال زندگی بر آنان واجب باشد

(مساله ۵۷۹) احتیاط واجب آن است که هر یک از سه پارچه کفن به قدری نازک نباشد، که بدن میت از زیر آن پیدا باشد

(مساله ۵۸۰) کفن کردن با چیز غصبی، اگر چیز دیگری هم پیدا نشود، جایز نیست و چنانچه کفن میت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد، باید از تنش بیرون آوردند، اگر چه او را دفن کرده باشند، و واجب آن است که در حال اختیار با پوست مردار هم او را کفن نکنند

(مساله ۵۸۱) کفن کردن میت با چیز نجس و با پارچه ابریشمی خالص، جایز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد و احتیاط واجب آن است که باید پارچه طلا باف هم میت را کفن نکنند، مگر در حال ناچاری

(مساله ۵۸۲) کفن کردن با پارچه ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشت تهیه شده، در حال اختیار جایز نیست، ولی اگر پوست حیوان حلال گوشت را طوری در ست کنند که به آن جامه گفته شود می شود با آن، میت را کفن کنند و همچنین اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با این دو هم کفن ننمایند

(مساله ۵۸۳) اگر کفن میت به نجاست خود او، یا به نجاست دیگر نجس شود،

چنانچه کفن ضایع نمی شود، باید مقدار نجس را بشویند یا ببرند، ولی اگر در قبر گذاشته باشند بهتر است که ببرند بلکه اگر بیرون آوردن میت توهین به او باشد بریدن واجب می شود و اگر شستن با بریدن آن ممکن نیست، در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند

(مساله ۵۸۴) کسی که برای حج یا عمره احرام بسته اگر بمیرد، باید مثل دیگران کفن شود و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد

(مساله ۵۸۵) مستحب است در حال سلامتی، کفن و سدر و کافور خود را تهیه کند

احکام حُنوط

(مساله ۵۸۶) بعد از غسل واجب است میت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند و مستحب است به سر بینی میت هم کافور بمالند و باید کافور، سائیده و تازه باشد و اگر به واسطه کهنه بودن، عطر او از بین رفته باشد، کافی نیست

(مساله ۵۸۷) مستحب آن است که اول کافور را به پیشانی میت بمالند، و در جاهای دیگر هم ترتیب لازم نیست

(مساله ۵۸۸) بهتر آن است که میت را پیش از کفن کردن، حنوط نمایند اگر چه در بین کفن کردن و بعد از آن هم منعی ندارد

(مساله ۵۸۹) کسی که برا ی احرام بسته است، اگر پیش از تمام کردن سعی بین صفا و مروه بمیرد، حنوط کردن او جایز نیست و نیز اگر در احرام عمره پیش از آنکه موی خود را کوتاه کند بمیرد، نباید او را حنوط کنند

(مساله ۵۹۰) زنی که شوهر او مرده و هنوز عده اش تمام نشده، اگر

چه حرام است خود را خوشبو کند، ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است

(مساله ۵۹۱) مکروه است میت را با مشک و عنبر و عود و عطرهای دیگر خوشبو کنند یا برای حنوط اینها را با کافور مخلوط نمایند

(مساله ۵۹۲) مستحب است قدری تربت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) با کافور مخلوط کنند، ولی باید از آن کافور به جاهائی که بی احترامی می شود، ترسانند و نیز باید تربت بقدری زیاد نباشد که وقتی با کافور مخلوط شد، آن را کافور نگویند

(مساله ۵۹۳) اگر کافور به اندازه غسل و حنوط نباشد، بنابر احتیاط واجب غسل را مقدم دارند و اگر برای هفت عضو نرسد بنابر احتیاط واجب پیشانی را مقدم دارند

(مساله ۵۹۴) مستحب است دو چوب تر و تازه در قبر همراه میت بگذارند

احکام نماز میت

(مساله ۵۹۵) نماز خواندن بر میت مسلمان، اگر چه بچه باشد واجب است ولی باید پدر و مادر آن یا یکی از آنان مسلمان باشند و شش سال بچه تمام شده باشد

(مساله ۵۹۶) نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود، و اگر پیش از اینها، یا در بین اینها بخوانند، اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مساله باشد، کافی نیست

(مساله ۵۹۷) کسی که می خواهد نماز بخواند، لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمم باشد و بدن و لباسش پاک باشد و اگر لباس او غصبی هم باشد، اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که تمام چیزهائی را که در نمازهای دیگر لازم است، رعایت کند

(مساله ۵۹۸) کسی که به میت نماز می خواند، باید رو به قبله باشد و

نیز واجب است میت را مقابل او به پشت بخوابانند، بطوری که سر به طرف راست نماز گزار و پای او به طرف چپ نماز گزار باشد

(مساله ۵۹۹) مکان نماز گزار باید از جای میت پست تر یا بلندتر نباشد، ولی پستی و بلندی مختصر، اشکال ندارد

(مساله ۶۰۰) نماز گزار باید از میت دور نباشد، ولی کسی که نماز میت را به جماعت می خواند، اگر از میت دور باشد، چنانچه صفها به یکدیگر متصل باشند، اشکال ندارد

(مساله ۶۰۱) نماز گزار باید مقابل میت بایستد، ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود وصف جماعت از دو طرف میت بگذرد، نماز کسانی که مقابل میت نیستند، اشکال ندارد

(مساله ۶۰۲) بین میت و نماز گزار، باید پرده و دیوار یا چیز مانند اینها نباشد، ولی اگر میت در تابوت و مانند آن باشد، اشکال ندارد

(مساله ۶۰۳) در وقت خواندن نماز، باید عورت میت پوشیده باشد و اگر کفن کردن او ممکن نیست، باید عورتش را اگر چه با تخته و آجر و مانند اینها باشد، بپوشانند

(مساله ۶۰۴) نماز میت را باید ایستاده و با قصد قربت بخواند و در موقع نیت، میت را معین کند، مثلاً نیت کند نماز می خوانم بر این میت، قُربةً الی الله

(مساله ۶۰۵) اگر کسی نباشد که بتواند نماز میت را ایستاده بخواند، می شود نشسته بر او نماز خواند

(مساله ۶۰۶) اگر میت وصیت کرده باشد که شخصی معینی بر او نماز بخواند، احتیاط مستحب آن است که آن شخص از ولی میت، اجازه بگیرد

(مساله ۶۰۷) مکروه است بر میت چند مرتبه نماز بخوانند، ولی اگر میت اهل علم و تقوی باشد،

مکروه نیست

(مساله ۶۰۸) اگر میت را عمـداً یا از روی فراموشـی یا به جهت عـذری بدون نماز دفن کنند، یا بعد از دفن معلوم شود، نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است، تا وقتی جسد او از هم نپاشیده، واجب است با شرطهائی که برای نماز میت گفته شد، به قبرش نماز بخوانند

دستور نماز میت

(مساله ۶۰۹) نماز میت پنـج تکبیر دارد و اگر نماز گزار پنـج تکبیر به این ترتیب بگویـد کافی است: بعد از نیت و گفتن تکبیر اول بگویـد: اَشَـهدُ آن لا اِلهَ الله وانّ مُحمّـداً رسُولُ اللهِو بعـد از تکبیر دوم بگویـد: اَللهّم صلّ علی محّمـدٍ و آلِ محُمّدٍ و بعد از تکبیر سوم بگویـد: اَللّهّم اغفِرللمُؤمنینَ وَ المُومِنـاتِ و بعـد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگویـد: اللُهمّ اغِفر لِهـذا المیتِ و بعد تکبیر پنجم را بگوید و بهتر است بعد از تکبیر اول بگوید: اَشهدُ آن لِا لهَ الاّ اللهُ وحدهُ لا شریکَ لهُ و اَشهدُ آن محمّداً عبدُهُ و رُسولُهُ ارسلهُ بالحقّ بشیراً و نذیراً بینَ یدیِ الساعَهِ و بعد از تکبیر دوم بگوید: اللُهّم صل علی مُحمّدٍ و آلِ محّمدٍ و بارِک علی محّمـدٍ و بارِک علی محمّـدٍ وآل محّمـدٍ و ارحَم مُحمداً و آلَ محمداً کافضلِ ما صـلیتَ و بارکتَ و تَرحمتَ علی اِبراهیمَ و آل ابراهیمَ انکَ حمیدٌ مجیدٌ و صل علی جمیعِ الانبیاءِ و المرسـلینَ و الشهداءِ و الصدیقینَ و جمیع عبادِ اللهِ الصالحینَ و بعد از تکبیر سوم بگویـد: اللهمّ اغفِر للمؤمنینَ و المومناتِ و المُسـلمینَ و المسـلماتِ الاحیاءِ منهُم و الامواتِ تابع بیننا و بینُهم بالخیراتِ انکَ مجیبُ الدعواتِ انکَ علی

کُل شـی ء قـدیرٌ و بعـد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگویـد: اللهمّ آن هذا عبدکَ و ابنُ عبدکَ و ابنُ اَمتکَ نزلَ بِک و انتَ خیرُ منزولٍ بهِ اللهمّ اِنـا لاـنعلمُ منهُ اِلا خیراً و انتَ اعلمُ بِه منِا اللّهمّ آن کانَ مثحسـناً فَزد فی احسانِهِ و آن کانَ مسـیئاً فتجاوَز عنـهُ و اغفرلـهُ اللهـمّ اجعلهُ عنـدکَ فی اعلی علیینَ و اخلُـف علی اهلهِ فی الغـابرینَ و ارحمهُ برحمتـکَ یـا ارحَمَ الراحمینَ و بعد تکبیر پنجم را بگویـد ولی اگر میت زن است بعـد از تکبیر چهارم بگوید: اللهّم آن هذهِ امتکَ و ابنهُ عبدکَ و ابنهُ امتکَ نَزلت بـکَ و انتَ خیرُ منزولٍ بهِ اللهُمّ اِنـا لاـنعلمُ منهـا الاـخیراً و انتً اعلمُ بِهـا منا اللهّم آن کانَت مُحسـنهً فَزد فی اِحسآنها و آن کانَت مُسـیئهً فتجـاوَز عنهـا و اغفرلَهـا اللهّم اجعَلها عنـدکَ فی اعلی علیینَ و اخلُف علی اَهلها فی الغابرینَ و ارحَمها برحمتکَ یا ارحمَ اراحمینَ

(مساله ۶۱۰) باید تکبیرها و دعاها را بطوری پشت سر هم بخواند، که نماز از صورت خود خارج نشود

(مساله ۶۱۱) کسی که نماز میت را به جماعت می خواند باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند

مستحبات نماز میت

(مساله ۶۱۲) چند چیز در نماز میت مستحب است:

اول: کسـی که نماز میت می خوانـد با وضو یا غسل یا تیمم باشد، احتیاط مسـتحب آن است، در صورتی تیمم کند که وضو و غسل ممکن نباشد، یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میت نرسد

دوم: اگر میت مرد است، امام جماعت یا کسی که فُرادا به نماز می خواند مقابل وسط قامت بایستد و اگر

میت زن است مقابل سینه اش بایستد

سوم: پابرهنه نماز بخواند

چهارم: در هر تکبیر دستها را بلند کند

پنجم: فاصله او با میت بقدری کم باشد که باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد

ششم: نماز میت را به جماعت بخواند

هفتم: امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او نماز می خوانند، آهسته بخوانند

هشتم: در جماعت اگر چه ماموم یک نفر باشد عقب بایستد

نهم: نماز گزار به میت و مؤمنین زیاد دعا کند

دهم: پیش از نماز سه مرتبه بگوید: الصّلاه

یازدهم: نماز را در جایی بخوانند، که مردم برای نماز میت بیشتر به آنجا می روند

دوازدهم: زن حائض اگر نماز میت را به جماعت می خواند، در صفی تنها بایستد

(مساله ۶۱۳) خواندن نماز میت در مساجد مکروه است، ولی در مسجد الحرام مکروه نیست

احکام دفن

(مساله ۶۱۴) احتیاط واجب آن است که میت را طوری در زمین دفن کنند، که بوی او بیرون نیاید و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند

(مساله ۶۱۵) اگر دفن میت در زمین ممکن نباشد، می توانند بجای دفن، او را در بنا یا تابوت بگذارند

(مساله ۶۱۶) میت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد

(مساله ۶۱۷) ا گر کسی در کشتی بمیرد، چنانچه جسد او فاسد نمی شود و بودن او در کشتی مانعی ندارد، باید صبر کنند تا به خشکی برسند و او را در زمین دفن کنند، و گرنه باید در کشتی غسلش بدهند و

حنوط و کفن کننـد و پس از خوانـدن نماز میت چیز سـنگینی به پایش ببندنـد و به دریا بیندازنـد، یا او را در خمره بگذارند و درش را ببندند و به دریا بیندازند و اگر ممکن است باید او را در جائی بیندازند که فوراً طعمه حیوانات نشود

(مساله ۶۱۸) اگر بترسـند که دشـمن قبر میت را بشـکافد و بـدن او را بیرون آورد و گوش یـا بینی یـا اعضـای دیگر او را ببرد، چنانچه ممکن باشد باید بطوری که در مساله پیش گفته شد او را به دریا بیندازند

(مساله ۶۱۹) مخـارج انـداختن در دریـا و مخـارج محکم کردن قبر میت را در صورتی که لازم باشـد، بایـد از اصل مال میت بردارند

(مساله ۶۲۰) اگر زن کافره بمیرد و بچه در شکم او مرده باشد، چنانچه پدر بچه مسلمان باشد، باید زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله بخواباننـد که روی بچه به طرف قبله باشد بلکه اگر هنوز روح هم به بدن او داخل نشده باشد، بنابر احتیاط واجب باید به همین دستور عمل کنند

(مساله ۶۲۱) دفن مسلمان، در قبرستان کفار و دفن کافر، در قبرستان مسلمانان، جایز نیست

(مساله ۶۲۲) دفن مسلمان در جائی که بی احترامی به او باشد، مانند جائی که خاکروبه و کثافت می ریزند، جایز نیست

(مساله ۶۲۳) میت را نباید در جای غصبی دفن کنند و دفن کردن در جائی که برای غیر دفن کردن وقف شده، ودر مسجد اگر ضرر به مسـلمانان باشـد یا مزاحم نمازشان باشد، جایز نیست بلکه واجب آن است که اصـلاً در مسـجد دفن نکنند و در زمینی که مثل مسجد برای غیر

دفن کردن وقف شده، جایز نیست

(مساله ۶۲۴) لازم نیست که میت را در قبر مرده دیگر پیش ا زآنکه پوسیده شود، دفن ننمایند

(مساله ۶۲۵) چیزی که از میت جدا می شود، اگر چه مو و ناخن و دندانش باشد، باید با او دفن شود و اگر موجب نبش شود احتیاط آن است که جدا دفن شود و دفن ناخن و دندانی از انسان جدا می شود مستحب است

(مساله ۶۲۶) اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد، باید در چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند و در صورتی که چاه مال غیر باشد، باید به نحوی او را راضی کنند

(مساله ۶۲۷) اگر بچه در رحم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسانترین راه او را بیرون آورند و چنانچه ناچار شوند که او را قطعه قطعه کنند اشکال ندارد د، ولی باید به وسیله شوهر اگر اهل فن است یا زنی که اهل فن باشد او را بیرون بیاورند و اگر ممکن نیست، مرد نامحرمی که اهل فن باشد او را بیرون بیاورند و اگر ممکن نیست، مرد محرمی که اهل فن باشد، واگر آن ممکن نشود مرد نامحرمی که اهل فن باشد بچه را بیرون بیاورد و در صورتی که آن هم پیدا نشود کسی که اهل فن نباشد می تواند بچه را بیرون آورد

(مساله ۶۲۸) هرگاه مادر بمیرد و بچه در شکمش زنده باشد اگر چه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند باید به وسیله کسانی که در مساله پیش گفته شد از هر طرفی که بچه سالم

بیرون می آید، بچه را بیرون آورند و دوباره بدوزند، ولی اگر بین پهلوی چپ وراست در سالم بودن بچه فرقی نباشد احتیاط واجب آن است که از پهلوی چپ بیرون آورند

مستحبات دفن

(مساله ۶۲۹) مستحب است، قبر را به اندازه قد انسان متوسط، گود کنند و میت را در نزدیک ترین قبرستان دفن نمایند، مگر آنکه قبرستان دورتر، از جهتی بهتر باشد، مثل آنکه مردمان خوب در آنجا می روند و نیز جنازه را در چند ذرعی قبر، زمین بگذارند و تا سه مرتبه کم کم نزدیک ببرند و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند و در نوبت چهارم وارد قبر کنند و اگر میت مرد است در دفعه سوم طوری زمین بگذارند که سر او طرف پائین قبر باشد و در دفعه چهارم از طرف سر قبر نمایند و اگر زن است در دفعه سوم طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند و در موقع وارد کردن پارچه ای روی قبر بگیرند و نیز جنازه را به آدمی از تابوت بگیرند و وارد قبر کنند و دعاهائی که دستور داده شده، پیش از دفن بخوابانند و بعد از آنکه میت را در لحد گذاشتند، گره های کفن را باز کنند و صورت میت را روی خاک بگذارند و بالشی از خاک زیر سر او بسازند و پشت میت خشت خام یا کلوخی بگذارند که میت به پشت برنگردد و پیش از آنکه لحد را بپوشانند دست راست را به شانه راست میت بزنند و دست چپ را به قوت بر شانه چپ میت بگذارند و دهان را نزدیک گوش او

ببرنـد و به شـدت حركتش دهنـد و سه مرتبه بگوينـد: اِسـمع اِفهم يا فُلانَ بنَ فُلانِ و بجاى فلان بن فلان اسم ميت و پـدرش را بگوينـد مثلًا اگر اسم او محمـد و اسم پدرش على است سه مرتبه بگويند: اِسـَمع اِفهم يا مُحّمدَ بنَ علىّ پس از آن بگويند: هَل انتَ على العهدِ الذى فارقتَنا عليهِ مِن شـهادهِ آن لا الهَ الا اللُه وحدهَ لا شريكَ لهَ و آن محمداً صَلى اللُه عليهِ و آلهِ عبدهُ و رسولهُ و سيدُ النبيينَ وخـاتمُ المرسـلينَ و آن علياً اميُرالمؤمنينَ و سـيد الوصـيينَ و امـامٌ افترضَ الُله طاعتهُ عَلى العالَمين و آن الحسنَ و الحسـينَ و علىّ بن الحُسـين و محمـدَ بن علىّ و جعفرَ بن محمدٍ ومُوسـى بن جعفرٍ و على بن مُوسـى و محمدَ بن علىّ و علىّ بن مُحمدٍ و الحسنَ بن علىّ و القائمَ الحُجهَ المهدىّ صـلواتُ الِله عليهِم ائمهُ المؤمنينَ و حججُ الِله علَى الخلقِ اجمَعين و ائمتكَ ائمهُ هـدىً بـكً ابرارٌ يا فُلان بن فُلانِ و بجاى فلان بن فلان اسم ميت و پـدرش رابگويـد و بعـد بگويـد: اِذا اتاكَ الملكانِ المُقربانِ رسولينِ مِن عنداِلله تباركَ و تَعالى و سـئلاكَ عَن ربكَ و عَن نبيكَ و عن دينك و عن كتابكَ و عن قبلتكَ و عن ائمتكَ فلا تخَف و لا تحزَن و قُل فى جَوابهما اللُه ربى و محُمدٌ صـلى اللُه عليهِ و آله نبِيى و الاسـلامُ دينى و القُرآنُ كتابى و الكعبهُ قبلتى و اميرُالمؤمنينَ علىُّ بنُ ابى طـالبٍ اِمـامى و الحسنُ بنُ علىُّ المُجتبى اِمـامى و الحُسـينُ بنُ علىّ الشـهيدُ بِكربلا ـ اِمـامى و علىٌ زينُ العابدينَ امامى و

مُحمد اا‌لباقرُامامی وجعفرٌ الصادقُ امامی و مُوسی الکاظمُ امامی و علیٌ الرضا اِمامی و محمدٌ الجوا دُ امامی و علیُ الهادی اِمامی و الحسنُ العسکریُ اِمامی و الحجهُ المنتظرُ امامی هُولاء صلواتُ اِلله علیهِم اجمعینَ ائمّتی و سادتی وقادَتی و شُفعائی بهِم اَتولی و مِن اَعـدائهم اتبراءُ فی الـدّنیا و الاخرهِ ثُم اعلَم یا فُلان بن فُلان و بجای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید بعد بگوید: آن اللَه تبـارکَ و تعـالی نعمَ الربُ و آن مُحمـداً صَـلی اللُه علیه و آلهِ نعمَ الرسولُ و آن علیّ بن ابی طـالبٍ و اولادهُ المعُصومینَ الائمهَ الاثنی عشَـر نعمَ الائمهُ و آن ما جاءَ بهِ محمدٌ صلی الُله علیهِ و آلهِ حقٌ و آن الموتَ حقٌ و سُوال منکرٍ و نکیرٍ فی القبرِ حقٌ و البعثَ حقٌ و النُشور حقٌ و الصـراطَ حقٌ و المیزانَ حقٌ و تطـایُر الکتُب حقٌ و آن الجنهَ حقٌ و النارَ حقٌ و آن الساعهَ آتیهٌ لاریبَ فیهـا و آن اللَه یبعثُ مَن فی القُبور پس بگویـد: افهمتَ یـا فُلاـنُ و بجای فلان اسم میت را بگویـد پس از آن بگویـد: ثبتکَ اللهُ بـالقولِ الثـابتِ و هـداکَ اللهُ الی صـراطٍ مُسـتقیم عَرف الُله بینکَ و بینَ اولیائکَ فی مُسـتقرً من رحمتهِ پس بگویـد اللهُم جافِ الارضَ عن جنبیهِ و اصعَد بروُحهِ الیکَ و لقنهُ منکَ بُرهاناً اللهُم عفوکً عفوکً

(مساله ۶۳۰) مسـتحب است کسـی که میت را در قبر می گذارد، با طهارت و سـر برهنه و پا برهنه باشد و از طرف پای میت از قبر بیرون بیاید و غیر از خویشان میت کسانی که حاضرند، با پشت دست،

خاک بر قبر بریزند و بگویند: اِنا لِلهِ و اِنا الیهِ راجعُونَ اگر میت زن است کسی که با او محرم می باشد او را در قبر بگذارد و اگر محرمی نباشد خویشان او را در قبر بگذارند

(مساله ۶۳۱) مستحب است قبر را مربع یا مربع مستطیل بسازند و به اندازه چهار انگشت از زمین بلند کنند و نشانه ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود و روی قبر آب بپاشند و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند، دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز کرده در خاک فرو برند و هفت مرتبه سوره مبارکه انا انزلناه بخوانند و برای میت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند: اللهّم جافِ الارضَ عن جنبیهِ و اصعَد الیکَ روحهَ ولقهِ منکَ رضواناً و اسکِن قبرهُ من رَحمتکَ ما تُغنیهِ به عنَ رحمَهِ مَن سواکَ

(مساله ۶۳۲) پس از رفتن کسانی که تشیع جنازه کرده اند، مستحب است ولی میت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد، دعاهائی را که دستور داده شده، به میت تلقین کند

(مساله ۶۳۳) بعد از دفن مستحب است صاحبان عزا را سر سلامتی دهند، ولی اگر مدتی گذشته است که به واسطه سر سلامتی دادن، مصیبت یادشان می آید، ترک آن بهتر است و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میت غذا بفرستند و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است

(مساله ۶۳۴) مستحب است انسان در مرگ خویشان، مخصوصاً در مرگ فرزند صبر کند و هر وقت میت را یا د می کند اِنا لِلهِ و اِنا الَیهِ راجعُونَ بگوید، و برای میت قرآن

بخواند و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود

(مساله ۶۳۵) جایز نیست، انسان در مرگ کسی صورت و بدن را بخراشد و به خود لطمه بزند

(مساله ۶۳۶) پاره کردن یقه در مرگ، غیر پدر و برادر جایز نیست

(مساله ۶۳۷) اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند یا اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد بطوری که خون بیاید یا موی خود را بکند، باید یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را اطعام دهد، و یا آنها را بپوشاند و اگر نتواند باید سه روز روزه بگیرد، بلکه اگر خون هم نیاید بنابر احتیاط واجب، به این دستور عمل نماید

(مساله ۶۳۸) احتیاط واجب آن است که بر میت صدا را خیلی بلند نکنند

نماز وحشت

(مساله ۶۳۹) مستحب است در شب اول قبر، دو رکعت نماز وحشت برای میت بخوانند و دستور آن این است که، در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه آیه الکرسی و در رکعت دو بعد از حمد ده مرتبه سوره اِنا انزلناهُ بخوانند و بعد از سلام نماز بگویند: اللهّم صلّ علی محّمدٍ و آل محّمدٍ و ابعَث ثوابها الی قبرِ فلانٍ و بجای کلمه فلان، اسم میت را بگویند

(مساله ۶۴۰) نماز وحشت را در هر موقع از شب اول قبر می شود خواند، ولی بهتر است در اول شب، بعد از نماز عشا خوانده شود

(مساله ۶۴۱) اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند، یا به جهت دیگر دفن او تاخیر بیفتد، باید نماز وحشت را تا شب اول قبر

او تاخیر بیندازند

نبش قبر

(مساله ۶۴۲) نبش قبر مسلمان، یعنی شکافتن قبر او اگر چه طفل یا دیوانه باشد حرام است، ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد، اشکال ندارد

(مساله ۶۴۳) نبش قبر امامزاده ها و شهداء و علماء و صلحاء اگر چه سالها بر آن گذشته باشد در صورتی که زیارتگاه باشد حرام است، بلکه اگر زیارتگاه هم نباشد بنابر احتیاط واجب، نباید آن را نبش کرد

(مساله ۶۴۴) شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:

اول: آنکه میت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آنجا بماند

دوم: آنکه کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده، غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند و اگر چیزی از مال خود میت که به ورثه رسیده با او دفن شود، احتیاط واجب آن است که از نبش قبر خودداری نمایند، ولی اگر وصیت کرده باشد که دعا یا قرآن یا انگشتری را با او دفن کنند، در صورتی که وصیتش بیشتر از یک سوم مال او نباشد، برای بیرون آوردن اینها، نمی توانند قبر را بشکافند

سوم: آنکه میت بی غسل یا بی کفن دفن شده باشد یا بفهمند غسلش باطل بوده یا به غیر دستور شرع کفن شده یا در قبر او را رو به قبله نگذاشته اند، در تمام این موارد در صورتی شکافتن قبر جایز است که موجب هتک احترام میت نشود

چهارم: آنکه برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میت را ببینند

پنجم: آنکه میت را در جائی که بی احترامی به اوست مثل قبرستان کفار یا جائی که کثافت و خاکروبه می

ریزند، دفن کرده باشند

ششم: آنکه برای یک مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است، قبر را بشکافند مثلاً بخواهند بچه زنده را از شکم زن حامله ای که دفنش کرده اند بیرون آورند

هفتم: آنکه بترسند درنده ای بدن میت را پاره کند، یا سیل او را ببرد، یا دشمن بیرون آورد

هشتم: آنکه قسمتی از بدن میت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند، ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود

غسلهای مستحب

(مساله ۶۴۵) غسلهای مستحب در شرع مقدس اسلام بسیار است و از آن جمله است:

۱ – غسل جمعه، و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر و بهتر است نزدیک ظهر بجا آورده شود و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر است که بدون نیت ادا و قضا تا عصر جمعه بجا آورد و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب، قضای آن بجا آورد و کسی که می ترسد در روز جمعه آب پیدا نکند یا موفق نشود، می تواند روز پنجشنبه غسل را انجام دهد، بلکه اگر در شب جمعه غسل را به امید آنکه مطلوب خداوند عالم است بجاآورد، صحیح است و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید: اَشهدُ آن لا اِلهَ الا الُله وحدهُ لا شریکَ له وانّ محمّداً عبدهُ و رسولهُ اللهّم صل عَلی مُحمدٍ و آل محمدٍ و اجعَلنی منَ التوابینَ و اجعلنِی منَ المتُطهرینَ

۲ – غسل شب اول ماه رمضان و تمام شبهای طاق مثل شب سوم و پنجم و هفتم،

ولی از شب بیست و یکم مستحب است همه شب غسل کند و برای غسل شب اول و پانزدهم و هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و بیست پنجم و بیست هفتم و بیست و نهم رمضان، بیشتر سفارش شده است و وقت غسلهای شبهای ماه رمضان تمام شب است و بهتر است نزدیک غروب آفتاب بجا آورده شود، ولی از شب بیست ویکم تا آخر ماه بهتر است غسل را بین نماز مغرب و عشاء بجا آورد و نیز مستحب است در شب بیست و سوم غیر از غسل اول شب، یک غسل هم در آخر شب انجام دهد

۳ – غسل روز عید فطر و عید قربان و وقت آن اذان صبح است تا غروب و بهتر است آن پیش از نماز عید بجا آورد و اگر از ظهر تا غروب بجا آورد، احتیاط واجب آن است که به قصد رجاء انجام دهد

۴ – غسل شب عید فطر و وقت آن از اول مغرب است تا اذان صبح و بهتر است در اول شب، بجا آورده شود

۵ – غسل روز هشتم و نهم ذی الحجه و در روز نهم بهتر است آن را نزدیک ظهر بجا آورد

۶ – غسل روز اول و پانزدهم و بیست و هفتم و آخر ماه رجب

۷ – غسل روز عید غدیر و بهتر است بعد از طلوع آفتاب، اول روز آن را انجام دهد

۸ – غسل روز بیست و چهارم ذی الحجه

۹ – غسل روز عید نوروز و پانزدهم شعبان و نهم و هفدهم ربیع الاول و روز بیست و پنجم ذیقعده، ولی غسل

روز پانزدهم شعبان و غسلهای دیگری که تا آخر این بند ذکر شده رجاء انجام دهد

۱۰ – غسل دادن بچه ای که تازه به دنیا آمده

۱۱ – غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده است

۱۲ – غسل کسی که در حال مستی خوابیده

۱۳ – غسل کسی که جائی از بدنش را به بدن میتی که غسل داده اند رسانده

۱۴ – غسل کسی که در موقع گرفتن خورشید و ماه نماز آیات را عمداً نخوانده، در صورتی که تمام ماه و خورشید گرفته باشد

۱۵ – غسل کسی که برای تماشای دار آویخته، رفته و آن را دیده باشد، ولی اگر اتفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد یا مثلاً برای شهادت دادن رفته باشد، غسل مستحب نیست

(مساله ۶۴۶) پیش از داخل شدن در حرم مکه، شهر مکه، مسجد الحرام، خانه کعبه، حرم مدینه، شهر مدینه مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مستحب است انسان غسل کند و برای داخل شدن در حرم امامان (علیهم السلام) رجاءً غسل نماید و اگر در یک روز چند مرتبه مشرف شود یک غسل کافی است و کسی که می خواهد در یک روز داخل حرم مکه و مسجد الحرام و خانه کعبه شود اگر به نیت همه، یک غسل کند کافی است و نیز اگر در یک روز بخواهد داخل حرم مدینه و شهر مدینه و مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شود، یک غسل برای همه کفایت می کند و برای زیارت پیغمبر و امامان از دور یا نزدیک و برای حاجت خواستن از خداوند عالم و همچنین برای توبه و نشاط به جهت

عبادت و برای سفر رفتن خصوصاً سفر زیارت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) مستحب است انسان غسل کند و اگر یکی از غسل هائی را که در این مساله گفته شد بجا آورد و بعد کاری کند که وضو را باطل می نماید مثلاً بخوابد، غسل او باطل می شود و مستحب است دوباره غسل را بجاآورد

(مساله ۶۴۷) انسان می تواند با غسل های مستحبی که در مساله ۶۴۵ ذکر شد یعنی غسلهائی که استحباب آنها به خصوص ثابت است کاری که مانند نماز، وضو لازم دارد را، انجام دهد

(مساله ۶۴۸) اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیت همه یک غسل بجا آورد، کافی است

تیمم

در هفت مورد بجای وضو و غسل باید تیمم کرد:

اول: آنکه تهیه آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد

(مساله ۶۴۹) اگر انسان در آبادی باشد، باید برای تهیه آب وضو و غسل، به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن ناامید شود و اگر در بیابان باشد، چنانچه زمین آن پست و بلند است و یا به واسطه درخت و مانند آن عبور در آن زمین مشکل است باید در هر یک از چهار طرف به اندازه پرتاب یک تیر قدیمی که با کمان پرتاب می کردند در جستجوی آب برود و اگر زمین آن این طور نیست، باید در هر طرف به اندازه پرتاب دو تیر، جستجو نماید

(مساله ۶۵۰) اگر بعضی از چهار طرف هموار و بعضی دیگر پست و بلند یا عبور در آن مشکل باشد، باید در طرفی که هموار است به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که اینطور نیست به اندازه پرتاب یک تیر، جستجو کند

(مساله ۶۵۱) در

هر طرفی که یقین دارد آب نیست، در آن طرف جستجو لازم نیست

(مساله ۶۵۲) کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیه آب وقت دارد، اگر یقین دارد در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست، در صورتی که مانعی نباشد و مشقت هم نداشته باشد، برای تهیه آب برود و اگر گمان دارد آب هست، رفتن به آن محل لازم نیست ولی اگر اطمینان داشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید برای تهیه آب به آن محل برود

(مساله ۶۵۳) لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود، بلکه می تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد بفرستد و در این صورت اگر یک نفر از طرف چند نفر برود، کافی است

(مساله ۶۵۴) اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود، یا در منزل یا در قافله آب هست، باید بقدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند، یا از پیدا کردن آن نا امید شود

(مساله ۶۵۵) اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همان جا بماند، لازم نیست که دوباره در جستجوی آب برود

(مساله ۶۵۶) اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همان جا بماند، لازم نیست که دوباره در جستجوی آب برود

(مساله ۶۵۷) اگر از درنده بترسد، یا جستجوی آب بقدری سخت باشد که نتواند تحمل کند یا وقت نماز بقدری تنگ باشد که هیچ نتواند جستجو کند، جستجو لازم نیست، ولی اگر بتواند مقداری جستجو کند به همان مقدار جستجو لازم است و اگر از

دزد بر جان و مال خودش بترسد، نباید در جستجوی آب برود ولی اگر مالی که احتمال می دهد از بین برود به حسب حال او قابل اعتنا نباشد و ترس دیگری هم نداشته باشد، جستجوی آب واجب است

(مساله ۶۵۸) اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود، معصیت کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است

(مساله ۶۵۹) کسی که یقین دارد آب پیدا نمی کند، چنانچه دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد، بنابر احتیاط واجب نمازش را اعاده یا قضا نماید

(مساله ۶۶۰) اگر بعد از جستجو آب پیدا نکند و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد در جائی که جستجو کرده آب بوده، نماز صحیح است

(مساله ۶۶۱) اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند نمی تواند وضو بگیرد چنانچه بتواند بدون ضرر و مشقت وضوی خود را نگهدارد، نباید آن را باطل نماید و همچنین است اگر بداند یا دو شاهد عادل یا یک عادل، که قول او مفید اطمینان باشد، خبر دهند که تهیه آب برای او ممکن نیست بلکه اگر احتمال صحیح عقلائی هم بدهد احتیاط واجب آن است که وضوی خود را باطل نکند

(مساله ۶۶۲) اگر پیش ا ز وقت نماز وضو داشته باشد و بداند یا دو شاهد عادل یا یک عادل که گفتار او اطمینان آور باشد که خبر دهند اگر وضوی خود را باطل کند، تهیه آب برای او ممکن نیست، چنانچه بتواند بدون ضرر و

مشـقت وضوی خود را نگه دارد واجب آن است که آن را باطل نکنـد و نیز اگر احتمال عقلانی دهد احتیاط واجب آن اسـت که وضو را باطل نکند

(مساله ۶۶۳) کسی که فقط به مقدار وضو یا به مقدار غسل آب دارد اگر بداند یا دو شاهد عادل یا یک عادل که قول او مفید اطمینان باشـد خبر دهند که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی کند، چنانچه وقت نماز داخل باشد، ریختن آن حرام است و احتیاط واجب آن است که پیش از وقت نمـاز هم آن را نریزد بلکه هرگـاه احتمـال عقلاـنی هم بدهـد که اگر آب را بریزد دیگر آب پیدا نمیکند، واجب آن است که پیش از وقت نماز هم، آب را نریزد و نگاه بدارد

(مساله ۶۶۴) کسـی که می دانـد یا دو شاهد عادل یا یک نفر عادل که قول او اطمینان بخش باشد، خبر دهد که آب پیدا نمی کنـد، اگر بعـد از داخـل شـدن وقت نمـاز، وضوی خود را باطل کنـد یا آبی که دارد بریزد معصـیت کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند

دوم: عدم امکان دسترسی به آب موجود

(مساله ۶۶۵) اگر به واسـطه پیری، یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها، یا نداشـتن وسیله ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد، باید تیمم کند و همچنین است اگر تهیه کردن آب یا استعمال آن بقدری مشقت داشته باشد که مردم تحمل آن را نکنند

(مساله ۶۶۶) اگر برای کشیدن آب از چاه، دلو و ریسمان و مانند اینها لازم

دارد و مجبور است بخرد، یا کرایه نماید اگر چه قیمت آن چند برابر معمول باشد، باید تهیه کند، و همچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمتش بفروشند، ولی اگر تهیه آنها بقدری پول می خواهد که نسبت به حال او آن مقدار ضرر واجب نیست تهیه نماید

(مساله ۶۶۷) اگر ناچار شود که برای تهیه آب قرض کند، باید قرض نماید ولی کسی که می داند یا گمان دارد که نمی تواند قرض خود را بدهد، واجب نیست قرض کند

(مساله ۶۶۸) اگر کندن چاه مشقت ندارد احتیاط واجب آن است برای تهیه آب چاه بکند

(مساله ۶۶۹) اگر کسی مقداری آب بی منت به او ببخشد، باید قبول کند

سوم، خوف از استعمال آب

(مساله ۶۷۰) اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد یا بترسد که به واسطه استعمال آن مرض یا عیبی در او پیدا شود، یا مرضش طول بکشد، یا شدت کند، یا به سختی معالجه شود، باید تیمم نماید، ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد، باید یا آ' گرم وضو بگیرد یا غسل کند

(مساله ۶۷۱) لازم نیت یقین کند که آب برای او ضرر دارد بلکه اگر احتمال ضرر بدهد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد و از آن احتمال ترس برای ا و پیدا شود، باید تیمم کند

(مساله ۶۷۲) کسی که مبتلا به درد چشم است و آب برای او ضرر دارد، باید تیمم نماید

(مساله ۶۷۳) اگر به واسطه یقین یا ترس ضرر، تیمم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمم او باطل است و اگر بعد از نماز بفهمد، نمازش صحیح

است

(مساله ۶۷۴) کسی که می داند آب برایش ضرر ندارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته، وضو و غسل او صحیح است

چهارم، خوف از عواقبی که بر وضو یا غسل مترتب می گردد

(مساله ۶۷۵) هر گاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضو یا غسل برساند، خود او یا عیال و اولاد او، یا رفیقش و کسانی که با او مربوطند، مانند نوکر و کلفت از تشنگی بمیرد یا مریض شوند، یا بقدری تشنه شوند که تحمل آن مشقت دارد، باید بجای وضو و غسل تیمم نماید، و نیز اگر بترسد حیوانی که مانند اسب و قاطر که معمولا برای خوردن گوشت آن سرش را نمی برند از تشنگی تلف شود، باید آب را به آن بدهد و تیمم نماید اگر چه حیوان مال خودش نباشد، و همچنین است اگر کسی که حفظ جان او واجب است به طوری تشنه باشد که اگر انسان آب را به او ندهد، تلف می شود

(مساله ۶۷۶) اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد، آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوط اند داشته باشد، باید آب پاك را برای آشامیدن بگذارد و یا تیمم نماز بخواند، ولی چنانچه آب را برای حیوانش بخواهد باید آب نجس را به آن بدهد و با آب پاك وضو و غسل را انجام دهد

پنجم، معارضه وضو یا غسل با ازاله خبث

(مساله ۶۷۷) کسی که بدن یا لباسش نجس است وکمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند، برای آب

کشیدن بدن یا لباس او نمی ماند، باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و یا لباس نجس نماز بخواند

ششم، وضو یا غسل مستلزم ارتکاب حرام باشد

(مساله ۶۷۸) اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است، آب یا ظرف دیگری ندارد، مثلاً آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن، آب و ظرف دیگری ندارد، باید بجای وضو و غسل تیمم کند

هفتم، تنگی وقت

(مساله ۶۷۹) هرگاه وقت بقدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند تمام نماز، یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید تیمم کند

(مساله ۶۸۰) اگر عمداً نماز بقدری تاخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد، معصیت کرده ولی نماز او با تیمم صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند

(مساله ۶۸۱) کسی که شک دارد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند وقت برای نماز او می ماند یا نه، باید تیمم کند

(مساله ۶۸۲) کسی که به واسطه تنگی وقت تیمم کرده، چنانچه بعد از نماز آبی که داشته از دستش برود، اگر چه تیمم خود را نشکسته باشد، در صورتی که وظیفه اش تیمم باشد، باید دوباره تیمم نماید

(مساله ۶۸۳) کسی که آب دارد، اگر به واسطه تنگی وقت با تیمم مشغول نماز شود و در بین نماز آبی که داشته برود، برای نمازهای بعد می تواند با همان تیمم نماز بخواند

(مساله ۶۸۴) اگر انسان بقدری وقت دارد که

می توانـد وضو بگیرد، یا غسل کنـد و نماز را بـدون کارهای مسـتحبی آن مثل اقامه و قنوت بخوانـد، بایـد غسل کنـد یا وضـو بگیرد، و نماز را بـدون کارهای مسـتحبی آن بجا آورد، بلکه اگر به اندازه سوره هم وقت ندارد، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند

چیزهائی که تیمم به آنها صحیح است

(مساله ۶۸۵) تیمم به خاک و ریگ و کلوخ و سـنگ اگر پاک باشند صحیح است، و به گل پخته مثل آجر و کوزه و همچنین به گچ و آهک پخته، صحیح نیست

(مساله ۶۸۶) تیمم بر سـنگ گچ و سـنگ آهک و سـنگ مرمر و سـنگ سـیاه و سایر اقسام سـنگها صحیح است، ولی تیمم به جواهر مثل سنگ عقیق و فیروزه، باطل می باشد

(مساله ۶۸۷) اگر خـاک و ریـگ و کلوخ و سـنگ پیـدا نشود، بایـد به گرد و غباری که فرش و لباس وماننـد اینها است تیمم نمایـد و اگر غبار در لای لباس و فرش باشـد تیمم به آن صـحیح نیست، مگر آنکه اول دست بزنـد تا روی آن غبار آلود شود، بعـد تیمم کنـد و چنانچه گرد پیدا نشود، باید به گل تیمم کند، و اگر گل هم پیدا نشود، احتیاط مسـتحب آن است که نماز را بدون تیمم بخواند و بنابر احتیاط واجب بعداً قضای آن را بجا آورد

(مساله ۶۸۸) اگر بتوانـد با تکاندن فرش و مانند آن خاک تهیه کند تیمم به گرد باطل است اگر بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید، تیمم به گل باطل می باشد

(مساله ۶۸۹) کسی که آب ندارد اگر برف یا یخ داشته باشد،

چنانچه ممکن است باید آن را آب کند وبا آن وضو بگیرد یا غسل نماید، و اگر ممکن نیست و چیزی هم تیمم به آن صحیح است ندارد، احتیاط مستحب آن است که نماز را بدون وضو و تیمم بخواند و بنابر احتیاط واجب بعداً قضا کند

(مساله ۶۹۰) اگر با خاک و ریگ چیزی مانند کاه که تیمم به آن باطل است مخلوط شود، نمی تواند به آن تیمم کند، ولی آن چیز بقدری کم باشد که در خاک یا ریگ، از بین رفته حساب شود، تیمم به آن خاک و ریگ صحیح است

(مساله ۶۹۱) اگر چیزی ندارد که بر آن تیمم کند چنانچه ممکن است، باید به خریدن و مانند آن تهیه نماید

(مساله ۶۹۲) تیمم به دیوار گلی صحیح است و احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین با خاک خشک، به زمین یا خاک نمناک تیمم نکند

(مساله ۶۹۳) چیزی که بر آن تیمم می کند باید پاک باشد و اگر پاکی که تیمم به آن صحیح است ندارد، نماز بر او واجب نیست ولی باید قضای آن رابجا آورد

(مساله ۶۹۴) اگر یقین داشته باشد که تیمم به چیزی صحیح است و به آن تیمم نماید، بعد بفهمد تیمم به آن باطل بوده، نمازهائی را که با آن تیمم خوانده باید دوباره بخواند

(مساله ۶۹۵) چیزی که بر تیمم می کند، باید غصبی نباشد

(مساله ۶۹۶) تیمم در فضای غصبی باطل نیست، پس اگر در ملک خود، دستها را به زمین بزند و بی اجازه داخل ملک داخل ملک دیگری شود و دستها را به پیشانی بکشد، تیمم او باطل نمی شود

(مساله ۶۹۷) اگر نداند

محل تیمم غصبی است، و یا فراموش کرده باشد، تیمم او صحیح است، اگر چه فراموش کننده، خود غاصب باشد

(مساله ۶۹۸) کسی که در جای غصبی حبس است، اگر آب و خاک او غصبی است، باید با تیمم نماز بخواند

(مساله ۶۹۹) مستحب است چیزی که بر آن تیمم می کند، گردی داشته باشد که به دست بماند و بعد از زدن دست بر آن، مستحب است دست را بتکاند که گرد آن بریزد

(مساله ۷۰۰) تیمم به زمین گود و خاک جاده و زمین شوره زار که نمک روی آن را نگرفته، مکروه است و اگر نمک روی آن را گرفته باشد، باطل است

دستور تیمم

(مساله ۷۰۱) در تیمم چهار چیز واجب است:

اول: نیت

دوم: زدن کف دو دست با هم بر چیزی که تیمم به آن صحیح است

سوم: کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن، از جائی که موی سر می روید، تا ابروها و بالای بینی و بنابراحتیاط مستحب دستها روی ابروها هم، کشیده شود

چهارم: کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام دست چپ

(مساله ۷۰۲) تیمم بدل از غسل و بدل از وضو با هم فرقی ندارند

احکام تیمم

(مساله ۷۰۳) اگر مختصری از پیشانی و پشت دستها را هم مسح نکند، تیمم باطل است، چه عمداً مسح نکند یا مساله را نداند، یا فراموش کرده باشد، ولی دقت زیاد هم لازم نیست و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دست مسح شده، کافی است

(مساله ۷۰۴) برای آنکه یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده، باید مقداری بالاتر از مچ را هم مسح نماید، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست

(مساله ۷۰۵) پیشانی و پشت دستها را باید از بالا به پائین مسح نماید و کارهای آن را باید پشت سر هم بجا آورد و اگر بین آنها بقدری فاصله دهد، که نگویند تیمم می کند، باطل است

(مساله ۷۰۶) در موقع نیت باید معین کند که تیمم او بدل از غسل است یا بدل از وضو و اگر بدل از غسل باشد، باید آن غسل

را معین نماید، و چنانچه اشتباهاً بجا بدل از وضو، بدل از غسل یا بجای بدل از غسل، بدل از وضو نیت کند، یا مثلًا در تیمم

بدل از غسل جنابت، نیت تیمم بدل از غسل مس میت نماید، تیمم او باطل است

(مساله ۷۰۷) در تیمم بایـد پیشانی و کف دسـتها و پشت دسـتها پاك باشـد و اگر کف دست نجس باشـد و نتوانـد آن را آب بکشد، باید با همان کف دست نجس تیمم کند

(مساله ۷۰۸) انسـان بایـد برای تیمم انگشتر را از دست بیرون آورد و اگر در پیشـانی یـا پشت دسـتها یـا در کف دسـتها مانعی باشد، مثلاً چیزی به آنها چسبیده باشد باید برطرف نماید

(مساله ۷۰۹) اگر پیشانی یا پشت دسـتها زخم است و پارچه یا چیز دیگری را که برآن بسـته نمی توانـد باز کنـد، باید دست را روی آن بکشد و نیز اگر کف دست زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسـته نتواند باز کند، باید دست را یا همان پارچه به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد

(مساله ۷۱۰) اگر پیشانی و پشت دسـتها مو داشـته باشـد، اشـکال نـدارد ولی اگر موی سـر روی پیشانی آمده باشد، باید آن را عقب بزند

(مساله ۷۱۱) اگر احتمـال دهـد که در پیشـانی و کف دسـتها یـا پشت دسـتها، مانعی هست، چنانچه احتمال او درنظر مردم بجا باشد باید جستجو نماید تا یقین یا اطمینان پیدا کند، که مانعی نیست

(مساله ۷۱۲) اگر وظیفه او تیمم است و نمی توانـد تیمم کنـد، بایـد نائب بگیرد و کسـی که نائب می شود، باید او را با دست خود او تیمم دهد و اگر ممکن نباشد باید نائب، دست خود را به چیزی که تیمم به آن صحیح است

بزند و به پیشانی و پشت دستهای او بکشد

(مساله ۷۱۳) اگر بعد از آنکه وارد قسمتی از تیمم شد شک کند که قسمت پیش از آن را فراموش کرده یا نه، اعتنا نکند و تیمم او صحیح است و نیز اگر بعد از بجا آوردن هر جزء شک کند که درست بجا آورده یا نه اعتنا نکند و تیمم او صحیح است

(مساله ۷۱۴) اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمم کرده یا نه، تیمم او صحیح است

(مساله ۷۱۵) کسی که وظیفه اش تیمم است بنابر احتیاط واجب نباید پیش از وقت نماز تیمم کند، ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبی تیمم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد، می تواند با همان تیمم نماز بخواند

(مساله ۷۱۶) کسی که وظیفه اش تیمم است، اگر بداند تا آخر وقت عذر او باقی می ماند، در وسعت وقت می تواند با تیمم نماز بخواند ولی اگر بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف می شود، باید صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند، یا در تنگی وقت با تیمم نماز را بجا آورد و اگر امید دارد که عذرش برطرف شود، احتیاط واجب آن است که صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند یا در تنگی وقت با تیمم نماز را بجا بیاورد

(مساله ۷۱۷) کسی که نمی تواند وضو بگیرد، یا غسل کند، می تواند نمازهای قضای خود را با تیمم بخواند، هر چند احتمال بدهد که به زودی عذر او بر طرف می شود

(مساله ۷۱۸) کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند،

جایز است نمازهای مستحبی را که مثل نافله های شبانه روز وقت معین دارد با تیمم بخواند، حتی در اول وقت

(مساله ۷۱۹) کسی که احتیاطاً باید غسل جبیره ای و تیمم نماید مثلاً جراحتی در پشت او است، اگر بعد از غسل و تیمم نماز بخواند و بعد از نماز حدث اصغری از او سر بزند مثلاً بول کند، برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد

(مساله ۷۲۰) اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمم کند، بعد از برطرف شدن عذر، تیمم او باطل می شود

(مساله ۷۲۱) چیزهائی که وضو را باطل می کند، تیمم بدل از وضو را هم باطل می کند و چیزهائی که غسل را باطل می نماید، تیمم بدل از غسل را هم باطل می نماید

(مساله ۷۲۲) کسی که نمی تواند غسل کند، اگر چند غسل بر او واجب باشد، جائز است یک تیمم بدل از آنها بنماید و احتیاط مستحب آن است که بدل هر یک از آنها یک تیمم نماید

(مساله ۷۲۳) کسی که نمی تواند غسل کند، اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمم نماید و اگر نتواند وضو بگیرد و بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمم نماید

(مساله ۷۲۴) اگر بدل از غسل جنابت تیمم کند، لازم نیست برای نماز وضو بگیرد و اگر بدل از غسلهای دیگر تیمم کند، و نیز لازم نیست وضو بگیرد مگر اینکه تیمم او بدل از غسل استحاضه متوسطه باشد که در این صورت باید یک تیمم دیگر، بدل از وضو بجا بیاورد

(مساله

۷۲۵) اگر بـدل از غسل تیمم کنـد و بعـد کاری که وضو را باطل می کنـد برای او پیش آید، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند باید وضو بگیرد و اگر نمی تواند وضو بگیرد، باید بدل از وضو تیمم نماید

(مساله ۷۲۶) کسـی که وظیفه اش آن است که بـدل از وضو و بـدل از غسل تیمم کنـد، همین دو تیمم کفایت می کند و تیمم دیگری لازم نیست

(مساله ۷۲۷) کسـی که وظیفه اش تیمم است ا گر برای کاری تیمم کنـد، تا تیمم و عـذر او باقی است، کارهائی را که بایـد با وضو یـا غسـل انجام داد، می توانـد بجا آورد ولی اگر با داشـتن آب برای نماز میت یا خوابیـدن تیمم کرده فقط کاری را که برای آن تیمم نموده می تواند انجام دهد و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر عذرش تنگی وقت بوده

(مساله ۷۲۸) در چند مورد مستحب است نمازهائی راکه انسان با تیمم خوانده دوباره بخواند:

اول: آنکه از استعمال آب ترس داشته و عمداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است

دوم: آنکه می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی کند و عمداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است

سوم: آنکه تا آخر وقت، عمـداً در جسـتجوی آب نرود و با تیمم نماز بخوانـد و بعد بفهمد که اگر جسـتجو می کرد، آب پیدا می شد

چهارم: آنکه عمداً نماز را تاخیر انداخته و در آخر وقت با تیمم نماز خواند، است

پنجم: آنکه می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی شود وآبی را که داشته ریخته است

نماز

فضیلت نماز جماعت

نماز یکی از

عبادات بزرگ اسلامی و ستون دین است مظهر کامل خشوع و خضوع در برابر ذات اقدس الهی است عبادتی است که در ضمن آن، انسان در پیشگاه مقدس حق می ایستد و به بندگی خویش در مقابل خالق بزرگوار و مالك خود اعتراف می کند و حرف دلش را با او می گوید و از درگاه مقدس آن ذات ذوالجلال، کمك می خواهد و پیشانی در آستانه پاك او به خاك می ساید و حوائج خود را از او می طلبد

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «هر چیزی را چیزی را چهره ای است و چهره دین شما نماز است و سعی کنید کمال و زیبایی این چهره را حفظ کنید» و نیز فرمودند: «نماز ستون دین است»

و همینطور که در راه بر پا ساختن یک خیمه، دیوار و سقف طناب و میخ در صورتی به درد می خورد و در تشکیل خیمه نقش دارد که، ستون آن خیمه بر پا باشد، نماز هم نقش ستون را در خانه و خیمه دین دارد که بدون آن، اعمال دیگر بی اثر و بی نتیجه است

معاویه بن وهب، که یکی از راویان احادیث است از حضرت صادق (علیه السلام) پرسید: «با فضیلت ترین عملی که بندگان خدا با انجام آن به خداوند تقرب پیدا می کنند کدام است؟ حضرتش در پاسخ فرمودند: «بعد از خداشناسی هیچ عملی را که با فضیلت تر از نماز

باشد، سراغ ندارم» و نیز حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «محبوب ترین اعمال در نزد خداوند نماز است و آن آخرین وصایای پیغمبران خدا است یعنی آخر ین موضوعی که به

مردم درباره آن وصیت می نموده اند، نماز است»

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز فرمودند: «احبُّ الاعمالِ الَی اللِه عزوجلّ الصلوةُ و البِرُ و الجهادُ» یعنی: محبوب ترین اعمال در پیشگاه خداوند متعال سه چیز است:

۱- نماز

۲- نیکی و احسان به مردم

۳- جهاد در راه خداوند

در نهج البلاغه، از حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل می کند که حضرتش اصحاب خود را به مواظبت درباره نماز توصیه می کردند و می فرمودند: «به وسیله نماز خواندن به خداوند تقرب پیدا کنید، که نماز به طور فرض و وجوب بر همه مؤمنان نوشته شده است و در اهمیت آن همین اندازه کافی است که هنگامی که از اهل جهنم پرسیده می شود: ما سَـلککُم فی سَـقرَ (سوره مدثر، آیه ۴۲) ارتکاب چه عملی شما را به جهنم کشانده است؟ در جواب می گویند: لم نـکُ منَ المُصلینَ (سوره مدثر، آیه ۴۳) یعنی: ما چون جزء نماز گذاران نبودیم سر انجام به جهنم افکنده شدیم سپس افزودند که در جلو خانه انسان واقع شده است و انسان روزی پنج مرتبه خود را در آن شستشو می دهد تشبیه کردند و روشن است کسی که روزی پنج مرتبه در نهر آبی خود را شستشو دهد چیزی از آلودگی در وجود او نمی ماند

بعد از آن فرمودند: حق نماز را افرادی شناختند که هرگز اشتغالات و سرگرمیها و زینت ها وزیورهای دنیا آنان را از نماز غافل نمی کند که خداوند درباره آنان فرمودند: رجالٌ لاتُلهیهِم تِجارَةٌ و لا بیعٌ عَن ذکر اللهِ و اقامِ الصّلوهِ (سوره نور، آیه ۳۷) یعنی مردانی که، تجارت و خرید

و فرش

آنان را از یاد خداونـد و نماز خوانـدن مشغول و غافل نمی سازد»نماز را بایـد بطور کامل، یعنی باید سعی کرد نماز را مطابق موازین اسلامی بجا آورد که این موضوع یکی از علایم کمال یک مسلمان است

هارون بن خارجه که یکی از رجال حدیث است میگوید: در محضر حضرت صادق (علیه السلام) نام مردی از دوستان خود را بردم و ا ز او به عنوان داشتن کمالات انسانی و اسلامی، ستایش کردم، حضرتش در این مورد از من پرسیدند:

«کیف صَـلوتُهُ؟» یعنی نماز او چگونه است؟ از بیان این مطلب به دست می آیـد که شخص در صورتی قابل ستایش و تمجید است که نمازش کامل باشد و نیز حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: «نخستین عملی از در روز قیامت مورد محاسبه الهی قرار می گیرد نماز است که اگر آن مورد قبول واقع شد و با موازین اسلامی مطابق گردید سایر اعمال نیز مورد قبول می شود و اگر آن مردود شد، اعمال دیگر نیز مردود می گردد»

حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نیز فرمودند: «در روز قیامت که بنده خداوند به پیشگاه خداوند خوانده می شود نخستین چیزی که در رابطه با آن، آن بنـده مورد سؤال قرار می گیرد نماز است که اگر آن را درست و کامل به جا آورده است نجات پیدا می کند و گرنه در آتش دوزخ افکنده می شود»

محافظت بر نمازها

از جمله موضوعاتی که در احادیث اهل بیت عصمت (علیهم السلام) مورد تاکید قرار گرفته است محافظت بر نمازها است که بر هر مسلمانی لازم است بر نمازهای خود چه از جهت وقت و چه از

جهات دیگر مواظبت کند که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: حضرت پیغمبر (صلی علیه و آله) فرمودند: «شیطان تا هنگامی که یک فرد مسلمان به نماز های پنجگانه خود اهمیت کافی می دهد و هر یک از آنها را در وقت خود می خواند، گریزان است، ولی همین که محافظت به نمازهای خود را از دست داد، شیطان بر او جرات پیدا می کند و او را به ارتکاب گناهان بزرگ می کشاند»

هرگز نباید نماز را سبک شمرد

در احادیث بسیاری اهل بیت عصمت و طهارت – علیهم السلام – مسلمانان را از سبک شمردن نماز، بر حذر داشته اند حضرت پیغمبر (صلی علیه و آله) فرمودند: «کسی که به نماز اهمیت ندهد و آن را سبک بشمارد، سزاوار عذاب آخرت است» حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «هنگامی که شخص نماز خود را سبک می شمارد و آن را با عجله انجام می دهد تا به کارهای خود برسد، خداوند به ملائکه می فرماید: این شخص چنین گمان می کند که بر آورده شدن احتیاجاتش در دست من نیست آیا نمی داند که برآورده شدن تمام احتیاجاتش در دست من است؟» حضرت باقر(علیه السلام) فرمود که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روزی در مسجد تشریف داشتند مردی وارد و مشغول نماز شد و رکوع و سجودش را بطور کامل نیاورد و مانند کلاغی که منقار خود را زود زود به زمین می زند و از زمین بر می دارد، با عجله به رکوع و سجده می رفت و بر می خاست حضرتش فرمودند: «اگر این مرد در حالی که نمازش اینطور است از دنیا برود به دین من

از دنیا نرفته است» و نیز حضرت رسول اکرم (صلی علیه و آله) در آن لحظه ای که چشم از این جهان می بست فرمودند: «کسی که نماز خود را سبک می شمارد از امت من نیست، و در روز قیامت در کنار حوض کوثر، بر من وارد نخواهد شد»

حضرت صادق (علیه السلام) نیز در هنگام ارتحال به جهان آخرت فرمودند: «شفاعت ما در روز قیامت، به کسی که نماز خود را سبک می شمارد، نخواهد رسید»

عواقب ترک نماز

تعداد بسیاری از احادیث اهل بیت عصمت (سلام الله علیهم) ترک نماز را، یکی از گناهان کبیره که موجب عذاب سخت جهنم است، شمرده و بلکه آن را گناهی معادل کفر معرفی نموده اند و دوباره عواقب زیانبار، آن مطالبی گفته اند:

حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «میان ایمان وکفر فاصله ای جز ترک نماز وجود ندارد» حضرت صدیقه کبری (سلام الله علیها) از پدر بزرگوارش پرسید: «مجازات کسی که به نماز اهمیت نمی دهد، چیست؟» حضرتش در پاسخ فرمودند: «خداوند کسی را که به نماز جود اهمیت نمی هد به ۱۵ خصلت مجازات می کند، که ۶تا از آنها در دنیا و ۳ تا هنگام مرگ و ۳تا در قبر و ۳تا در روز قیامت است

و آن شش تا که در دنیا است این است: برکت از عمر او و همچنین از مال او برداشته می شود و آثار صالحان از قیافه و سیمای او محو می گردد، به اعمال نیک دیگر او نیز اجر کامل داده نمی شود، دعاهای او مستجاب نمی شود و از دعاهای صالحان بهره ای به او نمی رسد و

آن سه تا که با هنگام مرگ او ارتباط دارد این است: با ذلت و گرسنگی و تشنگی مورد قبض روح واقع می شود

و آن سه تا که در قبر او است این است: خداوند فرشته ای را می گمارد که در قبر او را عذاب کند و به تنگی و تاریکی قبر نیز محکوم می گردد و آن سه تا که در قیامت است این است: که هنگام خروج قبر فرشته ای او را به رو، در روی زمین می کشد و به این ترتیب محشور می شود و با شدت به حساب او رسیدگی می شود و خداوند هرگز نظر لطف بر او نمی افکند و سر انجام به عذاب جهنم گرفتار می گردد

عادت دادن کودکان به نماز

برای اینکه کودکان، در موقع بلوغ که نماز بر آنها مانند سایر وظایف اسلامی، واجب میشود آن را مرتب بخوانند، مستحب است پدر و مادر فرزندان خود را در دوران قبل از بلوغ به خواندن نماز وادار نمایند که از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرموده اند: «فرزندان خود را در سن هفت سالگی، به نماز خواندن وادار نمایید» در انجام این تمرین علاوه بر اینکه پدر و مادر گوشه از مسئولیت خود را در رابطه با تربیت فرزند خود عملی می نمایند، بر پایه روایات اسلامی، ثواب و پاداش بسیاری نیز به دست می آورند، زیرا باعث می شوند که فرزندانشان به خواندن نماز عادت کند تا پس از بلوغ آمادگی کاملی برای خواندن نماز بطور مرتب داشته باشند بعلاوه در تمرین نماز لازم است مقدمه مسائل

وضو و کیفیت وضو گرفتن را نیز به او یاد

داده باشند

موانع قبول نماز

بر اساس احادیثی که از اهل بیت عصمت (سلام الله علیهم) رسیده است اخلاق پست و بعضی از اعمال زشت انسان مانع قبول شدن نماز در درگاه حق تعالی می گردد کسانی که دارای خوی حسد، تکبر، عجب، غرور و امثال اینها باشند یا مرتکب اعمال

زشتی مانند، غیبت کردن، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات، دادن خمس و زکات باشد، نمازشان قبول درگاه خداوند نیست

مسلمانان باید از اینها نیز اجتناب کنند تا این عبادت مهم مورد قبول قرار بگیرد و همچنین کارهای ثواب نماز را کم می کند بجا نیاورد، مثلاً در حال خواب آلودگی و خودداری از بول به نماز نایستد و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند و نیز کارهایی که ثواب نماز را زیاد می

کند بجا آورد، مثلاً انگشتر عقیقی به دست کند و لباسی پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید

نماز های واجب

نمازهای واجب شش است:

اول: نماز یومیه

دوم: نماز آیات،

سوم: نماز میت،

چهارم: نماز طواف واجب خانه کعبه،

پنجم: نماز قضای پدر، و مادر که بر پسر بزرگتر واجب است ششم: نمازی که به واسطه اجاره و نذر و قسم و عهد واجب می شود

نمازهای واجب یومیه

نمازهای واجب یومیه پنج است: ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشاء چهار رکعت، صبح دو رکعت

وقت نماز ظهر و عصر

(مساله ۷۳۰) اگر چوب یا چیزی مانند آن را، راست در زمین هموار فرو برند صبح که خورشید بیرون می آید، سایه آن به طرف مغرب می افتد و هر چه آفتاب بالا می آید این سایه کم می شود و در شهر های ما در اول ظهر شرعی به آخرین درجه کمی می رسد و ظهر که گذشت، سایه آن به طرف مشرق بر می گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می رود، سایه زیادتر می شود، بنابراین وقتی سایه به آخرین درجه کمی رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت معلوم می شود ظهر شرعی شده است، ولی در بعضی شهر ها مثل مکه که گاهی موقع ظهر سایه به کلی از بین می رود، بعد از آنکه سایه دوباره پیدا شد، معلوم می شود ظهر شده است

(مساله ۷۳۱) چوب یا چیز دیگری را که برای معین کردن ظهر به زمین فرو می برند، شاخص گویند

(مساله ۷۳۲) نماز ظهر و عصر هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند، وقت مخصوص نماز ظهر، از اول ظهر است تا وقتی که از ظهر به اندازه خواندن نماز ظهر بگذرد و وقت مخصوص نماز عصر موقعی است که به

انـدازه خوانـدن نماز عصـر، وقت به مغرب مانـده باشد، که اگر کسـی تا این موقع نماز ظهر را عمداً نخواند، نماز ظهر او قضـا شـده و بایـد نماز عصـر بخوانـد ولی اگر سـهواً نماز عصـر را جلوتر بخواند، نماز ظهر را در وقت اختصاصـی عصـر، به نیت ادا بخواند وما بین وقت مخصوص نماز ظهر و وقت مخصوص نماز عصـر، وقت مشترک نماز ظهر و نماز عصـر است و اگر کسی در این وقت اشتباهاً نماز ظهر یا عصر را در وقت مخصوص دیگری بخواند، نمازش صحیح است

(مساله ۷۳۳) اگر پیش از خواندن نماز ظهر سـهواً مشـغول نماز عصـر شود، و در بین نماز بفهمد اشـتباه کرده است، چنانچه در وقت مشترک باشـد، بایـد نیت را به نماز ظهر بر گرداند، یعنی نیت کند که آنچه تا حال خوانده ام و آنچه را مشـغولم و آنچه بعـد می خوانم، همه نمـاز ظهر باشـد و بعـد از آنکه نمـاز را تمام کرد، نماز عصـر را بخوانـد و اگر در وقت مخصوص به ظهر باشد، و اگر تمام نماز عصـر را در وقت اختصاصی ظهر بخواند و از وقت مشترک چیزی درک نکند، نماز باطل است و از آن صرف نظر کند و نماز ظهر و عصر را به ترتیب بجا بیاورد

(مساله ۷۳۴) در روز جمعه انسـان می توانـد بجـای نمـاز ظهر دو رکعت نماز جمعه بخوانـد، ولی بهتر آن است که نماز جمعه بخواند و احتیاط مستحب آن است که اگر نماز جمعه خواند نماز ظهر را هم بخواند و این احتیاط خیلی مطلوب است

(مساله ۷۳۵) احتیاط واجب آن است که نماز جمعه را از موقعی

که عرفاً اول ظهر می گویند تاخیر نیندازد و اگر از اوائل ظهر تاخیر ا فتاد، بجای نماز جمعه نماز ظهر بخواند

وقت نماز مغرب و عشاء

(مساله ۷۳۶) مغرب موقعی است که سرخی مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود، از بین برود

(مساله ۷۳۷) نماز مغرب وعشاء هر کدام وقت مخصوص ومشترکی دارند، وقت مخصوص نماز مغرب از اول مغرب است، تا وقتی که از مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز بگذرد که اگر کسی مثلاً مسافر باشد و تمام نماز عشاء را سهواً در این وقت بخواند صحیح است احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز مغرب و عشا را دوباره بخواند، و وقت مخصوص نماز عشا موقعی است که به اندازه خواندن نماز عشا به نصف شب مانده باشد که اگر کسی تا این موقع نماز مغرب را عمداً نخواند، باید اول نماز عشا و بعد از آن نماز مغرب را بخواند، ولی اگر نماز عشا را در صورتی که مسافر نیست در وقت مخصوص نماز مغرب سهواً بخواند و تا آخر نماز متوجه نشود تا عدول به نماز مغرب کند، نماز عشا صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن بخواند و بین وقت مخصوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشا وقت مشترک نماز مغرب و عشا است، که اگر کسی در این وقت اشتباهاً نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند و بعد از نماز ملتفت شود، نمازش صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن بجا آورد

(مساله ۷۳۸) وقت مخصوص و مشترک که معنی آن در مساله پیش گفته شد، برای اشخاص فرق می

کنـد، مثلاً اگر به اندازه خواندن دو رکعت نماز از اول ظهر بگذرد، وقت مخصوص نماز ظهر کسـی که مسافر است تمام شده و داخل وقت مشترك می شود، و برای کسی که مسافر نیست، باید به اندازه خواندن چهار رکعت نماز بگذرد

(مساله ۷۳۹) اگر پیش از خواندن نماز مغرب، سهواً مشغول نماز و عشا شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده، چنانچه تمام آنچه را خوانـده یا مقداری از آن را، در وقت مشترك خوانده و به رکوع رکعت چهارم نرفته است، باید نیت را به نماز مغرب بر گرداند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشا را بخواند و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته نماز عشا او صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن بخواند

(مساله ۷۴۰) آخر وقت نماز عشا نصف شب است و شب را باید از اول غروب تا اذان صبح حساب کرد نه تا اول آفتاب

(مساله ۷۴۱) اگر از روی معصیت، یا به واسطه عذری نماز مغرب یا نماز عشا را تا نصف شب نخواند، بنابر احتیاط واجب باید تا قبل از اذان صبح، بدون اینکه نیت ادا و قضا کند، بجا آورد

وقت نماز صبح

(مساله ۷۴۲) نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سفیده ای رو به بالا حرکت می کند که آن را فجر اول گویند، موقعی که آن سفیده پهن شد، فجر دوم و اول و قت نماز صبح است و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب بیرون می آید

احکام وقت نماز

(مساله ۷۴۳) موقعی انسان میتوانـد مشـغول نماز شود، که یقین کند وقت داخل شده است، یا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند، و اقوی این است که اخبار یک مرد عادل نیز کفایت می کند

(مساله ۷۴۴) نابینا وکسـی که در زنـدان است و ماننـد اینها بنابر احتیاط واجب باید تا یقین به داخل شدن وقت نکنند، مشـغول نماز نشونـد، ولی اگر انسان به واسـطه ابر یا غبار و ماننـد اینها که برای همه مانع از یقین کردن است، نتواند در اول وقت نماز، به داخل شدن وقت یقین کند، چنانچه گمان داشته باشد که وقت داخل شده، می تواند مشغول نماز شود

(مساله ۷۴۵) اگر دو یا یک مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند، یا انسان یقین کند که وقت نماز شده و مشغول نماز شود و در بین نمـاز بفهمـد که هنوز وقت داخـل نشـده، نماز او باطل است و همچنین است اگر بعـد از نماز بفهمـد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده، ولی اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده، نماز او صحیح است

(مساله ۷۴۶) اگر انسان ملتفت نباشد که باید با یقین به داخل شدن وقت مشغول نماز شود، چنانچه بعد از نماز بفهمد

که تمام نماز را در وقت خوانده، نماز او صحیح است و اگر بفهمد تمام نماز را پیش از وقت خوانده یا بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده است، نمازش باطل است

(مساله ۷۴۷) اگر یقین کند وقت داخل شده و مشغول نماز شود و در بین نماز شک کند که وقت داخل شده یا نه، نماز باطل است ولی اگر در بین نماز یقین داشته باشد که وقت شد ه، و شک کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه، نمازش صحیح است ولی اگر بداند جزئی از نماز در خارج وقت بوده، نماز او باطل است

(مساله ۷۴۸) اگر وقت نماز بقدری تنگ است که به واسطه بجا آوردن بعضی از کارهای مستحب نماز مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید آن مستحب را بجا نیاورد، مثلاً اگر به واسطه خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می شود، باید قنوت نخواند و اگر بخواند معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است

(مساله ۷۴۹) کسی که به اندازه خواندن یک رکعت نماز وقت دارد، باید نماز را به نیت اداء بخواند، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تاخیر بیندازد

(مساله ۷۵۰) کسی که مسافر نیست، اگر تا مغرب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر هر دو را بخواند و اگر کمتر وقت دارد باید فقط نماز عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند و اگر تا نصف شب به اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد، باید نماز مغرب و عشا را بخواند و اگر

کمتر وقت دارد، باید فقط عشا را بخواند و بعداً باید نماز مغرب را بخواند و به احتیاط واجب نیت ادا و قضا ننماید

(مساله ۷۵۱) کسی که مسافر است اگر تا مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند واگر کمتر وقت دارد، باید فقط عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند و اگر تا نصف شب به اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد، باید نماز مغرب و عشا را بخواند و اگر کمتر وقت دارد باید فقط عشا را بخواند و بعداً مغرب را بدون نیت ادا و قضا بجا آورد و چنانچه بعد از خواندن عشا، معلوم شود که به مقدار یک رکعت یا بیشتر وقت به نصف شب مانده است باید فوراً نماز مغرب را به نیت ادا بجا آورد

(مساله ۷۵۲) مستحب است انسان نماز را در اول وقت آن بخواند و راجع به آن خیلی سفارش شده است و هر چه به اول وقت نزدیکتر باشد بهتر است، مگر آنکه تاخیر آن از جهتی بهتر باشد، مثلاً صبر کند که نماز را به جماعت بخواند

(مساله ۷۵۳) هر گاه انسان عذری دارد که اگر بخواهند در اول وقت نماز بخواند، ناچار است با تیمم نماز بخواند، چنانچه بداند که عذر او تا آخر وقت باقی است می تواند در اول وقت، نماز بخواند، ولی اگر مثلاً لباسش نجس باشد یا عذر دیگری داشته باشد و احتمال دهد که عذر او از بین می رود بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا عذرش برطرف شود و چنانچه عذر او برطرف نشد،

در آخر وقت نماز بخوانـد، و لازم نیست به قـدری صبر کنـد که فقط بتوانـد کارهای واجب نماز را انجام دهـد بلکه اگر برای مستحبات نماز مانند اذان و اقامه و قنوت هم وقت دارد می تواند با لباس نجس مثلاً نماز را با آن مستحبات بجا آورد

(مساله ۷۵۴) کسی که مسائل نماز و شکیات و سهویات را نمی داند اگر مطمئن است که در نماز پیش می آید، واجب است آنها را یاد بگیرد، ولی اگر اطمینان دارد که نماز را به طور صحیح تمام میکند، می تواند در اول وقت مشغول نماز شود، پس اگر در نماز مساله ای که حکم آن را نمی دانـد پیش نیایـد، نماز او صحیح است و اگر مساله ای که حکم آن را نمی داند پیش آیـد، می توانـد به یکی از دو طرفی که احتمال می دهـد، عمل نمایـد و نماز را تمام کنـد ولی بعـد از نماز باید مساله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده، دوباره بخواند

(مساله ۷۵۵) اگر وقت نماز وسعت دارد و طلبکار هم طلب خود را مطالبه می کند در صورتی که ممکن است، باید اول قرض خود را بدهد، بعد نماز بخواند، و همچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فوراً آن را بجا آورد پیش آمد کند، مثلاً ببیند مسجد نجس است که باید اول مسجد را تطهیر کند، بعد نماز بخواند و در هر دو صورت اگر اول نماز بخواند، معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است

نمازهائی که باید به ترتیب خوانده شود

(مساله ۷۵۶) انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر و نماز عشا را بعد از نماز بخواند و

اگر عمداً نماز را پیش از نماز ظهر و نماز عشا را پیش از نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند، باطل است

(مساله ۷۵۷) اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است، نمی تواند نیت را به نماز عصر برگرداند بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند و همینطور است در نماز مغرب و عشا و این مطلب بر این اساس است که عدول از سابق بلا حق جائز نیست، ولی عکس آن جائز است

(مساله ۷۵۸) اگر در بین نماز عصر یقین کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیت را به نماز ظهر برگرداند وداخل رکن شود و بعد یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده نمازش باطل است و باید نماز عصر را بخواند ولی اگر پیش از داخل شدن در رکن یادش بیاید باید نیت را به نماز عصر برگرداند و آنچه به نیت ظهر خوانده دوباره به نیت عصر بخواند و نمازش صحیح است

(مساله ۷۵۹) اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند ولی اگر وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز، مغرب می شود باید به نیت نماز عصر، نماز را تمام کند و نماز ظهرش قضا ندارد

(مساله ۷۶۰) اگر در نماز عشا، پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خواند یا نه، چنانچه وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز، نصف شب می شود، باید به

نیت عشا نماز را تمام کند و بنا بگذرد که نماز مغرب را خوانده است و اگر بیشتر وقت دارد، باید نیت را به نماز مغرب بر گرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند بعد نماز عشا را بخواند

(مساله ۷۶۱) اگر در نماز عشا بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، باید نماز را تمام کند، بعد نماز مغرب را بخواند، ولی اگر این شک در وقت مخصوص به نماز عشا باشد، خواندن نماز مغرب لازم نیست

(مساله ۷۶۲) اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند و در بین نماز یادش بیاید نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است، نمی تواند نیت را به آن نماز برگرداند، مثلاً موقعی که نماز عصر را احتیاطاً می خواند اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است، نمی تواند نیت را به نماز ظهر برگرداند

(مساله ۷۶۳) بر گرداندن نیت از نماز قضا به نماز ادا و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست

(مساله ۷۶۴) اگر وقت نماز ادا وسعت داشته باشد، انسان می تواند در بین نماز نیت را به نماز قضا برگرداند، ولی باید برگرداندن نیت، به نماز قضا ممکن باشد، مثلاً اگر مشغول نماز ظهر است، در صورتی می تواند نیت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکعت سوم نشده باشد

نمازهای مستحب

(مساله ۷۶۵) نماز های مستحبی زیاد است و آنها را نافله گویند و بین نماز های مستحبی، به خواندن نافله های شبانه روز بیشتر سفارش شده و آنها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعتند، که هشت رکعت

آن نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر و چهار رکعت نافله مغرب و دو رکعت نافله عشا و یازده رکعت نافله شب و دو رکعت نافله صبح می باشد و چون دو رکعت نافله عشا را بنابر احتیاط واجب باید نشسته خواند، یک رکعت حساب می شود ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر، چهار رکعت اضافه می شود

(مساله ۷۶۶) از یازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن باید به نیت نافله شب و دو رکعت آن به نیت نماز شفع و یک رکعت آن، به نیت نماز وتر خوانده شود و دستور کامل نافله شب در صفحه ۱۶۵ خواهد آمد

(مساله ۷۶۷) نمازهای نافله را می شود نشسته خواند، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسته را یک رکعت حساب کند، مثلاً کسی که می خواهد نافله ظهر را که هشت رکعت است نشسته بخواند، بهتر است شانزده رکعت بخواند و اگر می خواهد نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز یک رکعتی نشسته، بخواند

(مساله ۷۶۸) نافله ظهر و عصر را در سفر نباید خواند، ولی نافله عشا را که نماز وُتیره نامیده می شود به نیت اینکه شاید مطلوب خداوند باشد، می تواند بجا آورد

فضیلت سحر خیزی ونماز شب

باید توجه داشت که وقت سحر، وقت بسیار مبارکی است، وقت تهجد و عبادت خدا است وقت انس گرفتن با محبوب حقیقی در خلوت شب است، وقتی است که پیشوایان معصوم اسلام (سلام الله علیهم) مسلمانان را به بیداری و تهجد در آن ترغیب می نمودند، وقتی است که علمای بزرگ و صلحای روزگار همیشه در آن وقت از خواب

بر می خاستند و در پیشگاه حضرت حق به نماز خواندن و تلاوت قرآن و استغفار می پرداختند و حل مشکلات و قضای حوایج مهم خود را در این ساعت از آن ذات مقدس می خواستند و به مقصود می رسیدند خداوند در دو جای قرآن، کسانی را که در سحرگاهان به استغفار می پردازند و از خداوند کریم و رحیم بخشایش گناهان خود را می خواهند مورد تمجید قرار داده است وقت سحر بنابر اظهر، آخرین قسمت از یک ششم شب میباشد هر چند وقت نماز شب از نصف شب به بعد آغاز می شود و تا طلوع فجر ادامه پیدا می کند، ولی هر چه به طلوع فجر نزدیکتر باشد، ثواب بیشتری دارد برای نماز شب فضیلت های فراوانی و تاکید بسیاری در احادیث اهل بیت عصمت (علیهم السلام) ذکر شده است حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در ضمن وصیتهای خود به حضرت امیر المؤمنان (علیه السلام) فرمودند: «عَلیکَ بِصَلوهِ اللّیلِ، بِصلوهِ اللّیلِ، بِصلوهِ اللّیلِ» یعنی سه مرتبه فرمودند: نماز شب خواندن را بر خود لازم بشمار.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «شرافت مؤمن در نماز شب خواندن و عزت مؤمن در این است که متعرض اعراض مردم چیزهایی که مردم عنایت به پنهان ماندن آن دارند، نشود، به این معنا که تفحص در امور مردم نداشته باشد و غیبت آنان را نکند»

و نیز حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «مال دنیا و فرزندان، زینت زندگی این دنیا و نماز شب، زینت آخرت است»

در احادیث اسلامی برای نماز شب علاوه بر اینکه ثواب و فضیلت فراوان اخروی ذکر شده است، فواید دنیوی

بسیاری نیز برای آن بیان شده است که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: «نماز شب بخوانید که آن سنت پیغمبر و رسم صلحایی است که پیش از شما می زیستند و آن درد و مرض را از بدن شما دور می کند» و نیز فرمودند: «نماز شب خواندن روی انسان را سفید و نورانی وخلق انسان را نیکو و بوی وی را پاکیزه می کند و روزی را فراوان می سازد و موجب ادای قرض انسان می گردد و غم و اندوه را بر طرف می نماید و به چشم انسان جلوه و روشنی می بخشد»حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خانه هایی که در آنها نماز شب و قرآن خوانده می شود، برای اهل آسمان روشنایی می دهند به همان طوری که ستارگان آسمان برای مردم زمین، روشنایی می دهند» حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: «نماز شب خواندن را بر خود لازم بدانید زیرا هر بنده مؤمنی که هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر بخواند و در قنوت وتر ۷۰مرتبه استغفار کند خداوند او را از عذاب قبر و از عذاب آتش نجات می دهد وعمرش را در دنیا طولانی میکند و در زندگی اقتصادی خداوند به او وسعت و گشایش میدهد وهر خانه ای که در آن نماز شب خوانده شود آن خانه برای مردم آسمان روشنایی می دهد همانطورکه ستارگان آسمان برای مردم روی زمین روشنایی می بخشند» برای دستیابی به این توفیق لازم است از اول شب تصمیم بگیرند و مخصوصاً با کم غذا خوردن در شب خود

را برای بیداری آماده سازند که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «در سه چیز با سه چیز طمع مکن: ۱-در بیداری شب با پر خوردن ۲-در نور صورت با خوابیدن در جمیع شب ۳-در امان ماندن در دنیا با همنشینی با فاسقان و فاجران»

کیفیت نماز شب

و اما کیفیت نماز شب به این ترتیب است که:

هشت رکعت که هر دو رکعت به یک سلام انجام بگیرد به قصد نماز نافله شب خوانده شود و بعد از آن دو رکعت نماز به قصد نماز شفع می خواند و از آن پس یک رکعت به نیت نماز وتر بجا می آورد و بهتر این است که قنوت نماز وتر را به این ترتیب بجا بیاورد:

۱-دعای فرج را که عبارت از این دعا است: لا اله الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و سبحان الله رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین بخواند

۲-هفت مرتبه بگوید: استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذوالجلال و الاکرام من جمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه بعد از آن ۷۰مرتبه بگوید: استغفر الله ربی و اتوب الیه پس از آن ۳۰۰مرتبه بگوید: العفو سپس برای چهل مؤمن دعا کند (به زبان غیر عربی هم اشکال ندارد، مثلاً بگوید: خداوندا! فلانی را بیامرز) از آن پس برای خود و پدر و مادر خود دعا کند و در خاتمه قنوت ۷مرتبه بگوید: هذا مقامُ العائذِ بکَ مِنَ النارِ

فضیلت نماز جعفر طیار

نماز جعفر طیار، دارای ثواب و فضیلت بسیار است و بر اساس روایاتی که از اهل بیت عصمت(سلام الله علیهم) رسیده است تاثیر زیادی در بخشیده شدن گناهان انسان دارد

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «روزی که قلعه خیبر، دژ محکم یهودانی که در برابر پیشرفت اسلام جوان، سنگ اندازی می کردند و هر روز نقشه ای می

کشیدند و ترفندهایی برای متوقف ساختن، بلکه بر انداختن نظام اسلامی، طرح می کردند به دست سپاه اسلام فتح شد، جعفر از کشور حبشه که به سر پرستی جمعی از مسلمانان که در نتیجه فشار سردمداران کفر به آنجا مسافرت کرده بودند که تا در محیطی آزاد به اقامه مراسم دین قیام کنند و هم به تبلیغ اسلام پرداخته، درخت دین را در آن سر زمین بنشانند، مسافرت کرده بود مراجعت کرد حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از شنیدن این جریان بسیار خرسند گردید و فرمود: «والله ما ادری بایهما انا اشد سروراً بقدوم جعفر ام بفتح خیبر» قسم به خداوند از این دو جریانی که امروز برای ما پیش آمده است نمی دانم برای کدام یک بیشتر خشنود باشم، آیا برای فتح خیبر یا برای بازگشت جعفر؟ و از جای خود برخاست و جعفر را به آغوش کشید و میان دو چشم وی را بوسید و فرمود هدیه ای به تو بدهم چون این کلام را مسلمانان شنیدند افراد بسیاری در میان جمع گرد آمدند و چنین فکر می کردند که این هدیه طلا ونقره قابل توجهی خواهد بود حضرتش به جعفر فرمودند: «چهار رکعت نماز به تو تعلیم می دهم اگر بتوانی در هر روز و اگر نه در دو روز و گرنه در هر جمعه و اگر نتوانستی در هر ماه یک مرتبه و اگر نتوانستی در هر سال یک مرتبه بخوان، خداوند متعال گناهانی را که ما بین آن دو نماز انجام گرفته باشد می آمرزد سپس آن را بیان فرمود و توضیح آن به این

ترتیب است: چهار رکعت است به تشهد و دو سلام در رکعت اول بعد از سوره حمد سوره «اذا زلزلت» و در رکعت دوم بعد از سوره «و العادیات» و در رکعت سوم پس از حمد، سوره «اذا جاء نصرالله» و در رکعت چهارم بعد از حمد سوره «قل هو الله احد» و در هر رکعت بعد از فراغ از قرائت پانزده مرتبه می گوید سبحان الله و الحمد الله و لا اله الا الله و الله اکبر و در رکوع همین تسبیحات را ده مرتبه می گوید و چون سر از رکوع بر می دارد ده مرتبه و در سجده دوم ده مرتبه و بعد از سر بر داشتن پیش از اینکه برخیزد، ده مرتبه می گوید و هر چهار رکعت را به همین ترتیب می خواند که مجموعاً ۳۰۰مرتبه می شود اگر نتواند این سوره ها را بخواند بجای آنها هم سوره قل هو الله احد را بخواند، ثواب و فضیلت این نماز را بدست می آورد خواندن نماز جعفر در هر موقع مستحب است، ولی بهترین اوقات آن در روز جمعه هنگامی است که آفتاب در سطح زمین گسترش یافته باشد علمای بزرگ اسلام و صلحای روزگار در این وقت بر خواندن آن مواظبت داشته اند نماز های مستحبی غیر از اینها نیز بسیار است به کتاب مفاتیح الجنان و غیر آن مراجعه بفرمایید

وقت نافله های یومیه

(مساله ۷۶۹) نافله نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانده می شود و وقت آن از اول ظهر است تا موقعی که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود، به اندازه دو هفتم

آن شود، مثلاً اگر درازی شاخص هفت وجب باشد، هر وقت مقدار سایه ای که بعد از ظهر پیدا می شود به دو وجب رسید، آخر وقت نافله ظهر است

(مساله ۷۷۰) نافله عصر پیش از نماز عصر خوانده می شود و وقت آن تا موقعی است که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود، به چهار هفتم آن برسد و چنانچه بخواهد نافله ظهر و نافله عصر را بعد از وقت آنها بخواند، بهتر است نافله ظهر را بعد از نماز ظهر و نافله عصر را بعد از نماز عصر بخواند و بنابر احتیاط واجب، نیت ادا و قضا نکند

(مساله ۷۷۱) وقت نافله مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است تا وقتی که سرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب در آسمان پیدا می شود از بین برود

(مساله ۷۷۲) وقت نافله عشا بعد از تمام شدن نماز عشا تا نصف شب است و بهتر است بعد از نماز عشا بلافاصله خوانده شود

(مساله ۷۷۳) نافله صبح پیش از نماز صبح خوانده می شود و وقت آن بعد از گذاشتن از نصف شب به مقدار خواندن یازده رکعت نماز شب است، ولی احتیاط آن است که قبل از فجر اول نخوانند مگر آنکه بعد از نافله شب بلافاصله بخوانند، که در این صورت مانعی ندارد

(مساله ۷۷۴) وقت نافله شب از نصف شب است تا اذان صبح و بهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود

(مساله ۷۷۵) مسافر و کسی که برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند، می تواند آن را در اول شب بجا

آورد

نماز غفیله

(مساله ۷۷۶) یکی از نماز های مستحبی نماز غفیله است که بین نماز مغرب و عشا خوانده می شود و وقت آن بعد از نماز مغرب است تا وقتی که سرخی طرف مغرب از بین برود ودر رکعت اول آن، بعد از حمد باید بجای سوره این آیه را بخوانند:

و ذاالنون اذ ذهب مغاصباً آن لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات آن لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین ودر رکعت دوم بعد از حمد بجای سوره این آیه را بخوانند: و عنده مفاتح الغیب لا یعلمه الاـ هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقه الاـ یعلمها و لاـ حبه فی ظلمات الارض و لا رطب و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و در قنوت آن بگوید: اللهم انی اسالک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت آن تصلی علی محّمدٍ و آل محّمدٍ و آن تفعل بی کذا و کذا، و بجای کلمه کذا و کذا حاجتهای خود را بگوید و بعد بگوید: اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسالک بحق محمّدٍ و آل محمّدٍ علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی

احکام قبله

(مساله ۷۷۷) خانه کعبه در مکه معظمه می باشد قبله است، و باید روبروی آن نماز خواند، ولی کسی که دور است اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می خواند، کافی است و همچنین است کارهای دیگری که مانند سر بریدن حیوانات، باید رو به قبله انجام گیرد

(مساله ۷۷۸) کسی که نماز واجب

را ایستاده می خواند، باید طوری بایستد که بگویند رو به قبله ایستاده و لازم نیست زانو های او و نوک پای او هم رو به قبله باشد

(مساله ۷۷۹) کسی که باید نشسته نماز بخواند، اگر نمی تواند به طور معمول بنشیند و در موقع نشستن، کف پاها را به زمین می گذرد، باید در موقع نماز صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد و لازم نیست ساق پای او رو به قبله باشد

(مساله ۷۸۰) کسی که نمی تواند نشسته نماز بخواند، باید در حال نماز به پهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر ممکن نیست باید به پهلوی چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر این را هم نتواند باید به پشت بخوابد به طوری که کف پای او رو به قبله باشد

(مساله ۷۸۱) نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده را باید رو به قبله بجا آورده و در سجده سهو هم احتیاط واجب، همین است

(مساله ۷۸۲) نماز مستحبی را می شود در حال راه رفتن و سواری خواند و اگر انسان در این دو حال، نماز مستحبی بخواند، لازم نیست رو به قبله باشد

(مساله ۷۸۳) کسی که می خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید تا یقین کند که قبله کدام طرف است، و می تواند به گفته دو شاهد عادل یا یک عادل که از روی نشانه های حسی شهادت می دهند یا به قول کسی که از روی قاعده عملی قبله را می شناسد و محل اطمینان است عمل کند

و اگر اینها ممکن نشد باید به گمانی که از محراب مسجد مسلمانان یا قبرهای آنان یا از راههای دیگر پیدا می شود عمل نماید، حتی اگر از گفته فاسق یا کافری که به واسطه قواعد علمی قله را می شناسد گمان به قبله پیدا کند، کافی است

(مساله ۷۸۴) کسی که گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قوی تری پیدا کند نمی تواند به گمان ضعیف عمل نماید، مثلاً اگر میهمان از گفته صاحب خانه، گمان به قبله پیدا کند ولی بتواند از راه دیگر گمان قوی تری پیدا کند نباید به حرف او، عمل نماید

(مساله ۷۸۵) اگر برای پیدا کردن قبله وسیله ای ندارد، یا با اینکه کوشش کرده، گمانش به طرفی نمی رود، چنانچه وقت نماز وسعت دارد باید چهار نماز به چهار طرف بخواند و اگر به اندازه چهار نماز وقت ندارد، باید به اندازه ای که وقت دارد، نماز بخواند مثلاً اگر فقط به اندازه یک نماز وقت دارد، باید یک نماز به هر طرفی که می خواهد بخواند و باید نماز ها را طوری بخواند که یقین کند یکی از آنها رو به قبله بوده یا اگر از قبله کج بوده به طرف دست راست و دست چپ قبله، نرسیده است

(مساله ۷۸۶) اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است، باید به هر دو طرف نماز بخواند، ولی احتیاط مستحب آن است که در صورت گمان، به چهار طرف نماز بخواند

(مساله ۷۸۷) کسی که باید به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواهد نماز ظهر و عصر یا مغرب وعشا را بخواند بهتر آن است

که نماز اول را به هر چند طرف که واجب است بخواند، بعد نماز دوم را شروع کند

(مساله ۷۸۸) کسی که یقین به قبله ندارد، اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که باید رو به قبله انجام داد، مثلاً بخواهد سر حیوانی را ببرد، باید به گمان عمل نماید و اگر گمان ممکن نیست به هر طرف که انجام دهد، صحیح است

پوشانیدن بدن در نماز

(مساله ۷۸۹) مرد باید در حال نماز، اگر چه کسی او را نبیند عورتین خود را بپوشاند و بهتر است از ناف تا زانو را هم بپوشاند

(مساله ۷۹۰) زن باید در موقع نماز، تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می شود و دستها تا مچ و پاها تا مچ پا لازم نیست اما برای آنکه یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از طرف صورت و قدری پائین تر از مچ را هم بپوشاند

(مساله ۷۹۱) موقعی که انسان قضای سجده فراموش شده یا تشهد فراموش شده را بجا می آورد، بلکه بنابر احتیاط واجب در موقع سجده سهو هم، باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند

(مساله ۷۹۲) اگر انسان عمداً، یا از روی ندانستن مسأله در نماز عورتش را نپوشاند، نمازش باطل است

(مساله ۷۹۳) اگر در بین نماز بفهمد که عورتش پیدا است، باید آن را بپوشاند و چنانچه پوشاندن عورت زیاد طول بکشد، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده، نمازش صحیح است

(مساله ۷۹۴) اگر در حال ایستاده

لباسش عورت او را می پوشاند ولی ممکن است در حال دیگر، مثلاً در حال رکوع و سجود نپوشاند، چنانچه موقعی که عورت او پیدا می شود، به وسیله ای آن را بپوشاند، نماز او صحیح است ولی احتیاط مستحب آن است که با آن لباس نخواند

(مساله ۷۹۵) انسان می تواند در نماز خود را به علف و برگ درختان بپوشاند، ولی احتیاط مستحب آن است موقعی خود را با اینها بپوشاند که چیز دیگری نداشته باشد

(مساله ۷۹۶) اگر غیر از گل هیچ چیز ندارد که در نماز خود را بپوشاند، گل ساتر نیست و می تواند برهنه نماز بخواند

(مساله ۷۹۷) اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند چنانچه احتمال دهد که پیدا می کند، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تاخیر بیندازد، و اگر چیزی پیدا نکرد در آخر وقت مطابق وظیفه ای که گفته میشود نماز بخواند

(مساله ۷۹۸) کسی که می خواهد نماز خواند، اگر برای پوشاندن خو حتی برگ درخت و علف نداشته باشد و احتمال ندهد، که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را آن بپوشاند، در صورتی که نامحرم او را می بیند باید نشسته نماز بخواند و عورت خود را باران خود

بپوشاند و اگر کسی او را نمی بیند ایستاده نماز بخواند و جلو خود را با دست بپوشاند و در هر صورت رکوع و سجود را با اشاره انجام می دهد و برای سجود سر را قدری پائین تر می آورد

لباس نمازگزار

(مساله ۷۹۹) لباس نماز گزار شش شرط دارد: اول آنکه پاک باشد، دوم آنکه مباح باشد، سوم آنکه از اجزاء

مردار نباشد، چهارم آنکه از حیوان حرام گوشت نباشد، پنجم و ششم آنکه نمازگزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلا باف نباشد و تفصیل اینها در مسائل

آینده گفته می شود

شرط اول

(مساله ۸۰۰) لباس نمازگزار باید پاک باشد و اگر کسی عمداً با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است

(مساله ۸۰۱) کسی که نمی داند با بدن و لباس نجس، نماز باطل است اگر با بدن یا لباس نجس یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل می باشد

(مساله ۸۰۲) اگر به واسطه ندانستن مساله، چیز نجسی را نداند نجس است، مثلاً نداند عرق شتر نجاستخوار نجس است و با آن نماز بخواند نمازش باطل است

(مساله ۸۰۳) اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است وبعد از نماز بفهمد نجس بوده نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر وقت دارد، دوباره آن نماز را بخواند

(مساله ۸۰۴) اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته، قضا نماید

(مساله ۸۰۵) کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز، بدن یا لباس او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن، نماز را به هم نمی زند، باید در بین نماز، بدن

یا لباس را آب بکشد، یا لباس را عوض نماید، یا اگر چیز عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد، ولی چنانچه طوری باشد که اگر بـدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد، نماز به هم می خورد و اگر لباس را بیرون آورد برهنه می ماند، باید نماز را بشکند و با بدن و لباس پاک نماز بخواند

(مساله ۸۰۶) کسـی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز لباس او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخوانـد بفهمـد که نجس شـده، یا بفهمـد که لباس او نجس است و شک کنـد که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده در صورتی که آب کشـیدن یـا عوض کردن یـا بیرون آوردن لبـاس، نمـاز را به هم نمی زنـد و می توانـد لبـاس را بیرون آورد، بایـد لبـاس را آب بکشـد یا عوض کنـد، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانـده، لباس را بیرون آورد و نماز را تمـام کنـد، امـا اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانـده و لباس را هم نمی توانـد آب بکشـد یا عوض کنـد بایـد لباس را بیرون آورد و به دستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز را تمام کند ولی چنانچه طوری است که اگر لباس را آب بکشد یا عوض کنـد، نماز به هم می خورد و به واسـطه سـرما و مانند آن نمی تواند لباس را بیرون آورد، باید با همان حال نماز را تمام کند و نمازش صحیح است

(مساله ۸۰۷) کسی که در تنگی وقت مشغول

نماز است، اگر در بین نماز بـدن او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخوانـد ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمـد بـدن او نجس است و شک کنـد که همان وقت نجس شـده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشـیدن بدن نماز را به هم نمی زنـد، باید آب بکشد و اگر نماز را به هم می زند، و وقت به طوری تنگ است که اگر نماز را به هم بزند و بدن را تطهیر کند یک رکعت هم از وقت درک نمی کند باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است

(مساله ۸۰۸) کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد، چنانچه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده، نمازش صحیح است

(مساله ۸۰۹) اگر لباس را آب بکشـد و یقین کنـد که پاک شـده است و با آن نماز بخوانـد و بعـد از نماز بفهمـد پاک نشده، نمازش باطل است و آن را دوباره بخواند

(مساله ۸۱۰) اگر خونی در بـدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست، مثلاً یقین کند که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهائی بوده که نمی شود با آن نماز خواند، نماز او صحیح است

(مساله ۸۱۱) هر گاه یقین کند خونی که در بدن یا لباس اوست، خون نجسـی است که نماز با آن صحیح است، مثلاً یقین کند خون زخم و دمل است، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است، نمازش

صحیح است

(مساله ۸۱۲) اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون اینکه خود را آب بکشد، غسل کند و نماز بخواند، غسل و نمازش باطل است ونیز اگر جائی از اعضاء وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و پیش از آنکه را آب بکشد، وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می باشد

(مساله ۸۱۳) کسی که یک لباس دارد، اگر بدن و لباسش نجس شود و به اندازه آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد، چنانچه بتواند لباسش را بیرون آورد، باید بدن را آب بکشد و نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد بجا آورد و اگر به واسطه سرما یا عذر دیگر نتواند لباس را بیرون آورد، در صورتی که نجاست هر دو مساوی باشد، مثلاً هر دو بول یا خون باشد یا نجاست بدن شدیدتر باشد، مثلاً نجاستش بول باشد که باید دو مرتبه آن را آب کشید، احتیاط واجب آن است که بدن را آب بکشد، و اگر نجاست لباس بیشتر یا شدیدتر باشد هر کدام از بدن یا لباس را بخواهد می تواند آب بکشد

(مساله ۸۱۴) کسی که غیر از لاس نجس، لباس دیگری ندارد و وقت تنگ است یا احتمال نمی دهد که لباس پاک پیدا کند، باید نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته

شد بجا آورد

(مساله ۸۱۵) کسی که دو لباس دارد، اگر بداند یکی از آنها نجس است و نتواند آنها را آب بکشد و نداند کدام یک آنهاست، چنانچه وقت دارد، باید با هر دو لباس نماز بخواند مثلاً اگر میخواهد نماز ظهر وعصر بخواند باید با هر کدام یک نماز ظهر و یک نماز عصر بخواند، ولی اگر وقت تنگ است، باید نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد بجا آورد، و به احتیاط واجب آن نماز را با لباس پاک قضا نماید

شرط دوم

(مساله ۸۱۶) لباس نماز گزار باید مباح باشد و کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، اگر عمداً در لباس غصبی نماز بخواند باطل است و همچنین در لباسی که نخ یا تکمه یا چیز دیگر آن غصبی است نماز بخواند بنابر احتیاط واجب باید آن نماز را دوباره با لباس غیر غصبی بخواند

(مساله ۸۱۷) کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، ولی نمی داند نماز را باطل می کند، اگر عمداً با لباس غیر غصبی بخواند

(مساله ۸۱۸) اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است اگر خودش آن لباس را غصب کرده باشد و با آن نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید دوباره آن نماز را بخواند

(مساله ۸۱۹) اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است و می تواند فوراً یا بدون اینکه موالات یعنی پی در پی بودن نماز به هم بخورد، لباس غصبی را بیرون آورد، باید آن را بیرون آورد و نمازش صحیح است و

اگر چیز دیگر عورت او را نپوشانده یا نمی تواند لباس غصبی را فوراً بیرون آورد، یا اگر بیرون آورد پی در پی بودن نماز به هم می خورد در صورتی که به مقدار یک رکعت هم وقت داشته باشد، باید نماز را بشکند و با لباس غیر غصبی نماز بخواند و اگر به این مقدار وقت ندارد، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و به دستور نماز برهنگان نماز را تمام نماید

(مساله ۸۲۰) اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غصبی نماز بخواند، یا مثلاً برای اینکه دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است

(مساله ۸۲۱) اگر با عین پولی که خمس یا زکات آن را نداده لباس بخرد، نماز خواندن در آن لباس باطل است

شرط سوم

(مساله ۸۲۲) لباس نماز گزار باید از اجزاء حیوان مرده ای که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که اگر رگش را ببرند خون از آن جستن می کند نباشد بلکه اگر از حیوان مرده ای که مانند ماهی و مار خون جهنده ندارد لباس تهیه کند احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند

(مساله ۸۲۳) باید چیزی از مردار حلال گوشت مانند مو و پشم که روح ندارد همراه نمازگزار باشد، یا با لباسی که از آنها تهیه کرده اند، نماز بخواند نمازش صحیح است

شرط چهارم

(مساله ۸۲۵) لباس نماز گزار باید از حیوان حرام گوشت نباشد و اگر موئی از آن هم همراه نماز گزار باشد، نماز او باطل است

(مساله ۸۲۶) اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت مانند گربه بر بدن یا لباس نماز گزار

باشد، چنانچه تر باشد نماز باطل و اگر خشک شده و عین آن بر طرف شده باشد، نماز صحیح است

(مساله ۸۲۷) اگر مو و عرق و آب دهان کسی بر بدن یا لباس نماز گزار باشد اشکال ندارد و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد

(مساله ۸۲۸) اگر شک داشته باشد که لباسی از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت، چه در داخله تهیه شده باشد چه در خارجه، نماز خواندن با آن مانعی ندارد

(مساله ۸۲۹) اگر انسان احتمال دهد تکمه صدفی و مانند آن از حیوان است، نماز خواندن با آن مانعی ندارد و اگر بداند صدف است و احتمال بدهد صدف گوشت نداشته باشد، نماز خواندن با آن مانع ندارد

(مساله ۸۳۰) با پوست سنجاب و خز، نماز خواندن اشکال ندارد

(مساله ۸۳۱) اگر با لباسی که نمی داند که از حیوان حرام گوشت است، نماز بخواند نمازش صحیح است، ولی اگر فراموش کرده باشد، بنابر احتیاط واجب باید آن نماز را دوباره بخواند

شرط پنجم

(مساله ۸۳۲) پوشیدن لباس طلا باف برای مرد حرام و نماز با آن باطل است، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد

(مساله ۸۳۳) زینت کردن به طلا ـ مثل آویختن زنجیر طلا ـ به سینه و انگشتر طلا ـ به دست کردن و بستن ساعت مچی طلا به دست برای مرد حرام و نماز خواندن با آنها باطل است و احتیاط واجب آن است که از استعمال عینک طلا هم خود داری کند، ولی زینت کردن به طلا، برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد

(مساله ۸۳۴) اگر مردی نداند یا فراموش کند که انگشتری

یا لباسش از طلا است و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است

شرط ششم

(مساله ۸۳۵) لباس مرد نماز گزار بایـد ابریشم خالص نباشد و همچنین بنابر احتیاط واجب چیزهائی مانند عرقچین و بند شـلوار که به تنهایی ساتر عورتین نیستند در غیر نماز هم پوشیدن آن برای مرد حرام است

(مساله ۸۳۶) اگر آستر تمام لباس یا آستر مقـداری از آن ابریشم خالص باشد، پوشـیدن آن برای مرد حرام و نماز در آن باطل است

(مساله ۸۳۷) لباسی را که نمی داند از ابریشم خالص است یا جیز دیگر، پوشیدن آن اشکال ندارد، و نماز با آن صحیح است

(مساله ۸۳۸) دستمال ابریشمی و مانند آن اگر در جیب مرد باشد، اشکال ندارد و نماز را باطل نمی کند

(مساله ۸۳۹) پوشیدن لباس ابریشمی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد

(مساله ۸۴۰) پوشـیدن لباس غصبی و ابریشـمی خالص و طلا باف و لباسی که از مردار تهیه شده، در حال ناچاری مانعی ندارد و نیز کسـی که نـا چـار است لباس بپوشـد و لباس دیگری غیر از اینها نـدارد و تا آخر وقت هم ناچاری او از بین نمی رود، می تواند با این لباسها نماز بخواند

(مساله ۸۴۱) اگر غیر از لباس غصبی و لباسـی که از مردار تهیه شـده، لباس دیگری نـدارد و ناچار نیست لباس بپوشـد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز بخواند

(مساله ۸۴۲) اگر غیر از لباسـی که از حیوان حرام گوشت تهیه شده لباس دیگری ندارد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد، می تواند با همان لباس نماز بخواند و اگر ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته

شد نماز را بجا آورد و بنابر احتیاط واجب یک نماز دیگر هم با همان لباس بخواند

(مساله ۸۴۳) اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلا باف، لباس دیگری نداشته باشد چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز بخواند

(مساله ۸۴۴) اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند، واجب است اگر چه به کرایه یا خریداری باشد، تهیه نماید ولی اگر تهیه آن به قدری پول لازم دارد که نسبت به دارائی او زیاد است، یا طوری است که اگر پول را به مصرف لباس برساند، به حال او ضرر دارد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز بخواند

(مساله ۸۴۵) کسی که لباس ندارد، اگر دیگری لباس به او ببخشد یا عاریه دهد، چنانچه قبول کردن آن برای او مشقت نداشته باشد، باید قبول کند بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نیست، باید از کسی که لباس دارد، طلب بخشش یا عاریه نماید

(مساله ۸۴۶) بنابر احتیاط واجب باید انسان از پوشیدن لباس شهرت که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می خواهد آن را بپوشد معمول نیست و موجب هتک و موهون بودن است خودداری کند، ولی اگر با لباس نماز بخواند اشکال ندارد

(مساله ۸۴۷) احتیاط واجب آن است که مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه جز در موردی که داعی عقلانی و مصلحت مهمتری در بین باشد نپوشد، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند، اشکال ندارد

(مساله ۸۴۸) کسی که باید خوابیده نماز بخواند، اگر برهنه باشد و لحاف یا تشک

او نجس یا ابریشم خالص یا از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد، احتیاط واجب آن است که در نماز خود را با آنها نپوشاند
مواردی که لازم نیست بدن و لباس نماز گزار پاک باشد

(مساله ۸۴۹) در سه صورت که تفصیل آنها بعداً گفته می شود، اگر بدن یا لباس نماز گزار نجس باشد، نماز او صحیح است

اول: آنکه به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن او است لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد

دوم: آنکه بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم (که تقریباً به اندازه یک اشرافی می شود) به خون آلوده باشد

سوم: آنکه ناچار باشد یا بدن یا لباس نجس نماز بخواند

و در دو صورت اگر فقط لباس نماز گزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

اول: آنکه لباسهای کوچک او مانند جوراب و عرقچین نجس باشد

دوم: آنکه لباس زنی که پرستار بچه است نجس شده باشد و احکام این پنج صورت مفصلاً در مسائل بعد گفته می شود

(مساله ۸۵۰) اگر بدن یا لباس نماز گزار، خون زخم یا جراحت یا دمل باشد، چنانچه طوری است که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای بیشتر مردم یا برای خصوص او سخت است، تنها وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است، می تواند با آن خون نماز بخواند و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا دوائی که روی زخم گذاشته اند و نجس شده، در بدن یا لباس او باشد

(مساله ۸۵۱) اگر خون بریدگی و زخمی که به زودی خوب می شود و شستن آسان است، در بدن

یا لباس نماز گزار باشد، نماز او باطل است

(مساله ۸۵۲) اگر جائی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد، به رطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخواند ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولاً به رطوبت زخم آلوده می شود، به رطوبت آن نجس شود، نماز خواندن با آن مانعی ندارد

(مساله ۸۵۳) اگر زخمی که از توی دهان و بینی و مانند اینها باشد، خونی به بدن یا لباس برسد احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند، ولی با خون بواسیر می شود نماز خواند، اگر چه دانه هایش در داخل باشد

(مساله ۸۵۴) کسی که بدنش زخم است، اگر در بدن یا لباس خود خونی ببیند و نداند از زخم است یا خون دیگر، با آن نماز خواندن مانعی ندارد

(مساله ۸۵۵) اگر چند زخم در بدن باشد و به طوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود، تا وقتی همه خوب نشده اند، نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد، ولی اگر به قدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شود، هر کدام که خوب شد، باید برای نماز، بدن و لباس را از خون آن آب بکشد

(مساله ۸۵۶) اگر سر سوزنی خون حیض، در بدن یا لباس نماز گزار باشد، نماز او باطل است و بنابر احتیاط خون نفاس و استحاضه و خون سگ و خوک و کافر و مردار و حیوان حرام گوشت در بدن، یا لباس نماز گزار نباشد، ولی خون های دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشت اگر چه در چند جای بدن

و لبـاس باشـد در صورتی که ر وی هم کمتر از درهم باشـد (که تقریباً به انـدازه یـک اشـرافی می شود) نماز خوانـدن با آن، اشکال ندارد

(مساله ۸۵۷) خونی که به لباس بی آستر بریزد و به پشت آن برسد، یک خون حساب می شود، ولی اگر پشت آن، جدا خونی شود، بنـابر احتیـاط واجب بایـد هر کـدام را جـدا حسـاب نمود، پس، پس اگر خونی که در پشت و روی لباس است روی هم کمتر درهم باشد، نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد، نماز با آن باطل است

(مساله ۸۵۸) اگر خون، روی لباسـی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسـد و یـا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود، باید هر کـدام را جدا حساب نمود، پس اگر خون روی لباس و آستر، کمتر از درهم باشد نماز با آن صـحیح و اگر بیشتر باشد نماز با آن باطل است

(مساله ۸۵۹) اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی به آن برسد در صورتی که خون و رطوبتی که به آن رسیده به انـدازه درهم یـا بیشتر شود و اطراف را آلوده کنـد، نمـاز بـا آن باطل است بلکه اگر رطوبت و خون به انـدازه درهم نشود و اطراف را هم آلوده نکنـد، نمـاز خوانـدن با آن اشـکال دارد ولی اگر رطوبت مخلوط به خون شود و از بین برود نماز صـحیح است و الا باطل است، بنابر احتیاط واجب

(مساله ۸۶۰) اگر بدن یا لباس خونی نشود، ولی به واسـطه رسـیدن به خون نجس شود اگر چه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد، نمی

شود با آن نماز خواند

(مساله ۸۶۱) اگر خونی که در بـدن یا لباس است کمتر از درهم باشد و نجاست دیگری به آن برسد، مثلاً یک قطره بول روی آن بریزد، نماز خواندن با آن جایز نیست

(مساله ۸۶۲) اگر لباسـهای کوچـک نمـاز گزار مثـل عرقچین و جوراب که نمی شود بـا آنهـا عورت را پوشانیـد نجس باشـد، چنانچه از مردار و حیوان حرام گوشت درست نشـده باشـد، نماز با آنها صـحیح است و نیز اگر با انگشتری نجس نماز بخواند، اشکال ندارد

(مساله ۸۶۳) چیز نجس مانند دسـتمال و کلید و چاقوی نجس جائز است همراه نماز گزار باشد و بعید نیست مطلق لباس نجس حتی پیراهن هم اگر همراه او باشد، مثلاً در جیب او باشد و آن را نپوشیده باشد، ضرری به نماز نرساند

(مساله ۸۶۴) زنی که پرستار بچه است و بیشتر از یک لباس ندارد، هر گاه شبانه روزی یک مرتبه لباس خود را آب بکشد، اگر چه تا روز دیگر لباس به بول بچه نجس شود، می توانـد با آن لباس نماز بخوانـد ولی احتیاط واجب آن است که لباس خود را در شبانه روز یـک مرتبه برای اولین نمازی که لباسـش پیش از آن نجس شـده آب بکشـد، و نیز اگر بیشتر از یک لباس دارد ولی ناچار است که همه آنها را بپوشد، چنانچه شبانه روزی یک مرتبه به دستوری که گفته شده همه آنها را آب بکشد، کافی است

چیزهائی که در لباس نماز گزار مستحب است

(مساله ۸۶۵) چنـد چیز در لبـاس نمـاز گزار مسـتحب است که از آن جمله است: عمـامه با تحت الحنک، پوشـیدن عبا و لباس سفید و پاکیزه ترین لباسها و استعمال بوی

خوش و دست کردن انگشتری عقیق

چیزهائی که در لباس نماز گزار مکروه است

(مساله ۸۶۶) چند چیز در لباس نماز گزار مکروه است و از آن جمله است: پوشیدن لباس سیاه و چرک و تنگ و لباس شرابخوار که نجس بودن آن معلوم نباشد و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی کند و لباسی که نقش صورت دارد و نیز باز بودن تکمه های لباس و دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد، مکروه می باشد

مکان نماز گزار

مکان نماز گزار چند شرط دارد:

شرط اول آنکه مباح باشد

(مساله ۸۶۷) کسی که در ملك غصبی نماز می خواند اگر چه روی فرش و تخت و مانند اینها باشد، نمازش باطل است، حتی نماز خواندن غاصب در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی، باطل است

(مساله ۸۶۸) نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است، بدون اجازه کسی که منفعت ملك او می باشد، باطل است، مثلاًـ در خانه اجاره ای اگر صاحب خانه یا دیگری بدون اجازه کسی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخواند، نمازش باطل است و همچنین است اگر در ملکی که دیگری در آن حقی دارد نماز بخواند، مثلاً اگر میت وصیت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند، تا وقتی ثلث را جدا نکنند، نمی شود در ملك او نماز خواند

(مساله ۸۶۹) کسی که در مسجد نشسته، اگر دیگری جای او را غصب کند و در آنجا نماز بخواند گناه کرده است ولی نمازش صحیح است

(مساله ۸۷۰) اگر در جائی که نمی داند غصبی است نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، یا در جائی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید،

نماز او صحیح است مگر آنکه خودش غصب کرده باشد

(مساله ۸۷۱) اگر بدانـد جائی غصبی است، ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است و در آنجا نماز بخواند، نماز او باطل می باشد

(مساله ۸۷۲) کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند، چنانچه حیوان سواری یا زین آن غصبی باشد، نماز باطل است و همچنین است اگر بخواهد سواره نماز مستحبی بخواند

(مساله ۸۷۳) کسـی که در ملکی با دیگری شریک است اگر سهم او جدا نباشد، بدون اجازه شریکش نمی تواند در آن ملک تصرف کند و نماز بخواند

(مساله ۸۷۴) اگر بـا عین پولی که خمس و زکات آن را نـداده ملکی بخرد، تصـرف او در آن ملك حرام و نمازش هم در آن باطل است

(مساله ۸۷۵) اگر صـاحب ملك به زبان، اجازه خوانـدن بدهـد و انسان بدانـد که قلباً راضـی نیست، نماز خوانـدن در ملك او باطل است و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که قلباً راضی است، نماز صحیح است

(مساله ۸۷۶) تصـرف در ملـك میتی که خمس یـا زکات بـدهکار است، حرام و نماز در آن باطل است، ولی اگر بـدهی او را بدهند یا ضامن شوند که ادا نمایند به نحوی که از عهده میت ساقط شود جائز است و اگر عین مالی که خمس یا زکات به آن تعلق گرفته معلوم باشـد، فقط تصـرف و نماز در آن عین قبل از اداء جائز نیست ولی تصـرف و نماز در غیر آن با رضایت ورثه یا ولی آنها در صورتی که صغیر باشند، اشکال ندارد

(مساله ۸۷۷) تصرف در ملك میتی که به مردم بدهکار است، حرام و

نماز در آن باطل است ولی تصرفات جزئی که برای برداشتن میت معمول است اشکال نـدارد و نیز اگر بدهکاری او کمتر از مالش باشـد و ورثه هم تصـمیم داشـته باشـند که بـدهی او را بدون مسامحه بدهند، تصـرفی که غیر فروختن و از بین بردن مال باشد، اشکال ندارد

(مساله ۸۷۸) اگر میت قرض نداشته باشد ولی بعضی از ورثه او صغیر یا دیوانه یا غائب باشند، تصرف در ملک او حرام و نماز در آن باطل است ولی تصرفات جزئی که برای برداشتن میت معمول است، اشکال ندارد

(مساله ۸۷۹) نماز خوانـدن در مسافر خانه و حمام وماننـد اینها که برای واردین آماده است با اطمینان به رضایت صاحبان آنها اشـکال نـدارد، ولی در غیر این قبیـل جاها، در صورتی میشود نماز خوانـد که مالک آن اجازه بدهـد، یا حرفی بزنـد که معلوم شود، برای نماز خوانـدن اذن داده است، مثل اینکه به کسـی اجازه دهـد در ملک او بنشـیند و بخوابـد، که از اینها فهمیـده می شود برای نماز خواندن هم اذن داده است

(مساله ۸۸۰) در زمین بسـیار وسـیعی که برای بیشتر مردم مشکل است موقع نماز از آنجا بجای دیگر بروند، بدون اجازه مالک نماز خواندن و نشستن و خوابیدن در آن، اشکال ندارد

شرط دوم

(مساله ۸۸۱) مکان نماز گزار باید بی حرکت باشد، و اگر به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشد در جائی که حرکت دارد، مانند اتومبیل و کشتی و ترن نماز بخواند، به قدری که ممکن است باید در حال حرکت چیزی نخواند و اگر آنها از قبله به طرف دیگر حرکت کنند، به طرف قبله برگردد

(مساله

۸۸۲) نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها، وقتی ایستاده اند مانعی ندارد

(مساله ۸۸۳) روی خرمن گندم و جو و مانند اینها که نمی شود بی حرکت ماند، نماز باطل است

شرط سوم

(مساله ۸۸۴) آنکه در جایی نماز بخواند که اطمینان به تمام کردن نماز داشته باشد در جائی که به واسطه احتمال باد و باران و زیادی جمعیت و مانند اینها، اطمینان ندارد که بتواند نماز را تمام کند، احتیاط واجب آن است که نماز نخواند

شرط چهارم

آنکه در جائی که ماندن در آن حرام است، مثلاً زیر سقفی که نزدیک است خراب شود باید نماز نخواند باطل است

شرط پنجم

آنکه روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن حرام است، مثل فرشی که اسم خدا بر آن نوشته شده، نباید بخواند اگر خواند باطل است

شرط ششم

آنکه در جائی که سقف آن کوتاه است و نمی تواند در آنجا راست بایستد یا به اندازه ای کوچک است که جای رکوع و سجود ندارد، نماز نخواند و اگر ناچار شود در چنین جائی نماز بخواند، باید به قدری که ممکن است قیام و رکوع و سجود را بجا آورد

(مساله ۸۸۵) برای رعایت ادب جلوتر از قبر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام (علیه السلام) نماز نخواند و چنانچه نماز خواندن بی احترامی و مستلزم هتک باشد، حرام است و نماز بنابر احتیاط واجب صحیح نیست

(مساله ۸۸۶) اگر در نماز چیزی مانند دیوار بین او و قبر مطهر باشد که بی احترامی نشود اشکال ندارد، ولی فاصله شدن صندوق شریف و ضریح و پارچه ای که روی آن افتاده، کافی نیست

شرط

هفتم

آنکه مکان نماز گزار اگر نجس است به طوری تر نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد، ولی جائی که پیشانی را بر آن می گذارد اگر نجس باشد در صورتی که خشک هم باشد نماز باطل است، و احتیاط مستحب آن است که مکان نماز گزار اصلاً نجس نباشد

(مساله ۸۸۷) بنابر احتیاط مستحب باید زن عقب تر از مرد بایستد و جای سجده او از جای ایستادن مرد کمی عقب تر باشد

(مساله ۸۸۸) اگر زن برابر مرد یا جلوتر بایستد و با هم وارد نماز شوند، بهتر آن است که نماز را دوباره بخوانند

(مساله ۸۸۹) اگر بین مرد و زن، دیوار یا پرده، یا چیز دیگری باشد نمازشان صحیح است و احتیاط مستحب هم در دوباره خواندن نیست

شرط هشتم

آنکه جا ی پیشانی نماز گزار از جای زانوهای او، پیش از چهار انگشت بسته پست تر یا بلند تر نباشد، و احتیاط واجب آن است که از سر انگشتان پا هم بیشتر از این پست تر و بلند تر نباشد

(مساله ۸۹۰) بودن مرد و زن نا محرم در جائی که کسی در آنجا نیست و کسی هم نمی تواند وارد شود در صورتی که احتمال وقوع معصیت را بدهند، حرام است و احتیاط مستحب آن است که در آنجا نماز نخوانند

(مساله ۸۹۱) نماز خواندن در جائی که تار و مانند آن استعمال می کنند، باطل نیست، ولی گوش دادن به آنها حرام است

(مساله ۸۹۲) در خانه کعبه و بر بام آن نماز واجب خواندن مکروه است، ولی در حال ناچاری مانع ندارد

(مساله ۸۹۳) خواندن نماز مستحب در خانه کعبه و بر بام

آن اشکال ندارد، بلکه مستحب است در داخل خانه، مقابل هر رکنی، دو رکعت بخوانند

جاهائی که نماز خواندن در آنها مستحب است

(مساله ۸۹۴) در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است، که نماز را در مسجد بخوانند و بهتر از همه مسجد ها مسجد الحرام است و بعد از آن مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بعد مسجد کوفه و بعد از آن مسجد بیت المقدس و بعد از مسجد بیت المقدس، مسجد جامع هر شهر و بعد از آن مسجد محله و بعد از محله، مسجد بازار است

(مساله ۸۹۵) برای زنها نماز خواندن در خانه، بلکه در صندوقخانه و اطاق عقب بهتر است، ولی اگر بتوانند کاملاً خود را از نامحرم حفظ کنند، بهتر است در مسجد نماز بخوانند

(مساله ۸۹۶) نماز در حرم امامان (علیهم السلام) مستحب، بلکه بهتر از مسجد است و نماز در حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) برابر دویست هزار نماز است

(مساله ۸۹۷) زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نماز گزار ندارد مستحب است و همسایه مسجد اگر عذری نداشته باشد، مکروه است در غیر مسجد، نماز بخواند

(مساله ۸۹۸) مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمیشود، غذا نخورد و در کارها با او مشورت نکند و همسایه او نشود، و از او زن نگیرد و به او زن ندهد

جاهای که نماز خواندن در آنها مکروه است

(مساله ۸۹۹) نماز خواندن در چند جا مکروه است و از جمله است: حمام، زمین شوره نمکزار، مقابل انسان، مقابل دری که باز است، در جاده و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می کنند زحمت نباشد و چنانچه زحمت باشد حرام، ولی نماز باطل نیست، مقابل آتش و چراغ، در آشپزخانه و هر جا که کوزه آتش باشد،

مقابل چاه و چاله ای که محل بول باشد، روبروی عکس و مجسمه چیزی که روح دارد، مگر آنکه روی آن پرده بکشند، در اطاقی که جنب در آن باشد، در جائی که عکس باشد اگر چه روبروی نماز گزار نباشد، مقابل قبر، روی قبر، بین دو قبر، در قبرستان

(مساله ۹۰۰) کسی که در محل عبور مردم نماز می خواند، یا کسی روبروی اوست، مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است

احکام مسجد

(مساله ۹۰۱) نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است و هر کس بفهمد که نجس شده است باید فوراً نجاست آن را بر طرف کند و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند، واگر نجس شود نجاستش را بر طرف نمایند، مگر آنگه واقف آن را جزء مسجد قرار نداده باشد

(مساله ۹۰۲) اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید، یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند، تطهیر مسجد بر او واجب نیت ولی اگر بی احترامی به مسجد باشد بنابر احتیاط واجب، باید به کسی که می تواند تطهیر کند، اطلاع دهد

(مساله ۹۰۳) اگر جائی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدو ن کندن یا خراب کردن ممکن نیست، باید آنجا را بکنند یا اگر خرابی زیاد لازم نمی آید، خراب نمایند و پر کردن جائی که کنده اند، و ساختن جائی که خراب کرده اند، واجب نیست ولی اگر آن کس که نجس کرده، بکند یا خراب کرده اند، واجب نیست ولی اگر آن کس که نجس کرده، بکند یا خراب

کند در صورتی امکان باید پر کند و تعمیر نماید

(مساله ۹۰۴) اگر مسجدی را غصب کنند و بجای آن خانه و مانند آن بسازند، که دیگر به آن مسجد نگویند باز هم بنابر احتیاط واجب نجس کردن آن حرام و تطهیر آن واجب است

(مساله ۹۰۵) نجس کردن حرم امامان (علیهم السلام) حرام است و اگر یکی از آنها نجس شود، چنانچه نجس ماندن آن بی احترامی باشد، تطهیر آن واجب است، بلکه احتیاط واجب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند

(مساله ۹۰۶) اگر حصیر مسجد نجس شود، بنابر احتیاط واجب باید آن را آب بکشند، ولی چنانچه به واسطه آب کشیدن، خراب می شود و بریدن جای نجس بهتر است، باید آنرا بُبرند و اگر کسی که نجس کرده ببُرد، باید خودش اصلاح کند

(مساله ۹۰۷) بردن عین نجاست مانند خون در مسجد اگر بی احترامی به مسجد باشد، حرام است و همچنین بردن چیزی که نجس شده، در صورتی که بی احترامی به مسجد باشد، حرام است

(مساله ۹۰۸) اگر مسجد را برای روضه خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود، اشکال ندارد

(مساله ۹۰۹) بنابر احتیاط واجب مسجد را به طلا نباید زینت نمایند و همچنین نباید صورت چیزهائی که مثل انسان و حیوان روح در مسجد نقش کنند و نقاشی چیزهائی که روح ندارد، مثل گل و بوته مکروه است

(مساله ۹۱۰) اگر مسجد خراب هم شود نمی توانند آن را بفروشند، یا داخل ملك و جاده نمایند مگر

اینکه ولی فقیه بر اساس مصالح مهمتری اجازه بدهد

(مساله ۹۱۱) فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد حرام است و اگر مسجد خراب شود، باد اینها را صرف تعمیر همان مسجد کنند، و چنانچه به درد آن مسجد نخورد، باید در مسجد دیگر مصرف شود، ولی اگر به درد مسجدهای دیگر هم نخورد، می توانند آن را بفروشند و پول آن را، اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد و گرنه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند

(مساله ۹۱۲) ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیک به خرابی می باشد مستحب است و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد، می توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند، بلکه می توانند مسجدی را که خراب نشده، برای احتیاج مردم خراب کنند و بزرگتر بسازند

(مساله ۹۱۳) تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ آن مستحب است و کسی که می خواهد مسجد برود، مستحب برود، مستحب است خود را خوشبو کند و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد و ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد و موقع داخل شدن به مسجد اول پای راست و موقع بیرون آمدن، اول پای چپ را بگذارد و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر از مسجد بیرون رود

(مساله ۹۱۴) وقتی انسان وارد مسجد می شود، مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیت و احترام مسجد بخواند و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند، کافی است

(مساله ۹۱۵) خوابیدن در مسجد، اگر انسان ناچار نباشد و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا و مشغول صنعت

شـدن و خوانـدن شـعری که نصـیحت وماننـد آن نباشـد، مکروه است و نیز مکروه است و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سـینه را در مسـجد بینـدازد و گمشده ای را طلب کند و صدای خود را بلند کند، ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد

(مساله ۹۱۶) راه دادن بچه و دیوانه به مسـجد مکروه است و کسـی که پیاز و سیر و مانند اینها خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می کند، مکروه است به مسجد برود

اذان و اقامه

(مساله ۹۱۷) برای مرد و زن مسـتحب است پیش از نمازهـای یومیه اذان و اقـامه بگوینـد، ولی پیش از نمـاز عیـد فطر و قربان، مستحب است سه مرتبه بگویند الصّلوهُ و در نماز های واجب دیگر سه مرتبه الصّلوهُ را به قصد رجاء بگویند

(مساله ۹۱۸) مستحب است در روز اولی که بچه به دنیا می آید، یا پیش از آنکه بند نافش بیفتد، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگویند

(مساله ۹۱۹) اذان هیجده جمله است: اللّهُ اکبرُ چهار مرتبه اشـهدً آن لا الهَ الا اللّه، اشـهدً آن محّمداً رسولً اللهِ، حیّ علی الصلاهِ، حیَّ علی الفلاـحِ، حیّ علی خیرِ العملِ، الله اکبرُ، لا الهَ الا اللّهُ هر یک دو مرتبه، و اقامه هفـده جمله است یعنی دو مرتبه الله اکبرُ از اول اذان و یک مرتبه لا اِلَه الّا اللّه از آخر آن کم می شود و بعد از گفتن حیّ علی خیرِ العملِ باید دو مرتبه قد قامتِ الصـلاه اضافه نمود

(مساله ۹۲۰) اشهدً آن علیاً ولیَ اللهِ جزء اذان و اقامه نیست ولی خوب است بعد

از اشـهدً آن محمـداً رسولُ اللهِ، به قصـد قربت گفته شود و چون در امثال زمان ما، شـعار تشـیع محسوب می شود در هر جا که اظهار این شعار مستحسن و لازم باشد، گفتن آن هم مستحسن و لازم است

ترجمه اذان و اقامه

اللهَ اکبرً یعنی خدای تعالی بزرگتر از آن است که او را وصف کنند اشهدً آن لا الهَ الاّ اللهً یعنی شهادت می دهم که غیر خدائی که یکتـا و بی همتا است خـدای دیگر سـزاوار پرسـتش نیست اشَـهدً آن محمـداً رسولُ اللهِ یعنی شـهادت می دهم که حضـرت محمد بن عبدالله صـلی علیه و آله و سـلم پیغمبر و فرسـتاده خداست اشهدً آن علیاً امیر المؤمنینَ ولیّ الله یعنی شهادت می دهم که حضـرت علی (علیه الصـلاه و السلام) امیر المؤمنین ولی خدا بر همه خلق است حیّ علیَ الصلاه یعنی بشتاب برای نماز حیّ علی الفلاحِ یعنی بشـتاب برای رسـتگاری حیّ علی خیرِ العملِ یعنی بشـتاب برای بهترین کارها که نماز است قَـد قامتِ الصـلاه یعنی بتحقیق نماز بر پا شد لا الهَ الاّ اللهُ یعنی خدائی سزاوار پرستش نیست مگر خدائی که یکتا و بی همتا است

(مساله ۹۲۱) بین جمله های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد، باید دوباره آن را از سر بگیرد

(مساله ۹۲۲) اگر در اذان و اقـامه صـدا را در گلـو بینـدازد چنـانچه غنـا شـود، یعنی به طـور آواز خوانی که در مجـالس لهو و بازیگری معمول است، اذان و اقامه را بگوید، حرام است و اگر غنا نشود، مکروه می باشد

(مساله ۹۲۳) در پنج نماز اذان ساقط می

شود:

اول: نماز عصر روز جمعه

دوم: نماز عصر روز عرفه که روز نهم ذی الحجه است

سوم: نماز عشا ء شب عید قربان، برای کسی که در مشعر الحرام باشد

چهارم: نماز عصر و عشاء زن مستحاضه

پنجم: نماز عصر کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کند و در این پنج نماز در صورتی اذان ساقط می شود، که با نماز قبلی فاصله نشود، یا فاصله کمی بین آنها باشد، ولی فاصله شدن نافله و تعقیب ضرر ندارد

(مساله ۹۲۴) اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند، کسی که با آن جماعت نماز می خواند نباید برای خود اذان و اقامه بگوید

(مساله ۹۲۵) اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد رود و بیند جماعت تمام شده، تا وقتی که صفها بهم نخورده و جمعیت متفرق نشده، نمی تواند برای نماز خود اذان و اقامه بگوید در صورتی که برای جماعت اذان و اقامه گفته شده باشد

(مساله ۹۲۶) در جایی که عده ای مشغول نماز جماعتند، یا نماز آنان تازه تمام شده و صف ها بهم نخورده است، اگر انسان بخواهد فُرادا یا با جماعت دیگری که بر پا می شود نماز بخواند، با سه شرط اذان و اقامه از او ساقط می شود:

اول: آنکه برای آن نماز، اذان گفته باشند

دوم: آنکه نماز او و نماز جماعت در یک مکان باشد، پس اگر نماز جماعت، داخل مسجد باشد و او بخواهد در بام مسجد نماز بخواند، مستحب است اذان و اقامه بگوید

(مساله ۹۲۷) اگر در شرط دوم از شرطهایی که در مساله پیش گفته شد شک کند، یعنی شک کند که نماز جماعت

صحیح بوده یا نه، اذان و اقامه از او ساقط است، ولی اگر در یکی از دو شرط دیگر شک کند، مستحب است اذان و اقامه بگوید

(مساله ۹۲۸) کسی که اذان و اقامه دیگری را شنید، چه با او گفته باشد یا نه، در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می خواهد بخواند، زیاد فاصله نشده باشد، می تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید

(مساله ۹۳۰) اگر مرد اذان ر با قصد لذت بشنود، اذان از او ساقط نمی شود بلکه اگر قصد لذت هم نداشته باشد، ساقط شدن اذان اشکال دارد

(مساله ۹۳۱) اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید، ولی در جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگوید، کافی است

(مساله ۹۳۲) اقامه باید بعد از اذان گفته شود و اگر قبل از اذان بگویند، صحیح نیست

(مساله ۹۳۳) اگر کلمات اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید مثلاً حیّ علی الفلاحِ را پیش از حیّ علی الصلاه بگوید، از جایی که ترتیب به هم خورده، دوباره بگوید

(مساله ۹۳۴) باید بین اذان و اقامه ندهد و اگر بین آنها بقدری فاصله دهد که اذانی را گفته اذان این اقامه حساب نشود، مستحب است دوباره اذان و اقامه را بگوید و نیز اگر بین اذان و اقامه و نماز بقدری فاصله دهد فاصله دهد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود، مستحب است دوباره برای آن نماز، اذان و اقامه بگوید

(مساله ۹۳۵) اذان واقامه باید به عربی صحیح گفته شود، پس اگر به عربی غلط بگوید، یا بجای حرفی حرف دیگر بگوید یا مثلاً ترجمه آنها را به

فارسی بگوید صحیح نیست

(مساله ۹۳۶) اذان و اقامه بایـد بعـد از داخل شـدن وقت نماز گفته شود و اگر عمـداً یا از روی فراموشـی پیش او وقت بگوید، باطل است

(مساله ۹۳۷) اگر پیش از گفتن اقامه شک کند که اذان گفته یا نه، باید اذان را بگوید، ولی اگر مشغول اقامه شود و شک کند که اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست

(مساله ۹۳۸) اگر در بین اذان یـا اقـامه، پیش از آنکه قسـمتی را بگویـد شـک کنـد که قسـمت پیش از آن را گفته یـا نه، باید قسـمتی را که در گفتن آن شـک کرده بگیـد، ولی اگر در حال گفتن قسـمتی از اذان یا اقامه شک کنـد که آنچه پیش از آن است گفته یا نه، گفتن آن لازم نیست

(مساله ۹۳۹) مسـتحب است انسان در موقع گفتن اذان، رو به قبله بایسـتد و با وضو یا غسل باشد و دسـتها را به گوش بگذرد و صدا را بلند نماید و بکشد و بین جمله های اذان کمی فاصله دهد و بین آنها حرف نزند

(مساله ۹۴۰) مسـتحب است بـدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشـد و آن را از اذان آهسـته تر بگوید و جمله های آن را به هم نچسباند ولی به اندازه ای که بین جمله های اذان فاصله می دهد، بین جمله های اقامه فاصله ندهد

(مساله ۹۴۱) مستحب است بین اذان و اقامه یک قدم بر دارد یا قدری بنشیند یا سجده کند یا ذکر بگوید یا قدری ساکت باشد یا حرفی بزند یا دو رکعت نماز بخواند ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح مستحب نیست،

نماز خواندن بین اذان و اقامه مغرب را به امید ثواب بجا بیاورد

(مساله ۹۴۲) مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می کنند، عادل و وقت شناس و صدایش بلند باشد و اذان را در جای بلند بگوید

واجبات نماز

واجبات نماز یازده چیز است: اول نیت، دوم قیام یعنی (ایستادن)، سوم تکبیره الاحرام یعنی گفتن الله اکبرً در اول نماز، چهارم رکوع، پنجم سجود، ششم قرائت، هفتم ذکر، هشتم تشهد، نهم سلام، دهم ترتیب، یازدهم موالات یعنی پی در پی بودن اجزاء نماز (مساله ۹۴۳) بعضی از واجبات نماز رکن است، یعنی اگر انسان آنها را بجا نیاورد، یا در نماز اضافه کند، عمداً باشد یا اشتباهاً نماز باطل می شود و بعضی دیگر رکن نیست، یعنی اگر عمداً کم یا زیاد شود نما ز باطل می شود و چنانچه اشتباهاً کم یا زیاد گردد نماز باطل نمی شود و رکن نماز پنج چیز است: اول نیت، دوم تکبیره الاحرام، سوم قیام در موقع

گفتن تکبیره الاحرام و قیام متصل به رکوع یعنی ایستادن پیش از رکوع، چهارم رکوع، پنجم دو سجده از یک رکعت

نیت

(مساله ۹۴۴) انسان باید نماز را به نیت قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بجا آورد و لازم نیست نیت ا از قلب خود بگذراند یا مثلاً به زبان بگوید که چهار رکعت نماز ظهر می خوانم، قربهً الی الله

(مساله ۹۴۵) اگر در نماز طهر یا در نماز عصر نیت کند که چهار رکعت نماز می خوانم و معین نکند ظهر است یا عصر نماز او باطل است و نیز کسی که مثلاً قضای نماز ظهر بر او واجب است، اگر در وقت نماز ظهر بخواهد آن نماز قضا یا نماز ظهر آن روز را بخواند باید نمازی را که می خواند، در نیت معین کند

(مساله ۹۴۶) انسان باید از اول تا آخر نماز به نیت خود باقی باشد،

پس اگر در بین نماز بطوری غافل شود که بپرسند چه می کنی؟ نداند چه بگوید، نمازش باطل است

(مساله ۹۴۷) انسان بایـد فقط برای انجام امر خداونـد عالم نماز بخواند، پس کسـی که ریا کند، یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند، نمازش باطل است خواه فقط برای مردم باشد یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد

(مساله ۹۴۸) اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا بجا آورد، نماز باطل است، چه آن قسمت واجب باشد مثل حمد و سوره، چه مستحب باشد مانند قنوت، بلکه اگر تمام نماز را برای خدا بجا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد یا در وقت مخصوصی مثل اول وقت یا به طر ز مخصوصی مثلاً با جماعت نماز بخواند، نمازش باطل است

تکبیره الاحرام

(مساله ۹۴۹) گفتن اللهُ اکـبَر در اول هر نمـاز واجب و رکن است و بایـد حروف (الله) و حروف (اکبر) و دو کلمه (اللهُ اکبر) را پشت سر هم بگوید و نیز باید این دو کلمه به عربی صـحیح گفته شود و اگر به عربی غلط بگوید یا مثلاً ترجمه آن به فارسـی بگوید، صحیح نیست

(مساله ۹۵۰) احتیاط واجب آن است که تکبیره الاحرام نماز را به چیزی که پیش از آن می خواند، مثلاً به اقامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می خواند، نچسباند

(مساله ۹۵۱) اگر انسان بخواهـد (اللهُ اکبر) را به چیزی که بعـد از آن می خوانـد مثلاً به بسم الله الرحمن الرحیم) بچسـباند باید (ر) اکبر را با پیش بخواند

(مساله ۹۵۲) موقع گفتن تکبیره الاحرام باید بدن آرام باشد

و اگر عمداً حالی که بدنش حرکت دارد، تکبیره الاحرام را بگوید، باطل است

(مساله ۹۵۳) تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشنود و اگر به واسطه سنگینی یا کری گوش یا سرو صدای زیاد نمی شنود، باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد، بشنود

(مساله ۹۵۴) کسی که لال است یا زبان او مرضی دارد که نمی تواند (اللهُ اکبر) را درست بگوید، باید به هر طور که می تواند بگوید و اگر هیچ نمی تواند بگوید باید در قلب خود بگذراند و برای تکبیر اشاره کند و زبانش را هم اگر می تواند حرکت دهد

(مساله ۹۵۵) مستحب است بعد از تکبیره الاحرام بگوید: یا مُحسنُ قداتاکَ المسیءُ و قد امَرتَ المحسنَ آن یتجاوَز عنِ المسیءِ انتَ المحسنُ و انا المُسیءُ بحقّ محمّدٍ و آلِ محّمدٍ صل عَلی محّمدِ و ال محّمدِ و تجاوَز عن قبیحِ ما تعلمُ منّی یعنی ای خدائی که به بندگان احسان می کنی بنده گنهکار به در خانه تو آمده و تو امر کرده ای که نیکوکار از گنهکار بگذرد، تو نیکو کاری و من گناهکار بحقّ محّمدٍ و آل محّمدٍ صلی اللهُ علیه و آله و سّلم رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست و از بدیها یی که می دانی از من سر زده بگذر

(مساله ۹۵۶) مستحب ا ست موقع گفتن تکبیر اول نماز و تکبیر های بین نماز، دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد

(مساله ۹۵۷) اگر شک کند که تکبیره الاحرام را گفته یا نه، چنانچه مشغول خواندن چیزی شده، به شک خود اعتنا نکند

و اگر چیزی نخوانده باید تکبیر را بگوید

(مساله ۹۵۸) اگر بعد از گفتن تکبیره الاحرام شک کند که آن را صحیح گفته یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند

قیام (ایستادن)

(مساله ۹۵۹) قیام در موقع گفتن تکبیره الاحرام وقیام پیش از رکوع که آن را قیام متصل به رکوع می گویند رکن است، ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند، نمازش صحیح است

(مساله ۹۶۰) واجب است پیش از گفتن تکبیر و بعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که در حال ایستادن، تکبیر گفته است

(مساله ۹۶۱) اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده، باید بایستد و به رکوع رود و اگر بدون اینکه بایستد به حال خمیدگی به رکوع برگردد، چون قیام متصل به رکوع را بجا نیاورد، نماز او باطل است

(مساله ۹۶۲) موقعی که ایستاده است باید بدن را حرکت ندهد و به طرفی خم نشود و بجایی تکیه نکند، ولی اگر از روی ناچاری باشد، یا در حال خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد، اشکال ندارد

(مساله ۹۶۳) اگر موقعی که ایستاده از روی فراموشی بدن را حرکت دهد یا به طرفی خم شود یا بجایی تکیه کند، اشکال ندارد، ولی در قیام موقع گفتن تکبیره الاحرام و قیام متصل به رکوع اگر از روی فراموشی هم باشد، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند

(مساله ۹۶۴) احتیاط واجب آن است که در موقع ایستادن هر دو پا روی

زمین باشد، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد و اگر روی یک پا هم باشد اشکال ندارد

(مساله ۹۶۵) کسی که می تواند بایستد اگر پاها را خیلی گشاد بگذرد که به حال ایستادن معمولی نباشد، نمازش باطل است

(مساله ۹۶۶) موقعی که انسان در نماز می خواهد کمی جلو یا عقب رود یا کمی بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد، باید چیزی نگوید، ولی بِحول اللهِ و قوتهِ اقومُ اقعدُ را باید در حال برخاستن بگوید و در موقع گفتن ذکرهای واجب هم، بدن بی حرکت باشد، بلکه باید احتیاط واجب آن است که در موقع گفتن ذکر های مستحبی نماز، باید بدنش آرام باشد

(مساله ۹۶۷) اگر در حال حرکت بدن ذکر بگوید، مثلاً موقع رفتن به رکوع یا رفتن به سجده تکبیر بگوید، چنانچه آن را به قصد ذکری که در نماز دستور داده اند بگوید، باید احتیاطاً نماز را دوباره بخواند و اگر به این قصد نگوید، بلکه بخواهد ذکری گفته باشد، نماز صحیح است

(مساله ۹۶۸) حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که آنها را هم حرکت ندهد

(مساله ۹۶۹) اگر موقع خواندن حمد و سوره یا خواندن تسبیحات، بی اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، احتیاط واجب آن است که بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه را در حال خوانده، دوباره بخواند

(مساله ۹۷۰) اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود، باید بنشیند و اگر از نشستن هم عاجز شود باید بخوابد، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی

نخواند

(مساله ۹۷۱) تا انسان می تواند ایستاده نماز بخواند، نباید بنشیند، مثلاً کسی که در موقع ایستادن بدنش حرکت می کند، یا مجبور است به چیزی تکیه دهد یا بدنش را کج کند یا خم شود یا پاها را بیشتر از معمول گشاد بگذارد کند، باید به هر طور که می تواند ایستاده نماز بخواند، ولی اگر به هیچ قسم حتی مثل حال رکوع هم نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند

(مساله ۹۷۲) تا انسان می تواند بنشیند نباید خوابیده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشیند، باید هر طور که می تواند بنشیند و اگر به هیچ قسم نمی تواند بنشیند باید بطوری که در احکام قبله گفته شد، به پهلوی راست بخوابد و اگر نمی تواند به پهلوی چپ و اگر آن هم ممکن نیست به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد

(مساله ۹۷۳) کسی که نشسته نماز می خواند، اگر بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایستد و رکوع را ایستاده بجا آورد، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود و اگر نتواند باید رکوع را هم نشسته بجا آورد

(مساله ۹۷۴) کسی که خوابیده نماز می خواند، اگر در بین نماز بتواند بنشیند باید مقداری را که می تواند نشسته بخواند و نیز اگر می تواند بایستد باید مقداری را که می تواند، ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند

(مساله ۹۷۵) کسی که نشسته نماز می خواند اگر در بین نماز بتواند بایستد، باید مقداری را که می تواند، ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته، باید چیزی نخواند

(مساله

۹۷۶) کسی که می تواند بایستد اگر بترسد که به واسطه ایستادن، مریض شود یا ضرری به او برسد، میتواند نشسته نماز بخواند و اگر از نشستن هم بترسد می تواند خوابیده نماز بخواند

(مساله ۹۷۷) اگر انسان احتمال بدهد که تا آخر وقت بتواند ایستاده نماز بخواند، بنابر احتیاط لازم نماز را تاخیر بیاندازد، پس اگر نتوانست بایستد مطابق وظیفه اش، نماز بجا آورد

(مساله ۹۷۶) مستحب است در حال ایستادن بدن را راست نگهدارد، شانه ها را پایین بیندازد، دستها را روی رآنها بگذارد، انگشتها را به هم بچسباند، جای سجده را نگاه کند، سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد، با خضوع و خشوع باشد، پاها را پس و پیش نگذارد، اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا یک وجب فاصله دهد و اگر زن است پاها را به هم بچسباند

قرائت

(مساله ۹۷۹) در رکعت اول ودوم نمازهای واجب یومیه، انسان باید اول حمد و بعد از آن یک سوره تمام، بخواند

(مساله ۹۸۰) ا گر وقت نماز تنگ باشد، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند، مثلاً بترسد که اگر سوره ها را بخواند، دزد یا درنده، یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره را بخواند و اگر در کاری عجله داشته باشد، می تواند سوره را نخواند

(مساله ۹۸۱) اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند، نمازش باطل است و اگر اشتباهاً سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد سوره را از اول بخواند

(مساله ۹۸۲) اگر حمد و سوره

با یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نمازش صحیح است

(مساله ۹۸۳) اگر پیش از آنکه برای رکوع خم شود، بفهمد که حمد و سوره را نخوانده، باید بخواند و اگر بفهمد سوره را نخوانده، باید فقط سوره را بخواند، ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده، باید اول حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند، و نیز اگر خم شود و پیش از آنکه به رکوع برسد، بفهمد حمد و سوره، یا سوره تنها، یا حمد تنها را نخوانده، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید

(مساله ۹۸۴) اگر در نماز یکی از چهار سوره ای را که آیه سجده دارد و در مساله ۳۵۶گفته شد، عمداً بخواند نمازش باطل است

(مساله ۹۸۵) اگر اشتباهاً، مشغول خواندن سوره ای شود که سجده واجب دارد، چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد، باید آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد، به همان سوره که خواند، اکتفا نماید و بعد از نماز، سجده آن را به جا آورد

(مساله ۹۸۶) اگر در نماز آیه سجده را بشنود، نماز خود را تمام کند و بعد از نماز، سجده را به جا آورد

(مساله ۹۸۷) در نماز مستحبی خواندن سوره لازم نیست، اگر چه آن نماز به واسطه نذر کردن واجب شده باشد، ولی در بعضی از نمازهای مستحبی مثل نماز وحشت که سوره مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد، باید همان سوره را بخواند

(مساله ۹۸۸) در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه مستحب است

در رکعت اول بعد از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره منافقین بخواند و اگر مشغول یکی از اینها شود، بنابر احتیاط واجب نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند

(مساله ۹۸۹) اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره قُل هوَ اللّهُ احدٌ یا سوره قُل یا ایَها الکافرینَ شود، نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند ولی در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه اگر از روی فراموشی بجای سوره جمعه و منافقین یکی از این دو سوره را بخواند، تا به نصف نر سیده می تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقین را بخواند

(مساله ۹۹۰) اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمداً سوره قُل هُو اللّهُ احدٌ یا سوره قُل یا ایَها الکافرونَ بخواند، اگر چه به نصف نرسیده باشد، بنابر احتیاط واجب نمی تواند رها کند و سوره جمعه و منافقین را بخواند

(مساله ۹۹۱) اگر در نماز، غیر سوره قُل هُو اللّهُ احدٌ و قُل یا ایَها الکافرونَ سوره دیگری بخواند، تا به نصف نرسیده می تواند رها کند و سوره دیگر بخواند

(مساله ۹۹۲) اگر مقداری از سوره را فراموش کند یا از روی ناچاری، مثلاً به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگر نشود آن را تمام نماید، می تواند آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند، اگر چه از نصف گذشته باشد، یا سوره ای را که می خواند، قُل هُو اللّهُ احدٌ یا قُل یا ایُها الکافرونَ باشد

(مساله ۹۹۳) بر مرد واجب است حمد و سوره نماز صبح ومغرب و عشا

را بلند بخواند و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند

(مساله ۹۹۴) مرد بایـد در نماز صـبح و مغرب و عشا مواظب باشـد که تمام کلمات حمد و سوره، حتی حرف آخر آنها را بلند بخواند

(مساله ۹۹۵) زن می تواند حمد و سوره نماز صـبح و مغرب عشا را بلند یا آهسـته بخواند، ولی اگر نا محرم صدایش را بشنود، بنابراحتیاط واجب باید آهسته بخواند

(مساله ۹۹۶) اگر در جائی که بایـد نماز را بلنـد خوانـد، عمـداً بلنـد بخوانـد، نمازش باطل است ولی اگر از روی فراموشـی یا ندانستن مساله باشد صحیح است و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند

(مساله ۹۹۷) اگر کسـی در خوانـدن حمـد و سوره بیشتر از معمول صـدایش را بلنـد کنـد، مثـل آنکه آنها را با فریاد بخوانـد، نمازش باطل است

(مساله ۹۹۸) انسان باید بگیرد که غلط نخواند و کسی که به هیچ قسم نمی تواند صحیح آن را یاد بگیرد، باید هر طور که می تواند بخواند و احتیاط مستحب آن است که نماز را به جماعت به جا آورد

(مساله ۹۹۹) کسـی که حمـد و سوره و چیزهـای دیگر نمـاز را به خوبی نمی دانـد و می توانـد یـاد بگیرد، چنـانچه وقت نماز وسـعت دارد، باید بگیرد و اگر وقت تنگ است، بنابر احتیاط واجب باید نمازش را به جماعت بخواند، مگر اینکه بر او خرج و مشقت باشد

(مساله ۱۰۰۰) بهتر آن است که برای یاد دادن واجبات نماز مزد نگیرند، ولی برای یاد دادن مستحبات آن مزد گرفتن

بدون اشکال است

(مساله ۱۰۰۱) اگر یکی از کلمات حمد یا سوره را نداند، یا عمداً آن را نگوید یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید، مثلًا به جای (ض) (ظ) بگوید یا جائی که باید بدون زیر و زبر خوانده شود، زیر وزبر بدهد، یا تشدید را نگوید، نماز او باطل است

(مساله ۱۰۰۲) اگر انسان کلمه ای را صحیح بداند و در نماز همانطور بخواند و بعد بفهمد غلط خوانده، احتیاط واجب آن است که دوباره بخواند و اگر وقت گذشته، قضا نماید

(مساله ۱۰۰۳) اگر زیر وزبر کلمه ای را نداند، باید یاد بگیرد، ولی اگر کلمه ای را که وقف کردن آخر آن جائز است همیشه وقف کند، یادگرفتن زیر و زبر آن لازم نیست و نیز ا گر نداند مثلًا کلمه ای به (س) است یا به (ص) باید یاد بگیرد و چنانچه دو جور یا بیشتر بخواند، مثل آنکه در اهدنا الصراط المستقیم، مستقیم را یک مرتبه با سین و یک مرتبه با صاد بخواند نمازش باطل است، مگر آنکه هر دو جور قرائت شده باشد و به امید رسیدن به واقع بخواند

(مساله ۱۰۰۴) اگر در کلمه ای (واو) باشد و حرف قبل از (واو) در آن کلمه پیش داشته باشد و حرف بعد از (واو) در آن کلمه همزه (ء) باشد، مثل کلمه سوء باید آن (واو) را مد بدهد، یعنی آن را بکشد و همچنین اگر در کلمه ای (الف) باشد و حرف قبل از (الف) در آن کلمه زبر داشته باشد و حرف بعد از (الف) درآن کلمه همزه باشد، مل (جاء) باید(الف) آن را بکشد و نیز اگر

در کلمـه ای (ی) باشـد و حرف پیش از (ی) در آن کلمه زیر داشـته باشـد و حرف بعـد از (ی) در آن کلمه همزه باشـد، مثل (جی ء) بایـد (ی) را با مـد بخوانـد و اگر بعد از این (و او) و (الف) و (ی) به جای همزه (ء) حرفی باشد که ساکن است یعنی زیر وزبر و پیش نـدارد بـاز هم بایـد این سه حرف را بـا مـد بخوانـد، مثلاً در ولا الضالین که بعـد از (الف) حرف (لام) ساکن است بایـد (الف) آن را با مـد بخوانـد و چنانچه به دسـتوری که گفته شـد رفتار نکنـد احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند

(مساله ۱۰۰۵) احتیاط واجب آن است که در نماز، وقف به حرکت و وصل به سـکون ننماید و معنی وقف به حرکت آن است کـه زیر یـا زبر یـا پیش آخر کلمه ای را بگویـد و بین آن کلمه و کلمه بعـدش فاصـله دهـد مثلاًـ بگویـد الرحمن الرحیم و میم الرحیم را زیر بدهد و بعد قدری فاصـله دهد و بگوید مالک یوم الدین و معنی وصل به سکون آن است که زیر یا زبر یل پیش کلمه ای را نگوید و آن کلمه را به کلمه بعد بچسباند مثل آنکه بگوید الرحمن الرحیم و میم الرحیم را زیر ندهد و فوراً مالک یوم الدین را بگوید

(مساله ۱۰۰۶) در رکعت سوم و چهارم نماز می توانـد فقط یک حمـد بخوانـد یا سه مرتبه تسبیحات اربعه بگوید سـبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبر و اگر یک مرتبه هم تسبیحات اربعه

بگوید کافی است و می تواند در یک رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید و بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند

(مساله ۱۰۰۷) در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید

(مساله ۱۰۰۸) بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات را آهسته بخواند

(مساله ۱۰۰۹) اگر در رکعت سوم یا چهارم حمد خواند، بنابر احتیاط واجب بسم الله آن را آهسته بگوید

(مساله ۱۰۱۰) کسی که نمی تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخواند باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند

(مساله ۱۰۱۱) اگر در دو رکعت اول نماز به خیال اینکه دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید، چنانچه پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر در رکوع بفهمد، نمازش صحیح است

(مساله ۱۰۱۲) اگر در دو رکعت آخر نماز به خیال اینکه در دو رکعت اول است حمد بخواند، یا در دو رکعت اول نماز با اینکه گمان می کرده در دو کعت آخر است حمد بخواند چه پیش از رکوع بفهمد چه بعد از آن، نمازش صحیح است

(مساله ۱۰۱۳) اگر در رکعت سوم یا چهارم می خواست حمد بخواند تسبیحات به زبانش آمد، یا می خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمد، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند ولی اگر دعادتش خواندن چیزی بوده ه به زبانش آمده و در خزانه قلبش آن را قصد داشته، می تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است

(مساله ۱۰۱۴) کسی که عادت دارد در رکعت سوم وچهارم تسبیحات بخواند اگر بدون قصد مشغول

خواندن حمد شود باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند

(مساله ۱۰۱۵) در رکعت سوم و چهارم مستحب است بعد از تسبیحات استغفار کند، مثلاً بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه یا بگوید: اللهم اغفرلی، و اگر به گمان آنکه حمد یا تسبیحات را گفته مشغول گفتن استغفار شود و شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا ننماید ولی اگر نمازگزار پیش از خم شدن برای رکوع در حالی که مشغول گفتن استغفار نیست، شک کند حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید حمد یا تسبیحات را بخواند

(مساله ۱۰۱۶) اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم یا در حال رفتن به رکوع شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۰۱۷) هر گاه شک کند که آیه یا کلمه ای را درست گفته یا نه، اگر به چیز ی که بعد از آن است مشغول نشده، باید آن آیه یا کلمه را به طور صحیح بگوید و اگر به چیزی که بعد از آن است مشغول شده، چنانچه آن چیز رکن باشد مثل آنکه در رکوع شک کند که فلان کلمه از سوره را درست گفته یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند، واگر رکن نباشد، مثلاً موقع گفتن (الله الصمد) شک کند که (قل هو الله احد) را درست گفته یا نه، باز هم می تواند به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر احتیاطا آن آیه یا کلمه را به طور صحیح بگوید اشکال ندارد، و اگر چند مرتبه هم شک

کند، می تواند چند بار بگوید اما اگر به وسواس برسد و باز هم بگوید، بنابر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند

(مساله ۱۰۱۸) مستحب است در رکعت اول، پیش از خواندن حمد بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر (بسم الله) را بلند بگوید و حمد و سوره را شمرده بخواند و در آخر هر آیه وقفکند، یعنی آن را به آیه بعد بچسباند، و در حال خواندن حمد و سوره به معنای آیه توجه داشته باشد اگر نماز را به جماعت می خواند، بعد از تمام شدن حمد امام و اگر فُرادا می خواند، بعد از آنکه حمد خودش تمام شد، بگوید الحمدلله رب العالمین بعد از خواندن سوره قل هو الله احد یک یا دو سه مرتبه کذلک الله ربی یا سه مرتبه کذلک الله ربنا بگوید، بعد از خواندن سوره کمی صبر کند بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند

(مساله ۱۰۱۹) مستحب است در تمام نمازها در رکعت اول، سوره انا انزلناه و در رکعت دوم، سوره قل هو الله احد را بخواند

(مساله ۱۰۲۰) مکروه است انسان در تمام نماز های یک شبانه روز سوره قل هو الله احد را نخواند

(مساله ۱۰۲۱) خواندن سوره قل هو الله به یک نفس مکروه است

(مساله ۱۰۲۲) سوره ای را که در رکعت اول خوانده مکروه است در رکعت دوم بخواند ولی اگر سوره قل قل هو الله احد را در هر دو رکعت بخواند، مکروه نیست

رکوع

(مساله ۱۰۲۳) در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه ای خم شود که

بتواند دست را به زانو بگذارد و این عمل را رکوع می گویند

(مساله ۱۰۲۴) اگر به اندازه رکوع خم شود، ولی دستها را به زانو نگذارد اشکال ندارد

(مساله ۱۰۲۵) هرگاه رکوع بطور غیر معمول به جا آورد مثلاًـ به چپ یا راست خم شود اگر چه دستهای او به زانو برسد، صحیح نیست

(مساله ۱۰۲۶) خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگر برای کشتن جانور خم شود، نمی تواند آن را رکوع حساب کند، بلکه باید بایستد دوباره برای رکوع خم شود و به واسطه این عمل، رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی شود

(مسال۱۰۲۷) کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلاً دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می رسد، یا زانوی او پائین تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به اندازه معمول خم شود

(مساله ۱۰۲۸) کسی که نشسته رکوع می کند، باید بقدری خم شود که صورتش مقابل زانو ها برسد و بهتر است بقدری خم شود که صورت، نزدیک جای سجده برسد

(مساله ۱۰۲۹) انسان هر ذکری در رکوع بگوید کافی است، ولی احتیاط واجب آن است که بقدر سه مرتبه سبحانَ اللهِ یا یک مرتبه سبحانَ ربیَ العظیمِ و بحمدهِ کمتر نباشد

(مساله ۱۰۳۰) ذکر رکوع باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود و مستحب است آن را سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند

(مساله ۱۰۳۱) در رکوع باید به مقدار ذکر واجب، بدن آرام باشد و در ذکر مستحب هم اگر آن

را به قصد ذکری که برای رکوع دستور داده اند بگوید، بنابر احتیاط واجب، آرام بودن لازم است

(مساله ۱۰۳۲) اگر موقعی که ذکر رکوع را می گوید، بی اختیار بقدری حرکت کند که از حال آرام بودن خارج شود، بنابر احتیاط واجب باید بعد از آرام گرفتن بدن، دوباره ذکر را بگوید، ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج نشود، یا انگشتان را حرکت دهد، اشکال ندارد

(مساله ۱۰۳۳) اگر پیش از آنکه به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد، عمداً ذکر رکوع را بگوید، نمازش باطل است

(مساله ۱۰۳۴) اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب، عمداً سر از رکوع بردارد نمازش باطل است و اگر سهواً سر بردارد، چنانچه پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود، یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده باید در حال آرامی بدن دوباره ذکر را بگوید و اگر بعد از آنکه از حال رکوع خارج شد، یادش بیاید نماز او صحیح است

(مساله ۱۰۳۵) اگر نتواند به مقدار ذکر در رکوع بماند، در صورتی که بتواند پیش از آنکه از حد رکوع بیرون رود ذکر را بگوید، باید در آن حال تمام کند و اگر نتواند در حال برخاستن ذکر را به قصد رجاء بگوید

(مساله ۱۰۳۶) اگر به واسطه مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد، نماز صحیح است ولی باید پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود، ذکر واجب یعنی سبحانَ ربیَ العظیمِ و بحمدهِ یا سه مرتبه سبحان اللهِ را بگوید

(مساله ۱۰۳۷) هر گاه نتواند به اندازه رکوع خم شود، باید به چیزی تکیه دهد و رکوع

کنـد و اگر موقعی هم که تکیه داده نتوانـد به طور معمول رکوع کنـد، بایـد به هر انـدازه می تواند، خم شود و اگر هیچ نتواند خم شود، باید موقع رکوع بنشـیند و نشسـته رکوع کند و احتیاط واجب آن است که نماز دیگری هم بخواند و برای رکوع آن سر اشاره نماید

(مساله ۱۰۳۸) کسـی که می تواند ایستاده یا نشسته نتواند رکوع کند، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره کند و اگر نتواند اشاره کند، باید به نیت رکوع چشم ها را هم بگذارد و ذکر آن را بگوید و به نیت برخاستن از رکوع، چشمها را باز کند و اگر از این هم عاجز است باید در قلب، نیت رکوع کند و ذکر آن را بگوید

(مساله ۱۰۳۹) کسی که نمی تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند و برای رکوع فقط می تواند در حالی که ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سـر اشاره نمایـد و احتیاط مسـتحب آن است که نماز دیگری هم بخوانـد و موقع رکوع آن بنشـیند و هر قدر می تواند برای رکوع خم شود

(مساله ۱۰۴۰) اگر بعـد از رسـیدن به حـد رکوع و آرام گرفتن بـدن، سـر بردارد و دو مرتبه به قصد رکوع به اندازه رکوع خم شود، نمـازش باطل است و نیز اگر بعـد از آنکه به انـدازه رکوع بگـذرد و دوباره به رکوع برگردد، بنابراحتیاط واجب نمازش باطل است و بهتر آن است که نماز را تمام کند و از سر بخواند

(مساله ۱۰۴۱) اگر رکوع را فراموش کند و پیش از ایستادن، یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود

نمازش باطل است

(مساله ۱۰۴۲) اگر رکوع را فراموش کند و پیش از آنکه به سجده برسد، یادش بیاید باید بایستد بعد به رکوع رود و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد، نمازش باطل است

(مساله ۱۰۴۳) اگر بعد از آنکه پیشانی به زمین برسد یادش بیاید که رکوع نکرده بنابر احتیاط واجب باید بایستد و رکوع را به جا آورد و نماز را تمام کند و دوباره بخواند

(مساله ۱۰۴۴) مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید و در رکوع زانوها را به عقب دهد و پشت را صاف نگهدارد و گردن را بکشد و مساوی پشت نگهدارد و بین دو قدم را نگاه کند و پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد و بعد از آنکه از رکوع برخاست و راست ایستاد، در حال آرامی بدن بگوید: سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ

(مساله ۱۰۴۵) مستحب است در رکوع زنها دست را از زانو بالاتر بگذارند و زانو ها را به عقب ندهند

سجود

(مساله ۱۰۴۶) نمازگزار باید در هر رکعت از نماز های واجب و مستحب، بعد از رکوع، دو سجده کند و سجده آن است که پیشانی و کف دو دست و سر دو زانو و سر دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد

(مساله ۱۰۴۷) دو سجده از یک رکعت با هم رکن است که اگر کسی در نماز واجب عمداً یا از روی فراموشی هر دو را ترک کند، یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید نمازش باطل است

(مساله ۱۰۴۸) اگر عمدا یک سجده کم یا زیاد کند، نماز باطل میشود و اگر سهواً یک

سجده کم کند، حکم آن بعداً گفته خواهد شد

(مساله ۱۰۴۹) اگر پیشانی را عمداً یا سهواً به زمین نگذارد، سجده نکرده است، اگر چه جاهای دیگر به زمین برسد، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر به زمین نرساند، یا سهواً ذکر نگوید سجده صحیح است

(مساله ۱۰۵۰) در سجده هر ذکری بگوید کافی است، ولی احتیاط واجب آن است که مقدار ذکر از سه مرتبه سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده کمتر نباشد و مستحب است سبحان ربی الاعلی و بحمده را سه یا پنج یا هفت مرتبه بگوید

(مساله ۱۰۵۱) در سجود باید به مقدار ذکر واجب، بدن آرام باشد و موقع گفتن ذکر مستحب هم اگر آن را به قصد ذکری که برای سجده دستور داده اند بگوید، آرام بودن بدن لازم است

(مساله ۱۰۵۲) اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد، عمداً ذکر سجده را بگوید، یا پیش از تمام شدن ذکر، عمداً سر از سجده بردارد نماز باطل است

(مساله ۱۰۵۳) اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام گیرد، سهواً ذکر سجده را بگوید و پیش از آنکه سر از سجده بردارد، بفهمد اشتباه کرده باید دوباره در حال آرام بودن، ذکر را بگوید

(مساله ۱۰۵۴) اگر بعد از آنکه سر از سجده برداشت، بفهمد که پیش از آرام گرفتن بدن ذکر را گفته یا پیش از آنکه ذکر سجده تمام شود سر برداشته، نمازش صحیح است

(مساله ۱۰۵۵) اگر موقعی که ذکر سجده را می گوید، یکی از هفت عضو را عمداً از زمین بر دارد، نماز باطل

می شود ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست، اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره اشکال ندارد

(مساله ۱۰۵۶) اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهواً پیشانی را از زمین بردارد نمی تواند دوباره به زمین بگذارد و باید آن را یک سجده حساب کند ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بر دارد، باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید

(مساله ۱۰۵۷) بعد از تمام شدن ذکر سجده اول باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود

(مساله ۱۰۵۸) جای پیشانی نماز گزار باید از جاهای زانوهایش پست تر و بلند تر از چهار انگشت بسته نباشد بلکه احتیاط واجب آن است که جای پیشانی او از جای انگشتانش نیز پست و بلندتر از چهار انگشت بسته نباشد

(مساله ۱۰۵۹) در زمین سراشیب که سراشیبی آن درست معلوم نیست، احتیاط واجب آن است که جای پیشانی نماز گزار از جای انگشت های پا و سر زانو های او نیز بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد

(مساله ۱۰۶۰) اگر پیشانی را سهواً به چیزی بگذارد که از لای انگشت های پا و سر زانوهای او بلندتر از چهار انگشت بسته، چنانچه بلندی آن بقدری است که نمی گویند در حال سجده است، می تواند سر را بر دارد و به چیزی که بلندی آن به چهار انگشت بسته یا کمتر است بگذارد و می تواند سر را به روی آنچه به اندازه چهار انگشت یا کمتر است بکشد و اگر بلندی آن بقدری است که می گویند در حال سجده است احتیاط واجب آن است که

پیشانی را از روی آن به روی چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بکشد و اگر کشیدن پیشانی ممکن نیست، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند

(مساله ۱۰۶۱) باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می کند چیزی نباشد، پس اگر مهری بقدری چرک باشد که پیشانی به خود مهر نرسد، سجده باطل است، ولی اگر مثلاً رنگ مهر تغییر کرده باشد، اشکال ندارد

(مساله ۱۰۶۲) در سجده باید کف دست را بر زمین بگذارد ولی در حال ناچاری پشت دست هم مانعی ندارد و اگر پشت دست ممکن نباشد، باید مچ دست را بگذارد و چنانچه آن را هم نتواند، باید تا آرنج هر جا که می تواند بر زمین بگذارد و اگر آن هم ممکن نیست، گذاشتن بازو کافی است

(مساله ۱۰۶۳) در سجده باید بنابر احتیاط واجب سر دو انگشت پاها را به زمین بگذارد و اگر انگشتهای دیگر پا، یا روی پا را به زمین بگذارد، یا به واسطه بلند بودن ناخن، سرشت به زمین نرسد نماز باطل است و کسی که به واسطه ندانستن مساله نماز های خود را اینطور خوانده بنابر احتیاط واجب باید دوباره بخواند

(مساله ۱۰۶۴) کسی که مقداری از شست پایش بریده، باید بقیه آن را به زمین بگذارد، واگر چیزی از آن نمانده، یا اگر مانده، خیلی کوتاه است باید بقیه انگشتان را بگذارد و اگر هیچ انگشت ندارد، باید هر مقداری از پا باقی مانده به زمین بگذارد

(مساله ۱۰۶۵) اگر به طور غیر معمول سجده کند، مثلاً سینه وشکم را به زمین بچسباند، بنابر احتیاط واجب

باید نماز را دوباره بخواند و اگر پاها را دراز کند، اگر چه هفت عضوی که گفته شد به زمین برسد، باید نماز را دوباره بخواند

(مساله ۱۰۶۶) مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می کند، باید پاک باشد، ولی اگر مثلاً نهر را روی فرش نجس بگذرد، یا یک طرف مُهر را روی فرش نجس بگذرد، یا یک طرف مهر نجس باشد وپیشانی را به طرف پاک آن بگذارد، اشکال ندارد

(مساله ۱۰۶۷) اگر در پیشانی دمل ومانند آن باشد، چنانچه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند واگر ممکن نیست باید زمین را گود کند ودمل را در گودال وجای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر زمین بگذارد

(مساله ۱۰۶۸) اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را گرفته باشد باید به یکی از دو طرف پیشانی سجده کند و اگر ممکن نیست به چانه و اگر به چانه هم ممکن نیست باید به هر جای از صورت که ممکن است سجده کند واگر به هیچ جای از صورت ممکن نیست باید با جلو سر، سجده نماید

(مساله ۱۰۶۹) کسی که نمی تواند پیشانی را به زمین برساند باید به مقداری که می تواند خم شود و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است روی چیز بلندی گذاشته وطوری پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است، ولی باید کف دستها وزانوها وانگشتان پا را به طور معمول به زمین بگذارد

(مساله ۱۰۷۰) کسی که هیچ نمی تواند خم شود باید برای سجده بنشیند و با سر اشاره کند و اگر نتواند باید با چشمها

اشاره نمایـد و در هر دو صورت احتیاط واجب آن است که اگر می توانـد بقدری مُهر را بلند کند که پیشانی را بر آن بگذارد و اگر نمی تواند احتیاط مستحب آن است که مهر را بلند کند و به پیشانی بگذارد و اگر با سـر یا چشـمها هم نمی تواند اشاره کند، باید در قلب نیت سجده کند و بنابر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده، اشاره نماید

(مساله ۱۰۷۱) کسـی که نمی تواند بنشیند، باید ایستاده نیت سجده کند و چنانچه می تواند برای سجده با سر اشاره کند و اگر نمی توانـد، با چشـمها اشاره نماید و اگر این را هم نمی تواند، در قلب نیت سـجده کند، و بنابر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره نماید

(مساله ۱۰۷۲) اگر پیشانی بی اختیار از جای سـجده بلند شود، چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به جای سـجده برسد، و این یک سـجده برسد، و این یک سـجده حساب می شود، چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه و اگر نتواند سر را نگهدارد و بی اختیار دوباره به جای سجده برسد، روی هم یک سجده حساب می شود و اگر ذکر نگفته باشد، باید بگوید

(مساله ۱۰۷۳) جائی که انسان بایـد تقیه کنـد می توانـد بر فرش و مانند آن سـجده نماید و لازم نیست برای نماز به جای دیگر برود

(مساله ۱۰۷۴) اگر روی چیزی که بدن روی آن آرام نمی گیرد سـجده کند، باطل است ولی روی تشک پر یا چیز دیگری که بعد از سر گذاشتن و مقداری پائین رفتن آرام می گیرد، سجده

کند، اشکال ندارد

(مساله ۱۰۷۵) اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند اگر آلوده شدن بدن و لباس برای او مشقت ندارد سجده و تشهد را بطور معمول بجا آورد، و اگر مشقت دارد می تواند در حالی که ایستاده است، برای سجده با سر اشاره کند و تشهد را ایستاده بخواند و اگر سجده و تشهد را به طور معمول هم به جا آورد، نمازش صحیح است

(مساله ۱۰۷۶) در رکعت اول و رکعت سومی که تشهد ندارد، مثل رکعت سوم نماز و عصر و عشا، بنابر احتیاط واجب باید بعد از سجده دوم قدری بی حرکت بنشیند و بعد برخیزد

چیزهائی که سجده بر آنها صحیح است

(مساله ۱۰۷۷) باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی که از زمین می روید، مانند چوب و برگ درخت سجده کرد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی صحیح نیست و نیز سجده کردن بر چیزهای معدنی مانند طلا و نقره و عقیق و فیروزه باطل است، اما سجده کردن بر سنگهای سیاه اشکال ندارد

(مساله ۱۰۷۸) احتیاط واجب آن است که بر برگ درخت مو، اگر تازه باشد سجده نکنند

(مساله ۱۰۷۹) سجده بر چیزهائی که از زمین می روید و خوراک حیوان است مثل علف و کاه صحیح است

(مساله ۱۰۸۰) سجده بر گلهائی که خوراکی نیستند، صحیح است، ولی سجده بر دواهای خوراکی که از زمین می رویند، مانند گل بنفشه و گل گاو زبان صحیح نیست

(مساله ۱۰۸۱) سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از شهرها معمول است و در شهر های دیگر معمول نیست ونیز سجده بر میوه نارس صحیح نیست، ولی سجده بر توتون جائز است

(مساله ۱۰۸۲) سجده

بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است، بلکه به گچ و آهک پخته و آجر و کوزه گلی و مانند آن هم می شود سجده کرد

(مساله ۱۰۸۳) سجده بر کاغذ صحیح است

(مساله ۱۰۸۴) برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می باشد، بعد از آن خاک، بعد از خاک، سنگ و بعد از سنگ، گیاه است

(مساله ۱۰۸۵) اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد، یا اگر دارد به واسطه سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی تواند بر آن سجده کند، باید به لباسش اگر از کتان یا پنبه است، سجده کند و اگر از چیز دیگر است، باید بر پشت دست و چنانچه آن هم ممکن نباشد به چیز معدنی مانند انگشتر عقیق، سجده نماید

(مساله ۱۰۸۶) سجده بر گل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی گیرد اگر بعد از آنکه مقداری فرو رفت آرام بگیرد، اشکال ندارد

(مساله ۱۰۸۷) اگر در سجده اول، مهر به پیشانی بچسبد و بدون اینکه مهر را بردارد، دوباره به سجده رود، اشکال دارد

(مساله ۱۰۸۸) اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می کند گم شود و چیزی که سجده برآن صحیح است نداشته باشد چنانچه وقت وسعت دارد، باید نماز را بشکند و اگر وقت تنگ است، باید به لباسش اگر از پنبه یا کتان است سجده کند و اگر از چیز دیگر است بر پشت دست، و اگر آن هم نمی شود به چیز معدنی مانند انگشتر عقیق، سجده نماید

(مساله ۱۰۸۹) هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن

باطل است، اگر ممکن باشد، باید پیشانی را از روی آن به روی چیزی که سجده بر آن صحیح است بکشد و اگر وقت تنگ است، به دستوری که در مساله پیش گفته شد، عمل کند

(مساله ۱۰۹۰) گر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اشکال ندارد

(مساله ۱۰۹۱) سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می باشد و بعضی از مردم که مقابل قبر امامان – علیهم السلام – پیشانی را به زمین می گذارند، اگر برای شکر خداوند متعال باشد، اشکال ندارد، و گرنه حرام است

مستحبات و مکروهات سجده

(مساله ۱۰۹۲) در سجده چند چیز مستحب است:

۱-کسی که ایستاده نماز می خواند بعد از آنکه سر از رکوع بر داشت و کاملًا ایستاد و کسی که نشسته نماز می خواند، بعد از آنکه کاملًا نشست، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید

۲-موقعی که مرد می خواهد به سجده برود، اول دستها را و زن اول زانوها را به زمین بگذارد

۳-بینی را به مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد

۴-در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذرد، به طوری که سر آنها رو به قبله باشد

۵-در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد و این دعا را بخواند: یا خیرَ المسؤولینَ و یا خیرَ المعطینَ اُرزُقنی و ارُزق عیالی من فضلکَ فانکَ ذُو الفصلِ العظیم یعنی: ای بهترین کسی که از او سؤال می کنند و ای بهترین عطا کنندگان، روزی بده به من و عیال من از فضل خودت، پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی

۶-بعد از سجده بر ران

چپ بنشیند و روی پای راست را برکف پای چپ بگذرد

۷-بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت، تکبیر بگوید

۸-بعد از سجده اول بدنش که آرام گرفت استغفر اللّهَ رَبی و اتوبُ الیهِ بگوید

۹-سجده را طول بدهد و در موقع نشستن دستها را روی رآنها بگذارد

۱۰-برای رفتن به سجد ه دوم، در حال آرامی بدن (اللّهُ اکبرُ) بگوید

۱۱-در سجده ها صلوات بفرستد و اگر آن را به قصد ذکری که در سجده ها دستور داده اند بگوید، اشکال ندارد

۱۲-در موقع بلند شدن، دستها را بعد از زانوها از زمین بر دارد

۱۳-مردها آرنجها و شکم را به زمین نچسبانند و بازو ها را از پهلو جدا نگاه دارند و زنها آرنجها و شکم را بر زمین بگذارند و اعضاء بدن را به یکدیگر بچسبانند و مستحبات دیگر سجده در کتابهای مفصل گفته شده است

(مساله ۱۰۹۳) قرآن خواندن در سجده مکروه است و نیز مکروه است برای بر طرف کردن گرد و غبار، جای سجده را فوت کند و اگر در اثر فوت کردن، دو حرف از دهان بیرون آید، نماز باطل است و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است

سجده واجب قرآن

(مساله ۱۰۹۴) در هر یک از چهار سوره والنجم (۵۳) و اقر ء(۹۶) و الم تنزیل (۳۲) وحم سجده (۴۱) یک آیه سجده است، که اگر انسان بخواند و یا گوش به آن دهد، بعد از تمام شدن آن آیه، باید فوراً سجده کند و اگر فراموش کرد، هر وقت یادش آمد باید سجده نماید

(مساله ۱۰۹۵) اگر انسان موقعی که آیه سجده را می خواند، از دیگری هم بشنود

چنانچه گوش داده دو سجده نماید و اگر به گوشش خورده یک سجده کافی است

(مساله ۱۰۹۶) در غیر نماز، اگر در حال سجده، آیه سجده را بخواند یا به آن گوش بدهد باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند

(مساله ۱۰۹۷) اگر آیه سجده را کسی که قصد خواندن قرآن ندارد بشنود یا از مثل گرامافون آیه سجده را بشنود لازم نیست سجده نماید، ولی اگر از آلتی که صدای خود انسان را می رساند در حال خواندن آیه سجده و یا ضبط کرده است، بشنود واجب است سجده کند

(مساله ۱۰۹۸) در سجده واجب قرآن نمی شود بر چیزهای خوراکی و پوشاکی سجده کرد، ولی سایر شرایط سجده را که در نماز است، لازم نیست مراعات کنند

(مساله ۱۰۹۹) در سجده واجب قرآن باید طوری عمل کند که بگویند سجده کرد

(مساله ۱۱۰۰) هر گاه در سجده واجب قرآ ن پیشانی را به قصد سجده به زمین بگذارد اگر چه ذکر نگوید کافی است و گفتن ذکر مستحب است و بهتر است بگوید: لا ـ الهَ الا ـ اللّه حقاً حقاً لا ـ اِله اِلا اللّه ایماناً و تصدیقاً لا اِله الا اللّه عُبودیهً و رقاً سجدتُ لکَ یا ربّ تعبداً ورقاً لا مُستنکفا و لا مُستکبرا بل اَنا عبدٌ ذلیلٌ ضعیفٌ خائفٌ مستجیرٌ

تشهد

(مساله ۱۱۰۱) در رکعت دوم تمام نماز های واجب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا باید انسان بعد از سجده دوم بنشیند ودر حال آرام بودن بدن تشهد بخواند، یعنی بگوید: اشهد آن لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد آن محمداً عبده و رسوله

اللهم صل علی محمد و آل محمد

(مساله ۱۱۰۲) کلمات تشهد باید به عربی صحیح و به طوری که معمول است پشت سر هم گفته شود

(مساله ۱۱۰۳) اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده، باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد و آنچه باید در آن رکعت خوانده، باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز، تشهد را قضا کند و بنابر احتیاط واجب برای تشهد فراموش شده دو سجده سهو به جا آورد

(مساله ۱۱۰۴) مستحب است در حال تشهد بر ران چپ بنشیند و روی پای راست به کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهد بگوید: الحمدلله یا بگوید: بسم الله و بالله و الحمدلله و خیر الاسماء لله و نیز مستحب است دستها را بر رآنها بگذارد و انگشتها را به یکدیگر بچسباند و به دامان خود نگاه کند و بعد از تمام شدن تشهد بگوید: و تقبل شفاعته وارفع درجته

(مساله ۱۱۰۵) مستحب است زنها در وقت خواندن تشهد، رآنها را به هم بچسباند

سلام نماز

(مساله ۱۱۰۶) بعد از تشهد رکعت آخر نماز، مستحب است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید: السلامُ علیکَ ایُها النبیّ و رحمةُ اللِه و برکاتهُ و بعد از آن باید بگوید: السلامُ علیکُم و بنابر احتیاط واجب اضافه کند و رَحمةُ اللِه و برکاتهُ یا بگوید: السلامُ علینَا و

عَلی عباد اللهِ الصالحینَ

(مساله ۱۱۰۷) اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم نخورده و کاری هم که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند مثل پشت به قبله کردن انجام نداده، باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۰۸) اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز بهم خورده است، چنانچه پیش از آنکه صورت نماز به هم بخورد کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند، مثل پشت به قبله کردن انجام نداده باشد نمازش صحیح است و اگر پیش از آنکه صورت نماز به هم بخورد، کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند انجام داده باشد، نمازش باطل است

ترتیب

(مساله ۱۱۰۹) اگر عمداً ترتیب نماز را بهم بزند، مثلاً سوره را پیش از حمد بخواند، یا سجود را پیش از رکوع به جا آورد، نماز باطل می شود

(مساله ۱۱۱۰) اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد، مثلاً پیش از آنکه رکوع کند دو سجده نماید، نماز باطل است

(مساله ۱۱۱۱) اگر رکنی از نماز را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست به جا آورد، مثلاً پیش از آنکه دو سجده کند تشهد بخواند، باید رکن را (دو سجده را) به جا آورد و آنچه را اشتباهاً پیش از آن خوانده دوباره بخواند

(مساله ۱۱۱۲) اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را بجا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند و

مشغول رکوع شود، نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۱۳) اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و آن هم رکن نیست به جا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند و سوره را بخواند چنانچه مشغول رکن بعد شده باشد مثلاً در رکوع یادش بیاید که حمد را نخوانده، باید بگذرد و نماز او صحیح است، و اگر مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آنچه را فراموش کرده به جا آورد و بعد از آن، چیزی را که اشتباهاً جلوتر خوانده دوباره بخواند

(مساله ۱۱۱۴) اگر سجده اول را به خیال اینکه سجده دوم است، یا سجده دو به خیال اینکه سجده اول است به جا آورد، نماز صحیح است و سجده اول او سجده و سجده دوم او، سجده دوم حساب می شود، ولی اگر بعد از نماز متوجه شد در صورت اول یک سجده جا مانده است قضای آن را به جا بیاورد و دو سجده سهو نیز بجا بیاورد و در صورت دوم چون یک سجده اضافه شده است دو سجده سهو برای آن لازم است

موالات

(مساله ۱۱۱۵) انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی کارهای نماز مانند رکوع و سجود و تشهد پشت سر هم بجا آورد و چیزهایی را که در نماز می خواند بطوری که معمول است پشت سر هم بخواند و اگر بقدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می خواند، نمازش باطل است، گرچه بطوری سهوی باشد

(مساله ۱۱۱۶) اگر در نماز عمداً بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد و فاصله بقدری نباشد که صورت نماز از بین برو د، بنابر

احتیاط واجب نمازش باطل می شود واگر سهواً باشد چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن حرفها یا کلمات را بطور معمول بخواند و اگر مشغول رکن بعد شده باشد نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۱۷) طول دادن رکوع و سجود و خواندن سوره های موالات را به هم نمی زند

قنوت

(مساله ۱۱۱۸) در تمام نمازهای واجب ومستحب، پیش از رکوع رکعت دوم مستحب است قنوت بخواند و در نماز وتر با آنکه یک رکعت می باشد خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است و نماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد در رکعت اول پیش از رکوع، و در رکعت بعد از رکوع و نماز آیات پنج قنوت و نماز عید فطر و قربان در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دوم چهار قنوت دارد

(مساله ۱۱۱۹) اگر بخواهد قنوت بگیرد باید احتیاطاً دستها را مقابل صورت بلند کند و به قصد رجاء کف آنها را رو به آسمان و پهلوی هم نگه دارد و غیر شست، انگشتهای دیگر را به هم بچسباند و به کف دستها نگاه کند

(مساله ۱۱۲۰) در قنوت هر ذکری بگوید، اگر چه یک سبحان الله باشد، کافی است و بهتر است بگوید: «لا اله الا الله ا لحلیم الکریم لا اله الا العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن وما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین

(مساله ۱۱۲۱) مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسی که نماز را به جماعت می خواند اگر امام جماعت صدای او را بشنود، بلند خواندن قنوت مستحب نیست

(مساله ۱۱۲۲) اگر

عمداً قنوت نخواند قضا ندارد و اگر فراموش کند و پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید، مستحب است بایستد و بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید، مستحب است بعد از رکوع قضا کند و اگر در سجده یادش بیاید، مستحب است بعد از سلام نماز قضا نماید

ترجمه نماز

۱- ترجمه سوره حمد

بسم الله الرحمن الرحیم، یعنی: ابتدا می کنم به نام خداوندی که در دنیا بر مومن و کافر رحم میکند و در آخرت بر مومن رحم می نماید الحمدلله رب العالمین یعنی: ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده همه موجودات است الرحمن الرحیم یعنی: در دنیا بر مومن و کافر و در آخرت بر مومن رحم می کند مالک یوم الدین یعنی: پادشاه وصاحب اختیار روز قیامت است ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی: فقط تو را عبادت می کنیم و فقط از تو کمک می خواهیم اهدنا الصراط المستقیم یعنی: هدایت کن ما را به راه راست در جزئیات زندگی تا طوری گام بر داریم که از دین اسلام منحرف نشویم صراط الذین انعمت علیهم یعنی: به راه کسانی که به آنان نعمت دادی که آنان پیغمبران و جانشینان پیغمبران هستند غیر المغضوب علیهم و لاالضالین یعنی: نه به راه کسانی که غضب کرده ای برایشان و نه آن کسانی که گمراهند

۲ – ترجمه سوره قل هو الله احد

بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد یعنی: بگو ای محمد (ص) که خداوند، خدائی است یگانه الله الصمد یعنی: خدائی که از تمام موجودات بی نیاز است لم یلد و لم یولد، فرزند ندارد و فرزند کسی نیست

ولم یکن له کفوا احد یعنی: هیچ کس از مخلوقات، مثل او نیست

۳ – ترجمه ذکر رکوع و سجود و ذکرهائی که بعد از آنها مستحب است

سبحان ربی العظیم و بحمده یعنی: پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزه است و من مشغول ستایش او هستم، سبحان ربی الاعلی و بحمده یعنی: پروردگار من که از همه کس بالاتر می باشد از هر عیب و نقصی پاک و منزه است و من مشغول ستایش او هستم، سمع الله لمن حمده یعنی: خدا بشنود و بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می کند، استغفر الله ربی و اتوب الیه یعنی: طلب آمرزش و مغفرت می کنم از خداوندی که پرورش دهنده من است و من به طرف او بازگشت می نمایم بحول الله و قوته اقوم و اقعد یعنی: به یاری خدای متعال و قوه او بر می خیزم و می نشینم

۴ –ترجمه قنوت

لا اله الا الله الحلیم الکریم یعنی: نیست خدائی سزاوارتر پرستش مگر خدای یکتای بی همتائی که صاحب حلم و کرم است، لا اله الا الله العلی العظیم یعنی: نیست خدائی سزاوار پرستش مگر خدای یکتای بی همتائی که بلند مرتبه و بزرگ است سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع یعنی: پاک و منزه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم یعنی: پروردگار هر چیزی است که در آسمآنها و زمینها و مابین آنها است و پروردگار عرش بزرگ است و الحمد لله رب العالمین، یعنی: حمد وثنا مخصوص خداوندی است

که پرورش دهنده تمام موجودات است

۵ – ترجمه تسبیحات اربعه

سبحان الله و الحمدلله و لاـ اله الله و الله اکبر، یعنی: پاک و منزه است خداوند تعالی و ثنا مخصوص اوست و نیست خدائی سزاوار پرستش، مگر خدای بی همتا و بزرگتر است از اینکه او را وصف کنند

۶ – ترجمه تشهد و سلام

الحمدلله اشهد آن لا اله الا الله وحده لا شریک له ه یعنی: ستایش مخصوص پروردگار است و شهادت می دهم که خدائی سزاوار پرستش نیست مگر خدائی که یگانه است و شریک ندارد واشهد آن محمداً عبده و رسوله، یعنی: شهادت می دهم که محمد – صلی الله علیه و آله – بنده خدا و فرستاده اوست اللهم صل علی محمد و آل محمد، یعنی: خدایا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد و تقبل شفاعته وارفع درجته یعنی: قبول کن شفاعت پیغمبر را و درجه آن حضرت را نزد خود بلند کن اسلام علیك ایها النبی و رحمه الله و برکاته، یعنی: سلام بر تو ای پیغمبر و رحمت و برکات خدا بر تو باد اسلام علینا و علی عباد الله الصالحین، یعنی سلام از خداوند عالم بر ما نمازگزاران و نمام بندگان خوب او السلام علیکم و رحمه الله و برکاته، یعنی: سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما مومنین باد

تعقیب نماز

(مساله ۱۱۲۳) مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب، یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود و بهتر است پیش از آنکه از جای خود حرکت کند و وضو و غسل و تیمم او باطل شود، رو به قبله تعقیب را بخواند لازم نیست

تعقیب به عربی باشد ولی بهتر است چیزهائی را که در کتابهای دعا دستور داده اند بخواند و از تعقیبهائی که خیلی سفارش شده است، تسبیح حضرت زهرا – سلام الله علیها – است که باید به این ترتیب گفته شود: ۳۴ مرتبه الله اکبر، بعد ۳۳ مرتبه الحمدلله، بعد از آن ۳۳ مرتبه سبحان الله و می شود سبحان الله را پیش از الحمدلله، ولی بهتر است بعد از الحمد لله گفته شود

(مساله ۱۱۲۴) مستحب است بعد از نماز، سجده شکر نماید و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافی است ولی بهتر است صد مرتبه، یا سه مرتبه یا یک مرتبه، شکراً لله یا شکراً یا عفواً بگوید و نیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می رسد یا بلائی از او دور می شود، سجده شکر به جا آورد

صلوات بر پیغمبر

(مساله ۱۱۲۵) هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول – صلی الله علیه و آله و سلم – مانند محمد و احمد، یا لقب و کنیه آن جناب را مثل مصطفی و ابوالقاسم، بگوید یا بشنود، اگر چه در نماز باشد، مستحب است صلوات بفرست

(مساله ۱۱۲۶) موقع نوشتن اسم مبارک حضرت رسول – صلی الله علیه و آله و سلم – مستحب است صلوات را هم بنویسد و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می کند، صلوات بفرستد

مبطلات نماز

(مساله ۱۱۲۷) دوازده چیز نماز را باطل می کند و آنها را مبطلات می گویند

اول: آنکه در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود، مثلاً در بین نماز بفهمد مکانش غصبی است

دوم: آنکه در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می کند پیش آید، مثلاً بول از او بیرون آید ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر در بین نماز بول یا غائط از او خارج شود چنانچه به دستوری که در احکام وضو گفته شد(مساله ۳۰۷ صفحه ۶۶) رفتار نماید نمازش باطل نمیشود و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد، نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۲۸) کسی که بی اختیار خوابش برده، اگر نداند که در بین نماز خوابش بره یا بعد از آن، باید بنابر احتیاط واجب نمازش را دوباره بخواند، ولی اگر تمام شدن نماز را بداند و شک کند که خواب در بین نماز بوده یا بعد نمازش صحیح است

(مساله

۱۱۲۹) اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و شک کند که بعد از هر نماز بوده، یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است و خوابیده نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۳۰) اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شک کند که در سجده آخر نماز است، یا در سجده شکر، باید آن نماز را دوباره بخواند

سوم: از مبطلات نماز آن است که دستها را روی هم بگذارد

(مساله ۱۱۳۱) هرگاه برای ادب دستها را روی هم بگذارد، بنابر احتیاط واجب بابد نماز را دوباره بخواند، ولی اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا برای کار دیگر مثل خاراندن دست و مانند آن، دستها را روی هم بگذارد، اشکال ندارد

چهارم: از مبطلات نماز آن است که بعد از خواندن حمد، آمین بگوید ولی اگر اشتباهاً یا از روی تقیه بگوید، نمازش باطل نمی شود

پنجم: از مبطلات نماز آن است که عمداً یا از روی فراموشی پشت به قبله کند، یا به طرف راست یا چپ قبله برگردد، بلکه اگر عمداً بقدری برگردد که نگویند رو به قبله است، اگر چه به طرف راست یا چپ نرسد، نمازش باطل است

(مساله ۱۱۳۲) اگر عمداً همه صورت را به طرف راست یا چپ قبله برگرداند، نمازش باطل است، بلکه اگر سهواً هم صورت را به این مقدار بر گرداند، احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند و لازم نیست که نماز اول را تمام نماید، ولی اگر سر را کمی بگرداند عمداً باشد یا اشتباهاً، نمازش باطل نمی شود

ششم: از مبطلات نماز آن است که عمداً کلمه ای بگوید که از آن کلمه قصد معنی

کنـد، اگر چه معنی هم نداشـته باشـد و یک حرف هم باشـد، بلکه اگر قصـد هم نکنـد بنابر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند در صورتی که دو حرف یا بیشتر باشد، ولی اگر سهواً بگوید نماز باطل نمی شود

(مساله ۱۱۳۳) اگر کلمـه ای بگویـد که یـک حرف دارد، چنـانچه آن کلمه معنی داشـته باشـد مثـل (ق) که در زبـان عرب به معنای این است که نگهـداری کن، چنانچه معنای آن را بدانـد و قصـد آن را نماید، نمازش باطل می شود، بلکه ای اگر قصـد معنای آن را نکند ولی ملتفت معنای آن باشد، احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند

(مساله ۱۱۳۴) سـرفه کردن و آروغ زدن و آه کشـیدن در نمـاز اشـکال نـدارد، ولی گفتن آخ و آه وماننـد اینها که دو حرف است، اگر عمدی باشد نماز باطل می کند

(مساله ۱۱۳۵) اگر کلمه ای را به قصـد ذکر بگویـد: (اللهُ اکبرُ) و در موقع گفتن آن، صـدا را بلنـد کند که چیزی را به دیگری بفهماند اشکال ندارد، ولی چنانچه به قصد اینکه چیزی به کسی بفهماند بگوید، اگر چه قصد ذکر هم نداشته باشد، نماز باطل می شود

(مساله ۱۱۳۶) خواندن قرآن در نماز، غیر از چهار سوره ای که سجده واجب دارد و در احکام جنابت گفته شد (به مساله ۳۵۶ رجوع شود)، و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد اگر چه به فارسی یا زبان دیگر باشد

(مساله ۱۱۳۷) اگر چیزی از حمد و سوره و ذکر های نماز را عمداً یا احتیاطاً چند مرتبه بگوید، اشکال ندارد

(مساله ۱۱۳۸) در حال نماز، انسان نباید به دیگری

سلام کنـد واگر دیگری به ا و سـلام کنـد، باید طوری جواب دهد که سـلام مقدم باشد مثلاً بگوید (السـلامُ علیکَم) یا (سـلام علیکُم) و نباید (علیکمِ السلامُ) بگوید

(مساله ۱۱۳۹) انسان باید جواب سـلام را چه در نماز یا در غیر نماز فوراً بگوید، و اگر عمداً یا ا ز روی فراموشـی جواب سلام را بقـدری طول دهـد، که اگر جواب بگویـد جواب آن سـلام حساب نشود، چنانچه در نماز باشـد نباید جواب بدهد و اگر در نماز نباشد، جواب دادن واجب نیست

(مساله ۱۱۴۰) باید جواب سـلام را طوری بگوید که سـلام کننده بشـنود، ولی اگر سلام کننده کر باشد، چنانچه انسان به طور معمول جواب او را بدهد، کافی است

(مساله ۱۱۴۱) باید نماز گزار جواب سلام را به قصد جواب بگوید نه به قصد دعا

(مساله ۱۱۴۲) اگر زن یا مرد نا محرم یا بچه ممیز یعنی بچه ای که خوب یا بـد را می قهمد به نماز گزار سـلام کند، نماز گزار باید جواب او را بدهد

(مساله ۱۱۴۳) اگر نماز گزار جواب سلام را ندهد معصیت کرده، ولی نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۴۴) اگر کسی به نماز گزار غلط سلام کند، به طوری که سلام حساب نشود جواب او جائز نیست

(مساله ۱۱۴۵) جواب سـلام کسـی که از روی مسـخره یا شوخی سـلام می کند واجب نیست و احتیاط واجب آن است که در جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان بگوید سلام یا فقط، علیک

(مساله ۱۱۴۶) اگر کسـی به عـده ای سـلام کند، جواب سـلام او بر همه آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنان جواب بدهد کافی است

(مساله ۱۱۴۷) اگر کسی به عده

ای سـلام کند و کسـی که سـلام کننده، قصد سـلام دادن به او را نداشته جواب دهد، باز هم جواب سلام او بر آن عده واجب است

(مساله ۱۱۴۸) اگر به عده ای سـلام کند و کسی که بین آنها مشغول نماز است شک کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشـته یا نه، نبایـد جواب بدهد و همچنین است اگر بداند که قصد او را هم داشـته ولی دیگری جواب سـلام را بدهد اما اگر بداند که قصد او را هم داشته ولی دیگری جواب ندهد، باید جواب او را بگوید

(مساله ۱۱۴۹) سلام کردن مستحب است و خیلی سفارش شده است که سواره به پیاده و ایستاده به نشسته و کوچکتر به بزرگتر سلام کند

(مساله ۱۱۵۰) اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کند، بر هر یک واجب است جواب سلام دیگری را بدهد

(مساله ۱۱۵۱) در غیر نماز مسـتحب است جواب سـلام را بهتر از سـلام بگوید، مثلاً اگر کسـی گفت: سـلام علیکم در جواب بگوید: سلامٌ علیکُم و رحمهُ اللهِ

هفتم: از مبطلات نماز خنـده با صـدا و ترجیع و بنابر احتیاط واجب خنـده با صدا اگر چه تر جیع نداشـته باشد و عمدی است و چنانچه سهواً با صدا بخندد اگر به هم زننده صورت نماز نباشد یا لبخند بزند، نمازش باطل نمی شود

(مساله ۱۱۵۲) اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالش تغییر کند، مثلاً رنگش سـرخ شود چنانچه از صورت نمازگزار بیرون رود، باید نمازش را دوباره بخواند

هشتم: از مبطلات نماز آن است که برای کار دنیا عمداً گریه کند، احتیاط واجب آن است که برای کار دنیا

بی صـدا هم گریه نکند و اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند، آهسـته باشد یا بلند اشـکال ندارد، بلکه از بهترین اعمال است

نهم: ا ز مبطلات نماز کاری است که صور ت نماز را به هم بزند، مثل دست زدن و به هوا پریدن ومانند اینها کم باشد یا زیاد، عمداً باشد یا از روی فراموشی، ولش کاری که صورت نماز را به هم نزند مثل اشاره کردن با دست، اشکال ندارد

(مساله ۱۱۵۳) اگر در بین نماز بقدری ساکت بماند که نگویند نماز می خواند، نمازش باطل می شود

(مساله ۱۱۵۴) اگر در بین نماز کاری انجام دهد، یا مدتی ساکت شود و شک کند که نماز به هم خورده یا نه، نمازش صحیح است

دهم: از مبطلات نماز، خوردن و آشامیدن است، اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می خواند

(مساله ۱۱۵۵) احتیـاط واجب آن است که در نمـاز هیـچ چیز نخـورد و نیاشامـد چه موالاـت نمـاز به هم بخورد یـا نخود و چه بگویند نماز می خواند یا نگویند

(مساله ۱۱۵۶) احتیاط واجب آن است که در بین نماز، غـذائی را که لای دندانها ماند ه فرو نبرد، ولی اگر قند یا شـکر و مانند اینها دهان مانده باشد و در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود، نمازش اشکال پیدا نمی کند

یازدهم: از مبطلات نماز شک در رکعتهای نماز دو رکعتی یا سه رکعتی، یا در دو رکعت اول نماز های چهار رکعتی است

دوازدهم: از مبطلات نماز آن است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم یا زیاد کند، یا چیزی را که رکن نیست، عمداً

کم یا زیاد نماید

(مساله ۱۱۵۷) اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می کند انجام داده یا نه، نمازش صحیح است

چیزهائی که در نماز مکروه است

(مساله ۱۱۵۸) مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند و چشمها را هم بگذارد، یا به طرف راست و چپ بگرداند و با ریش و دست خود بازی کند و انگشتها را داخل هم نماید و آب دهان بیندازد و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری نگاه کند و نیز مکروه است، موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع از بین ببرد، مکروه میباشد

(مساله ۱۱۵۹) موقعی که انسان خوابش می آید و نیز موقع خودداری کردن از بول و غائط، مکروه است نماز بخواند و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می باشد و غیر اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است

مواردی که می شود نماز واجب را شکست

(مساله ۱۱۶۰) شکستن نماز از روی اختیار حرام است، ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد
(مساله ۱۱۶۱) اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می باشد، بدون شکستن نماز ممکن نباشد باید نماز را بشکند، ولی شکستن نماز برای مالی که اهمیت ندارد، مکروه است

(مساله ۱۱۶۲) اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند چنانچه بتواند د بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال بپردازد و اگر بدون شکستن نماز، دادن طلب او ممکن نیست، باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد، بعد نماز را بخواند

(مساله ۱۱۶۳) اگر در

بین نماز بفهمد که مسجد نجس است، چنانچه وقت تنگ باشد باید نماز را تمام کند و اگر وقت وسعت دارد و تطهیر مسجد نماز را به هم نی زند باید در بین نماز تطهیر کند، بعد بقیه نماز را بخواند و اگر نماز را به هم می زند، باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر نماید بعد نماز را بخواند

(مساله ۱۱۶۴) کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند معصیت کرده ولی نماز او صحیح است اگر چه احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند

(مساله ۱۱۶۵) اگر پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید که اذان و اقامه را فراموش کرده، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند

شکیات

شکیات نماز ۲۳قسم است: هشت قسم آن که شکهائی است که نماز را باطل می کند و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد و نه قسم دیگر آن صحیح است

شکهای مُبطل

مساله ۱۱۶۶) شکهائی که نماز را باطل می کند از این قرار است:

اول: شک در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز مسافر، ولی شک در شماره رکعتهای نماز مستحب دو رکعتی و بعضی از نماز های احتیاط نماز را باطل نمی کند

دوم: شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی

سوم: آنکه در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر

چهارم: آنکه در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن سجده دوم، شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر، در این صورت نمازش باطل و باید اعاده کند، و بهتر آن است که عمل به حکم شک نماید و نماز را اعاده کند

پنجم: شک بین دو و پنج یا دو و بیشتر از پنج

ششم: شک بین سه و شش یا سه و بیشتر از شش

هفتم: شک بین چهار و شش یا چهار و بیشتر از شش، چه پیش از تمام شدن سجده دوم باشد یا بعد از آن ولی اگر بعد از سجده دوم شک بین چهار و شش یا چهار و بیشتر از شش برای او پیش آید، احتیاط واجب آن است که بنابر چهار بگذرد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد و نماز را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۱۶۷) اگر یکی از شکهای باطل کننده برای انسان پیش آید، نمی تواند نماز را به هم بزند، ولی اگر به

قدری فکر کند که شک پا بر جا شود به هم زدن نماز مانعی ندارد

شکهائی که نباید به آنها اعتنا کرد

(مساله ۱۱۶۸) شکهائی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است:

اول: شک در چیزی که محل بجا آوردن آن گذشته است: مثل آنکه در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه

دوم: شک بعد از سلام نماز

سوم: شک بعد از گذشتن وقت نماز

چهارم: شک کثیر الشک، یعنی کسی که زیاد شک می کند

پنجم: شک امام در شماره رکعتها ی نماز، در صورتی که ماموم شماره آنها را بداند و همچنین شک ماموم در صورتی که امام شماره رکعتهای نماز را بداند

ششم: شک در نماز مستحبی

۱-شک در چیزی که محل آن گذشته است

(مساله ۱۱۶۹) اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه، مثلاً شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده، مثلاً به رکوع نرفته است باید آنچه را که در انجام آن شک کرده بجا آورد یعنی حمد را بخواند و اگر مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد شده، مثلاً به رکوع رفته است به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۷۰) اگر در بین خواندن آیه ای شک کند که آیه پیش را خوانده یا نه، یا وقتی آخر آیه را می خواند شک کند که اول آن را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۷۱) اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن، مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه، باید به شک خود

اعتنا نکند

(مساله ۱۱۷۲) اگر درحالی که به سجده می رود شک کند که رکوع کرده یا نه، لازم است برگردد و رکوع را بجا بیاورد و اگر شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه، به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۷۳) اگر در حال برخاستن شک کند که تشهد را بجا آورده یا نه، و همچنین در حال برخاستن اگر شک کند که سجده را بجا آورده یا نه، باید برگردد و بجا آورد

(مساله ۱۱۷۴) کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می خواند، شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از آنکه مشغول حمد یا تسبیحات شود، شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید بجا آورد

(مساله ۱۱۷۵) اگر شک کند که یکی از رکنهای نماز را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری بعد از آن است نشده، باید آن را بجا آورد، مثلاً اگر پیش از خواندن تشهد شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، باید بجا آورد و چنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را بجا آورده بوده، چون زیاد شده، نمازش باطل است

(مساله ۱۱۷۶) اگر شک کند عملی را رکن نیست بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را بجا آورد، مثلاً اگر پیش از خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید حمد را بخواند و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را بجا آورده بوده،

چون رکن زیاد نشده نماز صحیح است

(مساله ۱۱۷۷) اگر شک کند که رکنی را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول تشهد است اگر شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر یادش بیاید که آن رکن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید آن را بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلاً اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را بجا نیاورده، باید بجا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آمن یادش بیاید، نمازش باطل است

(مساله ۱۱۷۸) اگر شک کند عملی را که رکن نیست بجا آورد ه یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلاً موقعی که مشغول خواندن سوره است، اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر بعد یادش بیاید که آن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده، نمازش صحیح است، بنابر این اگر مثلاً در قنوت یاد بیاید که حمد را نخوانده باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است

(مساله ۱۱۷۹) اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه، یا شک کند درست گفته یا نه، چنانچه مشغول تعقیب نماز یا مشغول نماز دیگر شده، یا به واسطه انجام کاری که نماز را به هم می زند، از حال نمازگزار بیرون رفته، باید به خود اعتنا نکند و

اگر پیش از اینها شک کند، باید سلام را بگوید، اما اگر در صحیح گفتن سلام شک کند در هر صورت به شک خود اعتنا ننماید چه مشغول کار دیگر شده باشد یا نه

۲-شک بعد از سلام

(مساله ۱۱۸۰) اگر بعد از سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه، شک کند رکوع کرده یا نه، یا بعد از سلام چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشد، مثلاً بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت، نمازش باطل است

۳-شک بعد از وقت

(مساله ۱۱۸۱) اگر بعد از گذشتن وقت نماز شک کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، خواندن آن لازم نیست، ولی اگر پیش از گذشتن وقت، شک کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، باید آن نماز را بخواند بلکه اگر گمان کند که خوانده، باید آن را بجا آورد

(مساله ۱۱۸۲) اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۸۳) اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار رکعت نماز خوانده ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر باید چهار رکعت نماز قضا به نیت نمازی که بر او واجب است بخواند

(مساله ۱۱۸۴) اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشا ء بداند یک نماز خوانده ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی باید قضای نماز مغرب و عشا را بخواند

-کثیر الشک(کسی که زیاد شک میکند)

(مساله ۱۱۸۵) اگر کسـی در یک نماز سه مرتبه شک کند، یا در سه نماز پشت سـر هم مثلاً در نماز صبح و ظهر و عصر شک کند، کثیرالشک است و چنانچه زیاد شک کردن او از غضب یا ترس یا پریشانی حواس نباشد، به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۸۶) کثیر الشک اگر در بجا آوردن چیزی شک کنـد، چنانچه بجا آوردن آن نماز را باطل نمی کند، باید بنا بگذرد که آن را بجا آورد، مثلاً اگر شک کنـد که رکوع کرده یا نه، باید بنا بگذرد که رکوع کرده است، و اگر بجا آوردن آن نماز را باطل می کنـد بایـد بگـذرد که آن را انجام نـداده، مثلاً اگر شک کند که یک رکوع کرده یا بیشتر، چون زیاد شدن رکوع نماز را باطل می کند، بنا بگذرد که بیشتر از یک رکوع نکرده است

(مساله ۱۱۸۷) کسـی که در یک چیز نماز شک می کند، چنانچه در چیزهای دیگر نماز بطور معمول شک کند باید به دستور آن عمل نمایـد، مثلاً کسـی که زیاد شک می کنـد سـجده کرده یا نه اگر در بجا آوردن رکوع شک کنـد بایـد به دسـتور آن رفتار نماید یعنی اگر ایستاده است رکوع را بجا آورد و اگر به سجده رفته اعتنا نکند

(مساله ۱۱۸۸) کسـی که در نماز مخصوصی مثلاً در نماز ظهر زیاد شک می کند اگر در نماز دیگر مثلاً عصر شک کند، باید به دستور شک رفتار نماید

(مساله ۱۱۸۹) کسی که وقتی در جای مخصوصی نماز می خواند، زیاد شک می کند، اگر در غیر آنجا نماز بخواند و

شکی برای او پیش آید، باید به دستور شک عمل نماید

(مساله ۱۱۹۰) اگر انسان شک کند که کثیر الشک شده یا نه، باید به دستور شک عمل نماید و کثیر الشک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته، باید به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۹۱) کسی که زیاد شک می کند، اگر شک کند رکنی را بجا آورده یا نه، و اعتنا نکند بعد یادش بیاید که آن را بجا نیاورده، چنانچه مشغول رکن بعد نشده، باید آن را بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلاً اگر شک کند رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه پیش از سجده یادش بیاید که رکوع نکرده، باید رکوع کند و اگر در سجده یادش بیاید، نمازش باطل است

(مساله ۱۱۹۲) کسی که زیاد شک می کند، اگر شک کند چیزی را که رکن نیست بجا آورد یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آن را بجا نیاورده، چنانچه از محل بجا آوردن آن نگذشته، باید آن را بجا آورد و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است، مثلاً اگر شک کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه در قنوت یادش بیاید که حمد نخوانده، باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است

۵-شک امام و ماموم

(مساله ۱۱۹۳) اگر امام جماعت در شماره رکعتهای نماز شک کند، مثلاً شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، چنانچه ماموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز

را تمام کند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است و ماموم در شماره رکعتهای نماز شک کند، باید به شک خود اعتنا ننماید و به آنچه که امام یقین دارد، عمل نماید

۶-شک در نماز مستحبی

(مساله ۱۱۹۴) اگر در شماره رکعتهای نماز مستحبی شک کند، چنانچه طرف بیشتر، شک نماز را باطل می کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، مثلاً اگر در نافله صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند، مثلاً شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت، به هر طرف شک عمل کند، نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۹۵) کم شدن رکن، نافله را باطل می کند بنابر احتیاط واجب، ولی زیاد شدن رکن، آن را باطل نمی کند، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده باید آن کار را انجام دهد و دوباره آن رکن را بجا آورد، مثلاًـ اگر در بین رکوع یادش بیاید که سوره را نخوانده، باید برگردد و سوره را بخواند و دوباره به رکوع رود

(مساله ۱۱۹۶) اگر در یکی از کارهای نافله شک کند، خواه رکن باشد یا غیر رکن، چنانچه محل آن نگذشته، باید بجا آورد و اگر محل آن گذشته، به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۹۷) اگر در نماز مستحبی دو رکعتی، گمانش به سه رکعت یا بیشتر برود یا گمانش به دو رکعت یا کمتر برود، باید

به همان گمان عمل کند، مثلًا اگر گمانش به یک رکعت می رود احتیاطاً باید یک رکعت دیگر بخواند

(مساله ۱۱۹۸) اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می شود، یا یک سجده یا تشهد را فراموش نماید، لازم نیست بعد از نماز، سجده سهو یا قضای سجده و تشهد را بجا آورد

(مساله ۱۱۹۹) اگر شک کند که نماز مستحبی را خوانده یا نه، چنانچه آن نماز مثل جعفر طیار وقت معین نداشته باشد، بنا بگذارد که نخوانده است و همچنین است اگر مثل نافله یومیه، وقت معین داشته باشد و پیش از گذشتن وقت شک کند که آن را بجا آورده یا نه، ولی اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که خوانده است یا نه، به شک خود اعتنا نکند

شکهای صحیح

(مساله ۱۲۰۰) در نه صورت، اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کند باید فوراً فکر نماید، پس اگر یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند و گرنه به دستورهائی که گفته می شود عمل نماید و آن نه صورت از این قرار است:

اول: آنکه بعد از سر برداشتن از سجده دوم، شک کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت، که باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده به دستوری که بعداً گفته می شود بجا آورد

دوم: شک بین دوو چهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم، که باید بنا بگذارد چهار رکعت خوانده و نماز را تمام

کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند

سوم: شک بین دو و سه و چهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم، که باید بنابر چهار بگذارد و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد ولی اگر بعد از سجده اول یا پیش از سر برداشتن از سجده دوم یکی از این سه شک برایش پیش آید، نماز را رها کند و دوباره بخواند

چهارم: شک بین چهار و پنج بعد از سر برداشتن از سجده دوم که باید بنابر چهار بگذار د و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجده، این شک برای او پیش آید، نماز باطل است

پنجم: شک بین سه و چهار، که در هر جای نماز باشد، باید بنابر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد

ششم: شک بین چهار و پنج در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد

هفتم: شک بین سه و پنج در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد

هشتم: شک بین سه و چهار و پنج در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهد بخواند و بعد از سلام نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد

نهم: شک بین پنج و شش در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد

و دو سجده سهو بجا آورد

(مساله ۱۲۰۱) اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، نباید نماز را بشکند و چنانچه نماز را بشکند معصیت کرده است پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند مثل رو گرداندن از قبله، نماز را از سر گیرد نماز دومش هم باطل است و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند، مشغول نماز شود نماز دومش صحیح است

(مساله ۱۲۰۲) اگر یکی از شکهائی که نماز احتیاط برای آنها واجب است در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند و بدون خواندن نماز احتیاط، نماز را از سر بگیرد معصیت کرده است پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند مانند پشت کردن به قبله نماز را از سر گرفته، نماز دومش هم باطل است و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند، مشغول نماز دومش صحیح است

(مساله ۱۲۰۳) وقتی یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، چنانچه گفته شد، باید فوراً فکر کند ولی اگر چیزهائی که به واسطه ممکن است یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا شود، از بین نمی رود، چنانچه کمی بعد فکر کند اشکال ندارد، مثلاً اگر در سجده شک کند می تواند تا بعد از سجده فکر کردن را تاخیر بیندازد

(مساله ۱۲۰۴) اگر اول گمانش به یک طرف بیشتر باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود، باید به دستور شک عمل نماید و اگر اول دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه اوست بنا

بگذارد، بعد گمانش به طرف دیگر برود، باید همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند

(مساله ۱۲۰۵) کسی که نمی داند گمانش به یک طرف بیشتر است یا هر دو طرف در نظر او مساوی است باید احتیاط کند و در هر مورد احتیاط، به طور مخصوصی است که در کتابهای مفصل گفته شده است

(مساله ۱۲۰۶) اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حال تردیدی داشته که مثلاً دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده، باید نماز احتیاط را بخواند

(مساله ۱۲۰۷) اگر موقعی که تشهد می خواند، یا بعد از ایستادن شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه و در همان موقع یکی از شکهائی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتفاق بیفتد صحیح می باشد، برای او پیش آید مثلاً شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید به دستور آن شک عمل کند و بنابر احتیاط واجب نمازش را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۲۰۸) اگر پیش از آنکه مشغول تشهد شود، یا در رکعتهائی که تشهد ندارد پیش از ایستادن، شک که دو سجده صحیح است، برایش پیش آید نمازش باطل است

(مساله ۱۲۰۹) اگر موقعی که ایستاده، بین سه و چهار یا بین سه و چهار و پنج شک کند و یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش بجا نیاورده، نمازش باطل است

(مساله ۱۲۱۰) اگر شک او از بین برود وشک دیگری برایش پیش آید، مثلاً اول شک کند که

دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بعد شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید به دستور شک دوم عمل نماید

(مساله ۱۲۱۱) اگر بعد از نماز شک کند که در نماز مثلاً- بین دو و چهار شک کرده یا بین سه و چهار، احتیاط واجب آن است که به دستور هر دو عمل کند و نماز را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۲۱۲) اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز شکی برای او پیش آمده، ولی نداند از شکهای باطل بوده یا از شکهای صحیح و اگر از شکهای صحیح بوده کدام قسم آن بوده است بنابر احتیاط واجب، باید به دستور شکهائی که صحیح بوده و احتمال می داده عمل کند و نماز را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۲۱۳) کسی که نشسته نماز می خواند اگر شکی کند که باید برای آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند، باید دو رکعت نشسته بجا آورد بلکه اگر شکی کند که باید برای آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، باید دو رکعت نشسته بجا آورد

(مساله ۱۲۱۴) کسی که ایستاده نماز می خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود، باید مثل کسی که نماز را نشسته می خواند و حکم آن در مساله پیش گفته شد، نماز احتیاط را بجا آورد

(مساله ۱۲۱۵) کسی که نشسته نما ز می خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می خواند، عمل کند

نماز احتیاط

(مساله ۱۲۱۶) کسی که نماز احتیاط بر او واجب است بعد از سلام نماز باید فوراً نیت نماز احتیاط کند و

تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید، پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده تشهد بخواند و سلام دهد و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است بعد از دو سجده، یک رکعت دیگر مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از تشهد سلام دهد

(مساله ۱۲۱۷) نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد، و باید آن را آهسته بخوانند و نیت آن را به زبان نیاورند و احتیاط واجب آن است که بِسمِ اللهِ آن را هم آهسته بگویند

(مساله ۱۲۱۸) اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد، نمازی که خواند، درست بوده، لازم نیست آن را تمام نماید

(مساله ۱۲۱۹) اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعت های نمازش کم بوده، چنانچه کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده، باید آنچه از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بیجا دو سهو بنماید و اگر کاری که نماز را باطل می کند، انجام داده مثلاً پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره بجا آورد

(مساله ۱۲۲۰) اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسریِ نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین سه و چهار، یک رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، نمازش صحیح است

(مساله ۱۲۲۱) اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین دو و چهار، دو رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، بنابر احتیاط واجب باید کسری نماز را به نماز، متصل نموده و نماز

را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۲۲۲) اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز بیشتر از نماز احتیاط بوده مثلاً در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده، چنانچه بعد از نماز احتیاط، کاری که نماز را باطل می کند انجام داده، مثلاً ـ پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره بخواند و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده باید دو رکعت کسری نمازش را بجا آورد و نماز را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۲۲۳) اگر بین دو و سه و چهار شک کند و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند

(مساله ۱۲۲۴) اگر بین سه و چهار شک کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده را می خواند، یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده باید نماز احتیاط را تمام کند و نمازش صحیح است

(مساله ۱۲۲۵) اگر بین دو و سه و چهار شک کند و موقعی که دو رکعت نما ز احتیاط ایستاده را می خواند پیش از رکوع رکعت دوم یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده ه، باید بنشیند و نماز احتیاط را یک رکعتی تمام کند و بنابر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند

(مساله ۱۲۲۶) اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده، چنانچه نتواند نماز احتیاط را مطابق کسری نمازش تمام کند، باید آن را رها کند و کسری نماز را بجا آورد

و بنابر احتیاط واجب، نماز را دوباره بخواند، مثلاً در شک بین سه و چهار اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته را می خواند، یادش بیاید که نماز را دو رکعت نماز خوانده، چون نمی تواند دو رکعت نشسته را بجای دو رکعت ایستاده حساب کند، باید نماز احتیاط نشسته را رها کند و دو رکعت کسری نمازش را بخواند و احتیاطاً نماز را هم دوباره به جا آورد

(مساله ۱۲۲۷) اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده بجا آورده یا نه، چنانچه وقت نما ز گذشته به شک خود اعتنا نکند و اگر وقت دارد، در صورتی که مشغول کار دیگری نشده و از جای نماز برنخاسته و کاری هم مثل رو گرداندن از قبله که نماز را باطل می کند انجام نداده باید نماز احتیاط را بخواند و اگر مشغول کار دیگری شده یا کاری که نماز را باطل می کند بجا آورده، یا بین نماز و شک او زیاد طول کشیده، احتیاط آن است که نماز احتیاط را بجا آورد و نماز را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۲۲۸) اگر در نماز احتیاط، رکنی را زیاد کند، یا مثلاً- بجای یک رکعت دو رکعت بخواند، نماز احتیاط باطل می شود، و باید دوباره نماز احتیاط و اصل نماز را بخواند

(مساله ۱۲۲۹) موقعی که مشغول نماز احتیاط است اگر در یکی از کارهای آن شک کند، چنانچه محل آن نگذشته، باید بجا آورد و اگر محلش گذشته، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلاً اگر شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند، واگر به

رکوع رفته باید به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۲۳۰) اگر در شماره رکعتهای نماز احتیاط شک کند، باید بنا را بر بیشتر بگذارد ولی چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند، باید نماز را از سر بخواند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست

(مساله ۱۲۳۱) اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهواً کم یا زیاد شود، سجده سهو ندارد

(مساله ۱۲۳۲) اگر بعد از سلام نماز احتیاط، شک کند که یکی از اجزاء یا شرائط آن را بجا آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۲۳۳) اگر در نماز احتیاط، تشهد یا یک سجده را فراموش کند، احتیاط مستحب آن است که بعد از سلام آن را قضا نماید

(مساله ۱۲۳۴) اگر نماز احتیاط یا قضای یک تشهد یا دو سجده سهو بر او واجب شود، باید اول نماز احتیاط را بجا آورد

(مساله ۱۲۳۵) حکم گمان در رکعتهای نماز حکم یقین است، مثلاً ـ اگر در نماز چهار رکعتی انسان گمان دارد که نماز را چهار رکعت خوانده، نباید نماز احتیاط بخواند، ولی اگر در غیر رکعتها گمان کند باید به احتیاط عمل نماید و دستور در هر موردی، طور مخصوصی است که در کتابهای مفصل گفته شده

(مساله ۱۲۳۶) حکم شک و سهو و گمان در نماز های واجب یومیه و نماز های واجب دیگر فرق ندارد، مثلًا اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت چون شک او در نماز دو رکعتی است، نمازش باطل می شود

سجده سهو

(مساله ۱۲۳۷) برای سه چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو به دستوری که بعداً گفته می شود

بجا آورد:

اول: آنکه در بین نماز، سهواً حرف بزند

دوم: آنکه یک سجده را فراموش کند

سوم: آنکه در نماز چهار رکعتی بعد از سجده دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت و در سه مورد دیگر هم احتیاط واجب آن است که سجده سهو بنماید:

اول: در جائی که نباید نماز را سلام دهد مثلاً در رکعت اول سهواً سلام بدهد

دوم: آنکه تشهد را فراموش کند

سوم: در جائی که باید بایستد اشتباهاً بنشیند یا در جائی که باید بنشیند اشتباهاً بایستد

(مساله ۱۲۳۸) اگر انسان اشتباهاً یا به خیال اینکه نمازش تمام شده حرف بزند باید دو سجده سهو بجا آورد

(مساله ۱۲۳۹) برای حرفی که از آه کشیدن و سرفه پیدا می شود، سجده سهو واجب نیست، ولی اگر مثلاً سهواً آخ یا اه بگوید، باید سجده سهو نماید

(مساله ۱۲۴۰) اگر چیزی را غلط خوانده دوباره به طور صحیح بخواند برای دوباره خواندن آن سجده سهو واجب نیست

(مساله ۱۲۴۱) اگر در نماز سهواً مدتی حرف بزند و تمام آنها یک مرتبه حساب می شود، دو سجده سهو بعد از سلام نماز کافی است

(مساله ۱۲۴۲) اگر سهواً تسبیحات اربعه را نگوید یا بیشتر یا کمتر از سه مرتبه بگوید، احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد

(مساله ۱۲۴۳) اگر در جائی که نباید سلام نماز را بگوید سهواً بگوید: السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا بگوید: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته باید دو سجده سهو بنماید، ولی اگر اشتباهاً مقداری از این دو سلام را بگوید، یا بگوید: السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته

احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو بجا آورد

(مساله ۱۲۴۴) اگر در جائی که نباید سلام دهد اشتباهاً هر سه سلام را بگوید، دو سجده سهو کافی است

(مساله ۱۲۴۵) اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد، یادش بیاید، باید برگردد و بجا آورد

(مساله ۱۲۴۶) اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده یا تشهد را از رکعت پیش فراموش کرده، باید بعد از سلام نماز سجده یا تشهد را قضا نماید و بعد از آن دو سجده سهو بجا آورد

(مساله ۱۲۴۷) اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمداً بجا نیاورد، معصیت کرده و واجب است هر چه زودتر آن را انجام دهد و چنانچه سهواً بجا نیاورد هر وقت یادش آمد باید فوراً انجام دهد و لازم نیست نماز را دوباره بخواند

(مساله ۱۲۴۸) اگر شک دارد که سجده سهو بر او واجب شده یا نه، لارم نیست بجا آورد

(مساله ۱۲۴۹) کسی که شک دارد مثلاً دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهار تا، اگر دو سجده بنماید کافی است

(مساله ۱۲۵۰) اگر بداند یکی از دو سجده سهو را بجا نیاورده، باید دو سجده سهو بجا آورد و اگر بداند سهواً سه سجده کرده، باید دوباره دو سجده سهو بنماید

دستور سجده سهو

(مساله ۱۲۵۱) دستور سجده سهو این است که عد از سلام نماز فوراً نیت سجده سهو کند و پیشانی را به چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و احوط این است که بگوید: بسمِ اللِه و باللِه السلامُ علیک ایُها النبُی وَ رحمهُ اللهِ و بَرکاتُهُ، بعد باید

بنشیند و دوباره به سجده رود و ذکری را که گفته شد بگوید و بنشیند و بعد از خواندن تشهد، سلام دهد

قضای سجده و تشهد فراموش شده

(مساله ۱۲۵۲) سجده و تشهدی را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز قضای آن را بجا می آورد، باید تمام شرائط نماز: پاک بودن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد

(مساله ۱۲۵۳) اگر سجده یا تشهد را چند دفعه فراموش کند، مثلاً- یک سجده از رکعت اول و یک سجده از رکعت دوم فراموش نماید، باید بعد از نماز، قضای هر دو را با سجده های سهوی که برای آنها لازم نیست معین کند که قضای کدام یک آنها است

(مساله ۱۲۵۴) اگر یک سجده و تشهد را فراموش کند، می تواند هر یکی را که بخواهد اول قضا نماید اگر چه بداند کدام اول فراموش شده است و ترتیب لازم نیست

(مساله ۱۲۵۵) اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتفاق بیفتد نماز باطل می شود، مثلاً پشت به قبله نماید باید قضای سجده و تشهد را بجا آورد و نمازش صحیح است

(مساله ۱۲۵۶) اگر بعد از سلام نماز، یادش بیاید که یک سجده از رکعت آخر را فراموش کرده، چنانچه کای که عمداً یا سهواً نماز را باطل می کند مثل روی گرداندن از قبله انجام نداده است، احتیاط واجب آن است سجده فراموش شده را بجا بیاورد و بعد از آن تشهد و سلام را بجا بیاورد و دو سجده سهو نیز انجام بدهد و نیز اگر یادش بیاید که تشهد رکعت آخر

را فراموش کرده احتیاطاً تشهد را بخواند و بعد از آن سلام دهد و دو سجده سهو نیز بجا بیاورد

(مساله ۱۲۵۷) اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می شود، مثل آنکه سهواً حرف بزند، باید سجده یا تشهد را قضا کند

(مساله ۱۲۵۸) اگر نداند که سجده را فراموش کرده یا تشهد را، باید هر دو را قضا نماید و هر کدام را اول بجا آورد اشکال ندارد

(مساله ۱۲۵۹) اگر شک دارد که سجده یا تشهد را فراموش کرده یا نه، واجب نیست قضا نماید

(مساله ۱۲۶۰) اگر بداند سجده یا تشهد را فراموش کرده و شک کند که پیش از رکوع رکعت بعد بجا آورده یا نه، احتیاط واجب آن است که آن را قضا نماید

(مساله ۱۲۶۱) کسی که باید سجده یا تشهد را قضا نماید، اگر برای کار دیگر ی هم سجده سهو بر او واجب شود، باید بعد از نماز سجده یا تشهد را قضا نماید، بعد سجده سهو را بجا آورد

(مساله ۱۲۶۲) اگر شک دارد که بعد از نماز، قضای سجده یا تشهد فراموش شده را بجا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز نگذشته، باید سجده یا تشهد را قضا نماید و اگر وقت نماز هم گذشته، بنابر احتیاط واجب باید سجده یا تشهد را قضا نماید

کم یا زیاد کردن اجزاء و شرائط نماز

(مساله ۱۲۶۳) هر گاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند، اگر چه یک حرف آن باشد، نماز باطل است

(مساله ۱۲۶۴) اگر به واسطه ندانستن مساله، چیزی از اجزاء نماز را کم یا زیاد کند، اگر آن جز ء رکن نباشد، نمازش

صحیح است اگر جاهل قاصر باشد و الا به احتیاط واجب، نماز باطل است

(مساله ۱۲۶۵) اگر در بین نماز بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده، یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، باید نماز را به هم بزند و دوباره با وضو یا غسل بخواند و اگر بعد از نماز بفهمد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بجا آورد و اگر وقت گذشته قضا نماید

(مساله ۱۲۶۶) اگر بعد از رسیدن به رکوع یاد ش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده، نمازش باطل است و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید، باید برگردد و دو سجده را بجا آورد و بر خیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند

(مساله ۱۲۶۷) اگر پیش از گفتن (السلامُ علَینا) و (السلامُ علیکُم) یادش بیاید که دو سجده رکعت آخر را بجا نیاورده، باید دو سجده را بجا آورد و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد

(مساله ۱۲۶۸) اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده باید مقداری را که فراموش کرده بجا آورد

(مساله ۱۲۶۹) اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند، مثلاً پشت به قبله کرده نمازش باطل است، و اگر کاری که عمدی و سهوی آن، نماز را باطل می کند انجام نداده، باید فوراً مقداری که فراموش کرده بجا آورد

(مساله ۱۲۷۰) هر گاه بعد از سلام

نماز عملی انجام دهد که اگر در نما ز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند، مثلًا پشت به قبله نماید و بعد یادش بیاید که دو سجده آخر را بجا نیاورده نمازش باطل است و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند یادش بیاید، دو سجده ای را که فراموش کرده بجا آورد و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو سجده سهو برای سلامی که اول گفته است بنماید و احتیاط مستحب آن است که نماز را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۲۷۱) اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده، یا پشت به قبله یا به طرف راست یا به طرف چپ بجا آورده، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید

نماز مسافر

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشا را با هشت شرط شکسته بجا آورد، یعنی دو رکعت بخواند:

شرط اول: آنکه سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد و فرسخ شرعی تقریباً پنج کیلومتر و نیم است

(مساله ۱۲۷۲) کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است در صورتی نماز او شکسته است که هر یک از رفتن و برگشتن او کمتر از از چهار فرسخ نباشد بنابر این اگر رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ یا بعکس باشد، باید نماز را تمام یعنی چهار رکعت بخواند

(مساله ۱۲۷۳) اگر رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد باید نماز را شکسته بخواند چه همان روز و شب بخواهد برگردد یا غیر آن روز و شب

(مساله ۱۲۷۴) اگر سفر، مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد، یا انسان نداند که سفر او هشت

فرسخ است یا نه، نباید نماز را شکسته بخواند و چنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، در صورتی که تحقیق کردن برایش مشقت دارد، باید نمازش را تمام بخواند و اگر مشقت ندارد، بنابر احتیاط واجب باید تحقیق کند که اگر دو عادل بگویند یا بین مردم معروف باشد که سفر او هشت فرسخ است، نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۷۵) اگر یک عادل یا شخصی موثقی خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۷۶) کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، اگر نماز را شکسته خواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آن را چهار رکعتی بجا آورد و اگر وقت گذشته بنابر احتیاط واجب قضا نماید

(مساله ۱۲۷۷) کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست، یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، اگر چه کمی از راه باقی باشد، نماز را شکسته بخواند و اگر تمام خوانده دوباره شکسته بجا آورد

(مساله ۱۲۷۸) اگر بین دو محلی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد کند، اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۲۷۹) اگر محلی دو راه داشته باشد، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود باید تمام بخواند

(مساله ۱۲۸۰) اگر شهر

دیوار دارد، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند و اگر دیوار ندارد، باید از خانه های آخر شهر حساب نماید و در این موضوع فرقی میان شهر های نسبتاً بزرگ مانند تهران امروز یا شهر های متوسط و کوچکتر نیست ولی در صورتی که شهر به اندازه ای بزرگ و وسیع باشد که رفتن از یک قسمت آن به قسمت دیگر آن، مسافرت و دور شدن از وطن محسوب شود بعید نیست در این صورت که لازم باشد ابتدای هشت فرسخ را از منزل خود حساب نماید

شرط دوم: آنکه از اول مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد، پس اگر بجائی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از رسیدن به آنجا قصد کند جائی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود چون از اول قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز تمام بخواند ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ دیگر به وطنش یا بجائی که می خواهد ده روز بماند بر گردد باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۸۱) کسی که نمی داند سفرش چند فرسخ است، مثلاً برای پیدا کردن گمشده ای مسافرت می کند و نمی داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند، باید نماز را تمام بخواند ولی در برگشتن، چنانچه تا وطنش یا جائی که می خواهد ده روز در آنجا بماند، هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید نماز را شکسته بخواند ونیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ بر گردد، باید

نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۸۲) مسافر در صورتی باید باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می رود و مثلاً قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند، سفر هشت فرسخی برود چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می کند، باید نماز را شکسته بخواند و اگر اطمینان ندارد، باید تمام بخواند

(مساله ۱۲۸۳) کسی که قصد هشت فرسخ دارد، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود وقتی بجائی برسد که شهر را نبیند و اذان آن را نشود باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که نگویند مسافر است، باید نمازش را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۲۸۴) کسی که در سفر به اختیار دیگری است: مانند نوکری که با آقای خود مسافرت می کند چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۸۵) کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود، نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۲۸۶) کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر شک دارد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود یا نه، باید نماز را شکسته بخواند و نیز اگر شک او از این جهت است که احتمال می دهد مانعی برای سفر او پیش آید، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا نباشد باید نمازش را شکسته بخواند

شرط سوم: آنکه در بین

راه از قصد خود بر نگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود بر گرد، یا مردد شود، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۲۸۷) اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود چنانچه تصمیم داشته باشد که همانجا بماند یا بعد از ده روز برگردد، یا در برگشتن و ماندن مردد باشد، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۲۸۸) اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود و تصمیم داشته باشد که بر گردد، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۸۹) اگر برای رفتن به محلی حرکت کند و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود، چنانچه از محل اولی که حرکت کرده تا جائی که می خواهد برود، هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۹۰) اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه، و در موقعی که مردد است راه نرود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۹۱) اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد مردد شود که بقیه راه را برود یا نه ودر موقعی که مردد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، چنانچه باقیمانده سفر او هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد ولی بخواهد برود و برگردد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر راهی که پیش از مردد شدن و راهی که بعد از آن می رود، روی هم هشت فرسخ باشد، و نیز، نماز را شکسته بخواند

شرط چهارم:

آنکه پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد، یا ده روز یا بیشتر در جائی بماند، پس کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۲۹۲) کسی که نمی داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می گذرد یا نه، یا ده روز در محلی می ماند یا نه، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۲۹۳) کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، و نیز کسی که مردد است که از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخواند ولی اگر باقی مانده راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و برگردد، باید نماز را شکسته بخواند

شرط پنجم: آنکه برای کار حرام سفر نکند و اگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند، باید نماز را تمام بخواند و همچنین است اگر خود سفر حرام باشد، مثل آنکه برای او ضرر داشته باشد، یا زن بدون اجازه شوهر و فرزند با نهی پدر و مادر سفری بروند که بر آنان واجب نباشد، ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد، باید نماز را شکسته بخوانند

(مساله ۱۲۹۴) سفری که اسباب اذیت پدر ومادر باشد حرام است و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه بگیرد

(مساله ۱۲۹۵) کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی

کند، اگر چه در سفر، معصیتی انجام دهد، مثلاً غیبت کند یا شراب بخورد، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۹۶) اگر مخصوصاً برای آنکه کار واجبی را ترک کند، مسافرت نماید نمازش تمام است، پس کسی که بدهکار است، اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار هم مطالبه کند، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و مخصوصاً برای ترک واجب مسافرت نکند، باید نماز را شکسته بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۲۹۷) اگر سفر او سفر حرام نباشد ولی حیوان سواری یا مرکب دیگری که سوار است غصبی باشد، نمازش شکسته است ولی اگر در زمین غصبی مسافرت کند، بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۲۹۸) کسی که با ظالم مسافرت می کند اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به ظالم یا موجب شکوه و افزایش یافتن عظمت ظالم باشد باید نماز را تمام بخواند و اگر ناچار باشد یا مثلاً برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است

(مساله ۱۲۹۹) اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۰۰) اگر برای لهو و خوشی گذرانی به شکار رود، نمازش تمام است و چنانچه برای تهیه معاش به شکار رود، و همچنین اگر برا ی کسب و زیاد کردن مال برود، نمازش شکسته است و روزه را نیز نباید بگیرد

(مساله ۱۳۰۱) کسی که برای معصیت سفر کرده، موقعی که از سفر بر می گردد اگر توبه کرده، باید نماز را شکسته بخواند و اگر توبه نکرده، و

در بازگشت فقط قصد عودَ به وطن را دارد نماز را باید تمام بخواند، و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۳۰۲) شخصی که از سفر معصیت بر می گردد، چنانچه انگیزه رجوعش مقصد مستقلی غیر از رجوع به وطن باشد نماز او شکسته است

(مساله ۱۳۰۳) کسی که سفر او سفر معصیت است، اگر در بین راه از قصد کند معصیت بر می گردد، چنانچه باقی مانده راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و بر گردد، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۰۴) کسی که برای معصیت سفر نکرده، اگر در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود، باید نماز را تمام بخواند ولی نماز هائی را که شکسته خوانده صحیح است

شرط ششم: آنکه از صحرا نشینهائی نباشد که در بیابآنها گردش می کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و حشمشان پیدا کنند می مانند و بعد از چندی بجای دیگر می روند، و صحرا نشینها در این مسافرتها باید نماز را تمام بخوانند

(مساله ۱۳۰۵) اگر یکی از صحرا نشینها بر ای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتشان سفر کند چنانچه سفر او هشت فرسخ باشد، و چادر و اثاثیه او همراهش نباشد نمازش را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۰۶) اگر صحرانشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند

شرط هفتم: آنکه شغل او مسافرت نباشد، بنابر این شتردار و راننده و چوبدار و کشتیبان و مانند اینها، اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند، در غیر سفر اول باید نماز

را تمام بخوانند ولی در سفر اول نمازشان شکسته است مگر اینکه سفر اول نیز طولانی باشد که در این صورت پس از این که شغل او مسافرت شده نمازش نمام است

(مساله ۱۳۰۷) کسی که شغلش مسافرت است اگر برای کار دیگری مثلاً- برای زیارت یا حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر مثلًا شوفر، اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن خودش هم زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۰۸) حمله دار یعنی کسی که فقط در ماههای حج به مسافرت اشتغال می ورزد نماز را باید شکسته بخواند

(مساله ۱۳۰۹) کسی که شغل او حمله داری است و حاجیها را از راه دور به مکه می برد، چنانچه تمام سال یل بیشتر سال را در راه باشد، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۱۰) کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است، مثل شوفری که فقط در تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می دهد، باید در سفری که مشغول به کارش هست نماز را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۳۱۱) راننده و دوره گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می کند، چنانچه اتفاقاً سفر فرسخی برود، نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۱۲) کسی که شغلش مسافرت است اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند، چه از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد، چه بدون قصد بماند، باید در سفر اولی که بعد از ده روز می رود، نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۱۳) کسی که شغلش مسافرت

است، اگر در غیر وطن خود ده روز با قصد اقامه بماند در سفر اولی که بعد از ده روز می رود، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۱۴) کسی که شغلش مسافرت است، اگر شک کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۱۵) کسی که در شهرها سیاحت می کند و برای خود وطنی اختیار نکرده، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۱۶) کسی که شغلش مسافرت نیست، اگر مثلاً در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهای پی در پی می کند، باید نماز را شکسته بخواند ولی کسی که کارش این است که هفته ای یک مرتبه مثلاً از تهران به کرج برای تدریس یا انجام اداری یا برای کسب و تجارت می رود همین که به مقداری سفر کند که عرفاً این کار توام با سفر را شغل او بگویند نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۱۷) کسی که از وطنش صرف نظر کرده و می خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند، اگر شغلش مسافرت نباشد باید در مسافرت نماز را شکسته بخواند

شرط هشتم: آنکه به حد ترخص برسد یعنی از وطنش به قدری دور شود که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود ولی باید در هوا غبار و یا چیز دیگری نباشد که از دیدن دیوار و شنیدن اذان جلوگیری کند و لازم نیست به قدری دور شود که مناره ها و گنبد ها را نبیند یا دیوار ها هیچ پیدا نباشد، بلکه همین قدر که دیوار کاملاً تشخیص داده نشود کافی است و

کسی که از جائی که قصد کرده ده روز در آنجا بماند به قصد هشت فرسخ خارج شود تا حد ترخص نرسیده بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۳۱۸) کسی که به سفر می رود اگر بجائی برسد که اذان را نشنود ولی دیوار شهر را ببیند، یا دیوارها را نبیند و صدای اذان را بشنود، چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۳۱۹) مسافری که به وطنش بر می گردد وقتی دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود، باید نماز را تمام بخواند ولی مسافری که میخواهد ده روز در محلی بماند وقتی دیوار آنجا را ببیند و صدای اذانش را بشنود، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تاخیر بیندازد تا به منزل برسد یا نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۳۲۰) هر گاه شهر در بلندی باشد که از دور دیده شود، یا به قدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود دیوار آن را نبیند، کسی که از آن شهر مسافرت می کند، وقتی به اندازه ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود، دیوارش از آنجا دیده نمی شد، باید نماز خود را شکسته بخواند و نیز اگر پستی و بلندی خانه ها بیشتر از معمول باشد، باید ملاحظه معمول را بنماید

(مساله ۱۳۲۱) اگر از محلی مسافرت کند که خانه و دیوار ندارد، وقتی بجائی برسد که اگر آن محل دیوار داشت از آنجا دیده نمی شد، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۲۲) اگر به قدری

دور شود که نداند صدائی را که می شنود صدای اذان است یا صدای دیگر، باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر بفهمد اذان می گویند و کلمات آن را تشخیص ندهد، باید تمام بخواند

(مساله ۱۳۲۳) اگر به قدری دور شود که اذان خانه ها را نشنود ولی اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می گویند بشنود نباید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۲۴) اگر بجائی برسد که اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می گویند نشنود ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۲۵) اگر چشم یا گوش او یا صدای اذا ن غیر معمولی باشد، در محلی باید را شکسته بخواند که چشم متوسط دیوار خانه ها را نبیند و گوش متوسط صدای اذان معمولی را نشنود

(مساله ۱۳۲۶) اگر بخواهد در محلی نماز بخواند که شک دارد به حد ترخص یعنی جائی که اذان را نشنود و دیوار را نبیند رسیده یا نه، باید نماز را تمام بخواند و در موقع برگشتن اگر شک کند که به حد ترخص رسیده یا نه، باید شکسته بخواند وچون در بعضی، موارد اشکال پیدا می کند، مانند آنکه در فرض مساله موقع رفتن نماز ظهر را تمام بخواند و موقع برگشتن همانجا نماز عصر را شکسته بخواند باید یا آنجا نماز نخواند و در صورت رفتن پس از علم به رسیدن به حد ترخص نماز را شکسته بخواند و در بر گشتن پس از رسیدن به خانه نماز را تمام بخواند یا هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۳۲۷) مسافری که در سفر ا

ز وطن خود عبور می کند، وقتی بجائی برسد که دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۲۸) مسافری که در بین مسافرت به وطنش رسیده، تا وقتی در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود و برگردد، وقتی بجائی برسد که دیوار وطن را نبیند و صدای اذان آن را نشنود، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۲۹) محلی را که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده وطن او است، چه در آنجا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد، یا خودش آنجا را برای زندگی اختیار کرده باشد

(مساله ۱۳۳۰) اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلیش نیست مدتی بمان و بعد بجای دیگر رود، آنجا وطن او حساب نمی شود

(مساله ۱۳۳۱) جائی را که انسان محل زندگی خود قرار داده و ماندن خود را در آنجا محدود به مقدار معین نکرده آنجا وطن او حساب می شود و در صدق وطن بودن قصد همیشه ماندن معتبر نیست بلی لازم است که ماندن خود را محدود به مقدار معین نکند و گرنه وطن مصدق نمی کند

(مساله ۱۳۳۲) کسی که در دو محل زندگی می کند، مثلاً شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگر میماند، هر دو وطن او است و نیز اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد تا سه و چهار تا همه وطن او حساب می شود

(مساله ۱۳۳۳) در غیر وطن اصلی و وطن غیر اصلی که ذکر شد

در جاهای دیگر اگر قصد اقامه نکند نمازش شکسته است چه ملکی در آنجا داشته باشد یا نداشته باشد و چه در آنجا شش ماه مانده باشد یا نه

(مساله ۱۳۳۴) اگر بجائی برسد که وطن او بوده و عملاً از آنجا صرف نظر کرده نباید نماز را تمام بخواند، اگر چه وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد

(مساله ۱۳۳۵) مسافری که قصد دارد، ده روز پشت سر هم در محلی بماند، یا می داند که بدون اختیار ده روز در محلی می ماند، در آن محل باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۳۶) مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، لازم نیست قصد ماندن شب اول یا شب یازدهم را داشته باشد، و همین که قصد کند از اذان صبح روز اول تا غروب روز دهم بماند، باید نماز را تمام بخواند و همچنین اگر مثلاً قصدش این باشد که از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۳۷) مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یک جا بماند پس اگر بخواهد مثلاً ده روز در نجف و کوفه یا در تهران و شمیران بماند باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۳۸) مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، اگر از اول قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آنجا از قبیل مزارع و باغستانهائی که از توابع آن محل محسوب می شود هر چند خارج از حد ترخص آنجا باشد برود، باید در همه ده روز

نماز را تمام بخواند و اگر از توابع آنجا نباشد باید در تمام ده روز نماز را شکسته بخواند ولی چنانچه بخواهد در تمام ده روز فقط یک ساعت یا دو ساعت برود و برگردد در همه ده روز باید نمازش را تمام بخواند

(مساله ۱۳۳۹) مسافری که تصمیم ندارد ده روز در جائی بماند مثلاً قصدش این است که اگر رفیقش بیاید، یا منزل خوبی پیدا کند، ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۴۰) کسی که تصمیم دارد، ده روز در محلی بماند، اگر چه احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی برسد، در صورتی که مردم به این قبیل احتمالات اعتنائی نکنند، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۴۱) اگر مسافر بداند که مثلاً ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده و قصد کند تا آخر ما ه در جائی بماند، باید نماز را تمام بخواند ولی اگر نداند تا آخر ماه چقدر مانده و قصد کند که تا آخر ماه بماند باید نماز را شکسته بخواند اگر چه از موقعی که قصد کرده تا آخر ماه ده روز یا بیشتر باشد

(مساله ۱۳۴۲) اگر مسافر قصد کند ده روز در محلی بماند، چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردد شود که در آنجا بماند یا بجای دیگر برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود، یا مردد شود، تا وقتی در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۴۳) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر روزه بگیرد و بعد از

ظهر از مانـدن در آنجا منصـرف شود، چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانـده باشد، روزه اش صـحیح است و تا وقتی در آنجا هست بایـد نمـاز های خود را تمام بخوانـد و اگر یک نماز را چهار رکعتی نخوانـده باشـد، روزه آن روزش صـحیح است، اما نماز های خود را باید شکسته بخواند و روزهای بعد هم نمی تواند روزه بگیرد

(مساله ۱۳۴۴) مسافری که قصـد کرده ده روز در محلی بمانـد، اگر از ماندن منصـرف شود و شک کند پیش از آنکه از قصـد ماندن بر گردد، یک نماز چهار رکعتی خوانده، یا نه، باید نمازهای خود را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۴۵) اگر مسـافر به نیت اینکه نمـاز را شکسـته بخوانـد، مشـغول نمـاز شود و در بین نماز تصـمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید

(مساله ۱۳۴۶) مسـافری که قصـد کرده ده روز در جـائی بمانـد، اگر در بین نمـاز چهـار رکعتی از قصـد خود برگردد، چنانچه مشـغول رکعت سوم نشده، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید و بقیه نمازهای خود را شکسته بخواند و اگر مشغول رکعت سوم شده نمازش باطل است، و تا وقتی در آنجا هست باید نماز را شکسته بخواند اگر چه داخل در رکوع رکعت سوم شده باشد

(مساله ۱۳۴۷) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بیشتر از ده روز در آنجا بماند، تا وقتی مسافرت نکرده، باید نمازش را تمام بخواند و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند

(مساله ۱۳۴۸) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، باید روزه واجب را بگیرد و می تواند روزه

مستحبی را هم بجا آورد و نماز جمعه و نافله ظهر و عصر و عشا را هم بخواند

(مساله ۱۳۴۹) مسافری که قصد کرده ده روز در جائی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد بجائی که کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد به محل اقامه خود باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۵۰) مسافری که قصد کرده ده روز در جائی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد بجای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آنجا بماند، باید در رفتن و در جائی که قصد ماندن ده روز کرده، نماز های خود را تمام بخواند ولی اگر جائی که می خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد باید موقع رفتن نماز های خود را شکسته بخواند و چنانچه در آنجا قصد ماندن ده روز کرد نمازش را تمام بخواند

(مساله ۱۳۵۱) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد بجائی که کمتر از چهار فرسخ است برود، چنانچه مردد باشد که به محل اولش برگردد یا نه، یا به کلی از برگشتن به آن جا غافل باشد، یا بخواهد برگردد ولی مردد باشد که ده روز در آنجا بماند یا نه، یا آنکه از ده روز ماندن در آنجا و مسافرت از آنجا غافل باشد، باید از وقتی که می رود و بر می گردد و بعد از برگشتن، نمازهای خود را تمام بخواند

(مساله ۱۳۵۲) اگر به خیال اینکه رفقایش می خواهند ده روز در محلی بمانند، قصد کند که ده روز در

آنجا بمانـد و بعـد از خوانـدن یک نماز چهار رکعتی بفهمـد که آنها قصـد نکرده انـد، اگر چه خودش هم از ماندن منصـرف شود، تا مدتی که در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۵۳) اگر مسافر بعـد از رسـیدن به هشت فرسـخ سـی روز در محلی بمانـد و در تمام سـی روز در رفتن و ماندن مردد باشد، بعد از گذشـتن سـی روز اگر چه مقدار کمی در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند ولی اگر پیش از رسـیدن به هشت فرسـخ در رفتن بقیه راه مرد د شود، اگر به مقـدار چهار فرسـخ آمده باشد، باید شکسـته بخواند و اگر بقدر چهار فرسخ نباشـد تمام بخواند

(مساله ۱۳۵۴) مسافری که می خواهـد نه روز یا کمتر در محلی بمانـد اگر بعـد از آنکه نه روز یا کمتر در آنجا مانـد، بخواهد دوباره نه رو ز دیگر یا کمتر بماند همینطور تا سی روز، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۵۵) مسافری که سـی روز مردد بوده، در صورتی بایـد نماز را تمام بخوانـد که سـی روز در یک جا بماند، پس اگر مقداری از آن را در جائی و مقداری را در جای دیگر بماند، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند

مسائل متفرقه

(مساله ۱۳۵۶) مسافر می تواند در مسـجد الحرام و مسـجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بلکه در تمام شهر مکه و مدینه و مسـجد کوفه نمازش را تمام بخواند ولی اگر بخواهد در جائی که اول جزء مسـجد کوفه نبوده و بعد به این مسـجد اضافه شده نماز بخواند، احتیاط واجب

آن است که شکسته بخواند و نیز مسافر می تواند در حائز حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) نماز را تمام بخواند ولی احتیاط واجب آن است که اگر دورتر از اطراف ضریح مقدس نماز بخواند شکسته بجا آورد

(مساله ۱۳۵۷) کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر در غیر چهار مکانی که در مساله پیش گفته شد عمداً تمام بخواند، نمازش باطل است و نیز اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند اگر وقت هم گذشته قضا نماید

(مساله ۱۳۵۸) کسی که میداند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر بدون توجه و بطور عادت تمام بخواند نمازش باطل است، و نیز اگر حکم مسافر و سفر خود را فراموش کرده باشد در صورتی که وقت داشته باشد نمازش را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته باشد باید قضا نماید

(مساله ۱۳۵۹) مسافری که نمی داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر تمام بخواند نمازش صحیح است

(مساله ۱۳۶۰) مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند مثلاً نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند، چنانچه تمام بخواند در صورتی که وقت باقی است باید نماز را شکسته بخواند و اگر وقت گذشته بطور شکسته قضا نماید

(مساله ۱۳۶۱) مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر به گمان اینکه سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی بفهمد که سفرش هشت فرسخ بوده، نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند و اگر وقت گذشته بطور شکسته قضا نماید

(مساله ۱۳۶۲) اگر فراموش کند

که مسافر است و نماز را تمام بخواند، چنانچه در وقت یادش بیاید، باید شکسته بجا آورد و اگر بعد از وقت یادش بیاید، قضاهای آن نماز بر او واجب نیست

(مساله ۱۳۶۳) کسی که باید نماز را تمام بخواند، اگر شکسته بجا آورد در هر صورت نمازش باطل است

(مساله ۱۳۶۴) اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید که مسافر است، یا ملتفت شود که سفر او هشت فرسخ است، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته، باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر به رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است ودر صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۶۵) اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را نداند، مثلاً نداند که اگر چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن بر گردد باید شکسته بخواند چنانچه به نیت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود، و پیش از رکوع رکعت سوم مساله را بفهمد باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر در رکوع ملتفت شود نمازش باطل است و در صورتی که به مقدار یک رکعت از وقت هم مانده باشد باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۶۶) مسافری که باید نماز را تمام بخواند اگر به واسطه ندانستن مساله به نیت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود و در بین نماز مساله را بفهمد، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند و احتیاط مستحب آن است که بعد از تمام شدن نماز دوباره آن نماز را چهار رکعتی بخواند

(مساله ۱۳۶۷) مسافری که نماز نخوانده، اگر پیش از

تمام شـدن وقت به وطنش برسـد، یا بجائی برسـد که می خواهـد ده روز در آنجا بمانـد، باید نماز را تمام بخواند و کسـی که مسافر نیست، اگر در اول وقت نماز نخواند و مسافرت کند، در سفر باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۶۸) اگر از مسافری که بایـد نماز را شکسـته بخوانـد نماز ظهر یا عصـر یا عشا قضا شود، بایـد آن را دو رکعتی قضـا نمایـد اگر چه در غیر سـفر بخواهـد قضـای آن را بجـا آورد و اگر کسـی که مسـافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود، باید چهار رکعتی قضا نماید اگر چه در سفر بخواهد آن را قضا نماید

(مساله ۱۳۶۹) مسـتحب مسافر بعد از هر نمازی که شکسـته می خواند سـی مرتبه بگوید سُبحان اللهِ و الحمدُ لِله و لا اِله اِلا اللهُ و اللُه اکبرُ و در تعقیب نمـاز ظهر و عصـر و عشاء بیشتر سـفارش شـده است، بلکه بهتر است در تعقیب این سه نماز شـصت مرتبه بگوید

نماز قضا

(مساله ۱۳۷۰) کسـی که نمـاز واجب خـود را در وقت آن نخوانـده بایـد قضـای آن را بجـا آورد، اگر چه در تمـام وقت نمـاز خواب مانده یا به واسطه مستی نماز نخوانده باشد، ولی نمازهای یومیه ای را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده قضا ندارد

(مساله ۱۳۷۱) اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده، باید قضای آن را بخواند

(مساله ۱۳۷۲) کسی که نماز قضا دارد، باید در خواندن آن کوتاهی نکند ولی واجب نیست فوراً آن را بجا آورد

(مساله ۱۳۷۳) کسی که نماز قضا دارد می تواند نماز مستحبی بخواند

(مساله ۱۳۷۴)

اگر انسان احتمال دهد که نماز قضائی دارد یا نمازهائی را که خوانده صحیح نبوده، مستحب است احتیاطاً قضای آنها را بجا آورد

(مساله ۱۳۷۵) در قضای نمازهای یومیه ترتیب لازم نیست مگر در نمازهائی که در ادای آنها ترتیب هست

(مساله ۱۳۷۶) اگر بخواهد قضای چند نماز غیر یومیه مانند نماز آیات را بخواند یا مثلاً بخواهد قضای یک نماز یومیه و چند نماز غیر یومیه را بخواند، لازم نیست آنها را به ترتیب بجا آورد

(مساله ۱۳۷۷) اگر کسی نداند که نمازهائی که از قضا شده کدامیک جلوتر بوده لازم نیست بطوری بخواند که ترتیب حاصل شود و هر یک را می تواند مقدم بدارد

(مساله ۱۳۷۸) اگر کسی که نمازهائی از او قضا شده می داند کدام یک جلوتر قضا شده بهتر آن است که به ترتیب قضا کند هر چند رعایت ترتیب واجب نیست

(مساله ۱۳۷۹) اگر برای میتی می خواهند نماز قضا بدهند و می دانند آن میت ترتیب قضا شدن را می دانسته بهتر آن است طوری قضا را بجا آورند که ترتیب حاصل شود هر چند لازم نیست

(مساله ۱۳۸۰) اگر برای میتی که در مساله پیش گفته شد بخواهند چند نفر را اجیر کنند که نماز را بخوانند لازم نیست برای آنها وقت مرتب معین کنند که با هم شروع نکنند در عمل

(مساله ۱۳۸۱) اگر بدانند که میت ترتیب قضا شدن را نمی دانسته یا بدانند که می دانسته یا نه یا بدانند در هر صورت لازم نیست به ترتیب برای او قضا بجا بیاورند

(مساله ۱۳۸۲) کسی که چند نماز از او قضا شده و شماره آنها را نمی داند مثلاً نمی داند

چهار تا بوده یا پنج تا چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافی است و همچنین اگر شماره آنها را می دانسته و فراموش کرده اگر مقدار کمتر را بخواند کفایت می کند

(مساله ۱۳۸۳) کسی که نماز قضا از همین روز یا روزهای پیش دارد می تواند قبل از خواندن نمازی که قضا شده نماز ادائی را بخواند و لازم نیست نماز قضا را جلو بیندازد

(مساله ۱۳۸۴) کسی که میداند یک نماز چهار رکعتی نخوانده و نمی داند نماز ظهر است یا عصر است یا عشاء اگر نماز چهار رکعتی بخواند به نیت قضای نمازی که نخوانده کافی است

(مساله ۱۳۸۵) اگر از روزهای گذشته نماز های قضا دارد و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شده، چنانچه برای قضای تمام آنها وقت ندارد، یا نمی خواهد همه را در آن روز بخواند، مستحب است نماز قضای آن روز بیش از نماز ادا بخواند اگر چه ترتیب بین قضاها را می داند

(مساله ۱۳۸۶) تا انسان زنده است اگر چه از خواندن نماز قضاهای خود عاجز باشد، دیگری نمی تواند نمازهای او را قضا نماید

(مساله ۱۳۸۷) نماز قضا را با جماعت می شود خواند چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند مثلاً اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند اشکال ندارد

(مساله ۱۳۸۸) مستحب است بچه ممیز را یعنی بچه ای که خوب و بد را می فهمد به نماز خواندن و عبادت های دیگر عادت دهند، بلکه مستحب است او را به قضای نماز هم وادار نمایند

نماز قضای پدر ومادر که بر پسر بزرگتر واجب است

(مساله

۱۳۸۹) اگر پدر ومادر نماز و روزه خود را بجا نیاورده باشند، و چنانچه می توانسته اند قضا کنند، بر پسر بزرگتر واجب است که بعد از مرگ آنها بجا آورد، یا برای آنها اجیر بگیرد و نیز روزه ای که در سفر نگرفته اند، اگر چه نمی توانسته اند قضا کنند، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر قضا نماید، یا برای آنها اجیر بگیرد و قضای نماز و روزه ای که پدر و مادر از روی طغیان و تمرد بجا نیاورده اند بر پسر بزرگتر واجب نیست این حکم درباره پدر ثابت است و نسبت به مادر نیز احتیاط واجب آن است که مراعات شود

(مساله ۱۳۹۰) اگر پسر بزرگتر شک دارد که پدر ومادر نماز و روزه قضا داشته اند یا نه، چیزی بر او واجب نیست

(مساله ۱۳۹۱) اگر پسر بزرگتر بداند که پدر ومادرش نماز قضا داشته اند و شک کند که بجا آورده اند یا نه، بنابر احتیاط واجب باید قضا نماید

(مساله ۱۳۹۲) اگر معلوم نباشد که پسر بزرگتر کدام است، قضای نماز روزه پدر ومادر بر هیچ کدام از پسرها واجب نیست ولی احتیاط مستحب آن است که نماز و روزه او را بین خودشان قسمت کنند، یا برای انجام آن قرعه بزنند

(مساله ۱۳۹۳) اگر میت وصیت کرده باشد که برای نماز و روزه او اجیر بگیرند بعد از آنکه اجیر، نماز و روزه او را بطور صحیح بجا آورد، بر پسر بزرگتر چیزی واجب نیست

(مساله ۱۳۹۴) اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز پدر یا مادر را بخواند، باید به تکلیف خود عمل کند مثلاً قضای نماز ها را باید ایستاده

بخواند هر چند پدر یا مادر قدرت ایستادن را نداشته اند

(مساله ۱۳۹۵) کسی که خودش نماز و روزه قضا دارد، اگر نماز و روزه پدر و مادر هم بر او واجب شود، هر کدام را اول بجا آورد صحیح است

(مساله ۱۳۹۶) اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر یا مادر نابالغ یا دیوانه باشد وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید، باید نماز و روزه پدر را قضا نماید و چنانچه پیش از بالغ شدن یا عاقل شدن بمیرد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست

(مساله ۱۳۹۷) اگر پسر بزرگتر پیش از آنکه نماز و روزه پدر ومادر را قضا کند بمیرد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست

فضیلت نماز جماعت

نماز جماعت از دیدگاه اسلام که یک از دیدگاه اسلام که یک دین اجتماعی است و برای اجتماعات دینی و حضور مردم در صحنه اجتماعات اسلامی اهمیت فراوان قائل است بسیار با اهمیت است و لذا مستحب موکد است که مسلمانان نمازهای واجب مخصوصاً نمازهای مخصوصاً نمازهای یومیه را به جماعت بخوانند حضرت باقر(علیهما السلام) فرمودند: «نماز جماعت نسبت به نمازی که فُرادا خوانده شود، ۲۴درجه برتری و مزیت دارد»

در حدیثی، زراره از حضرت صادق (علیه السلام) می پرسند: «اینکه می گویند یک نماز با جماعت، از ۲۵نمازی که به تنهایی خوانده شود با فضیلت تر است درست؟» حضرتش فرمودند: «بلی درست گفته اند» پرسید: «آیا دو نفر که یکی از آنها امام و دیگری ماموم باشد نیز جماعت است؟» حضرت فرمود: «بلی و ماموم در این صورت در طرف راست امام بایستد»و بطور کلی در احادیث اسلامی به منظور تشویق و ترغیب مردم برای حضور در مساجد و

مراکز نماز جماعت، حتی برای هر گامی که در این راه برداشته شود فضیلت و ثواب ذکر شده است که از جمله در وصایای حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله سلم) به حضرت علی (علیه السلام) آمده است، سه چیز باعث بالا رفتن درجه و مقام انسان در پیشگاه خداوند است:

۱-در هوای سرد وضو گرفتن

۲-پس از هر نماز، انتظار نما ز بعد را کشیدن (که علامت اشتیاق انسان به عبادت پروردگار است)

۳-شب و روز به سوی اجتماعات مسلمانان گام برداشتن»

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: جبرئیل با ۷۰هزار فرشته از جانب پروردگار پس از نماز ظهر به سوی من آمد و گفت: «یا محمد پروردگار تو به تو سلام می رساند و دو هدیه برای تو فرستاده است» گفتم: «آن دو هدیه کدام است؟» کفت: «یکی نماز «وتر» که سه رکعت است (منظور نماز شفع و وتر که جزء نما ز شب و دارای ثواب و فضیلت بسیار است) و یکی دیگر خواندن نماز پنجگانه به جماعت است»گفتم: «اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنها ثواب صدو پنجاه رکعت نماز را دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند، هر رکعت ثواب ششصد نماز دارد و اگر سه نفر اقتدا کنند، هر رکعت از نماز آنان ثواب یک هزار و دویست رکعت و اگر ۴نفر اقتدا نمایند، هر رکعت ثواب دو هزار و چهارصد نماز را دارد و هر چه بیشتر شوند ثواب نمازشان به همین ترتیب بیشتر می شود تا به ده نفر برسند و تعداد آنها که از ۱۰ گذشت اگر

تمام آسمآنها کاغذ و همه دریاها مرکب و درختها قلم و جن و انس و ملائکه بخواهند بنویسند، نمی توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند»براساس احادیث اسلامی، ثواب نماز جماعت با افزوده شدن مزایای دیگری از قبیل عالم بودن امام جماعت یا از سادات بودن او که حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «یک رکعت نماز پشت سر عالم، دارای ثواب هزار رکعت است و پشت سر سید دارای ثواب یک صد رکعت است» و همچنین هر چه امام جماعت با فضیلت تر باشد ثواب نماز جماعت نیز زیادتر خواهد بود و نیز با توجه به تفاوت مسجدها در فضیلت که ثواب نماز در مسجد بازار، دوازده برابر و در مسجد محل ۲۵برابر و در مسجد جامع ۱۰۰برابر است واجتماع هر یک از آنها با جماعت موجب افزایش ثواب می گردد و هر اندازه که امام جماعت با تعهد تر و پرهیزکارتر و با فضیلت تر و مامومین نیز هر چه با فضیلت تر و از لحاظ تعداد همانطور که گفته شد بیشتر باشند، ثواب آن بیشتر خواهد گشت

نماز جماعت

(مساله ۱۳۹۸) حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی اعتنائی جایز نیست و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند

(مساله ۱۳۹۹) مستحب است انسان صبر کند که نماز را به جماعت بخواند و نماز جماعت از نماز اول وقت که فُرادا یعنی تنها خوانده شود بهتر است و نیز نماز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فُرادا که آن را طول بدهند بهتر می باشد

(مساله ۱۴۰۰) وقتی که جماعت برپا می شود، مستحب است کسی که نمازش را فُرادا خوانده

دوباره با جماعت بخواند و اگر بعد بفهمد که نماز اولش باطل بوده، نماز دوم او کافی است

(مساله ۱۴۰۱) اگر امام یا ماموم بخواهد نمازی را که به جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند، در صورتی که جماعت دوم و اشخاص آن غیر از اول باشد اشکال ندارد

(مساله ۱۴۰۲) کسی که در نماز وسواس دارد و فقط در صورتی که نماز جماعت بخواند، از وسواس راحت می شود، باید نماز را با جماعت بخواند

(مساله ۱۴۰۳) اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کند که نماز را به جماعت بخواند، در صورتی که ترک آن موجب اذیت و ناراحتی آنها شود نماز جماعت بر او واجب می شود

(مساله ۱۴۰۴) نمازهای مستحبی را نمی شود به جماعت خواند، مگر نماز استسقاء که برای آمدن باران می خوانند و نمازی که واجب بوده و به جهتی مستحب شده است مانند نماز عید فطر و قربان که در زمان امام واجب بوده و به واسطه غائب شدن ایشان مستحب می باشد

(مساله ۱۴۰۵) موقعی که امام جماعت نماز یومیه می خواند، هر کدام از نماز های یومیه را می شود به او اقتدا کرد

(مساله ۱۴۰۶) اگر امام جماعت قضای نماز یومیه را می خواند، می شود به او اقتدا کرد ولی اگر نمازش را احتیاطاً قضا می کند یا قضای نماز کس دیگر را می خواند، اگر چه برای آن پول نگرفته باشد، اقتدای به او اشکال دارد مگر انسان بداند که از آن کس که برای او قضا می خواند نماز فوت شده که در این صورت اقتدای به او اشکال ندارد

(مساله ۱۴۰۷) اگر انسان نداند نمازی را

که امام می خواند نماز واجب یومیه است یا نماز مستحب، نمی تواند به او اقتدا کند

(مساله ۱۴۰۸) اگر امام در محراب باشد و کسی پشت سر او اقتدا نکرده باشد کسانی که دو طرف محراب ایستاده اند و به واسطه دیوار محراب امام را نمی بیند نمی توانند اقتدا کنند، بلی اگر کسی پشت سر امام اقتدا کرده باشد اقتدا کردن کسانی که دو طرف او ایستاده اند و اتصال دارند و به واسطه دیوار محراب امام را نمی بینند اشکال ندارد

(مساله ۱۴۰۹) اگر به واسطه درازی صف اول ؤ کسانی که دو طرف صف ایستاده اند امام را نبینند می توانند اقتدا کنند و نیز اگر به واسطه درازی یکی از صفهای دیگر کسانی که دو طرف آن ایستاده اند، صف جلوی خود را نبینند می توانند اقتدا نمایند

(مساله ۱۴۱۰) اگر صفهای جماعت تا درب مسجد برسد، کسی که مقابل درب پشت صف ایستاده نمازش صحیح است و نیز نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می کنند صحیح می باشد، و همچنین نماز کسانی که دو طرف او ایستاده اند و به او اتصال دارند صحیح است اگر چه صف جلو را نبینند

(مساله ۱۴۱۱) کسی که پشت ستون ایستاده، اگر از طرف راست یا چپ به واسطه ماموم دیگر به امام متصل نباشد، نمی تواند اقتدا کند

(مساله ۱۴۱۲) جای ایستادن امام باید از جای ماموم بلندتر نباشد، ولی اگر مکان امام مقدار خیلی کمی بلندتر باشد اشکال ندارد ونیز اگر زمین سراشیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد درصورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به

آن زمین مسطح بگویند مانعی ندارد

(مساله ۱۴۱۳) اگر جای ماموم بلندتر از جای امام باشد در صورتی که بلندی به مقدار متعارف زمان قدیم باشد مثل آنکه امام در صحن مسجد و ماموم در پشت بام بایستد اشکال ندارد ولی اگر مثل ساختمانهای چند طبقه این زمان باشد، جماعت اشکال دارد

(مساله ۱۴۱۴) اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده اند بچه ممیز یعنی بچه ای که خوب و بد را می فهمد فاصله شود، چنانچه ندانند نماز او باطل است می توانند اقتدا کنند

(مساله ۱۴۱۵) بعد از تکبیر امام اگر صف جلو آماده نماز و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشد کسی که در صف بعد ایستاده، می تواند تکبیر بگوید ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا تکبیر صف جلو تمام شود

(مساله ۱۴۱۶) اگر بداند نماز یک صف از صفهای جلو باطل است، در صفهای بعد نمی تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه، می تواند اقتدا نماید

(مساله ۱۴۱۷) هر گاه بداند نماز امام باطل است مثلاً بداند امام وضو ندارد، اگر چه خود امام ملتفت نباشد، نمی تواند به او اقتدا کند

(مساله ۱۴۱۸) اگر ماموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده یا کافر بوده یا به جهتی نمازش باطل بوده، مثلاً بی وضو نماز خوانده نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۱۹) اگر در بین نماز شک کند که اقتدا کرده یا نه، چنانچه در حالی باشد که وظیفه ماموم است مثلاً به حمد و سوره امام گوش می دهد، می تواند نماز را به جماعت تمام کند و اگر مشغول کاری باشد که هم وظیفه امام

و هم وظیفه ماموم است مثلاً در رکوع یا سجده باشد، باید نماز را به نیت فردای تمام نماید

(مساله ۱۴۲۰) انسان در بین نماز جماعت می تواند نیت فُرادا کند

(مساله ۱۴۲۱) اگر ماموم به واسطه عذری بعد از حمد و سوره امام نیت فرادا کند لازم نیست حمد و سوره را بخواند، ولی اگر پیش از تمام شدن حمد و سوره نیت فُرادا نماید، باید مقداری را که امام نخوانده بخواند

(مساله ۱۴۲۲) اگر در بین نماز جماعت نیت فُرادا نماید، بنابر احتیاط واجب نباید دوباره نیت جماعت کند همچنین اگر مردد شود که نیت فُرادا کند یا نه و بعد تصمیم بگیرد نماز را با جماعت تمام کند، نمازش خالی از اشکال نیست

(مساله ۱۴۲۳) اگر شک کند که نیت فُرادا کرده یا نه، باید بنا بگذارد که نیت فُرادا نکرده است

(مساله ۱۴۲۴) اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به رکوع امام برسد، اگر چه ذکر امام تمام شده باشد، نمازش بطور جماعت صحیح است و یک رکعت حساب می شود اما اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد نمازش بطور فُرادا صحیح می باشد و باید آن را تمام نماید

(مساله ۱۴۲۵) اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به مقدار رکوع خم شود و شک کند که به رکوع امام رسیده یا نه، نمازش صحیح است و فُرادا می شود

(مساله ۱۴۲۶) اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود، امام سر از رکوع بردارد، می تواند نیت فُرادا کند یا صبر کند تا امام

برای رکعت بعد برخیزد و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند ولی اگر برخاستن امام بقدری طول بکشد که نگویند این شخص نماز جماعت می خواند باید نیت فُرادا نماید

(مساله ۱۴۲۷) اگر اول نماز یا بین حمد و سوره اقتدا کند و پیش از آن که به رکوع رود، امام سر از رکوع بردارد نماز او بطور جماعت صحیح است و باید رکوع کند و خود را به امام برساند

(مساله ۱۴۲۸) اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت و گفتن تکبیره الاحرام بنشیند و تشهد را با امام بخواند ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد وبدون آنکه دوباره نیت کند و تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند

(مساله ۱۴۲۹) ماموم نباید جلوتر از امام بایستد و بنابر احتیاط واجب قدری عقب تر از امام بایستد و چنانچه قد او بلند تر از امام باشد بنابر احتیاط واجب باید طوری بایستد که در رکوع و سجود نیز جلوتر از امام نباشد

(مساله ۱۴۳۰) در نماز جماعت باید بین ماموم و امام پرده و مانند آن که پشت آن دیده نمی شود فاصله نباشد بلکه شیشه و مانند آن نیز نباید فاصله باشد و همچنین است بین انسان و ماموم دیگری که انسان به واسطه او به امام متصل شده است، ولی اگر امام مرد و ماموم زن باشد، چنانچه بین آن زن و امام یا بین آن زن و ماموم دیگری که مرد

است و زن به واسطه او به امام متصل شده است پرده و مانند آن باشد اشکال ندارد

(مساله ۱۴۳۱) اگر بعد از شروع به نماز بین ماموم و امام، یا بین ماموم و کسی که ماموم به واسطه او متصل به امام است، پرده یا چیز دیگری که پشت آن را نمی توان دید فاصله شود، نمازش فُرادا می شود و صحیح است

(مساله ۱۴۳۲) اگر بین جای سجده ماموم و جای ایستادن امام بقدر گشادی بین دو قدم فاصله باشد اشکال ندارد، و نیز اگر بین انسان و مامومی که جلوی او ایستاده و به وسیله او به امام متصل است به همین فاصله باشد نمازش اشکال ندارد و احتیاط مستحب آن است که جای سجده ماموم با جای کسی که جلوی او ایستاده، هیچ فاصله نداشته باشد

(مساله ۱۴۳۳) اگر ماموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متصل باشد و از جلو به امام متصل نباشد، چنانچه به اندازه گشادی بین دو قدم هم فاصله داشته باشد نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۳۴) اگر در نماز، بین ماموم و امام یا بین ماموم و کسی که ماموم به واسطه او به امام متصل است بیشتر از یک قدم بزرگ فاصله پیدا شود نمازش فُرادا می شود و صحیح است و قصد فُرادا هم لازم نیست

(مساله ۱۴۳۵) اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود، یا همه نیت فُرادا نمایند، اگر فاصله به اندازه یک قدم بزرگ نباشد نماز صف بعد بطور جماعت صحیح و اگر بیشتر از این مقدار باشد فُرادا می شود و صحیح است

(مساله ۱۴۳۶)

اگر در رکعت دوم اقتدا کند، قنوت و تشهد را با امام می خواند و احتیاط آن است که موقع خواندن تشهد انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند، و باید بعد از تشهد با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد، حمد را تمام کند ودر رکوع یا سجده خود را به امام برساند، یا نیت فُرادا کند و نمازش صحیح است ولی اگر در سجده به امام برسد بهتر است که احتیاطاً نماز را دوباره بخواند

(مساله ۱۴۳۷) اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند، باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است بعد از دو سجده بنشیند و تشهد را به مقدار وا جب بخواند و برخیزد و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد، یک مرتبه بگوید و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند

(مساله ۱۴۳۸) اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد و ماموم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی رسد، بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود، بعد اقتدا نماید

(مساله ۱۴۳۹) اگر در رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند، باید حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد، باید حمد را تمام کند ودر رکوع یا سجده خود را به امام برساند، ولی اگر در سجده به امام برسد بهتر است که احتیاطاً نماز را دوباره بخواند

(مساله ۱۴۴۰) کسی که میداند اگر سوره را بخواند در رکوع به امام

نمی رسد، باید سوره را نخواند ولی اگر خواند نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۴۱) کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می رسد، احتیاط واجب آن است که سوره را شروع کند، یا اگر شروع کرده تمام نماید

(مساله ۱۴۴۲) کسی که یقین دارد، اگر سوره را بخواند به رکوع امام می رسد، چنانچه سوره راد بخواند و به رکوع نرسد نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۴۳) اگر امام ایستاده باشد و ماموم نداند که در کدام رکعت است می تواند اقتدا کند، ولی باید حمد وسوره را به قصد قربت بخواند و اگر چه بعد بفهمد که امام در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۴۴) اگر به خیال اینکه امام در رکعت اول یا دوم است، حمد و سوره نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده، نمازش صحیح است ولی اگر پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر وقت ندارد، فقط حمد را بخواند و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند

(مساله ۱۴۴۵) اگر به خیال اینکه امام در رکعت سوم یا چهارم است حمد و سوره بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۴۶) اگر موقعی که مشغول نماز مستحبی است جماعت بر پا شود، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد، مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به نماز اول برسد مستحب

است به همین دستور رفتار نماید

(مساله ۱۴۴۷) اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است جماعت بر پا شود، چنانچه به رکوع رکعت سو م نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد مستحب است به نیت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند

(مساله ۱۴۴۸) اگر نماز امام تمام شود و ماموم مشغول تشهد یا سلام اول باشد، لازم نیست نیت فُرادا کند

(مساله ۱۴۴۹) کسی که یک رکعت از امام عقب مانده وقتی امام تشهد رکعت آخر را می تواند برخیزد و نماز را تمام کند و یا انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانو ها را بلند نگهدارد و صبر کند تا امام سلام نماز بگوید و بعد برخیزد

شرائط امام جماعت

(مساله ۱۴۵۰) امام جماعت باید بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و عادل حلال زاده باشد و نماز را بطور صحیح بخواند و نیز اگر ماموم مرد است امام او هم باید مرد باشد و اقتدا کردن بچه ممیز که خوب وبد را می فهمد به بچه ممیز دیگر مانعی ندارد اگر چه آثار جماعت بر او مترتب نمی شود

(مساله ۱۴۵۱) امامی را که عادل می دانسته، اگر شک کند به عدالت خود باقی است یا نه، می تواند به او اقتدا نماید

(مساله ۱۴۵۲) کسی که ایستاده نماز می خواند، نمی تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند اقتدا کند و کسی که نشسته نماز می خواند، نمی تواند به کسی که خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید

(مساله ۱۴۵۳) کسی که نشسته

نماز می خواند، می تواند به کسی نشسته نماز می خواند اقتدا کند و کسی که خوابیده است می تواند به کسی که نشسته و یا خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید

(مساله ۱۴۵۴) اگر امام جماعت به واسطه عذری با لباس نجس یا با تیمم یا با وضوی جبیره ای نماز بخواند، می شود به اقتدا کرد

(مساله ۱۴۵۵) اگر امام مرضی دارد که نمی تواند از بیرون آمدن بول وغائط خودداری کند می شود به اقتدا کرد و نیز زنی که مستحاضه نیست می تواند به زن مستحاضه اقتدا نماید

(مساله ۱۴۵۶) بنابر احتیاط واجب کسی که مرض خورده یا پیسی دارد، نباید امام جماعت شود

احکام جماعت

(مساله ۱۴۵۷) موقعی که ماموم نیت می کند، باید امام را معین نماید ولی دانستن اسم او لازم نیست، مثلاً اگر نیت کند اقتدا می کنم به امام حاضر نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۵۹) اگر ماموم در رکعت اول ودوم نماز صبح و مغرب و عشا صدای حمد و سوره امام را بشنود، اگر چه کلمات را تشخیص ندهد، باید حمد وسوره را نخواند و اگر صدای امام را نشنود مستحب است حمد وسوره بخواند ولی باید آهسته بخواند وچنانچه سهواً بلند بخواند اشکال ندارد

(مساله ۱۴۶۰) اگر ماموم بعضی از کلمات حمد وسوره امام را بشنود، احتیاط واجب آن است حمد و سوره را نخواند

(مساله ۱۴۶۱) اگر ماموم سهواً حمد و سوره بخواند، یا خیال کند صدائی را که می شنود صدای امام نیست و حمد و سوره بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده، نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۶۲) اگر شک کند که صدای امام را می شنود یا نه، یا

صدائی بشنود و نداند صدای امام است یا صدای کس دیگر، می تواند حمد و سوره بخواند

(مساله ۱۴۶۳) ماموم باید در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر حمد و سوره نخواند و مستحب است بجای آن ذکر بگوید

(مساله ۱۴۶۴) ماموم نباید تکبیره الاحرام را پیش از امام بگوید بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید

(مساله ۱۴۶۵) اگر ماموم پیش از امام سهواً هم سلام دهد نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۶۶) اگر ماموم غیر از تکبیره الاحرام و سلام چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد ولی اگر آنها را بشنود، یا بداند امام چه وقت می گوید، احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید

(مساله ۱۴۶۷) ماموم باید به غیر از آنچه در نماز خوانده می شود، کارهای ریگر آن مانند رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام بجا آورد و اگر عمداً پیش از امام یا مدتی بعد از امام انجام دهد معصیت کرده ولی نمازش صحیح است اما اگر در حال قرائت امام به رکوع رود، نمازش باطل می شود و نیز اگر در دو رکن پشت سر هم از امام جلو یا عقب بیافتد بنابر احتیاط واجب باید نماز را تمام بکند و دوباره بخواند اگر چه بعید نیست نمازش صحیح باشد و فُرادا شود

(مساله ۱۴۶۸) اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد، چنانچه امام در رکوع باشد، باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد و در این صورت زیاد شدن رکوع که رکن است نماز را باطل نمی کند ولی اگر به

رکوع برگردد و پیش از آنکه به رکوع برسد، امام سر بردارد نمازش باطل است

(مساله ۱۴۶۹) اگر اشتباهاً سر بردارد و ببیند امام در سجده است باید به سجده برگردد و چنانچه در هر دو سجده این اتفاق بیفتد برای زیاد شدن دوسجده که رکن است نماز باطل نمی شود

(مساله ۱۴۷۰) کسی که اشتباهاً پیش از امام سر از سجده برداشته هر گاه به سجده برگردد، و هنوز به سجده نرسیده امام سر بردارد، نمازش صحیح است ولی اگر در هر دو سجده این اتفاق بیفتد، نماز باطل است

(مساله ۱۴۷۱) اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد و سهواً یا به خیال اینکه به امام نمی رسد، به رکوع یا سجده نرود، نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۷۲) اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است، چنانچه به خیال اینکه سجده اول امام است، به قصد اینکه با امام سجده کند به سجده رود و بفهمد سجده دوم امام بوده، سجده دوم او حساب می شود و اگر به خیال اینکه سجده دوم امام است به سجده رود و بفهمد سجده اول امام بوده باید به قصد اینکه یا امام سجده کند تمام کند و دوباره با امام به سجده رود و در هر دو صورت بهتر آن است که نماز را به جماعت تمام کند و دوباره بخواند

(مساله ۱۴۷۳) اگر سهواً پیش ار امام به رکوع رود و طور باشد که اگر سر بردارد به مقداری از قرائت امام می رسد، چنانچه سر بردارد و با امام به رکوع رود وطوری باشد که اگر برگرد د به چیزی از قرائت امام نمی

رسد، احتیاط واجب آن است که سر بردارد و با امام نماز را تمام کند و نمازش صحیح است و اگر سر برندارد تا امام برسد باز هم نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۷۵) اگر پیش از امام به سجده رود، احتیاط واجب آن است که سر بردارد و با امام به سجده رود و اگر برنداشت نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۷۶) اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباهاً قنوت بخواند، یا در رکعتی که تشهد ندارد اشتباهاً مشغول خواندن تشهد شود ماموم نباید قنوت و تشهد را بخواند ولی نمی تواند پیش از امام به رکوع رود، یا پیش از ایستادن امام بایستد بلکه باید صبر کند تا قنوت و تشهد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند

چیزهائی که در نماز جماعت مستحب است

(مساله ۱۴۷۷) اگر ماموم یک مرد باشد، مستحب است طرف راست امام بایستد و اگر زن باشد، مستحب است در طرف راست امام طوری بایستد که جای سجده اش مساوی زانو یا قدم امام باشد و اگر یک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند مستحب است مرد طرف راست امام و باقی پشت سر امام بایستد و اگر چند مرد یا چند زن باشند، مستحب است پشت سر امام بایستد و اگر چند مرد و چند زن باشند، مستحب است مردها عقب امام و زنها پشت مردها بایستد

(مساله ۱۴۷۸) اگر امام و ماموم هر دو زن باشند احتیاط آن است که امام کمی جلوتر بایستد

(مساله ۱۴۷۹) مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم و کمال و تقوی در صف اول بایستد

(مساله ۱۴۸۰) مستحب است صفهای جماعت منظم

باشد و بین کسانی یک صف ایستاده اند فاصله نباشد و شانه آنان ردیف یکدیگر باشد

(مساله ۱۴۸۱) مستحب است بعد از گفتن قد قامتِ الصلاه مامومین برخیزند

(مساله ۱۴۸۲) مستحب است امام جماعت حال مامومی را که از دیگران ضعیف تر است رعایت کند و عجله نکند تا افراد ضعیف به او برسند و نیز مستحب است قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد، مگر بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده اند مایلند

(مساله ۱۴۸۳) مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهائی که بلند می خواند صدای خود را بقدری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی باید پیش از اندازه صدا را بلند نکند

(مساله ۱۴۸۴) اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می خواهد اقتدا کند مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد، اگر چه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است

چیزهائی که در نماز جماعت مکروه است

(مساله ۱۴۸۵) اگر در صفهای جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد

(مساله ۱۴۸۶) مکروه است ماموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود

(مساله ۱۴۸۷) مسافری که نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت می خواند مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند و کسی که مسافر نیست در این نمازها به مسافر اقتدا نماید

نماز آیات

(مساله ۱۴۸۸) نماز آیات که دستور آن بعداً گفته خواهد شد به واسطه چهار چیز واجب می شود:

اول: گرفتن خورشید

دوم: گرفتن ماه اگر چه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد

سوم: زلزله اگر چه کسی هم نترسد

چهارم: رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ ومانند اینها در صورتی که بیشتر مردم بترسند و نیز بنابر احتیاط واجب در حوادث وحشتناک زمینی مانند شکافتن و فرو رفتن زمین در صورتی که بیشتر مردم بترسند، باید نماز آیات بخوانند

(مساله ۱۴۸۹) اگر از چیزهائی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتفاق بیفتد، انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلاً اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود، باید دو نماز آیات بخواند

(مساله ۱۴۹۰) کسـی که چنـد نماز آیات بر او واجب است، اگر چه همه آنها برای یک چیز بر او واجب شـده باشـد، مثلاً سـه مرتبـه خورشـید گرفتـه و نمـاز آنهـا را نخوانـده اسـت یـا برای چنـد چیز باشـد مثلاًـ برای آفتـاب گرفتن و مـاه گرفتن و زلزله، نمازهائی بر او واجب شده باشد موقعی که قضای آنها را می خواند لازم نیست معین کند که برای کدام یک آنها

باشد

(مساله ۱۴۹۱) چیزهائی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر شـهری یا نقطه دیگری که اتفاق بیفتد مردم همان شـهر و آن نقطه باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست

(مساله ۱۴۹۲) از وقتی که خورشـید یا ماه شروع به گرفتن می کند، انسان باید نماز آیات را بخواند و بنابر احتیاط واجب، باید از وقتی که شروع به باز شدن می کند به تاخیر نیندازد

(مساله ۱۴۹۳) اگر خواندن نماز آیات را بقدری تاخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند، بنابر احتیاط واجب باید نیت ادا و قضا نکند ولی اگر بعد از باز شدن تمام آن، نماز بخواند باید نیت قضا نماید

(مساله ۱۴۹۴) اگر مـدت گرفتن خورشـید یـا مـاه بیشتر از خوانـدن یـک رکعت باشـد ولی انسـان نماز را نخوانـد، تابه انـدازه خوانـدن یک رکعت به آخر وقت آن مانـده باشـد بایـد نیت ادا کند بلکه اگر مدت گرفتن آنها به اندازه خواندن یک رکعت هم باشد بنابر احتیاط واجب باید نماز آیات را بخواند و ادا است

(مساله ۱۴۹۵) موقعی که زلزله و رعـد و برق و ماننـد اینها اتفاق می افتـد، انسان بایـد فوراً نماز آیات را بخوانـد و اگر نخواند معصیت کرده و تا آخر عمر بر او واجب است و هر وقت بخواند ادا است

(مساله ۱۴۹۶) اگر بعـد از بـاز شـدن آفتـاب یـا ماه بفهمـد که تمام آن گرفته بوده، بایـد قضای نماز آیات را بخوانـد ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده قضا بر او واجب نیست

(مساله ۱۴۹۷) اگر عده ای بگویند که خورشید یا ماه گرفته است، چنانچه انسان

از گفته آنان یقین پیدا نکند و نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود راست گفته اند، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد، باید نماز آیات را بخواند ولی اگر مقداری از آن گرفته باشد خواندن نماز آیات بر او واجب نیست و همچنین است اگر دوو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست بگویند خورشید یا ماه گرفته، بعد معلوم شود که عادل بوده اند

(مساله ۱۴۹۸) اگر انسان به گفته کسانی که از روی قاعده علمی وقت گرفتن خورشید و ماه را میدانند، اطمینان پیدا کند که خورشید یا ماه گرفته، بنابر احتیاط واجب باید نماز آیات را بخواند و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می گیرد و فلان مقدار طول میکشد و انسان به گفته آنان اطمینان پیدا کند، بنابر احتیاط واجب باید به حرف آنان عمل نماید، مثلاً اگر بگویند آفتاب فلان ساعت شروع به باز شدن می کند، احتیاطا باید نماز را از آن وقت تاخیر نیندازد

(مساله ۱۴۹۹) اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید

(مساله ۱۵۰۰) اگر در وقت نماز یومیه نماز آیات هم بر انسان واجب شود چنانچه برای هر دو نماز وقت دارد، هر کدام را اول بخواند اشکال ندارد و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد، باید اول آن را بخواند و اگر وقت هر دو تنگ باشد، باید اول نماز یومیه را بخواند

(مساله ۱۵۰۱) اگر در بین نماز یومیه بفهمد که وقت نماز آیات تنگ است چنانچه وقت نماز یومیه هم تنگ باشد، باید آن را تمام کند بعد

نماز آیات را بخواند و اگر وقت نماز یومیه تنگ نباشد، باید آن را بشکند و اول نماز آیات، بعد نماز یومیه را بجا آورد

(مساله ۱۵۰۲) اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز یومیه تنگ است، باید نماز آیات را رها کند و مشغول نماز یومیه شود وبعد از آن که نماز را تمام کرد پیش از انجام کاری که نماز را به بزند، بقیه نماز آیات را از همانجا که رها کرده بخواند

(مساله ۱۵۰۳) اگر در حال حیض یا نفاس زن آفتاب یا ماه بگیرد و تا آخر مدتی ه خورشید یا ماه باز می شوند در حال حیض یا نفاس باشد، نماز آیات بر او واجب نیست و قضا هم ندارد

دستور نماز آیات

(مساله ۱۵۰۴) نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد و دستور آن این است که انسان بعد از نیت، تکبیر بگوید و یک حمد و یک سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، دوباره یک حمد و یک سوره بخواند، باز به رکوع رود تا پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده ننمایید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت او ل بجا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد

(مساله ۱۵۰۵) در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد آیه های یک سوره را پنج قسمت کند و یک آیه یا بیشتر از آن را بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون اینکه حمد بخواند، قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به

رکوع رود و همینطور تـا پیش از رکوع رود و همینطور تـا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نمایـد، مثلاً به قصـد سوره قُل هو اللهُ احدٌ، بسم اللهِ الرحمنِ الرحیمِ بگوید و به رکوع رود، بعد بایسـتد و بگوید: قُل هُو اللهُ احدٌ، بسم الله الرحمنِ الرحیمِ بگوید و به رکوع رود، بعـد بایستد و بگَویـد: قُـل هُو الله احـدٌ دوبـاره به رکوع رود به ر کوع رود و بعـد از رکوع بایسـتد و بگَویـد اللهُ الصـمدُ باز به رکوع رود و بایسـتد و بگویـد: لم یَلـد و لم یولـد و برود به رکوع باز هم سـر بردارد و بگوید: و لم یکن له کفواً احـدٌ و بعـد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سـر برداشـتن، دو سـجده کند، و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از سـجده دوم تشـهد بخواند و نماز را سـلام دهد و نیز جائز است که به کمتر از پنجم قسمت نماید لکن هر وقت سوره را تمام کرد لازم است حمد را قبل از رکوع بعدی بخواند

(مساله ۱۵۰۶) اگر در یک رکعت از نماز آیات، پنـج مرتبه حمـد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند مانعی ندارد

(مساله ۱۵۰۷) چیزهائی که در نماز یومیه واجب و مسـتحب است، در نماز آیات هم واجب و مسـتحب می باشـد ولی در نما ز آیات مستحب است بجای اذان و اقامه سه مرتبه به قصد امید ثواب بگَویند الصلاهُ

(مساله ۱۵۰۸) مستحب است بعد از رکوع پنجم و دهم بگوید: سمع اللهُ لمَن حمدهُ و

نیز پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید ولی بعد از رکوع پنجم و دهم گفتن تکبیر مستحب نیست

(مساله ۱۵۰۹) مستحب است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند و اگر فقط یک قنوت پیش از رکوع دهم بخواند کافی است

(مساله ۱۵۱۰) اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش بجائی نرسد نماز باطل است

(مساله ۱۵۱۱) اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اول است یا در رکوع اول رکعت دوم و فکرش بجائی نرسد، نماز باطل است ولی اگر مثلاً شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، چنانچه برای رفتن به سجده خم نشده، باید رکوعی را که شک دارد بجا آورده یا نه، بجا آورد و اگر برای رفتن به سجده خم شده، باید به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۵۱۲) هر یک از رکوع های نماز آیات رکن است که اگر عمدا یا اشتباهاً کم یا زیاد شود نماز باطل است

نماز عید فطر و قربان

(مساله ۱۵۱۳) نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام علیه السلام واجب است و باید به جماعت خوانده شود و در زمان ما که امام علیه السلام غائب است مستحب می باشد و می توانند آن را به جماعت یا فُرادا بخوانند

(مساله ۱۵۱۴) وقت نماز عید فطر و قربان از اول آفتاب روز عید است تا ظهر

(مساله ۱۵۱۵) مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند و در عید فطر مستحب است، بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند، بعد نماز عید را

بخوانند

(مساله ۱۵۱۶) نماز عیـد فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعـد از خوانـدن حمـد و سوره، باید پنج تکبیر بگوید، وبعد از هر تکبیر یک قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و دو سـجده بجا آورد و بر خیزد و در رکعت دوم چهار تکبیر بگویـد و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سجده کند و تشهد بخواند و نماز راسلام دهد

(مساله ۱۵۱۷) در قنوت نمـاز عیـد فطر و قربـان هر دعـا و ذکری بخواننـد کـافی است ولی بهتر است این دعـا را به امیـد ثواب بخوانند:

اللهم اهل الکبریاء والعظمهِ و اهلَ الجودِ و الجبوتِ و اهل العفوِ و الرحمهِ و اهل التقوی والمغفرهِ اسئلکَ بحق هـذا الیوم ِالـذی جعلتـهُ للمسـلمین عیـداً ولمحمـدٍ صـلی الله علیه و آله ذخراً و شـرفاً و کرامهً و مزیـداً آن تصـلیّ علی محمـدٍ و آل محمـدٍ و آن تـدخلنی فی کُل خیرٍ ادخلت ِفیه محمـداً و آل محمـدٍ و آن تُخرجنی من کُل سُوء اخرجتَ منهُ محمـداً و آل محمـدٍ صـلواتک علیه و علیهم اللهُم انی اسئلکَ خیر ما سئلک به عبادکَ الصالحونَ و اعوذُ بک مما استعاذ ِمنهُ عبادکَ المخلصونَ

(مساله ۱۵۱۸) مستحب است در نماز عید فطر و قربان قرائت را بلند بخواند

(مساله ۱۵۱۹) نمـاز عیـد سوره مخصوصـی نـدارد ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره شـمس (سوره ۹۱) و در رکعت دوم سوره غاشیه (سوره۸۸) را بخوانند یا در رکعت اول سوره سبح اسم (سوره ۸۷)

و در رکعت دوم سوره شمس (۹۱) را بخوانند

(مساله ۱۵۲۰) مستحب است روز عید فطر قبل از نماز عید، به خرما افطار کند و در عید ربان از گوشت قربانی بعد از نماز قدری بخورد

(مساله ۱۵۲۱) مستحب است پیش از نماز عید غسل کند و دعاهائی که پیش از نماز و بعدئ از آن در کتابهای دعا ذکر شده به امید ثواب بخواند در زمان غائب بودن امام (ع) مستحب است بعد از نماز عید فطر و قربان دو خطبه بخوانند و در خطبه عید فطر احکام زکات فطره و در خطبه عید قربان احکام قربانی را بگویند و مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند ولی در مکه مستحب است در مسجد الحرام خوانده شود و مستحب است پیاده و پا برهنه و با وقار به نماز عید بروند و عمامه سفید بر سر بگذارند

(مساله ۱۵۲۲) مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند و نماز را بلند بخوانند

(مساله ۱۵۲۳) بعد از نماز مغرب و عشا شب عید فطر و بعد از نماز صبح و ظهر و عصر روز عید و نیز بعد از نماز عید فطر مستحب است این تکبیرها را بگوید: الله اکبرُ الله اکبرُ لا اله الا الله و اله اکبرُ الله اکبرُ و لله الحمدُ الله اکبر علی ما هدانا

(مساله ۱۵۲۴) مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است تکبیرهائی را که در مساله پیش گفته شد بگوید و بعد از آن

بگوید: الله اکبر علی ما رزقَنا من بهیمهِ الانعامِ و الحمدلله علی ما اَبلانا ولی اگر عید قربان را در منی باشد، مستحب است بعد از پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها صبح روز سیزدهم ذی حجه است، این تکبیرها را بگوید

(مساله ۱۵۲۵) کراهت دارد نماز عید را زیر سقف بخوانند

(مساله ۱۵۲۶) اگر شک کند در تکبیرهای نماز و قنوت های آن اگر از محل آن تجاوز نکرده است بنابر اقل بگذارد و اگر بعد معلوم شد که گفته بوده اشکال ندارد

(مساله ۱۵۲۷) اگر قرائت یا تکبیرات یا قنوت ها را فراموش کند نمازش باطل می شود

(مساله ۱۵۲۸) اگر رکوع یا سجده یا تکبیر الاحرام را فراموش کند نمازش باطل می شود

(مساله ۱۵۲۹) اگر در نماز عید یک سجده یا تشهد را فراموش کند، احتیاط واجب آن است که بعد از نماز آن را بجا آورد و اگر کاری کند که برای آن سجده سهو در نمازهای یومیه لازم است احتیاط واجب آن است که بعد از نماز دو سجده سهو برای آن بنماید

اجیر گرفتن برای نماز

(مساله ۱۵۳۰) بعد از مرگ انسان می شود، برای نماز و عبادتهای دیگر در زندگی بجا نیاورده، دیگری را اجیر کنند یعنی به او مزد دهند که آنها را بجا آورد و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحیح است

(مساله ۱۵۳۱) انسان می تواند برای بعضی از کارهای مستحبی مثل زیارت قبر پیغمبر و امامان علیهم السلام، از طرف زندگان اجیر شود، و نیز می تواند کار مستحبی را انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید

(مساله ۱۵۳۲)

کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را روی تقلید صحیح بداند واگر عالم به کیفیت احتیاط باشد و احتیاط کند اشکال ندارد

(مساله ۱۵۳۳) اجیر باید موقع نیت، میت را معین نماید و لازم نیست اسم او را بداند، پس اگر نیت کند از طرف کسی نماز می خوانم که برای او اجیر شده ام کافی است

(مساله ۱۵۳۴) اجیر باید خود را بجای میت فرض کند و عبادتهای او را قضا نماید و اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را برای او هدیه کند کافی نیست

(مساله ۱۵۳۵) باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند که نماز را می خواند و اگر شک داشته باشند که صحیح انجام می دهد یا نه اشکال ندارد

(مساله ۱۵۳۶) کسی که دیگری را برای نمازهای میت اجیر کرده، اگر بفهمد که عمل را بجا نیاورده، یا باطل انجام داد، باید دوباره اجیر بگیرد

(مساله ۱۵۳۷) هرگاه شک کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه همینکه بگوید انجام داده ام کافی است ولی اگر شک کند که عمل او صحیح بوده یا نه، گرفتن اجیر لازم نیست

(مساله ۱۵۳۸) کسی را که عذری دارد و مثلاً نشسته نماز می خواند نمیشود برای نمازهای میت اجیر کرد، بلکه بنابر احتیاط واجب باید کسی را هم با تیمم یا جبیره نماز می خواند اجیر نکنند اگر چه نماز میت هم همانطور قضا شد، باشد

(مساله ۱۵۳۹) مرد برای زن و زن برای مرد می تواند اجیر شود و در بلند خواندن و آهسته خواندن نماز باید به تکلیف خود عمل نماید

(مساله ۱۵۴۰)

لازم نیت قضای نمازهای میت به ترتیب خوانده شود، اگر چه بدانند که میت ترتیب نمازهای خود را می دانسته است بلی نمازهائی که اداء آنها ترتیب دارد مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء از یک روز باید به ترتیب قضا شود

(مساله ۱۵۴۱) اگر با اجیر شرط کنند که عمل را بطور مخصوصی انجام دهد، باید همانطور بجا آورد و اگر با او شرط نکنند باید در آن عمل به تکلیف خود رفتار نماید و احتیاط مستحب آن است که از وظیفه خودش و میت هر کدام که به احتیاط نزدیکتر است به آن عمل کند مثلاً ـ اگر وظیفه میت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف او یک مرتبه، سه مرتبه بگوید

(مساله ۱۵۴۲) اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند، باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است بجا آورد

(مساله ۱۵۴۳) اگر میت ترتیب نمازهائی را که قضا شده می دانسته و انسان بخواهد برای آن نمازها اجیر بگیرد لازم نیست برای هر کدام آنها وقتی را معین نماید

(مساله ۱۵۴۴) اگر کسی اجیر شود که مثلاُ در مدت یک سال نمازهای میت را بخواند و پیش از تمام شدن سال بمیرد، باید برای نمازهائی که می دانند بجا نیاورده دیگری را اجیر نمایند بلکه برای نمازهائی هم که احتمال میدهند بجا نیاورده باید بنابر احتیاط واجب اجیر بگیرند

(مساله ۱۵۴۵) کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده اند، اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد، انچه شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش

بخوانـد، بایـد اجرت مقـداری را که نخوانـده از مال او به ولی میت بدهند مثلاً اگر نصف آنها را نخوانده، باید نصف پولی را که گرفته از مال او به ولی میت بدهند و اگر شـرط نکرده باشـند، باید ورثه اش از مال او اجیر بگیرند اما اگر مال نداشته باشد بر ورقه او چیزی واجب نیست

(مساله ۱۵۴۶) اگر اجیر پیش از تمـام کردن نمازهـای میـت بمیرد و خـودش هم نمـاز قضـا داشـته باشـد، بایـد از مـال او برای نمازهائی که اجیر بوده دیگری را اجیر نماینـد واگر چیزی زیاد آمـد، در صورتی که وصـیت کرده باشـد و ورثه اجازه بـدهند برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند و اگر اجازه ندهند ثلث آن را به مصرف نماز خودش برسانند

روزه

فضیلت روزه

یکی از عبادات مهم اسلامی، بلکه کلیه ادیان الهی روزه است و در فضیلت و اهمیت و فلسفه آن، احادیث بسیاری از اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم) صادر گردیده است حضرت صادق (علیه السلام) فرمود که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سـلم) به اصـحاب خود فرمودنـد: «آیا به شـما خبر بـدهم از اعمالی که هرگاه به انجام قیام کنیـد شـیطان به اندازه فاصـله مشـرق از مغرب از شـما دور می شود؟»اصـحاب در پاسخ گفتند: بفرمایید حضرتش فرمودند: ط روزه گرفتن شیطان را رو سـیاه و ناامیـد می کنـد و دادن صدقه در راه خدا، پشت او را میشـکند و دوست داشـتن مسـلمانان یکدیگر را در راه خدا و کمک کردن به یکدیگر در راه انجام کارهای نیک، ترفندها و نقشه های او را ریشه کن می سازد و توبه

کردن گردنش را قطع می کند و برای هر نعمتی که خداوند به انسان عنایت فرموده است زکاتی هست و زکات بدنها (ی سالم) روزه گرفتن است»و نیز حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «هرکس در روزهائی که هوا گرم است روزه بگیرد و تشنه شود، خداوند به تعداد زیادی از فرشتگان امر می کند که به او بشارت به پاداش الهی بدهند و هنگامی که او به امید پاداش و ثواب، این تشنگی را تا وقت افطار تحمل میکند خداوند اورا مورد لطف و عنایت خویش قرار داده به او می گوید: به خوشبویی وپاکیزگی نایل گردیدی، از آن پس به فرشتگان می فرماید: شما گواه باشید که من گناهان او را بخشیدم» حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «خواب روزه دار عبادت و نفس کشیدن او ثواب تسبیح دارد» و نیز حضرتش فرمود: «برای روزه دار دو خشنودی وجود دارد:

۱–خشنودی در موقع افطار (مسرت احساس عمل به وظیفه اسلامی)

۲–خشنودی در روز قیامت (موقع گرفتن پاداش خداوندی)»

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمودند: «دعای روزه دار در موقع افطار در درگاه حضرت حق مستجاب می شود»

حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: «فلسفه روزه داشتن این است که انسان گرسنگی و تشنگی را لمس کند و حالت خضوع و خشوع در او پدید بیاید و به ضعف خود پی ببرد و غرور وی در هم شکسته شود و برای تحصیل صبر، تمرین و ممارست کند و متذکر سختیهای روز قیامت گردد و ناراحتی فقرا را که در مضیقه اقتصادی می باشند درک نماید و به فکر کمک و مساعدت نسبت به آنها

بیفتد»

علی بن عبدالعزیز که یکی از محدثان است می گوید حضرت صادق (علیه السلام) به من فرمودند: «به تو خبر بدهم که اصل اسلام و فرع آن و اوج عظمت و قله شکوه آن چیست؟» عرض کردم: بفرمایید فرمودند: اصل اسلام نماز و فرع آن زکات است و اوج عظمت و قله شکوه اسلام، جهاد در راه خدا است سپس فرمودند: «به تو بگویم که درهای خیر از کدام راه به روی انسان گشوده می شود؟ روزه گرفتن، سپر آتش جهنم است»

حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «خداوند فرموده است: روزه برای من است و پاداش آن را من خودم می دهم»

احکام روزه

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهائی که روزه را باطل می کند و شرح آنها بعداً گفته می شود خودداری نماید

نیت

(مساله ۱۵۴۷) لازم نیست انسان نیت روزه را قلب خود بگذارند، مثلاً بگوید فردا را روزه می گیرم، بلکه همین قدر که برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد کافی است و برای آنکه یقین کند تمام این مدت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجت ام کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید

(مساله ۱۵۴۸) انسان می تواند در هر شب از ماه رمضان رای روزه فُرادا آن نیت کند و بهتر است که شب اول ماه هم نیت روزه همه ماه را بنماید

(مساله ۱۵۴۹) نیت روزه ماه رمضان وقت معین ندارد تا اذان صبح هر وقت نیت روزه فردا بکند اشکال ندارد

(مساله ۱۵۵۰) وقت نیت روزه مستحبی از اول شب است تا موقعی که به اندازه نیت کردن به مغرب وقت مانده باشد که اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و نیت روزه مستحبی کند روزه او صحیح است

(مساله ۱۵۵۱) کسی که پیش از اذان صبح بدون نیت روزه خوابیده است، اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند، روزه او صحیح است چه روزه او واجب باشد چه مستحب و اگر بعد از ظهر بیدار شود، نمی تواند نیت روزه نیت روزه واجب نماید

(مساله ۱۵۵۲) اگر بخواهد غیر

روزه رمضـان روزه دیگری بگیرد، بایـد آن را معین نمایـد، مثلاًـ نیت کنـد که روزه قضـا یـا روزه نـذر می گیریم ولی در مـاه رمضـان لازم نیست نیت کنـد که روزه مـاه رمضان می گیرم و همچنین در روزه مسـتحبی که زمان خاص نـدارد روزه ای که زمانش معین استماننـد روزه روز عید غدیر مثلاً تعیین لازم نیست، بلکه اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش نماید، و روزه دیگری را نیت کند، روزه ماه رمضان حساب می شود

(مساله ۱۵۵۳) اگر بدانـد مـاه رمضان است و عمـداً نیت روزه غیر رمضان کنـد، نه روزه رمضان حساب می شود و نه روزه ای که قصد کرده است

(مساله ۱۵۵۴) اگر مثلاً به نیت روز اول ماه روزه بگیرد، بعد دوم یا سوم بوده، روزه او صحیح است

(مساله ۱۵۵۵) اگر پیش از اذان صـبح نیت کنـد و بیهوش شود و در بین روز به هوش آیـد، بنـابر احتیاط واجب بایـد روزه آن روز را تمام نماید نکرد قضای آن را بجا آورد

(مساله ۱۵۵۶) اگر پیش از اذان صـبح نیت کنـد و مست شود و در بین روز به هوش، آید احتیاط واجب آن است که روزه آن را تمام کند و قضای آن را هم بجا آورد

(مساله ۱۵۵۷) اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزه اش صحیح است

(مساله ۱۵۵۸) اگر ندانـد یـا فراموش کنـد که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، باید نیت کند و روزه او صحیح است و اگر کاری که روزه

را باطل می کند انجام داده باشد، یا بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است روزه او باطل می باشد، ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد و بعد از رمضان هم آن روزه را قضا نماید

(مساله ۱۵۵۹) اگر بچه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد و اگر بعد از اذان بالغ شود روزه آن روز بر او واجب نیست

(مساله ۱۵۶۰) کسی که برای بجا آوردن روزه میتی اجیر شده، اگر روزه مستحبی بگیرد اشکال ندارد ولی کسی که روزه قضا یا روزه واجب دیگری دارد، نمی تواند روزه مستحبی بگیرد و چنانچه فراموش کند و روزه مستحبی بگیرد، در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید، روزه مستحبی او به هم می خورد و می تواند نیت خود را به روزه واجب بر گرداند و اگر بعد از ظهر ملتفت شود، روزه او باطل است و اگر بعد از مغرب یادش بیاید، روزه اش صحیح است گر چه بی اشکال نیست

(مساله ۱۵۶۱) اگر غیر از روزه ماه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد، مثلاً نذر کرده باشد که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه عمداً تا اذان صبح نیت نکند، روزه اش باطل است و اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است یا فراموش کند و پیش از ظهر یادش بیاید، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند، انجام نداده باشد و نیت کند روزه او صحیح و گرنه باطل می باشد

(مساله ۱۵۶۲) اگر برای روزه واجب غیر معینی مثل روزه کفاره عمداً تا نزدیک

ظهر نیت نکنـد اشـکال نـدارد، بلکه اگر پیش از نیت تصـمیم داشـته باشد که روزه نگیرد یا تردید داشـته باشد که بگیرد یا نه، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیت کند، روزه او صحیح است

(مساله ۱۵۶۳) اگر در ماه رمضان، پیش از ظهر کافر مسـلمان شود و از اذان صـبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد نمی تواند روزه بگیرد و قضا هم ندارد

(مساله ۱۵۶۴) اگر مریض پیش از ظهر مـاه رمضـان خـوب شود و از اذان صـبح تـا آن وقت کـاری که روزه را باطـل می کند انجام می کنـد نـداده باشـد بایـد نیت روزه کنـد و آن روز را روزه بگیرد و چنانچه بعد از ظهر خوب شود، روزه آن روز بر او واجب نیست

(مساله ۱۵۶۵) روزی را که انسـان شـک دارد آخر شـعبان است یـا اول رمضـان واجب نیست روزه بگیرد و اگر بخواهـد روزه بگیرد، نمی توانـد نیت روزه رمضان کنـد ولی اگر نیت روزه قضا وماننـد آن بنماید و چنانچه بعد معلوم شود رمضان بوده، از رمضان حساب می شود

(مساله ۱۵۶۶) اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان، به نیت روزه قضا یا روزه مستحبی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است، باید نیت روزه رمضان کند

(مساله ۱۵۶۷) اگر در روزه واجب معینی مثـل روزه رمضان روزه گرفتن بر گردد و یا مردد شود که روزه خود را باطل کنـد یا نه یا قصد کند که روزه را باطل کند

مثلاً چیزی بخورد روزه اش باطل می شود اگر چه از قصدی که کرده بر گردد و توبه نماید و کاری هم که روزه را باطل می کند انجام ندهد

(مساله ۱۵۶۸) در روزه مستحب و روزه واجبی که وقت آن معین نیست مثل روزه کفاره، اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، یا مردد شود که بجا آورد یا نه چنانچه بجا نیاورد و پیش از ظهر دوباره نیت روزه کند، روزه او صحیح است

چیزهائی که روزه را باطل می کند

(مساله ۱۵۶۹) نه چیز روزه را باطل می کند:

اول: خوردن و آشامیدن

دوم: جماع

سوم: استمناء و استمناء آن است که انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون آید

چهارم: دروغ بستن به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر (علیهم السلام)

پنجم: رساندن غبار غلیظ به حلق

ششم: فرو بردن تمام سر در آب

هفتم: باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

هشتم: اماله کردن با چیزهای روان

نهم: قی کردن و احکام اینها در مسائل آینده گفته می شود

۱ – خوردن و آشامیدن

(مساله ۱۵۷۰) اگر روزه دار عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب چه معمول نباشد مثل خاک و شیره درخت و چه کم باشد یا زیاد، حتی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو ببرد روزه او باطل می شود، بلکه اگر رطوبت مسواک در آب دهان به طوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود ولی بداند که در دهان باقی است و با آب دهان مخلوط شده است بنابر احتیاط لازم نباید آن را فرو برد

(مساله ۱۵۷۱) اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید لقمه را از دهان بیرون آور د و چنانچه عمداً

فرو برد روزه اش باطل است و به دستوری که بعداً گفته خواهد شد کفاره هم بر او واجب می شود

(مساله ۱۵۷۲) اگر روزه دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه اش باطل نمی شود

(مساله ۱۵۷۳) احتیاط مستحب آن است که روزه دار از استعمال آمپولی که بجای

غـذا به كـار مى رود خوددارى كنـد، ولى تزريق آمپولى كه عضو را بى حس مى كنـد يا بجاى دوا اسـتعمال مى شود اشـكال ندارد و تزريق هيچ نوع از آمپولها روزه را باطل نمى كند

(مساله ۱۵۷۴) اگر روزه دار چيزى را كه لاى دندان مانده است عمداً فرو ببرد روزه اش باطل مى شود

(مساله ۱۵۷۵) كسـى كه مى خواهـد روزه بگيرد، لازم نيست پيش از اذان دندانهايش را خلال كند، ولى اگر بداند غذايى كه لاى دنـدان مانـده در روز فرو مى رود، چنانچه خلال نكند و چيزى از آن فرو رود، روزه اش باطل ميشود بلكه اگر هم فرو نرود بنابر احتياط واجب بايد قضاى آن روز را بگيرد

(مساله ۱۵۷۶) فرو بردن اب دهان، اگر چه به واسطه خيال ترشى ومانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمى كند

(مساله ۱۵۷۷) فرو بردن اخلاط سـر وسـينه، تا به فضاى دهان نرسـيده اشـكال ندارد، ولى اگر داخل فضاى دهان شود، احتياط واجب آن است كه آن را فرو نبريد

(مساله ۱۵۷۸) اگر روزه دار بقدرى تشنه شود كه بترسد از تشنگى بميرد مى تواند به اندازه اى كه از مدن نجات پيدا كند آب بياشامـد ولى روزه او باطـل مى شود و اگر مـاه رمضـان باشـد بايـد در بقيه روزه از بجا آوردن كارى كه روز را باطل مى كند خوددارى نمايد

(مساله ۱۵۷۹) جويـدن غـذا براى بچه يا پرنـده و چشـيدن غـذا و مانند اينها كه معمولاً به حلق نمى رسد، اگر چه اتفاقاً به حلق برسد، روزه را باطل نمى كند ولى اگر انسان از اول بداند كه به حلق مى

رسد چنانچه فرو رود، روزه اش باطل می شود و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب است

(مساله ۱۵۸۰) انسان نمی تواند برای ضعف، روزه را بخورد، ولی اگر ضعف او بقدری است که معمولاً نمی شود آن را تحمل کرد، خوردن روزه اشکال ندارد

۲- جماع

(مساله ۱۵۸۱) جماع روزه را باطل می کند، اگر چه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید

(مساله ۱۵۸۲) اگر کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید روزه باطل نمی شود

(مساله ۱۵۸۳) اگر شک کند که به اندازه ختنه گاه داخل شده یا نه، اگر قصد دخول نداشته روزه او صحیح است ولی اگر قصد دخول داشته است چه اینکه علم پیدا کند که دخول واقع نشده یا شک در آن کند روزه اش باطل است و قضا آن واجب است و کسی هم که آلتش را بریده اند اگر شک کند که دخول شده یا نه روزه صحیح است

(مساله ۱۵۸۴) اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید، یا او را به جماع مجبور نمایند، به طوری که از خود اختیاری نداشته باشد روزه او باطل نمی شود ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید یا دیگر مجبور نباشد باید فوراً از حال جماع خارج شود و اگر نشود روزه او باطل است

۳- استمناء

(مساله ۱۵۸۵) اگر روزه دار استمناء کند یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید، روزه اش باطل می شود

(مساله ۱۵۸۶) اگر بی اختیار منی از او بیرون آید، روزه اش باطل نیست، ولی اگر کاری کند که بر حسب عادت او بی اختیار منی بیرون آید، روزه اش باطل می شود

(مساله ۱۵۸۷) هر گاه روزه دار بداند که اگر در روز بخوابد مُحتلم می شود یعنی در خواب منی از او بیرون می آید، می تواند در روز بخوابد و چنانچه بخوابد و محتلم هم بشود روزه

اش صحیح است

(مساله ۱۵۸۸) اگر روزه دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شو د، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند

(مساله ۱۵۸۹) روزه داری که محتلم شده، می تواند بول کند و به دستوری که در مساله ۷۲ گفته شد، استبراء نماید، ولی، اگر بداند به واسطه بول یا استبراء کردن باقی مانده منی از مجری بیرون می آید در صورتی که غسل کرده باشد نمی تواند استبراء کند

(مساله ۱۵۹۰) روزه داری که محتلم شده اگر بداند منی در مجری مانده و در صورتی که پیش از غسل بول نکند بعد از غسل منی بیرون می آید، بنابراحتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند

(مساله ۱۵۹۱) اگر به قصد بیرون آمدن منی کاری بکند چه منی از او بیرون بیاید یا نیاید روزه اش باطل است

(مساله ۱۵۹۲) اگر روزه دار بدون قصد بیرون آمد منی با کسی بازی و شوخی کند در صورتی که عادت نداشته باشد که بعد از بازی و شوخی منی از او خارج شود اگر چه اتفاقاً منی بیرون آید روزه او صحیح است ولی اگر شوخی را ادامه دهد تا آنجا که نزدیک است منی خارج شود و خودداری نکند تا خارج گردد روزه اش باطل است

۴-دروغ بستن به خدا و پیغمبر (ص)

(مساله ۱۵۹۳) اگر روزه دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها به خدا و پیغمبر(ص) و جانشینان آن حضرت (ع) عمداً نسبت دروغ بدهد اگر چه فوراً بگوید دروغ گفتم یا توبه کند، روزه او باطل است و احتیاط واجب آن است که حضرت زهرا سلام الله علیها و سایر پیغمبران و جانشینان آنان

هم در این حکم فرقی ندارند

(مساله ۱۵۹۴) اگر بخواهد خبری را که نمی داند راست است یا دروغ نقل کند، بنابر احتیاط واجب باید از کسی که آن خبر را گفته، یا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید

(مساله ۱۵۹۵) اگر چیزی را به اعتقاد این که راست است از قول خدا یا پیغمبر نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه اش باطل نمی شود

(مساله ۱۵۹۶) اگر بداند دروغ بستن به خدا و پیغمبر روزه را باطل و چیزی را که می داند دروغ است به آنان نسبت دهد و بعداً بفهمد آنچه را که گفته راست بوده، روزه اش باطل است و در ماه رمضان تا مغرب از آنچه روزه را باطل می کند خودداری نماید

(مساله ۱۵۹۷) اگر دروغی را که دیگری ساخته عمداً به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر نسبت دهد روزه اش باطل می شود، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند اشکال ندارد

(مساله ۱۵۹۸) اگر از روزه دار بپرسند که آیا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین مطلبی فرموده اند و او جائی که در جواب باید بگوید نه، عمداً بگوید بلی یا جائی که باید بگوید بلی عمداً بگوید نه، روزه اش باطل می شود

(مساله ۱۵۹۹) اگر از قول خدا یا پیغمبر حرف راستی را بگوید بعد بگوید دروغ گفتم، یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد و فردای آن که روزه می باشد بگوید آنچه دیشب گفتم راست است، روزه اش باطل می شود

۵–رساندن غبار غلیظ به حلق

(مساله ۱۶۰۰) رساندن غبار غلیظ به حلق روزه را

باطل می کنـد، چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است و بنابر احتیاط واجب غباری را هم که غلیظ نیست به حلق نرساند

(مساله ۱۶۰۱) اگر به واسطه باد غبار غلیظی پیدا شود وانسان با اینکه متوجه است مواظبت نکند وبه حلق برسد، روزه اش باطل می شود

(مساله ۱۶۰۲) روزه دار بایـد بخـار غلیظی که در دهـان مبـدل به آب می شود و نیز بنابر احتیاط واجب دود سیگار و تنباکو و مانن اینها را به حلق نرساند

(مساله ۱۶۰۳) اگر مواظبت نکنـد و غبـار یـا بخـار یا دود وماننـد اینها داخل حلق شود، چنانچه اطمینان داشـته که به حلق نمی رسد روزه اش صحیح است

(مساله ۱۶۰۴) اگر فراموش کنـد که روزه است و مواظبت نکنـد، یا بی اختیار غبار وماننـد آن به حلق او برسد روزه اش باطل نمی شود، و چنانچه ممکن است باید آن را بیرون آورد

۶–فرو بردن سر در آب

(مساله ۱۶۰۵) اگر روزه دار عمـداً تمام سـر را در آ، فرو برد، اگر چه باقی بـدن او از آب بیرون باشد، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن روزه را بگیرد ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد، روزه باطل نمی شود

(مساله ۱۶۰۶) اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد، روزه اش باطل نمی شود

(مساله ۱۶۰۷) اگر شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه اش صحیح است

(مساله ۱۶۰۸) اگر تمام سر زیر آب برود ولی مقداری از موها بیرون بماند روزه باطل

می شود

(مساله ۱۶۰۹) احتیاط واجب آن است که سر را در گلاب و در آبهای مضاف دیگر فرو نبرد ولی در چیزهای دیگری که روان است اشکال ندارد

(مساله ۱۶۱۰) اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب بگیرد یا فراموش کند که روزه است و سر در آب فرو برد، روزه او باطل نمی شود

(مساله ۱۶۱۱) اگر عادتاً با افتادن در آب سرش زیر آب می رود، چنانچه با توجه به این مطلب خود را در آب بیندازد و سرش زیر آب برود روزه اش باطل می شود

(مساله ۱۶۱۲) اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد یا دیگری به زور سر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب یادش بیاید که روزه است، یا آنکس دست خود را بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد و چنانچه بیرون نیاورد، روزه اش باطل می شود

(مساله ۱۶۱۳) اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر را در آب فرو برد، روزه وغسل او صحیح است

(مساله ۱۶۱۴) اگر بداند که روزه است و عمداً برای غسل سر را در آب فرو برد، چنانچه روزه او مثل روزه رمضان واجب معین باشد، بنابر احتیاط واجب باید دوباره غسل کند و روزه را هم قضا نماید و اگر روزه مستحب، یا روزه واجبی باشد کخ مثل روزه کفاره وقت معینی ندارد، غسل صحیح و روزه باطل می باشد

(مساله ۱۶۱۵) اگر برای آنکه کسی را از غرق شدن نجات دهد، سر را در آب قفرو برد، اگر چه نجات دادن او واجب باشد،

روزه اش باطل می شود

۷–باقیماندن بر جنابت و حیض ونفاس تا اذان صبح

(مساله ۱۶۱۶) اگر جنب عمداً تا اذان غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم ننماید، روزه اش باطل است

(مساله ۱۶۱۷) اگر در روزه واجبی که مثل روزه ماه رمضان وقت آن معین است تا اذان صبح غسل نکند و تیمم هم ننماید ولی از روی عمد نباشد، مثل آنکه دیگری نگذارد غسل و تیمم کند روزه اش صحیح است

(مساله ۱۶۱۸) کسی که جنُب است و می خواهد روزه واجبی بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معین است، چنانچه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، می تواند با تیمم روزه بگیرد و صحیح است ولی معصیت کار است

(مساله ۱۶۱۹) اگر جنُب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش بیاید، باید روزه آن روز را قضا نماید و اگر بعد از چند روز یادش بیاید، باید روزه هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید مثلًا اگر نمی داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند

(مساله ۱۶۲۰) کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند، روزه اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می شود ولی اگر برای تیمم وقت دارد، چنانچه خود را جنب کند، با تیمم روزه او صحیح است ولی گناهکار است

(مساله ۱۶۲۱) اگر گمان کند به اندازه غسل وقت دارد و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده، چنانچه تیمم کند، روزه اش صحیح است

(مساله ۱۶۲۲) کسی که در

شب ماه رمضان جنب است و میداند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی شود، نباید بخوابد و چنانچه بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می شود

(مساله ۱۶۲۳) هرگاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود اگر احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد بیدار می شود برای غسل، می تواند بخوابد

(مساله ۱۶۲۴) کسی که در شب ماه رمضان جنب است و میداند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و بااین تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند روزه اش صحیح است

(مساله ۱۶۲۵) کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند در صورتی که بخوابد وتا اذان صبح خواب بماند روزه اش صحیح است

(مساله ۱۶۲۶) کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند، یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه بی تفاوت باشد در صورتیکه بخوابد و بیدار نشود روزه اش باطل است

(مساله ۱۶۲۷) اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از

بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزه آن را قضا کند و همچنین است اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد، و کفاره بر او واجب نمی شود

(مساله ۱۶۲۸) خوابی را که در آن محتلم شـده نباید خواب اول حساب کرد بلکه اگر از آن خواب بیدار شود و دوباره بخوابد خواب اول حساب می شود

(مساله ۱۶۲۹) اگر روزه دار در روز محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند

(مساله ۱۶۳۰) هر گاه در ماه رمضان بعـد از اذان صـبح بیـدار شود و ببیند محتلم شده، اگر چه بداند پیش از اذان محتلم شده، روزه او صحیح است

(مساله ۱۶۳۱) کسی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، هر گاه تا اذان صبح جنب بماند، اگر چه از روی عمد نباشد روزه او باطل است

(مساله ۱۶۳۲) کسـی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان صـبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شـده است، چنانچه وقت قضای روزه تنگ است، مثلاً پنـج روز روزه قضای رمضان دارد و پنج روز هم به رمضان مانـده است عـد از رمضان عوض آن را بجا آورد و اگر وقت قضای روزه تنگ نیست باید روز دیگر روزه بگیرد و در هر صورت این روز را لازم نیست روزه بگیرد

(مساله ۱۶۳۳) اگر در روزه واجبی غیر روزه رمضان و قضای آن، تا اذان صـبح جنب بماند گر چه از روی عمد هم باشد روزه اش صحیح است چه وقت آن معین باشد و چه نباشد

(مساله ۱۶۳۴) اگر زن پیش

از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و عمداً غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم نکند روزه اش باطل است

(مساله ۱۶۳۵) اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یـا نفـاس پاک شود و برای غسل وقت نداشـته باشـد چنانچه بخواهـد روزه واجبی بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معین است با تیمم روزه اش صـحیح است ولازم نیست تا صـبح بیـدار بماند و اگر بخواهد روزه مستحب یا روزه واجبی بگیرد که مثل روزه کفاره وقت آن معین نیست، نمی تواند با تیمم روزه بگیرد

(مساله ۱۶۳۶) اگر زن نزدیک اذان صـبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت نداشـته باشد، یا بعـد از اذان بفهمـد کـه پیش از اذان پـاک شـده روزه او صـحیح است ولی اگر روزه مسـتحب یـا روز ه ای که وقت آن معین نیست باشد، صحیح بودن آن اشکال دارد

(مساله ۱۶۳۷) اگر زن بعـد از اذان صـبح از خون حیض یـا نفـاس پاک شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببینـد اگر چه نزدیک مغرب باشد، روزه او باطل است

(مساله ۱۶۳۸) اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کنـد و بعد از یک روز یا یا چند روز یادش بیاید، روزه هائی که گرفته صحیح است

(مساله ۱۶۳۹) اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند و در تنگی وقت تیمم هم نکند، روزه اش باطل است ولی چنانچه کوتاهی نکند و در تنگی وقت تیمم هم نکند،

روزه اش باطل است ولی چنانچه کوتاهی نکند مثلاً منتظر باشد که حمام زنانه شود، اگر چه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند، در صورتی که تیمم کند روزه او صحیح است

(مساله ۱۶۴۰) اگر زنی که در حال استحاضه است، غسل های خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه گفته شد بجا آورد، روزه او صحیح است

(مساله ۱۶۴۱) کسی که مس میت کرده یعنی جایی از بدن خود را به بدن میت رسانده می تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد، و اگر در حال روزه هم میت را مس نماید روزه او باطل نمی شود

۸–اماله کردن

(مساله ۱۶۴۲) اماله کردن با چیز روان اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد روزه را باطل میکند ولی استعمال شیاف هائی که برای معالجه است اشکال ندارد

۹– قی کردن

(مساله ۱۶۴۳) هر گاه روزه دار عمداً قی کند، اگر چه به واسطه مرض و مانند آن ناچار باشد، روزه اش باطل می شود ولی اگر سهواً یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد

(مساله ۱۶۴۴) اگر در شب چیزی بخورد که می داند به واسطه خوردن آن، در روز بی اختیار قی می کند، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را قضا نماید

(مساله ۱۶۴۵) اگر روزه دار بتواند از قی کردن خود داری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد، باید خودداری نماید

(مساله ۱۶۴۶) اگر مگس در گلوی روزه دار برود، چنانچه بقدری پائین رود که به فرو بردن آن خوردن نمی گویند لازم نیست آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است و اگر به این مقدار پائین نرود و بداند که به واسطه آوردن آن قی میکند واجب نیست بیرون آوردن و روزه اش صحیح است

(مساله ۱۶۴۷) اگر سهواً چیزی را فرو ببرد و پیش از رسیدن به شکم یادش بیاید که روزه است، چنانچه بقدری پائین رفته باشد که اگر آن را داخل شکم کند خوردن نمی گویند لازم نیست آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است

(مساله ۱۶۴۸) اگر یقین داشته باشد که به واسطه آروغ زدن چیزی از گلو بیرون می آید، نباید عمداً آروغ بزند ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد

(مساله ۱۶۴۹) اگر آروغ بزند و بدون اختیار چیزی در گلو یا

دهانش بیاید، باید آن را بیرون بریزد و اگر بی اختیار فرو رود، روزه اش صحیح است

احکام چیزهائی که روزه را باطل می کند

(مساله ۱۶۵۰) اگر انسان عمداً و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، روزه او باطل می شو د چه عالم باشد چه جاهل حتی بنابر احتیاط واجب در مورد جاهل قاصر و چنانچه از روی عمد نباشد اشکال ندارد ولی جنب اگر بخوابد و به تفصیلی که در مساله ۱۶۳۰ گفته شد تا اذان صبح غسل نکند روزه باطل است

(مساله ۱۶۵۱) اگر روزه دار سهواً یکی از کارهائی که روزه را باطل می کند انجام دهد و به خیال اینکه روزه اش باطل شده، عمداً دوباره یکی از آنها را بجا آورد، روزه او باطل می شود

(مساله ۱۶۵۲) اگر چیزی به زور در گلوی روزه دار بریزند، یا سر او را به زور در آب فرو برند، روزه او باطل نمی شود ولی اگر مجبورش کنند که روزه خود را باطل کند مثلًا به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد، روزه او باطل می شود

(مساله ۱۶۵۳) روزه دار نباید جائی برود که می داند چیزی در گلویش می ریزند یا مجبورش می کنند که خودش روزه خود را باطل کند و اگر برود و چیزی در گلویش بریزند یا از روی ناچاری کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد روزه اش باطل می شود بلکه اگر قصد رفتن کند اگر چه نرود روزه اش باطل است

آنچه برای روزه دار مکروه است

(مساله ۱۶۵۴) چند چیز برای روزه دار مکروه است و از آن جمله است دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن در صورتی که مزه یا

بوی آن به حلق نرسد، انجام دادن هر کاری که مانند خون گرفتن و حمام رفتن باعث ضعف می شود جایز نیست، بو کردن گیاه های معطر، نشستن زن در آب، استعمال شیاف، تر کردن لباسی که در بدن است، کشیدن دندان و هر کاری که به واسطه آن از دهان خون بیاید، مسواک کردن به چوب تر، و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را ببوسد، یا کاری کند که شهوت خود را به حرکت آورد و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد، روزه او باطل می شود

جاهائی که قضا و کفاره واجب است

(مساله ۱۶۵۵) اگر در روزه رمضان عمداً قی کند یا در شب جنب شود و به تفصیلی که در (مساله ۱۶۳۰) گفته شد سه مرتبه بیدار شود و بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود فقط باید قضای آن روز را بگیرد و چنانچه عمداً اماله کند یا سر زیر آب ببرد بنابر احتیاط واجب باید کفاره هم بدهد و اگر کار دیگری که روزه را باطل می کند عمداً انجام دهد قضا و کفاره بر او واجب می شود

(مساله ۱۶۵۶) اگر به واسطه ندانستن مساله کاری انجام دهد که روزه را باطل میکند، چنانچه می توانسته مساله را یاد بگیرد بنابر احتیاط کفاره بر او واجب می شود و اگر نمی توانسته مسئله را یاد بگیرد یا اصلاً ملتفت مساله نبوده یا یقین داشته که فلان چیز روزه را باطل نمی کند، کفاره بر او واجب نیست

کفاره روزه

(مساله ۱۶۵۷) کسی که کفاره روزه رمضان بر او واجب است، باید به دستوری که بعداً گفته میشود دو ماه روزه بگیرد، یا شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام یک مُد که تقریباً ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها بدهد، و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد، هر چند مُد که می تواند به فقراء طعام بدهد و اگر نتواند طعام بدهد، باید استغفار کند، اگر چه مثلاً یک مرتبه بگوید استغفرالله و احتیاط واجب آن است که هر وقت بتواند کفاره را بدهد

(مساله ۱۶۵۸) کسی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، باید سی و یک روز آن را پی در پی بگیرد و اگر بقیه

آن پی در پی نباشد اشکال ندارد

(مساله ۱۶۵۹) کسی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، نباید موقعی شروع کند که در بین سی و یک روز، روزی باشد که مانند عید قربان، روزه آن حرام است

(مساله ۱۶۶۰) کسی که باید پی در پی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد، باید روز ها از سر بگیرد و همچنین اگر وقتی شروع کند که در بین آن به روزی برسد که روزه آن واجب است، مثلاً به روزی برسد که نذر کرده آن روز را روزه بگیرد، باید روزه ها را از سر بگیرد در صورتی که از اول متوجه این موضوع بوده و یا شک داشته است

(مساله ۱۶۶۱) اگر در بین روز هائی که باید پی در پی روزه بگیرد عذری مثل حیض، یا نفاس، یا سفری که در رفتن آن مجبور است برای او پیش آید، بعد از برطرف شدن عذر، واجب نیست روزه ها را از سر بگیرد بلکه بقیه را بعد از برطرف شدن عذر بجا می آورد

(مساله ۱۶۶۲) اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، چه آن چیز اصلاً حرام باشد مثل شراب و زنا، یا به جهتی حرام شده باشد، مثل نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض، بنابر احتیاط کفاره جمع بر او واجب می شود یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام آنها یک مد که تقریباً ده سیر است، گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد و چنانچه هر

سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها که ممکن است باید انجام دهد

(مساله ۱۶۶۳) اگر روزه دار دروغی را به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت دهد، کفاره جمع که تفصیل آن در مساله پیش گفته شد بنابر احتیاط بر او واجب است

(مساله ۱۶۶۴) اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند، بنابر احتیاط واجب برای هر دفعه یک کفاره بر او واجب است و اگر جماع حرام باشد مثل نزدیکی با زن خود در حال حیض یا زنا و تعدد پیدا کند برای هر دفعه یک کفاره جمع واجب می شود

(مساله ۱۶۶۵) اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، برای همه آنها یک کفاره کافی است

(مساله ۱۶۶۶) اگر روزه دار جماع حرام کند و بعد با حلال خود جماع نماید یک کفاره جمع و یک کفاره غیر جمع که یکی از سه چیز است را باید بجا بیاورد

(مساله ۱۶۶۷) اگر روزه دار کاری که حلال است و روزه را باطل می کند، انجام دهد، مثلاً آب بیاشامد و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می کند انجام دهد، مثلاً غذای حرامی بخورد دو ماه روزه بگیرد یا شصت فقیر را سیر کند کافی است

(مساله ۱۶۶۸) اگر روزه دار آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید چنانچه عمداً آن را فرو ببرد روزه اش باطل است و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب می شود و اگر خوردن آن چیز حرام باشد، مثلاً

موقع آروغ زدن خون یا غذائی که از غذا بودن خارج شده، به دهان او بیاید و عمداً آن را فرو برد، باید قضای آن روز را بگیرد و بنابر احتیاط کفاره جمع هم بر او واجب می شود

(مساله ۱۶۶۹) اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمداً روزه خود را باطل کند، باید یک بنده آزاد نماید یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا به شصت فقیر طعام دهد

(مساله ۱۶۷۰) کسی که می تواند وقت را تشخیص دهد، اگر به گفته کسی که می گوید مغرب شده افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است، قضا و کفاره بر او واجب می شود

(مساله ۱۶۷۱) کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند، یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره سفر نماید، کفاره او ساقط نمی شود بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آمد کند، بنابر احتیاط کفاره بر او واجب است

(مساله ۱۶۷۲) اگر عمداً روزه خود را باطل کند و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود کفاره بر او واجب نیست

(مساله ۱۶۷۳) اگر یقین کند که روز اول ماه رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده کفاره بر او واجب نیست

(مساله ۱۶۷۴) اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اول شوال و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود اول شوال بوده کفاره بر او واجب نیست

(مساله ۱۶۷۵) اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود

که روزه دار است جماع کند چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفاره روزه خود ش و روزه زن را باید بدهد

(مساله ۱۶۷۶) اگر زنی شوهر روزه دار خود را مجبور کند که جماع نماید، یا کار دیگری که روزه را باطل می کند، انجام دهد واجب نیست کفاره روزه شوهر را بدهد

(مساله ۱۶۷۷) اگر روزه دار در ماه رمضان، با زن خود که روزه دار است جماع کند چنانچه به طوری زن را مجبور کرده باشد که از خود اختیاری نداشته باشد و در بین جماع زن راضی شود، باید مرد دو کفاره بدهد و اگر با اراده و اختیار عمل را انجام دهد اگر چه مجبورش کرده باشد مرد باید کفاره خودش و زن را بدهد

(مساله ۱۶۷۸) اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که خواب است جماع نماید، یک کفاره بر او واجب می شود و روزه زن صحیح است و کفاره هم بر او واجب نیست

(مساله ۱۶۷۹) اگر مرد زن خود را مجبور کند که غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می کند بجا آورد، کفاره زن را نباید بدهد و بر خود زن کفاره واجب نیست

(مساله ۱۶۸۰) کسی که به واسطه مسافرت یا مرض روزه نمی گیرد، نمی تواند زن روزه دار خود را مجبور به جماع کند، ولی اگر او را مجبور نماید کفاره بر مرد نیز واجب نیست

(مساله ۱۶۸۱) انسان نباید در بجا آوردن کفاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد

(مساله ۱۶۸۲) اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را بجا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی

شود

(مساله ۱۶۸۳) کسی که باید برای کفاره یک روز شصت فقیر را طعام بدهد، اگر به شصت فقیر دسترسی دارد، نباید به هر کدام از آنها بیشتر از یک مد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد، یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نماید، ولی چنانچه انسان اطمینان داشته باشد که فقیر طعام را به عیالات خود می دهد یا به آنها می خوراند می تواند برای هر یک از عیالات فقیر اگر چه صغیر باشند، یک مد به آن فقیر بدهد

(مساله ۱۶۸۴) کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر بعد از ظهر عمداً کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، باید به ده فقیر هر کدام یک مد که تقریباً ده سیر است بدهد و اگر نمی تواند بنابر احتیاط واجب باید سه روز پی در پی روزه بگیرد

جاهائی که فقط قضای روزه واجب است

(مساله ۱۶۸۵) در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست، اول آنکه روزه دار در روز ماه رمضان عمداً قی کند دوم آنکه در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مساله ۱۶۳۰ گفته شد تا اذان صبح از خواب سوم بیدار نشود سوم عملی که روزه را باطل می کند بجا نیاورد ولی نیت روزه نکند، یا ریا کند، یا قصد کند که روزه نباشد، یا قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد چهارم آنکه در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک روز یا چند روزه بگیرد پنجم آنکه در ماه رمضان بدون اینکه تحقیق کند صبح شده یا

نه، کاری که روزه را باطل می کنـد انجام دهـد، بعـد معلوم شود صـبح بوده و نیز اگر بعد از تحقیق با اینکه گمان دارد صـبح شـده، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد بعد معلوم شود صـبح بوده قضای آن روز بر او واجب است، ولی اگر بعد از تحقیق گمان یا یقین کند که صـبح نشده و چیزی بخورد و بعد معلوم شود صبح بوده قضا واجب نیست بلکه اگر بعد از تحقیق شک کنـد که صـبح شـده یا نه و کاری که روزه را باطل می کنـد انجام دهـد، بعد معلوم شود صـبح بوده، قضا واجب نیسـت ششم آنکه کسـی بگوید صـبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد بعد معلوم شود صـبح بوده است هشـتم آنکه کور و ماننـد به گفته کس دیگر افطـار کنـد بعـد معلوم شود مغرب نبوده است نهم آنکه در هوای صـاف به واسـطه تاریکی یقین کنـد که مغرب شـده وافطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است، ولی اگر در هوای ابر به گمان اینکه مغرب شـده افطـار کنـد، بعـد معلوم شود مغرب نبوده قضا لازم نیست دهم آنکه برای خنک شـدن، یا بی جهت مضـمضه کند یعنی آب در دهان بگرداند و بی اختیار فرو برد ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد، یا برای وضو مضمضـه کند و بی اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست

(مساله ۱۶۸۶) اگر غیر آب چیزی دیگری را در دهان ببرد و بی اختیار فرو رود یا آب داخل بینی کند و بی

اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست

(مساله ۱۶۸۷) مضمضه زیاد برای روزه دار مکروه است واگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر است سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد

(مساله ۱۶۸۸) اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه بی اختیار، یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می شود، نباید مضمضه کند

(مساله ۱۶۸۹) اگر در ماه رمضان، بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده قضا لازم نیست

(مساله ۱۹۹۰) اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه، نمی تواند افطار کند ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق هم می تواند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد

احکام روزه قضا

(مساله ۱۶۹۱) اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید

(مساله ۱۶۹۲) اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه های وقتی کافر بوده قضا نماید

(مساله ۱۶۹۳) روزه ای که از انسان به واسطه مستی فوت شده، باید قضا نماید، اگر چه چیزی را که به واسطه آن مست شده، برای معالجه خورده باشد بلکه اگر نیت روزه کرده و مست شده اگر در اثناء روز از مستی بیرون آید بنابر احتیاط واجب باید روزه را تمام و نیز قضا نماید و اگر در حال مستی روزه را تمام کرده باشد قضا نماید

(مساله ۱۶۹۴) اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شک کند که چه وقت عذر او بر طرف شده می تواند مقدار کمتر را که احتمال می دهد روزه نگرفته

قضا نماید، مثلاً کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی داند پنجم رمضان از سفر برگشته یا ششم، می تواند پنج روزه بگیرد و نیز کسی هم که نمی داند چه وقت عذر برایش پیدا شده، می تواند مقدار کمتر را قضا نماید، مثلاً اگر در آخر های ماه رمضان مسافرت کند و بعد از رمضان برگردد و نداند که بیست و پنجم رمضان مسافرت کرده، یا بیست وششم، می تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند

(مساله ۱۶۹۵) اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشته باشد، قضای هر کدام را که اول بگیرد مانعی ندارد ولی اگر وقت قضای رمضان آخر تنگ باشد، مثلاً پنج روز از رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم به رمضان مانده باشد احتیاط مستحب آن است که اول قضای رمضان آخر را بگیرد

(مساله ۱۶۹۶) اگر قضای روزه چند رمضان بر او واجب باشد و در نیت معین نکند، روزه ای را که می گیرد قضای کدام رمضان است، قضای سال اول حساب می شود

(مساله ۱۶۹۷) کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر وقت قضای روزه او تنگ نباشد، می تواند پیش از ظهر روزه خود را باطل نماید

(مساله ۱۶۹۸) اگر قضای روزه معینی را گرفته باشد، احتیاط واجب آن است که بعد از ظهر روزه را باطل نکند

(مساله ۱۶۹۹) اگر به واسطه مرض، یا حیض، یا نفاس، روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، لازم نیست روزه هائی را که نگرفته برای او قضا کنند

(مساله ۱۷۰۰) اگر به واسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد و مرض

او تا رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه هائی را که نگرفته بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد، ولی اگر به واسطه عذر دیگری مثلاً برای مسافرت روزه نگرفته باشد و عذر او تا رمضان بعد باقی بماند، روزهائی را که نگرفته باید قضا کند و احتیاط مستحب آن است که برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد

(مساله ۱۷۰۱) اگر به واسطه مرضی روزه رمضان مرض او بر طرف شود ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا رمضان بعد قضای روزه را بگیرد باید روزه هائی را که نگرفته قضا نماید و نیز اگر در ماه رمضان، غیر مرض عذر دیگری داشته باشد و بعد از رمضان آن عذر بر طرف شود و تا رمضان سال بعد به واسطه مرض نتواند روزه بگیرد، روزه هائی را که نگرفته باید قضا کند

(مساله ۱۷۰۲) اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او بر طرف شود و تا رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند و برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها هم به فقیر بدهد

(مساله ۱۷۰۳) اگر در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذری پیدا کند، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد بلکه اگر موقعی که عذر دارد، تصمیم داشته باشد که بعد از

بر طرف شـدن عـذر روزه های خود را قضا کنـد و پیش از آنکه قضا نمایـد در تنگی وقت عذر روز ه های خود را قضا کند و پیش از آنکه قضا نماید در تنگی وقت عذر روز های خود را قضا کند و پیش از آنکه قضا نماید در تنگی وقت عذر پیدا کند باید قضای آن را بگیرد، و احتیاط واجب آن است که برای هر روز یک مد غذا به فقیر بدهد

(مساله ۱۷۰۴) اگر مرض انسان چنـد سال طول بکشـد، بعـد از آنکه خوب شـد اگر تا رمضان آینده به مقدار قضا وقت داشـته باشد باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از سالهای پیش یک مد که تقریباً ده سیر است، طعام (یعنی گندم یا جو و مانند اینها) به فقیر بدهد

(مساله ۱۷۰۵) کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، می تواند کفاره چند روز را به یک فقیر بدهد

(مساله ۱۷۰۶) اگر قضای روزه رمضان را چنـد سال تاخیر بیندازد باید قضا را بگیرد بگیرد و برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد

(مساله ۱۷۰۷) اگر روزه رمضان را عمداً نگیرد، باید قضای آن را بجا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد یا به شصت فقیر طعام بدهد، یا بنده آزاد کند و چنانچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را بجا نیاورد، برای هر روز نیز دادن یک مد طعام لازم است

(مساله ۱۷۰۸) اگر روزه رمضـان را عمـداً نگیرد و در روز مکرر جماع کنـد کفاره هم مکرر می شود ولی اگر چنـد مرتبه کار دیگری که روزه

را باطل می کند انجام دهد مثلاً چند مرتبه غذا بخورد یک کفاره کافی است

(مساله ۱۷۰۹) بعد از مرگ پدر ومادر پسر بزرگتر باید قضای نماز و روزه آنها را به تفصیلی که در مساله ۱۳۹۰ گفته شد بجا آورد

(مساله ۱۷۱۰) اگر پدر و مادر غیر از روزه رمضان، روزه واجب دیگری را مانند روزه نذر نگرفته باشد بنابر احتیاط واجب باید پسر بزرگتر قضا نماید ولی اگر برای روزه اجیر شده و نگرفته باشند بر پسر بزرگ لازم نیست

احکام روزه مسافر

(مساله ۱۷۱۱) مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد و مسافری که نمازش را تمام می خواند مثل کسی که شغلش مسافرت یا سفر او معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد

(مساله ۱۷۱۲) مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد ولی اگر برای فرار از روزه باشد مکروه است

(مساله ۱۷۱۳) اگر غیر روزه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد مثلاً نذر کرده باشد روز معینی را روزه بگیرد بنابر احتیاط واجب تا ناچار نشود نمی تواند در آن روز مسافرت کند وا گر در سفر باشد چنانچه ممکن است باید بنابر احتیاط لازم قصد کند که ده روز در جائی بماند و آن روز را روزه بگیرد

(مساله ۱۷۱۴) اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن را معین نکند، نمی تواند آن را در سفر بجا آورد ولی چنانچه نذر کند روز معینی را در سفر روزه بگیرد باید آن را در سفر بجا آورد و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر یا نباشد، روزه بگیرد باید آن روز را اگر چه مسافر

باشد روزه بگیرد

(مساله ۱۷۱۵) مسافر می تواند برای خواستن حاجت سه روز در مدینه طیبه روز مستحبی بگیرد

(مساله ۱۷۱۶) کسی که نمی داند روزه مسافر باطل است اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مساله را بفهمد روزه اش باطل می شود و اگر تا مغرب نفهمد روزه اش صحیح است

(مسافر ۱۷۱۷) اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می باشد و در سفر روزه بگیرد روزه او باطل است

(مساله ۱۷۱۸) اگر روزه دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید روزه خود را تمام کند و اگر پیش از ظهر مسافرت کند، وقتی به حد ترخص برسد یعنی بجائی برسد که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود، باید نیت روزه نداشته باشد و اگر پیش از آن روزه را باطل کند بنابر احتیاط کفاره نیز بر او واجب است

(مساله ۱۷۱۹) اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش برسد، یا بجائی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده، باید آن روز را روزه بگیرد و اگر انجام داده، نمی تواند آن روز را روزه بگیرد

(مساله ۱۷۲۰) اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد، یا بجائی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، نباید آن روز را روزه بگیرد

(مساله ۱۷۲۱) مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید و در خوردن و آشامیدن کاملاً خود را سیر کند

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

(مساله ۱۷۲۲) کسی که به واسطه پیری نمی تواند روزه بگیرد، یا برای

او مشـقت دارد، روزه بر او واجب نیست ولی در صورت دوم بایـد برای هر روز یک مد که تقریباً ده سـیر است گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد

(مساله ۱۷۲۳) کسـی که به واسـطه پیری روزه نگرفته، اگر بعـد از مـاه رمضـان بتوانـد روزه بگیرد، بنـابر احتیاط مسـتحب باید قضای روزه هائی را که نگرفته بجا آورد

(مساله ۱۷۲۴) اگر انسان مرضـی دارد که زیاد تشـنه می شود و نمی تواند تشـنگی را تحمل کند، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست ولی در صورت دوم بایـد برای هر روزه یک مـد گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقـداری که ناچار است آب نیاشامـد و چنانچه بعـد بتواند روزه بگیرد، بنابر احتیاط مسـتحب باید روزه هائی که نگرفته قضا نماید

(مساله ۱۷۲۵) زنی کـه زائیـدن او نزدیـک اسـت و روزه برای حملش ضـرر دارد روزه بر او واجب نیست و بایـد برای هر روز یک مـد طعام یعنی گنـدم یا جو وماننـد اینها به فقیر بدهد و نیز اگر روزه برای خودش ضـرر دارد، روزه بر او واجب نیست و بنابر احتیاط واجب باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت روزه هائی را که نگرفته باید قضا نماید

(مساله ۱۷۲۶) زنی که بچه شـیر می دهد و شیر او کم است چه مادر بچه، یا دایه او باشد، یا بی اجرت شیر می دهد، اگر روزه برای بچه ای که شیر می دهد ضرر دارد روزه بر او واجب نیست و باید

برای هر روز یک مـد طعام یعنی گنـدم یا جو و ماننـد اینها به فقیر بدهـد و نیز اگر برای خودش ضـرر دارد، روزه بر او واجب نیست، و بنـابر احتیـاط واجب بایـد برای هر روز یک مـد طعام به فقیر بدهـد و در هر دو صورت روزه هائی را که نگرفته باید قضا نمایـد، و اگر کسـی پیدا شود که بی اجرت بچه را شـیر دهد، یا برای شـیر دادن بچه از پدر یا مادر بچه یا از کس دیگری که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، احتیاط واجب آن است که بچه را به او بدهد وروزه بگیرد

راه ثابت شدن اول ماه

(مساله ۱۷۲۷) اول ماه به پنج چیز ثابت می شود:

اول: آنکه خود انسان ماه را ببیند

دوم: عده ای که از گفته آنان یقین پیدا می شود، بگویند ماه را دیده ایم و همچنین است هر چیزی که به واسـطه آن یقین پیدا شود

سوم: دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده ایم، ولی اگر صفت ماه را برخلاف یکدیگر بگویند و یا آسمان صاف باشد و جمعیت زیـادی با دقت تمام برای دیـدن ماه اجتماع کننـد و نبیننـد در این صورت که احتمال عقلانی برای اشـتباه آن دو نفر هست بگویند، اول ماه ثابت نمی شود اما اگر در تشـخیص بعض خصوصـیات اختلاف داشـته باشند مثل آنکه یکی بگوید ماه بلند بود و دیگری بگوید نبود به گفته آنان اول ماه ثابت می شود

چهارم: سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن، اول ماه رمضان ثابت می شود و سی روز از اول رمضان بگذرد که به واسطه آن، اول

ماه شوال ثابت می شود

پنجم: حاکم شرع حکم کند که اول ماه است

(مساله ۱۷۲۸) اگر حاکم شرع حکم کند که اول ماه است، کسی هم تقلید او را نمی کند، باید به حکم او عمل نماید ولی کسی که می داند حاکم شرع اشتباه کرده، نمی تواند به حکم او عمل نماید

(مساله ۱۷۲۹) اول ماه با پیشگوئی منجمین ثابت نمی شود ولی اگر انسان از گفته آنان یقین پیدا کند، باید به آن عمل نماید

(مساله ۱۷۳۰) بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی شود که شب پیش شب اول ماه بوده است

(مساله ۱۷۳۱) اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه دو مرد عادل بگویند که شب پیش ماه را دیده ایم، باید روزه آن روز را قضا نماید

(مساله ۱۷۳۲) اگر در شهری اول ماه ثابت شود، در شهرهای دیگر چه دور باشند چه نزدیک در افق متحد باشند یا نه همین قدر که در شب بودن آن شب متل مکه و کراچی یا لندن و کابل نه مثل تهران و واشنگتن اشتراک داشته باشند ثابت می شود

(مساله ۱۷۳۳) اول ماه به تلگراف ثابت نمی شود، مگر انسان بداند که تلگراف از روی حکم حاکم شرع یا شهادت دو مرد عادل بوده است

(مساله ۱۷۳۴) روزی را که انسان نمی آخر رمضان است یا اول شوال، باید روزه بگیرد ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اول شوال است باید افطار کند

(مساله ۱۷۳۵) اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان عمل نماید و اگر آن هم ممکن نباشد، هر ماهی را که روزه بگیرد صحیح

است، و بنابر احتیاط واجب باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته، دوباره یک ماه روزه بگیرد ولی اگر بعد گمان پیدا کرد باید به آن عمل نماید

روزه های حرام و مکروه

(مساله ۱۷۳۶) روزه عید فطر و قربان، حرام است و نیز روزی را که انسان نمی داند آخر شعبان است، یا اول رمضان، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد حرام می باشد

(مساله ۱۷۳۷) اگر زن به واسطه گرفتن روزه مستحبی حق شوهرش از بین برود، جایز نیست روزه بگیرد بلکه اگر حق شوهر هم از بین نرود، احتیاط واجب آن است که بدون اجازه او روزه مستحبی نگیرد

(مساله ۱۷۳۸) اولاد با نهی پدر ومادر مخصوصاً در صورتی که روزه گرفتن آنها موجب اذیت پدر ومادر باشد از گرفتن روزه مستحبی خودداری کنند

(مساله ۱۷۳۹) کسی که می داند روزه برای او ضرر ندارد، اگر چه دکتر بگوید ضرر دارد، باید روزه بگیرد و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد اگر چه دکتر بگوید ضرر ندارد، باید روزه نگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست

(مساله ۱۷۴۰) اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد، و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، نباید روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست

(مساله ۱۷۴۱) کسی که عقیده اش این است که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته، باید قضای آن را بجا آورد

(مساله ۱۷۴۲) غیر از روزه هائی که گفته شد، روزه های حرام دیگری هم هست که در

کتابهای مفصل گفته شده است

(مساله ۱۷۴۳) روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان مکروه است

روزه های مستحب

(مساله ۱۷۴۴) روزه تمام روزهای سال غیر از روزه های حرام و مکروه که گفته شد مستحب است و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که از آن جمله است:

۱– پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر هر ماه و چهارشنبه اولی که بعد از روز دهم ماه است و اگر کسی اینها را بجا نیاورد، مستحب است قضا نماید و چنانچه اصلاً نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا ۱۲ / ۶ نخود نقره به فقیر بدهد

۲ – سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه

۳ – تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه اگر چه یک روز باشد

۴ – روز عید نوروز، بیست و پنجم و بیست ونهم ذی قعده روز اول تا روز نهم ذی حجه (روز عرفه)، ولی اگر به واسطه ضعف روزه نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند، روزه آن روز مکروه است، عید سعید غدیر (۱۸ ذی حجه)، روز اول و سوم محرم، میلاد مسعود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) (۱۷ ربیع الاول) روز مبعث حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) (۲۷ رجب)، و اگر کسی روزه مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر رساند، بلکه اگر برادر مومنش او را به غذا دعوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کند و در بین روز افطار نماید

مواردی که مستحب است انسان از کارهائی که روزه را باطل می کند خودداری نماید

(مساله ۱۷۴۵) برای شش نفر مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزه نیستند از کاری که روزه را باطل می کند خودداری نمایند

اول: مسافری که در سفر کاری که روزه را باطل می

کند انجام داده باشد و پیش از ظهر به وطنش یا بجائی که می خواهد ده روز بماند برسد

دوم: مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا بجائی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برسد

سوم: مریضی که پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می کند، انجام داده باشد

چهارم: مریضی که بعد از ظهر خوب شود

پنجم: زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود

ششم: کافری که در روز ماه رمضان مسلمان شود

(مساله ۱۷۴۶) مستحب است روزه دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند ولی اگر کسی منتظر او است یا میل زیادی به غذا دارد که نمی تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اول افطار کند ولی بقدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن بجا آورد

خمس

فضیلت خُمس

خمس یکی از فرایض اسلامی که خداوند متعال آن را برای پیغمبر اسلام حضرت محمّد بن عبد الله (صلّی الله علیه و آله) و ذرّیه مکرّم او (سلام اللّه علیهم) از نظر اکرام و احترام قرار داده است و کسی که از پرداخت آن امتناع کند، هر چند به مقدار کمی هم باشد، در ردیف ستمکاران خواهد بود

ابو بصیر یکی از محدّثین بزرگ است، از حضرت باقر (علیه السّلام) پرسید: «کمترین چیزی که باعث دخول در آتش جهنم می گردد، کدام است؟» حضرتش در پاسخ فرمودند: «خوردن یک درهم از مال یتیم»، سپس افزودند: «آن یتیم ما هستیم»

مجلسی اوّل (رحمه اللّه علیه) در«روضه المتقّین» در شرح این حدیث می گویند: منظور از یتیم در کلام امام (علیه السّلام) یگانه خلقت

و یگانه روزگار مثل «درّ یتیم» می باشد.

و نیز حضرت باقر (علیه السّلام) فرمود: «برای هیچ کس جائز نیست از مالی که به آن خمس تعلّق گرفته است چیزی بخرد، مگر اینکه حق ما را به ما برساند»

در حدیث دیگری ابو بصیر از حضرت باقر (علیه السّلام) نقل می کند که آن حضرت فرمودند: «کسی از مالی که خمس به آن تعلّق گرفته است چیزی بخرد، خداوند هر گز او را معذور نمی دارد، زیرا چیزی را که حلال نیست، خریداری کرده است»

حضرت صادق (علیه السّلام) نیز فرمودند: «بنده ای که از خمس چیزی را بخرد معذور نیست و تا صاحبان خمس اجازه ندهند، هرگز نمی تواند بگوید به مال خود خریده ام»

احکام خُمس

(مسأله ۱۷۴۷) در هفت چیز خمس واجب می شود: اوّل: منفعت کسب دوّم: معدن سوّم: گنج چهارم: مال حلال مخلوط به حرام پنجم: جواهری که به واسطه غوّاصی یعنی فرو رفتن در دریا بدست می آید ششم: غنیمت جنگ هفتم: زمینی که کافرِ ذِمّی از مسلمان بخرد و احکام اینها مفصّلاً گفته خواهد شد

۱ منفعت کسب

(مسأله ۱۷۴۸) هرگاه انسان از تجارت یا صنعت؛ یا کسبهای دیگر مالی بدست آورد، اگر چه مثلاً نماز و روزه میّتی را بجا آورد و از اجرت آن، مالی تهیّه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس یعنی پنج یک آن را به دستوری که بعداً گفته می شود بدهد

(مسأله ۱۷۴۹) اگر از غیر کسب مالی بدست آورد؛ مثلاً چیزی به او ببخشند واجب نیست خمس آن را بدهد، اگر چه احتیاط مستحّب آن است که اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را هم بدهد

(مسأله ۱۷۵۰) مِهری را که زن می گیرد خمس ندارد و همچنین است ارثی که به انسان می رسد ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، احتیاط مستحّب آن است خمس ارثی را که از او می برد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، بدهد

(مسأله ۱۷۵۱) اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده؛ باید خمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال خمسی نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است، باید خمس را از مال

او بدهد

(مسأله ۱۷۵۲) اگر به واسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۷۵۳) کسی که دیگری مخارج او را می دهد، باید خمس تمامی مالی را که بدست می آورد بدهد ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن را کرده باشد فقط باید خمس باقیمانده را بدهد

(مسأله ۱۷۵۴) اگر ملکی را بر افراد معیّنی مثلاً بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملك زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی بدست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند و نیز اگر به نحو دیگری از آن ملك منفعت می برند مثلاً اجاره آن را می گیرند باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می آید بدهند

(مسأله ۱۷۵۵) اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات و صدقه مستحّبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید، واجب نیست خمس آن را بدهد ولی اگر از مالی که به او داده اند منفعتی ببرد مثلاً از درختی که بابت خمس به او داده اند میوه ای بدست آورد چنانچه درخت را برای منفعت بردن و کسب نگهداشته باشد، باید خمس مقداری که از مخارج سالش زیاد می آید بدهد

(مسأله ۱۷۵۶) اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می خرم، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد، معامله آن مقدار هم صحیح است و انسان باید پنج یک جنسی را که خریده به حاکم شرع بدهد و اگر اجازه ندهد؛ معامله

آن مقـدار باطل است پس اگر پولی را که فروشـنده گرفته از بین نرفته حاکم شـرع خمس همان پول را می گیرد و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می کند

(مسأله ۱۷۵۷) اگر جنسـی را بخرد و بعـد از معامله قیمت آن را از پول خمس نـداده بدهـد؛ معامله ای که کرده صـحیح اسـت ولی چون از پولی که خمس در آن است به فروشـنده داده به مقـدار پنـج یک آن پول به او مـدیون می باشـد و پولی را که به فروشـنده داده اگر از بین نرفته حاکم شـرع پنـج یک همان را می گیرد، و اگر از بین رفته عوض آن را از خریـدار یا فروشـنده مطالبه می کند

(مسأله ۱۷۵۸) اگر مالی را که خمس آن داده نشـده، بخرد؛ چنانچه حاکم شـرع معامله پنـج یک آن را اجازه ندهـد معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می تواند پنج یک آن مال را بگیرد و اگر اجازه بدهد معامله صحیح است و خریدار باید مقدار پنج یک پول آن را به حاکم شرع بدهد و اگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد

(مسأله ۱۷۵۹) اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشد پنج یک آ" چیز مال او نمی شود

(مسأله ۱۷۶۰) اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد؛ مالی بدست انسان بیاید؛ واجب نیست خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۷۶۱) تاجر و کاسب و صـنعتگر وماننـد اینها از وقتی شـروع به کاسبی می کننـد یک سال که بگذرد، باید خمس آن چه را که از خرج سالش

زیـاد می آینـد بدهنـد و کسـی که شـغلش کـاسبی نیست، اگر اتفاقاً معامله ای بکنـد و منفعتی ببرد، بعـد از آنکه یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد

(مسأله ۱۷۶۲) انسان می توانـد در بین سال هر وقت منفعتی به دسـتش آیـد خمس آن را بدهـد و جائز است دادن خمس را تا آخر سال تأ خیر بیندازد و اگر برای دادن خمس؛ سال شمسی قرار دهد، مانعی ندارد

(مسأله ۱۷۶۳) کسـی که ماننـد تـاجر و کـاسب بایـد برای دادن خمس، سـال قرار دهـد، اگر منفعتی بـدست آورد در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقیمانده را بدهند

(مسأله ۱۷۶۴) اگر قیمت جنسـی را که برای تجارت خریـده بالا رود، و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پائین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست

(مسأله ۱۷۶۵) اگر قیمت جنسـی را که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشـد و قیمتش پائین آیـد خمس مقـداری را که بالا رفته براو واجب است؛ بلکه اگر به اندازه ای هم نگهداشـته که تُجّار معمولاً برای گران شدن جنس، آن را نگه میدارند، خمس مقداری که بالا رفته باید بدهد

(مسأله ۱۷۶۶) اگر غیر مال التجاره مالی داشـته باشد که خمسـش را داده یا خمس ندارد مثلاً به او بخشیده اند، چنانچه قیمتش بالا رود، و آن را بفروشد مقداری که بر قیمتش اضافه شده، خمس دارد ولی اگر مثلاً

درختی که خریـده میوه بیاورد، یا گوسـفند چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهـداری آنها این بوده که منفعتی از آنها ببرد، باید خمس آنچه زیاد شده بدهد

(مسأله ۱۷۶۷) اگر بـاغی احـداث کنـد برای آنکه بعـد از بالاـ رفتن قیمتش بفروشـد، بایـد خمس میوه و نمّو درختهـا و زیادی قیمت بـاغ را بدهـد ولی اگر بـاغ را فقـط برای میوه خوردن خود و عائله خود احـداث کنـد و یا به این قصـد بخرد و جزء مؤنه محسوب شود آن باغ و نمو آن خمس ندارد ولی اگر برای اینکه میوه آن را بفروشد و از قیمت آن استفاده کند آن را احداث کرده است حکم سرمایه را پیدا می کند که باید خمس میوه و نمّو درختها را بدهد

(مسأله ۱۷۶۸) اگر درخت بیـد و چنـار وماننـد اینهـا را بکـارد، سـالی که موقع فروش آنها است اگر چه آنها را نفروشـد، باید خمس آنها را بدهـد ولی اگر مثلًا از شاخه های آن که معمولاً هر سال می برنـد، اسـتفاده ببرد و به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۷۶۹) کسـی که چنـد رشـته کسب دارد مثلًا اجره ملک می گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می کند باید عائدات خود را روی هم رفته کلاًـ در نظر بگیرد و مخـارج سالانه خود را در نظر بگیرد و خمس آنچه را که در آخر سال از مخارج او زیاد می آید بدهد و اگر در یک رشته ضرر کند از رشته دیگر جبران می شود

(مسأله ۱۷۷۰)

خرجهائی را که انسان برای بـدست آوردن فایـده می کند و مانند دلّالی و حمّالی می تواند جزء مخارج سالیانه حساب نماید و نسبت به مقدار آن خمس واجب نیست

(مسأله ۱۷۷۱) آتچه از منافع کسب در بین سال به مصـرف خوراک وپوشاک واثاثیه وخریـد منزل وعروسـی وجهیزیه دختر به شرط اینکه تهیه آن در مـوقعی است که که بر حسب رسـوم عرفی مـورد حـاجت است و زیـارت وماننـد اینهـا می رسانـد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد

(مسأله ۱۷۷۲) مـالی را که انسـان به مصـرف نـذر و کفاره می رسانـد؛ جزء مخارج سالیانه است و نیز مالی را که به کسـی می بخشد یا جایزه می دهد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می شود

(مسأله ۱۷۷۳) اگر انسان در منطقه ای باشـد که معمولاً جهیزیّه دختر را به تدریـج تهیّه می کنند به این معنا هر سال مقداری از آن را تهیّه می کننـد چنـانچه در بین سـال از منافع آن جهیزیّه ای بخرد و از شأنش زیاد نباشـد لازم نیست خمس آن را بـدهد ولی اگر از شأنش زیاد باشد یا از منافع آن سال در سال بعد جهیزیّه تهیّه کند، لازم است خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۷۷۴) مالی را که خرج سـفر حج و زیارتهای دیگر می کند، از مخارج سالی حساب می شود که در آن سال شروع به مسافرت کرده اگر چه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد

(مسأله ۱۷۷۵) کسی که از کسب و تجارت فائده ای برده، اگر مال دیگری هم

دارد کـه خمس آن واجـب نیستماننـد مـالی که به او هبه کرده انـد یـا آن را از راه ارث بردن بـدست آورده است می تـواند مخارج سال خود را فقط از فائده کسب حساب کند

(مسأله ۱۷۷۶) اگر از منفعت کسب آذوقه ای که برای مصرف سالش خریده، در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد و چنانچه بخواهـد قیمت آن را بدهد در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند

(مسأله ۱۷۷۷) اگر از منفعت کسب، پیش از دادن خمس اثـاثیه ای را که مرد احتیاجش باشـد برای منزل بخرد، چنانچه در بین همان سال احتیاجش از آن برطرف شود بطوری که در آخر سال زائـد بر مخارج سال محسوب شود باید خمس آن را بدهد و مثل آن است زیور آلات زنانه، ولی اگر بعد از انقضای سال احتیاجش از آن رفع شود خمس آن واجب نیست

(مسأله ۱۷۷۸) اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید

(مسأله ۱۷۷۹) اگر در سال اوّل منفعتی نبرد و از سـرمایه خرج کنـد، و پیش از تمام شـدن سال منفعتی بدسـتش آید، می توان مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر نماید

(مسأله ۱۷۸۰) اگر مقداری از سـرمایه از بین رود و از باقیمانده آن منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع بردارد

(مسأله ۱۷۸۱) اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی تواند از منفعتی

که بدستش می آید آن چیز را تهیّه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیّه نماید

(مسأله ۱۷۸۲) اگر در اوّل سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد می تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید

(مسأله ۱۷۸۳) اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند می تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را اداء نماید

(مسأله ۱۷۸۴) اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند نمی تواند از منافع کسب آن قرض را بدهد ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد، می تواند از منافع کسب قرض را ادا ء نماید

(مسأله ۱۷۸۵) بنابر احتیاط واجب باید خمس مال حلال مخلوط به حرام را از عین همان مال بدهد ولی خمس های دیگر را می تواند از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خمس که بدهکار است پول بدهد

(مسأله ۱۷۸۶) تا خمس مال را ندهد نمی تواند در آن مال تصرّف کند اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد

(مسأله ۱۷۸۷) کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را به ذمّه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصّرف کند و چنانچه تصرّف کند و آن مال تَلَف شود، باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۷۸۸) کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه

کند، می تواند در تمام مال تصرّف نماید و بعد از مصالحه منافعی که از آن بدست می آید مال خود او است

(مسأله ۱۷۸۹) کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد هیچکدام نمی توانند در آن تصرّف کنند

(مسأله ۱۷۹۰) اگر بچّه صغیر سرمایه ای داشته باشد و از آن منافعی بدست آید ولیّ او می تواند پیش از بلوغ او خمس آن را بدهد واگر بعد از تمام شدن سال خمس را ندهد تصرّف در آن مال برای او جائز نیست ودر این صورت بر خود صغیر واجب است که پس از بلوغ خمس آنرا بدهد

(مسأله ۱۷۹۱) انسان نمی تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده اند تصرّف کند ولی در مالی که شک دارد خمس آن را داده اند یا نه می تواند تصرّف نماید

(مسأله ۱۷۹۲) کسی که از اوّلِ زمانِ بلوغش خمس نداده اگر ملکی را بخرد وقیمت آن بالا برود اگر آن ملک را به این قصد نخریده که قیمتش بالا برود و بفروشد مثلاً زمینی را برای زراعت خریده است چنانچه آن را به ذمّه خریده ولی از پول خمس نداده قیمت آن را به فروشنده پرداخته باید خمس قیمتی را که خریده بدهد وچنانچه آن رابه عین خریده مثلاً پول خمس نداده رابه فروشنده داده وگفته است که این ملک را به این پول عیناً می خرم درصورتی که حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد، خریدار باید خمس مقداری راکه آن ملک

فعلا ارزش دارد بدهد

(مسأله ۱۷۹۳) کسی که از اوّل تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده ویک سال از خرید آن گذشته باید خمس آن را بدهد واگر اثاث خانه وچیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فائده برده آنها را خریده لازم نیست خمس آن را بدهد واگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال، بنابر احتیاط مستحبّ باید با حاکم شرع مصالحه کند

۲ معدن

(مسأله ۱۷۹۴) اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، ذغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معدنهای دیگر چیزی بدست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۷۹۵) نصاب معدن بنابر احتیاط ۱۰۵ مثقال معمولی نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال معمولی طلای سکّه دار است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به ۱۰۵ مثقال نقره سکّه ار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار برسد بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۷۹۶) استفاده ای که از معدن برده، اگر قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهائی یا با منفعت های دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید

(مسأله ۱۷۹۷) در گچ و آهک و گل سر شور و گل سرخ احتیاط واجب آن است که مانند معادن در نظر گرفته شود و اگر قیمت هر

یک از آنها به حدّ نصاب رسید خمس آن را بدهد و اگر نرسد حکم منافع کسب را دارد

(مسأله ۱۷۹۸) کسی که از معدن چیزی بدست می آورد، باید خمس آن را بدهد چه معدن روی زمین باشد، یا زیر آن، در زمینی باشد که ملک است، یا در جائی باشد که مالک ندارد

(مسأله ۱۷۹۹) اگر نداند چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۰۵ مثقال نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار می رسد یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کرد

(مسأله ۱۸۰۰) اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آورند، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده اند، اگر سهم هر کدام آنها به ۱۰۵ مثقال نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار برسد، باید خمس آن را بدهند

(مسأله ۱۸۰۱) معادن بطور کلّی جزء اَنفال است و استخراج آنها در زمان کنونی ما بدون اجازه فقیه جامع الشرائط و برنامه ای که از طرف وی مقرّر می گردد جائز نیست و لازم است در این مورد با نظر او برنامه ای تنظیم و بر اساس آن عمل شود

۳ گنج

(مسأله ۱۸۰۲) گنج، مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن، گنج بگویند

(مسأله ۱۸۰۳) اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند مال خود او است و باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۰۴) نصابِ گنج بنابر احتیاط ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا است یعنی

اگر قیمت چیزی را که از گنـج بـدست می آورد، بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به ۱۰۵ مثقال نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار برسد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۰۵) اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلاً مالک آن زمین بوده اند نیست، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است؛ باید به او اطّلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست، باید به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اطّلاع دهد و به همین ترتیب به تمام کسانیکه پیش از او مالک زمین بوده اند خبر دهد، و اگر معلوم شود مال هیچ یک آنان نیست مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۰۶) اگر در ظرفهای متعـدّدی که در یک جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها رویهم ۱۰۵ مثقال نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سـکّه دار باشـد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد ولی چنانچه چند گنج پیدا کند، هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار برسد، بنا بر احتیاط خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده خمس ندارد

(مسأله ۱۸۰۷) اگر دو نفر گنجی را پیـدا کننـد در صورتی بر هر یـک از آنهـا خمس آن واجب است که قیمت سـهم هر یک آنان به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار برسد

(مسأله ۱۸۰۸) اگر

کسی حیوانی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند چنانچه احتمال دهد که مال فروشنده است، بنابر احتیاط واجب باید به او خبر دهد، و اگر معلوم شود مال او نیست، باید به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کند و چنانچه معلوم شود که مال هیچ یک آنان نیست، حکم منافع کسب را دارد

۴ مال حلال مخلوط به حرام

(مسأله ۱۸۰۹) اگر مال حلال با مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن، هیچیک معلوم نباشد؛ باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیّه مال حلال می شود

(مسأله ۱۸۱۰) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیّت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد

(مسأله ۱۸۱۱) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معیّنی مال او است و شک کند که بیشتر از آن هم مال او است یا نه؛ باید چیزی راکه یقین دارد مال او است به او بدهد، و احتیاط مستحّب آن است مقدار بیشتری را که احتمال می دهد مال او است به او بدهد

(مسأله ۱۸۱۲) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، لازم است مقداری را که می داند از خمس بیشتر بوده،

از طرف صاحب آن صدقه بدهد

(مسأله ۱۸۱۳) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهـد، یا مالی که صاحبش را نمی شـناسد به نیّت او صدقه بدهد، بعد از آنکه صاحبش پیدا شد، بنا بر احتیاط واجب باید به مقدار مالش به او بدهد

(مسأله ۱۸۱۴) اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقـدار حرام معلوم باشـد و انسان بدانـد که صاحب آن از چنـد نفرِ معیّن بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، باید قرعه بیندازد و به نام هر کس افتاد مال را به او بدهند

۵ جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا بدست می آید

(مسأله ۱۸۱۵) اگر به واسـطه غواصّی یعنی فرو رفتن در دریا، لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری که با فرو رفتن در دریا بیرون می آیـد بیرون آورنـد، روئیدنی باشد یا معدنی، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده اند، قیمت آن به ۱۸ نخود طلاـ برسـد، بایـد خمس آن را بدهنـد، چه در یـک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشـند یا در چنـد دفعه، آنچه بیرون آمده از یک جنس باشد، یا از چند جنس، ولی اگر چند نفر، آن را بیرون آورده باشـند هر کدام آنان که قیمت سهمش به ۱۸ نخود طلا برسد فقط او باید خمس بدهد

(مسأله ۱۸۱۶) اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسـیله اسـبابی جواهر بیرون آورد و بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده قیمت آن به ۱۸ نخود طلاـ برسـد بنا بر احتیاط خمس آن واجب است ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد؛ در صورتی باید خمس آن را بدهد که این کار

شغلش باشد و از مخارج سالش به تنهائی یا با منفعت های دیگر زیاد بیاید

(مسأله ۱۸۱۷) خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می گیرد در صورتی واجب است که برای کسب بگیرد و به تنهائی یا منفعتهای دیگر، کسب او از مخارج سالش زیاد تر باشد

(مسأله ۱۸۱۸) اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری بدستش آید، باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۱۹) اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر است، باید خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد، در صورتی خمس آن لازم است که به تنهائی یا با منافع دیگر کسب او، از مخارج سالش زیاد باشد

(مسأله ۱۸۲۰) اگر در رودخانه های بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آید، باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۲۱) اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا بدست آورد، اگر قیمت آن به مقدار ۱۸ نخود طلا هم نرسد در صورتی که این کار کسبش باشد و به تنهائی یا با منفعتهای دیگر او از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۲۲) کسی که کسبش غوّاصی یا بیرون آوردن

معدن است؛ اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۲۳) اگر بچّه ای معدنی را بیرون آورد؛ یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند؛ یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد ولی او باید خمس آن را بدهد

۶ غنیمت

(مسأله ۱۸۲۴) اگر مسلمانان به امر امام (علیه السّلام) با کفار جنگ کنند و چیزهائی در جنگ بدست آورند به آنها غنیمت گفته می شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام (علیه السّلام) صلاح می داند به مصرفی برساند و چیزهائی که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیّه آن را بدهند

۷ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

(مسأله ۱۸۲۵) اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین بدهد و اگر پول آن را هم بدهد اشکال ندارد، ولی اگر غیر از پول چیز دیگر بدهد باید به اذن حاکم شرع باشد، و نیز اگر خانه و دکّان و مانند اینها را از مسلمان بخرد، باید خمس زمین آن را بدهد، و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید

(مسأله ۱۸۲۶) اگر کافر ذمّی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد، باید خمس آن را بدهد و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهند

(مسأله ۱۸۲۷) اگر کافر ذمّی موقع خرید زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد، اشکال ندارد

(مسأله ۱۸۲۸) اگر مسلمان زمینی

را به غیر خرید و فروش ملک کافر کند و عوض آن را بگیرد مثلاً به او صلح نماید؛ کافر ذمّی باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۲۹) اگر کافر ذمّی صغیر باشد و ولّی او برایش زمینی بخرد، باید خمس زمین را از او بگیرند

مصرف خمس

(مسأله ۱۸۳۰) خمس را باید دو قسمت کنند: یک قسمت آن سهم سادات است، بنابر احتیاط واجب باید با اذن مجتهد جامع الشرائط به سیّد فقیر، یا سیّد یتیم، یا به سیّدی که در سفر درمانده شده، بدهند و نصف دیگر آن سهم امام (علیه السّلام) است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشّرائط بدهند، یا به مصرفی که او اجازه می دهد برسانند ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می کند، سهم امام را به یک طور مصرف می کنند

(مسأله ۱۸۳۱) سیدّی که به او خمس می دهند، باید فقیر باشد، ولی به سیدّی که در سفر در مانده شده، اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می شود خمس داد

(مسأله ۱۸۳۲) به سیدّی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد؛ نباید خمس بدهند

(مسأله ۱۸۳۳) به سیدّی که عادل نیست می شود خمس داد ولی به سیدّی که دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند

(مسأله ۱۸۳۴) به سیدّی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیّت او باشد؛ نمی شود خمس داد و به سیدّی هم که آشکارا معصیّت می کند، اگر چه خمس کمک

به معصیّت او نباشد؛ نباید خمس بدهند

(مسأله ۱۸۳۵) اگر کسی بگوید سیدّم، نمی شود به او خمس داد، مگر آنکه دو نفر عادل، سیّد بودن او را تصدیق کنند یا در بین مردم بطوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که سیّد است

(مسأله ۱۸۳۶) به کسی که در شهر خودش معروف باشد که سیّد است، اگر چه انسان به سیّد بودن او یقین نداشته باشد، می شود خمس داد

(مسأله ۱۸۳۷) کسی که زنش سیدّه است بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد، جائز است انسان خمس به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند

(مسأله ۱۸۳۸) اگر مخارج سیّدی که زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشد بنا بر احتیاط واجب، نمی تواند از خمس خوراک و پوشاک او را بدهد، ولی اگر مقداری خمس ملک او کند که به مصرف دیگری غیر مخارج خودش که بر خمس دهنده واجب است برساند، مانعی ندارد

(مسأله ۱۸۳۹) به سیّد فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی تواند مخارج آن سیّد را بدهد، می شود خمس داد

(مسأله ۱۸۴۰) احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سیّد فقیر خمس ندهند

(مسأله ۱۸۴۱) اگر در شهر انسان سیّد مستحقّی نباشد و احتمال هم ندهد که پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحّق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگری ببرد و به مستحّق برساند و احتیاط واجب آن است که مخارج بردن آن را از

خمس بر ندارد و اگر خمس از بین برود چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده چیزی بر او واجب نیست

(مسأله ۱۸۴۲) هرگاه در شهر خودش مستحّقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحّق ممکن باشد؛ می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تَلَف شود، نباید چیزی بدهد، ولی نمی تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد

(مسأله ۱۸۴۳) اگر در شهر خودش مستحّق پیدا شود، باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحّق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن است

(مسأله ۱۸۴۴) اگر با اذن حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد، و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهد و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد

(مسأله ۱۸۴۵) اگر خمس را از خودِ مال ندهد و با اذن حاکم شرع از جنس دیگری بدهد باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند و چنانچه گرانتر از قیمت حساب کند؛ اگر چه مستحّق به آن قیمت راضی شده باشد، باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد

(مسأله ۱۸۴۶) کسی که از مستحّق طلبکار است و می خواهد طلب جود را بابت خمس حساب کند بنابر احتیاط مستحّب باید خمس را به او بدهد و

بعد مستحّق بابت بدهی خود به او برگرداند و می تواند ذمّه بدهکار را بدون این کار بابت خمس بریء نماید

(مسأله ۱۸۴۷) مستحّق نمی توانـد خمس را بگیرد و به مالك ببخشد، ولی کسـی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شـده و امیـد چیز دار شـدنش هم نمی رود و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضـی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال ندارد

(مسأله ۱۸۴۸) اگر خمس را با حاکم شرع یا وکیل او یا با سیّد دستگردان کنـد و بخواهـد در سال بعد بپردازد، نمی تواند از منـافع آن سـال کسـر نمایـد؛ پس اگر مثلاًـ هزار تومان دسـتگردان کرده و از منافع سال بعـد دو هزار تومان بیشتر از مخارجش داشته باشد باید خمس دو هزار تومان را بدهد و هزار تومانی را که بابت خمس بدهکار است از بقیّه بپردازد

زکات

اهمیت زکات

یکی از فرایض مهّم اسـلامی، بلکه از ضروریات اسلام، زکات است خداوند متعال در قرآن کریم در ۳۰ مورد زکات را تذکر داده است و در بسـیاری از این موارد آن را در ردیف نماز ذکر کرده است: (اَقیمُوا اَلْصَلوه و اتُو اَلْزَکاتْ) نماز را بجا آورید و زکات را بپردازید بنابر این کسی که نماز می خواند ولی از دادن زکات امتناع می ورزد مثل این است که اصلاً نماز را نیز بجا نیاورده است» حضـرت رضا (علیه السـلام) فرمودند: «خداوند سه چیز را توأمان با سه چیز دیگر مورد امر خود قرار داده است»: به نماز و زکات با هم امر فرموده است بنابر این کسی که نماز می خواند ولی

زکات نمی دهد، نماز او مورد قبول درگاه خداوند نخواهد شد و به سپاسگزاری خود با سپاسگزاری از پدر و مادر با هم امر نموده است و کسی که نسبت به پدر و مادر خود شکر گزار نباشد نسبت به خداوند نیز شاکر و سپاسگزار نخواهد بود و به رعایت تقوا و صله رحم (داشتن ارتباط با خویشاوندان) با هم امر کرده است: بنابر این کسی که ارتباط را با خویشاوندان خود قطع کند، نسبت به خداوند تقوا را مراعات نکرده است

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «کسی که به اندازه یک قیراط (مقدار بسیار کمی است) از زکات مال خود نپردازد، دارای یمان و اسلام کامل نیست» و بالاخره تعدادی از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) دادن زکات را موجب آثار و عواقب نیک و فضیلت های بسیار از قبیل بخشیده شدن گناهان، آسانی حساب در روز قیامت، نمّو و افزایش ثروت و مال و وسعت امکانات اقتصادی و خاموش کردن آتش غضب خداوند و افزایش عمر معّرفی می کنند و گروه دیگری از عواقب زیانباری که بر ترک زکات مترّتب می گردد، سخن می گویند

حضرت امام صادق (علیه السلام) از پدران خود نقل می کند که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمودند: «جریان اوضاع و امور امّت من تا هنگامی که به یکدیگر خیانت نمی کنند و امانت را مراعات می نمایند و به یکدیگر در کارهای خیر کمک می کنند و زکات اموال خود را می پردازند بر اساس خیر و برکت خواهد بود: ولی موقعی که از این وظائف خطیر اسلامی، سر

باز زند به قحطی و سختی زندگی و پدید آمدن مضیقه های اقتصادی، گرفتار خواهد شد»

حضرت باقر (علیه السلام) فرمودند: «در کتاب حضرت علی (علیه السلام) از حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است که آن حضرت فرمودند: هنگامی که مردم از دادن زکات امتناع بورزند، زمین نیز برکات خود را از مردم منع می کند و از زراعت ها و میوه ها و معادن، استفاده های مطلوب بدست نمی آید»

حضرت صادق (علیه السلام) از پدران بزرگوار خود نقل می کند که حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمودند: «هیچ بنده ای نیست که از دادن زکات مال خود خودداری و مال او افزایش پیدا کند»

احکام زکات

(مسأله ۱۸۴۹) زکات نه چیز واجب است: اوّل گندم، دوّم جو، سوّم خرما، چهارم کشکش، پنجم طلا، ششم نقره، هفتم شتر، هشتم گاو، نهم گوسفند و اگر کسی مالك یکی از این نه چیز باشد، با شرایطی که بعداً گفته می شود باید مقداری که معّین شده به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند، برساند

(مسأله ۱۸۵۰) سلت که دانه ای است به نرمی گندم و خاصیت جو دارد و علس که مثل گندم است و خوراك مردم صنعا می باشد، زکات هر دو بنابر احتیاط واجب باید داده شود

شرایط واجب شدن زکات

(مسأله ۱۸۵۱) زکات در صورتی واجب می شود که مال به مقدار نصاب، که بعداً گفته می شود برسد و مالك آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال، تصّرف کند

(مسأله ۱۸۵۲) بعد از آنکه انسان دوازده ماه مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا ونقره بود باید زکات آن را بدهد ولی از اوّل ماه دوازدهم نمی تواند طوری در مال تص رّ ف کند که مال از بین برود و اگر تصرّف کند ضامن است و چنانچه در ماه دوازدهم بدون اختیار او بعضی از شرطهای زکات از بین برود زکات بر او واجب نیست

(مسأله ۱۸۵۳) اگر مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود زکات بر او واجب نبست

(مسأله ۱۸۵۴) زکات گندم و جو وقتی واجب می شود گه به آنها گندم و جو گفته شود و زکات کشمش بنابر احتیاط وقتی واجب می شود که قوره است و موقعی هم که خرما قدری خشك شد، که به او تمر

می گوینـد، زکـات آن واجب می شود، ولی وقت دادن زکـات در گنـده و جو موقع خرمن شـدن و جـدا کردن کـاه آنها ودر خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشند

(مسأله ۱۸۵۵) اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و کشمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد باید زکات آنها را بدهد

(مسأله ۱۸۵۶) اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست ولی اگر در مقـداری از سـال دیوانه باشـد و در آخر سال عاقل گردد چنانچه دیوانگی او بقـدری کم باشـد که مردم بگوینـد در تمام سال عاقل بوده، بنابر احتیاط زکات بر او واجب است

(مسأله ۱۸۵۷) اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی شود و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش، مست یا بیهوش باشد

(مسأله ۱۸۵۸) مالی را که انسان غصب کرده اند و نمی تواند در آن تصّرف کند زکات ندارد و نیز اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات آن واجب می شود در دست غصب کننده باشد، موقعی که به صاحبش بر می گردد زکات ندارد

(مسأله ۱۸۵۹) اگر طلا و نقره و چیز دیگری را که زکات آن واجب است قرض کنـد و یکسال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست

زکات گندم و جوئ و خرما و کشمش

(مسأله ۱۸۶۰) زکات گندم و جو و خرما و

کشمش وقتی واجب می شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها ۲۸۸ من تبریز و ۴۵ مثقال کم است که ۲۰۷/۸۴۷ کیلو گرم می شود

(مسأله ۱۸۶۱) اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و غوره آنها و جو و گندمی که زکات آنها واجب شده خود و عیالاتش به مقدار متعارف بخورند یا مثلاً به فقیر بدهد، زکات مقداری که مصرف کرده واجب نیست

(مسأله ۱۸۶۲) اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالك آن بمیرد باید مقدار زکات را از مال او برهند ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد: هر یك از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است: باید زکات سهم خود را بدهد

(مسأله ۱۸۶۳) کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است؛ موقع خرمن که گندم و جو را از از کاه جدا می کنند و بعد از خشك شدن خرما و انگور، می تواند زکات را مطالبه کند و اگر مالك ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده، از بین برود باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۱۸۶۴) اگر بعد از مالك شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو زکات آنها واجب شود؛ مثلا خرما در ملك او زرد یا سرخ شود، باید زکات آن را بدهد

(مسأله ۱۸۶۵) اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، باید زکات آنها را بدهد

(مسأله ۱۸۶۶) اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده،

یا شک کند که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست واگر بداند که زکات آن را نداده، چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید از بابت زکات داده شود اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است وحاکم شرع می تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد و اگر معامله مقدار زکات را اجازه دهد، معامله صحیح است و خریدار باید آن مقدار را به حاکم شرع بدهد ودر صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، می تواند از او پس بگیرد

(مسأله ۱۸۶۷) اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به ۲۸۸ من ۴۵ مثقال کم برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست

(مسأله ۱۸۶۸) اگر گندم و جو و خرما را پیش از خشک شدن در غیر آنچه که در مسأله ۱۸۶۳ ذکر شد مصرف کند چنانچه خشک آنها به اندازه نصاب باشد، زکات آنها واجب است

(مسأله ۱۸۶۹) خرمائی که تازه آن را می خورند و اگر بماند خیلی کم می شود چنانچه مقداری باشد که خشک آن به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، زکات آن واجب است

(مسأله ۱۸۷۰) گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد

(مسأله ۱۸۷۱) اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن ده یک است، واگر با دلو و مانند آن آبیاری شود، زکات آن بیست یک است و

اگر مقداری از باران یا نهر یا رطوبت زمین استفاده کند و به همان مقدار از آبیاری با دلو و مانند آن استفاده نماید، زکات نصف آن، ده یک و زکات نصف دیگر آن، بیست یک می باشد یعنی از چهل قسمت سه قسمت آن را بابت زکات بدهند

(مسأله ۱۸۷۲) اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران یا مانند آن مشروب شود و هم از آب دل و یا مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که بگویند با دلو مثلا آبیاری شده نه باران، زکات آن بیست یک است، واگر بگویند با آب باران آبیاری شده نه دلو، مثلا زکات آن ده یک است

(مسأله ۱۸۷۳) اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشته، زکات آن بیست یک است و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران غلبه داشته، زکات آن ده یک است؛ بلکه اگر نگویند آب باران و نهر غلبه داشته ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و مانند آب باشد، بنابر احتیاط واجب زکات آن ده یک می باشد و اگر عرفا بگویند با هر دو آبیاری شده، زکات آن سه چهلم است

(مسأله ۱۸۷۴) اگر شک کند که آبیاری با آب باران شده یا آبیاری به دلو، بیست یک بر او واجب می

(مسأله ۱۸۷۵) اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود و به آب

دلو مانند آن محتاج نباشد ولی با آب دلو هم آبیاری شود، و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند، زکات آن ده یک است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند، زکات آن بیست یک است

(مسأله ۱۸۷۶) اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نمایند و محتاج به آبیاری نشود زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده، بیست یک و زکات زراعتی که پهلوی آن است، ده یک می باشد

(مسأله ۱۸۷۷) مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است حتّی مقداری از قیمت اسباب و لباس را که به واسطه زراعت کم شده، می تواند از حاصل کسر کند و چنانچه پس از کم کردن اینها به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، باید زکات باقیمانده آن را بدهد

(مسأله ۱۸۷۸) قیمت وقتی که تخم را برای زراعت پاشیده می تواند جزء مخارج حساب نماید

(مسأله ۱۸۷۹) اگر زمین و اسباب زراعت یا یکی از این دو ملک خود او باشد، نباید کرایه آنها را جزء مخارج حساب کند و نیز برای کارهائی که خودش کرده یا دیگری بی اجرت انجام داده، چیزی از حاصل کسر نمی شود

(مسأله ۱۸۸۰) اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست، ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی راکه برای

آن داده جزء مخارج حساب می شود

(مسأله ۱۸۸۱) اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گندم یا جو بکارد، پولی راکه برای خرید زمین داده جزء مخارج حساب نمی شود، ولی اگر زراعت را بخرد، پولی را که برای خرید آن داده می تواند جزء مخارج حساب نماید واز حاصل کم کند، اما باید قیمت کاهی را که از آن بدست می آید از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید مثلاً اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد وقیمت کاه آن صد تومان باشد، فقط چهارصد تومان آن را می تواند جزء مخارج حساب نماید(مسأله۱۸۸۲) کسی که بدون گاو و چیزهای دیگر که برای زراعت لازم است میتواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد؛ نباید پولی راکه برای خرید اینها داده جزء مخارج حساب نماید

(مسأله ۱۸۸۳) کسی که بدون گاو وچیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی تواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد و به واسطه زراعت به کلی از بین بروند، می تواند تمام قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید و اگر مقداری از قیمت کم شود می تواند آن مقدار را جزء مخارج حساب کند، ولی اگر بعد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود، بنابر احتیاط واجب چیزی از قیمت آنها را جزء مخارج حساب ننماید

(مسأله ۱۸۸۴) اگر دریک زمین جو و گندم وچیزی مثل برنج و لوبیا زکات آن واجب نیست کارد، خرجهائی که برای هر کدام آنها کرده فقط پای همان حساب می شود، ولی اگر برای هردو مخارجی کرده باید به هردو قسمت نماید، مثلاً اگر هر دو به یک اندازه بوده، می تواند

نصف مخارج را از جنسی که زکات دارد کسر نماید

(مسأله ۱۸۸۵) اگر برای سال او عملی مانند شخم زدن انجام دهد اگر چه برای سالهای بعد هم فائده داشته باشد، باید مخارج آن را از سال اوَل کسر کند ولی اگر برای چند سال عمل کند باید بین آنها تقسیم نماید

(مسأله ۱۸۸۶) اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت بدست نمی آید، گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یک سال حساب شود؛ چنانچه چیزی که اوَل می رسد به اندازه نصاب یعنی ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم، باشد، باید زکات آن را موقعی که می رسد بدهد و زکات بقیَه را هر وقت بدست می آید ادا نماید و اگر آنچه اوَل می رسد به اندازه نصاب نباشد، در این صورت اگر یقین دارد اینکه اکنون بدست آمده است با آنچه که بعدا بدست می آید به اندازه نصاب می شود باز هم بعد از تعلَق زکات به بقیَه واجب است زکات آنچه را که رسیده همان وقت و زکات بقیه را موقعی که می رسد بدهد و اگر یقین ندارد که همه آنها به اندازه نصاب شود، صبر می کند تا بقیَه آن برسد؛ پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود، زکات آن واجب نیست

(مسأله ۱۸۸۷) اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد، اگر در هر مرتبه به مقدار نصاب نباشد، زکات آن واجب نیست، برای اینکه

زراعت در هر فصلی مستقلا مورد حساب قرار می گیرد و زراعت در دو فصل مثل زراعت دو سال است

(مسأله ۱۸۸۸) اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه نصاب می شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به قدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد

(مسأله ۱۸۸۹) اگر زکات خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد نمی تواند زکات آن را خرمای تازه یا انگور بدهد و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی تواند زکات آن را خرمای خشک یا کشمش بدهد، اما اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکات بدهد، مانعی ندارد

(مسأله ۱۸۹۰) کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شده اگر بمیرد، باید اوَل تمام زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را اداء نمایند

(مسأله ۱۸۹۱) کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او از مال دیگر بدهند، هر کدام که سهمشان به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهند، چنانچه مال میَت فقط به اندازه بدهی او باشد واجب نیست زکات اینها را بدهند و اگر مال میَت بیشتر از بدهی او باشد، در صورتی که بدهی او به قدری است که اگر بخواهند اداء نمایند باید مقداری از گندم و جو

و خرمـا و انگور را هم به طلبکار بدهنـد، آنچه را به طلبکار می دهنـد زکات نـدارد و بقیّه مال ورثه است و هر کـدام آنان که سهمش به اندازه نصاب شود؛ باید آن را بدهد

(مسأله ۱۸۹۲) اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد باید زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد و زکات همه را از بد نمی تواند بدهد

نصاب طلا

(مسأله ۱۸۹۳) طلا دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن ۱۸ نخود است: پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد اگر شرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید چهل یک آن را که نه نخود میشود (هر مثقال معمولی ۲۴ نخود است) از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست

و نصـاب دوّم آن چهـار مثقـال شـرعی است که سه مثقـال معمول میشود یعنی اگر سه مثقـال به پـانزده مثقـال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۸ مثقال را از قرار چهل یک بدهـد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات نـدارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، بایـد زکات تمام آنها را بدهـد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد

نصاب نقره

(مسأله ۱۸۹۴) نقره دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن ۱۰۵ مثقال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد و شرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید چهل یک آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست

و نصـاب دوّم آن ۲۱ ۱۵ مثقـال آن را بدهـد و زیـادی آن زکـات نـدارد و همچنین است هر چه بالاـ رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد

نصاب نقره

(مسأله ۱۸۹۴) نقره دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن ۱۰۵ مثقال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد و شرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید چهل یک آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست

و نصـاب دوّم آن ۲۱ ال اسـت، یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود، بایـد زکات تمام ۱۲۶ مثقـال را بطوری که گفته

شـد بدهد و اگر کمتر از ۲۱ مثقال اضافه شود، فقط بایـد زکات ۱۰۵ مثقال آن را بدهـد و زیادی آن زکات نـدارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر ۲۱ مثقال اضافه شود، بایـد زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از ۲۱ مثقال است زکات ندارد بنابر این اگر انسان چهل یک هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که

بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است مثلاً کسی که ۱۱۰ مثقال نقره دارد، اگر چهل یک آن را بدهد، زکات ۱۰۵ مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است

(مسأله ۱۸۹۵) کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است، اگر چه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اوّل کم نشده، همه ساله باید زکات آن را بدهد

(مسأله ۱۸۹۶) زکات طلا و نقره در صورتی واجب میشود که آن را سکّه زده باشد و معامله با آن رواج باشد و اگر سکّه آن از بین رفته باشد، باید زکات آن را بدهد

(مسأله ۱۸۹۷) طلا و نقره سکّه داری که زنها برای زینت بکار میروند، در صورتی که معامله با آن رایج باشد بنا بر احتیاط زکات آن واجب است و اگر معامله با آن رایج نباشد زکات آن واجب نیست هر چند به آن پول طلا و نقره بگویند

(مسأله ۱۸۹۸) کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اوّل نباشد مثلاً ۱۰۴ مثقال نقره و ۱۴ مثقال طلا داشته باشد، زکات بر آن واجب نیست

(مسأله ۱۸۹۹) چنانکه سابقاً گفته شد زکات طلا و نقره در صورتی واجب میشود که انسان یازده ماه مالك مقدار نصاب باشد و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره او کمتر شود، زکات بر آن واجب نیست

(مسأله ۱۹۰۰) اگر در بین یازده ماه طلا و نقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگری عوض نماید یا آنها را

آب کند، زکات بر او واجب نیست ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند؛ احتیاط مستحبّ آن است که زکات را بدهد

(مسأله ۱۹۰۱) اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کند، باید زکات آنها را بدهد و چنانچه به واسطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد

(مسأله ۱۹۰۲) اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی بهتر است زکات همه آنهارا از طلا و نقره خوب بدهد

(مسأله ۱۹۰۳) طلا و نقره ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد، اگر خالص آن به اندازه نصاب که مقدار آن گفته شد برسد، انسان باید زکات آن را بدهد و چنانچه شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، زکات آن واجب نیست

(مسأله ۱۹۰۴) اگر طلا و نقره ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشد؛ نمی تواند زکات آن را از طلا و نقره ای بدهد که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلا ـ و نقره خالصی که در آن هست، به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد

زکات شتر وگاو وگوسفند

(مسأله ۱۹۰۵) زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهائی که گفته شد دو شرط دیگر دارد:

اوّل: آنکه حیوان در تمام سال بیکار باشد ولی اگر در تمام سال یک هفته هم کار کرده باشد، بنابر

احتیاط زکات آن واجب است

دوّم: آنکه در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملک مالـک یـا ملـک کس دیگر است بچرد زکـات بـدارد ولی اگر در تمـام سال یک هفته هم از علف مالک بخورد، بنابراحتیاط زکات آن واجب می باشد و اگر انسان برای شتر و گاو و گوسـفند خود چراگاهی را که کسـی نکاشته بخرد؛ یا اجاره کند، یا برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد

نصاب شتر

(مسأله ۱۹۰۶) شتر دوازده نصاب دارد:

اوّل: پنج شتر و زکات آن یک گوسفند است و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد

دوّم: ده شتر و زکات آن دو گوسفند است

سوّم: پانزده شتر و زکات آن سه گوسفند است

چهارم: بیست شتر و زکات آن چهار گوسفند است

پنجم: بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است

ششم: بیست و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوّم شده باشد

هفتم: سی و شش شتر و زکات آن یک ستر است که داخل سال سوّم شده باشد

هشتم: چهل و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد

نهم: شصت و یک شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد

دهم: هفتاد و شش شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوّم شده باشد

یازدهم: نود و یک شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشد

دوازدهم: صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است که باید

یا چهل تا چهل تا حساب کنـد و برای هر چهل تا یک شتری بدهـد که داخل سال سوَم شـده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کنـد و برای هر پنجاه تا یک شتر ی بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و یا با چهل و پنجاه حساب کند ولی در هر صورت بایـد طوری حساب کنـد که چیزی باقی نمانـد، یا اگر چیزی باقی می مانـد، از نه تا بیشتر نباشـد، مثلا اگر ۱۴۰ شتر دارد؛ باید برای صد تا دو شتری که داخل سال چهارم شده و برای چهل تا یک شتر ماده ای که داخل سال سوم شده باشد

(مسأله ۱۹۰۷) زکات ما بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره ی شترهایی که دارد از نصاب اوّل که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوّم که ده تا است نرسیده، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد و همچنین است در نصابهای بعد

نصاب گاو

(مسأله ۱۹۰۸) گاو دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید، اگر شرائطی را که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک گوساله ای که داخل سال دوَم شده از بابت زکات بدهد

ونصـاب دوّم آن چهـل است وزکـات آن، یـک گوسـاله مـاده ای که داخل سال سوَم شـده باشـد و زکات ما بین سـی و چهل واجب نیست، مثلًا کسـی که سـی و نه گاو دارد، فقط بایـد زکات سـی تای آنها را بدهـد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشـته باشد تا به شصت نرسیده؛ فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آن

که به شصت رسید؛ چون دو برابر نصاب اوّل را دارد، باید دو گوساله ای که داخل سال دوّم شده بدهد و همچنین هر چه بالا رود، بایـد یا سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا یا با سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گفته شـد بدهـد ولی بایـد طوری حساب کنـد که چیزی باقی نمانـد؛ یا اگر چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گـاو دارد، بایـد به حساب سی و چهل حساب کنـد و برای سی تای آن زکات سی تا و برای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می ماند

نصاب گوسفند

(مسأله ۱۹۰۹) گوسفند پنج نصاب دارد:

اوّل: چهل و زکات آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد

دوّم: صد و بیست و یک زکات آن دو گوسفند است

سوّم: دویست و یک و زکات آن سه گوسفند است

چهارم: سیصد و یک و زکات آن چهار گوسفند است

پنجم: چهارصـد و بالا تر از آن است که بایـد آنها را صد تا صد تا حساب کند و برای هر صد تای آنها یک گوسـفند بدهد و لازم نیست زکات را از خود گوسـفندها بدهـد بلکه اگر گوسـفند دیگری هم بدهد یا مطابق قیمت گوسـفند، پول بدهد کافی است

(مسأله ۱۹۱۰) زکـات مـا بین دو نصـاب واجب نیست پس اگر شـماره گوسـفندهای کسـی از نصاب اوَل که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوّم که صدو بیست و یک است نرسیده، فقط باید زکات

چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات بدارد و همچنین است در نصابهای بعد

(مسأله ۱۹۱۱) زکات شتر و گاو و گوسفندی که مقدار نصاب برسد، واجب است چه همه آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده

(مسأله ۱۹۱۲) در زکات، گاو و گاومیش یک جنس حساب می شود و شتر عَرَبی و غیر عَرَبی یک جنس است، و همچنین بز و میش و شیشَک در زکات با هم فرق ندارند

(مسأله ۱۹۱۳) اگر گوسفند برای زکات بدهد، باید اقّلاً داخل سال دوّم شده باشد و اگر بز بدهد باید داخل سال سوّم شده باشد

(مسأله ۱۹۱۴) گوسفندی را که بابت زکات می دهد؛ اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد، و همچنین است بدهد، و همچنین است در گاو و شتر

(مسأله ۱۹۱۵) اگر چند نفر با هم شریک باشند هر کدام آنان که سهمش به نصاب اوّل رسیده، باید زکات بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اوّل است زکات واجب نیست

(مسأله ۱۹۱۶) اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بده

(مسأله ۱۹۱۷) اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد

(مسأله ۱۹۱۸) اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می تواند زکات را از خود آنها بدهد ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان

باشند نمی تواند زکات آنها را مریض، معیوب، یا پیر بدهد بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی عیب و جوان بدهد

(مسأله ۱۹۱۹) اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست

(مسأله ۱۹۲۰) کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد؛ تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه سال باید زکات را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اوّل کمتر شوند؛ زکات بر او واجب نیست مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد تا وقتی که گوسفند های او از چهل کم نشده، همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده، زکات براو واجب نیست

مصرف زکات

(مسأله ۱۹۲۱) انسان می تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند:

اوّل: فقیر و آن کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست

دوّم: مسکین و آن کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند

سوّم: کسی که از

طرف امام (علیه السّلام) یا نائب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام (علیه السّلام) یا نائب امام یا فقرا برساند

چهارم: کافرهائی که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمک می کنند

پنجم: خریداری بنده ها و آزاد کردن آنها

ششم: بدهکاری که نمیتواند قرض خود را بدهد

هفتم: فی سبیل الله یعنی کاری که مانند ساختن مسجد منفعت عمومی دینی دارد، یا مثل ساختن پل و اصلاح راه که منفعتش به عموم مسلمانان می رسد و آنچه برای اسلام نفع داشته باشد به هر نحو که باشد

هشتم: ابن السّبیل یعنی مسافری که در سفر در مانده شده و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد

(مسأله ۱۹۲۲) احتیاط واجب آنست که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات نگیرد و اگر مقداری پول یا جنس دارد فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکات بگیرد

(مسأله ۱۹۲۳) کسی که مخارج سالش را داشته اگر مقداری از آن مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی تواند زکات بگیرد

(مسأله ۱۹۲۴) صنعتگر یا مالک یا تاجری که در آمد او از مخارج سالش کمتر است، می تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد، و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند

(مسأله ۱۹۲۵) فقیری که خرج سال خود و عیالالتش را ندارد، اگر خانه ای دارد که ملک او است و در آن نشسته،

یا مال سواری دارد چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می تواند زکات بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می تواند از زکات خریداری نماید

(مسأله ۱۹۲۶) فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست، بنابر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می تواند زکات بگیرد

(مسأله ۱۹۲۷) به کسی که قبلاً فقیر بوده و می گوید فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می شود زکات داد

(مسأله ۱۹۲۸) کسی که می گوید فقیرم و قبلاً فقیر نبوده، یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، اگر از ظاهر حالش اطمینان پیدا شود که فقیر است می شود به او زکات داد

(مسأله ۱۹۲۹) کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، میتواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند

(مسأله ۱۹۳۰) اگر فقیر بمیرد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند

(مسأله ۱۹۳۱) چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است بطوری که دروغ نشود به اسم پیشکش بدهد ولی باید قصد زکات نماید

(مسأله ۱۹۳۲) اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده یا از روی دانستن مسأله به کسی که میداند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه

چیزی را که به او داده باقی باشد باید از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می دانسته یا احتمال می داده که زکات است، انسان باید عوض آن را از او بگیرد وبه مستحق بدهد ولی اگر به غیر عنوان زکات داده نمی تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد و در همه صور می تواند از مال خودش زکات را بدهد و از کسی که گرفته مطالبه نکند

(مسأله ۱۹۳۳) کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد، یا اگر در معصیت خرج کرده، از آن معصیت توبه کرده باشد، که در این صورت از هم فقرا می شود به او داد

(مسأله ۱۹۳۴) اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد می تواند آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند، ولی اگر چیزی را که گرفته در شرابخواری یا بطور آشکارا در معصیت صرف کرده و از معصیت خود توبه نکرده، بنابر احتیاط واجب باید چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند

(مسأله ۱۹۳۵) کسی که بدهکار است و نمیتواند بدهی خودرا بدهد، اگر چه فقیر نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد، بابت

زکات حساب کند

(مسأله ۱۹۳۶) مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، میتواند زکات بگیرد ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می تواند زکات بگیرد

(مسأله ۱۹۳۷) مسافری که در سفر مانده شده و زکات گرفته بعد از آنکه به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد مانده باشد، در صورتی که بدون مشقّت نتواند بقّیه را به صاحب مال یا نائب او برساند، باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است

شرایط کسانی که مستّحق زکاتند

(مسأله ۱۹۳۸) کسی که زکات می گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر از راه شرعی شیعه بودن کسی ثابت شود و به او زکات بدهد، و زکات تلف شود بعد معلوم شود شیعه نبوده باید دوباره زکات بدهد

(مسأله ۱۹۳۹) اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه فقیر باشد، انسان می تواند به ولی او زکات بدهد، به قصد اینکه انچه رامی دهد ملک طفل یا دیوانه باشد

(مسأله ۱۹۴۰) اگر به ولی طفل یا دیوانه دسترسی ندارد، می تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین، زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند وباید موقعی که زکات را به مصرف آنان می رساند، نیت زکات کند

(مسأله ۱۹۴۱) به فقیری که گدایی میکند، می شود زکات داد، ولی به کسی که زکات را در معصیت مصر ف می کند نمی

شود زکات داد

(مسأله ۱۹۴۲) به کسی که معصیت کبیره را اشکارا بجا می آورد، احتیاط واجب آن است که زکات ندهند

(مسأله ۱۴۹۳) به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می شود زکات داد ولی اگر زن برای خرجی خودش قرض کرده باشد شوهر نمیتواند بدهی اورا زکات بدهد، بلکه اگر کس دیگری هم که مخارج او بر انسان واجب است برای خرجی خود قرض کند احتیاط واجب آن است که بدهی او را از زکات ندهد

(مسأله ۱۹۴۴) انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران میتوانند به آنان زکات بدهند

(مسأله ۱۹۴۵) اگر انسان زکات به پسرش بدهد که خرج زن ونوکر وکلفت خود نماید، اشکال ندارد

(مسأله ۱۹۴۶) اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد پدر میتواند برای خریدن آنها زکات بدهد

(مسأله ۱۹۴۷) پدر میتواند به پسرش زکات بدهد که برای خود زن بگیرد، پسر هم میتواند برای آنکه پدرش زن بگیرد، زکات خود رابه او بدهد

(مسأله ۱۹۴۸) به زنی که شوهرش مخارج اورا می دهد، یا خرجی نمی دهد ولی زن بتواند اورا به داد خرجی مجبور کند، نمی شود زکات داد

(مسأله ۱۹۴۹) زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می توانند به او زکات بدهند ولی اگر شوهر ش در ضمن عقد شرط کند که مخارج اورا بدهد، یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، درصورتی که بتواند مخارج آن زن را بدهد یا زن بتواند اورا

مجبور کند، نمی شود به آن زن زکات داد

(مسأله ۱۹۵۰) زن میتواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید

(مسأله ۱۹۵۱) سید نمی تواند از غیر سید زکات بگیرد ولی اگر خمس وسایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند واز گرفتن زکات ناچار باشد، می تواند از غیر سید زکات نگیرد، ولی احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشد فقط به مقداری که برای مخارج روزانه اش ناچار است بگیرد

(مسأله ۱۹۵۲) به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می شود زکات داد

نیت زکات

(مسأله ۱۹۵۳) انسان باید زکات را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و در نیت معین کند که انچه را می دهد زکات مال است، یا زکات فطره ولی اگر مثلا زکات گندم وجو براو واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی راکه می دهد زکات گندم است یا جو

(مسأله ۱۹۵۴) کسی که زکات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد ونیت هیچکدام آنها را نکند، چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می شود واگر هم جنس هیچکدام آنها نباشد، به همه آنها قسمت میشود پس کسی که زکات چهل گوسفند وزکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلا یک گوسفند از بابت زکات بدهد ونیت هیچکدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب میشود، ولی اگر مقداری نقره بدهد به زکاتی که برای گوسفند وطلا بدهکار است، تقسیم می شود

(مسأله ۱۹۵۵) اگر کسی را وکیل کند زکات مال اورا بدهد، چنانچه وکیل وقتی

که زکات را به فقیر میدهد، از طرف مالك نیت زکات کند، کافی است

(مسأله ۱۹۵۶) اگر مالك یا وکیل او بـدون قصـد قربت زکات رابه فقیر بدهد وپیش از آنکه مال از بین برود، خود مالك نیت زکات کند زکات حساب میشود

مسائل متفرقه زكات

(مسأله ۱۹۵۷) موقعی که گنـدم وجو را از کـاه جـدا می کننـد وموقع خشـك شـدن خرما وانگور انسان بایـد زکات را به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا کند وزکات طلاونقره وگاو گوسـفند وشتر را بعد از تمام شدن ماه دوازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جـدا کنـد ولی اگر منتظر فقیر معینی باشـد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، میتواند زکات را جدا کند

(مسأله ۱۹۵۸) بعـد از جـدا کردن زکـات لازم نیست فورا آن را به مسـتحق بدهـد ولی اگر به کسـی که می شود زکـات داد؛ دسترسی دارد احتیاط مستحب آن است که دادن زکات را تاخیر نیندازد

(مسأله ۱۹۵۹) کسـی که میتوانـد زکات را به مسـتحق برسانـد، اگر ندهد وبه واسـطه کوتاهی او از بین برود، باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۱۹۶۰) کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه دادن زکات را به قدری تأخیر انداخته که نمی گویند فوراً داده است، باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تأخیر نینداخته مثلاً دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده، در صورتی که مسـتحق حاضر نبوده چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر

احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۱۹۶۱) اگر زکات را از مال کنار بگذارد، می توانـد در بقّیه آن تصّرف کنـد و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می تواند در تمام مال تصّرف نماید

(مسأله ۱۹۶۲) انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری بجای آن بگذارد

(مسأله ۱۹۶۳) اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی بوجود بیاید، مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد، مال فقیر است

(مسأله ۱۹۶۴) اگر موقعی که زکات را کنار می گذارد مستحقی حاضر باشد؛ بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد

(مسأله ۱۹۶۵) اگر بـا عین مـالی که برای زکـات کنار گذاشـته برای خودش تجارت کنـد صـحیح نیست و اگر با اجازه حاکم شرع برای مصلحت زکات تجارت کند، تجارت صحیح و نفعش مال زکات است

(مسأله ۱۹۶۶) اگر پیش از آنکه زکـات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهـد، زکات حساب نمی شود و بعـد از آنکه زکـات بر او واجب شـد، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشـد و آن فقیر هم به فقر خـود بـاقی باشـد می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند

(مسأله ۱۹۶۷) فقیری که می تواند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است پس موقعی که زکـات بر انسـان واجب می شود، اگر آن فقیر خود بـاقی باشـد، می توانـد چیزی را که به او داده بـابت زکات حساب کند

(مسأله ۱۹۶۸)

فقیری که نمی تواند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی تواند آن را بابت زکات حساب کند

(مسأله ۱۹۶۹) مستحبّ است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال مقّدم بدارد ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحبّ است زکات را به او بدهد

(مسأله ۱۹۷۰) بهتر است زکات را آشکار و صدقه مستحبّی را مخفی بدهند

(مسأله ۱۹۷۱) اگر در شهر کسی که می خواهد زکات بدهد مستحقّی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معیّن شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعداً مستحق پیداکند باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند ولی مخارج بردن به آن شهر به عهده خود او است و اگر زکات تلف شود ضامن نیست

(مسأله ۱۹۷۲) اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود؛ می تواند زکات را به شهر دیگر ببرد ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آنکه با اجازه حاکم شرع برده باشد

(مسأله ۱۹۷۳) اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمائی را که برای زکات می دهد با خود او است

(مسأله ۱۹۷۴) کسی که ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است، می تواند کمتر از ۲ مثقال و ۱۵

نخود نقره هم به یک فقیر بدهد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگی مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره هم برسد می تواند به یک فقیر کمتر از آن بدهد، ولی مستحبّ است در هر دو صورت مذکوره، کمتر از آن ندهد

(مسأله ۱۹۷۵) مکروه است انسان از مستحق در خواست کند زکاتی را که از او گرفته به او فروشد، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آنکه به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقّدم است

(مسأله ۱۹۷۶) اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه؛ باید زکات را بدهد، هر چند شک او برای زکات سالهای پیش باشد

(مسأله ۱۹۷۷) فقیر نمی تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند؛ یا چیزی را گران تر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد ولی کسی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکات را بدهد و امید هم ندارد که دارا شود؛ چنانچه بخواهد توبه کند، فقیر می تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد

(مسأله ۱۹۷۸) انسان می تواند از زکات، قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگر چه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است و نیز می تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد

(مسأله ۱۹۷۹) انسان نمی تواند از زکات

ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است و قف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند

(مسأله ۱۹۸۰) فقیر می تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها زکات بگیرد، ولی اگر به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد، برای زیارت و مانند آن نمی توانند زکات بگیرند

(مسأله ۱۹۸۱) اگر مالک، فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد چنانچه از لفظ مالک غیر او فهمیده نشود فقیری که وکیل است می تواند برای خود نیز بردارد

(مسأله ۱۹۸۲) اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آنها جمع شود، باید زکات آنها را بدهد

(مسأله ۱۹۸۳) اگر دو نفر در مالی که زکات آنها واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنان زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، چنانچه بداند شریکش زکات سهم خود را نداده، تصرّف او در سهم خودش هم اشکال دارد

(مسأله ۱۹۸۴) کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفّاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس و زکات را بدهد و اگر از بین رفته باشد، می تواند خمس یا زکات را بدهد، یا کفّاره و نذر و قرض و مانند اینها را ادا نماید

(مسأله ۱۹۸۵) کسی که خمس یا زکات بدهکار است و

نـذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شـده از بین نرفته باشـد، بایـد خمس یا زکات را بدهند و بقیه مال او را به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسـمت کنند و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به خمس و زکات و قرض و نذر و مانند اینها قسمت نمایند، مثلاً اگر چهل تومان خمس بر او واجب است و بیست تومان به کسی بدهکار است و همه مال او سی تومان است، باید بیست تومان بابت خمس و ده تومان به دین او بدهند

(مسأله ۱۹۸۶) کسـی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب یا مستحب باشـد می شود به او زکات داد و اگر تحصـیل آن علم واجب یا مسـتحب نباشـد، زکات دادن به او اشکال دارد

زکات فطره

(مسأله ۱۹۸۷) کسـی که موقع غروب یعنی قبل از غروب شب عید فطر گرچه به چند لحظه باشد بالغ و عاقل و هوشـیار است و فقیر و بنـده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هسـتند، هر نفری یک صاع که تقریباً سه کیلو اسـت گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرّت و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است

(مسأله ۱۹۸۸) کسی که مخارج سال خود و

عیالا ـتش را نـدارد و کسبی هم نـدارد که بتوانـد مخـارج سال خود و عیالاتش را بگذارنـد فقیر است و دادن زکات فطره براو واجب نیست

(مسأله ۱۹۸۹) انسـان بایـد فطره کسانی را که در غروب شب عیـد فطر نان خور او حساب می شونـد بدهـد، کوچک باشـند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر

(مسأله ۱۹۹۰) اگر کسـی را که نـان خور او است و در شـهر دیگر است وکیـل کنـد که از مال او فطره خود را بدهـد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره او را می دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد

(مسأله ۱۹۹۱) فطره مهمانی که پیش از غروب شب عیـد فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و نان خور او حساب می شود، بر او واجب است

(مسأله ۱۹۹۲) فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد می شود و در صورتی که نان خور او حساب شود واجب است و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد

(مسأله ۱۹۹۳) فطره مهمانی که بعـد از غروب شب عیـد فطر وارد می شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند

(مسأله ۱۹۹۴) اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه یا بیهوش باشد، زکات فطره بر او واجب نیست

(مسأله ۱۹۹۵) اگر پیش از غروب بچّه بـالغ شود، یـا دیوانه بـالغ گردد، یـا فقیر غنی شود، در صورتی که شـرائط واجب شـدن فطره

را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد

(مسأله ۱۹۹۶) کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از عید روز عید فطر شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستّحب است زکات فطره را بدهد

(مسأله ۱۹۹۷) کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده، فطره بر او واجب نیست ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد

(مسأله ۱۹۹۸) کسی که فقط به اندازه یک صاع که تقریباً سه کیلو است گندم و مانند آنها را دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد، وچنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از عیالا ـتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد و بهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد و اگر که یکی از آنها صغیر باشد، ولّی او بجای او می گیرد و احتیاط آنست چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد

(مسأله ۱۹۹۹) اگر بعد از غروب شب عید فطر بچّه دار شود، یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد اگر چه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید نان خور او حساب می شوند بدهد

(مسأله ۲۰۰۰) اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب نان خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که

نان خور او شده واجب است، مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد

(مسأله ۲۰۰۱) کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد

(مسأله ۲۰۰۲) اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی شود

(مسأله ۲۰۰۳) اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی شود

(مسأله ۲۰۰۴) زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد، چنانچه نان خور کس دیگر باشد، فطره اش بر آن کس واجب است و اگر نان خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد

(مسأله ۲۰۰۵) کسی که سیّد نیست نمی تواند به سید فطره بدهد حتّی اگر سیّدی نان خور او باشد، نمی تواند فطره او را به سیّد دیگر بدهد

(مسأله ۲۰۰۶) فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بر می دارد فطره طفل بر کسی واجب نیست

(مسأله ۲۰۰۷) انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد

(مسأله ۲۰۰۸) اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد در صورتی که به شرط خود عمل کند و نان خور او حساب شود باید فطره او را هم بدهد ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد و مثلاً

پولی برای مخارجش بدهد دادن فطره او واجب نیست

(مسأله ۲۰۰۹) اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند

مصرف زکات فطره

(مسأله ۲۰۱۰) اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات یال گفته شد برسانند کافی است ولی احتیاط مستحبّ آن است که فقط به فقرای شیعه بدهند

(مسأله ۲۰۱۱) اگر طفل شیعه ای فقیر باشد، انسان می تواند فطره را به مصرف او برساند، یا به واسطه دادن به ولیّ طفل، ملک طفل نماید

(مسأله ۲۰۱۲) فقیری که فطره به او می دهند، لازم نیست عادل باشد ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخور و کسی که آشکارا معصیت کبیره می کند فطره ندهند

(مسأله ۲۰۱۳) به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند

(مسأله ۲۰۱۴) احتیاط واجب آن است که به یک فقیر بیشتر از مخارج سالش و کمتر از یک صاع که تقریباً سه کیلو است فطره ندهند

(مسأله ۲۰۱۵) اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلاً۔ از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مسأله پیش گفته شد بدهد، کافی نیست و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد، اشکال دارد

(مسأله ۲۰۱۶) انسان نمی تواند نصف صاع را از یک جنس مثلاً گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلاً جو بدهد و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد

اشکال دارد

(مسأله ۲۰۱۷) مستحبّ است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را به دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را؛ بعد اهل علم فقیر را، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحبّ است آنها را مقدم بدارد

(مسأله ۲۰۱۸) اگر انسان به خیال اینکه کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، می تواند پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نتواند بگیرد، باید از مال خودش فطره را بدهد و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می دانسته یا احتمال می داده آنچه را گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد والاّ، دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره فطره را بدهد

(مسأله ۲۰۱۹) اگر کسی بگوید فقیرم، نمی شود به او فطره داد مگر آنکه اطمینان پیداکند یا انسان بداند که قبلاً فقیر بوده است

مسائل متفرّقه زکات فطره

(مسأله ۲۰۲۰) انسان باید زکات فطره را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و موقعی که آن را می دهد، نیّت دادن فطره نماید

(مسأله ۲۰۲۱) اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست و احتیاط واجب آن است که در ماه رمضان هم فطره را ندهد ولی اگر پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آنکه فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد

(مسأله ۲۰۲۲) گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهد، باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد

یا اگر مخلوط است چیزی که مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد و اگر بیش از این مقدار باشد در صورتی صحیح است که خاص آن به یک صاع برسد، ولی اگر مثلاً یک صاع گندم به چندین من خاک، مخلوط باشد که خاص کردن آن خرج یا کار بیشتر از متعارف دارد، دادن آن کافی نیست

(مسأله ۲۰۲۳) اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست ولی اگر جائی باشد که خوراک غالب آنها معیوب است اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۲۴) کسی که فطره چند نفر را می دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد و اگر مثلاً فطره بعضی را گندم و فطره بعض دیگر را جو بدهد، کافی است

(مسأله ۲۰۲۵) کسی که نماز عید فطر می خواند، بنابر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد ولی اگر نماز عید نمی خواند می تواند دادند فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد

(مسأله ۲۰۲۶) اگر به نیّت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد، احتیاط واجب آن است که هر وقت آن را می دهد نیّت فطره نماید

(مسأله ۲۰۲۷) اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، احتیاط واجب آن است که بعداً بدون اینکه ادا و قضا کند فطره را بدهد

(مسأله ۲۰۲۸) اگر فطره را کنار بگذارد، نمی تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد

(مسأله ۲۰۲۹) اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیّت کند که

مقداری از آن مال برای فطره باشد اشکال دارد

(مسأله ۲۰۳۰) اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد و اگر دسترسی به فقیر نداشته ضامن نیست، مگر آنکه در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد

(مسأله ۲۰۳۱) اگر در محلّ خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را بجای دیگر نبرد و اگر بجای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد

حج

فضیلت حجّ

حجّ یکی از ارکان دین مقدس اسلام و از فرائض مهمّ الهی است و دارای فضیلت فراوان و پاداش بسیار مهمّی است و در میان عبادات اسلامی از لحاظ جامعیّت، جایگاه والایی دارد

عبادتی است هم بدنی، هم مالی، هم جسمی، هم روانی، هم فکری و فرهنگی و هم سیاسی و اجتماعی و موجب پدید آمدن ارتباط و وحدت و الفت و هم آهنگی میان همه مسلمانان روی زمین است و اذا هیچ عَمَلی جای آن را نمی گیرد بر ما مسلمانان لازم است به فلسفه این فریضه اسلامی، توجّه کنیم ودر راه تأمین هدف مقدس اسلام گام برداریم

در زمان حضرت رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله وسلّم) شخصی که نسبت به انجام حجّ کوتاهی کرده و از انجام آن محروم گردیده بود، از آن حضرت تقاضا کرد که او را به انجام عمل نیکی که جایگزین حجّ باشد راهنمایی نماید حضرتش در پاسخ فرمودند: «اگر انبوهی از طلا به اندازه کوه ابو قبیس را هم در راه خدا انفاق کنی باز هم به ثواب و فضیلتی که حجّاج در راه

خدا نائل گردیده اند، نائل نخواهی شد»

در عظمت و فضیلت این فریضه الهی و این عبادت بزرگ اسلامی همین اندازه کافی است وسیله بار یافتن بندگان به پیشگاه با عظمت پروردگـار جهـان و نزول بر درِ خـانه ذات ذوالجلال و مهمان او گردیـدن است، پروردگار کریمی که مهمانان خود را گرامی می دارد و نظر لطف بر آنها می افکند

حضـرت صادق (علیه السّـلام) فرمودند: «رهسـپاران حجّ و عمره، بار یابندگان به پیشـگاه با عظمت خداوند می باشـند، هر گاه سؤال کنند خداوند به آنها عطا می کند، دعا کنند خداوند اجابت می نماید، شـفاعت نمایند خداوند شفاعت آنها را می پذیرد و اگر سـکوت کننـد و چیزی هم نگویند خداوند به آنها ثواب می دهد و بجای هر درهمی که در این راه خرج کرده اند هزار هزار درهم به آنها عنایت می کند

حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه و آله وسلّم) فرمودند: «سه دسته به پیشگاه خداوند بار می یابند:

۱-بجا آورندگان حجّ

۲-کسانی که برای انجام عمره رهسپار مکّه می گردند

۳- جهادگرانی که به منظور انجام جهاد در راه خدا به حرکت در می آیند

خداوند آنها را دعوت نموده و اجابت نموده اند اینها از خداوند مسألت کردند خداوند نیز آنچه را که اینها عنایت فرمود»

از آنجا که این عمل به این درجه از اهمیّت است، خداوند عظیم در قرآن کریم با تعبیری که از جهاتی مشـتمل بر تأکید است، فرمودنـد: «وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْـتَطاعَ اِلَیْهِ سَبیلًا (آیه ۹۷ سوره آل عمران) یعنی: بر کسـانی که اسـتطاعت زیارت خانه خدا را دارند از جانب خداوند لازم گردیده است که به انجام

این وظیفه قیام کنند؛ بعد ازآن فرمود:

وَ مَنْ کَفَرَ فَاِنَّ الله غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمینَ کسانی که کفر ورزیـده، از انجام این وظیفه مهمّ سـرباز زننـد، خداونـد از جهانیان بی نیاز است

حضرت صادق (علیه السّلام) در تفسیر آیه ۷۲ از سوره اسراء«وَ مَنْ کان فی هذِهِ اَعْمی فَهُوَ فی اْلأخِرَهِ اَعْمی وَ اَضَلُّ سَبیلاً» یعنی کسی که در این دنیا نابینا است در آخرت نیز نابینا و گمراه ترین مردم خواهد بود، فرمودند: «منظور کسانی است که با داشتن قدرت و استطاعت ادای حجّ، آن را به تأخیر می اندازند تا مرگ آنها فرا می رسد

و نیز حضـرتش فرمود: «کسی که از دنیا می رود و حجّ خانه خدا را با داشـتن اسـتطاعت مالی با اینکه مانعی از قبیل کار بسیار ضروری ویـا مرض شدیـد یـا جلوگیری حکومت وقت ... در میان نیست، بجا نیاورد در هنگام مرگ در زمره یهود یا نصارا از دنیا می رود»

در احادیث متعدّدی که از پیشوایان معصوم (سـلام الله علیهم) صادر گردیده است، آمده است که: «دین اسلام بر ۵ پایه استوار شده است نماز، زکات، حجّ، روزه ولایت اهلبیت (علیهم السّلام)

همانطور که گروهی از احادیث، کسانی که با داشـتن اسـتطاعت وامکانات در انجام این فریضه الهی مسامحه میکننـد را، مورد انتقاد قرار میدهـد، گروه دیگری از اثار نیک وپادشـها وفضـیلت های عمل به این وظیفه سـخن می گویند مفاد ومضـمون آنها این است:

«افرادی که برای انجام حجّ رهسپار مکّه وتوفیق انجام آن را یافته اند به این چند فضیلت نائل می گردند:

۱-گناهان آنها آمرزیده شده مانند روزی که از مادر متولد شده اند، پاکیزه می گردند

۲-بهشت بر آنها واجب

می شود

۳-آنها چون گذشته های خودرا اصلاح نموده اند، پس از بازگشت اعمال خود را از سر بگیرند

۴-خانواده واموال آنها در کَنَفِ عنایت خداوند محفوظ است

بسیار شایسته ومستحبّ است که مسلمانان مخصوصاً آشنایان، مسافر حجّ را با تکریم بدرقه کنند ودر موقع مراجعت از حجّ نیز با توقیر واحترم آنان را مورد استقبال قرار دهند که حضرت باقر (علیه السّلام) فرمودند: «در توقیر واحترام کسانی که اعمال حجّ یا عمره را انجام داده اند، بکوشید»

حضرت سجّاد (علیه السّلام) می فرمودند: «ای کسانی که به حجّ رهسپار نشده اید، به افرادی که به حجّ مشرف شده اند بشارت بدهید وبا آنها مصافحه کنید وآنان را مورد تعظیم وتکریم قرار بدهید تا در اجر وثواب با آنها شریک باشید»

حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه واله وسلّم) در باره کسانی که از مکّه بازگشته بودند با این عبارات دعا می کردند: «قَبِلَ اللُّه مِنْکَ وَ اَخْلَفَ عَلَیْکَ نَفَقَتَکَ وَ غَفَرَ ذَنْبَکَ» یعنی: خداوند اعمال تورا قبول بفرماید وعوض انچه را که خرج کردی به تو عنایت کند و گناهانت را بیامرزد

احکام حجّ

(مسأله ۲۰۳۲) حجّ؛زیارت کردن خانه خدا وانجام اعمالی است که دستور داده اند ودر آنجا بجا آورده شود و در تمام عمر بر کسی که این شرایط را دارا باشد، یک مرتبه واجب می شود:

اوّل: آنکه بالغ باشد

دوّم: آنکه عاقل و آزاد باشد

سوّم: به واسطه رفتن به حجّ مجبور نشود که کار حرامی را که اهمیّتش در شرع از حجّ بیشتر است انجام دهد؛یا عمل واجبی را که از حجّ مهم تر است ترک نماید

چهارم: آنکه مستطیع باشد و مستطیع بودن چند چیز است:

اوّل: آنکه راه وچیزهایی

راکه بر حسب حالش در سفر به آن محتاج است ودر کتابهای مفّصل گفته شده دارا باشد ونیز مرکب سواری یا مالی که بتواند آنها را تهیّه کند داشته باشد

دوّم: سلامت مزاج وتوانایی آن را داشته باشد که بتواند مکّه رود وحجّ را بجا آورد

سوّم: در راه مانعی از رفتن نباشد واگر باشند، یا انسان بترسد که در راه از راه دیگری بتواند برود، اگر چه دورتر باشد درصورتی که مشقّت نداشته باشد وخیلی غیر متعارف نباشد، باید از آن راه برود

چهارم: بقدر بجا آوردن اعمال حجّ وقت داشته باشد

پنجم: مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن وبچّه ومخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می دانند داشته باشد

ششم: بعد از برگشتن، کسب، یا زراعت، یا عایدی ملک، یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند

(مسأله ۲۰۳۳) کسی که بدون خانه ملکی رفع احتیاجش نمی شود، وقتی حجّ بر او واجب است که پول خانه راهم داشته باشد

(مسأله ۲۰۳۴) زنی که میتواند مکّه برود، اگر بعد از برگشتن از خود مالی نداشته باشد وشوهرش هم مثلاً فقیر باشد وخرجی اورا ندهد، وناچار شود که به سختی زندگی کند، حجّ بر او واجب نیست

(مسأله ۲۰۳۵) اگر کسی توشه راه ومَرکب سواری نداشته باشد ودیگری به او بگوید حجّ برو ومن خرج تو وعیالات تو را در موقعی که در سفر حجّ هستی می دهم در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج اورا می دهد واز طرفی تعطیل کردن شغل خود ومتوقف شدن کارش در مدّت رفتن به حجّ و

برگشتن موجب به زحمت افتادن وبه هم خوردن وضع زندگی او نشود حجّ بر او واجب میشود

(مسأله ۲۰۳۶) اگر خرجی رفتن وبرگشتن وخرجی عیالات کسی را در مدّتی که مکّه می رود

(مسأله ۲۰۳۷) اگر مخارج رفتن وبرگشتن ومخارج عیالات کسی را در مدّتی که مکّه می رود وبر می گردد به او بدهند وبگویند حجّ برو ولی ملك او نکنند، در صورتی که اطمینان داشته باشد که از او پس نمی گیرند، حجّ بر او واجب میشود

(مسأله ۲۰۳۸) اگر مقداری مال که برای حجّ کافی است به کسی بدهند وبا او شرط کنند که در راه مکّه خدمت کسی که مال را داده بنمایند، حجّ بر او واجب نمی شود

(مسأله ۲۰۳۹) اگر برای مقداری مال به کسی بدهند وحجّ بر او واجب شود، چنانچه حجّ نماید؛ هر چند بعداً مالی از خود پیدا کند، دیگر حجّ بر او واجب نیست

(مسأله ۲۰۴۰) اگر برای تجارت مثلاً تا جدّه برود ومالی به دست آورد که اگر بخواهد از آنجا به مکّه رود مستطیع باشد، باید حجّ کند ودر صورتی که حجّ نماید، اگر چه بعداً مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکّه برود، دیگر حجّ بر او واجب نیست

(مسأله ۲۰۴۱) اگر انسان اجیر شود که ازطرف کس دیگر حجّ کند چنانچه خودش نتواند برود وبخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد، باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد

(مسأله ۲۰۴۲) اگر کسی مستطیع شود ومکّه نرود وفقیر شود، باید اگر چه به زحمت باشد بعداً حجّ کند واگر به هیچ قسم نتواند حجّ برود؛ چنانچه کسی اورا برای حجّ اجیر کند، باید

به مکّه رود وحجّ کسی را که برای او اجیر شده بجا آورد وتا سال بعد در مکّه بماند وبرای خود حجّ نماید ملی اگر ممکن باشد که اجیر شود واجرت را نقد بگیرد وکسی که او را اجیر کرده راضی شود که حجّ اورا در سال بعد بجا آورد، باید سال اوّل برای خود وسال بعد برای کسی که اجیر شده حجّ نماید

(مسأله ۲۰۴۳) اگر در سال اوّلی که مستطیع شده به مکّه رود ودر وقت معیّنی که دستور داده اند به عرفات ومشعر الحرام نرسد، چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد، حجّ بر او واجب نیست ولی اگر از سالهای پیش مستطیع، اگر چه به زحمت باشد باید حجّ کند

(مسأله ۲۰۰۴) اگر در سال اوّلی که مستطیع شده حج نکند و بعد به واسطه پیری یا مرض و ناتوانی نتواند حج نماید و نا امید باشد از اینکه بعداً خودش حج کند، باید دیگری را از طرف خود بفرستد، بلکه اگر در سال اوّلی که به قدر رفتن حج مال پیدا کرده، به واسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند، احتیاط مستحب آن است کسی را از طرف خود بفرستد که حج نماید

(مسأله ۲۰۴۵) کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده، باید طواف نساء را از طرف او بجا آورد و اگر بجا نیاورد، زن بر آن اجیر حرام می شود

(مسأله ۲۰۴۶) اگر طواف نساء را در ست بجا نیاورد یا فراموش کند، چنانچه بعد از چند روز یادش بیاید و از بین راه برگردد و بجا آورد صحیح است ودر صورت فراموشی چنانچه برگشتن برای او مشّقت و زحمت

است می تواند نائب بگیرد و تا هنگامی که بوسیله خود یا نائب او طواف نساء انجام نشده است، زن بر او حرام است

خرید و فروش

اقتصاد و معاملات

دین اسلام کار و کسب و تحصیل مال و ثروت و بطور کلّی فعالیّتهای اقتصادی ای که بر اساس موازین اسلامی صورت می گیرد را، یک نوع عبادت و موجب اجر و ثواب می داند که حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) فرمودند: «عبادت، هفتاد جزء است و با فضیلت ترین آن کوشش در راه تحصیل مال از راه حلال است» و بطور کلّی احادیث فراوانی که در این رابطه از پیغمبر بزرگ اسلام و اهل البیت گرامش (سلام الله علیهم) نقل گردیده است بر این مطلب دلالت دارند که نظر اسلام اینست که مسلمانان دارای اقتصاد مستقل و خودکفا و فعّال باشند و افرادی که قدرت کار و ابتکار دارند، هرگز به بطالت و کسالت نباید تن در بدهند و بطور منظّم و جدّی در راه ایجاد کار و اشتغال و کار و بکار بردن ابتکار بکوشند و کسانی که امکانات مالی دارند هرگز ثروت خود را راکت نگذارند و آن را در راه مضاربه، و مزارعه و مساقاه و تأسیس و اداره مراکز تولیدی و ایجاد اشتغال بکار بیندازند تا در نتیجه این بسیج اقتصادی همگانی علاوه بر از بین بردن فقر دارای اقتصاد مستقل باشند و تا علاوه بر اینکه سنگینی زندگی خود را بر دوش دیگران نیفکند، منشأ خدمات و کمک به دیگران باشند

حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند: «مردمی که با داشتن آب و خاک، محتاج هستند از رحمت خداوند بدور می باشند»

حضرت صادق (علیه

السلام) به شخصی در مقام تشویق و ترغیب به کار فرمودند: «بار بر سر خود حمل کن و این زحمت را تحمّل کن و از دیگران بی نیاز باش»

حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) فرمودند: «کسی که شب را در حالی به صبح می آورد که در نتیجه در پیش گرفتن راه کسب حلال خسته شده است، خداوند گناه او را می آمرزد»

حضرت صادق (علیه السّلام) به مردی ۷۰۰ دینار به عنوان مضاربه دادند و فرمودند:

«این پول را از این نظر در اختیار تو گذاشتم که دوست می دارم خداوند مرا در حالی که پول را راکد نگذاشته و در جریان کار و تحصیل فائده قرار داده ام، ببیند»

مطلب مهمّ در اینجا این است که پیشوایان بزرگ اسلام تأکید بسیار زیادی بر این موضوع داشته اند که مسلمانان مسائل و احکام مربوط به اقتصاد اسلامی را یاد بگیرند تا هرگز دچار تخلّف از موازین اسلامی نشوند

حضرت امیرمؤمنان (علیه السّلام) تاجران و کَسَبه را مخاطب ساخته سه مرتبه به آنها فرمودند: «اَلْفِقهُ ثُمَّ الْمَتْجَرُ» یعنی نخست احکام و مسائل شرعی را یاد بگیرید سپس به تجارت مشغول شوید

حضرت باقر (علیه السّلام) فرمودند که حضرت امیرمؤمنان (علیه السّلام) هر روز صبح در یک یک بازارهای کوفه در حالی که تازیانه خود را بر دوش نهاده بود گردش می کرد و به هر یک از آن بازارها که می رسید می ایستاد و به آنها می فرمود: «خیرو برکت را از خداوند بخواهید و سختگیری را کنار گذاشته معاملات را با سُهُولت انجام بدهید ومیان خریداران فرق مگذارید و خود را با حِلْم و حوصله آراسته کنید

از دروغگویی و قسم خودداری کنید و از ظلم و اِجْحاف جدّاً بپرهیزید و یار و یاور مظلومان باشید و هرگز به ربا خواری نزدیک مشوید و پیمانه و میزان را مراعات کنید و از حقّ مردم کم نگذارید و در راه فساد و تباهی هرگز گام مگذارید»

به این ترتیب همه بازارهای شهر را گردش می کرد و در هر یک احکامی را که ستون فقرات اقتصاد اسلامی است بیان می کردند

دراسلام هر نوع کار و کسب مشروع، مقدّس و اشتغال به آن یک نوع عبادت است و فقط تأکید اسلام بر این است که کار، مشروع و انجام دهنده کار امین و درستکار باشد که حضرت امیر مؤمنان (علیه السّلام) فرمودند: «خداوند متعال کسی را که صاحب حِرْفه و امین باشد دوست می دارد»

حضرت باقر (علیه السّلام) فرمودند: «کسی که به این منظور به فعالیّت های اقتصادی می پردازد که خودکفا باشد و از مردم بی نیاز بگردد و علاوه بر اداره خانواده خود به امور اقتصادی همسایگان خود نیز رسیدگی کند، در روز قیامت درحالی که چهره اش مانند ماه شب چهارده می درخشد خداوند را ملاقات می کند» ولی برای برخی از کارها فضیلت بیشتری ذکر شده است:

۱-زراعت

حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: «کشاورزان گنجهای خدا در روی زمین می باشند و در میان کارهای اقتصادی هیچ کاری در نزد خدا محبوب تر از زراعت نیست و خداوند هیچ پیغمبری را بر نیانگیخت مگر اینکه به کشاورزی اشتغال داشت داشت جز ادریس (علیه السّلام) که خیاط بود»

و نیز فرمود: «زراعت کنید و درخت بکارید، سوگند به خدا عملی حلال تر و پاکیزه تر

از آنها را مردم انجام نداده اند»

حضرت کاظم (علیه السّلام) در موقعی که مشغول زراعت بودند فرمودند: «پیغمبر و امیر مؤمنان و پدران من همه با دست خودکار می کردند و بعد افزودند همه پیغمبران و جانشینان آنان و صالحان با دست خود کار می کرده اند»

۲- تجارت

حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) فرمودند: برکت ده قسمت است و نُه قسمت آن در تجارت است حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: تجارت موجب افزایش عقل است

چیزهایی که در خرید و فروش مستحبّ است

(مسأله ۲۰۴۷) یادگرفتن احکام معاملات به قدری که مورد احتیاج است که اگر یاد نگیرد ممکن است به حرام بیفتد و معامله باطلی انجام بدهد لازم است و مستحبّ است فروشنده بین مشتریها در قیمت جنس فرق نگذارد مگر به لحاظ علم و تقوا و در قیمت جنس سختگیری نکند و کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را بهم بزند بپذیرد

(مسأله ۲۰۴۸) اگر انسان نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی تواند در مالی که گرفته تصرّف نماید ولی چنانچه در موقع معامله احکام آن را می دانسته و بعد از معامله شک کند، تصرّف او اشکال ندارد و معامله صحیح است

(مسأله ۲۰۴۹) کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچّه، باید کسب کند و برای کارهای مستحبّ مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقراء کسب کردن مستحبّ است

معاملات مکروه

(مسأله ۲۰۵۰) عمده معاملات مکروه از این قرار است: اوّل ملک فروشی دوّم قصّابی سوّم کفن فروشی چهارم معامله با مردمان پست پنجم معامله بین اذان صبح و اوّل آفتاب ششم آنکه کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد هفتم آنکه برای خریدن جنس که دیگری می خواهد بخرد داخل معامله او شود

معاملات باطل

(مسأله ۲۰۵۱) در چند مورد معامله باطل است:

اوّل: خرید و فروش عین نجاست مثل بول و مُسکِرات، ولی در صورتی که بشود از آن استفاده حلال ببرند مثل اینکه غائط را کُود نمایند یا خون را در معالجه بیماران مصرف کنند خرید و فروش آن جائز است

دوّم: خرید و فروش مال غصبی مگر آنکه صاحبش معامله را اجازه کند

سوّم: خرید و فروش چیزهائی که مال نیست مثل حیوانات درنده

چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار

پنجم: معامله ای که در آن ربا باشد و حرام است، غَشّ در معامله یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غَشّمی گویند از پیغمبر اکرم (صَلَّی الله عَلَیهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ) منقول است که فرمود: «از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غَشّ کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلّب و حیله نماید و هرکه با برادر مسلمان خود غَشّ کند، خداوند برکت روزی او را می برد و راه معاش او را می بندد و او را به خودش واگذار می

کند»

(مسأله ۲۰۵۲) فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد، ولی اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید

(مسأله ۲۰۵۳) اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود؛ چنانچه مثلاًـ روغن نجس را برای خوردن به خریدار بدهند معامله باطل و عمل حرام است و اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاک بودن نیست مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروش آن اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۵۴) باید دوائی را که مثل شراب عین آن نجس است معامله نکنند ولی معامله دوائی که عینش نجس نیست، اگر به آن احتیاج داشته باشند اشکال ندارد و در داروئی که از عین نجس اخته شده است اگر پول را در مقابل ظرف آن یا در مقابل زحمتی که دوا فروش متحّمل آن شده است بدهند اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۵۵) خرید و فروش روغن و دواهای روان و عطرهائی که از ممالک غیر اسلامی می آورند؛ اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد، ولی روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، نجس است و معامله آن باطل می باشد بلکه اگر در شهر مسلمان هم معلوم باشد که از بلاد کفر آورده شده است بگیرند معامله آن باطل است مگر آنکه بدانند که آن کافر از مسلمان خریده است

(مسأله ۲۰۵۶) اگر روباه را به غیر دستوری که در شرع

معیّن شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است

(مسأله ۲۰۵۷) خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از ممالک غیر اسلامی می آورند، یا از دست کافر گرفته می شود باطل است، ولی اگر انسان بداند، که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، خرید و فروش آنها اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۵۸) خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان در بازار اسلام گرفته شود اشکال ندارد ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه معامله آن باطل یا حرام و محکوم به نجاست است و اگر از دست مسلمان در بازار کفّار گرفته شود بنابر احتیاط لازم معامله آن باطل است مگر آنکه مسلمان با آن معامله پاک بودن کند و احتمال بدهیم که پاک بودن آن را بدست آورده است

(مسأله ۲۰۵۹) خرید و فروش مُسکرات حرام و معامله آن باطل است

(مسأله ۲۰۶۰) فروختن مال غصبی باطل است و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند، مگر آنکه مالک آن مال، این معامله را امضاء و قبول کند که در این صورت معامله صحیح است

(مسأله ۲۰۶۱) اگر مشتری در حقیقت قصد معامله دارد ولی قصدش اینست که پول جنسی را که می خرد ندهد این قصد به صحّت معامله ضرری نمی رساند و لازم است پول آن را به فروشنده بدهد و همچنین اگر قصد داشته باشد که پول جنسی را که

به ذمّه خریدار بعداً از حرام بدهد، معامله صحیح است؛ ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد

(مسأله ۲۰۶۲) خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حتی سازهای کوچک حرام است

(مسأله ۲۰۶۳) اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند مثلاً انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیّه نمایند، معامله آن حرام و باطل است

(مسأله ۲۰۶۴) ساختن مجسمه حرام است ولی خرید و فروش آن و صابون و چیزهای دیگری که روی آن مجسّمه دارد، اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۶۵) خریدن چیزی که از اقمار، یا دزدی، یا از معامله باطل تهیّه شده باطل و تصّرف در آن مال حرام است و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند

(مسأله ۲۰۶۶) اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معیّن کند مثلاً بگوید این یک من روغن را می فروشم، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می شود و مشتری می تواند نسبت به روغن خالصی هم که در آن است معامله را بهم بزند ولی اگر آنرا معیّن نکند بلکه یک من روغن بفروشد بعد روغنی که پیه دارد بدهد مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید

(مسأله ۲۰۶۷) اگر مقدار جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند به زیاد تر از همان جنس بفروشد، مثلاً یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است و گناه یک درهم ربا بزرگتر

از آنست که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند، بلکه اگر یکی از دو جنس، سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج ِگرده بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می باشد

(مسأله ۲۰۶۸) اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد، مثلاً یک من گندم به یک من گندم و یک قران پول بفروشد باز هم ربا و حرام است بلکه اگر چیز زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد ربا و حرام می باشد

(مسأله ۲۰۶۹) اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می فروشد، یا چیزی راکه مثل گردو و تخم مرغ که با شماره معامله می کنند، بفروشد و زیاد تر بگیرد، مثلاً ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد، اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۷۰) جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می فروشند ودر بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند، اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می فروشند زیادتر بگیرد ربا و حرام است ودر شهر دیگر ربا نیست

(مسأله ۲۰۷۱) اگر چیزی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک جنس نباشد، زیادی

گرفتن اشکالی ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است

(مسأله ۲۰۷۲) اگر جنسی را که می فروشد و عوضی راکه می گیرد ؤ از یک چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک من روغن بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر بگیرد، ربا و حرام است و احتیاط واجب آن است که اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله کند زیادی نگیرد

(مسأله ۲۰۷۳) جو و گندم در ربا یک جنس حساب می شود، پس اگر یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است و نیز اگر مثلاً ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو، را نقد گرفته و بعد از مدّتی گندم را می دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می باشد

(مسأله ۲۰۷۴) اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد اشکال ندارد و نیز پدر و فرزند و زن و شوهر می توانند از یکدیگر ربا بگیرند

شرائط فروشنده و خریدار

(مسأله ۲۰۷۵) برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است:

اوّل: آنکه بالغ باشند

دوّم: آنکه عاقل باشند

سوّم: آنکه حاکم شرع آنان را از تصّف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد یا در حال بلوغ، سفیه نباشند

چهارم: آنکه قصد خرید و فروش داشته باشند پس اگر مثلاً به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است

پنجم: آنکه کسی آنها را مجبور نکرده باشد

ششم: آنکه جنس و عوضی را که می دهند مالک باشند یا مقل پدر و جدّ صغیر اختیار مال در دست

آنان باشد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد

(مسأله ۲۰۷۶) معامله با بچّه نابالغ باطل است، اگر چه پـدر یا جـدّ آن بچّه به او اجازه داده باشـند که معامله کند، ولی اگر بچّه ممیز باشـد و چیز کم قیمتی را که معـامله آن برای بچّه هـا متعـارف است معـامله کنـد اشـکال نـدارد و نیز اگر طفـل وکیل در اجرای صیغه معامله یا وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشـنده برساند چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده اند معامله صـحیح است، ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند که... جنس و پول را به صاحب آن می رساند

(مسأله ۲۰۷۷) اگر از بچّه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشـد؛ بایـد جنس یا پول را که از او گرفته به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی شناسد و برای شناختن او هم وسیله ای ندارد؛ باید چیزی را که از بچّه گرفته، از طرف صاحب آن صدقه بدهد ولی اگر چیزی را که گرفته مال خود صغیر باشد باید به ولیّش برساند و اگر او را پیدا نکرد به حاکم شرع بدهد

(مسأله ۲۰۷۸) اگر کسی با بچّه ممیّز درصورتیکه معامله با آن صحیح نیست معامله کند و جنس یا پولی که به بچّه داده از بین برود می تواند از بچّه بعد از بلوغ یا ولی او مطالبه نماید ولی اگر بچّه ممیّز نباشد نمی تواند از بچّه یا ولی او مطالبه نماید

(مسأله

۲۰۷۹) اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم، معامله صحیح است ولی احتیاط مستحبّ آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند

(مسأله ۲۰۸۰) اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند معامله باطل است

(مسأله ۲۰۸۱) پدر و جدّ پدری طفل در صورتی می توانند مال طفل را بفروشد که برای او مفسده نداشته باشد بلکه بهتر آن است که تا مصلحت نباشد نفروشند امّا وصیّ پدر و وصیّ جدّ پدری و حاکم شرع فقط در صورتی می توانند مال طفل را بفروشد که مصلحت طفل درآن باشد

(مسأله ۲۰۸۲) اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است

(مسأله ۲۰۸۳) اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد اینکه پول آن، مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه بکند، معامله صحیح است ولی پول مال مالك میشود نه مال غاصب

شرائط جنس و عوض آن

(مسأله ۲۰۸۴) جنسی که می فروشد و چیزی که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد:

اوّل: آنکه مقدار آن وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد

دوّم: آنکه بتوانند آن را تحویل دهند، بنابراین فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست

سوّم: خصوصیّاتی را که در جنس و عوض هست و به واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند معیّن نماید

چهارم: کسی در جنس، یا در عوض آن حقّی نداشته باشد؛ پس مالی را که انسان پیش کسی گرو گذاشته، بدون اجازه

او نمی تواند بفروشد

پنجم: آنکه خود جنس را بفروشد به منفعت آن را، پس اگر مثلاً منفعت یک ساله خانه را بفروشد صحیح نیست ولی چنانچه خریدار بجای پول منفعت ملک خود را بدهد، مثلاً فرشی را از کسی بخرد و عوض آن یک ساله خانه خود را به او واگذار کند اشکال ندارد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد

(مسأله ۲۰۸۵) جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند؛ در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد؛ می تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید

(مسأله ۲۰۸۶) چیزی را که با وزن خرید و فروش می کنند با پیمانه هم می شود معامله کرد، به اینطور که اگر مثلاً می خواهد ده من گندم بفروشد؛ با پیمانه ای که یک من گندم می گیرد ده پیمانه بدهد

(مسأله ۲۰۸۷) اگر یکی از شرائط هائی که گفته شد باطل است، معامله باطل است، ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصّرف کنند تصّرف آنها اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۸۸) معامله چیزی که وقف شده باطل است، ولی اگر بطوری خراب شود که نتوانند استفاده ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند، مثلاًـ حصیر مسجد بطوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و درصورتی که ممکن باشد باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیکتر باشد

(مسأله ۲۰۸۹) هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده اند بطوری اختلاف پیدا

شود که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود؛ می توانند آن مال را بفروشد و به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیکتر است برسانند

(مسأله ۲۰۹۰) خریدو فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده اند اشکال ندارد، ولی استفاده آن ملک در مدّت اجاره مال مستأجر است و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده اند، یا به گمان اینکه مدّت اجاره کم است ملک را خریده باشد، پس از اطلاع می تواند معامله خودش را بهم بزند

صیغه خرید و فروش

(مسأله ۲۰۹۱) در خرید وفروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلًا اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید قبول کردم معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد

(مسأله ۲۰۹۲) اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد، مال خود را ملك او کند و او بگیرد معامله صحیح است و هر دو مالك می شوند

خرید و فروش میوه ها

(مسأله ۲۰۹۳) فروش میوه ای که گل آن ریخته و دانه بسته بطوری که معمولاًـ دیگر از آفت گذشته باشد، پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۹۴) اگر بخواهند میوهای را که بر درخت است، پیش از آنکه گلش بریزد بفروشند باید چیزی از حاصل زمین که به تنهایی قابل فروختن است، مانند سبزیها را با آن بفروشند یا میوه بیش از یک سال را بفروشند

(مسأله ۲۰۹۵) اگر خرمائی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند، امّا اگر کسی یک درخت خرما را خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد؛ در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت خرمای آنرا به صاحبخانه یا باغ بفروشد و عوض آن، خرما بگیرد، چنانچه خرمائی را که می گیرد کمتر یا

(مسأله ۲۰۹۶) فروختن خیار و بادنجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معیّن کنند که

مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند، اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۹۷) اگر خوشه گندم و جو را بعد از آنکه دانه بسته، به چیز دیگری غیر از گندم و جو بفروشد اشکال ندارد

نقد و نسیه

(مسأله ۲۰۹۸) اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده، بعد از معامله می توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرّف کند و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را بجای دیگر ببرد فروشنده جلوگیری نکند

(مسأله ۲۰۹۹) در معامله نسیه باید مدّت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آنرا بگیرد، چون مدّت کاملاً معّین نشده معامله باطل است

(مسأله ۲۱۰۰) اگر جنسی را نسیه بفروشد پیش از اتمام شدن مدّتی که قرار گذاشته اند؛ نمی تواند عوض آنرا از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد؛ فروشنده می تواند پیش از اتمام شدن مدّت، طلبی را که دارد از ورثه او طلب نماید

(مسأله ۲۱۰۱) اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از اتمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آنرا از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد

(مسأله ۲۱۰۲) اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آنرا به او نگوید معامله باطل است ولی اگر به کسی که قیمت نقدی

جنس را می داند نسیه بدهد و گرانتر حساب می کند مثلاً بگوید جنسی را که به تو نسیه می دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می فروشند گرانتر حساب می کنم و او قبول کند، اشکال ندارد

(مسأله ۲۱۰۳) کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدّتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذاشتن نصف مدّت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیّه را نقد بگیرد، اشکال ندارد

معامله سَلَفْ

(مسأله ۲۱۰۴) معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدّتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید این پول را می دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است

(مسأله ۲۱۰۵) اگر پول طلا و نقره یا طلا و نقره را سلف بفروشد به پول طلا و نقره یا به طلا و نقره معامله باطل است ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آنرا جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است و احتیاط مستحّب آن است در عوض جنسی که می فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد

شرائط معامله سلف

(مسأله ۲۱۰۶) معامله سلف شش شرط دارد:

اوّل: خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می کند معیّن نمایند ولی دقّت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است، پس معامله سلف در نان و گوشت و پوست حیوان و مانند اینها در صورتی که نشود خصوصّیاتشان را بطوری معّین کنند که برای مشتری مجهول نباشد و معامله غَرَری باشد، باطل است

دوّم: پیش از آنکه خریدار وفروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد که در این صورت بهتر آن است که فروشنده پول جنس را به ذمّه مشتری قرار دهد پس از آن مشتری طلبی را که فروشنده دارد بابت پول جنسی که به ذمّه او است حساب کند وچنانچه

مقداری از قیمت آن را بدهد اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده میتواند معامله همان مقدار را به هم بزند

سوّم: مـدّت را کاملاًـ معین کننـد، ولی اگر مثلاًـ بگویـد تا اوّل خرمن جنس را تحویل می دهم چون مـدّت کاملاً معلوم نشـده معامله باطل است

چهـارم: وقتی را برای تحویـل جنس معیّن کننـد که در آن وقت، به قـدری از آن جنس وجود داشـته باشـد که اطمینـان داشـته باشند که نایاب نخواهد بود

پنجم: بنـابر احتیاط واجب جای تحویل جنس را معیّن نمایـد، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشـد؛ لازم نیست اسـم آنجا را ببرند

ششم: وزن یا پیمانه آن را معّین کنند وجنسـی را هم که معمولاً با دیدن معامله می کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو وتخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند

احکام معامله سلف

(مسأله ۲۱۰۷) انسان نمی تواند جنسـی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدّت بفروشد و بعد از تمام شدن مدّت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد

(مسأله ۲۱۰۸) در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرار داد کرده بدهد؛مشتری باید قبول کند ونیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد یعنی همان اوصاف را با زیادتی کمال دارا باشد، مشتری باید قبول داشته نماید

(مسأله ۲۱۰۹) اگر جنسی را که فروشنده میدهد، پست تر از جنسی باشد که قرار داد کرده، مشتری می تواند قبول نکند

(مسأله ۲۱۱۰) اگر فروشنده بجای جنسی که قرار داد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال

ندارد

(مسأله ۲۱۱۱) اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود ونتواند آن را تهیّه کند، مشتری می تواند صبر کند تا تهیّه نماید، یا معامله را به هم بزند وچیزی را داده پس بگیرد

(مسأله ۲۱۱۲) اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی تحویل دهد وپول آن را هم بعد از مدّتی بگیرد، معامله باطل است

فروش طلا ونقره به طلا ونقره

(مسأله ۲۱۱۳) اگر طلا را به طلا یا نقره را به نقره بفروشد، سکّه دار باشد یا بی سکّه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله باطل است

(مسأله ۲۱۱۴) اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشند معامله صحیح است ولازم نیست وزن آنها مساوی باشد

(مسأله ۲۱۱۵) اگر طلا یا نقره را به طلا، یا نقره بفروشد، باید فروشنده وخریدار پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند، جنس وعوض آن را به یکدیگر تحویل دهند واگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل ندهند، معامله باطل است

(مسأله ۲۱۱۶) اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد ودیگری مقداری از آن را تحویل دهد واز یکدیگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده میتواند معامله را به هم بزند

(مسأله ۲۱۱۷) اگر مقداری خاک نقره معدن را به همان مقدار نقره خالص وبا مقداری خاک طلای معدن ر به همان مقدار طلای خالص بفروشد، معامله باطل است؛ ولی فروختن نقره وخاک طلا به نقره به هر صورت اشکال ندارد

مواردی که انسان می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۱۸) حقّ بهم زدن معامله را خیار می گویند وخریدار وفروشنده در یازده صورت می توانند معامله را بهم بزنند:

اوّل: آنکه از مجلس معامله، متفرّق نشده باشند واین خیار را خیار مجلس می گویند

دوّم: آنکه مشتری یا فروشنده در بیع یا یکی از دو طرف معامله در معاملات دیگر مغبون شده باشند که آن را خیار غَبْن می گویند

سوّم: در معامله قرار داد کنند که تا مدّت معیّنی هردو یا

یکی از آنان معامله را بهم بزنند (خیار شرط)

چهارم: فروشنده یا خریدار؛ مال خود را بهتر از انچه هست نشان دهد وطوری وانمود کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تدلیس)

پنجم: فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که میدهد طوری مخصوص ی باشد، وبه آن شرط عمل نکند که دراین صورت دیگری می تواند معامله را بهم بزند (خیار تخلّف شرط)

ششم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب)

هفتم: معلوم شود جنسی که فروخته شده میان فروشنده ودیگری بطور مشاع مشترک بوده خواه فروشنده مال غیر را هم فروخته باشد یا فقط مال خودش را فروخته باشد ونگفته باشد با دیگری مشاع است که در این صورت خریدار اگر به معامله راضی نشد می تواند معامله را به هم بزند (خیار شرکت)

هشتم: فروشنده خصوصیّات جنس معیّنی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است که در این صورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند ونیز اگر مشتری خصوصیّات عوض معیّنی می دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند (خیار رؤیت)

نهم: مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد وفروشنده هم جنس را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد فروشنده می تواند معامله را بهم بزند ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می شود، چنانچه

تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند (خیار تأخیر)

دهم: حیوانی را خریده باشد که خریدار تا سه روز می تواند معامله را بهم بزند (خیار حیوان)

یازدهم: فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد؛ مثلاً اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت مشتری می تواند معامله را بهم بزند (خیار تعذّر تسلیم) و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد

(مسأله ۲۱۱۹) اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم او را مغبون می دانند و به کمی و زیادی آن اهمیّت می دهند، می تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد درصورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیّت بدهند و او را مغبون بدانند، می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۲۰) در معامله بیع شرط که مثلاً ـ خانه هزار تومانی را به دویست تومان می فروشند و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدّت پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، معامله صحیح است

(مسأله ۲۱۲۱) در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدّت پول را ندهد؛ خریدار ملک را به او می دهد معامله صحیح است ولی

اگر سر مدّت پول را ندهد، حق ندارد ملك را از خريدار مطالبه كند و اگر خريدار بميرد؛ نمى تواند ملك را از ورثه او مطالبه نمايد

(مسأله ۲۱۲۲) اگر چاى اعلا را با چاى پست مخلوط كند و به اسم چاى اعلا بفروشد؛ مشترى ميتواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۲۳) اگر خريدار بفهمد مالى را كه گرفته عيبى دارد مثلاً- حيوانى را بخرد و بفهمد كه يک چشم آن كور است، چنانچه آن عيب پيش از معامله در مال بوده و او نمى دانسته، مى تواند معامله را بهم بزند، يا فرق قيمت سالم و معيوب آن را معيّن كند و به نسبت تفاوت قيمت سالم و معيوب از پولى كه به فروشنده داده پس بگيرد مثلاً- مالى راكه به چهار تومان خريده؛ اگر بفهمد معيوب است، در صورتى كه قيمت سالم آن تومان قيمت معيوب آن شش تومان باشد، چون فرق قيمت سالم و معيوب يك چهارم مى باشد مى تواند يك چهارم پولى را كه داده يعنى يك تومان از فروشنده بگيرد

(مسأله ۲۱۲۴) اگر فروشنده بفهمد در عوضى كه گرفته عيبى هست؛ چنانچه آن عيب پيش از معامله در عوض بوده و او نمى دانسته مى تواند معامله را بهم بزند، يا تفاوت قيمت سالم و معيوب را به دستورى كه در مسأله پيش گفته شد بگيرد

(مسأله ۲۱۲۵) اگر بعد از معامله وپيش از تحويل گرفتن مال عيبى در آن پيدا شود، خريدار مى تواند معامله را بهم بزند و نيز اگر در عوض مال بعد از معامله و پيش از تحويل گرفتن، عيبى پيدا شود، فروشنده مى تواند معامله را بهم بزند،

ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند اشکال دارد

(مسأله ۲۱۲۶) اگر بعـد از معامله عیب مال را بفهمـد و فوراً معامله را بهم نزنـد، دیگر حقّ بهم زدن معامله را نـدارد مگر اینکه جاهل به مسأله باشد که در این صورت وقتی فهمید می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۲۷) هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد؛ اگر چه فروشنده حاضر نباشد؛ می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۲۸) در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی تواند معامله را بهم بزند؛ یا تفاوت قیمت بگیرد:

اوّل: آنکه موقع خریدن، عیب مال را بداند

دوّم: به عیب مال راضی شود

سوّم: در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم

چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم ولی اگر عیبی را معّین کند و بگوید مال را با این عیب می فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریـدار می توانـد برای عیـبی که فروشـنده معّین نکرده مـال را پس دهد؛ یا تفاوت بگیرد

(مسأله ۲۱۲۹) در سه صورت اگر خریـدار بفهمـد مـال عیبی دارد؛ نمی توانـد معامله را بهم بزنـد ولی می توانـد تفاوت قیمت بگیرد:

اوّل: آنکه بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند بطوری که خریداری و تحویل داده شده باقی نمانده است

دوّم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حق برگرداندن آن را ساقط کند

سوّم: بعـد از تحویـل گرفتن مـال، عیب دیگری در آن پیـدا شـود، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشـتن سه روز عیب دیگری

پیـدا کنـد اگر چه آن را تحویل گرفته باشـد، باز هم می توانـد آن را پس دهـد و نیز اگر فقط خریـدار تا مـدّتی حق بهم زدن معامله را داشته باشد، و در آن مدّت مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۳۰) اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصـیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصّیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده می تواند معامله را بهم بزند

مسائل متفرقه

(مسأله ۲۱۳۱) اگر فروشـنده قیمت خریـد جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که به واسـطه آنها قیمت مال کم یا زیاد میشود بگوید، اگر چه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه

(مسأله ۲۱۳۲) اگر انسـان جنسـی را کـه به کسـی بدهـد وقیمت آن را معیّن کنـد وبگویـد این جنس را به این قیمت بفروش و هرچه زیادتر فروختی مال خودت باشد، اگر مفاد این گفتار عرفاً این باشد این باشد که شـرط کرده است که زیادی، مالِ دلّال باشـد یعنی شـرط کرده که آن را به او هبه کنـد زیـادی هم مال صاحب مال است ولی بایـد به شـرط خود عمل کنـد ونیز اگر بگویـد این جنس را به این قیمت به تو فروختم واو بگویـد قبول کردم یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد واو هم به قصـد خریدن بگیرد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد

مال خود او است ولی اگر بطور جعاله باشـد وبه او بگویـد این جنس را اگر به زیادتر از آن قیمت فروختنی زیادی مال خودت باشد که در این صورت زیادت مال او است نه مال صاحب مال

(مسأله ۲۱۳۳) اگر قصـاب گـوشت نر بفروشـد و بجـای آن؛ گوشت مـاده بدهـد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معیّن کرده و گفته این گـوشت نر را می فروشم مشـتری می توانـد معـامله را بهم بزنـد و اگر آنرا معیّن نکرده؛ در صـورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصّاب باید گوشت نر به او بدهد

(مسأله ۲۱۳۴) اگر مشتری به بزاّز بگویـد پارچه ای می خواهم که رنگ آ ن نرود و بزاّز پارچه ای به او بفروشـد که رنگ آن برود، مشتری می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۳۵) قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است

شرکت

احکام شرکت

(مسأله ۲۱۳۶) اگر دو نفر بخواهند با هم شـرکت کنند، چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری بطور ی مخلوط کند که از یکدیگر تشـخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صـیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است

(مسأله ۲۱۳۷) اگر چنـد نفر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شـریک باشـند، مثلا دلاّله که قرار می گذارند هر قدر مزد گرفتند روی هم بگذارند و بعداً با هم قسـمت کنند شـرکت آنان صحیح نیست و هر یک از آنان مزد کار خود را مالک است

(مسأله ۲۱۳۸) اگر

دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام با اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آنان را خودش بدهکار شود ولی در جنسی که هر کدام خریده اند و در استفاده آن با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست؛ اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است و اگر از کسی که جنسی را برای خود خریده دیگری خواهش کند که او را شریک کند و آن کس به قصد شریک بودن او بگوید تو را شریک کردم و او هم بگوید قبول کردم این شرکت نیز صحیح است و باید نصف پول را کسی که شریک شده به او بدهد و همچنین اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است

(مسأله ۲۱۳۹) کسانی که به واسطه عقد شرکت با هم شریک می شوند، باید مکلّف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصّرف نمایند، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، اگر حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد یا در حال بلوغ سفیه باشد، اگر شرکت کند صحیح نیست

(مسأله ۲۱۴۰) اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند، یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند بیشتر منفعت ببرد باید آنچه را

شرط کرده اند عمل کنند ولی اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند، یا کمتر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، این شرط باطل است ولی شرکت آنان صحیح است ومنفعت بدست آمده به نسبت مال بین آنها تقسیم می شود

(مساله ۲۱۴۱) اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یک نفر ببرد، و یا تمام ضرر یا بیشتر آن را از یکی از آنان باشد شرکت صحیح است ولی منفعت و ضرر بین آنها به نسبت مال تقسیم می شود

(مسأله ۲۱۴۲) اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می برند و اگر سرمایه آنان به یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلاً اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است چه هر دو به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند

(مسأله ۲۱۴۳) اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند یا هر کدام به تنهایی معامله کنند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرار داد عمل نمایند

(مسأله ۲۱۴۴) اگر معیّن نکنند که کدام یک آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی توانند با آن سرمایه کند

(مسأله ۲۱۴۵) شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته اند که

نسیه بخرد، یا نقد بفروشد، یا جنس را از محلّ مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و معاملات را بطوری که متعارف است انجام دهد پس اگر مثلاً معمول است که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد باید به همینطور عمل نماید و اگر معمول است که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد می تواند همینطور عمل کند

(مسأله ۲۱۴۶) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند؛ اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند معامله نسبت به حصّه شریک فضولی است اگر اجازه نکند می تواند عین مالش را و در صورت تلف عین، عوض مالش را از شریک خود بگیرد و همچنین است اگر بر خلاف معمول و متعارف معامله ای را انجام بدهد

(مسأله ۲۱۴۷) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری ازآن یا تمام آن تلف شود، ضامن نیست

(مسأله ۲۱۴۸) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قَسَم بخورد، باید حرف او را قبول کرد

(مسأله ۲۱۴۹) اگر تمام شریکها از اجازه ای که به تصرّف در مال یکدیگر داده اند برگردند؛ هیچکدام نمی توانند در مال شرکت تصرّف کنند، و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد؛ شریکهای دیگر حق تصرّف ندارند ولی کسی که از اجازه خود برگشته می تواند در مال شرکت تصرّف

کند

(مسأله ۲۱۵۰) هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدّت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند

(مسأله ۲۱۵۱) اگر یکی از شریکها بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش شود یا سفیه شود و حاکم شرع او را از تصّرف در اموالش جلوگیری کند شریکهای دیگر نمی توانند در مال شرکت تصّرف کنند

(مسأله ۲۱۵۲) اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود او است ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است

(مسأله ۲۱۵۳) اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند؛ بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اگر می دانستند شرکت درست نیست، به تصرّف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است و هر چه از آن معامله پیدا شود، مال همه آنان است، و اگر اینطور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصّرف دیگران راضی نبوده اند، بگویند به آن معامله راضی هستیم، معامله صحیح و گرنه باطل می باشد و در هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر به قصد مجّانی کار نکرده باشد؛ می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شریکهای دیگر بگیرند و سود آن به نسبت سرمایه تقسیم می شود بلی در صورتی که معامله فضولی بوده مزد ندارد، هر چند صاحب مال معامله را امضاء نماید

صلح

احکام صلح

(مسأله ۲۱۵۴) صلح آنست که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت خور را ملک او کند یا حق خور را به

او واگـذار کنـد، یا از طلب؛ یا حق خود بگذرد که او هم در عوض، مقداری از مال، یا منفعت مال یا حق خود را به او واگذار نمایـد؛ یا از طلب، یا حقی که دارد بگـذرد بلکه اگر بـدون آنکه عوض بگیرد مقـداری از مال یا منفعت مال یا حق خود را به کسی واگذار کند یا از طلب یا حق خود بگذرد باز هم صلح صحیح است

(مسأله ۲۱۵۵) دو نفری که چیزی را به یکـدیگر صـلح می کننـد، باید بالغ و عاقل باشـند وکسـی آنها را مجبور نکرده باشد و قصد صلح داشته باشند و حاکم شرع هم آنان را از تصّرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد و در حال بلوغ سفیه نباشد

(مسأله ۲۱۵۶) لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده اند صحیح است

(مسأله ۲۱۵۷) اگر کسی گوسـفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلاً یک سال نگهداری کند و از شـیر آن اسـتفاده نماید و مقـداری روغن بدهـد، چنـانچه شـیر گوسـفند را در مقابـل زحمت های چوپان و آن روغن صـلح کنـد صـحیح است ولی اگر گوسفند را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده نماید و در عوض، مقداری روغن بدهد اشکال دارد

(مسأله ۲۱۵۸) اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند در صورتی صحیح است که او قبول نماید

(مسأله ۲۱۵۹) اگر انسـان مقـدار بـدهی خو را بدانـد و طلبکـار او ندانـد، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقـداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد

و طلب خور را به ده تومان صلح نماید، زیاد برای بدهکار حلال نیست، مگر آنکه مقدار بدهی خور را به او بگوید و او را راضی کند یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می دانست، باز هم به آن مقدار صلح می کرد

(مسأله ۲۱۶۰) اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنس و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند، در صورتی صحیح است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است، صلح صحیح است

(مسأله ۲۱۶۱) اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد مثلاً هر دو ده من گندم طلبکار باشند؛ مصالحه آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلاً یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاً با وزن یا پیمانه آن را معامله می کنند، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان اشکال دارد

(مسأله ۲۱۶۲) اگر از کسی طلب دارد که باید بعد از مدّتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد

(مسأله ۲۱۶۳) اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر

می توانند صلح را بهم بزنند و نیز اگر در ضمن مصالحه برای هر دو، یا یکی از آنان، حقّ بهم زدن مصالحه را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را بهم بزند

(مسأله ۲۱۶۴) تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفّرق نشده اند می توانند معامله را بهم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حقّ بهم زدن معامله را دارد و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می کند در این سه صورت حقّ بهم زدن صلح را ندارد و در هشت صورت دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد می تواند صلح را بهم بزند

(مسأله ۲۱۶۵) اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می تواند صلح را بهم بزند، ولی نمی تواند تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد

(مسأله ۲۱۶۶) هر گاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند که اگر بعد از مرگ وارثی نداشتیم باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند؛ باید به شرط عمل نماید

اجاره

احکام اجاره

(مسأله ۲۱۶۷) اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می کند باید مکلّف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حقّ تصرّف داشته باشند، پس سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند چنانچه حاکم

شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد یا در حال بلوغ سفیه باشد اگر چیزی را اجاره کند، یا اجاره دهد، صحیح نیست

(مسأله ۲۱۶۸) انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد

(مسأله ۲۱۶۹) اگر ولیّ، یا قیّم بچّه مال او را اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد و اگر مدّتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدّت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچّه بالغ شد، می تواند بقیه اجاره را بهم بزند، ولی هرگاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچّه را جزء مدّت اجاره نمی کرد؛ بر خلاف مصلحت بچّه بود، نمی تواند اجاره را بهم بزند

(مسأله ۲۱۷۰) بچّه صغیری را که ولیّ ندارد بدون اجازه مجتهد نمی شود اجیر کرد و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می تواند از یک نفر مؤمن که عادل باشد؛ اجازه بگیرد و او را اجیر نماید

(مسأله ۲۱۷۱) اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسی بگوید، ملک خود را به تو اجاره دادم و او بگوید قبول کردم، اجاره صحیح است و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد اینکه ملک را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می باشد

(مسأله ۲۱۷۲) اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود؛ همین که با رضایت طرف معامله مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است

(مسأله ۲۱۷۳) کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره حرف بزند، اگر

با اشاره حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده، یا اجاره کرده، صحیح است

(مسأله ۲۱۷۴) اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستأجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهد و اگر شرط نکند می تواند آن را به دیگری اجاره دهد ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد خواه به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد یا به همان جنس

(مسأله ۲۱۷۵) اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای انسان کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند، باید به زیادتر از آنچه که او را اجاره کرده اجاره ندهد، خواهد به همان جنس اجاره دهد یا بغیر جنسی که اجاره کرده

(مسأله ۲۱۷۶) اگر غیر خانه و دکان و اطاق و اجیر، چیز دیگر مثلاً- زمین را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگر چه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد

(مسأله ۲۱۷۷) اگر خانه یا دکانی را مثلاً یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلاً به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند

تعمیر انجام داده باشد

شرائط مالی که آن را اجاره می دهند

(مسأله ۲۱۷۸) مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد:

اوّل: آنکه معیّن باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را اجاره دادم درست نیست

دوم: مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره میدهد طوری خصوصیّات آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد

سوّم: تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است

چهارم: آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان ومیوه وخوردنیهای دیگر صحیح نیست

پنجم: استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که اب باران کفایت آن را نکند واز آب نهر هم مشروب نشود صحیح است

ششم: چیزی را که اجاره میدهد مال خود او باشد واگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد

(مسأله ۲۱۷۹) اجاره دادن درخت برای آنکه از میوه اش استفاده کنند در صورتی که میوه اش موجود نباشد، صحیح است؛ امّا اگر میوه آن فعلاً موجود است ومثل چاهی است که فعلاً اب دارد اجاره آن صحیح نیست ولی به عنوان صلح باشد اشکال ندارد وبعید نیست که فروش میوه بر درخت با تعیین مقدار آن به وسیله مشاهده اهل خبره صحیح باشد چنانچه نیز بعید نیست که معامله میوه بر درخت از باب فروش واجاره نباشد وخود یک معامله مستقل باشد

(مسأله ۲۱۸۰) زن میتواند برای آنکه از شیرش استفاده کند اجیر شود ولازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه شیر دادن، حقّ شوهر از بین برود، بدون اجازه

او نمی تواند اجیر شود

شرائط استفاده ای که مال را برای آن اجاره میدهند

(مسأله ۲۱۸۱) استفاده که مال را برای آن اجاره میدهند چهار شرط دارد:

اوّل: آنکه حلال باشد، بنابر این اجاره دادن دکان برای شراب فروشی یا نگهداری شراب وکرایه دادن حیوان برای حمل ونقل شراب باطل است

دوّم: پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد وهمچنین معتبر است که آن عمل شرعاً بطور مجّانی ورایگان واجب نباشد بنابر این اجیر شدن برای انجام نماز های پنج گانه وتجهیز اموات جائز نیست

سوّم: اگر چیزی را که اجاره می دهند چند استفاده دارد، استفاده ای را که مستأجر باید از آن ببرد معیّن نمایند، مثلاً ـ اگر حیوانی را که سواری می دهد و بار می برد، اجاره دهند؛ باید در موقع اجاره معیّن کنند که سواری یا باربری ان، مال مستأجر است یا همه استفاده های آن

چهارم: مدّت استفاده را معیّن نمایند واگر مدّت معلوم نباشد ولی عمل را معیّن کنند مثلًا با خیّاط قرار بگذارند که لباس معیّنی را بطور مخصوصی بدوزد، کافی است

(مسأله ۲۱۸۲) اگر ابتدای مدّت اجاره را معیّن نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است

(مسأله ۲۱۸۳) اگر خانه ای را مثلًا یک سال اجاره دهند وابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می خوانند خانه در اجاره دیگری باشد

(مسأله ۲۱۸۴) اگر مدّت اجاره را معلوم نکند وبگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره ان، ماهی ده تومان است، اجاره صحیح نیست

(مسأله ۲۱۸۵) اگر به مستأجر بگوید خانه را یک ماهه به ده تومان اجاره دادم و بعد از آن از آن هم هر

قـدر بنشـینی اجـاره آن مـاهی ده تومـان است واو هم بگویـد قبول کردم، در صورتی که ابتـدای مـدّت اجاره را معیّن کننـد یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره ما اوّل صحیح است

(مسأله ۲۱۸۶) خانه ای را که غریب و زوّار در آن منزل می کننـد ومعلوم نیست چقـدر در آن میماننـد، اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی یک تومان بدهند وصاحب خانه راضـی شود اسـتفاده از آن خانه اشکال ندارد ولی چون مدّت اجاره را معلوم نکرده اند اجاره نسـبت به غیر از شب اوّل صـحیح نیست وصاحب خانه هر وقت بخواهد می تواند آنان را (در غیر از شب اوّل) بیرون کند

مسائل متفرقه اجاره

(مسأله ۲۱۸۷) مالی را که مسـتأجر بابت اجاره میدهـد باید معلوم باشد، پس اگر از چیزهائی است که مثل گندم با وزن معامله میکنند، باید وزن آن معلوم باشد واگر از چیزهائی است که مثل پول با شماره معامله می کنند باید شماره معیّن باشد واگر مثل اسب و گوسفند است، باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستأجر خصوصیّات آن را به او بگوید

(مسأله ۲۱۸۸) اگر زمینی را برای زراعت جو یا گندم یا محصول دیگر اجاره دهد ومال الاجاره یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست

(مسأله ۲۱۸۹) کسـی که چیزی را اجـاره داده، تـا آن چیز را تحویل ندهـد، حقّ نـدارد اجاره آن را مطالبه کنـد و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حقّ مطالبه اجرت را ندارد

(مسأله ۲۱۹۰) هرگـاه چیزی راکه اجـاره داده تحویـل دهـد، اگر چه مسـتأجر تحویـل نگیرد، یـا تحت اختیار او قرار گرفته و یا تحویل گرفته

ولی تا آخر مدّت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد

(مسأله ۲۱۹۱) اگر انسان اجیر شود که در روز معیّنی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگر چه آن کار را به او مراجعه نکند: باید اجرت او را بدهد، مثلاً ـ اگر خیاطی را در روز معیّنی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیّاط در آن روز آماده کار او باشد، اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد چه خیّاط بیکار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند

(مسأله ۲۱۹۲) اگر بعد از تمام شدن مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستأجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد، مثلاً اگر خانه ای را یک ساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده: چنانچه اجاره آن خانه معمولاً پنجاه تومان است؛ باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است، باید دویست تومان را بپردازد و نیز اگر بعد از گذاشتن مقداری از مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد

(مسأله ۲۱۹۳) اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، مثلاًـ ماشینی را برای رفتن از قم به تهران کرایه کرده بود از بین برود چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست، و نیز اگر مثلًا پارچه ای را که به خیّاط داده از بین برود در

صورتی که خیّاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۱۹۴) هرگاه صنعتگری چیزی را که گرفته ضایع کند، مثلاً پارچه ای را گرفته که لباس بدوزد خراب کند و ناقص بدوزد ضامن است

(مسأله ۲۱۹۵) اگر قصّاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند چه مزد گرفته باشد، چه مجّانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد

(مسأله ۲۱۹۶) اگر حیوانی را اجاره کند و معیّن نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن شود ضامن است و نیز اگر مقدار بار را معیّن نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می باشد

(مسأله ۲۱۹۷) اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد؛ چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است

(مسأله ۲۱۹۸) اگر کسی بچّه ای را ختنه کند و ضرری به آن بچّه برسد؛ یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد، ضامن نیست

(مسأله ۲۱۹۹) اگر دکتر به دست خود به مریض دوا بدهد، یا درد و دوای مریض را به او بگوید و مریض دوا را بخورد؛ چنانچه در معالجه خطا کند و به مرض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است و همچنین اگر پس از مراجعه به او بگوید

فلان دوا برای فلان مرض فائده دارد و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد، یا بمیرد در صورتی که در فنّ خود مهارت و حذاقت لازم را نداشته باشد و یا مسامحه کند و عملاً اهمیّت لازم را ندهد، ضامن است

(مسأله ۲۲۰۰) هرگاه دکتر به مریض یا ولیّ او بگوید که اگر ضرری به مریض برسد ضامن نباشد؛ در صورتی که دقّت و احتیاط خود را بکند و در فنّ خود حذاقت لازم را داشته باشد و به مریض ضرری برسد، یا بمیرد، دکتر ضامن نیست

(مسأله ۲۲۰۱) مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را بهم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حقّ بهم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قرار داد، اجاره را بهم بزنند

(مسأله ۲۲۰۲) اگر اجاره دهند، یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صیغه مُلتَفِت نباشد که مغبون است، می تواند اجاره را بهم بزند ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حقّ به هم زدن معامله را نداشته باشند؛ نمی توانند اجاره را بهم بزنند

(مسأله ۲۲۰۳) اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آنکه تحویل دهد کسی آن را غصب نماید، مستأجر می تواند اجاره را بهم بزند و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را بهم نزنند و اجاره مدّتی را که در تصّرف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نماید

و کسی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد، می تواند پانزده تومان را از غصب کننده بگیرد

(مسأله ۲۲۰۴) اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد؛ و بعد از دیگری آن را غصب کند؛ نمی تواند اجاره را بهم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غصب کننده بگیرد

(مسأله ۲۲۰۵) اگر پیش از آنکه مدّت اجاره تمام شود، ملک را به مستأجر بفروشد اجاره بهم نمی خورد و مستأجر باید مال الاجاره را به فروشند ه بدهد، و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد

(مسأله ۲۲۰۶) اگر پیش از ابتدای مدّت اجاره، ملک بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره باطل می شود، و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او برگردد، بلکه اگر طری باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می تواند اجاره را بهم بزند

(مسأله ۲۲۰۷) اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده آن نباشد، اجاره مدّتی که باقیمانده باطل می شود و اگر استفاده مختصری هم بتواند از آن ببرد، می تواند اجاره مدّت باقیمانده را بهم بزند

(مسأله ۲۲۰۸) اگر خانه ای راکه مثلاً ـ دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی شود و مستأجر هم نمی تواند اجاره

را بهم بزنـد، ولی اگر ساختن آن بقـدری طول بکشـد که مقداری از اسـتفاده مسـتأجر از بین برود اجاره به آن مقدار باطل می شود و مستأجر می تواند اجاره باقی مانده را بهم بزند

(مسأله ۲۲۰۹) اگر اجـاره دهنـده یـا مسـتأجر بمیرد، اجـاره باطل نمی شود ولی اگر خانه مال اجاره دهنـده نباشـد مثلاً دیگری وصیّت کرده که تا او زنـده است منفعت خانه مال او باشـد، چنانچه آن خانه را اجاره دهـد و پیش از تمام شـدن مـدّت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده، اجاره باطل است

(مسأله ۲۲۱۰) اگر صاحب کار بنّا را وکیل کنـد که او عمله بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به عمله بدهـد، زیـادی بر او حرام است و بایـد آن را به صـاحب کار بدهـد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کنـد و برای خود اختیـار بگـذارد که خودش بسـازد، یـا به دیگری بدهـد در صورتی که کمتر از مقـداری که اجیر شـده به دیگری بدهـد، زیادی آن بر او حلال می باشد

(مسأله ۲۲۱۱) اگر رنگرز قرار بگـذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید، حقّ ندارد چیزی بگیرد

جعاله

احکام جعاله

(مسأله ۲۲۱۲) جُعالَه آن است که انسان قرار بگـذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهنـد مال معیّنی بدهد، مثلاً بگوید هرکس گمشده مرا پیدا کند، ده تومان به او می دهم و کسـی که که این قرار را می گذارد جاعل و به کسـی که کار را انجام می دهد عامل می گویند، و فرق بین جُعاله و اینکه کسی را برای

کاری اجیر کنند، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه؛ اجیر باید عمل را انجام دهد و حقّ ندارد که از آن سر باز زند و عمل نکند و کسی هم که او را اجیر کرده بعد از انعقاد اجاره اجرت را به او بدهکار می شود، ولی در جُعاله پس از انعقاد جُعاله عامل می تواند مشغول عمل نشود و تا عمل او را انجام نداده است، جاعل بدهکار نیست و پس از انجام عمل بدهکار می شود

(مسأله ۲۲۱۳) جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرار داد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصّرف نماید، بنابر این جُعاله آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند اگر حاکم شرع او را از عمل منع کرده باشد یا در حال بالغ شدن سفیه باشد، صحیح نیست

(مسأله ۲۲۱۴) کاری راکه جاعل می گوید برای او انجام دهند، باید حرام نباشد و نیز باید بی فائده نباشد که غرض عقلائی به آن تعلّق نگرفته باشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب بجای تاریکی برود ده تومان به او می دهم جُعاله صحیح نیست

(مسأله ۲۲۱۵) مالی را که قرار می گذارد به عامل بدهد معتبر نیست که مثل باب اجاره از همه جهت معیّن باشد، ولی باید این اندازه معیّن باشد که بعداً موجب غَرَر و مشاجره میان جاعل و عامل نشود مثلاً اگر بگوید هر کس کیف مرا که محتوی پول بوده است و گم شده است پیدا کند یک چهارم آن پول را به او می دهم، صحیح است

(مسأله

۲۲۱۶) اگر جاعل مزد معیّنی برای کار قرار ندهد، مثلاً بگوید هر کس بچّه مرا پیدا کند به او می دهم و مقدار آن را معیّن نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد، بدهد

(مسأله ۲۲۱۷) اگر عامل یا شخص دیگر پیش از قرار داد کار را انجام داده باشد یا بعد از قرار داد، به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد، حقّی به مزد ندارد

(مسأله ۲۲۱۸) پیش از آنکه عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می توانند جعاله را بهم بزنند

(مسأله ۲۲۱۹) بعد از آنکه عامل شروع به کار کند، اگر جاعل بخواهد جعاله را بهم بزند اشکال دارد

(مسأله ۲۲۲۰) عامل عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود؛ باید آن را تمام نماید مثلاً اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل نماید فلان مقدار به او می دهم و دکتر جرّاحی شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می شود؛ باید آن را تمام نماید ودر صورتی که ناتمام بگذارد حقّی به جاعل ندارد وضامن عیبی که حاصل می شود وضرری نیز که به وجود آمده است می باشد

(مسأله ۲۲۲۱) اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فائده ندارد، عامل نمی تواند چیزی مطالبه کند وهمچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد مثلاً بگوید هر کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می دهم،

ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل انجام گیرد، برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط آن است که بطور مصالحه، یکدیگر را راضی نمایند

مزارعه

احکام مُزارَعَه

(مسأله ۲۲۲۲) مُزارَعَه آن است که مالك زمین یا کسی که زمین در اختیار او است با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت کند ومقداری از حاصل آن را به مالك بدهد

(مسأله ۲۲۲۳) مزارعه چند شرط دارد:

اوّل: آنکه چون عقد است باید به لفظ انشاء معامله تحقّق پیدا کند به اینکه صاحب زمین به زارع بگوید زمین را به تو واگذار کردم برای مزارعه و زارع هم بگوید قبول کردم، یا بدون اینکه حرف بزنند عملا انشاء معامله را تحقّق ببخشند به اینکه مالك؛ زمین را واگذار کند برای مزارعه و زارع هم به این منظور تحویل بگیرد

دوّم: صاحب زمین و زارع هر دو مکلّف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارَعَه را انجام دهند و حاکم شرع آنان را از تصّرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد بلکه اگر در حال بالغ شدن سفیه باشند اگر چه حاکم شرع جلوگیری نکرده باشد نمی توانند مُزارَعَه را انجام دهند و این حکم در همه معاملات جاری است

سوّم: همه حاصل زمین به یکی اختصاص داده نشود

چهارم: سهم هر کدام بطور مشاع باشد، مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها و باید تعیین شده باشد، پس اگر قرار دهنده حاصل یك قطعه مال یکی و قطعه دیگر مال دیگری صحیح نیست و نیز اگر مالك بگوید

در این زمین زراعت کن و هر چه می خواهی به من بده صحیح نیست

پنجم: مدّتی راکه باید زمین در اختیار زارع باشد معیّن کنند و باید مدّت بقدری باشد که در آن مدّت به دست آمدن حاصل ممکن باشد

ششم: زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد، امّا بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مُزارَعه صحیح است

هفتم: اگر در محلی هستند که مثلاً یک نوع زراعت می کنند چنانچه اسم هم نبرند همان زراعت معیّن می شود واگر چند نوع زراعت می کنند باید زراعتی را که می خواهد انجام دهد معیّن نمایند مگر آنکه معمولی داشته باشد که به همان نحو باید عمل شود

هشتم: مالک؛ زمین رامعیّن کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و باهم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معیّن نکند مُزارَعه باطل است

نهم: خرجی را که هر کدام آنان باید بکنند معیّن نمایند ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معیّن نمایند

(مسأله ۲۲۲۴) اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیّه را بین خودشان قسمت کنند، اگر بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می ماند مُزارَعه صحیح است

(مسأله ۲۲۲۵) اگر مدّت مُزارَعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد مانعی ندارد و اگر مالک راضی نشود، می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند

و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد، لازم نیست عوض آن را به او بدهد، ولی زارع اگر چه راضی شود که به مالک چیزی بدهد، نمی تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین بماند

(مسأله ۲۲۲۶) اگر به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد مثلاً آب از زمین قطع شود در صورتی که مقداری از زراعت به دست آمده باشد حتی مثل قصیل که می تواند به حیوانات داد، آن مقدار مطابق قرارداد مال هر دوی آنها است و در بقیّه مُزارَعَه باطل است و اگر زارع زراعت نکند، چنانچه زمین در تصّرف او بوده و مالک در آن تصّرفی نداشته است، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به مالک بدهد

(مسأله ۲۲۲۷) پس از اینکه عقد مُزارَعَه به نحوی که گفته شد تحقیق پیدا کرد مالک و زارع نمی توانند بدون رضایت یکدیگر مُزارَعَه را بهم بزنند ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مُزارَعَه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حقّ بهم زدن معامله را داشته باشند می توانند مطابق قراری که گذاشته اند معامله را بهم بزنند

(مسأله ۲۲۲۸) اگر بعد از قرارداد مُزارَعَه، مالک یا زارع بمیرد، مُزارَعَه بهم نمی خورد و وارثشان بجای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مُزارَعَه به هم می خورد و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه اش بدهند و حقوق دیگری هم که زارع داشته، ورثه او وارث می برند، و چون مُزارَعَه بهم خورده است نمی توانند مالک را

مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند

(مسأله ۲۲۲۹) اگر بعد از زراعت بفهمند که مُزارَعه باطل بوده، چنانچه تخم، مال مالک بوده حاصلی هم که به دست می آید مال او است و باید مزد زارع و مخارجی راکه و کرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد مگر در صورتی که باطل شدن مُزارَعَه به جهت آن باشد که قرارداد کرده باشند همه حاصل مال مالک باشد؛ در این فرض لازم نیست مالک چیزی به زارع بدهد و اگر تخم مال زارع بوده زراعت هم مال او است و باید اجاره زمین و خرج هایی که مالک کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری که مال او بوده ودر آن زراعت، کار کرده به مالک بدهد، مگر در صورتیکه باطل شدن مزارعه به جهت آن باشد که قرارداد کرد ه باشند همه حاصل مال زارع باشد، در این فرض لازم نیست زارع چیزی به مالک بدهد

(مسأله ۲۲۳۰) اگر بذر مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمد که مزارَعَه باطل بوده، چنانچه مالک و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی اجرت زراعت در زمین بماند اشکال ندارد و اگر مالک راضی نشود، پیش از رسیدن زراعت هم می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند، و زارع اگر چه راضی شود چیزی به مالک بدهد، نمی تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین بماند و نیز مالک نمی تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین باقی بگذارد

(مسأله ۲۲۳۱) اگر بعد

از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارَعَه، ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، حاصل سال دوّم را هم باید مثل سال اوّل قسمت کنند

مساقات

احکام مُساقات

(مسأله ۲۲۳۲) اگر انسان با کسی به این قِسم معامله کند که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود او است، یا اختیار میوه های آن با او است، تا مدّت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را مساقات گویند

(مسأله ۲۲۳۳) معامله مساقات در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی دهد صحیح نیست ولی در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند یا درختی که از گل آن استفاده می کنند، اشکال ندارد

(مسأله ۲۲۳۴) در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می کند به همین قصد تحویل بگیرد، معامله صحیح است

(مسأله ۲۲۳۵) مالك و کسی که تربیت درختها را به عهده میگیرد، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید حاکم شرع آنان را از تصّرف در مال خودشان منع نکرده باشد، بلکه اگر در حال بالغ شدن سفیه باشد، اگر چه حاکم شرع منع نکرده باشد معامله ایشان صحیح نیست

(مسأله ۲۲۳۶) مدّت مساقات باید معلوم باشد و اگر اوّل آن را معّین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال بدست می آید، صحیح است

(مسأله ۲۲۳۷) باید سهم هر کدام

نصف یل ثلث حاصل ومانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد من از میوه ها مال مالک و بقیه مال کسی باشد که کار می کند، معامله باطل است

(مسأله ۲۲۳۸) باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند، پس اگر کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است باقی مانده باشد، معامله صحیح است و گرنه اشکال دارد، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد

(مسأله ۲۲۳۹) معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها بنابر اقوی صحیح است

(مسأله ۲۲۴۰) درختی که از باران یا رطوبت زمین استفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، معامله مُساقات در آن صحیح است ولی چنانچه آن کارها در زیاد شدن یا خوب شدن میوه اثری نداشته باشد، معامله مساقات اشکال دارد

(مسأله ۲۲۴۱) دو نفری که مساقات کرده اند، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را بهم بزنند، و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو، یا یکی از آنان حقّ بهم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته اند، بهم زدن معامله اشکال ندارد بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده اند، می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۲۴۲) اگر مالک بمیرد، معامله مساقات بهم نمی خورد و ورثه اش بجای او هستند

(مسأله ۲۲۴۳) اگر کسی که تربیت درختها به او

واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه اش بجای او هستند و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میّت اجیر می گیرد و حاصل را بین ورثه میّت و مالک قسمت می کند و چنانچه میّت مالی نداشته باشد مساقات بهم می خورد و اگر شرط کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید، پس اگر قرار گذاشته اند که به دیگری واگذار نکند، با مردن او نیز معامله بهم می خورد و اگر قرار نگذاشته اند مالك می تواند عقد را بهم بزند، یا راضی شود که ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می کنند، درختها را تربیت نماید

(مسأله ۲۲۴۴) اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالك باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالك می باشد و کسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالك باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد

(مسأله ۲۲۴۵) اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هر دو باشد؛ بنابر اقوی صحیح است

کسانی که نمی توانند در مال خود تصّرف کنند

کسانی که نمی توانند در مال خود تصّرف کنند

(مسأله ۲۲۴۶) بچّه ای که بالغ نشده شرعاً نمی تواند در مال خود تصّرف کند و نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است:

اوّل: روئیدن موی درشت، زیر شکم بالای عورت

دوّم: بیرون آمدن منی

سوّم: تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نه سال قمری در زن

(مسأله ۲۲۴۷) روئیدن موی

درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسطه اینها به بالغ شدن یقین کند

(مسأله ۲۲۴۸) دیوانه و سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، اگر در حال بالغ شدن سفیه باشد یا حاکم شرع او را از تصّرف در اموالش جلوگیری کرده باشد، نمی توانند در مال خود تصّرف نمایند و همچنین مُفلَّس یعنی کسی که از جهت مطالبه طلبکاران از طرف حاکم شرع از تصّرف در مال خود ممنوع شده است، نمی تواند در مال خود تصّرف کند

(مسأله ۲۲۴۹) کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصّرفی که موقع دیوانگی در مال خود میکند صحیح نیست

(مسأله ۲۲۵۰) انسان می تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می رود، هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهائی که اسراف شمرده نمی شود برساند و نیز اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد یا اجاره دهد، اگر چه بیشتر از ثلث باشد ورثه هم اجازه ننمایند تصّرف او صحیح است و به اصطلاح مُنَجَّزات مریض از اصل مال محسوب می شود نه از ثلث آن

وکالت

اَحکام وکالت

وکالت آن است که انسان کاری را که می تواند در آن دخالت کند، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلاً کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده

مصرف می کند؛ اگر حاکم شرع او را از تصّرف منع کرده یا در حالی که بالغ شده سفیه بوده، نمی تواند برای فروش مال خودش کسی را وکیل نماید

(مسأله ۲۲۵۱) در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند قبول نموده، مثلاً مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد واو مال را بگیرد، وکالت صحیح است

(مسأله ۲۲۵۲) اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند، اگر چه وکالت نامه بعد از مدّتی برسد، وکالت صحیح است

(مسأله ۲۲۵۳) مُوَکِّل، یعنی کسی که دیگری را وکیل می کند و نیز کسی که وکیل می شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند و بچّه ممیِّز هم اگر فقط در خواندن صیغه وکیل شده باشد و صیغه را با شرائطش بخواند، صیغه ای که خوانده صحیح است

(مسأله ۲۲۵۴) کاری را که انسان نمی تواند انجام دهد، یا شرعاً نباید انجام دهد نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلاً کسی که در احرام حج است چون نباید صیغه عقد زناشوئی را بخواند، نمی تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود

(مسأله ۲۲۵۵) اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معیّن نکند وکالت صحیح نیست

(مسأله ۲۲۵۶) اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار برکنار نماید، بعد از آنکه خبر به

او رسید نمی تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد، صحیح است

(مسأله ۲۲۵۷) وکیل می تواند از وکالت کناره گیری کند و اگر مُوکِّل غائب هم باشد اشکال ندارد

(مسأله ۲۲۵۸) وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید، ولی اگر مُوکِّل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر طوری که به او دستور داده، می تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل او بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند

(مسأله ۲۲۵۹) اگر انسان با اجازه مُوکِّل، خودش کسی را از طرف او وکیل کند، نمی تواند آن وکیل را عزل نماید واگر وکیل اوّل بمیرد یا مُوکِّل، او را عزل کند وکالت دوّم باطل نمی شود

(مسأله ۲۲۶۰) اگر وکیل با اجازه مُوکِّل، کسی را از طرف خودش وکیل کند مُوکِّل و وکیل می توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اوّل بمیرد، یا عزل شود وکالت دوّمی باطل می شود

(مسأله ۲۲۶۱) اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کنند و به آنها اجازه دهد که هر کدام به تنهائی در آن کار اقدام کنند، هر یک از آنان می توانند آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی شود ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهائی وکیل است که انجام دهد و از حرفش هم معلوم نباشد که می توانند به تنهائی انجام دهند؛ یا گفته باشد که

با هم انجام دهند؛ نمی توانند به تنهائی اقدام نمایند و در صورتی که یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل می شود، اگر با هم وکیل شده باشند

(مسأله ۲۲۶۲) اگر وکیل یا مُوکِّل بمیرد، یا دیوانه همیشگی شود، وکالت باطل می شود و نیز اگر چیزی که برای تصرّف درآن وکیل شده است از بین برود مثلًا گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می شود

(مسأله ۲۲۶۳) اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد

(مسأله ۲۲۶۴) اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکند و غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند، تصرّف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود، نباید عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۲۶۵) اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند، یا غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند تصرّف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود، ضامن است پس اگر لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۲۶۶) اگر وکیل غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند، تصرّف دیگری در مال بکند، مثلًا لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد و بعداً تصرّفی را که به او اجازه داده اند بنماید، آن تصرّف صحیح است

قرض

اَحکام قَرض

قرض دادن از کارهای مستحبّی است که در آیات قرآن و اخبار، راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم

(صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ) روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می شود و ملائکه بر او رحمت می فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می شود

(مسأله ۲۲۶۷) در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است ولی مقدار آن باید کاملاً معلوم باشد

(مسأله ۲۲۶۸) اگر در قرض شرط کنند که در وقت معیّن آن را بپردازد پیش از رسیدن آن وقت، لازم نیست طلبکار قبول کند، ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهند، باید قبول نماید

(مسأله ۲۲۶۹) اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن مدّت نمی تواند طلب خود را مطالبه نماید ولی اگر مدّت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد؛ میتواند طلب خود را مطالبه نماید

(مسأله ۲۲۷۰) اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد واگر تاخیر بیندازد، گناهکار است

(مسأله ۲۲۷۱) اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آن احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد

(مسأله ۲۲۷۲) کسی که بدهکار است و

نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر کاسب است باید برای پرداخت بدهی خودش کسب کند وکسی هم که کاسب نیست چنانچه بتواند کاسبی کند، احتیاط واجب آن است که کسب کند و بدهی خود را بدهد

(مسأله ۲۲۷۳) کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب اورا به فقیر بدهد و شرط نیست در فقیر که سیّد نباشد

(مسأله ۲۲۷۴) اگر مال میّت بیشتر از خرج واجب کفن ودفن و بدهی او نباشد؛ باید مالش را به همین مصرفها برسانند وبه وارث او چیزی نمیرسد

(مسأله ۲۲۷۵) اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند وقیمت آن کم شود، یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است ولی اگر هر دو به غیر آن راضی شود اشکال ندارد

(مسأله ۲۲۷۶) اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد وصاحب مال، آن را مطالبه کند، احتیاط مستحبّ آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد

(مسأله ۲۲۷۷) اگر مسی که قرض می دهد شرط کند که یک من وپنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا وحرام است بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار، کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلاً شرط کند یک تومانی را قرض کرده با یک کبریت پس دهد، ربا وحرام است ونیز اگر با شرط کند که چیزی راکه قرض می گیرد بطور مخصوصی پس دهد، مثلاً مقداری طلای نساخته به او بدهد وشرط

کنـد که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا وحرم می باشد ولی اگر بدون اینکه شـرط کند؛ خود بدهکار زیادتر از آنچه کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحبّ است

(مسأله ۲۲۷۸) ربـا دادن مثـل ربـا گرفتن حرام است و کسـی که قرض ربـائی گرفته مالـك آن نمی شـود و نمی توانـد در آن تصـرّف کند ولی چنانچه طوری باشد که اگر قرار ربا را هم نداده بودند، صاحب پول راضی بود که گیرنده قرض در آن پول تصرّف کند، قرض گیرنده، می تواند در آن تصرّف نماید

(مسأله ۲۲۷۹) گنـدم، یا چیزیماننـد آن را به طور قرض ربائی بگیرد وبا آن زراعت کنـد، حاصـلی که از آن بدست می آید مال قرض دهنده است

(مسأله ۲۲۸۰) اگر لباسـی را به ذمّه بخرد وبعـداً از پولی که ربـا گرفته، یـا از پول حلالی که که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد پوشـیدن آن لباس ونماز خواندن با آن اشـکالی ندارد ولی اگر به فروشـنده بگوید که این لباس را با این پول یعنی پول ربائی یا حلال مخلوط به حرام می خرم، پوشـیدن آن لباس حرام است واگر بداند پوشـیدن آن حرام است، نماز هم با آن باطل می باشد

(مسأله ۲۲۸۱) اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شـهر دیگر از او کمتر بگیرد، اشکال ندارد واین را صَرف برات می گویند

(مسأله ۲۲۸۲) اگر مقـداری پول به کسـی بدهد که بعد از چند روز در شـهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلاً نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا وحرام است، ولی چناچه کسی که

زیادی را می گیرد در مقابل زیادی جنس بدهـد یا عملی انجام دهد اگر آن جنس ویا عمل از لحاظ ارزش با آن زیادی تقریباً مساوی باشد ونیز این کار راهی و حیله ای برای فرار از ربا نباشد، اشکال ندارد

(مسأله ۲۲۸۳) اگر کسی بخواهد پولی قرض کند وربا بدهد وربا بگیرد وبه یکی از راه هائی که در بعض رساله های عملیه ذکر شده بخواهد از ربا فرار کند جایز نیست و زیاده ای که می گیرد بر او حلال نمی شود، پس ربای قرضی به وجهی از وجوه حلال نیست

(مسأله ۲۲۸۴) اگر پولی به بانک یا غیر از آن بدهد، جائز نیست بگیرند، اگر چه قرار هم نگذاشته باشند، بلی اگر قرض گیرنده مجّاناً چیزی بدهد حرام نیست، وجائز است گرفتن آن

حواله دادن

اَحکامِ حواله دادن

(مسأله ۲۲۸۵) اگر انسان طلبکار خودرا حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد وطلبکار قبول نماید، بعد از آنکه حواله درست شد که به او حواله شده بدهکار می شود، ودیگر طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار اوّلی مطالبه نماید

(مسأله ۲۲۸۶) بدهکار وطلبکار وکسی که سر او حواله شده، باید مکلّف وعاقل باشند وکسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خودرا در کارهای بیهوده مصرف نکنند ولی اگر بعد از بالغ شدن سفیه شده باشند تا حاکم شرع آنان را از تصرّف در اموالشان جلوگیری نکرده معامله ایشان اشکال ندارد ونیز اگر حاکم شرع کسی را به واسطه ور شکستگی از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد، نمی شود اورا حواله بدهند که طلبش از دیگری بگیرد وخودش هم نمی

تواند به کسی حواله بدهد ولی اگر حواله بر کسی مدیون نیست داده شود در حواله دهنده وکسی که به او حواله شده، مجبور نبودن شرط نیست

(مسأله ۲۲۸۷) اگر سر کسی حواله بدهند که بدهکار است، احتیاط واجب آن است که قبول کند ولی حواله دادن سر کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند، ونیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است؛جنس دیگر حواله دهد مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد؛ تا او قبول نکند حواله صحیح نیست

(مسأله ۲۲۸۸) موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهد ازکسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می دهد واز آن کس بگیرد

(مسأله ۲۲۸۹) حواله دهنده وطلبکار باید مقدار حواله وجنس آن را بدانند، پس اگر مثلّا ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد وبه او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر؛ وآن را معیّن نکند، حواله درست نیست

(مسأله ۲۲۹۰) اگر بدهی واقعاً معیّن باشد ولی بدهکار وطلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند، حواله صحیح است؛ مثلًا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد وپیش از دیدن دفتر حواله بدهد وبعد دفتر را ببیند وبه طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح است

(مسأله ۲۲۹۱) طلبکار می تواند حواله را قبول نکند؛ اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد ودر پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید

(مسأله ۲۲۹۲) اگر کسی حواله بدهد

که بـدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کنـد، پیش از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد ولی اگر طلبکـار طلب خود را به مقـدار کمتری صـلح کنـد، کسـی که حواله را قبول کرده می توانـد تمام مقـدار حواله شـده را از حواله دهنده مطالبه نماید

(مسأله ۲۲۹۳) بعـد از آنکه حواله درست شـد، حواله دهنـده وکسـی که به او حوال شـده، نمی توانند حواله را بهم بزنند، وهر گاه کسـی که به او حواله شـده در موقع حواله فقیر نباشـد یعنی غیر از چیزهائی که در دَیْن مسـتثنی است مالی داشـته باشد که بتوانـد حواله را بـپردازد اگر چه بعـداً فقیر شود، طلبکـار هم نمی توانـد حواله را بهم بزنـد وهمچنین است اگر موقع حواله فقیر باشـد وطلبکار بدانـد فقیر است ولی اگر ندانـد فقیر است وبعد بفهمد، اگر چه در آن وقت مالدار شده باشد؛ طلبکار می تواند حواله را بهم بزند وطلب خودرا از حواله دهنده بگیرد

(مسأله ۲۲۹۴) اگر بـدهکار وطلبکار وکسـی که به او حواله شـده؛ یا یکی از آنان برای خود حقّ بهم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته اند، می توانند حواله را بهم بزنند

(مسأله ۲۲۹۵) اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به خواهش کسـی که به او حواله شده داده است ذمّه او بری می شود ومی تواننـد چیزی را که داده از او بگیرد واگر بـدون خواهش او داده وقصدش این بوده که عوض آن را نگیرد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید

رهن

اَحکام رَهْن

(مسأله ۲۲۹۶) رهن آن است که بدهکار مقداری از مال

خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال به دست آورد

(مسأله ۲۲۹۷) در رهن لازم نیست صیغه بخوانند وهمین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد وطلبکار هم به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است

(مسأله ۲۲۹۸) گرو دهنده وکسی که مال را گرو می گیرد باید مکلّف وعاقل باشند وکسی آنها را مجبور نکرده باشد ونیز گرو دهنده در حال بالغ شدن باید سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند بلکه اگر به واسطه ورشکستگی یا برای آنکه بعد از بالغ شدن سفیه شده حاکم شرع اورا از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد نمی تواند مال خود را گرو بگذارد

(مسأله ۲۲۹۹) انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرّف کند واگر مال کس دیگر را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید به گرو گذاشتن راضی هستم

(مسأله ۲۳۰۰) چیزی را که گرو می گذارند، باید خرید وفروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب ومانند آنرا گرو بگذارند، درست نیست

(مسأله ۲۳۰۱) استفاده چیزی را که گرو می گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته

(مسأله ۲۳۰۲) طلبکار وبدهکار نمی توانند مالی را که گرو گذاشته، بدون اجازه یکدیگر ملک کسی کنند، مثلاً ببخشند یا بفروشند؛ ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد، بعد دیگری بگوید راضی هستم اشکال ندارد

(مسأله ۲۳۰۴) اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد طلبکار مطالبه کند واو ندهد، طلبکار

می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد وطلب خود را بردارد وباید

بقیّه را به بدهکار بدهد؛ ولی اگر به حاکم شرع دسترسی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد

(مسأله ۲۳۰۵) اگر بـدهکار غیر از خـانه ای که در آن نشسـته وچیزهـائیماننـد اثـاثیه خانه محلّ او است، چیز دیگری نداشـته باشـد، طلبکـار نمی توانـد طلب خود را از مطـالبه کنـد ولی اگر مالی را گرو گذاشـته خانه واثاثیه هم باشـد، طلبکار می تواند بفروشد وطلب خود را بردارد

ضامن شدن

اَحکام ضامن شدن

(مسأله ۲۳۰۶) اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را یدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشـد به طلبکار بگوید که من ضامن شده ام طلب تو را بدهم وطلبکار هم رضایت خودرا بفهمانده ولی راضـی بودن بدهکار شرط نیست

(مسأله ۲۳۰۷) ضامن وطلبکار، باید مکلّف وعاقل باشـند وکسـی هم آنها را مجبور نکرده باشد ونیز باید سـفیه نباشـند که مال خودرا در کارهای بیهوده مصـرف کنند، و کسـی که به واسـطه ورشکستگی حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده بابت طلبی که دارد دیگری نمی تواند ضامن او شود

(مسأله ۲۳۰۸) هر گاه برای ضامن شدن خودش شرطی قراردهد، مثلاً بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد من می دهم، احتیاط واجب آن است که به ضامن شدن او ترتیب اثر ندهند

(مسأله ۲۳۰۹) کسـی که انسان ضامن بـدهی او می شود بایـد بـدهکار باشد، پس اگر کسـی بخواهد از دیگری قرض کند؛ تا وقتی قرض نکرده، انسان نمی تواند ضامن او شود

(مسأله ۲۳۱۰) در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار وجنس بدهی، همه معیّن باشد، پس اگر دو نفر

از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معیّن نکرده که طلب کدام را می دهد، ضامن شدن او باطل است و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معیّن نکرده که بدهی کدام را می دهد، ضامن شدن او باطل می باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلاً ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معیّن نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول، صحیح نیست

(مسأله ۲۳۱۱) اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید

(مسأله ۲۳۱۲) اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد؛ نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد

(مسأله ۲۳۱۳) ضامن و طلبکار می توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند

(مسأله ۲۳۱۴) هر گاه انسان در موقع ضامن شدن، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی تواند ضامن بودن او را بهم بزند و طلب خود را از بدهکار اوّل مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود

(مسأله ۲۳۱۵) اگر انسان در موقعی که ضامن می شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و

بعد مُلتَفِت شود؛ می تواند ضامن بودن او را بهم بزند

(مسأله ۲۳۱۶) اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد؛ نمی تواند چیزی از او بگیرد

(مسأله ۲۳۱۷) اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد؛ می تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید، ولی اگر بجای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده برنج بدهد، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد، اشکال ندارد

کفالت

اَحکام کَفالت

(مسأله ۲۳۱۸) کفالت آن است که انسان ضامن شود که هر وقت طلبکار بدهکار را خواست، به دست او بدهد و همچنین اگر کسی بر دیگری حقّی داشته باشد یا ادّعای حقّی کند که دعوای او قابل قبول باشد چنانچه انسان ضامن شود که هر وقت صاحب حقّ یا مدّعی طرف را خواست به دست او بدهد عملش را کفایت و به کسی که اینطور ضامن می شود کفیل می گویند

(مسأله ۲۳۱۹) کفایت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگر چه عربی نباشد به طلبکار بگوید که من ضامنم هر وقت بدهکار خود را بخواهی به دست تو بدهم و طلبکار هم قبول نماید

(مسأله ۲۳۲۰) کفیل باید مُکلَّف باشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید

(مسأله ۲۳۲۱) یکی از هفت چیز؛ کفالت را بهم می زند:

اوّل: کفیل، بدهکار به دست طلبکار بدهد

دوّم: طلب طلبکار

داده شود

سوّم: طلبکار از طلب خود بگذرد

چهارم: بدهکار بمیرد

پنجم: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند

ششم: کفیل بمیرد

هفتم: کسی که صاحب حقّ است به وسیله حواله یا طور دیگری حقّ خود را به دیگری واگذار نماید

(مسأله ۲۳۲۲) اگر کسی به زور بدهکار را از دست طلبکار رها کند؛ چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده؛ باید او را به دست طلبکار بدهد و یا طلب طلبکار را بپردازد

امانت

اَحکام وَدیعه (امانت)

(مسأله ۲۳۲۳) اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند، یا بدون اینکه حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعداً گفته می شود، عمل نماید

(مسأله ۲۳۲۴) امانت دار و کسی که مال را امانت می گذارد، باید هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش بچّه یا دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه و بچّه مالی را پیش کسی امانت بگذارند، صحیح نیست

(مسأله ۲۳۲۵) اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را به طور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچّه یـا دیوانه است، بایـد به ولّی او برسانـد و چنانچه مال تلف شود، بایـد عوض آن را بدهـد، ولی اگر برای اینکه مال از بین نرود آن را از بچّه گرفته چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست

(مسأله ۲۳۲۶) کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، بنابر احتیاط واجب باید قبول

نکند، ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن عاجز تر باشد و کسی هم که بهتر حفظ کند نباشد، این احتیاط واجب نیست

(مسأله **۲۳۲۷**) اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شخص مال را برندارد وآن مال تلف شود؛ کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحبّ آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید

(مساله **۲۳۲۸**) کسی که چیزی را امانت می گذارد، هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می کند، هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش بر گرداند

(مسأله **۲۳۲۹**) اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه ر بهم بزند باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولّی صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست، واگر بدون عذر؛ مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد

(مسأله **۲۳۳۰**) کسی که امانت را قبول می کند، اگر برای آن جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیّه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در امانت خیانت کرده در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جائی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد

(مسأله **۲۳۳۱**) کسی که امانت را قبول می کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدّی یعنی زیاده روی هم ننماید و اتفاقا آن مال تلف شود، ضامن نیست ولی اگر

به اختیار خودش آن را در جائی بگذارد که گمان می رود ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد، مگر آنکه جائی محفوظ از آن نداشته باشد و نتواند مال را به صاحبش یا به کسی که بهتر حفظ کند برساند که در این صورت ضامن نیست

(مسأله **۲۳۳۲**) اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معیّن کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود، نباید آن را جای دیگر ببری، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین برود و بداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون ببری، می تواند آن را به ای دیگر ببرد، واگر در آنجا ببرد و تلف شود ضامن نیست ولی اگر نداند به چه جهت گفته که به جای دیگر نَبَرَدْ، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، احتیاط واجب آن است که عوض آن را بدهد

(مسأله **۲۳۳۳**) اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معیّن کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین می رود باید آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظ تر است ببرد و چنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست مگر آنکه صاحب مال هم احتمال تلف شدن مال را درآنجا بدهد در این صورت

لازم نیست از آنجا ببرد

(مسأله ۲۳۳۴) اگر صاحب مال دیوانه شود کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد، واگر بدون عذر شرعی مال را به ملیّ او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۳۳۵) اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید مال را به وارث او برساند یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آنکه می خواهد بفهمد کسی که می گوید من وارث میّتم راست می گوید یا نه، یا میّت وارث دیگری دارد یا نه؛ مال را ندهد و عجالتاً خبر هم ندهد و مال تلف شود، ضامن نیست

(مسأله ۲۳۳۶) اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد؛ کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده اند پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سهم دیگران است

(مسأله ۲۳۳۷) اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به او برساند

(مسأله ۲۳۳۸) اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن

را به حاکم شرع بدهد وچنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطّلاع دارد، لازم نیست وصیّت کند وگرنه باید وصیّت کند و شاهد بگیرد و به وصیّ و شاهد، اسم صاحب مال و جنس و خصوصیّات مال و محلّ آن را بگوید

(مسأله ۲۳۳۹) اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود باید عوضش را بدهد، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود، یا بعد از مدّتی پشیمان شود و وصیّت کند

عاریه

اَحکام عارِیَه

(مسأله ۲۳۴۰) عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی هم از او نگیرد

(مسأله ۲۳۴۱) لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، واگر مثلًا لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است

(مسأله ۲۳۴۲) عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگران واگذار کرده، مثلاً- آن را اجاره داده؛ در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده بگوید به عاریه دادن راضی هستم

(مسأله ۲۳۴۳) چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلاً- آن را اجاره کرده می تواند عاریه بدهد ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند؛ نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد

(مسأله ۲۳۴۴) اگر دیوانه و بچّه، مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست،

امّا اگر ولیّ بچّه بنابر مصلحت عاریه دهد و نیز بچّه با اذن ولیّ عاریه دهد، اشکال ندارد

(مسأله ۲۳۴۵) اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود ضامن نیست؛ ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد؛یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید آن را بدهد

(مسأله ۲۳۴۶) اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد؛ چنانچه تلف شود ضامن نیست

(مسأله ۲۳۴۷) اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد

(مسأله ۲۳۴۸) اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصّرف کند مثلاً دیوانه شود؛ عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولیّ او بدهد

(مسأله ۲۳۴۹) کسی که چیزی عاریه داده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس دهد

(مسأله ۲۳۵۰) عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد، مثل ظرف طلا و نقره، باطل است

(مسأله ۲۳۵۱) عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیواند نر برای کشیدن بر ماده صحیح است

(مسأله ۲۳۵۲) اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک، یا وکیل یا ولیّ او بدهد و بعد آن چیز تلف شود عاریه کننده ضامن نیست ولیّ اگر بدون اجازه صاحب مال یا وکیل یا ولیّ او به جائی ببرد که صاحبش معمولاً به آنجا می برده، مثلاً اسب را در

اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد و بعد تلف شود یا کسی آن را تلف کند، ضامن است

(مسأله ۲۳۵۳) اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد مثلاً- لباس را عاریه دهد که با آن نماز بخوانند، باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می کند، بگوید

(مسأله ۲۳۵۴) چیزی را که عاریه کرده، بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره یا در عاریه دهد

(مسأله ۲۳۵۵) اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اوّل آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دوّمی باطل نمی شود

(مسأله ۲۳۵۶) اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد

(مسأله ۲۳۵۷) اگر مالی را که می داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ای ببرد و در دست او از بین برود، مالك می تواند عوض مال و عوض استفاده ای را که عاریه کننده برده از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر عوض مال یا استفاده آن را از عاریه بگیرد او نمی تواند چیزی را که به مالك می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید

(مسأله ۲۳۵۸) اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده

طلا و نقره باشد، عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی تواند چیزی را که به صاحب مال می دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید

ازدواج

اهمیت ازدواج در اسلام

ازدواج یکی از مستحبّات بسیار موکّد اسلام است و احادیث بسیاری از حضرت رسول اکرم و اهل بیت مکرّم آن حضرت (سلام الله علیهم) در رابطه با ترغیب و تشویق به ازدواج و انتقاد و مذمّت از ترک ازدواج صادر شده است

حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه و آله) فرمودند: «هیچ خانه ای در نزد خداوند، بهتر از خانه ای که به وسیله ازدواج برپا می شود و آباد می گردد، نیست» و نیز آن حضرت فرمودند: «کسی که ازدواج کرد نصف دین خود را حفظ کرده است و مراقب نصف دیگر دین خود باشد»

حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: «دو رکعت نماز یک انسان متأهّل از ۷۰ رکعت نمازی که شخص عَزَبْ بجا می آورد، با فضیلّت تر است»

حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه و آله) فرمودند: «پست ترین مُردگان شما افرادی هستند که از ازدواج کردن خودداری کرده و عَزَب مانده اند» و اگر کسی بترسد که اگر ازدواج نکند در حرام می افتد، ازدواج بر او واجب می شود بر اساس احادیث اهل بیت (علیهم السّلام) مخصوصاً ترک ازدواج بخاطر ترس از فقر و عدم امکانات اقتصادی، مذموم است

حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «کسی که به واسطه ترس از فقر ترک ازدواج می کند نسبت به خداوند سوءظنّ (گمان بد) بکار برده است و خداوند متعال فرموده است: ان یکونوا فقراء یغنهم الله من

فضله یعنی اگر ازدواج کنندگان در فقر و مضیقه اقتصادی باشند خداوند آنها را از فضل و کرم خود بی نیاز خواهد کرد»

طبق احادیث اسلامی و این آیه از قرآن کریم، ازدواج موجب از بین رفتن فقر و بوجود آمدن وسعت اقتصادی است شخصی در محضر مبارک حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از مضیقه اقتصادی شکایت کرد، حضرتش فرمودند: «ازدواج کن تا مشکلات اقتصادی تو بر طرف شود» و این جریانات تا سه مرتبه تکرار شد و در هر دفعه آن حضرت وی را امر به ازدواج کرد و نیز آن حضرت فرمودند: «ازدواج کنید تا روزی شما وسعت پیدا بکند»

حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: «افزایش روزی با ازدواج و داشتن اهل و عیال تَوأم است»

در امر ازدواج باید قبل از هر چیز و بیش از همه به ایمان و تقوا و تعهّد اسلامی توجّه داشت

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «هنگامی که افرادی که از جهت اخلاق و تعهّد اسلامی و تدّین شایستگی دارند برای خواستگاری آمدند در ازدواج و وصلت با آنها جواب منفی ندهید و به ازدواج با آنها اقدام کنید و گرنه فتنه و فساد بزرگی دامنگیر جامعه خواهد شد»

اَحکام نِکاح یا ازدواج

به واسطه عقد ازدواج، زن به مرد حلال می شود و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم، عقد دائم آنست که مدّت زناشویی در آن معین نشود و زنی را که به این قسم عقد می کنند دائمه گویند و عقد غیر دائم آن است که مدّت زناشویی در آن معیّن شود، مثلاً زن را به مدّت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه

یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند و زنی را که به این قسم عقد کنند مُتْعَه و صیغه نامند

احکام عقد

(مسأله ۲۳۵۹) در زناشوئی چه دائم و چه غیر دائم باید صیغه خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست و صیغه عقد را یا خود زن و مرد می خوانند یا دیگری را وکیل می کنند که از طرف آنان بخوانند

(مسأله ۲۳۶۰) وکیل لازم نیست مرد باشد، زن می تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود

(مسأله ۲۳۶۱) زن و مرد تا یقین نکنند که وکیل آنها، صیغه را خوانده است نمی توانند به یکدیگر نگاه محرمانه نمایند و گمان به اینکه وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی کند، ولی اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده ام کافی است

(مسأله ۲۳۶۲) اگر زنی کسی را وکیل کند که مثلاً ـ ده روز او را به عقد مردی در آورد و ابتدای ده روز را معیّن نکند در صورتی که از گفته زن معلوم شود که به وکیل اختیار کامل داده آن وکیل می تواند هر وقت که بخواهد او را ده روز به عقد آن مرد در آورد و اگر معلوم باشد که زن، روز یا ساعت معیّنی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند

(مسأله ۲۳۶۳) یک نفر می تواند برای خواندن صیغه عقد دائم یا غیر دائم از طرف زن و مرد وکیل شود و نیز مرد می تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند و همچنین زن می تواند از طرف مرد وکیل

شود که خود را به عقد او در آورد ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند

دستور خواندن عقد دائم

(مسأله ۲۳۶۴) اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اوّل زن بگوید: زَوَّجْتُکَ نَفْسی عَلَی الصَّداقِ الْمَعْلُوم (یعنی خود را زن تو نمودم به مهری که معیّن شده) پس از آن بدون فاصله مرد بگوید: قَبِلْتُ التَّزویجَ (یعنی قبول کردم این ازدواج را) عقد صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را بخواند، چنانچه مثلاً اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل زن بگوید: زَوَّجْتُ مُوَکِّلَتی فاطِمَةَ مُوَکِّلَکَ اَحْمَدَ عَلَی الصِّداقِ الْمَعْلُوم، پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید: قَبِلْتُ لِمُوَکِّلی اَحْمَدْ عَلَی الصِّداقِ صحیح می باشد و بهتر آنست لفظی که مرد می گوید با لفظی که زن می گوید مطابق باشد، مثلاً اگر زن زَوَجْتُ می گوید مرد هم قَبِلْتُ التَّزْویجَ بگوید

دستور خواندن عقد غیر دائم

(مسأله ۲۳۶۵) اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند، بعد از آنکه مدّت و مَهر را معیّن کردند، چنانچه زن بگوید: زَوَجْتُکَ نَفْسی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُوم ، بعد بدون فاصله مرد بگوید قَبِلْتُ صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند و اوّل وکیل زن به وکیل مرد بگوید: مَتَّعْتُ مُوَکِّلَتی مُوَکِّلَکَ فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُوم، پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید: قَبِلْتُ لِمُوَکِلی هکَذا صحیح میباشد

شرائط عقد

(مسأله ۲۳۶۶) عقد ازدواج چند شرط دارد:

اوّل: آنکه اگر مرد و زن قدرت خواندن صیغه عقد به عربی را داشته باشند،، به عربی بخوانند؛ ولی اگر مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند؛ به هر لفظی که صیغه را بخوانند صحیح است و لازم هم نیست که وکیل بگیرند امّا باید لفظی بگویند که معنی

«زَوَّجْتُ (تاآخر) وقَبِلْتُ» را بفهماند

دوّم: مرد و زن یا وکیل آنها که صیغه را می خوانند، قصد انشاء داشته باشند، یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می خوانند، زن به گفتن «زَوَّجْتُکَ نَفْسی» قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و با گفتن این لفظ پیمان زناشوئی میان خود و آن مرد ببندد و مرد به گفتن «قَبِلْتُ التَّزْویجَ»این پیمان و زن بودن او را برای خود قبول نماید، و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می خوانند، به گفتن «زَوَّجْتُ (تا آخر) و قَبِلْتُ» قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده اند، زن و شوهر شوند و میان آنها زناشوئی برقرار شود

سوّم: کسی که صیغه را می خواند عاقل باشد،

و بنابر احتیاط مستحّب بالغ باشد چه برای خود بخواند و چه از طرف دیگری وکیل شده باشد؛ ولی اگر نا بالغ ممیِّز، با قصد انشاء صیغه عقد را برای دیگری وکالتاً یا فضولتاً اجرا کند و او اجازه دهد یا برای خود با اذن یا اجازه ولّی عقد کند یا بعد از بلوغ، عقد قبل از بلوغ را، برای خود قبول کند، صحیح می باشد

چهارم: اگر وکیل زن و شوهر یا ولّی آنها صیغه را می خوانند، در عقد، زن و شوهر را معیّن کنند، مثلاً اسم آنها را ببرند یا به آنها اشاره نمایند، پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید زَوَجْتُكَ اِحْدی بَناتی (یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را) و او بگوید قَبِلْتُ یعنی قبول کردم، چون در موقع عقد، دختر معیّن نبوده عقد باطل است

پنجم: زن و مرد با ازدواج راضی باشند، ولی اگر زن ظاهراً به کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلباً راضی است، عقد صحیح است

(مسأله ۲۳۶۷) اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند، عقد باطل است

(مسأله ۲۳۶۸) کسی که دستور زبان عربی را نمی داند، اگر قرائتش صحیح باشد و معنای هر کلمه از عقد را جداگانه بداند واز هر لفظی معنای آن را قصد نماید می تواند عقد را بخواند

(مسأله ۲۳۶۹) اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند وبعداً زن و مرد بگویند به آن عقد راضی هستیم، عقد صحیح است

(مسأله ۲۳۷۰) اگر زن ومرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند وبعد از خواندن عقد راضی شوند

وبگويند به آن عقد راضى هستيم، عقد صحيح است

(مسأله ۲۳۷۱) پـدر وجدّ پـدرى مى تواننـد براى فرزنـد نابالغ يا ديوانه خود كه به حال ديوانگى بالغ شده است وهمچنين اگر ديوانگى بعـد از بلوغ بوده، ازدواج كننـد وبعد از آنكه آن طفل بالغ شد يا ديوانه عاقل گرديد، اگر ازدواجى كه براى او كرده اند مفسده اى نداشته، نمى تواند آن را بهم بزند واگر مفسده اى داشته، مى تواند آن را بهم بزند

(مسأله ۲۳۷۲) دخترى كه به حدّ بلوغ رسـيده ورشيده است، يعنى مصلحت خود را تشخيص مى دهد؛ اگر بخواهد شوهر كند؛ بنابر اقوى اجازه پـدر يا جـدّ پدرى لازم نيست، هر چند كه بهتر آن است كه بدون نظر واجازه آنها اقدام به ازدواج نكند، ولى ازدواج با كره اى كه به حدّ رشد وتشخيص مصلحت نرسيده است، بدون اجازه پدر يا جدّ صحيح نيست

(مسأله ۲۳۷۳) اگر پدر وجدّ پدرى غائب باشـند به طورى كه نشود از آنان اذن گرفت ودختر هم احتياج به شوهر كردن داشته باشـد لازم نيست از پدر وجدّ پدرى اجازه بگيرند وهمچنين اگر از ازدواج با كسـى كه با دختر كفو است، را شـرعاً و عرفاً منع كنند و دختر احتياج به شوهر كردن داشـته باشد و نيز اگر دختر باكره نباشد، در صورتى كه بكارتش به واسطه شوهر كردن از بين رفته باشد، اجازه پدر و جدّ لازم نيست

(مسأله ۲۳۷۴) اگر پدر، يا جدّ پدرى براى پسر نابالغ خود زن بگيرد، پسر بايد بعد از بالغ شدن، خرج آن زن را بدهد

(مسأله ۲۳۷۵) اگر پدر يا جدّ پدرى براى پسر نابالغ خود زن بگيرد، چنانچه پسر

در موقع عقد مالی داشته، مدیون مهر زن است و اگر در موقع عقد مالی نداشته، پدر یا جدّ او باید مهر زن را بدهند

عیبهائی که بواسطه آنها می شود عقد را بهم زد

(مسأله ۲۳۷۶) اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از این هفت عیب را دارد می تواند عقد را بهم بزند:

اوّل: دیوانگی

دوّم: مرض خوره

سوّم: مرض برص (پیسی)

چهارم: کوری

پنجم: شل بودن به طوری که معلوم باشد

ششم: آنکه افضا شده، یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد، ولی اگر راه حیض و غائط او یکی شده باشد بهم زدن عقد اشکال دارد و باید احتیاط شود

هفتم: آنکه گوشت، یا استخوانی یا غدّه ای در فَرْج او باشد که مانع نزدیکی شود

(مسأله ۲۳۷۷) اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او قبل از عقد دیوانه بوده یا بعداً دیوانه شده است یا قبل از عقد آلتِ مردی نداشته یا قبل از عقد عِنِین بوده است و نمی تواند وطی و نزدیکی نماید یا بعد از عقد بدون آنکه نزدیکی کرده باشد، عِنِّین شده یا تخم های او را قبل از عقد کشیده اند می تواند عقد را بهم بزند

(مسأله ۲۳۷۸) اگر مرد یا زن، به واسطه یکی از عیبهائی که در دو مسأله پیش گفته شد، عقد را بهم بزند، باید بدون طلاق از هم جدا شوند

(مسأله ۲۳۷۹) اگر به واسطه آنکه مرد عِنِّین است و نمی تواند وطی و نزدیکی کند؛ زن عقد را به هم بزند، شوهر باید نصف مهر را بدهد ولی اگر به واسطه یکی از عیبهای دیگری که گفته شد مرد یا زن عقد را بهم بزند، چنانچه

مرد با زن نزدیکی نکرده باشد، چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مِهر را بدهد

عدّه ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است

(مسأله ۲۳۸۰) ازدواج با زنهائی که مثل مادر و خواهر و مادر زن با انسان محرم هستند، حرام است

(مسأله ۲۳۸۱) اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگر چه با او نزدیکی نکند، مادر و مادرِ آن زن و مادر پدر او و هرچه بالا روند به آن مرد محرم می شوند

(مسأله ۲۳۸۲) اگر زنی را عقد کند و با نزدیکی نماید، دختر و نوه دختری و پسری آن زن هر چه پائین روند، چه در وقت عقد باشند یا بعداً به دنیا بیایند، به آن مرد محرم می شوند

(مسأله ۲۳۸۳) اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی هم نکرده باشد، تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی تواند با دختر او ازدواج کند

(مسأله ۲۳۸۴) عمّه و خاله پدر و عمّه و خاله پدر ِ پدر و عمّه و خاله مادر و عمّه و خاله مادرِ مادر هر چه بالا روند، به انسان محرمند

(مسأله ۲۳۸۵) پدر و جّد شوهر، هر چه بالا روند و پسر و نوه پسری و دختری او هر چه پائین آیند چه در موقع عقد باشند، یا بعداً به دنیا بیایند به زن او محرم هستند

(مسأله ۲۳۸۶) اگر زنی را برای خود عقد کند، دائمه باشد یا صیغه، تا وقتی که آن زن در عقد او است، نمی تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید

(مسأله ۲۳۸۷) اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می شود، طلاق رجعی دهد، در بین عدّه نمی تواند

خواهر او را عقد نماید، بلکه در عدّه طلاق بائن هم که بعداً بیان می شود، احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با خواهر او خودداری نماید و اگر زنی را متعه کرده باشد و مدّت او را بخشیده یا تمام شده باشد، بنابر اقوی در عدّه او می تواند با خواهر او به طور دائم یا موّقت ازدواج کند

(مسأله ۲۳۸۸) انسان نمی تواند بدون اجازه زنِ خود با خواهر زاده و برادر زاده او ازدواج کند ولی اگر بدون اجازه زنش آنان را عقد نماید و بعداً زن راضی شود و بگوید به آن عقد راضی هستم آن عقد صحیح و نافذ می شود

(مسأله ۲۳۸۹) اگر زن بفهمد شوهرش برادر زاده و خواهر زاده او را عقد کرده و حرفی نزند؛ چنانچه بعداً رضایت ندهد عقد آنان باطل است

(مسأله ۲۳۹۰) اگر انسان پیش از آنکه دختر عمّه یا دختر خاله خود را بگیرد با مادر آنان زنا کند، دیگر نمی تواند با آنان ازدواج نماید

(مسأله ۲۳۹۱) اگر با دختر عمّه یا دختر خاله خود ازدواج نماید و پیش از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید عقد آنان اشکال ندارد

(مسأله ۲۳۹۲) اگر با زنی غیر از عمّه و خاله خود زنا کند، احتیاط واجب آن است که با دختر او ازدواج نکند، ولی اگر زنی را عقد نماید و با او نزدیکی کند، بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی شود، و همچنین است اگر بعد از عقد پیش از آنکه با او نزدیکی کند با مادر او زنا نماید، ولی در این صورت احتیاط مستحّب

آن است که از آن زن جدا شود

(مسأله ۲۳۹۳) زن مسلمان نمی تواند به عقد کافر در آید، مرد مسلمان هم نمی تواند با زنهای کافره غیر اهل کتاب ازدواج نماید، ولی متعه کردن زن اهل کتاب مانند یهود و نصاری مانعی ندارد، بلکه ازدواج آنها به طور دوام نیز بنابر اقوی جائز است ولی این احتیاط ترک نشود که در صورتی اقدام به ازدواج به طور دوام به آنها بکند که متمّکن از ازدواج با زن مسلمان نباشد

(مسأله ۲۳۹۴) اگر با زنی که در عدّه طلاق رجعی است زنا کند، آن زن بر او حرام می شود و اگر با زنی که در عدّه متعه، یا طلاق بائن، یا عدّه وفات است، زنا کند بعداً می تواند او را عقد نماید، اگر چه احتیاط مستحّب آن است که با او ازدواج نکند و معنای طلاق رجعی و طلاق بائن و عدّه متعه و عدّه وفات در احکام طلاق گفته خواهد شد

(مسأله ۲۳۹۵) اگر با زن بی شوهری که در عدّه نیست زنا کند، بعداً می تواند آن زن را برای خود عقد نماید، ولی احتیاط مستحّب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند بعد او را عقد نماید، و همچنین است اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند

(مسأله ۲۳۹۶) اگر زنی را که در عدّه دیگری است برای خود عقد کند، چنانچه مرد و زن، یا یکی از آنان بدانند که عدّه زن تمام نشده و بدانند عقد کردن زن در عدّه حرام است آن زن بر او محرم می شود، اگر چه مرد بعد از عقد کردن با آن

زن نزدیکی نکرده باشد

(مسأله ۲۳۶۷) اگر زنی را برای خود عقـد کند و بعد معلوم شود که در عدّه بوده چنانچه هیچکدام نمی دانسـته اند زن در عدّه است و نمی دانسـته انـد که عقد کردن زن در عدّه حرام است، در صورتی که مرد با او نزدیکی کرده باشد، آن زن بر او حرام ابدی می شود

(مسأله ۲۳۹۸) اگر انسان بدانـد زنی شوهر دارد و با او ازدواج کنـد بایـد از او جـدا شود و بعـداً هم نمی تواند او را برای خود عقد کند و همچنین است اگر نداند که آن زن شوهر دارد ولی بعد از ازدواج با او نزدیکی کرده باشد

(مسأله ۲۳۹۹) زن شوهر دار اگر زنـا بدهـد بر مرد زنا کننـده حرام ابـدی می شود ولی بر شوهر خود حرام نمی شود و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است که شوهر، او را طلاق دهد ولی باید مهرش را بدهد

(مسأله ۲۴۰۰) زنی را که طلاق داده اند و زنی که صـیغه بوده و شوهرش مدّت او را بخشـیده یا مدّتش تمام شده، چنانچه بعد از مدّتی شوهر کند و بعد شک کند که موقع عقدِ شوهر دوّم، عدّه شوهر اوّل تمام بوده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند

(مسأله ۲۴۰۱) مـادر و خواهر و دختر پسـری که لواط داده بر لواط کننـده حرام است اگر چه لواط کننـده و لواط دهنـده بـالغ نباشند ولی اگر گمان کند که دخول شده؛ یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی شوند

(مسأله ۲۴۰۲) اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج نماید

وبعد از ازدواج با آن کس لواط کند آنها بر او حرام نمی شود هر چند بعد از ازدواج، دخول بر زوجه صورت نگرفته باشد

(مسأله ۲۴۰۳) اگر کسی در حال احرام که یکی از کارهای حجّ است، با زنی ازدواج نمایـد عقد او باطل است، وچنانچه می دانسته که زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی تواند آن زن را عقد کند

(مسأله ۲۴۰۴) اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند، عقد او باطل است، واگر زن می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است، واجب است بعداً با آن مرد ازدواج نکند

(مسأله ۲۴۰۵) اگر مرد طواف نساء را که یکی از کارهـای حـجّ است، بجا نیاورد، زنش که به واسـطه مُحْرِم شـدن بر او حرام شـده بود حلال نمی شود، ونیز اگر زن طواف نساء نکنـد شوهرش بر او حلال نمی شود، ولی اگر بعـداً طواف نساء را انجام دهند به یکدیگر حلال می شوند

(مسأله ۲۴۰۶) اگر کسی دختر نابـالغی را برای خود عقـد کنـد وپیش از آنکه نُه سـال دختر تمـام شود، با او نزدیکی و دخول کند، چنانچه او را اِفضا نماید، هیچ وقت نباید با او نزدیکی کند

(مسأله ۲۴۰۷) زنی را که سه مرتبه طلاق داده انـد بر شوهرش حرام میشود، ولی اگر بـا شـرایطی که در کتاب طلاق گفته می شود با مرد دیگری ازدواج کند، شوهر اوّل می تواند دوباره اورا برای خود عقد نماید

اَحکامِ عقد دائم

(مسأله ۲۴۰۸) زنی که عقد دائمی شده نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود وباید خود را برای هر کامیابی جنسی که

او می خواهـد تسـلیم نمایـد وبـدون عـذر شـرعی از نزدیکی او جلوگیری نکنـد واگر در اینها از شوهر اطاعت کنـد، تهیّه غـذا ولبـاس ومنزل او ولوازم دیگری که در کُتُب دیگر تفصـیلاً ذکر شـده بر شوهر واجب است واگر تهیّه نکنـد چه توانـائی داشـته باشد، مدیون زن است

(مسأله ۲۴۰۹) اگر زن در کارهائی که در مسأله پیش گفته شـد اطاعت شوهر را نکنـد گناهکار است وحقّ غـذا ولباس ومنزل وهمخوابی ندارد، ولی مهر او از بین نمی رود

(مسأله ۲۴۱۰) مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند

(مسأله ۲۴۱۱) مخارج سـفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد با شوهر نیست ولی اگر شوهر مایل باشد که زن را سـفر را ببرد باید خرج سفر اورا بدهد

(مسأله ۲۴۱۲) زنی که از شوهر اطاعت می کند اگر مطالبه خرجی کند وشوهر ندهد می تواند در هر روز به اندازه خرجی آن روز بدون اجازه از مال او بردارد واگر ممکن نیست چنانچه ناچار باشد که معاش خود را تهیّه کند، در موقعی که مشغول تهیه معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست

(مسأله ۲۴۱۳) مرد نمی توانـد زن دائمی خود را به طوری ترک کنـد که نه مثل زن شوهر دار باشـد نه مثل زن بی شوهر، لکن واجب نیست هر چهار شب یک شب نزد او بماند

(مسأله ۲۴۱۴) شوهر نمی تواند بیش از چهار ماه نزدیکی با عیال دائمی خود را ترک کند

(مسأله ۲۴۱۵) اگر در عقد دائمی مهر را معیّن نکنند، عقد صحیح است و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند، باید مهر او را مطابق مهر زنهائی که مثل او هستند

بدهد

(مسأله ۲۴۱۶) اگر موقع خواندن عقد دائمی برای دادن مهر مدّتی معیّن نکرده باشند، زن می تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانائی دادن مهر را داشته باشد، چه نداشته باشد ولی اگر پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی کود وشوهر با او نزدیکی کند دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلو گیری نماید

مُتْعه يا صيغه

(مسأله ۲۴۱۷) صیغه کردن زن اگر چه برای لذّت بردن هم نباشد صحیح است

(مسأله ۲۴۱۸) شوهر بیش از چهار ماه نباید نزدیکی با متعه خود را ترک کند

(مسأله ۲۴۱۹) زنی که صیغه می شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند عقد وشرط او صحیح است وشوهر فقط می تواند لذّتهای دیگر از او ببرد، ولی اگر بعداً به نزدیکی راضی شود، شوهر می تواند با او نزدیکی نماید

(مسأله ۲۴۲۰) زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود، حق خرجی ندارد

(مسأله ۲۴۲۱) زنی که صیغه شده حق همخوابی ندارد واز شوهر ارث نمی برد، وشوهر هم از او ارث نمی برد

(مسأله ۲۴۲۲) زنی که صیغه شده اگر نداند که حق خرجی وهم خوابی ندارد عقد او صحیح است، وبرای آنکه نمی دانسته حقّی به شوهر پیدا نمی کند

(مسأله ۲۴۲۳) زنی که صیغه شده، می تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود، ولی اگر به واسطه بیرون رفتن، حقّ شوهر از بین می رود، بیرون رفتن او حرام است

(مسأله ۲۴۲۴) اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدّت ومبلغ معیّن اورا برای خود صیغه نماید، چنانچه مرد او را برای عقد دائم خود در آورد

یا به غیر از مدّت یا مبلغی که معیّن شده اورا صیغه کند، وقتی آن زن فهمید، اگر بگوید راضی هستم عقد صحیح وگرنه باطل است

(مسأله ۲۴۲۵) پدر وجدّ پدری می توانند برای محرم شدن، یک ساعت یا دو ساعت زنی را به عقد پسر نابالغ خود در آورند، ونیز می توانند دختر نابالغ خود را برای محرم شدن، به عقد کسی در آورند، ولی باید آن عقد برای دختر مفسده نداشته باشد

(مسأله ۲۴۲۶) اگر پـدر یا جـدّ پدری، طفل خود را که در محلّ دیگری است و نمی داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقـد کسـی در آورد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می شود وچنانچه بعـداً معلوم شود که در موقع عقـد آن دختر زنده نبوده، عقد باطل است وکسانی که به واسطه عقد ظاهراً محرم شده بودند، نامحرمند

(مسأله ۲۴۲۷) اگر مرد مدّت صـیغه را ببخشد چنانچه با او نزدیکی کرده، با ید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد واگر نزدیکی نکرده، باید نصف آن را بدهد

(مسأله ۲۴۲۸) مرد می توانـد زنی را که صـیغه او بوده و هنوز عـدّه اش تمـام نشـده به عقـد دائم خود در آورد یا اینکه دوباره صیغه نمایـد، ولی در موقعی که هنوز صـیغه او است و مدّت تمام نشده است اگر بخواهد او را به عقد دائم خود در بیاورد باید اوّل مدّت او را ببخشد و سپس او را به عقد دائم خود در بیاورد

احکام نگاه کردن

(مسأله ۲۴۲۹) نگاه کردن مرد به بدن زن نا محرم و همچنین نگاه کردن به موی آنان، چه با قصد لذّت و چه

بدون آن، حرام است و نگاه کردن به صورت و دستها اگر به قصد لذّت باشد، حرام است، ولی بدون قصد لذّت حرام نیست و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد به جز صورت و دستها حرام می باشد و نگاه کردن به صورت و بدن و موی دختر نا بالغ اگر به قصد لذّت نباشد و به واسطه نگاه کردن هم انسان نترسد که به حرام بیفتد اشکال ندارد، ولی بنا بر احتیاط باید جاهائی را که مثل ران و شکم معمولاً می پوشانند، نگاه نکند

(مسأله ۲۴۳۰) اگر انسان بدون قصد لذّت به آن قسمت از بدن زنهای کافر که معمولاً نمی پوشانند نگاه کند در صورتی که نترسد به حرام بیفتد، اشکال ندارد

(مسأله ۲۴۳۱) زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند؛ بلکه احتیاط واجب آن است که بدن و موی خود را پسری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را می فهمد و به حدّی رسیده که مورد نظر شهوانی است، بپوشاند

(مسأله ۲۴۳۲) نگاه کردن به عورت دیگری حرام است، اگر چه از پشت شیشه یا در آئینه یا آب صاف و مانند اینها باشد و احتیاط واجب آنست که به عورت بچّه ممیز هم نگاه نکنند ولی زن و شوهر می توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند

(مسأله ۲۴۳۳) مرد و زنی که با یکدیگر محرمند، اگر قصد لذّت نداشته باشند می توانند غیر از عورت به تمام بدن بدن یکدیگر نگاه کنند

(مسأله ۲۴۳۴) مرد نباید با قصد لذّت به بدن مرد دیگر نگاه کند و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با

قصد لذّت حرام است

(مسأله ۲۴۳۵) عکس برداشتن مرد از زن نامحرم حرام نیست، ولی اگر برای عکس برداشتن مجبور شود که حرام دیگری انجام دهد مثلاً دست به بدن او بزند نباید عکس او را بردارد و اگر زن نامحرمی را بشناسد در صورتی که آن زن مُتَهَتِّک نباشد، به عکس او نگاه کند

(مسأله ۲۴۳۶) اگر در حال ناچاری، زن بخواهد زن دیگر یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند؛ یا عورت او را او را آب بکشد، باید چیزی در دست کند که دست او به عورت آنها نرسد و همچنین است اگر مرد بخواهد مرد دیگر، یا زنی غیر از زن خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد

(مسأله ۲۴۳۷) اگر مرد برای معالجه زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشکال ندارد، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند، نباید او او را نگاه کند

(مسأله ۲۴۳۸) اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند چنانچه ضرورت با نگاه کردن در آئینه مرتفع می شود، آئینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند ولی اگر چاره ای جز نگاه کردن به عورت نباشد اشکال ندارد

مسائل متفرّقه زناشوئی

(مسأله ۲۴۳۹) کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام می افتد، واجب است زن بگیرد و همچنین زنی که به واسطه نداشتن شوهر به حرام می افتد واجب است اقدام به شوهر کردن نماید

(مسأله ۲۴۴۰) اگر شوهر در عقد شرط کند که زن

باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده، می تواند عقد را بهم بزند (مسأله ۲۴۴۱) اگر مرد و زن نامحرم در محلّ خلوتی باشند که کسی در آنجا نباشد و دیگری هم نمی تواند وارد شود، چنانچه بترسند که به حرام بیفتند باید از آنجا بیرون بروند و نمازشان درآنجا صحیح نیست ولی اگر طوری باشد که کس دیگر بتواند وارد شود یا بچّه ای که خوب و بد را می فهمد درآنجا باشد، اشکال ندارد

(مسأله ۲۴۴۲) اگر مرد مهر زن را در عقد معیّن کند و قصدش این باشد که آن را ندهد، عقد صحیح است ولی مهر را باید بدهد

(مسأله ۲۴۴۳) مسلمانی که منکر خدا یا معاد یا پیغمبر شود، یا حکم ضروری دین، یعنی حکمی را که مسلمانان جزء دین اسلام می دانند، مثل واجب بودن نماز و روزه انکار کند، در صورتی که بداند آن حکم ضروری دین است و انکار آن، انکار نبوّت پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) است، مرتّد است

(مسأله ۲۴۴۴) اگر زن پیش از آنکه شوهرش با او نزدیکی کند به طوری که در مسأله پیش گفته شد مرتد شود؛ عقد او باطل می گردد و همچنین است اگر بعد از نزدیکی مرتد شود ولی یائسه باشد، امّا اگر یائسه نباشد، باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد عدّه نگهدارد؛ پس اگر در بین عدّه مسلمان شود عقد باقی و اگر تا آخر عدّه مرتدّ بماند، عقد باطل است و معنای یائسه در مسأله ۴۳۷ گذشت

(مسأله ۲۴۴۵) کسی که مسلمان زاده است چنانچه بعد از بالغ شدن اظهار اسلام کند، اگر

مرتـد شود زنش بر او حرام می شود و باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می شود عدّه وفات نگهدارد ودر اصـطلاح به چنین شخصی مُرْتَدّ فطری می گویند

(مسأله ۲۴۴۶) مردی که از پدر و مادر غیر مسـلمان به دنیا آمده و مسلمان شده اگر پیش از نزدیکی با عیالش مُرتدّ شود، عقد او باطـل می گردد و اگر بعـد از نزدیکی مرتّـد شـود، چنـانچه زن او در سن زنهـائی باشـد که حیض می بیننـد بایـد آن زن به مقـداری که در احکام طلاق گفته می شود عـدّه نگهـدارد، پس اگر پیش از تمام شدن عدّه، شوهر او مسـلمان شود عقد باقی وگرنه باطل است

(مسأله ۲۴۴۷) اگر زن در عقد با مرد شـرط کند که او را از شـهر بیرون نبرد و مرد هم قبول کند؛ نباید زن را از آن شهر بیرون ببرد

(مسأله ۲۴۴۸) اگر زن انسان، از شوهر سابقش دختری داشـته باشـد؛ انسان می توانـد آن دختر را برای پسـر خود که از آن زن نیست، عقد کند و همچنین اگر زن انسان از شوهر سابقش پسری داشته باشد انسان می تواند دختر خود را که از آن زن نیست به ازدواج آن پسر در بیاورد و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند می تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید

(مسأله ۲۴۴۹) اگر زنی از زنا آبستن شود، جایز نیست بچّه اش را سقط کند

(مسأله ۲۴۵۰) اگر کسـی با زنی که شوهر نـدارد و در عـدّه کسـی هم نیست، زنا کند، چنانچه بعد او را عقد کند و بچّه ای از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند

از نطفه حلال است یا حرام، آن بچّه حلال زاده است

(مسأله ۲۴۵۱) اگر مرد نداند که زن در عدّه است و با او ازدواج کند، چنانچه زن هم نداند و بچّه ای از آنان به دنیا بیاید، حلال زاده است و شرعاً فرزند هر دو می باشد؛ ولی اگر زن می دانسته که در عدّه است و می دانسته که در عقد عدّه حرام است شرعاً بچّه؛ فرزند پدر است و در هر دو صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام می باشند

(مسأله ۲۴۵۲) اگر زن بگوید یائسه ام نباید حرف او را قبول کرد، ولی اگر بگوید شوهر ندارم یا در عدّه نیستم حرف او قبول می شود

(مسأله ۲۴۵۳) اگر بعد از آنکه انسان با زنی ازدواج کرد، کسی بگوید آن زن شوهر داشته و زن بگوید نداشتم، چنانچه شرعاً ثابت نشود که زن شوهر داشته، باید حرف زن را قبول کرد

(مسأله ۲۴۵۴) اگر زنی که آزاد و مسلمان و عاقل است دختری داشته باشد، تا هفت سال دختر تمام نشده پدر نمی تواند او را از مادرش جدا کند

(مسأله ۲۴۵۵) مستحبّ است در شوهر دادن دختری که بالغه است یعنی مکلّف شده عجله کنند، حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: «یکی از سعادتهای مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نبیند»

(مسأله ۲۴۵۶) اگر زن مهر خود را به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد، احتیاط واجب آن است که زن مهر را نگیرد و شوهر هم با زن دیگر ازدواج نکند

(مسأله ۲۴۵۷) کسی که از زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و بچّه ای پیدا کند آن بچّه

حلال زاده است

(مسأله ۲۴۵۸) هر گاه مرد در روزه ماه رمضان یا در حال حیض زن با او نزدیکی کند معصیت کرده، ولی اگر بچه ای از آنان به دنیا بیاید حلال زاده است

(مسأله ۲۴۵۹) زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مرده اگر بعد از عدّه وفات که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شد؛ شوهر کند و شوهر اوّل از سفر برگردد باید از شوهر دوّم جدا شود و به شوهر اوّل حلال است ولی اگر شوهر دوّم با او نزدیکی کرده باشد؛ زن باید عدّه نگهدارد و شوهر دوّم باید مهر او را مطابق زنهائی که مثل او هستند بدهد ولی خرج عدّه ندارد

احکام شیر دادن

(مسأله ۲۴۶۰) اگر زنی بچّه ای را با شرائطی که در مسأله ۲۴۷۰ گفته خواهد شد، شیر دهد، آن بچّه به این عدّه محرم می شود:

اوّل: خود زن و آن را مادر رضاعی می گویند

دوّم: شوهر زن که شیر مال او است و او را پدر رضاعی می گویند

سوّم: پدر و مادر آن زن هر چه بالا روند: اگر چه پدر و مادر رضاعی او باشند

چهارم: بچّه هائی که از آن زن بدنیا آمده اند، یا بدنیا می آیند

پنجم: بچّه های اولاد آن زن هر چه پائین روند، چه از اولاد او بدنیا آمده، یا اولاد و آن بچّه ها را شیر داده باشند

ششم: خواهر و برادر آن زن اگر چه رضاعی باشند یعنی به واسطه شیر خوردن، با آن زن خواهر و برادر شده باشند

هفتم: عمو و عمّه آن زن اگر چه رضاعی باشند

هشتم: دائی و خاله آن زن اگر چه رضاعی باشند

نهم: اولاد شوهر آن

زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه پائین روند اگر چه اولاد رضاعی او باشند

دهم: پدر و مادر شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه بالا روند

یازدهم: خواهر و برادر شوهری که شیر مال او است اگر چه خواهر و برادر رضاعی او باشند

دوازدهم: عمو و عمّه و دائی و خاله شوهری که شیر مال او است هر چه بالا روند؛ اگر چه رضاعی باشند و نیز عدّه دیگری هم که در مسائل بعد گفته می شود، به واسطه شیر دادن محرم می شوند

(مسأله ۲۴۶۱) اگر زنی بچّه ای را با شرایطی که در مسأله ۲۴۷۰ گفته می شود شیر دهد، پدر آن بچّه نمی تواند با دختر هائی که از آن زن به دنیا آمده اند ازدواج کند و نیز نمی تواند دختر های شوهری را که شیر مال او است برای خود عقد نماید بلکه احتیاط واجب آن است که دختر های رضاعی او را هم برای خود عقد ننماید ولی جایز است با دختر های رضاعی آن زن ازدواج کند، اگر چه احتیاط مستحّب آن است که با آنان هم ازدواج نکند، و نگاه محرمانه یعنی نگاهی که انسان می تواند به محرمهای خود کند به آنان ننماید

(مسأله ۲۴۶۲) اگر زنی بچّه ای را با شرایطی که در مسأله ۲۴۷۷ گفته می شود شیر دهد، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهر های آن بچّه محرم نمی شود، ولی احتیاط مستحّب آن است که با آنان ازدواج ننماید و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچّه محرم نمی شوند

(مسأله ۲۴۶۳) اگر زنی

بچّه ای را شیر دهد؛ به برادر های آن بچّه محرم نمی شود و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر بچّه ای که شیر خورده، محرم نمی شوند

(مسأله ۲۴۶۴) اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن نزدیکی نماید، دیگر نمی توان آن دختر را برای خود عقد کند

(مسأله ۲۴۶۵) اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید

(مسأله ۲۴۶۶) انسان نمی تواند با دختری که مادر، یا مادر بزرگ انسان او را شیر کامل داده ازدواج کند و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد؛ انسان نمی تواند با آن دختر ازدواج نماید و چنانچه دختر شیر خواری را برای خود عقد کند، بعد مادر یا مادر بزرگ، یا زن پدر او از شیر همان پدر آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می شود

(مسأله ۲۴۶۷) با دختری که خواهر، یا زن برادر انسان از شیر برادرش او را شیر کامل داده، نمی شود ازدواج کرد و همچنین است اگر خواهر زاده؛ یا برادر زاده، یا نوه خواهر، یا نوه برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد

(مسأله ۲۴۶۸) اگر زنی بچّه دختر خود را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می شود و همچنین است اگر بچّه ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد ولی اگر بچّه پسر خود را شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفل شیر خوار است بر شوهر خود حرام نمی شود

(مسأله ۲۴۶۹) اگر

زن پدر دختری، بچّه شوهر آن دختر را از شیر آن پدر شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می، چه بچّه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد

شرائط شیر دادنی که علّت محرم شدن است

(مسأله ۲۴۷۰) شیر دادنی که علّت محرم شدن است هشت شرط دارد:

اوّل: بچّه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد تأثیر ندارد

دوّم: شیر آن زن از حرام نباشد، پس اگر شیر بچّه ای را که از زنا بدنیا آمده به بچّه دیگر بدهند، به واسطه آن شیر، بچّه به کسی محرم نمی شود

سوّم: بچّه شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند لازم است کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچّه محرم می شوند با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند

چهارم: شیر، خالص و با چیز دیگر مخلوط نباشد

پنجم: شیر از یک شوهر باشد پس اگر زن شیر دهی را طلاق دهند، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زائیدن شیری که از شوهر اوّل داشته باقی باشد و مثلاً هشت دفعه پیش از زائیدن از شیر شوهر اوّل و هفت دفعه بعد از زائیدن از شوهر دوّم به بچّه ای بدهد، آن بچّه به کسی محرم نمی شود

ششم: بچّه به واسطه مرض شیر را قی نکند، بنا بر احتیاط واجب کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچّه محرم می شوند، باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند

هفتم: پانزده مرتبه، یا یک شبانه روز به طوری که در مسأله بعد گفته

میشود شـیر سـیر بخورد، یا مقداری شـیر به او بدهند که بگویند از آن شـیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روئیده است، بلکه اگر ده مرتبه هم به او شـیر دهنـد، احتیـاط مسـتحّب آن است کسـانی که به واسـطه شـیر خـوردن او به او محرم می شوند، با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند

هشـتم: دو سال بچّه تمام نشـده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال، او را شـیر دهند به کسـی محرم نمی شود، بلکه اگر مثلاً پیش از تمام شدن دو سال، چهارده مرتبه و بعد از آن، یک مرتبه شـیر بخورند، به کسـی محرم نمی شود، ولی چنانچه از موقع زائیـدن زن شـیر ده بیشتر از دو سال گذشـته باشـد و شـیر او باقی باشـد و بچّه ای را شـیر دهد آن بچه به کسانی که گفته شد، محرم می شود

(مسأله ۲۴۷۱) بایـد بچّه در بین یک شـبانه روز غـذا یا شـیر کی دیگر را نخورد ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین، غذا خورده اشـکال ندارد و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه، شیر کسِ دیگر را نخورد و در هر دفعه بـدون فاصـله شـیر بخورد، ولی اگر در بین شـیر خوردن نفس تازه کنـد، یا کمی صبر کنـد، که از اوّلی که پسـتان در دهان می گیرد تا وقتی سیر می شود، یک دفعه حساب شود، اشکال ندارد

(مسأله ۲۴۷۲) اگر زن از شیر شوهر خود بچّه ای را شیر دهد، بعد شوهر دیگر کند و از شیر آن شوهر هم بچّه

دیگر را شیر دهد آن دو بچّه به یکدیگر محرم نمی شوند، اگر چه بهتر است با هم ازدواج نکنند و نگاه محرمانه به یکدیگر ننمایند

(مسأله ۲۴۷۳) اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچّه را شیر دهد، همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده، محرم می شوند

(مسأله ۲۴۷۴) اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنان با شرایطی که گفتیم بچّه را شیر دهد، همه آن بچّه ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زنها محرم می شوند

(مسأله ۲۴۷۵) اگر کسی دو زن شیر ده داشته باشد و یکی از آنان بچّه ای را مثلاًهشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد آن بچّه به کسی محرم نمی شود

(مسأله ۲۴۷۶) اگر زنی از شیر یک شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهد خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی شوند

(مسأله ۲۴۷۷) انسان نمی تواند بدون اذن زن خود، با زنهائی که به واسطه شیر خوردن، خواهر زاده و برادر زاده زن او شده اند ازدواج کند و نیز اگر با پسری لواط کند، نمی تواند با دختر و خواهر و مادر و مادر بزرگ آن پسر که رضاعی هستند یعنی به واسطه شیر خوردن، دختر و خواهر و مادر او شده اند ازدواج نماید

(مسأله ۲۴۷۸) زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی شود، اگر چه احتیاط مستحّب آن است که با او ازدواج نکند

(مسأله ۲۴۷۹) انسان نمی تواند با دو خواهر، اگر چه رضاعی باشند یعنی به واسطه شیر

خوردن، خواهر یکدیگر شده باشند ازدواج کند؛ و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده اند، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده، هر دو باطل است و اگر در یک وقت نبوده عقد اوّلی صحیح و عقد دوّمی باطل می باشد

(مسأله ۲۴۸۰) اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که گفته می شود شیر دهد، شوهرش بر او حرام نمی شود، اگر چه بهتر است احتیاط کنند:

اوّل: برادر و خواهر خود را

دوّم: عمو و عمّه و دائی و خاله خود را

سوّم: اولاد عمو و اولاد دائی خود را

چهارم: برادر زاده خود را

پنجم: برادر شوهر، یا خواهر شوهر خود را

ششم: خواهر زاده خود، یا خواهر زاده شوهرش را

هفتم: عمو و عمّه و دائی و خاله شوهرش را

هشتم: نوه زن دیگر شوهر خود را

(مسأله ۲۴۸۱) اگر کسی دختر عمّه یا دختر خاله انسان را شیر دهد به انسان محرم نمی شود ولی احتیاط مستحّب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید

آداب شیر دادن

(مسأله ۲۴۸۲) برای شیر دادن بچّه بهتر از هر کس مادر او است و سزاوار است که مادر برای شیردادن از شوهر خود مزد نگیرد و خوب است که شوهر مزد بدهد و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می تواند بچّه را از او گرفته و به دایه بدهد

(مسأله ۲۴۸۳) مستحّب است دایه ای که برای طفل می گیرند، دارای عقل و عفّت و صورت نیکو باشد و مکروه است کم عقل یا بد صورت، یا بد خُلق، یا زنازاده باشد و نیز مکروه است زنی را دایه بگیرند که شیرش از

بچّه ای است که از زنا به دنیا آمده است

مسائل متفرقه شیر دادن

(مسأله ۲۴۸۴) مستحّب است از زنها جلوگیری کنند که هر بچّه ای را شیر ندهند، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده اند و بعداً دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند

(مسأله ۲۴۸۵) کسانی که به واسطه شیر خوردن، خویشی پیدا می کنند مستحّب است یکدیگر را احترام نمایند، ولی از یکدیگر ارث نمی برند و حقّهای خویشی، که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست

(مسأله ۲۴۸۶) در صورتی که ممکن باشد، مستحّب است بچّه را دو سال تمام شیر بدهند

(مسأله ۲۴۸۷) اگر به واسطه شیر دادن، حقِّ شوهر از بین نرود، زن می تواند بدون اجازه شوهر؛ بچه کسِ دیگر را شیر دهد، ولی جایز نیست بچّه ای را شیر دهد که به واسطه شیر دادن به آن بچّه به شوهر خود حرام شود مثلاً اگر شوهر او دختر شیر خواری را برای خود عقد کرده باشد، زن نباید آن دختر را شیر دهد، چون اگر آن دختر را شیر دهد، خودش مادر زن شوهر می شود و بر او حرام می گردد

(مسأله ۲۴۸۸) اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود؛ باید دختر شیر خواری را مثلاً دو روزه برای خود صیغه کند و در آن دو روز با شرائطی که در مسأله ۲۴۷۰ گفته شد زن برادرشان دختر را شیر دهد

(مسأله ۲۴۸۹) اگر مرد پیش از آنکه زنی را برای خود عقد کند، بگوید به واسطه شیر خوردن، آن زن براو حرام شده: مثلاً بگوید شیر مادر او را خورده؛ چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی

توانـد با آن زن ازدواج کنـد و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نماید، عقد باطل است پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشـد، یـا نزدیکی کرده باشـد، ولی در وقت نزدیکی کردن، زن بدانـد بر آن مرد حرام است، مهر نـدارد و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهر او را مطابق زنهائی که مثل او هستند، بدهد

(مسأله ۲۴۹۰) اگر زن پیش از عقد بگوید به واسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد نمی تواند با آن مرد ازدواج کنـد و اگر بعـد از عقـد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن براو حرام است و حکم آن در مسأله پیش گفته شد

(مسأله ۲۴۹۱) شیر دادنی که علّت محرم شدن است به دو چیز ثابت می شود:

اوّل: خبر دادن عدّه ای که انسان از گفته آنان یقین پیدا کند

دوّم: شـهادت دو مرد عادل یا چهار زن که عادل باشـند، ولی باید شـرائط شـیر دادن را هم بگویند مثلاً بگویند ما دیده ایم که فلاـن بچّه بیست و چهـار سـاعت از پسـتان فلاـن زن شـیر خورده و چیزی هم در بین نخورده و همچنین سائر شـرطها را که در مسأله ۲۴۷۰ در صفحه ۴۸۸ گفته شد شرح دهند، ولی اگر معلوم باشد که شرائط را می دانند و در عقیده با هم مخالف نیستند و با مرد و زن هم در عقیده مخالفت ندارند لازم نیست شرائط را شرح دهند

(مسأله ۲۴۹۲) اگر شک کنند بچّه به مقداری که علّت محرم

شدن است، شیر خورده یا نه، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده بچّه به کسی محرم نمی شود ولی بهتر آن است که احتیاط کنند

طلاق

اَحکامِ طَلاق

(مسأله ۲۴۹۳) مردی که زن خود را طلاق می دهد؛ باید عاقل و بالغ باشد و به اختیار خود طلاق دهد و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است و نیز باید قصد طلاق داشته باشد؛ پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید، صحیح نیست

(مسأله ۲۴۹۴) زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد و شوهرش در آن پاکی یا در حال نفاس یا حیض که پیش از این پاکی بود با او نزدیکی نکرده باشد و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده گفته می شود

(مسأله ۲۴۹۵) طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

اوّل: آنکه شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد

دوّم: آبستن باشد و اگر معلوم نباشد که آبستن است و شوهرش در حال حیض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، اشکال ندارد

سوّم: مرد به واسطه غائب بودن یا مشقّت داشتن تحقیق نتواند یا برایش مشکل باشد که پاک بودن زن را بفهمد

(مسأله ۲۴۹۶) اگر زن را از خون حیض پاک بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود که موقع طلاق در حال حیض بوده طلاق او باطل است و اگر او را در حیض بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود پاک بوده، طلاق او صحیح است

(مسأله ۲۴۹۷) کسی که میداند زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر غائب شود مثلاً مسافرت کند

و بخواهد او را طلاق دهد، باید تا مدّتی که معمولاً زنها از حیض یا نِفاس پاک می شوند، صبر کند

(مسأله ۲۴۹۸) اگر مردی که غائب است بخواهد زن خور را طلاق دهد، چنانچه بتواند اطّلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه، اگر چه اطلاع او از روی عادت حیض زن؛ یا نشانه های دیگری باشد که در شرع معّین شده باید تا مدّتی که معمولاً زنها از حیض یا نفاس پاک می شوند صبر کند

(مسأله ۲۴۹۹) اگر با عیالش که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و بخواهد طلاق دهد باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاک شود، ولی زنی را که نُه سالش تمام نشده، یا آبستن است؛ اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند، اشکال ندارد و همچنین است اگر یائسه باشد و مراد از یائسه در مسأله ۴۳۷ گذشت

(مسأله ۲۵۰۰) هر گاه با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و در همان پاکی طلاقش دهد اگر بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده، اشکال ندارد

(مسأله ۲۵۰۱) اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و مسافرت نماید، چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد، باید به قدری که زن معمولاً بعد از آن پاکی خون می بیند و دوباره پاک می شود، صبر کند

(مسأله ۲۵۰۲) اگر مرد بخواهد زن خود را که به واسطه مرضی حیض نمی بیند طلاق دهد، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه از اجماع با او خودداری نماید و بعد او

را طلاق دهد

(مسأله ۲۵۰۳) طلاق باید به صیغه عربی صحیح خوانده شود و دو مرد عادل آن را بشنوند و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلاً فاطمه باشد باید بگوید: زَوْجَتی فاطِمَهُ طالِقٌ یعنی زن من فاطمه رها است و اگر دیگری را وکیل کند که آن وکیل باید بگوید: زَوْجَهُ مُوَکِلی فاطِمَهُ طالِقٌ

(مسأله ۲۵۰۴) زنی که صیغه شده، مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده اند طلاق ندارد و رها شدن او به این است که مدّتش تمام شود، یا مرد مدّت را به او ببخشد به این ترتیب که بگوید: مدّت را به تو بخشیدم و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست

عدّه طلاق

(مسأله ۲۵۰۵) زنی که نُه سالش تمام نشده و زن یائِسه عدّه ندارد؛ یعنی اگر چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می تواند فوراً شوهر کند

(مسأله ۲۵۰۶) زنی که نُه سالش تمام شده و یائسه نیست اگر شوهرش با او نزدیکی کند و طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عدّه نگهدارد، یعنی بعد از آنکه در پاکی طلاقش داد، به قدری صبر کند که دوباره حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوّم را دید عدّه او تمام می شود و می تواند شوهر کند ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد عدّه ندارد، یعنی می تواند بعد از طلاق فوراً شوهر کند

(مسأله ۲۵۰۷) زنی که حیض نمی بیند اگر در سن زنهائی باشد که حیض می بینند، چنانچه شوهرش بعد از نزدیکی کردن او را طلاق دهد،

باید بعد از طلاق تا سه ماه عدّه نگهدارد

(مسأله ۲۵۰۸) زنی که عدّه او سه ماه است، اگر اوّل ماه طلاقش بدهند باید سه ماه هلالی یعنی از موقعی که ماه دیده می شود تـا سه ماه عـدّه نگهـدارد و اگر در بین ماه طلاقش بدهنـد، بایـد باقی ماه را با دو ماه بعـد از آن و نیز کسـری ماه اوّل را از ماه چهارم عـدّه نگهـدارد تا سه ماه تمام شود، مثلاً اگر غروب روز بیسـتم ماه طلاقش بدهند و آن ماه بیست و نه روز باشد باید نُه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم عدّه نگهدارد و احتیاط مستحّب آن است که از ماه چهارم بیست و یک روز عدّه نگهدارد؛ تا با مقداری که از ماه اوّل عدّه نگهداشته سی روز شود

(مسأله ۲۵۰۹) اگر زن آبسـتن را طلاق دهند؛ عدّه اش تا دنیا آمدن، یا سـقط شدن بچّه او است، بنابر این اگر مثلاً یک ساعت بعد از طلاق بچّه او بدنیا آید، عدّه اش تمام می شود

(مسأله ۲۵۱۰) زنی که نه سـالش تمـام شـده و یـائسه نیست اگر صـیغه شود، مثلاً یک ماهه، یا یک ساله چنانچه شوهرش با او نزدیکی نمایـد و مدّت آن زن تمام شود یا شوهر مدّت را به او ببخشد در صورتی که حیض می بیند باید به مقدار دو حیض و اگر حیض نمی بیند، چهل و پنج روز باید از شوهر کردن خودداری نماید

(مسأله ۲۵۱۱) ابتدای عدّه طلاق از موقعی است که خواندن صیغه طلاق تمام می شود، چه زن بداند طلاقش داده اند،

یا نداند پس اگر بعد از تمام شدن عدّه بفهمد که او را طلاق داده اند؛ لازم نیست دوباره عدّه نگهدارد

عدّه زنی که شوهرش مُرده

(مسأله ۲۵۱۲) زنی که شوهرش مرده اگر آبستن نباشد، باید تا چهار ماه و ده روز عدّه نگهدارد، یعنی از شوهر کردن خودداری نماید اگر چه یائسه یا صیغه باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد و اگر آبستن باشد، باید تا موقع زائیدن عدّه نگهدارد، ولی اگر پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز، بچّه اش بدنیا بیاید باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند و این عدّه را عده وفات می گویند

(مسأله ۲۵۱۳) زنی که در عدّه وفات می باشد، حرام است لباس اَلوان بپوشد و سُرمه بکشد و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب شود بر او حرام می باشد

(مسأله ۲۵۱۴) اگر زن یقین کند که شوهرش مُرده و بعد از تمام شدن عدّه وفات، شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعداً مرده است، باید از شوهر دوّم جدا شود و در صورتی که آبستن باشد، به مقداری که در عدّه طلاق گفته شد، برای شوهر دوّم عدّه طلاق و بعد برای شوهر اوّل عدّه وفات نگهدارد؛ و اگر آبستن نباشد، برای شوهر اوّل عدّه وفات و بعد برای شوهر دوّم عدّه طلاق نگهدارد و ابتدای عدّه وفات را از موقعی که خبر صحیح وفات شوهر به او رسیده قرار دهد

(مسأله ۲۵۱۵) و ابتدای عدّه وفات از موقعی است که زن از مرگ شوهر مُطَّلع شود

(مسأله ۲۵۱۶) اگر زن بگوید عدّه ام تمام شده، با دو شرط از او قبول می شود:

اوّل: آنکه

مورد تهمت نباشد

دوّم: از طلاق یا مُردن شوهرش به قدری گذشته باشد که در آن مدّت تمام شدن عدّه ممکن باشد

طلاق بائِن و طلاق رِجعی

(مسأله ۲۵۱۷) طلاق بائن آن است که بعد از طلاق، مرد حقّ ندارد به زن خود رجوع کند، یعنی بدون عقد او را به زنی قبول نماید و آن بر پنج قِسم است:

اوّل: طلاق زنی که نُه سالش تمام نشده باشد

دوّم: طلاق زنی که یائسه باشد و مراد از یائسه در مسأله **۴۶۳** گذشت

سوّم: طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد

چهارم: طلاق زنی که او را سه دفعه طلاق داده اند

پنجم: طلاق خُلع و مُبارات و احکام اینها بعداً گفته خواهد شد و غیر اینها طلاق رجعی است که بعد از طلاق تا وقتی زن در عدّه است مرد می تواند به او رجوع نماید

(مسأله ۲۵۱۸) کسی که زنش را طلاق رِجعی داده، حرام است او را از خانه ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از مواقع که در کتابهای مفصّل گفته شده، و از جمله آنها فحّاشی و رفت و آمد با اجانب است بیرون کردن او اشکال ندارد و نیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود

اَحکام رجوع کردن

(مسأله ۲۵۱۹) در طلاق رجعی مرد به دو قِسم می تواند به زن خود رجوع کند:

اوّل: حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده است

دوّم: کاری کند که از آن بفهمند رجوع کرده است

(مسأله ۲۵۲۰) برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد، یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون اینکه کسی بفهمد، بگوید به زنم رجوع کردم صحیح است ولی اگر بعد از تمام شدن عدّه مرد بگوید که در عدّه

رجوع نموده ام لازم است اثبات نماید

(مسأله ۲۵۲۱) مردی که زن خود را طلاق رجعی داده اگر مالی از او بگیرد و با او صُلح کند که دیگر به او رجوع نکند، حق رجوع از بین نمی رود

(مسأله ۲۵۲۲) اگر زنی را دو بار طلاق دهد و به او رجوع کند یا دوبار اورا طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، بعد از طلاق سوّم آن زن بر او حرام است، ولی اگر بعد از طلاق سوّم به دیگری شوهر کند، با چهار شرط به شوهر اوّل حلال می شود، یعنی می تواند آن زن را دوباره عقد نماید:

اوّل: آنکه عقد شوهر دوّم عقد دائم باشد و اگر مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را صیغه کند، بعد از آنکه از او جدا شد، شوهر اوّل نمی تواند او را عقد کند

دوّم: شوهر دوّم بالغ و با او نزدیکی و دخول کند و بنا بر اقوی باید نزدیکی از جلوی زن صورت بگیرد ولی انزال لازم نیست

سوّم: شوهر دوّم طلاقش دهد یا بمیرد

چهارم: عدّه طلاق یا عدّه وفات شوهر دوّم تمام شود

طلاق خُلع

(مسأله ۲۵۲۳) طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست و مِهر یا مال دیگر خود را به او می بخشد که طلاقش دهد، طلاق خُلع گویند

(مسأله ۲۵۲۴) اگر شوهر بخواهد صیغه طلاق خُلع را بخواند چنانچه اسم زن مثلاً ـ فاطمه باشد، پس از آنکه مِهر خود را به شوهر بخشید بدون فاصله شوهر می گوید: زَوْجَتی فاطِمَهُ خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ ، هِیَ طالِقٌ؛ یعنی زنم فاطمه را طلاق خُلع دادم، او رها است

(مسأله ۲۵۲۵) اگر زنی کسی را وکیل

کنـد که مهر اورا به شوهرش ببخشـد و شوهر همان کَس را وکیل کنـد که زن را طلاق دهد، چنانچه اسم شوهر محمّد و اسـم زن فاطمه باشد وکیل، صیغه طلاق را اینطور می خواند:

عَنْ مُوَکِلَتی فاطِمَةَ بَذَلْتُ مَهْرَها لِمُوَکِلی مُحَمَّدٍ لِیَخْلَعَها عَلَیْهِ پس از آن بـدون فاصـله می گویـد: زَوْجَهُ مُوَکِلی خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ، هِیَ طالِقٌ و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد وکیل باید ب جای کلمه (مهرها) آن چیز را بگوید، مثلاً اگر صد تومان داده بگوید، بَذَلْتُ مِأَةَ تُومان در صورتی که زن معّین باشد بردن نامش در اینجا و در طلاق مبارات لازم نیست و همین قدر که او را در نظر بگیرد، کافی است

طلاق مُبارات

(مسأله ۲۵۲۶) اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را مُبارات گویند

(مسأله ۲۵۲۷) اگر شوهر بخواهـد صـیغه مبارات را بخوانـد، چنانچه مثلاً اسم زن فاطم باشد، باید بگوید: بارَأْتُ زَوْجَتی فاطِمَةَ عَلی مَهْرِهـا فَهِیَ طـالِقٌ یعنی مبـارات کردم زنم فاطمه را در مقابل مهر او، پس او رها است و اگر دیگری را وکیل کنـد، وکیل بایـد بگویـد: بـارأْتُ زَوْجَةَ مُوَکِلی فـاطِمَةَ عَلی مَهْرِهـا فَهِیَ طـالِقٌ و در هر دو صورت به جـای دو کلمه (عَلی مَهْرِهـا) (بِمَهْرِها) بگوید، اشکال ندارد

(مسأله ۲۵۲۸) صـیغه طلاـق خُلـع و مبـارات بایـد به عربی صـحیح خوانـده شـود ولی اگر زن برای آنکه مـال خود را به شوهر ببخشد مثلاً به فارسی بگوید برای طلاق، فلان مال را به تو

بخشیدم اشکال ندارد

(مسأله ۲۵۲۹) اگر زن در بین عدّه طلاق خُلع یا مبارات از بخشش خود برگردد شوهر می تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد

(مسأله ۲۵۳۰) مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد ولی در طلاق خُلع اگر بیشتر باشد اشکال ندارد

احکام مُتفرّقه طلاق

(مسأله ۲۵۳۱) اگر با زن نامحرمی به گمان اینکه عیال خود او است نزدیکی کند چه زن بداند که او شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش می باشد، باید عدّه نگهدارد

(مسأله ۲۵۳۲) اگر با زنی که می داند عیالش نیست، زنا کند، چنانچه زن نداند که آن مرد شوهر او نیست بنابر احتیاط واجب باید عدّه نگهدارد

(مسأله ۲۵۳۳) اگر مرد زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود، طلاق وعقد آن زن صحیح است ولی هر دو معصیت بزرگی کرده اند

(مسأله ۲۵۳۴) هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید، یا مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد اختیار طلاق با او باشد، این شرط باطل است ولی چنانچه شرط کند که اگر مرد مسافرت کند یا مثلاً تا شش ماه خرجی ندهد، از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد، چنانچه پس از مسافرت مرد، یا خرجی ندادن شش ماه، خود را طلاق دهد صحیح است

(مسأله ۲۵۳۵) زنی که شوهرش گُم شده؛ اگر بخواهد به دیگری شوهر کند، باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید

(مسأله ۲۵۳۶) پدر و جّد پدری دیوانه اگر مصلحت باشد می توانند زن او را طلاق بدهند

(مسأله ۲۵۳۷) اگر

پدر یا جّد پدری برای طفل خود زنی را صیغه کند؛ اگر چه مقداری از زمان تکلیف بچّه جزء مدّت صیغه باشد، مثلاً برای پسر چهارده ساله خودش زنی را دو ساله صیغه کند، چنانچه صلاح بچّه باشد، می تواند مدّت آن زن را ببخشد ولی زن دائمی او را نمی تواند طلاق دهد

(مسأله ۲۵۳۸) اگر از روی علاماتی که در شرع معیّن شده، مرد دو نفر را عادل بداند و زن خود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری که آنان را عادل نمی داند بنابر احتیاط واجب نباید آن زن را برای خود یا برای کس دیگر عقد کند

(مسأله ۲۵۳۹) اگر کسی زن خود را بدون اینکه او بفهمد طلاق دهد چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهد و مثلاً بعد از یک سال بگوید یک مال پیش، تو را طلاق دادم و شرعاً هم ثابت کند، می تواند چیزهائی را که در آن مدّت برای زن تهیّه نموده و او مصرف نکرده است از او پس بگیرد، ولی چیزهائی را که مصرف کرده نمی تواند از او مطالبه نماید

غصب

اَحکام غَصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم بر مال، یا حقّ کسی مسلّط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود از حضرت اکرم (صلی الله علیه و آله وسلّم) روایت شده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازند

(مسأله ۲۵۴۰) اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه

و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حقّ آنان را غصب نموده و همچنین است اگر کسی در مسجد جائی برای خود بگیرد و دیگری را نگذارد که از آنجا استفاده نماید

(مسأله ۲۵۴۱) چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گذارد، باید بپیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن بدست آورد، پس اگر پیش از آنکه طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حقّ او را غصب کرده است

(مسأله ۲۵۴۲) مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرد باز هم در گرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد

(مسأله ۲۵۴۳) اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد

(مسأله ۲۵۴۴) اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی بدست آید، مثلاً ـ از گوسفندی که غصب کرده برّه ای پیدا شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلاً خانه ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد

(مسأله ۲۵۴۵) اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آن را به ولیّ او بدهد واگر از بین رفته، باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۵۴۶) هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگر چه

هر یک به تنهائی می توانسته اند آن را غصب نمایند، هر کدام از آنان ضامن نصف آن می باشند

(مسأله ۲۵۴۷) اگر چیزی را که غصب کرده با چیزی دیگری مخلوط کند، مثلاً ـ گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند

(مسأله ۲۵۴۸) اگر ظرف طلا ـ و نقره یا چیز دیگری را که ساختنش حرام و نگاه داشتنش جائز است، غصب کند و خراب نماید، لازم نیست مزد ساختن آن را به صاحبش بدهد ولی اگر مثلاً گوشواره ای را که غصب کرده خراب نماید باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و چنانچه برای اینکه مزد ندهد، بگوید آن را مثل اوّلش می سازم مالك مجبور نیست قبول نماید و نیز مالك نمی تواند او را مجبور کند که آن را مثل اوّلش بسازد

(مسأله ۲۵۴۹) اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود، مثلاً طلائی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی تواند برای زحمتی که کشیده، مزد بگیرد؛ بلکه بدون اجازه مالك حق ندارد آن را بصورت اوّلش درآورد واگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اوّلش کند، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد، تفاوت قیمت را هم باید بدهد

(مسأله ۲۵۵۰) اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اولش بهتر

شود، و صاحب مال بگوید باید آن را بصورت اوّل در آوری، واجب است آن را بصورت اوّلش درآورد و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلائی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید بصورت اوّلش درآوری، در صورتی که بعد از اب کردن قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد

(مسأله ۲۵۵۱) اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نماید از زمین بکَند و نیز باید اجاره زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابی هایی را که در زمین پیدا شده، درست کند مثلاً جای درختها را پر نماید، و اگر بواسطه اینها قیمت زمین از اوّلش کمتر شود، باید تفوت آن را هم بدهد و نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد؛ یا اجاره دهد و نیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد

(مسأله ۲۵۵۲) اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکَند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که

صاحب زمین راضی شده بدهد

(مسأله ۲۵۵۳) اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که از جهت خصوصیّات شخصی قیمت آن در نظر عقلاء و اهل عرف با قیمت فرد دیگر ی فرق دارد باید قیمت آن را بدهد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت روزی را که ادا می کند و غرامت می پردازد بدهد و احتیاط مستحّب آن است که بالاترین قیمت را از روی غصب تا روزی که غرامت می پردازد حساب کند و رضایت همدیگر را بدست آورند

(مسأله ۲۵۵۴) اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت افرادش از جهت خصوصّیات شخصّیه با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که میدهد باید خصوصّیاتش مثل چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است باشد، مثلاً اگر قِسم اعلای برنج غصب کرده، نمی تواند از قِسم پست تر بدهد

(مسأله ۲۵۵۵) اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید واز بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدّتی که پیش او بوده مثلاً چاق شده باشد؛ باید قیمت چاقی را که از بین رفته بدهد

(مسأله ۲۵۵۶) اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود صاحب مال می تواند عوض آن را از هر کدام آنان بگیرد یا از هر کدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید و چنانچه عوض مال را از اوّلی بگیرد می

تواند اوّلی از دوّمی آن چه راکه داده مطالبه کند ولی اگر از دوّمی بگیرد او نمی تواند آنچه را داده از اوّلی مطالبه نماید و استقرار ضمان بر عهده کسی است که مال در دست او تلف شده است

(مسأله ۲۵۵۷) اگر چیزی را که مس فروشند یکی از شرطهای معامله در آن نباشد مثلاً چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند بدون وزن معامله نمایند، معامله باطل است و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصّرف کنند اشکال ندارد و گرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند مثل مال غصبی است و باید آن را بهم بگردانند و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود چه بداند معامله باطل است چه نداند؛ باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۵۵۸) هر گاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدّتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد

مال پیدا شده

اَحکام مالی که انسان آن را پیدا می کند

(مسأله ۲۵۵۹) مالی را که انسان پیدا می کند اگر نشانه ای نداشته باشد که به واسطه آن، صاحبش معلوم شود؛ احتیاط واجب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد

(مسأله ۲۵۶۰) اگر مالی پیدا کند که نشانه دارد و قیمت آن از ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار کمتر است، چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه، نمی تواند بدون اجازه او بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد، می توان به قصد اینکه ملک خودش شود بردارد و احتیاط

واجب آن است که اگر صاحبش پیدا شود در صورتی که تلف نشده خود مال را و در صورتی که تلف شده عوض آن را به او بدهد

(مسأله ۲۵۶۱) هر گاه چیزی را که پیدا کرده نشانه ای دارد که به واسطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند، اگر چه بداند صاحب آن کافر است که در اَمانِ مسلمانان است، در صورتی که قیمت آن چیز به ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار برسد باید اعلان کند، و لازم نیست که هر روز اعلان کند بلکه اگر تا یک سال طوری اعلان کند که گفته می شود یک سال اعلان کرد، کافی است

(مسأله ۲۵۶۲) اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید از طرف او اعلان نماید

(مسأله ۲۵۶۳) اگر تا یک سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود اگر در محدوده حَرَم پیدا کرده می تواند آن را صدقه دهد و اگر صاحبش پیدا شد ضامن او خواهد بود و یا آن را حفظ کند تا صاحبش پیدا شود امّا اگر در غیر حَرَم پیدا کرده می تواند آن را برای خود بردارد، به قصد اینکه هر وقت صاحبش پیدا شد عوض آن را به او بدهد یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد، ولی احتیاط مستحّب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد

(مسأله ۲۵۶۴) اگر بعد از آنکه یکسال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعّدی یعنی زیاده روی هم ننموده، ضامن

نیست؛ ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد؛ یا برای خود برداشته باشد، در هر صورت ضامن است

(مسأله ۲۵۶۵) کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که گفته شده اعلان نکند، گذشته از اینکه معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند

(مسأله ۲۵۶۶) اگر بچّه نابالغ چیزی پیدا کند، ولّی او باید اعلان نماید

(مسأله ۲۵۶۷) اگر انسان در بین سالی که اعلان می کند، از پیدا شدن صاحب مال نا امید شود احتیاط واجب آن است که آن را صدقه دهد یا نگهداری کند تا صاحبش پیدا شود

(مسأله ۲۵۶۸) اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین رود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، یا تعّدی یعنی زیاده روی کرده باشد، باید عوض آن را به صاحبش بدهد، و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده چیزی بر او واجب نیست

(مسأله ۲۵۶۹) اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار می رسد در جائی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان، صاحب آن پیدا نمی شود می توان در روز اوّل آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و چنانچه صاحبش پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه ای که داده مال خود او است

(مسأله ۲۵۷۰) اگر چیزی را پیدا کند و به خیال اینکه مال خود او است بردارد بعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یک سال اعلان نماید

(مسأله ۲۵۷۱) لازم نیست موقع اعلان، جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید بلکه همین قدر که بگوید

چیزی پیدا کرده ام کافی است

(مسأله ۲۵۷۲) اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است، در صورتی باید به او بدهد که نشانه های آن را بگوید، ولی لازم نیست نشانه هائی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید

(مسأله ۲۵۷۳) اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار برسد چنانچه اعلان نکند و در مسجد؛ یا جای دیگر که محّل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد کسی که آن را پیدا کرده، ضامن است

(مسأله ۲۵۷۴) هر گاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می شود، باید تا مقداری که ممکن است آن را نگهدارد بعد قیمت کند و خودش بردارد یا بفروشد و پولش را نگهدارد و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد و احتیاط مستحّب آن است که برای صدقه دادن از حاکم شرع اجازه بگیرد

(مسأله ۲۵۷۵) اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند، اشکال ندارد

(مسأله ۲۵۷۶) اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده در صورتی که از پیدا شدن صاحبش مأیوس و یا برایش مشقّت داشته باشد می تواند بجای کفش خود ش بردارد ولی اگر قیمت آن را از کفش خودش بیشتر باشد، باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد، و چنانچه

از پیدا شدن او نا امید شود، باید با اجازه حاکم شـرع زیادی قیمت را از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر احتمال دهد کفشی که مانده مال کسـی نیست که کفش او را برده در صورتی که قیمت آن ۶/۱۲ نخود نقره سـکّه دار کمتر باشد؛ می تواند برای خود بردارد و اگر بیشتر باشد، باید تا یک سال اعلان کند و بعد از یک سال احتیاطاً از طرف صاحبش صدقه بدهد

(مسأله ۲۵۷۷) اگر مالی را که کمتر از ۶/۱۲ نخود نقره سـکّه دار ارزش دارد پیدا کند و از آن صرفه نظر نماید و در مسجد یا جای دیگر بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است

شکار

اَحکام سربریدن و شکار کردن حیوانات

(مسأله ۲۵۷۸) اگر حیوان حلال گوشت را به دسـتوری که بعـداً گفته می شود سـر ببرنـد، چه وحشـی باشد و چه اهلی، بعد از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است ولی حیوانی که نجاسـتخوار شده، اگر به دسـتوری که در شرع معیّن نموده اند آن را اِسْتِبراء نکرده باشند؛ و حیوانی که انسان با آن وطی (نزدیکی) کرده بعد از سر بریدن، گوشت آن حلال نیست

(مسأله ۲۵۷۹) حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو و کبک و بز کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعداً وحشی شـده مثل گاو شتر اهلی که فرار کرده و وحشـی شـده است، اگر به دسـتوری که بعـداً گفته میشود آنها را شـکار کنند پاک و حلال است ولی حیوان حلال گوشت اهلی ماننـد گوسـفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشـی که به واسـطه تربیت کردن اهلی شده است؛ با شکار

کردن پاک و حلال نمی شود

(مسأله ۲۵۸۰) حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید بنابر این بچّه آهو که نمی تواند فرار کند و بچّه کبک که نمی تواند پرواز نماید، با شکار کردن پاک و حلال نمی شود و اگر آهو و بچّه اش را که نمی تواند فرار کند، با یک تیر شکار نمایند، آهو حلال و بچّه اش حرام است

(مسأله ۲۵۸۱) حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی که خون جهنده ندارد، اگر به خودی خود بمیرد پاک است، ولی گوشت آن را نمی شود خورد

(مسأله ۲۵۸۲) حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، مانند مار با سر بریدن حلال نمی شود ولی مرده آن پاک است، چه خودش بمیرد و یا سرش را ببرند

(مسأله ۲۵۸۳) سگ و خوک به واسطه سر بریدن و شکار کردن پاک نمی شوند و خوردن گوشت آنها حرام است و حیوان حرام گوشتی را که درّنده و گوشتخوار است مانند گرگ و پلنگ اگر به دستوری که گفته می شود سر ببرند؛ یا با تیر و مانند آن شکار کنند پاک است، ولی گوشت آن حلال نمی شود و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند، پاک شدن بدنش هم اشکال دارد

(مسأله ۲۵۸۴) فیل و خرس و بوزینه و موش و حیواناتی که مانند مار و سوسمار در داخل زمین زندگی می کنند، اگر خون جهنده داشته باشند و به خودی خود بمیرند نجسند، بلکه اگر سر آنها را هم ببرند؛ یا آنها را شکار نمایند، پاک شدن بدنشان اشکال دارد و

احتیاط واجب اجتناب از آنها است

(مسأله ۲۵۸۵) اگر از شکم حیوان زنده، بچّه مرده ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است

دستور سر بریدن حیوانات

(مسأله ۲۵۸۶) دستور سر بریدن حیوان آن است که حُلقوم (مجرای تنّفس) و مَری (مجرای غذا) و دو شاهرگ را که در دو طرف حُلقوم است که به این مجموعِ اَوْداج اَربعه (چهار رگ) گفته می شود از پائین بر آمدگی زیر گلو به طور کامل ببرند اگر آنها را بشکافند کافی نیست

(مسأله ۲۵۸۷) اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد، بعد بقّیه را ببرند فائده ندارد، بلکه اگر به این مقدار هم صبر نکنند ولی بطور معمول چهار رگ را پشت سر هم نبرند که یک کار شمرده شود اگر چه پیش از جان دادن حیوان، بقّیه رگها را ببرند، اشکال دارد

(مسأله ۲۵۸۸) اگر گلوی گوسفند را بطوری بکَنند که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود چیزی نماند آن حیوان حرام می شود، ولی اگر مقداری از گردن را بکَنند و چهار رگ باقی باشد، یا جای دیگر بدن را بکَند، در صورتی که گوسفند زنده باشد و به دستوری که گفته می شود سر آن را ببرند، حلال و پاک می باشد

شرائط سربریدن حیوانات

(مسأله ۲۵۸۹) سر بریدن حیوان پنج شرط دارد:

اوّل: کسی که یر حیوان را می برد چه مرد باشد، چه زن، باید مسلمان باشد و اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) نکند و بچّه مسلمان هم اگر ممیّز باشد یعنی خوب و بد را بفهمد می تواند سر آن را ببرد

دوّم: سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد، ولی چنانچه آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را

نبرند می میرد، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند، مانند شیشه و سنگ تیز، می شود سر آن را برید

سوّم: در موقع سر بریدن، گلو و دست و پا و شکم حیوان رو به قبله باشد و کسی که میداند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می شود، و همچنین در صورتی که مسأله را نداند و حیوان را رو به قبله نکند، ولی اگر فراموش کند یا قبله را اشتباه کند، یا نداند قبله کدام طرف است، یا نتواند حیوان را رو به قبله کند، اشکال ندارد و احتیاط واجب آن است که کسی که سر حیوان را می بُرد نیز رو به قبله باشد

چهارم: وقتی می خواهد سر حیوان را ببرد، یل کارد به گلویش بگذارد؛ به نیّت سر بریدن، نام خدا را ببرد و همین قدر که بگوید بِسْمِ اللهِ یا اَلْحَمْدُلِلهِ یا اَللهُ اَکْبَرُ کافی است و اگر بدون قصد سر بریدن نام خدا را ببرد، آن حیوان پاک نمی شود و گوشت آن هم حرام است، ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد اشکال ندارد

پنجم: حیوان بعد از سر بریدن حرکتی بکند اگر چه مثلاً چشم یا دُم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین زند یا خون به طوری که در موقع سر بریدن حیوان متعارف است بیرون بیاید که معلوم شود زنده بوده است

دستور کشتن شتر

(مسأله ۲۵۹۰) اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن پاک و حلال باشد، باید به پنج شرطی که برای سر بریدن حیوانات

گفته شد، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد در گودی بین گردن و سینه اش فرو کنند

(مسأله ۲۵۹۱) وقتی می خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند، بهتر است که شتر ایستاده باشد، ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده، یا به پهلو خوابیده و جِلُوِ بدَنش رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کنند، اشکال ندارد

(مسأله ۲۵۹۲) اگر به جای اینکه کارد در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند، یا گوسفند و گاو و مانند اینها را مثل شتر، کارد در گودی گردنشان فرو کنند، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دستوری که گفته شد کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند یا مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند، حلال و پاک می باشد

(مسأله ۲۵۹۳) اگر حیوانی سر کش شود و نتوانند آنرا به دستوری که در شرع معیّن شده بکشند، یا مثلاً در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آنجا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد، چنانچه با چیزی مثل شمشیر که به واسطه تیزی آن بدن زخم می شود به بدن حیوان زخم بزنند و در اثر زخم جان دهد، حلال می شود و رو به قبله بودن آن لازم نیست، ولی باید شرطهای دیگری که برای سر بریدن حیوانات گفته شد، مراعات شود

(مسأله ۲۵۹۴) گوسفند

یـا حیوانـات دیگر را اگر در کارخـانه ها و مکینه هائی که اخیراً در بعض بلاد متعارف شـده است، ذبـح کننـد در صورتی که تمام شـرائطی که برای سـر بریدن از قبیل بریدن (اَوْداجِ اَربَعه) که مذکور گردید (که علّت مرگ حیوان این باشد نه قطع نخاع به وسـیله برق مثلاً) و رو به قبله بودن حیوان به نحوی که ذکر شـد و رو به قبله بودن ذابـح و بردن نام خـدا مراعات شود حلال است و گرنه آن حیوان حرام و نجس است و گوشتهائی که در بازار مسلمانان فروش می رود و احتمال داده می شود که بطور شرعی ذبح شده باشد، حلال و خرید و فروش آن جائز است

(مسأله ۲۵۹۵) گوشـتها یا مرغهای سـر بریـده ای که از بِلاد کفر می آورند، محکوم به نجاست و حرمت و مردار بودن است و خرید و فروش آنها جائز نیست مگر آنکه ذبح شرعی آنها ثابت شود

(مسأله ۲۵۹۶) گوشتهائی که از ممالک غیر اسلامی می آورند حرام و معامله آنها باطل است

چیزهائی که موقع سر بریدن حیوانات مستحّب است

(مسأله ۲۵۹۷) چند چیز در سر بریدن حیوانات مستحّب است:

اوّل: موقع سـر بریـدن گوسـفند، دو دست و یک پای آن را ببندنـد و پای دیگرش را باز بگذارند و موقع سـر بریدن گاو چهار دست و پـایش را ببندنـد و دم آن را باز بگذارنـد و موقع کشـتن شتر دو دست آن را از پائین تا زانو، یا تا زیر بغل به یکـدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند و مستحّب است مرغ را بعد از سر بریدن رها کنند تا پر و بال بزند

دوّم: پیش از کشتن حیوان، آب جلوی آن

بگذارند

سوّم: کاری کنند که حیوان کمتر اذیّت شود، مثلاً کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند

چیزهائی که در کشتن حیوانات مکروه است

(مسأله ۲۵۹۸) چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است:

اوّل: آنکه کارد را پشت حلقوم فرو کنند و به طرف جلو بیاورند که حلقوم از پشت بریده شود

دوّم: در جائی حیوان را بکشند که حیوانِ دیگر آن را ببیند

سوّم: در شب یا پیش از ظهر روز جمعه سر حیوان را ببرند، ولی در صورت احتیاج عیبی ندارد

چهارم: خود انسان چهار پائی را که پرورش داده است بکشد و احتیاط آن است که پیش از بیرون آمدن روح پوست حیوان را نکَنَند و مغز حرام را که در تیره پشت است نَبُرَنْد و حرام است که پیش از بیرون آمدن روح سر حیوان را از بدنش جدا کنند، ولی با این عمل حیوان حرام نمی شود

احکام شکار کردن با اسلحه

(مسأله ۲۵۹۹) اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند، با پنج شرط حلال و بدنش پاک است:

اوّل: آنکه اسلحه شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد؛ یا مثل نیزه و تیر، تیز باشد که به واسطه تیز بودن، بدن حیوان را پاره کند و اگر به وسیله دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند پاک نمی شود و خوردن آن هم حرام است و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند، چنانچه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند پاک و حلال است و اگر گلوله تیز نباشد بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد، یا به واسطه حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن، حیوان بمیرد پاک و حلال بودنش اشکال دارد

دوّم: کسی که شکار می کند

باید مسلمان باشد یا بچّه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) میکند، حیوانی را شکار نماید، آن شکار حلال نیست

سوّم: اسلحه را برای شکار کردن حیوان به کار برد و اگر مثلاً ـ جائی را نشان کند و اتفاقاً حیوانی را بکشد، آن حیوان پاك نیست و خوردن آن هم حرام است

چهارم: در وقت بکار بردن اسلحه نام خدا را ببرد و چنانچه عمداً نام خدا را نبرد شکار حلال نم شود، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد

پنجم: وقتی به حیوان برسد که مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه به اندازه سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حرام است

(مسأله ۲۶۰۰) اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند، ویکی از آنان مسلمان و دیگری کافر باشد یا یکی از آن دو نام خدا را نبرد، آن حیوان حلال نیست

(مسأله ۲۶۰۱) اگر بعد از آن که حیوانی را تیر زدند مثلاً در آب بیفتد، و انسان بداند که حیوان بواسطه تیر و افتادن در آب جان داده، حلال نیست بلکه اگر شك کند که فقط با تیر بوده یا نه، حلال نمی باشد

(مسأله ۲۶۰۲) اگر با سگ غصبی یا اسلحه غصبی حیوانی را شکار کند، شکار حلال است و مال خود او می شود ولی گذشته از اینکه گناه کرده، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد

(مسأله ۲۶۰۳) اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است

با شرطهائی که در مسأله ۲۶۰۶ گفته شد حیوانی را دو قسمت کنند، وسر و گردن در یک قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، هر دو قسمت خلال است به شرطی که به همین قطع کردن جان داده باشد ولی اگر حیوان زنده باشد و وقت تنگ باشد برای سر بریدن به آداب شرع قسمتی که سر و گردن ندارد حرام و قسمتی که سر و گردن دارد حلال است و اگر وقت باشد برای سر بریدن، آن قسمت که در آن سر نیست حرام است و آن قسمت دیگر اگر سر آن را به دستوری که در شرع معیّن شده ببرند حلال است و گرنه آن هم حرام است

(مسأله ۲۶۰۴) اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند و سر آن را به دستوری که در شرع معّین شده ببرند حلال و گرنه آن قسمت هم حرام می باشد

(مسأله ۲۶۰۵) اگر حیوانی را شکار کنند، یا سر ببرند، و بچّه زنده ای از آن بیرون آید چنانچه آن بچّه را به دستوری که در شرع معیّن شده سر ببرند حلال و گرنه حرام می باشد

(مسأله ۲۶۰۶) اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچّه مرده ای از شکمش بیرون آورند، چنانچه خلقت آن بچّه کامل باشد و مو یا پشم در بدنش روئیده باشد، پاک و حلال است

شکار کردن با سگ شکاری

(مسأله ۲۶۰۷)

اگر سگ شکاری، حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند، پاک بودن و حلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:

اوّل: سگ بطوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت از رفتن جلوگیری کنند بایستد، ولی اگر در وقت نزدیک شدن به شکار با جلوگیری نایستد مانع ندارد و احتیاط واجب آن است که اگر عادت دارد که پیش از رسیدن صاحبش شکار را می خورد از شکار او اجتناب کنند، ولی اگر اتفاقاً شکار را بخورد، اشکال ندارد

دوّم: صاحبش آن را بفرستد و اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند خوردن آن حیوان حرام است، بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعداً صاحبش بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند؛ اگر چه به واسطه صدای صاحبش شتاب کند، بنا بر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خودداری نماید

سوّم: کسی که سگ را می فرستد باید مسلمان باشد یا بچّه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) می کند سگ را بفرستد، شکار آن سگ حرام است

چهارم: وقت فرستادن سگ نام خدا را ببرد و اگر عمداً نام خدا را نبرد؛ آن شکار حرام است ولی اگر از روی فراموشی باشد اشکال ندارد و اگر وقت فرستادن سگ نام خدا را عمداً نبرد و پیش از آنکه سگ به شکار برسد نام خدا را ببرد بنابر احتیاط واجب باید از آن شکار اجتناب نمود

پنجم: شکار به

واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد پس اگر سگ، شکار را خفه کند، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد حلال نیست

ششم: کسی که سگ را فرستاده؛ وقتی برسد که حیوان مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه وقتی برسد که به اندازه سر بریدن وقت باشد مثلاً حیوان چشم یا دم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین بزند، چنانچه سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حلال نیست

(مسأله ۲۶۰۸) کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد، چنانچه به طور معمول و با شتاب مثلاً کارد را بیرون آورد و وقت سر بریدن بگذرد و آن حیوان بمیرد حلال است؛ ولی اگر مثلاً به واسطه زیاد تنگ بودن غلاف یا چسبیدگی آن، بیرون آوردن کارد طول بکشد و وقت بگذرد حلال نمی شود به احتیاط واجب و نیز اگر چیزی همراه او نباشد که با آن، سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد، احتیاط واجب آن است که از خوردن آن خودداری کند

(مسأله ۲۶۰۹) اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند، چنانچه همه آنها دارای شرطهائی که در مسأله ۲۶۰۷ گفته شد بوده اند، شکار حلال است و اگر یکی از آنها دارای آن شرطها نبوده، شکار حرام است

(مسأله ۲۶۱۰) اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند، هر دوی آنها حلال و پاک می

باشند

(مسأله ۲۶۱۱) اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر باشد؛ یا عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است و نیز اگر یکی از سگهائی را که فرستاده اند به طوری که در مسأله ۲۶۰۷ گفته شد تربیت شده نباشد، آن شکار حرام می باشد.

(مسأله ۲۶۱۲) اگر باز یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری، حیوانی را شکار کند؛ آن شکار حلال نیست ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معیّن شده سر آن را ببرند حلال است.

صید ماهی

(مسأله ۲۶۱۳) اگر ماهی فَلْسْ دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، پاک و خوردن آن حلال است و چنانچه در آب خود به خود بمیرد پاک است ولی خوردن آن حرام می باشد ولی اگر دامی در آب برای صید ماهی نصب کنند و ماهی بعد از اینکه به دام افتاد در آب در داخل دام بمیرد حلال بودن آن خالی از قوّت نیست هر چند احوط ترک خوردن آن ماهی است و ماهی بی فلس را اگر چه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد حرام است

(مسأله ۲۶۱۴) اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا موج آن را بیرون بیندازد، یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آنکه بمیرد، با دست یا به وسیله دیگر کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن حلال است

(مسأله ۲۶۱۵) کسی که ماهی را صید می کند، لازم نیست مسلمان باشد و در موقع گرفتن، نام خدا را ببرد، ولی مسلمان باید بداند شرائطی که

برای حلال بودن در مسأله ۲۶۱۳ گفته شد درباره آن مراعات شده است تا بتواند از آن استفاده کند

(مسأله ۲۶۱۶) ماهی مرده ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد، حلال است و اگر در دست کافر باشد؛ اگر چه بگوید آن را زنده گرفته ام حرام می باشد، مگر اینکه دو شاهد عادل گواهی دهند که راست می گوید یا یقین حاصل شود که راست می گوید

(مسأله ۲۶۱۷) خوردن ماهی زنده اشکال ندارد

(مسأله ۲۶۱۸) اگر ماهی زنده را بریان کنند، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، خوردن آن اشکال ندارد

(مسأله ۲۶۱۹) اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن را در حالی که زنده است در آب بیفتد، خوردن قسمتی را که بیرون آب مانده اشکال ندارد

صید مَلَخ

(مسأله ۲۶۲۰) اگر ملخ را با دست یا وسیله دیگری زنده بگیرند، بعد از جان دادن خوردن آن حلال است و لازم نیست کسی که آن را می گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن؛ نام خدا را ببرد ولی اگر ملخ مرده ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد که آن را زنده گرفته یا نه، اگر چه بگوید زنده گرفته ام حلال نیست مگر اینکه یقین حاصل شود یا دو شاهد عادل شهادت دهند که راست می گوید

(مسأله ۲۶۲۱) خوردن ملخی که بال درنیاورده و نمی تواند پرواز کند حرام است

خوردن و آشامیدن

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

(مسأله ۲۶۲۲) خوردن گوشت مرغی که مثل شاهین چنگال دارد، حرام است و پرستو حلال می باشد، و خوردن گوشت هد هد مکروه می باشد

(مسأله ۲۶۲۳) اگر چیزی را که روح دارد از حیوان زنده جدا نمایند، مثلاً دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند، نجس و حرام می باشد

(مسأله ۲۶۲۴) پانزده چیز از حیوانات حلال گوشت حرام است:

۱: خون

۲: فَضله

۳: نَری

۴: فَرج

۵: بچّه دان و بنابر احتیاط واجب جُفت

۶: غُدَد که آن را دشول می گویند

۷: تخم که آن را دنبلان می گویند

۸: چیزی که در مغز کلّه است و به شکل نخود می باشد

۹: مغز حرام که در میان تیره پشت است

۱۰: پی که در دو طرف تیره پشت است

۱۱: زهردان

۱۲: سپرز (طحال)

۱۳: بول دان (مثانه)

۱۴: حَدَقَه چشم (مردمک)

۱۵: چیزی که در میان سُم است و به آن ذات الا شاجع می گویند

(مسأله ۲۶۲۵) خوردن سرگین و آب دماغ و به طور کلّی چیزهای خبیث که طبیعت انسان از آن متنفّر است حرام است ولی اگر پاک باشد

و مقداری از آن بطوری با چیز حلال مخلوط شود که در نظر مردم نابود حساب شود؛ خوردن آن اشکال ندارد

(مسأله ۲۶۲۶) خوردن خاک و گِل حرام است ولی خوردن کمی از تربت حضرت سیّد الشّهدا (علیه السّلام) برای شفا، و خوردن گل داغستان و گل ارمنی برای معالجه اگر علاج منحصر به خوردن اینها باشد اشکال ندارد

(مسأله ۲۶۲۷) فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در فضای دهان نیامده حرام نیست ولی اخلاط بینی و سینه که در فضای دهن وارد شده است از فرو بردن آن در صورت توجّه و التفات اجتناب شود و نیز فرو بردن غذائی که موقع خلال کردن، از لای دندان بیرون می آید اگر طبیعت انسان از آن متنفّر نباشد اشکال ندارد خوردن چیزی که برای انسان ضرر دارد حرام است ولی اگر ضرر کم باشد که عقلاء به آن اعتنا نکنند، حرام نیست

(مسأله ۲۶۲۹) خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است و اگر کسی با آنها وطی یعنی نزدیکی نماید، خود و نسلشان حرام می شوند و بول و سرگین آنها نجس می شود و باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جائی دیگر بفروشند و بر وطی کننده لازم است قیمت آن را به صاحبش بدهد

(مسأله ۲۶۳۰) اگر با گاو و گوسفند و شتر نزدیکی کنند، بول و سرگین و نسل آنها نجس می شود و آشامیدن شیر و خوردن گوشت آنها و نسل آنها نیز حرام است و باید بدون آنکه تأخیر بیفتد آن حیوان را بکشد و بسوزانند و کسی که با آن وطی کرده پول آن را به

صاحبش بدهد و در این حکم فرقی میان صغیر و کبیر، عالم به حُکم و جاهل نیست

(مسأله ۲۶۳۱) آشامیدن شراب حرام و در بعضی از اخبار بزرگترین گناه شمرده شده است و اگر کسی آن را حلال بداند در صورتی که ملتفت باشد که لازمه حلال دانستن آن تکذیب خدا و پیغمبر می باشد کافر است از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند، شراب ریشه بدیها و منشأ گناهان است و کسی که شراب می خورد، عقل خود را از دست می دهد و در آن موقع خدا را نمی شناسد و از هیچ گناهی باک ندارد و احترام هیچ کس را نگه نمی دارد و حقّ خویشان نزدیک را رعایت نمی کند و از زشتیهای آشکار رو نمی گرداند و روح ایمان و خدا شناسی از بدن او بیرون می رود و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می ماند و خدا و فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین او را لعنت می کنند و تا چهل روز نماز او قبول نمی شود و روز قیامت روی او سیاه است و زبان از دهانش بیرون می آید و آب دهان او به سینه اش می ریزد و فریاد تشنگی او بلند است

(مسأله ۲۶۳۲) سر سفره ای که در آن شراب می خورند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود، نباید نشست و از چیز خوردن از آن سفره هم باید اجتناب کرد

(مسأله ۲۶۳۳) بر هر مسلمان واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او

را از مرگ نجات دهد

چیزهائی که موقع غذا خوردن مستحّب است

(مسأله ۲۶۳۴) چند چیز در غذا خوردن مستحّب است:

اوّل: هر دو دست را پیش از غذا بشوید

دوّم: بعد از غذا دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند

سوّم: میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند و بعد از همه دست بکشد و پیش از غذا اوّل میزبان دست خود را بشوید، بعد کسی که طرف راست او نشسته و همینطور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته و بعد از غذا اوّل کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خود را بشوید و همینطور تا به طرف راست میزبان برسد

چهارم: در اوّلِ غذا بِسْمِ اَللهِ بگوید ولی اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد، در وقت خوردن هر کدام آنها گفتن بِسْمِ اَللهِ مستحّب است

پنجم: با دست راست غذا بخورد

ششم: با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد

هفتم: اگر چند نفر سر یک سفره نشسته اند هر کسی از غذای جلوی خودش بخورد

هشتم: لقمه را کوچک بردارد

نهم: سر سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول بدهد

دهم: غذا را خوب بجود

یازدهم: بعد از غذا خداوند عالم را حمد کند

دوازدهم: انگشتها را بلیسد

سیزدهم: بعد از غذا خلال نماید، ولی با چوب انار یا چوب ریحان و نی برگ درخت خرما خلال نکند

چهاردهم: آنچه بیرون سفره می ریزد جمع کند و بخورد، ولی اگر در بیابان غذا بخورد، مستحّب است آنچه میریزد، برای پرندگان و حیوانات بگذارد

پانزدهم: در اوّل روز و اوّل شب غذا بخورد و در بین روز و در بین شب غذا نخورد

شانزدهم: بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد

و پای راست را روی پای چپ بیندازد

هفدهم: در اوّل غذا و آخر آن نمک بخورد

هیجدهم: میوه را پیش از خوردن با آب بشوید

چیزهائی که در غذا خوردن مکروه است

(مسأله ۲۶۳۵) چند چیز در غذا خوردن مکروه است:

اوّل: در حال سیری غذا خوردن

دوّم: پر خوردن و در خبر است که خداوند عالم بیشتر از هر چیز از شکم پر بدش می آید

سوّم: نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن

چهارم: خوردن غذای داغ

پنجم: فوت کردن چیزی که می خورد یا می آشامد

ششم: بعد از گذاشتن نان در سفره، منتظر چیز دیگر شدن

هفتم: پاره کردن نان با کارد

هشتم: گذاشتن نان زیر ظرف غذا

نهم: پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده بطوری که چیزی در آن نماند

دهم: پوست کندن میوه

یازدهم: دور انداختن میوه پیش از آنکه کاملاً آن را بخورد

مستحّبات آب آشامیدن

(مسأله ۲۶۳۶) در آشامیدن آب چند چیز مستحّب است:

اوّل: آب را بطور مکیدن بیاشامد

دوّم: در روز ایستاده آب بخورد

سوّم: پیش از آشامیدن آب بِسْمِ اللهِ و بعد از آن اَلْحَمْدُ لِلهِ بگوید

چهارم: به سه نفس آب بیاشامد

پنجم: بعد از آشامیدن آب حضرت اَبا عَبْدِ اَللهِ (علیه السّلام) و اهل بیت ایشان را یاد کند و قاتلان آن حضرت را لعن نماید

مکروهات آب آشامیدن

(مسأله ۲۶۳۷) زیاد آشامیدن آب و آب آشامیدن آن بعد از غذای چرب و در شب به حال ایستاده مکروه است و نیز آشامیدن آب با دست چپ و همچنین از جای شکسته کوزه و جائی که دسته آن است مکروه می باشد

نذر و عهد

احکام نَذْر و عَهْد

(مسأله ۲۶۳۸) نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا بجا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید

(مسأله ۲۶۳۹) در نذر باید صیغه خوانده شود ولازم نیست آن رابه عربی بخوانند، پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم نذر او صحیح است

(مسأله ۲۶۴۰) نذر کننده باید مُکَلّف وعاقل باشد وبه اختیار وقصد خود نذر کند، بنابراین نذر کردن کسی که او را مجبور کرده اند، یا به واسطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده صحیح نیست

(مسأله ۲۶۴۱) آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، چنانچه با حال سفاهت بالغ شده باشد یا حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد نذرهای مربوط به مالش صحیح نیست

(مسأله ۲۶۴۲) نذر زن بی اجازه شوهرش باطل است

(مسأله ۲۶۴۳) اگر زن با اجازه شوهر نذر کند شوهرش نمی تواند نذر او را بهم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید

(مسأله ۲۶۴۴) اگر فرزند بدون اجازه پدر یا اجازه او نذر کند باید به آن نذر عمل نماید ولی اگر پدر از عملی که نذر کرده تو را منع کند نذرش مُنْحلّ می شود

(مسأله ۲۶۴۵) انسان کاری را می تواند

نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد بنابراین کسی که نمی تواند پیاده به کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست

(مسأله ۲۶۴۶) اگر نـذر کنـد که کار حرام یا مکروهی را انجام دهـد، یا کار واجب یا مستحبّی را ترک کنـد، نـذر او صحیح نیست

(مسأله ۲۶۴۷) اگر نـذر کنـد که کار مُباحی را انجام دهـد یا ترک نمایـد، چنانچه بجا آوردن آن وترکش از هر جهت مساوی باشـد نـذر او صحیح نیست واگر انجام آن از جهتی بهتر باشـد وانسان به همان جهت نذر کند، مثلاً نذر کند غذائی را بخورد که برای عبادت قوّت بگیرد، نـذر او صحیح است ونیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد وانسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید مثلاً برای اینکه دود مُضرّ است نذر کند که آن را استعمال نکند نذر او صحیح می باشد

(مسأله ۲۶۴۸) اگر نـذر کنـد نمـاز واجب خود را در جائی بخوانـد که به خودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست مثلاً نـذر کنـد نماز را در اتاق بخوانـد، چنانچه نماز خوانـدن در آنجا از جهتی بهتر باشد مثلاً به واسطه اینکه خلوت است انسان حضور قلب پیدا می کند، صحیح است

(مسأله ۲۶۴۹) اگر نذر کند عملی را انجام دهد؛ باید همانطور که نذر کرده بجا آورد پس اگر نذر کند که روز اوّل ماه صدقه بدهـد، یا روزه بگیرد، یا نماز اوّل ماه بخواند چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن بجا آورد کفایت نمی کند و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شود صدقه بدهد،

چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه بدهد کافی نیست

(مسأله ۲۶۵۰) اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت ومقدار آن را معیّن نکند چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است واگر نذر کند نماز بخواند ومقدار وخصوصیات آن را معیّن نکند؛ اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند واگر نذر کند صدقه بدهد وجنس ومقدار آن را معیّن نکند اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است واگر نذر کند کاری برای خدا بجا آورد، در صورتی که یک نماز بخواند یا یک روزه بگیرد، یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده

(مسأله ۲۶۵۱) اگر نذر کند روز را روزه بگیرد، باید همان روز را روزه بگیرد وچنانچه در آن روز مسافرت کند، قضای آن روز بر او واجب است

(مسأله ۲۶۵۲) اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد، یعنی یک بنده آزاد کند یا به شصت فقیر طعام دهد یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد

(مسأله ۲۶۵۳) اگر نذر کند که تا وقت معیّنی عملی را ترک کند، بعد از گذشتن آن وقت می تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پیش از گذشتن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را بجا نیاورد چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد، باید به مقداری که در مسأله پیش گفته شد، کفّاره بدهد

(مسأله ۲۶۵۴) کسی که نذر کرده عملی را ترک کند ووقتی را برای آن

معیّن نکرده است؛ اگر از روی فراموشی، یا ناچاری، یا ندانستن، آن عمل را انجام دهد کفّاره بر او واجب نیست ولی چنانچه از روی اختیار آن را بجا آورد برای دفعه اوّل باید کفّاره بدهد

(مسأله ۲۶۵۵) اگر نذر کند که در هر هفته روز معیّنی مثلاً روز جمعه را روزه بگیرد چنانچه یکی از جمعه ها عید فطر یا قربان باشد یا در روز جمعه عذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را بجا آورد

(مسأله ۲۶۵۶) اگر نذر کند که مقدار معیّنی صدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد؛ باید آن را از مال او صدقه بدهند

(مسأله ۲۶۵۷) اگر نذر کند که به فقیر معیّنی صدقه بدهد نمی تواند آن را به فقیر دیگر بدهد واگر آن فقیر بمیرد؛ بنابر احتیاط باید به ورثه او بدهد

(مسأله ۲۶۵۸) اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان مثلاً به زیارت حضرتِ اَبا عَبْدِاللهِ (علیه السّلام) مشرف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست واگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند چیزی بر او واجب نیست

(مسأله ۲۶۵۹) کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت ونماز آن نذر را نکرده، لازم نیست آن را بجا آورد

(مسأله ۲۶۶۰) اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان چیزی نذر کند باید آن را به مصارف حرم برساند از قبیل فرش وپرده و روشنائی واگر برای امام علیه السّلام یا امامزاده نذر کند می تواند به خُدّامی که مشغول خدمت هستند بدهد چنانچه می تواند به مصارف حرم برساند

(مسأله ۲۶۶۱) اگر برای

خود امام علیه السّلام چیزی نذر کند، چنانچه مصرف معیّنی را قصد کرده، باید به همان مصرف برساند واگر مصرف معیّنی را قصد نکرده، احتیاط واجب آن است که در صورت امکان آن را به مصرفی برساند که نسبتی به امام علیه السّلام داشته باشد مانند زوّار فقیر یا به مصارف حرم از قبیل تعمیر وخدّام حرم یا عزاداری برای آن امام ومانند آن برساند وهمچنین است اگر چیزی برای امامزاده نذر کند واگر این امر ممکن نشد به فقرا به عنوان صدقه بدهد یا مسجد وامثال آن بسازد وثواب آن را هدیه آن امام نماید

(مسأله ۲۶۶۲) گوسفندی را که برای صدقه؛ یا برای یکی از امامان نذر کرده اند پشم آن ومقداری که چاق می شود جزء نذر است واگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچه بیا ورد بنابر احتیاط واجب باید به مصرف نذر برسانند

(مسأله ۲۶۶۳) هر گاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود، یا مسافر او بیاید عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده؛ یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست

(مسأله ۲۶۶۴) اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود به سیّد شوهر دهد بعد از آن که به دختر به تکلیف رسید اختیار با خود او است ونذر آنان اعتبار ندارد

(مسأله ۲۶۶۵) هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد، بعد از آنکه حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آنکه حاجتی داشته باشد؛ عهد کند

که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می شود

(مسأله ۲۶۶۶) در عهـد هم مثل نذر باید صـیغه خوانده شود، و نیز کاری را که عهد می کند انجام دهد، باید انجام آن، بهتر از ترکش باشد

(مسأله ۲۶۶۷) اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد یعنی شـصت فقیر را سـیر کند یا دو ماه، روزه بگیرد، یا یک بنده آزاد کند

قسم خوردن

اَحکام قَسَم خوردن

(مسأله ۲۶۶۸) اگر قَسَم بخورد که کـاری را انجـام دهـد یا ترک کنـد مثلاً قَسَم بخورد که روزه بگیرد یا دود اسـتعمال نکنـد، چنانچه عمداً مخالفت کند؛ باید کفّاره بدهد، یعنی یک بنده آزاد کند، یا دو فقیر را سیر کند، یا آنان را بپوشاند و اگر اینها را نتواند باید سه روز روزه بگیرد

(مسأله ۲۶۶۹) قَسَم چند شرط دارد:

اوّل: کسـی که قَسَم می خورد بایـد بالغ و عاقل باشد و اگر می خواهد راجع به مال خودش قَسَم بخورد باید در حال بالغ شدن سفیه نباشـد و حـاکم شـرع او را از تصّرف در اموالش منع نکرده باشـد و از روی قصـد و اختیار قَسَم بخورد پس قَسَم خوردن بچّه و دیوانه و مست و کسـی که مجبورش کرده اند، درست نیست و همچنین است اگر در حال عصـبانی بودن بی قصد قَسَم بخورد

دوّم: کاری را که قَسَم می خورد انجام دهـد، باید حرام و مکروه نباشد و کاری را که قَسَم می خورد ترک کند، باید واجب و مسـتحبّ نباشد و اگر قَسَم بخورد که کار مباحی را بجا آورد، باید ترک آن را نظر مردم بهتر از انجامش نباشد و نیز اگر قَسَم بخورد کار مباحی

را ترک کند باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترکش نباشد

سوّم: به یکی از اسمهای خداوند عالم قَسَم بخورد که به غیر ذات مقدّس او گفته نمی شود مانند «خدا» و «اَللّه» و نیز اگر به اسمی قَسَم بخورد که به غیر خدا هم می گویند ولی به قدری به خدا گفته می شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید؛ ذات مقدّس حقّ در نظر می آید، مثل آنکه به خالق و رازق قَسَم بخورد صحیح است بلکه اگر به لفظی قَسَم بخورد که بدون قرینه، خدا به نظر نم آید ولی او قصد خدا را کند بنابر احتیاط باید به آن قَسَم نماید

چهارم: قَسَم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند صحیح نیست ولی آدم لال اگر با اشاره قَسَم بخورد است

پنجم: عمل کردن به قَسَم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قَسَم می خورد ممکن باشد و بعد تا آخر وقتی که برای قَسَم معیّن کرده عاجز شود یا برایش مشقّت داشته باشد قَسَم او از وقتی که عاجز شده بهم مس خورد

(مسأله ۲۶۷۰) اگر پدر از قَسَم خوردن فرزند جلوگیری کند؛ یا شوهر از قَسَم خوردن زن جلوگیری نماید، قَسَم آنان صحیح نیست

(مسأله ۲۶۷۱) اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قَسَم بخورد پدر و شوهر می توانند قَسَم را بهم بزنند

(مسأله ۲۶۷۲) اگر انسان از روی فراموشی، یا ناچاری به قَسَم عمل نکند، کفّاره بر او واجب نیست، و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قَسَم عمل ننماید و قسمی که آدم وسواسی می

خورد، مثل اینکه می گوید وَالله الان مشغول نماز می شوم و به واسطه وسواس مشغول نمی شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قَسَم عمل نکند کفّاره ندارد

(مسأله ۲۶۷۳) کسی که قَسَم می خورد اگر حرف او راست باشد قَسَم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می باشد، ولی اگر برای اینکه خودش یا مسلمان دیگری را از شرّ ظالمی نجات دهد، قَسَم دروغ بخورد اشکال ندارد بلکه گاهی واجب می شود و این جور قَسَم خوردن غیر از قَسَمی است که در مسائل پیش گفته شد

وقف

اهمیّت وقف در اسلام

وقف که در بسیاری از روایات اسلامی از آن به «صدقه جاریه» تعبیر شده است دارای ثواب و فضیلت های فراوانی است

حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: «هنگامی که انسان می میرد، پرونده عمل او بسته می شود مگر اینکه یکی از این سه چیز از او باقی باشد که در این صورت پرونده اعمال او مفتوح و تا هنگامی که یکی از این سه چیز وجود دارد اجر و ثواب در آن پرونده ثبت می گردد:

۱-صدقه جاریه (هر چیزی که مصدور و منبع عایدات و درآمدهایی است که در راه خیر صرف می شود)

۲-سنّت و رسم نیکی که در زمان حیات خود به تأسیس آن اقدام و پس از مرگ همچنان مورد عمل است

۳-فرزند صالحی که پس از مرگ پدر و مادرش به یاد آنها است و برای آنان دعا می کند» حضرتش در حدیث دیگر فرمودند: «شش چیز است که پس از مرگ آثار نیک آنها به انسان مُلحق می شود:

۱-فرزندی که برای انسان استغفار می

کند

۲- کتاب علمی که از او به یادگار مانده است

۳- درختی که انسان آن را نشانده است

۴- چاه آبی که بوجود آورده است

۵- صدقه جاریه

۶- رسم و رَوِش نیکی که انسان آن را بوجود آورده و پس از مرگ او مورد عمل قرار گرفته است» و نیز آن حضرت فرمودند: «بهترین چیزی که از انسان می ماند، سه چیز است:

۱-فرزند شایسته ای که برای او از خداوند طلب مغفرت می کند

۲- سنّت و رویّه نیکی که دیگران از آن پیروی کنند

۳- صدقه جاریه (که همان وقف است)

۴-بطور کلّی نظر اسلام این است که مسلمانان علاوه بر اینکه باید وجودشان در زندگی منشأ خیر و برکت باشد بکوشند که پس از مرگ خود نیز آثار نیکی که در یکی از ابعاد زندگی انسانها بدرد می خورد و موجب رفاه و سعادت زندگی آنها می گردد به یادگار بگذارند که این موضوع در حساب خداوند بسیار پر ارزش است و به حساب خواهد آمد

۵-که فرمود: وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَ هُمْ و كُلَّ شَىْ ءٍ اَحْصَيْناهُ فی اِمامٍ مُبينٍ (سوره یس آیه ۱۲) یعنی آنچه را که انسانها در حال حیات خود انجام دادند و هم چنین آثاری را که از آنها مانده است همه را می نویسیم و هر چیزی در کتاب روشن الهی ثبت و ضبط است

اَحکام وَقْف

(مسأله ۲۶۷۴) اگر کسی چیزی را وَقْف کند، از ملك او خارج می شود و خود او و دیگران نمی توانند آن را ببخشند، یا بفروشند و کسی هم از آن ملك ارث نمی برد ولی در بعضی از موارد که در مسأله ۲۰۹۰ و ۲۰۹۱ گفته

شد، فروختن آن اشکال ندارد

(مسأله ۲۶۷۵) لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلاً بگوید خانه خود را وقف کردم وقف صحیح است و محتاج به قبول هم نیست حتّی در وقف خاص

(مسأله ۲۶۷۶) اگر ملکی را برای وقف معیّن کند و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود؛ یا بمیرد؛ وقف درست نیست

(مسأله ۲۶۷۷) کسی که مالی را وقف می کند؛ باید بنابر احتیاط واجب از موقع خواندن صیغه، مال را برای همیشه وقف کند و اگر مثلاً بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده اشکال دارد و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، یا بگوید تا ده سال وقف باشد، بعد پنج مال وقف نباشد و دوباره وقف باشد؛ وقف بودنش اشکال دارد

(مسأله ۲۶۷۸) وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصّرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل، یا ولیّ او بدهند ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد اینکه آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید وقف صحیح است

(مسأله ۲۶۷۹) اگر مسجد را وقف کنند، بعد از آنکه واقف به قصد واگذار کردن اجازه دهد که در آن مسجد نماز بخوانند همین که یک نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست می شود

(مسأله ۲۶۸۰) وقف کننده باید مکلّف و عاقل و با قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصّرف کند، بنابر این سفیهی که در حال بالغ بودن سفیه بوده یا حاکم

شرع او را از تصّرف در اموالش جلوگیری کرده، چون حقّ ندارد در مال خود تصّرف نماید، اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست

(مسأله ۲۶۸۱) اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده اند وقف کند درست نیست ولی وقف برای اشخاص که بعضی از آنها به دنیا آمده اند صحیح و آنها که به دنیا نیامده اند بعد از آمدن به دنیا با دیگران شریک می شوند

(مسأله ۲۶۸۲) اگر چیزی را بر خودش وقف کند، مثل آنکه دُکّانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مَقْبَرَه اش نمایند صحیح نیست ولی اگر مثلاً مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید

(مسأله ۲۶۸۳) اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معیّن کند، باید مطابق قار داد او رفتار نمایند و اگر معیّن نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کرده باشد راجع به چیزهائی که مربوط به مصلحت وقف است که در نفع بردن طبقات بعد نیز دخالت دارد اختیار با حاکم شرع است و راجع به چیزهائی که مربوط به نفع بردن طبقه موجود است اگر آنها بالغ باشند، اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولیّ ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست

(مسأله ۲۶۸۴) اگر ملکی را مثلاً بر فقرا یا سادات وقف کند یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولّی معیّن نکرده باشد اختیار آن با حاکم شرع است

(مسأله ۲۶۸۵) اگر ملکی را بر افراد

مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولّی ملک آن را اجاره دهد و بمیرد در صورتی که مراعات مصلحت وقف یا مصلحت طبقه بعد را کرده باشد اجاره باطل نمی شود ولی اگر متولّی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و در بین مدّت اجاره بمیرد در صورتی که طبقه بعد اجازه نکنند، اجاره باطل می شود و در صورتی که مستأجر مال الاجاره تمام مدّت را داده باشد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدّت اجاره را از مال آنان می گیرد

(مسأله ۲۶۸۶) اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی رود

(مسأله ۲۶۸۷) ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد؛ حاکم شرع یا متولّی وقف می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند

(مسأله ۲۶۸۸) اگر متولّی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معیّن شده نرساند چنانچه برای عموم وقف شده باشد در صورت امکان حاکم شرع باید بجای او متولّی امینی معیّن نماید

(مسأله ۲۶۸۹) فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد

(مسأله ۲۶۹۰) اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و احتمال هم نمی رود که تا مدّتی احتیاج به تعمیر پیدا کند می توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند

(مسأله

۲۶۹۱) اگر ملکی را وقف کنند که عیدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند در صورتی که بدانند که برای هر یک چه مقدار معیّن کرده، باید همانطور مصرف کنند و اگر یقین نداشته باشند، باید اوّل مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد بین امام جماعت و کسی که اذان می گوید بطور مساوی قسمت نمایند و بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند

وصیت

اهمیت وصیّت در اسلام

پیشوایان بزرگ اسلام تأکید زیادی بر انجام وصیّت برای مسلمانان، بعمل آورده اند

حضرت رسول اکرم و حضرت باقر و حضرت صادق (علیهم السّلام) فرمودند: «وصیّت بر هر مسلمانی حقّ است»

حضرت باقر (علیه السّلام) فرمودند: «وصیّت حق است و پیغمبر خدا (صلّی الله علیه وآله) وصیّت کرد و شایسته است که هر مسلمانی وصیّت کند»

حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) فرمودند: «شایسته نیست برای مسلمان که شبی را به صبح برساند مگر اینکه وصیّت نامه اش زیر سرش باشد»

و مطلب مهمّ این است که باید کوشش و دقّت کرد که وصیّت بر اساس موازین شرع و کامل انجام بگیرد که حضرت صادق (علیه السّلام) فرمود که حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) فرمودند: «وصیّت کامل و درست انجام ندادن، نشانه نقصان مروّت و عق انسان است»

حضرت صادق (علیه السّلام) به یکی از راویان احادیث که مسعده بن صَدَقه نام داشته فرمود: «اگر خداوند به تو فقط دو روز برای ماندن در دنیا مهلت داده باشد یکی از آن دو روز را برای یاد گرفتن مسائل و

احکـامی که برد روز مرگ تو می خورد و به آن روز کمک می کنـد، صـرف کن تا درباره آنچه که بعـد از مرگ از تو باقی می ماند نقشه و تدبیر نیکو و صحیح انجام داده باشی»

و نیز آن حضـرت از پدر بزرگوار خود (علیهما السّـلام) نقل کردند که فرموده است: «ثواب کسی که در وصیّت خود راه عدل و حقّ را پیش بگیرد، ثواب کسـی است که مال خود را در حال حیات خود به عنوان تصدّق در راه خداوند داده باشد و کسـی که را ه حق را در نظر نگرفته باشد در روز قیامت خداوند را در حالی ملاقات می کند که خداوند از او روی گردان است

احکام وصیّت

(مسأله ۲۶۹۲) وصـیّت آن است که انسان سـفارش کنـد بعـد از مرگش برای او کارهائی انجام دهنـد، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسـی باشد؛ یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با او است قَیِم و سـرپرست معیّن کند و کسی را که به او وصیّت می کنند وصّی می گویند

(مسأله ۲۶۹۳) کسی که می خواهد وصیّت کند با اشاره ای که مقصودش را بفهماند می تواند وصیّت کند، اگر چه لال نباشد

(مسأله ۲۶۹۴) اگر نوشـته ای به امضـاء یـا مهر میّت ببیننـد چنانچه مقصود او را بفهمانـد و معلوم باشـد که برای وصـیّت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند

(مسأله ۲۶۹۵) کسـی که وصـیّت می کند باید عاقل و بالغ باشد، ولی بچّه ده ساله ای که خوب و بد را تمیز می دهد اگر برای کار خوبی مثل ساختن مسجد و آب انبار و

پل وصیّت کند صحیح می باشد و از روی اختیار وصیّت کند، و نیز وصیّت کننده باید در حال بالغ شدن سفیه نباشد و حاکم شرع هم او را از تصّرف در اموالش جلوگیری نکرده باشد

(مسأله ۲۶۹۶) کسی که از روی عمد مثلاً زخمی به خود زده یا سمّی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می شود، اگر وصیّت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند، صحیح نیست

(مسأله ۲۶۹۷) وصیّت بنا بر اقوی از ایقاعات است و قبول در آن معتبر نیست و ردّ کردن آن مانع است و لذا اگر انسان وصیّت کند که چیزی به کسی بدهند چنانچه آن شخص ردّ نکند کالک آن چیز می شود

(مسأله ۲۶۹۸) وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد، و اگر خودش نمی تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، باید وصیّت کند و بر وصیّت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد و اطمینان دارد که ورثه می پردازند، وصیّت کردن لازم نیست

(مسأله ۲۶۹۹) کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است، باید فوراً بدهد و اگر نمی تواند چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیّت کند و همچنین است اگر حجّ بر او واجب باشد

(مسأله ۲۷۰۰) کسی که نشان های مرگ را در خود می بیند اگر نماز و روزه

قضا، دارد باید وصیّت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آنکه چیزی بگیرد آنها را انجام می دهد، باز هم واجب است وصیّت نماید، و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در مسأله ۱۳۸۹ گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطّلاع دهد، یا وصیّت کند که برای او بجا آورند

(مسأله ۲۷۰۱) کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر مال پیش کسی دارد یا در جائی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند، چنانچه به واسطه ندانستن حقّشان از بین برود به آنان اطّلاع دهد و لازم نیست برای بچّه های صغیر خود قیّم و سرپرست معیّن کند ولی در صورتی که بدون قیّم مالشان از بین می رود، یا خودشان ضایع می شوند؛ باید برای آنان قیّم امینی معیّن نماید

(مسأله ۲۷۰۲) وصیّ باید مسلمان و بالغ و عاقل و مورد اطمینان باشد

(مسأله ۲۷۰۳) اگر کسی چند وصیّ برای خود معیّن کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهائی به وصیّت عمل کنند؛ لازم نیست در انجام وصیّت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که همه با هم به وصیّت عمل کنند، یا نگفته باشد، باشد با نظر یکدیگر به وصیّت عمل نماید، و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیّت عمل کنند، و در تشخیص مصلحت اختلاف داشته باشند در صورتی که تأخیر و مهلت دادن علت شود که عمل به وصیّت معطّل بماند، حاکم شرع آنها را مجبور می کند که

تسلیم نظر کسی شوند که صلاح را تشخیص دهد و اگر اطاعت نکنند، بجای آنان دیگران را معیّن می نماید و اگر یکی از آنان قبول نکرد یک نفر دیگر را بجای او تعیین می نماید

(مسأله ۲۷۰۴) اگر انسان از وصیّت خود برگردد مثلاً بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند وصیّت باطل می شود، و اگر وصیّت خود را تغییر دهد، مثل آنکه قیّمتی برای بچه های خود معیّن کند بعد دیگری را بجای او قیّم نماید، وصیّت اوّلش باطل می شود و باید به وصیّت دوّم او عمل نمایند

(مسأله ۲۷۰۵) اگر کاری کند که معلوم شود از وصیّت خود برگشته مثلاً خانه ای را که وصیّت کرده به کسی بدهند بفروشد؛ یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیّت باطل می شود

(مسأله ۲۷۰۶) اگر وصیّت کند چیز معیّنی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند

(مسأله ۲۷۰۷) اگر کسی در مرضی که به آن مرض می میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیّت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند آنچه را که در حال زندگی بخشیده از اصل مال است و احتیاج به اذن ورثه ندارد چنانچه در مسأله ۲۲۵۰ گذشت که منجَّزات مریض از اصل مال است و چیزی را که وصیّت کرده اگر زیادتر از ثلث باشد زیادی آن محتاج به اذن ورثه است

(مسأله ۲۷۰۸) اگر وصیّت کند که ثلث

مال او را نفروشد و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نماید

(مسأله ۲۷۰۹) اگر در مرضی که به آن مرض می میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متّهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است باید مقداری را که معیّن کرده از ثلث او بدهند و اگر متّهم نباشد و کسی هم منکر گفته او نشود، باید از اصل ماش بدهند

(مسأله ۲۷۱۰) کسی که انسان وصیّت می کند که چیزی به او بدهند باید وجود داشته باشد، پس اگر وصیّت کند به بچّه ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند باطل است ولی اگر وصیّت کند به بچّه ای که در شکم مادر است چیزی بدهند، اگر چه هنوز روح نداشته باشد، وصیّت صحیح است، پس اگر زنده به دنیا آمد، باید آنچه را که وصیّت کرده به او بدهند، و اگر مرده به دنیا آمد، وصیّت باطل می شود و آنچه را که برای او وصیّت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می کنند

(مسأله ۲۷۱۱) اگر انسان بفهمد کسی او را وصیّ کرده، چنانچه به اطّلاع وصیّت کننده برساند که برای انجام وصیّت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیّت عمل کند ول اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصیّ کرده، یا بفهمد و به او اطّلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیّت حاضر نیست، در صورتی که مشقّت نداشته باشد، باید وصیّت او را انجام دهد و نیز اگر وصیّ پیش از مرگ، موقعی ملتفت شود که مریض به واسطه شدّت مرض نتواند به

دیگری وصیّت کند، باید وصیّت را قبول نماید

(مسأله ۲۷۱۲) اگر کسی که وصیّت کرده بمیرد، وصیّ نمی تواند دیگر یرا برای انجام کارهای میّت معیّن کند و خود از کار کناره نمایـد، ولی اگر بداند مقصود میّت این نبوده که خود وصیّ آن کار را انجام دهد، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید

(مسأله ۲۷۱۳) اگر کسی دو نفر را وصیّ کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه یا کافر شود، حاکم شرع یک نفر دیگر را بجای او معیّن می کند و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معیّن می کند ولی اگر یک نفر بتواند وصیّت را عملی کند، معیّن کردن دو نفر لازم نیست

(مسأله ۲۷۱۴) اگر وصیّ نتوانـد به تنهائی کارهای میّت را انجام دهـد، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معیّن می کند

(مسأله ۲۷۱۵) اگر مقـداری از مال میّت در دست وصیّ تلف شود، چنانچه در نگهـداری آن کوتاهی کرده و یا تعدّی نموده؛ مثلاً میّت وصیّت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدّی هم ننموده، ضامن نیست

(مسأله ۲۷۱۶) هر گاه انسان کسی را وصیّ کند و بگوید که اگر آن کس بمیرد فلانی وصی باشد؛ بعد از آنکه وصیّ او مرد، وصیّ دوّم باید کارهای میّت را انجام دهد

(مسأله ۲۷۱۷) حجّی که بر میّت واجب است و بدهکار و حقوقی را که مثل

خمس و زکات و مظالم، ادا کردن آنها واجب می باشد؛ باید از اصل مال میّت بدهند، اگر چه میّت برای آنها وصیّت نکرده باشد

(مسأله ۲۷۱۸) اگر مال میّت از بدهی و حجّ واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیّت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیّت او عمل کنند و اگر وصیّت نکرده باشد، آنچه می ماند مال ورثه است

(مسأله ۲۷۱۹) اگر مصرفی را که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد وصیّت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند، یا کاری کنند که معلوم شود عملی شدن وصیّت را اجازه داده اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست اگر مدّتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند صحیح است و اگر بعضی از ورثه اجازه و بعضی ردّ نمایند وصیّت در حِصّه آنهائی که اجازه نموده اند صحیح و نافذ است

(مسأله ۲۷۲۰) اگر مصرفی را که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیّت او عملی شود، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند

(مسأله ۲۷۲۱) اگر وصیّت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحّبی هم مثل اطعام به فقراء انجام دهند، چنانچه وصیّت او به ترتیب باشد باید آنچه مقدّم است اگر چه مستحّب باشد عمل کنند، و در صورتی که ثلث زیاد

آمد دوّمی را اگر چه مانند نماز و روزه، واجب بدنی باشد بدهند و اگر از آن زیاد آمد به مصرف واجب مالی برسانند و چنانچه ثلث زیاد نیامد واجب مالی را از اصل مال بدهند، ولی اگر ثلث فقط به اندازه عمل به مستحّب باشد واجب بدنی را باید با اجازه ورثه بپردازند و واجب مالی را از اصل مال بپردازند و در صورتی که وصیّت او به ترتیب نباشد باید ثلث را به نسبت بین آن سه وصیّت تقسیم کنند و اگر کم آمد کسری واجب مالی را از اصل مال بدون اجازه و کسری واجب بدنی و عمل مستحّب را با اجازه ورثه انجام دهند

(مسأله ۲۷۲۲) اگر وصیّت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحّبی هم انجام دهند چنانچه وصیّت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحّبی که معیّن کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد، پس اگر ورثه اجازه بدهند باید وصیّت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحّبی که معیّن کرده برسانند

(مسأله ۲۷۲۳) اگر کسی بگوید که میّت وصیّت کرده فلان مبلغ به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادله یا

چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که می گوید به او بدهند، و اگر یک زن عادله شهادت دهد باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند، و اگر دو زن عادله شهادت بدهند، نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند، باید سه چهارم آن را به او بدهند و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میّت ناچار بوده است که وصیّت کند و مرد و زن عالی هم در موقع وصیّت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند

(مسأله ۲۷۲۴) اگر کسی بگوید که من وصّی میّتم که مال او را به مصرفی برسانم، یا میّت را قیّم بچّه های خود قرار داده، در صورتی که باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند

(مسأله ۲۷۲۵) اگر وصیّت کند چیزی به کسی بدهند و آن کس پیش از آنکه قبول کند یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیّت را رد نکرده اند می توانند آن چیز را قبول نمایند ولی این در صورتی است که وصیّت کننده از وصیّت خود بر نگردد، و گرنه حقّ به آن چیز ندارد

ارث

اَحکام اِرث

(مسأله ۲۷۲۶) کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند سه دسته هستند:

دسته اوّل: پدر و مادر و اولاد میّت و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هرچه پائین روند هر کدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می برد و تا یک نفر از این دسته هست

دسته دوّم ارث نمی برد

دسته دوّم: جد یعنی پدر بزرگ و پدر او هر چه بالا روند و جدّه یعنی مادر بزرگ و مادر او هر چه بالا رود پدری باشند یا مادری و خواهر و برادر و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته سوّم ارث نمی برند

دسته سوّم: عمو و عمّه و دائی و خاله و اولاد آنان هر چه پائین روند وتا یک نفر از عموها وعمّه ها ودائی ها وخاله های میّت زنده اند، اولاد آنان ارث نمی برند ولی اگر میّت عموی پدری وپسر عموی پدر ومادری داشته باشد، وغیر از اینها وارثی نداشته باشد، ارث به پسر عمو ی پدر ومادری می رسد وعموی پدری ارث نمی برد

(مسأله ۲۷۲۷) اگر عمو وعمّه ودائی وخاله خود میّت واولاد آنان واولاد اولاد آنان نباشد، عمو وعمّه ودائی وخاله پدر ومادر میّت ارث می برند واگر اینها نباشند اولادشان ارث می برد واگر اینها هم نباشند عمو وعمّه ودائی وخاله جدّوجدّه میّت واگر اینها هم نباشند، اولادشان ارث می برند

(مسأله ۲۷۲۸) زن وشوهر به تفصیلی که در مسائل ۲۷۷۵ و۲۷۸۴ گفته می شود از یکدیگر ارث می برند

ارث دستهاوّل

(مسأله ۲۷۲۹) اگر وارث میّت فقط یک نفر از دسته اوّل باشد، مثلاً پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همه مال میّت به او می رشد واگر چند پسر یا چند دختر باشند، همه مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود، واگر یک پسر ویک دختر باشند مال را

سه قسـمت می کنند، در قسـمت را پسـر ویک قسـمت را دختر می برد واگر چند پسر وچند دختر باشند، مال را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد

(مسأله ۲۷۳۰) اگر وارث میّت فقط پدر ومادر او باشـند، مال سه قسـمت می شود، دو قسـمت آن را پدر ویک قسـمت را مادر می برد، ولی اگر میّت دو برادر یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر داشـته باشد که همه آنان پدری باشند یعنی پدر آنان با پـدر میّت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میّت یکی باشد یا نه، اگر چه تا میّت پدر ومادر دارد اینه ارث نمی برند، امّا آنان حاجب مادر می شوند، یعنی مانع می شوند که مادر بیش از شش یک ببرد ولذا مادر شش یک مال را می برد وبقیّه را به پدر می دهند

(مسأله ۲۷۳۱) اگر وارث میّت فقـط پـدر ومـادر ویـک دختر باشـد، چنـانچه میّت دو برادر یـا چهـار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می کنند، پدر ومادر، هرکدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می برد واگر دو برادر یـا چهـار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پـدری داشـته باشـد، در اینجا نیز برادران و خواهران حاجب مادر می شوند ومانع از بردن مادر بیش از شـش یک مال می گردنـد و لـذا مال را شـش قسـمت می کننـد، پدر ومادر، هرکدام یک قسـمت ودختر سه قسمت می برد و یک قسمت باقی مانده را چهار قسمت می کنند، یک قسمت را به پدر و سه

قسمت را به دختر می دهند، مثلاًـ اگر مال میّت را ۲۴ قسمت کنند ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می دهند

(مسأله ۲۷۳۲) اگر وارث میّت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می برند و اگر چند پسر یا دختر باشند، آن چهار قسمت را بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد

(مسأله ۲۷۳۳) اگر وارث میّت فقط پدر و یک پسر یا مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می برد

(مسأله ۲۷۳۴) اگر وارث میّت فقط پدر، یا مادر، یا پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر، یا مادر می برد، وبقیّه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد

(مسأله ۲۷۳۵) اگر وارث میّت فقط پدر و یک دختر یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر، و بقّیه را دختر می برد

(مسأله ۲۷۳۶) اگر وارث میّت فقط پدر و چند دختر یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می برد، و چهار قسمت را دخترها بطور مساوی بین

خودشان قسمت می کنند

(مسأله ۲۷۳۷) اگر میّت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او اگر چه دختر باشد، سهم پسر میّت را می برد و نوه دختری او اگر چه پسر باشد، سهم دختر میّت را می برد، مثلاً اگر میّت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را به پسر دختر، و دو قسمت را به دختر پسر، می دهند

ارث دسته دوّم

(مسأله ۲۷۳۸) دسته دوّم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند، جدّ یعنی پدر بزرگ و جدّه یعنی مادر بزرگ چه از طرف پدر و چه از طرف مادر و برادر و خواهر میّت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می برند

(مسأله ۲۷۳۹) اگر وارث میّت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد، همه مال به او می رسد و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشند مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر برادر و خواهر پدر ومادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می برد، مثلاً ـ اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می برد

(مسأله ۲۷۴۰) اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میّت جدا است، ارث نمی برد و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدر و مادری ندارد چنانچه فقط یک

خواهر یا یک برادر پـدری داشـته باشـد همه مال به او می رسـد و اگر چنـد برادر یا چنـد خواهر پدری داشـته باشد، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می برد

(مسأله ۲۷۴۱) اگر وارث میّت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میّت جدا است، همه مال به او می رسـد و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود

(مسأله ۲۷۴۲) اگر میّت برادر و خواهر پدری و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا خواهر مادری داشـته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برد و مال را شـش قسـمت می کنند، یک قسـمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیّه را به برادر و خواهر پدر ومادری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد

(مسأله ۲۷۴۳) اگر میّت برادر و خـواهر پـدر و مـادری و برادر و خـواهر پـدری و برادر و خواهر مـادری داشـته باشـد، برادر و خواهر پـدری ارث ارث نمی برد و مـال را سه قسـمت می کننـد، یـک قسـمت آن را برادر و خواهر مـادری بطور مسـاوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد

(مسأله ۲۷۴۴) اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پـدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شـش قسـمت می

کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد

(مسأله ۲۷۴۵) اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت آن ر برادر و خواهر مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد

(مسأله ۲۷۴۶) اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می شود می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می برند و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل پیش گفته شد ارث خود را می برند، ولی برای آنکه زن یا شوهر ارث می برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود، مثلاً ـ اگر وارث میّت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهند و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان

باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند

(مسأله ۲۷۴۷) اگر میّت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می رسد هر پسری دو برابر دختر می برد

(مسأله ۲۷۴۸) اگر وارث میّت فقط یک جدّ یا یک جدّه است، چه پدری باشد یا مادری همه مال به او می رسد و با بودن جدّ میّت، پدر جدّ او ارث نمی برد

(مسأله ۲۷۴۹) اگر وارث میّت فقط جدّ و جدّه پدری باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جدّ و یک قسمت را جدّه می برد و اگر جدّ و جدّه مادری باشد، مال را بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند

(مسأله ۲۷۵۰) اگر وارث میّت فقط یک جدّ یا جدّه پدری و یک جدّ یا جدّه مادری باشد مال سه قسمت می شود دو قسمت را جدّ یا جدّه و یک قسمت را جدّ یا جدّه مادری می برد

(مسأله ۲۷۵۱) اگر وارث میّت جدّ و جدّه پدری و جدّ و جدّه مادری باشد مال سه قسمت می شود، یک قسمت آن را جدّ و جدّه مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو قسمت آن را به جدّو جدّه پدری می دهند و جدّ دو برابر جدّه می برد (مسأله ۲۷۵۲) اگر وارث میّت فقط زن و جدّ وجدّه پدری و جدّه مادری

او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می شود می برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جدّو جدّه مادری می دهند که بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را جدّ و جدّه پدری می دهند و جدّ دو برابر جدّه می برد و اگر وارث میّت شوهر و جدّ و جدّه باشد، شوهر نصف مال را می برد و جدّ و جدّه به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد، ارث را می برند

ارث دسته سوّم

(مسأله ۲۷۵۳) دسته سوّم عمو و عمّه و دائی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد، که اگر از طبقه اوّل و دوّم کسی نباشد، اینها ارث می برند

(مسأله ۲۷۵۴) اگر وارث میّت فقط یک عمو یا یک عمّه است، چه پدر و مادری باشد، یعنی با پدر میّت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری، همه مال به او می رسد و اگر چند عمو یا چند عمّه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند؛ مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر عمو و عمّه هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند، عمو دو برابر عمّه می برد، مثلاً اگر وارث میّت دو عمو و یک عمّه باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را به عمّه می دهند و چهار قسمت را عموها بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند

(مسأله ۲۷۵۵) اگر وارث میّت فقط چند عموی مادری یا چند عمّه مادری باشد مال بطور مساوی بین

آنان قسـمت می شود، ولی اگر فقط چنـد عمو و عمّه مادری داشـته باشد چون مسأله از لحاظ اینکه آیا باید بطور مساوی میان خود قسمت کنند یا اینکه عمو دو برابر عمّه می برد مورد تردید است بنابر احتیاط واجب، باهم صلح کنند

(مسأله ۲۷۵۶) اگر وارث میّت عمو و عمّه باشـد و بعضـی پـدری و بعضـی مـادری و بعضـی پـدر و مادری باشـند، عمو و عمّه پدری ارث نمی برند، پس اگر میّت یک عمو یا یک عمّه مادری دارد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمّه مـادری و بقیّه را به عمو و عمّه پـدر و مـادری می دهنـد و در اینجـا نیز در اینکه یک سوّم مال به عمو، یا عمّه مادری می رسـد یـا یک شـشم آن مسأله مورد تردیـد است احتیاط واجب آن است عمو و عمّه پـدر و مادری (در فقـدان آنها عمو و عمّه پـدری) با عمو یا عمّه مادری صـلح کننـد و عموی پـدر و مادری دو برابر عمّه پـدر و مادری می برد و اگر هم عمو و هم عمّه مادری دارد، مال را سه قسمت می کنند، دو قسمت را به عمو و عمّه پدر و مادری می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد و یک قسمت را به عمو و عمّه مادری می دهند و احتیاط واجب لان است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند

(مسأله ۲۷۵۷) اگر وارث میّت فقط یک دائی یا یک خاله باشد، همه مال به او می رسد و اگر هم دائی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری،

یا پدری، یا مادری باشـند، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و احتیاط واجب آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند

(مسأله ۲۷۵۸) اگر وارث میّت فقط یک دائی یا یک خاله مادری و دائی و خاله پدر و مادری و دائی و خاله پدری باشد، دائی و خاله پدری ارث نمی برد، و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به دائی یا خاله مادری و بقیّه را به دائی و خاله پدر و مـادری می دهنـد که بطور مساوی بین خودشان قسـمت کننـد و احتیاط واجب آن است که دادن یک شـشم به دائی و خاله مادری و همچنین تقسیم بطور مساوی میان دائی و خاله پدر و مادری با تَصالُحْ انجام بگیرد

(مسأله ۲۷۵۹) اگر وارث میّت فقـط دائی و خاله پـدری و دائی و خاله مادری و دائی و خاله پـدر و مادری باشـد، دائی و خاله پـدری ارث نمی برد و باید مال را سه قسـمت کنند، یک قسـمت آن را دائی و خاله مادری بطور مساوی بین خودشان قسـمت نمایند و بقیّه را به دائی و خاله پدر و مادری بدهند که بطور مساوی بین خودشان قسـمت کنند و در اینجا نیز تقسـیم میان دائی و خاله پدر و مادری بین بطور مساوی انجام می گیرد باید با احتیاط به تَصالُحْ انجام بگیرد

(مسأله ۲۷۶۰) اگر وارث میّت یک دائی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمّه باشد مال را سه قسـمت می کنند، یک قسمت را دائی یا خاله و بقیّه را عمو یا عمّه می برد

(مسأله ۲۷۶۱) اگر وارث میّت یک دائی

یا یک خاله و عمو و عمّه باشد، چنانچه عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دائی یا خاله می برد و از بقیّه دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمّه می دهند، بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند سه قسمت را به دائی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمّه می دهند

(مسأله ۲۷۶۲) اگر وارث میّت یک دائی یا یک خاله و یک عمو ی ایک عمّه مادری و عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را به دائی یا خاله می دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دائی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و پنج قسمت دیگر با به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می دهند

(مسأله ۲۷۶۳) اگر وارث میّت یک دائی ی ایک خاله و عمو و عمّه مادری و عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت را دائی یا خاله می برد و دو قسمت باقیمانده را سه سهم می کنند: یک سهم آن را به عمو و عمّه مادری می دهند که بنابر

احتیاط واجب با هم مصالحه می کننـد و دو سـهم دیگر را بین عمو و عمّه پـدر و مادری یا پدری قسـمت می نمایند و عمو دو برابر عمّه می برد بنابر این مال را نه قسـمت می کنند، سه قسمت آن، سهم خاله یا دائی و دو قسمت سهم عمو و عمّه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می باشد

(مسأله ۲۷۶۴) اگر وارث میّت چنـد دائی و چنـد خاله باشـد که همه پـدر و مادری یا پـدری یا مادری باشـند و عمو و عمّه هم داشـته باشد، مال سه سـهم می شود، دو سـهم آن را به دسـتوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمّه بین خودشان قسـمت می کننـد و یـک سـهم آن را دائی هـا و خاله ها بطور مساوی بین خودشان قسـمت و احتیاط واجب آن است که این تقسـیم با تصالح توأم باشد

(مسأله ۲۷۶۵) اگر وارث میّت دائی یا خاله مادری و چند دائی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمّه باشد، مال سه سـهم می شود، دو سـهم آن را به دسـتوری که سابقاً گفته شد عمو و عمّه بین خودشان قسـمت می کنند، پس اگر میّت یک دائی یا یک خاله مادری دارد، یک سـهم دیگر آن را شـش قسمت می کنند، در این مورد نیز در اینکه آیا یک سوّم مال را به دائی یا خاله مادری بایـد داد یا یک شـشم آن را تردیـد وجود دارد، احتیاط واجب آن است که دائی و خاله پدر و مادری (و با فقدان آنها پدری) یا

دائی یا خاله مادری مصالحه نمایند یک قسمت را به دائی یا خاله مادری می دهند و بقیّه را به دائی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند و بطور تساوی قسمت می کنند و اگر چند دائی مادری یا چند خاله مادری یا هم دائی مادری و هم خاله مادری دارد آن یک سهم را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دائی ها و خاله های مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را به دائی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که بطور مساوی قسمت کنند

(مسأله ۲۷۶۶) اگر میّت عمو و عمّه و دائی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمّه می رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دائی و خاله می رسد، به اولاد آنان داده می شود

(مسأله ۲۷۶۷) اگر وارث میّت عمو و عمّه و دائی و خاله پدر و عمو و عمّه و دائی و خاله مادری او باشند، مال سه سهم می شود، یک سهم آن مال همو و عمّه و دائی و خاله مادر میّت است بطور مساوی، ولی احتیاط واجب ددر عمو و عمّه مادر میّت آن است که با هم صلح کنند، و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می کنند یک قسمت را دائی و خاله پدر میّت بطور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند و دوم قسمت دیگر آن را به عمو و عمّه پدر میّت می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد

ارث زن و شوهر

(مسأله ۲۷۶۸) اگر زنی بمیرد و اولاد نداشت نباشد، نصف همه مال را شوهر

او و بقیّه را ورثه دیگری می برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک همه مال را شوهر و بقیّه را ورثه دیگر می برند

(مسأله ۲۷۶۹) اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک مال او را زن و بقیّه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هست یک مال را زن و بقیّه را ورثه دیگر می برند، و زن از همه اموال منقول ارث می برد ولی از زمین و قیمت آن ارث نمی برد چه زمین خانه مسکونی چه زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر و نیز از خودِ هوائی ارث نمی برد، مثل بنا و درخت و فقط از قیمت هوائی ارث می برد

(مسأله ۲۷۷۰) اگر زن بخواهد در چیزی که از آن ارث نمی برد تصرّف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد و نیز ورثه تا سهم زن را نداده اند؛ نباید در بناء و چیزهائی که زن زا قیمت آنها ارث می برد بدون اجازه او تصرّف کنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن، اینها را بفروشد، در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح وگرنه نسبت به سهم او باطل است

(مسأله ۲۷۷۱) اگر بخواهد بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجازه در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند

(مسأله ۲۷۷۲) مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهائی که

در آن بکار رفته، در حکم ساختمان است

(مسأله ۲۷۷۳) اگر میّت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد؛ چهار یک مال، و اگر اولاد داشته باشد؛ هست یـک مال به شـرحی که گفته شـد، بطور مساوی بین زن های عقـدی او قسـمت می شود، اگر چه شوهر با هیـچ یک از آنان یا بعض آنـان نزدیکی نکرده باشـد؛ ولی اگر در مرضـی کـه به آن مرض از دنیـا رفته؛ زنی را عقـد کرده و بـا او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی برد و حق مهر هم ندارد

(مسأله ۲۷۷۴) اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد، شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می برد

(مسأله ۲۷۷۵) اگر زن را به ترتیبی که در احکـام طلاق گفته شـد، طلاق رجعی بدهنـد و در بین عـدّه بمیرد، شوهر از او ارث می برد و نیز اگر شوهر در بین عـدّه زن بمیرد، زن از او ارث می برد ولی اگر بعد از گذشـتن عدّه رجعی یا در عدّه طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی برد

(مسأله ۲۷۷۶) اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشـتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شـرط از او ارث می برد:

اوّل: آنکه در این مدّت شوهر دیگر نکرده باشد

دوّم: به واسـطه بی میلی به شوهر، مالی به او نـداده باشد که به طلاق دادن راضـی شود بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد

سوّم: شوهر در

مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی برد

(مسأله ۲۷۷۷) لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است

مسائل متفرقه ارث

(مسأله ۲۷۷۸) قرآن و انگشتر و شمشیر میّت و لباسی را که پوشیده یا برای پوشیدن گرفته و دوخته است اگر چه نپوشیده باشد مال پسر بزرگتر است و اگر میّت از این چهار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتر دارد چنانچه مورد استعمال است یا برای استعمال مهیا شده، مال پسر بزرگتر است

(مسأله ۲۷۷۹) اگر پسر بزرگ میّت بیش از یکی باشد، مثلاً از دو زن او در یک وقت دو پس به دنیا آمده باشد، باید لباس و قرآن و انگشتر و شمشیر میّت را بطور مساوی بین خودشان قسمت کنند

(مسأله ۲۷۸۰) اگر میّت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد؛ باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مسأله پیش گفته شد، به قرض او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد چهار چیزی که ذکر گردید به پسر بزرگتر به عنوان حَبْوَه داده می شود و قرض میّت را از اموال دیگرش باید بپردازند

(مسأله ۲۷۸۱) مسلمان از کافر ارث می برد، ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میّت باشد از او ارث نمی برد

(مسأله ۲۷۸۲) اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً

و بناحق بکشد، از او ارث نمی برد، ولی اگر از روی خطا باشد مثل آنکه سنگ به هوا بیندازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد از او ارث می برد و حتی در این صورت از دیه او نیز که عاقله قاتل

(مسأله ۲۷۸۳) هر گاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، در صورتی که میّت بچه ای داشته باشد که در شکم مادر است و در طبقه او وارث دیگری هم مانند اولاد و پدر و مادر باشد، برای بچه ای که شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد؛ سهم دو پسر را کنار می گذارند، ولی اگر احتمال بدهند بیشتر است؛ مثلاً احتمال بدهند که زن به سه بچّه حامله باشد، سهم سه پسر را کنار می گذارند، و چنانچه مثلاً یک پسر یا یک دختر به دنیا آمده؛ زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می کنند

امر به معروف و نهی از منکر

اهمیّت امر به معروف ونهی از منکر

امر به معروف ونهی از منکر در میان فرائض اسلام، از جهت موقعیّت و اهمیّت دارای امتیاز مخصوصی می باشد

وجوب امر به معروف ونهی از منکر در اسلام، مانند وجوب نماز و روزه و زکات از ضروریّات دین است کسی که از روی توجّه به لوازم آن وجوب آن را انکار کند، جزء کفّار محسوب می گردد

در این رابطه قرآن مجید می فرماید: «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاُولِئَكَ هُمُ الْمُفْلِحُون»

یعنی: لازم است در میان شما مسلمانان، جماعتی به دعوت مردم به کارهای نیک و امر

کردن مردم به معروف و نهی آنان از منکر قیام کنند و تنها راه

فلاح و سعادت این است

و نیز می فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ»

یعني: شما مسلمانان به جهت اینکه به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام می کنید و ایمان به خداوند دارید، بهترین امّت های جهان می باشید

حضرت پیغمبر اکرم (صلّی الله علیه و آله) می فرمودند: «تا هنگامی که امّت من امر به معروف و نهی از منکر می کنند و به یکدیگر در کارهای نیک کمک می نمایند در خیر و صلاح و خوبی خواهند زیست، ولی همینکه این وظیفه های مهمّ را ترک کنند، برکت از زندگی آنها رخت برمی بندد و بعضی بر بعض دیگر (بدان بر نیکان) مسلّط می شوند و دیگر یار و یاوری در آسمان و زمین پیدا نمی کنند»

و نیز فرمودند: «هنگامی که امّتِ من انجام وظیفه امر به معروف ونهی از منکر را به یکدیگر حواله کنند (یعنی هر یک از ادای این وظیفه مهمّ شانه خالی کرده بگوید که این وظیفه را دیگری باید انجام بدهد) باید منتظر حوادث ناگوار و عذاب الهی باشند»

و نیز حضرتش فرمودند: «خداوند مؤمن ضعیفی را که دین ندارد، دشمن می دارد» از آن حضرت پرسیدند: «مِؤمن ضعیفی که دین ندارد، کیست؟» در پاسخ فرمودند: «کسی است که نهی از منکر نمی کند»

حضرت امیرمِؤمنان (علیه السّلام) در یکی از خطبه هایی که خواندند فرمود: «علّت هلاکت ملّت های پیشین و نزول عقوبت های خداوند برآنها، این بود که به انجام معصیت ها اقدام می کردند و علما و متدیّنین آنها، نهی از منکر نمی نمودند بنابر این شما

ملّت مسلمان از این جریانها عبرت بگیرید و یکدیگر را به انجام کارهای نیک وادار کنید و جلو انجام منکرات را بگیرید

حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: مردی از قبیله ختعم به محضر حضرت رسول(صلّی الله علیه وآله) شرفیاب گردید و پرسید: «با فضیلت ترین اعمال در اسلام کدام است؟» حضرتش پاسخ داد که: «ایمان به خداوند متعال» پرسید: «بعد از آن چه عملی بافضیلت تر است؟» فرمود: «صِلَه ارحام» (ارتباط با خویشاوندان) سؤال کرد: «از آن پس چه عملی افضل است؟» فرمود: «امر به معروف ونهی از منکر» سپس پرسید: «کدام عمل در پیشگاه خداوند مبغوض ترین اعمال است؟» حضرتش در پاسخ فرمود: «برای خداوند شریک قرار دادن» سؤال کرد: «بعد از آن کدام عمل مبغوض تر است؟» فرمود: «امر به معروف و نهی از منکر»

حضرت امیر مؤمنان (علیه السّلام) مردم را در رابطه با انجام این دو وظیفه بر چهار دسته تقسیم نموده فرمودند:

۱-برخی از افراد منکَر را با دست و زبان و دل خود انکار می کنند

این قبیل افراد خصلت های خیر و نیکو را به سرحدّ کمال رسانیده اند

۲-بعضی از اشخاص منکر را با زبان و دل خود انکار می کنند ولی در عمل برای جلوگیری از آن به فعالیّت نمی پردازند

این نوع اشخاص دو خصلت از خصلت های خیر را انجام داده، ولی یکی از آنها را (که فعالیّت عملی برای جلوگیری از منکر است) ضایع گذشته اند

۳-بعضی از افراد فقط در دل خود از منکرات بیزارند، ولی با زبان و دست خود برای جلوگیری از منکر اقدام نمی کنند

این قبیل افراد دو خصلت شرافتمند را ضایع گذاشته و تنها به

یک خصلت اکتفا می کنند

۴- دسته ای از افراد به طور کلّی در برابر منکرات و معاصی که می بینند بی تفاوت می باشند،

نه با دل و نه با زبان و نه با دست خود به جلوگیری از منکر نمی پردازند، اینها هر چند در ظاهر به نام انسانهای زنده نَفَسْ می کشند، ولی در حقیقت مردگانی هستند

بعد از آن فرمود: «تمام اعمال نیک، حتّی جهاد در راه خدا در مقایسه با امر به معروف ونهی از منکر، مانند قطره ای در برابر دریای خروشان می باشند» (در این مورد باید

بدانیم که رجحان وفضیلت امر به معروف و نهی از منکر حتّی از جهاد، از این نظر است که ریشه واساس جهاد نیز امر به معروف و نهی از منکر است زیرا اگر حرکت امر به معروف ونهی از منکر در میان ملّت اسلامی خاموش شود جهاد که اساس عزّت وعظمت اسلام است نیز تعطیل خواهد شد)

بعد از آن افزودند که: «با فضیلت ترین امر به معروف ونهی از منکر آن است که یک فرد با ایمان رویاروی سلطان جبّار و ستمگر با کمال شهامت بایستد واین وظیفه را به انجام برساند»

حضرت باقر (علیه السّلام) فرمودند: «امر به معروف ونهی از منکر، راه پیغمبران وصالحان روی زمین است، این فریضه، فریضه بزرگی است که فرائض دیگر تنها در سایه آن برپا می گردند، تنها این فریضه است که امنیّت بخش راهها و رَوِشهای زندگی است، حِلّیت کسبها و کارها و ادای حقوق فردی و اجتماعی در پرتو آن صورت می گیرد و در سایه این فریضه، زمین ها آباد می شود و از دشمنان اسلام

انتقام گرفته می شود و از رشد آنها جلوگیری به عمل می آید و در راستای این فریضه الهی تمام کارها براساس عدل انجام و روبراه می شود و تا این چراغ در جامعه اسلامی روشن است، ظلمی در هیچ بُعدی نمی تواند عَرْضِ اندام کند»

معنای معروف و منکر

«معروف» یعنی کار نیکی که عقل خوبی آن را درک می کند و یا شرع مقدّس ما را به خوب بودن آن راهنمایی کرده است و «منکر» یعنی کار بد و ناپسند که عقل بد بودن آن را درک می کند و یا شارع اقدس ما را از ناپسند بودن آن آگاه نموده است

بنابراین هر دو (معروف و منکر) دارای مفهوم گسترده ای می باشند بطوری که در صحنه زندگی انسانها، کلیّه آنچه که نیک و مستحسن است اعم از امور فرهنگی، اعتقادی، اقتصادی، عبادی، اخلاقی، سیاسی، جسمی، روانی، فردی و اجتماعی، مشمول معروف و کلیّه آنچه که ناپسند و دارای عواقب و آثار نامطلوب است، چه فرهنگی و چه اقتصادی، چه سیاسی، چه روانی، و چه جسمی و چه فردی و چه اجتماعی همه و همه، مشمول منکر می باشند

امر و نهی درای مراتبی است

امر به معروف به معنای وادار ساختن افراد به هر وسیله ای که باشد، گفتار یا عمل (به اشکالی که از موازین اسلام بدست می آید) به کارهای نیک اعمّ از اینکه آن معروف در حال فعلی انجام بگیرد یا فعلاً مقدّماتی را فراهم نمایند و زمینه هایی را بوجود بیاورند که موجب تحقّق معروف در آینده شود، بطوریکه اگر این مقدّمات امروز انجام نمی شود، در آینده آن معروف بوجود نمی آید

و نهی از منکر یعنی جلوگیری از کارهای بد به هر شکلی که باید اعمّ از اینکه جلو ادامه آن منکری که هم اکنون واقع شده است را بگیرد و مانع ادامه آن گردند یا جلو آن منکری که فعلاً در شُرُف وقوع است گرفته شود یا زمینه ای بوجود بیاورد و

مقـدّماتی را ترتیب بدهنـد که مانع وجود منکر در آینده شود به طوری که این مقدّمات اگر فعلاً انجام نمی گرفت و این زمینه سازی ها نبود آن منکر در آینده تحقق پیدا می کرد

گستردگی امر به معروف و نهی از منکر

بنـابر توضـیحی که دربـاره معنـای معروف و منکر داده شـد و همچنین توضـیحی که در رابطه بـا معنای امر به معروف ونهی از منکر دادیم، وسعت و گستردگی این دو فریضه الهی روشن می شود، یعنی: آموزش بی سوادان و نادانان، آگاه کردن غافلان، راهنمایی گمراهان، پاکسازی و تهـذیب اخلاق انسانها، موعظه، ارشاد، پنـد و تذکّر، تأسـیس مدارس اسـلامی، ساختن و تعمیر مساجـد و مراکز تعلیم و ترتیب با برنامه های منظّم دینی، ایجاد محیط مساعـد و جَوّ خوب اقـدام به ترتیب کودکان و نوجوانان تأسـیس مراکز اداره و تربیت سـالم برای کارهـای یتیمان، تألیف کتابهای سودمنـد در سـطوح مختلف، نوشـتن مقالات مفیـد و چاپ و نشـر آنها، بیدار ساختن ملّت ها و توضـیح نقشه ها و ترفندهای استعمار برای آنها و راهنمایی آنها ب راههای نجات از این دامها، تشـکیل سـمینارها و کنفرانسـها ی مفید و آگاهی بخش، آماده کردن علمی و عملی نیروها برای تبلیغ و نشر معارف اسـلامی، صرف اموال و اوقات و تحمّل رنجها و زیانها و در راه اهداف مذکوره، همه و همه از شاخه های امر به معروف است (هر چند در بعضـی از این موارد وجوب و در برخی مستحبّ است) چنانچه منع و جلوگیری از تأسیس مراکز فحشاء و فساد از هر راه ممکن و تخریب و بهم زدن آن مراکز پس از تشکیل شدن، جلوگیری از بوجود آمدن جَوّ ومحیط ناسالم،

پاسخ صحیح به مکتب های باطل وبی اساس وهمچنین پاسخ به تبلیغات وسیعی که استعمار برای جلوگیری از نشر اسلام بوجود می آورد، ردّ کتابها ومقالات گمراه کننده ومنع از انتشار آنها و رو در رویی با جبّاران وطاغوتها در هر عصر وزمان ومبارزه برای جلوگیری از نفوذ ظلم وستم آنها ومجهّز ساختن نیروهای مادّی ومعنوی در راه نابود ساختن هرگونه عوامل استعمار واستثمار وجلوگیری از گسترش آنها وتأسیس مراکز آموزشی واجتماعی اسلامی به منظور جلوگیری از توجّه انسانها به مراکز آموزشی واجتماعی دشمنان اسلام همه وهمه از شاخه های نهی از منکر است (هر چند در برخی از این موارد وجوب و در بعضی استحباب حکمفرما است)

اکنون مطالبی را که ذکر شد با ذکر مثالی توضیح می دهیم:

وادار ساختن افراد به قرائت قرآن ۲ مرحله دارد:

۱- افراد را فعلاً وادار به قرائت قرآن نماییم

۲- مقدّماتی ترتیب بدهیم و مسائلی بوجود بیاوریم که همه را با سواد کنیم تا قرآن را قرائت کنند

معلوم است که در مرحله اوّل فقط باسوادهای فعلی قرآن خواهند خواند، ولی در مرحله دوّم همه افراد جامعه اسلامی قرائت قرآن خواهند کرد

منظور ما این نیست که امر به معروف با معنای وسیعی که (برای امر وهمچنین معروف) گفته شد در کلیّه معروف ها شامل هر دو مرحله است ونباید آن را در مرحله اوّل محصور بدانیم

درباره نهی از منکر نیز همین دو مرحله وجود دارد:

۱-جلو افرادی که فعلاً اشتغال به انجام منکری دارند را بگیریم

۲- مقدّماتی ترتیب بدهیم و وسائل وتجهیزاتی بوجود بیاوریم که اصلاً زمینه وامکانی برای انجام منکر بوجود نیاید

روشن است که هر دو مرحله باید مورد نظر باشد

وهر گز محصور در مرحله اوّل نباید باشد واظهر آن است که هر یک از این دو فریضه امر به معروف ونهی از منکر نسبت به مرحله اوّل واجب کفایی است که در صورت اقدام عدّه ای که با قیام آنها آن معروف انجام می گیرد وآن منکر رایج ترک می شود از بقیّه افراد ساقط می شود و امّا نسبت به مرحله دوّم با آن گستردگی که ذکر گردید، واجب عینی است وبر همه افراد لازم است که در محدوده قدرت و امکانات خود در این راه گام بردارند وبه وظیفه خود عمل نمایند

آثار وعواقبی که در احادیث اهلبیت عصمت (علیهم السّلام) برای امر به معروف ونهی از منکر ذکر شده است، از قبیل اینکه این فریضه، امنیّت بخشِ راهها و روشهای زندگی وموجب حلال شدن همه کسبها وکارها و ادای حقوق فردی واجتماعی وآباد شدن زمینها وجلوگیری از رشد قدرت دشمنان اسلام وانجام یافتن کلیّه کارها بر اساس عدل ورو براه شده همه کارها بر اساس موازین اسلامی است؛ بهترین گواه است که فریضه امر به معروف ونهی از منکر با همان گستردگی که ذکر گردید، مورد نظر حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه واله) وائمه اطهار (علیهم السّلام) است ونباید آنرا در قالب محدودی محصور نمود، از خداوند متعال توفیق عمل به این وظیفه را مسألت می نماییم

امر به معروف ونهی از منکَر

(مسأله ۲۷۸۴) امر به معروف و نهی از منکر با شرائطی که ذکر خواهد شد واجب است، و ترک آن معصیت است، و در مستحبّات و مکروهات امر و نهی، مستحبّ است

(مسأله ۲۷۸۵) امر به معروف و نهی از منکر واجب کفائی می باشد و

در صورتی که بعضی از مکلَّفین قیام به آن بکنند از دیگران ساقط است، و اگر اقامه معروف و جلوگیری از منکر، موقوف بر اجتماع جمعی از مکلَّفین باشد، واجب است اجتماع کنند

(مسأله ۲۷۸۶) اگر بعضی امر ئ نهی کنند و مؤثر نشود و بعض دیگر احتمال بدهند که امر آنها یا نهی آنها مؤثر است واجب است امر و نهی کنند

(مسأله ۲۷۸۷) بیان مسأله شرعیّه کفایت نمی کند در امر به معروف و نهی از منکر بلکه باید مکلّف امر و نهی کند

(مسأله ۲۷۸۸) در امر به معروف و نهی از منکر قصد قربت معتبر نیست، بلکه مقصود اقامه واجب و جلوگیری از حرام است

شرایط امر به معروف ونهی از منکر

(مسأله ۲۷۸۹) چند چیز شرط است در واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر:

اوّل: آنکه کسی که می خواهد امر و نهی کند، بداند که آنچه شخص مکلّف بجا نمی آورد واجب است بجا آورد، و آنچه بجا می آورد باید ترک کند و بر کسی که معروف و منکر را نمی داند واجب نیست

دوّم: آنکه احتمال بدهد امر و نهی او تأثیر می کند، پس اگر بداند اثر نمی کند واجب نیست

سوّم: آنکه بداند شخص معصیت خود را تکرار کند، پس اگر بداند یا گمان کند یا احتمال صحیح بدهد که تکرار نمی کند، واجب نیست

چهارم: آنکه در امر و نهی مفسده ای نباشد، پس اگر بداند یا گمان کند که اگر امر یا نهی کند، ضرر جانی یا عرضی و آبروئی یا مالی قابل توجّه به او می رسد واجب نیست، بلکه اگر احتمال صحیح بدهد که از آن ترس ضررهای مذکور را پیدا کند

واجب نیست، بلکه اگر بترسد که ضرری متوجّه متعلّقان او می شود واجب نیست، بلکه با احتمال وقوع ضرر جانی یا عِرضی و آبروئی یا مالی موجب حَرَج بر بعضی مؤمنین، واجب نمی شود بلکه در بسیاری از موارد حرام است

(مسأله ۲۷۹۰) اگر معروف یا منکر از اموری باشد که شارع مقدس به آن اهمیّت زیاد می دهد مثل اصول دین یا مذهب و حفظ قرآن مجید وحفظ عقاید مسلمانان یا احکام ضروریّه، باید ملاحظه اهمیّت شود، و مجردّ ضرر، موجب واجب نبودن نمی شود، پس اگر توقّف داشته باشد، حفظ عقائد مسلمانان یا حفظ احکام ضروریّه اسلام بر بذل جان و مال، واجب است بذل آن

(مسأله ۲۷۹۱) اگر بدعتی در اسلام واقع شود، مثل منکراتی که دولتهای جائر انجام می دهند به اسم دین مبین اسلام، واجب است خصوصاً بر علماء اسلام اظهار حق وانکار باطل، واگر سکوت علماء اعلام موجب هتك مقام علم وموجب اسائه ظنّ به علماء اسلام شود واجب است اظهار حق به هر نحوی که ممکن است اگر چه بدانند تأثیر نمی کند

(مسأله ۲۷۹۲) اگر احتمال صحیح داده شود که سکوت موجب آن می شود منکری معروف شود یا معروفی منکر شود بر علماء اعلام اظهار حق واعلام آن، وجایز نیست سکوت

(مسأله ۲۷۹۳) اگر سکوت علماء اعلام موجب تقویت ظالم شود یا موجب تأیید او گردد یا موجب جرأت او شود بر سایر محرّمات، واجب است اظهار حق وانکار باطل، اگر چه تأثیر فعلی نداشته باشد

(مسأله ۲۷۹۴) اگر سکوت علماء اعلام باشد که مردم به آنها بدگمان شوند وآنها را متهم کنند به سازش با دستگاه ظلم، واجب است اظهار

حق وانکار باطل، اگر چه بدانند جلوگیری از محرّم نمی شود واظهار آنها اثری برای رفع ظلم ندارد

مراتب امربه معروف ونهی از منکر

(مسأله ۲۷۹۵) برای امر به معروف ونهی از منکر مراتبی است، وجایز نیست با احتمال حاصل شدن مقصود از مرتبه پائین، به مراتب دیگر عمل شود

(مسأله ۲۷۹۶) مرتبه اوّل آنکه با شخص معصیت کار طوری عمل شود که بفهمد برای ارتکاب او به معصیت این نحو عمل با او شده است، مثل اینکه از او رو برگرداند، یا با چهره عبوس با او ملاقات کند، یا ترک مراوده با او کند واز او اعراض کند به نحوی که معلوم شود این امور برای آن است که او ترک معصیت کند

(مسأله ۲۷۹۷) اگر در این مرتبه درجاتی باشد لازم است با احتمال تأثیر درجه خفیف تر، به همان اکتفا کند مثلاً اگر احتمال می دهد که با تکلّم با او، مقصود حاصل می شود، به همان اکتفا کند وبه درجه بالا‌تر، عمل نکند، خصوصاً اگر طرف شخصی است که این نحو عمل موجب هتک او می شود

(مسأله ۲۷۹۸) اگر اعراض نمودن وترک معاشرت با معصیت کار موجب تخفیف معصیت می شود با احتمال بدهد که موجب تخفیف می شود، واجب است اگر چه بداند موجب ترک بکلّی نمی شود، واین امر در صورتی است که با مراتب دیگر، نتواند از معصیت جلوگیری کند

(مسأله ۲۷۹۹) اگر علماء اعلام احتمال بدهند که اعراض از ظلمه وسلاطین جور، موجب تخفیف ظلم آنها می شود، واجب است اعراض کنند از آنها وبه ملت مسلمان بفهمانند اعراض خود را

(مسأله ۲۸۰۰) مرتبه دوّم از امر به معروف ونهی از منکر، امر ونهی به زبان

است، پس با احتمال تأثیر وحصول سایر شرایط گذشته، واجب است اهل معصیت را نهی کنند، وتارك واجب را امر کنند به آوردن واجب

(مسأله ۲۸۰۱) اگر احتمال بدهد که با موعظه ونصیحت، معصیت کار ترك می کند معصیت را، لازم است اکتفا به آن، ونباید از آن تجاوز کند

(مسأله ۲۸۰۲) اگر می داند که نصیحت تأثیر ندارد، واجب است با احتمال تأثیر امر ونهی الزامی کند، اگر تأثیر نمی کند مگر با تشدید در گفتار وتهدید بر مخالفت، لازم است لکن باید از دروغ ومعصیت دیگر احتراز شود

(مسأله ۲۸۰۳) جایز نیست برای جلوگیری از معصیت، ارتکاب معصیت مثل فحش ودروغ واهانت، مگر آنکه معصیت، از چیزهائی باشد که مورد اهتمام شارع مقدّس باشد وراضی نباشد به آن به هیچ وجه، قتل نفس محترمه، در این صورت باید جلوگیری کند به هر نحو ممکن است

(مسأله ۲۸۰۴) اگر عاصی ترك معصیت نمی کند مگر به جمع مابین مرتبه اوّلی وثانیه از انکار، واجب است جمع به اینکه هم از او اعراض کند، وترك معاشرت نماید وبا چهره عبوس با او ملاقات کند، وهم او را امر به معروف کند لفظاً ونهی کند لفظاً

(مسأله ۲۸۰۵) مرتبه سوّم توّسل به زور وجبر است، پس اگر بداند یا اطمینان داشته باشد که ترك منکر نمی کند یا واجب را بجا نمی آورد مگر با اعمال زور وجبر، واجب است لکن باید تجاوز از قدر لازم نکند

(مسأله ۲۸۰۶) اگر ممکن شود جلوگیری از معصیت، به اینکه بین شخص و معصیت حائل شود وبا این نحو مانع از معصیت شود، لازم است اقتصار به آن اگر محذور آن کمتر از چیزهای دیگر

باشد

(مسأله ۲۸۰۷) اگر جلوگیری از معصیت توقّف داشته باشد بر اینکه دست معصیت کار را بگیرد یا اورا از محلّ معصیت بیرون کند یا در آلتی که به آن معصیت می کند تصرّف کند جایز است، بلکه واجب است عمل کند

(مسأله ۲۸۰۸) جایز نیست اموال محترمه معصیت کار را تلف کند، مگر آنکه لازمه جلوگیری از معصیت باشد، در این صورت اگر تلف کند ضامن نیست ظاهراً، ودر غیر این صورت، ضامن ومعصیت کار است

(مسأله ۲۸۰۹) اگر جلوگیری از معصیت توقّف داشته باشد بر حبس نمودن معصیت کار، در محلّی یا مانع نمودن از آنکه به محلّی وارد شود، واجب است، با مراعات مقدار لازم وتجاوز ننمودن از آن

(مسأله ۲۸۱۰) اگر توقّف داشته باشد جلوگیری از معصیت، بر کتک زدن وسخت گرفتن بر شخص معصیت کار، ودر مضیقه قرار دادن او جایز است، لکن لازم است مراعات شود که زیاده روی نشود، وبهتر آن است که در این امر ونظیر آن اجازه از مجتهد جامع الشرایط گرفته شود

(مسأله ۲۸۱۱) اگر جلوگیری از منکرات واقامه واجبات موقوف باشد بر جرح و قتل، جائز نیست مگر به اذن جامع الشرایط با حصول وشرائط آن

(مسأله ۲۸۱۲) اگر منکر از اموری است که شارع اقدس به آن اهتمام می دهد وراضی نیست به وقوع آن به هیچ وجه، جایز است دفع آن به هر نحو ممکن باشد، مثلاً اگر کسی خواست یک شخص را که جایز القتل نیست بکشد باید از او جلوگیری کرد، واگر ممکن نیست دفاع از قتل مظلوم مگر به قتل ظالم، جائز است بلکه واجب است، ولازم نیست از مجتهد اذن حاصل نماید لکن باید

مراعـات شود که در صورت امکـان جلوگیری به نحو دیگری که به قتـل منجر نشود به آن نحو عمـل کنـد، واگر از حـدّ لازم تجاوز کند معصیت کار واحکام متعدی بر او جاری خواهد بود

دفاع

مسائل دفاع

(مسأله ۲۸۱۳) اگر دشمن بر بلاد مسلمانان وسر حدّات آن هجوم نماید، واجب است بر جمیع مسلمانان دفاع ازآن به هر وسیله ای که امکان داشته باشد از بذل جان ومال و در این امر احتیاج به اذن حاکم شرع نیست

(مسأله ۲۸۱۴) اگر مسـلمانان بترسـند که اجانب نقشه استیلاء بر بلاد مسلمانان را کشیده اند چه بدون واسطه یا به واسطه عمال خود از خارج یا داخل، واجب است دفاع از ممالك اسلامی کنند به هر وسیله ای که امکان داشته باشد

(مسأله ۲۸۱۵) اگر در داخل ممالك اسـلامی نقشه هائی از طرف اجانب کشـیده شـده باشـد که خوف آن باشـد که تسـلّط بر ممالك پیداکننـد، واجب است بر مسـلمانان که با هر وسـیله ای که ممکن است، نقشه آنان را بهم بزنند، وجلوگیری از توسـعه نفوذ آنها کنند

(مسأله ۲۸۱۶) اگر به واسـطه توسـعه نفوذ سیاسـی یا اقتصادی وتجاری اجانب خوف آن باشـد که تسـلّط بر بلاد مسـلمین پیـدا کنند، واجب است بر مسلمانان، دفاع به هر نحو که ممکن است، وقطع ایادی اجانب چه عمّال داخلی باشند یا خارجی

(مسأله ۲۸۱۷) اگر در روابط سیاسـی بین دولتها ی اسـلامی ودُوَل اجانب، خوف آن باشد که اجانب بر ممالك اسلامی، تسلّط پیدا کنند اگر چه تسـلّط سیاسـی واقتصادی باشد لازم است بر مسـلمانان که با این نحو روابط مخالفت کنند، و دوَل اسلامی را الزام کنند به قطع این گونه روابط

(مسأله ۲۸۱۸)

اگر در روابط تجاری با اجانب خوف آن است که به بازار مسلمین صدمه اقتصادی وارد شود و موجب اسارت تجاری و اقتصادی شود، واجب است قطع این گونه روابط و حرام است این نحو تجارت

(مسأله ۲۸۱۹) اگر عقد روابط چه سیاسی و چه تجاری بین یکی از دوَل اسلامی و اجانب، مخالف مصلحت اسلام و مسلمانان باشد، جایز نیست این گونه روابط، و اگر دولتی اقدام به آن نمود، بر سایر دوَل اسلامی واجب است آن را الزام کنند به قطع روابط به هر نحو ممکن است

(مسأله ۲۸۲۰) اگر بعض رؤسای ممالک اسلامی یا بعض وکلای مجلس موجب بسط نفوذ اجانب شود چه نفوذ سیاسی یا اقتصادی یا نظامی که مخالف مصالح اسلام و مسلمانان است؛ به واسطه این خیانت، از مقامی که دارد، هر مقامی باشد منعزل است، اگر فرض شود که احراز آن مقام به حق بوده، و بر مسلمانان لازم است او را مجازات کنند به هر نحو که ممکن باشد

(مسأله ۲۸۲۱) روابط تجاری و سیاسی با بعضی دوَل که آلت دست دوَل بزرگ جائر هستند از قبیل دولت اسرائیل، جائز نیست، و بر مسلمانان لازم است که به هر نحو ممکن با این نحو روابط مخالفت کنند، و بازرگانانی که با اسرائیل و عمّال اسرائیل روابط تجاری دارند، خائن به اسلام و مسلمانان و کمک کار به هدم احکام اسلام هستند، و بر مسلمانان لازم است با این خیانت کاران چه دولتها و چه تجّار قطع رابطه کنند، و آنها را ملزم کنند به توبه و ترک روابط با این نحو دولتها

نماز جمعه

ناز جمعه

(مسأله ۱) در زمان غیبت ولیّ عصر (عج)

نماز جمعه واجب تَخییری است (یعنی مُکَلَّفْ می توانـد روز جمعه بجای نماز ظهر نماز جمعه بخوانـد) ولی جمعه اَفْضَلْ اسـت وظهر اَحْوَط واحتیاط بیشتر در آن است که هر دو را بجا آورند

(مسأله ۲) کسـی که نماز جمعه را بجا آورد واجب نیست نماز ظهر ر هم بخوانـد، ولی احتیاط مسـتحّب آن است که آن را نیز بجا آورد

شرائط نمازِ جمعه

(مسأله ۳) نماز جمعه تنها توسّط مردان مُنعَقد می شود، ولی زنان هم می تواند در آن شرکت کنند

(مسأله ۴) نماز جمعه باید به جماعت برگزار شود ونمی توان آن را به طور فرادا بجا آورد

(مسأله ۵) همه شـرائطی که در نمـاز جمعه معتبر است در نمـاز جمعه نیز لازم است، ماننـد نبودن حائل، بالاتر نبودن جای امام، فاصله بیش از حد نداشتن و غیر اینها

(مسأله ۶) همه شـرائطی که در امام جماعت لازم است بایـد در امام جمعه هم باشـد ماننـد عقل، ایمان حلال زادگی و عدالت ولی امامت کودکان و زنان در نماز جمعه جائز نیست اگر چه در نمازهای دیگر برای خودشان جائز است

(مسأله ۷) بر هر مرد مکلَّف آزاد غیر مسـافری که نابینـا، بیمار و پیر فرتوت نباشـد، نماز جمعه واجب است اَلْبَتّه در صورتی که فاصـله او تا محلّ اقامه جمعه بیش از دو فرسـخ نباشد بنابراین بر کسانی که فاقِدْ یکی از این شـروط باشـند حرکت بسوی نماز جمعه به فرض اینکه وجوب تَعْیینی هم داشته باشد، واجب نیست گرچه حضور در آن برایشان هیچ مَشَقَّتی نداشته باشد

(مسأله ۸) کمترین فاصله لازم بین دو نماز جمعه، یک فرسخ است

(مسأله ۹) کمترین عدد لازم برای انعقاد نماز جمعه – ۵

نفر – است که بایـد یکی از آنهـا امام باشـد س نماز جمعه با کمتر از – ۵ – نفر واجب نیست و منعقـد نمی شـود ولی اگر – ۷ نفر – و بیشتر باشند فضیلت جمعه بیشتر خواهد بود

(مسأله ۱۰) در صورت وجود شرائط لازم، نماز جمعه بر سَکنه شهرها و شهرکها و حاشیه نشینان آنها و روستائیان، چادر نشینان و بیابان گردهائی که روش زندگی آنها چنین است واجب است

(مسأله ۱۱) فاقدین شرائط وجوب نماز جمعه اگر اِتّفاقاً در نماز حاضر شوند یا با مَشقّت خود را به آن برسانند نمازشان صحیح است و نماز ظهر بر آنها واجب نیست همچنین کسانی که با وجودِ باران یا سرمای شدید یا نداشتن پا یا عضو دیگر که موجب مَشـقّت و اِسْـقاطِ تکلیف نماز جمعه است در نماز جمعه شـرکت کرده اند، نمازشان صحیح است، اَمّا اگر دیوانه به نماز جمعه بپردازد نمازش صـحیح نیست ولی نماز جمعه پسـران نابالغ صـحیح است گرچه نمی تواننـد مُکَمِّل عدد لازم – ۵ نفر – باشند، همانگونه که نمی توانند به تنهائی تشکیل نماز جمعه بدهند

(مسأله ۱۲) مسـافر می توانـد در نمـاز جمعه شـرکت کنـد و دراین صورت نمـاز ظهر از او ساقط است لکِنْ مسافرین به تنهائی (بدون شـرکت حاضـرین) نمی توانند نماز جمعه تشکیل دهند و در این صورت نماز ظهر بر آنها واجب است و نیز مسافر نمی توانـد مکمّل عدد لازم – ۵ نفر – باشـد، ولی اگر مسافرین قصـد اقامه (ده روز یا بیشتر) بنمایند، می توانند نماز جمعه تشـکیل دهند

(مسأله ۱۳) زنان می توانند در نماز جمعه شرکت کنند و نمازشان صحیح

است و مُجْزی از نماز ظهر است اَمّا به تنهائی (بدون شرکت مردان) نمی توانند نماز جمعه تشکیل دهند، چنانچه نمی توانند مکمّل عدد لازم -۵ نفر – باشند، زیرا نماز جمعه تنها با شرکت مردان منعقد می شود

(مسأله ۱۴) خُنْثی مُشْکله می تواند در نماز جمعه شرکت کند، ولی نمی تواند مُکَمِّلِ عدد لازم – ۵ نفر – یا امام جمعه باشد، پس اگر غیر از او فقط چهار نفر جمع شده باشند، نماز جمعه برگزار نمی شود و باید نماز ظهر بخوانند

وقت نماز جمعه

(مسأله ۱۵) وقت نماز جمعه با زَوال خورشید شروع می شود و تا وقتی که سایه شاخِص به اندازه دو قدم مُتَعارَفْ برسد، امتداد دارد ولی احتیاط واجب آن است که از اوائل زوال عرفی زوال ظهر تأخیر نیاندازند و اگر تأخیر افتاد احتیاط مستحبّ آن است که نماز ظهر را بخوانند

(مسأله ۱۶) اگر امام خطبه ها را قبلًا شروع کرده و هنگام روال به پایان برساند و نماز جمعه را شروع کند، صحیح است

(مسأله ۱۷) جائز نیست امام جمعه خطبه ها را آنقدر طولانی کند که وقت نماز بگذرد، وَاِلّا باید نماز ظهر را بخواند، زیرا نماز جمعه در خارج وقت آن قضا ندارد

(مسأله ۱۸) اگر در بین نماز جمعه وقت آن تمام شود در صورتی که یک رَکْعَتْ آن در وقت واقع شده باشد صحیح است؛ ولی احتیاط مستحبّ آن است که پس از اِتْمام آن، نماز ظهر را به جا آورد و اگر یک رکعت آن در وقت واقع باشد باطل است ولی احتیاط مستحبّ آن است که آن را تمام کند و سپس نماز ظهر را بخواند

(مسأله ۱۹)

اگر عمـداً نمـاز جمعه را طوری به تـأخیر بیاندازنـد که تنهـا برای یک رکعت آن وقت باقی باشـد، احتیاط واجب آن است که نماز ظهر را بجا آورند

(مسأله ۲۰) اگر یقین دارد وقت به انـدازه ای است که می توانـد حَدِّاَقَلْ واجب آن را در تَحَقّقِ دو خطبه ودو رکعت نمـاز بجا آورد، بین نماز جمعه وظهر مُخَیَّرْ است واگر یقین دارد که به این انـدازه وقت نیست بایـد نماز ظهر را بخواند واگر شک دارد، نماز جمعه صـحیح است؛ ولی در صورتی که پس از نماز معلوم شود که حتّی برای یک رکعت هم وقت باقی نبوده، باید نماز ظهر را بجا آورد، گر چه احتیاط مستحبّ آن است که اگر تنها یک رکعت آن هم در وقت واقع شده، نماز ظهر را بخواند

(مسأله ۲۱) اگر مقـدار وقت را می دانـد ولی شک دارد که در این مقـدار می توانـد نماز جمعه را بجا آورد یا نه؟ جایز اسـت نماز جمعه را شـروع کنـد، پس اگر وقت برای همه نماز کافی بود نمازش صـحیح است، وَاِلاّ بایـد نماز ظهر را بجا آورد، ولی احتیاط مستحبّ آن است که در این صورت اساساً نماز ظهر را اختیار کند

(مسأله ۲۲) در صورتی که نماز جمعه با عـدد کامل ودر وقت دامنه دار شـروع شده، ولی مأمومی به رکعت اوّل نرسـیده باشد، اگر به رکعت دوّم و لو به رکوع آن، برسد و اقتداء کند نمازش صـحیح است (به شرط آنکه بداند وقت به اندازه ای هست که رکعت دوّم او هم در وقت واقع می شود) در این صورت دوّمین رکعت نماز خود را به طور

فُرادا بجا می آورد ولی برای کسی که تَکْبیر رکوع رکعت دوّم امام را درک نکرده، بهتر آن است که نیّت خود را به ظهر برگرداند ونماز ظهر را بجا آورد

کیفیّت نماز جمعه

(مسأله ۲۳) نماز جمعه دو رکعت است وکیفیّت آن مانند نماز صبح است و مستحبّ است که حمد وسوره با صدای بلند خوانده شود و در رکعت اوّل بعد از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوّم، سوره منافقون را قرائت نمایند

(مسأله ۲۴) نماز جمعه دارای دو قنوت است، قنوت اوّل قبل از رکوع رکعت اوّل و قنوت دوّم پس از رکوع رکعت دوّم است

(مسأله ۲۵) نماز جمعه دارای دو خُطْبه است که مانند اصل نماز واجب بوده و باید توسّط امام جمعه ایراد شود، بدون این دو خطبه نماز جمعه محقق نمی شود

(مسأله ۲۶) واجب است دو خطبه را قبل از نماز جمعه بخواند و اگر اوّل، نماز جمعه را بجا آورد، باطل است و در صورتی که وقت باقی است باید پس از ایراد خطبه ها مُجَدَّداً نماز جمعه را بخواند، ولی اگر نسبت به حکم مسأله جاهل بوده یا اشتباه کرده، اعاده خطبه ها لازم نیست، بلکه اعاده نماز هم لازم نیست

(مسأله ۲۵) جائز است دو خطبه نماز جمعه قبل از شرعی ایراد شود بطوری که پایان خطبه ها با ظهر شرعی مصادف باشد، ولی احتیاط مستحبّ آن است که آنها را در وقت ظهر بخواند

(مسأله ۲۸) در خطبه اوّل واجب است حَمْدِ الهی، گرچه به هر لفظی که حمد الهی محسوب شود جائز است، ولی احتیاط مستحبّ آن است که به لفظ جَلاله (الله) باشد و احتیاط واجب آن است

که پس از آن به ثنای الهی بپردازد و سپس به پیغمبر اسلام درود فرستد و واجب است مردم را به تقوی سفارش کند و یک سوره کوچک از قرآن را بخواند و در خطبه دوّم نیز حمد و ثنای الهی (به صورتی که ذکر شد) و درود بر پیغمبر اسلام واجب است و احتیاط واجب آن است که در این خطبه نیز به تقوی سفارش کند و سوره کوچکی از قرآن تلاوت نماید و احتیاط مستحبّ و مُؤَکَّدْ آن است که در خطبه دوّم پس از درود بر پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) به اَئِمَّه معصومین (علیه السّلام) نیز درود فرستد و برای مؤمنین استغفار کند و بهتر است از خطبه های منسوب به امیر المؤمنین (علیه السّلام) یا آنچه از ائمه معصومین (علیه السّلام) وارد شده، انتخاب کند

(مسأله ۲۹) شایسته است امام خطیب، بلیغ باشد و به تناسب اوضاع و احوال سخن گوید و عبارات فصیح و روان به کار برد، به حوادثی که در سراسر عالم بر مسلمین می گذرد بخصوص حوادث منطقه خود، آشنا باشد مصالح اسلام و مسلمین را تشخیص دهد چنان شجاع باشد که در راه خدا از مَلامت و نکوهش احدی بیم به خود راه ندهد، در اظهار حق و اِبْطال باطل بر حسب شرایط زمان ومکان صراحت داشته باشد، اموری از قبیل مواظبت در اوقات نماز وعمل به روش صُلَحاو اولیاء خدا را که موجب تأثیر کلام او در مردم است رعایت کند، کارهای او با مَواعِظْ و وعد وعیدهایش تطبیق نماید، از آنچه که موجب سَبُکی او و کلامش می شود حتّی از قبیل پر گوئی،

شوخی و بیهوده گوئی بپرهیزد وهمه امور را تنها برای خداوند رعایت کند وهدفش اِعْراض از دنیا پرستی و ریاست طلبی باشد که سرسلسله همه گناهان است تا کلامش در جان مردم، مُؤَثِّرْ افتد

(مسأله ۳۰) شایسته است امام خطیب در خطبه نماز جمعه مصالح دین و دنیای مسلمین را تَذکّر دهد ومردم را در جریان مسائل زیانبار و سودمند کشورهای اسلامی وغیر اسلامی قرار دهد ونیازهای مسلمین را در اَمر معاد ومعاش تذکر دهد و از امور سیاسی واقتصادی آنچه را که در استقلال وکیان مسلمین نقش مُهِمّی دارد گوشزد کند وکیفیّت روابط آنان را با سائر مِلَل بیان نماید ومردم را از دخالتهای دُوَل ستمگر و اِسْتِعمارگر در امور سیاسی واقتصادی مسلمین که مُنْجَرْ به استعمار و استثمار آنها می شود بر حَذَرْ دارد خلاصه نماز جمعه و دو خطبه آن، نظیر حجّ و مراکز تجمّع آن و نماز های عید فطر و قربان و غیره، از سنگرهای بزرگی است که مُتأسِّفانه مسلمانان از وظائف مُهِمّ سیاسی خود در آن غافل مانده اند، چنانچه از سایر پایگاه های عظیم سیاست اسلامی هم غافلند اسلام دین سیاست، آن هم در همه شئون آن است وکسی که در احکام قضائی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام اندکی تَأمّل کند مُتوجّه این معنی می شود هر کس گمان کند دین از سیاست جدا است، جاهلی است که نه اسلام را می شناسد ونه سیاست را

(مسأله ۳۱) مستحبّ است امام خطیب در زمستان وتابستان عِمامه داشته باشد ورِدائی از بُرْد یَمَنی یا (عَدَنی) بپوشد وخود را بیاراید، تمیزترین لباسهای خود را بپوشد وبوی خوش بکار برد بطوری که با

وقار وسَـكينه باشد وقبل از خطا به هنگامی که مُؤذّن اذان می گوید او بر منبر نشسته باشد تا اذان به پایان رسد وخطبه را آغاز کند وهنگام صُعود بر منبر خطابه رو به روی مردم بایستد وسلام کند ومردم نیز با چهره های خود از او استقبال کنند وبه چیزی از قبیل کَمان وشمشیر (اسلحه) وعصا تکیه کند ومردم نیز خود را رو به روی او قرار دهند

(مسأله ۳۲) واجب است امام جمعه شخصاً ودر حال ایستاده به ایراد خطبه بپردازد واگر نتواند خطبه ها را در حال ایستاده بخواند، باید دیگری به ایراد خطبه بپردازد و امامت نماز را هم به عُهْده گیرد واگر هیچ کس برای ایراد خطبه ها درحال ایستاده پیدا نشود، نماز جمعه ساقط ونماز ظهر واجب است

(مسأله ۳۳) جائز نیست امام جمعه خطبه ها وبخصوص موعظه وتوصیه به تقوی را به آهستگی ادا کند واحتیاط واجب آن است که با صدای بلند به ایراد خطبه ها بپردازد، بطوری که حداقل عدد لازم —۴ نفر — صدای او را بشنوند، بلکه احتیاط مستحبّ آن است که در هنگام موعظه وسفارش به تقوی صدای خود را چنان بلند نماید که همه حاضرین مواعظ او را بشنوند ودر مجامع بزرگ به توسّط بلندگوها به خطبه بپردازد تا تشویق وتحذیر ومسائل مُهمّه را به گوش همگان برساند

(مسأله ۳۴) احتیاط مستحبّ آن است که امام در حال خطبه، سخنی غیر مربوط به خطبه ها نگوید، اَلْبَتّه در فاصله بین خطبه ها ونماز، سخن گفتن بلامانع است

(مسأله ۳۵) واجب است امام پس از خطبه اوّل مقدار کمی بنشیند وسپس به خطبه دوّم بپردازد

(مسأله ۳۶) احتیاط

مستحبّ آن است که مأمومین در حال خطبه روبه روی امام بوده وبیش از مقداری که در نماز می تواند خود را از قبله منحرف کنند، رو بر نگردانند

(مسأله ۳۷) احتیاط مستحبّ آن است که امام ومُسْتَمِعین در حال خطبه واجد طهارت کامل (که برای نماز معتبر است) باشند

(مسأله ۳۸) واجب آن است مأمومین به خطبه های امام گوش را دهند واحتیاط مستحبّ آن است که ساکت باشند واز حرف زدن بپرهیزند که صحبت کردن در وقت خطبه مکروه است، بلکه اگر سخن گفتن مأمومین موجب نشنیدن خطبه واز بین رفتن فائده آن می شوند، سکوت لازم است

(مسأله ۳۹) احتیاط واجب آن است که امام جمعه در خطبه حمد الهی ودرود بر پیغمبر واَئِمَّه (عَلَيْهِمُ السَّلامُ) را به زبان عربی ایراد نماید، گر چه او ومُسْتَمِعین او عرب نباشند امّا می تواند در مقام وَعْظ وتوصیه به تقوی به زبان دیگری تَکَلُّمْ نماید و احتیاط مستحبّ آن است که موعظه وآنچه را به مصالح مسلمین مربوط می شود به زبان مستمعین ادا نماید، واگر مستمعین مختلفند آنها را به زبان های مختلف تکرار کند، گرچه در صورتی که مأمومین بیش از حدّ نصاب —۴ نفر— باشند به زبان حدّ نصاب —۴ نفر— اکتفا نماید، ولی احتیاط در آن که آنها را به زبان خدشان موعظه کند

(مسأله ۴۰) اذان دوّم در روز جمعه بِدْعَتْ وحرام است

احکام نماز جمعه

(مسأله ۴۱) کسی که نماز جمعه را به امامی اقتداء کرده می تواند نماز عصر را نیز به همان امام اقتداء کند، ولی اگر بخواهد احتیاطاً نماز ظهر را هم بخواند باید پس از پایان نماز جماعت مجدداً

نماز ظهر وعصر را به طور فُرادا بجا آورد مگر اینکه امام هم بعد از خواندن نماز جمعه احتیاطاً نماز ظهر را بجا آورده باشد که در این صورت اگر مأموم نیز همینطور عمل کرده لازم نیست نماز عصر را تکرار کند

(مسأله ۴۲) اگر امام و مأموم بخواهند پس از نماز جمعه نماز ظهر را احتیاطاً بجا آورند، می توانند آن را به جماعت برگزار کنند، ولی مأمومی که در نماز جمعه شرکت نکرده اگر به این نماز احتیاطی اقتداء کند از نماز ظهر او مُجْزی نیست وباید آن را اعاده نماید

(مسأله ۴۳) اگر مأمومی که رکوع رکعت اوّل امام جمعه را را درک کرده به عِلَّتْ کثرت جمعیّت یا غیر آن نتواند در سجده ها با امام همراهی کند در این صورت اگر بتواند (پس از قیام امام برای رکعت دوّم) سجده ها را خود بجا آورده وقبل از رکوع یا در حین آن به امام ملحق شود، نمازش صحیح است، وَالّا باید به حال خود باقی بماند تا امام به سجده های رکعت دوّم برسد، آنگاه دو سجده را به نیّت سجده های رکعت اوّل نماز خود همراه امام بجا آورد وسپس رکعت دوّم را فُرادا بخواند ونمازش صحیح است، ولی اگر آنها را به نیّت سجده های رکعت دوّم ویا به نیّت متابعت امام انجام دهد، احتیاط واجب آن است که از آن دو سجده صرف نظر کرده و دو سجده دیگر به نیّت سجده های رکعت اوّل بجا آورد وسپس به رکعت دوّم بپردازد وپس از اتمام نماز، نماز ظهر را بجا آورد

(مسأله ۴۴) اگر مأموم به قصد اِتِّصال به نماز،

در رکوع رکعت دوّم تکبیر بگوید و به رکوع برود ولی شک کند که رکوع امام را درک کرده یا نه، نماز جمعه او مُحَقَّقْ نمی شود واحتیاط واجب آن است که آن نماز را به نیّت نماز ظهر به پایان برساند وسپس نماز ظهر را اعاده کند

(مسأله ۴۵) اگر مأمومین پس از اتمام خطبه ها وشروع نماز امام، از اقتداء به او خودداری کنند وامام را تنها بگذارند نماز جمعه مُنْعَقِدْ نشده وباطل است وامام می تواند آن نماز را رها نموده وبه نماز ظهر بپردازد، ولی احتیاط مستحبّ آن است که نیّت خود را به ظهر برگرداند وپس از اتمام آن مُجَدَّداً نماز ظهر را بخواند واحتیاط بیشتر در آن است که نماز را با همان نیّت نماز جمعه تمام کند وسپس نماز ظهر را بجا آورد

(مسأله ۴۶) اگر نماز جمعه با عدد کامل (حدّاقل ۴ نفر به اضافه امام) منعقد شود ولو اینکه فقط تکبیر آن را گفته باشند وسپس متفرق شوند، نماز باطل می شود چه همه مأمومین یا بعضی از آنها متفرّق شوند وامام باقی بماند وچه برعکس چه یک رکعت کامل نماز را خوانده باشند وچه کمتر، ولی احتیاط مستحبّ آن است که باقیمانده ها نماز جمعه را تمام کنند وسپس نماز ظهر را هم بجا آورند، اما اگر بعضی از آنها در اواخر رکعت دوّم بلکه بعد از رکوع رکعت دوّم متفرق شوند نماز جمعه صحیح است واحتیاط مستحبّ آن است که پس از آن نماز ظهر را هم بجا آورند

(مسأله ۴۷) اگر عدد مأمومین بیش ار حد لازم –۴نفر– برای نماز جمعه باشد پراکندگی عدّه ای از

آنها مطلقاً ضرر ندارد به شرط آنکه افراد باقیمانده از –۴نفر- کمتر نباشد

(مسأله ۴۸) اگر –۵نفر – (یا بیشتر)، برای نماز جمعه مهّیا شوند ولی در اَثْناء خطبه ها یا بعد از آنها وقبل از اقامه نماز متفرق شوند وبر نگردند بطوری که کمتر از –۵ نفر- باقی مانده باشند، وظیفه افراد باقیمانده نماز ظهر است

(مسأله ۴۹) در صورتی که قبل از انجام مسمّای واجب در خطبه (یعنی حدّاَقَلّی از واجبات خطبه ها که بتوان آنها را خطبه نامید) عدّه ای از مأمومین متفرّق شوند وکمتر از –۴ نفر- بمانند وپس از مدّت کوتاهی برگردند (به طوری که عدد لازم –۵نفر- کامل شود) اگر امام در این فاصله سکوت کرده باشد، پس از مراجعت مأمومین باید از نقطه ای که خطبه ها را قطع نموده، ادامه دهد ولی اگر (با وجود تقلیل مأمومین از حدّ نصاب لازم) خطبه را ادامه داده وجریان امر بصورتی بوده که افراد پراکنده صدای او را نشنیده اند، باید پس از مراجعت آنها وتکمیل عدد لازم، آن قسمت را که در غیاب آنها خوانده، اعاده کند واگر زمان بازگشت مأمومین طولانی باشد بطوری که عرفاً به یک پارچگی خطبه لَطْمه بزند باید امام خطبه را اعاده کند چنانچه اگر با ورود مأمومین جدید هم عدد لازم –۵نفر – کامل بشود، اعاده خطبه ضروری است

(مسأله ۵۰) اگر مأمومین بعد از خطبه یا در اَثْنای آن متفرّق شوند (بطوری که کمتر از ۵ نفر باقی بمانند) وسپس برگردند تا عدد لازم کامل شود در صورتی که مسمّای خطبه مُحَقَّقْ شده باشد اعاده خطبه واجب نیست، گر چه مدّت تَفَرُّقْ طولانی باشد ودر

صورتی که مُسَمّای خطبه مُحَقَّقْ نشده باشد، اگر علّت تفرّق، انصراف مأمومین از نماز جمعه بوده احتیاط واجب آن است که پس از بازگشت آنها، امام خطبه ها از نو بخواند (ولو اینکه مدّت تفرّق کم باشد) واگر علّت تفرّق وپراکندگی امری نظیر باران وغیره بوده، در این صورت اگر مدّت آ ن بقدری طولانی شود که عُرفاَ به یک پارچگی خطبه لطمه بزنند واجب است خطبه ها را از نو بخواند وَاِلّا خطبه قبلی را ادامه می دهد وصحیح است

(مسأله ۵۱) اگر در جائی نماز جمعه برگزار شد نباید در فاصله ای کمتر از یک فرسخی آن نماز جمعه دیگری منعقد شود، پس اگر با فاصله یک فرسخ دو نماز جمعه اقامه شود هر دو صحیح است، لازم به تذکّر است میزان در مسافت مَحلِّ نماز جمعه است نه شهری که در آن نماز جمعه تشکیل شده است بنابراین در شهرهای بزرگی که طول آن چند فرسخ است می توان چند نماز جمعه تشکیل داد

(مسأله ۵۲) احتیاط مستحّب آن است که قبل از اقامه نماز جمعه مطمئن شوید که در کمتر از حَدِّ مقرَر نماز جمعه دیگری قبل از آنها و یا مقارن آنها برگزار نشده و نمی شود

(مسأله ۵۳) اگر دو نماز جمعه در یک زمان و با فاصله کمتر از حدّ معیّن (یک فرسخ) تشکیل شود هر دو باطل است ولی اگر یکی از آنها قبلاً شروع شده و لو فقط تکبیره اَلْاِحْرام را گفته باشد، دیگری باطل است چه نماز گزاران بدانند که قبل از آنها یا بعد از آنها نماز جمعه دیگری در فاصله کمتر برقرار شده و یا می شود

و چه ندانـد و میزان در صِحّت، تقـدّم در نماز است نه در خطبه ها بنابر این اگر یکی از دو نماز جمعه در خطبه ها مقـدّم بوده امّا نماز دوّم در شروع نماز تَقَدُّم داشته نماز دوّم صحیح و اَوَّلی باطل خواهد بود

(مسأله ۵۴) اگر یقین دارنـد که در فاصله کمتر از حـدّ لازم (یک فرسخ) نماز جمعه بر پا شـده ولی شک دارند آن نماز قبلاً برگزار شـده یـا نه، و یـا شـک دارنـد که آن نمـاز مُقـارن با آنها برگزار می شود یا نه، در هر دو صورت می تواننـد خود نماز جمعه ای تشکیل دهند و همچنین است در صورتی که نسبت به اصل انعقاد نماز جمعه دیگر اطْمینان نداشته باشند

(مسأله ۵۵) اگر پس از پایان نماز جمعه مُتوجّه شوند که نماز جمعه دیگری در کمتر از حدّ مُقَرَّر تشـکیل شده و هر یک از دو گروه احتمـال دهـد که قبل از دیگری به اقامه جمعه پرداخته، بر هیـچ یک اعاده جمعه و نیز نماز ظهر واجب نیست گرچه قول به وجوب اعاده، مطابق احتیاط است ولی اگر گروه سوّمی خواسـته باشـند در همان محـدوده اقامه جمعه دیگری بنماینـد، باید یقیـن داشـته باشـند که آن دو نمـاز جمعه باطـل است و اگر احتمـال صـحّت یکی از آن دو را بدهنـد نمی تواننـد اقـامه جمعه دیگری بنمایند

(مسأله ۵۶) در زمان غیبت ولّی عَصْر (عج) که نماز جمعه واجب تَعْیینی نیست، خریـد و فروش و سایر معاملات، پس از اذان جمعه حرام نیست

مسائل مستحدثه

بیمه

مسأله – بیمه هر چند در سابق به شکل فعلی وجود نداشته است ولی مشمول کلیّه و قوانین پویای اسلام

و یکی از عقود است که میان کسی که بیمه را میپذیرد و بیمه کننده چه شخص باشد یا شرکت و مؤسّسه بوجود میآید و در آن علاوه بر شرائطی که در سائر عقود است از قبیل: بلوغ و عقل و اختیار چند شرط دیگر نیز اعتبار دارد:

۱-تعیین طرفین عقد که اشخاص هستند یا دولت یا شرکت یا مؤسّسه

۲- تعیین مورد بیمه، انسان، مغازه، کشتی، هواپیما و اتومبیل و غیر آن

۳- تعیین مبلغی که باید پرداخته شود

۴- تعیین اقساط و تعیین زمان اقساط

۵- تعیین زمان بیمه از فلان روز تا فلان ماه یا سال

۶- تعیین خطرهای خسارت آور مثل حریق یا سرقت یا وفات یا مرض یا غرق شدن و خطرهای دیگر ایجاب را میتواند هم کسی که بیمه را میپذیرد بخواند و بگوید من متعهّد میشوم که فلان مقدار را در فلان زمان بدهم در مقابل فلان خسارت که جبران نمائی و طرف یعنی بیمه کننده قبول بخواند و بعکس هم اشکالی ندارد بیمه هر چند مستقلّی است ولی به عنوان صلح هم میتوان آنرا اجرا کرد

احکام سرقت

سؤال – می دانیم حکم جزائی اسلام بریدن دست دزد است (با شرائطی که مقرّر است) حال، آیا دزد می تواند پس از اینکه دست او را به حکم شارع اسلام بریدند انگشتان خود را به دیگری برای پیوند بفروشد؟

جواب – ظاهراً این قبیل جریانها با نظر فقیه است و پس از بریده شدن انگشتها دزد، در آنها حقی ندارد

سؤال – می دانیم که حدّ بریدن دست دزد اختصاص به اُمور مالی دارد که اگر مالی که دزد به سرقت برده است بحدّ نصاب برسد یعنی باندازه

ربع دینار یا بیشتر باشد باید (با شرائطی که در باب حدود ذکر شده است) دست دزد بریده شود اکنون، حکم سرقت در غیر اُمور مالی مثلاً مطالب علمی چیست؟ مثلاً شخصی با کشیدن زحمتهای فراوان و خوردن خون دل یکی موضوع علمی را مورد برّرسی قرار داده و یک مشکل علمی را بر طرف و یک معضل علمی را کشف کرده و یا بر اثر تحقیقات خود کتابی یا مقاله ای نوشته است، یک شخص دیگر اگر آن مطلب را به خود نسبت بدهد و بحساب خود بگذارد (بدون اینکه نام آن مکتشف و یا مخترع را ببرد) یا کتاب و مقاله و اشعار او را بنام خود چاپ کند مجازات این سارق علمی چیست؟

جواب – مجازات این قبیل کارها نیز با نظر فقیه است و مسلّماً نباید بدون مجازات باشد

دیه

مسأله – در مواردی که جنایت و آسیب رساندن به بدن شخص موجب ثبوت دیه می شود در صورتی که بهبود یافتن آن شخص به معالجه و مداوا احتیاج داشته باشد لازم است که جانی علاوه بر پرداخت دیه ای که شرعاً مقرّر گردیده است، مخارج معالجه را نیز بپردازد بلکه اگر بواسطه آسیب و زخم، ضرر مالی نیز بر آن شخص وارد شده است مثل - اینکه چند روز از انجام کاری که اشتغال به آن داشته است بواسطه آن زخم و یا شکستگی بازمانده است – را نیز جبران کند

نماز در مناطقی که شب و روز آنها بیش از ۲۴ ساعت است

مسأله – در مناطقی از روی زمین که شب و روزشان مجموعاً ۲۴ ساعت است در روز اعمال روزانه را از قبیل نماز صبح و ظهر و عصر و همچنین روز گرفتن را انجام می دهند و در شب اعمال شبانه از قبیل نماز مغرب و عشا را بجا میآورند – هر چند در مدّتی از سال روزهای آنها بسیار کوتاه و شبهای آنها بسیار بلند و در مدّت دیگری از سال بعکس آن، میشود – ولی در مناطق که شب و روز ۲۴ ساعته ندارند مانند قطب شمال و جنوب که ۶ ماه در آنجا روز و ۶ ماه شب است و مناطق نزدیک به قطبین که مجموع شب و روزشان ۲۴ ساعت نیست لازم است اوقات خود را به ۱۲ ساعت تقسیم کنند و ۱۲ ساعت را برای خودشان روز و ۱۲ ساعت را شب قرار بدهند و در دوازده ساعتی که آنرا روز قرار داده اند اعمال روزانه ای را که شرح داده شد انجام بدهند و در دوازده ساعتی

را که شب قرار داده اند اعمال شب را به انجام برسانند، و اگر این تقسیم را بطور اجتماعی انجام بدهند تا همگان برنامه ای منظّم و منسجم داشته باشند بهتر است

نماز

کسانی که شغلشان سفر کردن است مانند خلبانها و کشتیبانها و رانندگان ماشین در صورتی که حرکت آنها در مسافرت شرعی (رفت و برگشت هشت فرسخ و بیشتر) انجام بگیرد نمازشان را تمام بخوانند و باید در ماه رمضان روزه بگیرند و هر گاه در وطن خود ده روز بمانند یا در نقطه ای – در ضمن مسافرت خود – قصد اقامه دو روز بکنند در سفر اول نمازشان شکسته می شود و روزه خود را باید بخورند و از سفر دوم به بعد نمازشان تمام است و روزه میگیرند و مثل این است احکام کسانی که شغل خود را در ضمن مسافرت انجام میدهند مانند تاجری که در ضمن مسافرت کردن متاع خود میفروشد و میخرد و مثلاً ـ طبیبی که برای طبابت و معلّمی که برای تعلیم هر روز یا هر هفته ای یک روز یا دو روز از تهران به کرج میرود و بر میگردد

مسأله ۲ – کسانی که در حوزه های علميّه یا دانشگاهها مشغول تحصیل هستند در صورتی که اقامت خود را در شهری که آن حوزه و یا آن دانشگاه در آن واقع شده است محدود به مدّت معيّنی مثل ۲ سال و ۵ آن نقطه بر اساس ضوابطی که دارند محدود به حدّی نیست و خودشان نیز محدود نکنند نمازشان را در آن محلّ تمام بخوانند و روزه شان را نیز بگیرند یعنی آن محلّ برای آنها

وطن محسوب می شود ولی اگر ماندن خود را در آن محل محدود کنند – هر چند به مدّت طلانی مثل ۲۰ سال – و برای کار مخصوصی در آنجا توقف دارند و خود را در آنجا موقّت میدانند – اگر قصد اقامه نکنند – نمازشان شکسته و روزه خود را میخورند و بعداً قضای آنرا بجا میآورد

مسأله ۳ – فرقی میان بلاد کبیره (شهرهای بزرگ) مانند تهران و غیر کبیره، نیست مگر اینکه باندازه ای بزرگ نو محلّات آن جدا از هم باشد که رفتن از یک محلّه آن به محلّه دیگر، مسافرت و دور شدن از وطن محسوب شود ك هدر این صورت احکام مسافرت بر آن جاری میشود

خمس

مسأله ۱ – چیزی که مؤنه سال بوده است مانند خانه و فرش و کتاب و وسائل دیگر و بهمین جهت در سر سال خود در موقع دادن خمس آنرا بحساب نیاورده است چنانچه بعد از گذاشتن سال آنرا بفروشد خمس بر آن تعلّق نمیگیرد مخصوصاً اگر منظور از فروختن آن تهیّه مؤنه زندگی باشد مثل اینکه خانه خود را میفروشد تا خانه دیگری را بخرد

ربا

حیله هائی که برای فرار از ربا بکار میبرند و قصد جدّی در آن مجود ندارد مثل اینکه ده هزار تومان بکسی میخواهد بدهد و پس از دو ماه مثلًا ده هزار و دویست تومان بگیرد و لذا ده هزار تومان را با صد گرم نبات بعنوان مصالحه و غیر آن میدهد و ده هزار و دویست تومان میگیرد اینطور معاملات که کقصد اصلی در آنها رباخواری است حرام و باطل است

سودهائی که بانک می دهد

سودهائی که بانک به اشخاص می دهد – چه در سپرده های دراز مدّت و چه کوتاه مدّت – با این شرایط حلال است که افراد به این منظور پول خود را به بانک بدهند و قرارشان بر این باشد که بانک را وکیل خود بگردانند تا متصدّیان بانک پولهائی را که از اشخاص می گیرند در جریانهای اقتصادی از قبیل مضاربه، مساقات، تأسیس کارخانه و ساختن و فروختن خانه ها بکار بیندازند و سودی را که از این راهها به دست می آورند میان خود و صاحبان پول تقسیم کنند – در این رابطه هر چند متصدّیان بانکها در حین تحویل گرفتن پول به عنوان وکالت (نمی دانند که در ضمن جریانهای اقتصادی چه اندازه سود به دست خواهند آورد، ولی چون از طرفی در شناخت نبض جریانهای اقتصادی تسلط بیشتری دارند و از طرف دیگر تمرکز پول به آنها قدرت بیشتری می دهد، اطمینان دارند که سود بدست خواهد آمد، لذا بصاحبان پول وعده میدهند که صدی چند، نسبت به پول شما به شما سود میدهیم و بقیّه را برای خودمان و تشکیلات خود بر میداریم و این موضوع در حقیقت

یک تعهّد و وعده ای بیش نیست و چون در ضـمن عقد لازم انجام نگرفته است (چه اینکه وکالت از عقود جائزه است) الزامی برای عملی ساختن آن نیز وجود نـدارد، امّا تعهّد اخلاقی است و به آن عمل می کنند و راهی برای حلال بودن آن سود غیر از این، نیست و در صورت گرفتن وام از بانک در صورتی که آنچه که در پشت ورقه های بانکی نوشته شده است مراعات شود و بر آن اساس وام گرفته شود جائز است و سود آن نیز حلال خواهد بود

رهن خانه

مسأله ۱- افرادی پولی را مثلاًـ به مبلغ سیصد هزار تومان به مالک خانه ای می دهنـد و خانه ای را که اجاره آن معمولاً بیست هزار تومان است به ده هزار تومان اجاره می کننـد در حقیقت با دادن این پول تخفیفی در مال الاجاره می گیرنـد این کار، در این صورت صحیح است که نخست خانه را اجاره کند به ده هزار تومان (مال الاجاره کمتر از معمول) و در ضـمن عقد اجاره شرط کند که مستأجر سیصد هزار تومان مثلاً بصاحب خانه قرض بدهد ولی اگر سیصد هزار تومان را به عنوان قرض به مالک خانه بدهـد و در ضـمن عقـد شـرط کنـد که خانه را با مال الاجاره کمتر به صاحب پول اجاره بدهد، چون قرض رَبَوی بوجود می آید حرام و باطل است

فروختن چک

سؤال – آیا فروختن چک نقـدی به چک مـدّت دار مثلًا فروختن یک چک هزار تومانی نقد به یک چک یکهزار و دویست تومانی یک ماهه چگونه است؟

جواب – باطل است

قولنامه

سؤال – اینکه در قولنامه ها معمولاً می نویسـند که هر یک از طرفین که پشـیمان شد باید فلان مبلغ به دیگری بدهد آیا به این قول و قرار عمل کردن لازم است

جواب – اگر آنچه که ما بین خریدار و فروشنده واقع شده است گفتگوی مقدّماتی است وهنوز معامله ای صورت نگرفته است وبنـای طرفین بر این است که معـامله را بعـداً – مثلاً در محضـر – انجام بدهنـد ولـذا صـیغه معامله خوانـده نشـده است و داد و سـتـدی هم به قصـد انشای معامله انجام نگرفته است در این صورت عمل کردن به آن قول وقرار لازم نیست – چون این شـرط در ضمن عقد لازم نبوده است

ولی اگر معامله واقع شـده است ودر ضـمن عقـد آن معامله شـرط کرده اند که هر یک از طرفین اگر پشیمان شود وحق فسخ وخیار داشـته باشـد وبخواهـد از حق فسخ خود اسـتفاده کند ویا از طرف دیگر بخواهد که معامله را اقاله نماید (از انجام معامله صرف نظر کند) در این صورت طرف دیگر میتواند او را الزام به دادن آن پول کند وآن پول را بگیرد

لقاح مصنوعی

سؤال:

۱-لقاح مصنوعی ما بین زن وشوهر چه حکمی دارد؟

۲-لقاح مصنوعی ما بین غیر زن و شوهر چه حکمی دارد؟ وبچّه ای که از این راه بوجود می آید ملحق به کیست؟ واز جهت ارث چه وضعی دارد؟

الف- با علم مرد وزن

ب- با جهل هر دو

ج- با علم یکی از آنها وجهل دیگری

جواب:

در فرض اوّل اگر تلقیح (رساندن نطفه مرد به رحم زن) به این صورت باشد که زن وشوهر مابین خودشان نطفه را از شوهر گرفته در رحم آن

زن داخل کنند و واسطه ای در بین نباشد بدون اشکال جائز است وبچّهای که از این را ه بوجود می آید، متعلّق بآنها است وتمام احکام فرزند از قبیل ارث وغیره بر آن مترتّب میشود

و درصورتی که واسطه ای در این تلقیح (تلقیح نطفه شوهر به همسرش) دخالت داشته باشد هر چند آن واسطه به جهت نگاه کردن به عضوی که نگاه اجنبی بر آن جائز نیست یا لمس کردن آن مرتکب گناه شده باشد ولی چون فرزند از نطفه شوهر آن زن بوجود آمده است باز احکام فرزند بودن، بطور کلّی بر او مترتّب میگردد

ودر فرض دوّم (تلقیح نطفه مرد اجنبی به زن) باید توّجه داشت که این نوع تلقیح شرعاً از جهت حکم تکلیفی جائز نیست واگر محقّق شد در صورت علم مرد به این کار فرزندی که بوجود میآید به آن مرد ارتباط ندارد ولی اگر زن جاهل باشد وچنین تصوّر کند که این نطفه از شوهر او است حکم وطی شبهه (آمیزش بر اساس اشتباه) پیدا می کند وفرزند به مادر ملحق می شود واحکام وطی شبهه از قبیل ارث وغیره بر آن مترتّب میشود

وچنانچه از طرف صاحب نطفه نیز شبهه ای باشد یعنی او هم تصوّر کند که آن زنی که این نطفه بر او تلقیح می شود همسر او است فرزند به او نیز ملحق میشود واحکام وطی شبهه بر او جاری میگردد وامّا در صورت علم مرد وزن در احکام مربوط به نکاح وغیر آن احتیاط لازم است

تشریح و پیوند

از آنجا که مسلمان چه زنده و چه مرده دارای احترام بسیاری است، تشریح جسد مسلمان (پاره پاره کردن)

برای یاد گرفتن مطالب تشریحی و طبّی جائز نیست ولی اگر حفظ جان مسلمانی یا جمعی از مسلمانان توقّف بر تشریح و پاره کردن بدن انسان داشته باشد لازم است این کار در صورت امکان روی بدن غیر مسلمان انجام بگیرد و در صورتی که تشریح بدن غیر مسلمان ممکن نباشد تشریح بدنِ مسلمان جائز است و چون انجام این گونه اعمال باید با نظر فقیه و با برنامه صورت بگیرد لازم است دیه آن میّت از بیت المال پرداخته شود

در تشریح جسد مسلمان در صورتی که ذکر گردید لازم است از بی احترامی به بدن مسلمان – مثل اینکه بعضی از قسمتهای بدن را زیر دست و پا بریزند یا اینکه جسد میّت مسلمان را مورد استخفاف قرار بدهند – خودداری کنند و بعد از انجام تشریح لازم در خاکسپاری آن جسد بر اساس موازین اسلامی کوتاهی نکنند و اگر حفظ جان مسلمانی بر پیوند عضوی از اعضای میّت مسلمانی موقوف باشد قطع آن عضو و پیوند آن جائز است و دیه آن هر چند بر طبیب که آن عضو را قطع کرده است تعلّق میگیرد ولی میتواند با مریض قرار بگذارد که آنرا از مریض گرفته به ورثه میّت بدهد واگر حفظ و یا سلامت عضوی از اعضای مسلمان موقوف بر قطع عضو میّت باشد در این صورت اگر آن میّت در حال حیات خود این اجازه را داده که پس از مرگ آن عضو را از بدن او قطع کرده به آن مریض پیوند بزنند بعید نیست که دیه نداشته باشد و برای او هم حال حیات دادن چنین اجازه ای جائز

باشد

ولی اگر در حال حیات چنین اجازه ای نداده است اولیای او نمیتوانند بعد از مرگش اجازه بدهند امّا بعید نیست که فقیه بحکم ولایتی که دارد بتوانـد این اجازه را بدهد البتّه باید انجام این قبیل کارها – چنان که گفته شد – با نظر فقیه و با ضوابطی که از طرف او تنظیم می شود صورت بگیرد و دیه هم باید از مریض گرفته شده به ورثه داده شود

و اگر عضو بدن میّت غیر مسلمان به بدن مسلمان پیوند زده شد و جزء بدن مسلمان گردید بطوریکه حیات پیدا کرد، در این صورت دیگر نه تنها نجس و میته نیست بلکه پاک است و نماز خواندن با آن هم اشکال نـدارد و همچنین اگر عضو حیوان نجس العین (مانند سگ و خوک) نیز پیوند شود از عضویّت حیوان خارج میشود و به عضویّت بدن انسان در می آید

در مواردی که قطع عضو بمنظور پیوند زدن جائز است، فروش آن عضو نیز جائز است و ظاهر این است که شخص میتواند در حال حیات عضو بـدن خود را بفروشـد که پس از مرگ او از آن برای پیونـد زدن استفاده کننـد بلکه جواز فروش تمام جسم برای تشریح – در موردی که تشریح جائز است – بعیـد نیست چنـانکه گرفتن مبلغی برای دادن اجـازه این موضوع نیز مانعی ندارد

فروختن خون

مسأله: فروختن خون برای انتفاع از آن مانند استفاده مجروحین و مریضها جائز است ولی در موردی که برای صاحب آن ضرر مخصوصاً ضرر فاحش داشته باشد جائز نیست

موسیقی

س: موسیقی چه حکمی دارد؟

ج: نظر دین مقـدّس اسلام در بر نامه های تربیتی خود اینست که مسلما نان بر اساس زندگی اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی و اقتصـادی خود همیشه هـدفهائی در رابطه بـا خود سازی و تحصـیل کمالات انسانی و حفظ عزّت و اقتـدار و استقلال اسلامی داشته باشند و همواره در فکر تحصیل و تأمین آنها باشند بنا بر این هر عاملی که افراد مسلمان را از خداونـد غافل و از این اهداف دور و بی خبر نگاه می دارد و افکار آنها را در مسیر شهوت حیوانی به کار می اندازد و آنان را به جرگه مترفین و افراد عیّاش و جِلْف و بی درد می کشاند مخالف است

و لذا هر آهنگی که طرب انگیز و شهوت پرور باشد و افکار انسانها را از مسیر هدفهای مقدّسی که مذکور گردید تغییر داده در خلاف آن جهت به حرکت در بیاورد و مناسب مجالس عیاشی و گناه باشد حرام است

و منظور از «غناء» که در احادیث اهل بیت عصمت (علیه السّلام) حکم به تحریم آن شـده است و آیاتی از سوره های مبارکه حجّ و فرقان و لقمان به آن تفسیر شده است همین است که مذکور گردید

و در تحقیق غناء به این معنا که ذکر گردید و گفته شد حرام است، گاهی کلمات نیز تأثیر دارد مانند آهنگهائی که با بعضی از تصنیف ها و غزلها توأم باشد و گاهی آن آهنگ

ذاتاً همین نقش دارد هر چند با خواندن قر آن و مراثی و دعا باشد و بالا خره لازم است صحنه زندگی مسلمانان از این قبیل آهنگ ها پاک و منزّه باشد

به این نکته نیز باید توجّه داشته باشیم آنچه که در فرهنگ اسلامی که از قر آن مجید و احادیث اهل بیت (علیه السّلام) گرفته شده آمده است کلمه غناء است که ذکر گردید و امّا موسیقی کلمه لاتینی است و از کلمه «موزیک» گرفته شده است و با مسأله آلات لهو ارتباط دارد که حکم آن در فرصت دیگر آن شاء اللّه تعالی بیان خواهد شد

کف زدن

س: کف زدن چه حکمی دارد؟

ج: کف زدن به تنهائی حرام نیست ولی از دیدگاه اسلام مسلمانان باید وقار و متانت خود و مجالس و مجامع خود را همیشه حفظ کنند و اعمال و حرکاتی که نشانگر جِلْف و سبک بودن است و وقار و عظمت و متانت آنها را خدشه دار می سازد را کنار بگذارند

کسانی که به حج بروند یا برای انجام عمره عزیمت کنند به پیشگاه خداوند بار یافته اند:

۱) هر چه را سوال کنند خداوند به آنها عطا می کند.

۲) دعاهای آنها را خداوند مستجاب می نماید.

۳) شفاعت آنها را خداوند می پذیرد.

حتَی اگر سکوت هم بکنند خدای متعال قبل از سوال مطلوب آنها را به آنها می دهد و در مقابل هر درهمی که خرج کرده اند خداوند هزار درهم به آنها عوض و پاداش می دهد. و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

هنگامی که افرادی برای انجام حج در بیابان منی در منازل خود قرار می گیرند منادی از جانب خداوند ندا می کند که اگر می دانستید در آستانه چه کسی فرود آمده اید و به درگاه چه کسی بار یافته اید یقین می کردید که گناهانتان مورد آمرزش قرار گرفته است.

ثواب و فضیلت حج = آمرزش گناهان، استحقاق بهشت، استجابت دعا

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند: ثواب حج بهشت است و عمره کفاره ی همه ی گناهان است. ونیز حضرتش فرمودند: هر مومنی که در مواقف حج وقوف کند خداوند گناهان او را می آمرزد

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: پدر بزرگوارم می فرمود کسی که برای حج یا عمره با خضوع و تواضع قصد زیارت خانه کعبه کند گناهانش مورد آمرزش خداوند قرار می گیرد و مانند روزی که از مادر متولد شده است برمی گردد.

و نیز حضرتش فرمودند: حج جهاد ضعیفان است یعنی افرادی که از جهت ضعف نمی توانند در جهاد شرکت کنند و ثواب جهاد در راه خدا را که ثواب و فضیلت بسیار زیادی

دارد به دست بیاورند اگر به حج بروند خداوند ثواب جهاد در راه خدا را به آنها عنایت می کند.

و نیز فرمودند که مردی به محضر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم رسید و گفت یا رسول الله من برای انجام حج از خانه خارج شدم ولی موفق به انجام آن نشدم و شخص ثروتمندی هستم اکنون بفرمایید چه کاری را با خرج کردن مال خود انجام بدهم تا ثواب حج را بدست بیاورم؟

حضرت رسول اکرم به او نگاه کردند و فرمودند:

به کوه ابوقبیس نگاه کن. اگر به اندازه این کوه طلای زرد داشته باشی و در راه خدا خرج کنی هرگز ثوابی را که حاجیها به دست می آورند به دست نخواهی آورد!

سپس فرمودند: افرادی که برای حج عزیمت می کنند هر چه از لوازم سفر خود را که جابجا می کنند از نقطه ای برداشته در نقطه دیگر بر زمین می گذارند خداوند برای آنها ده حسنه می نویسد و ده گناه را از دیوان عمل آنها محو می کند و ده درجه و مقام برای آنها بالا می برد و هنگامی که طواف خانه کعبه را انجام می دهد از گناهان پاک می شود.

بنابراین تو که برای انجام حج موفق نشده ای چگونه می توانی ثواب زیارت خانه خدا و فضیلت حج را به دست بیاوری؟

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: هیچکس بر فراز بلندیهای عرفات وقوف نمی کند مگر اینکه خداوند متعال دعای او را مستجاب می کند

برکات و آثار دنیوی حج علاوه بر فضیلت های آخرت

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم فرمودند: «حَجّوا تَستَغنُوا» مراسم

حج را به جا بیاورید تا استغنا و بی نیازی و توانگری برای شما فراهم شود. باید دانست که روایات بسیاری تاکید بر این مطلب دارند که حج موجب غنا و توانمندی و ترک حج باعث فقر و احتیاج می شود. و می توان گفت منظور در این روایات این است که غنای فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی همه و همه در سایه ی حج است و فقر فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در نتیجه ترک حج است.

چه اینکه ارتباط و اتحاد عمل و دول مسلمان با هم و مشاوره و آگاهی از احوال و مشکلات یکدیگر به منظور تامین احتیاجات و دفع نقشه های دشمنان اسلام و تشریک مساعی موجب تحقق غنا و استقلال و خودکفایی و بی نیازی و توانمندی می گردد.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: سه چیز است با اینکه ثواب اخروی دارد در دنیا هم نتیجه و اثر خوب و مطلوب دارد:

۱) انجام حج فقر را از بین می برد.

۲) صدقه دادن بلا را دفع می کند.

۳) احسان و نیکی به مردم موجب افزایش عمر می گردد.

و نیز حضرتش فرمودند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در غدیر خم هنگام بازگشت از حج فرمودند ای مردم حج و عمره از شعائر الهی هستند ای مردم به زیارت خانه خدا بروید. هیچ اهل بیتی به حج نمی رود مگر اینکه استغنا و توانگری به دست می آورد هیچ اهل بیتی از حج رفتن تخلف نمی کند مگر اینکه دچار فقر و تنگدستی شود.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: کسی که برای انجام مراسم حج به

مکه رفته باشد هرگز دچار فقر نمی شود.

اسحاق بن عمار می گوید به محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: من تصمیم گرفته ام که هر سال یا خودم به حج بروم یا یک نفر از اهل بیت خود را به حج بفرستم حضرت صادق علیه السلام فرمودند: آیا بر این امر تصمیم قاطع داری؟ گفتم بلی. فرمود: اگر این کار را عملی بسازی مطمئن باش که خداوند به تو مال فراوان خواهد داد.

فلسفه حج

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: مردم به این جهت به انجام عبادت حج مامور شده اند که به پیشگاه پروردگار متعال بار بیابند و به مراتب اعلاـ از کمالاـت انسانی نائل شوند و به وسائل و امکانات بیشتری از وسائل زندگی دست بیابند و با توفیق توبه از گناهان و آلودگیهای گذشته پاک شوند و با دلهای پاک و تصمیم قاطع بر ترک گناه و خضوع در پیشگاه خداوند برای آینده خود گام بردارند.

هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام پرسید: فلسفه عبادت حج و طواف خانه ی خدا چیست؟

حضرتش در پاسخ فرمودند: خداوند پس از آنکه مردم را آفرید او امری برای تامین مصالح دینی و دنیوی آنها صادر کرد و حج را به صورت یک قانون الهی تشریع نمود تا مردم از شرق و غرب زمین در یک نقطه جمع شوند و یکدیگر را بشناسند و به مسائل و مشکلات زندگی یکدیگر پی ببرند و با تشریک مساعی در راه اعتلا و عظمت اسلام و مسلمین گام بردارند.

به علاوه آثار و اخبار مربوط به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله وسلم را بهتر بشناسند.

حضرت امیرمومنان فرمودند:

خداوند از

این جهت حج بیت الله را که قبله جهانیان است بر مردم واجب کرد که مسلمانان جهان با حالت خضوع و تواضع در برابر عزت و عظمت پروردگار در نقطه ای اجتماع کنند و در یک اجتماع عظیم و باشکوه به عبادت بپردازند و به این وسیله شکوه و عظمت اسلام را به نمایش بگذارند.

نیّت حجّ مجدّد و آماده کردن خود برای آن

عبدالله بن سنان می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند کسی که از مکه برگشته و قصد دارد که در آینده نیز به حج برود خداوند عمر او را زیاد می کند. و کسی که از مکه برگشته و قصد بازگشت مجدد به مکه را نداشته باشد اجل او نزدیک و عذاب او نیز نزدیک گردیده است.

حضرت صادق علیه السلام به عیسی بن منصور فرمودند: «من دوست می دارم که خداوند تو را چنین ببیند که از حج که برگشتی دوباره برای حج رفتن خود را آماده می کنی». حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند: هر کس دنیا و آخرت را می خواهد قصد خانه کعبه کند و به حج برود و کسی که از مکه در حالی برمی گردد که قصد دارد در آینده نیز به حج برود عمر او افزایش پیدا می کند و کسی که از مکه برگشته و قصد بازگشت به مکه را ندارد اجل او نزدیک و عذاب او نیز نزدیک شده است.

ثواب و فضیلت تکرار حج یا عمره

روایات بسیاری از اهل بیت عصمت علیهم السلام در مورد فضیلت تکرار حج و عمره وارد شده است:

ابوبکر حَضّرَمی می گوید از حضرت صادق پرسیدم

کسی که پنج مرتبه به حج مشرف شده است چه مقدار فضیلت به او می رسد؟ در پاسخ فرمود چنین کسی را خداوند هرگز عذاب نمی کند.

سپس پرسید: آیا کسی که ده مرتبه به حج رفته است به چه فضیلتی نائل می شود؟

حضرتش فرمودند: خداوند هرگز چنین کسی را به مقام محاسبه اعمال نمی کشد بعد از آن پرسید آیا کسی که بیست مرتبه به حج رفته باشد چطور؟

حضرتش در جواب فرمود: چنین کسی آنقدر مورد لطف خداوند قرار می گیرد که اصلاً جهنم را نمی بیند و طنین آتش جهنم به گوشش نمی رسد».

یکی از راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام به نام زکریا موصلی می گوید: من از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرمودند: کسی که چهل مرتبه به حج رفته باشد روز قیامت درهای بهشت بر روی او گشوده می شود و به او گفته می شود از هر دری که می خواهی به بهشت وارد شو و هر کسی را هم که دوست داری با خود وارد بهشت کن.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: خداوند متعال می فرمایند: به کسی که من عمر و فرصت و وسعت روزی و بدن سالم داده ام اگر در هر پنج سال یک مرتبه خانه مرا زیارت نکند جزو محرومین است حج را با ولایت کامل اهل بیت علیهم السلام و یاد گرفتن مسائل آن انجام بدهید و بدون توبه از گناهان خود مراجعت نکنید.

حج را با ولایت کامل اهل بیت علیهم السلام

و یاد گرفتن مسائل آن انجام بدهید و بدون توبه از گناهان خود مراجعت نکنید

حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در خطبه غدیر خم فرمودند: ای مردم برای انجام فریضه حج به خانه خدا روی بیاورید و با کامل کردن ولایت اهل بیت علیهم السلام و فرا گرفتن مسائل حج این فریضه را به انجام برسانید و هرگز بدون توبه کردن از گناهان خود قصد مراجعت نکنید

فضیلت مرگ در راه مکه

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هرکس در راه مکه موقع رفتن یا برگشتن بمیرد از ترس بزرگ روز قیامت ایمن خواهد بود.

تارک حج مسلمان نمی میرد

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که قدرت و استطاعت حج را داشت ولی به حج نرفت یا یهودی و یا نصرانی – یعنی خارج از دین اسلام – می میرد.

انجام حج باید با مال حلال باشد

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در آخرین خطبه ای که خواند فرمودند: کسی که مال حرام کسب کند خداوند صدقه و حج و عمره او را قبول نمی کند بلکه با صرف آن مال جز وزر و گناه چیزی برای خود به دست نمی آورد.

حضور امام عصر «ارواحنا فداه» هر سال در موسم حج

یکی از فضیلت های حج این است که کسانی که توفیق رفتن به مکه را پیدا می کنند در عرفات و مشعر و منی در مجمعی شرکت می کنند که امام عصر علیه السلام نیز در آن مجمع است.

عبید بن زراره می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند امام زمان علیه السلام از دید مردم دور است و در موسم حج حضور پیدا می کند او مردم را می بیند ولی مردم او را نمی بینند.

محمد

بن عثمان عَمْری که نایب دوم امام عصر علیه السلام است می گوید: حضرت مهدی علیه السلام در هر سال در موسم حج حاضر می شود او مردم را می بیند و می شناسد و مردم هم او را می بینند ولی نمی شناسند.

حج با شش شرط واجب می شود

۱– بلوغ

بنابر این بر افرادی که به حد بلوغ نرسیده اند حج نیز مانند سائر واجبات بر آنها واجب نیست هر چند مستحب است افرادی که به حد بلوغ نرسیده ولی ممیز می باشند یعنی خوب و بد را تشخیص می دهند حج را به جا بیاورند و نیز مستحب است کودکانی را که به حد بلوغ نرسیده به حج ببرند و آن اندازه از اعمالی را که کودکان خودشان می توانند انجام بدهند با تعلیم و تلقین از طرف ولی آن کودک یا کسی که ولی آنها تعیین می کند انجام بدهند و آن مقدار از اعمال را که کودکان نمی توانند انجام بدهند ولی کودک یا شخصی که ولی آن را برای این عمل تعیین کرده خودشان شخصاً انجام بدهند و این امر علاوه بر اینکه تمرین است در روح کودک نیز اثر عمیقی می گذارد و مانند بذری در روح کودک ریشه می گیرد و بعداً در زندگی او اثرات نیکویی بوجود می آورد و برای ولی کودکان نیز ثواب زیادی دارد.

۲– عقل

بر کسانی که به کلی دیوانه می باشند و یا اوقات فراغت آنها از دیوانگی به اندازه ای نیست که وافی به انجام حج باشد واجب نیست.

۳– داشتن مخارج مسافرت، رفتن و برگشتن، نقد یا متاعی که ممکن است آن را تبدیل به پول نموده مخارج

سفر را تهیه نماید.

۴– داشتن ضروریات زندگی مثل خانه مسکونی و اثاث خانه و مرکب سواری و آلت و ابزار صنعت برای صنعتگر کتابهای علمی برای اهل علم و زینت و زیور برای زنان که البته همه اینها با مقتضیات زمان و مکان فرق می کند و به طور کلی احتیاج و موقعیت اشخاص نیز در این مورد باید در نظر گرفته شود.

۵– مخارج عائله شخص تا برگشت از حج هر چند عائله واجب النفقه – مثل پدر و مادر و همسر و فرزند – نباشند.

۶– رجوق به کفایت یعنی تجارت، زراعت، صنعت یا منافع و عائدات بتواند زندگی خود را بدون حَرَج و مشقت اداره کند.

مساله (۱): کسی که بعد از مراجعت از حج احتیاج به زکات و خمس و سایر وجوه شرعیه داشته باشد حج بر او واجب نیست.و لذا بر طلاب محترم حوزه های علمیه که پس از بازگشت از حج نیاز به شهریه های حوزه های علمیه دارند و همچنین بر اهل علمی که برای رفع احتیاجات زندگی خود احتیاج ب وجوه شرعیه دارد حج واجب نیست.

مساله (۲): کسی که خمس یا زکات بدهکار است در صورتی مستطیع و حج بر او واجب است که علاوه بر قدرت ادای این قبیل بدهکاری ها مخارج حج را داشته باشد.

مساله (۳): کسی که مدیون و به مردم بدهکار است در صورتی مستطیع و حج بر او واجب است که علاوه بر داشتن اموالی در مقابل این دینها مخارج حج را نیز داشته باشد. یا زمان ادای آن دین پس از زمان انجام اعمال حج باشد و اطمینان داشته باشد که اگر با امکانات

فعلی به حج برود می تواند پس از بازگشت بدون مشقت در موقع خود دین خود را ادا کند وگرنه مستطیع نیست و حج بر او واجب نمی شود.

مساله (۴): کسی که مجرد است ولی احتیاج به تاهل و ازدواج دارد بطوری که اگر متاهل نشود به زحمت می افتد یا به حرام می افتد در صورتی مستطیع است که علاوه بر مخارج ازدواج مخارج حج را نیز داشته باشد.

مساله (۵): کسی که چون مستطیع نیست حج بر او واجب نیست اگر به حج برود حج او مجزی از حجه الاسلام نیست و لازم است که بعداً اگر مستطیع شد برای انجام حجه الاسلام به حج برود.

مساله (۶): وجوب حج بر کسی که مستطیع است فوری است یعنی واجب است در سال اول استطاعت به حج برود و تاخیر آن جایز نیست و اگر رفتن در آن سال ممکن نیست لازم است برای انجام مقدمات هر چه زودتر رفتن مبادرت کند مثلاً ـ در نخستین نوبت و فرصت ثبت نام کند و مترصد رسیدن نوبت باشد. و به تاخیر نیندازد و اگر به تاخیر انداخت گناه کرده است و باید در سال بعد اقدام کند و همچنین ...

مساله (۷): حجی که بر مستطیع واجب است حجه الاسلام نامیده می شود و بیش از یک مرتبه در تمام عمر واجب نیست و اگر بعداً حج بجا بیاورد باید یا مستحب باشد و یا به عنوان نذر و عهد و یا به عنوان نیابت.

مساله (۸): اگر کسی هزینه حج را به طور کامل به شخصی بذل کند این بذل چه به وسیله تملیک آن هزینه باشد یا به

اباحه منفعت در صورتی که این شخص دارای عذر موجه نباشد و قبول این بذل برای او مستلزم ذلت و منت نباشد واجب است که قبول کند و به همین سبب این شخص مستطیع می شود و حج بر او واجب است و حج او حجه الاسلام است و اگر بعد از مال خود مستطیع شد دیگر حج بر او واجب نیست.

اقسام حج

حج بر سه قسم است

۱ – حج تمتع.

۲ – حج قران.

۳ – حج اِفراد.

حج تمتع وظیفه کسانی است که منزلشان تا مکه شانزده فرسخ یا بیشتر فاصله داشته باشد و حج قران و افراد وظیفه کسانی است که فاصله منزلشان تا مکه کمتر از مقدار مذکور باشد.

و چون این مناسک برای فارسی زبانان نوشته شده است و تکلیف آنان حج تمتع است لذا احکام آن را مقدم می داریم.

حج تمتع که حجه الاسلام تمتع نیز – چنانکه گفتیم – نامیده می شود از دو قسمت تشکیل شده است:

۱ – عمره تمتع

۲ – حج تمتع

عمره تمتع

عمره تمتع دارای پنج عمل است:

۱ – احرام

۲ – طواف

۳- نماز طواف

۴ – سعی بین صفا و مروه

۵ – تقصیر یعنی گرفتن ناخن یا قدری از مو

اولین عمل عمره تمتع احرام است

واجب است احرام را در میقات ببندند و میقات از جهت راههایی که حجاج از آنها به طرف مکه می روند مختلف است.

زائران ایرانی که از ایران وارد جده می شوند اگر از جده به مدینه طیبه بروند و از آنجا پس از زیارت عازم مکه شوند میقات آنها «مسجد شجره» است و اگر از جده مستقیماً عازم مکه شوند میقات آنان «جُحّفه» است.

واجبات احرام

واجبات احرام سه چیز است:

اول: نیت یعنی قصد کند که احرام می بندم برای انجام عمره تمتع و چون عمره تمتع از عبادات است باید با نیت خالص به قصد قربت و اطاعت خداوند بجا آورده شود و باید نیت آن را داشته باشد که بعد از عمره تمتع حج تمتع را انجام بدهد.

دوم: تلبیه یعنی لبیک گفتن و صورت آن بنابر اصح آن است که بگوید: لَبّیکَ اللهُمَ لَبیّکَ لَبیکَ لا شَریکَ لَکَ لَبیکَ.

و به این مقدار اگر اکتفا کند محرم شده و احرامش صحیح است و احتیاط مستحب آن است که پس از آنکه چهار لبیک را به صورتی که ذکر گردید گفت بگوید:

إنَ الّحَمّدَ وَالنِعمَهَ لَکَ والّمُلّکَ لا شَریکَ لَکَ لَبیکَ

و اگر بخواهد احتیاط بیشتر بکند پس از گفتن آنچه ذکر شد بگوید:

«لَبیّکَ اللهُمَ لَبیّکَ إنَ الّحَمدَ وَ النَعمَهَ لَکَ و الّمُلّکَ لا شَریکَ لَکَ لَبیک».

و مستحب است بعد از آن بگوید:

«لَبیکَ ذَا الّمَعارِجِ لَبیّکَ لَبیّکَ داعِیاً إلی دارِ السَلام لَبیّکَ، لَبَیّکَ غَفارَ الذُنُوبِ لَبیّکَ لَبیّکَ آهّلَ التَلّبیَهِ لَبیّکَ. لَبَیّکَ ذَاالجَلالِ وَ الإکّرام لَبیّکَ لَبیکَ تُبّدِی ءُ وَالمَعادُ إلَیکَ لَبیّکَ لَبیّکَ تَسّتَغّنی وَ نَفّتَقِرُ إلَیّکَ لَبیّکَ لَبیّکَ مَرّغُوباً وَ مَرّهُوباً إلَیّکَ لَبیّکَ إلهَ الّحَقِ لَبیّکَ لَبیّکَ ذَا النَعّماءِ

وَ الّفَضّلِ الّحَسَنِ الّجَمّيلِ لَبَيكَ لَبَيّكَ كَشافَ الّكَرُوبِ الّعظامِ لَبَيّكَ لّبَيّكَ عَبّدِكّ وَابنُ عَبّدِكَ لَبَيّكَ لَبَيّكَ يا كَرِيمُ لَبَيّكَ».

و اين جملات را نيز بگوييد خوب است:

«لَبَيّكَ أتَقَرَبُ إلَيّكَ بِمُحَمَدٍ وَ آلِ مُحَمَدٍلَبَيّكَ لَبَيّكَ بِحَجَهٍ وَ عُمّرَهَ لَبَيّكَ لَبَيّكَ وَ هذِهِ عُمّرَهمُتّعَهٍ إلَى الّحَجِ لَبَيّكَ لَبَيّكَ أهّلُ التَّلبِيَهِ لَبَيكَ تلبيهً تَمامُها و بَلاغُها عَلَيّكَ».

مساله (۹): واجب است که قدر واجب از لبیک را صحیح بگوید.

مساله (۱۰): اگر تلبیه بقدر واجب را که ذکر شد نداند باید آن را یاد بگیرد و اگر نتوانست یاد بگیرد باید کسی در وقت گفتن آن را تلقین کند یعنی کلمه کلمه آن شخص بگوید و شخصی که می خواهد احرام ببندد دنبال او به طور صحیح بگوید و اگر این طور هم ممکن نشد بهر نحو که می تواند بگوید و ترجمه اش را هم بگوید و ترجمه اش این است: دعوت تو را اجابت می کنم اجابت پی در پی پروردگارا اجابت می کنم اجابت پی در پی اجابت می کنم اجابت پی در پی شریکی برای تو نیست اجابت می کنم اجابت پی در پی.

مساله (۱۱): کسی که لال است با انگشت به تلبیه اشاره می کند و زبانش را هم حرکت می دهد.

سوم: پوشیدن دو جامه احرام برای مردان که یکی لنگ است و دیگری رداء که باید آن را به دوش بیندازند و این حداقل جامه احرام است و اگر لنگ متعدد یا رداء متعدد باشد اشکال ندارد و در پوشیدن آن هفت امر را رعایت کند:

۱ – جامه احرام را قبل از نیت احرام و لبیک گفتن و بعد از کندن جامه دوخته برای مرد

بپوشد.

۲ – جامه احرام را با نیت بپوشد به این معنا که قصد اطاعت امر الهی کند.

۳ – تمام شرایطی را که در لباس نمازگزار معتبر است در جامه احرام باید رعایت نماید به این معنا که باید حریر و یا از اجزای حیوان غیر مأکول و یا نجس به نجاستی که در نماز از آن عفو نشده نباشد.

۴ – جامه ای را که لُنگ قرار می دهد نازک بطوری که بدن نما باشد نباشد و احتیاط واجب آن است که رداء هم بدن نما نباشد.

۵ – لباس احرام زن هم نباید حریر خالص باشد.

۶ – هر وقت در بین اعمال یا غیر آن در احوال احرام این دو جامه نجس شود باید آنها را تطهیر و یا تبدیل کند.

۷ – جامه ای را که لنگ قرار داده اگر گره بزنند اشکال ندارد ولی نباید به گردن گره بزند و اگر از روی ندانستن مساله یا فراموشی گره زده است باید فوراً باز کند و اگر رداء را گره بزند اشکال ندارد چنانکه جائز است بعضی از لباس احرام را به بعضی دیگر با سوزن و غیر وصل کند، پس کسی که می خواهد به عمره تمتع مُحرم شود پس از پوشیدن جامه های احرام با شرایطی که ذکر گردید در میقات به قصد انجام عمره تمتع با نیت اطاعت امر خداوند احرام می بندد و تلبیه را به ترتیبی که ذکر شد می گوید و مٌحرِم می شود و محرمات احرام در فصل محرمات احرام آن شاء الله ذکر خواهد شد.

مساله (۱۲): شخص جنب و حائض می توانند در حال عبور از مسجد محرم

شوند و نباید در مسجد توقف کنند.

مساله (۱۳): پاک بودن از حدث اصغر و اکبر در حال احرام شرط نیست پس در حال جنابت و حیض و نفاس می توانند محرم شوند بلکه غسل احرام برای حائض و نَفّساء مستحب است.

مساله (۱۴): دو جامه ای که ذکر شد که باید محرم بپوشد مخصوص به مرد است ولی زن می تواند در لباس خودش بهر نحو که هست محرم شود چه دوخته باشد یا نباشد ولی حریر خالص نباشد چنانکه گذشت.

مستحبات احرام

۱) قبل از احرام بدن خود را پاکیزه نماید.

۲) ناخن و شارب خود را بگیرد.

۳) موی زیر بغل و موی زهار را زائل نماید.

۴) پیش از احرام در میقات غسل احرام نماید و این غسل از زن حائض و نَفّساء نیز صحیح است و تقدیم این غسل بخصوص در صورتی که در میقات ممکن نباشد جائز است ولی بعد از غسل و پیش از احرام به حدث اصغر مُحدِث نشود.

۵) دو جامه احرام از پنبه باشد.

۶) در صورت تمکن احرام را بعد از فریضه ظهر انجام بدهد و اگر ممکن نشد بعد از فریضه دیگر و اگر آن هم ممکن نشد بعد از شش یا دو رکعت نماز در رکعت اول بعد از حمد سوره توحید و در رکعت دوم سوره جحد را بخواند و شش رکعت افضل است و بعد از نماز حمد و ثنای الهی بجا بیاورد و بر پیغمبر و آل او صلوات بفرستد آنگاه بگوید:

«أَللهُمَ إِنی أَسّأَلُکَ أَنّ تّجَعَلنی مِمَنِ اسّتَجابَ لَکَ وَ آمَنَ بِوَعّدِکَ وَاتَبَعَ أَمّرَکَ فَإِنی عَبّدُکَ وَ فی قَبّضَتِکَ لاأُوّقِی إِلا ما وَقَیّتَ وَ لا آخُذُ إِلا ما

أَعْطَيْتَ وَ قَدْ ذَكَرْتَ الّحَجَ فَأسّالكَ أنّ تَعْزِمَ لی عَلَيْهِ عَلی كِتابِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيكَ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَقوينی عَلی ما ضَعُفْتُ وَ تُسَلِمَ لِی مَناسِكی فی يُسّرٍ مِنّكَ وَ عافِيَهَ وَاجْعَلّنِی مِنّ وَفّدِكَ الَذی رَضِيتَ وَارّتَضَيّتَ وَ سَمَيّتَ وَ كَتَبْتَ، اَللهُمَ إنی خَرَجّتُ مِنّ شُقَهٍ بَعِيدَه وَ أنّفَقّتُ مالِی ابّتِغاءَ مَرّضاتِكَ أللهُمَ فَتَمِمّ لی حَجَتی وَ عُمّرَتِی، أللهُمَ إنی أُرِيدُ التَمَتُعَ بِالّعُمّرَه إلَی الّحَج عَلی كِتابِكَ وَ سُنَةِ نَبِيكَ صَلَواتُكَ عَلَيْه وَ آله، فَإنّ عَرَضَ لی عارِضٌ يَحّسِبُنی فَخَلِنی حَيّثُ حَبَسّتَنِی بِقَدَرِكَ الَذی قَدَرّتَ عَلَی أَللهُمَ إنّ لَمّ تَكُنّ حَجَهً فَعُمّرَهً، أحّرَمَ لَكَ شَعّرِی وَ بَشَرِی وَ لَحّمِی وَ دَمِی وَ عِظامِی وَ مُخی وَ عَصَبی مِنَ النِساءِ وِ الثِيابِ وَ الطِيبِ أبّتَغِی بِذلِكَ وَجّهَكَ وَ الدارَ الآخِرَة».

۷) هنگام پوشیدن دو جامه احرام بگوید:

«اَلّحَمّدُلِلهِ الَذی رَزَقَنِی ما اُوارِی بِهِ عَوّرَتی وَ أُوَدی فِيهِ فَرّضِی وَ أَعّبُدُ فِيهِ رَبی وَ أَنّتَهی فِيهِ ما أَمَرَنِی، اَلّحَمّدُلِلهِ الَذی قَصَدّتُهُ فَبَلَغَنِی وَ أَرَدّتُهُ فَأَعانَنِی وَ قَبِلَنِی وَ لَمّ يَقّطَعّ بِی وَ وَجّهَهُ اَرَدّتُ فَسَلَمَنِی فَهُوَ حِصّنِی وَ كَهّفِی وَحِرّزِی وَ ظَهّرِی وَ مَلاذِی وَ رَجائِی وَ مَنّجایَ وَ ذُخّرِی وَعُدَتِی فِی شِدَتِی وَ رَخائِی».

۹) تلبیه ها را در حال احرام تکرار کند خصوصاً در موارد ذیل:

أ – وقت برخواستن از خواب.

ب – بعد از هر نماز واجب و مستحب.

ج – وقت رسیدن به سواره.

د – هنگام بالا رفتن از «تَل» یا سرازیر شدن از آن.

ه – در آخر شب.

و – وقت سوار شدن یا پیاده شدن.

ز – در اوقات سحر.

مساله (۱۵): مستحب است انسان پس از آنكه مُحّرِم شد به احرام عمره تمتع به طور مستمر

و دائم تلبیه را تکرار نماید تا آنکه خانه های «مکه» را ببیند. و اما حج، پس تلبیه آن تا ظهر روز عرفه مستمر است.

مکروهات احرام

مساله (۱۶): مکروهات احرام چند چیز است:

۱ – احرام در جامه ی سیاه. و افضل احرام در جامه سفید است.

۲ – خوابیدن مُحرم بر رخت و بالش زرد رنگ.

۳ – احرام بستن در جامه ی چرکین.

۴ - استعمال حنا پیش از احرام در صورتی که اثر آن تا حال احرام باقی بماند.

۵ – احرام بستن در جامه راه راه.

۶ – حمام رفتن در حال احرام.

۷ – لبیک گفتن محرم در جواب کسی که او را صدا نماید.

مساله (۱۷): اگر زنی قبل از احرام برای عمره تمتع می دانـد که عادت ماهانه او مثلاً ده روز است و قبل از فرا رسـیدن ایام حج نمی توانـد اعمال عمره تمتع را انجام بدهـد و به آخر برسانـد در این صورت احرام برای عمره تمتع نبندد چون حج او مبدل به حـج افراد می شود که اول بایـد اعمال حـج را انجام بدهـد و بعـد از اتمام اعمال حج عمره حج را انجام می دهد. و اگر با این وصف از روی جهل به مسأله نیت عمره تمتع کرد و احرام بست لازم است نیت خود را به حج افراد برگرداند.

مساله (۱۸): اگر شخصـی احرام بسـتن را فراموش کرد و به خاطرش نیامـد مگر بعد از اتمام همه واجبات احرام و نتواند جبران کنـد، عمره ای را که بجـا آورده صـحیح است چنانکه بعـد از اتمام اعمال حـج بیادش آمـد که احرام را فراموش کرده عملش صحیح است.

بیست و چهار چیز بر مُحرِم حرام است

بر محرم به واسطه احرام ۲۴ چیز حرام می شود:

اول: شکار کردن حیوان صحرایی که وحشی باشد و نیز حرام است بر محرم خوردن گوشت شکارچی و اعانت به شکارچی

بهر نحو برای شکار کردن و نگاهداشتن صید.

مساله (۱۹): احتیاط واجب آن است که زنبور را نکشد اگر قصد اذیت او را نداشته باشد.

دوم: جماع کردن با زن و بوسیدن و دست بازی کردن و نگاه به شهوت بلکه هر نحو لذت و تمتعی بردن از زن.

مساله (۲۰): اگر زنی را از روی شهوت ببوسد کفاره آن یک شتر است و اگر بدون شهوت نیز ببوسد بنابر احتیاط واجب یک شتر کفاره بدهد.

مساله (۲۱): اگر کسی با زن دست بازی کند. به شهوت و انزالش نشود یک گوسفند کفاره آن است و اگر انزالش شود احتیاط واجب آن است که یک شتر کفاره بدهد.

سوم: عقد کردن زن از برای خود یا غیر چه آن غیر، احرام بسته باشد و یا احرام نبسته و به اصطلاح محل باشد و حتی جائز نیست برای محرم شاهد عقد شدن هر چند آن عقد برای غیر محرم باشدو همچنین جائز نیست شهادت برای عقد دادن هر چند در حال محرم نبودن شاهد عقد شده باشد و احتیاط واجب آن است که در حال احرام خواستگاری نکند و فرقی بین عقد دائم و... نیست.

مساله (۲۲): اگر زنی را در حال احرام برای خود عقد کند- با علم به مساله — آن زن بر او حرام دائمی می شود و اگر با جهل به مساله عقد کرده است در صورت عدم دخول حرام دائمی نمی شود.

مساله (۲۳): رجوع کردن به زنی که طلاق رجعی داده است در حال احرام مانع ندارد.

مساله (۲۴): اگر کسی عقد کند زنی را برای محرمی و محرم دخول کند اگر هر سه عالم به حکم باشند

بر هر یـک آنها یک شتر کفاره است. چهارم اسـتمناء یعنی طلب بیرون آمـدن منی به وسـیله دست یا غیر آن هر چنـد به خیال باشد یا به بازی کردن با زن خود یا کس دیگر به هر نحو باشد پس اگر منی خارج شود کفاره آن یک شتر است.

پنجم استعمال عطریات از قبیل مشک و زعفران و کافور و عود و عنبر بلکه مطلق عطر هر قسم که باشد.

مساله (۲۵): مالیـدن عطر بر بـدن و لباس جائز نیست و همینطور پوشـیدن لباسـی که بوی عطر می دهد اگر چه قبلاً به آن عطر مالیده باشند.

مساله (۲۶): خوردن چیزی که در داخل آن چیزی است که بوی خوش می دهد مثل زعفران جائز نیست.

مساله (۲۷): از گلها و سبزیهایی که بوی خوش می دهد باید اجتناب کند مگر بعضـی از انواع که مثل بومادران که صحرایی و خزامی که می گویند از خوشبوترین گلها است.

مساله (۲۸): اگر به پوشـیدن لباس یا خوردن غذایی که بوی خوش می دهد اضطرار پیدا کند باید دماغ خود را بگیرد که بوی خوش به آن نرسد.

مساله (۲۹): از دارچینی و زنجبیل و هِل و امثال اینها اجتناب لازم نیست هرچند که مقتضای احتیاط اجتناب است.

مساله (۳۰): از میوه های خوشبو از قبیل سیب و به اجتناب لازم نیست و خوردن و بوئیدن آنها مانع ندارد.

مساله (۳۱): خرید و فروش عطریات اشـکال ندارد لکن نباید برای امتحان آنها را بو کند یا استعمال کند و اقوی حرمت گرفتن دماغ است از بوی بد.

مساله (۳۲): کفاره استعمال بوی خوش یک گوسفند است.

ششم پوشیدن چیز دوخته مثل پیراهن وزیر جامه و قبا

و امثال آنها برای مردان.

مساله (۳۳): چیزهایی که شبیه به دوخته است مثل پیراهن هایی که با چرخ یا با دست می بافند یا چیزهایی که با نمد به شکل لباس می مالند مثل کلیجه و کلاه و غیر آنها پوشیدن آنها جائز نیست.

مساله (۳۴): احوط اجتناب از مطلق دوخته است هر چند کم باشد مثل کمر بند دوخته و شب کلاه.

مساله (۳۵): همیانی را که در آن پول می گذارند اشکال ندارد به کمر ببندد هر چند دوخته باشد.

مساله (۳۶): فتق بند اگر دوخته باشد برای ضرورت جایز است لکن احتیاط آن است که کفاره بدهد.

مساله (۳۷): لباس احرام را چنانکه گفتیم گره زدن جائز است و همچنین جائز است قسمتی از آن را با قسمت دیگر یا قطعه ای از آن را با قطعه دیگر به وسیله سنجاق و غیره وصل کنند.

مساله (۳۸): کفاره پوشیدن لباس دوخته یک گوسفند است هرچند از روی اضطرار پوشیده باشد و با تعدد لباس یا تکرار در پوشیدن کفاره نیز تکرار می شود.

مساله (۳۹): از برای زنها جائز است لباس دوخته هر قدر که می خواهد بپوشند و کفاره ندارد.

هفتم سرمه کشیدن به سیاهی که در آن زینت باشد و احتیاط واجب اجتناب از مطلق سرمه است که در آن زینت باشد و این اختصاص به زن ندارد و برای مرد نیز حرام است.

مساله (۴۰): در صورتی که احتیاج به سرمه کشیدن باشد، مانعی ندارد و سرمه کشیدن کفاره ندارد.

هشتم نگاه کردن در آینه برای مرد و زن.

مساله (۴۱): نگاه کردن به اجسام صاف صیقل داده شده که عکس در آن پیداست و همچنین نگاه کردن در

آب صاف اشکال ندارد.

مساله (۴۲): عینک زدن اگر زینت نباشد اشکال ندارد ولی اگر زینت محسوب شود جائز نیست.

مساله (۴۳): اگر در اطاقی که ساکن است آینه باشد و بداند که گاهی چشم او سهواً به آینه می افتد احتیاط آن است که آن را بردارد یا چیزی روی آن بیندازد.

مساله (۴۴): نگاه کردن در آینه هر چند برای محرم جائز نیست ولی کفاره ندارد.

نهم پوشیدن مرد هر چیزی که تمام روی پا را می گیرد مانند موزه چکمه گیوه و جوراب.

مساله (۴۵): اگر مرد محتاج شود به پوشیدن چیزی که روی پا را می گیرد احتیاط واجب آن است که روی آن را شکاف دهد.

مساله (۴۶): کفاره پوشیدن آنچه که روی پا را می گیرد یک گوسفند است.

دهم فسوق یعنی دروغ گفتن فحش دادن و فخر به دیگران کردن.

مساله (۴۷): از برای فسوق — هر چند حرام است — کفاره نیست و فقط باید استغفار کند.

یازدهم جدال یعنی قسم خوردن به نام الله یا مترادف آن در فارسی مانند خدا.

مساله (۴۸): قسم خوردن به غیر خدا به هر کس باشد ملحق به جدال نیست.

مساله (۴۹): احتیاط واجب الحاق سایر اسماء الله است به لفظ جلاله (یعنی الله) است پس اگر کسی قسم بخورد به رحمان و رحیم و خالق سماوات و ارض جدال محسوب می شود.

مساله (۵۰): در مقام ضرورت برای اثبات حقی یا ابطال باطلی جائز است قسم بخورد به جلاله و غیر آن.

مساله (۵۱): اگر در جدال راستگو باشد در کمتر از سه مرتبه چیزی بر او نیست مگر استغفار و در مرتبه سوم کفاره باید بدهد و کفاره آن یک گوسفند

است.

مساله (۵۲): اگر در جدال دروغگو باشد احتیاط واجب آن است که در یک مرتبه یک گوسفند کفاره بدهد و در دو مرتبه یک گاو و در سه مرتبه یک شتر بلکه خالی از قوت نیست.

دوازدهم کشتن جانورانی که در بدن ساکن می شوند مثل شپش و کیک و کنه که در بدن حیوان است.

مساله (۵۳): جائز نیست که شپش و کک را از بدن بیندازد.

مساله (۵۴): جائز نیست نقل کردن آن را از مکانی که محفوظ است به جایی که از آن ساقط شود و بیفتد و احتیاط واجب آن است که به محلی که در معرض آن است که بیفتد نیز منتقل نکند.

مساله (۵۵): در کشتن و انتقال دادن آن احتیاط واجب آن است که یک کف از طعام صدقه بدهد.

سیزدهم انگشتر به دست کردن برای زینت

مساله (۵۶): احتیاط واجب آن است که محرم «حنا»، برای زینت نبندد بلکه اگر زینت باشد هرچند قصد زینت نکند نیز به احتیاط واجب اجتناب کند.

مساله (۵۷): انگشتر به دست کردن برای زینت و حنا بستن کفاره ندارد.

چهاردهم پوشیدن زیور برای زن به جهت زینت

مساله (۵۸): اگر زیور زینت باشد احتیاط واجب آن است که آن را ترک کند هر چند قصد تزیین نداشته باشد.

مساله (۵۹): زیورهایی را که عادت به پوشیدن آن قبل از احرام داشته لازم نیست برای احرام بیرون بیاورد.

مساله (۶۰): زیورهایی را که عادت به پوشیدن آن داشته بعد از احرام نباید آن را به مرد نشان دهد حتی به شوهر خود.

مساله (۶۱): پوشیدن زیور حرام است ولی کفاره ندارد.

پانزدهم روغن مالیدن به بدن است.

مساله (۶۲): احوط بلکه اقوی حرام بودن مالیدن روغن

است اگر چه بوی خوشی در آن نباشد.

مساله (۶۳): اگر از روی اضطرار و احتیاج روغن بمالد اشکالی ندارد.

مساله (۶۴): خوردن روغن در صورتی که در آن بوی خوش مثل زعفران نباشد مانع ندارد.

مساله (۶۵): کفاره مالیدن روغن به بدن یک گوسفند است اگر چه از روی اضطرار باشد.

شانزدهم ازاله مو از بدن خود یا غیر خود چه محرم باشد چه محل.

مساله (۶۶): در حرمت ازاله مو فرقی میان کم و زیاد نیست بلکه ازاله یک مو نیز حرام است.

مساله (۶۷): اگر ازاله مو از روی ضرورت باشد اشکال ندارد.

مساله (۶۸): در ازاله مو فرقی بین تراشیدن یا نوره مالیدن یا کندن یا قیچی کردن نیست.

مساله (۶۹): کفاره سر تراشیدن اگر به جهت ضرورت باشد ۱۲ مُد طعام است که باید به ۶ مسکین بدهد یا سه روز روزه بگیرد یا یک گوسفند قربانی کند و مُد ده سیر است تقریباً.

مساله (۷۰): اگر تراشیدن از روی ضرورت نباشد اقوی آن است که یک گوسفند کفاره بدهد.

مساله (۷۱): اگر از زیر هر دو بغل ازاله مو کند احتیاط آن است برای هر یک از بغلها یک گوسفند کفاره بدهد

مساله (۷۲): احتیاط واجب آن است که اگر موی سر را به غیر تراشیدن ازاله کند کفاره تراشیدن را بدهد

مساله (۷۳): اگر دست به سر یا ریش خود بکشد و یک مو یا بیشتر بیفتد احتیاط آن است که یک کف طعام صدقه بدهد

هفدهم پوشانیدن مرد است سر خود را به هر چه که آن را بپوشاند.

مساله (۷۴): احتیاط واجب آن است که سر را به چیزهای غیر پوششی هم مثل گل و حنا و دوا نپوشاند و

چیزی بر سر نگذارد مثل بار برای حمل که سر به آن پوشیده شود.

مساله (۷۵): جائز نیست سر را زیر آب کند بلکه جائز نیست زیر مایع دیگری مثل گلاب و سرکه کند.

مساله (۷۶): در حکم سر است بعض سر پس نباید بعض سر را هم بپوشاند و نه زیر آب یا مایع دیگری کند.

مساله (۷۷): گوشها از سر محسوب است پس نباید آنها را پوشانید.

مساله (۷۸): پوشاندن صورت برای مردان مانع ندارد و از سر محسوب نیست پس در وقت خواب مانعی از پوشاندن آن نیست.

مساله (۷۹): گذاشتن سر روی بالش برای خوابیدن مانع ندارد.

مساله (۸۰): زیر دوش حمام رفتن برای محرم مانع ندارد لکن زیر آبشاری که همه سر را فراگیرد جائز نیست

مساله (۸۱): رفتن در پشه بند و مانند آن اشکال ندارد.

مساله (۸۲): اگر سر را شست نباید با حوله و دستمال خشک کند و بعض سر هم در حکم تمام سر است.

مساله (۸۳): مرد در وقت خوابیدن نباید سر خود را بپوشاند و اگر بدون التفات پوشانید باید فوراً آن را باز کند و همین طور اگر از روی فراموشی پوشانید واجب است فوراً سر را باز کند.

مساله (۸۴): بستن دستمال برای سردرد مانع ندارد ولی اگر تمام سر را بگیرد احوط ثبوت کفاره است.

مساله (۸۵): کفاره پوشاندن سر یک گوسفند است واحتیاط واجب در پوشاندن بعض سر نیز یک گوسفند است و با تکرار در پوشاندن سر کفاره نیز مکرر می شود.

مساله (۸۶): کفاره در صورتی واجب است که از روی علم به مساله و عمد سر را بپوشاند و اگر از روی ندانستن مساله یا غفلت و سهو و

نسیان بپوشاند کفاره ندارد.

مساله (۸۷): جائز است به بعض بدن خود سر را بپوشاند مثل آنکه دستها را روی سر بگذارد.

هجدهم پوشاندن زن است روی خود را به نقاب و روبند و غیر آن

مساله (۸۸): پوشانـدن رو هرچند به چیزهای غیر متعارف مثل پوشال و گل نیز جائز نیست و جائز نیست با بادبزن نیز روی خود را بپوشاند.

مساله (۸۹): بعض رو نیز در حکم تمام آن است و نباید آن را بپوشاند.

مساله (۹۰): واجب است برای نماز سر را بپوشاند و مقدمتاً برای پوشانیدن سـر یکی از اطراف رو را بپوشاند ولی واجب اسـت بعد از نماز فوراً آن را باز کند.

مساله (۹۱): جـائز است برای روی گرفتن از نامحرم چادر یا جامه ای که به سـرافکنده است تا محاذی بینی پایین بینـدازد بلکه تاچانه و بلکه در صورت احتیاج تا گردن جائز است.

مساله (۹۲): اگر دست های خود را روی صورت بگذارد مانع ندارد.

مساله (۹۳): اگر روی خود را برای خوابیدن روی بالش بگذار مانع ندارد.

مساله (۹۴): نقاب انـداختن و پوشانـدن رو به هر نحو که باشـد هرچنـد بر زنی که احرام بسـته حرام است ولی اگر تخلف کرد کفاره بر او لازم نیست.

نوزدهم سایه قرار دادن از برای مردان در حال سیر و راه پیمودن

مساله (۹۵): حرام بودن سـایه قرار دادن بالاـی سـر اختصـاص به حـال پیمودن راه است اما اگر در محلی منزل کرد چه در منی باشد یا غیر آن زیر سایه رفتن مانع ندارد و همچنین بعد از منزل کردن در عرفات یا منی یا غیر آن با چتر و مثل آن سایه بر سر قرار دادن مانع ندارد

اگر چه در حال رفتن باشد مثلاً در منی از چادر خود تا محلی که ذبح می کنند یا محلی که رمی جمرات میکنند با چتر برود اشکال ندارد.

محرّمات احرام

مساله (۹۶): در حرام بودن سایه قرار دادن در بالای سر فرق بین آنکه در محمل باشد که روپوش دارد یا در اتومبیل سر پوشیده باشد یا در هواپیما یا زیر سقف کشتی باشد نیست و حرمت این موضوع در روز مسلم است و اما در حال طی راه در شب جائز است که زیر سقف باشد بنابراین نشستن محرم در هواپیمایی که شب حرکت می کند و همچنین ماشین و کشتی جائز است.

مساله (۹۷): اگر در وقت طی منزل برای خاطر عذری مثل شدت گرما یا بارندگی و غیره در روز استظلال کرد یعنی زیر سقف و سایه رفت جائز است ولی باید کفاره بدهد.

مساله (۹۸): کفاره سایه قراردادن در حال طی راه یک گوسفند است چه با عذر سایه افکنده باشد چه با اختیار و بدون عذر.

مساله (۹۹): اقوی این است که یک گوسفند در احرام عمره و یک گوسفند در احرام حج از لحاظ کفاره کافی است هرچند در هر یک از آنها بیش از یک مرتبه استظلال کرده باشد.

مساله (۱۰۰): حرمت سایه بر سر قرار دادن اختصاص به سایه ای دارد که با شخص حرکت می کند مثل چتر و ماشین مسقف و هواپیما و اما سایه ثابت مثل پل و تونل هرقدر طولانی باشد جواز عبور از زیر آنها بدون اشکال است و نیز استظلال اختصاص به بالای سر دارد و شامل سایه حاصل از دیوار ماشین نمی شود.

بیستم بیرون آوردن

خون است از بدن خود

مساله (۱۰۱): بیرون آوردن خون از بـدن خود بهر نحو مثل خراشـیدن و غیره حتی با مسواک نمودن خون از بن دنـدانها بیرون آوردن جائز نیست.

مساله (۱۰۲): بیرون آوردن خون از بدن دیگری مثل حجامت یا کشیدن دندان او حرام نیست.

مساله (۱۰۳): در حال احتیاج خون در آوردن از بدن خود جایز است.

مساله (۱۰۴): احتیاط واجب آن است که در حال اختیار اگر خون از بدن خود درآورد یک گوسفند کفاره بدهد

بیست و یکم ناخن گرفتن

مساله (۱۰۵): بعضی از ناخن را هم جائز نیست بگیرد مگر آنکه موجب آزار شود.

مساله (۱۰۶): در عدم جواز ناخن گرفتن فرقی بین ناخن دست و پا نیست.

مساله (۱۰۷): فرقی بین آلات ناخن گیری چه قیچی چه چاقو چه ناخنگیر نیست و احتیاط واجب آن است که ازاله ناخن نکند به هیچ وجه حتی به سوهان و دندان.

مساله (۱۰۸): کفاره گرفتن هر یک از نـاخن هـای دست تـا به ده نرسـیده یـک مـد طعـام است و همچنین ناخن های پا ولی هنگـامی که هر یـک از نـاخن های دست یا پا بـده رسـید، کفاره هر یک از تمام دسـتها و هر یک از تمام پا ها یک گوسـفند است.

مساله (۱۰۹): اگر محتاج به گرفتن ناخن گردید احتیاط واجب آن است که کفاره را به همان نحو که ذکر شد بدهد.

بیست و دوم کندن دندان است هرچند خون نیاید و کفاره آن یک گوسفند است.

بیست و سوم کندن و بریدن درخت یا گیاهی که در حرم روئیده باشد.

مساله (۱۱۰): اگر درختی را بکند اگر بزرگ باشد باید یک گاو کفاره بدهد و اگر کوچک باشد یک گوسفند

و اگر بعض درخت را بکند قیمت آن را کفاره بدهد و در قطع گیاه کفاره نیست بجز استغفار.

بیست و چهارم سلاح در برداشتن مثل شمشیر و نیزه و تفنگ و هرچه از آلات جنگ باشد مگر برای ضرورت

مسائل متفرقه احرام

مسائل (۱۱۱): پوشیدن دمپایی که بندهای عریضی داشته باشد ولی تمام روی پارا نگیرد در حال احرام مانعی ندارد.

مساله (۱۱۲): تزریق آمپول در حال احرم مانعی ندارد ولی اگر موجب بیرون آمدن خون از بدن می شود تزریق نکند مگر در مورد حاجت و ضرورت.

مساله (۱۱۳): کسی که حجش را باطل کند اگر حج فاسد شده را به اتمام رسانده از احرام خارج شده و گرنه در احرام باقی است.

مساله (۱۱۴): بعد از آنکه محرم به منزل رسید و هر چند در محله های جدید مکه که از مسجد الحرام دور باشند می توانند برای رفتن به مسجد الحرام در ماشین های مسقف هرچند در روز هم باشد سوار شود یا زیر سایه برود.

مساله (۱۱۵): اگر صابون و شامپو دارای بوی خوش باشد، باید محرم از آن اجتناب کند.

مساله (۱۱۶): در حال احرام عکس گرفتن از یکدیگر چون نگاه کردن در آینه بر آن صدق نمی کند اشکال ندارد.

مساله (۱۱۷): با توجه به حرمت پوشیدن صورت برای زنان در حال احرام چون چانه جزء صورت محسوب می شود باید مقنعه را طوری ببندند که زیر چانه قرار بگیرد چون زیر چانه جزء صورت نیست.

مساله (۱۱۸): زن محرم نمی تواند صورت خود را با حوله خشک و یا پاک کند چنانکه مرد محرم نمی تواند سر خود را با آن پاک و یا خشک کند.

مساله (۱۱۹): زنها

در حال احرام باید سعی کنند که مقنعه در حال در آوردن و پوشیدن صورتشان را نپوشاند.

مساله (۱۲۰): کسی که از تنعیم برای عمره محرم می شود چون تنعیم فعلاً جزء مکه است و مکه هم منزل شخص است استظلال یعنی سوار شدن ماشین سقف دار در روز هم برای مردان مانع ندارد.

مساله (۱۲۱): چون مکه منزل است همین قدر که محرم به مکه رسید می تواند در زیر سایه قرار بگیرد و در روز هم با ماشین مسقف حرکت کند و لازم نیست که منتظر رسیدن به منزل و اتخاذ منزل در مکه باشد.

آداب داخل شدن در حرم

«کعبه» در «مسجد الحرام» قرار دارد و «مسجد الحرام» در شهر «مکه» و شهر «مکه» و مقدار معینی از بیابانهای اطراف آن «حرم» نامیده می شود.

مساله (۱۲۲): مستحب است همین که حاجی به «حرم» رسید، پیاده شده و به جهت دخول حرم غسل نماید.

مساله (۱۲۳): مستحب است برای تواضع و فروتنی نسبت به حضرت حق جل و علا پابرهنه شده و نعلین خود در دست گرفته، داخل حرم شود. و این عمل ثواب زیادی دارد.

و وقت دخول «حرم» این دعا را بخواند:

«اَللهُمَ إنـکَ قُلتَ فی کِتابِـکَ وَ قَوّلُـکَ الّحَقُ وَ أذنّ فی النَاسِ بِالحَـج یَـأتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِ ضامِرٍ یَأتّینَ مِنّ کُلِ فَج عَمیقٍ. اَللهُمَ أنی أرّجُوّ أن أکُونَ مِمنّ أجـابَ دَعّوَتـکَ وَ قَـدّ جِئّتُ مِنّ شُـقهٍ بَعّیـدهٍ وَ فَج عَمیّقٍ سامِعـاً لِنـدائِکَ وَ مُسّـتَجیّباً لَـکَ مُطِیّعاً لأمّرکّ وّ کُلُ ذلکَ بِفَضّـلِکَ عَلَیَ وَ إحّسانِکَ إلَیَ فَلَکَ الّحَمّـدُ عَلی ما وَفَقتَنی لَهُ أبّتَغِی بِـذلِکَ الزُلفَهَ عِنّدَکَ وَ القُرّبَهَ إلَیکَ وَ اّلمَنزِلَهَ لَدَیّکَ و الّمَغّفِرَهَ لِذُنُوبی وَ التوّبَه عَلَی مِنّها

بِمَنکَ، اللهُمَ صَلِ عَلی مُحَمَدٍ وَ آلِ مُحَمَدٍ وَ حَرِمّ بَدَنی عَلَی النارِ وَ آمِنی مِنّ عَذابِکَ وَ عِقابِکَ بِرحّمَتِکَ یا أرّحَمَ الراحِمِینَ»

مساله (۱۲۴): مستحب است وقت دخول «حرم» مقداری از علف «اذخر» گرفته آن را مضغ نماید.

مساله (۱۲۵): مستحب است برای دخول «مکه» معظمه، مکلف غسل نماید. و هنگامی که وارد «مکه» می شود با حالت تواضع وارد شود. و هنگامی که از راه «مدینه» می رود از بالای «مکه» داخل شده و وقت بیرون آمدن از پایین آن بیرون آید.

آداب داخل شدن در مسجد الحرام

مستحب است مکلف برای دخول «مسجد الحرام» غسل نماید. و همچنین مستحب است با پای برهنه و با حالت سکینه و وقار وارد شود. و هنگام ورود از درب «بنی شیبه» وارد شود. و گفته اند که باب «بنی شیبه» در حال کنونی، مقابل «باب السلام» است. بنابراین بهتر این است که شخص از «باب السلام» وارد شده و مستقیماً بیاید تا از «اسطوا نات» بگذرد.

و مستحب است بر درب «مسجد الحرام» ایستاده و بگوید:

«اَلسَلامُ عَلَیْکَ اَیُّها النَّبی وَ رَحمَه الله وَ بَرَکاتُه بِسم الله وَ بِالله وَ ما شاءَ الله، اَلسَلامُ عَلی أنبیاءِ الله وَ رُسُلِه، اَلسَلامُ عَلی رَسولِ الله اَلسَلامُ عَلی إبراهیم خَلیلِ الله، وَ الْحَمدُ لله رَبِّ العالَمینِ».

و در روایت دیگر وارد است که نزد درب مسجد بگوید:

«بِسمِ الله وَ بِالله وَ مِنَ الله وَ إلَی الله وَ ماشاءَالله وَ عَلی مِلَّهِ رَسولِ الله صَلَّی الله عَلَیهِ وَ آلِهِ، وَخَیرِ الأسماءِ لله، وَ الْحَمدُ لله وَ السَّلامُ عَلی رَسولِ الله، اَلسَلامُ عَلی مُحَمَدِ بْنِ عَبدِالله اَلسَلامُ عَلَیکَ اَیُّها النَّبی وَ رَحمَه الله وَ بَرَکاتُهُ، اَلسَلام علی أنبیا الله وَ رُسُلُه،

اَلسَّلامُ عَلی خَلیلِ الله الرَّحمنِ اَلسَّلامُ عَلی الْمُرسَلین وَ الْحَمدُلله رَبِّ الْعالَمین، اَلسَّلامُ عَلَینَا وَ عَلی عِبادِ اللهِ الصَّالِحین، اَللهُمَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَم مُحَمَّداً وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلیتَ وَ بارَکتَ وَ تَرحَمت عَلی إبراهیمَ وَ آلِ إبراهیم إِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ أَللهُمَ صَلِّ عَلی مُحَمَدٍ وَ آلِ مُحَمَدٍ عَبدِکَ وَ رَسولِکَ اَللهُمَ صَلِّ عَلی إبراهیم خَلیلِکَ وَ عَلی أنبیائِکَ وَ رُسُلَکَ وَ سَلِّم عَلَیهم، وَ سَلامٌ عَلی الْمُرسِلین وَ الْحمدُ لله رَبِّ الْعالَمین اَللهُمَ افْتِح لِی أبواب رَحمَتِکَ وَالستَعمَلَنی فِی طاعَتِکَ و مَرضاتِکَ وَالحْفَظَنی بِحِفظِ الایمان أبَداً مَا أبقَیتَنی جَل ثَناءِ وَجهِکَ، اَلحَمدُللهِ الَّذی جَعَلَنی مِن وَفدِه وَ زَوارِه وَ جَعَلَنی مِمَّن یَعمُرُ مَساجِدِه، وَ جَعَلَنِی مِمَّن یَناجیه اَللهُمَّ إنِی عَبْدِکَ وَ زائِرکَ فی بَیتِکَ وَ عَلی کُلِّ مَأتی حَق لِمَن أتاهُ وِزاره، وَ أنتَ خَیر مَأتی وَ أکرَم مَزور فَأسألُکَ یا الله یا رَحمانِ بِأنَّکَ أنْتَ الله لا إله إلا أنت وَحدَکَ لا شَریکَ لَکَ بِأنَّکَ واحِدٍ أحدٍ صَمَدٍ لَم تَلِد وَ لَم تَولَّد وَ لَم یَکُنْ لَه (لک خ ل) کُفُواً أحَدَ، وَ أن مُحَمَداً عَبدِکَ وَ رَسولِکَ صَلَّی الله عَلَیهِ وَ عَلی أهلِ بَیتِهِ یا جَوادٌ یا کَریمٌ یَا ماجِدٌ یَا جَبارٌ یَا کَریمٌ أسألُکَ أن تَجعَل تُحفَتِکَ إیَّایَ بِزیارَتِی إیَّاکَ أوَّلَ شَیءٍ تَعطِیَنی فَکاکَ رَقَبَتی مِنَ النَّارِ».

پس سه مرتبه می گویید:

«اَللهُمَّ فُکَّ رَقَبَتی مِنَ النَّارِ».

پس می گوید:

«وَ اَوسَعَ عَلَی مِن رِزقِکَ الْحَلالِ الطَّیب وَ أدرأ عَنّی شَرِّ شیاطینَ الْجِنَ وَ الْإنسِ وَ شرِّ فَسقَهُ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ»

پس داخل «مسجد الحرام» شود و رو به «کعبه» دستها را بلند

نموده و بگوید:

«اَللهُمَّ إنّی أسألُکَ فِی مَقامِی هَذا وَ فِی أوَّلَ مَناسِکی أنْ تَقبَّل تَوبَتی وَ أن تَتَجاوَزُ عَن خَطیئَتی وَ أن تُضِعْ عَنّی وِزری اَلحَمدُلله الَّذِی بَلَّغَنی بَیتَهُ الحَرامَ اللهُمَّ إنّی أشْهَدُ أنّ هذا بَیْتُکَ الْحَرامَ الّذِی جَعَلْتَهُ مَثابَهُ لِلنّاسِ وَ أمْناً مُبارَکاً وَ هُدیً لِلعالَمینَ اَللّهُمَّ إنّی عَبدُکَ وَالبَلَدَ بَلَدُکَ وَالبَیتَ بَیتُکَ جِئتُ أطلُبُ رَحمَتَکَ وَ أؤُمُّ طاعَتَکَ مُطِیعاً لامرِکَ راضِیاً بِقَدَرِکَ أسالُکَ مَسألَهَ الفَقیرِ إلیکَ الْخائِفِ لعُقُوبَتِکَ اللّهُمَّ افْتَحْ لِی أبوابَ رَحمَتِکَ والستَعمِلنی بِطاعَتِکَ وَ مَرضاتِکَ».

بعد خطاب می کند به سوی «کعبه» و می گوید:

«اَلحَمدُ لله الذی عَظّمکِ وَ شرفَکَ وَ کَرمکِ وَ جَعَلکِ مَثابَهَ للناسِ و أمناً مبارکاً وَ هُدیً للعالمینَ».

و مستحب است وقتی که محاذی «حجرالاسود» شد بگوید:

«أشهَدُ أنْ لا إله إلا اللهُ وَحدَهُ لا شَریکَ لَه وَ أنّ مُحَمَداً عَبدُهُ وَ رَسولهُ آمنتُ بالله و کفرتُ بالْجِبْتِ و الطاغُوتِ واللاتِ و العُزّی وَ بِعبادَهِ الشّیطانِ وَ بِعبادَهِ کلّ نِدٍّ یُدعی مِن دُونِ اللهِ».

و هنگامی که نظرش به «حجر الاسود» افتاد متوجه به سوی او شود و بگوید:

«الحمدُ للهِ الذی هَدانا لهذا و مَا کُنّا لنهْتَدیَ لَو لا أنْ هَدانَا اللهُ سُبحانَ اللهِ و الحمدُ للهِ و لا إله إلا اللهُ وَ اللهُ أکبرُ، الله أکبرُ مِنْ خَلقِهِ و الله أکبرُ ممّا أخشی و أَحذَرُ، لا إله إلا اللهُ وحدهُ لا شریک لهُ، له المُلک وَ لَه الحمدُ یُحیی و یمیتُ و یُمیتُ و یُحیی وَ هوَ حَیٌّ لا یَموتُ بیده الخیر و هو علی کل شی ء قدیر اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آله کَأفضَلِ ما صَلّیتَ وَ بَارکتَ وَ تَرَحمتَ عَلی

إبراهيم وَ آلِ إبراهيمَ إنَّکَ حَميدٌ مجيدٌ، وَ سَلامٌ عَلى جَميعِ النَبيّينَ وَ الُمرسَلينَ وَ الحَمدُلله رَبّ العالَمِينَ اللّهُمَّ إنّى أُؤمِنُ بِوعدِکَ وَ أُصَدّقُ رُسُلَکَ وَ أَتّبعُ كِتابَکَ».

و در روايت معتبر وارد است كه وقتى كه نزديک «حجر الاسود» رسيدى دستهاى خود را بلند كن و حمد و ثناى الهى را به جا آور. و صلوات بر پيغمبر بفرست و از خداوند عالم بخواه كه حج تو را قبول كند. پس آن «حجر» را بوسيده و استلام نما، و اگر آن هم ممكن نشد اشاره به آن كن و بگو:

«اَللّهُم أمانَتِى أدّيتُهَا وَميثاقى تَعاهَدتُهُ لِتَشهَدَ لِى بالموالاه اَللّهمَّ تَصديقاً بِكِتابِکَ وَ عَلى سُنَّةِ نَبيکَ صَلواتُکَ عَلَيهِ وَ آلهِ اشهَدُ أن لا إله إله إلا الله وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ وَ أنّ مُحَمّداً عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ آمَنتُ بِاللهِ وَ كَفَرتُ بِالْجِبْتِ وَالطّاغوتِ واللّات و العُزّى وَ عِبادَةِ الشّيطانِ وَ عِبادَةِ كُلِّ نِدّ يُدعى مِن دونِ اللهِ».

و اگر نتوانى همه را بخوانى بعضى را بخوان و بگو:

«اللّهمّ إليکَ بَسَطتُ يَدِى و فيما عِندکَ عَظُمَت رَغبَتى فَاقبَل سُبحَتى وَ اغفِر لِى وَ ارحَمنى، اللهُمَّ إنّى أعُوذُ بِکَ مِنَ الكُفرِ وَ الفَقُرِ وَ مواقِفِ الخِزيِ فى الدُّنيا وَ الآخِرَهِ».

گفته شد كه عمره تمتع داراى پنج عمل و نخستين عمل آن احرام است كه ذكر گردند.

عمل دوم عمره تمتّع طواف است

كسى كه محرم شده به احرام عمره تمتع و وارد مكه معظمه شد نخستين عملى كه از اعمال عمره بر او واجب است آن است كه بدور خانه كعبه براى عمره تمتع طواف كند و طواف عبادت است از هفت مرتبه دور خانه كعبه گرديدن به ترتيبى كه آن شاء الله ذكر خواهيم كرد و

هر دوری را شوط می گویند پس طواف هفت شوط است و طواف از ارکان عمره است و کسی که آن را از روی عمد ترک کند عمره او باطل است چه عالم به مساله باشد یا جاهل.

و اگر سهواً آن را ترک کرده است لازم است آن را هر وقت که باشد بجا بیاورد و اگر به محل خود برگشته و نمی تواند به مکه برگردد و یا برگشتن مشقت دارد باید شخص مورد اطمینانی را نائب بگیرد تا آن را انجام بدهد.

و اگر شخص محرم به واسطه مریض شدن خودش قدرت نداشته باشد که طواف کند اگر ممکن است خود او را به یک نحو ببرند و طواف دهند اگر چه بدوش گرفتن یا بر تخت گذاشتن باشد و اگر ممکن نشود باید برای او نائب بگیرند.

و شخص مریض را که طواف می دهند باید مراعات شرایط و احکامی را که برای طواف ذکر می کنیم به مقدار ممکن برای او بکنند

مساله (۱۲۶): وقت طواف عمره تمتع به قدری است که با انجام آن و بقیه اعمال عمره بتواند وقوف به عرفات را درک کند.

واجبات طواف ۱۱ چیز است

۱) نیت

۲) طاهر بودن از حدث اکبر مثل جنابت حیض و نفاس و از حدث اصغر یعنی باید با وضو باشد.

۳) طهارت بدن و لباس از نجاست.

۴) ختنه کردن برای مردان.

۵) ستر عورت.

۶) شروع کردن طواف از حجرالاسود.

۷) ختم نمودن هر دوری از طواف به حجرالاسود.

۸) خانه ی کعبه را در حال طواف در طرف چپ قرار دادن.

۹) داخل کردن حجر اسماعیل در طواف.

۱۰) طواف کننده باید در حال طواف از خانه کعبه و آنچه از آن محسوب

می شود خارج باشد.

۱۱) هفت شوط دور زدن نه کمتر و نه بیشتر.

این که ذکر گردید فهرست شرائط و واجبات طواف است و اما تفصیل واجبات طواف به این شرح است.

اول نیت یعنی لازم است طواف را به قصد خالص برای خدا به جا بیاورد و به زبان آوردن لازم نیست و همین قدر که در نظر گرفته است که طواف عمره تمتع از حجه الاسلام را برای اطاعت امر خداوند بجا بیاورد کافی است.

مساله (۱۲۷): اگر در بجا آوردن طواف یا سایر اعمال عمره و حج ریا کند یعنی برای خود نمایی و به رخ دیگران کشیدن و تظاهر و خود را خوب جلوه دادن به جا بیاورد هم معصیت خدا را کرده و هم عمل او باطل است.

دوم آن است که از حدث اکبر مثل جنایت و حیض و نفاس طاهر باشد و از حدث اصغر نیز طاهر باشد یعنی با وضو باشد و اگر وضو ممکن نیست تیمم کند.

مساله (۱۲۸): طهارت از حدث اکبر و اصغر در طواف واجب شرط است چه طواف عمره باشد یا طواف حج یا طواف نساء، حتی در عمره و حج مستحب که که پس از احرام بستن واجب است آن را تمام کند.

مساله (۱۲۹): طهارت از حدث اکبر و اصغر در طواف مستحبی شرط نیست پس اگر کسی که جنب و حائض و دارای نفاس نیست بدون وضو طواف انجام بدهد طواف او صحیح و دارای ثواب است ولی جنب و حائض و نفساء جایز نیست در مسجدالحرام وارد شود ولی اگر غفلتاً یا از روی فراموشی طواف مستحب کرد صحیح است.

مساله (۱۳۰): در بین طواف

حدث اصغر عارض شود چنانچه بعد از تمام شدن دور چهارم است باید طواف را قطع کند و تحصیل طهارت نماید و از همانجا که طواف را قطع کرده است تمام کند و اگر پیش از تمام شدن دور چهار حدث عارض شود احتیاط واجب آن است که پس از تحصیل طهارت آن طواف را تمام کند و سپس آن را اعاده کند.

مساله (۱۳۱): اگر در بین طواف حدث اکبر مثل جنابت یا حیض عارض شود باید فوراً از مسجدالحرام بیرون برود و پس از غسل آن طواف را اعاده کند.

مساله (۱۳۲): اگر عذر دارد از وضو یا غسل واجب است بدل از وضو و یا بدل از غسل تیمم کند.

مساله (۱۳۳): احتیاط واجب آن است که اگر امید دارد که عذرش از وضو یا غسل مرتفع شود صبر کند تا وقتی که وقت تنگ شود یا امیدش قطع شود از آن پس تیمم کند.

مساله (۱۳۴): اگر بعد از تمام شدن طواف شک کند که با وضو آن را بجا آورده یا نه؟ یا شک کند که با غسل آن را بجا آورده یا نه؟ طواف او صحیح است ولی برای اعمال بعد باید تحصیل طهارت بکند.

سوم طهارت بدن و لباس

مساله (۱۳۵): شخصی که طواف می کند لازم است بدن و لباس او پاک باشد و احتیاط واجب آن است که از نجاساتی که در نماز عفو شده مثل خون کمتر از درهم و جامه ای که با آن نمی توان نماز خواند مثل عرقچین و جوراب حتی انگشتر نجس اجتناب کند

مساله (۱۳۶): در خون قروح و جروح (دُمل ها و زخم ها) تا آن

اندازه ای که می شود بدن را تطهیر و لباس را تطهیر و یا عوض کرد احتیاط واجب آن است که تطهیر یا عوض کند ولی اگر مشقت دارد با همان بدن و با همان لباس طواف کند.

مساله (۱۳۷): اگر بعد از آنکه طواف کرد علم پیدا کرد که بدن یا لباسش در حال طواف نجس بوده است اظهر آن است که طوافش صحیح است.

مساله (۱۳۸): اگر در بین طواف نجاستی به بدن یا لباس او اصابت کند اظهر آن است که طواف را قطع کند و جامه یا بدن را تطهیر کند و طواف را از همانجا که قطع کرده بود تمام کند و طواف او صحیح است.

مساله (۱۳۹): اگر فراموش کند نجاست را و طواف کند احتیاط واجب اعاده است و همین طور است اگر در بین طواف به یادش بیفتد که لباس یا بدن او نجس بوده است.

چهارم از واجبات طواف ختنه کردن است درباره ی مردان و احتیاط واجب آن است که درباره پسران نابالغ نیز مراعات شود.

مساله (۱۴۰): اگر بچه ختنه کرده به دنیا بیاید طواف او صحیح است.

پنجم ستر عورت است

و اگر بدون ساتر عورت طواف کند، باطل است و لازم است در آن که مباح باشد پس با ساتر غصبی طواف صحیح نیست بلکه با لباس غصبی غیر ساتر نیز صحیح نیست و احتیاط آن است که مراعات شرایط لباس نمازگزار از قبیل نبودن از اجزاء میته و از اجزاء حیوان غیر مأکول اللحم و از حریر نبودن و طلا بافت نبودن را بنمایند.

مساله (۱۴۱): احتیاط واجب آن است که مراعات موالات عرفیه را در طواف بکند یعنی

در بین دورهای طواف آن قدر طول ندهد که از صورت یک طواف خارج شود.

ششم شروع طواف از حجرالاسود باشد

به این معنا که در عرف گفته شود که از حجرالاسود شروع کرد و به حجرالاسود ختم کرد و اگر طواف کننده مقداری پیشتر از اینکه به حجرالاسود برسد نیت کند که ابتدا دور واجب از محاذی حجر باشد و انتها به همان وزائد را مقدمه علمیه محسوب بدارد کافی است و لازم است همانطور که همه مسلمین طواف می کنند طواف کند و از دقت های بی مورد صاحبان وسوسه اجتناب نماید.

مساله (۱۴۲): گاهی دیده می شود که برخی از اشخاص در هر دوری که می زنند می ایستند و عقب و جلو می روند که محاذات را درست کنند و این موجب اشکال و گاهی حرام است.

هفتم ختم نمودن بر دوری از طواف را به حجرالاسود و این موضوع به این ترتیب حاصل می شود که در دور هفتم به همانجا که شروع کرده ختم کند چنانکه ذکر گردید.

هشتم آنکه در طواف کردن خانه کعبه در طرف چپ طواف کننده واقع شود.

ولی لازم نیست در تمام حالات طواف خانه کعبه را حقیقتاً به شانه چپ قرار دهد و در موقع دور زدن به حجر اسماعیل علیه السلام خانه از طرف چپ قدری خارج شود مانع ندارد حتی اگر خانه متمایل به پشت شود ولی دور زدن به نحو متعارف باشد اشکال ندارد.

مساله (۱۴۳): گاهی بعضی از اشخاص فرد دیگری را به همراه خود به طواف می برند و او چون ضعیف است اینها او را می کشند و طوری می برند که او تکیه

به دست اینها داده و اینها با فشار او را راه می برند این طواف باطل است زیرا در طواف معتبر است که فرد با اراده و اختیار حرکت کند و گام بردارد و اگر طواف نساء را این طور بجا آورد زنها با مردها بر او حرام خواهند بود.

مساله (۱۴۴): اگر به واسطه مزاحمت طواف کنندگان مقداری از دور زدن به خلاف متعارف باشد مثل آن که روی طواف کننده به کعبه واقع شد یا پشتش به طرف کعبه واقع شد یا عقب عقب برگردانده شد لازم است آن مقدار را جبران کند و از سر بگیرد.

مساله (۱۴۵): در طواف کردن هر طور برود مانع ندارد می تواند آهسته برود و می تواند تند برود و می تواند بدود و می تواند سواره طواف کند.

نهم داخل کردن حجر اسماعیل علیه السلام در طواف

و حجر اسماعیل محلی است که متصل به خانه کعبه است و باید طواف کننده دور حجر اسماعیل نیز بگردد و اگر دور حجر اسماعیل نگردید و از داخل آن طواف کرد طوافش باطل است و باید اعاده کند و اگر عمده این کار را بکند حکم ابطال عمدی طواف را دارد و اگر سهواً این کار را کرد حکم ابطال سهوی را دارد که هر دو گذشت.

مساله (۱۴۶): اگر در بعضی از دورها حجر اسماعیل علیه اسلام را داخل در دور زدن نکرد آن مقدار از شوط را که حجر اسماعیل را داخل در دور زدن نکرده است اعاده کند چنانکه اگر کسی از روی دیوار حجر اسماعیل رفته باشد باید آن شوط را اعاده نماید.

دهم خروج طواف کننده از خانه

کعبه و از آنچه که جزء خانه کعبه محسوب است.

به این معنا که در اطراف خانه کعبه یک پیش آمادگی است که آن را «شاذروان» گویند و آن جزء خانه کعبه است و طواف کننده باید آن را هم در مطاف خود قرار دهد که اگر در بعضی از احوال به واسطه کثرت جمعیت یا غبر آن بالای «شاذروان» برود یعنی پای خود را روی شاذروان بگذارد و دور بزند آن مقدار که در روی آن راه رفته باطل است و باید آن را اعاده کند.

مساله (۱۴۷): دست به دیوار خانه کعبه گذاشتن در آنجائی که شاذروان است جائز نیست بنابر احتیاط و باید همان قسمت را اعاده کند.

مساله (۱۴۸): در حال طواف دست گذاشتن روی دیوار حجر اسماعیل علیه السلام جایز نیست و باید همان قسمت را اعاده نماید.

یازدهم از شرایط طواف آن است که باید هفت شوط یعنی هفت دفعه دور بزند نه کمتر و نه زیادتر و اگر از روی عمد طواف کننده از اول قصد کند کمتر از هفت دور بجا بیاورد و یا بیشتر بجا بیاورد طوافش باطل است اگر چه به هفت دور تمام کند و احتیاط واجب آن است که از روی ندانستن حکم بلکه از روی سهو و غفلت هم باشد اگر کمتر زیادتر از هفت دور انجام داد طواف را اعاده کند.

مساله (۱۴۹): اگر از اول قصد کند که هشت دور بجا بیاورد ولی به این ترتیب که هفت دور آن طواف واجب و یک دور برای قدم زدن دور خانه برای تبرک یا نگاه کردن به اطراف خانه کعبه طواف او صحیح است.

مساله (۱۵۰): اگر

از طواف واجب که هفت دور است عمداً یک دور یا چند دور کم کند واجب است آن را اتمام کند تا عدد تکمیل شود و اگر نکند حکمش حکم کسی است که عمداً طواف را ترک کرده است و حکم جاهل به مساله حکم عالم است و حکم ترک طواف قبلاً ذکر گردید.

مساله (۱۵۱): اگر بعد از کم کردن از طواف کارهای بسیاری انجام دهد که موالات (پی در پی بجا آوردن) فوت شود اگر چهار دور بجا آورده باشد طواف را تمام کند یعنی هفت دور را تکمیل کند و بعد اعاده کند و اگر چهار دور بجا نیاورده است طواف را اعاده نماید.

مساله (۱۵۲): اگر پس از مراجعت به وطن یادش آمد که طواف را ناقص انجام داده است احتیاط آن است که خودش برگردد و بجا بیاورد و اگر نتوانست یا مشکل بود مراجعت، نائب بگیرد.

مساله (۱۵۳): در طواف واجب قران جایز نیست یعنی جایز نیست که طواف واجب را با طواف دیگر دنبال هم بجا بیاورد بدون آنکه بین دو طواف نماز طواف فاصله شود و قران در طواف مستحب جایز است ولی مکروه است.

مساله (۱۵۴): اگر سهواً بر هفت دور زیاد کند پس اگر کمتر از یک دور است از همانجا قطع کند و طوافش صحیح است و اگر یک دور یا زیادتر است احوط آن است که هفت دور دیگر را تمام کند به قصد قربت و دو رکعت نماز قبل از سعی و بعد از سعی بخواند و دو رکعت اول را فریضه قرار دهد بدون آنکه تعیین کند برای طواف اول یا طواف دوم است.

مساله (۱۵۵):

اگر در بین طواف عـذری برای اتمام آن پیـدا شد مثل مرض یا حیض یا حدث بی اختیار پس اگر بعد از تمام شدن چهار دور بوده بعد از رفع عذر برگردد و از همانجا تمام کند و اگر قبل از آن بوده طواف را اعاده کند.

مساله (۱۵۶): اگر مشـغول طواف است و وقت نمـاز واجب تنگ شود واجب است طواف را رها کنـد و نماز بخوانـد پس اگر بعد از چهار دور رها کرده از همانجا که رها کرده طواف را تمام کند والا اعاده کند.

مساله (۱۵۷): قطع طواف برای رسیدن به نماز جماعت یا رسیدن به وقت فضیلت نماز جایز بلکه مستحب است پس اگر بعد از چهار دور قطع کرده است از همان جا طواف را تمام کند و اگر قبل از چهار دور قطع کرده است طواف را اعاده کند.

مساله (۱۵۸): اگر بعد از تمام شدن طواف و انصراف از آن شک کند که آیا طواف را زیادتر از هفت دور بجا آورده یا نه؟ یا شک کند که کمتر به جا آورده یا نه؟ به شک خود اعتنا نکند و طوافش صحیح است.

مساله (۱۵۹): اگر بعـد از طواف شک کنـد که صـحیح بجا آورده یا نه؟ مثلاً احتمال بدهـد که محـدث بوده یا از داخل حجر اسماعیل طواف کرده اعتنا نکند و طوافش صحیح است.

مساله (۱۶۰): اگر در آخر دور که به حجرالا-سود ختم شـد شک کنـد که هفت دور زده یا هشت دور یا زیادتر اعتنا به شـک خود نکند و طوافش صحیح است.

مساله (۱۶۱): اگر قبل از رسیدن به حجرالاسود و تمام شدن دوره شک کند که آنچه

را دور می زند دور هفتم است یا هشتم طوافش باطل است.

مساله (۱۶۲): اگر در آخر دور یا اثناء آن شک کند میان شش و هفت و هر چه پای نقیصه در کار است طواف او باطل است.

مساله (۱۶۳): اگر در طواف مستحب در عدد دورها شک کند بنابر اقل گذارد و طوافش صحیح است.

مساله (۱۶۴): شخص کثیر الشک در عدد دورها اعتنا به شکش نکند و احتیاط آن است که کسی را وادار کند که عدد را حفظ کند و یا خود به وسیله ای حفظ کند.

مساله (۱۶۵): گمان در عدد دورها اعتنا ندارد و حکم شک را دارد.

مساله (۱۶۶): اگر مشغول سعی بین صفا و مروه باشد و یادش آمد که طواف بجا نیاورده باید رها کند و طواف کند و پس از آن را اعاده نماید.

مساله (۱۶۷): اگر در حال سعی یادش آمد که طواف را ناقص بجا آورده باید برگردد و طواف را از همانجا که ناقص کرده تکمیل کند و برگردد تتمه سعی را بجا آورد و طواف و سعیش صحیح است.

مساله (۱۶۸): اگر سهواً یا غفلتاً یا جهلاً طواف را بی وضو بجا آورد طوافش باطل است و همینطور اگر با حال جنابت یا حیض و نفاس بجا آورد.

مساله (۱۶۹): اگر کسی مریض یا طفلی را حمل کند و طواف دهد و خودش نیز قصد طواف کند طواف هر دو صحیح است.

مساله (۱۷۰): واجب نیست در حال طواف روی طواف کننده طرف جلو باشد بلکه جائز است به طرف چپ و راست نگاه کند و صفحه صورت را برگرداند بلکه به عقب نگاه کند و می تواند طواف را

رها کند و خانه را ببوسد و برگردد از همانجا اتمام کند.

مساله (۱۷۱): جایز است در بین طواف برای رفع خستگی و استراحت بنشیند یا دراز بکشد و بعد از همانجا اتمام کند ولی نباید آنقدر طول بدهد که موالات عرفیه (پی در پی بودن دور زدنها) بهم بخورد و اگر آنقدر نشست احتیاط آن است که اتمام کند و اعاده نماید.

مساله (۱۷۲): اقوی این است که در طواف همین قدر که «طواف دور خانه خدا» صدق کند کافی است و مراعات اینکه طواف بین خانه خدا و مقام ابراهیم علیه السلام که بیست و شش ذراع و نیم است لازم نیست و مستحب است.

مساله (۱۷۳): اگر در طواف و فشار جمعیت بی اختیار او را به پیش ببرند اعاده آن مقدار لازم است چون باید طواف را صحیح انجام بدهد و خودش به اختیار طواف کند ولی منظور از بی اختیار شدن این نیست که در اثر فشار جمعیت تندتر برود بلکه در این صورت نیز اگر قدمها را به اختیار خود بر می دارد ضرر ندارد و طوافش صحیح است.

مساله (۱۷۴): اگر در حال طواف در اثر فشار و ازدحام جمعیت پشت به خانه شود و قسمتی از طواف به این صورت انجام گیرد باید مقداری از طواف که پشت به خانه بوده اعاده شود.

مساله (۱۷۵): اگر حاجی در حال طواف، پولی را که خمس به آن تعلق گرفته و نداده است همراه داشته باشد طوافش اشکال پیدا می کند.

مساله (۱۷۶): اگر کسی پس از انجام اعمال حج تمتع متوجه شد که در طواف عمره یا حج چند شوط (دور زدن به دور

خانه خدا) را از داخل حجر اسماعیل علیه السلام دور زده حج او صحیح است و باید طواف را اعاده کند.

مساله (۱۷۷): زنی که در غیر ایام عادت لک دیده و به اعتقاد پاکی طواف و نماز را انجام داده و شب بعد خون دیده با شرایط حیض، اگر تعیین کند که بعد از دیدن لک خون در باطن بوده و قطع نشده در این صورت از تاریخ دیدن لک حیض شروع شده و طواف و نمازش در حال حائض بودن انجام گرفته و باطل است ولی اگر حصول این یقین بعد از انجام اعمال حج باشد حج او صحیح و فقط طواف و نماز طواف را اعاده کند و اگر بعد از انجام عمره و قبل از حج یقین حاصل شد اگر وقت هست طواف و نماز طواف را انجام بدهد و بعد برای حج محرم شود و اگر وقت نیست و احتیاطاً بعد از حج یک عمره مفرده نیز بجا بیاورد. و اگر شک دارد یا یقین کند که خون قطع شده در اول حیض نبوده است اعمالش صحیح است.

مساله (۱۷۸): اگر مشغول طواف کردن بود و در بین طواف نماز جماعت برقرار شد و نتوانست طواف را ادامه دهد و همچنین اگر مشغول سعی بود و به واسطه برپا شدن نماز جماعت نتوانست سعی را ادامه دهد در صورتی که بعد از شوط چهارم است طواف را قطع کند و به اقامه نماز بپردازد و پس از نماز از همانجا که قطع کرده بود به اتمام برساند و اگر قبل از شوط چهارم قطع کرده است پس از نماز طواف را از

سر بگیرد و در سعی نیز اگر بعد از مرتبه چهارم است بعد از قطع کردن سعی و خواندن نماز از همانجا که قطع کرده بود سعی را به آخر برساند و اگر قبل از مرتبه چهارم است سعی را از سر بگیرد.

مساله (۱۷۹): اگر بعد از تقصیر در عمره تمتع متوجه شد که وضوی او باطل بوده یا وضو نداشته است وضو بگیرد و طواف و نماز طواف را اعاده کند عمره او صحیح است.

مساله (۱۸۰): برای کسانی که قادر به طواف نیستند لازم نیست که نائب بگیرند و اگر آنها را در تخت روان و امثال آن از خارج محدوده مقام ابراهیم علیه السلام هم طواف بدهند کافی است.

مساله (۱۸۱): کسی که از اول بلوغ سال خمسی برای خود قرار نداده است و فعلاً با مقداری از پول خود به حج مشرف شده و با همان پول لباس احرامی تهیه و قربانی و مصارف حج را برگزار نموده است اگر یقین دارد که این پول از کسب امسال است حج او صحیح است ولی اگر احتمال می دهد که این پول کلًا یا مقداری از آن از درآمد سال قبل است و خمس آن داده نشده است حکم غصب را دارد و طواف و قربانی او صحیح نیست و باید خودش آنها را انجام بدهد و اگر چون مراجعت کرده قدرت ندارد باید برای انجام طواف و نماز طواف و قربانی نائب بگیرد.

مساله (۱۸۲): کسی که جنب شده است و فراموش کرده است که غسل جنابت بکند هر چند از آن پس غسل حیض یا غسل جمعه را انجام داده است و بعداً

به مکه برای انجام حج رفته و پس از بازگشت از حج متوجه شده که بدون انجام غسل جنابت اعمال حج را انجام داده است حج او صحیح است ولی طواف عمره و طواف حج و طواف نساء ونمازهای آنها را باید دو مرتبه بجا بیاورد و اگر می تواند آنها را شخصاً انجام بدهد و اگر نمی تواند باید نائب بگیرد و تا خودش یا نائب او آنها را انجام نداده است باید از بوی خوش و ازدواج و محرماتی که با طواف نساء و نمازها آنها را باید دو مرتبه بجا بیاورد واگر می تواند آنها را شخصاً انجام بدهد و اگر نمی تواند باید نائب بگیرد و تا خودش یا نائب او آنها را انجام نداده است باید از بوی خوش و ازدواج و محرماتی که طواف نساء حلال می شود اجتناب کند.

مساله (۱۸۳): اگر کسی طواف عمره را فراموش کرده و یا آن را ناقص انجام داده است و در عرفات بیاد آورد باید بعد از اعمال منی آن را بجا بیاورد و حج او صحیح است.

مساله (۱۸۴): اگر کسی طواف را فراموش کرده یا باطل انجام داده است می تواند در غیر ماههای حج نیز آن را انجام دهد.

مساله (۱۸۵): محرم قبل از انجام طواف واجب خود چه طواف عمره یا حج و چه طواف نساء می تواند همین طوافها را برای معذور نیابت کند.

مساله (۱۸۶): اگر زن در عمره تمتع بعد از سه شوط و نیم و قبل از چهار شوط حائض شد و تا قبل از رفتن به عرفات پاك نشد باید از حج تمتع به حج افراد

عدول کند و بعد از انجام حج عمره حج افراد را بجا بیاورد و اگر بعد از شوط چهارم حائض شد و تا وقت وقوف به عرفات پاک نشد سعی و تقصیر عمره تمتع را انجام می دهد و برای حج تمتع محرم می شود و در وقت انجام طواف حج قبل یا بعد از آن بقیه طواف عمره تمتع و نماز آن را هم بجا آورد.

مساله (۱۸۷): مستحاضه کثیره باید یک غسل برای طواف و یک غسل برای نماز طواف بجا بیاورد مگر اینکه از وقت غسل برای طواف تا آخر نماز خون قطع باشد.

مساله (۱۸۸): زنهایی که برای جلوگیری از قاعدگی از قرص استفاده می کنند که موقع طواف گرفتار حیض نباشند اگر در موقع اعمال خون نبینند که پاک می باشند و اعمالشان صحیح است ولی اگر در ایام عادت یک یا دو لکه کم رنگ ببینند این خون، خون استحاضه حساب می شود و باید به وظیفه مستحاضه عمل کنند.

مساله (۱۸۹): شخصی که غسل مس میت به گردنش بوده و بعد از اعمال حج متذکر شده است اگر بعد از مس میت غسل جنابت کرده باشد غسل جنابت کفایت از غسل مس میت می کند و عملش صحیح است و گرنه باید طواف و نماز آن را اعاده کند و اگر شخصاً ممکن نیست نائب بگیرد.

مساله (۱۹۰): کسی که در سعی یا طواف عمره تمتع یا طواف عمره مفرده نیابت می کند لازم نیست که احرام ببندد و همچنین لازم نیست که لباسی که دوخته نباشد بپوشد.

مساله (۱۹۱): اگر محرم لباس احرام را کنار گذاشته با لباس دوخته اعمال عمره را

از طواف و سعی انجام بدهد طواف و سعی او صحیح و مجزی است هر چند که مرتکب حرام شده است ولی باید یک گوسفند کفاره بدهد.

مساله (۱۹۲) : حجاب زن در نماز با حجاب او در طواف فرق دارد. چون در نماز می تواند صورت خود را بپوشاند ولی در طواف واجب است صورت خود را نپوشاند.

مساله (۱۹۳): محرمی که وارد مکه می شود احوط آن است که قبل از اعمال عمره تمتع یا قبل از اعمال عمره مفرده طواف مستحبی انجام ندهد و همچنین پس از محرم شدن به احرام حج تمتع و قبل از رفتن به عرفات و نیز پس از بازگشت از منی و قبل از انجام طواف واجب احوط آن است که تا اعمال واجب را انجام نداده طواف مستحبی نکند.

مساله (۱۹۴): محرم می تواند طواف مستحبی را انجام داده ثواب آن را برای یک نفر اهدا کند چنانکه می تواند آن را به قصد نیابت از یک نفر انجام بدهد و همین طور می تواند ثواب یک طواف مستحب را به چند نفر اهداء کند یا آن را به نیابت از چند نفر انجام بدهد.

آداب و مستحبات طواف

درحال طواف، مستحب است بگوید

«اَللهُمَّ إنّی أسالُکَ بِإسمِکَ الّذی یُمْشی بِهِش عَلَی ظُلَلِ الماءِ، کَمَا یُمشی بِهِ عَلَی جُددِ الأرْضِ، وَ أسألُکَ بِإسمِکَ الّذی یَهتَزُّ لَهُ عرشُکَ وَ أسألُکَ بِاسمِکَ الّذی تَهتَزُّ لَهُ أقدامُ مَلائِکَتُکَ، وَ أسألُکَ بِإسمِکَ الّذی دَعاکَ بِهِ مُوسی مِن جانِبِ الطّورِ، فَاسْتَجَبتَ لَهُ وَ ألْقَیْتَ عَلَیهِ مَحَبَّةً مِنکَ، وَ أسألُکَ بِإسمِکَ الّذی غَفَرتَ بِهِ لِمُحمّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلهِ مَا تَقَدّمَ مِن ذَنبِهِ وَ ما تَأخّرَ وَ أتْمَمْتَ عَلَیهِ

نِعمَتَک، أنْ تَفعَلَ بی کَذا وَ کَذا».

و به جای کذا و کذا حاجت خود را بطلبد.و نیز مستحب است در حال طواف بگوید:

«اللّهُمَ إنّی إلَیکَ فَقیرٌ، وَإنّی خائِفٌ مُستَجیرٌ، فَلا تُغَیّرْ جِسمی، وَ لا تُبَدِّل إسْمی».

و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد به خصوص وقتی که در خانه کعبه می رسد. و بخواند این دعا را:

«سائِلُکَ فَقیرُکَ، مِسکینُکَ بِبابِکَ، فَتَصدّق عَلَیهِ بِالجَنَّهِ، اللّهُمَّ الْبَیتُ بَیتُکَ، وَ الْحَرَمُ حَرَمُکَ، وَ الْعَبْدُ عَبدُکَ، وَ هذا مَقامُ العائِذِ بِکَ، المُستَجیرِ بِکَ مِنَ النّارِ، فأعِتقنی و والدَیّ وَ أهلی وَ وُلدی وَ إخوانیَ الْمُؤمِنینَ مِنَ النّارِ، یا جَوادُ یا کَریمُ».

و وقتی که به حجر اسماعیل علیه السلام رسید رو به ناودان و سر را بلند کند و بگوید:

«اَللّهُمَّ أدخِلنی الجّنَّهَ بِرَحمَتَکِ وَ أجِرنی مِنَ النّارِ بِرَحمَتِک، وَ عافِنی مِنَ السُقمِ، وَ أوسِع عَلَیَّ مِنَ الرّزقِ الحَلالِ، وَادْرَءْ عَنّی شَرَّ فَسَقَه الجِنِّ و الإنسِ، وَ شَرِّ فَسَقَه العَرَبِ وَ العَجَمِ».

و چون از حجر بگذرد و به پشت کعبه برسد بگوید:

«یاذَا المَنِّ وَ الطَّولِ، یاذا الجُود وَالکَرَم، إنَّ عَمَلی ضَعیفٌ فَضَاعِفهُ لی وَ تَقَبّلهُ مِنّی، إنّکَ أنتَ السّمیعُ الْعَلیمُ».

و چون به رکن یمانی برسد دست بردارد و بگوید:

«یَا اَللهُ، یا وَلِیَّ العافِیَهِ، وَ خالِقَ العَافِیهِ، وَ رازِقَ العَافِیهِ، وَ المُنعِمُ بِالعافِیهِ وَ المُتَفَضّلُ بِالعافِیَهِ عَلَیَّ وَ عَلی جَمیعِ خَلقِکَ، یا رَحمنَ الدُّنیا وَ الآخِرَهِ وَ رَحیمَهُما، صَلِّ عَلی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَارْزُقْنا العافِیَهَ، وَ تَمَامَ العافِیَهِ، وَ شُکرَ العافِیَهِ فی الدُنیا وَ الآخِرَهِ، یَا أرحَمَ الرَاحِمینَ».

پس سر به جانب کعبه کند و بگوید:

«اَلحَمدُ لِلّهِ الّذی شَرّفَکِ وَ عَظَّمَکِ، وَ الحَمدُ للهِ الّذی بَعَثَ مُحَمّداً نَبیاً وَ جَعَلَ عَلِیّاً إماماً،

اللّهُمَّ اهْدِ لَهُ خِيارَ خَلقِکَ وَ جَنِّبْهُ شِرارَ خَلقِکَ».

و چون میان رکن یمانی و حجرالاسود برسد بگوید:

«رَبَّنَا آتِنا فِی الدُّنیا حَسنَةً، وَ فی الآخِرَهِ حَسنَةً، وَ قِنا عَذابَ النّارِ».

و در شوط هفتم وقتی که به مستجار رسید مستحب است دو دست خود را بر دیوار خانه بگشاید و شکم و روی خود را به دیوار کعبه بچسباند و بگوید:

«اَللّهُمَّ البَیتُ بَیتُکَ، وَ العَبدُ عَبدُکَ، وَ هذا مَکانُ العائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ».

پس به گناهان خود اعتراف نموده و از خداوند عالم آمرزش آن را بطلبد که انشاالله تعالی مستجاب خواهد شد، بعد بگوید:

«اَللّهُمَّ البَیتُ بَیتُکَ، وَ العَبدُ عَبدُکَ، وَ هذا مَکانُ العائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ».

پس به گناهان خود اعتراف نموده و از خداوند عالم آمرزش آن را بطلبد که انشاالله تعالی مستجاب خواهد شد، بعد بگوید:

«اَللّهُمَّ مِن قِبَلِکَ الرَّوحُ وَ الفَرَجُ وَ العافِیَهُ، اللّهُمَّ إنّ عَمَلی ضَعیفٌ فَضاعِفهُ لی، وَاغفِر لی ما اطّلَعتَ عَلَیهِ مِنّی وَ خَفِیَ عَلی خَلقِکَ، أسْتَجیرُ مِنَ النّار».

و آنچه خواهد دعا کند، و رکن یمانی را استلام کند و به نزد حجرالاسود آمده و طواف خود را تمام نموده و بگوید:

«اَللّهمَّ قَنِّعنی بِما رَزَقتَنی وَ بارِک لی فیما آتَیتَنی».

و برای طواف کننده مستحب است در هر شوط ارکان خانه کعبه و حجرالاسود را استلام نماید و در وقت استلام حجر بگوید:

«أمانَتی أدّیتُها وَ میثاقی تَعاهَدتُهُ لِتَشهَدَ لی بالْموافاهِ».

عمل سوم عمره تمتع نماز طواف است

واجب است بعد از تمام شدن طواف عمره دو رکعت نماز به عنوان نماز طواف مثل نماز صبح، بخواند و این نماز را با هر سوره ای می تواند بخواند مگر چهار سوره ای که در قرآن مجید در آنها سجده واجب هست و

مستحب است که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد و در رکعت دوم سوره قل یا ایها الکافرون را بخواند و جایز است این دو رکعت را بلند بخواند، مثل نماز صبح، یا آهسته بخواند – مثل نماز ظهر.

مساله (۱۹۵): شک در رکعات نماز طواف موجب بطلان نماز است و باید اعاده کند و اعتبار ظن در رکعات بعید نیست و در احکام این نماز با نماز یومیه مساوی است.

مساله (۱۹۶): احتیاط واجب آن است که بعد از انجام طواف، مبادرت کند به خواندن نماز طواف و آن را زود به جا بیاورد.

مساله (۱۹۷): اگر از جهت ازدحام جمعیت و غیره مانعی از خواندن نماز طواف پشت مقام ابراهیم علیه السلام - بطوری که سنگی که مقام است بین او و خانه کعبه واقع شود – نیست بهتر است در پشت مقام ابراهیم علیه السلام بخواند ولی اگر از جهت ازدحام جمعیت و غیر آن در آنجا خواندن فعلاً مشکل باشد در هر نقطه ای از مسجدالحرام نماز را بخواند هر چند بهتر است که نسبت به مقام الأقرب فالأقرب یعنی هر چه نزدیکتر باشد را رعایت کند.

مساله (۱۹۸): جایز است نماز طواف مستحب را در هر جای مسجد الحرام که بخواهد بجا بیاورد بدون توجه به موضوع ازدحام و غیره.

مساله (۱۹۹): اگر کسی نماز طواف واجب را فراموش کند باید هر وقت که یادش آمد به ترتیبی که گفته شد بجا بیاورد و اعاده اعمالی که بعد از نماز انجام داده است و به اتمام رسانده است لازم نیست ولی اگر نمازش را باطل خوانده مثلاً متوجه شد که

بی وضو خوانده است باید اعمال بعد از آن یعنی سعی و تقصیر را بعد از خواندن نماز صحیح اعاده کند.

مساله (۲۰۰): اگر نماز طواف را فراموش کند و در بین سعی بین صفا و مروه یادش بیاید از همانجا سعی را رها کند و برگردد دو رکعت نماز طواف را بخواند و بعد از آن سعی را از همانجا که رها کرده بود تمام کند.

مساله (۲۰۱): اگر برای خواندن نماز طوافی که فراموش کرده است برگشتن به مسجدالحرام مشکل باشد باید هر جا که یادش آمده نماز طواف را بخواند اگر چه در شهر دیگر باشد و برگشتن به حرم لازم نیست.

مساله (۲۰۲): اگر کسی نماز طواف را بجا نیاورد و بمیرد واجب است بر پسر بزرگ او که آن را قضا کند مثل قضای نمازهای واجب دیگر.

مساله (۲۰۳): واجب است بر هر مکلفی که نماز خود را یاد بگیرد و قرائت و ذکرهای واجب را پیش کسی که می داند درست کند که تکلیف الهی را به طور صحیح بجا آورد، خصوصاً کسی که می خواهد به حج برود باید نماز را به طور صحیح یاد بگیرد چون بعضی گفته اند اگر نماز او درست نباشد عمره او باطل است و همچنین حج نیز باطل است پس علاوه بر اینکه بنابراین قول از حجه الاسلام برائت ذمه پیدا نمی کند ممکن است چیزهایی که در احرام بر او حرام شده مثل زن و چیزهایی که گذشت بر او حلال نشود.

مساله (۲۰۴): اگر شخصی نتوانست قرائت یا ذکرهای واجب را یاد بگیرد نماز را به هر نحوی که خودش می تواند بجا بیاورد کافی

است و اگر ممکن است کسی را بگمارد که نماز را تلقین او کند یعنی کلمه کلمه بگوید و این شخص هم پشت سر او بگوید و احتیاط مستحبی آن است که به شخص عادلی اقتدا کند ولی تنها به این نماز که با جماعت بجا می آورد نمی تواند اکتفا کند چنانکه نائب گرفتن نیز لازم و کافی نیست.

مساله (۲۰۵): نماز طواف را در همه اوقات می شود خواند ولی اگر وقت نماز یومیه تنگ است اول نماز یومیه را بخواند.

مساله (۲۰۶): اگر در یاد گرفتن قرائت و ذکر واجب نماز مسامحه کرد تا وقت تنگ شد نماز را بهر نحو که می تواند باید بخواند و نماز او در این حال صحیح است هر چند در مسامحه کردن معصیت کرده است و اگر بخواهد احتیاط کند به دستور (مساله ۲۰۴) عمل کند.

مساله (۲۰۷): خواندن نماز طواف در حجر اسماعیل علیه السلام جایز نیست.

مساله (۲۰۸): کسی که قرائتش درست نیست نمی تواند از کسی که حج واجب بر عهده دارد نیابت کند ولو تبرعاً و چنین شخصی اگر نمی تواند نماز خود را درست کند هر چند نسبت به نماز خود از ذوی الاعذار است (دارای عذر شرعی است) ولی نیابت ذوی الاعذار درست نیست.

مساله (۲۰۹): احتیاط واجب آن است که بین طواف و نماز آن نماز مستحبی یاعبادت مستحبی دیگری انجام ندهد و مبادرت به خواندن نماز طواف کند.

مساله (۲۱۰): زنی که محرم به احرام عمره تمتع شد و پس از ورود به مکه و انجام طواف قبل از اینکه نماز طواف بخواند حائض گردید اگر وقت وسعت دارد صبر کند تا پاک

شود و نماز طواف را بخواند و بقیه اعمال عمره تمتع را انجام بدهد و چنانچه وقت تنگ باشد سعی و تقصیر عمره تمتع را انجام بدهد و بعد از آن برای حج تمتع محرم شود و بعد از طواف حج یا قبل از آن نماز طواف عمره تمتع را بخواند و بقیه اعمال را انجام بدهد.

مساله (۲۱۱): نماز طواف واجب را با نماز جماعت یومیه خواندن مشکل است.

مستحبات نماز طواف

مستحب است در نماز طواف چنانکه گفته شد بعد از حمد در رکعت اول سوره «توحید» و در رکعت دوم سوره «جَحّد» را بخواند. و پس از نماز، حمد و ثنای الهی را بجا آورده و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و از خداوند عالم طلب قبول نماید و بگوید:

«اَللّهُمَّ تَقَبَّل مِنِّی وَ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ العَهدِ مِنّی. اَلحَمدُلِلّهِ بِمَحامِدِه کُلّها عَلی نَعْمائِهِ کُلِّها حَتی یَنتَهی الحَمدُ إلی مَا یُحِبُّ وَ یَرضی، اَللّهُمَّ صلِّ عَلی مُحَمدٍ وَ تَقَبَّل مِنّی وَ طهّر قَلبِی وَزَکِّ عَمَلی».

و در روایت دیگر است:

«اَللّهُمَّ ارْحَمْنی بِطاعَتِی إیّاکَ وَ طاعَةِ رَسولِکَ صَلّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلّمَ اللّهُمّ جَنّبنی أن أتعَدّی حُدُودَکَ وَ اجعَلِنی مِمّنْ یُحِبُّکَ وَ یُحِبُّ رَسولَکَ وَ مَلائِکَتَکَ وَ عِبادَکَ الصّالحین».

و در بعضی از روایات است که حضرت امام صادق علیه السلام بعد از نماز طواف به سجده رفته و چنین می گفت:

«سَجَدَ لَکَ وَجْهِیَ تَعَبّداً وَ رِقاً لا إله إلا أنتَ حَقّاً حَقّاً الاولُ قَبلَ کُلّ شَیءٍ وَ الآخِرُ بَعدَ کُلِّ شیءٍ وَ ها أنا ذا بَینَ یَدَیْکَ ناصِیَتی بِیَدِکَ فاغفِر لی إنّهُ لا یَغفِرُ الذَّنبَ العَظِیمَ غَیرُکَ فَاغفِر لی فإنّی مُقِرٌّ بِذُنُوبی وَ

لا يَدفَعُ الذَّنبَ العَظيمَ غَيرُکَ».

و بعد از سجده روی مبارک آن حضرت از گریه چنان بود که گویا در آب فرو رفته باشد.

مستحب است بعد از فراغ از نماز طواف و پیش از سعی به نزد چاه «زمزم» رفته یک یا دو دلو آب بکشد و آن را بیاشامد و به سر و پشت و شکم خود بریزد و بگوید:

چهارمین عمل از اعمال عمره تمتع، سعی است که بعد از نماز طواف انجام می شود.

واجب است بعد از نماز طواف بین صفا و مروه که دو کوه معروفند سعی کند، و مراد از سعی آن است که از کوه صفا برود به مروه و از مروه برگردد به صفا.

مساله (۲۱۲): واجب است سعی بین صفا و مروه هفت مرتبه باشد که به هر مرتبه شوط گویند، به این معنی که از صفا به مروه رفتن یک شوط است و از مروه به صفا برگشتن نیز یک شوط است.

مساله (۲۱۳): واجب است اول از صفا شروع کند و باید در دور هفتم به مروه ختم شود، و اگر از مروه شروع کند هر وقت فهمید باید اعاده کند، و اگر در بین سعی بفهمد باید از سر بگیرد و از صفا شروع کند.

مساله (۲۱۴): احتیاط آن است که ابتدا کند از جزء اول صفا و از آنجا شروع به سعی کند، و در صورتی که روی کوه برود و همانطور به نحو متعارف سعی کند کفایت می کند.

مساله (۲۱۵): در سعی ما بین صفا و مروه جایز است سواره و بر روی محمل، چه در حال اختیار و چه با عذر لکن راه رفتن افضل است.

مساله

(۲۱۶): طهارت از حدث و خبث و ستر عورت در سعی با عدم وجود ناظر محترم معتبر نیست گرچه احوط مراعات طهارت از حدث است

مساله (۲۱۷): واجب است سعی را بعد از طواف و نماز آن بجا آورد، و اگر عمداً پیش از آنها بجا آورد باید بعد از طواف و نماز آن را اعاده کند

مساله (۲۱۸): اگر از روی فراموشی مقدم بدارد سعی را بر طواف اقوی آن است که آن را اعاده کند و همچنین است اگر از روی ندانستن مساله مقدم بدارد.

مساله (۲۱۹): اگر بین صفا و مروه را دو طبقه یا چند طبقه کنند و تمام طبقات بین دو کوه باشد از هر طبقه جایز است سعی کند گرچه احوط سعی از همان راهی است که از اول متعارف بوده.

مساله (۲۲۰): اگر طبقه زیر زمینی درست شد و کوه صفا و مروه ریشه دار بود و سعی بین آن در واقع شد صحیح است علی الظاهر، و احوط سعی از طبقه روی زمینی است.

مساله (۲۲۱): واجب است در وقت رفتن به طرف مروه متوجه به آنجا، و وقت رفتن رو به صفا متوجه به آن باشد، پس اگر عقب عقب برود یا پهلو را به طرف صفا یا مروه کند و برود باطل است، لکن نگاه کردن به چپ و راست بلکه گاهی به پشت سر اشکال ندارد.

مساله (۲۲۲): جایز است به جهت استراحت و رفع خستگی، نشستن یا خوابیدن بر صفا یا مروه، و همینطور جایز است نشستن یا خوابیدن بین آنها برای رفع خستگی و لازم نیست عذری داشته باشد بنابر اقوی.

مساله (۲۲۳): جایز است تاخیر سعی از طواف

و نماز آن برای رفع خستگی یا تخفیف گرمی هوا، و جایز است بدون عذر تاخیر بیندازد تا شب گرچه احتیاط در تأخیر نینداختن است.

مساله (۲۲۴): جایز نیست تأخیر انداختن تا فردا بدون عذری از قبیل مرض.

مساله (۲۲۵): سعی از عبادات است و باید آن را با نیت خالص برای فرمان خدای تعالی بیاورد.

مساله (۲۲۶): سعی مثل طواف رکن است و حکم ترک آن را روی عمد یا سهو چنان است که در طواف گذشت.

مساله (۲۲۷): زیاد کردن در سعی بر هفت مرتبه از روی عمد موجب باطل شدن آن است به تفصیلی که در طواف گذشت.

مساله (۲۲۸): اگر از روی فراموشی زیاد کند بر سعی چه کمتر از یک مرتبه یا بیشتر سعی او صحیح است، و بهتر آن است که زائد را رها کند، گرچه بعید نیست که بتواند آن را به هفت مرتبه برساند.

مساله (۲۲۹): اگر سعی را سهواً کم کند واجب است آن را اتمام کند هر وقت یادش بیاید و اگر به وطن خود مراجعت کرده و برای او مشقت ندارد باید مراجعت کند، و اگر نمی تواند یا مشقت دارد باید نائب بگیرد.

مساله (۲۳۰): اگر کمتر از یک مرتبه سعی کرد و بقیه را فراموش کرد بیاورد، احتیاط واجب آن است که سعی را از سر بگیرد، و اگر بعد از تمام کردن یک مرتبه یا بیشتر فراموش کرد به هفت مرتبه برساند جایز است از همانجا سعی را تمام کند، لکن احتیاط آن است که اگر چهار مرتبه را تمام نکرده تمام کند و از سر بگیرد.

مساله (۲۳۱): با تمام کردن سعی حلال نمی شود بر او آنچه

حرام شده بود به واسطه احرام.

مساله (۲۳۲): اگر فراموش کرد بعض سعی را در عمره تمتع پس به گمان اینکه اعمال عمره تمام شده از احرام خارج شد و بعد از آن نزدیکی با زنان کرد واجب است برگردد و سعی را تمام کند، و احتیاط واجب آن است که یک گاو برای کفاره ذبح کند.

مساله (۲۳۳): اگر فراموش کرد بعض سعی را در عمره تمتع و تقصیر کرد به بعد از آن نزدیکی با زنان کرد احتیاط واجب آن است که به دستور مساله سابق عمل کند، بلکه احتیاط واجب آن است که در این دو حکم سعی در غیر عمره تمتع را نیز ملحق به تمتع کند در کفاره و اتمام.

مساله (۲۳۴): اگر شک کند در عدد رفت و آمدها بعد از تقصیر اعتنا نکند، و اگر شک کند بعد از آنکه از عمل فارغ شد و منصرف شد اشکال ندارد و محکوم به صحت است.

مساله (۲۳۵): اگر بعد از فارغ شدن از سعی یا از هر دوری شک در درست آوردن آن کند اعتنا نکند وسعیش صحیح است، و همین طور اگر در بین رفت و آمد شک در صحیح بجا آوردن جزء پیش کند اعتنا نکند.

مساله (۲۳۶): اگر در مروه شک کند هفت دفعه رفت و آمد کرده یا زیادتر مثل اینکه شک کند بین هفت و نه اعتنا نکند، و اگر قبل از رسیدن به مروه شک کند که این دور هفت است یا کمتر ظاهراً سعی او باطل است، و همچنین است هر شکی که به کمتر از هفت تعلق بگیرد، مثل شک بین یک و سه و یا

دو و چهار و هکذا.

مساله (۲۳۷): اگر طواف را در روزی بجا آورد و روز بعد شک کرد که سعی کرده است یا نه بعید نیست بنا گذارد بر اینکه بجا آورده است و اگر بعد از تقصیر شک کند که سعی را بجا آورده است یا نه؟ لازم نیست سعی کند.

مساله (۲۳۸): کسی که می دانسته باید هفت مرتبه بین صفا و مروه سعی کند و با همین نیت از صفا شروع کرده ولی رفت و برگشت را یک مرتبه حساب کرده و در نتیجه چهارده مرتبه سعی نموده احتیاط آن است که سعی را اعاده کند اگر چه اقوی کفایت همان سعی است.

مساله (۲۳۹): کسی که بعد از ظهر، طواف و نماز را به جا می آورد و سعی را شب انجام می دهد اگر بدون تأخیر عرفی سعی در شب واقع شود مانع ندارد و احتیاط آن است که تا شب تأخیر نیندازد اگر چه اقوی کفایت است.

مساله (۲۴۰): سعی در طبقه فوقانی اگر محرز نیست که بین صفا و مروه است، جایز نیست.

مسائل سعی

مساله (۲۴۱): اگر از روی اشتباه و یا ندانستن مساله سعی خود را از مروه شروع و به صفا ختم کرد و بعداً متوجه شد باید سعی را اعاده کند و اگر تقصیر نکرده تقصیر کند.

مساله (۲۴۲): اگر در بین سعی خود سعی را برای خوردن آب یا خریدن چیزی که قطع کرد در صورتی که سعی را مجدداً از همان نقطه یا محاذی آن تمام کرد صحیح است.

مساله (۲۴۳): زنهایی در عادت ماهانه خود می باشند و همچنین اشخاص دیگری که محدث هستند می توانند سعی را

انجام بدهند.

مساله (۲۴۴): کسی که پس از مراجعت از مکه متوجه شد که سعی را باطل انجام داده و یا اصلاً انجام نداده است و برای او شخصاً بازگشت و انجام آن مشکل است لازم است برای انجام آن نائب بگیرد.

مساله (۲۴۵): چون سعی در هر شوط باید از اول صفا شروع و به اول مروه ختم شود لذا آنها که مریض ها و افراد پیر و ناتوان را با چرخ می برند و برمی گردانند باید این موضوع را مراعات کنند.

مساله (۲۴۶): کسی که سعی را فراموش کرده و تقصیر کرد از احرام خارج شده است و هر وقت یادش آمد سعی را بجا بیاورد.

مستحبات سعی

مستحب است بعد از فراغ از نماز طواف و پیش از سعی به نزد چاه زمزم رفته مقداری از آب آن بیاشامد و به سر و پشت و شکم خود بریزد و بگوید:

«اَللّهُمَّ اجْعَلهُ عِلْماً نافِعاً وَ رِزْقاً واسِعاً وَ شِفاءاً مِنْ کُلِّ داءٍ وَ سُقمٍ».

پس از آن به نزد حجرالاسود بیاید، و مستحب است از دری که محاذی حجرالاسود است به سوی صفا متوجه شود و با آرامی دل و بدن بالای صفا رفته و به خانه کعبه نظر کند و به رکنی که حجرالاسود در او است رو نماید و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و نعمتهای الهی را به خاطر بیاورد آنگاه این اذکار را بگوید:

«الله أکبر» هفت مرتبه.

«الحمدلله» هفت مرتبه.

«لاإله إلاالله» هفت مرتبه.

«لاـ إلهَ إلا الله وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ، لَهُ المُلکُ وَ لَه الحَمدُ، یُحیی وَ یُمیتُ، وَ یُمیتُ وُ یُحیی، وَ هُو حَیٌّ لا یَموُتُ، وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ

قَديرٌ»

سه مرتبه.

پس صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، پس بگويد:

«الله أكبرُ عَلى ما هَدانا، اَلحَمدُلله عَلى ما أولانا، وَ الْحَمدُ لِله الحَيِّ القَيّوم، وَ الْحَمدُ لِله الحَيِّ القَيّوم، وَ الْحَمدُ لِله الحَيِّ الدائِمِ»

سه مرتبه.

پس بگويد:

«أشهَدُ أنْ لا إله إلا الله، وَ أشهَدُ أنَّ مُحمَداً عَبدُهُ وَ رَسولُهُ لا نَعبُدُ إلاَّ إيّاه مُخلِصينَ لَهُ الدّين وَ لَو كَرِهَ الْمُشرِكونَ»

سه مرتبه.

پس بگويد:

«اللّهُمَّ إنّى أسألُكَ العَفوَ وَ الْعافِيه وَ الْيَقينَ فى الدُّنيا وَ الآخِرَهِ»

سه مرتبه.

پس بگويد:

«اَللّهُمَّ آتِنا فِى الدُّنيا حَسَنَه وَ فِى الآخِرَه حَسَنَه، وَ قِنَا عَذابَ النّار»

سه مرتبه.

پس بگويد:

«الله أكبر» صد مرتبه.

«لا إله إلا الله» صد مرتبه.

«الحمد لله» صد مرتبه.

«سبحان الله» صد مرتبه.

پس بگويد:

«لا إله إلا اللهُ وَحدَهُ، وَحدَهُ، أنْجَزَ وَعدَهُ، وَ نَصَرَ عَبدَهُ، وَ غَلَبَ الأحزابَ وَحدَهُ، فَلَهُ المُلكَ وَ لَهُ الحَمدُ وَحدَهُ، اَللّهُمَّ بارِكَ لِی فِی المَوتَ وَ فیما بَعدَ الموتِ، اَللّهمَّ إنّی أعوذُ بِکَ مِنْ ظُلمَه القَبرِ، وَ وَحشَتِهِ، اللّهمَّ أظِلَّنی فِی ظِلِّ عَرشِکَ یَومَ لا ظِلَّ إلاّ ظِلُّکَ».

و بسیار تکرار کند سپردن دین و نفس و أهل و مال خود را به خداوند عالم. پس بگوید:

«أسْتَودِعُ اللهُ الرَّحمنِ الرَّحیمَ، اَلَّذی لا تَضیعُ وَ دائِعُهُ، دینی و نَفَسی وَ أهْلی، اللّهُمَّ استَعْمِلنْی عَلی کِتابِکَ وَ سُنَّه نَبِیِّکَ، وَ تَوَفَنی عَلی مِلَّتِهِ وَ أعِذْنی مِنَ الفِتنَهِ».

پس بگوید:

«الله أکبر» سه مرتبه.

پس دعای سابق را دو مرتبه تکرار کند، پس یکبار تکبیر بگوید و باز دعا را اعاده نماید و اگر تمام این عمل را نتواند انجام دهد هر قدر که می تواند بخواند.

و مستحب است که رو به کعبه نماید و این دعا را بخواند:

«اَللّهمَّ اغْفِرْ لِی کُلَّ ذَنْبٍ أذنَبتُهُ قَطُّ، فَإنْ عُدْتُ فَعُدُ عَلَیَّ

بِالمَغفِرَهِ، فَإنَّکَ أنتَ الغَفورُ الرَّحیمُ، اَللّهمَّ افْعَلْ بِی ما أنتَ أهلُهُ، فَإنَّکَ إنْ تَفعَل بی ما أنتَ أهلُهُ تَرْحَمْنی، وَ إنْ تُعَذِّبْنی فَأنتَ غَنشیٌّ عَن عَذابی، وَ أنَا مُحتاجٌ إلی رَحمَتِکَ، فَیا مَن أنَا مُحتاجٌ إلی رَحمَته ارحَمنی، اللّهمَّ لا تَفعَلْ بی مَا أنا أهلُهُ، فإنَّکَ إنْ تَفْعَلْ بی مَا أنَا اهلُهُ، تُعَذّبْنی وَ لَم تَظْلِمْنی، أصْبَحْتُ أتقی عَدْلَکَ وَ لا أخافُ جَوْرَکَ، فَیا مَنْ هوَ عَدْلٌ لا یَجوُرُ ارْحَمْنی».

پس بگوید:

«یا من لا یَخیبُ سائِلُهُ وَ لا یَنفُدُ نائِلُهُ، صَلِّ عَلی مُحَمدٍ وَ آلِ مُحَمدٍ وَ اْعِذْنی مِنَ النّارِ بِرَحمَتِکَ».

و در حدیث شریف وارد شده است هرکس که بخواهد مال او زیاد شود ایستادن بر صفا را طول دهد و هنگامی که از صفا پایین می آید بر پله چهارم بایستد و متوجه خانه کعبه شود و بگوید:

«اَللّهمَّ إنّی أعوذُ بِکَ مِنْ عَذابِ القَبرِ، وَ فِتنَتِهِ وَ غُربَتِهِ وَ وَحشَتِهِ وَ ظُلمَتِهِ وَ ضَیقِهِ وَ ضَنکِهِ، اللّهمَّ أظِلّنی فی ظِلِّ عَرشِکَ یَومَ لا ظِلَّ إلاّ ظِلُّکَ»

پس از پله چهارم پایین رود و احرام را از روی کمر خود بردارد و بگوید:

«یا رَبَّ العَفوِ یا مَنْ أمَرَ بِالعَفوِ، یا مَنْ هُوَ أوْلی بِالعَفوِ، یا مَن یُثیبُ عَلَی العَفو، العَفو، العَفو یا جوادُ یا کریمُ یا قریبُ یا بعیدُ، اُرْدُدْ عَلیَّ نِعمَتَکَ وَ اسْتَعْمِلْنی بِطاعَتِکَ وَ مَرضاتِکَ».

و مستحب است پیاده سعی نماید و از صفا تا به مناره میانه راه رود واز آنجا تا علامتی که برای آن به کار برده شده و مشخص است مانند شتر تند رود و اگر سوار باشد این حد را فی الجمله تند نماید و از آنجا تا به

مروه نیز میانه رود و در وقت برگشتن نیز به همان ترتیب مراجعت نماید و از برای زنها هر وله نیست و مستحب است در هنکامی که می رسد به مناره میانه بگوید:

«بِسم اللهِ وَ بِاللهِ، وَ اللهُ أکبرُ، وَ صَلّی اللهُ عَلی مُحَمدٍ وَ أهلِ بَیتِهِ، اللّهمَّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ تَجاوَزْ عَمّا تَعْلَمُ، إنَّکَ أنتَ الأعَزُّ الأجَلُّ الأکرَمُ، وَ اهْدِنی لِلّتی هِیَ أقوَم، اللّهمَّ إنَّ عَمَلی ضعیفٌ فَضاعِفهُ لی وَ تَقَبّلْهُ مِنّی، اللّهمَّ لَکَ سَعْیی وَ بِکَ حَولی وَ قُوَّتی، مِنّی عَمَلی یا مَن یَقبَلُ عَمَل الْمُتَّقینَ».

و همین که از محل بازار عطاران گذشت بگوید:

«یا ذَا المنِّ وَالْفَضْلِ وَ الکَرَمِ وَ النَّعماءِ وَ الجُود، اغْفِرْ لی ذُنوبی إنّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إلاّ أنتَ».

و هنگامی که به مروه رسید برود بالای آن و بجا آورد آنچه را که در صفا بجا آورد و بخواند دعاهای آنجا را به ترتیبی که ذکر شد.

و پس از آن بگوید:

«اللّهمَّ یّا مَن أمَرَ بَالعَفوِ یا مَنْ یُحِبُّ العَفوَ یا مَن یُعْطی عَلَی العَفوِ یا مَن یَعفُو عَلی العَفوِ یا رَبَّ العَفوِ العَفوَ العَفوَ».

و مستحب است در گریه کردن کوشش کند و خود را به گریه وادارد و در حال سعی دعا بسیار کند و بخواند این دعا را:

«اَللّهمَّ إنّی أسألُکَ حُسْنَ الظَّنِّ بِکَ عَلی کُلِّ حالٍ وَ صِدقَ النِّیَّهِ فِی التَّوَکُّلِ عَلَیکَ».

تقصیر

پنجمین عمل از اعمال عمره تمتع که آخرین عمل آن نیز هست تقصیر است.

به این معنی که واجب است بعد از آنکه «سعی» کرد «تقصیر» کند یعنی قدری از ناخنها یا قدری از موی سر یا شارب یا ریش را بزنند و بهتر آن است که

اکتفا به زدن ناخن نکند و از موی قدری بزند بلکه موافق احتیاط است.

و تراشیدن سر در تقصیر کفایت نمی کند بلکه حرام است.

این عمل نیز از عبادات است و باید با نیت پاک و خالی از قصد غیر اطاعت خدا بجا بیاورد و اگر ریا کند موجب باطل شدن عمره اش می شود مگر آنکه جبران کند.

مساله (۲۴۷): اگر تقصیر را فراموش کند تا وقتی که احرام حج را ببندد عمره اش صحیح است و بنابر احتیاط واجب یک گوسفند فدیه بدهد.

مساله (۲۴۸): اگر عمداً تقصیر را تا احرام بستن به حج ترک کند عمره او باطل می شود بنابر اقوی و ظاهراً حج او حج افراد شود و احتیاط واجب آن است که پس از تمام کردن حج افراد عمره مفرده بجا آورد و در سال بعد حج را اعاده کند.

مساله (۲۴۹): در عمره تمتع طواف نساء واجب نیست و اگر بخواهد احتیاط کند طواف و نماز آن را رجاءاً بجا بیاورد.

مساله (۲۵۰): بعد از آنکه شخص محرم تقصیر کرد غیر از تراشیدن سر هر چه بر او به واسطه احرام حرام شده بود حلال می شود حتی نزدیکی با زنان.

مساله (۲۵۱): در تقصیر کندن مو کافی نیست بلکه میزان کوتاه کردن است به هر وسیله ای که باشد و اکتفا به کوتاه کردن موی زیر بغل و نحو آن مشکل است واحوط در تقصیر گرفتن ناخن یا چیدن ریش یا شارب یا موی سر است.

مساله (۲۵۲): بعد از انجام عمره تمتع و قبل از حج تمتع نباید عمره مفرده بجا آورده شود ولی اگر بجا آورند صحت عمره مفرده محل اشکال است

اما برای عمره و حج تمتع اشکالی ایجاد نمی شود.

مساله (۲۵۳): بین عمره تمتع و حج تمتع تراشیدن سر جایز نیست و از ماشین کردن آن نیز اگر مثل تراشیدن باشد علی الاحوط باید اجتناب شود.

مساله (۲۵۴): پس از انجام عمره تمتع یا عمره مفرده و قبل از احرام حج در این فاصله برای خدمه کاروانهای حج که به عرفات و منی برای دیدن چادرها و انجام کارهای دیگر می روند و یا به جده می روند و همچنین برای افراد دیگری که می خواهند از مکه خارج شوند، خروج جایز است به شرط اینکه مطمئن باشند که برای احرام حج – که از مکه باید محرم شوند – می توانند به مکه برگردند و نیز سعی کنند که برگردند.

جواز تبدل حج تمتع به حج افراد

همانطوری که قبلاً- گفته شد وظیفه کسانی که وطن آنها شانزده فرسخ یا بیشتر از مکه فاصله دارد انجام حج تمتع است و کسانی که فاصله آنها از مکه از این مقدار کمتر است باید حج افراد بجا بیاورند ولی در مواردی حج تمتع به حج افراد متبدل می شود و در حج افراد عمره بعد از حج است.

۱) شخصی که احرام عمره تمتع بسته ولی برای او عذری پیش آمده که دیر وقت وارد مکه شده بطوری که اگر بخواهد اعمال عمره را – که قبلاً ذکر شد – انجام بدهد به وقوف به عرفات نمی رسد یا خوف آن دارد که نرسد در این صورت باید به حج افراد عدول کند و پس از بجا آوردن حج عمره مفرده بجا می آورد و حج او صحیح و کافی از حجه الاسلام است.

۲) زنی

که احرام عمره تمتع را در میقات (مسجد شجره مثلاً) بست و وقتی وارد مکه شد به واسطه حیض یا نفاس نتوانست طواف بجا بیاورد و اگر صبر کند تا پاک شود وقت وقوف به عرفات می گذرد یا خوف آن را دارد که بگذرد در این صورت عدول به حج افراد می کند و پس از اعمال حج عمره مفرده می آورد و حج او صحیح و کافی از حجه الاسلام است.

۳) اگر بدون احرام وارد مکه شد و نبستن احرام به واسطه عذری بوده و وقت هم تنگ است که ممکن نیست به میقات برود و برای عمره تمتع احرام ببندد و آن را بجا بیاورد در این مورد باید در مکه احرام حج افراد ببندد و بعد از انجام حج عمره مفرده بجا بیاورد.

۴) اگر از روی عمد و بی جهت احرام برای عمره تمتع نبسته و عمره تمتع را انجام نداده و فعلاً ـ وقت برای انجام عمره تمتع تنگ شده احتیاط واجب آن است که حج افراد بجا بیاورد و پس از آن عمره مفرده و در سال دیگر حج را اعاده کند.

۵) کسی که محرم شد به احرام عمره تمتع از حج واجب است و در وقت احرام بستن علم پیدا کند که اگر بخواهد عمره تمتع بجا بیاورد به وقوف عرفات نمی رسد می تواند از اول محرم بشود به حج افراد و آن را بجا بیاورد و پس از آن عمره مفرده بجا آورد و عملش صحیح است.

۶) کسی که وظیفه ی او حج تمتع است و در وقت احرام بستن علم پیدا کند که اگر بخواهد عمره

ی تمتع بجا بیاورد به وقوف عرفات نمی رسد می تواند از اول محرم بشود به حجّ افراد و آن را بجا بیاورد و پس از آن عمره ی مفرده بجا آورد و عملش صحیح است.

۷) اگر زن در میقات علم دارد که به واسطه عادت ماهانه نمی تواند اعمال عمره را ظاهراً انجام دهد و اگر انجام بدهد به وقوف نمی رسد باید از اول به حج افراد محرم شود.

مساله (۲۵۵): مراد از تنگی وقت در مساله های پیش خوف نرسیدن به وقوف اختیاری عرفه است که از ظهر روز نهم ذی الحجه است تا غروب.

اعمال حج تمتع و احکام آن

حج تمتع

حج تمتع که بعد از عمره تمتع بجا آورده می شود مرکب از ۱۳ عمل است و آنها به طور اختصار به این ترتیب است:

۱) احرام در مکه معظمه

۲) وقوف در عرفات

۳) وقوف در مشعرالحرام

۴) رمی «جمره عقبه» (در «جمره عقبه» سنگ انداختن)

۵) قربانی کردن در منی

۶) حلق یا تقصیر (تراشیدن سر یا کوتاه کردن موی)

۷) طواف حج

۸) دو رکعت نماز طواف حج

۹) سعی بین صفا و مروه

۱۰) طواف نساء

۱۱) نماز طواف نساء

۱۲) بیتوته در منی (شب را به روز آوردن در منی)

۱۳) رمی جمرات سه گانه

این که ذکر گردید فهرست حج تمتع است و اما شرح آن به این تفصیل است که:

واجب است بر مکلف که بعد از تمام کردن اعمال عمره تمتع برای انجام حج تمتع احرام ببندد و محرم شود و وقت این احرام وسعت دارد و تا وقتی است که بتواند وقوف اختیاری عرفه که روز نهم ذی الحجه از ظهر تا غروب است را درک کند و از این وقت نمی تواند عقب

بیندازد.

مساله (۲۵۶): اگر دو جامه احرام را بپوشد و حج تمتع را نیت کند و «لبیک» های واجب را به طوری که در احرام عمره تمتع ذکر شد بگوید محرم می شود و امور زائد بر اینها لازم نیست و پوشیدن جامه احرام برای مردان است اما زنان در همان جامه ها معمول خود می توانند احرام ببندند.

مسائل احرام حج تمتع

مساله (۲۵۷): نیت باید خالص برای اطاعت خداوند باشد و ریا موجب بطلان عمل است.

مساله (۲۵۸): تمام چیزهایی که در محرمات احرام عمره بیان شد بی تفاوت در این احرام هم حرام است و آنچه که کفاره داشت کفاره دارد به همان ترتیب.

مساله (۲۵۹): کسی که از عمره تمتع خارج شد – چنانکه گفتیم – اگر اطمینان داشته باشد که می تواند به مکه برگردد و برای اعمال حج محرم شود می تواند از مکه خارج شود به جده یا به عرفات و منی و غیره برود و اگر بدون این اطمینان نیز خارج شد ولی برگشت و احرام بست و حج بجا آورد عملش صحیح است.

مساله (۲۶۰): مستحب است که در روز ترویه (هشتم ذی الحجه) احرام ببندد.

مساله (۲۶۱): محل احرام حج شهر مکه است هر جای آن که باشد هر چند در محله های تازه ساز ولی مستحب است در مسجدالحرام یا در مقام ابراهیم علیه السلام یا حجر اسماعیل علیه السلام واقع شود و در ساختمان هایی که از محلات مکه نیست یا شک داشته باشد که از محلات مکه است یا نه احرام بستن کفایت نمی کند.

مساله (۲۶۲): اگر احرام بستن را فراموش کند و به عرفات و منی برود واجب است که

به مکه برگردد و احرام ببندد و اگر به واسطه تنگی وقت ممکن نشد یا عذر دیگر در بین بود از همان جا که هست محرم شود.

مساله (۲۶۳): اگر یادش بیاید که احرام نبسته مگر بعد از تمامی اعمال حجش صحیح است.

مساله (۲۶۴): جاهل به مساله اگر احرام نبندد در حکم کسی است که به واسطه فراموشی احرام نبسته.

مساله (۲۶۵): اگر کسی از روی علم و عمد احرام را تا زمان فوت وقوف به عرفه و مشعر ترک کند حج او باطل است.

مستحبات احرام حج تا وقوف به عرفات

اموری که در احرام عمره مستحب بود در احرام حج نیز مستحب است و پس از اینکه شخص، احرام بسته و از مکه بیرون آمد همین که بر أبطح مشرف شود به آواز بلند تلبیه بگوید، و چون متوجه منی شود بگوید:

«اَللّهمَّ إیّاکَ أرجُو و إیّاکَ أدعُو فَبَلِّغنی أمَلِی و أصْلِحْ لِی عَمَلِی».

و با تن و دل آرام با تسبیح و ذکر حق تعالی برود و چون به منی رسید بگوید:

«اَلحمدُ للهِ الّذی أقْدَمَنیها صالِحاً فی عافِیَةٍ وَ بَلَّغْنی هذا المَکانِ».

پس بگوید:

«اَللّهمَّ هـذهِ مِنی وَ هِی مِمّا مَنَنتَ بِهِ عَلَینا مِنَ المناسِکِ فَأسألُکَ أن تَمُنَّ عَلیّ بِما مَنَنتَ عَلی أنبِیائِکَ فَإنَّمَا أنا عَبدُکَ أنا عَبدُکَ أنا عَبدُک وَ فی قَبضَتِکَ».

و مستحب است شب عرفه را در منی بوده و به اطاعت الهی مشغول باشد، و بهتر آن است که عبادات و خصوصاً نمازها را در مسجد خیف بجا آورد، و چون نماز صبح را خواند تا طلوع آفتاب تعقیب گفته پس به عرفات روانه شود، و اگر خواسته باشد بعد از طلوع صبح روانه شود مانعی ندارد، ولی سنت آن است تا

آفتـاب طلوع نكرده از وادى محشـر رد نشود و روانه شـدن پيش از صـبح مكروه است و چون به عرفات متوجه شود اين دعا را بخواند:

«اَللّهمَّ إلَيـكَ صَـمَدتُ وَ إيّـاكَ أعتَمـدتُ وَ وَجهَـكَ أرَدتُ، أسَألـكَ أنْ تُبـارِكَ لى فى رِحلَتى وَ أنْ تَقْضـىَ لى حـاجَتى وَ أنْ تَجعَلَنى مَمَّنْ تُباهى به اليَومَ مَن هُوَ أفضلُ مِنّى».

وقوف در عرفات

دومين عمل از اعمال سيزده گانه حج تمتع وقوف در عرفات است

به اين معنـا كه واجب است در «عرفات» كه محلى است معروف و محـدود به حـدود معروفه به قصـد قربت و خالص مثل ساير عبادات «وقوف» كند و منظور از «وقوف» بودن در آن مكان است چه سواره و چه پياده يا نشسته يا خوابيده يا در حال راه رفتن و به هر حال كه باشد كافى است.

مساله (۲۶۶): به احتياط واجب لازم است از بعد از زوال روز نهم تا غروب شرعى كه وقت نماز مغرب است در عرفات باشد و جايز نيست كه تأخير بيندازد و در وقت عصر بيايد توقف كند.

مساله (۲۶۷): بودن در مجموع بعـد از ظهر تا مغرب گرچه واجب است – چنانكه گـذشت ولى تمام اين مدت ركن نيست كه به ترك آن حـج باطل شود. آنچه در وقوف ركن است «مسـماى وقوف» است به اين معنا كه بودن در عرفات صـدق كنـد هر چنـد خيلى كم مثـل يك دقيقه يا دو دقيقه باشـد بنابراين اگر هيـچ به عرفات نرود و در آنجا اصـلاً حضور پيـدا نكنـد ركن را ترك كرده است پس اگر مقدار كمى توقف كند و برود هر چند گناه كرده ولى حج او صحيح است.

مساله (۲۶۸): اگر در

عرفات بود و تمام وقت را خواب یا بی هوش بوده بدون آنکه قبلاً قصد وقوف کرده باشد وقوف او باطل است

مساله (۲۶۹): اگر از روی علم و عمد وقوف رکنی را ترک کند یعنی در هیچ جزء از بعد از ظهر تا مغرب در عرفات نباشد حجش باطل است و وقوف در شب عید که وقوف اضطراری است در این فرض کفایت نمی کند.

مساله (۲۷۰): اگر کسی عمداً پیش از غروب شرعی از عرفات کوچ کند و از حدود عرفات بیرون رود چه اینکه تا دم شود و پیش از غروب برگردد و چه اینکه برنگردد کفاره آن یک شتر است که باید در راه خدا در روز عید قربان در هر جا که بخواهد قربانی کند و احتیاط مستحب آن است که در منی قربانی کند و اگر متمکن از قربانی نباشد هیجده روز روزه بگیرد و احتیاط واجب آن است که پشت سر هم روزه بگیرد.

مساله (۲۷۱): اگر سهواً از عرفات کوچ کرد و بیرون رفت پس اگر یادش آمد باید مراجعت کند و اگر مراجعت نکرد گناهکار است و باید همان کفاره را که در مساله قبل گفته شد ادا کند و همچنین است حکم در صورت ندانستن مساله.

مساله (۲۷۲): اگر کسی به واسطه عذری مثل فراموشی و تنگی وقت و غیر آن از ظهر روز نهم تا غروب شرعی نتوانست در عرفات حضور پیدا کند و هیچ جزئی از اجزاء زمان وقوف را درک نکرد و به اصطلاح وقوف اختیاری عرفات را که توضیح داده شد درک نکرد – درک وقوف اضطراری عرفه یعنی وقوف در عرفات در مقداری از

شب عید هر چند که اندک باشد – برای او کافی است.

مساله (۲۷۳): اگر کسی به واسطه عذری در روز نهم از ظهر تا غروب اصلاً وقوف نکرد چنانکه گفته شد لازم است وقوف اضطراری عرفات که وقوف در مقداری از شب عید تا طلوع فجر است را انجام بدهد و اگر این وقوف را نیز عمداً ترک کرد حج او باطل است هر چند وقوف به مشعر را درک کند.

مساله (۲۷۴): اگر کسی به واسطه عذر از قبیل فراموشی یا عذر دیگر وقوف اختیاری عرفات را ترک کرد و نیز برای خاطر عذری که پیش آمد وقوف اضطراری عرفات را که وقوف در مقداری از شب عید است را درک نکرد اگر وقت اختیاری مشعر را که توضیح داده خواهد شد درک کند حج او صحیح است.

مستحبات وقوف به عرفات

در وقوف به عرفات چند چیز مستحب است:

۱) با طهارت بودن در حال وقوف.

۲) غسل نمودن و بهتر آن است که هنگام ظهر باشد.

۳) آنچه موجب تفرق حواس است از خود دور سازد تا آنکه قلب او متوجه جناب اقدس الهی گردد.

۴) نسبت به کاروانهایی که از مکه می آیند وقوف شخص در طرف دست چپ کوه واقع گردد.

۵) وقوف او در پایین کوه و در زمین هموار بوده باشد و بالا رفتن کوه مکروه است.

۶) در اول وقت، نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامه بجا آورد.

۷) قلب خود را به حضرت حق جل و علا متوجه ساخته و حمد الهی و تهلیل و تمجید نموده و ثنای حضرت حق را بجا آورد، پس از آن صد مرتبه:

«الله أکبر» و صد مرتبه:

سوره «توحید» را بخواند و آنچه خواهد دعا نماید و از شیطان رجیم به خدا پناه ببرد و این دعا را نیز بخواند:

«اَللّهمَّ رَبَّ المَشاعَرِ کُلِّها فُکَّ رَقَبَتی مِنَ النّارِ، وَ أوْسِعْ عَلیَّ مِن رِزقِکَ الحَلالِ، وَ أدْرَأْ عَنّی شَرّ فَسَقَه الجِنِّ وَ الانسِ، اللّهُمَّ لا تَمْکُرْ بی وَ لَا تَخدَعِنی وَ لا تَستَدرِجنی یا أسمَعَ السّامِعینّ وَ یا أبصَرَ النّاظِرینَ وَ یا أسرَعَ الحاسِبین وَ یا أرحَمَ الراحِمِینَ أسالُکَ أن تُصَلِّیَ عَلی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحمّدٍ وَ أن تَفعَلَ بی کَذا وَ کَذا».و به جای کذا و کذا حاجت خود را نام ببرد پس دست به آسمان بردارد و بگوید:

«اَللّهمَّ حاجَتی إلَیکَ الّتی إنْ أعْطَیْتَنیها لَم یَضُرّنی ما مَنَعتَنی وَ إنْ مَنَعتَنیها لَم یَنفَعنی ما أعطَیتَنی، أسأَلُکَ خَلاصَ رَقَبَتی مِنَ النّارِ، اللّهمَّ إنّی عَبدُکَ وَ مِلْکُ یَدِکَ، ناصِیَتی بِیَدِکَ وَ أجَلی بِعِلمِکَ، أسألُکَ أنْ تُوفّقَنی لِما یُرضیکَ عَنی، و أنْ تُسلّمَ مِنّی مَناسِکی الَّتی أرَیتَها خَلیلَکَ إبراهیمَ صَلَواتُ الله عَلَیهِ وَ دَلَلتَ عَلَیها نَبِیِّکَ مُحَمّداً صَلّی الله عَلَیهِ وَ آلِهِ اَللّهمَّ أجعَلنی مِمَّن رَضیتَ عَمَلَهُ و أطَلتَ عُمرَهُ وَ أحیَیْتَهُ بَعدَ المَوتَ».

۹) این دعا را بخواند:

«لا إله الا اللهُ وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ، لَهُ المُلکُ وَ لَهُ الحَمدُ، یُحیی وَ یُمیتُ، وَ هُوَ حَیٌّ لا یَموتُ، بِیدِهِ الخَیرُ، وَ هُوَ عَلی کُلّ شیءٍ قَدیرٌ، اَللّهمَّ لَکَ الحَمدُ کَالّذی تَقُولُ وَ خَیراً مِمّا تَقُول وَ فَوقَ مایَقُولُ القائِلُونَ، اَللّهمَّ لَکَ صَلاتی وَ نُسُکی وَ مَحیای وَ مَماتی، وَ لَکَ تُراثی وَ بِکَ حَولی وَ مِنکَ قُوّتی، اللّهمَّ إنّی أعوذُ بِکَ مِنَ الفَقرِ وَ مِن وساوس الصّدرِ وَ مِنْ شَتاتِ الامرِ وَ مِنْ عَذابِ القَبرِ،

اَللّهمَّ إنّی أسألُکَ خَیرَ اللّیلِ وَ خَیرَ النّهارَ، اَللّهمَّ اجْعَلْ فِی قَلبی نوراً وَ فی سَمعی نُوراً وَ بَصری نُوراً وَ فی لَحمی وَ دَمی وَ عِظامی وض عُرُوقی وَ مَقعَدی وَ مَقامی وَ مَدخَلی نُوراَ، وَ أعظِم لی نُوراً یا ربّ یَومَ أقَاکَ، إنَّکَ عَلی کُلِّ شیء قَدیرٌ».و در این روز تا می تواند از خیرات و صدقات کوتاهی نکند.

۱۰) آنکه کعبه را استقبال نموده و این اذکار را بگوید:

«سبحان الله» صد مرتبه، «الله أکبر» صد مرتبه، «ماشاالله لا قوه إلا بالله» صد مرتبه، «اشهَد أنَّ لا إله إلا الله وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ، لَهُ المُلکُ وَ لَهُ الحَمدُ، یُحیی وَ یُمیتُ، وَ یُمیتُ وَ یُحیی، وَ هوَ حیَّ لا یُموتُ، بِیَدِهِ الخَیرُ وَ هوَ عَلی کُلَّ شَیء قَدیرٌ» صد مرتبه.

پس از اول سوره بقره ده آیه بخواند، پس سوره توحید سه مرتبه، و آیه الکرسی را بخواند تا آخر پس این آیات را بخواند:

«إنَّ رَبّکُمُ اللهُ الّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأرضَ فی سِتَّهِ أیّام اسْتَوی عَلَی العَرشِ یُغشِی اللّیل النَّهارَ یَطلُبُهُ حَثِیثاً وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأمرِهِ اَلا لَهُ الخَلقُ و الأمرُ تَبَارکَ اللهُ رَبُّ العالَمینَ. اُدعُوا رَبّکُمُ تَضَرعاً وَ خُفیَهً إنَّهُ لا یُحِبُّ المَعتَدینَ. وَ لا تُفسدوا فی الأرض بَعدَ إصلاحِها وَ ادعُوهُ خَوفاً وَ طَمَعاً إنَّ رَحمَتض اللهِ قَریبٌ مِنَ المُحسنِینَ».

پس سوره «قل أعوذ برب الفلق» و سوره «قل اعوذ برب الناس» را بخواند. پس آنچه از نعم الهی به یاد داشته باشد یکا یک ذکر نموده و حمد الهی نماید، و همچنین بر اهل و مال و سایر چیزهایی که حضرت حق به او تفضل

نموده حمد بنماید و بگوید:

«اَللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ عَلی نَعمائِکَ الَّتی لا تُحصی بِعَددٍ وَ لا تُکافَأُ بِعَمَلٍ».

و به آیاتی از قرآن که در آنها ذکر حمد شده است خدا را حمد نماید و به آیاتی که در آنها ذکر تسبیح شده است خدا را تسبیح نماید و به آیاتی که در آنها تکبیر شده است خدا را تکبیر نماید و به آیاتی که در آنها ذکر تهلیل شده است خدا را تهلیل نماید و بر محمد و آل محمد علیهم السلام زیاد صلوات بفرستد و به هر اسمی از اسماء الله که در قرآن موجود است خدا را بخواند و به آنچه از اسماء الهی که در یاد دارد خدا را ذکر کند، و به اسماء الهی که در آخر سوره حشر موجود است خدا را بخواند و آنها عبارتند از:

«اللهُ عالمُ الغَیبِ وَ الشّهادَهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ المِلکُ القُدُّوسُ السّلامُ المؤمِنُ الْمُهَیمِنُ الْعَزیزُ الْجَبّارُ المُتَکبّرُ الخالِقُ الْبارِیءُ الْمصَوِّرُ».

و این دعا را بخواند:

«أسألُکَ یَا اللهُ یا رَحمانُ بِکُلِّ اسْمٍ هُوَ لَکَ وَ أسألُکَ بِقُوّتِکَ وَ قُدرَتِکَ وَ عِزَّتِکَ وَ بِجَمیعِ ما أحاطَ بِهِ علمُکَ وَ بَجَمعِکَ وَ بِأرْکانِکَ کُلِّها وَ بِحَقِّ رَسولِکَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ بِإسمِکَ الأکبَرِ الأکبَرِ وَ باسمِکَ العظِیمِ الّذی مَنْ دَعاکَ بِهِ کانَ حَقّاً عَلَیکَ أنْ لا تُخَیّبَهُ وَ باسمِکَ الأعظَمِ الأعظَمِ الّذی مَنْ دَعاکَ بِهِ کانَ حَقّاً عَلَیکَ أنْ لا تَرُدّهُ وَ أنْ تُعطیَهُ ما سَألَ أنْ تَغفرَ لی جَمیعَ ذُنُوبی فِی جَمیعِ عِلمِکَ فِیّ».

و هر حاجت که داری بخواه و از حق سبحانه و تعالی طلب کن که توفیق حج بیابی در سال آینده و هر سال.

و هفتاد مرتبه بگو:

«أسألک الجنه» و هفتاد مرتبه «أستغفر الله ربی و أتوب إلیه».

پس بخوان این دعا را:

«اَللّهمَّ فُکَّنِی مِنَ النّارِ وَ أوسِعْ عَلَیّ مِنْ رِزقِکَ الحَلالِ الطّیبِ وَ أدْرَأ عَنّی شَرَّ فَسقَهِ الجِنِّ وَ الإنسِ وَ شَرَّ فَسَقِهِ العَرَبِ وَ العَجَمِ».

۱۱) آنکه نزدیک غروب آفتاب بگوید:

«اَللهمَّ إنّی أعُوذُ بِکَ مِنَ الفَقرِ وَ مِن تَشَتُّتِ الامُورِ وَ مِنْ شَرٍّ ما یَحدُثُ بِاللّیلِ وَ النّهارِ، أمْسی ظُلمی مُستَجیراً بِعفوکَ، وَ أمسی خَوفی مُستَجیراً بِأمانِکَ، وَ أمسی ذُنُوبی مُستَجیرهً بِمَغفِرتِکَ وَ أمْسی ذُلّی مُستَجیراً بعزّکَ، وَ أمْسی وَجهِیَ الفانی البالی مُستَجیراً بِوَجهِکَ الباقی، یا خَیرَ مَن سُئِلَ وَ یَا أجوَدَ مَن أعطی جَلّلْنی بِرَحمَتِکَ، وَ ألْبِسنی عافِیَتَکَ، وَاصرِفْ عَنّی شَرّ جَمیعِ خَلقِکَ».

و بدان که ادعیه وارده در این روز شریف بسیار است و هر قدر که میسور باشد خواندن دعا مناسب است، و بسیار خوب است که دراین روز دعای حضرت سیدالشهدا علیه السلام و دعای حضرت زین العابدین علیه السلام را که در صحیفه ی کامله است خوانده شود و بعد از غروب آفتاب بگوید:

«اَللهمَّ لا تَجعلهُ آخِرَ العَهدِ مِن هذا المَوقِفِ، وَ ارْزُقنیهِ مِن قابلٍ أبَداً ما أبقَیتَنی، وَ اقلِبنِیَ الیَومَ مُفلِحاً مُنجِحاً مُستَجاباً لی، مَرحُوماً مَغفُوراً لی، بأفضلِ ما یَنقَلِبُ بِهِ الیَومَ أحَدٌ مِن وَ فْدِکَ وَ حُجّاجِ بَیتِکَ الحَرامِ، وَ اجعَلْنی الیَومَ مِن أکرَمِ وَ فْدِکَ عَلَیکَ، وَ أعطِنی أفضَلَ ما أعطَیتَ أحَداً مِنهُم مِنَ الخَیرِ وَ البَرَکَهِ وَ الرّحمَهِ وَ الرّضوانِ وَ المَغفِرهِ، وَ بارِکْ لی فیما أرْجِعُ إلَیهِ مِن أهلٍ أوْ مالٍ أوْ قَلیل أو کَثیرٍ وَ بارِک لَهُم فِیَّ».

و بسیار بگوید:

«اَللّهمَّ أعْتِقْنی مِنَ النّار».

وقوف در مشعر الحرام

سومین عمل از اعمال سیزده گانه

حج تمتع وقوف در مشعر الحرام است.

به این معنی بعد از آنکه از وقوف در عرفات در مغرب شب دهم فراغت حاصل شد باید کوچ کند و به مشعر الحرام برود که محل معروفی است و حدود معینی دارد.

و احتیاط واجب آن است که شب دهم را تا طلوع فجر در مشعر الحرام به سر ببرد و چون فجر طلوع کرد نیت وقوف در مشعر الحرام بکند تا طلوع آفتاب و چون این وقوف نیز عبادت خداوند است باید با نیت خالص از ریا و خودنمایی وقوف کند و الا حج او در صورت ریا کردن باطل خواهد شد.

مساله (۲۷۵): اقوی جواز کوچ کردن به طرف منی بلکه استحباب آن است کمی قبل از طلوع آفتاب از وادی محسر تجاوز نکند و اگر تجاوز کرد گناهکار است ولی کفاره بر او نیست و احتیاط آن است که وقتی حرکت کند که قبل از طلوع آفتاب وارد وادی محسر نشود.

مساله (۲۷۶): واجب است همانطوری که گفته شد از طلوع فجر تا کمی قبل از طلوع آفتاب در مشعر بمانند ولی تمام آن رکن نیست بلکه رکن وقوف کمی از بین الطلوعین است اگر چه به قدر یک دقیقه باشد.

مساله (۲۷۷): جایز است برای کسانی که عذری دارند مقداری از شب را که در مشعرالحرام توقف کردند به منی کوچ کنند مثل زنها و بچه ها و بیماران و پیرمردان و اشخاص ضعیف و اشخاصی که برای پرستاری یا راهنمایی آنها لازم است همراه باشند و احتیاط واجب آن است که پیش از نصف شب حرکت نکنند و بنابراین برای این اشخاص وقوف بین الطلوعین لازم نیست.

مساله

(۲۷۸): کسی که وقوف بین الطلوعین یا وقوف در شب در مشعر الحرام را درک نکند در صورتی که صاحب عذر باشد اگر مقداری از طلوع آفتاب تا ظهر در مشعر توقف کند اگر چه مقدار کمی باشد حج او صحیح است.

مساله (۲۷۹): از آنچه که ذکر گردید معلوم شد برای درک مشعرالحرام سه وقت است.

۱- شب عید برای کسانی که عذری دارند مثل زنها و بیماران و پرستاران و پیرمردان و اشخاصی که لازم است همراه آنها باشند.

۲- بین طلوع فجر و طلوع آفتاب که گفته شد این رکن است.

۳- از طلوع آفتاب تا ظهر روز دهم که وقوف اضطراری مشعر است چنانکه قسم اول نیز برای افرادی که ذکر شد اضطراری است.

مساله (۲۸۰): چون معلوم شد که وقوف به عرفات و مشعر اختیاری و اضطراری دارد و وقوف به مشعر دو نوع اضطراری دارد، بنابراین با ملاحظه ادراک هر دو موقف یا یکی از آنها در وقت اختیاری یا اضطراری هر دو با هم یا یکی از آنها و نیز به ملاحظه ترک عمدی یا از روی جهل یا از روی نسیان اقسام زیادی بوجود می آید که در اینجا آن اقسامی که ممکن است مورد ابتلا و احتیاج قرار بگیرد و ذکر می شود:

اول: آنکه مکلف هر دو موقف (عرفات و مشعر) را در وقت اختیاری یعنی عرفات را از ظهر روز عرفه و مشعر را در بین الطلوعین صبح دهم ذی الحجه درک کند در این صورت اشکالی در صحت حج او نیست.

دوم: آنکه هیچ یک از دو موقف عرفات و مشعر را درک نکند نه اختیاری آنها و نه اضطراری

را در این صورت اشکالی در بطلان حج او نیست. و وظیفه فعلی او این است که به همان احرام حج عمره مفرده که عبارت است از طواف و نماز آن و سعی و تقصیر و طواف نساء و نماز آن را بجا آورد از احرام محل شود و بهتر است در انجام این اعمال عدول به عمره مفرده کند و اگر گوسفند همراه داشته باشد احتیاطاً ذبح کند و باید سال دیگر اگر شرائط استطاعت را دارا باشد حج بجا آورد در صورتی که درک نکردن موقف به واسطه عذر باشد.

مساله (۲۸۱): در مساله ای که ذکر شد اگر درک نکردن دو موقف از روی تقصیر بوده است حج بر او مستقر می شود و باید سال دیگر چه شرائط باشد یا نباشد به حج برود.

سوم: آنکه درک کند اختیاری عرفه را با اضطراری مشعر در روز (در طلوع آفتاب تا ظهر روز دهم که اضطراری نهاری مشعر است به اصطلاح) پس اگر اختیاری مشعر را عمداً ترک کرده باشد حج او باطل است و الا صحیح است.

چهارم: آنکه درک کرده باشد اختیاری مشعر را با اضطراری عرفه پس اگر اختیاری عرفه را عمداً ترک کرده حج او باطل و الا صحیح است.

پنجم: آنکه درک کرده باشد اختیاری عرفه را با اضطراری شب مشعر یعنی قبل از طلوع صبح پس اگر اختیاری مشعر را با عذر ترک کرده است چنانکه گفته شد حج او صحیح است و الا باطل است بنابر احتیاط واجب.

ششم: آنکه درک کرده باشد اضطراری لیلی مشعر (از اول شب تا نصف شب) و اضطراری عرفه را پس اگر صاحب عذر

باشد و اختیاری عرفه را عمداً ترک نکرده باشد ظاهراً حج او صحیح است و غیر صاحب عذر اگر اختیاری یکی را عمداً ترک کرده باشد حجش باطل است بنابر اقوی در یکی و بنابر احتیاط در دیگری که اختیاری مشعر باشد و اگر به غیر عمد باشد احتیاط واجب در بطلان است.

هفتم: آنکه درک کرده باشد اضطراری عرفه و اضطراری نهاری مشعر را (از طلوع آفتاب تا ظهر روز دهم اضطراری نهاری مشعر است) پس اگر ترک یکی از دو اختیاری را عمداً کرده باشد حج او باطل و الا صحت بعید نیست گرچه احتیاط اعاده است در سال بعد با حاصل بودن شرایط وجوب.

هشتم: آنکه درک کند اختیاری عرفه را فقط احتیاط واجب در این صورت اتمام و اعاده است اگر اختیاری مشعر را عمداً ترک نکرده باشد و الا حج او باطل است.

نهم: آنکه درک کند اضطراری عرفه را فقط در آن صورت حج او باطل است.

دهم: آنکه درک کند اختیاری مشعر را در این صورت حج او صحیح است اگر وقوف عرفه را عمداً ترک نکرده باشد و الا حج او باطل است.

یازدهم: آنکه درک کند اضطراری روز مشعر را فقط در این صورت حجّ او باطل است.

دوازدهم: آنکه درک کند اضطراری لیلی مشعر را (از غروب تا نصف شب دهم) فقط در این صورت اگر وقوف عرفات را عمداً ترک نکرده باشد و از صاحبان عذر باشد ظاهراً حج او صحیح است والا باطل است.

مساله (۲۸۲): خدمه کاروانهایی که با زنها قبل از طلوع فجر به منی می روند ولی خود را قبل از طلوع آفتاب به مشعر می رسانند

و وقوف رکنی مشعر را درک می کنند چون وقوف واجب را عمداً ترک می کنند نیابت آنها محل اشکال است.

مستحبّات وقوف به مشعر الحرام

بـدان که مسـتحب است بـا تن و دلی آرام از عرفـات به سوی مشـعرالحرام متوجه شـده و اسـتغفار نمایـد، و همین که از طرف دست راست به تلّ سرخ رسید بگوید:

«اَللهمَّ ارْحَمْ توَقُّفی وَ زِدهُ فی عَمَلی، وَ سَلِّمْ لی دینی، وَ تَقَبّلْ مَناسِکی».

و در راه رفتن میانه روی نماید و کسـی را آزار ندهد، و مسـتحب است نماز شام و خفتن را تا مشعر الحرام به تأخیر اندازد اگر چه ثلث شب نیز بگذرد، و میان هر دو نماز به یک اذان و دو اقامه جمع کند، و نوافل مغرب را بعد از نماز عشا بجا آورد و در صورتی که از رسیدن به مشعر الحرام پیش از نصف شب مانعی رسید، باید نماز مغرب و عشا را به تأخیر نیندازد و در میان راه بخوانـد و مسـتحب است که در وسط وادی از طرف راست راه نزول نمایـد، و اگر حاجی صـروره باشـد مسـتحب است که در مشـعر الحرام قـدم بگذارد و مسـتحب است که آن شب را به هر مقدار که میسور باشد به عبادت و اطاعت الهی بسـر برد و این دعا را بخواند:

«اَللّهمَّ هـٰذِه جُمَعُ، اَللّهمَّ إنّی أسألُـکَ أنْ تَجمَعَ لی فیها جَوامِعَ الخَیرِ، اللّهمَّ لا تؤیِسْـنی مِنَ الخَیرِ الّـذی سَألتُکَ أنْ تَجمَعَهُ لی فی قَلبی، وَ أطلُبُ إلَیکَ أنْ تُعرّفنی ما عَرّفتَ أولیائِکَ فی مَنزِلی هَذا وَ أن تَقِیَنی جَوامِعَ الشّرِّ».

و مستحب است بعد از نماز صبح با طهارت حمد و ثنای الهی را بجا آورد، و بهر

مقداری میسور باشد از نعم و تفضلات حضرت حق ذکر کند و بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم صلوات بفرستد آنگاه دعا نماید و این دعا را نیز بخواند:

«اَللّهمَّ رَبَّ المَشعَرِ الحَرام فُکَّ رَقَبَتی مِنَ النّارِ، وَ أوسِعْ عَلَیَّ مِن رِزقِکَ الحَلالِ، وَ أدْرأ عَنّی شَرَّ فَسَقَه الجِنَّ وَ الإنسِ، اللّهمَّ أنتَ خَیرُ مَطلوبٍ إلیهِ وَ خَیرُ مُدْعُوٍّ وَ خَیرُ مَسئولٍ، وَ لِکُلِّ وَافِدٍ جائِزَهٌ فَاجعَل جائِزَتی فی مَوطِنی هذا أن تُقیلَنی عَثرَتی وَ تَقْبَلَ. مَعذِرتَی وَ أنْ تُجاوِزَ عَن خَطیئَتی، ثُمَّ اجعَلِ التّقوی مِنَ الدُّنیا زادی».

و مستحب است سنگ ریزه هایی را که در منی رمی خواهد نمود از مردلفه بردارد و مجموع آنها هفتاد دانه است و مستحب است وقتی که از مزدلفه به سوی منی رفته و به وادی محسر رسید به مقدار صد قدم مانند شتر تند رود و اگر سواره است سواری خود را حرکت دهد و بگوید:

«اَللّهمَّ سَلّمْ لی عَهدِی وَ اقبَل تَوبَتی وَ أجِبْ دَعوَتِی وَ اخلُفْنی فِیمَن تَرَکتُ بَعدی».

رمی جمره عقبه

چهارم از اعمال حج تمتع رمی جمره ی عقبه است

رمی جمره ی عقبه اولین واجبات از واجبات منی است که به معنای ریگ زدن به محل معینی در منی که جمره عقبه نامیده می شود.

و شرایط آن عبارت است از:

۱ــ سنگهایی که می خواهد بیندازد به آنها ریگ گفته شود اگر آنقدر ریز باشد که ریگ به آن گفته نشود مثل «شن» کافی نیست و اگر خیلی بزرگ باشد نیز کافی نیست چنانکه بغیر ریگ مثل کلوخ و خزف و اقسام جواهرات نیز جائز نیست و اما اقسام سنگها حتی سنگ مرمر مانع ندارد.

۲ــ سنگها باید از

حرم باشد و سنگ خارج حرم کافی نیست و در حرم از هر موضعی که مباح باشد می تواند بردارد مگر «مسجد الحرام» و «مسجد خیف» بلکه سایر مساجد بنابر احوط مستحب است از مشعر بردارد

۳_ سنگها باید بِکر باشند یعنی آنها را کسی دیگری به وجه صحیح نینداخته باشد هر چند در سالهای قبل.

۴_ سنگها باید مباح باشد پس با سنگ غصبی یا آنچه که دیگری برای خودش حیازت کرده کافی نیست.

مساله (۲۸۳): در انداختن سنگها واجب است چند موضوع را در نظر بگیرند.

اول: نیت با قصد خالص بدون ریا و نمایش دادن عمل به غیر که موجب بطلان می شود.

دوم: آنکه آنها را بیندازد پس اگر برود نزدیک و با دست آنها را به جمره بگذارد کافی نیست.

سوم: آنکه با انداختن به «جمره» برسد بنابراین اگر سنگ را انداخت و سنگ دیگر به آن خورد و به واسطه آن یا با کمک آن به «جمره» رسید کافی نیست ولی اگر به جایی خورد و کمانه کرد و به جمره رسید کافی است.

چهارم: لازم است سنگ ریزه ها هفت عدد باشد.

پنجم: آنکه باید آنها را یکی یکی یعنی پشت سر هم بیندازد ولی در انداختن آنها به این ترتیب اگر با هم به «جمره» بخورد مانع ندارد اما اگر همه آنها را یا چند تا از آنها را با هم بیندازد کافی نیست هر چند باهم به جمره نرسد و دنبال هم برسد.

مساله (۲۸۴): وقت انداختن از طلوع آفتاب روز عید است تا غروب آن و اگر فراموش کرد تا روز سیزدهم می تواند بجا آورد و اگر تا آن وقت متذکر نشد احتیاطاً

سال دیگر خودش یا نائبش بیندازد.

مساله (۲۸۵): اگر شک کند که سنگ را دیگری انداخته یا نه؟ (یعنی بکر است یا نه؟) جایز است که آن را بیندازد.

مساله (۲۸۶): اگر در حین انـداختن در عدد انداختن شک کند باید بنا را بر کمتر بگذارد و آنقدر بیاندازد تا علم به عدد لازم و معتبر پیدا کند (علم پیدا کند که هفت عدد را انداخته است).

مساله (۲۸۷): اگر سنگی را انداخت و به «جمره» نرسید باید دو مرتبه بیندازد و اگر پهلوی جمره چیزهای دیگری نصب شده و اشتباهاً به آنها رمی کرده کافی نیست و باید اعاده کند هرچند در سال دیگر به وسیله نائبش باشد.

مساله (۲۸۸): اگر چنـد سـنگ را با هم بینـدازد مانع نـدارد ولی یکی حساب می شود چه اینکه یکی از آنها به محل بخورد یا همه آنها.

مساله (۲۸۹): می تواند سنگ را سواره هم بیندازد.

مساله (۲۹۰): باید سنگ را با دست بیندازد اگر با پا یا با دهان مثلاً بیندازد کافی نیست و بعید نیست که با فلاخن کافی باشد.

مساله (۲۹۱): در انداختن سنگها طهارت از حدث و خبث شرط نیست و در خود سنگها نیز پاک بودن آنها شرط نیست.

مساله (۲۹۲): اگر بعد از ذبح یا سـر تراشیدن در انداختن سنگها یا در عدد آنها شک کند به شک خود اعتنا نکند چنانکه اگر بعد از فراغ از عمل سنگ انداختن در صحت آن شک کند نباید به شک خود اعتنا کند.

مساله (۲۹۳): از بچه ها و مریض ها و کسانی که نمی توانند به واسطه عذری خودشان سنگ بیندازند کسی دیگر نیابت کند و مستحب است بلکه موافق

احتیاط است که در صورت امکان مریض را حمل کنند و نزد «جمره» ببرند تا سنگ انداختن در حضور او صورت بگیرد.

مساله (۲۹۴): کسانی که عذر دارند از اینکه روز سنگ بیندازند می توانند شب سنگ بیندازند هر وقت شب که باشد.

مستحبات رَمیِ «جمرات»

۱ــ با طهارت بودن در حال رمی.

۲ــ هنگامی که سنگها را دست گرفته و آماده رمی است این دعا را بخواند:

«اَللّهمَّ هذِهِ حَصَیاتی فَأَحْصِهنَّ لِی وَ ارْفَعْهُنَ فی عَمَلی».

۳ــ با هر سنگی که می اندازد تکبیر بگوید.

۴ــ هر سنگی را که می اندازد این دعا را بخواند:

«الله أکبَرُ، اَللّهُمَّ ادْحَرْ عَنّی الشَّیطانَ اللّهمَّ تَصدیقاً بِکتابِک وَ عَلی سُنَّهِ نَبیّکَ اللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی حَجّاً مُبرُوراً وَ عَمَلاً مَقبُولاً وَسَعیاً مَشکُوراً وَ ذَنباً مَغفُوراً».

۵ــ میان او و «جمره» در «جمره ی عقبه» ده یا پانزده ذراع فاصله باشد و در «جمره اولی» و «وسطی» کناره «جمره» بایستد.

۶ــ «جمره عقبه» را رو به «جمره» و پشت به قبله رمی نماید و «جمره اولی» و «وسطی» را رو به قبله ایستاده رمی نماید.

۷ــ سنگ ریزه را بر انگشت ابهام گذارده و با ناخن انگشت شهادت بیندازد.

۸ــ پس از برگشتن به جای خود در «منی» این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ بِکَ وَثِقْتُ وَ عَلَیکَ تَوَکّلتُ فَنِعمَ الرّبُّ وَ نِعْمَ الْمَولی وَ نِعمَ النّصیرُ».

در شرایط و احکام قربانی

پنجم از اعمال حج تمتع قربانی در منی است

و آن بعد از رمی جمره ی عقبه که ذکر شد عمل دوم از واجبات منی است.

و قربانی در منی در عید بعد از رمی جمره انجام می شود و واجب است بر کسی که حج تمتع انجام می دهد ذبح یک هدی یعنی یک شتر یا یک گاو و یا یک گوسفند را قربانی کند و شتر افضل است و از آن پس گاو بهتر است و سایر حیوانات غیر از سه حیوان مزبور کافی نیست.

مساله (۲۹۵): برای چند نفر شرکت در یک قربانی کفایت نمی کند و برای

هر شخصی یک قربانی لازم است.

در قربانی چند چیز معتبر است و باید مراعات شود

اول: آنکه اگر شتر باشد سن آن کمتر از پنج سال نباشد و داخل در شش سال شده باشد و اگر گاو است بنابر احتیاط واجب کمتر از دو سال نباشد و داخل در سه سال شده باشد و همچنین در «بز» کمتر از سن گاو نباشد و در «میش» به احتیاط واجب کمتر از یکسال نباشد و داخل در سال دوم شده باشد.

دوم: باید صحیح باشد پس حیوان مریض کافی نیست حتی مثل کچلی بنابر احتیاط.

سوم: باید خیلی پیر نباشد.

چهارم: باید تام الاجزاء باشد و ناقص کافی نیست و احتیاط واجب آن است که چشمش سفید نشده باشد و باید گوش بریده و دم بریده و شاخ داخل آن شکسته یا بریده نباشد.

پنجم: باید لاغر نباشد و اگر در گرده او پیه باشد کافی است و احتیاط آن است که آن را در عرف لاغر نگویند.

ششم: باید خصی نباشد یعنی باید خصیتین آن را بیرون نیاورده باشند.

هفتم: باید بیضه آن را نکوبیده باشند و به احتیاط واجب.

هشتم: باید در اصل خلقت بی دم نباشد به احتیاط واجب و اگر گوش یا شاخ در خلقت اصلی نداشته باشد بعید نیست کفایت، اگر چه خلاف احتیاط است.

نهم: در اصل خلقت بی بیضه نباشد.

مساله (۲۹۶): شکسته شدن شاخ خارج اشکال ندارد و شاخ خارج شاخ سخت سیاهی است که به منزله غلاف است از برای شاخ داخل که آن شاخ سفید است.

مساله (۲۹۷): شکاف داشتن گوش و سوراخ بودن آن مانع ندارد.

مساله (۲۹۸): احتیاط واجب آن است که کشتن قربانی بعد از رمی

جمره ی عقبه(سنگ زدن به جمره ی عقبه که گذشت) باشد و از روز عید تأخیر نیندازد.

مساله (۲۹۹): یک گوسفند کمتر چیزی است که کافی است برای قربانی لکن هر چه بیشتر ذبح کند افضل است و در روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صد شتر همراه آوردند سی و چهار تای آنها را برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نحر کردند و شصت و شش تای آنها را برای خودشان.

مساله (۳۰۰): اگر قربانی یافت نشود قیمت آن را پیش شخص امینی بگذارد که در بقیه ذی الحجه بگیرد و در منی ذبح کند و اگر در این سال ممکن نشود سال بعد این کار را انجام بدهد.

مساله (۳۰۱): اگر به واسطه عذری مثل فراموشی یا غیر آن ذبح را در روز عید انجام نداد احتیاط واجب آن است که در ایام تشریق (روز ۱۱ و ۱۲ و ۱۳) ذبح کند و اگر ممکن نشد در بقیه ماه ذی الحجه و در تأخیر عمدی نیز همین حکم است.

مساله (۳۰۲): اگر حیوانی را به گمان اینکه صحیح و سالم است ذبح کرد و بعد معلوم شد که مریض یا ناقص بوده کافی نیست و باید دوباره ذبح کند.

مساله (۳۰۳): احتیاط آن است ذبیحه (قربانی) را سه قسمت کنند یک قسمت را هدیه بدهند و یک قسمت را صدقه بدهند و قدری هم از ذبیحه بخورند و صدقه را به مومنین بدهند ولی هیچ یک از این احتیاط ها واجب نیست و اگر صدقه را به فقرای کفار بدهد یا آنکه تمام ذبیحه را به آنها بدهد اشکال ندارد.

مساله (۳۰۴): جایز است که

ذبح را کسی دیگر به نیابت انجام دهد و نیت را نائب کند احتیاط مستحبی آن است که خود شخص هم نیت بکند.

مساله (۳۰۵): اگر کسی ذبح گوسفند قربانی را به فردی به این عنوان واگذار کرده که او را نائب خود قرار داده و خودش نقشی در ذابح بودن ندارد در این صورت لازم است که او قصد قربت کند و از طرف منوب عنه ذبح کند ولی اگر ذابح و قربانی کننده خودش است و آن فرد فقط نقش سر بریدن را دارد در این صورت خودش باید قصد قربانی کردن و قصد قربت را انجام بدهد.

مساله (۳۰۶): ذبح هم از عبادات است و در آن نیت خالص قصد اطاعت خداوند لازم است.

مساله (۳۰۷): اگر بعد از ذبح کردن احتمال ناقص بودن یا نداشتن شرایط دیگر را داد باید اعتنا نکند چنانکه اگر به کسی نیابت در خریداری و ذبح کردن داد و مطمئن شد که نائب کار خود را انجام داده است و از آن پس احتمال داد که نائب شرایط را مورد عمل قرار نداده باشد به این احتمال اعتنا نکند و ذبح کافی است.

مساله (۳۰۸): اگر نایب عمداً بر خلاف دستور شرع در اوصاف قربانی یا در کشتن آن عمل کرد ضامن است و باید غرامت آن را بدهد و باید دو مرتبه ذبح کند.

مساله (۳۰۹): اگر نایب از روی اشتباه یا جهل بر خلاف دستور شرع عمل کند اگر برای عمل اجرت گرفته است ضامن است والا معلوم نیست ضامن باشد و در هر صورت باید ذبح با شرایط خود اعاده شود.

مساله (۳۱۰): ذبح با کاردهای استیل که در

برندگی مثل آهن است نیز جایز است.

مساله (۳۱۱): اگر کسی را برای ذبح قربانی نائب و وکیل کرده است ولی نائب فراموش کرده است که انجام بدهد و پس از مراجعت از مکه متوجه شد که ذبح قربانی انجام نگرفته است در این صورت حج او صحیح است ولی قربانی بر ذمه اش باقی است که باید در منی انجام دهد یا شخص مطمئنی را وکیل کند که انجام بدهد.

مساله (۳۱۲): اگر قدرت بر ذبح قربانی پیدا نکرد باید ده روز روزه بگیرد سه روز در حج و هفت روز پس از مراجعت از حج و سه روز مذکور را در ماه ذی الحجه و احتیاط واجب آن است که از هفتم تا نهم بگیرد و جلوتر نگیرد و این سه روز را در سفر هم می تواند روزه بگیرد و لازم نیست که در مکه قصد اقامت کند.

مساله (۳۱۳): منی هم مانند مکان های دیگر وسعت پیدا کرده است و قربانی کردن در مسلخ فعلی مجزی است هر چند سابقاً این نقطه مسلخ یا جزء منی نبوده است ولی لازم است که اکنون منی نامیده شود.

مساله (۳۱۴): محرم می تواند قبل از ذبح گوسفند خود برای دیگری ذبح نماید.

مساله (۳۱۵): اگر قربانی از وجه غیر مُخمّس باشد، چون متعارف خرید به ثمن کلی است قربانی صحیح است ولی ذمه اش به اندازه ی خمس مشغول است.

مساله (۳۱۶): اگر در قربانی غیر خصی و غیر مرضوض پیدا نکرد ذبح خصی و مرضوض کافی است (خصی آن است که خصیتین آن را بیرون آورده اند و مرضوض آن است که خصیتین آن را کوبیده اند).

مساله (۳۱۷):

اگر کسی را در رمی جمره عقبه نائب خود قرار داد و بعد از آن به اعتماد اینکه نایب رمی نموده است خودش ذبح را انجام داد و سر خود را تراشید و یا تقصیر کرد پس از آن معلوم شد که نایب رمی نکرده است در این صورت ذبح و حلق و یا تقصیر او صحیح است و باید رمی را انجام بدهد.

مساله (۳۱۸): مستحب است خود قربانی را بکشد و اگر نتواند دست خود را بالای دست کشنده بگذارد.

مساله (۳۱۹): مستحب است در وقت کشتن قربانی این دعا را بخواند.

«وَجَّهْتُ وَجهی لِلَّذی فَطَرَ السَّمواتِ وَ الارضِ حَنیفَاً مُسلِماً وَ مَا أنَا مِنَ المُشرِکین إنَّ صَلاتی وَ نُسُکی وَ مَحیایَ وَ مَماتی لله رَبِّ العالَمینَ لا شَریکَ لَهُ وَ بِذلِکَ اُمِرتُ وَ أنَا مِنَ الْمُسلِمینَ اللّهمَّ مِنکَ وَ لَکَ بِسمِ اللهِ وَ اللهُ اکبرُ اللّهمَّ تَقَبَّلْ مِنّی».

سومین واجب در منی در روز عید حلق یا تقصیر است

عمل ششم از اعمال حج تمتع حلق یا تقصیر است که آن سومین واجب از واجبات منی است لازم است بعد از ذبح قربانی یا سر بتراشند و یا از ناخن و یا موی خود مقداری بچینند و مخیر بودن بین این دو عمل مخصوص مردان است ولی زنها باید از مو یا ناخن خود قدری بگیرند و برای آنها سر تراشیدن کافی نیست و در مخیر بودن مردان بین این دو عمل فرقی نیست که سال اول حج آنها باشد یا نباشد و در تقصیر کفایت می کند مقدار کمی از موی سر یا ریش یا شارب را چیدن و یا ناخن گرفتن ولی اگر سر تراشیدن را انتخاب کرد احتیاط واجب آن است که تمام

سر را بتراشد.

مساله (۳۲۰): سر تراشیدن و تقصیر چون از عبادات است باید با نیت خالص و برای اطاعت خداوند باشد.

مساله (۳۲۱): تراشیدن ریش از تقصیر کفایت نمی کند.

مساله (۳۲۲): محل تراشیدن سر و تقصیر نمودن منی است و در غیر منی در حال اختیار جایز نیست.

مساله (۳۲۳): واجب است که تراشیدن سر و تقصیر نمودن در روز عید باشد.

مساله (۳۲۴): اگر کسی تراشیدن سر و یا تقصیر نمودن در منی را فراموش کرد و از آنجا کوچ کرد باید مراجعت کند و این عمل را در منی انجام بدهد و فرقی در این حکم میان کسی که عمداً ترک کرده یا از روی فراموشی و یا به واسطه ندانستن مساله ترک کرده نیست و اگر مراجعت به منی ممکن نشد هر جا که هست سر بتراشد و یا تقصیر کند و موی خود را به منی بفرستد و مستحب است در منی در محل خیمه خود دفن کند.

مساله (۳۲۵): طواف حج و سعی از لحاظ تربیت باید بعد از سر تراشیدن و یا تقصیر انجام شود و اگر کسی از روی سهو و یا ندانستن حکم طواف حج و یا سعی را جلو انداخت باید به منی برگردد و سر بتراشد و یا تقصیر کند و از آن پس طواف و نماز طواف و سعی را بجا بیاورد و اگر نمی تواند به منی برگردد هر جا هست سر بتراشد و تقصیر کند و طواف و نماز طواف و سعی را اعاده کند. و اگر از روی علم و عمد این کار را کرده باشد باید علاوه بر اعاده طواف و نماز طواف و

سعی بعد از سر تراشیدن و یا تقصیر یک گوسفند هم ذبح کند.

مساله (۳۲۶): اگر فقط طواف را از روی علم و عمد مقدم داشته گوسفند لازم است ولی اگر فقط سعی را مقدم داشته گوسفند لازم نیست ولی بعد از سر تراشیدن و تقصیر طواف و نماز آن را باید اعاده نماید.

مساله (۳۲۷): همانطور که ذکر شد ترتیب لازم است مراعات کند و در منی اول رمی جمره عقبه را انجام بدهد و از آن پس ذبح کند و بعد از آن تراشیدن سر و تقصیر را بجا بیاورد و اگر از روی غفلت و سهو بر خلاف این ترتیب عمل کرد اعاده لازم نیست و همچنین اگر از روی ندانستن مساله نیز خلاف این ترتیب عمل کرد اعاده لازم نیست ولی اگر از روی علم و عمد باشد احتیاط واجب آن است که این اعمال را بطوری که ترتیب به عمل آمده باشد اعاده کند.

مساله (۳۲۸): بعد از آنکه مُحرم تراشیدن سر و یا تقصیر را بجا آورد حلال می شود بر او تمام چیزهایی که به واسطه احرام حرام شده بود مگر زن و بوی خوش و صید در خارج حرم پس می تواند بعد از حلق یا تقصیر لباس خود را بپوشد و محرمات دیگر احرام غیر از آن سه تا را انجام بدهد.

مساله (۳۲۹): اگر قربانی کردن به واسطه علّتی از روز عید تأخیر افتاد، تراشیدن سر و یا تعصیر را نباید به تأخیر بیندازد.

مساله (۳۳۰): اگر حاجی برای قربانی کردن به کسی وکالت داد باید آن قدر صبر کند یا یقین پیدا کند که وکیل او قربانی را ذبح

کرده است و بعد از آن سر را بتراشد و یا تقصیر کند ولی اگر اعتقاد پیدا کرد که وکیل او قربانی کرده است و بعداً معلوم شد که هنوز قربانی نکرده است حلق و یا تقصیری که از حاجی صادر شده کافی است و حتی اگر بعد از حلق یا تقصیر اعمال مکه را هم انجام داده و بعداً ثابت شد که قربانی کردن انجام نگرفته است نیز لازم نیست آنها را اعاده کند.

مساله (۳۳۱): شخص نمی تواند پیش از اینکه خودش حلق یا تقصیر کند دیگری را حلق نماید ولی می تواند ناخن دیگری را برای تقصیر بگیرد.

مساله (۳۳۲): کسی که حلق یا تقصیر را فراموش کرده و به محل خود بازگشته است اگر ممکن است باید به مکه برود و در منی حلق یا تقصیر کند و اگر نمی تواند در محل خود انجام داده موی خود را به منی بفرستد و برای اعاده اعمال مکه نایب بگیرد.

مستحبات حَلق

در حلق چند چیز مستحب است:

۱ـ آنکه از جانب راست پیش سر ابتدا کند و این دعا را بخواند: «اَللّهمَّ أعْطِنِی بِکُلِّ شَعرَه نُوراً یَومَ القِیامَهِ».

۲ـ آنکه موی سر خود را در منی در خیمه خود دفن نماید و اولی این است که بعد از حلق از اطراف ریش و شارب خود گرفته و همچنین ناخن ها را بگیرد.

بقیه واجبات حج تمتع

هفتم از اعمال حج تمتع طواف حج است که آن را طواف زیارت نیز می گویند.

واجب است پس از تمام شدن اعمال منی (که سه چیز بود) برای انجام بقیه ی اعمال حج به مکه معظمه مراجعت کند و مستحب است که این مراجعت در روز عید بعد از فراغت از اعمال منی که مذکور گردید باشد، هر چند تأخیر آن تا روز یازدهم نیز جایز است بلکه جواز تأخیر تا آخر ماه ذی الحجه نیز بعید نیست به این معنی که اگر تا روز آخر ذی الحجه نیز این اعمال را انجام دهد مانع ندارد.

اعمالی که در مکه واجب است بجا بیاورد بغیر از طواف حج که عمل هفتم حج تمتع است که ذکر گردید به این شرح است:

هشتم نماز طواف

نهم سعی بین «صفا» و «مروه»

دهم طواف نساء

یازدهم نماز طواف نساء.

مساله (۳۳۳): کیفیت طواف حج و نماز آن و سعی بین صفا و مروه و طواف نساء و نماز آن به همان نحو است که در طواف عمره و نماز آن و سعی گذشت بدون هیچ تفاوت مگر در نیت که اینجا باید به نیت طواف حج و سعی آن و طواف نساء بجا بیاورد.

مساله (۳۳۴): جایز نیست طواف حج و نماز و سعی و

طواف نساء و نماز آن را قبل از رفتن به عرفات و بجا آوردن اعمال عرفات و مشعر و اعمال سه گانه منی بجا آورد در حال اختیار.

مساله (۳۳۵): چند طائفه اند که برای آنها جایز است طواف حج و نماز آن و سعی و طواف نساء و نماز آن را بعد از آنکه محرم به احرام حج شدند قبل از رفتن به عرفات بجا آوردند و عمل آنها مجزی است.

اول: زنهایی که ترس آن دارند که در برگشتن حائض یا نفساء شوند و پاک نشوند و نتوانند بمانند تا پاک شوند.

دوم: پیرمردها یا پیرزنها که عاجز باشند از طواف در موقع مراجعت برای زیادی جمعیت یا عاجز از برگشتن به مکه باشند.

سوم: اشخاص مریضی که بترسند در وقت ازدحام طواف کنند یا عاجز از آن باشند.

چهارم کسانی که می دانند تا آخر ماه ذی الحجه به جهتی برای آنها طواف و سعی ممکن نمی شود.

مساله (۳۳۶): سه طائفه اول اعمالی را که جلو انداختند کافی است هر چند بعداً خلاف آن ظاهر شود مثلاً زن حائض نشود و یا مریض خوب شود و ازدحام چندان نباشد که موجب مزاحمت شود بر اینها لازم نیست که اعمالی را که انجام دادند (و مذکور گردید) اعاده کنند گرچه احوط است.

مساله (۳۳۷): طائفه چهارم که عقیده داشت نمی تواند اعمال را بجا بیاورد اگر از جهت مرض و پیری و علیل بودن بود باز مجزی است و اما اگر از جهت دیگر بود مثل آنکه اعتقاد داشت سیل مانع می شود بعد خلافش ظاهر شد باید اعاده کند اعمال را بعد از رجوع از منی به مکه.

مساله

(۳۳۸): محرمات بیست و چهارگانه که بر محرم به واسطه احرام حج حرام شده در سه موقع و بعد از سه عمل به تدریج به این ترتیب بر او حلال می شوند:

حلال شدن محرمات احرام بعد از انجام سه عمل

بعد از انجام اعمال سه گانه منی همه آنها حلال می شود مگر بوی خوش و زن.و بعد از بجا آوردن طواف زیارت و نماز آن و سعی بین صفا و مروه به تفصیلی که ذکرگردید بوی خوش بر او حلال می شود ولی هنوز بر زن او حرام است.و بعد از بجا آوردن طواف نساء و نماز آن که در کیفیت مثل طواف عمره و نماز آن است (فقط در نیت فرق دارد) زن نیز بر او حلال می شود و اما صید کردن در حرم حرام است برای همه چه محرم و چه محل.

مساله (۳۳۹): کسانی که به واسطه عذر مثل پیری و خوف حیض، طواف زیارت و طواف نساء را مقدم داشتند بوی خوش و زن بر آنها حلال نمی شود و تمام محرمات بعد از حلق یا تقصیر حلال خواهد شد.

مساله (۳۴۰): طواف نساء اختصاص به مرد ندارد بلکه بر زن و خنثی و خصیّ (کسی که خصیتین او را کشیده اند) و بچه ممیز نیز لازم است که اگر طواف نکنند زن به همان تفصیل که سابق گفته شد بر آنها حلال نمی شود و نیز اگر زن آن را ترک کند مرد بر او حلال نمی شود بلکه طفل غیر ممیز اگر ولی او را محرم کرد باید او را به احتیاط واجب طواف نساء بدهد تا بعد از بالغ شدن زن یا مرد بر او حلال

شود.

مساله (۳۴۱): طواف نساء و نماز آن اگر چه واجب است و بـدون آن زن حلال نمی شود ولی رکن نیست و ترک عمـدی آن موجب باطل شدن حج نمی شود بلکه واجب است بر کسی که حج کرده آن را بجا آورد و اگر بجا نیاورد زن بر او حلال نمی شود بلکه آنچه از زن بر او حرام شـده بود مثل عقـد کردن و خطبه کردن و شاهـد شـدن نیز بر او حلال نمی شود بنابر احتیاط واجب.

مساله (۳۴۲): اگر طواف نساء را سـهواً بجا نیاورد تا برگشت از حج اگر می تواند باید خودش برگردد و بجا بیاورد و اگر نمی تواند یا مشقت دارد باید نائب بگیرد و پس از بجا آوردن زن بر او حلال می شود.

مساله (۳۴۳): اگر کسی طواف واجب را چه طواف نساء، فراموش کرد و برگشت و با زن نزدیکی کرد باید یک هدی در مکه قربانی کند و احتیاط آن است که که شتر باشد و اگر می تواند خودش برود و طواف و نماز آن را بجا بیاورد و احتیاطاً در غیر طواف نساء سعی را هم بجا بیاورد و اگر نمی تواند یا مشقت دارد نائب بگیرد.

مساله (۳۴۴): اگر کسـی طواف را چه طواف عمره یـا طواف زیـارت از روی جهل به مساله بجا نیاورد و برگشت به محل خود باید حج را اعاده کند و یک شتر قربانی کند.

مساله (۳۴۵): نائب هم اگر خوف حیض یا مرض داشـته باشـد می توانـد اعمال حج را بر وقوف به عرفات و وقوف به مشـعر و اعمال منی مقدم بدارد.

مساله (۳۴۶): کسی که از منی برگشته

و هنوز اعمال واجب مکه را انجام نداده احتیاطاً از انجام طواف مستحبی خودداری کند.

مساله (۳۴۷): بعد از انجام اعمال منی و قبل از انجام اعمال مکه می تواند از مکه خارج شود.

مساله (۳۴۸): اگر شخصی چندین عمره مفرده بجا آورده و در هیچ یک از آنها طواف نساء نکرده یک طواف نساء برای همه آنها کفایت می کند.

مساله (۳۴۹): نائب طواف نساء را به قصد منوب عنه انجام می دهد هر چند احتیاط آن است که نیت مافی الذمه کند.

مساله (۳۵۰): نائب اگر طواف نساء را بجا نیاورد هم ذمه اش مشغول است و هم زن بر او حرام است و لازم است خودش در حیاتش آن را انجام بدهد و اگر نمی تواند نائب بگیرد و اگر قبل از انجام آن از دنیا برود باید برای او قضا کند.

مساله (۳۵۱): پیرمردان و پیرزنهایی که عمل زناشویی از آنان ممکن نیست و ازدواج هم نمی کنند و نیز کسی که عنین است طواف نساء را از این جهت که یک عمل واجبی است باید انجام بدهند.

مستحبات طواف حج و نماز آن و سعی

آنچه که از مستحبات در طواف عمره و نماز آن و سعی ذکر شد این جا نیز جاری است، و مستحب است شخصی که به جهت طواف حج می آید، در روز عید قربان بیاید و بر درب مسجد بایستد و این دعا را بخواند: «اَللّهمَّ أعِنّی عَلی نُسُکِکَ وَ سَلّمنی لَهُ وَ سَلّمهُ لی أسألُکَ مَسألَه العَلیلِ الذّلیل المُعتَرِفِ بِذَنبِهِ أنْ تَغفِرَ لِی ذُنُوبی وَ أن تُرجِعَنی بِحاجَتی، اَللّهمَّ إنّی عَبدُکَ وَ البَلَدَ بَلدُکَ وَ البیتَ بَیتُکَ جئتُ أطلُبُ رَحمَتَکَ وَ أؤُمُّ طاعَتَکَ مُتَّبِعاً لأمرِکَ راضِیاً بِقدَرِکَ

أسألُكَ مَسألَه المُضطرِّ إلَيكَ المُطيعُ لامرِكَ المُشفِقُ مِن عَذابِكَ الخائِفِ لِعُقُوبَتِكَ أن تُبَلّغَنى عَفوَكَ وَ تُجيرَنى مِن النّارِ بِرَحمَتِكَ».

پس به نزد حجرالاسود بیاید و استلام و بوسه نماید، و اگر بوسیدن ممکن نشد دست به حجر مالیده و دست خود را ببوسد، و اگر آن هم ممکن نشد مقابل حجر ایستاده و تکبیر بگوید و بعد آنچه در طواف عمره بجا آورده بود بجا آورد.

بیتوته در منی (شب را به روز آوردن در منی)

دوازدهمین عمل از اعمال حج تمتع «بیتوته» در منی است

واجب است بر حاجی که شب یازدهم ذی الحجه و شب دوازدهم را در منی بیتوته کند یعنی در آنجا از غروب آفتاب تا نصف شب بماند و این مقدار را که ماند مانع ندارد که بعد از آن بیرون برود.

مساله (۳۵۲): چند طائفه شب سیزدهم را نیز باید تا نصف شب در منی بمانند:

۱- کسی که در احرام صید کرده است.

۲- کسی که در احرام با زن نزدیکی کرده است و غیر از جماع کارهای دیگر مثل بوسیدن و لمس و غیر آن را اگر اجتناب نکرده باعث وجوب بیتوته در شب سیزدهم نمی شود.

۳- کسی که در روز دوازدهم از منی کوچ نکرد و غروب شب سیزدهم را درک کرد.

مساله (۳۵۳): مقدار شب که واجب است در این سه شب بیتوته کند از اول شب است تا نصف آن و مانع ندارد که بعد از نیمه شب بیرون برود.

مساله (۳۵۴): کسی که بدون عذر در اول شب در منی نبود احتیاط واجب آن است که بعد از نیمه شب برگردد و تا صبح بماند و کفاره هم که یک گوسفند است بر او واجب می شود.

مساله (۳۵۵): بر چند

طائفه واجب نیست که در شبهای یازده و دوازده و سیزدهم در منی بمانند.

اول: کسانی که ترس آن دارند که اگر شب را بمانند مال آنها در مکه از بین برود به شرطی که مال مهم باشد.

دوم: بیماران و پرستاران آنها و دیگر کسانی که برای آنها ماندن مشقت داشته باشد به هر عذری که باشد.

سوم: شبانهایی که حیوانات آنها احتیاج به چرانیدن در شب باشد.

چهارم: کسانی که متکفل آب دادن به حجاج هستند در مکه.

پنجم: کسانی که شب را در مکه بیدار باشند و به عبادت مشغول باشند تا صبح و کار دیگر جز آن نکنند مگر کارهای ضروری از قبیل خوردن و آشامیدن به قدر احتیاج و تجدید وضو.

مساله (۳۵۶): وجوب ماندن در شب سیزدهم اختصاص به احرام حج ندارد و اگر در احرام عمره تمتع نیز از صید وزن اجتناب نکرده باید شب سیزدهم بماند.

مساله (۳۵۷): نیمه شب برای ماندن در منی را از اول غروب شرعی تا طلوع آفتاب حساب کنند، بنابر احتیاط واجب ولی میزان در شب برای اشخاصی که اگر در مکه مشغول عبادت باشند ماندن در منی واجب نیست تا طلوع فجر.

مساله (۳۵۸): بیتوته در منی از عبادات است و باید با نیت خالص برای اطاعت خداوند بجا آورده شود.

مساله (۳۵۹): کسی که بیتوته در منی را در شبی که واجب است بماند ترک کند باید برای هر شبی یک گوسفند قربانی کند چه اینکه از روی علم و عمد ترک کرده باشد یا از روی غفلت و نسیان یا از جهت ندانستن مساله.

مساله (۳۶۰): چهار طائفه اول که در مساله ۳۵۵ گفته شد که واجب نیست در

منی بمانند در صورتی که نماندند باید بنابر احتیاط واجب برای هر شب یک گوسفند قربانی کنند.

مساله (۳۶۱): گوسفندی که باید قربانی شود هیچ یک از شرایط هدی را که در منی برای حج باید ذبح کند لازم نیست داشته باشد و برای ذبح آن نیز محل معینی معتبر نیست و پس از مراجعت به محل خود نیز می تواند ذبح کند.

مساله (۳۶۲): کسانی که در روز دوازدهم جایز است کوچ کنند باید بعد از ظهر کوچ کنند و در این حکم فرقی بین مردان و زنان نیست ولی کسانی که در روز سیزدهم کوچ می کنند مختارند که هر وقت را که بخواهند کوچ نمایند.

رمی جمرات سه گانه

سیزدهمین عمل از اعمال حجّ تمتّع رمی جمرات سه گانه است

شب هایی که واجب است حاج در منی بیتوته کند باید در روز آنها رمی جمرات سه گانه را انجام دهد یعنی به سه محل سنگ ریزه بزند که یکی را «جمره ی اولی» و دیگری را «جمره ی وسطی» و سومی را «جمره ی عقبه» می گویند گر چه همه اینها واجب است و ترک اینها معصیت است ولی ترک آنها عمداً به حج ضرر نمی رساند و صحیح است.

مساله (۳۶۳): اشخاصی که باید شب سیزدهم را نیز در منی بمانند (و مذکور گردید) واجب است روز سیزدهم رمی جمرات سه گانه را نیز انجام بدهند.

مساله (۳۶۴): عدد سنگریزه هایی که باید بزنند در جمرات هر روز باید هفت عدد باشد و کیفیت انداختن و شرایط و واجبات آن به همان نحو است که سابقاً در جمره عقبه (در ضمن بیان واجبات منی در روز عید مذکور شد)

گفته شد.

مساله (۳۶۵): وقت انـداختن سـنگ از اول طلوع آفتاب تا غروب آفتاب روزی است که شب آن روز بیتوته کرده است و جایز نیست در شب بجا بیاورد.

مساله (۳۶۶): واجب است در سـنگ انـداختن ترتیب را مراعات کنـد به اینکه اول به جمره اولی بعـد از آن به جمره وسـطی و بعد از آن به جمره عقبه سنگ بیندازد.

مساله (۳۶۷): اگر به ترتیبی که گفته شـد بجـا نیـاورد بایـد دوبـاره آنچه که خلاف ترتیب کرده بجا بیاورد بطوری که ترتیب حاصل شود مثلاً اگر اول سـنگها را به جمره ی وسـطی انداخت و بعد به جمره ی اولی کفایت می کند که جمرهی وسـطی را دوباره بجا آورد و بعد جمره ی عقبه را و اعاده «جمره ی اولی» لازم نیست.

مساله (۳۶۸): اگر کسـی عذری داشـته باشد از اینکه روز بجا آورد مثل شـبان و مریض و علیل و کسی که ترس داشته باشد از چیزی مثل تزاحم جمعیت جایز است سـنگ انـداختن را شب آن روز یا شب بعد انجام بدهد مساله (۳۶۹): اگر کسی در یکی از روزها رمی را فراموش کنـد واجب است روز بعـد آن را قضا کنـد و اگر دو روز را فراموش کرد در روز بعد هر دو را قضـا کند و همچنین است اگر از روی عمد ترک کرده باشد.

مساله (۳۷۰): اگر رمی بعضـی از جمرات را فرامـوش کرده باشـد واجـب است قضـای آنچه را که فرامـوش کرده است بر اداء مقدم بدارد پس اگر در روز یازدهم جمره اولی را رمی کرد و دوتای دیگر را ترک کرد روز بعد باید آن را که نکرده بجا

بیاورد و بعد تکلیف این روز را بجا بیاورد.

مساله (۳۷۱): اگر کسی رمی جمرات سه گانه را فراموش کند و از منی خارج شود و به مکه بیاید پس اگر در ایام تشریق (یازدهم و دوازدهم و سیزدهم) یادش آمد باید برگردد و بجا آورد و اگر متمکن نیست باید نائب بگیرد و اگر بعد از ایام تشریق یادش بیاید یا عمداً تعویق بیندازد تا بعد احتیاط واجب آن است که خودش یا نائبش از مکه برگردد و بجا آورد و در سال دیگر هم در ایامی که فوت شده است خودش یا نائبش قضا کند.

مساله (۳۷۲): کسی که از انداختن سنگ عذری داشته باشد مثل آنکه مریض باشد یا طفل باشد که نتواند رمی کند یا علیل باشد یا از شدت بی حالی نتواند باید نائبش بجا آورد.

مساله (۳۷۳): اگر بعد از انداختن سنگها شک کند که کیفیت آن صحیح بوده یا نه اعتنا نکند.

مساله (۳۷۴): اگر بعد از گذشتن وقت هر سه روز یقین کند که یک روز را رمی نکرده و نداند کدام روز است رمی سه جمره را به ترتیب به قصد مافی الذمه انجام بدهد.

مساله (۳۷۵): زنها و مراقبین آنها و افراد ضعیفی که مجازند بعد از نصف شب از مشعر الحرام به منی وارد شوند اگر از رمی در روز معذورند می توانند شب رمی کنند بلکه زنها مطلقاً مجازند همان شب رمی نمایند.

مساله (۳۷۶): در طبقه دوم جمرات رمی جایز است و لازم نیست در طبقه اول رمی نمایند.

مساله (۳۷۷): کسانی که عذر دارند از اینکه روز عید رمی کنند می توانند شب قبل از آن یا شب

بعـد از آن رمی کننـد و اگر از رمی روز یازدهم نیز معذورنـد می توانند بعد از رمی بجای روز عید، در شب یازدهم رمی روز یازدهم را هم انجام دهند.

مساله (۳۷۸): کسانی که از رمی در روز معذورنـد چنانکه می تواننـد شب رمی کنند می توانند برای رمی در روز نیز از طرف خود نائب بگیرند.

مساله (۳۷۹): چون نائب باید بتواند اعمال اختیاری حج را انجام دهد کسـی که از ابتدا می دانسته که نمی تواند روز رمی کند نمی تواند نائب شود.

مساله (۳۸۰): زنها که شارع مقـدس برای آنها ارفاق قائل شـده و اجازه داده است که به وقوف اضـطراری مشـعر اکتفا کننـد و بعد از نصف شب از مشـعر به منی کوچ کنند و همچنین در شب رمی جمرات کنند می توانند از مرد در حج نیابت کنند و این موضوع غیر از مرد در حج نیابت کنند و این موضوع غیر از نیابت ذوی الاعذار است که جایز نیست.

مساله (۳۸۱): کسـی که خودش باید رمی جمره کند و می خواهد از طرف دیگری هم به نیابت رمی جمره بکند می تواند اول رمی جمره خودش را انجـام بدهـد و بعـد از آن رمی جمره نیـابی را بجـا بیـاورد و می توانـد به عکس اول رمی نیابی را انجام بدهد از آن طرف خود رمی کند.

مساله (۳۸۲): اگر کسـی رمی جمره ی عقبه را در روز عیـد غلط انجام داده و روز دوازدهم یا سـیزدهم متوجه شـده است لازم است قضای رمی جمره عقبه را انجام بدهد ولی تکرار رمی روز یازدهم و دوازدهم لازم نیست

مساله (۳۸۳): کسی که نتوانسته است ذبح

کند و حلق و یا تقصیر نیز نکرده است می تواند رمی روز یازدهم و بعد از آن را انجام بدهد.

مستحبات منی

بـدان که برای حاج مسـتحب است که روز یازدهم و دوازدهم و سـیزدهم را در منی بماند، و حتی به جهت طواف مسـتحب از منی بیرون نرود، و تکبیر گفتن در منی بعـد از پـانزده نمـاز و در غیر منی بعـد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عیـد اسـت مستحب می باشد و بعضی آن را واجب دانسته اند و بهتر در کیفیت تکبیر آن است که بگوید:

«اللهُ أکبرُ اللهُ أکبرُ لاـ إله ألاـ اللهُ وَ اللهُ أکبرُ اللهُ أکبرُ وَ للهِ الحَمـدُ اللهُ أکبرُ عَلی مـا هَـدانا اللهُ أکبرُ عَلی مـا رَزَقَنا مِن بَهیمَهِ الأنعامِ وَ الحَمدُ للهِ عَلی ما أبْلانا».

و مسـتحب است مادامی که در منی اقامت دارد نمازهای واجب و مستحب را در مسجد خیف بجا آورد، و در حدیث است که صـد رکعت نماز در مسـجد خیف با عبادت هفتاد سال برابر است، و هر کس در آنجا صد مرتبه «سـبحان الله» بگوید ثواب آن برابر ثواب بنـده آزاد کردن است، و هر کس در آنجـا صـد مرتبه «لا اله الا الله» بگویـد ثواب آن برابر است با ثواب کسـی که إحیـا نفس کرده باشـد و هر کس در آنجا صـد مرتبه «الحمـد لله» بگویـد ثواب آن برابر است با ثواب خراج عراقین که در راه خدا تصدق نماید.

مستحبات دیگر مکه معظمه

آداب و مستحبات دیگر در مکه معظمه از این قرار است:

۱- زیاد ذکر خدا نمودن و خواندن قرآن.

۲- ختم نمودن قرآن.

۳- خوردن از آب زمزم و بعد از خوردن این دعا را بخواند: «اَللّهمَّ اجْعَلهُ عِلماً نافِعاً، وَ رِزقاً واسِعاً، وَ شفاءً مِن کُلِّ داءٍ وَ سُقمٍ».

و نیز بگوید:

«بِسمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ الشُّکرُ لِلّهِ».

۴- نظر نمودن به کعبه و بسیار تکرار کردن آن.

۵- در هر شبانه روز ده مرتبه طواف نمودن، در اول شب سه طواف، و در آخر شب سه طواف، و پس از دخول صبح دو طواف، و بعد از ظهر دو طواف.

۶- هنگام توقف در مکه به عدد ایام سال، یعنی سیصد و شصت مرتبه طواف نماید و اگر این مقدار نشد پنجاه و دو مرتبه و اگر آن هم میسور نشد هر مقداری که بتواند.

۷- به خانه کعبه داخل شود خصوصاً کسی که سفر اول او است و مستحب است قبل از دخول غسل بنماید و در وقت داخل شدن بگوید: «اَللّهمَّ إنَّکَ قُلتَ وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً فَآمِنِّی مِنْ عَذابِ النّارِ».

پس دو رکعت نماز بین دو ستون بر سنگ قرمز بگذارد در رکعت اول بعد از حمد «حم سجده» و در رکعت دوم بعد از حمد، پنجاه و پنج آیه از سایر جاهای قرآن بخواند.

۸- دو رکعت نماز خواندن در هر یک از چهار زاویه کعبه و بعد از نماز این دعا را بخواند:

«اَللّهمَّ مَن تَهَیَّأ أوْ تَعَبَّأ أو أعَدَّ أوِ استَعَدَّ لِوِفادَةٍ إلی مَخلُوقٍ رَجاءَ رِفدِهِ وَ جائِزَتِهِ وَ فَوافِلِهِ وَ فَواضِلِهِ فَالَیکَ یا سَیِّدی تَهیِئَتی وَ تَعبِئَتی وَ إعدادِی وَ استِعدادی رَجاءَ رِفدِکَ وَ نَوافِلِکَ وَ جائِزَتِکَ، فَلا تُخَیِّبِ الیَومَ رَجائِی یا مَنْ لا یَخِیبُ عَلَیهِ سائِلٌ وَ لا یَنْقُصُهُ نائِلٌ فَاِنِّی لَم آتِکَ الیَومَ بِعَمَلٍ صالِحٍ قَدَّمتُهُ وَ لا شَفاعَهِ مَخلُوقٍ رَجَوتُهُ وَ لکِنِّی أتَیتُکَ مُقِرّاً بِالظُّلمِ وَ الإساءَهِ عَلی نفسی فانهُ لا حُجَّهَ لِی وَ لا عُذْرَ فَأسألُکَ یا مَن هُوَ کَذلِکَ

أنْ تُصَلّيَ عَلى مُحَّمدٍ وَ آلِهِ وَ تُعطِيَنى مَسألَتِي وَ تَقْلِبَنِى بِرَغبَتِى وَ لاـ تَرُدَّنِى مَجبُوهاً مَمنُوعاً وَ لا خائِباً يا عَظِيمُ يا عَظِيمُ يا عَظِيمُ أرْجُوكَ لِلْعَظِيم، أسألُكَ يا عَظِيمُ أنْ تَغفِرَ لِيَ الذَّنبَ العَظِيمَ لا إلهَ إلاّ أنتَ».

و مستحب است هنگام خروج از کعبه سه مرتبه «الله أكبر» بگوید پس بگوید: «اَللّهمَّ لا تَجهَد بَلاءَنَا رَبَّنَا وَ لا تُشمِت بِنا أعداءَنا فَإنَّكَ أنتَ الضَّارُ النَّافِعُ»

بعداً پایین آمده و پله ها را دست چپ قرار داده کعبه را استقبال نماید و نزد پله دو رکعت نماز بخواند.

استحباب عمره مفرده

بدان که بعد از فراغ از اعمال حج در صورتی که میسور باشد مستحب است عمره مفرده بجا آورده شود و فاصله معینی میان این عمره و عمره سابق که در اعمال حج تمتع ذکر شد و همچنین میان دو عمره مفرده و غیر آن معتبر نیست و می تواند هر روز یک عمره بجا بیاورد.

طواف وداع

بدان که برای کسی که می خواهد از مکه بیرون رود مستحب است طواف وداع نماید، و در هر شوطی حجرالاسود و رکن یمانی را در صورت امکان استلام نماید و چون به مستجار رسد مستحباتی که قبلًا برای آن مکان ذکر شد بجا آورد و آنچه خواهد دعا نماید بعداً حجر الاسود را استلام نموده و شکم خود را به خانه کعبه بچسباند یک دست را بر حجر و دست دیگر را بطرف درب گذشته و حمد و ثنای الهی نماید و صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد و این دعا را بخواند:

«اَللّهمَّ صَلِّ عَلى مُحمَّدٍ عَبدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أمِينِكَ وَ حَبِيبِكَ وَ نَجِيبِكَ وَ خِيَرَتِكَ مِن خَلقِكَ، اَللّهمَّ كَما بَلَّغَ رِسالاتِكَ وَ جاهَدَ فى سَبِيلِكَ وَ صَدَعَ بِأمرِكَ وَ اُوذِيَ فى جَنْبِكَ وَ عَبَدَكَ حَتّى أتاهُ اليَقينُ، اَللّهمَّ اقْلِبنى مُفلِحاً مُنجِحاً مُستَجاباً بِأفضَلِ ما يَرجِعُ بِهِ أحَدٌ مِن وَفدِكَ مَنَ المَغفِرَهِ وَ البَرَكَهِ وَ الرَّحمِهَ وَ الرِّضوانِ وَ العافِيَه».

و مستحب است وقت بیرون آمدن از باب حناطین که مقابل رکن شامی است بیرون رود و از خداوند متعال توفیق مراجعت را بطلبد و وقت بیرون رفتن یک درهم خرما خریده و آن را بر فقرا تصدق نماید.

مسائل متفرقه

مساله (۳۸۴): در وقتی که در «مسجد الحرام» یا «مسجد النبی» نماز جماعت منعقد شد، مؤمنین نباید از آنجا خارج شوند و باید از جماعت تخلف نکنند و با سایر مسلمین به جماعت نماز بخوانند.

مساله (۳۸۵): سجده نمودن بر تمام اقسام سنگها چه مرمر باشد یا سنگهای سیاه معدنی یا سنگ گچ و آهک قبل از آنکه پخته شود، جایز است. و

سنگهایی که در «مسجد الحرام» از این قبیل است سجده بر آنها اشکال ندارد و همین طور در «مسجد رسول الله».

مساله (۳۸۶): در «مکه» و «مدینه» در مسافرخانه و هتل نباید نماز را به جماعت بخوانند در صورتی که مفسده داشته باشد و می توانند در جماعت سایر مسلمین در مساجد شرکت کنند و نماز را به جماعت بخوانند

مساله (۳۸۷): تخییر بین قصر و اتمام در مکه و مدینه اختصاص به مسجد الحرام و مسجد النبی ندارد و در تمام مکه و مدینه شهر هر قدر وسعت پیدا کرده جاری است.

مساله (۳۸۸): در تقصیرهایی که در عمره تمتع کرده است احتیاط واجب آن است که گوسفند یا غیر آن را در مکه سر ببرد، و اگر در حج تقصیر کرد در منی سر ببرد، و در صورت نداشتن قدرت مالی یا پیدا نکردن فقیر مؤمن می تواند در شهر خود یا جای دیگر ذبح کند.

مساله (۳۸۹): کسی که در میقات یا محاذی آن یا جای دیگری که تکلیف اقتضاء می کرد محرم شد نمی تواند احرام خود را بهم بزند و مُحِل شود برای رفتن به مدینه منوره یا برای مقصد دیگری، و اگر لباس احرام را هم بکند و قصد بیرون آمدن از احرام را بکند احرامش بهم نمی خورد، و آنچه بواسطه احرام بر او حرام شده حلال نمی شود، و اگر کاری که موجب کفاره است بجا آورد باید کفاره بدهد.

مساله (۳۹۰): اگر بواسطه عذری مثل مرض نتواند لباس دوخته خود را بکند و لباس احرام بپوشد باید در میقات یا محاذات آن نیت عمره و یا حج کند و لبیک بگوید،

و کافی است، و هر وقت عـذرش بر طرف شد جامه دوخته را بکند، و لباس احرام بپوشد، و لازم نیست به میقات برگردد، ولی برای پوشیدن لباس دوخته باید یک گوسفند قربانی کند.

مساله (۳۹۱): کسی که از روی ندانستن مساله یا نسیان از حکم یا موضوع یا غفلت، بعضی از محرمات احرام را ارتکاب نمود کفاره ندارد مگر صید که در هر صورت کفاره دارد، پس در غیر صید فقط ارتکاب از روی عمد و علم موجب کفاره است.

مساله (۳۹۲): عمره تمتع و حـج تمتع باید در یکسال واقع شوند، پس اگر در یک سال عمره تمتع بجا آورد در سال دیگر حج تمتع صحیح نمی باشد.

مساله (۳۹۳): کسی که وظیفه اش حج تمتع است باید در حالی که می خواهد احرام عمره ببندد نیت آن داشته باشد که عمره تمتع کنـد و بعـد از آن حـج تمتع اگر چه به نیت ارتکازی اجمالی، پس اگر نیت عمره مفرده بکنـد و بعد بخواهد آن را عمره تمتع قرار دهد حج او اشکال پیدا می کند.

مساله (۳۹۴): اگر بعـد از مشـغول شـدن به حـج تمتع شک کنـد که عمره تمتع را بجا آورد یا نه یا شک کنـد که صـحیح بجا آورد یا نه اعتنا نکند و عملش صحیح است.

مساله (۳۹۵): در هر یـک از اعمـال عمره و حـج اگر شک کنـد بعـد از آنکه وارد عملی شـده باشـد که مترتب بر اوست اعتنا نکند، چه شک کند که آورده یا نه، یا شک کند که صحیح آورده یا فاسد.

مساله (۳۹۶): باید عمره تمتع و حج تمتع هر دو در ماههای حج واقع شود، و

ماههای حج، شوال و ذی القعده و ذی الحجه است. پس اگر کسی در شوال یا ذی القعده عمره تمتع بجا آورد و در موقع حج، حج تمتع بجا آورد صحیح است، و اگر قبل از شوال بخواهد عمره تمتع بجا آورد صحیح نیست اگر چه بعض اعمال عمره قبل از شوال واقع شود و بقیه در شوال یا سایر ماههای حج.

مساله (۳۹۷): کسی که به احرام عمره تمتع وارد مکه شد در صورتی که حج او فوت شده قصد عمره مفرده کند، و به همان احرامی که بسته، عمره مفرده بجا آورد و از احرام خارج شود، و اگر حج بر او مستقر بوده یا سال دیگر شرایط استطاعت را دارا باشد باید به حج برود.

مساله (۳۹۸): شرایطی که برای هدی است که در حج تمتع باید ذبح کند هیچ یک در حیوانی که برای کفاره تقصیر باید قربانی کند معتبر نیست پس می تواند گوسفند خصی و معیوب را برای کفاره قربانی کند.

مساله (۳۹۹): غیر از هدی تمتع از هدی هایی که برای کفاره یا چیز دیگر بر انسان واجب می شود نمی تواند شخص کفاره دهنده از گوشت آنها بخورد، و اما از قربانی استحبابی، جایز است بخورد.

مساله (۴۰۰): مصرف کفارات، فقرا و مساکین هستند.

مساله (۴۰۱): اگر در حرم چیزی پیدا کرد بر داشتن آن کراهت شدید دارد، بلکه احتیاط در بر نداشتن است.

مساله (۴۰۲): اگر «لقطه» حرم را بر داشت و از یک درهم کمتر باشد می تواند قصد تملک آن را بکند و آن را مصرف کند، و ضامن صاحبش نیست، و چنانکه تملک نکرد و تفریط نکرد ضامن نیست،

ولی اگر بدون تملک نگاه داشت و در نگاهداری کوتاهی و تفریط کرد ضامن است، و اگر قصد تملک کرد و صاحبش قبل از تلف شدن پیدا شد باید آن را به صاحبش رد کند.

مساله (۴۰۳): اگر لقطه را که در حرم برداشت یک درهم یا بیشتر ارزش داشت باید یک سال تعریف کند و از صاحبش جستجو کند، پس اگر نیافت او را بعد از یک سال، مخیر است بین دو امر: یکی آنکه آن را برای صاحبش حفظ کند، در این صورت اگر در نگاهداری کوتاهی نکرد ضامن نیست در صورت تلف. دوم آنکه آن را برای صاحبش صدقه بدهد، لکن اگر صاحبش پیدا شد و راضی به صدقه نشد باید عوضش را به او بدهد، و جایز نیست آن را تملک کند، و اگر تملک کند مالک نمی شود و ضامن هم می شود.

مساله (۴۰۴): کسی که بعد از محرم شدن نتوانسته باشد وظیفه ای انجام دهد که محل شود اگر مصدود یا محصور است باید به وظیفه آنها که در آخر مناسک ذکر شده عمل نماید و اگر مصدود یا محصور نیست در بعض موارد با انجام عمره مفرده می تواند مُحِل شود.

مساله (۴۰۵): در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم سجده کردن روی فرشهای مسجد مانع ندارد، و لازم نیست در جایی که سنگ است نماز بخوانند، و لازم نیست حصیر یا نحو آن با خود ببرند، ولی اگر مراعات کنند که موجب وهن نشود و حصیر برای جا نماز با خود داشته باشند و روی آن نماز بخوانند به طوری که متعارف سایر مسلمین است اشکال

ندارد، لکن تأکید می شود که از عملی که موجب هتك و انگشت نما شدن باشد اجتناب نمایند.

مساله (۴۰۶) س: در مسجد النبی بعد از اتمام نماز جماعت، آیا می توان روی فرشهای مسجد سجده نمود و یا اینکه باید برود در جایی که سنگفرش است و بر سنگ نماز بخواند؟

ج- لازم نیست بجای دیگر که سنگ مفروش است برود.

مساله (۴۰۷) س: کسی که نماز را در مسجد الحرام به نحو استداره خوانده است، به طوری که رو در روی امام جماعت و یا طرفین او ایستاده بوده است، آیا این نماز احتیاج به اعاده دارد؟

ج- با وضع فعلی نیاز به اعاده ندارد.

مساله (۴۰۸) س: در صورتی که شخص نمازگزار وارد یکی از مساجد مدینه منوره و یا مکه معظمه شد و مشاهده کرد که جماعت خاتمه یافته است، ولی نمازگزاران در مسجد هستند، آیا می تواند نماز را فُرادا بر طبق شرایط موجود بجای آورد یا باید بیاید مسافرخانه و یا هتل و نمازش را با چیزی که سجده برآن صحیح است انجام دهد؟

ج- می تواند در همان جا و بر طبق نماز آنان بجا آورد.

مساله (۴۰۹) س: حصیرهایی که در حجاز مورد استفاده حجاج ایرانی و غیر ایرانی واقع می شود سجده بر آن جایز است یا خیر، با ملاحظه اینکه حصیر مزبور با نخ مخلوط است؟

ج- اگر عرفاً حصیر صدق می کند سجده بر آن مانع ندارد.

مساله (۴۱۰) س: اگر انجام نماز به کیفیتی باشد که معلوم نیست موافق نظر اهل سنت باشد، مانند سجده بر پشت نمازگزاران صف جلو، و عدم رعایت اتصال و ... آیا نماز در این گونه موارد

باید اعاده شود؟

ج- اعاده دارد.

مساله (۴۱۱) س: آیا حائض و جنب می توانند از مقدار توسعه یافته مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم عبور کنند یا خیر؟

ج- نمی توانند.

مساله (۴۱۲) س: کسانی که برای شرکت در نماز مغرب در مکه و مدینه وارد مساجد می شوند و نمازهای خود را با جماعت می خوانند، آیا جایز است بلافاصله بعد از نماز جماعت نماز عشا را بخوانند یا نه؟

ج- مانع ندارد، و اگر وقت نشده باید صبر کنند.

مساله (۴۱۳) س: کسی خیال می کرد که بر سنگهای فرش شده در مسجد الحرام – زاده الله شرفاً – سجده صحیح نیست و بر پشت دست سجده می کرده است، آیا نمازهایی که به این نحو خوانده چه حکمی دارد؟

ج- صحیح نیست.

مساله (۴۱۴) س: در لیالی مقمره در مکه کسانی که نماز صبح را به جماعت با سایر مسلمین می خوانند، آیا باید بعد از روشن شدن هم دوباره بخوانند، یا همان نماز که به جماعت خوانده اند، کافی است؟

ج- در فرض مرقوم، جماعت صحیح است و اعاده ندارد.

مساله (۴۱۵) س: کسی که قصد کرده است که تا پایان روز ترویه (هشتم ذی الحجه) در مکه اقامت نماید، به تصور اینکه از آغاز ورودش به مکه تا روز ترویه ده روز است، و بر این اساس، چند روز نماز را تمام خواند، بعد خلاف آن ثابت گردید و معلوم شد ده روز نبوده است، وظیفه او در نماز چیست؟ آیا تمام است یا قصر؟

ج- اگر واقع ده روز را قصد کرد و بعد خلاف آن معلوم شده است، مثل اینکه یقین داشت

که ماه سی روز است و روز ترویه مثلاً سه شنبه است، بعداً معلوم شد ماه ۲۹ روز است و روز ترویه دوشنبه است، باید نماز را تمام بخواند، و اگر واقع آن را قصد ندارد و فقط خیال می کند که ده روز می ماند، مثل اینکه می داند ماه ۲۹ روز و ترویه دوشنبه است ولی در حساب اشتباه کرده و خیال می کند تا آن روز ده روز است در حالی که واقعاً نیست، باید بعد از کشف خلاف نماز ها را جمع بخواند علی الاحوط، و تمام خوانده را نیز قصراً قضا نماید.

مساله (۴۱۶) س: شخصی مقلد هیچ یک از فقها نبوده، مثلاً ده سال، حالا می خواهد تقلید کند، در این ده سال مکه هم رفته است، آیا عبادت های او مثل نماز و روزه حجش صحیح است یا نه؟

ج- اگر اعمالش مطابق فتوای کسی که باید از او تقلید کند باشد صحیح است.

مساله (۴۱۷) س: قرآن هایی که در مسجد الحرام است، بر بعضی نوشته شده که وقف است، ولی بر بعضی دیگر نوشته نشده است شایع است آنها که کلمه وقف و یا عبادت دیگری که مفهم وقف بودن باشد ندارد جایز است بردارند و چنین کاری احیاناً شده است، بفرمایید جایز است یا نه؟

ج- برداشتن آنها بدون اینکه از متصدی ذیربط بگیرند، جایز نیست و باید برگردانده شود.

مساله (۴۱۸) س: آیا مقداری از سنگ صفا و مروه، یا از مشعر را می شود با خود آورد یا نه؟

ج- از صفا و مروه جایز نیست، و از مشعر مانع ندارد.

مساله (۴۱۹) س: نیت تیمم از حدث اکبر در

مسجدین چیست؟

ج- اگر در مسجد جنب شده باید فوراً خارج شود و برای خروج از مسجد تیمم بدل از غسل جنابت کند و با این التفات اگر تیمم کند صحیح و با نیت است.

مساله (۴۲۰) س: در تطهیر مسجد الحرام به نحوی که عین نجاست را بر طرف می کنند و بعد با ظرف آب می ریزند و می شویند و از هر طرف با آب قلیل شسته می شود، انسان به نجاست تمام مسجد علم عادی پیدا می کند، آیا جواز سجده بر آن سنگها از باب عسر و حرج است یا جهت دیگر؟

ج- علم پیدا نمی شود، و با فرض شک نباید اعتنا شود.

مساله (۴۲۱) س: شخصی بدون اینکه خمس مال خود را بپردازد به حج رفته است و الآن می خواهد بپردازد، آیا حج او صحیح است یا خیر؟

ج- اگر لباس احرام و قربانی با پول غیر مخمس نبوده، عمل او اشکال ندارد، و در غیر این صورت تفصیلاتی دارد که به رساله مراجعه شود.

مساله (۴۲۲) س: اینجانب که تحت تکفل پدرم هستم اگر خدا بخواهد سال آینده به اتفاق مادرم به زیارت خانه خدا مشرف خواهم شد، لازم به یادآوری است که هزینه این سفر را از پولهایی که پدرم طی هفت یا هشت سال به عنوان هفتگی و یا پولی که برای پس انداز به ما داده پرداخته ایم، قابل ذکر است که پدرم تا این تاریخ هیچ گونه وجهی به عنوان خمس نپرداخته است، خواهشمندم مرقوم بفرمایید که حج ما با این پول چه صورتی پیدا می کند؟

ج- اگر یقین به وجود خمس در پول مزبور ندارید حج اشکال

ندارد، و اگر یقین به وجود خمس در مال دارید لازم است احرام و قربانی را از مال حلال یقینی تهیه نمایید.

مساله (۴۲۳) س: فرموده اید اگر از طرف قاضی مکه حکم شد که فلان روز عید است و ما یقین به خلاف نداشته باشیم متابعت آنان جایز است، آیا اگر در همین فرض بتوان احتیاط کرد و وقوف عرفات و مشعر و اعمال منی را بدون محذور انجام داد تا متابعت قطعی شود، آیا این کار لازم است یا نه؟

ج- باید تبعیت کنند ولو با علم به خلاف.

مساله (۴۲۴) س: آیا شخص فقیر می تواند گوشت کفار تقصیر خود را به مصرف فقرایی که نان خور او هستند برساند؟

ج- برای کسانی که نفقه آنان بر او واجب است نمی شود صرف نمود.

مساله (۴۲۵) س: کفاراتی که در احرام عمره تمتع بر گردن انسان می آید، در مکه معلوم است که فقیر مومن نیست، آیا باید صبر کند تا در محل، ذبح کند و به فقیر بدهد و این تأخیر عمدی مانع ندارد؟

ج- تأخیر عمدی خلاف احتیاط است، و در هر صورت ذبح در محل و دادن به فقرا کفایت می کند.

مساله (۴۲۶) س: اگر شخصی در مکه یا مدینه پول سعودی پیدا کند که نمی داند متعلق به ایرانی است یا غیر ایرانی، وظیفه او چیست؟

ج- با یأس از پیدا شدن صاحبش از طرف او به فقیر صدقه بدهد علی الاحوط.

مساله (۴۲۷) س: زنی به همراه شوهرش در روز یازدهم جهت رمی به طرف جمرات حرکت می کند که بر اثر شدت گرمی هوا و کثرت جمعیت شوهر خود را گم می کند، حالت

اضطراب و شوکه شدن به او دست می دهد و به زمین می افتد، مأمورین او را به بیمارستان منتقل می کنند، بعد از چهار روز تفحص و جستجوی زیاد در بیمارستان پیدا می شود که قادر به سخن گفتن نبوده و حتی قادر به انجام بقیه اعمال حج نمی باشد و در فاصله این مدت همراهان او شوهرش را تکلیف می کنند که به نیابت از خانواده خودش بقیه اعمال او را انجام دهد، آنچه مسلم است این بوده که شوهر در حال ناراحتی و اضطراب و حواس پرتی بوده، ولی از او که سوال می شود اعمال نیابتی را انجام دادید یا نه جواب می دهد بلی انجام دادم، پس از مراجعت از حج شوهرش قسم جلاله یاد می کند که من حالم بجا نبوده، و اعمال نیابتی را انجام ندادم و اظهار می کند که اجتماع ما با هم حرام است، آیا حج صحیح است یا نه؟ و در صورت عدم صحت آیا با نیابت کفایت می کند یا اینکه لازم است خودش بقیه اعمال حج را انجام دهد و قربانی که به واسطه عدم بیتوته در منی می باشد، آیا در محل خودش ذبح کند کافی است و یا باید به منی فرستاده شود؟

ج- اگر اعمال روز عید را انجام داده و اعمال مکه را انجام نداده در صورتی که می تواند خودش به مکه برود باید خودش آنها را انجام دهد، و اگر معذور است نایب بگیرد، و قربانی مورد سوال در محل خودش هم صحیح است، و لازم نیست به منی فرستاده شود، و رمی ایّامی که انجام نشده،

سال بعد باید قضا شود، و اگر خودش نمی تواند برود، نیابت کافی است.

مساله (۴۲۸) س: شخصی در سال ۱۳۶۱ به حج مشرف می شود و در مغرب روز نهم ذیحجه با وانت کارگری بدون توقف در مشعر الحرام به منی رفته، و در خارج منی به دست غیر مومن قربانی کرده به نیت محرم و در خارج منی سر تراشیده است، تکلیف این شخص چیست، آیا می تواند به نیت دیگری یا برای خودش به حج مشرف شود؟

ج- بنابر احتیاط واجب باید قربانی و سر تراشی و اعمال مکه را اعاده کند و عمره مفرده ای هم بجا آورد و دو مرتبه اصل حج را هم انجام دهد و تا سر تراشی و اعمال بعد از آن انجام نگرفته و عمره مفرده را انجام نداده، باقی بر احرام است.

مساله (۴۲۹) س: آیا در عرفات و منی و مشعر و بعد از مراجعت از اماکن مزبور در صورتی که مسافت شرعی محقق نشود وظیفه حجاجی که قبلاً در مکه معظمه قصد اقامت کرده اند از حیث قصر و اتمام چیست؟

ج- در فرض مذکور تمام است.

مساله (۴۳۰) س: بعضی از حجاج در مکه قصد اقامه کرده اند، چه بطن مکه یا محلات آن مثل شیشه و ربع الذاخر یا سفله یا حجون، اگر یقین داشته باشند که تا عرفات چهار فرسخ است، نماز را قصر و اگر شک داشته باشند در مسافت شرعی نماز را تمام می خوانند بفرمایید در مراجعت از عرفات و منی، تکلیف آنان از نظر قصر و اتمام چیست؟ با توجه به اینکه توقف آنان در مکه یک روز یا سه روز

یا نه روز است و باید به ایران یا مدینه حرکت کنند؟

ج- در صورت عدم مسافت شرعیه یا شک در آن که در نماز باقی بر تمام هستند، اگر از عرفات که به مکه برمی گردند، از جهت اینکه محل اقامه است می روند و بعد از مکه قصد مسافرت می کنند، در بازگشت به مکه و در خود مکه هم نمازشان تمام است.

مساله (۴۳۱) س: اگر موقف دو روز اختلاف داشته باشد، وظیفه چیست؟

ج- فرقی بین یک روز اختلاف و دو روز در حکم مساله نیست.

مساله (۴۳۲) س: در مواردی که فرموده اید: اگر مشقت یا حرج داشته باشد. بفرمایید منظور از مشقت و حرج شخصی است یا نوعی؟

ج- باید خصوص مساله ملاحظه شود، و اگر حکم دائر مدار حرج و مشقت باشد، شخصی آن منظور است.

مساله (۴۳۳) س: حاجی تمام اعمال عمره و حج را انجام داده بعد فهمید وضویش باطل بوده است، آیا با تدارک طوافها و نماز، حجّ او صحیح است یا نه؟ و بر فرض فساد، چگونه از احرام خارج شود، و وظیفه ی او چیست؟

ج- بلی با تدارک طوافها و نماز، حجّ او صحیح است.

مساله (۴۳۴) س: اگر شخصی مبلغی ارز به فردی بدهد که عوض آن را به قیمت دولتی یا آزاد پول ایرانی بگیرد، چه حکمی دارد؟

ج- در تبدیل پول باید با هم تراضی نمایند، و خلاف مقررات هم نباشد.

مساله (۴۳۵): پیشاهنگانی که می خواهند بدون احرام در عرفات و منی باشند و نمی توانند در آنجا با احرام باشند، می توانند برای ورود به مکه، عمره مفرده انجام دهند و برای حج محرم نشوند، ولی کسی

که مستطیع است نباید این کار را قبول کند و باید عمره و حج تمتع بجا آورد، و در هر صورت اگر محرم شد و با لباس مخیط بود حج او صحیح است، و باید کفاره دهد.

مساله (۴۳۶) س: شخصی بعد از احرام عمره تمتع دیوانه شده است، دوستان او بدون اجازه برای او نایب می گیرند و یا تبرعاً باقی اعمال او را انجام می دهند، آیا این اعمال برای شخص اول مجزی است و از احرام خارج می شود یا نه؟ و اگر پولی خرج شد، آیا می شود از ولی کسی که دیوانه شده گرفت یا نه؟

ج- نیابت مزبور کفایت نمی کند، و شخص اول همچنان در احرام باقی است، و پولی که خرج شده از مال کسی است که خرج کرده است و نمی تواند به دیگری رجوع کند، مگر آنکه مغرور شده باشد.

مساله (۴۳۷) س: آیا عمره و حج به واسطه جماع، یا ترک طواف، یا ترک احد الموقفین، فاسد می شود یا نه؟ و بر فرض فساد، چگونه باید از احرام خارج شود؟

ج- تفصیل موارد فساد قبلاً ذکر شده، و جماع در عمره تمتع مفسد نیست، و چنانچه در حج فساد به واسطه جماع باشد، باید عمل حج را تمام کند گرچه حج فاسد است، و با اتمام حج از احرام خارج می شود ولی در موارد دیگر اگر فساد به ترک وقوف باشد باید به همان احرام حج، عمره ی مفرده بجای آورد و مُحِل شود، و حکم ترک طواف در عمره ی تمتع مفصلاً بیان شده است، و ترک طواف در حج صوری دارد که در محل

خود ذکر شده است.

مساله (۴۳۸) س: کسی که حج او به واسطه ترک وقوفین فاسد شده و باقی اعمال را بجا آورده و بدون عمره مفرده به ایران آمده است، تکلیف فعلی و آینده این محرم چیست؟

ج- به احرام باقی است، و می تواند برای خروج از احرام عمره مفرده انجام دهد.

مساله (۴۳۹) س: آیا قصد ابطال عمره یا حج و یا بعض اجزای آن، مبطل است یا نه؟

ج- قصد ابطال، مبطل نیست.

مساله (۴۴۰) س: آیا مصرف کنسروهای گوشت و ماهی خارجی که در بازار مسلمین به فروش می رسد، جایز است یا نه؟

ج- اگر ندانند از کجا وارد شده یا بدانند که از بلاد مسلمین است مانع ندارد، و اگر بدانند از بلاد کفر وارد می شود، در صورتی محکوم به حلیت است که وارد کننده مسلمان باشد و احتمال بدهند که احراز تذکیه آن را کرده و در دسترس مسلمین قرار داد.

مساله (۴۴۱): مسافر در چهار جا میان تمام خواندن نماز و شکسته خواندن مخیر است در شهر مکه و مدینه – هر قدر که وسعت پیدا کرده باشند – و مسجد کوفه و حائر حضرت سیدالشهدا علیه السلام.

نیابت در حج

نیابت در حج

مساله (۴۴۲): در نایب، اموری شرط است:

۱) بلوغ، بنابر احتیاط واجب.

۲) عقل.

۳) ایمان.

۴) وثوق و اطمینان به انجام دادن او، و اما بعد از اجرا عمل نائب، لازم نیست اطمینان به صحت آن و در صورت شک در صحت، حکم به صحت می شود و استنابه صحیح است هر چند قبل از عمل، شک داشته باشد.

۵) معرفت نائب به افعال و احکام حج ولو با ارشاد کسی در حال عمل.

۶) ذمه نائب مشغول به

حج واجبی در آن سال نباشد.

۷) معذور در ترک بعض افعال حج نباشد.

مساله (۴۴۳): در منوب عنه، اموری شرط است:

۱- اسلام و ایمان

۲- در حج واجب شرط است که منوب عنه فوت شده باشد یا اگر زنده است حج بر او مستقر شده و خودش از جهت مرضی که امید خوب شدن آن نیست یا از جهت پیری نتواند به حج برود و در حج استحبابی این شرط نیست و در منوب عنه بلوغ و عقل شرط نیست و مماثله بین نائب و منوب عنه نیز شرط نیست و جایز است کسی که تاکنون به حج نرفته و مستطیع نیست برای دیگری نائب شود.

مساله (۴۴۴): نائب باید در عمل قصد نیابت نماید و منوب عنه را در نیت تعیین کند ولو اجمالاً و شرط نیست اسم او را ذکر کند، گر چه مستحب است.

مساله (۴۴۵): ذمه منوب عنه فارغ نمی شود مگر به اینکه نائب، عمل را صحیحاً انجام دهد. بلی اگر نائب بعد از احرام و دخول حرم بمیرد، از منوب عنه مجزی است.

مساله (۴۴۶): لباس احرام و پول قربانی در حج نیابی بر اجیر است مگر در صورتی که شرط شده باشد که مستاجر بدهد و همچنین اگر اجیر موجبات کفاره را انجام دهد کفاره بر عهده خود او است نه مستأجر.

مساله (۴۴۷): نائب در طواف نساء نیز باید قصد منوب عنه نماید و احتیاط استحبابی آن است که به قصد مافی الذمه بجا آورد.

مساله (۴۴۷): اگر نائب طواف نساء را صحیحاً انجام ندهد زن بر او حلال نمی شود و بر منوب عنه چیزی نیست.

مساله (۴۴۹): استیجار کسی که وقتش از اتمام

حج تمتع، ضیق شده و وظیفه او عدول به افراد است، برای کسی که وظیفه او حج تمتع است صحیح نیست، بلی اگر در سعه ی وقت او را اجیر کرد و بعد وقت ضیق شد باید عدول کند و از منوب عنه مجزی نیست.

مساله (۴۵۰): در حج واجب نیابت یک نفر از چند نفر در یک سال جایز نیست و در غیر واجب مانع ندارد.

مساله (۴۵۱): کسی که حج بر او مستقر شده یعنی سال اول استطاعت حج نرفته اگر بواسطه مرض، یا پیری قدرت رفتن ندارد یا رفتن برای او، حرج و مشقت دارد واجب است نائب بگیرد، در صورتی که امید خوب شدن و قدرت پیدا کردن نداشته باشد، و به احتیاط واجب باید فوراً نائب بگیرد و اگر مستقر نشده باشد بر او اقوی عدم وجوب است.

مساله (۴۵۲): بعد از آنکه نائب عمل را بجا آورد، حج از معذور ساقط می شود و لازم نیست خودش حج کند اگر چه عذرش بر طرف شود و اما اگر قبل از اتمام حج عذر برطرف شد، چه قبل از احرام یا بعد، باید خودش حج برود.

مساله (۴۵۳): کسی که حج بر او واجب باشد چه سال استطاعتش باشد و چه حج بر او مستقر شده باشد جایز نیست نیابت کند از غیر، و اگر نیابت کند باطل است، چه عالم به حکم باشد یا نباشد.

مساله (۴۵۴): اگر اجیر برای حجه الاسلام بعد از احرام بستن و داخل شدن در حرم بمیرد کفایت می کند از حج کسی که برای او بجا آورده است، و لازم نیست حج کردن برای او، و اگر قبل

از احرام یـا بعـد از آن و قبـل از داخـل شـدن در حرم بمیرد بایـد دو مرتبه اجیر بگیرنـد، و همین حکم را دارد کسـی که برای خودش به حج برود.

مساله (۴۵۵): اگر کسی را برای حج اجیر کردند و قرار نگذاشتند که اجرت برای خصوص عمل باشد یا در مقابل عمل و رفت و آمـد ها باشـد، پس اگر قبل از داخل شدن در حرم مرد، ظاهراً مسـتحق اجرت رفتن تا محل موت می باشد، و همین طور اگر بعد از احرام و دخول حرم بمیرد بیشتر از آن چه ذکر شد و اجرت احرام مسـتحق نیست، اگر چه حج از میت ساقط می شود، و اگر بعض اعمـال را بجـا آورد و مرد مسـتحق اجرت آن اعمـال نیز می باشـد و اگر اعمـال را به نحوی بجـا آورده است که در عرف گفته شود که عمره و حج را بجا آورد، مستحق تمام اجرت است اگر چه بعض اعمال را که مضر به صحت حج نیست و محتاج به اعاده نیست نسیاناً ترک کرده باشد.

مساله (۴۵۶): کسی که به عنوان نیابت رفت به مکه، و خودش حج واجب بجا نیاورده، احتیاط آن است که بعد از عمل نیابت، برای خودش عمره مفرده بجا آورد و این احتیاط واجب نیست لکن خیلی مطلوب است.

مساله (۴۵۷): کسـی که اجیر شده برای حج تمتع، می تواند اجیر دیگری شود برای طواف یا ذبح یا سعی یا عمره مفرده بعد از عمل حج، چنانچه می تواند برای خودش طواف و عمره مفرده بجا آورد.

مساله (۴۵۸): کسی که عذر داشته باشد از بعض اعمال حج نمی شود او

را اجیر کرد برای حج، ولی در نائب معذور به عذر طاری (عارض شدن عذر در اثناء عمل) اشکال ندارد و اگر شخص معذور از اعمال، تبرعاً از غیر، حج بکند، اکتفا کردن به آن اشکال دارد.

مسائل متفرقه نیابت

س (۱): کسی مستطیع بوده و در میقات به نیابت دیگری مُحرم شده و به مکه آمده و عمره ی تمتع را از طرف منوب عنه انجام داده است، وظیفه او چیست؟

ج- با اینکه خودش مستطیع است نیابت او صحیح نیست و احرام او باطل است مگر آنکه به نحو خطا در تطبیق باشد که در این صورت از خودش واقع می شود، و باید برگردد به میقات و از آنجا برای خودش محرم شود. مگر اینکه به نحو خطا در تطبیق باشد که در این صورت از خودش واقع می شود.

س (۲): اگر کسی که نیابت از دیگری گرفته و به حج آمده، از بعض اعمال معذور است آیا می تواند در این اعمال نایب بگیرد، و آیا می تواند پول را به دیگری بدهد که اصل حج را بجا آورد؟

ج- نایب شدن معذور، صحیح نیست و باید پول را به صاحبش برگرداند مگر اینکه از طرف صاحب پول مجاز در نایب گرفتن باشد که در این صورت می تواند دیگری را در اصل عمل حج، نایب کند، و در صورتی که بدون اجازه، نیابت را به دیگری واگذار کرد و او عمل را انجام داد، حج از طرف منوب عنه واقع می شود ولی پول را باید به صاحبش برگرداند و صاحب پول ضامن چیزی نیست و اجرت نایب را باید امر کننده بپردازد.

س(۳): از هر

کـاروان نوعاً چنـد نفر از خـدمه به نیابت آمـده انـد و بناچار بایـد نیمه شب از مشـعر برای انجام کارهای لازم در منی یا همراه ضعفا، به منی بروند، سوال این است که آیا اجیر شدن و نیابت آنان صحیح است یا خیر؟

ج- با توجه به اینکه از معذورین هسـتند و نمی توانند وقوف اختیاری در مشـعر را درک کنند نیابت آنان صحیح نیست، و اگر قبل از استخدام اجیر شده اند باید حج را از طرف خود بجا آورند و وقوف اختیاری را درک نمایند

س (۴): آیا شـخص زنـده در موردی که می تواند نایب بگیرد باید از بلد نایب بگیرد یا از میقات، و اگر دیگری برای او نایب بگیرد کفایت می کند یا خیر؟

ج- نـایب گرفتن از میقـات کفـایت می کنـد، و خودش بایـد نـایب بگیرد و نـایب گرفتن دیگری برای او کـافی نیست مگر از طرف او وکالت داشته باشد.

س (۵): آیا عمره مفرده یا طواف استحبابی را می توانیم به نیابت چند نفر انجام دهیم، و در اعمال آن از جمله طواف نساء نیت همه باید بشود یا نیت بعضی کافی است؟

ج- می توانید به نیابت چند نفر انجام دهید، و باید نیت همه بشود.

س (۶): کسـی را روز عید قبل از حلق دسـتگیر کرده اند و او را به ایران فرستاده اند آیا رفقای او می توانند از او نیابت کنند و بقیه اعمال را انجام دهند یا خیر، و چگونه از احرام خارج می شود؟

ج- بدون اینکه خودش نایب بگیرد نیابت صحیح نیست، و برای خارج شدن از احرام باید به منی بیاید و حلق یا تقصیر کند

و اعمال مترتبه را انجام دهـد و اگر نمی توانـد برود در محل خودش حلق یا تقصـیر نماید و بنابر احتیاط موهای خود را به منی بفرستد، و باید برای اعمال مترتبه نایب بگیرد.

س (۷): افرادی که هر سال به حج می روند — از قبیل خدمه کاروآنها — در محل خود از کسـی نیابت قبول می کنند، ولی در میقـات بر اثر اشـتغال زیاد از نیابت غافل و مُحرم می شونـد، بعـد که متوجه شدنـد دوباره نیت نیابت می کننـد، آیا حـج نیابتی آنان درست است یا حج برای خودشان حساب می شود؟

ج- چون در محل خود نیابت را پـذیرفته و با این قصـد به حج آمده است همین قصد ارتکازی که اگر متوجه شود همان را در نظر می گیرد کافی است و حج برای منوب عنه واقع می شود.

س (۸): شخصـی در میقات برای خودش محرم می شود و تلبیه می گویـد، بعد به فکر می افتد که چون خودش حج واجب را در سالهـای گذشـته بجـا آورده، برای پـدر یـا مادر یا یکی از خویشاونـدان دیگرش حـج تبرعی بجا آورد، آیا می شود با نیت عدول کند، و یا دوباره به نیت شخص مورد نظر محرم شود یا خیر؟

ج- اگر به احرام صـحیحی محرم شـده، نمی توانـد نیت را عوض کند و باید عملش را به همان نیتی که در احرام داشـته، اتمام کند.

س (۹): نـایبی در احرام عمره تمتع بعـد از اینکه وارد مکه شـد شـک می کنـد که نیت نیـابت کرده یـا نه، آیـا بایـد به میقات برگردد و مجدداً به نیابت محرم شود، یا اصلاً حج برای خودش

حساب می شود و دیگر نمی تواند نایب باشد؟

ج- در نیت، خطور لازم نیست، و چون انگیزه او در حال احرام نیابت بوده، عمل را به نیابت انجام دهد، و کافی است.

س (۱۰): زنی در عرفات در روز نهم دیوانه شد، او را به بیمارستان بردند و تا آخرین وقتی که می توانستند همراهان او در مکه بمانند باقی ماندند، خوب نشد، آیا شوهرش که با او است می تواند برای او نایب بگیرد، و یا خودش باقی اعمال را انجام دهد یا نه؟

ج- مجنون تکلیف ندارد، و نمی توانند برای او نایب بگیرند، و اگر عاقل شد حکم اشخاص محرم دیگر را دارد.

س (۱۱): هر گاه کسی مریض شود، بطوری که بعد از احرام عمره، قادر به انجام اعمال نباشد، آیا کسی که برای عمره تمتع مستحبی محرم شده و عمره را انجام داده است، می تواند در حج نایب او شود یا خیر؟

ج- کسی که برای عمره تمتع محرم شده ولو مستحبی، نمی تواند در اصل عمره یا حج برای دیگری نایب شود و باید عملش را اتمام کند، ولی اگر مریض فقط قادر به انجام طواف و سعی نباشد و بتواند وقوفین را درک کند و بقیه اعمال را نایب بگیرد، جایز است دیگران را در طواف و سعی و اعمال دیگر نایب قرار دهد، هر چند خودشان هم حج یا عمره بجا می آوردند.

س (۱۲): بنده چون مسئول گروه حج بودم به استناد وظیفه ام که مراقبت از بیماران و عاجزهای گروه بود، وقوف اضطراری انجام دادم، لطفاً وظیفه شرعی اینجانب را بیان فرمایید.

ج- اگر همراه عجزه بوده اید که لازم

بوده با آنان باشید و آنان از وقوف اختیاری معذور بوده اند برای شما هم اشکالی نداشته، بلی اگر نایب کسی شده اید نیابت شما درست نبوده است.

س (۱۳): اگر کسی دفعه اول به صورت خدمه، حج بجا آورده و در دفعه دوم دوباره به مأموریت خدمه عازم مکه معظمه است، آیا می تواند به عنوان پدر یا مادر که فوت شده اند نیابت نماید، و در چنین صورتی آیا حج از عهده پدر و مادرش برداشته می شود؟

ج- مانع ندارد و حج از منوب عنه کافی است، مگر آنکه سال اول، مستطیع نبوده و امسال مستطیع باشد.

س (۱۴): کسانی که مجاز هستند در شب عید قربان بعد از درک اضطراری مشعر به منی بروند، آیا همه ی آنان از ذوی الاعذار می باشند که نیابت ولو تبرعاً مورد اشکال است یا نسبت به استثنا شده است؟

ج- در فرض سوال زنها می توانند نایب شوند، و نیابت در سایر ذوی العذار صحیح نیست.

س (۱۵): شخصی در حج از میتی نیابت کرده و در وقت عقد اجاره برای انجام مناسک، هیچ عذری نداشت، ولی چند سال بعد از انجام حج متوجه شد که در وقوف مشعر الحرام با زنها و مریض ها به عنوان راهنما، وقوف اضطراری کرده و به منی رفته است، و غافل بوده که نایب باید وقوف اختیاری بکند، آیا وظیفه اش چیست؟

ج- عمل مزبور مجزی از حج نیابتی استیجاری نیست، و از جهت اجرت باید به اجیر کننده مراجعه نماید، و یا در صورتی که اجاره، موقت به زمان مخصوصی که منقضی شده، نباشد دوباره حج نیابتی صحیح بجا اورد.

س (۱۶): آیا

می توانم برای مادرم و برای خودم فریضه حج را انجام دهم؟

ج- در یک سال بیش از یک حج واقع نمی شود.

س (۱۷): شخصی به عنوان نیابت در مسجد شجره مُحرم شده و به مکه آمده، در مکه فهمید که خودش مستطیع بوده است، آیا باید اعمال عمره را به قصد خود بجا آورد نسبت به حج نیابی چه وظیفه دارد، و آیا می تواند برای آن نایب بگیرد یا نه؟

ج- احرام او صحیح نبوده است و باید برگردد و برای عمره تمتع، برای خودش مُحرم شود و وظیفه خودش را انجام دهد، و راجع به حج نیابی نمی تواند نایب بگیرد، مگر اجازه داشته باشد یا استیجار او برای مطلق تحصیل حج باشد.

س (۱۸): کسی که نایب بوده و عمره تمتع را انجام داده و بعد ناچار شده است که به ایران بازگردد، آیا می تواند بقیه اعمال را به دیگری واگذار نماید که حج تمتع را انجام دهد؟

ج – نمی تواند.

س (۱۹): آیا شرط ایمان نایب که در اصل نیابت حج شرط است در سایر اعمالی که نیابت در آن جایز است، مثل رمی و طواف، هم شرط است یا خیر؟

ج- در سایر اعمال نیز غیر از ذبح شرط است.

س (۲۰): شخصی تمام اختیارات اموال پدرش را دارد و پدر نمی تواند بالمباشره حج را بجا آورد، پسر بدون تذکر دادن به پدر شخصی را اجیر برای حج پدر نموده و خودش هم برای حج خود مشرف شده، در این فرض آیا حج اجیر برای حج پدر، مجزی است یا خیر؟ و هرگاه در مدینه تصمیم بگیرد که آنچه را از مال پدر

به اجیر داده است با پدر حساب نکند و از مال خودش باشد، رفع اشکال می شود یا نه؟

ج- در فرض مزبور اگر از پدر وکالت مطلقه و در همه امور دارد کافی است.

س (۲۱): فردی پس از استطاعت مالی برای حج اسم نویسی کرد و برای دو سال بعد اسمش در آمد، ولی چند ماه قبل از حرکت، فوت کرد و در حالی که پسرش را نایب قرار داده بود که برای او حج بجا آورد، که پسر خود استطاعت مالی داشته ولی در اسم نویسی مسامحه کرده و ننوشته است، در صورتی که اگر اسم می نوشت شاید در همان سال اول، قرعه به نامش در می آمد و شاید هم سالهای بعد، اکنون پسر به مدینه آمده به عنوان نیابت حج بلدی از جانب پدر، و هنوز هم محرم نشده، چه وظیفه ای دارد؟

ج- در فرض مرقوم نیابت صحیح نیست، و باید برای خودش حج نماید. و اگر پدر در اولین سال حصول استطاعت ثبت نام کرد و قبل از رسیدن نوبت و توفیق حج فوت نمود حج بر او واجب نیست و اگر استطاعت قبلاً بوده است و در ثبت نام و تهیه مقدمات تقصیر کرده است باید برای او نائب بگیرند.

س (۲۳): شخصی اجیر حج بلدی از قم شده و خودش ساکن اراک است، بعد از اجیر شدن در نظر داشته که به قم برود و از آنجا حرکت کند، پس از چند روز در حالی که از موضوع غافل شده، برای انجام کار دیگری به قم و بعد از آنجا به تهران رفته است، آیا همان نیت قبلی برای

حرکت از قم کافی است یا باید برگردد به قم، و بر فرض خروج از ایران، چه حکمی دارد؟

ج- اگر به کلی غفلت داشته باید برگردد و گرنه نیت ارتکازی اجمالی کافی است، و در صورتی که باید برگردد اگر برنگشت و حج را انجام داد، حج صحیح است و بالنسبه استحقاق اجرت دارد.

س (۲۴): آیا بر نایب واجب است که بر طبق فتوای مرجع تقلید منوب عنه اعمال حج را انجام دهد یا مطابق وظیفه خودش عمل نماید؟

ج- میزان، وظیفه خود اوست، ولی اگر اجیر شده به کیفیت خاصی، باید طوری عمل کند که مراعات وظیفه خودش و کیفیت خاصی، باید طوری عمل کند که مراعات وظیفه خودش و کیفیت ذکر شده، بشود.

س (۲۵): آیا در اجاره برای اعمال حج لازم است اجیر و مستاجر از یکدیگر سوال کنند که مقلد چه کسی هستند یا نه؟

ج- لازم نیست، و اجیر مطابق تقلید خودش عمل می کند.

س (۲۶): نایب چند ماه قبل از حج به بلد منوب عنه می رود و به عنوان نیابت حج حرکت می کند و به وطن خودش یا محل دیگری می رود، و در ماه ذیحجه که عازم حج می شود، دیگر به بلد منوب عنه نمی رود، کافی است یا نه؟ و چه وقت باید برود؟

ج-کافی است.

س (۲۷): در موردی که مرحوم پدرم فرموده بود پسر بزرگ نیابتاً به مکه برود و من که پسر بزرگ هستم وسیله ارث مستطیع شده ام اما تا کنون نتوانسته ام سهم خود را به پول مبدل کنم، می توانم با این حال به جای پدر حج بجا آورم یا نه؟

ج- با فرض

حصول استطاعت مالی برای خودتان ولو از بابت ارثیه اگر امکان فروش و صرف قیمت در حج را دارید باید اول برای خودتان حج بجا آورید، و برای پدر بعداً انجام دهید یا دیگری را نایب بگیرید.

س (۲۸): آیا جایز است برای نایب در طواف عمره تمتع یا طواف حج که طواف را در غیر موسم حج بجا آورد یا نه؟

ج- مانع ندارد.

س (۲۹): شخصی قبلاً مستطیع بوده و به حج نرفته و الآن هیچ گونه قدرت مالی جهت انجام حج را ندارد، آیا فرزندش می تواند تبرعاً از طرف او حج نیابی انجام دهد؟

ج- نیابت در حج از حی صحیح نیست مگر در صورتی که شخص از جهت پیری نتواند به حج برود یا مریض باشد و از جهت مرض نتواند برود و مأیوس از خوب شدن تا آخر عمر باشد.

س (۳۰): حج به نیابت حضرت ولی عصر – ارواحنا له الفدا – چون در موسم حج تشریف دارند جایز است یا نه؟

ج- اشکال ندارد.

س (۳۱): زنی که واجب الحج است وصیت کرده که از اصل ترکه اش برای او حج بلدی توسط وصیش انجام شود، حال استطاعت جانی و مالی و غیره برای وصی او فراهم است، فقط از حیث عدم شرکت در نام نویسی برای حج، آن هم با عذری، استطاعت راهی ندارد، آیا می تواند حج نیابی را انجام دهد؟

ج- وصی اگر قبلاً استطاعت نداشته و فعلاً هم راه برای او باز نیست الآن هم مستطیع نیست می تواند برای حج نیابی اجیر شود، ولی اگر بدون اینکه اجیر شود بتواند خود را به میقات برساند نمی تواند حج نیابی بجا

آورد و باید برای خودش حج بجا آورد.

س (۳۲): کسی که حج نیابی انجام می دهد اگر در قربانی، شخص ثالثی را وکیل کرد ذابح چگونه نیت کند، آیا باید نیت کند که به وکالت از میت قربانی می کنم یا باید وکالت از نایب میت کند؟ در هر صورت آیا باید نام میت را هم ببرد؟

ج- نام میت بردن لازم نیست، بلکه چنانچه نیت کند آنچه بر عهده نایب است انجام دهد صحیح است.

س (۳۳): کسی که برای حج اجیر می شود، اگر شرط کند که مثلاً برای طواف نساء یا یک عمل دیگری که نیابت بردار است نایب می گیرم، آیا این شرط نافذ است و می تواند عمل نماید یا نه؟

ج- اگر عذر دارد نمی تواند اجیر شود، بلی در قربانی مانع ندارد و شرط لازم نیست.

س (۳۴): کسی که احتمال قوی عقلایی می دهد که نتواند اعمال را به نحو عادی انجام دهد، و ممکن است حج تمتع را بدل به افراد کند، آیا می تواند از حج واجب نیابت کند؟

ج- می تواند نیابت کند، ولی اگر وظیفه او عدول به افراد شد بنابر احتیاط منوب عنه نباید اکتفا به آن کند.

س (۳۵): نایبی که در وقت قبول نیابت برای حج معذور نبوده است، و بعد از عقد اجاره در موقع عمل یا قبل از محرم شدن جزء معذورین شده و در هر عذری که پیش آمده طبق وظیفه معذورین رفتار نمود، آیا حج او از منوب عنه کافی است؟ و آیا نسبت به نحوه عذر فرقی هست یا نه؟

ج- محل اشکال است.

س (۳۶): کسانی که در حال اجیر شدن، از

معذورین نبوده اند و بعداً در اثناء عمل، عذر عارض شده است، آیا نیابتشان صحیح است و مستحق تمام اجرت می باشند یا نه؟

ج- اگر عذر او موجب نقص بعضی از اعمال شود اشکال دارد.

س (۳۷): خدمه ای که از روی جهل به مسال اجیر شده اند و وقوف اختیاری مشعر را درک نکرده اند فعلاً تکلیفشان چیست، و همچنین سایر معذورینی که حج ناقص از این قبیل انجام داده اند تبرعاً یا با اجرت؟

ج- نیابت ایشان صحیح نیست و کفایت از منوب عنه نمی کند، و باید پول را برگردانند و خودشان با عدم عذر نسبت به درک اختیاری مشعر باید با انجام عمره مفرده، از احرام خارج شوند.

س (۳۸): در مسائل قبل فرموده اید که معذور نمی تواند نایب شود، معذور به چه کسی گفته می شود؟ لطفاً حد آن را معین کنید، مثلاً کسی که نمی تواند نماز طواف را صحیح بخواند، یا نمی تواند خودش رمی جمرات کند، و یا نمی تواند قربانی نماید، و یا نمی تواند یکی دیگر از واجبات حج را اعم از ارکان و غیر ارکان انجام دهد، معذور است یا خیر؟

ج- هر کس نتواند اعمال اختیاری حج را انجام دهد معذور است و نمی تواند نایب شود، ولی مباشرت در ذبح در حال اختیار هم لزوم ندارد، و لذا کسی که نمی تواند ذبح کند می تواند برای حج نایب شود و برای ذبح نایب بگیرد.

س (۳۹): کسی که نماز او صحیح نیست و برای حج به نیابت آمده است، آیا نیابت او صحیح است؟ و مفروض این است که به عنوان نیابت محرم شده است؟

ج-

اگر از قرائت صحیح معذور است، نیابت و احرام او باطل است، و اگر معذور نیست صحیح است و باید قرائت خود را درست کند.

س (۴۰): اگر مستنیب یا منوب عنه در وقت نیابت بدانند که نایب جزء معذورین است و او را نایب کنند، اولاً آیا اجرت نیابت برای حلال است یا نه؟ و ثانیاً آیا حج نیابتی او صحیح و از حجه الاسلام یا غیر حجه الاسلام منوب عنه کفایت می کند یا نه؟

ج- با فرض اینکه معذور بوده و استیجار شده، استحقاق اجرت ندارد، و کفایت نمی کند.

اعمال و ادعیه مکّه مکرّمه

پیشگفتار

دعا و اقسام آن

مرکز تحقیقات حج

دعا در لغت به معنای خواندن و در اصطلاح، درخواست حاجت از خداوند می باشد.

دعا بر دو قسم است:

۱. گاه دعا کننده مطالب و نیازهای خود را به زبان خود و به هر بیانی که قدرت بر آن دارد در پیشگاه خداوند اظهار می کند، این قسم را «دعاهای غیر وارده» می نامند.

۲. وگاه دعا کننده مطالب و خواسته های خود را با الفاظ مخصوصی که از معصومین(علیهم السلام) رسیده است اظهار می نماید، این قسم ادعیه را «دعاهای وارده» یا «ادعیه مأثوره» می نامند.

ادعیه مأثوره نیز بر دو قسم است:

الف ادعیه ای که باید در شرایط خاصّی خوانده شود، مثلاً در وقت مخصوص یا محل معلوم، و بالاخره آداب و شرایط ویژه ای از زبان معصوم(علیه السلام) برای آن ذکر شده باشد.

ب دعاهایی که از معصوم رسیده ولی برای آنها هیچ گونه شرطی ذکر نشده است.

البته هر نوع دعا و درخواست از پروردگار یکتا، مطلوب شارع است، و در روایت وارد شده: «الدُّعاءُ مُخُّ العِبادة» (بحار، ج۹۳، ص۳۰۰) مغز و روح

عبادت همان دعا است. همچنین در قرآن کریم در مناسبت های مختلف از زبان پیامبران و اولیای الهی دعاهایی نقل شده است، لکن ثواب و فضیلت دعاهای مأثوره وارده از معصوم(علیه السلام) برای کسی که آشنا به معانی آنها باشد، به مراتب بیش از دعاهای معمولی است، زیرا معصومین(علیهم السلام) به امراض روحی فرد و جامعه آشناتر و به کیفیّت راز و نیاز با حق تعالی آگاه تر هستند، و سایر انسان ها گاهی به جای خیر خویش شرّ، و گاهی به جای سود و سعادت، زیان و شقاوت می طلبند: " وَيَدْعُ الْإِنسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كانَ الْاْنْسانُ عَجُولاً ".(اِسراء: ۱۱، ترجمه: «انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب می کند آنگونه که نیکی ها را می طلبد و انسان همیشه عجول بوده است.») بنابر این سزاوار است دعا کننده چگونگی درخواست مطالب و حاجات خود را از معصوم فرا گیرد.البته تشخیص دادن دعاهای وارده و آگاهی از سخن معصوم کار آسانی نیست. اگر کسی بتواند از مدارک موجود، و با موازین علمی صحّت صدور دعا از معصوم را به دست آورد، می تواند آن را به قصد ورود بخواند، ولی اگر دلیل معتبر و مدرک قابل اعتمادی پیدا نکند و در پژوهش ها و بررسی های خود به این نتیجه برسد که سند فلان دعا ضعیف و غیر قابل اعتماد است، نباید آن را به طور جزم به معصوم نسبت دهد، بلکه به امید درک ثواب و رسیدن به پاداش آن را بخواند، در این صورت حتّی اگر در تشخیص خود به خطا رفته باشد، به ثواب آن خواهد رسید.

رجاء مطلوبیت

گاهی دعا

یـا عملی که سـند معتبر هم دارد مربوط به زمـان یا مکان خاصّـی است، ماننـد دعاهای ماه رمضان یا مناجات مسـجد کوفه، در چنین مواردی اگر کسـی بخواهـد آنهـا را در غیر آن زمـان یـا آن مکان انجام دهـد بایـد آنها را فقط به عنوان رجاء و احتمال مطلوبیت بجـا آورد، نه به قصـد اسـتحباب یـا ثواب ثابت، یعنی چنین نیت کنـد: «این دعا را می خوانم و این عمل را انجام می دهم به امید آنکه مطلوب باشد و مأجور باشم».

شرایط استجابت و قبولی دعا:

در احـادیث و روایـات مـا برای اجـابت دعا شـرایط متعـدّدی بیان شـده که برای آگاهی از آنها می توان به کتاب های مفصّـل روایی مراجعه کرد که مـا در اینجـا به برخی از آنهـا اشـاره می کنیم(نـک: بحـار، ج۹۳ طبع ایران.): امـام صادق(علیه السـلام) درجـواب قـومی که عرض کردنـد: مـا دعـا می کنیم ولی مستجاب نمی شـود، فرمودنـد: چـون کسـی را می خوانیـد که نمی شناسید: «لِاَنَّکُمْ تَدْعُونَ مَنْ لا تَعْرِفُونَهُ».(بحار، ج۹۰، ص۳۶۸) شرط اوّل استجابت دعا معرفت پروردگار است، زیرا هر کس را به قدر معرفتش مزد می دهند.از حضـرت علی(علیه السـلام) سؤال شد: «فَما بالُنا نَدْعُوا فَلا نُجابُ؟» چرا دعای ما مسـتجاب نمی شود؟ حضرت فرمود: «إِنَّ قُلُوبَکُمْ خانَتْ بِثَمَانِ خِصال: أَوَّلُها أَنَّکُم عَرَفْتُمُ اللَّه فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ کَما أَوْجَبَ عَلَیْکُمْ...».(بحار، ج۹۰، ص۳۷۶) اوّلین علّت آن است که نسبت به خداوند معرفت و شناخت پیدا کردید، ولی حقّ معرفت را عملاً پیاده نکردید.رسول اکرم(صـلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس می خواهـد دعایش مسـتجاب شود بایـد لقمه و کارش حلال باشد.(همان، ص۳۷۲) امام باقر(علیه السلام) فرمود: خداوند دعای

بنـده ای را کـه برعهـده اش، مظالم و حقـوق مردم باشـد یا غـذای حرام بخـورد، قبـول نمی کنـد.(. همان، ص۳۷۲) رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: خداوند دعای کسی را که حضور قلب ندارد، قبول نمی کند.(همان، ص۳۲۱)

امام صادق(علیه السلام) فرمود: خداونـد به عزّت و جلال خود قسم یاد کرده که من دعای مظلومی را که خود در حقّ دیگری چنین ظلمی نموده است، مستجاب نمی کنم.(بحار، ج۹۰، ص۳۲۰) رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: دعایی که اوّلش «بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ» باشد، رَد نمی شود.(همان، ص۳۱۳) رسول گرامی(صلی الله علیه وآله) فرمود: صلوات شما بر من مایه اجابت دعای شما خواهد بود.(بحار، ج۹۱، ص۵۴) امام صادق(علیه السلام) فرمود: هر کس پیش از خود به چهل مؤمن دعا کند، دعایش مستجاب می شود.(بحار، ج۹۰، ص۳۱۷) در حدیث قُدسی وارد شده است: خداوند به حضرت عیسی(علیه السلام) فرمود: ای عیسی مرا بخوان همانند خواندن شخص اندوهناک و غرق شده ای که هیچ فریادرسی ندارد(همان، ص۳۱۴).

ملاحظه می کنید که برای اجابت دعا شرایطی بیان شده است، و از همه بیشتر بر روی خود سازی و آمادگی برای ضیافت پروردگار و شناخت میزبان حقیقی تکیه شده است.

آثار پذیرفته شدن دعا و زیارت در زندگی انسان

قبولی دعا و زیارت از دو جهت قابل بررسی است: الف: صحیح خواندن و قصد قربت داشتن ادعیه و زیارات و اگر غلط خوانده شود معنای آن به کلّی تغییر یافته و انسان را از رسیدن به اهداف آن دور می کند.

ب: قبولی دعا و زیارت و پذیرفته شدن عند الله. یعنی علاوه بر اینکه قربه إلَی الله انجام داده است، حضور قلب و معرفت الهی هم داشته و توانسته از

تمایلات نفسانی رهایی پیدا کند، و باخضوع و خشوع دعا و زیارت را انجام دهد، و در طول سفر خصلت های زشت درونی را یکی پس از دیگری ترک کرده و از سفره گسترده حق تعالی بهره مند شود، یعنی در مهمانی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و زهرای مرضیه(علیها السلام) و ائمه بقیع(علیهم السلام) شرکت نماید و به قدر توان از غذاهای معنوی تناول کند. چنین فردی توانسته است درجاتی از تقوا را به دست آورد. قرآن کریم می فرماید: گوشت و خون قربانی به خدا نمی رسد، "...وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى مِنْكُمْ... " (حج: ۳۷) بلکه تقوای حاصل از قربانی است که انسان را بالا می برد و به خدا نزدیک می کند. در آیه دیگر می فرماید: در روزهای مشخّص به یاد خدا باشید (اشاره به مَناسک منا).آنگاه می فرماید: "...وَاتَّقُوا اللّهَ... "؛ (بقره: ۲۰۳) «از خدا پروا کنید.» اگر زائر حرمین شریفین به یاد خدا باشد، خود را از گناه حفظ نماید، تمرین ترک معاصی داشته باشد، و حالت تقوا و پرهیزکاری پیدا کند، پس از حج مرتکب گناه نمی شود، و خصلت های خدایی در درونش جوانه می زند، رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) می فرماید: «آيَه قَبُولِ الْحَجِّ تَرْكُ ما كانَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ مُقِيماً مِنَ الذُّنُوبِ»، (مستدرک الوسائل، ج۱۰، ص۱۶۵، ح۱۱۷۶۷) نشانه قبولی حج، ترک گناهان گذشته است.بنابراین نشانه قبولی اعمال، دستیابی به تقوا و مراعات حدود الهی، پرهیز از گناه، و دوری از خصلت های زشت است، و این معنا امکان ندارد مگر اینکه انسان همیشه خود را در محضر حق سبحانه و تعالی ببیند، و مراقب اعمال

و رفتـار خود باشـد، هر کـاری را جهت رضای پروردگار انجام دهـد، با مردم آن گونه رفتار نمایـد که دوست دارد مردم با او رفتـار کننـد، بنـدگان خـدا از دست و زبـانش در امـان باشـند، در سـختی ها و گرفتاری ها تکیه گاه محکمی برای نزدیکان به حساب آید، به اعمال عبادی بویژه نماز اهمیّت دهد، و سعی کند نمازهای واجب را اوّل وقت و به «جماعت» برگزار نماید.

چند توصیه در زمینه وحدت امّت اسلامی

اشاره

اگر چه درباره توصیه های لازم به حجّاج محترم کتاب های جداگانه ای نوشته شده و به طور مفصّل نکاتی را تذکّر داده اند، و ما هم در همین کتاب به مناسبت های مختلف به بعضـی از آنها اشاره کرده ایم، لکن به خاطر اهمّیّت موضوع سـزاوار اسـت برخی از نکات یادآوری شود:

الف اهمیّت وحدت امّت اسلامی

یکی از اسـرار اعمـال و مناسـک حـج و زیارت مَشاهـد مشـرّفه، تمرین تواضع و اخلاص، متخلّق شـدن به اخلاق الهی، نمایش وحـدت و عزّت امّت اسـلامی و ارتبـاط نزدیـک بـا برادران دینی، و همـدلی و تبـادل نظر بـا آنها است. از این رو زائر بیت الله الحرام و حرم نبوی(صـلی الله علیه وآله) بایـد به همه میهمآنـان خانه خـدا با هر ملیّت و مـذهب و از هر سـرزمینی که باشـند، با چشم عزّت و برادری بنگرد، و بـا برخورد مودّت آمیز، آنگونه که مایـل است بنـدگان خـدا با او رفتار نماینـد، با دیگران رفتار کنـد، و بـا اقتـدا به پیشوایان دینی خود مایه عزّت و زینت اسـلام و رسول الله(صـلی الله علیه وآله) و ائمّه اطهار(علیهم السـلام) باشد، و در یک سخن اختلاف در مذهب نباید موجب بدبینی و تشتّت گردد؛ زیرا مشترکات موجود میان ما و مسلمانان فراوان است، و باید تمام مسـلمین در برابر دشـمنان قرآن و انسانیّت یَد واحده باشـند، و از عظمت و عزّت قرآن و اسلام دفاع کنند، و شایـد به همین دلیل است که در روایات ما توصـیه های مؤکّد درباره شـرکت در جماعات برادران دینی شده است.پس زائران محترم از انجام کارهایی که موجب بدبینی و تفرقه وجدایی امّت بزرگ اسلامی می شود باید پرهیز

نمایند.

ب میهمآنان خدا در سفر الهی حج

زیارت خانه خدا وقبر مطهر پیامبر اکرم وائمّه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین سفر الهی و دارای ابعاد گوناگون می باشد، و چه بسا در زندگی تنها یک بار توفیق این سفر معنوی نصیب انسان گردد، لذا سزاوار است به اهمیّت و سازندگی آن بیش از پیش توجّه کنیم، و از هنگام تصمیم و عزم به مسافرت تا پایان آن قدم به قدم، الهی بودنِ این میهمانی را مدّ نظر داشته باشیم، و از ارزش و منزلت همسفران و رعایت حقوق آنها غفلت نکنیم، و در مواقع ازدحام و شلوغی روحیه عفو و اغماض و چشم پوشی از خطای دیگران را پیشه خود سازیم، و از کمک و همراهی و خدمت به میهمانان خانه خدا غفلت نورزیم، و این سنّت ارزشمند پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و ائمّه معصومین(علیهم السلام) را زنده نگه داریم.

ج فرصت را مغتنم بشماریم

عمر سفر کوتاه، و ایّام زیارت به زودی سپری می گردد، باید با برنامه ریزی منظم بهترین استفاده را از اوقات شبانه روز خود بنماییم، و به جای وقت گذرانی برای کارهای بی نتیجه یا کم نتیجه، بیشترین وقت خود را صرف شناخت احکام و آداب و اسرار حج و زیارت و بهره مندی از مَشاهد شریفه و مواقف کریمه نماییم، که از جمله آنها، حضور و شرکت به موقع در نمازهای جماعت مسجدالحرام و مسجدالنبی(صلی الله علیه وآله) و قرائت قرآن در این دو مسجد با عظمت (حداقل یک ختم قرآن در مسجدالحرام و یک ختم در مسجدالنبی(صلی الله علیه وآله)) و خواندن دعاها و مناجات های وارده از طرف معصومین(علیهم السلام) در ایّام و مناسبت های مختلف می باشد.

د کیفیّت عبادت را فدای کمیّت آن نکنیم

همان گونه که قبلًا تذکّر دادیم، روح و عظمت دعا و عبادت و مناسک حجّ به معرفت و اخلاص و رعایت ادب و حضور در محضر خداوند متعال بستگی دارد. لذا باید تنها به مقدار و کمیّت اعمال و عبادات خود اکتفا نکرده، بیشتر به کیفیّت آن بپردازیم؛ زیرا اگر یک دعا یا زیارت و یا نماز، از روی معرفت واخلاص باشد، موجب شکستن دل و تحوّل درونی انسان می گردد، و باعث نجات از عذاب الهی و دست یافتن به بهشت جاوید خواهد شد. «رَزَقَنَا اللهُ وَإِیّاکُمْ إِنْ شاءَ اللهُ تَعالی».

جایگاه حج

حج درلغت به معنای: «قصد» ودر اصطلاح شرع به معنای: قصد زیارت خانه خدا وانجام اعمال ومناسک مخصوص می باشد.حجّ به معنای زیارت خانه خدا وانجام اعمال مخصوصه و یکی از ارکان پنج گانه اسلام است، و به اتفاق نظر علمای فریقین، از ضروریات دین، ومنکر آن کافر می باشد ولذا تارک حج مورد تهدید شدید خداوند واقع شده است.و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرموده: «مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتّی یَمُوتَ بَعَثَهُ اللهُ یَوْمَ الْقِیامَه یَهُودِیّاً «کسی که حجّ رابه تأخیر اندازد تا مرگ او فرا رسد، خداوند در روز رستاخیز اورا یهودی ویاأَوْ نَصْرانِیّاً».(وسائل الشیعه، ج۵، ص۲۱ چاپ اسلامیه تهران.)

نصرانی محشور سازد.»و امیرالمؤمنین(علیه السلام) در وصیّت نامه خود می فرمایـد: وَ اللّهَ، اللّهَ فِی بَیْتِ رَبِّکَمْ لا تُخَلُّوهُ ما بَقِیتُمْ فَاِنَّهُ إِنْ تُرِکَ لَمْ تُناظَرُوا».(نهج البلاغه، نامه ۴۷؛ وسائل الشیعه، ج۵، ص۱۵) وخدا را، خدا را، در مورد خانه خدا «کعبه» تا هستید، مبادا آن را خالی بگذارید، که اگر ترک شود مهلت داده نمی شوید.»

فلسفه تشریع حجّ

دستور وجوب حجّ، بعد از هجرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به مدینه نازل گردیده، واز هر مسلمان مستطیعی در تمام دوران عمر یک بار به عنوان حج واجب (حَجَّه الإسلام) خواسته شده است. (صرف نظر از عناوین دیگری که موجب وجوب حج می شود مانند نذر و...).حجّ گرچه جزو فروع دین به حساب می آید، ولی از افضل عبادات است. ودارای فواید وآثار بسیار عظیم دنیوی، اُخروی، فردی، اجتماعی، سیاسی ومعنوی است که در کمتر عبادتی دیده می شود.حجّ نمایش تعبّد محض وعبادت خالص خدا واظهار بندگی وایجاد ارتباط قلبی با خداوند است.حجّ کلاس تعلیم و

تربیت است، زمینه ای است برای تحصیل علم زندگی و حسن معاشرت، وتحکیم مبانی اخلاق اسلامی در عمل.حجّ درس جهاد و فداکاری بامال و جان و گسستن ازخود و خودخواهی ها، و جدا شدن از تعلّقات و جذبات زندگی مادّی، و رو آوردن به عالم معنا، و حرکت به سوی خدا است.حجّ به ما آموزش توحید در عقیده ووحدت در رویّه و ضرورت تبادل افکار و آرا و همکاری های اجتماعی، علمی، فرهنگی، اقتصادی وسیاسی را می دهد، و خلاصه حجّ در مجموعه اعمال ومناسک، تابلویی از تمامیّت دین مقدس اسلام وحیات دنیا وآخرت را به نمایش می گذارد، وانسان حج گزار را از عالَم خاکی به اوج می برد، وبه عالَم قدس وملکوت پرواز می دهد، وحیاتی نوین از معنویت وارتباط با حقّ وحضور نزد ربّ، در کالبد خسته حاجی می دمد.امام صادق(علیه السلام) در بیان آداب باطنی حجّ می فرمایند: «إذا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَکَ لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَبْلِ عَزْمِکَ مِنْ کُلِّ شاغِل وَحِجابِ کُلِّ حاجِب، وَفَوِّضْ أُمُورَکَ کُلَّها إلی خالِقِکَ، وَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ فِی جَمِیعِ ما یَظْهَرُ مِنْ حَرَکاتِکَ وَسَکَناتِکَ، وَسَلِّمْ لِقَضائِهِ وَحُکْمِهِ وَقَدَرِهِ، وَوَدِّعِ الدُّنْیا وَالرّاحه وَالْخَلْقَ... ثُمَّ اغْتَسِلْ بماءِ التَّوْبَه الْخالِصَه مِنَ الذُّنُوبِ، وَ الْبَسْ کِسْوَه الصِّدْقِ وَالصَّفاءِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْخُشُوعِ، وَ أَحْرِمْ عَنْ کُلِّشَیْء یَمْنَعُکَ مِنْ ذِکْرِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَیَحْجُبُکَ عَنْ طاعَتِهِ، وَلَبِّ بِمَعْنی إجابَه صافِیَه خالِصَه زاکِیَه لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِی دَعْوَتِکَ، مُتَمَسِّکاً بِالْعُرْوَه الْوُثْقی، وَطُفْ بِقَلْبِکَ مَعَ الْمَلائِکَه حَوْلَ الْعَرْشِ کَطَوافِکَ مَعَ الْمُسْلِمِینَ بِنَفْسِکَ حَوْلَ الْبَیْتِ...».(مصباح الشریعه، ص۱۶ و ۱۷) «هنگامی که اراده حج نمودی، پیش از هر تصمیم دل خود را از هر چه غیر

خـدا است خـالی، وهر حجـابی راکه میان تو و او حاجب وحائل شـده است برطرف کن، وتمام امور خویش رابه آفریـدگارت واگذار.در تمام حرکات وسـکنات خود، بر او تو کّل کن، وبر قضا و قدر الهی وحکم وتقدیر او تسـلیم باش، و از آسایش دنیا و مردم منقطع شو...، سپس بـا آب زلال وخالص توبه گناهانت را شسـتشو کن، ولباس صـداقت وراستی، پاکی، صـفا، خضوع وخشوع را بر تن نما، واز آنچه که تو را از یاد وذکر خـدا باز می دارد ومانع تو از اطاعت او میگردد، «اِحرام» بنـد، ولبّیکهایت، شفافترین وخالصانه ترین پاسـخ واجابت دعوت خدای متعال باشد. در حالی که به ریسـمان محکم الهی تمسّک جسـته (از غیر او دل بریده ای). از صـمیم قلب ودر عالَم دل، به همراهی فرشتگان عرش الهی طواف کن، هم چنان که خود با مسلمانان، دور کعبه طواف می کنی».

حضور قلب در دعا در مراسم حج

قبلاً اشاره کردیم که حجّ از اعظم عبادات اسلامی است، ومی دانیم که هر عبادتی را ظاهری است وباطنی.

وباطن عبادات را، توجّه خالص وارتباط دائم قلبی ومراقبت ومواظبت همیشگی تشکیل می دهد.که بنده خود را در محضر ربّ العـالمین مشاهـده کنـد.بر این اسـاس، دعا در لسان پیشوایان بزرگوار اسـلام به «مُخُّ الْعِبادَهِ»، «أَفْضَلُ الْعِبادَهِ»، «سِلاحُ الْمُؤْمِنِ»، «عَمُودُ الـدِّینِ»، «نُورُ السَّماواتِ وَالْاَرْضِ»، «تُرْسُ الْمُؤْمِنِ»، «سِلاحُ الْاَنْبِیاءِ»، «مَفاتِیحُ النَّجاحِ» و«مَقالِیـدُ الْفَلاحِ» تعبیر شـده است. (بحار، ج۹۳)

یعنی دعـا مغز عبادت، برترین نیایش، سـلاح مؤمن، سـتون دین، فروغ آسـمان و زمین، سپر مؤمن، سـلاح انبیا، کلیـد پیروزی و رسـتگاری می باشـد.و مرحوم کلینی در «اصول کـافی» به اسـناد خود از زراره از امـام بـاقر(علیه السـلام) ذیل آیه شـریفه " إِنَّ الَّذِینَ

يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ ".(مؤمن: ۶۰، ترجمه: «آنانی که از عبادت من تکبر ورزند به زودی با خفت و خواری وارد دوزخ گردند.») آورده که حضرت فرمودند: منظور از عبادت در آیه شریفه دعا است. وبعد فرمودند: «وَأَفْضَلُ الْعِبادَه الدُّعاءُ»، «وبهترین عبادتها، دعا است».(اصول کافی، ج۲، ص۴۶۷) و آنچه از شیوه زندگی معنوی پیامبران الهی وائمه معصومین وبزرگان اسلام به ما رسیده نیز این معنا را تصدیق و تأیید می کند، که بالاترین مقام انسان، مقام عبودیّت است که توفیق بندگی حضرت ذوالجلال نصیبش می گردد، و اصلی ترین مرتبه و شیرین ترین مرحله عبادت، مرحله دعا و ایجاد ارتباط بنده با خدا، وتوفیق تضرّع و توبه، واظهار خضوع وخشوع، واعلان تقدیس وتسبیح وتحمید حقّ است، که اگر بنده اهل دعا نباشد مورد توجّه خدا نخواهد بود: "...قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لا دُعاؤُكُمْ... ".(فرقان: ۷۷، ترجمه: «بگو: اگر دعای شما نبود، پروردگار من چه اعتنا وتوجهی به شما می کرد؟») و حاجی باید بداند که گرچه در عتبات عالیات ومَشاهد مشرّفه واماکن وازمنه حجّ، عرض حاجت دنیوی واُخروی به محضر حضرت حقّ بردن خلاف نیست ولی نزد اولیای خدا وشیفتگان جمال ذوالجلالش دعا برای رسیدن به مرحله «کمال الانقطاع» وتحصیل نورانیّت، بصیرت قلوب و وصول و اتّصال به معدن عظمت، وکنار زدن حجاب های ظلمت، وسر بر آستانش سودن، و آسودن است.ای برادران وخواهران، اینک که به توفیق حقّ عازم حریم حرم امن «الهی» وراهی سرزمین مقدّس وحی، گشته اید.به آوای آن شب زنده دار معصوم؛ حضرت سالار شهیدان، گوش فرا دهید، که در مناجات شعبانیه اش به درگاه واهب المواهب

عرض می کند: «...إلهِی هَبْ لِی کَمالَ الْاِنْقِطاعِ إلَیْکَ، وَ أَنِرْ أَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إلَیْکَ، حَتّی تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إلی مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ، وَ تَصِیرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَه بِعِزِّ قُدْسِکَ...». «بار الها کمال انقطاع وبریدن از دیگران وپیوستن به خویش رابه من عنایت فرما، ودیدگان دل های ما را به نور دیدارت روشن گردان. تا آنجا که دیدگان و بصیرت دل، حجاب های مانع نور را پاره کنند، وبه معدن عظمت واصل گردند، و روح وجان ما (تنها وتنها) به پیشگاه مقدّس تو تعلّق و وابستگی بیابند، وبه مقام قدس تو بیاویزند».وبه دعای امام حسین(علیه السلام) که در سرزمین عرفات به درگاه خداوند می نالد، توجه کنید:

«إلهِی تَرَدُّدِی فِی الْآثارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ، فَاجْمَعْنِی عَلَیْکَ بِخِدْمَه تُوصِلُنِی إلَیْکَ، کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِما هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إلَیْکَ، أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیْسَ لَکَ، حَتّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَکَ، مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجَ إلی دَلِیل یَدُلُّ عَلَیْکَ، وَ مَتی بَعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الْآثارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ وَمَرْفُوعَ الْهِمَّه عَنِ الْاِعْتِمادِ عَلَیْها، إنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیباً، إلهِی أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إلَی الْآثارِ، فَارْجِعْنِی إلَیْکَ بِکِسْوَه الْأَنْوارِ وَ هِدایَه الْاِسْتِبْصارِ، حَتّی أَرْجِعَ إلَیْکَ مِنْها کَما دَخَلْتُ إلَیْکَ مِنْها، مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إلَیْها، إلَیْکَ، عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ عَلَیْها رَقِیباً، وَ خَسِرَتْ صَفْقَه عَبْد لَمْ «خداوندا جستجویم در آثار قدرت و عظمت تو، موجب دوریم از زیارت جمالت می گردد، پس مرا خدمتی فرما تا به مقام وصلت نایل گردم. چگونه برای قرب وجودت، به آثاری استدلال شود که خود در وجود خویش نیازمند تو می باشند. آیا ظهور وپیدایش

برای غیر تو هست که آن ظهور، از تو و برای تو نباشد تا در نتیجه دلیل ظهور تو گردد؟ چه وقت غایب از نظر بوده ای تا برای ظهورت نیاز به دلیل و برهان باشد؟ و چه وقت دور بوده ای تا آثار وپدیده هایت دلیل نزدیکی و وصلت باشند؟ کور است دیده ای که تو را نبیند، در صورتی که همواره مراقب او، با او و در کنار او و هستی در خسران و زیان است بنده ای که از عشق ومحبت تو نصیبی ندارد معبودا! همگان را امر کردی که به آثار قدرت وعظمتت رجوع کنند، ولی مرا به تجلّیات انوار خودت رجوع ده، وبا مشاهده واستبصار، هدایتم فرما، تا از آثار بگذرم و به تو واصل گردم، همچنان که از آنها گذشته ودر سِرّ درونم بدون توجّه به آنها، بر تو وارد گشته. همّتم را چنان بلند گردان که نیاز واعتماد بر پدیده و آثار نداشته باشم که تنها تو بر همه چیز توانایی...» وشما زائران محترم خانه خدا در تمام مراحل ومواقیت ومواقف ودر ضمن اعمال ومناسک، اذکار وادعیه ای دارید که سزاوار است آنها را با توجّه وخلوص کامل بخوانید، و بدانید که روح حجّ، تزکیه وتعالی روحی است که با انجام مناسک حجّ و ملازمت بر دعوات و اذکار وارده وقرائت قرآن کریم ودقّت در ثمرات معنوی واسرار باطنی و عمل به واجبات و مستحبّات، حاصل می گردد.

بخش اول اعمال وآداب حجّ

واجبات عمره تمتّع

در عمره تمتع پنج چیز واجب است:

۱. اِحرام.

۲. طواف کعبه.

۳. نماز طواف.

۴. سعی بین صفا و مروه.

۵. تقصیر (گرفتن قدری از مو یا ناخُن).

احکام مربوط به عمره تمتع را در مناسک

بخوانید، وادعیه واذکار در همین کتاب خواهد آمد.

واجبات عمره مفرده

در عمره مفرده هفت چیز واجب است:

۱. احرام.

۲. طواف کعبه.

۳. نماز طواف.

۴. سعی بین صفا ومروه.

۵. تقصیر (کوتاه کردن ناخن یا مو).

۶. طواف نساء.

۷. نماز طواف نساء.

احکام مربوط به واجبات عمره مفرده را در کتاب های مناسک، وادعیه واذکار مربوطه را در همین کتاب بخوانید.

میقات های احرام

کسانی که به قصد حج یا عمره عازم بیت الله الحرام می باشند، باید با احرام وارد مکّه شوند. محلّی که برای احرام بستن معیّن شده «میقات» نامیده می شود. ومیقات حجّاج به اختلاف راههایی که از آنها به طرف مکّه می روند مختلف می شود، وآن پنج محلّ است:

۱. میقات کسانی که از طرف مدینه به مکه عازم

هستند «ذو الْحُلَیْفَه» است که همان «مسجد شجره»

می باشد.

۲. و برای کسانی که از طرف شام می آیند «جُحفه» است.

۳. و برای کسانی که از عراق ونجد عازمند «وادی عقیق» است.

۴. وبرای کسانی که از طرف طائف می آیند «قَرْنُ المنازل» است.

۵. و برای کسانی که از سوی یمن عازم هستند «یَلَمْلَم» می باشد.

واجبات احرام:

برای مُحرِم شدن سه امر واجب است.

۱. پوشیدن دو قطعه لباس اِحرام (لنگ و رِدا).

۲. نیّت: در نیّت باید به سه نکته توجّه شود:

الف: قربه الی الله باشد.

ب: همراه با شروع پوشیدن لباس احرام باشد.

ج: تعیین نوع احرام که برای عمره، حجّ، برای خود یا به نیابت است.

۳. تلبیه: که گفتن این ذکر شریف می باشد:

«لَبَّیْکَ اللّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ، آن الْحَمْدَ وَالنِّعْمه لَکَ وَالْمُلْکَ، لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ». «اجابت کردم خداوند را! اجابت کردم، اجابت کردم، شریکی برایت نمی باشد، اجابت کردم، سپاس و نعمت و ملک هستی ترا است، شریکی برایت نیست، اجابت کردم.»

مستحبّات احرام

۱. غسل: مستحب است قبل از اِحرام، به قصد اِحرام غسل کنند، وبهتر است که بعد از ادای نماز فریضه اِحرام ببندند.شیخ صدوق فرموده: مستحب است این دعا هنگام غسل اِحرام خوانده شود: «بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزًا وَأَمْنًا مِنْ کُلِّ خَوْف، وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَسُقْم. اَللّهُمَّ طَهِّرْنِی وَطَهِّرْ لِی قَلْبِی، وَاشْرَحْ لِی صَدْرِی، وَ أَجْرِ عَلی لِسانِی مَحَبَّتَکَ وَمِدْحَتَکَ وَ الثَّناءَ عَلَیْکَ، فَإِنَّهُ لا قُوَّه لِی إِلاّ بِکَ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ قِوامَ دِینِی التَّسْلِیمُ لِاَمْرِکَ، وَالاِتِّباعُ لِسُنَّه نَبِیِّکَ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ».

سپس جامه های احرام را پوشیده واین دعا را بخواند: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی رَزَقَنِی ما أُوارِی بِهِ عَوْرَتِی، وَأُؤَدِّی بِهِ فَرْضِی، وَأَعْبُدُ فِیهِ رَبِّی، وَأَنْتَهِی فِیهِ إِلی ما أَمَرَنِی، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی قَصَدْتُهُ فَبَلَّغَنِی، وَأَرَدْتُهُ فَأَعانَنِی وَقَبِلَنِی، وَلَمْ یَقْطَعْ بِی، وَوَجْهَهُ أَرَدْتُ فَسَلَّمَنِی، فَهُوَ حِصْنِی وَکَهْفِی وَحِرْزِی وَظَهْرِی ومَلاذِی وَمَلْجَئِیوَمَنْجایَوذُخْرِیوَعُدَّتِی فِی شِدَّتِی وَرَخائِی».

و مستحب است بعد از تلبیه واجب بگوید: «لَبَّیْکَ ذَا الْمَعارِجِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ داعِیًا إِلی دارِ السَّلامِ لَبَّیْکَ،

لَبَّیْکَ غَفّارَ الـذُّنُوبِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ أَهْلَ التَّلْبِیَه لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ ذَا الْجَلالِ وَالْاِکْرام لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تُبْدِئُ وَ الْمَعادُ إلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تَسْتَغْنِی وَیُفْتَقَرُ إلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ مَرْهُوباً وَمَرْغُوباً إلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ إلهَ الْحَقِّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ ذَا النَّعْماءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ کَشّافَ الْکُرَبِ الْعِظامِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ یا کَرِیمُ لَبَّیْکَ.»

و خوب است این جملات را نیز بگوید:

لَبَّیْکَ أَتَقَرَّبُ إلَیْکَ بِمُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ بِحَجَّه وَعُمْرَه مَعاً لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ هـذِهِ عُمْرَه مُتْعَه إلَی الْحَجِّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ أَهْلَ التَّلْبِیَه لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تَلْبِیَه تَمامُها وَبَلاغُها عَلَیْکَ.»

محرّمات اِحرام

پس از آنکه حاجی مُحرِم شد، بیست و چهار چیز بر او حرام می شود، که عبارتند از:

۱. شکار حیوان صحرایی (وحشی).

۲. جماع کردن با زن، وبوسیدن ونگاه به شهوت وهر نوع لذّت بردن از او.

۳. عقد کردن زن برای خود یا غیر.

۴. استمنا.

۵. استعمال عطریات وبوی خوش.

۶. پوشیدن پوشش های دوخته برای مردان.

۷. سرمه کشیدن به سیاهی که در آن زینت باشد.

۸. نگاه کردن در آیینه.

۹. پوشیدن کفشی که تمام روی پا را می گیرد.

۱۰. فسوق (اعمّ از دروغ گفتن وفحش دادن یا فخر ومباهات کردن).

۱۱. جدال وگفتن لا وَالله، وَبلَی وَالله (قسم یاد کردن به نام الله).

۱۲. کشتن جانورانی که در بدن ساکن می شوند.

۱۳. انگشتر به دست کردن به جهت زینت.

۱۴. پوشیدن زیور برای زن.

۱۵. روغن مالیدن به بدن.

۱۶. ازاله مو از بدن خود یا غیر چه مُحرِم باشد چه مُحِلّ.

۱۷. پوشانیدن مرد سر خود را، با هرچه که آن را بپوشاند.

۱۸. پوشانیدن صورت برای زنان.

۱۹. زیر سایه قرار گرفتن برای مردان، در حال راه رفتن وطیّ طریق.

۲۰. بیرون آوردن خون از بدن.

۲۱. ناخن

گرفتن.

۲۲. کندن دندان.

۲۳. کندن درخت یا گیاه از حرم.

۲۴. سلاح برداشتن (حمل سلاح).

مستحبات ورود به حرم:

۱. غسل کردن.

۲. پیاده شدن از وسیله نقلیّه.

۳. خواندن این دعا:

«اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلِ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ: " وَأَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً وَعَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیق "، اَللّهُمَّ إِنِّی أَرْجُو أَنْ أَکُونَ مِمَّنْ أَجابَ دَعْوَتَکَ، وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّه بَعِیدَه وَ مِنْ فَجّ عَمِیق، سامِعاً لِنِدائِکَ، وَمُسْتَجِیباً لَکَ، مُطِیعًا لاَِمْرِکَ، وَکُلُّ ذلِکَ بِفَضْلِکَ عَلَیَّ وَإِحْسانِکَ إِلَیَّ، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی مَا وَفَّقْتَنِی لَهُ، أَبْتَغِی بِذلِکَ الزُّلْفَه عِنْدَکَ، وَالْقُرْبَه إِلَیْکَ، وَ الْمَنْزِلَه لَدَیْکَ، وَالْمَغْفِرَه لِذُنُوبِی، وَالتَّوْبَه عَلَیَّ مِنْها بِمَنِّکَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَحَرِّمْ بَدَنِی عَلَی النّارِ، وَ آمِنِّی مِنْ عَذابِکَ وَعِقابِکَ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

آداب ورود به مسجد الحرام

۱. غسل کردن.

۲. پای برهنه با حالت متانت ووقار قدم برداشتن.

۳. ورود از باب بنی شیبه که مقابل باب السّلام کنونی می باشد.

ومستحب است بر در مسجدالحرام ایستاده، بگوید:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ، بِسْمِ اللهِ

وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَماشاءَ اللهُ، اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ وَ آلِهِ، اَلسَّلامُ عَلی اِبْراهِیمَ وَآلِهِ، وَالسَّلامُ عَلی أَنْبِیاءِاللهِ وَرُسُلِهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ».

و در روایت دیگر وارد است که نزد در مسجد بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَإِلَى اللهِ وَما شاءَ اللهُ وَعَلى مِلَّه رَسُولِ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَخَيْرُ الْاَسْماءِ لِلّهِ،

وَالْحَمْدُ لِلّهِ، وَالسَّلامُ عَلى رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلى أَنْبياءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، اَلسَّلامُ عَلى إِبْراهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمانِ، اَلسَّلامُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْنا وَعَلى عِبادِ اللهِ الصّالِحِينَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبارِكْ

عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّد، کَماصَلَّیْتَ وَبارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلی إِبْراهِیمَ وَآلِ إِبْراهِیمَ، إِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ، وَعَلی إِبْراهِیمَ خَلِیلِکَ وَعَلی أَنْبیائِکَ وَرُسُلِکَ وَسَلِّمْ عَلَیْهِمْ، وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، اَللّهُمَّ افْتَحْ لِی أَبْوابَ رَحْمَتِکَ، وَاسْتَعْمِلْنِی فِی طاعَتِکَ وَمَرْضاتِکَ، وَاحْفَظْنِی بِحِفْظِ الْإِیمانِ أَبَداً ما أَبْقَیْتَنِی، جَلَّ ثَناءُ وَجْهِکَ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی جَعَلَنِی مِنْ وَفْدِهِ وَزُوّارِهِ، وَجَعَلَنِی مِمَّنْ یَعْمُرُ مَساجِدَهُ، وَجَعَلَنِی مِمَّنْ یُناجِیهِ.اَللّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ وَزائِرُکَ فِی بَیْتِکَ، وَعَلی کُلِّ مَأْتِیّ حَقٌّ لِمَنْ أَتاهُ وَزارَهُ، وَأَنْتَ خَیْرُ مَأْتِیّ وَأَکْرَمُ مَزُور، فَأَسْأَلُکَ یا اَللّهُ یا رَحْمانُ بِأَنَّکَ أَنْتَ اللّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، بِأَنَّکَ واحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ، لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ[لَکَ]کُفُواً أَحَدٌ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَعَلی أَهْلِ بَیْتِهِ، یا جَوادُ یا کَرِیمُ یا ماجِدُ یا جَبّارُ یا کَرِیمُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تَجْعَلَ تُحْفَتَکَ إِیّایَ بِزِیارَتِی إِیّاکَ أَوَّلَ شَیْء تُعْطِینِی فَکاکَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ».

پس سه مرتبه بگوید: «اَللّهُمَّ فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ».

آنگاه چنین ادامه دهد:

«وَ أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ الطَیِّبِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ شَیاطِینِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَشَرَّ فَسَقَه الْعَرَبِ وَالْعَجَم». «اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ فِی مَقامِی هذا، فِی أَوَّلِ مَناسِکِی أَنْ تَقْبَلَ تَوْبَتِی، وَ أَنْ تَجاوَزَ عَنْ خَطِیئَتِی وَ تَضَعَ عَنِّی وِزْرِی، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی بَلَّغَنِی بَیْتَهُ الْحَرامَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَشْهَدُ أَنَّ هذا بَیْتُکَ الْحَرامُ الَّذِی جَعَلْتَهُ مَثابَه لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ، وَالْبَلَدَ بَلَدُکَ، وَالْبَیْتَ بَیْتُکَ، جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتَکَ، وَأَؤُمُّ طاعَتَکَ، مُطِیعًا لِاَمْرِکَ، راضِیاً بِقَدَرِکَ، أَسْأَلُکَ مَسْأَلَه الْمُضْطَرِّ إِلَیْکَ الْخائِفِ لِعُقُوبَتِکَ. اَللّهُمَّ افْتَحْ لِی أَبْوابَ رَحْمَتِکَ، وَاسْتَعْمِلْنِی بِطاعَتِکَ وَمَرْضاتِکَ».

بعد خطاب

کند به کعبه و بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذى عَظَّمَكِ وَشَرَّفَكِ وَكَرَّمَكِ وَجَعَلَكِ مَثابَه لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَكاً وَهُدىً لِلْعالَمِينَ».

ومستحب است وقتی به محاذی «حجر الأسود» رسید، بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ،

وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، آمَنْتُ بِاللهِ، وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَبِاللاّتِ وَالْعُزّى، وَعِبادَه الشَّيْطانِ، وَعِبادَه كُلِّ نِدّ يُدْعى مِنْ دُونِ اللّهِ».

امام صادق(علیه السلام) به ابوبصیر فرمود: هنگامی که داخل مسجد شدی جلو برو تا روبروی «حجرالأسود» که رسیدی متوجّه آن شده، این دعا را بخوان:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذى هَدانا لِهذا وَما كُنّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلا أَنْ هَدانَا اللهُ، سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ، أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ، وَأَكْبَرُ مِمّا أَخْشى وَأَحْذَرُ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُوَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِيوَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَيُحْيِى، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى كُلِّ شَىْء قَدِيرٌ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبارِكْ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، كَأَفْضَلِ ما صَلَّيْتَ وَ بارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلى إِبْراهِيمَ وَآلِ إِبْراهِيمَ، إِنَّکَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَسَلامٌ عَلى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أُومِنُ بِوَعْدِکَ، وَأُصَدِّقُ رُسُلَکَ، وَأَتَّبِعُ كِتابَکَ». و در روایت معتبر وارد است که وقتی نزدیک حجرالأسود رسیدی دست های خود را بلند کن، وحمد وثنای الهی را بجا آور، وصلوات بر پیغمبر بفرست، واز خداوندِ عالَم بخواه که حجّ تو را قبول کند، پس از آن حَجَر را بوسیده واستلام نما. واگر بوسیدن ممکن نشد لمس کن، واگر آن هم ممکن نشد اشاره به آن کن، وبگو: «اَللّهُمَّ أَمانَتِى أَدَّيْتُها وَمِيثاقِى تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِى بِالْمُوافاهِ، اَللّهُمَّ تَصْدِيقاً بِكِتابِکَ وَعَلى سُنَّه نَبِيِّکَ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، وَأَنَّ

«مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، آمَنْتُ بِاللهِ، وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَبِاللاّتِ وَالْعُزّی، وَعِبادَه الشَّيْطانِ، وَعَبادَه کُلِّ نِدّ يُدْعی مِنْ دُونِ اللهِ». اللّهمَّ إِلَيْکَ بَسَطْتُ يَدِی وَ فِيما عِنْدَکَ عَظُمَتْ رَغْبَتِی فَاقْبَلْ سُبْحَتِی، وَاغْفِرْ لِی وَارْحَمْنِی، اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْکُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَواقِفِ الْخِزْیِ فِی الدُّنْيا وَالْآخِرَه».

مستحبات طواف

مستحب است حاجی در حال طواف، با کمال خلوص وتوجّه به خدا، در هر دوری از طواف های هفت گانه، راز و نیازی آهسته و آرام، با حضرت حق داشته باشد، پس علاوه بر اذکاری که دارد، می تواند در هر شوط این ادعیه را بخواند:

دعای اشواط طواف

اشاره

برای اینکه طواف کننده در تعداد دورهای طواف شک نکند، می تواند دعاهای وارده را تقسیم کرده و در هر دور طواف بخشی از آن را به قصد رجاء بخواند، واگر تکرار شد مانعی ندارد.

دعای دور اوّل

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی يُمْشی به عَلی طَلَلِ الْماءِ، کَما يُمْشی بِه عَلی جَدَدِ الْأَرْضِ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی يَهْتَزُّلَهُ عَرْشُکَ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی تَهْتَزُّ لَهُ أَقْدامُ مَلائِکَتِکَ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ مُوسی مِنْ جانِبِ الطُّورِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ، وَأَلْقَيْتَ عَلَيْهِ مَحَبَّه مِنْکَ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّد صَلَّی اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَما تَأَخَّرَ، وَأَتْمَمْتَ عَلَيْهِ نِعْمَتَکَ، أَنْ تَرْزُقَنِی خَيْرَ الدُّنْيا وَالْآخِرَه» و حاجات خود را می خواهی.

دعای دور دوم

«اَللّهُمَّ إِنِّی إِلَيْکَ فَقِيرٌ، وَإِنِّی خائِفٌ مُسْتَجِيرٌ، فَلا تُغَيِّرْ جِسْمِی وَلا تُبَدِّلِ اسْمِی».

سپس می گویی: سائِلُکَ فَقِيرُکَ مِسْکِينُکَ بِبابِکَ، فَتَصَدَّقْ عَلَيْهِ بِالْجَنَّه. اَللّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُکَ، وَالْحَرَمُ حَرَمُکَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ، وَهذا مَقامُ الْعائِذِ الْمُسْتَجِيرِ بِکَ مِنَ النّارِ، فَأَعْتِقْنِی وَ والِدَیَّ وَ أَهْلِی وَوُلْدِی وَإِخْوانِیَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ النّارِ، يا جَوادُ يا کَرِيمُ».

دعای دور سوم

«اَللّهُمَّ أَدْخِلْنِی الْجَنَّه بِرَحْمَتِکَ، وَأَجِرْنِی بِرَحْمَتِکَ مِنَ النّارِ، وَعافِنِی مِنَ السُّقْمِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَه الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَه الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، يا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ، وَالْجُودِ وَالْکَرَمِ، آن عَمَلِی ضَعِيفٌ فَضاعِفْهُ لِی، وَتَقَبَّلْهُ مِنِّی، إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

دعای دور چهارم

«يا اَللّهُ يا وَلِيَّ الْعافِيَهِ، وَخالِقَ الْعافِيَهِ، وَرازِقَ الْعافِيَهِ، وَالْمُنْعِمَ بِالْعافِيَهِ، وَ الْمَنّانَ بِالْعافِيَهِ، وَالْمُتَفَضِّلُ بِالْعافِيَه عَلَيَّ

وَعَلى جَمِيعِ خَلْقِکَ، یا رَحْمانَ الدُّنْیا وَالاْخِرَه وَرَحِیمَهُما، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْزُقْنا الْعافِیَهَ، وَ دَوَامَ الْعَافِیَهِ، وَتَمامَ الْعافِیَهِ، وَشُکْرَ الْعافِیَه فِی الدُّنْیا وَالاْخِرَهِ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

دعای دور پنجم

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی شَرَّفَکِ وَعَظَّمَکِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً نَبِیّاً، وَجَعَلَ عَلِیّاً إِماماً. اَللّهُمَّ اهْدِ لَهُ خِیارَ خَلْقِکَ، وَجَنِّبْهُ شِرارَ خَلْقِکَ».

آنگاه می گویی: " رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَه وَ فِی الاْخِرَه حَسَنَه وَ قِنا عَذابَ النّارِ ".

دعای دور ششم

«اَللّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ، وَ هذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ. اَللّهُمَّ مِنْ قِبَلِکَ الرَّوْحُ وَالْفَرَجُ وَالْعافِیَهُ. اَللّهُمَّ آن عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضاعِفْهُ لِی، وَاغْفِرْ لِی مَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنِّی وَ خَفِیَ عَلى خَلْقِکَ، أَسْتَجِیرُ بِاللهِ مِنَ النّارِ».

دعای دور هفتم

«اَللّهُمَّ إِنَّ عِنْدِی أَفْواجاً مِنْ ذُنُوب، وَ أَفْواجاً مِنْ خَطایا وَعِنْدَکَ أَفْواجٌ مِنْ رَحْمَه، وَ أَفْواجٌ مِنْ مَغْفِرَه، یا مَنِ اسْتَجابَ لاِبْغَضِ خَلْقِهِ إِلَیْهِ إِذْ قالَ أَنْظِرْنِی إِلى یَوْمِ یُبْعَثُونَ، اِسْتَجِبْ لِی». سپس حاجات را بخواه و آنگاه بگو:

«اَللّهُمَّ قَنِّعْنِی بِما رَزَقْتَنِی، وَبارِکْ لِی فِیما آتَیْتَنِی». و هنگامی که مقابل مقام حضرت ابراهیم رسیدی، بگو: «اَللّهُمَّ أَعْتِقْ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَوَسِّعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّفَسَقَه الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَشَرَّ فَسَقَه الْجِنِّ وَالاْنْسِ». وامام سجّاد(علیه السلام) هنگام طواف، به ناودان نگاه می کرد، و عرضه می داشت:

«اَللّهُمَّ أَدْخِلْنِی الْجَنَّه بِرَحْمَتِکَ، وَأَجِرْنِی بِرَحْمَتِکَ مِنَ النّارِ، وَعافِنِی مِنَ السُّقْمِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَه الْجِنِّ وَالاْنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَه الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ».

مستحبات نماز طواف

در نماز طواف مستحب است بعد از حمد، در رکعت اوّل سوره «توحید» ودر رکعت دوّم سوره " قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ " را بخواند، وپس از نماز، حمد وثنای الهی را بجا آورده وصلوات بر محمّد وآل محمّد بفرستد، واز خداوند عالم طلب قبول نماید، وبگوید: «اَللّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّی، وَلا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی، اَلْحَمْدُ لِلّهِ بِمَحامِدِهِ کُلِّها عَلى نَعْمائِهِ کُلِّها، حَتّى یَنْتَهِیَ الْحَمْدُ إِلى ما یُحِبُّ رَبِّی وَیَرْضى. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ، وَتَقَبَّلْ مِنِّی، وَطَهِّرْ قَلْبِی، وَزَکِّ عَمَلِی». و در روایت دیگر چنین آمده است:

«اَللّهُمَّ ارْحَمْنِی بِطواعِیَتِی إِیّاکَ، وَطواعِیَتِی رَسُولِکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ. اَللّهُمَّ جَنِّبْنِی أَنْ أَتَعَدّی حُدُودَکَ، وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ یُحِبُّکَ وَیُحِبُّ رَسُولَکَ وَمَلائِکَتَکَ وَعِبادَکَ الصّالِحِینَ».

و در بعضی از روایات است که حضرت صادق(علیه السلام) بعد از نماز طواف به سجده رفته و چنین می گفت: «سَجَدَ وَجْهِی لَکَ تَعَبُّداً وَرِقّاً، لاإِلهَ إِلاّ أَنْتَ حَقّاً حَقّاً، اَلْأَوَّلُ

قَبْلَ کُلِّ شَیْء، وَالْآخِرُ بَعْدَ کُلِّ شَیْء، وَها أَنَا ذا بَیْنَ یَدَیْکَ ناصِیَتِی بِیَدِکَ، فَاغْفِرْ لِی، إِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِیمَ غَیْرُکَ، فَاغْفِرْ لِی، فَإِنِّی مُقِرٌّ بِذُنُوبِی عَلی نَفْسِی، وَلا یَدْفَعُ الذَّنْبَ الْعَظِیمَ غَیْرُکَ». و بعد از سجده، روی مبارک آن حضرت از گریه چنان بود که گویا در آب فرو رفته باشد.

مستحبّات سعی

مستحب است پس از خواندن نماز طواف وپیش از سعی، مقداری از آب زمزم بیاشامد و به سر و پشت و شکم خود بریزد و بگوید: «اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً، وَرِزْقاً واسِعاً، وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَسُقْم». پس از آن نزدیک حجرالأسود بیاید، ومستحب است از دری که روبروی حجرالأسود است به سوی صفا متوجه شود، و با آرامش دل وبدن بالای صفا رفته، وبه خانه کعبه نظر کند، و به رکنی که حجرالأسود در آن است رو نماید، وحمد وثنای الهی را بجا آورد، ونعمت های الهی را به خاطر بیاورد، آنگاه این ذکر را بگوید: «اَللهُ أَکْبَرُ» هفت مرتبه.

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ» هفت مرتبه. «لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ» هفت مرتبه. «لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، یُحْیِی وَیُمِیتُ، وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ» (سه مرتبه).پس صلوات بر محمّد وآل محمّد بفرستد، وسه مرتبه بگوید: «اَللهُ أَکْبَرُ عَلی ما هَدانا، وَالْحَمْدُ لِلّهِ عَلی ما أَبْلانا، وَالْحَمْدُ

لِلّهِ الْحَیِّ الْقَیُّومِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الْحَیِّ الدّائِمِ».

پس سه مرتبه بگوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، لا نَعْبُدُ إِلاّ إِیّاهُ، مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ، وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ».

پس سه مرتبه بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الْعَفْوَ وَالْعافِیَه وَالْیَقِینَ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ».

و سه مرتبه بگوید:

«اَللّهُمَّ آتِنا فِی

الدُّنْیا حَسَنَه وَفِی الْاٰخِرَه حَسَنَه وَقِنا عَذابَ النّارِ».

پس بگوید:

«اَللّهُ أَکْبَرُ» صد مرتبه. «لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ» صد مرتبه. «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» صد مرتبه. «سُبْحانَ اللّهِ» صد مرتبه.

پس بگوید: «لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَغَلَبَ الْأَحْزابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَحْدَهُ. اَللّهُمَّ بارِکْ لِی فِی الْمَوْتِ وَفِیما بَعْدَ الْمَوتِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ ظُلْمَه الْقَبْرِ وَوَحْشَتِهِ. اَللّهُمَّ أَظِلَّنِی فِی ظِلِّ عَرْشِکَ یَوْمَ لا ظِلَّ إِلاّ ظِلُّکَ».

و بسیار دعای بعد را که سپردن دین و نفس و اهل و مال خود به خداوند عالم است، تکرار کند، بگوید:

«اَسْتَوْدِعُ اللّهَ الرَّحْمنَ الرَّحِیمَ الَّذِی لا تَضِیعُ وَدائِعُهُ دِینِی وَنَفْسِی وَأَهْلِی. اَللّهُمَّ اسْتَعْمِلْنِی عَلی کِتابِکَ وَسُنَّه نَبِیِّکَ، وَتَوَفَّنِی عَلی مِلَّتِهِ، وَاَعِذْنِی مِنَ الْفِتْنَهِ». پس «اَللّهُ أَکْبَرُ» سه مرتبه بگوید.

بعد دعای سابق را دو مرتبه تکرار کند، آنگاه یک بار دیگر تکبیر ودعا را بخواند، واگر تمام این عمل رانتواند انجام دهد هر قدر که می تواند بخواند. و مستحب است که رو به کعبه نماید، واین دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِی کُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ قَطُّ، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَیَّ بِالْمَغْفِرَهِ، فَإِنَّکَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ. اَللّهُمَّ افْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ، فَإِنَّکَ إِنْ تَفْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ تَرْحَمْنِی، وَإِنْ تُعَذِّبْنِی فَأَنْتَ غَنِیٌّ عَنْ عَذابِی، وَأَنَا مُحْتاجٌ إِلی رَحْمَتِکَ، فَیا مَنْ أَنَا مُحْتاجٌ إِلی رَحْمَتِهِ اِرْحَمْنِی. اَللّهُمَّ لا تَفْعَلْ بِی ما أَنَا أَهْلُهُ، فَإِنَّکَ إِنْ تَفْعَلْ بِی ما أَنَا اهْلُهُ تُعَذِّبْنِی، وَلَمْ تَظْلِمْنِی، أَصْبَحْتُ أَتَّقِی عَدْلَکَ، وَلا أَخافُ جَوْرَکَ، فَیا مَنْ هُوَ عَدْلٌ لا یَجُورُ اِرْحَمْنِی».

پس بگوید: «یا مَنْ لا یَخِیبُ سائِلُهُ، وَلا یَنْفَدُ نائِلُهُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَعِذْنِی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِکَ».

و در حدیث

شریف وارد شده است: ایستادن بر صفا را طول دهد، وهنگامی که از صفا پایین می آید رو به خانه کعبه کند و بگوید: «اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَذابِ الْقَبْرِ وَفِتْنَتِهِ وَغُرْبَتِهِ وَوَحْشَتِهِ وَظُلْمَتِهِ وَضِیقِهِ وَضَنْکِهِ. اَللّٰهُمَّ اَظِلَّنِی فِی ظِلِّ عَرْشِکَ یَوْمَ لا ظِلَّ إِلاّ ظِلُّکَ».

سپس می گویی:

«یا رَبَّ الْعَفْوِ، یا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، یا مَنْ هُوَ أَوْلی بِالْعَفْوِ، یامَنْ یُثِیبُ عَلَی الْعَفْوِ، اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ، یَا جَوادُ یَاکَرِیمُ یَا قَرِیبُ، یَا بَعِیدُ، اُرْدُدْ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ، وَاسْتَعْمِلْنِی بِطاعَتِکَ وَمَرْضاتِکَ». و مستحب است پیاده سعی نماید، و از صفا تا مناره میانه، راه رود، واز آنجا تا جایی که محل بازار عطاران بوده است (این فاصله با چراغ سبز مشخص شده)، (هَرْوَلَه کند)، و اگر سوار باشد این فاصله را کمی تند نماید، و از برای زنها هَرْوَلَه نیست، و مستحب است در هنگامی که به این محل می رسد، بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَاللهُ أَکْبَرُ. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجاوَزْ عَمّا تَعْلَمُ، إِنَّکَ أَنْتَ الأَعَزُّ الأَکْرَمُ، وَاهْدِنِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ. اَللّٰهُمَّ إِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضاعِفْهُ لِی، وَتَقَبَّلْ مِنِّی. اَللّٰهُمَّ لَکَ سَعْیِی، وَبِکَ حَوْلِی

وَقُوَّتِی، تَقَبَّلْ عَمَلِی، یا مَنْ یَقْبَلُ عَمَلَ الْمُتَّقِینَ».

و چون از این قسمت گذشتی بگو:

«یا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْکَرَمِ وَالنَّعْماءِ وَالْجُودِ، اِغْفِرْ لِی ذُنُوبِی، إِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاّ أَنْتَ».

و هنگامی که به مروه رسید بالای آن برود، وبجا آورد آنچه را که در صفا بجا آورد، وبخواند دعاهای آنجا را به ترتیبی که ذکر شد. وپس از آن بگوید:

«یا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، یا مَنْ یُحِبُّ الْعَفْوَ، یا مَنْ یُعْطِی عَلَی الْعَفْوِ، یا مَنْ یَعْفُو عَلَی الْعَفْوِ، یارَبَّ الْعَفْوِ، اَلْعَفْوَ

اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ». و مستحب است در گریه کردن بکوشد و خود را به گریه وا دارد، ودر حال سعی دعا بسیار کند، وبخواند این دعا را:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ حُسْنَ الظَّنِّ بِکَ عَلی کُلِّ حال، وَصِدْقَ النِّیَّه فِی التَّوَکُّلِ عَلَیْکَ».

آداب تقصیر عمره

واجب است پس از اتمام دور سعی بین صفا و مروه، قسمتی از مو یا ناخن خود را به نیّت تقصیر کوتاه کند، وبهتر آن است که اکتفا به گرفتن ناخن نکند بلکه از موی خود هم قدری کوتاه کند، که موافق احتیاط است، وتراشیدن سر در تقصیر عمره تمتع کفایت نمی کند، بلکه حرام می باشد.و هنگام تقصیر مناسب است این دعا را بخواند: «اَللّهُمَّ أَعْطِنِی بِکُلِّ شَعْرَه نُوراً یَوْمَ الْقِیامَهِ».

اقسام حج

حجّ بر سه قسم است:

۱. «حجّ تمتّع» وآن وظیفه کسانی است که ۴۸ میل(یعنی شانزده فرسخ) از مکّه دور باشند، وحجّ تمتع همراه عمره تمتع است.

۲. «حجّ افراد» که عین حجّ تمتع است با این فرق که در حجّ تمتّع قربانی واجب است و در حجّ إفراد واجب نیست.

۳. «حجّ قِران» مانند حجّ افراد است با این تفاوت که در حجّ قِران، همراه آوردن قربانی لازم است. تفصیل مسائل اقسام حجّ را در مناسک مطالعه کنید.

واجبات حجّ تمتع

واجبات حجّ تمتّع ۱۳ عمل است:

۱. احرام بستن در مکّه.

۲. وقوف در عرفات.

۳. وقوف در مشعرالحرام.

۴. زدن سنگ بر جمره عقبه در روز عید.

۵. قربانی در منا.

۶. تراشیدن سر یا تقصیر کردن در منا.

۷. طواف زیارت در مکّه.

۸. دو رکعت نماز طواف.

۹. سعی بین صفا ومروه.

۱۰. طواف نساء.

۱۱. دو رکعت نماز طواف نساء.

۱۲. ماندن در منا شب یازدهم ودوازدهم (ودر بعضی موارد شب سیزدهم).

۱۳. رمی جمرات در روز یازدهم ودوازدهم.

ودعاهای وارده ضمن این اعمال از قرار زیر می باشد:

مستحبات إحرام حجّ تا وقوف به عرفات

اموری که در احرام عمره مستحب بود در احرام حجّ نیز مستحب است، وپس از این که شخص احرام بست واز مکه بیرون آمد، همین که بر «أَبْطَح» مشرِف شد، به آواز بلند تلبیه

گوید، وچون متوجّه منا شود بگوید:

«اَللّهُمَّ إِیّاکَ أَرْجُو وَإِیّاکَ أَدْعُو، فَبَلِّغْنِی أَمَلِی، وَأَصْلِحْ لِی عَمَلِی».

و با وقار و دل آرام، و در حال گفتن سبحان الله و ذکر حق تعالی حرکت کند، وچون به منا رسید بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَقْدَمَنِیها صالِحاً فِی عافِیَه وَبَلَّغَنِی هذَا الْمَکانَ».

پس بگوید:

«اَللّهُمَّ هذِهِ مِنًی وَهِیَ مِمّا مَنَنْتَ بِهِ مِنَ الْمَناسِکِ، فَأَسْأَلُکَ أَنْ تَمُنَّ عَلَیَّ فِیها بِما مَنَنْتَ بِهِ عَلی أَوْلِیائِکَ، فَإِنَّما أَنَا عَبْدُکَ وَفِی قَبْضَتِکَ».

ومستحب است شب عرفه را در منا بوده، وبه اطاعت الهی مشغول باشد، وبهتر آن است که عبادات وخصوصاً نمازها را در مسجد خَیفْ بجا آورد، وچون نماز صبح را خواند تا طلوع آفتاب تعقیب نماز بخواند، پس به سوی عرفات روانه شود، واگر خواسته باشد بعد از طلوع صبح برود مانعی ندارد، ولی سنّت آن است که تا آفتاب طلوع نکرده از وادی مُحَسَّر رد نشود، وروانه شدن پیش از صبح مکروه است، وچون به عرفات متوجّه شود،

این دعا را بخواند: «اَللّهُمَّ إِلَیْکَ صَمَدْتُ، وَإِیّاکَ اعْتَمَدْتُ، وَوَجْهَکَ أَرَدْتُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُبارِکَ لِی فِی رِحْلَتِی، وَأَنْ تَقْضِیَ لِی حاجَتِی، وَأَنْ تَجْعَلَنِی مِمَّنْ تُباهِی بِهِ الْیَوْمَ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّی».

مستحبات واعمال شب عرفه

شب نهم ذی حجه که شب عرفه است در فضیلت و احیا و دعا وعبادت مانند روز عرفه است، و مستحب است که در آن شب این دعاها خوانده شود.

دعای شب عرفه

«اَللّهُمَّ یا شاهِدَ کُلِّ نَجْوی، وَمَوْضِعَ کُلِّ شَکْوی، وَعالِمَ کُلِّ خَفِیَّه، وَمُنْتَهی کُلِّ حاجَه، یا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ عَلَی الْعِبادِ، یا کَرِیمَ الْعَفْوِ، یا حَسَنَ التَّجاوُزِ، یا جَوادُ، یا مَنْ لا یُوارِی مِنْهُ لَیْلٌ داجٍ، وَلا بَحْرٌ عَجّاجٌ، وَلا سَماءٌ ذاتُ أَبْراجٍ، وَلا ظُلَمٌ ذاتُ ارْتِتاجٍ، یا مَنِ الظُّلْمَه عِنْدَهُ ضِیاءٌ، أَسْأَلُکَ بِنُورِ وَجْهِکَ الْکَرِیمِ، الَّذِی تَجَلَّیْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ، فَجَعَلْتَهُ دَکّاً وَخَرَّ مُوسی صَعِقاً، وَباسْمِکَ الَّذِی رَفَعْتَ بِهِ السَّماواتِ بِلا عَمَدٍ، وَسَطَحْتَ بِهِ الْأَرْضَ عَلی وَجْهِ ماءٍ جَمَدٍ، وَباسْمِکَ الْمَخْزُونِ الْمَکْنُونِ الْمَکْتُوبِ الطّاهِرِ الَّذِی إِذا دُعِیتَ بِهِ اَجَبْتَ، وَإِذا سُئِلْتَ بِهِ أَعْطَیْتَ، وَباسْمِکَ السُّبُّوحِ الْقُدُّوسِ الْبُرْهانِ الَّذِی هُوَ نُورٌ عَلی کُلِّ نُورٍ، وَنُورٌ مِنْ نُورٍ، یُضِیءُ مِنْهُ کُلُّ نُورٍ، إِذا بَلَغَ الْأَرْضَ انْشَقَّتْ، وَإِذا بَلَغَ السَّماواتِ فُتِحَتْ، وَإِذا بَلَغَ الْعَرْشَ اهْتَزَّ، وَباسْمِکَ الَّذِی تَرْتَعِدُ مِنْهُ فَرائِصُ مَلائِکَتِکَ، وَأَسْأَلُکَ بِحَقِّ جَبْرَئِیلَ وَمِیکائِیلَ وَاِسْرافِیلَ، وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفی صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَعَلی جَمِیعِ الْأَنْبِیاءِ وَجَمِیعِ الْمَلائِکَهِ، وَبِالْاِسْمِ الَّذِی مَشی بِهِ الْخِضْرُ عَلی طَلَلِ الْماءِ کَما مَشی بِهِ عَلی جَدَدِ الْأَرْضِ، وَباسْمِکَ الَّذِی فَلَقْتَ بِهِ الْبَحْرَ لِمُوسی، وَأَغْرَقْتَ فِرْعَونَ وَقَوْمَهُ، وَأَنْجَیْتَ بِهِ مُوسَی بْنَ عِمْرانَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْأَیْمَنِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَلْقَیْتَ عَلَیْهِ مَحَبَّه مِنْکَ، وَباسْمِکَ الَّذِی بِهِ أَحْیا عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ الْمَوْتی، وَتَکَلَّمَ فِی الْمَهْدِ صَبِیّاً، وَأَبْرَءَ الْأَکْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِکَ، وَباسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ حَمَلَه عَرْشِکَ وَجِبْرَئِیلُ وَمِیکائِیلُ وَإِسْرافِیلُ، وَحَبِیبُکَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَمَلائِکَتُکَ الْمُقَرَّبُونَ، وَأَنْبِیاؤُکَ الْمُرسَلُونَ، وَعِبادُکَ الصّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْأَرَضِینَ، وَباسْمِکَ الَّذِی دَعاکَ بِهِ

ذُوالنُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظّالِمِينَ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَنَجَّيْتَهُ مِنَ الْغَمِّ، وَكَذلِكَ تُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ، وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الَّذِي دَعاكَ بِهِ داوُدُ وَخَرَّ لَكَ ساجِداً، فَغَفَرْتَ لَهُ ذَنْبَهُ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي دَعَتْكَ بِهِ آسِيَه امْرَاَه فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ

ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّه وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَونَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ، فَاسْتَجَبْتَ لَها دُعاءَها، وَبِاسْمِكَ الَّذِي دَعاكَ بِهِ أَيُّوبُ إِذْحَلَّ بِهِ الْبَلاءُ، فَعافَيْتَهُ وَآتَيْتَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَه مِنْ عِنْدِكَ وَذِكْرى لِلْعابِدِينَ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي دَعاكَ بِهِ يَعْقُوبُ، فَرَدَدْتَ عَلَيْهِ بَصِرَهُ وَقُرَّه عَيْنِهِ يُوسُفَ، وَجَمَعْتَ شَمْلَهُ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي دَعاكَ بِهِ سُلَيمانُ، فَوَهَبْتَ لَهُ مُلْكاً لا يَنْبَغِي لِاَحد مِنْ بَعْدِهِ، إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي سَخَّرْتَ بِهِ الْبُراقَ لِمُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِه، إِذْ قالَ تَعالى: " سُبْحانَ الَّذِي اَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرام إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصى "، وَقَوْلُهُ: " سُبْحانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنا هذا وَما كُنّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَاِنّا إِلى رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ "، وَبِاسْمِكَ الَّذِي تَنَزَّلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عَلى مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي دَعاكَ بِهِ آدَمُ، فَغَفَرْتَ لَهُ ذَنْبَهُ وَاَسْكَنْتَهُ جَنَّتَكَ، وأَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَبِحَقِّ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَبِحَقِّ اِبراهِيمَ وَبِحَقِّ فَصْلِكَ يَوْمَ الْقَضاءِ، وَبِحَقِّ الْمَوازِينِ إِذا نُصِبَتْ، وَ الصُّحُفِ إِذا نُشِرَتْ، وَبِحَقِّ الْقَلَمِ وَما جَرى وَاللَّوْحِ وَما أَحْصى، وَبِحَقِّ الاِْسْمِ الَّذِي كَتَبْتَهُ عَلى سُرادِقِ الْعَرْشِ قَبْلَ خَلْقِكَ الْخَلْقَ وَالدُّنْيا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ بِأَلْفَيْ عام، وَأَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ فِي خَزائِنِكَ الَّذِي خَلَقْتَ، لا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلا عَبْدٌ مُصْطَفىً، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي

شَقَقْتَ بِهِ الْبِحارَ، وَقامَتْ بِهِ الْجِبالُ، وَاخْتَلَفَ بِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ، وَبِحَقِّ السَّبْعِ الْمَثانِى وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَبِحَقِّ الْكِرامِ الْكاتِبِينَ، وَبِحَقِّ «طا ها» وَ «يا سِين» وَ «كاف ها يا

عين صاد» وَ«حا ميم عين سين قاف»، وَبِحَقِّ تَوْراه مُوسى، وَإِنْجِيلِ عِيسى، وَزَبُورِ داوُدَ، وَفُرْقانِ مُحَمَّد، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلى جَمِيعِ الرُّسُلِوَبِآهِيًّاوَشَراهِيًّا.اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِحَقِّ تِلْكَ الْمُناجاه الَّتِى كانَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مُوسَى بن عِمْرانَ فَوْقَ جَبَلِ طُورِ سَيْناءَ، وأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى عَلَّمْتَهُ مَلَكَ الْمَوْتِ لِقَبْضِ الْأَرْواح، وأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى كُتِبَ عَلى وَرَقِ الزَّيْتُونِ، فَخَضَعَتِ النِّيرانُ لِتِلْكَ الوَرَقِهِ، فَقُلْتَ: " يا نارُ كُونِى بَرْداً وَسَلاماً "، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى كَتَبْتَهُ عَلى سُرادِقِ الْمَجْدِ وَالْكَرامَهِ، يامَنْ لايُحْفِيهِ سائِلٌ وَلا يَنْقُصُهُ نائِلٌ، يا مَنْ بِه يُسْتَغاثُ وَإِلَيْهِ يُلْجَأُ، أَسْأَلُكَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَمُنْتَهى الرَّحْمه مِنْ كِتابِكَ، وَبِاسْمِكَ الأَعْظَم، وَجَدِّكَ الأَعْلى، وَكَلِماتِكَ التّامّاتِ الْعُلى. اَللّهُمَّ رَبَّ الرِّياحِ وَما ذَرَتْ، وَالسَّماءِ وَما أَظَلَّتْ، وَالأَرْضِ وَما أَقَلَّتْ، وَالشَّياطِينِ وَما اَضَلَّتْ، وَالْبِحارِ وَما جَرَتْ، وَبحَقِّ كُلِّ حَقّ هُوَ عَلَيْكَ حَقٌّ، وَبِحَقِّ الْمَلائِكه الْمُقَرَّبِينَ وَالرَّوْحانِيِّينَ وَالْكَرُّوبِيِّينَ

وَالْمُسَبِّحِينَ لَكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ لا يَفْتُرُونَ، وَبِحَقِّ اِبْراهِيمَ خَلِيلِكَ، وَبِحَقِّ كُلِّ وَلِىّ يُنادِيكَ بَيْنَ الصَّفا وَالْمَرْوَهِ،

وَتَسْتَجِيبُ لَهُ دُعاءَهُ يا مُجِيبُ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هذِهِ الأَسْماءِ وَبِهذِهِ الدَّعَواتِ أَنْ تَغْفِرَ لَنا ما قَدَّمْنا وَما اَخَّرْنا وَما أَسْرَرْنا وَما أَعْلَنّا وَما أَبْدَيْنا وَما أَخْفَيْنا وَما أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّا، إِنَّكَ عَلى كُلِّشَىْء قَدِيرٌ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، يا حافِظَ كُلِّ غَرِيب، يا مُونِسَ كُلِّ وَحِيد، يا قُوَّه كُلِّ ضَعِيف، يا ناصِرَ كُلِّ مَظْلُوم، يا رازِقَ كُلِّ مَحْرُوم، يا مُونِسَ كُلِّ مُسْتَوْحِش، يا صاحِبَ كُلِّ مُسافِر، يا عِمادَ كُلِّ حاضِر، يا غافِرَ كُلِّ ذَنْب وَخَطِيئَه، يا غِياثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ، يا كاشِفَ

كَرْبِ الْمَكْرُوبِينَ، يـا فـارِجَ هَمِّ الْمَهْمُومِينَ، يا بَـدِيعَ السَّماواتِ وَالْاَرَضـِينَ، يا مُنْتَهى غايَه الطّالِبِينَ، يا مُجِيبَ دَعْوَه الْمُضْـطَرِّينَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، يا رَبَّ الْعالَمِينَ، يا دَيّانَ يَوْمِ الدِّينِ، يا أَجْوَدَ الْأَجْوَدِينَ، يا أَكْرَمَ الْاَكْرَمِينَ، يا أَسْمَعَ السّامِعِينَ، يا أَبْصَرَ النّاظِرِينَ، يـا أَقْدَرَ الْقـادِرِينَ، اِغْفِرْ لِیَ الـذُّنُوبَ الَّتِی تُغَیِّرُ النِّعَمَ، وَاغْفِرْ لِیَ الـذُّنُوبَ الَّتِی تُورِثُ النَّدَمَ، وَاغْفِرْ لِیَ الـذُّنُوبَ الَّتِی تُورِثُ السَّقَمَ، وَاغْفِرْ لِیَ الـذُّنُوبَ الَّتِی تَهْتِکُ الْعِصَمَ، وَاغْفِرْ لِیَ الـذُّنُوبَ الَّتِی تَرُدُّ الـدُّعاءَ، وَاغْفِرْ لِیَ الـذُّنُوبَ الَّتِی تَحْبِسُ قَطْرَ السَّماءِ، وَاغْفِرْ لِیَ الـذُّنُوبَ الَّتِی تُعَجِّلُ الْفَنـاءَ، وَاغْفِرْ لِیَ الـذُّنُوبَ الَّتِی تَجْلِـبُ الشَّقـاءَ، وَاغْفِرْ لِیَ الـذُّنُوبَ الَّتِی تُظْلِمُ الْهَـواءَ، وَاغْفِرْ لِیَ الـذُّنُوبَ الَّتِی تَکْشِفُ الْغِطـاءَ، وَاغْفِرْ لِیَ الـذُّنُوبَ الَّتِی لا ـ یَغْفِرُهـا غَیْرُکَ یـا اَللّهُ، وَاحْمِلْ عَنِّی کُلَّ تَبِعَه لِاَحَـد مِنْ خَلْقِکَ، وَاجْعَلْ لِی مِنْ أَمْرِی فَرَجـاً وَمَخْرَجـاً وَیُسْـراً، وَأَنْزِلْ یَقِینَکَ فِی صَـدْرِی، وَرَجاءَکَ فِی قَلْبِی، حَتّی لا أَرْجُوَ غَیْرَکَ. اَللّهُمَّ احْفَظْنِی، وَعافِنِی فِی مَقامِی، وَاصْـحَبْنِی فِی لَیْلِی وَنَهارِی وَمِنْ بَیْنِ یَدَیَّ وَمِنْ خَلْفِی وَعَنْ یَمِینِی وَعَنْ شِـمالِی وَمِنْ فَوْقِی وَمِنْ تَحْتِی، وَیَسِّرْ لِیَ السَّبِیلَ، وَأَحْسِنْ لِیَ التَّیْسِـیرَ، وَلا تَخْذُلْنِی فِی الْعَسِـیرِ، وَاهْدِنِی یا خَیْرَ دَلِیل، وَلا تَکِلْنِی إِلی نَفْسِـی فِی الْاُمُورِ، وَلَقِّنِی کُلَّ سُـرُور، وَاقْلِبْنِی إِلی أَهْلِی بِالْفَلاـحِ وَالنَّجاحِ مَحْبُوراً فِی الْعاجِلِ وَالْآجِلِ، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَـیْء قَـدِیرٌ، وَارْزُقْنِی مِنْ فَضْـلِکَ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ طَیِّباتِ رِزْقِکَ، وَاسْـتَعْمِلْنِی فِی طاعَتِکَ، وَأَجِرْنِی مِنْ عَـذابِکَ وَنارِکَ، وَاقْلِبْنِی إِذا تَوَفَّیْتَنِی إِلی جَنَّتِکَ بِرَحْمَتِکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ زَوالِ نِعْمَتِـکَ، وَمِنْ تَحْوِیلِ عافِیَتِکَ، وَمِنْ حُلُولِ نَقِمَتِکَ، وَمِنْ نُزُولِ عَـذابِکَ، وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ جَهْـدِ الْبَلاءِ، وَدَرَکِ الشَّقاءِ، وَمِنْ سُوءِ الْقَضاءِ وَشَماتَه الْاَعْداءِ، وَمِنْ شَرِّ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ، وَمِنْ شَرِّ ما

فِی الْکِتابِ الْمُنْزَلِ. اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْنِی مِنَ الْاَشْرارِ، وَلا مِنْ أَصْحابِ النّارِ، وَلا تَحْرِمْنِی صُحْبَه الْاَخْیارِ، وَأَحْیِنِی حَیاه طَیِّبَهً، وَتَوَفَّنِی وَفاه طَیِّبَه تُلْحِقُنِی بِالْاَبْرارِ، وَارْزُقْنِی مُرافَقَه الْاَنْبِیاءِ فِی مَقْعَدِ صِدْق عِنْدَ مَلِیک مُقْتَدِر. اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلی حُسْنِ بَلائِکَ وَصُنْعِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ عَلَی الْاِسْلامِ، وَاتِّباعِ السُّنَّهِ، یا رَبِّکَما هَدَیْتَهُمْ لِدِینِکَ، وَعَلَّمْتَهُمْ کِتابَکَ، فَاهْدِنا وَعَلِّمْنا، وَلَکَ الْحَمْدُ عَلی حُسْنِ بَلائِکَ، وَصُنْعِکَ عِنْدِی خاصَّهً، کَما خَلَقْتَنِی فَأَحْسَنْتَ خَلْقِی، وَعَلَّمْتَنِی فَأَحْسَنْتَ تَعْلِیمِی، وَهَدَیْتَنِی فَأَحْسَنْتَ هِدایَتِی، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی إِنْعامِکَ عَلَیَّ قَدِیماً وَحَدِیثاً، فَکَمْ مِنْ کَرْب یا سَیِّدِی قَدْ فَرَّجْتَهُ، وَکَمْ مِنْ غَمّ یا سَیِّدِی قَدْ نَفَّسْتَهُ، وَکَمْ مِنْ هَمّ یا سَیِّدِی قَدْ کَشَفْتَهُ، وَکَمْ مِنْ بَلاء یا سَیِّدِی قَدْ صَرَفْتَهُ، وَکَمْ مِنْ عَیْب یا سَیِّدِی قَدْ سَتَرْتَهُ، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی کُلِّ حال فِی کُلِّ مَثْویً وَزَمان، وَمُنْقَلَب وَمَقام، وَعَلی هذِهِ الْحالِ وَکُلِّ حال. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ أَفْضَلِ عِبادِکَ نَصِیباً فِی هذَا الْیَوْمِ، مِنْ خَیْر تَقْسِمُهُ، أَوْ ضُرّ تَکْشِفُهُ، أَوْ سُوء

تَصْرِفُهُ، أَوْ بَلاء تَدْفَعُهُ، أَوْ خَیْر تَسُوقُهُ، أَوْ رَحْمَه تَنْشُرُها، أَو عافِیَه تُلْبِسُها، فَإِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ، وَبِیَدِکَ خَزائِنُ السَّماواتِ وَالْاَرْضِ، وَأَنْتَ الْواحِدُ الْکَرِیمُ الْمُعْطِی الَّذِی لا یُرَدُّ سائِلُهُ، وَلا یُخَیَّبُ آمِلُهُ، وَلا یَنْقُصُ نائِلُهُ، وَلا یَنْفَدُ ما عِنْدَهُ، بَلْ یَزْدادُ کَثْرَه وَطِیباً وَعَطاءً وَجُوداً، وَارْزُقْنِی مِنْ خَزائِنِکَ الَّتِی لا تَفْنی، وَمِنْ رَحْمَتِکَ الْواسِعَهِ، آن عَطاءَکَ لَمْ یَکُنْ مَحْظُوراً، وَأَنْتَ عَلی کُلِّشَیْء قَدِیرٌ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

ونیز این دعا را که جمعی از بزرگان علما آن را، از جمله اعمال شب و روز جمعه وعرفه ذکر کرده اند بخوانند. دعا به نقل مرحوم کفعمی در مصباح این است: «اَللّهُمَّ مَنْ تَعَبَّأَ وَتَهَیَّأَ وَأَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوِفادَه إِلی مَخْلُوق، رَجاءَ

رِفْدِهِ وَطَلَبَ نائِلِهِ وَجائِزَتِهِ، فَإِلَيْکَ یارَبِّ تَعْبِیَتِی وَاسْتِعْدادِی، رَجاءَ عَفْوِکَ، وَطَلَبَ نائِلِکَ وَجائِزَتِکَ، فَلا تُخَیِّبْ دُعائِی، یا مَنْ لا یَخِیبُ عَلَیْهِ سائِلٌ وَلا یَنْقُصُهُ نائِلٌ، فَإِنِّی لَمْ آتِکَ ثِقَه بِعَمَل صالِح عَمِلْتُهُ، وَلا لِوِفادَه إِلی مَخْلُوق رَجَوْتُهُ، أَتَیْتُکَ مُقِرّاً عَلی نَفْسِی بِالْإِساءَه وَالظُّلْمِ، مُعْتَرِفاً بِأَنْ لا حُجَّه لِی وَلا عُذْرَ، أَتَیْتُکَ أَرْجُو عَظِیمَ عَفْوِکَ، الَّذِی عَفَوْتَ بِهِ عَنِ الْخاطِئِینَ، فَلَمْ یَمْنَعْکَ طُولُ عُکُوفِهِمْ عَلی عَظِیمِ الْجُرْمِ، أَنْ عُدْتَ عَلَیْهِمْ بِالرَّحْمَهِ، فَیا مَنْ رَحْمَتُهُ واسِعَه وَعَفْوُهُ عَظِیمٌ، یا عَظِیمُ یا عَظِیمُ یا عَظِیمُ، لا یَرُدُّ غَضَبَکَ إِلاّ حِلْمُکَ، وَلا یُنْجِی مِنْ سَخَطِکَ إِلاَّ التَّضَرُّعُ إِلَیْکَ، فَهَبْ لِی یا إِلهِی فَرَجاً بِالْقُدْرَه الَّتِی تُحْیِی بِها مَیْتَ الْبِلادِ، وَلا تُهْلِکْنِی غَمّاً حَتّی تَسْتَجِیبَ لِی، وَتُعَرِّفَنِی الْإِجابَه فِی دُعائِی، وَأَذِقْنِی طَعْمَ الْعافِیَه إِلی مُنْتَهی أَجَلِی، وَلا تُشْمِتْ بِی عَدُوِّی، وَلا تُسَلِّطْهُ عَلَیَّ، وَلا تُمَکِّنْهُ مِنْ عُنُقِی. اَللّهُمَّ إِنْ وَضَعْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَرْفَعُنِی، وَإِنْ رَفَعْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَضَعُنِی، وَإِنْ أَهْلَکْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَعْرُضُ لَکَ فِی عَبْدِکَ، أَوْ یَسْأَلُکَ عَنْ أَمْرِهِ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَیْسَ فِی حُکْمِکَ ظُلْمٌ، وَلا فِی نَقِمَتِکَ عَجَلَهٌ، وَإِنَّما یَعْجَلُ مَنْ یَخافُ الْفَوْتَ، وَإِنَّما یَحْتاجُ إِلَی الظُّلْمِ الضَّعِیفُ، وَقَدْ تَعالَیْتَ یا إِلهِی عَنْ ذلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ فَأَعِذْنِی، وَاسْتَجِیرُ بِکَ فَأَجِرْنِی، وَاسْتَرْزِقُکَ فَارْزُقْنِی، وَ أَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ فَاکْفِنِی، وَاسْتَنْصِرُکَ عَلی عَدُوِّی فَانْصُرْنِی، وَاسْتَعِینُ بِکَ فَأَعِنِّی، وَاسْتَغْفِرُکَ یا إِلهِی فَاغْفِرْ لِی، آمِینَ آمِینَ آمِینَ».

مستحبات وقوف به عرفات

در هنگام وقوف در عرفات چند چیز مستحب است.

۱. با طهارت بودن.

۲. غسل نمودن وبهتر است نزدیک ظهر باشد.

۳. توجه قلبی به خدا، واز خود دور ساختن چیزهایی که موجب تفرقه حواس می شود.

۴. وقوف در طرف چپ جبل

الرّحمه.

۵. وقوف در زمین هموار.

۶. خواندن نماز ظهر وعصر با یک اذان و دو اقامه.

۷. خواندن دعاهای وارده وتضرع به درگاه خداوند.

ادعیه وقوف به عرفات

وآنها بسیار است از جمله گفتن «اَللهُ أَكْبَرُ» صد مرتبه، و «لا إِلهَ إِلَّا اللهُ» صد مرتبه، و«اَلْحَمْدُ لِلّهِ» صد مرتبه، و«سُبْحانَ اللهِ» صد مرتبه، و«ما شاءَ اللهُ وَلا قُوَّه إِلّا بِاللهِ» صد مرتبه، و«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد» صد مرتبه.

نیز صد مرتبه بگوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، لَه الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِى وَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَيُحْيِى، وَهُوَ حَىٌّ لا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْء قَدِيرٌ».

هر کدام از سوره "قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ " و «آيه الْكُرْسِى» و سوره " إِنّا أَنْزَلْناهُ فِى لَيْلَه الْقَدْرِ " را صد مرتبه بخواند.

ومستحب است خواندن این دعا:

«أَسْأَلُ اللهَ بِأَنَّهُ هُوَ اللهُ الَّذِى لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبّارُ الْمُتَكَبِّرُ، سُبْحانَ اللهِ عَمّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى، يُسَبِّحُ لَهُ ما فِى السَّماواتِ وَالْأَرْضِ، وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيمُ».

پس بگو: «اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلى نَعْمائِکَ الَّتِى لا تُحصى بِعَدَد، وَلا تُكافَأُ بِعَمَل».

پس بخوان این دعا را:

«أَسْأَلُکَ يا اَللهُ يا رَحْمانُ بِكُلِّ اسْم هُوَ لَکَ، وَأَسْأَلُکَ بِقُوَّتِکَ وَقُدْرَتِکَ وَعِزَّتِکَ وَبجَمِيعِ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ

وَبِأَرْكانِکَ كُلِّها، وَبِحَقِّ رَسُولِکَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَبِاسْمِکَ الْأَكْبَرِ الْأَكْبَرِ، وَبِاسْمِکَ الْعَظِيمِ الَّذِى مَنْ دَعاکَ بِهِ كانَ حَقّاً عَلَيْکَ أَنْ لا تُخَيِّبَهُ، وَبِاسْمِکَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الَّذِى مَنْ دَعاکَ بِهِ كانَ حَقّاً عَلَيْکَ أَنْ لا تَرُدَّهُ، وَأَنْ تُعْطِيَهُ ما سَئَلَ، أَنْ تَغْفِرَ لِى ذُنُوبِى فِى جَمِيعِ عِلْمِکَ فِىَّ»

و این دُعا را نیز بخوان:

«اَللّهُمَّ فُكَّنِى مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَىَّ مِنْ

رِزْقِکَ الْحَلالِ الطَّیِّبِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَه الْجِنِّ وَالْاِنْسِ، وَشَرَّ فَسَقَه الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ»،

وبخواند این دُعا را:

«اَللّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ، فَلا تَجْعَلْنِی مِنْ أَخْیَبِ وَفْدِکَ، وَارْحَمْ مَسِیرِی إِلَیْکَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِیقِ. اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَشاعِرِ کُلِّها، فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَه الْجِنِّ وَالْاِنْسِ. اَللّهُمَّ لا تَمْکُرْ بِی، وَلا تَخْدَعْنِی، وَلا تَسْتَدْرِجْنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَوْلِکَ وَجُودِکَ وَکَرَمِکَ وَمَنِّکَ وَفَضْلِکَ، یا أَسْمَعَ السّامِعِینَ، وَیا أَبْصَرَ النّاظِرِینَ، وَیا أَسْرَعَ الْحاسِبِینَ، وَیا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد.(وَأَنْ تَرْزُقَنِی خَیْرَ الدُّنْیا وَالْاخِرَه». پس حاجت خود را بخواهد، آنگاه دست به آسمان بردارد واین دُعا را بخواند:

اَللّهُمَّ حاجَتِی إِلَیْکَ الَّتِی إِنْ أَعْطَیْتَنِیها لَمْ یَضُرَّنِی ما مَنَعْتَنِی، وَالَّتِی إِنْ مَنَعْتَنِیها لَمْ یَنْفَعْنِی ما أَعْطَیْتَنِی، أَسْأَلُکَ خَلاصَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، اَللّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ، وَمِلْکُ یَدِکَ ناصِیَتِی بِیَدِکَ، وَأَجَلِی بِعِلْمِکَ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُوَفِّقَنِی لِما یُرْضِیکَ عَنِّی، وَأَنْ تُسَلِّمَ مِنِّی مَناسِکِی الَّتِی اَرَیْتَها خَلِیلَکَ اِبراهِیمَ عَلَیْهِ السَّلامُ، وَدَلَلْتَ عَلَیْها نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی مِمَّنْ رَضِیتَ عَمَلَهُ، وَأَطَلْتَ عُمُرَهُ، وَأَحْیَیْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ حَیاه طَیِّبَهً».

ونیز مُستحبّ است در روز عَرَفه هنگام غرُوب آفتاب این دُعا خوانده شود:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْفَقْرِ، وَمِنْ تَشَتُّتِ الْاَمْرِ، وَمِنْ شَرِّ ما یَحْدُثُ بِاللَّیْلِ وَالنَّهارِ، أَمْسی ظُلْمِی مُسْتَجِیراً بِعَفْوِکَ، وَأَمْسی خَوْفِی مُسْتَجِیراً بِأَمانِکَ، وَأَمْسی ذُلِّی مُسْتَجِیراً بِعِزِّکَ، وَأَمْسی وَجْهِیَ الْفانِی مُسْتَجِیراً بِوَجْهِکَ

الْباقِی، یا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ، وَیا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطی، یا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ، جَلِّلْنِی بِرَحْمَتِکَ، وَأَلْبِسْنِی عافِیَتَکَ، وَاصْرِفْ عَنِّی شَرَّ جَمِیعِ خَلْقِکَ وَارْزُقْنِی خَیْرَ الدُّنْیا وَالْاخِرَه».

ونیز مُستحبّ است بعد از غرُوب آفتاب این دُعا خوانده شود:

«اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ هذَا الْمَوْقِفِ، وَارْزُقْنِیهِ أَبَداً ما أَبْقَیْتَنِی،

وَاقْلِبْنِى الْيَوْمَ مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً لِى، مَرْحُوماً مَغْفُوراً لِى، بِأَفْضَلِ ما يَنْقَلِبُ بِهِ الْيَوْمَ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِكَ، وَحُجّاجِ بَيْتِكَ الْحَرام، وَاجْعَلْنِى الْيَوْمَ مِنْ أَكْرَمِ وَفْدِكَ عَلَيْكَ، وَأَعْطِنِى أَفْضَلَ ما أَعْطَيْتَ أَحَداً مِنْهُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَالْبَرَكَه وَالْعافِيَه وَالرَّحْمَه وَالرِّضوانِ وَالْمَغْفِرَهِ، وَبارِكْ لِى فِيما أَرْجِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلٍ أَوْ مالٍ أَوْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ، وَبارِكْ لَهُمْ فِيَّ».

دعای امام حسین(ع) در روز عَرَفه

دعای امام حسین(علیه السلام) در روز عَرَفه: «اَلْحَمْدُ للهِ الَّذِى لَيْسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ، وَلا لِعَطائِهِ مانِعٌ، وَلا كَصُنْعِهِ صُنْعُ صانِعٍ، وَهُوَ الْجَوادُ الْواسِعُ، فَطَرَ أَجْناسَ الْبَدائِعِ، وَأَتْقَنَ بِحِكْمَتِهِ الصَّنائِعَ، لا تَخْفى عَلَيْهِ الطَّلائِعُ، وَلا تَضِيعُ عِنْدَهُ الْوَدائِعُ، جازِى كُلِّ صانِعٍ، وَرائِشُ كُلِّ قانِعٍ، وَراحِمُ كُلِّ ضارِعٍ، وَمُنْزِلُ الْمَنافِعِ، وَالْكِتابِ الْجامِعِ، بِالنُّورِ السّاطِعِ، وَهُوَ لِلدَّعَواتِ سامِعٌ، وَلِلْكُرُباتِ دافِعٌ، وَلِلدَّرَجاتِ رافِعٌ، وَلِلْجَبابِرَه قامِعٌ، فَلا إِلهَ غَيْرُهُ، وَلا شَىْءَ يَعْدِلُهُ، وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ، وَهُوَالسَّمِيعُ الْبَصِيرُ، اَللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، وَهُوَ عَلى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَرْغَبُ إِلَيْكَ، وَأَشْهَدُ بِالرُّبُوبِيَّه لَكَ، مُقِرّاً بِأَنَّكَ رَبِّى، وَإِلَيْكَ مَرَدِّى، اِبْتَدَأْتَنِى بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَذْكُوراً، وَخَلَقْتَنِى مِنَ التُّرابِ، ثُمَّ أَسْكَنْتَنِى الْأَصْلابَ، آمِناً لِرَيْبِ الْمَنُونِ، وَاخْتِلافِ الدُّهُورِ وَالسِّنِينَ، فَلَمْ أَزَلْ ظاعِناً مِنْ صُلْبٍ إِلى رَحِمٍ، فِى تَقادُمٍ مِنَ الْأَيّامِ الْماضِيَهِ، وَالْقُرُونِ الْخالِيَهِ، لَمْ تُخْرِجْنِى لِرَأْفَتِكَ بِى، وَلُطْفِكَ لِى، وَإِحْسانِكَ إِلَيَّ، فِى دَوْلَه أَئِمَّه الْكُفْرِ، اَلَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ، وَكَذَّبُوا رُسُلَكَ، لكِنَّكَ أَخْرَجْتَنِى رَأْفَه مِنْكَ وَتَحَنُّناً عَلَيَّ لِلَّذِى سَبَقَ لِى مِنَ الْهُدى، الَّذِى لَهُ يَسَّرْتَنِى، وَفِيهِ أَنْشَأْتَنِى، مِنْ قَبْلِ ذلِكَ رَؤُفْتَ بِى بِجَمِيلِ صُنْعِكَ، وَسَوابِغِ نِعَمِكَ، فَابْتَدَعْتَ خَلْقِى مِنْ مَنِىٍّ يُمْنى، وَأَسْكَنْتَنِى فِى ظُلُماتٍ ثَلاثٍ، مِنْ بَيْنِ لَحْمٍ وَدَمٍ وَجِلْدٍ، لَمْ تُشْهِدْنِى خَلْقِى، وَلَمْ تَجْعَلْ لِى شَيْئاًمِنْ أَمْرِى، ثُمَّ أَخْرَجْتَنِى لِلَّذِى سَبَقَ لِى مِنَ الْهُدى إِلَى الدُّنْيا تامّاً سَوِيّاً، وَحَفِظْتَنِى فِى الْمَهْدِ

طِفْلاً صَبِيّاً، وَرَزَقْتَنِی مِنَ الْغِذاءِ لَبَناً مَرِيّاً، وَعَطَفْتَ عَلَيَّ قُلُوبَ الْحَواضِنِ، وَكَفَّلْتَنِی الاُمَّهاتِ الرَّواحِمَ، وَكَلاَتَنِی مِنْ طَوارِقِ الْجانِّ، وَسَلَّمْتَنِی مِنَ الزِّ يادَه وَالنُّقْصانِ، فَتَعالَيْتَ يا رَحِيمُ يا رَحْمانُ. حَتّى إِذَا اسْتَهْلَلْتُ ناطِقاً بِالْكَلام، أَتْمَمْتَ عَلَيَّ سَوابِغَ الاِنْعام، وَرَبَّيْتَنِی زائِداً فِی كُلِّ عام، حَتّى إِذَا اكْتَمَلَتْ فِطْرَتِی، وَاعْتَدَلَتْ مِرَّتِی، أَوْجَبْتَ عَلَيَّ حُجَّتَكَ، بِأَنْ أَلْهَمْتَنِی مَعْرِفَتَكَ، وَرَوَّعْتَنِی بِعَجائِبِ حِكْمَتِكَ، وَأَيْقَظْتَنِی لِما ذَرَأْتَ فِی سَمائِكَ وَأَرْضِكَ مِنْ بَدائِعِ خَلْقِكَ، وَنَبَّهْتَنِی لِشُكْرِكَ وَذِكْرِكَ، وَأَوجَبْتَ عَلَيَّ طاعَتَكَ وَعِبادَتَكَ، وَفَهَّمْتَنِی ما جاءَتْ بِهِ رُسُلُكَ، وَيَسَّرْتَ لِی تَقَبُّلَ مَرْضاتِكَ، وَمَنَنْتَ عَلَيَّ فِی جَمِيعِ ذلِكَ بِعَونِكَ وَلُطْفِكَ. ثُمَّ إِذْ خَلَقْتَنِی مِنْ حَرِّ الثَّرى، لَمْ تَرْضَ لِی يا إِلهِی نِعْمَه دُونَ أُخْرى، وَرَزَقْتَنِی مِنْ أَنْواعِ الْمَعاشِ، وَصُنُوفِ الرِّ ياشِ بِمَنِّكَ الْعَظِيمِ الاَعْظَمِ عَلَيَّ، وَإِحْسانِكَ الْقَدِيمِ إِلَيَّ. حَتّى إذا أَتْمَمْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ النِّعَمِ، وَصَرَفْتَ عَنِّی كُلَّ النِّقَمِ، لَمْ يَمْنَعْكَ جَهْلِی وَجُرْأَتِی عَلَيْكَ أَنْ دَلَلْتَنِی إِلى ما يُقَرِّبُنِی إِلَيْكَ، وَوَفَّقْتَنِی لِما يُزْلِفُنِی لَدَيْكَ، فَإِنْ دَعَوْتُكَ أَجَبْتَنِی، وَإِنْ سَأَلْتُكَ أَعْطَيْتَنِی، وَإِنْ أَطَعْتُكَ شَكَرْتَنِی، وَإِنْ شَكَرْتُكَ زِدْتَنِی، كُلُّ ذلِكَ إِكْمالٌ لاَنْعُمِكَ عَلَيَّ، وَإِحْسانِكَ إِلَيَّ، فَسُبْحانَكَ سُبْحانَكَ، مِنْ مُبْدِئٍ مُعِيدٍ حَمِيدٍ مَجِيدٍ، تَقَدَّسَتْ أَسْماؤُكَ، وَعَظُمَتْ آلاؤُكَ، فَأَيُّ نِعَمِكَ يا إِلهِی أُحْصِی عَدَداًوَذِكْراً، أَمْ أَيُّ عَطاياكَ أَقُومُ بِهاشُكْراً، وَهِيَ يا رَبِّ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصِيَها الْعادّوُنَ، أَوْ يَبْلُغَ عِلْماً بِهَا الْحافِظُونَ، ثُمَّ ما صَرَفْتَ وَدَرَأْتَ عَنِّی اَللّهُمَّ مِنَ الضُرِّ وَالضَّرّاءِ أَكْثَرُ مِمّا ظَهَرَ لِی مِنَ الْعافِيَه وَالسَّرّاءِ. فَأَنَا أَشْهَدُ يا إِلهِی بِحَقِيقَه إِيمانِی، وَعَقْدِ عَزَماتِ يَقِينِی، وَخالِصِ صَرِيحِ تَوْحِيدِی، وَباطِنِ مَكْنُونِ ضَمِيرِی، وَعَلائِقِ مَجارِی نُورِ بَصَرِی، وَأَسارِيرِ صَفْحَه جَبِينِی، وَخُرْقِ مَسارِبِ نَفْسِی، وَخَذارِيفِ مارِنِ عِرْنِينِی، وَمَسارِبِ صِماخِ سَمْعِی، وَما ضُمَّتْ وَأَطْبَقَتْ عَلَيْهِ شَفَتایَ، وَحَرَكاتِ لَفْظِ لِسانِی، وَمَغْرَزِ حَنَكِ فَمِی وَفَكِّی،

وَمَنابِتِ أَضْراسِى، وَمَساغِ مَطْعَمِى وَمَشْرَبِى، وَحِمالَه أَمِّ رَأْسِى، وَبُلُوغِ فارِغِ حَبائِلِ عُنُقِى. وَمَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ تامُورُ صَدْرِى، وَحَمائِلِ حَبْلِ وَتِينِى، وَنِياطِ حِجابِ قَلْبِى، وَأَفْلاذِ حَواشِى كَبِدِى. وَما حَوَتْهُ شَراسِيفُ أَضْلاعِى، وَحِقاقُ مَفاصِلِى، وَقَبضُ عَوامِلِى، وَأَطرافُ أَنامِلِى وَلَحْمِى وَدَمِى، وَشَعْرِى وَبَشَرِى، وَعَصَبِى وَقَصَبِى، وَعِظامِى وَمُخِّى وَعُرُوقِى، وَجَمِيعُ جَوارِحِى، وَمَا انْتَسَجَ عَلى ذلِکَ أَيّامَ رِضاعِى، وَما أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّى، وَنَوْمِى وَيقْظَتِى وَسُكُونِى، وَحَرَكاتِ رُكُوعِى وَسُجُودِى، أَنْ لَوْ حاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ مَدَى الْأَعصارِ وَالْأَحْقابِ لَوْ عُمِّرْتُها أَنْ أُؤَدِّىَ شُكْرَ واحِدَه مِنْ أَنْعُمِکَ مَا اسْتَطَعْتُ ذلِکَ، إلاّ بِمَنِّکَ، اَلْمُوجَبِ عَلَىَّ بِهِ شُكْرُکَ أَبَداً جَدِيداً، وَثَناءً طارِفاً عَتِيداً. أَجَلْ، وَلَوْ حَرَصْتُ أَنَا وَالْعادُّونَ مِنْ أَنامِکَ، أَنْ نُحْصِىَ مَدى إِنْعامِکَ، سالِفِهِ وَآنِفِهِ ما حَصَرْناهُ عَدَداً، وَلا أَحْصَيناهُ أَمَداً. هَيهاتَ أَنّى ذلِکَ وَأَنْتَ الْمُخْبِرُ فِى كِتابِکَ النّاطِقِ، وَالنَّبَأِ الصّادِقِ: وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَه اللهِ لا تُحْصُوها، صَدَقَ كِتابُکَ اللّهُمَّ وَ نَبَؤُکَ، وَبَلَّغَتْ أَنْبِياؤُکَ وَرُسُلُکَ، ما أَنْزَلْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ وَحْيِکَ، وَشَرَعْتَ لَهُمْ وَبِهِمْ مِنْ دِينِکَ. غَيْرَ أَنِّى يا إِلهِى أَشْهَدُ بِجُهْدِى وَجِدِّى، وَمَبْلَغِ طاقَتِى وَوُسْعِى، وَأَقُولُ مُؤْمِناً مُوقِناً، اَلْحَمْدُ للهِ الَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً فَيَكُونَ مَوْرُوثاً، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيکٌ فِى الْمُلْکِ فَيُضادَّهُ فِيما ابْتَدَعَ، وَلا وَلِىٌّ مِنَ الذُّلِّ فَيُرْفِدَهُ فِيما صَنَعَ، فَسُبْحانَهُ سُبْحانَهُ، لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَه إلاَّ اللهُ لَفَسَدَتا وَتَفَطَّرَتا. سُبْحانَ اللهِ الْواحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِى لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ، اَلْحَمْدُ للهِ حَمْداً يُعادِلُ حَمْدَ مَلائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَنْبِيائِهِ الْمُرْسَلِينَ. وَصَلَّى اللهُ عَلى خِيَرَتِهِ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرِينَ الْمُخْلَصِينَ».

آنگاه حضرت شروع کرد به درخواست از پيشگاه خداوند متعال و سعى و اهتمام نمود در دعا و اشک از ديدگان مبارکش جارى بود، پس گفت: «اَللّهُمَّ اجْعَلْنِى أَخْشاکَ

كَأَنّي أَراكَ، وَأَسْعِدْنِي بِتَقْواكَ، وَلا تُشْقِنِي بِمَعْصِيَتِكَ، وَخِرْ لِي فِي قَضائِكَ، وَبارِكْ لِي فِي قَدَرِكَ، حَتّى لا أُحِبَّ تَعْجِيلَ ماأَخَّرْتَ، وَلا تَأْخِيرَ ما عَجَّلْتَ.

اَللّهُمَّ اجْعَلْ غِناىَ فِي نَفْسِي، وَالْيَقِينَ فِي قَلْبِي، وَالْإِخْلاصَ فِي عَمَلِي، وَالنُّورَ فِي بَصَرِي، وَالْبَصِيرَه فِي دِينِي، وَمَتِّعْنِي بِجَوارِحِي، وَاجْعَلْ سَمْعِي وَبَصَرِيَ الْوارِثَيْنِ مِنِّي، وَانْصُرْنِي عَلى مَنْ ظَلَمَنِي، وَأَرِنِي فِيهِ ثارِي وَمَآرِبِي، وَأَقِرَّ بِذلِكَ عَيْنِي. اللَّهمَّ اكْشِفْ كُرْبَتِي، وَاسْتُرْ عَوْرَتِي، وَاغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي، وَاخْسَأْ شَيْطانِي، وَفُكَّ رِهانِي، وَاجْعَلْ لِي يا إِلهِي الدَّرَجَه الْعُلْيا فِي الْآخِرَه وَالْأُولى. اَللّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَما خَلَقْتَنِي فَجَعَلْتَنِي سَمِيعاً بَصِيراً، وَلَكَ الْحَمْدُ كَما خَلَقْتَنِي فَجَعَلْتَنِي خَلْقاً سَوِيّاً رَحْمَه بِي، وَقَدْ كُنْتَ عَنْ خَلْقِي غَنِيّاً، رَبِّ بِمابَرَأْتَنِي فَعَدَّلْتَ فِطْرَتِي، رَبِّ بِما أَنْشَأْتَنِي فَأَحْسَنْتَ صُورَتِي، رَبِّ بِما أَحْسَنْتَ إِلَيَّ وَفِي نَفْسِي عافَيْتَنِي، رَبِّ بِما كَلأْتَنِي وَوَفَّقْتَنِي، رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَهَدَيْتَنِي، رَبِّ بِما أَوْلَيْتَنِي وَمِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَعْطَيْتَنِي، رَبِّ بِما أَطْعَمْتَنِي وَسَقَيْتَنِي، رَبِّ بِما أَغْنَيْتَنِي وَأَقْنَيْتَنِي، رَبِّ بِما أَعَنْتَنِي وَأَعْزَزْتَنِي، رَبِّ بِما أَلْبَسْتَنِي مِنْ سِتْرِكَ الصّافِي، وَيَسَّرْتَ لِي مِنْ صُنْعِكَ الْكافِي، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَعِنِّي عَلى بَوائِقِ الدُّهُورِ، وَصُرُوفِ اللَّيالِي وَالْأَيّامِ، وَنَجِّنِي مِنْ أَهْوالِ

الدُّنْيا وَكُرُباتِ الْآخِرَه، وَاكْفِنِي شَرَّ ما يَعْمَلُ الظّالِمُونَ فِي الْأَرْضِ. اَللّهُمَّ ما أَخافُ فَاكْفِنِي، وَما أَحْذَرُ فَقِنِي، وَفِي نَفْسِي وَدِينِي فَاحْرُسْنِي، وَفِي سَفَرِي فَاحْفَظْنِي، وَفِي أَهْلِي وَمالِي فَاخْلُفْنِي، وَفِي ما رَزَقْتَنِي فَبارِكْ لِي، وَفِي نَفْسِي فَذَلِّلْنِي، وَفِي أَعْيُنِ النّاسِ فَعَظِّمْنِي، وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فَسَلِّمْنِي، وَبِذُنُوبِي فَلا تَفْضَحْنِي وَبِسَرِيرَتِي فَلا تُخْزِنِي، وَبِعَمَلِي فَلا تَبْتَلِنِي، وَنِعَمَكَ فَلا تَسْلُبْنِي، وَإِلى غَيْرِكَ فَلا تَكِلْنِي، إِلهِي إِلى مَنْ تَكِلُنِي، إِلى قَرِيب فَيَقْطَعُنِي، أَمْ إِلى بَعِيد فَيَتَجَهَّمُنِي، أَمْ إِلَى الْمُسْتَضْعَفِينَ لِي، وَأَنْتَ رَبِّيوَمَلِيكُ أَمْرِي، أَشْكُو إِلَيْكَ غُرْبَتِي، وَبُعْدَ دارِي،

وَهَوانِى عَلى مَنْ مَلَّكْتَهُ أَمْرى. إِلهى فَلا تُحْلِلْ عَلَيَّ غَضَبَكَ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَيَّ فَلا أُبالِى سِواكَ، سُبْحانَكَ غَيْرَ أَنَّ عافِيَتَكَ أَوْسَعُ لِى، فَأَسْأَلُكَ يا رَبِّ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِى أَشْرَقَتْ لَهُ الأَرْضُ وَالسَّماواتُ، وَكُشِفَتْ بِهِ الظُّلُماتُ، وَصَلُحَ بِهِ أَمْرُ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ، أَنْ لا تُمِيتَنِى عَلى غَضَبِكَ، وَلا تُنْزِلْ بِى سَخَطَكَ، لَكَ الْعُتْبى حَتّى تَرْضى قَبْلَ ذلِكَ. لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرامِ وَالْمَشْعَرِ الْحَرامِ، وَالْبَيْتِ الْعَتِيقِ، الَّذِى أَحْلَلْتَهُ الْبَرَكَهَ، وَجَعَلْتَهُ لِلنّاسِ أَمْناً، يا مَنْ عَفا عَنْ عَظِيمِ الذُّنُوبِ بِحِلْمِهِ، يا مَنْ أَسْبَغَ النَّعْماءَ بِفَضْلِهِ، يا مَنْ أَعْطَى الْجَزِيلَ بِكَرَمِهِ، يا عُدَّتِى فِى شِدَّتِى، يا صاحِبِى فِى وَحْدَتِى، يا غِياثِى فِى كُرْبَتِى، يا وَلِيِّى فِى نِعْمَتِى، يا إِلهِى وَإِلهَ آبائِى إِبْراهِيمَ وَإِسْماعِيلَ وَإِسْحاقَ وَيَعْقُوبَ، وَرَبَّ جَبْرَئِيلَ وَمِيكائِيلَ وَإِسْرافِيلَ، وَربَّ مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الْمُنْتَجَبِينَ، وَمُنْزِلَ التَّوْراه وَالإِنْجِيلِ، وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقانِ، وَمُنَزِّلَ كهيعص، وَطه وَيس، وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ، أَنْتَ كَهْفِى حِينَ تُعْيِينِى الْمَذاهِبُ فِى سَعَتِها، وَتَضِيقُ بِىَ الأَرْضُ بِرُحْبِها، وَلَوْلا رَحْمَتُكَ لَكُنْتُ مِنَ الْهالِكِينَ، وَأَنْتَ مُقِيلُ عَثْرَتِى، وَلَوْلا سَتْرُكَ إِيّاىَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ، وَأَنْتَ مُؤَيِّدِى بِالنَّصْرِ عَلى أَعْدائِى، وَلَوْلا نَصْرُكَ إِيّاىَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ. يا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالسُّمُوِّ وَالرِّفْعَهِ، فَأَوْلِياؤُهُ بِعِزِّهِ يَعْتَزُّونَ، يا مَنْ جَعَلَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نِيرَ الْمَذَلَّه عَلى أَعْناقِهِمْ، فَهُمْ مِنْ سَطَواتِهِ خائِفُونَ، يَعْلَمُ خائِنَه الأَعْيُنِ وَما تُخْفِى الصُّدُورُ، وَغَيْبَ ما تَأْتِى بِهِ الأَزْمِنَه وَالدُّهُورُ، يا مَنْ لا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إِلاّ هُوَ، يا مَنْ لا يَعْلَمُ ماهُوَ إِلاّ هُوَ، يامَنْ لايَعْلَمُ مايَعْلَمُهُ إِلاّهُوَ، يامَنْ كَبَسَ الأَرْضَ عَلَى الْماءِ، وَسَدَّ الْهَواءَ بِالسَّماءِ، يا مَنْ لَهُ أَكْرَمُ الأَسْماءِ، يا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِى لا يَنْقَطِعُ أَبَداً، يا مُقَيِّضَ الرَّكْبِ لِيُوسُفَ فِى الْبَلَدِ الْقَفْرِ، وَمُخْرِجَهُ مِنَ

الْجُبِّ وَجاعِلَهُ بَعْدَ الْعُبُودِيَّه مَلِكاً، يا رآدَّهُ عَلى يَعْقُوبَ بَعْدَ أَنِ ابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ، يا كاشِفَ الضُّرِّ وَالْبَلْوى عَنْ أَيُّوبَ، وَمُمْسِكَ يَدَىْ إِبْراهِيمَ عَنْ ذَبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ كِبَرِ سِنِّه، وَفَناءِ عُمُرِه، يا مَنِ اسْتَجابَ لِزَكَرِيّا فَوَهَبَ لَهُ يَحْيى، وَلَمْ يَدَعْهُ فَرْداً وَحِيداً، يامَنْ أَخْرَجَ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ، يا مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِى إِسْرائِيلَ فَأَنْجاهُمْ، وَجَعَلَ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ مِنَ الْمُغْرَقِينَ، يا مَنْ أَرْسَلَ الرِّياحَ مُبَشِّرات بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِ، يا مَنْ لَمْ يَعْجَلْ عَلى مَنْ عَصاهُ مِنْ خَلْقِهِ، يا مَنِ اسْتَنْقَذَ السَّحَرَه مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ، وَقَدْ غَدَوْا فِى نِعْمَتِهِ يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ، وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ، وَقَدْ حادُّوهُ وَنادُّوهُ وَكَذَّبُوا رُسُلَهُ. يا اَللّهُ يا اَللّهُ يا بَدِئُ يا بَدِيعُ، لا نِدَّ لَکَ، يا دائِمُ لا نَفادَ لَکَ، يا حَىُّ حِينَ لا حَىَّ، يا مُحْيِىَ الْمَوْتى، يا مَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْس بِما كَسَبَتْ، يا مَنْ قَلَّ لَهُ شُكْرِى فَلَمْ يَحْرِمْنِى، وَعَظُمَتْ خَطِيئَتِى فَلَمْ يَفْضَحْنِى، وَرَآنِى عَلَى الْمَعاصِى فَلَمْ يَشْهَرْنِى، يا مَنْ حَفِظَنِى فِى صِغَرِى، يا مَنْ رَزَقَنِى فِى كِبَرِى، يا مَنْ أَيادِيهِ عِنْدِى لاتُحْصى، وَنِعَمُهُ لاتُجازى، يامَنْ عارَضَنِى بِالْخَيْرِ وَالْاِحْسانِ، وَعارَضْتُهُ بِالْاِساءَه وَالْعِصْيانِ، يامَنْ هَدانِى لِلْإِيمانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَعْرِفَ شُكْرَ الْامْتِنانِ، يا مَنْ دَعَوْتُهُ مَرِيضاً فَشَفانِى، وَعُرْياناً فَكَسانِى، وَجائِعاً فَأَشْبَعَنِى، وَعَطْشانَ فَأَرْوانِى، وَذَلِيلاً فَأَعَزَّنِى، وَجاهِلاً فَعَرَّفَنِى، وَوَحِيداً فَكَثَّرَنِى، وَغائِباً فَرَدَّنِى، وَمُقِلاًّ فَأَغْنانِى، وَمُنْتَصِراً فَنَصَرَنِى، وَغَنِيّاً فَلَمْ يَسْلُبْنِى، وَأَمْسَكْتُ عَنْ جَمِيعِ ذلِكَ فَابْتَدَأَنِى. فَلَكَ الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ، يامَنْ أَقالَ عَثْرَتِى، وَنَفَّسَ كُرْبَتِى، وَأَجابَ دَعْوَتِى، وَسَتَرَ عَوْرَتِى، وَغَفَرَ ذُنُوبِى، وَبَلَّغَنِى طَلِبَتِى، وَنَصَرَنِى عَلى عَدُوِّى، وَإِنْ أَعُدَّ نِعَمَكَ وَمِنَنَكَ وَكَرائِمَ مِنَحِکَ لاأُحْصِيها. يامَوْلاىَ أَنْتَ الَّذِى مَنَنْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَنْعَمْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَحْسَنْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَجْمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِى

أَفْضَلْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَكْمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِى رَزَقْتَ، أَنْتَ الَّذِى وَفَّقْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَعْطَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَغْنَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَقْنَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى آوَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى كَفَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى هَدَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى عَصَمْتَ، أَنْتَ الَّذِى سَتَرْتَ، أَنْتَ الَّذِى غَفَرْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَقَلْتَ، أَنْتَ الَّذِى مَكَّنْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَعْزَزْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَعَنْتَ، أَنْتَ الَّذِى عَضَدْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَيَّدْتَ، أَنْتَ الَّذِى نَصَرْتَ، أَنْتَ الَّذِى شَفَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى عافَيْتَ، أَنْتَ الَّذِى أَكْرَمْتَ، تَبارَكْتَ وَتَعالَيْتَ، فَلَكَ الْحَمْدُ دائِماً، وَلَكَ الشُّكْرُ واصِباً أَبَداً. ثُمَّ أَنَا يا إِلهِى اَلْمُعْتَرِفُ بِذُ نُوبِى فَاغْفِرْها لِى، أَنَا الَّذِى أَسَأْتُ، أَنَا الَّذِى أَخْطَأْتُ، أَنَا الَّذِى هَمَمْتُ، أَنَاالَّذِى جَهِلْتُ، أَنَاالَّذِى غَفَلْتُ، أَنَاالَّذِى سَهَوْتُ، أَنَاالَّذِى اعْتَمَدْتُ، أَنَا الَّذِى تَعَمَّدْتُ، أَنَا الَّذِى وَعَدْتُ، أَنَا الَّذِى أَخْلَفْتُ، أَنَا الَّذِى نَكَثْتُ، أَنَا الَّذِى أَقْرَرْتُ، أَنَا الَّذِى اعْتَرَفْتُ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَعِنْدِى، وَأَبُوءُ بِذُ نُوبِى فَاغْفِرْها لِى. يا مَنْ لا تَضُرُّهُ ذُنُوبُ عِبادِهِ، وَهُوَ الْغَنِيُّ عَنْ طاعَتِهِمْ، وَالْمُوَفِّقُ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْهُمْ بِمَعُونَتِهِ وَرَحْمَتِهِ، فَلَكَ الْحَمْدُ إِلهِى وَسَيِّدِى، إِلهِى أَمَرْتَنِى فَعَصَيْتُكَ، وَنَهَيْتَنِى فَارْتَكَبْتُ نَهْيَكَ، فَأَصْبَحْتُ لا ذا بَراءَه لِى فَأَعْتَذِرُ، وَلاذا قُوَّه فَأَنْتَصِرُ، فَبِأَيِّ شَيْءٍ أَسْتَقْبِلُكَ يامَوْلاىَ، أَبِسَمْعِى أَمْ بِبَصَرِى، أَمْ بِلِسانِى، أَمْ بِيَدِى، أَمْ بِرِجْلِى، أَ لَيْسَ كُلُّها نِعَمَكَ عِنْدِى، وَبِكُلِّها عَصَيْتُكَ يا مَوْلاىَ، فَلَكَ الْحُجَّه وَالسَّبِيلُ عَلَيَّ، يا مَنْ سَتَرَنِى مِنَ الْآباءِ وَالْأُمَّهاتِ أَنْ يَزْجُرُونِى، وَمِنَ الْعَشائِرِ وَالْاِخْوانِ أَنْ يُعَيِّرُونِى، وَمِنَ السَّلاطِينِ أَنْ يُعاقِبُونِى، وَلَواطَّلَعُوا يامَوْلاىَ عَلى مَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّى إِذاً ما أَنْظَرُونِى، وَلَرَفَضُونِى وَقَطَعُونِى. فَها أَنَا ذا يا إِلهِى، بَيْنَ يَدَيْكَ يا سَيِّدِى، خاضِعٌ ذَلِيلٌ حَصِيرٌحَقِيرٌ، لا ذُو بَراءَه فَأَعْتَذِرُ، وَلا ذُو قُوَّه فَأَنْتَصِرُ، وَلا ذُوحُجَّه فَأَحْتَجُّ بِها، وَلا قائِلٌ لَمْ أَجْتَرِحْ، وَلَمْ أَعْمَلْ سُوءًا، وَما عَسَى الْجُحُودُ لَوْ جَحَدْتُ يامَوْلاىَ

يَنْفَعُنِي، كَيْفَ وَأَنّي ذلِكَ وَجوارِحِي كُلَّها شاهِدَه عَلَيَّ بِما قَدْ عَمِلْتُ، وَقَدْ عَلِمْتُ يَقيناً غَيْرَ ذِي شَكٍّ أَنَّكَ سائِلِي مِنْ عَظائِمِ الأُمُورِ، وَأَنَّكَ الْحَكَمُ الْعَدْلُ الَّذِي لا تَجُورُ، وَعَدْلُكَ مُهْلِكِي، وَمِنْ كُلِّ عَدْلِكَ مَهْرَبِي، فَإِنْ تُعَذِّبْنِي يا إِلهِي فَبِذُنُوبِي بَعْدَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ، وَإِنْ تَعْفُ عَنِّي فَبِحِلْمِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ. لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظّالِمِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْخائِفِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْوَجِلِينَ، لاإِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الرّاجِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الرّاغِبِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُهَلِّلِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ السّائِلِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُكَبِّرِينَ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ رَبِّيوَرَبُّ آبائِيَ الأَوَّلِينَ. اَللّهُمَّ هذا ثَنائِي عَلَيْكَ مُمَجِّداً، وَإِخْلاصِي لِذِكْرِكَ مُوَحِّداً، وَإِقْرارِي بِآلائِكَ مَعَدِّداً، وَإِنْ كُنْتُ مُقِرّاً أَنِّي لَمْ أُحْصِها لِكَثْرَتِها وَسُبُوغِها، وَتَظاهُرِهاوَتَقادُمِهاإِلى حادِثٍ، مالَمْ تَزَلْ تَتَعَهَّدُنِي بِهِ مَعَهامُنْذُخَلَقْتَنِي وَبَرَأْتَنِي مِنْ أَوَّلِ الْعُمُرِ مِنَ الإِغْناءِ مِنَ الْفَقْرِ، وَكَشْفِ الضُّرِّ، وَتَسْبِيبِ الْيُسْرِ، وَدَفْعِ الْعُسْرِ، وَتَفرِيجِ الْكَرْبِ، وَالْعافِيَه فِي الْبَدَنِ، وَالسَّلامَه فِي الدِّينِ. وَلَوْ رَفَدَنِي عَلى قَدْرِ ذِكْرِ نِعْمَتِكَ جَمِيعُ الْعالَمِينَ مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ،، ما قَدَرْتُ وَلاهُمْ عَلى ذلِكَ. تَقَدَّسْتَ وَتَعالَيْتَ مِنْ رَبٍّ كَرِيمٍ، عَظِيمٍ رَحِيمٍ، لا تُحْصى آلاؤُكَ، وَلا يُبْلَغُ ثَناؤُكَ، وَلا تُكافَأُ نَعْماؤُكَ، صَلِّعَلى مُحَمَّدوَآلِ مُحَمَّد، وَأَتْمِمْ عَلَيْنانِعَمَكَ، وَأَسْعِدْنابِطاعَتِكَ. سُبْحانَكَ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اللّهمَّ إِنَّكَ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ، وَتَكْشِفُ السُّوءَ، وَتُغِيثُ الْمَكْرُوبَ، وَتَشْفِي

السَّقِيمِ، وَتُغْنِى الْفَقِيرَ، وَتَجْبُرُ الْكَسِيرَ، وَتَرْحَمُ الصَّغِيرَ، وَتُعِينُ الْكَبِيرَ، وَلَيْسَ دُونَكَ ظَهِيرٌ، وَلا فَوْقَكَ قَدِيرٌ، وَأَنْتَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ. يا مُطْلِقَ الْمُكَبَّلِ الْأَسِيرِ، يا رازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ، يا عِصْمَه الْخائِفِ الْمُسْتَجِيرِ، يا مَنْ لا شَرِيكَ لَهُ وَلا وَزِيرَ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَعْطِنِى فِى هذِهِ الْعَشِيَّهِ، أَفْضَلَ ما أَعْطَيْتَ وَأَنَلْتَ أَحداً مِنْ عِبادِکَ، مِنْ نِعْمَه تُولِيها، وَآلاء تُجَدِّدُها، وَبَلِيَّه تَصْرِفُها، وَكُرْبَه تَكْشِفُها، وَدَعْوَه تَسْمَعُها، وَحَسَنَه تَتَقَبَّلُها، وَسَيِّئَه تَتَغَمَّدُها، إِنَّکَ لَطِيفٌ بِما تَشاءُ خَبِيرٌ، وَعَلى كُلِّ شَیْء قَدِيرٌ. اللَّهمَّ إِنَّکَ أَقْرَبُ مَنْ دُعِىَ، وَأَسْرَعُ مَنْ أَجابَ، وَأَكْرَمُ مَنْ عَفا، وَأَوْسَعُ مَنْ أَعْطى، وَأَسْمَعُ مَنْ سُئِلَ، يا رَحْمانُ الدُّنْيا والْآخِرَه وَرَحِيمَهُما، لَيْسَ كَمِثْلِکَ مَسْؤُولٌ، وَلا سِواکَ مَأْمُولٌ، دَعَوْتُکَ فَأَجَبْتَنِى، وَسَأَلْتُکَ فَأَعْطَيْتَنِى، وَرَغِبْتُ إِلَيْکَ فَرَحِمْتَنِى، وَوَثِقْتُ بِکَ فَنَجَّيْتَنِى، وَفَزِعْتُ إِلَيْکَ فَكَفَيْتَنِى. اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِيِّکَ، وَعَلى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ، وَتَمِّمْ لَنا نَعْماءَکَ، وَهَنِّئْناعَطاءَکَ، وَاكْتُبْنا لَکَ شاكِرِينَ، وَلِآلائِکَ ذاكِرِينَ، آمِينَ آمِينَ رَبَّ الْعالَمِينَ. اَللّهُمَّ يا مَنْ مَلَکَ فَقَدَرَ، وَقَدَرَ فَقَهَرَ، وَعُصِىَ فَسَتَرَ، وَاسْتُغْفِرَ فَغَفَرَ، يا غايَه الطّالِبِينَ، وَمُنْتَهى أَمَلِ الرّاجِينَ، يا مَنْ أَحاطَ بِكُلِّ شَیْء عِلْماً، وَوَسِعَ الْمُسْتَقِيلِينَ رَأْفَه وَرَحْمَه وَحِلْماً. اَللّهُمَّ إِنّا نَتَوَجَّهُ إِلَيْکَ فِى هذِهِ الْعَشِيَّهِ، الَّتِى شَرَّفْتَها وَعَظَّمْتَها

بِمُحَمَّد نَبِيِّکَ وَرَسُولِکَ، وَخِيَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، وَأَمِينِکَ عَلى وَحْيِکَ، اَلْبَشِيرِ النَّذِيرِ، اَلسِّراجِ الْمُنِيرِ، اَلَّذِى أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَجَعَلْتَهُ رَحْمَه لِلْعالَمِينَ.اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، كَما مُحَمَّدٌ أَهْلٌ لِذلِکَ مِنْکَ يا عَظِيمُ، فَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى الْمُنْتَجَبِينَ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ، وَتَغَمَّدْنا بِعَفْوِکَ عَنّا، فَإِلَيْکَ عَجَّتِ الْأَصْواتُ بِصُنُوفِ اللُّغاتِ، فَاجْعَلْ لَنَا اللّهُمَّ فِى هذِهِ الْعَشِيَّه نَصِيباً مِنْ كُلِّ خَيْر تَقْسِمُهُ بَيْنَ عِبادِکَ، وَنُور تَهْدِى بِهِ، وَرَحْمَه تَنْشُرُها، وَبَرَكَه تُنْزِلُها، وَعافِيَه تُجَلِّلُها، وَرِزْق تَبْسُطُهُ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ

أَقْلِبْنا فِی هذَا الْوَقْتِ مُنْجِحِینَ مُفْلِحِینَ مَبْرُورِینَ غانِمِینَ، وَلا تَجْعَلْنا مِنَ الْقانِطِینَ، وَلا تُخْلِنا مِنْ رَحْمَتِکَ، وَلا تَحْرِمْنا ما نُؤَمِّلُهُ مِنْ فَضْلِکَ، وَلاتَجْعَلْنا مِنْ رَحْمَتِکَ مَحْرُومِینَ، وَلا لِفَضْلِ مانُؤَمِّلُهُ مِنْ عَطائِکَ قانِطِینَ، وَلا تَرُدَّنا خائِبِینَ، وَلا مِنْ بابِکَ مَطْرُودِینَ، یا أَجْوَدَ الأَجْوَدِینَ، وَأَکْرَمَ الأَکْرَمِینَ، إِلَیْکَ أَقْبَلْنا مُوقِنِینَ، وَلِبَیْتِکَ الْحَرام آمِّینَ قاصِدِینَ، فَأَعِنّاعَلی مَناسِکِنا، وَأَکْمِلْ لَناحَجَّنا، وَاْعْفُ عَنّا وَعافِنا، فَقَدْ مَدَدْنا إِلَیْکَ أَیْدِیَنا، فَهِیَ بِذِلَّه الاِعْتِرافِ مَوْسُومَهٌ. اَللّهُمَّ فَأَعْطِنا فِی هذِهِ الْعَشِیَّه ما سَأَلْناکَ، وَاکْفِنا مَا اسْتَکْفَیْناکَ، فَلا کافِیَ لَنا سِواکَ، وَلا رَبَّ لَنا غَیْرُکَ، نافِذٌ فِینا حُکْمُکَ، مُحِیطٌ بِنا عِلْمُکَ، عَدْلٌ فِینا قَضاؤُکَ، اِقْضِ لَنَا الْخَیْرَ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَهْلِ الْخَیْرِ. اَللّهُمَّ أَوْجِبْ لَنا بِجُودِکَ عَظِیمَ الأَجْرِ، وَکَرِیمَ الذُّخْرِ، وَدَوامَ الْیُسْرِ، وَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا أَجْمَعِینَ، وَلاتُهْلِکْنامَعَ الْهالِکِینَ، وَلاتَصْرِفْ عَنّارَأْفَتَکَوَرَحْمَتَکَ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فِی هذَا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَأَلَکَ فَأَعْطَیْتَهُ، وَشَکَرَکَ فَزِدْتَهُ، وَتابَ إِلَیْکَ فَقَبِلْتَهُ، وَتَنَصَّلَ إِلَیْکَ مِنْ ذُنُوبِهِ کُلِّها فَغَفَرْتَها لَهُ، یا ذَا الْجَلالِ وَالإِکْرام. اَللّهُمَّ وَفِّقْنا وَسَدِّدْنا وَاعْصِمْنا وَاقْبَلْ تَضَرُّعَنا، یا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ، وَیا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ، یا مَنْ لا یَخْفی عَلَیْهِ إِغْماضُ الْجُفُونِ، وَلا لَحْظُ الْعُیُونِ، وَلا مَااسْتَقَرَّ فِی الْمَکْنُونِ، وَلا مَا انْطَوَتْ عَلَیْهِ مُضْمَراتُ الْقُلُوبِ، أَلا کُلُّ ذلِکَ قَدْ أَحْصاهُ عِلْمُکَ، وَوَسِعَهُ حِلْمُکَ، سُبْحانَکَ وَتَعالَیْتَ عَمّا یَقُولُ الظّالِمُونَ عُلُوّاً کَبِیراً، تُسَبِّحُ لَکَ السَّماواتُ السَّبْعُ، وَالأَرَضُونَ وَمَنْ فِیهِنَّ، وَإِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ، فَلَکَ الْحَمْدُ وَالْمَجْدُ، وَعُلُوُّ الْجَدِّ، یا ذَا الْجَلالِ وَالإِکْرامِ، وَالْفَضْلِ وَالإِنْعامِ، وَالأَیادِی الْجِسامِ، وَأَنْتَ الْجَوادُ الْکَرِیمُ، الرَّؤُوفُ الرَّحِیمُ. اَللّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ، وَعافِنِی فِی بَدَنِی وَدِینِی، وَآمِنْ خَوْفِی، وَأَعْتِقْ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ. اَللّهُمَّ لا تَمْکُرْ بِی، وَلا تَسْتَدْرِجْنِی، وَلا تَخْدَعْنِی، وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَه الْجِنِّ وَالإِنْسِ».

آنگاه

صورت را به سوی آسمان کرد، درحالی که از دیده های مبارکش اشک می ریخت، با صدای بلند عرضه می داشت: «یاأَسْمَعَ السّامِعِینَ، وَیاأَبْصَرَالنّاظِرِینَ، وَیاأَسْرَعَ الْحاسِبِینَ، وَیا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد السّادَه الْمَیامِینِ، وَأَسْأَ لُکَ اللّهُمَّ حاجَتِیَ الَّتِی إِنْ أَعْطَیْتَنِیها لَمْ یَضُرَّنِی ما مَنَعْتَنِی، وَإِنْ مَنَعْتَنِیها لَمْ یَنْفَعْنِی ما أَعْطَیْتَنِی، أَسْأَ لُکَ فَکاکَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، لَکَ الْمُلْکُ، وَلَکَ الْحَمْدُ، وَأَنْتَ عَلی کُلِّ شَیء قَدِیرٌ، یارَبِّ یا رَبِّ».

پس مکرّر می گفت: یا رَبِّ، و کسانی که دور آن حضرت بودند گوش به دعای آن حضرت فراداده، و به آمین گفتن اکتفا کرده بودند. و صدایشان همراه حضرت به گریه بلند شد تا آفتاب غُروب کرد، آنگاه روانه به سوی مشعرالحرام شدند. سیّد بن طاووس در اقبال بعد از «یارَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ» نقل کرده، که حضرت در ادامه عرضه داشت: «إِلهِی أَنَا الْفَقِیرُ فِی غِنایَ فَکَیْفَ لا أَکُونُ فَقِیراً فِی فَقْرِی، إِلهِی أَنَا الْجاهِلُ فِی عِلْمِی فَکَیْفَ لا أَکُونُ جَهُولاً فِی جَهْلِی، إِلهِی إِنَّ اخْتِلافَ تَدْبِیرِکَ، وَسُرْعَه طَواءِ مَقادِیرِکَ، مَنَعا عِبادَکَ الْعارِفِینَ بِکَ عَنِ السُّکُونِ إِلی عَطاء، وَالْیَأْسِ مِنْکَ فِی بَلاء. إِلهِی مِنِّی ما یَلِیقُ بِلُؤْمِی، وَمِنْکَ مایَلِیقُ بِکَرَمِکَ. إِلهِی وَصَفْتَ

نَفْسَکَ بِاللُّطْفِ وَالرَّأْفَه لِی قَبْلَ وُجُودِ ضَعْفِی، أَفَتَمْنَعُنِی مِنْهُما بَعْدَ وُجُودِ ضَعْفِی، إِلهِی إِنْ ظَهَرَتِ الْمَحاسِنُ مِنِّی فَبِفَضْلِکَ، وَلَکَ الْمِنَّه عَلَیَّ، وَإِنْ ظَهَرَتِ الْمَساوِیُ مِنِّی فَبِعَدْلِکَ، وَلَکَ الْحُجَّه عَلَیَّ. إِلهِی کَیْفَ تَکِلُنِیوَقَدْتَکَفَّلْتَ لِی، وَکَیْفَ أُضامُ وَأَنْتَ النّاصِرُ لِی، أَمْ کَیْفَ أَخِیبُ وَأَنْتَ الْحَفِیُّ بِی، ها أَنَا أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِفَقْرِی إِلَیْکَ، وَکَیْفَ أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِما هُوَ مَحالٌ أَنْ یَصِلَ إِلَیْکَ، أَمْ کَیْفَ أَشْکُوإِلَیْکَ حالِی

وَهُوَ لا يَخْفى عَلَيْكَ، أَمْ كَيْفَ أَتَرْجِمُ بِمَقالِى، وَهُوَمِنْكَ بَرَزٌ إِلَيْكَ، أَمْ كَيْفَ تُخَيِّبُ آمالِى وَهِىَ قَدْ وَفَدَتْ إِلَيْكَ، أَمْ كَيْفَ لا تُحْسِنُ أَحْوالِيوَبِكَ قامَتْ يا إِلٰهِى ما أَلْطَفَكَ بِى مَعَ عَظِيمِ جَهْلِى وَما أَرْحَمَكَ بِى مَعَ قَبِيحِ فِعْلِى إِلٰهِى ما أَقْرَبَكَ مِنِّى وَ قَدْ أَبْعَدَنِى عَنْكَ! وَما أَرْأَفَكَ بِى فَمَاالَّذِى يَحْجُبُنِى عَنْكَ، إِلٰهِى عَلِمْتُ بِاخْتِلافِ الْآثارِ، وَتَنَقُّلاتِ الْأَطْوارِ، أَنَّ مُرادَكَ مِنِّى أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِى كُلِّ شَيْءٍ، حَتّى لا أَجْهَلَكَ فِى شَيْءٍ. إِلٰهِى كُلَّماأَخْرَسَنِى لُؤْمِى أَنْطَقَنِى كَرَمُكَ، وَكُلَّما آيَسَتْنِى أَوْصافِى أَطْمَعَتْنِى مِنَنُكَ. إِلٰهِى مَنْ كانَتْ مَحاسِنُهُ مَساوِىَ فَكَيْفَ لا تَكُونُ مَساوِيهِ مَساوِىَ، وَمَنْ كانَتْ حَقائِقُهُ دَعاوِىَ، فَكَيْفَ لاتَكُونُ دَعاوِيهِ دَعاوِىَ، إِلٰهِى حُكْمُكَ النّافِذُ وَمَشِيَّتُكَ الْقاهِرَه لَمْ يَتْرُكا لِذِى مَقالٍ مَقالاً، وَلا لِذِى حالٍ حالاً. إِلٰهِى كَمْ مِنْ طاعَه بَنَيْتُها، وَحالَه شَيَّدْتُها، هَدَمَ اعْتِمادِى عَلَيْها عَدْلُكَ، بَلْ أَقالَنِى مِنْها فَضْلُكَ. إِلٰهِى إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّى وَإِنْ لَمْ تَدُمِ الطّاعَه مِنِّى فِعْلاً جَزْماً فَقَدْ دامَتْ مَحَبَّه وَعَزْماً. إِلٰهِى كَيْفَ أَعْزِمُوَأَنْتَ الْقاهِرُ، وَكَيْفَ لاأَعْزِمُوَأَنْتَ الْامِرُ، إِلٰهِى تَرَدُّدِى فِى الْآثارِ يُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ، فَاجْمَعْنِى عَلَيْكَ بِخِدْمَه تُوصِلُنِى إِلَيْكَ، كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِما هُوَ فِى وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ، أَيَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَيْسَ لَكَ حَتّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَلَكَ، مَتى غِبْتَ حَتّى تَحْتاجَ إِلى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَمَتى عُدْتَ حَتّى تَكُونَ الْآثارُ هِىَ الَّتِى تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيَتْ عَيْنٌ لا تَراكَ عَلَيْها رَقِيباً، وَخَسِرَتْ صَفْقَه عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيباً.إِلٰهِى أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْآثارِ، فَأَرْجِعْنِى إِلَيْكَ بِكِسْوَه الْأَنْوارِ، وَهِدايَه الِاسْتِبْصارِ، حَتّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْها كَما دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْها، مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْها، وَمَرْفُوعَ الْهِمَّه عَنِ الِاعْتِمادِعَلَيْها، إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍقَدِيرٌ. إِلٰهِى هذاذُلِّى ظاهِرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَهذا حالِى لا

يَخْفى عَلَيْکَ، مِنْکَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْکَ، وَبِکَ أَسْتَدِلُّ عَلَيْکَ، فَاهْدِنِی بِنُورِکَ إِلَيْکَ، وَأَقِمْنِی بِصِدْقِ الْعُبُودِيَّه بَيْنَ يَدَيْکَ. إِلهِی عَلِّمْنِی مِنْ عِلْمِکَ الْمَخْزُونِ، وَصُنِّی بِسِتْرِکَ الْمَصُونِ. إِلهِی حَقِّقْنِی بِحَقائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ، وَاسْلُکْ بِی مَسْلَکَ أَهْلِ الْجَذْبِ. إِلهِی أَغْنِنِی بِتَدْبِيرِکَ لِی عَنْ تَدْبِيرِی، وَبِاخْتِيارِکَ عَنِ اخْتِيارِی، وَأَوْقِفْنِی عَلی مَراکِزِ اضْطِرارِی. إِلهِی أَخْرِجْنِی مِنْ ذُلِّ نَفْسِی، وَطَهِّرْنِی مِنْ شَکِّی وَشِرْکِی قَبْلَ حُلُولِ رَمْسِی، بِکَ أَنْتَصِرُ فَانْصُرْنِی، وَعَلَيْکَ أَتَوَکَّلُ فَلا تَکِلْنِی، وَإِيّاکَ أَسْأَلُ فَلا تُخَيِّبْنِی، وَفِی فَضْلِکَ رْغَبُ فَلا تَحْرِمْنِی، وَبِجَنابِکَ أَنْتَسِبُ فَلا تُبْعِدْنِی، وَبِبابِکَ أَقِفُ فَلا تَطْرُدْنِی. إِلهِی تَقَدَّسَ رِضاکَ أَنْ تَکُونَ لَهُ عِلَّه مِنْکَ، فَکَيْفَ يَکُونُ لَهُ عِلَّه مِنِّی، إِلهِی أَنْتَ الْغَنِيُّ بِذاتِکَ أَنْ يَصِلَ إِلَيْکَ النَّفْعُ مِنْکَ، فَکَيْفَ لا تَکُونُ غَنِيّاً عَنِّی، إِلهِی إِنَّ الْقَضآءَ وَالْقَدَرَ يُمَنِّينِی، وَإِنَّ الْهَوی بِوَثائِقِ الشَّهْوَه أَسَرَنِی، فَکُنْ أَنْتَ النَّصِيرَ لِی، حَتّی تَنْصُرَنِی وَتُبَصِّرَنِی، وَأَغْنِنِی بِفَضْلِکَ حَتّی أَسْتَغْنِیَ بِکَ عَنْ طَلَبِی، أَنْتَ الَّذِی أَشْرَقْتَ الأَنْوارَ فِی قُلُوبِ أَوْلِيائِکَ حَتّی عَرَفُوکَ وَوَحَّدُوکَ، وَأَنْتَ الَّذِی أَزَلْتَ الأَغْيارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبّائِکَ حَتّی لَمْ يُحِبُّوا سِواکَ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلی غَيْرِکَ، أَنْتَ الْمُونِسُ لَهُمْ حَيْثُ أَوْحَشَتْهُمُ الْعَوالِمُ، وَأَنْتَ الَّذِی هَدَيْتَهُمْ حَيْثُ اسْتَبانَتْ لَهُمُ الْمَعالِمُ. يا إِلهِی ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَکَ؟ وَمَا الَّذِی فَقَدَ مَنْ وَجَدَکَ؟ لَقَدْ خابَ مَنْ رَضِیَ دُونَکَ بَدَلاً، وَلَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغی عَنْکَ مُتَحَوِّلاً، کَيْفَ يُرْجی سِواکَ وَأَنْتَ ماقَطَعْتَ الإِحْسانَ، وَکَيْفَ يُطْلَبُ مِنْ غَيْرِکَ وَأَنْتَ ما بَدَّلْتَ عادَه الاِمْتِنانِ، يا مَنْ أَذاقَ أَحِبّاءَهُ حَلاوَه الْمُؤانَسَهِ، فَقامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَمَلِّقِينَ، وَيا مَنْ أَلْبَسَ أَوْلِياءَهُ مَلابِسَ هَيْبَتِهِ، فَقامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُسْتَغْفِرِينَ. أَنْتَ الذّاکِرُ قَبْلَ الذّاکِرِينَ، وَأَنْتَ الْبادِی بِالإِحْسانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ الْعابِدِينَ، وَأَنْتَ الْجَوادُ بِالْعَطاءِ قَبْلَ طَلَبِ الطّالِبِينَ، وَأَنْتَ الْوَهّابُ ثُمَّ لِما وَهَبْتَ لَنا مِنَ الْمُسْتَقْرِضِينَ.

إلهی أُطْلُبْنِی بِرَحْمَتِکَ حَتّی أَصِلَ إِلَیْکَ، وَاجْذِبْنِی بِمَنِّکَ حَتّی أَقْبِلَ عَلَیْکَ. إِلهی إِنَّ رَجائِی لا یَنْقَطِعُ عَنْکَ وَإِنْ عَصَیْتُکَ، کَما أَنَّ خَوْفِی لا یُزایِلُنِی وَإِنْ أَطَعْتُکَ، فَقَدْ دَفَعَتْنِی الْعَوالِمُ إِلَیْکَ، وَقَدْ أَوْقَعَنِی عِلْمِی بِکَرَمِکَ عَلَیْکَ. إِلهی کَیْفَ أَخِیبُ وَأَنْتَ أَمَلِی، أَمْ کَیْفَ أُهانُ وَعَلَیْکَ مُتَّکَلِی، إِلهِی کَیْفَ أَسْتَعِزُّ وَفِی الذِّلَّه أَرْکَزْتَنِی، أَمْ کَیْفَ لا أَسْتَعِزُّ وَإِلَیْکَ نَسَبْتَنِی، إِلهی کَیْفَ لا أَفْتَقِرُ وَأَنْتَ الَّذِی فِی الْفُقَرآءِ أَقَمْتَنِی، أَمْ کَیْفَ أَفْتَقِرُ وَأَنْتَ الَّذِی بِجُودِکَ أَغْنَیْتَنِی، وَأَنْتَ الَّذِی لا إِلهَ غَیْرُکَ تَعَرَّفْتَ لِکُلِّ شَیْءٍ فَما جَهِلَکَ شَیْءٌ، وَأَنْتَ الَّذِی تَعَرَّفْتَ إِلَیَّ فِی کُلِّ شَیْءٍ، فَرَأَیْتُکَ ظاهِراً فِی کُلِّ شَیْءٍ، وَأَنْتَ الظّاهِرُ لِکُلِّ شَیْءٍ، یا مَنِ اسْتَوی بِرَحْمانِیَّتِهِ فَصارَ الْعَرْشُ غَیْباً فِی ذاتِهِ، مَحَقْتَ الْآثارَ بِالْآثارِ، وَمَحَوْتَ الْأَغْیارَ بِمُحِیطاتِ أَفْلاکِ الْأَنْوارِ، یا مَنِ احْتَجَبَ فِی سُرادِقاتِ عَرْشِهِ عَنْ أَنْ تُدْرِکَهُ الْأَبْصارُ، یا مَنْ تَجَلّی بِکَمالِ بَهائِهِ، فَتَحَقَّقَتْ عَظَمَتُهُ الِاسْتِواءَ، کَیْفَ تَخْفی وَأَنْتَ الظّاهِرُ، أَمْ کَیْفَ تَغِیبُ وَأَنْتَ الرَّقِیبُ الْحاضِرُ، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیر، وَالْحَمْدُ للهِ وَحْدَهُ».

دعای امام سجّاد(ع) در روز عرفه

دعای امام سجّاد(علیه السلام) در روز عرفه «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ بَدِیعَ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ، ذَا الْجَلالِ وَالْإِکْرامِ، رَبَّ الْأَرْبابِ، وَإِلهَ کُلِّ مَأْلُوه، وَخالِقَ کُلِّ مَخْلُوق، وَوارِثَ کُلِّ شَیْءٍ، لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، وَ لایَعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَیْءٍ، وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ، وَهُوَ عَلی کُلِّشَیْءٍ رَقِیبٌ، أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْأَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ، اَلْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْکَرِیمُ الْمُتَکَرِّمُ، اَلْعَظِیمُ الْمُتَعَظِّمُ، اَلْکَبِیرُ الْمُتَکَبِّرُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلْعَلِیُّ الْمُتَعالِ، اَلشَّدِیدُ الْمِحالِ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلرَّحْمنُ الرَّحِیمُ، اَلْعَلِیمُ الْحَکِیمُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلسَّمِیعُ الْبَصِیرُ، اَلْقَدِیمُ الْخَبِیرُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ

أَنْتَ، اَلْكَريمُ الاْكْرَمُ، اَلـدّائِمُ الاْدْوَمُ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلاْوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحد، وَالاْخِرُ بَعْدَ كُلِّ عَدد، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اَلـدّانِى فِى عُلُوِّه، وَالْعالِى فِى دُنُوِّه، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، ذُوالْبَهاءِ وَالْمَجْـدِ، وَالْكِبْرِياءِ وَالْحَمْـدِ، وَأَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، الَّذِى أَنْشَأْتَ الاَْشْياءَ مِنْ غَيْرِ سِنْخ، وَصَوَّرْتَ ما صَوَّرْتَ مِنْ غَيْرِ مِثال، وَابْتَـدَعْتَ الْمُبْتَـدَعاتِ بِلاَ احْتِذاء، أَنْتَ الَّذِى قَدَّرْتَ كُلَّ شَىْء تَقْدِيراً، وَيَسَّرْتَ كُلَّ شَىْء تَيْسِيراً، وَدَبَّرْتَ ما دُونَكَ تَدْبِيراً، أَنْتَ الَّذِى لَمْ يُعِنْكَ عَلى خَلْقِكَ شَرِيكٌ، وَلَمْ يُؤازِرْكَ فِى أَمْرِكَ وَزِيرٌ، وَلَمْ يَكُنْ لَكَ مُشاهِدٌ وَلا نَظِيرٌ، أَنْتَ الَّذِى أَرَدْتَ فَكانَ حَتْماً ما أَرَدْتَ، وَقَضَيْتَ فَكانَ عَدْلاً ما قَضَيْتَ، وَحَكَمْتَ فَكانَ نِصْفاً ما حَكَمْتَ، أَنْتَ الَّذِى لا يَحْوِيكَ مَكانٌ، وَلَمْ يَقُمْ لِسُلْطانِكَ سُلْطانٌ، وَلَمْ يُعْيِكَ بُرْهانٌ وَلا بَيانٌ، أَنْتَ الَّذِى أَحْصَيْتَ كُلَّ شَىْء عَدَداً، وَجَعَلْتَ لِكُلِّ شَىْء أَمَداً، وَقَدَّرْتَ كُلَّ شَىْء تَقْدِيراً، أَنْتَ الَّذِى قَصُرَتِ الاَْوْهامُ عَنْ ذاتِيَّتِكَ، وَعَجَزَتِ الاَْفْهامُ عَنْ كَيْفِيَّتِكَ، وَلَمْ تُدْرِكِ الاَْبْصارُ مَوْضِعَ أَيْنِيَّتِكَ، أَنْتَ الَّذِى لا تُحَدُّ فَتَكُونَ مَحْدُوداً، وَلَمْ تُمَثَّلْ فَتَكُونَ مَوْجُوداً، وَلَمْ تَلِدْ فَتَكُونَ مَوْلُوداً، أَنْتَ الَّذِى لا ضِدَّ مَعَكَ فَيُعانِدَكَ، وَلا عِدْلَ لَكَ فَيُكاثِرَكَ، وَلانِدَّ لَكَ فَيُعارِضَكَ، أَنْتَ الَّذِى ابْتَدَأَ وَاخْتَرَعَ وَاسْتَحْدَثَ وَابْتَدَعَ، وَأَحْسَنَ صُنْعَ ما صَنَعَ، سُبْحانَكَ ما أَجَلَّ شَأْنَكَ، وَأَسْنى فِى الاَْماكِنِ مَكانَكَ، وَأَصْدَعَ بِالْحَقِّ فُرْقانَكَ، سُبْحانَكَ مِنْ لَطِيف ما أَلْطَفَكَ، وَرَؤُوف ما أَرْأَفَكَ، وَحَكِيم ما أَعْرَفَكَ، سُبْحانَكَ مِنْ مَلِيك ما أَمْنَعَكَ، وَجَواد ما أَوْسَعَكَ، وَرَفِيع ما أَرْفَعَكَ، ذُو الْبَهاءِ وَالْمَجْدِ، وَالْكِبْرِياءِ وَالْحَمْدِ، سُبْحانَكَ بَسَطْتَ بِالْخَيْراتِ يَدَكَ، وَعُرِفَتِ الْهِدايَه مِنْ عِنْدِكَ، فَمَنِ الْتَمَسَكَ لِدِين أَوْ دُنْيا وَجَدَكَ، سُبْحانَكَ خَضَعَ لَكَ مَنْ جَرى فِى عِلْمِكَ، وَخَشَعَ لِعَظَمَتِكَ ما دُونَ

عَرْشِکَ، وَانْقادَ لِلتَّسْلِیم لَکَ کُلَّ خَلْقِکَ، سُبْحانَکَ لا تُحَسُّ وَلا تُجَسُّ وَلا تُمَسُّ، وَلا تُکادُ وَلا تُماطُ وَلا تُنازَعُ، وَلا تُجاری وَلا تُماری وَلا تُخادَعُ وَلا تُماکَرُ، سُبْحانَکَ سَبِیلُکَ جَدَدٌ، وَأَمْرُکَ رَشَدٌ، وَأَنْتَ حَیٌّ صَمَدٌ، سُبْحانَکَ قَوْلُکَ حُکْمٌ، وَقَضاؤُکَ حَتْمٌ، وَإِرادَتُکَ عَزْمٌ، سُبْحانَکَ لا رادَّ لِمَشِیَّتِکَ، وَلا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِکَ، سُبْحانَکَ قاهِرَ الْأَرْباب، باهِرَ لْآیاتِ، فاطِرَ السَّماواتِ، بارِئَ النَّسماتِ، لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً یَدُومُ بِدَوامِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْداً خالِداً نِعْمَتِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْداً یُوازی صُنْعَکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْداً یَزِیدُ عَلی رِضاکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْداً مَعَ حَمْدِ کُلِّ حامِد، وَشُکْراً یَقْصُرُ عَنْهُ شُکْرُ کُلِّ شاکِر، حَمْداً لا یَنْبَغِی إِلاّ لَکَ، وَلا یُتَقَرَّبُ بِهِ إِلاّ إِلَیْکَ، حَمْداً یُسْتَدامُ بِهِ الْأَوَّلُ، وَیُسْتَدْعی بِهِ دَوامُ الْآخِرِ، حَمْداً یَتَضاعَفُ عَلی کُرُورِ الْأَزْمِنَهِ، وَیَتَزایَدُ أَضْعافاً مُتَرادِفَهً، حَمْداً یَعْجِزُ عَنْ إِحْصائِهِ الْحَفَظَهُ، وَیَزِیدُ عَلی ما أَحْصَتْهُ فِی کِتابِکَ الْکَتَبَهُ، حَمْداً یُوازِنُ عَرْشَکَ الْمَجِیدَ، وَیُعادِلُ کُرْسِیَّکَ الرَّفِیعَ،

حَمْداً یَکْمُلُ لَدَیْکَ ثَوابُهُ، وَیَسْتَغْرِقُ کُلَّ جَزاء جَزاؤُهُ، حَمْداً ظاهِرُهُ وَفْقٌ لِباطِنِهِ، وَ باطِنُهُ وَفْقٌ لِصِدْقِ النِّیَّهِ، حَمْداً

لَمْ یَحْمَدْکَ خَلْقٌ مِثْلَهُ، وَلا یَعْرِفُ أَحَدٌ سِواکَ فَضْلَهُ، حَمْداً یُعانُ مَنِ اجْتَهَدَ فِی تَعْدِیدِهِ، وَیُؤَیَّدُ مَنْ أَغْرَقَ نَزْعاً فِی تَوْفِیَتِهِ، حَمْداً یَجْمَعُ ما خَلَقْتَ مِنَ الْحَمْدِ، وَیَنْتَظِمُ ما أَنْتَ خالِقُهُ مِنْ بَعْدُ، حَمْداً لا حَمْدَ أَقْرَبُ إِلی قَوْلِکَ مِنْهُ، وَلا أَحْمَدَ مِمَّنْ یَحْمَدُکَ بِهِ، حَمْداً یُوجِبُ بِکَرَمِکَ الْمَزِیدَ بِوُفُورِهِ، وَتَصِلُهُ بِمَزِید بَعْدَ مَزِید طَوْلاً مِنْکَ، حَمْداً یَجِبُ لِکَرَمِ وَجْهِکَ، وَیُقابِلُ عِزَّ جَلالِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد الْمُنْتَجَبِ الْمُصْطَفی الْمُکَرَّمِ الْمُقَرَّبِ أَفْضَلَ صَلَواتِکَ، وَبارِکْ عَلَیْهِ أَتَمَّ بَرَکاتِکَ، وَتَرَحَّمْ عَلَیْهِ أَمْتَعَ رَحَماتِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ صلاه زاکِیه لا تَکُونُ صلاه أَزْکی مِنْها، وَصَلِّ عَلَیْهِ صلاه نامِیَه لا تَکُونُ صلاه

أَنْمى مِنْها، وَصَلِّ عَلَيْهِ صلاه راضِيَه لا تَكَونُ صلاه رِضاهُ، وَصَلِّ عَلَيْهِ صلاه تُرْضِيکَ وَتَزِيدُ عَلى رِضاکَ لَهُ، وَصَلِّ عَلَيْهِ صلاه لا تَرْضى لَهُ إِلاّ بِها، وَلا تَرى غَيْرَهُ لَها أَهْلاً، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ صلاه تُجاوِزُ رِضْوانَکَ، وَيَتَّصِلُ اتِّصالُها بِبَقائِکَ، وَلا يَنْفَدُ كَما لا تَنْفَدُ كَلِماتُکَ، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ صلاه تَنْتَظِمُ صَلَواتِ مَلائِکَتِکَ وَأَنْبِيائِکَ وَرُسُلِکَ وَأَهْلِ طاعَتِکَ، وَتَشْتَمِلُ عَلى صَلَواتِ عِبادِکَ مِنْ جِنِّکَ وَإِنْسِکَ وَأَهْلِ إِجابَتِکَ، وَتَجْتَمِعُ عَلى صلاه كُلِّ مَنْ ذَرَأْتَ وَبَرَأْتَ مِنْ أَصْنافِ خَلْقِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ صلاه تُحِيطُ بِكُلِّ صلاه سالِفَه وَمُسْتَأْنَفَه، وَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلى آلِهِ صلاه مَرْضِيَّه لَکَ وَلِمَنْ دُونَکَ، وَتُنْشِئُ مَعَ ذلِکَ صَلَوات تُضاعِفُ مَعَها تِلْکَ الصَّلَواتِ عِنْدَها، وَتَزِيدُها عَلى كُرُورِ الأَيّام زِيادَه فِي

تَضاعِيفَ لا يَعُدُّها غَيْرُکَ، رَبِّ صَلِّ عَلى اَطائِبِ أَهْلِ بَيْتِهِ، اَلَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لأَمْرِکَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَه عِلْمِکَ، وَحَفَظَه دِينِکَ، وَخُلَفاءَکَ فِي أَرْضِکَ، وَحُجَجَکَ عَلى عِبادِکَ، وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرِّجْسِ وَالدَّنَسِ تَطْهِيراً بِإِرادَتِکَ، وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَه إِلَيْکَ، وَالْمَسْلَکَ إِلى جَنَّتِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ صلاه تُجْزِلُ لَهُمْ بِها مِنْ نِحَلِکَ وَكَرامَتِکَ، وَتُكْمِلُ لَهُمُ الأَشْياءَ مِنْ عَطاياکَ وَنَوافِلِکَ، وَتُوَفِّرُ عَلَيْهِمُ الْحَظَّ مِنْ عَوائِدِکَ وَفَوائِدِکَ، رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ صلاه لا أَمَدَ فِي أَوَّلِها، وَلا غايَه لأَمَدِها، وَلانِهايَه لآخِرِها، رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِم زِنَه عَرْشِکَ وَما دُونَهُ، وَمِلأَ سَماواتِکَ وَما فَوْقَهُنَّ، وَعَدَدَ أَرَضِيکَ وَما تَحْتَهُنَّ وَما بَيْنَهُنَّ، صلاه تُقَرِّبُهُمْ مِنْکَ زُلْفى، وَتَكُونُ لَکَ وَلَهُمْ رِضىً، وَمُتَّصِلَه بِنَظائِرِهِنَّ أَبَداً. اَللّهُمَّ إِنَّکَ أَيَّدْتَ دِينَکَ فِي كُلِّ أَوان بِإِمام أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبادِکَ، وَمَناراً فِي بِلادِکَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِکَ، جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَه إِلى رِضْوانِکَ، وَافْتَرَضْتَ طاعَتَهُ، وَحَذَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثالِ أَمْرِهِ وَ الأِنْتِهاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَأَلاّ يَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ، وَلا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ

مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَعِصْمَه اللاّئِذينَ، وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَعُرْوَه الْمُتَمَسِّكِينَ، وَبَهاءُ الْعالَمِينَ. اَللّهُمَّ فَأَوْزِعْ لِوَلِيِّکَ شُكْرَ ما أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ، وَأَوْزِعْنا مِثْلَهُ فِيهِ، وَآتِهِ مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِيراً، وَافْتَحْ لَهُ فَتْحاً يَسِيراً، وَأَعِنْهُ بِرُكْنِکَ الْأَعَزِّ، وَاشْدُدْ أَزْرَهُ، وَقَوِّ عَضُدَهُ، وَراعِهِ بِعَيْنِکَ، وَاحْمِهِ بِحِفْظِکَ، وَانْصُرْهُ بِمَلائِكَتِکَ، وَامْدُدْهُ بِجُنْدِکَ الْأَغْلَبِ، وَأَقِمْ بِهِ كِتابَکَ وَحُدُودَکَ وَشَرائِعَکَ وَسُنَنَ رَسُولِکَ صَلَواتُکَ اللّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَحْيِ بِهِ ما أَماتَهُ الظّالِمُونَ مِنْ مَعالِمِ دِينِکَ، وَاجْلُ بِهِ صَداءَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِيقَتِکَ، وَأَبِنْ بِهِ الضَّرّاءَ مِنْ سَبِيلِکَ، وَأَزِلْ بِهِ النّاكِبِينَ عَنْ صِراطِکَ، وَامْحَقْ بِهِ بُغاه قَصْدِکَ عِوَجاً، وَأَلِنْ جانِبَهُ لِأَوْلِيائِکَ، وَابْسُطْ يَدَهُ عَلى أَعْدائِکَ، وَهَبْ لَنا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَتَعَطُّفَهُ وَتَحَنُّنَهُ، وَاجْعَلْنا لَهُ سامِعِينَ مُطِيعِينَ، وَفِي

رِضاهُ ساعِينَ، وَإِلى نُصْرَتِهِ وَالْمُدافَعَه عَنْهُ مُكْنِفِينَ، وَإِلَيْکَ وَإِلى رَسُولِکَ صَلَواتُکَ اللّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِذلِکَ مُتَقَرِّبِينَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى أَوْلِياءِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقامِهِمْ، اَلْمُتَّبِعِينَ مَنْهَجَهُمْ، اَلْمُقْتَفِينَ آثارَهُم، اَلْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمْ، اَلْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلايَتِهِم، اَلْمُؤْتَمِّينَ بِإِمامَتِهِم، اَلْمُسَلِّمِينَ لِأَمْرِهِم، اَلْمُجْتَهِدِينَ فِي طاعَتِهِمْ، اَلْمُنْتَظِرِينَ أَيّامَهُم، اَلْمادِّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُم، اَلصَّلَواتِ الْمُبارَكاتِ الزّاكِياتِ النّامِياتِ الْغادِياتِ الرّائِحاتِ، وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَعَلى أَرْواحِهِمْ، وَاجْمَعْ عَلَى التَّقْوى أَمْرَهُمْ، وَأَصْلِحْ لَهُمْ شُؤُونَهُمْ، وَتُبْ عَلَيْهِمْ، إِنَّکَ أَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ، وَخَيْرُالْغافِرِينَ، وَاجْعَلْنا مَعَهُمْ فِي دارِ السَّلامِ، بِرَحْمَتِکَ ياأَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ هذا يَوْمُ عَرَفَه، يَوْمٌ شَرَّفْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَعَظَّمْتَهُ، نَشَرْتَ فِيهِ رَحْمَتَکَ، وَمَنَنْتَ فِيهِ بِعَفْوِکَ، وَأَجْزَلْتَ فِيهِ عَطِيَّتَکَ، وَتَفَضَّلْتَ بِهِ عَلى عِبادِکَ. اَللّهُمَّ وَأَنَا عَبْدُکَ الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ قَبْلَ خَلْقِکَ لَهُ، وَبَعْدَ خَلْقِکَ إِيّاهُ، فَجَعَلْتَهُ مِمَّنْ هَدَيْتَهُ لِدِينِکَ، وَوَفَّقْتَهُ لِحَقِّکَ، وَعَصَمْتَهُ بِحَبْلِکَ، وَأَدْخَلْتَهُ فِي حِزْبِکَ، وَ أَرْشَدْتَهُ لِمُوالاه أَوْلِيائِکَ، وَمُعاداه أَعْدائِکَ، ثُمَّ أَمَرْتَهُ فَلَمْ يَأْتَمِرْ، وَزَجَرْتَهُ فَلَمْ يَنْزَجِرْ، وَنَهَيْتَهُ عَنْ مَعْصِيَتِکَ، فَخالَفَ أَمْرَکَ إِلى نَهْيِکَ، لا مُعانَدَه لَکَ وَلَا اسْتِكْباراً عَلَيْکَ، بَلْ دَعاهُ هَواهُ إِلى ما زَيَّلْتَهُ وَإِلى ما

حَذَّرْتَهُ، وَأعانَهُ عَلى ذلِکَ عَدُوُّکَ وَعَدُوُّهُ، فَأَقْدَمَ عَلَيْهِ عارِفاً بِوَعِيدِکَ، راجِياً لِعَفْوِکَ، واثِقاً بِتَجاوُزِکَ، وَکانَ أَحَقَّ عِبادِکَ مَعَ ما مَنَنْتَ عَلَيْهِ أَلاّ يَفْعَلَ، وَها أَنَاذا بَيْنَ يَدَيْکَ صاغِراً ذَلِيلاً، خاضِعاً خاشِعاً، خائِفاً مُعْتَرِفاً بِعَظِيمٍ مِنَ الذُّنُوبِ تَحَمَّلْتُهُ، وَجَلِيلٍ مِنَ الْخَطايَا اجْتَرَمْتُهُ، مُسْتَجِيراً بِصَفْحِکَ، لائِذاً بِرَحْمَتِکَ، مُوقِناً أَنَّهُ لا يُجِيرُنِی مِنْکَ مُجِيرٌ، وَلا يَمْنَعُنِی مِنْکَ مانِعٌ، فَعُدْ عَلَيَّ بِما تَعُودُ بِهِ عَلى مَنِ اقْتَرَفَ مِنْ تَغَمُّدِکَ، وَجُدْ عَلَيَّ بِما تَجُودُ بِهِ عَلى مَنْ أَلقى بِيَدِهِ إِلَيْکَ مِنْ عَفْوِکَ، وَامْنُنْ عَلَيَّ بِما لا يَتَعاظَمُکَ أَنْ تَمُنَّ بِهِ عَلى مَنْ أَمَّلَکَ مِنْ غُفْرانِکَ، وَاجْعَلْ لِی فِی هذَا الْيَوْمِ نَصِيباً أَنالُ بِهِ حَظّاً مِنْ رِضْوانِکَ، وَلا تَرُدَّنِی صِفْراً مِمّا يَنْقَلِبُ بِهِ الْمُتَعَبِّدُونَ لَکَ مِنْ عِبادِکَ، وَإِنِّی وَإِنْ لَمْ أُقَدِّمْ ما قَدَّمُوهُ مِنَ الصّالِحاتِ فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِيدَکَ، وَنَفْیَ الْأَضْدادِ وَالْأَنْدادِ وَالْأَشْباهِ عَنْکَ، وَأَتَيْتُکَ مِنَ الْأَبْوابِ الَّتِی أَمَرْتَ أَنْ تُؤْتى مِنْها، وَتَقَرَّبْتُ إِلَيْکَ بِما لا يَقْرُبُ بِهِ أَحَدٌ مِنْکَ إِلاّ بِالتَّقَرُّبِ بِهِ، ثُمَّ أَتْبَعْتُ ذلِکَ بِالْإِنابَه إِلَيْکَ، وَالتَّذَلُّلِ وَالِاسْتِکانَه لَکَ، وَحُسْنَ الظَّنِّ بِکَ، وَالثِّقَه بِما عِنْدَکَ، وَشَفَعْتُهُ بِرَجائِکَ الَّذِی قَلَّ ما يَخِيبُ عَلَيْهِ راجِيکَ، وَسَأَلْتُکَ مَسْأَلَه الْحَقِيرِ الذَّلِيلِ، اَلْبائِسِ الْفَقِيرِ، اَلْخائِفِ الْمُسْتَجِيرِ، وَمَعَ ذلِکَ خِيفَه وَتَضَرُّعاً وَتَعَوُّذاً وَتَلَوُّذاً، لامُسْتَطِيلاً بِتَکَبُّرِ الْمُتَکَبِّرِينَ، وَلا مُتَعالِياً بِدالَّه الْمُطِيعِينَ، وَلا مُسْتَطِيلاً بِشَفاعَه الشّافِعِينَ، وَأَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقَلِّينَ، وَأَذَلُّ الْأَذَلِّينَ، وَمِثْلُ الذَّرَّه أَوْ دُونَها، فَيا مَنْ لَمْ يُعاجِلِ الْمُسِيئِينَ، وَلايَنْدَهُ الْمُتْرَفِينَ، وَيا مَنْ يَمُنُّ بِإِقالَه الْعاثِرِينَ، وَيَتَفَضَّلُ بِإِنْظارِ الْخاطِئِينَ، أَنَا الْمُسِیءُ الْمُعْتَرِفُ الْخاطِئُ الْعاثِرُ، أَنَا الَّذِی أَقْدَمَ عَلَيْکَ مُجْتَرِئاً، أَنَا الَّذِی عَصاکَ مُتَعَمِّداً، أَنَا الَّذِی اسْتَخْفى مِنْ عِبادِکَ وَبارَزَکَ، أَنَا الَّذِی هابَ عِبادَکَ وَأَمِنَکَ، أَنَا الَّذِی لَمْ يَرْهَبْ سَطْوَتَکَ وَلَمْ يَخَفْ بَأْسَکَ، أَنَا الْجانِی عَلى نَفْسِهِ،

أَنَا الْمُرْتَهَنُ بِبَلِيَّتِهِ، أَنَا الْقَلِيلُ الْحَياءِ، أَنَا الطَّوِيلُ الْعِناءِ، بِحَقِّ مَنِ انْتَجَبْتَ مِنْ خَلْقِكَ، وَبِمَنِ اصْطَفَيْتَهُ لِنَفْسِكَ، بِحَقِّ مَنِ اخْتَرْتَ مِنْ بَرِيَّتِكَ، وَمَنِ اجْتَبَيْتَ لِشَأْنِكَ، بِحَقِّ مَنْ وَصَلْتَ طاعَتَهُ بِطاعَتِكَ، وَمَنْ جَعَلْتَ مَعْصِيَتَهُ كَمَعْصِيَتِكَ، بِحَقِّ مَنْ قَرَنْتَ مُوالاتَهُ بِمُوالاتِكَ، وَمَنْ نُطْتَ مُعاداتَهُ بِمُعاداتِكَ، تَغَمَّدْنِى فِى يَوْمِى هذا بِما تَتَغَمَّدُ بِهِ مَنْ جَأَرَ إِلَيْكَ مُتَنَصِّلاً، وَعاذَ بِاسْتِغْفارِكَ تائِباً، وَتَوَلَّنِى بِما تَتَوَلّى بِهِ أَهْلَ طاعَتِكَ، وَالزُّلْفى لَدَيْكَ، وَالْمَكانَه مِنْكَ، وَتَوَحَّدْنِى بِما تَتَوَحَّدُ بِهِ مَنْ وَفى بِعَهْدِكَ، وَأَتْعَبَ نَفْسَهُ فِى ذاتِكَ، وَأَجْهَدَها فِى مَرْضاتِكَ، وَلاتُؤاخِذْنِى بِتَفْرِيطِى فِى جَنْبِكَ، وَتَعَدِّى طَوْرِى فِى حُدُودِكَ، وَمُجاوَزَه أَحْكامِكَ، وَلا تَسْتَدْرِجْنِى بِإِمْلائِكَ لِى اسْتِدْراجَ مَنْ مَنَعَنِى خَيْرَ ما عِنْدَهُ، وَلَمْ يَشْرَكْكَ فِى حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِى، وَنَبِّهْنِى مِنْ رَقْدَه الْغافِلِينَ، وَسِنَه الْمُسْرِفِينَ، وَنَعْسَه الْمَخْذُولِينَ، وَخُذْ بِقَلْبِى إِلى مَا اسْتَعْمَلْتَ بِهِ الْقانِتِينَ، وَاسْتَعْبَدْتَ بِهِ الْمُتَعَبِّدِينَ، وَاسْتَنْقَذْتَ بِهِ الْمُتَهاوِنِينَ، وَأَعِذْنِى مِمّا يُباعِدُنِى عَنْكَ، وَيَحُولُ بَيْنِى وَبَيْنَ حَظِّى مِنْكَ، وَ يَصُدُّنِى عَمّا أُحاوِلُ لَدَيْكَ، وَسَهِّلْ لِى مَسْلَكَ الْخَيْراتِ إِلَيْكَ، وَالْمُسابَقَه إِلَيْها مِنْ حَيْثُ أَمَرْتَ، وَالْمُشاحَّه فِيها عَلى ما أَرَدْتَ، وَلا تَمْحَقْنِى فِيمَنْ تَمْحَقُ مِنَ الْمُسْتَخِفِّينَ بِما أَوْعَدْتَ، وَلا تُهْلِكْنِى مَعَ مَنْ تُهْلِكُ مِنَ الْمُتَعَرِّضِينَ لِمَقْتِكَ، وَلا تُتَبِّرْنِى فِيمَنْ تُتَبِّرُ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْ سُبُلِكَ، وَنَجِّنِى مِنْ غَمَراتِ الْفِتْنَه، وَخَلِّصْنِى مِنْ لَهَواتِ الْبَلْوى، وَأَجِرْنِى مِنْ أَخْذِ الْإِمْلاءِ، وَحُلْ بَيْنِى وَبَيْنَ عَدُوّ يُضِلُّنِى، وَهَوىً يُوبِقُنِى، وَمَنْقَصه تَرْهَقُنِى، وَلا تُعْرِضْ عَنِّى إِعْراضَ مَنْ لا تَرْضى عَنْهُ بَعْدَ غَضَبِكَ، وَلا تُؤْيِسْنِى مِنَ الْأَمَلِ فِيكَ فَيَغْلِبَ عَلَىَّ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَتِكَ، وَلا تَمْتَحِنِّى بِما لا طاقَه لِى بِهِ فَتَبْهَظَنِى مِمّا تُحَمِّلُنِيهِ مِنْ فَضْلِ مَحَبَّتِكَ، وَلا تُرْسِلْنِى مِنْ يَدِكَ إِرْسالَ مَنْ لا خَيْرَ فِيهِ، وَلا حاجَه بِكَ إِلَيْهِ، وَلا إِنابَه لَهُ، وَ لاتَرْمِ بِى رَمْىَ

مَنْ سَقَطَ مِنْ عَيْنِ رِعايَتِكَ، وَمَنِ اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْخِزْىُ مِنْ عِنْدِكَ، بَلْ خُذْ بِيَدِى مِنْ سَقْطَه الْمُتَرَدِّينَ، وَوَهْلَه الْمُتَعَسِّفِينَ، وَزَلَّه الْمَغْرُورِينَ، وَوَرْطَه الْهالِكِينَ، وَ عافِنِى مِمَّا ابْتَلَيْتَ بِهِ طَبَقاتِ عَبِيدِكَ وَ إِمائِكَ، وَبَلِّغْنِى مَبالِغَ مَنْ عُنِيتَ بِهِ، وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَرَضِيتَ عَنْهُ، فَأَعَشْتَهُ حَمِيداً، وَتَوَفَّيْتَهُ سَعِيداً، وَطَوِّقْنِى طَوْقَ الْإِقْلاعِ عَمّا يُحْبِطُ الْحَسَناتِ، وَيَذْهَبُ بِالْبَرَكاتِ، وَأَشْعِرْ قَلْبِىَ الْإِزْدِجارَ عَنْ قَبائِحِ السَّيِّئاتِ، وَفَواضِحِ الْحَوْباتِ، وَلا تَشْغَلْنِى بِما لا أُدْرِكُهُ إِلّاَ بِكَ عَمّا لا يُرْضِيكَ عَنِّى غَيْرُهُ، وَأَنْزِعْ مِنْ قَلْبِى حُبَّ دُنْيا دَنِيَّه تَنْهى عَمّا عِنْدَكَ، وَتَصُدُّ عَنِ ابْتِغاءِ الْوَسِيلَه إِلَيْكَ، وَتُذْهِلُ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْكَ، وَزَيِّنْ لِىَ التَّفَرُّدَ بِمُناجاتِكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ، وَهَبْ لِى عِصْمَه تُدْنِينِى مِنْ خَشْيَتِكَ، وَتَقْطَعُنِى عَنْ رُكُوبِ مَحارِمِكَ، وَتَفُكَّنِى مِنْ أَسْرِ الْعَظائِمِ، وَهَبْ لِىَ التَّطْهِيرَ مِنْ دَنَسِ الْعِصْيانِ، وَأَذْهِبْ عَنِّى دَرَنَ الْخَطايا، وَسَرْبِلْنِى بِسِرْبالِ عافِيَتِكَ، وَرَدِّنِى رِداءَ مُعافاتِكَ، وَجَلِّلْنِى سَوابِغَ نَعْمائِكَ، وَظاهِرْ لَدَىَّ فَضْلَكَ وَطَوْلَكَ، وَأَيِّدْنِى بِتَوْفِيقِكَ وَتَسْدِيدِكَ، وَأَعِنِّى عَلى صالِحِ النِّيَّه، وَمَرْضِيِّ الْقَوْلِ، وَمُسْتَحْسَنِ الْعَمَلِ، وَلا تَكِلْنِى إِلى حَوْلِى وَقُوَّتِى دُونَ حَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ، وَلا تُخْزِنِى يَوْمَ تَبْعَثُنِى لِلِقائِكَ، وَلا تَفْضَحْنِى بَيْنَ يَدَىْ أَوْلِيائِكَ، وَلا تُنْسِنِى ذِكْرَكَ، وَلا تُذْهِبْ عَنِّى شُكْرَكَ، بَلْ أَلْزِمْنِيهِ فِى أَحْوالِ السَّهْوِ عِنْدَ غَفَلاتِ الْجاهِلِينَ لِآلائِكَ، وَأَوْزِعْنِى أَنْ أُثْنِىَ بِما أَوْلَيْتَنِيهِ، وَأَعْتَرِفَ بِما أَسْدَيْتَهُ إِلَىَّ، وَاجْعَلْ رَغْبَتِى إِلَيْكَ فَوْقَ رَغْبَه الرّاغِبِينَ، وَحَمْدِى إِيّاكَ فَوْقَ حَمْدِ الْحامِدِينَ، وَلا تَخْذُلْنِى عِنْدَ فاقَتِى إِلَيْكَ، وَلا تُهْلِكْنِى بِما أَسْدَيْتُهُ إِلَيْكَ، وَلا تَجْبَهْنِى بِما جَبَهْتَ بِهِ الْمُعانِدِينَ لَكَ، فَإِنِّى لَكَ مُسَلِّمٌ، أَعْلَمُ أَنَّ الْحُجَّه لَكَ، وَأَنَّكَ أَوْلى بِالْفَضْلِ، وَأَعْوَدُ بِالْإِحْسانِ، وَأَهْلُ التَّقْوى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَه، وَأَنَّكَ بِأَنْ تَعْفُوَ أَوْلى مِنْكَ بِأَنْ تُعاقِبَ، وَأَنَّكَ بِأَنْ تَسْتُرَ أَقْرَبُ مِنْكَ إِلى أَنْ تَشْهَرَ، فَأَحْيِنِى حَياه طَيِّبَه تَنْتَظِمُ بِما أُرِيدُ، وَتَبْلُغُ ما

أَحِبُّ مِنْ حَيْثُ لا آتِی ما تَكْرَهُ، وَلا أَرْتَكِبُ ما نَهَيْتَ عَنْهُ، وَأَمِتْنِی

مِیْتَه مَنْ یَسْعی نُورُهُ بَیْنَ یَدَیْهِ وَعَنْ یَمینِهِ، وَذَلِّلْنِی بَیْنَ یَدَیْک، وَأَعِزَّنِی عِنْدَ خَلْقِک، وَضَعْنِی إِذا خَلَوْتُ بِک، وَارْفَعْنِی بَیْنَ عِبادِک، وَأَغْنِنِی عَمَّنْ هُوَ غَنِیٌّ عَنِّی، وَزِدْنِی إِلَیْک فاقه وَفَقْراً، وَأَعِذْنِی مِنْ شَماتَه الْأَعْداءِ، وَمِنْ حُلُولِ الْبَلاءِ، وَمِنَ الذُّلِّ وَالْعَناءِ، تَغَمَّدْنِی فِیمَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنِّی بِما یَتَغَمَّدُ بِهِ الْقادِرُ عَلَی الْبَطْشِ لَوْلا حِلْمُهُ، وَالْآخِذُ عَلَی الْجَرِیرَه لَوْلا أَناتُهُ، وَإِذا أَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَه أَوْ سُوءاً فَنَجِّنِی مِنْها لِواذاً بِک، وَإِذْ لَمْ تُقِمْنِی مَقامَ فَضِیحَه فِی دُنْیاک فَلا تُقِمْنِی مِثْلَهُ فِی آخِرَتِک، وَاشْفَعْ لِی أَوائِلَ مِنَنِک بِأَواخِرِها، وَقَدِیمَ فَوائِدِک بَحَوادِثِها، وَلا تَمْدُدْ لِی مَدّاً یَقْسُو مَعَهُ قَلْبِی، وَلا تَقْرَعْنِی قارِعَه یَذْهَبُ لَها بَهائِی، وَ لا تَسُمْنِی خَسِیسَه یَصْغُرُ لَها قَدْرِی، وَلا نَقِیصَه یُجْهَلُ مِنْ أَجْلِها مَکانِی، وَلا تَرُعْنِی رَوْعَه أُبْلِسُ بِها، وَلا خِیفَه أُوجِسُ دُونَها، اِجْعَلْ هَیْبَتِی فِی وَعِیدِک، وَحَذَرِی مِنْ إِعْذارِک وَإِنْذارِک، وَرَهْبَتِی عِنْدَ تِلاوَه آیاتِک، وَاعْمُرْ لَیْلِی بِإِیقاظِی فِیهِ لِعِبادَتِک، وَتَفَرُّدِی بِالتَّهَجُّدِ لَک، وَتَجَرُّدِی بِسُکُونِی إِلَیْک، وَإِنْزالِ حَوائِجِی بِک، وَمُنازَلَتِی إِیّاک فِی فَکاکِ رَقَبَتِی مِنْ نارِک، وَإِجارَتِی مِمّا فِیهِ أَهْلُها مِنْ عَذابِک، وَلا تَذَرْنِی فِی طُغْیانِی عامِهاً، وَلا فِی غَمْرَتِی ساهِیاً حَتّی حِین، وَلا تَجْعَلْنِی عِظَه لِمَنِ اتَّعَظَ، وَلا نَکالاً لِمَنِ اعْتَبَرَ، وَلا فِتْنَه لِمَنْ نَظَرَ، وَلا تَمْکُرْ بِی فِیمَنْ تَمْکُرُ بِهِ، وَلا تَسْتَبْدِلْ بِی غَیْرِی، وَلا تُغَیِّرْ لِی اِسْماً، وَ لا تُبَدِّلْ لِی جِسْماً، وَلا تَتَّخِذْنِی هُزُواً لِخَلْقِک، وَلا سُخْرِیّاً لَک وَلا تَبَعاً إِلاّ لِمَرْضاتِک، وَلا مُمْتَهَناً إِلاّ بِالاِنْتِقامِ لَک، وَأَوْجِدْنِی بَرْدَ عَفْوِک وَحَلاوَه رَحْمَتِک، وَرَوْحِکوَرَیْحانِکوَجَنَّه نَعِیمِک، وَأَذِقْنِی طَعْمَ الْفَراغِ لِما تُحِبُّ بِسَعَه مِنْ سَعَتِک، وَالاِجْتِهادِ فِیما یُزْلِفُ لَدَیْک وَعِنْدَک، وَ أَتْحِفْنِی بِتُحْفَه

مِنْ تُحَفاتِکَ، وَاجْعَلْ تِجارَتِی رابِحَةً، وَکَرَّتِی غَیْرَ خاسِرَه، وَأَخِفْنِی مَقامَکَ، وَشَوِّقْنِی لِقاءَکَ، وَتُبْ عَلَیَّ تَوْبَه نَصُوحاً، لا تُبْقِ مَعَها ذُنُوباً صَغِیرَه وَلا کَبِیرَةً، وَلا تَذَرْ مَعَها عَلانِیَه وَلا سَرِیرَةً، وَانْزِعِ الْغِلَّ مِنْ صَدْرِی لِلْمُؤْمِنِینَ، وَاعْطِفْ بِقَلْبِی عَلَی الْخاشِعِینَ، وَکُنْ لِی کَما تَکُونُ لِلصّالِحِینَ، وَحَلِّنِی حِلْیَه الْمُتَّقِینَ، وَاجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْغابِرِینَ، وَذِکْراً نامِیاً فِی الآخِرِینَ، وَوافِ بِی عَرْصَه الأَوَّلِینَ، وَتَمِّمْ سُبُوغَ نِعْمَتِکَ عَلَیَّ، وَظاهِرْ کَراماتِها لَدَیَّ، إمْلَأْ مِنْ فَوائِدِکَ یَدِی، وَسُقْ کَرائِمَ مَواهِبِکَ إِلَیَّ، وَجاوِرْ بِیَ الأَطْیَبِینَ مِنْ أَوْلِیائِکَ فِی الْجِنانِ الَّتِی زَیَّنْتَها لأَصْفِیائِکَ، وَجَلِّلْنِی شَرائِفَ نِحَلِکَ فِی الْمَقاماتِ الْمُعَدَّه لأَحِبّائِکَ، وَاجْعَلْ لِی عِنْدَکَ مَقِیلاً آوِی إِلَیْهِ مُطْمَئِنّاً، وَمَثابَه أَتَبَوَّأُها وَأَقَرُّ عَیْناً، وَلا تُقایِسْنِی بِعَظِیماتِ الْجَرائِرِ، وَلا تُهْلِکْنِی یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ، وَأَزِلْ عَنِّی کُلَّ شَکٍّ وَشُبْهَه، وَاجْعَلْ لِی فِی الْحَقِّ طَرِیقاً مِنْ کُلِّ رَحْمَه، وَأَجْزِلْ لِی قِسَمَ الْمَواهِبِ مِنْ نَوالِکَ، وَوَفِّرْ عَلَیَّ حُظُوظَ الإِحْسانِ مِنْ إِفْضالِکَ، وَاجْعَلْ قَلْبِی واثِقاً بِما عِنْدَکَ، وَهَمِّی مُسْتَفْرَغاً لِما هُوَ لَکَ، وَاسْتَعْمِلْنِی بِما تَسْتَعْمِلُ بِهِ خالِصَتَکَ، وَ أَشْرِبْ قَلْبِی عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقُولِ طاعَتَکَ، وَاجْمَعْ لِیَ الْغِنی وَالْعَفافَ وَالدَّعَه وَالْمُعافاه وَالصِّحَّه وَالسَّعَه وَالطُّمَأْنِینَه وَالْعافِیَه، وَلا تُحْبِطْ حَسَناتِی بِما یَشُوبُها مِنْ مَعْصِیَتِکَ، وَلا خَلَواتِی بِما یَعْرِضُ لِی مِنْ نَزَغاتِ فِتْنَتِکَ، وَصُنْ وَجْهِی عَنِ الطَّلَبِ إِلی أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِینَ، وَذُبَّنِی عَنِ الْتِماسِ ما عِنْدَ الْفاسِقِینَ، وَ لا تَجْعَلْنِی لِلظّالِمِینَ ظَهِیراً، وَلا لَهُمْ عَلی مَحْوِ کِتابِکَ یَداً وَنَصِیراً، وَحُطْنِی مِنْ حَیْثُ لا أَعْلَمُ حِیاطَه تَقِینِی بِها، وَافْتَحْ لِی أَبْوابَ تَوْبَتِکَ وَرَحْمَتِکَ وَرَأْفَتِکَ وَرِزْقِکَ الْواسِعِ، إِنِّی إِلَیْکَ مِنَ الرّاغِبِینَ، وَأَتْمِمْ لِی إِنْعامَکَ إِنَّکَ خَیْرُ الْمُنْعِمِینَ، وَاجْعَلْ باقِیَ عُمْرِی فِی الْحَجِّ وَالْعُمْرَه ابْتِغاءَ وَجْهِکَ یا رَبَّ الْعالَمِینَ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ، وَالسَّلامُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ

أَبَدَ الْأَبِدِينَ».

زیارت امام حسین(علیه السلام) در روز عرفه

از جمله مستحبات این روز شریف، زیارت حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) می باشد و زیارتی که برای آن حضرت دراین روز نقل شده است، اختصاص به کسانی دارد که در سرزمین مقدّس کربلاـ توفیق زیارت آن حضرت را پیدا می کنند، علاقمندان به زیارت آن حضرت از راه دور، می توانند همان زیارت وارث یا جامعه را که در فصل نخست این کتاب آمده است در این روز بخوانند.

برخی از مستحبّات وقوف به مشعرالحرام

مستحبّ است حاجی با دلی آرام از عرفات به سوی مشعرالحرام حرکت کرده و در حال استغفار باشد، امام صادق(علیه السلام) فرمود: در راه رفتن نه تند رود و نه آهسته، بلکه به طور معمول حرکت کند و کسی را آزار ندهد، و مستحبّ است نماز را تا مزدلفه به تأخیر اندازد، اگر چه ثلث شب نیز بگذرد، و هر دو نماز را با یک اذان و دو اقامه جمع کند، و نوافل مغرب را بعد از نماز عشا بجا آورد، و درصورتی که از رسیدن به مزدلفه پیش از نصف شب مانعی رسید، باید نماز مغرب وعشا را به تأخیر نیاندازد، و در میان راه بخواند.

ومستحبّ است که در وسط وادی ازطرف راست نزول نماید، واگر حاجی صروره باشد (سال اوّل حجّ او باشد)، مستحبّ است که در مشعرالحرام قدم بگذارد، و آن شب را هر مقدار که ممکن باشد به عبادت واطاعت الهی بسر برد، واین دعا را بخواند: «اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ جَمْعٌ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تَجْمَعَ لِی فِیها جَوامِعَ الْخَیْرِ. اَللّٰهُمَّ لاـ تُؤْیِسْنِی مِنَ الْخَیْرِ الَّذِی سَأَلْتُکَ أَنْ تَجْمَعَهُ لِی فِی قَلْبِی، وَأَطْلُبُ إِلَیْکَ أَنْ تُعَرِّفَنِی ماعَرَّفْتَ أَوْلِیاءَکَ فِی مَنْزِلِی هذا، وَأَنْ تَقِیَنِی جَوامِعَ

الشَّرِّ».

امام صادق(علیه السلام) فرمود: مستحبّ است بعد از نماز صبح در حال طهارت حمد و ثنای الهی را بجا آورد، و به هر مقدار که بتواند از نعمتها وتفضّلات حضرت حق ذکر کند، و بر محمّد وآل محمّد صلوات بفرستد، آنگاه دعا نماید، واین دعا را نیز بخواند:

«اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِالْحَرام، فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَأَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ، وَ ادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَه الْجِنِّ وَالْاِنْسِ، اَللّهُمَّ أَنْتَ خَیْرُ مَطْلُوب إِلَیْهِ، وَخَیْرُ مَدْعُوّ وَخَیْرُ مَسْؤُول، وَلِکُلِّ وافِد جائِزَهٌ، فَاجْعَلْ جائِزَتِی فِی مَوْطِنِی هذا أَنْ تُقِیلَنِی عَثْرَتِی، وَتَقْبَلَ مَعْذِرَتِی، وَأَنْ تَجاوَزَ عَنْ خَطِیئَتِی، ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوی مِنَ الدُّنْیا زادِی».

مستحبّ است سنگ ریزه هایی را که در منا رمی خواهد نمود از مزدلفه بردارد، که مجموع آنها هفتاد دانه است. ومستحبّ است وقتی از مزدلفه به سوی منا حرکت کرد وبه وادی محسّر رسید، به مقدار صد قدم هَرْوَلَه کند و بگوید:

«اَللّهُمَّ سَلِّمْ لِی عَهْدِی، وَاقْبَلْ تَوْبَتِی، وَأَجِبْ دَعْوَتِی، وَاخْلُفْنِی فِیمَنْ تَرَکْتُ بَعْدِی».

مستحبّات رمی جمرات

در رمی جمرات چند چیز مستحبّ است:

۱. طهارت.

۲. امام صادق(علیه السلام) فرمود: هنگامی که سنگ ها را در دست

گرفته وآماده رمی است، این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ هذِهِ حَصَیاتِی، فَأَحْصِهِنَّ لِی، وَارْفَعْهُنَّ فِی عَمَلِی».

۳. با هر سنگی که می اندازد تکبیر بگوید.

۴. باهر سنگی که می اندازد این دعا را بخواند:

«اَللهُ أَکْبَرُ. اَللّهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی الشَّیْطانَ. اَللّهُمَّ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ وَعَلی سُنَّه نَبِیِّکَ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی حَجّاً مَبْرُوراً، وَعَمَلاً مَقْبُولاً، وَسَعْیاً مَشْکُوراً، وَذَنْباً مَغْفُوراً».

۵. در جمره عقبه میان او و جمره، ده تا پانزده ذراع فاصله باشد، و در جَمَره اُولی و وُسطی کنار جمره بایستد.

۶. جمره عقبه را رو به جمره وپشت به قبله رمی

نماید، وجمره اُولی ووُسطی را رو به قبله رمی نماید.

۷. سنگ ریزه را بر انگشت ابهام گذارده، وبا ناخنِ انگشت شهادت بیندازد.

۸. پس از برگشت به جای خود در منا، این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ بِکَ وَثِقْتُ، وَعَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ، فَنِعْمَ الرَّبُّ، وَنِعْمَ الْمَوْلی وَنِعْمَ النَّصِیرُ».

آداب قربانی

مستحبّات قربانی چند چیز است:

۱. درصورت تمکّن، قربانی شتر باشد. اگر نبود گاو، واگر گاو هم نبود گوسفند باشد.

۲. قربانی بسیار فربه و چاق باشد.

۳. درصورت شتر یا گاو بودن از جنس ماده باشد. ودر صورت گوسفند یا بز بودن از جنس نر باشد.

۴. اگر قربانی شتر است ایستاده او را نحر کنند. و از سر دست ها تا زانوی او را ببندند. و شخص از جانب راست او بایستد. کارد یا نیزه و یا خنجر به گودال گردن او فرو بَرَد.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: قربانی را رو به قبله قرار داده، وهنگام ذبح یا نحر این دعا را بخواند:

«وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ، آن صَلاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیایَ وَمَماتی لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، لا شَرِیکَ لَهُ، وَبِذلِکَ اُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ، اَللّهُمَّ مِنْکَ وَلَکَ بِسْمِ اللهِ وَاللهُ أَکْبَرُ، اَللّهُمَ تَقَبَّلْ مِنِّی».

مستحبّات حلق وتقصیر

مستحبّ است رو به قبله نام خدا را بر زبان جاری کرده، و از جانب راست پیش سر را ابتدا کند، و این دعا را بخواند: «اَللّهُمَّ أَعْطِنِیْ بِکُلِّ شَعْرَه نُوراً یَوْمَ الْقِیامَهِ، وَحَسَنات مُضاعَفات، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».

ونیز مستحبّ است موی سر خود را در منا در خیمه خود دفن نماید، و بهتر این است که بعد از حلق از اطراف ریش و شارب خود گرفته، و هم چنین ناخن ها را بگیرد.

مستحبّات منا

۱. مستحبّ است حاجی ایّام تشریق یعنی یازدهم، دوازدهم وسیزدهم را در منا بماند، و این ماندن در منا

بهتر است از اینکه به مکه رفته، و طواف مستحبّی انجام

دهد.

۲. مستحبّ است حاجی در منا بعد از پانزده نماز واجب ودر غیر منا بعد از ده نماز که اوّل آن نماز ظهر روز عید است، این تکبیرات را بخواند:

«اَللهُ أَكْبَرُ اَللهُ أَكْبَرُ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ، اَللهُ أَكْبَر وَلِلّهِ الْحَمْدُ، اَللهُ أَكْبَرُ عَلى ما هَدانا، اَللهُ أَكْبَرُ عَلى ما رَزَقَنا مِنْ بَهِيمَه الْأَنْعامِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ عَلى ما أَبْلانا».

مستحبّات مسجد خَيفْ

۱. مستحبّ است حاجی نمازهای شبانه روزی خود را چه واجب وچه مستحب در مسجد خَيفْ بخواند، و بهترین محلّ جایگاه نماز نبیّ اکرم(صلی الله علیه وآله) می باشد که از مناره تا سی ذراع از طرف قبله واز سمت راست وچپ و پشت سر قرار دارد.

۲. صد مرتبه سُبْحانَ اللهِ گفتن.

۳. صدمرتبه لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ گفتن.

۴. صد مرتبه اَلْحَمْدُ للهِ گفتن.

۵. خواندن شش رکعت نماز در جایگاه اصلی مسجد، و بهتر است این نماز را هنگام مراجعت به مکّه روز سیزدهم انجام دهد.

مستحبّات برگشت به مکّه معظّمه

۱. غسل جهت ورود به شهر مکه معظّمه ومسجد الحرام.

۲. وارد شدن به مسجد الحرام ازباب السّلام.

۳. از امام صادق(علیه السلام) روایت شده که اگر روز عید قربان به زیارت خانه خدا مشرّف شدی بر در مسجد بایست، واین دعا را بخوان:

«اَللّهُمَّ اَعِنِّی عَلی نُسُكِكَ، وَسَلِّمْنِی لَهُ وَسَلِّمْهُ لِی، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَه الْعَلِيلِ الذَّلِيلِ الْمُعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ، أَنْ تَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی، وَأَنْ تَرْجِعَنِی بِحاجَتِی. اَللّهُمَّ إِنِّی عَبْدُكَ، وَالْبَلَدُ بَلَدُكَ، وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ، جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَكَ، وَاَؤُمُّ طاعَتَكَ، مُتَّبِعاً لِاَمْرِكَ، راضِياً بِقَدَرِكَ، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَه الْمُضْطَرِّ إِلَيْكَ، اَلْمُطِيعِ لِاَمْرِكَ، اَلْمُشْفِقِ مِنْ عَذابِكَ، اَلْخائِفِ لِعُقُوبَتِكَ، أَنْ تُبَلِّغَنِی عَفْوَكَ، وَتُجِيرَنِی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِكَ».

مستحبّات واعمال مكّه مكرّمه

۱. نمازهای واجب را در مسجد الحرام بجا آورد.

۲. ذکر خدا را بسیار بگوید، وحالت تذکّر وتنبّه را در خود حفظ نماید.

۳. قرآن را ختم نماید، تا نمیرد مگر اینکه جای خود را در بهشت دیده، وحضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) را ببیند.

۴. بسیار به کعبه معظّمه نگاه کند، که موجب آمرزش گناهان می شود.

۵. به هر اندازه که بتواند برای خود وپدر و مادر و خویشاوندان طواف مستحبّی انجام دهد، واگر بتواند به تعداد ایّام سال طواف نماید ثواب بسیار دارد.

۶. از آب زمزم بنوشد.

۷. طواف وداع انجام دهد.

طواف وداع

بدان که برای کسی که می خواهد از مکه بیرون رود، مستحبّ است طواف وداع نماید، ودر هر دور حجرالأسود و رکن یمانی را درصورت امکان استلام کند، و چون به مستجار که نام دیگر آن ملتزم است و نزدیک رکن یمانی است رسد مستحبّاتی را که قبلًا برای آن مکان ذکر شد بجا آورد، وآنچه خواهد دعا کند. بعد حجرالأسود را استلام نموده، وشکم خود را به خانه کعبه بچسباند، یک دست را بر حَجَر ودست دیگر را به طرف در گذاشته، وحمد وثنای الهی نماید، وصلوات بر پیغمبر وآل او بفرستد، واین دعا را بخواند: «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ، وَنَبِیِّکَ وَأَمِینِکَ، وَحَبِیبِکَ وَنَجِیِّکَ، وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ. اَللّهُمَّ کَما بَلَّغَ رِسالاتِکَ، وَجاهَدَ فِی سَبِیلِکَ، وَصَدَعَ بِأَمْرِکَ، وَأُوذِیَ فِی جَنْبِکَ حَتّی أَتاهُ الْیَقِینُ. اَللّهُمَّ اقْلِبْنِی مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً لِی، بِأَفْضَلِ ما یَرْجِعُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِکَ مِنَ الْمَغْفِرَه وَالْبَرَکه وَالرِّضْوانِ وَالْعافِیِه، (مِمّا یَسَعُنِی أَنْ أَطْلُبَ أَنْ تُعْطِیَنِی مِثْلَ الَّذِی أَعْطَیْتَهُ أَفْضَلَ مَنْ عَبَدَکَ، وَتَزِیدُنِی عَلَیْهِ) اَللّهُمَّ إِنْ أَمَتَّنِی فَاغْفِرْ لِی وَإِنْ أَحْیَیْتَنِی

فَارْزُقْنِيهِ مِنْ قابِلٍ. اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِكَ. اَللّهُمَّ إِنِّى عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ، حَمَلْتَنِى عَلى دابَّتِكَ، وَسَيَّرْتَنِى فِى بِلادِكَ، حَتّى أَدْخَلْتَنِى حَرَمَكَ وَأَمْنَكَ، وَقَدْ كانَ فِى حُسْنِ ظَنِّى بِكَ أَنْ تَغْفِرَلِى ذُنُوبِى، فَإِنْ كُنْتَ قَدْ غَفَرْتَ لِى ذُنُوبِى فَازْدَدْ عَنِّى رِضىً، وَقَرِّبْنِى إِلَيْكَ زُلْفى، وَلاتُباعِدْنِى، وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَغْفِرْلِى فَمِنَ الْآنَ فَاغْفِرْ لِى قَبْلَ أَنْ تَنْأى عَنْ بَيْتِكَ دارِى، وَهذا أَوانُ انْصِرافِى، إِنْ كُنْتَ أَذِنْتَ لِى غَيْرَ راغِبٍ عَنْكَ وَلا عَنْ بَيْتِكَ، وَلا مُسْتَبْدِلٍ بِكَ وَلا بِهِ. اَللّهُمَّ احْفَظْنِى مِنْ بَيْنِ يَدَىَّ وَمِنْ خَلْفِى وَعَنْ يَمِينِى وَعَنْ شِمالِى، حَتّى تُبَلِّغَنِى أَهْلِى، وَاكْفِنِى مَؤُونَه عِبادِكَ وَ عِيالِى، فَإِنَّكَ وَلِيُّ ذلِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَمِنِّى».

پس مقدارى از آب زمزم بياشامد، واين دُعا را بخواند:

«آيِبُونَ تائِبُونَ عابِدُونَ لِرَبِّنا حامِدُونَ، إِلى رَبِّنا راغِبُونَ، إِلى اللهِ راجِعُونَ إِنْ شاءَ اللّهُ».

بخش دوّم: زيارت مزارهاى متبرّكه مكّه مكرّمه

توضيحى كوتاه درباره مزارهاى مكّه مكرّمه

يكى از اعمال مفيد وسازنده كه با تأكيدات فراوان مورد توجّه وتوصيه ائمّه اطهار وپيشوايان دين قرار گرفته، ياد گذشتگان وزيارت قبور آنان مى باشد.

براين اساس محلّ مراقدى كه در مكّه مشخص است و حجّاج محترم مى توانند با حضور در كنار قبور آن بزرگواران يا از دور درك فيض نمايند، يادآورى مى گردد:

۱. قبرستان ابوطالب

اشاره

قبرستان ابوطالب كه به آن حُجُون وجنّه المُعلّى نيز گفته مى شود پس از بقيع اشرف مقابر است، و رسول اكرم(صلى الله عليه وآله) مكرّر به آنجا رفت وآمد داشته اند.

و در آنجا حضرت عبدمناف جدّ اعلاى پيامبر، حضرت عبدالمطّلب جدّ پيامبر، حضرت ابو طالب عموى پيامبر، حضرت خديجه همسر پيامبر، وعدّه اى از علماى بزرگ وجمع بسيارى از مؤمنين، مدفون مى باشند.

وبنابر قولى مدفن والده مكرّمه حضرت نبىّ اكرم «آمنه بنت وهب» نيز در اين قبرستان قرار دارد. گر چه مشهور اين است كه قبر آن جناب در أَبْواء بين مكّه و مدينه است.

زيارت عبد مناف(عليه السلام) جدّ اعلاى پيامبر خدا(صلى الله عليه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ النَّبِيلُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْغُصْنُ الْمُثْمِرُ مِنْ شَجَرَه إِبْراهِيمَ الْخَلِيلِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا جَدَّ خَيْرِ الْوَرى،

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الْاَنْبِیاءِ الْاَصْفِیاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الْاَوْصِیاءِ الْاَوْلِیاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَ الْحَرَمِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ مَقامِ إِبْراهِیمَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ بَیْتِ اللهِ الْعَظِیمِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی آبائِکَ الطّاهِرِینَ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت عبدالمطّلب جدّ پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَ الْبَطْحاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ ناداهُ هاتِفُ الْغَیْبِ بِأَکْرَمِ نِداء، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ إِبْراهِیمَ الْخَلِیلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ الذَّبِیحِ إِسْماعِیلَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَهْلَکَ اللهُ بِدُعائِهِ أَصْحابَ الْفِیلِ، وَجَعَلَ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیل، وَأَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبابِیلَ، تَرْمِیهِمْ بِحِجارَه مِنْ سِجِّیل، فَجَعَلَهُمْ کَعَصْف مَأْکُول، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ تَضَرَّعَ فِی حاجاتِهِ إِلَی اللهِ، وَتَوَسَّلَ فِی دُعائِهِ بِنُورِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنِ اسْتَجابَ اللهُ دُعاءَهُ، وَنُودِیَ فِی الْکَعْبَه، وَبُشِّرَ بِالْإِجابَه فِی دُعائِهِ، وَأَسْجَدَ اللهُ الْفِیلَ إِکْراماً وَإِعْظاماً لَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَنْبَعَ اللهُ لَهُ الْماءَ حَتّی شَرِبَ وَارْتَوی فِی الْأَرْضِ الْقَفْراءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الذَّبِیحِ وَأَبَا الذَّبِیحِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ساقِیَ الْحَجِیجِ وَحافِرَ زَمْزَمَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ جَعَلَ اللهُ مِنْ نَسْلِهِ سَیِّدَ الْمُرْسَلِینَ وَخَیْرَ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْأَرَضِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ طافَ حَوْلَ الْکَعْبَه وَجَعَلَهُ سَبْعَه أَشْواط، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ رَأی فِی الْمَنامِ سِلْسِلَه النُّورِ وَعَلِمَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّه، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا شَیْبَه الْحَمْدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی آبائِکَ وَأَجْدادِکَ وَأَبْنائِکَ جَمِیعاً وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت حضرت ابوطالب عموی گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله) و پدر بزرگوار امیرمؤمنان(علیه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَ الْبَطْحاءِ وَابْنَ رَئِیسِها، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ الْکَعْبَه بَعْدَ تَأْسِیسِها، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا کافِلَ الرَّسُولِ وَناصِرَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمَّ الْمُصْطَفی وَأَبَا الْمُرْتَضی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَیْضَه الْبَلَدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الذّابُّ عَنِ الدِّینِ، وَالْباذِلُ نَفْسَهُ فِی نُصْرَه سَیِّدِ الْمُرْسَلِینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی وَلَدِکَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت حضرت خدیجه، همسر گرامی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ الْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَه سَیِّدِ الْمُرْسَلِین، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ فاطِمَه الزَّهْراءِ سَیِّدَه نِساءِ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أَوَّلَ الْمُؤْمِناتِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ أَنْفَقَتْ مالَها فِی نُصْرَه سَیِّدِ الْأَنْبِیاءِ، وَنَصَرَتْهُ مَااسْتَطاعَتْ وَدافَعَتْ عَنْهُ الْأَعْداءَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ سَلَّمَ عَلَیْها جَبْرَئِیلُ، وَبَلَّغَهَا السَّلامَ مِنَ اللهِ الْجَلِیلِ، فَهَنِیئاً لَکِ بِما أَوْلاکِ اللهُ مِنْ فَضْل، وَالسَّلامُ عَلَیْکِ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت حضرت قاسم فرزند رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَنا یا قاسِمَ بْنَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی مَنْ حَوْلَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ، رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکُمْ وَأَرْضاکُمْ أَحْسَنَ الرِّضا، وَجَعَلَ الْجَنَّه مَنْزِلَکُمْ وَمَسْکَنَکُمْ وَمَأْوِیکُمْ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

۲. مزار شهدای فخّ

اشاره

در این مکان که نزدیک مسجد تنعیم است حدود صد نفر از فرزندان حضرت زهرا(علیها السلام) به دستور خلیفه عبّاسی «موسی الهادی» به شهادت رسیده، و به خاک سپرده شده اند با همان زیارت که امام زادگان زیارت می شوند، آنان زیارت می گردند:

مزار شهدای فخّ

«اَلسَّلامُ عَلی جَدِّکُمُ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلی أَبِیکُمُ الْمُرْتَضَی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلَی السَّیِّدَیْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ،

اَلسَّلامُ عَلی خَدِیجه اُمِّ الْمُؤْمِنِینَ اُمِّ سَیِّدَه نِساءِ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمه اُمِّ الاَْئِمَّه الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَی النُّفُوسِ الْفاخِرَهِ، بُحُورِالْعُلُوم الزّاخِرَهِ، شُفَعائِی فِی الاْخِرَه، وَأَوْلِیائِی عِنْدَ عَوْدِ الرُّوحِ إِلَی الْعِظام النَّخِرَه، أَئِمَّه الْخَلْقِ وَوُلاه الْحَقِّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّها الاَْشْخاصُ الشَّرِیفَه الطّاهِرَه الْکَرِیمَهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَمُصْطَفاهُ، وَأَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّهُ وَمُجْتَباهُ، وَأَنَّ الاِْمامَه فِی وُلْدِهِ إِلی یَوْمِ الدِّینِ، نَعْلَمُ ذلِکَ عِلْمَ الْیَقِینِ، وَنَحْنُ لِذلِکَ مُعْتَقِدُونَ، وَفِی نَصْرِهِمْ مُجْتَهِدُونَ».

۳. حِجر اسماعیل: در داخل مسجد الحرام کنار خانه کعبه حدّ فاصل رکن شمالی ورکن غربی، خانه حضرت اسماعیل بوده است که در آن قبر مبارک حضرت اسماعیل ومادرش هاجر وقبور جمع زیادی از پیامبران(علیهم السلام) قرار دارد. واز برخی روایات استفاده می شود که اطراف خانه کعبه قبور انبیای الهی فراوان است، که در این مکان زیارت می شوند.

اشاره

ومستحبّ است اِحرام حجّ تمتُّع در حِجر اسماعیل زیر ناودان رحمت انجام گیرد، و آن جا مکان دعا واستغفار وطلب رحمت وحاجت می باشد.

زیارت حضرت اسماعیل وهاجر(علیهما السلام) در حِجر اسماعیل

«اَلسَّلامُ عَلی سَیِّدِنا إِسْماعِیلَ ذَبِیحِ اللهِ ابْنِ إِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نَبِیَّ اللهِ وَابْنَ نَبِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفِیَّ اللهِ وَابْنَ صَفِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَنْبَعَ اللهُ لَهُ بِئْرَ زَمْزَم حِینَ أَسْکَنَهُ أَبُوهُ بِواد غَیْرِ ذِی زَرْع عِنْدَ بَیْتِ اللهِ الْمُحَرَّم، وَاسْتَجابَ اللهُ فِیهِ دَعْوَه أَبِیهِ إِبْراهِیمَ حِینَ قالَ: " رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِواد غَیْرِ ذِی زَرْع عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصلاه فَاجْعَلْ أَفْئِدَه مِنَ النّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ سَلَّمَ نَفْسَهُ لِلذَّبْحِ طاعَه لاَِمْرِاللهِ تَعالی إِذْ قالَ لَهُ اَبُوهُ: " إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ماذا تَری قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللهُ مِنَ الصّابِرِینَ "، فَدَفَعَ اللهُ عَنْهُ الذِّبْحَ وَفَداهُ بِذِبْح عَظِیم، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَعانَ أَباهُ عَلی بِناءِ الْکَعْبَه کَما قالَ اللهُ تَعالی: " وَإِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَإِسْمعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ مَدَحَهُ اللهُ تَعالی فِی کِتابِهِ بِقَوْلِهِ: " وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَکانَ رَسُولاً نَبِیّاً وَکانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصلاه وَالزکات وَکانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیّاً "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ جَعَلَ اللهُ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ مُحَمَّداً سَیِّدَ الْمُرْسَلِینَ وَخاتَمَ النَّبِیِّینَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی أَبِیکَ إِبْراهِیمَ

خَلیـلِ اللهِ، وَعَلی أَخِیـکَ اِسْـحقَ نَبیِّ اللهِ، اَلسَّلاـمُ عَلَیْـکَ وَعَلی جَمِیعِ أَنْبیاءِ اللهِ الْمَـدْفُونِینَ بِهـذِهِ الْبُقْعَه الْمُبارَکه الْمُعَظَّمَهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلی أُمِّکَ الطّاهِرَه الصّابِرَه

هاجَرَ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ، حَشَرَنَا اللهُ فِي زُمْرَتِكَمْ تَحْتَ لِواءِ مُحَمَّد صلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَتِكُمْ، وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

پس دو رکعت نماز زيارت بخوان، و ثوابش را به آن حضرت اهدا کن.

زيارت ساير انبياى عظام(عليهم السلام) در حجر اسماعيل

به نيّت زيـارت ارواح طيّبه هريك از انبياى عظام الهى سـلام الله عليهم اجمعين يا به نيّت زيارت تمامى آنان مى خوانى زيارتى را که مرحوم کُلينى در کتاب شـريف کافى، ومرحوم شـيخ طوسـى در تهـذيب، وابن قولويه در کامل الزّيارات آورده اند. اين زيارت که اوّل آن «اَلسَّلامُ عَلى أَوْلِياءِ اللهِ وَأَصْفِيائِهِ...» مى باشد، ودر فصل اوّل اين کتاب به عنوان زيارت جامعه اوّل قرار داده شـده، در زيـارت همه مرقـدهاى متبرّکه جايز است، و پس از پايان آن بسـيار بر محمَّد و آل محمَّد صـلوات مى فرستى، وبراى خود ومؤمنين ومؤمنات به هر نحو که بخواهى دعا مى کنى.

بخش سوّم: اماکن متبرکه مکّه مکرّمه

اماکن متبرکه مکّه مکرّمه

مرکز جهانى اهل بيت عليه السلام

حدود حرم:

اطراف مکّه معظّمه، محـدوده اى به عنوان حرم در نظر گرفته شـده است، وحرم از هر جانب مکّه عبارت از آن حدّى است که نمى شود بـدون احرام از آن حـدّ گـذشت، وخداونـد متعال آن حدّ را محلّ امن براى انسان و حيوان و گياهان قرار داده است. محدوده حرم از اين قرار مى باشد:

۱. از جانب شمال مسجد تنعيم است، که در راه مدينه و حدود شش کيلومتر تا مسجدالحرام فاصله دارد.

۲. از جانب جنوب محلّ اِضائَه لِبْن است، که سر راه يمن وفاصله آن تا مسجدالحرام حدود دوازده کيلومتر مى باشد.

۳. از جـانب شـرق جعرانه است که سـر راه طـائف قرار گرفته، ورسـول اکرم(صـلى الله عليه وآله) از اين حـدّ براى عمره مُحرم شدند.

۴ از جانب غرب منطقه حُدَيبيّه (شُمَيسى) مى باشد، که در کنار راه سابق جدّه، و محل بيعت رضوان است.

حرم در فقه داراى احکامى است که حجّاج و واردين به اين سرزمين بايد

بدان توجّه نمایند، ودر کتب فقهیه و مناسک ذکر شده است.

برخی از مساجد شهر مکّه

در شهر مکّه علاوه بر مسجد الحرام مساجد تاریخی زیادی وجود دارد، که از آن جمله است:

۱. مسجد جِنّ، که نزدیک بازار معروف به ابوسفیان است، و محلّ نزول سوره مبارکه جنّ بر پیامبر عظیم الشّأن می باشد، و سزاوار است در آن دو رکعت نماز تحیّت خوانده شود.

۲. مسجد الرّایه، که بعد از فتح مکّه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) دستور دادند آنجا پرچم پیروزی را به پا داشتند، وبه این مناسبت آن جا مسجدی ساخته اند به نام مسجد الرّایه.

مسجد الحرام وخصوصیات کعبه

مسجد الحرام مسجدی است بسیار با عظمت که در فضیلت و شرافت بی نظیر می باشد، یک نماز در آن برابری می کند با صد هزار نماز در مساجد دیگر، پس بایستی وقت را غنیمت شمرده واز فضیلت های معنوی مسجدالحرام حدّاکثر بهره را بُرد.

کعبه در وسط مسجد الحرام قرار دارد با بنایی ساده ومکعب شکل، به ارتفاع حدود ۱۵ متر.

وچون کعبه را می بینی بگو: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَظَّمَکِ وَشَرَّفَکِ وَجَعَلَکِ مَثابَه لِلنّاسِ وَأَمْناً مُبارَکاً وَهُدیً لِلْعالَمِینَ».

ارکان کعبه

رکن شرقی: که حجر الأسود در آن منصوب است.

رکن عراقی یا شمالی، بعد از در کعبه قرار دارد.

رکن غربی: در طواف از حِجر اسماعیل که می گذری به آن می رسی.

رکن جنوبی: که به نام رکن یمانی معروف است، بعد از رکن غربی ومحاذی رکن شرقی است، امام صادق(علیه السلام) فرمود:

رکن یمانی در ورود ما به بهشت می باشد.(مجمع البیان، ج۱، ص۴۷۸، رکن یمانی در ورود ما به بهشت می باشد ۱)

حَجَر الأسود: سنگ سیاه رنگ بیضی شکلی است که در رکن شرقی کعبه قرار دارد، و به دست حضرت اِبراهیم(علیه السلام) نصب گردیده است. ارتفاع آن از سطح زمین یک متر ونیم می باشد.

مُلْتَزَم: نزدیک رکن یمانی مقابل در کعبه می باشد و آنجا جای دعا و استغفار است. ومستحبّ است انسان خود را به آنجا

چسبانده، واین دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ، وَهذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ...».

واز خدا طلب آمرزش نماید.

مُسْتَجار: همان ملتزم است و آن مکانی است که گناهکاران بدان جا پناه می برند.

ناودان رحمت: بالای کعبه در طرف حِجر اسماعیل قرار گرفته، وآنجا محلّ نزول رحمت وجای تضرّع واستغفار است.

حَطِیم:

محلّی است که بین درب کعبه وحجر الأسود قرار دارد، وحطیم نامیده اند چون در این جا مردم تلاش می کنند تا استلام حجر نموده وبه یکدیگر فشار می آورند.

وبرخی گفته اند حطیم نام دیوار منحنی نیم دایره ای است که حِجر اسماعیل را محصور نموده، وما بین دو زاویه شمالی وغربی خانه کعبه به ارتفاع ۳۱/۱ متر وعرض ۵۲/۱ متر از بالاـ و ۴۴/۱ متر از پایین قرار دارد، وفاصله نهایی دیوار حِجر اسماعیل (حطیم) تا دیوار خانه از قسمت وسط حدود ده متر است.

حِجر اسماعیل:

بنایی است به شکل نیم دایره با دیواری به ارتفاع یک متر و ۳۰ سانتیمتر که در جانب شمالی کعبه قرار دارد، و قبر حضرت اسمعیل و هاجر، مادر آن حضرت در آن جا می باشد، وبنابر بعض روایات قبور جمعی از انبیا(علیهم السلام) هم در آن جا است.

مقام ابراهیم:

محلی است در نزدیک کعبه، به فاصله حدود ۱۳ متر، دارای گنبدی کوچک که با شیشه احاطه شده، و در آن سنگی قرار دارد، که گفته می شود حضرت ابراهیم خلیل علیه السّلام بر آن ایستاده، ومردم را به حجّ خدا دعوت کرده است، واثر پاهای مبارکش در آن پیدا می باشد، حجاج محترم نماز طواف خود را پشت این مقام بجای می آورند.

زمزم

نام چاه آبی است که خداوند به لطف خود در زیر پای حضرت اسماعیل جاری ساخت، و در طول تاریخ و پیش آمد حوادث، بارها مرمَّت ولایروبی گردیده، وفعلاً آب آن نیز مورد استفاده حُجّاج بیت الله الحرام قرار می گیرد، و آب آن مورد توجّه خاصّ نبیّ اکرم(صلی الله علیه وآله) بوده است، و در طول تاریخ اسلام مؤمنین بدان تبرّک می جسته اند. آب زمزم، مبارک و موجب شفاست.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مدینه آب زمزم را درخواست می فرمودند. ودر روایت وارد شده: وقتی از آب زمزم نوشیدی، بگو:

«اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً وَرِزْقاً واسِعاً وَشِفاءاً مِنْ كُلِّ داء وَسُقْم».

نوشیدن آب زمزم بعد از نماز طواف مستحب است.

صفا و مروه

صفا در سمت جنوب شرقی ومروه در سمت شمال شرقی کعبه قرار دارند.

منظره صفا ومروه بسیار زیبا و باشکوه می باشد، ومستحب است مردها قریب هفتاد متر از سعی را به طور «هَرْوَلَه» حرکت کنند، که حدود آن با رنگ وچراغ سبز مشخّص گردیده است.

شِعب ابی طالب

شعب ابی طالب در شمال شرقی مسجدالحرام و در نزدیکی صفا ومروه واقع شده، و محلّ ولادت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و فاطمه زهرا(علیها السلام) است. خاندان بنی هاشم و عبدالمطلب در همین مکان زندگی می کرده اند و پس از بعثت توسط مشرکان حدود سه سال محاصره اقتصادی شدند. طبق نقل مورّخین

عده ای از سران قریش در دارالندوه گرد آمدند و عهدنامه ای تنظیم و پیمان بستند که نسبت به فرزندان عبدالمطلب سختگیری وآنها را تحریم اقتصادی وتحت اذیت و آزار قرار دهند، سرانجام بعد از گذشت سه سال از این پیمان پنج نفر از مشرکین پشیمان شده وعهدنامه را پاره کردند.

محلّ ولادت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)

در نزدیکی صفا و مروه می دانی است که در آنجا کتابخانه ای به نام «مکتبه مکّه المکرّمه» واقع شده، در این بقعه نور عالم تاب نبیّ اکرم(صلی الله علیه وآله) بر جهانیان تابید، ودر همین محل مدّتی در کنار مادرش آمنه زندگی نمود. حجّاج محترم این دعا را در این مکان مقدّس می خوانند:

«اَللّهُمَّ بِجاهِ نَبِیِّکَ الْمُصْطَفی، وَرَسُولِکَ الْمُرْتَضی، وَأَمِینِکَ عَلی وَحْیِ السَّماءِ، طَهِّرْ قُلُوبَنا مِنْ کُلِّ وَصْف یُباعِدُنا عَنْ مُشاهَدَتِکَ وَمَحَبَّتِکَ، وَأَمِتْنا عَلی مُوالاه أَوْلِیائِکَ، وَمُعاداه أَعْدائِکَ، وَالشَّوْقِ إِلی لِقائِکَ، یا ذَاالْجَلالِ وَالْاِکْرام. اَللّهُمَّ إِنِّی أَوْدَعْتُ فِی هذَا الْمَحَلِّ الشَّرِیفِ مِنْ یَوْمِنا هذا إِلی یَوْمِ الْقِیامَه خالِصاً مُخْلِصاً، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

غار حِرا

جبل النور، اسم کوهی است در داخل شهر مکه، و در

آن غاری می باشد به نام غارِ حِرا که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) قبل از بعثت در آن به تفکّر و عبادت خداوند می پرداخت، و در هر فرصتی به سوی آن می شتافت، تا اینکه در ۲۷ رجب، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد، وبا آوردن آیات سوره علق " اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ " آن حضرت به نبوّت مبعوث شد. مناسب است اگر موفّق به دیدن غار حرا شدی، با خواندن دو رکعت نماز وخواندن زیارت آن حضرت از راه دور یاد زحمات طاقت فرسای رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) را گرامی داری.

کوه ثَوْر

کوهی است که در پایین شهر مکّه، تقریباً در دو فرسخی مسجدالحرام واقع شده، در آن کوه غاری است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در وقت مهاجرت به جانب مدینه در آن پنهان شدند، و این کوه را جبل الثّور نامیده اند، از آن جهت که ثور بن

عبد مناف زمانی در آن نزول کرده است.

مرحوم شیخ انصاری(رحمه الله) در مناسک این دعا را برای کوه ثور نقل کرده، که به قصد رجاء می خوانی:

«اَللّهُمَّ بِجاهِ مُحَمَّد وَأَمِينِهِ وَصِدِّيقِهِ يَسِّرْ اُمُورَنا، وَاشْرَحْ صُدُورَنا، وَنَوِّرْ قُلُوبَنا، وَاخْتِمْ بِالْخَيْرِ اُمُورَنا، اَللّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ سِرِّى وَعَلانِيَتِى فَاقْبَلْ مَعْذِرَتِى، وَتَعْلَمُ حاجَتِى وَتَعْلَمُ ما فِى نَفْسِى فَاغْفِرْ لِى ذُنُوبِى، فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَوْدَعْتُ فِى هذَا الْمَحَلِّ الشَّرِيفِ مِنْ يَوْمِنا هذا إِلى يَوْمِ الْقِيامَه خالِصاً مُخْلِصاً، أَنِّى أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

عَرَفات

سرزمین عرفات بیابان وسیع وهمواری است که در شمال مکّه در مسافت حدود ۲۱ کیلومتری واقع شده است، واز حدّ حرم خارج است.

عرفات سرزمینی است که آدم و حوّا(علیهما السلام) بعد از جدایی طولانی، در این سرزمین به یکدیگر رسیدند، ونسبت به هم آشنا وعارف گردیدند.

عرفات سرزمینی است که آدم در این سرزمین اعتراف به گناه خویش کرده است.

عرفات سرزمینی است که دعا در آن مستجاب است، کوه عرفات را «جبل الرّحمه» می گویند، وامام حسین(علیه السلام) دعای معروف عرفه را در کنار همین کوه خواندند.

وقوف در عرفات از ارکان حج می باشد، و مستحبّات و دعاهای مربوط به آن قبلاً گذشت.

مُزدَلفه (مشعرالحرام)

از انتهای مأزَمَین در سمت عرفات تا وادی مُحَسِّر در سمت مِنی، مُزدلفه یا مَشعرالحرام نامیده شده است، در سال های اخیر حدود مشعرالحرام علامت گذاری شده. وقوف به مشعر در شب دهم ذی حجّه بین الطّلوعین از ارکان حج می باشد، مستحبّات و ادعیه مربوط به مشعر قبلاً بیان شد.

مِنا

منا، سرزمینی است میان وادی مُحَسِّر و جمره عقبه که جزو حرم می باشد، و در فاصله کمی در جانب شرقی بین مکّه و مشعرالحرام قرار دارد. از جمره عقبه که حدّ نهایی مکّه است تا وادی محسّر در طرف مُزدلفه، منا است، وطول آن حدود «۳۶۰۰ متر» می باشد.

یکی از جهاتی که این جا را منا گفته اند آن است که جبرئیل امین در این حصار به حضرت ابراهیم گفت از خدا تمنّا و درخواست کن.

مسجد خَیفْ

از مساجد بسیار باعظمت است و در منا قرار دارد.

رمی جمرات، قربانی، حلق یا تقصیر وبیتوته شب یازدهم ودوازدهم، ودر بعض موارد شب سیزدهم ذی حجه از اعمالی است که باید در منا انجام شود. اعمال مستحبّ منا ومسجد خَیفْ قبلاً گذشت.

بخش چهارم: اماکن مقدّسه بین راه مکّه ومدینه

اماکن مقدّسه بین راه مکّه ومدینه

پایان بخش این قسمت یادی از اماکن ومَشاهد مقدّسه ای است که در مسیر راه مکّه ومدینه وجود دارد، مانند:

قبر عبدالله بن عبّاس در وادی طائف، قبر میمونه همسر رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در سَرَف واقع در دو فرسخی مکه، قبر حوّا در جدّه، وآمنه در اَبواء، مسجد غدیر خم در نزدیکی جُحفه با فاصله سه میل یا دو میل از جُحفه، و قبور شهدا بدر در بدر، ومدفن عبدالله بن الحارث بن عبدالمطلب که در مراجعه از جنگ بدر در اثر زخم های زیادی شهید شد، و در «رَوحاء» ۱۷ کیلومتری مدینه به خاک سپرده شد.

مناسب است در خاتمه کتاب درباره برخی از آنها بطور خلاصه مطالبی را یادآور شویم:

مسجد غدیر خم:

غدیر خم در سه میلی جُحفه و به روایت دیگر در دو میلی آن واقع شده است.

مرحوم شیخ صدوق در «فقیه» از امام صادق(علیه السلام) روایت کرده که نماز در مسجد غدیر خم مستحبّ است.

اَبواء

اَبواء، نام قریه ای است در سیزده میلی میقات جُحفه، که مادر رسول خدا جناب آمنه بنت وهب پس از زیارت قبر همسرش عبدالله در مدینه، ومراجعت به سوی مکه در آن قریه مریض شد واز دنیا رفت، و در آن محل به خاک سپرده شد.

زیارت آمنه بنت وهب مادرگرامی حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الطّاهِرَه الْمُطَهَّرَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ خَصَّهَا اللهُ بِأَعْلَی الشَّرَفِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ سَطَعَ مِنْ جَبِینِها نُورُ سَیِّدِ الْأَنْبِیاءِ، فَأَضاءَتْ بِهِ الْاَرْضُ وَالسَّماءُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ نَزَلَتْ لِاَجْلِهَا الْمَلائِکَهُ، وَضُرِبَتْ لَها حُجُبُ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ نَزَلَتْ لِخِدْمَتِهَا الْحُورُ الْعِینُ، وَسَقَیْنَها مِنْ شَرابِ الْجَنَّهِ، وَبَشَّرْنَها بِولادَه خَیْرِ الْاَنْبِیاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ حَبِیبِ اللهِ، فَهَنِیئاً لَکِ بِما آتاکِ اللهُ مِنْ فَضْل، وَالسَّلامُ عَلَیْکِ وَعَلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

بَدر

در رمضان سال دوّم هجری، جنگ بدر کبری در آنجا به وقوع پیوست که در جریان آن چهارده تن از اصحاب

آن حضرت به شهادت رسیدند، در زیارت آن شهدا می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّها الشُّهَداءُ الْمُؤْمِنُونَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ الْایمانِ وَالتَّوْحِیدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ دِینِ اللهِ وَأَنْصارَ رَسُولِهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللهَ قَدِ اخْتارَکُمْ لِدِینِهِ وَاصْطَفاکُمْ لِرَسُولِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قَدْ جاهَدْتُمْ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَنَصَرْتُمْ لِدِینِ اللهِ وَسُنَّه رَسُولِهِ، وَجُدْتُمْ بِأَنْفُسِکُمْ دُونَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قُتِلْتُمْ عَلی مِنْهاجِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَجَزاکُمُ اللهُ عَنْ نَبِیِّهِ وَعَنِ الْاسْلامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزاءِ، وَعَرَّفَنا فِی مَحَلِّ رِضْوانِهِ وَمَوْضِعِ إِکْرامِهِ مَعَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ، وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ حِزْبُ اللهِ، وَأَنَّ مَنْ حارَبَکُمْ فَقَدْ حارَبَ اللّه، وَأَنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ الْفائِزِینَ، اَلَّذِینَ هُمْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ، فَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَه اللهِ وَالْمَلائِکَه وَالنّاسِ أَجْمَعِینَ، وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَه اللهِ

وَ بَرَكاتُهُ».

ربذه

«ربذه» در فاصله حدود ۲۰۰ کیلومتری شمال شرقی مدینه در کوه های حجاز غربی، بر خط طولی ۴۱–۱۸ و خط عرضی ۲۴–۴۰ قراردارد. نزدیک ترین راه برای رسیدن به آن، از راه قصیم به مدینه است که حدود ۷۰ کیلومتر از مدینه فاصله دارد. (میقات حج، ش۴۸، ربذه کجاست؟ سید علی قاضی عسکر) جناب ابوذر غفاری و جمعی از صحابه در آن جا مدفون می باشند.ومستحبّ است ابوذر را به این عبارات زیارت کنید:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا أَبا ذَرٍّ الْغِفارِيُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صاحِبَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ،

اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مَنْ قالَ فِي حَقِّهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ما أَقَلَّتِ الْغَبْراءُ وَلا أَظَلَّتِ الْخَضْراءُ عَلى ذِى لَهْجَه أَصْدَقَ مِنْ أَبى ذَرّ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مَنْ نَطَقَ بِالْحَقِّ، وَلَمْ يَخَفْ فِى اللهِ لَوْمَه لائِم، وَلا ظُلْمَ ظالِم، أَتَيْتُكَ زائِراً شاكِراً لِبَلائِكَ فِى الْاِسْلام، فَأَسْأَلُ اللهَ الَّذِى خَصَّكَ بِصِدْقِ اللَّهجِه وَالْخُشُونَه فى ذاتِ اللهِ وَمُتابَعَه الْخَيِّرينَ الْفاضِلينَ أَنْ يُحْيِيَنِى حَياتَكَ، وَيُمِيتَنِى مَماتَكَ، وَيَحْشُرَنِى مَحْشَرَكَ، عَلى إِنْكارِ ما أَنْكَرْتَ، وَمُنابَذَه مَنْ نابَذْتَ، جَمَعَ اللهُ بَيْنَنا وَبَيْنَكَ وَبَيْنَ رَسُولِهِ وَآلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ فِى مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ، وَالسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

اعمال و ادعيه مدينه منوره

آداب سفر

آداب و ادعیه سفر

مرکز تحقیقات حج

آداب و ادعیه سفر بسیار است، و ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ وصیّت: مستحب است انسان قبل از شروع به سفر وصیّت کند، خصوصاً نسبت به حقوق واجبه و ادای دُیون. در روایات اهل بیت(علیهم السلام) نیز درباره وصیّت کردن به ویژه برای کسی که قصد سفر دارد، تأکید زیادی شده است.

۲ آگاه نمودن برادران دینی وآشنایان: از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) روایت شده

که فرمودند: از حقوق مسلمان بر برادر دینی خود، یکی این است که هرگاه خواست سفر کند آنان را مطّلع سازد، و او بر برادران ایمانی حق دارد که پس از مراجعت به دیدارش بیایند.

۳ دعای سفر: مجلسی در تحفه الزائر می فرماید: مستحب است که پیش از مسافرت غسل کند، و بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّه إلاّ بِاللهِ وَعَلی مِلَّه رَسُولِ اللهِ وَالصّادِقِینَ عَنِ اللهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ. اَللّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِی وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِی وَنَوِّرْ بِهِ قَبْرِی. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزاً وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داء وَآفَه وَعاهَه وَسُوء مِمّا أَخافُ وَأَحْذَرُ، وَطَهِّرْ قَلْبِیوَجوارِحِی وَعِظامِی وَدَمِی وَشَعْرِی وَبَشَرِی وَمُخِّی وَعَصَبِی وَما أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّی. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی شاهِداً یَوْمَ حاجَتِی وَفَقْرِی وَفاقَتِی إِلَیْکَ یا رَبَّ الْعالَمِینَ، " إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ "».

۴ خانواده خود را جمع کند و دو رکعت (و بنابر قولی چهار رکعت) نمازبگزارد، در رکعت اوّل حمد و سوره توحید و در رکعت دوّم حمد و سوره قدر را بخواند، و بعد از نماز تسبیحات حضرت زهراء(علیها السلام) را بگوید و از خداوند طلب خیر کند به این کیفیت که بگوید: «أَسْتَخِیرُ اللهَ بِرَحْمَتِهِ خِیَرَه فِی عافِیَه»، و آیه الکرسی را بخواند، و حمد و ثنای الهی را بجا آورد، و صلوات و تحیّات بر حضرت رسول و آل او بفرستد، و بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْتَوْدِعُکَ الْیَوْمَ نَفْسِی وَأَهْلِی وَمالِی وَوُلْدِی وَمَنْ کانَ مِنِّی بِسَبِیلِ الْإِیمانِ الشّاهِدَ مِنْهُمْ وَالْغائِبَ. اَللّهُمَّ احْفَظْنا بِحِفْظِ الْإِیمانِ وَاحْفَظْ عَلَیْنا. اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فِی رَحْمَتِکَ وَلا تَسْلُبْنا فَضْلَکَ إِنّا إِلَیْکَ راغِبُونَ. اَللّهُمَّ إِنّا نَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثاءِ السَّفَرِ وَکَآبَه الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِی الْأَهْلِ

وَالْمالِ وَالْوَلَدِ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ هذَا التَّوَجُّهَ طَلَباًلِمَرْضاتِکَ وَتَقَرُّباًإِلَیْکَ، اَللّهُمَّ فَبَلِّغْنِی ما أُؤَمِّلُهُ وَأَرْجُوهُ فِیکَ وَفِی أَوْلِیائِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و اگر خواست بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنِّی خَرَجْتُ فِی وَجْهِی هذا بِلا ثِقَه مِنِّی لِغَیْرِکَ، وَلا رَجاء یَأْوِی بِی إِلاّ إِلَیْکَ، وَلا قُوَّه اَتَّکِلُ عَلَیْها، وَلا حِیلَه اَلْجَأُ إِلَیْها إِلاّ طَلَبَ رِضاکَ وَابْتِغاءَ رَحْمَتِکَ وَتَعَرُّضاً لِثَوابِکَ وَسُکُوناً إِلی حُسْنِ عائِدَتِکَ، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِما سَبَقَ لِی فِی عِلْمِکَ فِی وَجْهِی مِمّا أُحِبُّ وَأَکْرَهُ. اَللّهُمَّ فَاصْرِفْ عَنِّی مَقادِیرَ کُلِّ بَلاء وَمَقْضِیَّ کُلِّ لَأْواء، وَابْسُطْ عَلَیَّ کَنَفاً مِنْ رَحْمَتِکَ وَلُطْفًا مِنْ عَفْوِکَ وَحِرْزاً مِنْ حِفْظِکَ وَسَعَه مِنْ رِزْقِکَ وَتَماماً مِنْ نِعْمَتِکَ وَجِماعاً مِنْ مُعافاتِکَ، وَوَفِّقْ لِی یارَبِّ فِیهِ جَمِیعَ قَضائِکَ عَلی مُوافَقَه هَوایَ وَحَقِیقَه أَمَلِی، وَادْفَعْ عَنِّی ما أَحْذَرُ وَما لا أَحْذَرُ

عَلی نَفْسِی مِمّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّی، وَاجْعَلْ ذلِکَ خَیْراً لِی لِاخِرَتِی وَدُنْیایَ مَعَ ما أَسْأَلُکَ أَنْ تَخْلُفَنِی فِیمَنْ خَلَّفْتُ وَرائِی مِنْ وُلْدِی وَأَهْلِی وَمالِی وَإِخْوانِی وَجَمِیعِ حُزانَتِی بِأَفْضَلِ ما تَخْلُفُ فِیهِ غائِباً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی تَحْصِینِ کُلِّ عَوْرَه وَحِفْظِ کُلِّ مَضِیعَه وَتَمامِ کُلِّ نِعْمَه وَدِفاعِ کُلِّ سَیِّئَه وَکِفایَه کُلِّ مَحْذُور وَصَرْفِ کُلِّ مَکْرُوه وَکَمالِ ما تَجْمَعُ لِی بِهِ الرِّضا وَالسُّرُورَ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ، ثُمَّ ارْزُقْنِی ذِکْرَکَ وَشُکْرَکَ وَطاعَتَکَ وَعِبادَتَکَ حَتّی تَرْضی وَبَعْدَ الرِّضا. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْتَوْدِعُکَ الْیَوْمَ دِینِی وَنَفْسِی وَمالِی وَأَهْلِی وَذُرِّیَّتِی وَجَمِیعَ إِخْوانِی. اَللّهُمَّ احْفَظِ الشّاهِدَ مِنّا وَالْغائِبَ. اَللّهُمَّ احْفَظْنا وَاحْفَظْ عَلَیْنا. اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فِی جِوارِکَ وَلا تَسْلُبْنا نِعْمَتَکَ وَلا تُغَیِّرْ ما بِنا مِنْ نِعْمَه وَعافِیَه وَفَضْل».

۵ روایت شده که مسافر پیش از سفر، سوره حمد و " قُل أَعوذُ بِرَبِّ النّاس " و " قُل أَعوذُ بِرَبِّ الفَلَق " و آیه الکُرسی و

سوره " إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَه القَدْرِ " و آیات ۱۹۱ تا ۱۹۴ سوره آل عمران را که از این قرار است بخواند:

" إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ لَآیات لِأُولِی الْأَلْبابِ * الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ * رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَما لِلظّالِمِینَ مِنْ أَنْصار * رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَکَفِّرْ عَنّا سَیِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ * رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَلاتُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَه إِنَّکَ لاتُخْلِفُ الْمِیعاد ".

سپس بگوید:

«اَللّهُمَّ بِکَ یَصُولُ الصّائِلُ وَبِقُدْرَتِکَ یَطُولُ الطّائِلُ وَلاحَوْلَ لِکُلِّ ذِی حَوْل إِلاّ بِکَ وَلاقُوَّه یَمْتَدُّها ذُو قُوَّه إِلاّ مِنْکَ، أَسْأَلُکَ بِصَفْوَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَخِیَرَتِکَ مِنْ بَرِیَّتِکَ مُحَمَّد نَبِیِّکَ وَعِتْرَتِهِ وَسُلالَتِهِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ السَّلامُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَعَلَیْهِمْ، وَاکْفِنِی شَرَّ هذَا الْیَوْمِ وَضُرَّهُ، وَارْزُقْنِی خَیْرَهُ ویُمْنَهُ، وَاقْضِ لِی فِی مُتَصَرِّفاتِی بِحُسْنِ الْعاقِبَه وَبُلُوغِ الْمَحَبَّه وَالظَّفَرِ بِالاُْمْنِیَّه وَکِفایَه الطّاغِیَه الْغَوِیَّه وَکُلِّ ذِی قُدْرَه لِی عَلی اَذِیَّه، حَتّی اَکُونَ فِی جُنَّه وَعِصْمَه مِنْ کُلِّ بَلاء وَنِقْمَه، وَأَبْدِلْنِی فِیهِ مِنَ الْمَخاوِفِ أَمْناً وَمِنَ الْعَوائِقِ فِیهِ یُسْراً، حَتّی لایَصُدَّنِی صادٌّ عَنِ الْمُرادِ وَلایَحُلَّ بِی طارِقٌ مِنْ اَذَی الْعِبادِ، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ، وَالاُْمُورُ إِلَیْکَ تَصِیرُ، یامَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَالسَّمِیعُ الْبَصِیرُ».

۶ سپس با خانواده وداع کند، و بر درِ خانه بایستد، و تسبیح حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) را بگوید، وسوره حمد و آیه الکرسی را از جلو و از طرف راست و چپ بخواند، و بگوید:

«اَللّهُمَّ إِلَیْکَوَجَّهْتُ وَجْهِی وَعَلَیْکَ خَلَّفْتُ أَهْلِی وَمالِی وَما خَوَّلْتَنِی وَقَدْ وَثِقْتُ

بِکَ، فَلا تُخَیِّبْنِی یا مَنْ لایُخَیِّبُ مَنْ أَرادَهُ وَلا یُضَیِّعُ مَنْ حَفِظَهُ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وآلِهِ وَاحْفَظْنِی فِیما غِبْتُ عَنْهُ وَلاتَکِلْنِی إِلی نَفْسِی یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ بَلِّغْنِی ما تَوَجَّهْتُ لَهُ وَسَبِّبْ لِیَ الْمُرادَ وَسَخِّرْ لِی عِبادَکَ وَبِلادَکَ وَارْزُقْنِی زِیارَه نَبِیِّکَ وَوَلِیِّکَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ وَالاْئِمَّه مِنْ وُلْدِهِ وَجَمِیعِ أَهْلِ بَیْتِهِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ السَّلامُ، وَمُدَّنِی مِنْکَ بِالْمَعُونَه فِی جَمِیعِ أَحْوالِی، وَلاتَکِلْنِی إِلی نَفْسِی وَلا إِلی غَیْرِی فَأَکِلَّ وَأَعْطَبَ، وَزَوِّدْنِی التَّقْوی، وَاغْفِرْلِی فِی الاْخِرَه وَالاُْولی. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی أَوْجَهَ مَنْ تَوَجَّهَ إِلَیْکَ».

و باز می گویی:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ، تَوَکَّلْتُ عَلَی اللهِ وَاسْتَعَنْتُ بِاللهِ وَاَلْجَأْتُ ظَهْرِی إِلَی اللهِ وَفَوَّضْتُ أَمْرِی إِلَی اللهِ رَهْبَه مِنَ اللهِ وَرَغْبَه إِلَی اللهِ وَلامَلْجَأَ وَلامَنْجا وَلا مَفَرَّ مِنَ اللهِ إِلاّ إِلَی اللهِ، رَبِّ آمَنْتُ بِکِتابِکَ الَّذِی أَنْزَلْتَ وَبِنَبِیِّکَ الَّذِی أَرْسَلْتَ لاَِنَّهُ لایَأْتِی بِالْخَیْرِ إِلهِی إِلاّ أَنْتَ، وَلا یَصْرِفُ السُّوءَ إِلاّ أَنْتَ، عَزَّ جارُکَ وَجَلَّ ثَناؤُکَ وَتَقَدَّسَتْ أَسْماؤُکَ وَعَظُمَتْ آلاؤُکَ وَلا إِلهَ غَیْرُکَ».

روایت شده: «هر کس هنگام صبح این دعا را بخواند و از خانه بیرون رود، تا شام بلایی به او نرسد تا به خانه برگردد، و اگر شام شود و این دعا را بخواند، بلایی به او نرسد تا صبح به منزل خود بازگردد.»(بحار، ج۷۶، ص۲۴۱)

۷ پس از آن سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» را یازده مرتبه، و سوره «إِنّا أَنْزَلْناهُ» و «آیه الکرسی» و سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» را بخواند، و بعد دست بر بدن خود بکشد، و در لحظه سوار شدن به وسیله نقلیه بگوید: " سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لنا هذا وَما کُنّا لَهُ مُقْرِنِینَ " (زخرف: ۱۳)، پس هفت مرتبه بگوید: «سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ للهِ

وَلا إِلهَ إِلَّا اللهُ».

۸ قبل از مسافرت صدقه دهد به هرچه ممکن باشد. «روایت شده: مردی از اصحاب امام باقر(علیه السلام) هنگامی که اراده سفر کرد، خدمت آن حضرت آمد تا خداحافظی کند، حضرت به او فرمود: پدرم علیّ بن الحسین(علیهما السلام) هرگاه آهنگ سفر می کرد، سلامتی خود را با صدقه دادن از خداوند می خرید، و چون از سفر به سلامت مراجعت می کرد، خدا را شکر کرده و صدقه می داد.(بحار، ج۷۶، ص۲۳۱؛ ج۹، ص۲۳۳)»

بعد از دادن صدقه بگوید:

«اَللّهُمَّ إِنِّی اشْتَرَیْتُ بِهذِهِ الصَّدَقَه سَلامَتِی وَسَلامَه سَفَرِی وَما مَعِی، فَسَلِّمْنِی وَسَلِّمْ ما مَعِی وَبَلِّغْنِی وَبَلِّغْ ما مَعِی بِبَلاغِکَ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ».

پس بگوید:

«لا إِلهَ إِلَّا اللهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ، لا إِلهَ إِلَّا اللهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ، سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرَضِینَ السَّبْعِ وَما فِیهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ، وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ. اَللّهُمَّ کُنْ لِی جاراً مِنْ کُلِّ جَبّار عَنِید وَمِنْ کُلِّ شَیْطان مَرِید، بِسْمِ اللهِ دَخَلْتُ وَبِسْمِ اللهِ خَرَجْتُ. اَللّهُمَّ إِنِّی اُقَدِّمُ بَیْنَ یَدَیْ نِسْیانِی وَعَجَلَتِی بِسْمِ اللهِ وَما شاءَ اللهُ فِی سَفَرِی هذا ذَکَرْتُهُ أَمْ نَسِیْتُهُ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْمُسْتَعانُ عَلَی الاُْمُورِ کُلِّها وَأَنْتَ الصّاحِبُ فِی السَّفَرِ وَالْخَلِیفَه فِی الْأَهْلِ. اَللّهُمَّ هَوِّنْ عَلَیْنا سَفَرَنا وَاطْوِ لَنَاالْأَرْضَ وَسَیِّرْنا فِیها بِطاعَتِکَ وَطاعَه رَسُولِکَ. اَللّهُمَّ أَصْلِحْ لَنا ظَهْرَنا وَبارِکْ لَنا فِیما رَزَقْتَنا وَقِنا عَذابَ النّارِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثاءِ السَّفَرِ وَکَآبَه الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِی الْأَهْلِ وَالْمالِ وَالْوَلَدِ. اَللّهُمَّ أَنْتَ عَضُدِی وَناصِرِی. اَللّهُمَّ اقْطَعْ عَنِّی بُعْدَهُ وَمَشَقَّتَهُ وَاصْحَبْنِی فِیهِ وَاخْلُفْنِی فِی أَهْلِی بِخَیْر وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّه إِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ».

و هنگامی که سوار بر وسیله

نقلیه شد، بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی هَدانا لِلْاِسْلام وَمَنَّ عَلَیْنا بِمُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، " سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَ لَنا هذا وَما کُنّا لَهُ مُقْرِنینَ وَإنّا إلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ "، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْحامِلُ عَلَی الظَّهْرِ وَالْمُسْتَعانُ عَلَی الْاَمْرِ، اَللّهُمَّ بَلِّغْنا بَلاغاً یَبْلُغُ إِلی خَیْرِ بَلاغ وَیَبْلُغُ إِلی مَغْفِرَتِکَ وَرِضْوانِکَ. اَللّهُمَّ لا طَیْرَ إِلاّ طَیْرُکَ وَلا خَیْرَ إِلاّ خَیْرُکَ وَلاحافِظَ غَیْرُکَ».

۹ ازامام صادق(علیه السلام) منقول است کسی که در سفر هر شب آیه الکرسی را بخواند، خود و آنچه با اوست سالم بماند. (مکارم الاخلاق، ص۲۶۶؛ بحار، ج۷۶، ص۲۵۲)

۱۰ در سفر این دعا را بخواند تا در امان پروردگار باشد:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَإِلَی اللهِ وَفِی سَبِیلِ اللهِ. اَللّهُمَّ إِلَیْکَ أَسْلَمْتُ نَفْسِی، وَإِلَیْکَ وَجَّهْتُ وَجْهِی، وَإِلَیْکَ فَوَّضْتُ أَمْرِی، فَاحْفَظْنِی بِحِفْظِ الْاِیمانِ مِنْ بَیْنِ یَدَیَّ وَمِنْ خَلْفِی وَعَنْ یَمِینِی وَعَنْ شِمالِی وَمِنْ فَوقِی وَمِنْ تَحْتِی وَادْفَعْ عَنِّی بِحَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ، فَإِنَّهُ لاحَوْلَ وَلاقُوَّه إلاّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیم».

۱۱ بر زائران محترم سزاوار است بیش از دیگران

به اخلاص در اعمال و مراقبت از حدود الهی اهتمام

داشته باشند، زیرا گذشته از اینکه به مهمانی پروردگار می روند، و مهمان باید رضایت صاحب خانه را فراهم

آورد، طبق حدیث شریف: «کُونُوا لَنا زَیْناً وَلا تَکُونُوا عَلَیْنا شَیْناً»، (وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۸) باید آیینه تمام نمای اسلام ناب محمّدی باشند، و لازم است مراقب اعمال خود بوده، و به نمازهای واجب در اوّل وقت اهتمام بیشتری دهند، در جماعات برادران اهل سنّت شرکت کنند، تا از ثواب جماعت بهره مند شوند، و خدای نخواسته نباید بعضی افراد ناآگاه کاری کنند که در شأن یک زائر ایرانی نبوده و موجب نفرت دیگران

گردد، و در نتیجه اعمال صالحه سایرین را هم تحت الشّعاع قرار دهـد. خداونـد به همه ما توفیق دهد تا بتوانیم به وظایف دینی خود عمل نماییم و آنگونه باشیم که خداوند فرموده است.

۱۲ در سفر تأکید شده که مسافر بعد از هر نماز، سی مرتبه بگوید: «سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا إِلهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ».

۱۳ اخلاـق حسـنه و کمـک به یکـدیگر: در سـفر لاـزم است به همراهـان کمـک کرده، و در انجـام کارها پیشـقدم بوده، و از برآوردن احتیاجات دیگران روگردان نباشد، تا خداوند متعال او را از گرفتاری های دنیا و آخرت نجات دهد، در حدیث آمده است: در سـفر، بدترین افراد آن کسـی است که بتواند به دیگران کمک نماید ولی کوتاهی کند و منتظر کمک دیگران باشد. هم چنین اکیـداً سـفارش شـده که بـا دوسـتان و همراهان، با اخلاق خوب وخوش، برخورد نموده و به آنان کمک نماییم، وبه ویژه در مشکلات و سختی ها صبور و بردبار باشیم.

فصل اوّل: ادعیه و زیارات

ادعیه و زیارات مشترکه

تعقیبات مشترکه نمازهای روزانه»:

از مصـباح شیخ طوسی(رحمه الله) و غیره نقل شده هرگاه سلام نماز را دادی، سه مرتبه اَللّهُ أَكْبَر بگو، و در هر یک دست ها را تا محاذی گوش ها بلند کن و سپس بگو:

«لا إِلهَ إِلَّا اللهُ إِلهاً واحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، لا إِلهَ إِلَّا اللهُ، وَلا نَعْبُدُ إِلّا إِيّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لا إِلهَ إِلَّا اللهُ، رَبُّنا وَرَبُّ آباءِنَا الأَوَّلِينَ، لا إِلهَ إِلَّا اللهُ، وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَأَعَزَّ جُنْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَيُحْيِي، وَهُوَ حَيٌّ لا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى

كُلِّ شَىء قَدِيرٌ».

پس بگو:

«أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِى لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْحَىُّ الْقَيُّومُ وَاَتُوبُ إِلَيْهِ».

آنگاه بگو:

«اَللّهُمَّ اهْدِنِى مِنْ عِنْدِكَ، وَاَفِضْ عَلَىَّ مِنْ فَضْلِكَ، وَانْشُرْ عَلَىَّ مِنْ رَحْمَتِكَ، وَأَنْزِلْ عَلَىَّ مِنْ بَرَكاتِكَ، سُبْحانَكَ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، اِغْفِرْ لِى ذُنُوبِى كُلَّها جَمِيعاً، فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ كُلَّها جَمِيعاً إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَحاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَرٍّ أَحاطَ بِهِ عِلْمُكَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ عافِيَتَكَ فِى أُمُورِى كُلِّها، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْىِ الدُّنْيا وَعَذابِ الْاخِرَهِ، وَأَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَعِزَّتِكَ الَّتِى لا تُرامُ وَقُدْرَتِكَ الَّتِى لا يَمْتَنِعُ مِنْها شَىْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْيا وَالْاخِرَه وَمِنْ شَرِّ الْأَوْجاعِ كُلِّها وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دابَّه أَنْتَ آخِذٌ بِناصِيَتِها، إِنَّ رَبِّى عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ، وَلاحَوْلَ وَلا قُوَّه إِلاّ بِاللهِ الْعَلِىِّ الْعَظِيمِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَىِّ الَّذِى لا يَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِى الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِىٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيراً».

پس تسبيح حضرت زهرا(عليها السلام) را مى گويى، و پيش از آنكه از جاى خود حركت كنى ده مرتبه بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، إِلهاً واحِداً أَحَداً

فَرْداً صَمَداً لَمْ يَتَّخِذْ صاحِبَه وَلا وَلَداً».

و براى اين تهليل، به خصوص در تعقيب نماز صبح و شام و هنگام طلوع و غروب آفتاب، فضيلت بسيار وارد شده است، پس مى گويى:

«سُبْحانَ اللهِ كُلَّما سَبَّحَ اللهَ شَىْءٌ وَكَما يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُسَبَّحَ وَكَما هُوَ أَهْلُهُ وَكَما يَنْبَغِى لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ كُلَّما حَمِدَ اللهَ شَىْءٌ وَكَما يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُحْمَدَ وَكَما هُوَ أَهْلُهُ وَكَما يَنْبَغِى لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ كُلَّما هَلَّلَ اللهَ شَىْءٌ

وَكَما يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُهَلَّلَ وَكَما هُوَ أَهْلُهُ وَكَما يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، وَاللهُ أَكْبَرُ كُلَّما كَبَّرَ اللهَ شَيْءٌ وَكَما يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُكَبَّرَ وَكَما هُوَ أَهْلُهُ وَكَما يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلالِهِ، سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ عَلى كُلِّ نِعْمَه أَنْعَمَ بِها عَلَيَّ وَعَلى كُلِّ أَحَد مِنْ خَلْقِهِ مِمَّنْ كانَ أَوْ يَكُونُ إِلى يَوْمِ الْقِيامهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَسْأَلُکَ مِنْ خَيْرِ ما أَرْجُو وَخَيْرِ ما لا أَرْجُو، وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ ما أَحْذَرُ وَمِنْ شَرِّ ما لا أَحْذَرُ».

پس می خوانی سوره حمد و آیه الکرسی " وَشَهِدَ اللهُ {وآیه " قُلِ اللّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ " و آیه سخره (و آن سه آیه است از سوره اعراف که اوّل آن " إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ " و آخر آن " مِنَ الْمُحْسِنِينَ " است، پس سه مرتبه می گویی:

سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّه عَمّا يَصِفُونَ وَسَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِين ".

سپس سه مرتبه می گویی:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاجْعَلْ لِی مِنْ أَمْرِی فَرَجاً وَمَخْرَجاً وَارْزُقْنِی مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لا أَحْتَسِبُ».

واین دعایی است که جبرئیل تعلیم حضرت یوسف) علیه السلام) کرد هنگامی که در زندان بود، پس محاسن خود را به دست گیر، و کف دست چپ را به آسمان گرفته، هفت مرتبه بگو:

«يا رَبَّ مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَعَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّد».

به همان حال سه مرتبه بگو:

«يا ذَا الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْنِی وَأَجِرْنِی مِنَ النّارِ».

پس می خوانی دوازده مرتبه " قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ " را و می گویی:

«اَللّهُمَّ إِنِّی

أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَکْنُونِ الْمَخْزُونِ الطّاهِرِ الطَّهْرِ الْمُبارَکِ، وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْعَظِیمِ وَسُلْطانِکَ الْقَدِیمِ، یا واهِبَ الْعَطایا وَیا مُطْلِقَ الْأُسارى وَیا فَکّاکَ الرِّقابِ مِنَ النّارِ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَأَنْ تُخْرِجَنِی مِنَ الدُّنْیا سالِماً وَتُدْخِلَنِی الْجَنَّه آمِناً، وَأَنْ تَجْعَلَ دُعائِی اَوَّلَهُ فَلاحاً وَأَوْسَطَهُ نَجاحاً وَآخِرَهُ صَلاحاً، إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّمُ الْغُیُوبِ».

و در صحیفه علویّه است که در تعقیب هر فریضه بخوان:

«یا مَنْ لا یَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْع، یا مَنْ لا یُغَلِّطُهُ السّائِلُونَ یا مَنْ لا یُبْرِمُهُ اِلْحاحُ الْمُلِحِّینَ، أَذِقْنِی بَرْدَ عَفْوِکَ وَحَلاوَه رَحْمَتِکَ وَمَغْفِرَتِکَ».

و نیز می گویی:

«إِلهِی هذِهِ صَلاتِی صَلَّیْتُها لا لِحاجَه مِنْکَ إِلَیْها وَلا رَغْبَه مِنْکَ فِیها إِلاّ تَعْظِیماً وَطاعَه وَإِجابَه لَکَ إِلى ما أَمَرْتَنِی بِهِ، إِنْ کانَ فِیهاخَلَلٌ أَوْ نَقْصٌ مِنْ رُکُوعِها أَوْ سُجُودِها فَلا تُؤاخِذْنِی وَتَفَضَّلْ عَلَیَّ بِالْقَبُولِ وَالْغُفْرانِ بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و نیز بعد از هر نماز این دعا را که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تقویت حافظه تعلیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمود، می خوانی:

«سُبْحانَ مَنْ لا یَعْتَدِی عَلى أَهْلِ مَمْلَکَتِهِ، سُبْحانَ مَنْ لا یَأْخُذُ أَهْلَ الْأَرْضِ بِأَلْوانِ الْعَذابِ، سُبْحانَ الرَّءُوفِ الرَّحِیمِ، اَللّهُمَّ اجْعَلْ لِی فِی قَلْبِی نُوراً وَبَصَراً وَفَهْماً وَعِلْماً، إِنَّکَ عَلى کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».

و در البلد الأمین است که سه مرتبه بعد از هر نماز بگو:

«أُعِیذُ نَفْسِی وَدِینِی وَأَهْلِی وَمالِی وَوُلْدِی وإِخْوانِی فِی دِینِی وَما رَزَقَنِی رَبِّی وَخَواتِیم عَمَلِی وَمَنْ یَعْنِینِی أَمْرُهُ بِاللهِ الْواحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی " لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ "، وَ " بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ وَمِنْ شَرِّ غاسِق إِذا وَقَبَ وَمِنْ شَرِّ النَّفّاثاتِ فِی الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حاسِد إِذا

حَسَدَ "، وَ " بِرَبِّ النّاسِ مَلِكِ النّاسِ إِلهِ النّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ مِنَ الْجِنَّه وَالنّاسِ "».

و از شیخ شـهید نقل شده است که حضـرت رسول(صلی الله علیه وآله) فرموده: هر کس بخواهد خدا او را در قیامت بر اعمال بدش مطّلع نگرداند و دیوان گناهانش نگشاید، بعد از هر نماز این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَـکَ أَرْجی مِنْ عَمَلِی، وَإِنَّ رَحْمَتَکَ أَوْسَعُ مِنْ ذَنْبِی. اَللّهُمَّ إِنْ کانَ ذَنْبِی عِنْدَکَ عَظِیماً فَعَفْوُکَ أَعْظَمُ مِنْ ذَنْبِی. اَللّهُمَّ إِنْ لَمْ اَکُنْ أَهْلاً تَرْحَمَنِی فَرَحْمَتُکَ أَهْلٌ أَنْ تَبْلُغَنِی وَتَسَعَنِی، لآنها وَسِعَتْ کُلَّ شَیء بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و از ابن بابویه(رحمه الله) نقل شده است که فرموده: چون از تسبیح حضرت فاطمه(علیها السلام) فارغ شوی، بگو:

«اَللّهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ، وَمِنْکَ السَّلامُ، وَلَکَ السَّلامُ، وَإِلَیْکَ یَعُودُ السَّلامُ، " سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّه عَمّا یَصِفُونَ، وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ "، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَی الأَئِمَّه الْهادِینَ الْمَهْدِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلی جَمِیعِ أَنْبِیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِکَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحِینَ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیّ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّه مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِینَ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعابِدِینَ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ باقِرِ عِلْمِ النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدالصّادِقِ، اَلسَّلامُ عَلی مُوسَی بْنِ جَعْفَر الْکاظِمِ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ الْجَوادِ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّد الْهادِی، اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ الزَّکِیِّ الْعَسْکَرِیِّ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحُجَّه بْنِ الْحَسَنِ الْقائِمِ الْمَهْدِیّ، صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ».

پس هر حاجت که داری از خدا بخواه. شیخ کفعمی فرموده:

بعد از هر نماز می گویی:

«رَضِيتُ بِاللهِ رَبّاً، وَبِالْإِسْلامِ دِيناً، وَبِمُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيّاً وَبِعَلِيّ إماماً وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعِلِيّ وَمُحَمَّد

وَجَعْفَر وَمُوسى وَعَلِيّ وَمُحَمَّدوَعَلِيّ وَالْحَسَنِ وَمُحَمَّد الْخَلَفِ الصّالِحِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ أَئِمَّه وَسادَه وَقادَةً، بِهِمْ أَتَوَلّى وَمِنْ أَعْدائِهِمْ أَتَبَرَّأُ».

پس سه مرتبه بگو:

«اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعافِيَه وَالْمُعافاه فِى الدُّنْيا وَالْآخِرَه».

دعای کمیل

این دعـا از دعاهای معروفی است که حضـرت علی(علیه السـلام) آن را به «کمیل بن زیاد» که از اصـحاب خاصّ وی بود تعلیم داد. نیایشـی عاشـقانه و عارفانه است که بنـده ای به درگاه خـدای غفّار انجام می دهد، و از پروردگار، رحمت و بخشایش می طلبد.

علامه مجلسی(رحمه الله) آن را از بهترین دعاها شمرده است.

ایـن دعـا در شـب هـای نیمـه شـعبان و در هر شب جمعه خوانـده می شـود، و برای ایمنی از گزنـد دشـمنان و افزایش روزی و آمرزش گناهان مفید است.

دعای ندبه

این دعـای شـریف، از معروف ترین دعاهـای معتبر شـیعه است، و مضامین بلنـد و مفاهیم والایی دارد، و نجوایی است که یک مسـلمان منتظر، به یاد آن امام غایب از نظر، به درگاه خداوندی عرضه می کند. مروری بر اعتقادات و باورهای شـیعه نسبت به فضایل اهل بیت ونوید آمدن حضـرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّـریف و اصلاح جهان و گسترش عدل در سایه حکومت جهـانی آن دادگستر موعود است، و مسـتحب است که در چهار عیـد، یعنی روز های عیـد فطر، قربان، غـدیر، و جمعه خوانـده شود.

شیـخ بزرگوار محمـد بن مشـهدی در کتاب «مزار» خود که از مدارک کتاب «بحار» علامه مجلسـی است و سـید بن طاوس در کتاب «مصـباح الزائر» و میرداماد در کتاب «الأیام الأربعه» و دیگران روایت کرده اند که امام صادق(علیه السلام) دعای ندبه را در روز عید غدیر، فطر، قربان و جمعه قرائت می فرمود.

دعای سمات

دعای سـمات که به دعای شبّور هم معروف است محتوایی اعتقادی و تاریخی دارد، و با اشاره به نامهای پروردگار و شـگفتی

های خلقت خـدا و قدرت بی نظیر او که در بعثت پیامبران و معجزه ها آشـکار می شد، و با یادی ازحضـرت موسـی، حضـرت ابراهیم، حضرت یعقوب، حضرت اسحاق، و حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله)، و حوادث مربوط به پیامبران الهی، خداوند را به همه مقدّسات سوگند می دهد، و مغفرت و رحمت او را می طلبد.

این دعا در «مصـباح» شـیخ طوسی و «جمال الأسبوع» سیّد ابن طاووس وکتاب های کفعمی از«محمّدبن عثمان عمری» که یکی از نوّاب چهارگانه حضرت مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف بود از امام باقر و

امام صادق(علیهما السلام) روایت شده، و مستحب است این دعا را در ساعات آخر روز جمعه بخوانند. بیشتر علمای گذشته بر خواندن این دعا مواظبت می کردند.

دعای توسّل

حاجتها را باید از خداوند خواست، امّا برای برآورده شدن آنها باید کسانی را که مقرّب درگاه خدایند، وسیله قرار داد، و خدا را به حق و مقام و منزلت آنان قسم داد، و آنان را شفیع ساخت. این کار «توسّل» نام دارد. مرحوم علامه مجلسی نقل می فرماید: دعای توسل را محمّد بن بابویه از معصوم(علیه السلام) روایت کرده و گفته است: در هیچ امری این دعا را نخواندم، مگر آن که به زودی اثر اجابت آن را یافتم.

دعای رفع گرفتاری

مرحوم شیخ کفعمی در بلدالأمین دعایی از حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) روایت کرده که هر ملهوف و مکروب و محزون و گرفتار و ترسانی آنرا بخواند، حقّ تعالی او را فرج کرامت فرماید، و آن دعا این است:

«یا عِمادَ مَنْ لاعِمادَ لَهُ، وَیا ذُخْرَ مَنْ لاذُخْرَ لَهُ، وَیا سَنَدَ مَنْ لا سَنَدَ لَهُ، وَیا حِرْزَ مَنْ لا حِرْزَ لَهُ، وَیا غِیاثَ مَنْ لاغِیاثَ لَهُ، وَیا کَنْزَ مَنْ لا کَنْزَ لَهُ، وَیا عِزَّ مَنْ لا عِزَّ لَهُ، یا کَرِیمَ الْعَفْوِ، یا حَسَنَ التَّجاوُزِ، یا عَوْنَ الضُّعَفاءِ، یا کَنْزَ الْفُقَراءِ، یا عَظِیمَ الرَّجاءِ، یا مُنْقِذَ الْغَرْقی، یا مُنْجِیَ الْهَلْکی، یا مُحْسِنُ یا مُجْمِلُ یا مُنْعِمُ یا مُفْضِلُ، أَنْتَ الَّذِی سَجَدَ لَکَ سَوادُ اللَّیْلِ وَنُورُ النَّهارِ وَضَوْءُ الْقَمَرِ وَشُعاعُ الشَّمْسِ وَحَفِیفُ الشَّجَرِ وَدَوِیُّ الْماءِ، یا اَللهُ یا اَللهُ یا اَللهُ، لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَکَ لاشَرِیکَ لَکَ، یا رَبّاهُ یا اَللهُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَافْعَلْ بِنا ما أَنْتَ أَهْلُهُ».

پس هر چه حاجت داری طلب کن.

دعای فَرَج

مرحوم کفعمی در کتاب «مصباح» دعایی نقل کرده و فرموده است: این دعا را امام هادی(علیه السلام) به «یَسَع بن حمزه قمی» تعلیم داد، و فرمود که آل محمّد(صلی الله علیه وآله) هنگام پیش آمدن بلاها و مواجهه با دشمنان و خوف از خطر و فقر این دعا را می خوانند، و برای ایمنی مفید می باشد. و این دعا، از دعاهای صحیفه سجّادیه است:

«یا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقَدُ الْمَکارِهِ، وَیا مَنْ یُفْثَأُ بِهِ حَدُّالشَّدائِدِ، وَیا مَنْ یُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلی رَوْحِ الْفَرَجِ، ذَلَّتْ لِقُدْرَتِکَ الصِّعابُ، وَتَسَبَّبَتْ بِلُطْفِکَ الأَسْبابُ، وَجَری بِقُدْرَتِکَ الْقَضاءُ، وَمَضَتْ عَلی إِرادَتِکَ الأَشْیاءُ، فَهِیَ بِمَشِیَّتِکَ دُونَ قَوْلِکَ مُؤْتَمِرَةٌ، وَبِإِرادَتِکَ

دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَهٌ، أَنْتَ الْمَدْعُوُّ لِلْمُهِمّاتِ، وَأَنْتَ الْمَفْزَعُ فِی الْمُلِمّاتِ، لا يَنْدَفِعُ مِنْها إِلاّ ما دَفَعْتَ، وَلا يَنْكَشِفُ مِنْها إِلاّ ما كَشَفْتَ، وَقَدْ نَزَلَ بِی يا رَبِّ ما قَدْ تَكَأَّدَنِی ثِقْلُهُ، وَاَلَمَّ بِی ما قَدْ بَهَظَنِی حَمْلُهُ، وَبِقُدْرَتِكَ أَوْرَدْتَهُ عَلَیَّ، وَبِسُلْطانِكَ وَجَّهْتَهُ إِلَیَّ، فَلا مُصْدِرَ لِما أَوْرَدْتَ، وَلا صارِفَ لِما وَجَّهْتَ، وَلا فاتِحَ لِما أَغْلَقْتَ، وَلا مُغْلِقَ لِما فَتَحْتَ، وَلا مُيَسِّرَ لِما عَسَّرْتَ، وَلا ناصِرَ لِمَنْ خَذَلْتَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَافْتَحْ لِی يا رَبِّ بابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِكَ، وَاكْسِرْ عَنِّی سُلْطانَ الْهَمِّ بِحَوْلِكَ، وأَنِلْنِی حُسْنَ النَّظَرِ فِيما شَكَوْتُ، وَأَذِقْنِی حَلاوَه الصُّنْعِ فِيما سَأَلْتُ، وَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَه وَفَرَجاً هَنِيئاً، وَاجْعَلْ لِی مِنْ عِنْدِكَ مَخْرَجاً وَحِيّاً، وَلا تَشْغَلْنِی بِالاْهْتِمامِ عَنْ تَعاهُدِ فُرُوضِكَ وَاسْتِعْمالِ سُنَّتِكَ، فَقَدْ ضِقْتُ لِما نَزَلَ بِی يا رَبِّ ذَرْعاً، وَامْتَلاْتُ بِحَمْلِ ما حَدَثَ عَلَیَّ هَمّاً، وَأَنْتَ الْقادِرُ عَلی كَشْفِ ما مُنِيتُ بِهِ، وَدَفْعِ ما وَقَعْتُ فِيهِ، فَافْعَلْ بِی ذلِكَ وَإِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْكَ، يا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَذَا الْمَنِّ الْكَرِيمِ، فَأَنْتَ قادِرٌ ياأَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، آمِينَ رَبَّ الْعالَمِينَ».

دعای سریع الإجابه

مرحوم کفعمی در «مصباح» دعایی از حضرت امام موسی کاظم(علیه السلام) نقل کرده، و فرموده است: این دعا منزلتی عظیم دارد، و زود به اجابت می رسد. متن دعا چنین است:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَطَعْتُكَ فِی أَحَبِّ الاَْشْياءِ إِلَيْكَ وَهُوَ التَّوْحِيدُ، وَلَمْ أَعْصِكَ فِی أَبْغَضِ الاَْشْياءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْكُفْرُ، فَاغْفِرْ لِی ما بَيْنَهُما يا مَنْ إِلَيْهِ مَفَرِّی، آمِنِّی مِمّا فَزِعْتُ مِنْهُ إِلَيْكَ. اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الْكَثِيرَ مِنْ مَعاصِيكَ، وَاقْبَلْ مِنِّی الْيَسِيرَ مِنْ طاعَتِكَ، يا عُدَّتِی دُونَ الْعُدَدِ، ويا رَجائِی وَالْمُعْتَمَدَ، وَيا كَهْفِی وَالسَّنَدَ، وَيا واحِدُ يا أَحَدُ، يا قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ، اَللّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ

يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَنِ اصْطَفَيْتَهُمْ مِنْ خَلْقِكَ، وَلَمْ تَجْعَلْ فِى خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَداً، أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِى ما أَنْتَ أَهْلُهُ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِالْوَحْدانِيَّه الْكُبْرى، وَالْمُحَمَّدِيَّه الْبَيْضاءِ، وَالْعَلَوِيَّه الْعُلْيا، وَبِجَمِيعِ مَا احْتَجَجْتَ بِهِ عَلى عِبادِكَ، وَبِالْإِسْمِ الَّذِى حَجَبْتَهُ عَنْ خَلْقِكَ، فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْكَ إِلاّ إِلَيْكَ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِى مِنْ أَمْرِى فَرَجاً وَمَخْرَجاً، وَارْزُقْنِى مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لا أَحْتَسِبُ، إِنَّكَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَيْرِ حِساب».

دعای حضرت مهدی صلوات اللّه علیه

«اَللّهُمَّ ارْزُقْنا تَوْفِيقَ الطّاعَهِ، وَبُعْدَ الْمَعْصِيَهِ، وَصِدْقَ النِّيَّهِ، وَعِرْفانَ الْحُرْمَهِ، وَأَكْرِمْنا بِالْهُدى وَالْإِسْتِقامَهِ، وَسَدِّدْ أَلْسِنَتَنا بِالصَّوابِ وَالْحِكْمَهِ، وَامْلَأْ قُلُوبَنا بِالْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَهِ، وَطَهِّرْ بُطُونَنا مِنَ الْحَرامِ وَالشُّبْهَهِ، وَاكْفُفْ اَيْدِيَنا عَنِ الظُّلْمِ وَالسَّرِقَهِ، وَاغْضُضْ أَبْصارَنا عَنِ الْفُجُورِ وَالْخِيانَهِ، وَاسْدُدْ أَسْماعَنا عَنِ اللَّغْوِ وَالْغِيبَهِ، وَتَفَضَّلْ عَلى عُلَمائِنا بِالزُّهْدِ وَالنَّصِيحَهِ، وَعَلَى الْمُتَعَلِّمِينَ بِالْجُهْدِ وَالرَّغْبَهِ، وَعَلَى الْمُسْتَمِعِينَ بِالْإِتِّباعِ وَالْمَوْعِظَهِ، وَعَلى مَرْضَى الْمُسْلِمِينَ بِالشِّفاءِ وَالرّاحَهِ، وَعَلى مَوْتاهُمْ بِالرَّأْفَه وَالرَّحْمَهِ، وَعَلى مَشايِخِنا بِالْوَقارِ وَالسَّكِينَهِ، وَعَلَى الشَّبابِ بِالْإِنابَه وَالتَّوْبَهِ، وَعَلَى النِّساءِ بِالْحَياءِ وَالْعِفَّهِ، وَعَلَى الْأَغْنِياءِ بِالتَّواضُعِ وَالسَّعَهِ، وَعَلَى الْفُقَراءِ بِالصَّبْرِ وَالْقَناعَهِ، وَعَلَى الْغُزاه بِالنَّصْرِ وَالْغَلَبَهِ، وَعَلَى الْأُسَراءِ بِالْخَلاصِ وَالرّاحَهِ، وَعَلَى الْأُمَراءِ بِالْعَدْلِ وَالشَّفَقَهِ، وَعَلَى الرَّعِيَّه بِالْإِنْصافِ وَحُسْنِ السِّيرَهِ، وَبارِكْ لِلْحُجّاجِ وَالزُّوّارِ فِى الزّادِ وَالنَّفَقَهِ، وَاقْضِ ما أَوْجَبْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَهِ، بِفَضْلِكَ وَرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

مناجات شعبانيّه

دعایی است سرشار از مضامین عرفانی و بلند، و این دعا از «ابن خالویه» روایت شده است. وی گفته است: این مناجات حضرت امیرالمؤمنین و دیگر امامان معصوم(علیهم السلام) بوده، و آنان بر خواندن این دعا در ماه شعبان مداومت می کردند. و بدین جهت بزرگان دین، مانند حضرت امام خمینی(قدس سره) به این مناجات علاقه خاصی داشتند.

خواندن این مناجات، با مفاهیم عالیه ای که دارد برای هر وقتی که انسان حضور قلب و توجّه داشته باشد مناسب است.

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاسْمَعْ دُعائِى إِذا دَعَوْتُكَ وَاسْمَعْ نِدائِى إِذا نادَيْتُكَ، وَأَقْبِلْ عَلَيَّ إِذا ناجَيْتُكَ، فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ، وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ، مُسْتَكِيناً مِسْكِيناً [لَكَ مُتَضَرِّعاً إِلَيْكَ، راجِياً لِمالَدَيْكَ ثَوابِى، وَتَعْلَمُ مافِى نَفْسِى، وَتَخْبُرُ حاجَتِى، وَتَعْرِفُ ضَمِيرِى، وَلا يَخْفى عَلَيْكَ أَمْرُ مُنْقَلَبِى وَمَثْوايَ، وَما أُرِيدُ أَنْ أُبْدِئَ بِهِ مِنْ مَنْطِقِى وَأَتَفَوَّهُ بِهِ مِنْ طَلِبَتِى، وَأَرْجُوهُ لِعاقِبَه أَمْرِى،

وَقَدْ جَرَتْ مَقادِيرُكَ عَلَيَّ ياسَيِّدِی فِيما يَكُونُ مِنِّی إِلی آخِرِ عُمُری مِنْ سَرِيرَتی وَعَلانِيَتی، وَبِيَدِكَ لا بِيَدِ غَيْرِكَ زِيادَتِی وَنَقْصِی وَنَفْعِی وَضَرِّی، إِلهِی إِنْ حَرَمْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی يَرْزُقُنِی، وَإِنْ خَذَلْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی يَنْصُرُنِی، إِلهِی أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَحُلُولِ سَخَطِكَ، إِلهِی إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَیَّ بِفَضْلِ سَعَتِكَ، إِلهِی كَأَنِّی بِنَفْسِی واقِفَه بَيْنَ يَدَيْكَ وَقَدْ أَظَلَّها حُسْنُ تَوَكُّلِی عَلَيْكَ، فَفَعَلْتَ ما أَنْتَ أَهْلُهُ وَتَغَمَّدْتَنِی بِعَفْوِكَ، إِلهِی إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلی مِنْكَ بِذلِكَ، وَإِنْ كانَ قَدْ دَنا اَجَلِی وَلَمْ يُدْنِنِی مِنْكَ عَمَلِی، فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسِيلَتِی، إِلهِی قَدْ جُرْتُ عَلی نَفْسِی فِی النَّظَرِ لَها، فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَها، إِلهِی لَم يَزَلْ بِرُّكَ عَلَيَّ أَيّامَ حَياتِی، فَلا تَقْطَعْ بِرَّكَ عَنِّی فِی مَماتِی، إِلهِی كَيْفَ آيَسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِكَ لِی بَعْدَ مَماتِی، وَأَنْتَ لَمْ تُوَلِّنِی إِلاَّ الْجَمِيلَ فِی حَياتِی، إِلهِی تَوَلَّ مِنْ أَمْرِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ، وَعُدْ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ عَلی مُذْنِبٍ قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ، إِلهِی قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوباً فِی الدُّنْيا، وَأَنَا أَحْوَجُ إِلی سَتْرِها عَلَيَّ مِنْكَ فِی الْأُخْری، إِلهِی قَدْ أَحْسَنْتَ إِلَيَّ إِذْ لَمْ تُظْهِرْها لِاَحَدٍ مِنْ عِبادِكَ الصّالِحِينَ، فَلا تَفْضَحْنِی يَوْمَ الْقِيامَه عَلی رُؤُسِ الْأَشْهادِ، إِلهِی جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِی، وَعَفْوُكَ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِی، إِلهِی فَسُرَّنِی بِلِقائِكَ يَوْمَ تَقْضِی فِيهِ بَيْنَ عِبادِكَ، إِلهِی اعْتِذارِی إِلَيْكَ اعْتِذارُ مَنْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ، فَاقْبَلْ عُذْرِی يا أَكْرَمَ مَنِ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُسِيئُونَ، إِلهِی لا تَرُدَّ حاجَتِی وَلا تُخَيِّبْ طَمَعِی، وَلا تَقْطَعْ مِنْكَ رَجائِی وَأَمَلِی، إِلهِی لَوْ أَرَدْتَ هَوانِی لَمْ تَهْدِنِی، وَلَوْ أَرَدْتَ فَضِيحَتِی لَمْ تُعافِنِی، إِلهِی ما اَظُنُّكَ تَرُدُّنِی فِی حاجَه قَدْ أَفْنَيْتُ عُمُرِی فِی طَلَبِها مِنْكَ، إِلهِی

فَلَکَ الْحَمْدُ أَبَداً أَبَداً دائِماً سَرْمَداً، یَزیدُ وَلا یَبیدُ کَما تُحِبُّ وَتَرْضی، إِلهی إِنْ اَخَذْتَنی بِجُرْمی اَخَذْتُکَ بِعَفْوِکَ، وَإِنْ اَخَذْتَنی بِذُنُوبی اَخَذْتُکَ بِمَغْفِرَتِکَ، وَإِنْ أَدْخَلْتَنِی النّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَها أَنّی أُحِبُّکَ، إِلهی إِنْ کانَ صَغُرَ فِی جَنْبِ طاعَتِکَ عَمَلِی، فَقَدْ کَبُرَ فِی جَنْبِ رَجائِکَ أَمَلِی، إِلهی کَیْفَ أَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِکَ بِالْخَیْبَه مَحْرُوماً، وَقَدْ کانَ حُسْنُ ظَنّی بِجُودِکَ أَنْ تَقْلِبَنِی بِالنَّجاه مَرْحُوماً، إِلهی وَقَدْ أَفْنَیْتُ عُمْری فِی شِرَّه السَّهْوِ عَنْکَ، وَأَبْلَیْتُ شَبابی فِی سَکْرَه التَّباعُدِ مِنْکَ، إِلهی فَلَمْ أَسْتَیْقِظْ أَیّامَ اغْتِراری بِکَ وَرُکُونِی إِلی سَبیلِ سَخَطِکَ، إِلهی وَأَنَا عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ قائِمٌ بَیْنَ یَدَیْکَ، مُتَوَسِّلٌ بِکَرَمِکَ إِلَیْکَ، إِلهی أَنَا عَبْدٌ أَتَنَصَّلُ إِلَیْکَ مِمّا کُنْتُ اُواجِهُکَ بِهِ مِنْ قِلَّه اسْتِحْیائِی مِنْ نَظَرِکَ، وَأَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْکَ، اِذِ الْعَفْوُ نَعْتٌ لِکَرَمِکَ، إِلهی لَمْ یَکُنْ لِی حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِیَتِکَ إِلاّ فِی وَقْت اَیْقَظْتَنِی لِمَحَبَّتِکَ، وَکَما أَرَدْتَ أَنْ أَکُونَ کُنْتُ، فَشَکَرْتُکَ بِإِدْخالِی فِی کَرَمِکَ وَلِتَطْهِیرِ قَلْبی مِنْ أَوْساخِ الْغَفْلَه عَنْکَ، إِلهی أُنْظُرْ إِلَیَّ نَظَرَ مَنْ نادَیْتَهُ فَأَجابَکَ، وَاسْتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِکَ فَأَطاعَکَ، یا قَرِیباً لا یَبْعُدُ عَنِ الْمُغْتَرِّ بِهِ، وَیا جَواداً لا یَبْخَلُ عَمَّنْ رَجا ثَوابَهُ، إِلهی هَبْ لِی قَلْباً یُدْنیهِ مِنْکَ شَوْقُهُ، وَلِساناً یُرْفَعُهُ إِلَیْکَ صِدْقُهُ، وَنَظَراً یُقَرِّبُهُ مِنْکَ حَقُّهُ، إِلهی إِنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِکَ غَیْرُ مَجْهُول، وَمَنْ لاذَ بِکَ غَیْرُ مَخْذُول، وَمَنْ أَقْبَلْتَ عَلَیْهِ غَیْرُ مَمْلُول، إِلهی إِنَّ مَنِ انْتَهَجَ بِکَ لَمُسْتَنیرٌ، وَإِنَّ مَنِ اعْتَصَمَ بِکَ لَمُسْتَجیرٌ، وَقَدْ لُذْتُ بِکَ یا إِلهی، فَلا تُخَیِّبْ ظَنّی مِنْ رَحْمَتِکَ وَلا تَحْجُبْنِی عَنْ رَأْفَتِکَ، إِلهی اَقِمْنِی فِی أَهْلِ وِلایَتِکَ مُقامَ مَنْ رَجَا الزِّیادَه مِنْ مَحَبَّتِکَ، إِلهی وَاَلْهِمْنِی وَلَهاً بِذِکْرِکَ إِلی ذِکْرِکَ، وَهِمَّتِی فِی رَوْحِ نَجاحِ أَسْمائِکَ وَمَحَلِّ قُدْسِکَ، إِلهی بِکَ عَلَیْکَ إِلاّ اَلْحَقْتَنِی

بِمَحَلِّ أَهْلِ طاعَتِکَ، وَالْمَثْوَی الصّالِحِ مِنْ مَرْضاتِکَ، فَإِنِّی لا أَقْدِرُ لِنَفْسی دَفْعاً وَلا أَمْلِکُ لَها نَفْعاً، إِلهی أَنَا عَبْدُکَ الضَّعیفُ الْمُذْنِبُ وَمَمْلُوکُکَ الْمُنیبُ، فَلا تَجْعَلْنِی مِمَّنْ صَرَفْتَ عَنْهُ وَجْهَکَ، وَحَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِکَ، إِلهی هَبْ لِی کَمالَ الْاِنْقِطاعِ إِلَیْکَ، وَأَنِرْ أَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إِلَیْکَ، حَتّی تَخْرِقَ أَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلی مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ، وَتَصیرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَه بِعِزِّ قُدْسِکَ، إِلهی وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ نادَیْتَهُ فَأَجابَکَ، وَلاحَظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلالِکَ، فَناجَیْتَهُ سِرّاً وَعَمِلَ لَکَ جَهْراً، إِلهی لَمْ اُسَلِّطْ عَلی حُسْنِ ظَنِّی قُنُوطَ الْأَیاسِ، وَلَا انْقَطَعَ رَجائِی مِنْ جَمیلِ کَرَمِکَ، إِلهی إِنْ کانَتِ الْخَطایا قَدْ أَسْقَطَتْنِی لَدَیْکَ، فَاصْفَحْ عَنِّی بِحُسْنِ تَوَکُّلِی عَلَیْکَ، إِلهی إِنْ حَطَّتْنِی الذُّنُوبُ مِنْ مَکارِمِ لُطْفِکَ، فَقَدْ نَبَّهَنِی الْیَقینُ إِلی کَرَمِ عَطْفِکَ، إِلهی إِنْ أَنامَتْنِی الْغَفْلَه عَنِ الْاِسْتِعْدادِ لِلِقائِکَ، فَقَدْ نَبَّهَتْنِی الْمَعْرِفه بِکَرَمِ آلائِکَ، إِلهی إِنْ دَعانِی إِلَی النّارِ عَظیمُ عِقابِکَ فَقَدْ دَعانِی إِلَی الْجَنَّه جَزیلُ ثَوابِکَ، إِلهی فَلَکَ أَسْأَلُ وَإِلَیْکَ أَبْتَهِلُ وَأَرْغَبُ، وَأَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَجْعَلَنِی مِمَّنْ یُدیمُ ذِکْرَکَ، وَلا یَنْقُضُ عَهْدَکَ، وَلا یَغْفُلُ عَنْ شُکْرِکَ، وَلا یَسْتَخِفُّ بِأَمْرِکَ، إِلهی وَاَلْحِقْنِی بِنُورِ عِزِّکَ الْأَبْهَجِ، فَأَکُونَ لَکَ عارِفاً وَعَنْ سِواکَ مُنْحَرِفاً وَمِنْکَ خائِفاً مُراقِباً، یا ذَا الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد رَسُولِهِ وَآلِهِ الطّاهِرینَ وَسَلَّمَ تَسْلیماً کَثیراً».

مناجات امیر مؤمنان (علیه السلام)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ «اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ إِلاّ مَنْ أَتَی اللهَ بِقَلْب سَلیم، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسیماهُمْ فَیُؤْخَذُ بِالنَّواصی وَالْأَقْدامِ، وَأَسْأَلُکَ الْأَمانَ یَوْمَ لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلا مَوْلُودٌ هُوَ جاز عَنْ والِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللهِ

حَقٌّ، وَأَسْأَلُکَ الْامانَ یَوْمَ لا یَنْفَعُ الظّالِمینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَه وَلَهُمْ سُوءُ الدّارِ، وَأَسْأَلُکَ الْامانَ یَوْمَ لا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْس شَیْئاً وَالاْمْرُ یومَئِذ لِلّهِ، وَأَسْأَلُکَ الْامانَ یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخیهِ وَأُمِّهِ وَأَبیهِ وَصاحِبَتِهِ وَبَنیهِ لِکُلِّ امْری مِنْهُمْ یَوْمَئِذ شَأْنٌ یُغْنیهِ، وَأَسْأَلُکَ الْامانَ یَوْمَ یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدی مِنْ عَذابِ یَوْمَئِذ بِبَنیهِ وَصاحِبَتِهِ وَاَخیهِ وَفَصیلَتِهِ الَّتی تُؤْویهِ وَمَنْ فِی الاْرْضِ جَمیعاً ثُمَّ یُنْجیهِ کَلاّ إِنَّها لَظی نَزّاعَه لِلشَّوی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمَوْلی وَأَنَا الْعَبْدُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلاَّ الْمَوْلی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمالِکُ وَأَنَا الْمَمْلُوکُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَمْلُوکَ إِلاَّ الْمالِکُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْعَزیزُ وَأَنا الذَّلیلُ وَهَلْ یَرْحَمُ الذَّلیلَ إِلاَّ الْعَزیزُ، مَوْلایَ یا

مَوْلایَ أَنْتَ الْخالِقُ وَأَنَا الْمَخْلُوقُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَخْلُوقَ إِلاَّ الْخالِقُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْعَظیمُ وَأَنَا الْحَقیرُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْحَقیرَ إِلاَّالْعَظیمُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْقَوِیُّ وَ أَنَا الضَّعیفُ، وَهَلْ یَرْحَمُ الضَّعیفَ إِلاَّ الْقَوِیُّ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الغَنِیُّ وَأَنَا الْفَقیرُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْفَقیرَ إِلاَّ الْغَنِیُّ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُعْطی وَأَنَا السّائِلُ، وَهَلْ یَرْحَمُ السّائِلَ إِلاَّ الْمُعْطی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْحَیُّ، وَأَنَا الْمَیِّتُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَیِّتَ إِلاَّ الْحَیُّ، مَوْلایَ یا

مَوْلایَ أَنْتَ الْباقی وَأَنَا الْفانی وَهَلْ یَرْحَمُ الْفانِیَ إِلاَّ الْباقی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الدّائِمُ وَأَنَا الزّائِلُ وَهَلْ یَرْحَمُ الزّائِلَ إِلاَّ الدّائِمُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الرّازِقُ وَأَنَا الْمَرْزُوقُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَرْزُوقَ إِلاَّ الرّازِقُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْجَوادُ وَأَنَا الْبَخیلُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْبَخیلَ إِلاَّ الْجَوادُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُعافی وَأَنَا الْمُبْتَلی وَهَلْ یَرْحَمُ الْمُبْتَلی إِلاَّ الْمُعافی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْکَبیرُ وَأَنَا الصَّغیرُ وَهَلْ یَرْحَمُ الصَّغیرَ إِلاَّ الْکَبیرُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْهادی وَأَنَا الضّالُّ وَهَلْ یَرْحَمُ

الضّالَّ إِلاَّ الْهادِی، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الرَّحمانُ وَأَنَا الْمَرْحُومُ وَهَلْ یَرْحَمُ

الْمَرْحُومَ إِلاَّ الرَّحْمانُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ السُّلْطانُ وَأَنَا الْمُمْتَحَنُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمُمْتَحَنَ إِلاَّ السُّلْطانُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الدَّلیلُ وَأَنَا الْمُتَحَیِّرُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمُتَحَیِّرَ إِلاَّ الدَّلیلُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْغَفُورُ، وَأَنَا الْمُذْنِبُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمُذْنِبَ إِلاَّ الْغَفُورُ مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْغالِبُ وَأَنَا الْمَغْلُوبُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَغْلُوبَ إِلاَّ الْغالِبُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الرَّبُّ وَأَنَا الْمَرْبُوبُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَرْبُوبَ إِلاَّ الرَّبُّ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمُتَکَبِّرُ وَأَنَا الْخاشِعُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْخاشِعَ إِلاَّ الْمُتَکَبِّرُ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ اِرْحَمْنِی بِرَحْمَتِکَ، وَارْضَ عَنِّی بِجُودِکَ وَکَرَمِکَ وَفَضْلِکَ یا ذَا

الْجُودِوَالْاِحْسانِوَالطَّوْلِوَالْاِمْتِنانِ بِرَحْمَتِکَ یاأَرْحَمَ الرّاحِمینَ».

چند مناجات از مناجات خمسه عشر

اشاره

پانزده مناجات از امام زین العابدین(علیه السلام) روایت شده که مرحوم علاّمه مجلسی در بحار الأنوار فرموده: من این مناجات را در کتب بعضی از اصحاب دیدم. که چند نمونه آن را در اینجا ذکر می کنیم:

مناجات تائبین

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

«إِلهِی اَلْبَسَتْنِی الْخَطایا ثَوْبَ مَذَلَّتِی، وَجَلَّلَنِی التَّباعُدُ مِنْکَ لِباسَ مَسْکَنَتِی، وَأَماتَ قَلْبِی عَظِیمُ جِنایَتِی، فَأَحْیِهِ بِتَوْبَه مِنْکَ یا أَمَلِی وَبُغْیَتِی، وَیا سُؤْلِی وَمُنْیَتِی، فَوَعِزَّتِکَ ما أَجِدُ لِذُنُوبِی سِواکَ غافِراً، وَلا اَری لِکَسْرِی غَیْرَکَ جابِراً، وَقَدْ خَضَعْتُ بِالْاِنابَه إِلَیْکَ، وَعَنَوْتُ بِالْاِسْتِکانَه لَدَیْکَ، فَاِنْ طَرَدْتَنِی مِنْ بابِکَ فَبِمَنْ اَلُوذُ، وَإِنْ رَدَدْتَنِی عَنْ جَنابِکَ فَبِمَنْ أَعُوذُ، فَوا اَسَفاهُ مِنْ خَجْلَتِی وَافْتِضاحِی، وَوالَهْفاهُ مِنْ سُوءِ عَمَلِی وَ اجْتِراحِی، أَسْأَلُکَ یا غافِرَ الذَّنْبِ الْکَبِیرِ، وَیا جابِرَ الْعَظْمِ الْکَسِیرِ، أَنْ تَهَبَ لِی مُوبِقاتِ الْجَرائِرِ، وَتَسْتُرَ عَلَیَّ فاضِحاتِ السَّرائِرِ، وَلا تُخْلِنِی فِی مَشْهَدِ الْقِیامَه مِنْ بَرْدِ عَفْوِکَ وَغَفْرِکَ، وَلا تُعْرِنِی مِنْ جَمِیلِ صَفْحِکَ وَسَتْرِکَ، إِلهِی ظَلِّلْ عَلی ذُنُوبِی غَمامَ رَحْمَتِکَ، وَأَرْسِلْ عَلی عُیُوبِی سَحابَ رَأْفَتِکَ، إِلهِی هَلْ یَرْجِعُ الْعَبْدُ الْاَبِقُ إِلاّ إِلی مَوْلاهُ، أَمْ هَلْ یُجِیرُهُ مِنْ سَخَطِهِ أَحَدٌ سِواهُ، إِلهِی إِنْ کانَ النَّدَمُ عَلَی الذَّنْبِ تَوْبَه فَإِنِّی وَعِزَّتِکَ مِنَ النّادِمِینَ، وَإِنْ کانَ الْاِسْتِغْفارُ مِنَ الْخَطِیئَه حِطَّه فَإِنِّی لَکَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِینَ، لَکَ الْعُتْبی حَتّی تَرْضی، إِلهِی بِقُدْرَتِکَ عَلَیَّ تُبْ عَلَیَّ، وَبِحِلْمِکَ عَنِّی اعْفُ عَنِّی، وَبِعِلْمِکَ بِی اِرْفَقْ بِی، إِلهِی أَنْتَ الَّذِی فَتَحْتَ لِعِبادِکَ باباً إِلی عَفْوِکَ سَمَّیْتَهُ التَّوْبَه، فَقُلْتَ تُوبُوا إِلَی اللهِ تَوْبَه نَصُوحاً، فَما عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبابِ بَعْدَ فَتْحِهِ، إِلهِی إِنْ کانَ قَبُحَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِکَ فَلْیَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِکَ، إِلهِی ما أَنَا بِأَوَّلِ مَنْ عَصاکَ فَتُبْتَ عَلَیْهِ وَتَعَرَّضَ لِمَعْرُوفِکَ فَجُدْتَ عَلَیْهِ، یا مُجِیبَ الْمُضْطَرِّ، یا کاشِفَ الضُّرِّ، یا

عَظِيمَ الْبِرِّ، يا عَلِيماً بِما فِي السِّرِّ، يا جَمِيلَ السِّتْرِ، اِسْتَشْفَعْتُ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ إِلَيْكَ، وَتَوَسَّلْتُ بِحنانِكَ، وَتَرَحُّمِكَ لَدَيْكَ، فَاسْتَجِبْ دُعائِي، وَلا تُخَيِّبْ فِيكَ رَجائِي، وَتَقَبَّلْ تَوْبَتِي، وَكَفِّرْ خَطِيئَتِي، بِمَنِّكَ وَرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

مناجات شاكين

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

«إِلهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْساً بِالسُّوءِ اَمّارَةً، وَإِلَى الْخَطِيئَه مُبادِرَةً، وَبِمَعاصِيكَ مُولَعَةً، وَ لِسَخَطِكَ مُتَعَرِّضَةً، تَسْلُكُ بِي مَسالِكَ الْمَهالِكِ، وَتَجْعَلُنِي عِنْدَكَ أَهْوَنَ هالِكٍ، كَثِيرَه الْعِلَلِ طَوِيلَه الْأَمَلِ، إِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ تَجْزَعُ، وَإِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ تَمْنَعُ، مَيّالَه إِلَى اللَّعِبِ وَاللَّهوِ، مَمْلُوَّه بِالْغَفْلَه وَالسَّهْوِ، تُسْرِعُ بِي إِلَى الْحَوْبَهِ، وَتُسَوِّفُنِي بِالتَّوْبَهِ، إِلهِي أَشْكُو إِلَيْكَ عَدُوّاً يُضِلُّنِي، وَشَيْطاناً يُغْوِينِي، قَدْ مَلَأَ بِالْوَسْواسِ صَدْرِي، وَأَحاطَتْ هَواجِسُهُ بِقَلْبِي، يُعاضِدُ لِيَ الْهَوى، وَيُزَيِّنُ لِي حُبَّ الدُّنْيا، وَيَحُولُ بَيْنِي وَبَيْنَ الطّاعَه وَالزُّلْفى، إِلهِي إِلَيْكَ أَشْكُو قَلْباً قاسِياً، مَعَ الْوَسْواسِ مُتَقَلِّباً، وَبِالرَّيْنِ وَ الطَّبْعِ مُتَلَبِّساً، وَ عَيْناً عَنِ الْبُكاءِ مِنْ خَوْفِكَ جامِدَةً، وَ إِلى ما يَسُرُّها طامِحَةً، إِلهِي لا حَوْلَ لِي وَ لا قُوَّه إِلّا بِقُدْرَتِكَ، وَلا نَجاه لِي مِنْ مَكارِهِ الدُّنْيا إِلّا بِعِصْمَتِكَ، فَأَسْأَلُكَ بِبَلاغَه حِكْمَتِكَ، وَنَفاذِ مَشِيَّتِكَ، أَنْ لا تَجْعَلَنِي لِغَيْرِ جُودِكَ مُتَعَرِّضاً، وَلا تُصَيِّرَنِي لِلْفِتَنِ غَرَضاً، وَكُنْ لِي عَلَى الْأَعْداءِ ناصِراً، وَعَلَى الْمَخازِي وَالْعُيُوبِ ساتِراً، وَمِنَ الْبَلايا واقِياً، وَعَنِ الْمَعاصِي عاصِماً، بِرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

مناجات خائفين

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

«إِلهِي أَتَراكَ بَعْدَ الْإِيمانِ بِكَ تُعَذِّبُنِي، أَمْ بَعْدِ حُبِّي إِيّاكَ تُبَعِّدُنِي، أَمْ مَعَ رَجائِي لِرَحْمَتِكَ وَصَفْحِكَ تَحْرِمُنِي، اَم مَعَ اسْتِجارَتِي بِعَفْوِكَ تُسْلِمُنِي، حاشا لِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ أَنْ تُخَيِّبَنِي، لَيْتَ شِعْرِي اَللشَّقاءِ وَلَدَتْنِي أُمِّي، أَمْ لِلْعَناءِ رَبَّتْنِي، فَلَيْتَها لَمْ تَلِدْنِي وَلَمْ تُرَبِّنِي، وَلَيْتَنِي عَلِمْتُ اَمِنْ أَهْلِ السَّعادَه جَعَلْتَنِي، وَبِقُرْبِكَ وَجِوارِكَ خَصَصْتَنِي، فَتَقَرَّ بِذلِكَ عَيْنِي وَتَطْمَئِنَّ لَهُ نَفْسِي، إِلهِي هَلْ تُسَوِّدُ وُجُوهاً خَرَّتْ ساجِدَه لِعَظَمَتِكَ، أَوْ تُخْرِسُ أَلْسِنَه نَطَقَتْ بِالثَّناءِ عَلى مَجْدِكَ وَجَلالَتِكَ، أَوْ تَطْبَعُ عَلى قُلُوب انْطَوَتْ عَلى مَحَبَّتِكَ، أَوْ تُصِمُّ أَسْماعاً تَلَذَّذَتْ بِسَماعِ ذِكْرِكَ فِي إِرادَتِكَ، أَوْ تَغُلُّ اَكُفّاً رَفَعَتْهَا الْآمالُ إِلَيْكَ رَجاءَ رَأْفَتِكَ، أَوْ تُعاقِبُ أَبْداناً عَمِلَتْ بِطاعَتِكَ حَتّى نَحِلَتْ

فِی مُجاهَدَتِکَ، أَوْ تُعَذِّبُ أَرْجُلًا سَعَتْ فِی عِبادَتِکَ، إِلٰهِی لا تُغْلِقْ عَلی مُوَحِّدِیکَ أَبْوابَ رَحْمَتِکَ، وَلا تَحْجُبْ مُشْتاقِیکَ عَنِ النَّظَرِ إِلی جَمِیلِ رُؤْیَتِکَ، إِلٰهِی نَفْسٌ أَعْزَزْتَها بِتَوْحِیدِکَ کَیْفَ تُذِلُّها بِمَهانَه هِجْرانِکَ، وَضَمِیرٌ نْعَقَدَ عَلی مَوَدَّتِکَ کَیْفَ تُحْرِقُهُ بِحرارَه نِیرانِکَ، إِلٰهِی أَجِرْنِی مِنْ أَلِیمِ غَضَبِکَ وَعَظِیمِ سَخَطِکَ، یا حَنّانُ یا مَنّانُ، یا رَحِیمُ یا رَحْمانُ، یا جَبّارُ یاقَهّارُ، یا غَفّارُ یا سَتّارُ، نَجِّنِی بِرَحْمَتِکَ مِنْ عَذابِ النّارِ، وَفَضِیحه الْعارِ، إِذَا امْتازَ الْأَخْیارُ مِنَ الْأَشْرارِ، وَحالَتِ الْأَحْوالُ، وَقَرُبَ الْمُحْسِنُونَ، وَبَعُدَ الْمُسِیئُونَ، " وَوُفِّیَتْ کُلُّ نَفْس ما کَسَبَتْ وَهُمْ لایُظْلَمُونَ "».

زیارت اوّل جامعه

این زیارت در کتب کافی، تهذیب و کامل الزیارات نقل شده است، و در تمام زیارتگاه های ائمّه و انبیا واوصیا(علیهم السلام) خوانده می شود:

«اَلسَّلامُ عَلی أَوْلِیاءِ اللهِ وَأَصْفِیائِهِ، اَلسَّلامُ عَلی اُمَناءِ اللهِ وَأَحِبّائِهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَنْصارِ اللهِ وَخُلَفائِهِ، اَلسَّلامُ عَلی مَحالِّ مَعْرِفَه اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مَساکِنِ ذِکْرِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُظهِری أَمْرِ اللهِ وَنَهْیِهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الدُّعاه إِلَی اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْمُسْتَقِرِّینَ فِی مَرْضاه اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْمُخْلِصِینَ فِی طاعَه اللهِ، السَّلامُ عَلَی الْأَدِلّاءِ عَلَی اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الَّذِینَ مَنْ والاهُمْ فَقَدْ والَی اللَّهَ، وَمَنْ عاداهُمْ فَقَدْ عادَی اللَّهَ، وَمَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللهَ، وَمَنْ جهِلَهُمْ فَقَدْ جهِلَ اللَّهَ، وَمَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللهِ، وَمَنْ تَخَلّی مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلّی مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَاُشْهِدُ اللهَ أَنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سالَمْتُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبْتُمْ، مُؤْمِنٌ بِسِرِّکُمْ وَعَلانِیَتِکُمْ، مُفَوِّضٌ فِی ذلِکَ کُلِّهِ إِلَیْکُمْ، لَعَنَ اللهُ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّد مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَأَبْرَأُ إِلَی اللهِ مِنْهُمْ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ».

زیارت جامعه کبیره

زیارت جامعه، زیارتی است که به خاطر جامع بودن مطالب و تعبیرها و صفات و خصوصیات امامان (علیهم السلام) که در آن بیان شده، جامعیّت خاصّی دارد، و می توان هر یک از امامان و معصومین(علیهم السلام) را با آن زیارت کرد.

نمونه های متعدّدی به عنوان زیارت جامعه در کتاب ها آمده است، که «زیارت جامعه کبیره» مفصّل تر و جامع تر از همه است، و یک دوره «امام شناسی» به حساب می آید. صفات و فضایل و ویژگی های ائمّه معصومین(علیهم السلام) در این زیارت گرد آمده، و کتاب های متعدّدی هم در شرح آن نوشته شده است.

زائری که با معرفت و از روی بصیرت این

زیـارت را بـا توجه به معنـایش در کنـار قبور ائمّه(علیهم السـلام) بخوانـد، نوعی مرور بر اعتقـادات و باورها و تجدیـد میثاق با اولیای دین کرده است.

زیارت امین اللّه

یکی از زیارت های بسیار معروف و معتبر است که در کتاب های زیارات نقل شده است. مرحوم علامه مجلسی آن را از نظر متن و سند از بهترین زیارات دانسته که مناسب است در همه حرمها و مزارهای ائمّه(علیهم السلام) بر آن مداومت شود.

این زیارت، هم از زیارتهای مطلقه محسوب می شود که در هر وقت می توان خوانـد، هم از زیارتهای مخصوصه روز غدیرخم است، و هم از زیـارات جـامعه ای است که در همه حرمهـای مقـدّس ائمّه(علیهم السـلام) خوانـده می شود. محتوایی عرفانی و سراسر شور و اشتیاق به قرب الهی دارد. کیفیّت آن چنان است که به سندهای معتبر روایت شده از جابر از امام محمّدباقر(علیه السـلام) که امام زین العابدین(علیه السـلام) به زیارت امیرالمؤمنین(علیه السلام) آمد، و نزد قبر آن حضرت ایستاد، و گریست، و گفت:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِینَ اللهِ فِی أَرْضِهِ وَحُجَّتَهُ عَلی عِبادِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ جاهَدْتَ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَعَمِلْتَ بِکِتابِهِ، وَاتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِیِّهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، حَتّی دَعاکَ اللهُ إِلی جِوارِهِ، فَقَبَضَکَ إِلَیْهِ بِاخْتِیارِهِ، وَاَلْزَمَ أَعْداءَکَ الْحُجَّه مَعَ ما لَکَ مِنَ الْحُجَجِ الْبالِغَه عَلی جَمِیعِ خَلْقِهِ، اَللّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِی مُطْمَئِنَّه بِقَدَرِکَ، راضِیَه بِقَضائِکَ، مُولَعَه بِذِکْرِکَ وَدُعائِکَ، مُحِبَّه لِصَفْوَه أَوْلِیائِکَ، مَحْبُوبَه فِی أَرْضِکَ وَسَمائِکَ، صابِرَه عَلی نُزُولِ بَلائِکَ، شاکِرَه لِفَواضِلِ نَعْمائِکَ، ذاکِرَه لِسَوابِغِ آلائِکَ، مُشْتاقَه إِلی فَرْحَه لِقائِکَ، مُتَزَوِّدَه التَّقْوی لِیَوْمِ جَزائِکَ، مُسْتَنَّه بِسُنَنِ أَوْلِیائِکَ، مُفارِقَه لِأَخْلاقِ أَعْدائِکَ، مَشْغُولَه عَنِ الدُّنْیا بِحَمْدِکَ وَثَنائِکَ».

پس گونه خود را

بر قبر گذاشت و گفت:

«اَللّهُمَّ إنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِینَ إلَیْکَ والِهَهٌ، وَسُبُلَ الرّاغِبِینَ إلَیْکَ شارِعَهٌ، وَأَعْلامَ الْقاصِدِینَ إلَیْکَ واضِحَهٌ، وَأَفْئِدَه الْعارِفِینَ مِنْکَ فازِعَهٌ، وَأَصْواتَ الدّاعِینَ إلَیْکَ صاعِدَهٌ، وَأَبْوابَ الْاِجابَه لَهُمْ مُفَتَّحَهٌ، وَدَعْوَه مَنْ ناجاکَ مُسْتَجابَهٌ، وَتَوْبَه مَنْ أَنابَ إلَیْکَ مَقْبُولَهٌ، وَعَبْرَه مَنْ بَکی مِنْ خَوْفِکَ مَرْحُومَهٌ، وَالْاِغاثَه لِمَنِ اسْتَغاثَ بِکَ مَوْجُودَهٌ، وَالْاِعانَه لِمَنِ اسْتَعانَ بِکَ مَبْذُولَهٌ، وَعِداتِکَ لِعِبادِکَ مُنْجَزَهٌ، وَزَلَلَ مَنِ اسْتَقالَکَ مُقالَهٌ، وَأَعْمالَ الْعامِلِینَ لَدَیْکَ مَحْفُوظَهٌ، وَأَرْزاقَکَ إلَی الْخَلائِقِ مِنْ لَدُنْکَ نازِلَهٌ، وَعوائِدَ الْمَزِیدِ إلَیْهِمْ واصِلَهٌ، وَذُنُوبَ الْمُسْتَغْفِرِینَ مَغْفُورَهٌ، وَحوائِجَ خَلْقِکَ عِنْدَکَ مَقْضِیَّهٌ، وَجَوائِزَ السّائِلِینَ عِنْدَکَ مُوَفَّرَهٌ، وَعَوائِدَ الْمَزِیدِ مُتَواتِرَهٌ، وَمَوائِدَ الْمُسْتَطْعِمِینَ مُعَدَّهٌ، وَمَناهِلَ الظِّماءِ لَدَیْکَ مُتْرَعَهٌ. اَللّهُمَّ فَاسْتَجِبْ دُعائِی، وَاقْبَلْ ثَنائِی، وَاجْمَعْ بَیْنِی وَبَیْنَ أَوْلِیائِی، بِحَقِّ مُحَمَّد وَعَلِیّ وَفاطِمَه وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ، إنَّکَ وَلِیُّ نَعْمائِی وَمُنْتَهی مُنایَ وَغایَه رَجائِی فِی مُنْقَلَبِی وَمَثْوایَ». «أَنْتَ إلهِی وَسَیِّدِی وَمَوْلایَ، اِغْفِرْ لِی وَ لِاَوْلِیائِنا، وَکُفَّ عَنّا أَعْداءَنا، وَاشْغَلْهُمْ عَنْ اَذانا، وَاَظْهِرْ کَلِمَه الْحَقِّ وَاجْعَلْها الْعُلْیا، وَأَدْحِضْ کَلِمَه الْباطِلِ وَاجْعَلْهَاالسُّفْلی، إنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».

زیارت وارث

زیارت مطلقه امام حسین(علیه السلام) معروف به زیارت وارث این زیارت معتبر و پرمحتوا، ابراز علاقه و همبستگی با سیدالشّهدا و شهدای دیگر(علیهم السلام) کربلاست، و سلسله نورانی نیاکان امام حسین و دودمان رسالت(علیهم السلام) را به یاد می آورد. و پیوند زائر را با اهلبیت عصمت تحکیم می کند. پس چون قصد زیارت امام حسین(علیه السلام) نمودی بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ آدَمَ صَفْوَه اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ نُوح نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ إبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یاوارِثَ مُوسی کَلِیمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ عِیسی رُوحِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ مُحَمَّد حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ

عَلَيْکَ يَا ابْنَ مُحَمَّد الْمُصْطَفى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ عَلِيّ الْمُرْتَضى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ فاطِمَه الزَّهْراءَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ خَديجَه الْكُبْرى، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا ثارَاللهِ وَابْنَ ثارِهِ وَالْوِتْرَ الْمَوْتُورَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاهَ، وَآتَيْتَ الزَّكاهَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَطَعْتَ اللهَ وَرَسُولَهُ حَتّى أَتاکَ الْيَقِينُ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّه قَتَلَتْکَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّه ظَلَمَتْکَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّه سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِيَتْ بِهِ، يا مَوْلایَ ياأَباعَبْدِاللهِ، أَشْهَدُ أَنَّکَ كُنْتَ نُوراً فِی الْأَصْلابِ الشّامِخَه وَالْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِيَّه بِأَنْجاسِها، وَلَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمّاتِ ثِيابِها، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ مِنْ دَعائِمِ الدِّينِ وَأَرْكانِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ الْإِمامُ الْبَرُّ التَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ الْهادِی الْمَهْدِیُّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّه مِنْ وُلْدِکَ كَلِمَه التَّقْوى، وَأَعْلامُ الْهُدى، وَالْعُرْوَه الْوُثْقى، وَالْحُجَّه عَلى أَهْلِ الدُّنْيا، وَأُشْهِدُ اللهَ وَمَلائِكَتَهُ وَأَنْبِياءَهُ وَرُسُلَهُ، أَنّی بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِإِيابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرائِعِ دِينِی وَخَواتِيمِ عَمَلِی، وَقَلْبِی لِقَلْبِكُمْ سِلْمٌ، وَأَمْرِی لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ، صَلَواتُ اللهِ عَلَيْكُمْ، وَعَلى أَرْواحِكُمْ، وَعَلى أَجْسادِكُمْ، وَعَلى أَجْسامِكُمْ، وَعَلى شاهِدِكُمْ، وَعَلى غائِبِكُمْ، وَعَلى ظاهِرِكُمْ، وَعَلى باطِنِكُمْ، بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی يَاابْنَ رَسُولِ اللهِ، بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی يا أَباعَبْدِاللهِ، لَقَدْعَظُمَتِ الرَّزِيَّهُ، وَجَلَّتِ الْمُصِيبَه بِکَ عَلَيْنا وَعَلى جَمِيعِ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّه أَسْرَجَتْ وَأَلْجَمَتْ وَتَهَيَّأَتْ لِقِتالِکَ، يا مَوْلایَ يا أَباعَبْدِاللهِ، قَصَدْتُ حَرَمَکَ وَأَتَيْتُ مَشْهَدَکَ أَسْأَلُ اللهَ بِالشَّأْنِ الَّذِی لَکَ عِنْدَهُ وَبِالْمَحَلِّ الَّذِی لَکَ لَدَيْهِ أَنْ يُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ يَجْعَلَنِی مَعَكُمْ فِی الدُّنْيا وَالْآخِرَهِ». «اَللّهُمَّ إِنِّی صَلَّيْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَکَ، وَحْدَکَ لا شَرِيکَ لَکَ، لِأَنَّ الصلاه وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ لا تَكُونُ إِلاّ لَکَ، لِأَنَّکَ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَأَبْلِغْهُمْ عَنِّی أَفْضَلَ السَّلامِ وَالتَّحِيَّهِ، وَارْدُدْ عَلَيَّ مِنْهُمُ السَّلامَ. اَللّهُمَّ وَهاتانِ الرَّكْعَتانِ هَدِيَّه مِنِّی

إلی مَوْلایَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیّ عَلَیْهِما السَّلامُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَعَلَیْهِ، وَتَقَبَّلْ مِنّی، وَاجْزِنی عَلی ذلِکَ بِأَفْضَلِ أَمَلِی وَرَجائِی فِیکَ وفِی وَلِیِّکَ، یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنینَ».

آنگاه به قصد زیارت علیّ بن الحسین(علیهما السلام) بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ الْحُسَیْنِ الشَّهیدِ، السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الشَّهیدُ بْنُ الشَّهیدِ، السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمَظْلُومُ بْنُ الْمَظْلُوم، لَعَنَ اللهُ أُمَّه قَتَلَتْکَ، وَ لَعَنَ اللهُ أُمَّه ظَلَمَتْکَ، وَ لَعَنَ اللهُ أُمَّه سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیَتْ بِه. أَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللهِ وَ ابْنَ وَلِیِّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصِیبَه وَ جَلَّتِ الرَّزِیَّه بِکَ عَلَیْنا وَ عَلی جَمِیعِ الْمُسْلِمینَ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّه قَتَلَتْکَ، وَ أَبْرَأُ إِلَی اللهِ وَ إِلَیْکَ مِنْهُمْ».

سپس به نیّت زیارت دیگر شهدای کربلا بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَوْلِیاءَ اللهِ وَ أَحِبّائَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَصْفِیاءَ اللهِ وَ اَوِدّائَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ دِینِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَنصارَ فاطِمَه سَیِّدَه نِساءِ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ أَبِی مُحَمَّد الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ الْوَلِیِّ الزَّکِیِّ النّاصِحِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ أَبِی عَبْدِاللهِ، بِأَبِی أَنْتُمْ وَأُمِّی، طِبْتُمْ وَطابَتِ الْأَرْضُ الَّتِی فِیها دُفِنْتُمْ، وَفُزْتُمْ فَوْزاً عَظِیماً، فَیا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَکُمْ فَأَفُوزَ مَعَکُمْ فِی الْجِنانِ مَعَ الشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیاره آل یس

مرحوم مجلسی در کتاب بحار الأنوار به نقل از ناحیه مقدّسه چنین آورده است که هرگاه خواستی به وسیله ما به سوی خداوند تبارک وتعالی و به سوی ما توجه کنید، بگویید:

«سَلامٌ عَلی آلِ یس، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا داعِیَ اللهِ وَرَبّانِیَّ آیاتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بابَ اللهِ وَدَیّانَ دِینِهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خَلِیفَه اللهِ وَناصِرَ حَقِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّه اللهِ وَدَلِیلَ إرادَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا تالِیَ کِتابِ اللهِ وَتَرْجُمانَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ فِی آناءِ لَیْلِکَ وَأَطْرافِ نَهارِکَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَقِیَّه اللهِ فِی أَرْضِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا میثاقَ اللهِ الَّذِی اَخَذَهُ وَوَکَّدَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَعْدَ اللهِ الَّذی ضَمِنَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ، وَالْغَوْثُ وَالرَّحْمَه الْواسِعَه وَعْداً غَیْرَ مَکْذُوب، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حِینَ تَقُومُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَقْعُدُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَقْرَأُ وَتُبَیِّنُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تُصَلِّی وَتَقْنُتُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حِینَ تَرْکَعُ وَتَسْجُدُ، اَلسَّلامُ

عَلَیْکَ حِینَ تُهَلِّلُ وَتُکَبِّرُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تُصْبِحُ وَتُمْسِی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ فِی اللَّیْلِ إِذا یَغْشی وَالنَّهارِ اِذا تَجَلّی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْإمامُ الْمَأْمُونُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ بِجَوامِعِ السَّلام، أُشْهِدُکَ یا مَوْلایَ أَنِّی أَشْهَدُ أَنْ لا إلهَ إلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عبْدُهُ وَرَسُولُهُ لا حَبِیبَ إلاّ هُوَ وَأَهْلُهُ، وَأُشْهِدُکَ یا مَوْلایَ أَنَّ عَلِیّاً أَمِیرَ الْمُؤْمِنینَ حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ، وَالْحُسَیْنَ حُجَّتُهُ وَعَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِیّ حُجَّتُهُ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ، وَ مُوسَی بْنَ جَعْفَر حُجَّتُهُ، وَعَلِیَّ بْنَ مُوسی حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِیّ حُجَّتُهُ، وَعَلِیَّ ابْنَ مُحَمَّد حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِیّ حُجَّتُهُ، وَأَشْهَدُأَنَّکَ حُجَّه اللهِ، أَنْتُمُ الأَوَّلُ وَالآخِرُ، وَأَنَّ رَجْعَتَکُمْ حَقٌّ " لا رَیْبَ فِیها، یَوْمَ لا یَنْفَعُ نَفْساً اِیمآنها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی اِیمآنها خَیْراً "، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنَّ ناکِراً وَنَکِیراًحَقٌّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ، وَالْبَعْثَ حَقٌّ، وَأَنَّ الصِّراطَ حَقٌّ، وَالْمِرْصادَ حَقٌّ، وَالْمِیزانَ حَقٌّ، وَالْحَشْرَ حَقٌّ، وَالْحِسابَ حَقٌّ، وَالْجَنَّه وَالنّارَ حَقٌّ، وَالْوَعْدَ وَالْوَعِیدَ بِهِما حَقٌّ، یا مَوْلایَ شَقِیَ مَنْ خالَفَکُمْ

وَسَعِدَ مَنْ أَطاعَكَمْ، فَاشْهَدْ عَلى ما أَشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ، وَأَنَا وَلِیٌّ لَکَ بَرِیءٌ مِنْ عَدُوِّکَ، فَالْحَقُّ ما رَضِیتُمُوهُ، وَالْباطِلُ ما سَخَطْتُمُوهُ، وَالْمَعْرُوفُ ما أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمُنْکَرُ ما نَهَیْتُمْ عَنْهُ، فَنَفْسِی مُؤْمِنَه بِاللهِ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَبِرَسُولِهِ وَبِأَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَبِکُمْ یا مَوْلایَ اَوَّلِکُمْ وَآخِرِکُمْ، وَنُصْرَتِی مُعَدَّه لَکُمْ، وَمَوَدَّتِی خالِصَه لَکُمْ آمینَ آمینَ».

سپس بگو:

«اَللّهُمَّ اِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد نَبِیِّ رَحْمَتِکَ وَکَلِمَه نُورِکَ، وَأَنْ تَمْلَأَ قَلْبِی نُورَ الْیَقِینِ، وَصَدْرِی نُورَ الْإیمانِ، وَفِکْرِی نُورَ النِّیّاتِ، وَعَزْمِی نُورَ الْعِلْمِ، وَقُوَّتِی نُورَ الْعَمَلِ، وَلِسانِی نُورَ الصِّدْقِ، وَدِینِی نُورَ الْبَصائِرِ مِنْ عِنْدِکَ، وَبَصَرِی نُورَ الضِّیاءِ، وَسَمْعِی نُورَ الْحِکْمَهِ، وَمَوَدَّتِی نُورَ الْمُوالاه لِمُحَمَّد وَآلِهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ حَتّی أَلْقاکَ وَقَدْ وَفَیْتُ بِعَهْدِکَ وَمیثاقِکَ فَتُغَشِّیَنِی رَحْمَتَکَ یا وَلِیُّ یا حَمِیدُ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد حُجَّتِکَ فِی أَرْضِکَ، وَخَلیفَتِکَ فِی بِلادِکَ، وَالدّاعِی إِلی سَبِیلِکَ، وَالْقائِمِ بِقِسْطِکَ، وَالثّائِرِ بِأَمْرِکَ، وَلِیِّ الْمُؤْمِنِینَ وَبَوارِ الْکافِرِینَ، وَمُجَلِّی الظُّلْمَهِ، وَمُنِیرِ الْحَقِّ، وَالنّاطِقِ بِالْحِکْمَه وَالصِّدْقِ، وَکَلِمَتِکَ التّامَّه فِی أَرْضِکَ، الْمُرْتَقِبِ الْخائِفِ وَالْوَلِیِّ النّاصِحِ، سَفِینَه النَّجاه وَعَلَمِ الْهُدی وَنُورِ أَبْصارِ الْوَری، وَخَیْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَارْتَدی، وَمُجَلِّی الْعَمی الَّذِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَقِسْطاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی وَلِیِّکَ وَابْنِ أَوْلِیائِکَ الَّذِینَ فَرَضْتَ طاعَتَهُمْ، وَأَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ، وَأَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِیراً، اَللّهُمَّ انْصُرْهُ وَانْتَصِرْ بِهِ لِدِینِکَ، وَانْصُرْ بِهِ أَوْلِیاءَکَ وَأَوْلِیاءَهُ وَشیعَتَهُ وَأَنْصارَهُ، وَاجْعَلْنا مِنْهُمْ. اَللّهُمَّ اَعِذْهُ مِنْ شَرِّ کُلِّ باغ وَطاغ وَمِنْ شَرِّ جَمِیعِ خَلْقِکَ، وَاحْفَظْهُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ یَمِینِهِ وَعَنْ شِمالِهِ، وَاحْرُسْهُ وَامْنَعْهُ مِنْ أَنْ یُوصَلَ إِلَیْهِ بِسُوء، وَاحْفَظْ فِیهِ رَسُولَکَ وَآلَ رَسُولِکَ، وَاَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ، وَاَیِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَانْصُرْ ناصِرِیهِ، وَاخْذُلْ خاذِلِیهِ، وَاقْصِمْ

قاصِمِیهِ، وَاقْصِمْ بِهِ جَبابِرَه الْکُفْرِ، وَاقْتُلْ بِهِ الْکُفّارَ وَالْمُنافِقِینَ

وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كانُوا مِنْ مَشارِقِ الاْرْضِ وَمَغارِبِها بَرِّها وَبَحْرِها، وَامْلَأْ بِهِ الاْرْضَ عَدْلاً، وَاَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاجْعَلْنِی اللّهُمَّ مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ وَأَتْباعِهِ وَشِيعَتِهِ، وَأَرِنِی فِی آلِ مُحَمَّد عَلَيْهِمُ السَّلامُ ما يَأْمُلُونَ وَفِی عَدُوِّهِمْ ما يَحْذَرُونَ، إِلهَ الْحَقِّ آمِينَ، يا ذَا الْجَلالِ وَالاِْكْرامِ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

دعای بعد از زیارت ائمّه(علیهم السلام)

این دعا به خاطر مفاهیم بسیار ارزشمند و عالی آن، به دعای عالیه المضامین معروف است که آن را سید بن طاوس در مصباح الزایر بعد از زیارت جامعه مذکوره نقل فرموده و آن دعای شریف این است:

«اللّهمَّ إِنِّی زُرْتُ هَذَا الْإمامَ مُقِرّاً بِإمامَتِهِ مُعْتَقِداً لِفَرْضِ طَاعَتِهِ فَقَصَدْتُ مَشْهَدَهُ بِذُنُوبِی وَ عُيُوبِی وَ مُوبِقاتِ آثامِی وَ كَثْرَه سَيِّئاتِی وَ خَطَايایَ وَ ما تَعْرِفُهُ مِنِّی مُسْتَجِيراً بِعَفْوِکَ مُسْتَعِيذاً بِحِلْمِکَ راجِياً رَحْمَتَکَ لاجِئاً إِلَی رُكْنِکَ عَائِذاً بِرَأْفَتِکَ مُسْتَشْفِعاً بِوَلِيِّکَ وَ ابْنِ أَوْلِيائِکَ وَ صَفِيِّکَ وَ ابْنِ أَصْفِيَائِکَ وَ أَمِينِکَ وَ ابْنِ أُمَنائِکَ وَ خَلِيفَتِکَ وَ ابْنِ خُلَفَائِکَ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَه إِلی رَحْمَتِکَ وَ رِضْوانِکَ وَ الذَّرِيعَه إِلَی رَأْفَتِکَ وَ غُفْرَانِکَ اللّهمَّ وَ أَوَّلُ حَاجَتِی إِلَيْکَ أَنْ تَغْفِرَ لِی مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِی عَلی كَثْرَتِهَا وَ أَنْ تَعْصِمَنِی فِيما بَقِیَ مِنْ عُمُرِی وَ تُطَهِّرَ دِينِی مِمَّا يُدَنِّسُهُ وَ يَشِينُهُ وَ يُزْرِی بِهِ وَ تَحْمِيَهُ مِنَ الرَّيْبِ وَ الشَّکِّ وَ الْفَسَادِ وَ الشِّرْکِ وَ تُثَبِّتَنِی عَلی طَاعَتِکَ وَ طَاعَه رَسُولِکَ وَ ذُرِّيَّتِهِ النُّجَباءِ السُّعَدَاءِ صَلَواتُکَ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَتُکَ وَ سَلامُکَ وَ بَرَكَاتُکَ وَ تُحْيِيَنِی ما أَحْيَيْتَنِی عَلَی طَاعَتِهِمْ وَ تُمِيتَنِی إِذَا أَمَتَّنِی عَلی طَاعَتِهِمْ وَ أَنْ لا تَمْحُوَ مِنْ قَلْبِی مَوَدَّتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ بُغْضَ أَعْدَائِهِمْ وَ مُرَافَقَه أَوْلِيائِهِمْ وَ بِرَّهُمْ وَ أَسْأَلُکَ يا رَبِّ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِکَ

مِنِّی وَ تُحَبِّبَ إِلَیَّ عِبَادَتَکَ وَ الْمُواظَبه عَلَیْهَا وَ تُنَشِّطَنِی لَهَا وَ تُبَغِّضَ إِلَیَّ مَعَاصِیَکَ وَ مَحارِمَکَ وَ تَدْفَعَنِی عَنْهَا وَ تُجَنِّبَنِی التَّقْصِیرَ فِی صَلاتِی وَالْاِسْتِهَانَه بِهَا وَ التَّرَاخِیَ عَنْهَا وَ تُوَفِّقَنِی لِتَأْدِیَتِهَا کَما فَرَضْتَ وَ أَمَرْتَ بِهِ عَلی سُنَّه رَسُولِکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ رَحْمَتُکَ وَ بَرَکَاتُکَ خُضُوعاً وَ خُشُوعاً وَ تَشْرَحَ صَدْرِی لِإِیتاءِ الزکات وَ إِعْطَاءِ الصَّدَقَاتِ وَ بَذْلِ الْمَعْرُوفِ وَ الْإِحْسَانِ إِلَی شِیعَه آلِ مُحَمَّد عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَ مُواسَاتِهِمْ وَ لا تَتَوَفَّانِی إِلاَّ بَعْدَ أَنْ تَرْزُقَنِی حَجَّ بَیْتِکَ الْحَرَامِ وَ زِیَارَه قَبْرِ نَبِیِّکَ وَقُبُورِ الْأَئِمَّه عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَ أَسْأَلُکَ یا رَبِّ تَوْبَه نَصُوحاً تَرْضَاهَا وَ نِیَّه تَحْمَدُهَا وَ عَمَلاً صَالِحاً تَقْبَلُهُ وَ أَنْ تَغْفِرَ لِی وَ تَرْحَمَنِی إِذَا تَوَفَّیْتَنِی وَ تُهَوِّنَ عَلَیَّ سَکَرَاتِ الْمَوْتِ وَ تَحْشُرَنِی فِی زُمْرَه مُحَمَّد وَ آلِهِ صَلَواتُ اللَّه عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ وَ تُدْخِلَنِی الْجَنَّه بِرَحْمَتِکَ وَ تَجْعَلَ دَمْعِی غَزِیراً فِی طَاعَتِکَ وَ عَبْرَتِی جَارِیَه فِیمَا یُقَرِّبُنِی مِنْکَ وَ قَلْبِی عَطُوفاً عَلی أَوْلِیَائِکَ وَ تَصُونَنِی فِی هَذِهِ الدُّنْیَا مِنَ الْعَاهَاتِ وَ الْآفَاتِ وَ الْأَمْرَاضِ الشَّدِیدَه وَ الْأَسْقام الْمُزْمِنَه وَ جَمِیعِ أَنْواعِ الْبَلاءِ وَ الْحَوادِثِ وَ تَصْرِفَ قَلْبِی عَنِ الْحَرَامِ وَ تُبَغِّضَ إِلَیَّ مَعَاصِیَکَ وَ تُحَبِّبَ إِلَیَّ الْحَلالَ وَ تَفْتَحَ لِی أَبْوابَهُ وَ تُثَبِّتَ نِیَّتِی وَ فِعْلِی عَلَیْهِ وَ تَمُدَّ فِی عُمُرِی وَ تُغْلِقَ أَبْوابَ الْمِحَنِ عَنِّی وَ لا تَسْلُبَنِی ما مَنَنْتَ بِهِ عَلَیَّ وَ لا تَسْتَرِدَّ شَیْئاً مِمَّا أَحْسَنْتَ بِهِ إِلَیَّ وَ لا تَنْزِعَ مِنِّی النِّعَمَ الَّتِی أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَیَّ وَ تَزِیدَ فِیمَا خَوَّلْتَنِی وَ تُضَاعِفَهُ أَضْعَافاً مُضَاعَفَه وَ تَرْزُقَنِی مَالاً کَثِیراً وَاسِعاً سَائِغاً هَنِیئاً نَامِیاً وَافِیاً وَ عِزّاً بَاقِیاً کَافِیاً وَ جَاهاً عَرِیضاً مَنِیعاً وَ نِعْمَه

سَابِغَه عَامَّه وَ تُغْنِيَنِی بِذَلِکَ عَنِ الْمَطَالِبِ الْمُنَکّدَه وَ الْمَوارِدِ الصَّعْبَه وَ تُخَلِّصَنِی مِنْهَا مُعَافیً فِی دِینِی وَ نَفْسِی وَ وُلْدِی وَ ما أَعْطَیْتَنِی وَ مَنَحْتَنِی وَ تَحْفَظَ عَلَیَّ مَالِی وَ جَمِیعَ مَا خَوَّلْتَنِی وَ تَقْبِضَ عَنِّی أَیْدِیَ الْجَبَابِرَه وَ تَرُدَّنِی إِلَی وَطَنِی وَ تُبَلِّغَنِی نِهَایَه أَمَلِی فِی دُنْیَایَ وَ آخِرَتِی وَ تَجْعَلَ عَاقِبَه أَمْرِی مَحْمُودَه حَسَنَه سَلِیمَه وَ تَجْعَلَنِی رَحِیبَ الصَّدْرِ وَاسِعَ الْحَالِ حَسَنَ الْخُلْقِ بَعِیداً مِنَ الْبُخْلِ وَ الْمَنْعِ وَ النِّفَاقِ وَالْکِذْبِ وَالْبَهْتِ وَ قَوْلِ الزُّورِ وَتُرْسِخَ فِی قَلْبِی مَحَبَّه مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ شِیعَتِهِمْ وَ تَحْرُسَنِی یا رَبِّ فِی نَفْسِی وَ أَهْلِی وَ مَالِی وَ وُلْدِی وَ أَهْلِ حُزَانَتِی وَ إِخْوانِی وَ أَهْلِ مَوَدَّتِی وَ ذُرِّیَّتِی بِرَحْمَتِکَ وَ جُودِکَ اللَّهُمَّ هَذِهِ حَاجَاتِی عِنْدَکَ وَ قَدِ اسْتَکْثَرْتُهَا لِلُؤْمِی وَ شُحِّی وَ هِیَ عِنْدَکَ صَغِیرَه حَقِیرَه وَ عَلَیْکَ سَهْلَه یَسِیرَه فَأَسْأَلُکَ بِجَاهِ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ عِنْدَکَ وَ بِحَقِّهِمْ عَلَیْکَ وَ بِما أَوْجَبْتَ لَهُمْ وَ بِسَائِرِ أَنْبِیَائِکَ وَ رُسُلِکَ وَ أَصْفِیَائِکَ وَ أَوْلِیَائِکَ الْمُخْلَصِینَ مِنْ عِبَادِکَ وَ بِاسْمِکَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَم لَمَّا قَضَیْتَها کُلَّها وَ أَسْعَفْتَنِی بِهَا وَ لَمْ تُخَیِّبْ أَمَلِی وَ رَجَائِی، اللَّهمَّ وَشَفِّعْ صَاحِبَ هَذَا الْقَبْرِ فِیَّ یا سَیِّدِی یا وَلِیَّ اللَّه یا أَمِینَ اللَّه أَسْأَلُکَ أَنْ تَشْفَعَ لِی إِلَی اللَّه عَزَّ وَ جَلَّ فِی هَذِهِ الْحَاجَاتِ کُلِّهَا بِحَقِّ آبَائِکَ الطَّاهِرِینَ وَ بِحَقِّ أَوْلادِکَ الْمُنْتَجَبِینَ فَإِنَّ لَکَ عِنْدَ اللَّه تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ الْمَنْزِلَه الشَّرِیفَه وَ الْمَرْتَبَه الْجَلِیلَه وَ الْجَاهَ الْعَرِیضَ اللَّهمَّ لَوْ عَرَفْتُ مَنْ هُوَ أَوْجَهُ عِنْدَکَ مِنْ هَذَا الْإمامِ وَ مِنْ آبَائِهِ وَ أَبْنَائِهِ الطَّاهِرِینَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَ الصلاه لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِی وَ قَدَّمْتُهُمْ أَمامَ حَاجَتِی وَ طَلِبَاتِی هَذِهِ

فَاسْمَعْ مِنِّى وَ اسْتَجِبْ لِى وَ افْعَلْ بِى ما أَنْتَ أَهْلُهُ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، اللَّهمَّ وَ ما قَصُرَتْ عَنْهُ مَسْأَلَتِى وَ عَجَزَتْ عَنْهُ قُوَّتِى وَ لَمْ تَبْلُغْهُ فِطْنَتِى مِنْ صَالِحِ دِينِى وَ دُنْيَایَ وَ آخِرَتِى فَامْنُنْ بِهِ عَلَیَّ وَ احْفَظْنِى وَ احْرُسْنِى وَ هَبْ لِى وَ اغْفِرْ لِى وَ مَنْ أَرَادَنِى بِسُوء أَوْ مَكْرُوه مِنْ شَيْطَان مَرِيد أَوْ سُلْطَان عَنِيد أَوْ مُخَالِف فِى دِين أَوْ مُنازِع فِى دُنْيا أَوْ حاسِد عَلَیَّ نِعْمَه أَوْ ظالِم أَوْ بَاغ فَاقْبِضْ عَنِّى يَدَهُ وَ اصْرِفْ عَنِّى كَيْدَهُ وَ اشْغَلْهُ عَنِّى بِنَفْسِهِ وَ اكْفِنِى شَرَّهُ وَ شَرَّ أَتْباعِهِ وَ شَيَاطِينِهِ وَ أَجِرْنِى مِنْ كُلِّ مَا يَضُرُّنِى وَ يُجْحِفُ بِى وَ أَعْطِنِى جَمِيعَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مِمَّا أَعْلَمُ وَ مِمَّا لا أَعْلَمُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ اغْفِرْ لِى وَ لِوالِدَیَّ وَ لِاِخْوانِى وَ أَخَواتِى وَ أَعْمامِى وَ عَمَّاتِى وَ أَخْوالِى وَ خَالاتِى وَ أَجْدَادِى وَ جَدَّاتِى وَ أَوْلادِهِمْ وَ ذَرَارِيهِمْ وَ أَزْوَاجِى وَ ذُرِّيَّاتِى وَ أَقْرِبَائِى وَ أَصْدِقَائِى وَ جِيرَانِى وَ إِخْوانِى فِيكَ مِنْ أَهْلِ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ وَ لِجَمِيعِ أَهْلِ مَوَدَّتِى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ، اَلْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْواتِ وَ لِجَمِيعِ مَنْ عَلَّمَنِى خَيْراً أَوْ تَعَلَّمَ مِنِّى عِلْماً، اللَّهُمَّ أَشْرِكْهُمْ فِى صَالِحِ دُعَائِى وَ زِيَارَتِى لِمَشْهَدِ حُجَّتِكَ وَ وَلِيِّكَ وَ أَشْرِكْنِى فِى صَالِحِ أَدْعِيَتِهِمْ بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ بَلِّغْ وَلِيَّكَ مِنْهُمُ السَّلامَ وَ السَّلامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَه اللَّه وَ بَرَكَاتُهُ يا سَيِّدِى وَ مَوْلایَ يَا فُلانَ بْنَ فُلان
بجای «فلان بن فلان» نام امامی را که زیارت می کند و نام پدر آن بزرگوار را بگوید:

صَلَّى اللَّه عَلَيْكَ وَ عَلى رُوحِكَ وَ بَدَنِكَ أَنْتَ وَسِيلَتِى

إِلَى اللَّهِ وَ ذَرِيعَتِى إِلَيْهِ وَ لِى حَقُّ مُوالاتِى وَ تَأْمِيلِى فَكُنْ شَفِيعِى إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِى الْوُقُوفِ عَلَى قِصَّتِى هذِهِ وَ صَرْفِى عَنْ مَوْقِفِى هَذَا بِالنُّجْحِ بِما سَأَلْتُهُ كُلِّهِ بِرَحْمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِى عَقْلاً كَامِلاً وَ لُبّاً رَاجِحاً وَ عِزّاً بَاقِياً وَ قَلْباً زَكِيّاً وَ عَمَلاً كَثِيراً وَ أَدَباً بَارِعاً وَ اجْعَلْ ذَلِكَ كُلَّهُ لِى وَ لا تَجْعَلْهُ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

دعا برای حضرت حجه بن الحسن عجل الله فرجه الشریف

هرگاه بخواهی برای خویش یا دیگران دست به دعا برداری بهتر آن است که نخست به نیّت دعا برای حضرت ولی عصر (عجل اللّه فرجه الشریف) این دعا را بخوانی:

«اَللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّه بْنِ الْحَسَنِ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَعَلی آبائِهِ، فِی هذِهِ السّاعَه وَفِی کُلِّ ساعَه، وَلِیّاًوَحافِظاًوَقائِداً وَناصِراً وَدَلِیلاً وَعَیْناً، حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً، وَتُمَتِّعَهُ فِیها طَوِیلاً».

دعای عهد

از حضرت صادق(علیه السلام) روایت است که هر کس چهل بامداد این دعا را بخواند از یاوران قائم ما باشد و چنانچه پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خداوند او را زنده سازد تا در خدمت آن حضرت باشد و خداوند به هر کلمه این دعا هزار حسنه به او کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند.

«اَللّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِیمِ، وَرَبَّ الْکُرْسِیِّ الرَّفِیعِ، وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، وَمُنْزِلَ التَّوْراه وَالْاِنْجِیلِ وَالزَّبُورِ، وَرَبَّ الظِّلِّ

وَالْحَرُورِ، وَمُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِیمِ، وَرَبَّ الْمَلائِکَه الْمُقَرَّبِینَ وَالْأَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ، وَبِنُور وَجْهِکَ الْمُنِیرِ وَمُلْکِکَ الْقَدِیمِ، یا حَیُّ یا قَیُّومُ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی أَشْرَقَتْ بِهِ السَّماواتُ وَالْأَرَضُونَ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی یَصْلَحُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ، یا حَیُّ قَبْلَ کُلِّ حَیّ، وَیا حَیُّ بَعْدَ کُلِّ حَیّ، وَیا حَیُّ حِینَ لا حَیَّ، یا مُحْیِیَ الْمَوْتی وَمُمِیتَ الْأَحْیاءِ، یا حَیُّ لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلانَاالْإِمامَ الْهادِیَ الْمَهْدِیَّ الْقائِمَ بِأَمْرِکَ، صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ وَعَلی آبائِهِ الطّاهِرِینَ، عَنْ جَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ فِی مَشارِقِ الْأَرْضِ وَمَغارِبِها، سَهْلِها وَجَبَلِها وَبَرِّها وَبَحْرِها، وَعَنِّی وَ عَنْ والِدَیَّ مِنَ الصَّلَواتِ زِنَه عَرْشِ اللهِ وَمِدادَ کَلِماتِهِ وَما أَحْصاهُ عِلْمُهُ وَأَحاطَ بِهِ کِتابُهُ. اَللّهُمَّ إِنِّی أُجَدِّدُ لَهُ فِی صَبِیحَه یَوْمِی هذا وَما عِشْتُ مِنْ أَیّامِی عَهْداً وَعَقْداً وَبَیْعَه لَهُ فِی عُنُقِی، لا أَحُولُ عَنْها وَلا

أَزُولُ أَبَداً. اَللّهُمَّ اجْعَلْنِى مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ، وَالذّابِّينَ عَنْهُ، وَالْمُسارِعِينَ إلَيْهِ فِى قَضاءِ حَوائِجِهِ، وَالْمُمْتَثِلِينَ لِاَوامِرِهِ، وَالْمُحامِينَ عَنْهُ، وَالسّابِقِينَ إلى إرادَتِهِ، وَالْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. اَللّهُمَّ إنْ حالَ بَيْنِى وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِى جَعَلْتَهُ عَلى عِبادِكَ حَتْماً مَقْضِيّاً، فَأَخْرِجْنِى مِنْ قَبْرِى، مُؤْتَزِراً كَفَنِى، شاهِراً سَيْفِى، مُجَرَّداً قَناتِى، مُلَبِّياً دَعْوَه الدّاعِى فِى الْحاضِرِ وَالْبادِى. اَللّهُمَّ أَرِنِى الطَّلْعَه الرَّشِيدَهَ، والْغُرَّه الْحَمِيدَهَ، وَاكْحِلْ ناظِرِى بِنَظْرَه مِنِّى إلَيْهِ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَأَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَاسْلُكْ بِى مَحَجَّتَهُ، وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَاشْدُدْ اَزْرَهُ، وَاعْمُرِ اللّهُمَّ بِهِ بِلادَكَ، وَأَحْيِ بِهِ عِبادَكَ، فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ: " ظَهَرَ الْفَسادُ فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ اَيْدِى النّاسِ "، فَأَظْهِرِ اللّهُمَّ لَنا وَلِيَّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمّى بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتّى لا يَظْفَرَ بِشَىْءٍ مِنَ الْباطِلِ إلاّ مَزَّقَهُ، ويُحِقَّ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ، وَاجْعَلْهُ اللّهُمَّ مَفْزَعاً لِمَظْلُومِ عِبادِكَ، وَناصِراً لِمَنْ لا يَجِدُ لَهُ ناصِراً غَيْرَكَ، وَمُجَدِّداً لِما عُطِّلَ مِنْ أَحْكامِ كِتابِكَ، وَمُشَيِّداً لِما وَرَدَ مِنْ أَعْلامِ دِينِكَ وَسُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاجْعَلْهُ اللّهُمَّ مِمَّن حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ. اَللّهُمَّ وَسُرَّ نَبِيَّكَ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلى دَعْوَتِهِ، وَارْحَم اسْتِكانَتَنا بَعْدَهُ، اَللّهُمَّ اكْشِفْ هذِهِ الْغُمَّه عَنْ هذِهِ الاُْمَّه بِحُضُورِهِ، وَعَجِّلْ لَنا ظُهُورَهُ، إنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداًوَنَراهُ قَرِيباً، بِرَحْمَتِكَ ياأَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

پس سه بار دست بر ران راست خود می زنی و هر بار می گویی:

«اَلْعَجَلَ، اَلْعَجَلَ يا مَوْلاىَ يا صاحِبَ الزَّمانِ».

نماز شب

روایات وارده از سوی پیشوایان معصوم در فضیلت نماز شب فراوان است که به ذکر برخی از آنها می پردازیم:

امام صادق(علیه السلام) از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) روایت کرده است که آن حضرت به وصیّش حضرت علی بن ابی طالب(علیه السلام) فرمود: یا علی ترا

به چند چیز سفارش می کنم به خاطر بسپار... و بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز شب، (کافی، ج۸، ص۷۹) و از انس نقل شده است که گوید: از پیامبر شنیدم که می فرمود: دو رکعت نماز در دل شب بهتر است از دنیا و آنچه که در اوست. (بحار، ج۸۷، ص۱۴۸)

کیفیت نماز شب

نماز شب یازده رکعت است، و می توان در هر رکعت به حمد تنها اکتفا کرد، هشت رکعت آن را به نیت نماز شب باید خواند و بعد از هر دو رکعت سلام گفت، سپس دو رکعت به نیت نماز شَفْع و یک رکعت به نیت نماز وِتْر و بهتر است که نمازگزار در قنوت نماز وتر هفتاد مرتبه «أَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبّی وَاَتُوبُ إِلَیْهِ» و سپس هفت بار: «هـذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ» و بعد سیصد مرتبه «اَلْعَفْو» بگوید و آنگاه برای چهل نفر از مؤمنان دعا کند و بعد برای خویش دعا نماید و چون از قنوت فارغ شد رکوع و سجود گزارد و نماز را تمام نماید و پس از نماز، تسبیح حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) را انجام دهد و بعد هر چه می خواهد دعا کند.

نماز حضرت فاطمه (علیها السلام)

روایت شده که حضرت فاطمه(علیها السلام) دو رکعت نماز می گزارد که جبرئیل(علیه السلام) تعلیم او کرده بود، در رکعت اوّل بعد از حمد صد مرتبه سوره قَدْر و در رکعت دوّم بعد از حمد صد مرتبه سوره توحید و چون سلام می گفت این دعا را می خواند:

«سُبْحانَ ذِی الْعِزِّ الشّامِخِ الْمُنِیفِ، سُبْحانَ ذِی الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظِیمِ، سُبْحانَ ذِی الْمُلْکِ الْفاخِرِ الْقَدِیم، سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ الْبَهْجَه وَالْجَمالَ، سُبْحانَ مَنْ تَرَدّی بِالنُّورِ وَالْوَقارِ، سُبْحانَ مَنْ یَری اَثَرَ النَّمْلِ فِی الصَّفا، سُبْحانَ مَنْ یَری وَقْعَ الطَّیْرِ فِی الْهَواءِ، سُبْحانَ مَنْ هُوَ هکَذا لا هکَذا غَیْرُهُ».

شیخ در مصباح المتهجدین فرموده: سزاوار است کسی که این نماز را بجا می آورد چون از تسبیح فارغ شود زانوها و ذراعها را برهنه نماید و بچسباند همه مواضِع سجود خود

را بزمین بدون حاجز و حایلی و حاجت خود را از خدا بخواهد و دعا کند آنچه می خواهد و در همان حال سجده بگوید:

«یا مَنْ لَیْسَ غَیْرَهُ رَبٌّ یُدْعی، یا مَنْ لَیْسَ فَوْقَهُ إِلهٌ یُخْشی، یا مَنْ لَیْسَ دُونَهُ مَلِکٌ یُتَّقی، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ وَزِیرٌ یُؤْتی، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ حاجِبٌ یُرْشی، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ بَوّابٌ یُغْشی، یا مَنْ لا یَزْدادُ عَلی کَثْرَه السُّؤالِ إِلاّ کَرَماً وَ جُوداً وَعَلی کَثْرَه الذُّنُوبِ إِلاّ عَفْواً وَصَفْحاً، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَافْعَلْ بی کَذا وَکَذا».و بجای کلمه «کذا و کذا» حاجات خود را از خدا بخواهد.

نماز دیگر از حضرت فاطمه(علیها السلام)

شیخ طوسی و سیّد بن طاوس روایت کرده اند از صفوان که محمّد بن علیّ حلبی روز جمعه خدمت حضرت صادق(علیه السلام) شرفیاب شد و عرض کرد: می خواهم مرا عملی تعلیم فرمائی که در این روز بهترین اعمال باشد.

حضرت فرمود: من کسی را بهتر از حضرت فاطمه(علیها السلام)، نزد پیامبر سراغ ندارم و چیزی را بهتر از آنچه حضرت به او آموخت نشان ندارم.

سپس فرمود: هر کس در روز جمعه غسل کند و چهار رکعت نماز گزارد بدو سلام و بخواند در رکعت اوّل بعد از حمد پنجاه مرتبه توحید، در رکعت دوّم بعد از حمد پنجاه مرتبه " وَالْعادِیاتِ " در رکعت سوّم بعد از حمد پنجاه مرتبه " إِذا زُلْزِلَتْ " و در رکعت چهارم بعد از حمد پنجاه مرتبه (إِذا جآءَ نَصْرُ اللهِ " چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند: «إِلهِی وَسَیِّدِی مَنْ تَهَیَّأَ أَوْ تَعَبَّأَ أَوْ اَعَدَّ اَوِ اسْتَعَدَّ لِوِفادَه مَخْلُوق رَجاءَ رِفْدِهِ وَفَوائِدِهِ ونائِلِهِ وَفَواضِلِهِ وَجَوائِزِهِ، فَإِلَیْکَ یا إِلهِی کانَتْ

تَهْيِئَتِى وَتَعْبِئَتِى وَإِعْدادِى وَاسْتِعْدادِى، رَجاءَ فَوائِدِكَ وَمَعْرُوفِكَ وَنائِلِكَ وَجَوائِزِكَ، فَلاتُخَيِّبْنِى مِنْ ذلِكَ، يا مَنْ لا تَخِيبُ عَلَيْهِ مَسْأَلَه السّائِلِ، وَلا تَنْقُصُهُ عَطِيَّه نائِل، فَإِنِّى لَمْ آتِکَ بِعَمَل صالِح قَدَّمْتُهُ، وَلا شَفاعَه مَخْلُوق رَجَوْتُهُ أَتَقَرَّبُ إِلَيْکَ بِشَفاعَتِهِ، إِلاّ مُحَمَّداً وَأَهْلَ بَيْتِهِ صَلَواتُکَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، أَتَيْتُکَ أَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِکَ الَّذِى عُدْتَ بِهِ عَلَى الْخاطِئِينَ عِنْدَ عُکُوفِهِمْ عَلَى الْمَحارِمِ، فَلَمْ يَمْنَعْکَ طُولُ عُکُوفِهِمْ عَلَى الْمَحارِمِ أَنْ جُدْتَ عَلَيْهِمْ بِالْمَغْفِرَه، وَأَنْتَ سَيِّدِى الْعَوّادُ بِالنَّعْماءِ، وَأَنَا الْعَوّادُ بِالْخَطاءِ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّد وَآلِهِ الطّاهِرِينَ أَنْ تَغْفِرَ لِى ذَنْبِیَ الْعَظِيمَ، فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الْعَظِيمَ إِلاَّ الْعَظِيمُ، ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ ياعَظِيمُ».

نماز حضرت صاحب الزّمان(عليه السلام)

نماز حضرت صاحب الزَّمان عَجَّلَ اللهُ تَعالى فَرَجَهُ دو ركعت است مى خوانى در هر ركعت سوره حَمْد را و چون به " إِيّاکَ نَعْبُدُ وَإِيّاکَ نَسْتَعِينُ " رسيدى آن را صد مرتبه تكرار مى كنى و سپس بقيه سوره را مى خوانى و بعد " قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ " را يكبار مى خوانى و چون از نماز فارغ شدى اين دعا را مى خوانى:

«اَللّهُمَّ عَظُمَ الْبَلاءُ، وَبَرِحَ الْخَفاءُ، وَانْکَشَفَ الْغِطاءُ، وَضاقَتِ الأَرْضُ بِما وَسِعَتِ السَّماءُ، وَإِلَيْکَ يا رَبِّ الْمُشْتَکى، وَعَلَيْکَ الْمُعَوَّلُ فِى الشِّدَه وَالرَّخاءِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَلَّذِينَ أَمَرْتَنا بِطاعَتِهِمْ، وَعَجِّلِ اللّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقائِمِهِمْ، وَاَظْهِرْ إِعْزازَهُ، يا مُحَمَّدُ يا عَلِيُّ يا عَلِيُّ يا مُحَمَّدُ، اِکْفِيانِى فَإِنَّکُما کافِيایَ، يا مُحَمَّدُ يا عَلِيُّ يا عَلِيُّ يا مُحَمَّدُ، اُنْصُرانِى فَإِنَّکُما ناصِرایَ، يا مُحَمَّدُ يا عَلِيُّ يا عَلِيُّ يا مُحَمَّدُ، اِحْفَظانِى فَإِنَّکُما حافِظایَ، يا مَوْلایَ يا صاحِبَ الزَّمانِ، يا مَوْلایَ يا صاحِبَ الزَّمانِ، يا مَوْلایَ يا صاحِبَ الزَّمانِ، اَلْغَوثَ الْغَوثَ الْغَوْثَ، أَدْرِکْنِى أَدْرِکْنِى أَدْرِکْنِى، اَلأَمانَ الأَمانَ الأَمانَ».

نماز حاجت

نماز حاجت به صورت هاى مختلفى روايت شده است و از جمله آنها نمازى است كه مرحوم كلينى(رحمه الله) در كتاب كافى به سند معتبر از عبدالرحيم قصير روايت كرده است كه مى گويد: حضرت صادق(عليه السلام) به من فرمود: چون مشكلى به تو روى آورد، پناه بياور به رسول خدا(صلى الله عليه وآله) و سپس دو ركعت نماز بگزار و آن را به آن حضرت هديه كن، و چون سلام گفتى اين دعا را بخوان:

«اَللّهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ وَمِنْکَ السَّلامُ، وَإِلَيْکَ يَرجِعُ السَّلامُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّد مِنِّى السَّلامُ، وَ أَرْواحَ الأَئِمَّه

الصادِقِینَ سَلامِی، وَارْدُدْ عَلَیَّ مِنْهُمُ السَّلامُ، وَالسَّلامُ عَلَیْهِمْ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ. اَللّهُمَّ إنَّ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّه مِنّی إلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْه وِ آله و سَلَّمَ فَأَثِبْنِی عَلَیْهِما ما أَمَّلْتُ وَرَجَوْتُ فِیکَ وَفِی رَسُولِکَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ». سپس سجده کن و چهل مرتبه بگو:

«یا حَیُّ یا قَیُّومُ، یا حَیُّ لایَمُوتُ، یا حَیُّ لاإلهَ إلاَّ أَنْتَ، یا ذَا الْجَلالِ وَالإکْرامِ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

آنگاه گونه راست را بر زمین گذار و همین دعا را که در سجده گفتی چهل بار بگو بعد گونه چپ را به زمین بگذار و همین دعا را چهل بار تکرار کن، پس سر از سجده بردار و دست راست را بلند کن و چهل مرتبه آن را بخوان، بعد دست ها را روی گردن خود بگذار و با انگشت سبّابه اشاره کن و چهل مرتبه آن دعا را بگو، سپس محاسن خود را به دست چپ بگیر و شروع به گریه نما و چنانچه نتوانستی گریه کنی حالت گریه و زاری بخود بگیر و بگو:

«یا مُحَمَّدُ یا رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) أَشْکُو إلَی اللهِ وَإلَیکَ حاجَتِی، وإلی أَهْلِ بَیْتِکَ الرّاشِدِینَ حاجَتِی، وَبِکُمْ أَتَوَجَّهُ إلَی اللهِ فِی حاجَتِی».

سپس سجده کن و در همان حال به اندازه یک نفس بگو: «یا اَللّهُ یا اَللّهُ»، بعد صلوات فرست وحاجتت را از خدا بخواه.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: کسی که این عمل را به جا آورد، من از سوی خدای عزّوجل ضمانت می کنم که از جای خود برنخیزد جز آنکه حاجت او برآورده گردد.

نماز جعفر طیّار

نماز جعفر طیّار(علیه السلام) با فضیلت وسند بسیار معتبر وارد شده، که مهمترین فضیلت آن، بخشیده شدن گناهان کبیره است،

و افضـل اوقـات آن پيش از ظهر روز جمعه است، وچگونگى آن چهار ركعت است؛ دو نماز دو ركعتى، در هر ركعت پس از حمد و سوره، قبل از آن كه ركوع كند، پانزده مرتبه بگويد:

«سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ»، و در ركوع پس از ذكر ركوع ده مرتبه آن را بگويد، و پس از ركوع در حال قيام ده مرتبه، و در سجده بعد از ذكر سجده ده مرتبه، و در جلوس بين دو سجده ده مرتبه، و در سجده دوم ده مرتبه، و پس از سجـده دوم ده مرتبه بگويـد، و در هر چهار ركعت به همين كيفيّت عمل كند، كه مجموع آن سـيصد تسبيح مى شود، و سوره مخصوصـى در اين نماز معيّن نشـده، ولى افضل است كه در ركعت اوّل پس از حمد، سوره «إِذا زُلْزِلَت» و در ركعت دوّم بعد از حمد، سوره «وَالْعادِيات» و در ركعت سوّم «إِذا جاءَ نَصْرُ اللّه» و در ركعت چهارم «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» را بخواند. و نيز مستحب است در سجده دوم از ركعت چهارم پس از اتمامِ تسبيحات بگويد:

«سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقارَ، سُبْحانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ، سُبْحانَ مَنْ لا يَنْبَغِى التَّسْبِيحُ إِلاّ لَهُ، سُبْحانَ مَنْ أَحْصى كُلَّ شَىْء عِلْمُهُ، سُبْحانَ ذِى الْمَنِّ وَالنِّعَم، سُبْحانَ ذِى الْقُدْرَه وَالْكَرَم. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَمُنْتَهَى الرَّحْمَه مِن كِتابِكَ، وَاسْمِكَ الأَعْظَمِ، وَكَلِماتِكَ التّامَّه الَّتِى تَمَّتْ صِدْقاً وَعَدْلاً، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَافْعَلْ بِى كَذا وَكَذا».

و به جاى «وَافْعَلْ بِى كَذا وَكَذا» حاجت خود را از خدا بخواهد كه برآورده مى شود إن شاء اللّه

تعالی و مستحبّ است پس از اتمام چهار رکعت نماز دست ها را به دعا بردارد و بگوید:

«یا رَبّ یا رَبّ» به قدر یک نفس و نیز کلمه «یا رَبّاهُ یا رَبّاهُ» را تکرار کند به قدر یک نفس، و «رَبِّ رَبِّ» به اندازه یک نفس، و «یـا اَللهُ یـا اَللهُ» به قدر یک نفس، و «یا حَیُّ یا حَیُّ» به اندازه یک نفس، و «یا رَحِیمُ یا رَحِیمُ» به اندازه یک نفس، و بعد «یا رَحْمانُ یا رَحْمانُ» هفت مرتبه، و «یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ» هفت مرتبه، بگوید و آنگاه این دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَفْتَتِحُ الْقَوْلَ بِحَمْدِکَ، وَأَنْطِقُ بِالثَّناءِ عَلَیْکَ، وَاُمَجِّدُکَ وَلا غایَه لِمَدْحِکَ، وَاُثْنِی عَلَیْکَ، وَمَنْ یَبْلُغُ غایَه ثَنائِکَ، وَأَمَدَ مَجْدِکَ وَأَنّی لِخَلِیقَتِکَ کُنْهُ مَعْرِفَه مَجْدِکَ؟ وَأَیَّ زَمَن لَمْ تَکُنْ مَمْدُوحاً بِفَضْلِکَ، مَوْصُوفاً بِمَجْدِکَ، عَوّاداً عَلَی الْمُذْنِبِینَ بِحِلْمِکَ تَخَلَّفَ سُکّانُ أَرْضِکَ عَنْ طاعَتِکَ، فَکُنْتَ عَلَیْهِمْ عَطُوفاً بِجُودِکَ، جَواداً بِفَضْلِکَ، عَوّاداً بِکَرَمِکَ، یا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ الْمَنّانُ ذُوالْجَلالِ وَالْإِکْرامِ».

اعمال دهه اوّل ذی حجّه

ذی حجّه از ماه های شریف است، و از این رو چون این ماه داخل می شد صُلَحای صحابه و تابعین در عبادت و نماز و نیایش نهایت سعی و اهتمام را داشتند. و ایّام دهه اوّل آن «ایّام معلومات» است که در قرآن کریم ذکر شده است، و در نهایتِ فضیلت و برکت است. از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روایت شده: که عمل خیر و عبادت در هیچ ایّامی نزد حقّ تعالی از این دهه محبوبتر نمی باشد، و از برای این دهه اعمالی است:

اوّل: روزه گرفتن نُه روز اوّل این دهه که ثواب روزه تمام عُمر را دارد.

دوّم: خواندن دو رکعت

نماز بین مغرب و عشاء در تمام شب های این دهه، در هر رکعت بعد از حمد یک مرتبه توحید، و آیه " وَواعَدْنا مُوسی ثَلثِینَ لَیْلَه وَ أَتْمَمْناها بِعَشْر فَتَمَّ مِیقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیلَه وَقالَ مُوسی لاَِخِیهِ هرُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ " را بخواند تا با ثواب حاجیان شریک شود.

سوّم: از روز اوّل تا عصر روز عَرَفه بعد از نماز صبح و پیش از مغرب این دعا را، که شیخ و سیّد از حضرت صادق(علیه السلام) روایت کرده اند بخواند:

«اَللّهُمَّ هذِهِ الاَْیّامُ الَّتِی فَضَّلْتَها عَلی غَیْرِها مِنَ الاَْیّامِ وَشَرَّفْتَها، وَقَدْ بَلَّغْتَنِیها بِمَنِّکَ وَرَحْمَتِکَ، فَأَنْزِلْ عَلَیْنا مِنْ بَرَکاتِکَ، وَأَوْسِعْ عَلَیْنا فِیها مِنْ نَعْمائِکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَهْدِیَنا فِیها لِسَبِیلِ الْهُدی وَالْعَفافِ وَالْغِنی، وَالْعَمَلِ فِیها بِما تُحِبُّ وتَرْضی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ یا مَوْضِعَ کُلِّ شَکْوی، وَیا سامِعَ کُلِّ نَجْوی، وَیا شاهِدَکُلِّ مَلاَء، وَیاعالِمَ کُلِّ خَفِیَّه، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَکْشِفَ عَنّا فِیهَا الْبَلاءَ، وَتَسْتَجِیبَ لَنا فِیهَا الدُّعاءَ، وَتُقَوِّیَنا فِیها وَتُعِینَنا، وَتُوَفِّقَنا فِیها لِما تُحِبُّ رَبَّنا وَتَرْضی، وَعَلی مَا افْتَرَضْتَ عَلَیْنا مِنْ طاعَتِکَ وَطاعَه رَسُولِکَ وَأَهْلِ وِلایَتِکَ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَهَبَ لَنا فِیهَا الرِّضا، إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ، وَلا تَحْرِمْنا خَیْرَ ما تُنْزِلُ فِیها مِنَ السَّماءِ، وَطَهِّرْنا مِنَ الذُّنُوبِ یا عَلاّمَ الْغُیُوبِ، وَأَوْجِبْ لَنا فِیها دارَ الْخُلُودِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَلا تَتْرُکْ لَنا فِیها ذَنْباً إِلاّغَفَرْتَهُ، وَلا هَمّاً إِلاّفَرَّجْتَهُ، وَلا دَیْناً إِلاّ قَضَیْتَهُ، وَلا غائِباً إِلاّ أَدَّیْتَهُ، وَلا حاجَه مِنْ حَوائِجِ الدُّنْیا وَالاْخِرَه إِلاّ سَهَّلْتَها وَیَسَّرْتَها، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء

قَديرٌ. اَللّهُمَّ يا عالِمَ الْخَفِيّاتِ، يا راحِمَ الْعَبَراتِ، يا مُجيبَ الدَّعَواتِ، يا رَبَّ الْاَرَضينَ وَالسَّماواتِ، يا مَنْ لا تَتَشابَهُ عَلَيْهِ الْاَصْواتُ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاجْعَلْنا فيها مِنْ عُتَقائِكَ وَطُلَقائِكَ مِنَ النّارِ، وَالْفائِزينَ بِجَنَّتِكَ، النّاجينَ بِرَحْمَتِكَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ، وَصَلَّى اللهُ عَلى سَيِّدِنا مُحَمَّدوَ آلِهِ أَجْمَعينَ، وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ تَسْليماً».

چهارم: در هر روز از دهه بخواند پنج دعایی را که حضرت جبرئیل از سوی خداوند برای حضرت عیسی هدیه آورده که در این دهه بخواند، و آن پنج دعا این است:

(۱) «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْء قَديرٌ». (۲) «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، أَحَداً صَمَداً لَمْ يَتَّخِذْ صاحِبَه وَلا وَلَداً». (۳) «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، أَحَداًصَمَداً لَم يَلِدْ وَلَم يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ». (۴) «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيي وَيُميتُ، وَهُوَ حَيٌّ لا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْء قَديرٌ». (۵) «حَسْبِيَ اللهُ وكَفى، سَمِعَ اللهُ لِمَنْ دَعا، لَيْسَ وَراءَ اللهِ مُنْتَهى، أَشْهَدُ لِلّهِ بِما دَعا، وَأَنَّهُ بَرىءٌ مِمَّنْ تَبَرَّءَ، وَأَنَّ لِلّهِ الْاخِرَه وَالْاُولى».

حضرت عیسی(علیه السلام) ثواب بسیاری برای خواندن هر کدام از این پنج دعا را صد بار، نقل کرده است.

پنجم: بخواند در هر روزِ این دهه این تهلیلات را که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است با ثواب بسیار، و اگر روزی ده مرتبه بخواند بهتر است.

«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ اللَّيالِي وَالدُّهُورِ، لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ أَمْواجِ الْبُحُورِ، لا إِلهَ إِلاَّ

اللهُ وَرَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِمّـا يَجْمَعُونَ، لاـ إلهَ إلاّـ اللهُ عَـدَدَ الشَّوْكِ وَالشَّجَرِ، لاـ إلهَ إلاّـ اللهُ عَـدَدَ الشَّعْرِ وَالْوَبَرِ، لاـ إلهَ إلّا اللهُ عَـدَدَ الْحَجَرِ وَالْمَـدَرِ، لا إلهَ إلّا اللهُ عَـدَدَ لَمْـحِ الْعُيُونِ، لا إلهَ إلّا اللهُ " فِى اللَّيْلِ إذاعَسْـعَسَ "، وَفِى " الصُّبْحِ إذا تَنَفَّسَ "، لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ الرِّياحِ فِى البَرارِى وَالصُّخُورِ، لا إلهَ إلّا اللهُ مِنَ الْيَوْمِ إلى يَوْمِ " يُنْفَخُ فِى الصُّورِ "».

روز اوّل ذی حجّه: روز بسیار مبارکی است، و در آن چند عمل وارد است:

اوّل: روزه که ثواب روزه هشتاد ماه را دارد.

دوّم: خواندن نماز حضرت فاطمه(علیها السلام)، و طبق روایتی که شیخ نقل کرده، چهار رکعت است؛ دو نماز دو رکعتی، مثل نماز امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در هر رکعت حمد یک مرتبه، و توحید پنجاه مرتبه، وبعد از نماز، تسبیح حضرت را بخواند، و بگوید:

«سُبْحانَ ذِى الْعِزِّ الشّامِخِ الْمُنِيفِ، سُبْحانَ ذِى الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظِيمِ، سُبْحانَ ذِى الْمُلْكِ الْفاخِرِ الْقَدِيمِ، سُبْحانَ مَنْ يَرى اَثَرَ النَّمْلَه فِى الصَّفا، سُبْحانَ مَنْ يَرى وَقْعَ الطَّيْرِ فِى الْهَواءِ، سُبْحانَ مَنْ هُوَ هكَذا وَلا هكَذا غَيْرُهُ».

سوّم: نیم ساعت پیش از اذان ظهر، دو رکعت نماز گزارد، در هر رکعت حمد یک مرتبه، و بعد هر کدام از توحید و آیه الکرسی و سوره قدر، را ده مرتبه بخواند.

چهارم: هر کس از ظالمی بترسد در این روز بگوید: «حَسْبِى حَسْبِى حَسْبِى مِنْ سُؤالِى عِلْمُكَ بِحالِى».

و بدان که در این روز حضرت ابراهیم خلیل(علیه السلام) متولّد شده، و به روایت شیخین تزویج حضرت فاطمه با امیر المؤمنین(علیهما السلام) در این روز می باشد.

روز هفتم: سال صد و چهارده هجری قمری، شهادت حضرت

امام محمّد باقر(علیه السلام) در مدینه واقع شده، که روز حُزن شیعه است.

روز هشتم: روز ترْوِیَه است، وروزه اش فضیلت دارد، و روایت شده که کفّاره شصت سال گناه است، و شیخ شهید غسل این روز را مستحب دانسته است.

شب نهم: شب عرفه، که از لیالی متبرّکه و شب مناجات با قاضی الحاجات است، و توبه در آن شب مقبول، و دعا در آن مستجاب است، و کسی که آن شب را به عبادت به سر آورد اجر صد و هفتاد سال عبادت دارد، و از برای آن شب چند عمل است که در بخش اوّل فصل سوّم ذکر می شود.

روز نُهم: روز عرفه، و از اعیاد عظیمه است، اگر چه به اسم عید نامیده نشده است، و روزی است که حق تعالی بندگان خویش را به عبادت و اطاعت خود خوانده، و جود و احسان خود را برای ایشان گسترانیده، و شیطان در این روز خوار و حقیر و رانده تر و خشمگین تر از همه اوقات خواهد بود.

برای این روز چند عمل است، که بعضی از آنها در اعمال روز عرفه (ادعیه و زیارات مکه مکرمه) خواهد آمد.

شب دهم: از لیالی متبرّکه و از جمله چهار شبی است که احیای آنها مستحب است، و درهای آسمان در این شب باز است، و سنّت است در آن زیارت امام حسین(علیه السلام) و دعای:

«یا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِیَّهِ، یا باسِطَ الْیَدَیْنِ بِالْعَطِیَّهِ، یا صاحِبَ الْمَواهِبِ السَّنِیَّهِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ خَیْرِ الْوَری سَجِیَّه، وَاغْفِرْ لَنا یا ذَا الْعُلی فِی هذِهِ الْعَشِیَّهِ».

روز دهم: روزعید قربان وبسیار روز شریفی است، وبعضی اعمال آن در (ادعیه و زیارات

مکه مکرمه) خواهد آمد.

اعمال عید غدیر

عیـد غدیر، برای پیروان اهل بیت (علیهم السـلام)، از اهمیّت خاصّـی برخوردار است، چرا که عید آل محمّد (علیهم السـلام) و عیـد عدالت و رهبری است، و نزد ائمّه دارای حرمت و قداست بسـیاری می باشد. در این روز رسول خدا(صـلی الله علیه وآله) در غدیر خم حضرت علی(علیه السلام) را به ولایت و جانشینی خویش منصوب فرمود.

اعمالی که برای این روز مبارک نوشته اند بسیار است، از جمله چند عمل زیر است:

اوّل: روزه، که کفّاره گناهان است و پاداش بسیار دارد.

دوّم: غسل.

سوّم: زیارت حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام)، بخصوص «زیارت امینُ اللّه».

چهارم: دو رکعت نماز و بهتر است در رکعت اوّل بعد از حمد سوره قَدْر و در رکعت دوّم بعد از حمد سوره توحید را بخواند وپس از پایان نماز به سجده رود وصد مرتبه شکر خدا کند (شُکْراً لِلّهِ)، سپس سر از سجده بردارد واین دعا را بخواند:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِأَنَّ لَکَ الْحَمْـدَ وَحْـدَکَ لا شَـرِیکَ لَکَ، وَأَنَّکَ واحِـدٌ أَحَـدٌ صَـمَدٌ، لَمْ تَلِـدْ وَلَمْ تُولَدْ، وَلَمْ یَکُنْ لَکَ کُفُواً أَحَدٌ، وَأَنَّ مَحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ، صَـلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، یا مَنْ هُوَ کُلَّ یَوْم فِی شَأْن، کَما کانَ مِنْ شَأْنِکَ أَنْ تَفَضَّلْتَ عَلَیَّ بِأَنْ جَعَلْتَنِی مِنْ أَهْـلِ إجابَتِـکَ، وَأَهْـلِ دِینِـکَ، وَأَهْـلِ دَعْوَتِـکَ، وَوَفَّقْتَنِی لِـذلِکَ فِی مُبْتَـدَإِ خَلْقِی، تَفَضُّلاً مِنْکَ وَکَرَماً وَجُوداً، ثُمَّ أَرْدَفْتَ الْفَضْـلَ فَضْـلاً وَالْجُودَ جُوداً وَالْکَرَمَ کَرَماً، رَأْفَه مِنْکَ وَرَحْمَهً، إِلی أَنْ جَـدَّدْتَ ذلِکَ الْعَهْـدَ لِی تَجْدِیـداً بَعْـدَ تَجْدِیـدِکَ خَلْقِی، وَکُنْتُ نَسْـیاً مَنْسِـیّاً ناسِـیاً ساهِیاً غافِلاً، فَأَتْمَمْتَ نِعْمَتَکَ بِأَنْ ذَکَّرْتَنِی ذلِکَ، وَمَنَنْتَ بِهِ عَلَیَّ، وَهَدَیْتَنِی لَهُ، فَلْیَکُنْ مِنْ شَأْنِکَ یا إِلهِی وَسَیِّدِی وَمَوْلایَ أَنْ تُتِمَّ لِی ذلِکَ، ولا تَسْلُبْنِیهِ حَتّی

تَتَوَفّانِی عَلی ذلِکَ وَأَنْتَ عَنِّی راض، فَإِنَّکَ أَحَقُّ الْمُنْعِمِینَ أَنْ تُتِمَّ نِعْمَتَکَ عَلَیَّ. اَللّهُمَّ سَمِعْنا وأَطَعْنا وَاَجَبْنا داعِیکَ بِمَنِّکَ، فَلَکَ الْحَمْدُ، " غُفْرانَکَ رَبَّناوَإِلَیْکَ الْمَصِیرُ "، آمَنّا بِاللهِ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَبِرَسُولِهِ مَحَمَّد، وَصَدَّقْنا وَاَجَبْنا داعِیَ اللهِ، وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فِی مُوالاه مَوْلانا وَمَوْلَی المُؤْمِنِینَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب، عَبْدِ اللهِ وَاَخِی رَسُولِهِ، وَالصِّدِّیقِ الاْکْبَرِ وَالْحُجَّه عَلی بَرِیَّتِهِ، اَلْمُؤَیِّدِ بِهِ نَبِیَّهُ وَدِینَهُ الْحَقَّ الْمُبِینَ، عَلَماً لِدِینِ اللهِ، وَخازِناً لِعِلْمِهِ، وَعَیْبَه غَیْبِ اللهِ، وَمَوْضِعَ سِرِّ اللهِ، وَأَمِینَ اللهِ عَلی خَلْقِهِ، وَشاهِدَهُ فِی بَرِیَّتِهِ. اَللّهُمَّ " رَبَّنااِنَّناسَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلاِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فآمَنّا، رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَکَفِّرْ عَنّا سَیِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الاَبْرارِ، رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَلا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَه إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ "، فَاِنّا یارَبَّنا بِمَنِّکَ وَلُطْفِکَ اَجَبْنا داعِیکَ، وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ، وَصَدَّقْناهُ وَصَدَّقْنا مَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ، وَکَفَرْنا بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ، فَوَلِّنا ما تَوَلَّیْنا، وَاحْشُرْنا مَعَ أَئِمَّتِنا، فَاِنّا بِهِمْ مُؤْمِنُونَ مُوقِنُونَ، وَلَهُمْ مُسَلِّمُونَ، آمَنّا بِسِرِّهِمْ وَعَلانِیَتِهِمْ وَشاهِدِهِمْ وَغائِبِهِمْ وَحَیِّهِمْ وَمَیِّتِهِمْ، وَرَضِینا بِهِمْ أَئِمَّه وَقادَه وَسادَهً، وَحَسْبُنا بِهِمْ بَیْنَنا وَبَیْنَ اللهِ دُونَ خَلْقِهِ، لا نَبْتَغِی بِهِمْ بَدَلاً، ولا نَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِمْ وَلِیجَهً، وَبَرِئْنا إِلَی اللهِ مِنْ کُلِّ مَنْ نَصَبَ لَهُمْ حَرْباً مِنَ الْجِنِّ وَالاِنْسِ مِنَ الاَوَّلِینَ وَالاخِرِینَ، وَکَفَرْنا بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَالاَوْثانِ الاَرْبَعَه وَأَشْیاعِهِمْ وَأَتْباعِهِمْ وَکُلِّ مَنْ والاهُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالاِنْسِ، مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ إِلی آخِرِهِ. اَللّهُمَّ إِنّا نُشْهِدُکَ أَنّا نَدِینُ بِما دانَ بِهِ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّد، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ، وَقَوْلُنا ما قالُوا، وَدِینُنا ما دانُوا بِهِ، ما قالُوا بِهِ قُلْنا، وَما دانُوا بِهِ دِنّا، وَما أَنْکَرُوا أَنْکَرْنا، وَمَنْ والَوْا والَیْنا، وَمَنْ عادَوْا عادَیْنا، وَمَنْ لَعَنُوا لَعَنّا، وَمَنْ تَبَرَّءُوا مِنْهُ تَبَرَّأْنا مِنْهُ، وَمَنْ تَرَحَّمُوا

عَلَیْهِ تَرَحَّمْنا عَلَیْهِ، آمَنّا وَسَلَّمْنا وَرَضِینا وَاتَّبَعْنا موالِیَنا، صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ. اَللّهُمَّ فَتَمِّمْ لَنا ذلِکَ وَلا تَسْلُبْناهُ، وَاجْعَلْهُ مُسْتَقِرّاً ثابِتاً عِنْدَنا وَلا تَجْعَلْهُ مُسْتَعاراً، وَأَحْیِنا ما أَحْیَیْتَنا عَلَیْهِ، وَامِتْنا إِذا أَمَتَّنا عَلَیْهِ، آلُ مُحَمَّد أَئِمَّتُنا، فَبِهِمْ نَأْتَمُّ وَإِیّاهُمْ نُوالِی، وَعَدُوَّهُمْ عَدُوَّ اللهِ نُعادِی، فَاجْعَلْنا مَعَهُمْ فِی الدُّنْیا وَالاْخِرَه وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ، فَإِنّا بِذلِکَ راضُونَ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

باز به سجده رود و صد مرتبه «اَلْحَمْدُ للهِ» و صد مرتبه «شُکْراً لِلّهِ» بگوید. و روایت شده که هر کس این عمل را بجا آورد ثواب کسی داشته باشد که در روز عید غدیر نزد حضرت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) حاضر شده باشد، و با آن حضرت بر ولایت بیعت کرده باشد، و بهتر آن است که این نماز را نزدیک زوال گذارد، که حضرت در آن ساعت امیرالمؤمنین(علیه السلام) را در غدیر خم به امامت و خلافت برای مردم نصب فرمود.

پنجم: خواندن دعای ندبه.

ششم: خواندن این دعا، که سید بن طاوس از شیخ مفید نقل کرده است:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّد نَبِیِّکَ، وَعَلِیّ وَلِیِّکَ، وَالشَّأْنِ وَالْقَدْرِ الَّذِی خَصَصْتَهُما بِهِ دُونَ خَلْقِکَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَعَلِیّ، وَأَنْ تَبْدَأَ بِهِما فِی کُلِّ خَیْر عاجِل. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، اَلاْئِمَّه الْقادَهِ، وَالدُّعاه السّادَهِ، وَالنُّجُوم الزّاهِرَهِ، وَالأَعْلام الْباهِرَهِ، وَساسَه الْعِبادِ، وَأَرْکانِ الْبِلادِ، وَالنّاقَه الْمُرْسَلَهِ، وَالسَّفِینَه النّاجِیَه الْجارِیَه فِی اللُّجَجِ الْغامِرَهِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، خُزّانِ عِلْمِکَ، وَأَرْکانِ تَوْحِیدِکَ، وَدَعائِم دِینِکَ، وَمَعادِنِ کَرامَتِکَ، وَصَفْوَتِکَ مِنْ بَرِیَّتِکَ، وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، اَلاْتْقِیاءِ الأَنْقِیاءِ النُّجَباءِ الاْبْرارِ، وَالْبابِ الْمُبْتَلی بِهِ النّاسُ، مَنْ اَتاهُ نَجا، وَمَنْ أَباهُ هَوی. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، أَهْلِ الذِّکْرِ الَّذِینَ أَمَرْتَ بِمَسْأَلَتِهِمْ، وَذَوِی الْقُرْبَی الَّذِینَ

أَمَرْتَ بِمَوَدَّتِهِم، وَفَرَضْتَ حَقَّهُمْ، وَجَعَلْتَ الْجَنَّه مَعادَ مَنِ اقْتَصَّ آثارَهُمْ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، كَما أَمَرُوا بِطاعَتِكَ، وَنَهَوْا عَنْ مَعْصِيَتِكَ، وَدَلُّوا عِبادَكَ عَلى وَحْدانِيَّتِكَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّد نَبِيِّكَ وَنَجِيِّكَ وَصَفْوَتِكَ وَأَمِينِكَ وَرَسُولِكَ إِلى خَلْقِكَ، وَبِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَعْسُوبِ الدِّينِ، وَقائِدِ الغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، الْوَصِيِّ الْوَفِيِّ، وَالصِّدِّيقِ الأَكْبَرِ، وَالْفارُوقِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ، وَالشّاهِدِ لَكَ، وَالدّالِّ عَلَيْكَ، وَالصّادِعِ بِأَمْرِكَ، وَالْمُجاهِدِ فِى سَبِيلِكَ، لَمْ تَأْخُذْهُ فِيكَ لَوْمَه لائِم، أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَجْعَلَنِى فِى هذَا الْيَوْمِ الَّذِى عَقَدْتَ فِيهِ لِوَلِيِّكَ الْعَهْدَ فِى أَعْناقِ خَلْقِكَ، وَأَكْمَلْتَ لَهُمُ الدِّينَ مِنَ الْعارِفِينَ بِحُرْمَتِهِ، وَالْمُقِرِّينَ بِفَضْلِهِ، مِنْ عُتَقائِكَ وَطُلَقائِكَ مِنَ النّارِ، وَلا تُشْمِتْ بِى حاسِدِى النِّعَمِ. اَللّهُمَّ فَكَما جَعَلْتَهُ عِيدَكَ الأَكْبَرَ، وَسَمَّيْتَهُ فِى السَّماءِ يَوْمَ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ، وَفِى الأَرْضِ يَوْمَ الْمِيثاقِ الْمَأْخُوذِ وَالْجَمْعِ الْمَسْؤُولِ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مَحَمَّد، وَأَقْرِرْ بِهِ عُيُونَنا، وَاجْمَعْ بِهِ شَمْلَنا، وَلاتُضِلَّنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا، وَاجْعَلْنا لأَنْعُمِكَ مِنَ الشّاكِرِينَ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى عَرَّفَنا فَضْلَ هذَا الْيَوْمِ، وَبَصَّرَنا حُرْمَتَهُ، وَكَرَّمَنا بِهِ، وَشَرَّفَنا بِمَعْرِفَتِهِ، وَهَدانا بِنُورِهِ، يا رَسُولَ اللهِ، يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْكُما وَعَلى عِتْرَتِكُما وَعَلى مُحِبِّيكُما مِنِّى أَفْضَلُ السَّلامِ ما بَقِىَ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ، وَبِكُما أَتَوَجَّهُ إِلَى اللهِ رَبِّى وَرَبِّكُما فِى نَجاحِ طَلِبَتِى، وَقَضاءِ حَوائِجِى، وتَيْسِيرِ أُمُورِى».

هفتم: آنکه در دیدار با برادران مؤمن، این تهنیت را به یکدیگر بگویند که سپاس نعمت ولایت است:

«اَلْحَمْدُ للهِ الَّذِى جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلايَه أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَالأَئِمَّه عَلَيْهِمُ السَّلامُ».

ونیز بخواند:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى أَكْرَمَنا بِهذَا الْيَوْمِ، وَجَعَلَنا مِنَ الْمُوفِينَ بِعَهْدِهِ إِلَيْنا وَمِيثاقِهِ الَّذِى واثَقَنا بِهِ مِنْ وِلايَه وُلاه أَمْرِهِ، وَالْقُوّامِ بِقِسْطِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْنا مِنَ الْجاحِدِينَ وَالْمُكَذِّبِينَ بِيَوْمِ الدِّينِ».

هشتم آنکه صد مرتبه بگوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى جَعَلَ كَمالَ

دِينِهِ وَتَمامَ نِعْمَتِهِ بِوِلايَه أَمِيرالْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِی طالِب عَلَيْهِ السَّلامُ».

اعمال روز مباهله

طبق یک سنّت دیرین، گاه دو نفر یا دو گروه با هم در مسأله ای اختلاف نظر داشتند و هیچ یک به گفته دیگری قانع نمی شدند، باهم «مباهله» می کردند، و از خداوند می خواستند که طرف باطل را با فرستادن عذابی هلاک کند و طرف حق پیروز شود.

مسیحیان نجران، چون به رسالت پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) ایمان نداشتند، می خواستند که با مباهله، حق آشکار شود. نصارای نجران در تاریخ مقرّر و مکان معیّن با همه زیورها و آرایش ها و تشریفات حاضر شدند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هم همراه با اهل بیت خاصّ خود برای مباهله حاضر شدند.

رسول خدا پیش از آنکه خواست مباهله کند، عبا بر دوش مبارک گرفت و سپس امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) را داخل در زیر عبا نمود، و گفت: پروردگارا! هر پیغمبری را اهل بیتی بوده است که مخصوصترین خلق بوده اند، بار خداوندا! اینها اهل بیت من می باشند، پس از ایشان برطرف کن شکّ و گناه را، و پاک کن ایشان را. پس جبرئیل نازل شد و آیه تطهیر را در شأن ایشان آورد. پس حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) آن چهار بزرگوار را بیرون برد از برای مباهله، چون نگاه نصاری بر ایشان افتاد و حقّانیّت آن حضرت و آثار نزول عذاب را مشاهده کردند، جرأت مباهله ننمودند، و درخواست مصالحه و قبول جزیه نمودند.

در این روز نیز حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) در حال رکوع انگشتری خود را به سائل داد، و آیه " إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ... "

در شأنش نازل شد، وبالجمله این روز، روز شریفی است، ودر آن چند عمل وارد است:

اوّل: غسل، دوّم: روزه، سوّم: دو رکعت نماز، مثل نمازِ روز عید غدیر که از نظر وقت و کیفیّت و ثواب و خواندن آیه الکرسی مثل نماز روز عید غدیر است.

چهارم: خواندن دعای مباهله که شبیه به دعای سحر ماه رمضان است، و شیخ و سیّد هر دو دعای روز مباهله را از حضرت صادق(علیه السلام) چنین نقل کرده اند:

«اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَ لُکَ مِنْ بَهائِکَ بِأَبْهاهُ وکُلُّ بَهائِکَ بَهِیٌّ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِبَهائِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَلالِکَ بِأَجَلِّهِ وَکُلُّ جَلالِکَ جَلِیلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِجَلالِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَمالِکَ بِأَجْمَلِهِ وَکُلُّ جَمالِکَ جَمِیلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِجَمالِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ عَظَمَتِکَ بِأَعْظَمِها وَکُلُّ عَظَمَتِکَ عَظِیمَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِعَظَمَتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ نُورِکَ بِأَنْوَرِهِ وَکُلُّ نُورِکَ نَیِّرٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِنُورِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ رَحْمَتِکَ بِأَوْسَعِها وَکُلُّ رَحْمَتِکَ واسِعَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِرَحْمَتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ کَمالِکَ بِأَکْمَلِهِ وَکُلُّ کَمالِکَ کامِلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِکَمالِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ کَلِماتِکَ بِأَتَمِّها وَکُلُّ کَلِماتِکَ تامَّهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِکَلِماتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ أَسْمائِکَ بِأَکْبَرِها وَکُلُّ أَسْمائِکَ کَبِیرَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِأَسْمائِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ عِزَّتِکَ بِأَعَزِّها وَکُلُّ عِزَّتِکَ عَزِیزَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ

لُکَ بِعِزَّتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ مَشِیَّتِکَ بِأَمْضاها وَکُلُّ مَشِیَّتِکَ ماضِیَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِمَشِیَّتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِقُدْرَتِکَ الَّتِی اسْتَطَلْتَ بِها عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَکُلُّ قُدْرَتِکَ مُسْتَطِیلَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِقُدْرَتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ عِلْمِکَ بِأَنْفَذِهِ وَکُلُّ عِلْمِکَ نافِذٌ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِعِلْمِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ قَوْلِکَ بِأَرْضاهُ وَکُلُّ قَوْلِکَ رَضِیٌّ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِقَوْلِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ مَسائِلِکَ بِأَحَبِّهاإِلَیْکَ وَکُلُّهاإِلَیْکَ حَبِیبَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِمَسائِلِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ شَرَفِکَ بِأَشْرَفِهِ وَکُلُّ شَرَفِکَ شَرِیفٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِشَرَفِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ سُلْطانِکَ بِأَدْوَمِهِ وَکُلُّ سُلْطانِکَ دائِمٌ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِسُلْطانِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ مُلْکِکَ بِأَفْخَرِهِ وَکُلُّ مُلْکِکَ فاخِرٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِمُلْکِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ عَلائِکَ بِأَعْلاهُ وَکُلُّ عَلائِکَ عالٍ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِعَلائِکَ کُلِّهِ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ آیاتِکَ بِأَعْجَبِها وَکُلُّ آیاتِکَ عَجِیبَهٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِآیاتِکَ کُلِّها. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ مَنِّکَ بِأَقْدَمِهِ وَکُلُّ مَنِّکَ قَدِیمٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِمَنِّکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْتَجِبْ لِی کَما وَعَدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِما أَنْتَ فِیهِ مِنَ الشُّئُونِ وَالْجَبَرُوتِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِکُلِّ شَأْنٍ وَکُلِّ جَبَرُوتٍ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ بِما تُجِیبُنِی بِهِ حِینَ أَسْأَلُکَ، یا اَللّهُ یا لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، أَسْأَ لُکَ بِبَهاءِ لا

إلهَ إلاّـ أَنْتَ، يا لا إلهَ إلاّ أَنْتَ، أَسْأَ لُکَ بِجَلالِ لا إلهَ إلاّ أَنْتَ، یا لا إلهَ إلاّ أَنْتَ، أَسْأَ لُکَ بِلا إلهَ إلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ إِنّی أَدْعُوکَ کَما أَمَرْتَنِی، فَاسْـتَجِبْ لِی کَما وَعَـدْتَنِی. اَللّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ مِنْ رِزْقِکَ بِأَعَمِّهِ وَکُلُّ رِزْقِکَ عامٌّ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِرِزْقِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُـکَ مِنْ عَطائِکَ بِأَهْنَئِهِ وَکُلُّ عَطائِکَ هَنِیءٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعَطائِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ خَیْرِکَ بِأَعْجَلِهِ وَکُلُّ خَیْرِکَ عاجِـلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُـکَ بِخَیْرِکَ کُلِّهِ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَ لُکَ مِنْ فَضْـلِکَ بِأَفْضَـلِهِ وَکُلُّ فَضْـلِکَ فاضِلٌ. اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِفَضْـلِکَ کُلِّهِ. اَللّهُـمَّ إِنِّی أَدْعُـوکَ کَمـا أَمَرْتَنِی، فَاسْـتَجِبْ لِی کَمـا وَعَـدْتَنِی. اَللّهُـمَّ صَـلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَابْعَثْنِی عَلَی الْإِیمـانِ بِـکَ وَالتَّصْـدِیقِ بِرَسُولِـکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، وَالْوِلایَه لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب، وَالْبَراءَه مِنْ عَـدُوِّهِ، وَالْإِیتِمامِ بِالْأَئِمَّه مِنْ آلِ مُحَمَّد عَلَیْهِمُ السَّلامُ، فَإِنِّی قَدْ رَضِـیتُ بِذلِکَ یا رَبِّ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ فِی الْأَوَّلِینَ، وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد فِی الْاخِرِینَ، وَصَـلِّ عَلی مُحَمَّد فِی الْمَلَاِ الْأَعْلی، وَصَـلِّ عَلی مُحَمَّد فِی الْمُرْسَـلِینَ. اَللّهُمَّ أَعْـطِ مُحَمَّداً الْوَسِـیلَه وَالشَّرَفَ وَالْفَضِـیلَه وَالـدَّرَجَه الْکَبِیرَهَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَقَنِّعْنِی بِما رَزَقْتَنِی، وَبارِکْ لِی فِیما أَعْطَیْتَنِی، وَاحْفَظْنِی فِی غَیْبَتِی وَفِی کُلِّ غـائِب هُوَ لِی. اَللّهُمَّ صَـلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَابْعَثْنِی عَلَی الْإِیمـانِ بِـکَ وَالتَّصْـدِیقِ بِرَسُولِـکَ. اَللّهُمَّ صَـلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَسْأَلُـکَ خَیْرَ الْخَیْرِ رِضْوانَـکَ وَالْجَنَّهَ، وَأَعُـوذُ بِـکَ مِـنْ شَـرِّ الشَّرِّ سَـخَطِکَ وَالنّـارِ. اَللّهُمَّ صَـلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاحْفَظْنِی مِنْ کُلِّ مُصِـیبَه، وَمِنْ کُلِّ بَلِیَّه، وَمِنْ کُلِّ عُقُوبَه، وَمِنْ کُلِّ فِتْنَه، وَمِنْ کُلِّ بَلاء، وَمِنْ کُلِّ شَرّ، وَمِنْ کُلِّ مَکْرُوه، وَمِنْ کُلِّ مُصِیبَه، وَمِنْ کُلِّ آفَه نَزَلَتْ

أَوْ تَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ، فِي هذِهِ السّاعَهِ، وَفِى هذِهِ اللَّيْلَهِ، وَفِى هذَا الْيَوْمِ، وَفِى هذَا الشَّهْرِ، وَفِى هذِهِ السَّنَهِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاقْسِمْ لِى مِنْ كُلِّ سُرُور، وَمِنْ كُلِّ بَهْجَه، وَمِنْ كُلِّ اِسْتِقامَه، وَمِنْ كُلِّ فَرَج، وَمِنْ كُلِّ عافِيَه، وَمِنْ كُلِّ سَلامَه، وَمِنْ كُلِّ كَرامَه، وَمِنْ كُلِّ رِزْق واسِع حَلال طَيِّب، وَمِنْ كُلِّ نِعْمَه، وَمِنْ كُلِّ سَعَه نَزَلَتْ أَوْ تَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ، فِى هذِهِ السّاعَهِ، وَفِى هذِهِ اللَّيْلَهِ، وَفِى هذَا الْيَوْمِ، وَفِى هذَا الشَّهْرِ، وَفِى هذِهِ السَّنَهِ. اَللّهُمَّ إِنْ كانَتْ ذُنُوبِى قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِى عِنْدَكَ، وَحالَتْ بَيْنِى وَبَيْنَكَ، وَغَيَّرَتْ حالِى عِنْدَكَ، فَإِنِّى أَسْأَلُكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِى لايُطْفَأُ، وَبِوَجْهِ مُحَمَّد حَبِيبِكَ الْمُصْطَفى، وَبِوَجْهِ وَلِيِّكَ عَلِيّ الْمُرْتَضى، وَبِحَقِّ أَوْلِيائِكَ الَّذِينَ انْتَجَبْتَهُمْ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تَغْفِرَلِى ما مَضى مِنْ ذُنُوبِى، وَأَنْ تَعْصِمَنِى فِيما بَقِيَ مِنْ عُمْرِى، وَأَعُوذُ بِكَ اَللّهُمَّ أَنْ أَعُودَ فِى شَيْء مِنْ مَعاصِيكَ أَبَداً ما أَبقَيْتَنِى، حَتّى تَتَوَفّانِى وَأَنَا لَكَ مُطِيعٌ وَأَنْتَ عَنِّى راض، وَأَنْ تَخْتِمَ لِى عَمَلِي بِأَحْسَنِهِ، وَتَجْعَلَ لِى ثَوابَهُ الْجَنَّهَ، وَأَنْ تَفْعَلَ بِى ما أَنْتَ أَهْلُهُ، يا أَهْلَ التَّقْوى وَيا أَهْلَ الْمَغْفِرَهِ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْنِى بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

فصل دوّم: اعمال مدينه منوّره

فضيلت زيارت پيامبر صلى الله عليه وآله و حضرت فاطمه زهرا و ائمّه بقيع عليهم السلام

مستحب مؤكّد است براى مردم، خصوصاً حُجّاج، مُشرّف شدن به زيارت روضه مُطهّره و آستانه منوّره فخر عالميان حضرت سيّد المرسلين محمّد بن عبداللّه(صلى الله عليه وآله)، و ترک زيارت آن حضرت باعث جفا در حقّ او مى شود.

و شيخ شهيد فرموده: اگر مردم ترک زيارت آن حضرت كنند، بر امام است كه ايشان را مجبور كند به رفتن زيارت آن حضرت، زيرا كه ترک زيارت آن حضرت موجب جفا

در حقّ پیامبر(صلی الله علیه وآله) است.

شیخ صدوق از حضرت صادق(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: هرگاه کسی از شما حجّ کند، باید حَجّش را ختم کند به زیارت ما، زیرا که این از تمامی حجّ است. و نیز روایت کرده از حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) که فرمود: تمام کنید حجّ خود را به زیارت حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) که ترک زیارت آن حضرت بعد از حجّ جفا و خلاف ادب است، و شما را امر به این کرده اند، و بروید به زیارت قبوری که حق تعالی لازم گردانیده است بر شما حقّ آنها و زیارت آنها را، و روزی از حق تعالی طلب کنید نزد آن قبرها، و نیز از ابو الصّلت هَرَوی روایت کرده که گفت: به خدمت حضرت امام رضا(علیه السلام) عرض کردم که نظر شما درباره این حدیث که مؤمنین از منازل خویش در بهشت، زیارت می کنند پروردگارشان را چیست؟

حضرت در جواب او فرمودند: ای ابا الصّلت! حق تعالی پیغمبرش حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله) را بر جمیع خلقش از پیغمبران و فرشتگان برتری بخشیده و اطاعت او را اطاعت خود، و بیعت با او را بیعت با خود، و زیارت او را زیارت خودش شمرده است، چنانچه در سوره نساء آیه ۸۰ فرمود: " مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ "، و در سوره فتح، آیه ۴۸ فرموده: " إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ ".

حضرت رسُول(صلی الله علیه وآله) فرموده: «هر کس مرا زیارت کند در حال حیات یا بعد از فوت من چنان است که حق تعالی را زیارت کرده باشد...».

و حِمیَری

در «قرب الاسناد» از حضرت صادق(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسُول خدا(صلی الله علیه وآله) فرموده: هرکس مرا زیارت کند در حیات من یا بعد از فوت من شفیع او گردم در روز قیامت.

و در حدیثی است که حضرت صادق(علیه السلام) روز عیدی رفت به زیارت رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) و بر آن حضرت سلام کرد، و فرمود: ما به سبب زیارت و سلام بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بر اهل همه شهرها مکّه و غیر مکّه، فضیلت داریم.

و مرحوم شیخ طوسی در تهذیب از یزید بن عبدالملک روایت کرده، و او از پدرش، از جدّش، که گفت: به خدمت حضرت فاطمه(علیها السلام) مشرّف شدم، آن حضرت بر من سلام کرد، سپس از من پرسید که برای چه آمده ای؟ عرض کردم: برای طلب برکت و ثواب. فرمود: خبر داد مرا پدرم، و اینک حاضر است که هر کس بر او و بر من سه روز سلام کند، حق تعالی بهشت را از برای او واجب گرداند، گفتم: در حال حیاتتان؟ فرمود: بلی، و هم چنین بعد از موت ما.

علاّمه مجلسی فرموده که در حدیث معتبر از عبداللّه بن عبّاس منقول است که حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس امام حسن(علیه السلام) را در بقیع زیارت کند قدمش بر صراط ثابت گردد و نلغزد در روزی که قدم ها بر آن بلغزد.

و در «مقنعه» از حضرت صادق(علیه السلام) روایت شده که فرمود: هر کس مرا زیارت کند گناهانش آمرزیده شود و فقیر و پریشان نمیرد.

ابن قولویه در کامل الزیارات حدیث طولانی از هشام بن سالم از حضرت صادق(علیه السلام) روایت

کرده و از جمله فرازهای آن این است که: مردی به خدمت حضرت صادق(علیه السلام) شرفیاب شد، و عرض کرد: آیا باید زیارت کرد پدرت را؟ فرمود: بلی. عرض کرد: پاداش آن چیست؟ فرمود: اگر با اعتقاد و متابعت از امامت او باشد پاداش آن بهشت است. عرض کرد: کسی که اعراض کند از زیارت او چه خواهد داشت؟ فرمود: حسرت خواهد داشت در یوم الحسره که روز قیامت است... و احادیث در این باب بسیار است.

آداب زیارت

زیارت، دیدار با روحهای پاک و الگوهای کمال و آیینه های حق نماست. زائر، خود را در برابر وجودهای والا و پیشوایان معصومی دیده، با اعتراف به نقص خود و کمال آن اولیای الهی، به فضایل آنان اشاره می کند، و درودهای خود را نثارشان می نماید، و پیوند خویش را با آنان و با راه و تعالیم و فرهنگشان ابراز می دارد.

از این رو، نخستین شرط زیارت، «ادب» است، و ادب هم در سایه معرفت و محبّت پدید می آید.

خود را در محضر رسول الله(صلی الله علیه وآله) دیدن، و در برابر قبور پاک امامان ایستادن، هم آدابِ ظاهری دارد، هم آدابِ باطنی.

آنچه در منابع روایی مانند «بحار الأنوار» و نوشته های علما درباره آداب زیارت آمده، بسیار است، و در این جا برخی از آن آداب را نقل می کنیم:

۱ قبل از ورود به زیارتگاه، غسل کردن و باطهارت بودن و خواندن این دعا هنگام غسل زیارت مستحب است: «بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزاً وَشِفاءً مِنْ كُلِّ داء وَسُقْم وَآفَه وَعاهَه. اَللّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِی، وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِی، وَسَهِّلْ لِی بِهِ أَمْرِی».

۲ لباس

های پاکیزه پوشیدن و عطر و بوی خوش استعمال کردن.

۳ هنگام رفتن به زیارت، قدم های کوتاه برداشتن، با آرامش و وقار راه رفتن، با خضوع و خشوع آمدن، سر به زیر انداختن و به این طرف و آن طرف و بالا نگاه نکردن، و ترک کلمات بیهوده و مخاصمه و مجادله نمودن در راه، تا رسیدن به حرم.

۴ هنگام رفتن به حرم و زیارت، زبان به تسبیح و حمد خدا گشودن، و صلوات بر محمّد و آل او فرستادن، ودهان را با یاد خدا و نام اهل بیت معطّر ساختن.

۵ بر درگاه حرم ایستادن، و دعا خواندن، و اجازه ورود خواستن، و سعی در تحصیل رقّت قلب و خشوع دل نمودن، و مقام و عظمت صاحب قبر را تصوّر نمودن، و این که او ما را می بیند، سخن ما را می شنود، و سلام ما را پاسخ می دهد. هرگاه رقّت قلب حاصل شد و آمادگی روحی پدید آمد، در این حال وارد شود، و زیارت نماید

۶ در وقت داخل شدن، پای راست را مقدّم داشتن، و هنگام خروج از حرم پای چپ را، آن گونه که در ورود و خروج مسجد مستحب است.

۷ در برابر ضریح ایستادن و زیارت نامه هایی را که از ائمه(علیهم السلام) رسیده، خواندن.

۸ در زیارت قبر معصومین(علیهم السلام) رو به قبر منوّر آنها ایستادن، و پس از فراغت از زیارت، با تضرّع دعا کردن، و از خداوند حاجت خواستن، سپس به طرف بالای سر رفتن، و رو به قبله دعا کردن، و زیارت خواندن.

۹ صاحب قبر را برای بر آمدن حاجت و رفع نیاز نزد خداوند شفیع

قرار دادن.

۱۰ ایستادن هنگام خواندن زیارت، اگر عذری و ضعفی ندارد.

۱۱ هنگام مشاهده قبر مطهّر و پیش از خواندن زیارت، (آرام) اَللّهُ أَکْبر بگوید.

۱۲ خواندن دو رکعت نماز زیارت در حرم مطهّر، و اگر زیارت ائمّه است، بالای سر بهتر است. و پس از نماز، دعاهای منقول را خواندن، و حاجت طلبیدن، و تلاوت قرآن با آرامش و ترتیل و طمأنینه، و هدیه کردن ثواب آن به روح مقدّس آن معصوم.

۱۳ پرهیز از سخنان ناشایست، و کلمات لغو و بیهوده، و جدال های بی مورد در حرم ها و زیارتگاه ها.

۱۴ صدای خود را در نماز و زیارت خیلی بلند نکردن، که مزاحم زیارت دیگران نشود.

۱۵ وداع کردن با پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امام(علیه السلام)، هنگام بیرون آمدن از شهر(زیارت وداع حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) و ائمّه در همین کتاب آمده است).

۱۶ پس از زیارت، تعجیل در بیرون آمدن، تا هم شدّت شوق برای رجوع به زیارت بیشتر شود و هم نوبت و فرصت برای دیگران باشد، و پرهیز از اختلاط با زنان در مَشاهد مشرّفه، و رعایت حرمت و دوری از هر نوع خطا و گناه. هم چنین در صورت ازدحام و کثرت زوّار، رعایت حال آنان را کردن، و مکان و فرصت زیارت به آنان دادن.

۱۷ حضور قلب داشتن در تمام مراحل زیارت، و نیز توبه و استغفار و صدقه به نیازمندان و انفاق به مستحقّان.

۱۸ هنگام زیارت، باید زمینه ای برای کمال روحی و رشد معنوی و تصفیه قلب انسان فراهم شود، تا زائر را در اخلاق و زندگی و عفاف و تقوا به اولیاء اللّه نزدیک سازد، و وسیله

ای برای توبه، تطهیر، و تزکیه باطنی وی گردد. این جز با توفیق الهی و جز با داشتن «معرفت» و «محبّت» نسبت به این بزرگواران، فراهم نمی شود. اساس ارزش زیارت هم به معرفت است، و درباره زیارت ائمّه و معصومین (علیهم السلام) تعبیر «عارِفاً بِحَقِّهِ» اشاره به همین نکته است، و گرنه، زیارت بی معرفت، آن ثواب و کمال مطلوب را ندارد.

زیارت اوّل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

هر گاه به مدینه الرّسول وارد شدی، پس از غسل زیارت اذن دخول بخوان:

«اَللّهُمَّ اِنّی قَدْ وَقَفْتُ عَلی باب مِنْ اَبْوابِ بُیُوتِ نَبِیّکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ مَنَعْتَ النّاسَ أَنْ یَدْخُلوا اِلاّ بِإِذْنِهِ،

فَقُلْتَ: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلوا بُیُوتَ النَّبِیِّ اِلاّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ»، اَللّهُمَّ إِنّی أَعْتَقِدُ حُرْمَه صاحِبِ هذَا الْمَشْهَدِ

الشَّرِیفِ فِی غَیْبَتِهِ، کَماأَعْتَقِدُها فِی حَضْرَتِهِ، وَاَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَکَ وَخُلَفاءَکَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ أَحْیاءٌ عِنْدَکَ یُرْزَقُونَ، یَرَوْنَ مَقامِی وَیَسْمَعُونَ کَلامِی وَیَرُدُّونَ سَلامِی، وَأَنَّکَ حَجَبْتَ عَنْ سَمْعِی کَلامَهُمْ، وَفَتَحْتَ بابَ فَهْمِی بِلَذِیذِ مُناجاتِهِمْ، وَإِنّی أَسْتَأْذِنُکَ یا رَبِّ أَوَّلاً، وَأَسْتَأْذِنُ رَسُولَکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ثانِیاً... ءَاَدْخُلُ یارَسُولَ اللّهِ، ءَاَدْخُلُ یا حُجَّه اللّهِ، ءَاَدْخُلُ یا مَلائِکَه اللّهِ الْمُقَرَّبِینَ اَلْمُقِیمِینَ فِی هذَا الْمَشْهَدِ، فَأْذَنْ لِی یا مَوْلایَ فِی الدُّخُولِ أَفْضَلَ ما اَذِنْتَ لِاَحَد مِنْ أَوْلِیاءِکَ، فَاِنْ لَمْ أَکُنْ أَهْلاً لِذلِکَ فَاَنْتَ اَهْلٌ لِذلِکَ»،

پس داخل شو، وبگو:

«بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَفِی سَبِیلِ اللهِ، وَعَلی مِلَّه رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِی وَارْحَمْنِی، وَتُبْ عَلَیَّ، اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ».

از در جبرئیل داخل شو، و مُقدّم دار پای راست را، و صد مرتبه اَللهُ أَکْبَرُ بگو. آنگاه دو رکعت نماز تحیّت مسجد «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یارَسُولَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نَبِیَّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُحَمَّدَبْنَ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ

عَلَیْکَ یا خاتَمَ

النَّبِیِّینَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ الرِّ سالَهَ، وَأَقَمْتَ الصَّلاهَ، وَآتَیْتَ الزَّکاهَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَعَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصاً حَتّی أَتاکَ الْیَقِینُ، فَصَلَواتُ اللهِ عَلَیْکَ وَرَحْمَتُهُ وَعَلی أَهْلِ بَیْتِکَ الطّاهِرِینَ».

سپس رو به قبله در کنار ستونی که در سمت راست مرقد مطهّر است بایست، در حالی که قبر مطهّر در سمت چپ تو و منبر در سمت راست تو باشد که در این حال در بالا سَرِ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) قرار رفته ای و بگو:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ رَسُولُ اللهِ، وَأَنَّکَ مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِاللهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسالاتِ رَبِّکَ، وَنَصَحْتَ لاُِمَّتِکَ، وَجاهَدْتَ فِی سَبِیلِ اللهِ، وَعَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصاً حَتّی أَتاکَ الْیَقِینُ بِالْحِکْمَه وَالْمَوْعِظَه الْحَسَنَهِ، وَأَدَّیْتَ الَّذِی عَلَیْکَ مِنَ الْحَقِّ، وَأَنَّکَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنِینَ، وَغَلُظْتَ عَلَی الْکافِرِینَ، فَبَلَغَ اللهُ بِکَ أَفْضَلَ شَرَفِ مَحَلِّ الْمُکْرَمِینَ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی اسْتَنْقَذَنا بِکَ مِنَ الشِّرْکِ وَالضَّلالَهِ. اَللّهُمَّ فَاجْعَلْ صَلَواتِکَ وَصَلَواتِ مَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبِینَ وَأَنْبِیائِکَ الْمُرْسَلِینَ وَعِبادِکَ الصّالِحِینَ، وَأَهْلِ السَّماواتِوَالاَْرَضِینَ، وَمَنْ سَبَّحَ لَکَ یارَبَّ الْعالَمِینَ مِنَ الاَْوَّلِینَ وَالاْخِرِینَ، عَلی مُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ وَأَمِینِکَ وَنَجِیِّکَ وَحَبِیبِکَ وَصَفِیِّکَ وَخاصَّتِکَ وَصَفْوَتِکَ وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ. اَللّهُمَّ أَعْطِهِ الدَّرَجه الرَّفِیعَه، وَآتِهِ

الْوَسِیلَه مِنَ الْجَنَّهِ، وَابْعَثْهُ مَقاماً مَحْمُوداً یَغْبِطُهُ بِهِ الاَْوَّلُون وَالاْخِرُونَ. اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ: "وَلَو أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِیماً "، وَإِنِّی أَتَیْتُکَ مُسْتَغْفِراً تائِباً مِنْ ذُنُوبِی، وَإِنِّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَی اللهِ رَبِّی وَرَبِّکَ لِیَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی».

و حاجت خود را بطلب، امید است که برآورده شود.

پس صلوات و درودهای مخصوص بر رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) را بخوان:

«اَللّهُمَّ صَلِّ

عَلى مُحَمَّد كَما حَمَلَ وَحْيَكَ و بَلَّغَ رِسالاتِكَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما أَحَلَّ حَلالَكَ، وَحَرَّمَ حَرامَكَ، وَعَلَّمَ كِتابَكَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما اَقامَ الصَّلاهَ، وَآتَى الزَّكاهَ، وَدَعا إِلى دِينِكَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما صَدَّقَ بِوَعْدِكَ، وَأَشْفَقَ مِنْ وَعِيدِكَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما غَفَرْتَ بِهِ الذُّنُوبَ، وَسَتَرْتَ بِهِ الْعُيُوبَ، وَفَرَّجْتَ بِهِ الْكُرُوبَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما دَفَعْتَ بِهِ الشَّقاءَ، وَكَشَفْتَ بِهِ الْغَمّاءَ، وَأَجَبْتَ بِهِ الدُّعاءَ، وَنَجَّيْتَ بِهِ مِنَ الْبَلاءِ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما رَحِمْتَ بِهِ الْعِبادَ، وَأَحْيَيْتَ بِهِ الْبِلادَ، وَقَصَمْتَ بِهِ الْجَبابِرَهَ، وَأَهْلَكْتَ بِهِ الْفَراعِنَهَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما أَضْعَفْتَ بِهِ الأَمْوالَ، وَأَحْرَزْتَ بِهِ مِنَ الأَهْوالِ، وَكَسَرْتَ بِهِ الأَصْنامَ، وَرَحِمْتَ بِهِ الأَنامَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد كَما بَعَثْتَهُ بِخَيْرِ الأَدْيانِ، وَأَعْزَزْتَ بِهِ الإِيمانَ، وَتَبَّرْتَ بِهِ الأَوْثانَ، وَعَظَّمْتَ بِهِ الْبَيْتَ الْحَرامَ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطّاهِرِينَ الأَخْيارِ وَسَلِّمْ تَسْلِيماً».

زیارت دوّم حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)

با سند صحیح و با دو روایت، از امام رضا(علیه السلام) روایت شده است که رو به قبر مطهّر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ایستاده، و چنین می خوانی:

«اَلسَّلامُ عَلى رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا خِيَرَه اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا حَبِيبَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صِفْوَه اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا أَمِينَ اللهِ. أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ، وجاهَدْتَ فِى سَبِيلِ رَبِّكَ، وَعَبَدْتَهُ

حَتّى اَتيكَ الْيَقِينُ، فَجَزاكَ اللهُ أَفْضَلَ ما جَزى نَبِيّاً عَنْ أُمَّتِهِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، أَفْضَلَ ما صَلَّيْتَ عَلى اِبراهِيمَ وَآلِ اِبراهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

سپس رو به قبله کن، و این دعا را که امام سجاد(علیه السلام) پس از زیارت قبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

می خواند، بخوان:

«اَللّهُمَّ إِلَيْكَ اَلْجَأْتُ أَمْرِى، وَإِلى قَبْرِ نَبِيِّكَ مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ أَسْنَدْتُ ظَهْرِى، وَالْقِبْلَه الَّتِى رَضِيتَ لِمُحَمَّد صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَقْبَلْتُ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَصْبَحْتُ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِى خَيْرَ ما أَرْجُو لَها، وَلا أَدْفَعُ عَنْها شَرَّ ما أَحْذَرُعَلَيْها، وَأَصْبَحَتِ الْأُمُورُكُلُّهابِيَدِكَ، وَلا فَقِيرَ أَفْقَرُ مِنِّى، إِنِّى لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْر فَقِيرٌ. اَللّهُمَّ ارْدُدْنِى مِنْكَ بِخَيْر وَلا رَادَّ لِفَضْلِكَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تُبَدِّلَ اسْمِى، وَأَنْ تُغَيِّرَ جِسْمِى، أَوْ تُزِيلَ نِعْمَتَكَ عَنِّى. اَللّهُمَّ زَيِّنِّى بِالتَّقْوى، وَجَمِّلْنِى بِالنِّعَمِ، وَاغْمُرْنِى بِالْعافِيَهِ، وَارْزُقْنِى شُكْرَ الْعافِيَهِ».

در بسیاری از زیارات آمده که پس از آن یازده بار سوره «قدر» را بخواند، و اگر حاجتی دارد، رو به قبله دست ها را بالا ببرد، و حاجات خود را بطلبد، که إن شاءاللّه برآورده شود.

نماز زیارت و دعای بعد از آن

سپس دو رکعت نماز زیارت می خوانی، و ثواب آن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) اهدا می کنی و می گویی:

«اَللّهُمَّ إِنِّى صَلَّيْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَكَ، وَحْدَكَ لا شَرِيكَ لَكَ، لِاَنَّ الصلاه وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ لا تَكُونُ إِلاّ لَكَ، لِاَنَّكَ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ. اَللّهُمَّ وَهاتانِ الرَّكْعَتانِ هَدِيَّه مِنِّى إِلى سَيِّدِى وَمَوْلاىَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَتَقَبَّلْهُما مِنِّى بِأَحْسَنِ قَبُولِكَ، وَأْجُرْنِى عَلى ذلِكَ بِأَفْضَلِ أَمَلِى، وَرَجائِى فِيكَ وَفِى رَسُولِكَ، يا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

و نیز مستحب است بعد از نماز این دعا را بخوانی:

«اَللّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ لِنَبِيِّكَ مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: " وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِيماً "، وَلَمْ أَحْضُرْ زَمانَ رَسُولِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، وَقَدْ زُرْتُهُ راغِباً تائِباً مِنْ سَيِّءِ عَمَلِى، وَمُسْتَغْفِراً لَكَ مِنْ ذُنُوبِى، وَمُقِرّاً لَكَ بِها،

وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِها مِنِّی، وَمُتَوَجِّهاً إِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَهِ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَاجْعَلْنِی اللّهُمَّ بِمُحَمَّد وَأَهْلِ بَیْتِهِ عِنْدَکَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَالاْخِرَهِ، وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ، یا مُحَمَّدُ یا رَسُولَ اللهِ، بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی یا نَبِیَّ اللهِ، یا سَیِّدَ خَلْقِ اللهِ، إِنِّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَی اللهِ رَبِّکَ وَرَبِّی، لِیَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی، وَیَتَقَبَّلَ مِنِّی عَمَلِی، وَیَقْضِیَ لِی حَوائِجِی، فَکُنْ لِی شَفِیعاً عِنْدَ رَبِّکَ وَرَبِّی، فَنِعْمَ الْمَسْؤُولُ رَبِّی، وَنِعْمَ الشَّفِیعُ أَنْتَ یا مُحَمَّدُ، عَلَیْکَ وَعَلی أَهْلِ بَیْتِکَ السَّلامُ. اَللّهُمَّ أَوْجِبْ لِی مِنْکَ الْمَغْفِرَه وَالرَّحْمَهَ، وَالرِّزْقَ الْواسِعَ الطَّیِّبَ النّافِعَ، کَما أَوْجَبْتَ لِمَنْ اَتی نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَهُوَ حَیٌّ، فَأَقَرَّ لَهُ بِذُنُوبِهِ، وَاسْتَغْفَرَ لَهُ رَسُولُکَ عَلَیْهِ السَّلامُ، فَغَفَرْتَ لَهُ بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

بخشی از مستحبّات مسجدالنّبی(صلی الله علیه وآله)

در مسجد پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بسیار نماز بگزار، چون که برای هر نماز در آن مکان شریف، معادل ثواب یک هزار نماز در نامه اعمال نمازگزار می نویسند، و خصوصاً بین منبر و مرقد منوّر آن حضرت افضل است. از حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) مروی است که فرمودند: بین قبر و منبر من باغی از باغ های بهشت است، و حدود روضه شریفه طولاً از قبر منوّر تا موضع منبر آن حضرت، و عرضاً از منبر تا ستون چهارم قرار گرفته، و مستحبّ است این دعا را در روضه مبارکه بخوانند:

«اَللّهُمَّ إِنَّ هذِهِ رَوْضَه مِنْ رِیاضِ جَنَّتِکَ، وَشُعْبَه مِنْ شُعَبِ رَحْمَتِکَ، الَّتِی ذَکَرَها رَسُولُکَ وَأَبانَ عَنْ فَضْلِها، وَشَرَفِ التَّعَبُّدِ لَکَ فِیها، فَقَدْ بَلَّغْتَنِیها فِی سَلامَه نَفْسِی، فَلَکَ الْحَمْدُ یا سَیِّدِی عَلی عَظِیمِ نِعْمَتِکَ عَلَیَّ فِی ذلِکَ، وَعَلی ما رَزَقْتَنِیهِ مِنْ طاعَتِکَ، وَطَلَبِ مَرْضاتِکَ، وَتَعْظِیمِ حُرْمَه نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، بِزِیارَه قَبْرِهِ وَالتَّسْلِیمِ

عَلَيْهِ، وَالتَّرَدُّدِ فِی مَشاهِدِهِ وَمَواقِفِهِ، فَلَکَ الْحَمْدُ یا مَوْلایَ، حَمْداً یَنْتَظِمُ بِهِ مَحامِدُ حَمَلَه عَرْشِکَ، وَسُکّانِ سَماواتِکَ لَکَ، وَیَقْصُرُ عَنْهُ حَمْدُ مَنْ مَضی، وَیَفْضُلُ حَمْدَ مَنْ بَقِیَ مِنْ خَلْقِکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ یا مَوْلایَ، حَمْدَ مَنْ عَرَفَ الْحَمْدَ لَکَ، وَالتَّوْفِیقَ لِلْحَمْدِ مِنْکَ، حَمْداً یَمْلأُ ماخَلَقْتَ وَیَبْلُغُ حَیْثُ ما أَرَدْتَ، وَلا یَحْجُبُ عَنْکَ وَلا یَنْقَضِی دُونَکَ، وَیَبْلُغُ أَقْصی رِضاکَ وَلا یَبْلُغُ آخِرَهُ أَوائِلُ مَحامِدِ خَلْقِکَ لَکَ، وَلَکَ الْحَمْدُ ما عُرِفَ الْحَمْدُ، واعْتُقِدَ الْحَمْدُ، وَجُعِلَ ابْتِداءُ الْکَلامِ الْحَمْدُ، یا باقِیَ الْعِزِّ وَالْعَظَمَهِ، وَدائِمَ السُّلْطانِ وَالْقُدْرَه وَشَدِیدَ الْبَطْشِوَالْقُوَّهِ، وَنافِذَالْأَمْرِ وَالْإِرادَهِ، وَواسِعَ الرَّحْمَه وَالْمَغْفِرَه، وَرَبَّ الدُّنْیا وَالْاخِرَه، کَمْ مِنْ نِعْمَه لَکَ عَلَیَّ یَقْصُرُ عَنْ اَیْسَرِها حَمْدِی، وَلا یَبْلُغُ أَدْناها شُکْرِی، وَکَمْ مِنْ صَنائِعَ مِنْکَ إِلَیَّ لایُحِیطُ بِکَثْرَتِها وَهْمِی، وَلایُقَیِّدُها فِکْرِی. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی نَبِیِّکَ الْمُصْطَفی، بَیْنَ الْبَرِیَّه طِفْلاً وَخَیْرِها شابّاً وَکَهْلاً أَطْهَرِ الْمُطَهَّرِینَ شِیمَهً، وَأَجْوَدِ الْمُسْتَمْتَرِینَ دِیمَهً، وَأَعْظَمِ الْخَلْقِ جُرْثُومَهً، اَلَّذِی أَوْضَحْتَ بِهِ الدِّلالاتِ، وَأَقَمْتَ بِهِ الرِّسالاتِ، وَخَتَمْتَ بِهِ النُّبُوّاتِ، وَفَتَحْتَ بِهِ بابَ الْخَیْراتِ، وَ أَظْهَرْتَهُ مَظْهَراً، وَابْتَعَثْتَهُ نَبِیّاً وَهادِیاً أَمِیناً مَهْدِیّاً، داعِیاً إِلَیْکَ، وَدالاًّ عَلَیْکَ، وَحُجَّه بَیْنَ یَدَیْکَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الْمَعْصُومِینَ مِنْ عِتْرَتِهِ وَالطَّیِّبِینَ مِن اُسْرَتِهِ، وَشَرِّفْ لَدَیْکَ بِهِ مَنازِلَهُمْ، وَعَظِّمْ عِنْدَکَ مَراتِبَهُمْ، وَاجْعَلْ فِی الرَّفِیقِ الْأَعْلی مَجالِسَهُمْ، وَارْفَعْ إِلی قُرْبِ رَسُولِکَ دَرَجاتِهِمْ، وَتَمِّمْ بِلِقائِهِ سُرُورَهُمْ، وَوَفِّرْ بِمَکانِهِ اُنْسَهُمْ».

دعا و نماز نزد ستون توبه

دو رکعت نماز نزدیک ستون ابولبابه که معروف به «ستون توبه» است بگزار، وبعد از آن این دعا را بخوان:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. اَللّهُمَّ لاتُهِنِّی بِالْفَقْرِ، وَلا تُذِلَّنِی بِالدَّیْنِ، وَلا تَرُدَّنِی إِلَی الْهَلَکَهِ، وَأَعْصِمْنِی کَیْ أَعْتَصِمَ، وَأَصْلِحْنِی کَیْ أَنْصَلِحَ، وَاهْدِنِی کَیْ أَهْتَدِیَ. اَللّهُمَّ اَعِنِّی عَلَی اجْتِهادِ نَفْسِی، وَلا تُعَذِّبْنِی بِسُوءِ ظَنِّی، وَلا تُهْلِکْنِی وَأَنْتَ رَجائِی، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَغْفِرَلِی

وَقَدْ أَخْطَأْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَعْفُوَ عَنِّی وَقَدْ أَقْرَرْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تُقِیلَ وَقَدْ عَثِرْتُ، وَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تُحْسِنَ وَقَدْ اَسَأْتُ، وَأَنْتَ أَهْلُ التَّقْوی وَ الْمَغْفِرَه، فَوَفِّقْنِی لِما تُحِبُّ وَتَرْضی، وَیَسِّرْ لِیَ الْیَسِیرَ، وَجَنِّبْنِی کُلَّ عَسِیر. اَللّٰهُمَّ أَغْنِنِی بِالْحَلالِ مِنَ الْحَرام، وَبِالطّاعاتِ عَنِ الْمَعاصِی، وَبِالْغِنی عَنِ الْفَقْرِ، وَبِالْجَنَّه عَنِ النّارِ، وَبِالْأَبْرارِ عَنِ الفُجّارِ، یا مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، وَهُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ، وَأَنْتَ عَلی کُلِّ شَیء قَدِیرٌ» پس حاجات خود را طلب کن، که به خواست خدا مُستجاب می شود.

استحباب روزه ودعا در مدینه منوّره ومسجد النّبی (صلی الله علیه وآله)

مستحبّ است سه روز در مدینه منوّره به قصد برآورده شدن حاجات روزه بگیرند، گرچه مسافر باشند، و شایسته است روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد، و نیز مستحب است شب چهارشنبه و روز آن نزدیک ستون ابولبابه نماز گزارند، و شب پنجشنبه و روز آن نزد ستونی که مقابل آن قرار گرفته نماز گزارند، و شب و روز جمعه نزد ستونی که جنب محراب حضرت رسُول اکرم(صلی الله علیه وآله) واقع شده نماز گزارند، و جهت برآورده شدن حاجات دُنیوی واُخروی خود از درگاه الهی مسئلت نمایند، و ضمن دعاهایی که می خوانی این دعا باشد:

«اَللّٰهُمَّ ما کانَتْ لِی إِلَیْکَ مِنْ حاجَه شَرَعْتُ أَنَا فِی طَلَبِها وَالْتِماسِهاأَوْ لَمْ أَشْرَعْ، سَأَلْتُکَهاأَوْ لَمْ أَسْأَلْکَها، فَإِنِّی أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ مُحَمَّد نَبِیِّ الرَّحْمَه صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فِی قَضاءِ حَوائِجی صَغِیرِها وَکَبِیرِها. اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعِزَّتِکَ وَقُوَّتِکَ وَقُدْرَتِکَ، وَجَمِیعِ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آلِهِ، وأَنْ تَفْعَلَ بِی کَذا وَکَذا». وآنگاه حاجات خودرا بطلب، که إن شاءالله مستجاب می شود.

نماز و دعا نزد مقام جبرئیل

مستحب است در مقام جبرئیل نماز گزارد، و دعا بخواند، و آن همان مقامی است که جبرئیل هنگام ورود بر پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به آنجا که می رسید از ایشان اذن ورود می طلبید، و مکان آن زیر ناودانی است که بالای درِ خانه حضرت زهرا(علیها السلام) قرار گرفته، و درِ خانه آن حضرت بنابر روایاتی که قبر آن بانوی معظّمه را در خانه اش معیّن کرده است همان دری است که محاذی قبرآن حضرت است، و پس از نماز بگو:

«یامَنْ خَلَقَ السَّماواتِ، وَمَلَأَها جُنُوداً مِنَ

الْمُسَبِّحِينَ لَهُ مِنْ مَلائِكَتِهِ، وَالْمُمَجِّدِينَ لِقُدْرَتِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَأَفْرَغَ عَلى أَبْدانِهِمْ حُلَلَ الْكَراماتِ، وَأَنْطَقَ أَلْسِنَتَهُمْ بِضُرُوبِ اللُّغاتِ، وَأَلْبَسَهُمْ شِعارَ التَّقْوى، وَقَلَّدَهُمْ قَلائِدَ النُّهى، وَجَعَلَهُمْ أَوْفَرَ أَجْناسِ خَلْقِهِ مَعْرِفَه بِوَحْدانِيَّتِهِوَقُدْرَتِهِ وَجَلالَتِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَأَكْمَلَهُمْ عِلْماً بِهِ، وَاشَدَّهُمْ فَرَقاً، وأَدْوَمَهُمْ لَهُ طاعَهًوَخُضُوعاًوَاسْتِكانَه وَخُشُوعاً، يا مَنْ فَضَّلَ الْأَمِينَ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلامُ بِخَصائِصِهِ وَدَرَجاتِهِ وَمَنازِلِهِ، وَاخْتارَهُ لِوَحْيِهِ وَسِفارَتِهِ وَعَهْدِهِ وَأَمانَتِهِ، وَإِنْزالِ كُتُبِهِ وَأَوامِرِهِ عَلى أَنْبِيائِهِ وَرُسُلِهِ، وَجَعَلَهُ واسِطَه بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَهُمْ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَعَلى جَمِيعِ مَلائِكَتِكَ وَسُكّانِ سَماواتِكَ، أَعْلَمِ خَلْقِكَ بِكَ، وَأَخْوَفِ خَلْقِكَ لَكَ، وَأَقْرَبِ خَلْقِكَ مِنْكَ، وَأَعْمَلِ خَلْقِكَ بِطاعَتِكَ، اَلَّذِينَ لا يَغْشاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ، وَلا سَهْوُ الْعُقُولِ، وَلا فَتْرَه الْأَبْدانِ، اَلْمُكَرَّمِينَ بِجِوارِكَ، وَالْمُؤْتَمَنِينَ عَلى وَحْيِكَ، اَلْمُجْتَنِبِينَ الْآفاتِ، وَالْمُوقِينَ السَّيِّئاتِ. اَللّهُمَّ وَاخْصُصِ الرُّوحَ الْأَمِينَ، صَلَواتُكَ عَلَيْهِ بِأَضْعافِها مِنْكَ، وَعَلى مَلائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَطَبَقاتِ الكَرُّوبِيِّينَ وَالرُّوحانِيِّينَ، وَزِدْ فِي مَراتِبِهِ عِنْدَكَ، وَحُقُوقِهِ الَّتِي لَهُ عَلى أَهْلِ الْأَرْضِ، بِما كانَ يَنْزِلُ بِهِ مِنْ شَرائِعِ دِينِكَ، وَما بَيَّنْتَهُ عَلى أَلْسِنَه أَنْبِيائِكَ، مِنْ مُحَلَّلاتِكَ وَمُحَرَّماتِكَ. اَللّهُمَّ أَكْثِرْ صَلَواتِكَ عَلى جَبْرَئِيلَ، فَإِنَّهُ قُدْوَه الْأَنْبِياءِ، وَهادِي الْأَصْفِياءِ، وَسادِسُ أَصْحابِ الْكِساءِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْ وُقُوفِي فِي مَقامِهِ هذا سَبَباً لِنُزُولِ رَحْمَتِكَ عَلَيَّ، وَتَجاوُزِكَ عَنِّي، أَي جَوادُ أَي كَرِيمُ، أَي قَرِيبُ أَي بَعِيدُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَأَنْ تُوَفِّقَنِي لِطاعَتِكَ، وَلا تُزِيلَ عَنِّي نِعْمَتَكَ، وَاَن تَرْزُقَنِي الْجَنَّه بِرَحْمَتِكَ، وَتُوَسِّعَ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ، وَتُغْنِيَنِي عَنْ شِرارِ خَلْقِكَ، وَتُلْهِمَنِي شُكْرَكَ وَذِكْرَكَ، وَلا تُخَيِّبَ يا رَبِّ دُعائِي، وَلا تَقْطَعَ رَجائِي، بِمُحَمَّد وَآلِهِ».

و سپس بگو:

«وَأَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللهُ لَيْسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ، أَنْ تَعْصِمَنِي مِنَ الْمَهالِكِ، وَأَنْ تُسَلِّمَنِي مِنْ آفاتِ الدُّنْيا وَالْآخِرَه، وَوَعْثاءِ السَّفَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ، وَأَنْ تَرُدَّنِي سالِماً إِلى وَطَنِي، بَعْدَ حَجّ مَقبُول وَسَعْي مَشْكُور وَعَمَل مُتَقَبَّل، وَلا

تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ حَرَمِکَ وَحَرَمِ نَبِيِّکَ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

و از حضرت امام صادق(عليه السلام) روايت است كه نزد مقام جبرئيل(عليه السلام) بايست و بگو:

«أَى جَوادُ أَى كَرِيمُ، أَى قَرِيبُ أَى بَعِيدُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّد وَأَهْلِ بَيتِهِ، وَأَنْ تَرُدَّ عَلَىَّ نِعْمَتَکَ».

زيارت وداع رسول اكرم(صلى الله عليه وآله)

هرگاه خواستى از مدينه خارج شوى غُسل كن، و برو نزد قبر پيغمبر(صلى الله عليه وآله) برو و عمل كن آنچه را قبلاً انجام مى دادى، پس وداع كن آن حضرت را، و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا رَسُولَ اللهِ، أَسْتَودِعُکَ اللهَ وَأَسْتَرْعِيکَ وَأَقْرَأُ عَلَيْکَ السَّلامَ، آمَنْتُ بِاللهِ وَبِما جِئْتَ بِهِ وَدَلَلْتَ عَلَيهِ، اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّى لِزِيارَه قَبْرِ نَبِيِّکَ، فَاِنْ تَوَفَّيْتَنِى قَبْلَ ذلِکَ فَإِنِّى أَشْهَدُ فِى مَماتِى عَلى ما شَهِدْتُ عَلَيْهِ فِى حَياتِى، أَشْهَدُأَنْ لا إِلهَ إِلاّأَنْتَ، وَأَنَّ مُحَمَّداًعَبْدُكَوَرَسُولُکَ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

حضرت صادق(عليه السلام) در وداع قبر پيغمبر(صلى الله عليه وآله) به يونس بن يعقوب فرموده، بگو:

«صَلَّى اللهُ عَلَيْکَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ، لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ تَسْلِيمِى عَلَيْکَ».

در نقل ديگرى آمده است: هرگاه خواستى از مدينه منوّره خارج شوى، پس از اتمام كليّه اعمال غُسل كن، و پاک ترين لباسهايت را بپوش، و به زيارت رسول خدا(صلى الله عليه وآله) مُشَرَّف شو، و به همان زياراتى كه قبلاً گفته شد زيارت كن، سپس در وداع آن حضرت بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا رَسُولَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْبَشِيرُ النَّذِيرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا السِّراجُ الْمُنِيرُ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا السَّفِيرُ بَيْنَ اللهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، أَشْهَدُ يا رَسُولَ اللهِ أَنَّکَ كُنْتَ نُوراً فِى الْأَصْلابِ الشّامِخه وَالْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِيَّه بِأَنْجاسِهَا، وَلَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمّاتِ ثِيابِها، وَأَشْهَدُ يا رَسُولَ اللهِ أَنِّى مُؤْمِنٌ بِکَ وَبِالْأَئِمَّه مِنْ أَهْلِ

بَيْتِكَ مُوقِنٌ بِجَمِيعِ ما أَتَيْتَ بِهِ راض مُؤْمِنٌ وَأَشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّه مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ أَعْلامِ الْهُدى، وَالْعُرْوَه الْوُثْقى، وَالْحُجَّه عَلى أَهْلِ الدُّنْيا. اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَه نَبِيِّكَ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَإِنْ تَوَفَّيْتَنِى فَإِنِّى أَشْهَدُ فِى مَماتِى عَلى ما أَشْهَدُ عَلَيْهِ فِى حَياتِى، أَنَّكَ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَحْدَكَ لاشَرِيكَ لَكَ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، وَأَنَّ الْأَئِمَّه مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَوْلِياؤُكَ وَأَنْصارُكَ وَحُجَجُكَ عَلى خَلْقِكَ، وَخُلَفاؤُكَ فِى عِبادِكَ وَأَعْلامُكَ فِى بِلادِكَ، وَخُزّانُ عِلْمِكَ، وَحَفَظَه سِرِّكَ، وَتَراجِمَه وَحْيِكَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَبَلِّغْ رُوحَ نَبِيِّكَ مُحَمَّد وَآلِهِ، فِى ساعَتِى هذِهِ وَفِى كُلِّ ساعَه تَحِيَّه مِنِّى وَسَلاماً، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا رَسُولَ اللهِ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ، لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ تَسْلِيمِى عَلَيْكَ».

وبگو:

«اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَه قَبْرِ نَبِيِّكَ، فَإِنْ تَوَفَّيْتَنِى قَبْلَ ذلِكَ، فَإِنِّى أَشْهَدُ فِى مَماتِى عَلى ما أَشْهَدُ عَلَيْهِ فِى حَياتِى، أَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، وَأَنَّكَ قَدِاخْتَرْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ، ثُمَّ اخْتَرْتَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَئِمَّه الطّاهِرِينَ، الَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيرًا، فَاحْشُرْنا مَعَهُمْ، وَفِى زُمْرَتِهِمْ وَتَحْتَ لِوائِهِمْ، وَلا تُفَرِّقْ بَيْنَنا وَبَيْنَهُمْ فِى الدُّنْيا وَالْآخِرَه، ياأَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

زيارت حضرت فاطمه زهرا(عليها السلام)

حضرت زهرا(عليها السلام) نزد خداوند مقامى بس والا دارد، و در زيارت آن بانوى بزرگ و فداكار، پاداشى عظيم است. به نقل علامه مجلسى در «مصباح الأنوار»، از حضرت فاطمه(عليها السلام): كه پدرم به من فرمود: هر كس بر تو صلوات بفرستد، خداوند متعال او را بيامرزد، و در هر جاى از بهشت كه باشم، او را به من ملحق سازد.

مرحوم شيخ طوسى در «تهذيب» نوشته است: آنچه در فضيلت زيارت حضرت زهرا(عليها السلام) روايت شده، بيش از آن است

که به شمار آید.

حضرت فاطمه(علیها السلام) در سال های اوّل بعثت به دنیا آمد، و در دامان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، بزرگ شد، و در دوران سخت رسالت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به مراقبت و یاری پدر پرداخت. با علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) ازدواج کرد، و پس از رحلت پدر بزرگوارش، به فاصله ۷۵ روز (یا ۹۵ روز) دار فانی دنیا را وِداع گفت.

جای دقیق قبر آن حضرت، معلوم نیست. برخی مدفن او را در حرم پیامبر (بین قبر و منبر) می دانند، برخی گفته اند در خانه خودش (کنار مرقد پیامبر) دفن شده، بعضی هم مدفن او را در بقیع و در کنار قبر ائمّه(علیهم السلام) می دانند. آنچه بیشتر نزد اصحاب ما مطرح است، زیارت آن حضرت در روضه و کنار قبر رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) است، و بهتر است که در هر سه مکان، آن حضرت را زیارت کنی.

زیارت اوّل حضرت فاطمه(علیها السلام)

وقتی در هر یک از این مواضع ایستادی، خطاب به آن معصومه مطهّره و پاره تن پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) کرده، و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَلِیلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ صَفِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ أَمِینِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَیْرِ خَلْقِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ أَفْضَلِ أَنْبِیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِکَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَیْرِ الْبَرِیَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا سَیِّدَه نِساءِ الْعالَمِینَ، مِنَ الْأَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ». «اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَه وَلِیِّ اللهِ وَخَیْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ

الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقه الشَّهيدَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الرَّضِيَّه الْمَرْضِيَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْفاضِلَه الزَّكِيَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْحَوْراءُ الْاِنْسِيَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا التَّقِيَّه النَّقِيَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمُحَدَّثه الْعَلِيمَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَاالْمُضْطَهَدَه الْمَقْهُورَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا فاطِمَه بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ»، صَلَّى اللهُ عَلَيْكِ وَعَلى رُوحِكِ وَبَدَنِكِ، أَشْهَدُ أَنَّكِ مَضَيْتِ عَلى بَيِّنَه مِنْ رَبِّكِ، وَأَنَّ مَنْ سَرَّكِ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ جَفاكِ فَقَدْ جَفا رَسُولَ اللهِ، وَمَنْ آذاكِ فَقَدْ آذى رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ وَصَلَكِ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَمَنْ قَطَعَكِ فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللهِ، لاَِنَّكِ بَضْعَه مِنْهُ، وَرُوحُهُ الَّتِى بَيْنَ جَنْبَيْهِ، كَما قالَ عَلَيْهِ أَفْضَلُ سَلامِ اللهِ وَأَفْضَلُ صَلَواتِهِ، اُشْهِدُ اللهَ وَرَسُولَهُ أَنِّى راضٍ عَمَّنْ رَضِيتِ عَنْهُ، ساخِطٌ عَمَّنْ سَخِطْتِ عَلَيْهِ، مُتَبَرِّءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتِ مِنْهُ، مُوالٍ لِمَنْ والَيْتِ، مُعادٍ لِمَنْ عادَيْتِ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ، وَكَفى بِاللهِ شَهِيداً وَحَسِيباً وَجازِياً وَمُثِيباً».

سپس مى گويى: «اَللّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلى عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ خاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَخَيْرِالْخَلائِقِ أَجْمَعِينَ، وَصَلِّ عَلىوَصِيِّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِمامِ الْمُسْلِمِينَ، وَخَيْرِ الْوَصِيِّينَ، وَصَلِّ عَلى فاطِمَه بِنْتِ مُحَمَّد سَيِّدَه نِساءِ الْعالَمِينَ، وَصَلِّ عَلى سَيِّدَىْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلْحَسَنِ والْحُسَيْنِ، وَصَلِّ عَلى زَيْنِ الْعابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَصَلِّ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ باقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، وَصَلِّ عَلَى الصّادِقِ عَنِ اللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد، وَصَلِّ عَلى كاظِمِ الْغَيْظِ فِى اللهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَر، وَصَلِّ عَلَى الرِّضا عَلِيِّ بْنِ مُوسى، وَصَلِّ عَلَى التَّقِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ، وَصَلِّ عَلَى النَّقِيِّ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّد، وَصَلِّ عَلَى الزَّكِيِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيّ، وَصَلِّ عَلَى الْحُجَّه

الْقائِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ.اَللّهُمَّ أَحْیِ بِهِ الْعَدْلَ، وَأَمِتْ بِهِ الْجَوْرَ، وَ زَیِّنْ بِطَوْلِ بَقائِهِ الاْرْضَ، وَأَظْهِرْ بِهِ دِینَکَ وَسُنَّه نَبِیِّکَ، حَتّی لا یَسْتَخْفِیَ بِشَیْء مِنَ الْحَقِّ مَخافَه أَحَد مِنَ الْخَلْقِ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَعْوانِهِ وَ أَشْیاعِهِ، وَالْمَقْبُولینَ فِی زُمْرَه أَوْلیائِهِ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَأَهْلِ بَیْتِهِ، اَلَّذِینَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِیراً»

سپس دو رکعت نماز بگزار در مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله)، و ثواب آن را به روح منوّر حضرت زهرا(علیها السلام) هدیه کن، آنگاه این دعا را بخوان:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِنَبِیِّنا مُحَمَّد، وَبِأَهْلِ بَیْتِهِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ، وَأَسْأَلُکَ بِحَقِّکَ الْعَظِیمِ الَّذِی لا یَعْلَمُ کُنْهَهُ سِواکَ، وَأَسْأَلُکَ بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ عِنْدَکَ عَظِیمٌ، وَبِأَسْمائِکَ الْحُسْنَی الَّتِی أَمَرْتَنِی أَنْ أَدْعُوَکَ بِها، وأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الاَْعْظَمِ الَّذِی أَمَرْتَ بِهِ إِبْراهِیمَ، أَنْ یَدْعُوَ بِهِ الطَّیْرَ فَأَجابَتْهُ، وَبِاسْمِکَ الْعَظِیمِ الَّذِی قُلْتَ لِلنّارِ " کُونِی بَرْداً وَسَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ "، فَکانَتْ بَرْداً، وَبِأَحَبِّ الاَْسْماءِ إِلَیْکَ وَأَشْرَفِها وَأَعْظَمِها لَدَیْکَ، وَأَسْرَعِها إِجابه وَأَنْجَحِها طَلِبَهً، وَبِما أَنْتَ أَهْلُهُ وَمُسْتَحِقُّهُ وَمُسْتَوْجِبُهُ، وأَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ وَأَرْغَبُ إِلَیْکَ، وَأَتَضَرَّعُ إِلَیْکَ، وأُلِحُّ عَلَیْکَ، وَأَسْأَلُکَ بِکُتُبِکَ الَّتِی أَنْزَلْتَها عَلی أَنْبیائِکَ وَرُسُلِکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ، مِنَ التَّوْریه وَالاِْنْجِیلِ وَالزَّبُورِ وَالْقُرْآنِ الْعَظِیمِ، فَإِنَّ فِیهَا اسْمَکَ الاَْعْظَمَ، وَبِما فِیها مِنْ أَسْمائِکَ الْعُظْمی، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وأَنْ تُفَرِّجَ عَنْ آلِ مُحَمَّد وَشِیعَتِهِمْ وَمُحِبِّیهِمْ وَعَنِّی، وَتَفْتَحَ أَبْوابَ السَّماءِ لِدُعائِی، وَتَرْفَعَهُ فِی عِلِّیینَ، وَتَأْذَنَ لِی فِی هذَا الْیَوْمِ وَفِی هذِهِ السّاعَه بِفَرَجِی وَإِعْطاءِ أَمَلِی وَسُؤْلِی فِی الدُّنْیاوَالاْخِرَه، یا مَنْ لا یَعْلَمُ أَحَدٌ کَیْفَ هُوَ وَقُدْرَتَهُ إِلاّ هُوَ، یا مَنْ سَدَّ الْهَواءَ بِالسَّماءِ، وَکَبَسَ الاَْرْضَ عَلَی الْماءِ، وَاخْتارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الاَْسْماءِ، یا مَنْ سَمّی نَفْسَهُ بِالاِْسْمِ الَّذِی تُقْضی بِهِ حاجَه مَنْ یَدْعُوهُ، أَسْأَلُکَ

بِحَقِّ ذلِکَ الاْسْمِ، فَلا شَفِیعَ أَقْوى لِی مِنْهُ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وأَنْ تَقْضِیَ لِی حَوائِجِی، وَتُسْمِعَ بِمُحَمَّد وَعَلِیّ وَفاطِمَه وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ، وَعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد، وَمُوسَى بْنِ جَعْفَر وَعَلِیِّ بْنِ مُوسی، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ وَعَلِیِّ بْنِ مُحَمَّد، والْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ والْحُجَّه الْمُنْتَظَرِ لاِذْنِکَ، صَلَواتُکَ وَسَلامُکَ وَرَحْمَتُکَ وَبَرَکاتُکَ عَلَیْهِمْ صَوْتِی لِیَشْفَعُوا لِی إِلَیْکَ، وَتُشَفِّعَهُمْ فِیَّ، وَلا تَرُدَّنِی خائِباً، بِحَقِّ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ».

سپس حاجاتت را بخواه که إن شاء اللّه برآورده می شود.

زیارت دوّم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یامُمْتَحَنَه امْتَحَنَکِ الَّذِی خَلَقَکِ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَکِ، فَوَجَدَکِ لِما امْتَحَنَکِ صابِرَهً، وَ زَعَمْنا أَنّا لَکِ أَوْلِیاءُ وَمُصَدِّقُونَ وَ صابِرُونَ، وَلِکُلِّ ما أَتانا بِهِ أَبُوکِ، صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَأَتانا بِهِ وَصِیُّهُ عَلَیْهِ السَّلامُ، فَإِنّا نَسْأَلُکِ إِنْ کُنّا صَدَّقْناکِ إِلاّ أَلْحَقْتِنا بِتَصْدِیقِنا لَهُما لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنا بِأَنّا قَدْ طَهُرْنا بِوِلایَتِکِ».

آنگاه می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَلِیلِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ أَمِینِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَیْرِ خَلْقِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الْمُحَدَّثَه الْعَلِیْمَه، اُشْهِدُ اللهَ وَرَسُولَهُ وَمَلائِکَتَهُ أَنِّی راض عَمَّنْ رَضِیتِ عَنْهُ، ساخِطٌ عَلى مَنْ سَخِطْتِ عَلَیْهِ، مُتَبَرِّءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتِ مِنْهُ، مُوال لِمَنْ والَیْتِ، مُعاد لِمَنْ عادَیْتِ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ، وَکَفى بِاللهِ شَهِیداً وَحَسِیباً وَجازِیاً وَمُثِیباً».

پس دو رکعت نماز زیارت بگزار، به همان ترتیبی که در زیارت اوّل آن حضرت ذکر کردیم.

زیارت ائمّه بقیع علیهم السلام

چون خواستی این بزرگواران را زیارت کنی آنچه در آداب زیارت ذکر شد (از غسل، طهارت، پوشیدن جامه های پاک و پاکیزه، استعمال بوی خوش و إذن دخول و امثال آن) اینجا نیز بجای آور، و در اذن دخول بگو:

«یا مَوالِیَّ یا أَبْناءَ رَسُولِ اللهِ، عَبْدُکُمْ وَابْنُ أَمَتِکُم، اَلذَّلِیلُ بَیْنَ اَیْدِیکُمْ، وَالْمُضْعَفُ فِی عُلُوِّ قَدْرِکُمْ، وَالْمُعْتَرِفُ بَحَقِّکُمْ، جاءَکُمْ مُسْتَجِیراً بِکُمْ، قاصِداً إِلى حَرَمِکُمْ، مُتَقَرِّباً إِلى مَقامِکُمْ، مُتَوَسِّلاً إِلَى اللهِ تَعالى بِکُمْ، أَ أَدخُلُ یا مَوالِیَّ، أَ أَدخُلُ یا أَوْلِیاءَ اللهِ، أَ أَدخُلُ یا مَلائِکَه اللهِ الْمُحْدِقِینَ بِهذَا الْحَرَمِ، اَلْمُقِیمِینَ بِهذَا الْمَشْهَدِ».

و بعد از خضوع و خشوع و رقّت قلب داخل شو و پای راست را مقدّم دار، و بگو:

«اَللهُ

أَكْبَرُ كَبيراً، وَالْحَمْدُ لِلّهِ كَثيراً، وَسُبْحانَ اللهِ بُكْرَه وَاَصيلاً، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ، اَلْماجِدِ الْاَحَدِ، اَلْمُتَفَضِّلِ الْمَنّانِ، اَلْمُتَطَوِّلِ الْحَنّانِ، اَلَّذِی مَنَّ بِطَوْلِهِ، وَسَهَّلَ زِيارَه سادَتِی بِإِحْسانِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْنِی عَنْ زِيارَتِهِمْ مَمْنُوعاً، بَلْ تَطَوَّلَ وَمَنَحَ».

پس نزديک قبور مقدّسه ايشان برو، و رو به قبر آن بزرگواران بايست و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَئِمَّه الْهُدى، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ التَّقْوى، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْحُجَّه عَلى أَهْلِ الدُّنْيا، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْقُوّامُ فِی الْبَرِيَّه بِالْقِسْطِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الصَّفْوَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ آلَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ النَّجْوى، اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ الْعُرْوَه الْوُثْقى، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فِی ذاتِ اللهِ، وَكُذِّبْتُمْ وَأُسِیَ إِلَيْكُمْ فَعَفَوتُمْ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ الْأَئِمَّه الرّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ، وَأَنَّ طاعَتَكُمْ مَفْرُوضَهٌ، وَأَنَّ قَوْلَكُمُ الصِّدْقُ، وَأَنَّكُمْ دَعَوْتُم فَلَمْ تُجابُوا، وَأَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطاعُوا، وَأَنَّكُمْ دَعائِمُ الدِّينِ وَأَرْكانُ الْأَرْضِ، لَمْ تَزالُوا بِعَيْنِ اللهِ، يَنْسَخُكُمْ مِنْ أَصْلابِ كُلِّ مُطَهَّرٍ، وَيَنْقُلُكُمْ فِی أَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ، لَمْ تُدَنِّسْكُمُ الْجاهِلِيَّه الْجَهْلاءُ، وَلَمْ تَشْرَكْ فِيكُمْ فِتَنُ الْأَهْواءِ، طِبْتُمْ وَطابَ مَنْشَؤُكُمْ، مَنَّ بِكُمْ عَلَيْنا دَيّانُ الدِّينِ، فَجَعَلَكُمْ فِی بُيُوتٍ اَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ، وَجَعَلَ صَلَواتَنا عَلَيْكُمْ رَحْمَه لَنا وَكَفّارَه لِذُنُوبِنا، اِذِ اخْتارَكُمُ لَنا، وَطَيَّبَ خَلْقَنا بِما مَنَّ بِهِ عَلَيْنا مِنْ وِلايَتِكُمْ، وَكُنّاعِنْدَهُ مُسَمِّينَ بِعِلْمِكُمْ، مُعْتَرِفِينَ بِتَصْدِيقِنا إِيّاكُمْ، وَهذا مَقامُ مَنْ أَسْرَفَ وَأَخْطَأَ وَاسْتَكانَ وَأَقَرَّ بِما جَنى، وَرَجی بِمَقامِهِ الْخَلاصَ، وَأَنْ يَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْكى مِنَ الرَّدى، فَكُونُوا لِی شُفَعاءَ، فَقَدْ وَفَدْتُ إِلَيْكُمْ إِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيا، وَاتَّخَذُوا آياتِ اللهِ هُزُواً، وَاسْتَكْبَرُوا عَنْها، يا مَنْ هُوَ قائِمٌ لايَسْهُو، وَدائِمٌ لا يَلْهُو، وَمُحِيطٌ بِكُلِّ شَیْءٍ، لَكَ الْمَنُّ بِما وَفَّقْتَنِی، وَعَرَّفْتَنِی بِما إِئْتَمَنْتَنِی عَلَيْهِ، إِذْ صَدَّ عَنْهُ عِبادُكَ وَجَحَدُوا مَعْرِفَتَهُ، وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِ، وَمالُوا إِلى سِواهُ، فَكانَتِ الْمِنَّه لَكَ وَ

مِنْکَ عَلَیَّ مَعَ أَقْوام خَصَصْتَهُمْ بِما خَصَصْتَنِی بِهِ، فَلَکَ الْحَمْدُ إِذْ کُنْتُ عِنْدَکَ فِی مَقامِی مَذْکُوراً مَکْتُوباً، فَلا تَحْرِمْنِی ما رَجَوْتُ، وَلا تُخَیِّبْنِی فِیما دَعَوْتُ».

پس دعا کن از برای خود هر چه خواهی.

به تصریح اکثر بزرگان بهترین زیارت برای ائمّه بقیع همان زیارت جامعه کبیره است که در ادعیه و زیارات مشترکه ذکر شد و دارای مفاهیم عالی و بیان اوصاف و مناقب اهل بیت(علیهم السلام) است.

زیارت دیگر ائمه بقیع علیهم السلام

علامه مجلسی(رحمه الله) در «بحار الأنوار» گوید: این زیارت را به قصد ائمه بقیع بخوان:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَئِمَّه الْمُؤْمِنِینَ، وَسادَه الْمُتَّقِینَ، وَکُبَراءَ الصِّدِّیقِینَ، وَأُمَراءَ الصّالِحِینَ، وَقادَه الْمُحْسِنِینَ، وَأَعْلامَ الْمُهْتَدِینَ، وَأَنْوارَ الْعارِفِینَ، وَوَرَثَه الْأَنْبیاءِ، وَصَفْوَه الْأَصْفِیاءِ، وَخِیَرَه الْأَتْقِیاءِ، وَعِبادَ الرَّحْمانِ، وَشُرَکاءَ الْفُرْقانِ، وَمَناهِجَ الْإِیمانِ، وَمَعادِنَ الْحَقائِقِ، وَشُفَعاءَ الْخَلائِقِ، وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ أَبْوابُ نِعَمِ اللهِ الَّتِی فَتَحَها عَلی بَرِیَّتِهِ، وَالْأَعْلامُ الَّتِی فَطَرَها لِإِرْشادِ خَلِیقَتِهِ، وَالْمَوازِینُ الَّتِی نَصَبَها لِتَهْذِیبِ شَرِیعَتِهِ، وَإِنَّکُمْ مَفاتِیحُ رَحْمَتِهِ، وَمَقالِیدُ مَغْفِرَتِهِ، وَسَحائِبُ رِضْوانِهِ، وَمَفاتِیحُ جِنانِهِ، وَحَمَلَه فُرْقانِهِ، وَخَزَنَه عِلْمِهِ، وَحَفَظَه سِرِّهِ، وَمَهْبِطُ وَحْیِهِ، وَمَعادِنُ أَمْرِهِ وَنَهْیِهِ، وَأَماناتُ النُّبُوَّه، وَوَدائِعُ الرِّسالَه، وَفِی بَیْتِکُمْ نَزَلَ الْقُرآنُ، وَمِنْ دارِکُمْ ظَهَرَ الْإِسْلامُ وَالْإِیمانُ، وَإِلَیْکُمْ مُخْتَلَفُ رُسُلِ اللهِ وَالْمَلائِکَه، وَأَنْتُمْ أَهْلُ إِبْراهِیمَ عَلَیْهِ السَّلامُ الَّذِینَ ارْتَضاکُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِلْإِمامَه، وَاجْتَباکُمْ لِلْخِلافَه، وَعَصَمَکُمْ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبَرَأَکُمْ مِنَ الْعُیُوبِ، وَطَهَّرَکُمْ مِنَ الرِّجْسِ، وَفَضَّلَکُمْ بِالنَّوْعِ وَالْجِنْسِ،

وَاصْطَفاکُمْ عَلَی العالَمِینَ بِالنُّورِ وَالْهُدی، وَالْعِلْمِ وَالتُّقی وَالْحِلْمِ وَالنُّهی، وَالسَّکِینَه وَالْوَقارِ، وَالْخَشْیَه وَالْإِسْتِغْفارِ، وَالْحِکْمَه وَالْآثارِ، وَالتَّقْوی وَالْعَفافِ، وَالرِّضا وَالْکَفافِ، وَالْقُلُوبِ الزّاکِیَه، وَالنُّفُوسِ الْعالِیَه، وَالْأَشْخاصِ الْمُنِیرَه، وَالْأَحْسابِ الْکَبِیرَه، وَالْأَنْسابِ الطّاهِرَه، وَالْأَنْوارِ الْباهِرَه لَمَوْصُولَه، وَالْأَحْکامِ الْمَقْرُونَه، وَأَکْرَمَکُمْ بِالْآیاتِ، وَأَیَّدَکُمْ بِالْبَیِّناتِ، وَأَعَزَّکُمْ بِالْحُجَجِ الْبالِغَه، وَالْأَدِلَّه الْواضِحَه، وَخَصَّکُمْ بِالْأَقْوالِ الصّادِقَه، وَالْأَمْثالِ النّاطِقَه، وَالْمَواعِظِ الشّافِیَه، وَالْحِکَمِ الْبالِغَه، وَوَرِثَکُمْ عِلْمَ الْکِتابِ، وَمَنَحَکُمْ فَصْلَ الْخِطابِ، وَأَرْشَدَکُمْ

لِطُرُقِ الصَّوابِ، وَأَوْدَعَكَمْ عِلْمَ الْمَنايا وَالْبَلايا، وَمَكْنُونَ الْخَفايا، وَمَعالِمَ التَّنْزِيلِ، وَمَفاصِلَ التَّأْوِيلِ، وَمَوارِيثَ الْأَنْبِياءِ، كَتابُوتِ الْحِكْمَهِ، وَشِعارِ الْخَلِيلِ، وَمِنْسَأَه الْكَلِيمِ، وَسابِغَه داوُدَ، وَخاتَمِ الْمُلْكِ، وَفَضْلِ الْمُصْطَفى، وَسَيْفِ الْمُرْتَضى، وَالْجَفْرِ الْعَظِيمِ، وَالْاِرْثِ الْقَدِيمِ، وَضَرَبَ لَكُمْ فِى الْقُرْآنِ أَمْثالاً، وَامْتَحَنَكُمْ بَلْوىً، وَأَحَلَّكُمْ مَحَلَّ نَهْرِ طالُوتَ، وَحَرَّمَ عَلَيْكُمُ الصَّدَقَهَ، وَأَحَلَّ لَكُمُ الْخُمْسَ، وَنَزَّهَكُمْ عَنِ الْخَبائِثِ ماظَهَرَ مِنْهاوَمابَطَنَ، فَأَنْتُمُ الْعِبادُالْمُكْرَمُونَ، وَالْخُلَفاءُ الرّاشِدُونَ، وَالْأَوْصِياءُالْمُصْطَفَوْنَ، وَالْأَئِمَّه الْمَعْصُومُونَ، وَالْأَوْلِياءِ الْمَرْضِيُّونَ وَالْعُلَماءُ الصّادِقُونَ، وَالْحُكَماءُ الرّاسِخُونَ الْمُبَيِّنُونَ، وَالْبُشَراءُ النُّذَراءُ الشُّرَفاءُ الْفُضَلاءُ، وَالسّادَه الْأَتْقِياءُ، اَلْامِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاللّابِسُونَ شِعارَ الْبَلْوى وَرِداءَ التَّقْوى، وَالْمُتَسَرْبِلُونَ نُورَ الْهُدى، وَالصّابِرُونَ فِى الْبَأْساءِ وَالضَّرّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ، وَلَدَكُمُ الْحَقُّ، وَرَبّاكُمُ الصِّدْقُ، وَغَذّاكُمُ الْيَقِينُ، وَنَطَقَ بِفَضْلِكُمُ الدِّينَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ السَّبِيلُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالطُّرُقُ إِلى ثَوابِهِ، وَالْهُداه إِلى خَلِيقَتِهِ، وَالْأَعْلامُ فِى بَرِيَّتِهِ، وَالسُّفَراءُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، وَأَوْتادُهُ فِى أَرْضِهِ، وَخُزّانُهُ عَلى عِلْمِهِ، وَأَنْصارُ كَلِمَه التَّقْوى، وَمَعالِمُ سُبُلِ الْهُدى، وَمَفْزَعُ الْعِبادِ اِذَا اخْتَلَفُوا، وَ الدّالُّونَ عَلَى الْحَقِّ إِذا تَنازَعُوا، وَالنُّجُومُ الَّتِى بِكُمْ يُهْتَدى، وَبِأَقْوالِكُمْ وَأَفْعالِكُمْ يُقْتَدى، وَبِفَضْلِكُمْ نَطَقَ الْقُرْآنُ، وَبِولايَتِكُمْ كَمُلَ الدِّينُ وَالْاِيمانُ، وَإِنَّكُمْ عَلى مِنْهاجِ الْحَقِّ، وَمَنْ خالَفَكُمْ عَلى مِنْهاجِ الْباطِلِ، وَأَنَّ اللهَ أَوْدَعَ قُلُوبَكُمْ أَسْرارَ الْغُيُوبِ وَمَقادِيرَ الْخُطُوبِ، وَأَوْفَدَ إِلَيْكُمْ تَأْيِيدَ السَّكِينَه وَطُمَأْنِينَه الْوَقارِ، وَجَعَلَ أَبْصارَكُمْ مَأْلِفاً لِلْقُدْرَهِ، وَأَرْواحَكُمْ مَعادِنَ لِلْقُدْسِ، فَلا يَنْعَتُكُمْ إِلَّا الْمَلائِكَهُ، وَلا يَصِفُكُمْ إِلَّا الرُّسُلُ، أَنْتُمْ اُمَناءُ اللهِ وَأَحِبّاؤُهُ، وَعِبادُهُ لِلْقُدْسِ وَأَصْفِياؤُهُ، وَأَنْصارُ تَوْحِيدِهِ، وَأَرْكانُ تَمْجِيدِهِ، وَدَعائِمُ تَحْمِيدِهِ، وَدُعاتُهُ إِلى دِينِهِ، وَحَرَسَه خَلائِقِهِ، وَحَفَظَه شَرائِعِهِ، وَأَنَا اُشْهِدُ اللهَ خالِقِى، وَاُشْهِدُ مَلائِكَتَهُ وَأَنْبِياءَهُ وَرُسُلَهُ، وَاُشْهِدُكُمْ أَنِّى مُؤْمِنٌ بِكُمْ، مُقِرٌّ بِفَضْلِكُمْ، مُعْتَقِدٌ لِاِمامَتِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِعِصْمَتِكُمْ، خاضِعٌ لِوِلايَتِكُمْ، مُتَقَرِّبٌ إِلَى اللهِ سُبْحانَهُ بِحُبِّكُمْ، وَبِالْبَراءَه مِنْ أَعْدائِكُمْ، عالِمٌ بِأَنَّ اللهَ جَلَّ جَلالُهُ قَدْ طَهَّرَكُمْ مِنَ الْفَواحِشِ ماظَهَرَ

مِنْهاوَمابَطَنَ، وَمِنْ كُلِّ رَيْبَه وَ رَجاسَه وَدَنائَه وَنَجاسَه، وَأَعْطاكُمْ رايَه الْحَقِّ، الَّتِی مَنْ قَدَّمَها ضَلَّ، مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها ذَلَّ، وَفَرَضَ طاعَتَكُمْ وَمَوَدَّتَكُمْ عَلی كُلِّ أَسْوَدَ وَأَبْیَضَ مِنْ عِبادِهِ، فَصَلَواتُ اللهِ عَلی أَرْواحِكُمْ وَأَجْسادِكُمْ».

آنگاه بگو:

«اَلسَّلامُ عَلی أَبی مُحَمَّد الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ، سَیِّدِ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعابِدِینَ، اَلسَّلامُ عَلی أَبِی جَعْفَر مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ باقِرِ عِلْمِ الدِّینِ، اَلسَّلامُ عَلی أَبِی عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد الصّادِقِ الْأَمِینِ، وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ، بِأَبِی أَنْتُمْ وَأُمّی، لَقَدْ رُضِعْتُمْ ثَدْیَ الْإِیمانِ، وَرُبِّیتُمْ فِی حِجْرِ الْإِسْلامِ، وَاصْطَفاكُمُ اللهُ عَلَی النّاسِ، وَوَرَثَكُمْ عِلْمَ الْكِتابِ، وَعَلَّمَكُمْ فَصْلَ الْخِطابِ، وَأَجْری فِیكُمْ مَوارِیثَ النُّبُوَّهِ، وَفَجَّرَ بِكُمْ یَنابِیعَ الْحِكْمَهِ، وَأَلْزَمَكُمْ بِحِفْظِ الشَّرِیعَهِ، وَفَرَضَ طاعَتَكُمْ وَمَوَدَّتَكُمْ عَلَی النّاسِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ ابْنِ عَلِیّ، خَلیفَه أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ، الْإِمامِ الرَّضِیِّ الْهادِی الْمَرْضِیِّ، عَلَمِ الدِّینِ وَإِمامِ الْمُتَّقِینَ، اَلْعامِلِ بِالْحَقِّ وَالْقائِمِ بِالْقِسْطِ، أَفْضَلَ وَأَطْیَبَ وَأَزْكی، وَأَنْمی ما صَلَّیْتَ عَلی أَحَد مِنْ أَوْلِیائِكَ وَأَصْفِیائِكَ وَ أَحِبّائِكَ، صَلاه تُبَیِّضُ بِها وَجْهَهُ، وَتُطَیِّبُ بِها رُوحَهُ، فَقَدْ لَزِمَ عَنْ آبائِهِ الْوَصِیَّهَ، وَدَفَعَ عَنِ الْإِسْلامِ الْبَلِیَّهَ، فَلَمّا خافَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ الْفِتَنَ رَكَنَ إِلَی الَّذِی إِلَیْهِ رَكَنَ، وَكانَ بِما أَتاهُ اللهُ عالِماً، وَبِدِینِهِ قائِماً، فَأَجْزِهِ اللّهُمَّ جَزاءَ الْعارِفِینَ، وَصَلِّ عَلَیْهِ فِی الْأَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ، وَبَلِّغْهُ مِنّا السَّلامَ، وَارْدُدْ عَلَیْنا مِنْهُ السَّلامَ، بِرَحْمَتِكَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الْإِمامِ الْوَصِیِّ، وَالسَّیِّدِ الرَّضِیِّ، وَالْعابِدِ الْأَمِینِ، عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعابِدِینَ، إِمامِ الْمُؤْمِنِینَ، وَوارِثِ عِلْمِ النَّبِیِّینَ، اَللّهُمَّ اخْصُصْهُ بِما خَصَصْتَ بِهِ أَوْلِیاءَكَ مِنْ شَرائِفِ رِضْوانِكَ، وَكَرائِمِ تَحِیّاتِكَ، وَنَوامِی بَرَكاتِكَ، فَلَقَدْ بَلَّغَ فِی عِبادِهِ، وَنَصَحَ لَكَ فِی طاعَتِهِ، وَسارَعَ فِی رِضاكَ، وَسَلَكَ بِالْأُمَّه طَرِیقَ هُداكَ، وَقَضی ما كانَ عَلَیْهِ مِنْ حَقِّكَ فِی دَوْلَتِهِ، وَأَدّی ما

وَجَبَ عَلَيْهِ فِى وِلايَتِهِ، حَتَّى انْقَضَتْ أَيّامُهُ، وَ كانَ بِشيعَتِهِ رَؤُوفاً، وَبِرَعِيَّتِهِ رَحِيماً. اَللّهُمَّ بَلِّغْهُ مِنّا السَّلامَ، وَارْدُدْ مِنْهُ عَلَيْنا السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَيهِ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ. اَللّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى الْوَصِيِّ الْباقِرِ، وَالْإمام الطّاهِرِ، وَالْعَلَم الظّاهِرِ، مُحَمَّدِ بْنِ عِلِيّ، أَبى جَعْفَر الْباقِرِ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى وَلِيِّک، الصّادِعِ بِالْحَقِّ، وَالنّاطِقِ بِالصِّدْقِ، الَّذِى بَقَرَالْعِلْمَ بَقْراً وَبَيَّنَهُ سِرّاً وَجَهْراً، وَقَضى بِالْحَقِّ الَّذِى كانَ عَلَيْهِ، وَأَدَّى الْأَمانَه الَّتِى صارَتْ إِلَيْهِ، وَأَمَرَ بطاعَتِک، وَ نَهى عَنْ مَعْصِيَتِک. اَللّهُمَّ فَكَما جَعَلْتَهُ نُوراً يَسْتَضِىُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ، وَفَضْلًا يَقْتَدِى بِهِ الْمُتَّقُونَ، فَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلى آبائِهِ الطّاهِرِينَ، وَأَبْنائِهِ الْمَعْصُومِينَ، أَفْضَلَ الصلاه وَأَجْزَلَها، وَأَعْطِهِ سُؤْلَهُ وَغايَه مَأْمُولِهِ، وَأَبْلِغْهُ مِنّا السَّلامَ، وَارْدُدْ عَلَيْنا مِنْهُ السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ. اَللّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى الْإمام الْهادِى، وَصِيِّ الْأَوْصِياءِ، وَوارِثِ عِلْم الْأَنْبِياءِ، عَلَم الدِّينِ، وَالنّاطِقِ بِالْحَقِّ الْيَقِينِ، وَأَبِى الْمَساكِينِ، جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد الصّادِقِ الْأَمِينِ. اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ كَما عَبَدَک مُخْلِصاً وَأَطاعَک مُخْلِصاً مُجْتَهِداً، وَاجْزِهِ عَنْ إِحْياءِ سُنَّتِک وَاِقامَه فَرائِضِک خَيْرَ جَزاءِ الْمُتَّقِينَ، وأَفْضَلَ ثَوابِ الصّالِحِينَ، وَخُصَّهُ مِنّا بِالسَّلامِ، وَارْدُدْ عَلَيْنا مِنْهُ السَّلامَ، وَالسَّلامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زيارت امام حسن مجتبى(عليه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يَاابْنَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْک يَاابْنَ فاطِمَه الزَّهْراءِ، اَلسَّلامُ عَلَيْک يا حَبِيبَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صَفْوَه اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا أَمِينَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْک يا حُجَّه اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا نُورَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا صِراطَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ يا بَيانَ حُكْم اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْک يا ناصِرَ دِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْک أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِيُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْبَرُّ الْوَفِيُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْک أَيُّهَا الْقائِمُ الْأَمِينُ، اَلسَّلامُ عَلَيْک أَيُّهَا الْعالِمُ بِالتَّأْوِيلِ، اَلسَّلامُ عَلَيْک أَيُّهَا الْهادِى الْمَهْدِىُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْک أَيُّهَا الطّاهِرُ الزَّكِيُّ، اَلسَّلامُ عَلَيْک أَيُهَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ،

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْحَقُّ الْحَقِیقُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ الشَّهِیدُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبا مُحَمَّد الْحَسَنِ بْنِ عَلِیّ وَ رَحْمَه اللهِ وَ بَرَکاتُهُ».

زیارت امام زین العابدین(علیه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا زَیْنَ الْعابِدِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا زَیْنَ الْمُتَهَجِّدِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اِمامَ الْمُتَّقِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ الْمُسْلِمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا قُرَّه عَیْنِ النّاظِرِینَ الْعارِفِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَصِیَّ الْوَصِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خازِنَ وَصایَا الْمُرْسَلِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ضَوْءَ الْمُسْتَوْحِشِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ الْمُجْتَهِدِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سِراجَ الْمُرْتاضِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ذَخِیرَه الْمُتَعَبِّدِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مِصْباحَ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَفِینَه الْعِلْم، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَکِینَه الْحِلْم، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مِیزانَ الْقِصاص، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَفِینَه الْخَلاص، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَحْرَ النَّدی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَدْرَ الدُّجی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْأَوّاهُ الْحَلِیمُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصّابِرُ الْحَکِیمُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَئِیسَ الْبَکّائِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اِمصْباحَ الْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ یا أَبا مُحَمَّد، أَشْهَدُ أَنَّکَ حُجَّه اللهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ وَأَبُو حُجَجِهِ، وَابْنُ أَمِینِهِ وَابْنُ اُمَنائِهِ، وَأَنَّکَ ناصَحْتَ فِی عِبادَه رَبِّکَ، وَسارَعْتَ فِی مَرْضاتِهِ، وَخَیَّبْتَ أَعْداءَهُ، وَسَرَرْتَ أَوْلِیاءَهُ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ عَبَدْتَ اللهَ حَقَّ عِبادَتِهِ، وَاتَّقَیْتَهُ حَقَّ تُقاتِهِ، وَأَطَعْتَهُ حَقَّ طاعَتِهِ، حَتّی اَتیکَ الْیَقِینُ، فَعَلَیْکَ یا مَوْلایَ یَاابْنَ رَسُولِ اللهِ أَفْضَلَ التَّحِیَّه، وَالسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت امام محمّد باقر(علیه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْباقِرُ بِعِلْم اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْفاحِصُ عَنْ دِینِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمُبَیِّنُ لِحُکْم اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْقائِمُ بِقِسْطِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النّاصِحُ لِعِبادِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الدّاعِی إِلَی اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الدَّلِیلُ عَلَی اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْحَبْلُ الْمَتِینُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْفَضْلُ الْمُبِینُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النُّورُ السّاطِعُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْبَدْرُ اللاّمِعُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْحَقُّ الْأَبْلَجُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا السِّراجُ الْأَسْرَجُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّجْمُ الْأَزْهَرُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْکَوْکَبُ الْأَبْهَرُ،

اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُنَزَّهُ عَنِ الْمُعْضِلاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَعْصُومُ مِنَ الزَّلّاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الزَّكِيُّ فِي الْحَسَبِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الرَّفِيعُ فِي النَّسَبِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْقَصْرُ الْمَشِيدُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا حُجَّه اللهِ عَلى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ، أَشْهَدُ يا مَوْلاىَ أَنَّكَ قَدْ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ صَدْعاً، وَبَقَرْتَ الْعِلْمَ بَقْراً، وَنَثَرْتَهُ نَثْراً، لَمْ تَأْخُذْكَ فِي اللهِ لَوْمَه لائِم، وَكُنْتَ لِدِينِ اللهِ مُكاتِماً، وَقَضَيْتَ ما كانَ عَلَيْكَ، وَأَخْرَجْتَ أَوْلِياءَكَ مِنْ وِلايَه غَيْرِ اللهِ إِلى وِلايَه اللهِ، وَأَمَرْتَ بِطاعَه اللهِ، وَنَهَيْتَ عَنْ مَعْصِيَه اللهِ، حَتّى قَبَضَكَ اللهُ إِلى رِضْوانِهِ، وَذَهَبَ بِكَ إِلى دارِ كَرامَتِهِ، وَإِلى مَساكِنِ أَصْفِيائِهِ، وَمُجاوِرَه أَوْلِيائِهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زيارت امام صادق(عليه السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الإمامُ الصّادِقُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ النّاطِقُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْفائِقُ الرّائِقُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّنامُ الأَعْظَمُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّراطُ الأَقْوَمُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مِصْباحَ الظُّلُماتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا دافِعَ الْمُعْضَلاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مِفْتاحَ الْخَيْراتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مَعْدِنَ الْبَرَكاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صاحِبَ الْحُجَجِ وَالدَّلالاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صاحِبَ الْبَراهِينَ الْواضِحاتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا ناصِرَ دِينِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا ناشِرَ حُكْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا فاصِلَ الْخَطاباتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا كاشِفَ الْكُرُباتِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا عَمِيدَ الصّادِقِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا لِسانَ النّاطِقِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا خَلَفَ الْخائِفِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا زَعِيمَ الصّادِقِينَ الصّالِحِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا هادِيَ الْمُضِلِّينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا سَكَنَ الطّائِعِينَ، أَشْهَدُ يا مَوْلاىَ إِنَّكَ عَلَى الْهُدى، وَالْعُرْوَه الْوُثْقى، وَشَمْسُ الضُّحى، وَبَحْرُ الْمَدى، وَكَهْفُ الْوَرى، وَالْمَثَلُ الأَعْلى، صَلَّى اللهُ عَلى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ، والسَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْعَبّاسِ عَمِّ رَسُولِ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زيارت وداع ائمّه بقيع(عليهم السلام)

مرحوم شيخ طوسى و سيّد بن طاوس گفته اند كه چون خواستى ائمّه بقيع را وداع كنى، بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَئِمَّه الْهُدى وَرَحْمَه اللهِوَبَرَكاتُهُ، أَسْتَوْدِعُكُمُ اللهَ وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلامَ، آمَنّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِما جِئْتُم بِهِ وَدَلَلْتُمْ عَلَيْهِ. اَللّهُمَّ فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ».

پس دعا بسيار كن، و از خداوند بخواه كه بارديگر زيارت ايشان را نصيب تو گرداند، و اين آخرين زيارت تو نباشد.

زيارت عبّاس بن عبدالمطّلب(عليهما السلام)

عباس بن عبدالمطّلب، عموى پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) مقامى والا دارد، و در راه اسلام فداكارى هاى بسيار كرده و از حاميان رسول خدا(صلى الله عليه وآله) بوده، كه قبر او در قبرستان بقيع است. در مفتاح الجنّات اين زيارت براى آن بزرگوار نقل شده است:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ ياعَبّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا عَمَّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صاحِبَ السِّقايَه وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زيارت فاطمه بنت اسد مادر گرامى اميرالمؤمنين(عليهما السلام)

فاطمه بنت اسد، از زنان عالى مقام و مورد احترام خاصّ رسول خدا(صلى الله عليه وآله) بود، و فرزندى هم چون علىّ بن ابى

طالب(علیه السلام) به دنیا آورد. قبر ایشان نزدیک قبور ائمّه بقیع است، لکن بعضی گفته اند قبر آن مخدّره نزدیک قبر حلیمه سعدیّه دایه پیامبر(صلی الله علیه وآله) می باشد. نزد قبر آن بانوی مجلّله می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّد سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّد سَیِّدِ الْاَوَّلِینَ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّد سَیِّدِ الاْخِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلی مَنْ بَعَثَهُ اللهُ رَحْمَه لِلْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَه بِنْتِ اَسَد الْهاشِمِیَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الصِّدِّیقَه الْمَرْضِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا التَّقِیَّه النَّقِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الْکَرِیمَه الرَّضِیَّهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا کافِلَه مُحَمَّد خاتَم النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا والِدَه سَیِّدِ الْوَصِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ ظَهَرَتْ شَفَقَتُها عَلی رَسُولِ اللهِ خاتَم النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مَنْ تَرْبِیَتُها لِوَلِیِّ اللهِ الْاَمِینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ وَعَلی رُوحِکِ وَبَدَنِکِ الطّاهِرِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ وَعَلی وَلَدِکِ، وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّکِ أَحْسَنْتِ الْکَفالَهَ، وَأَدَّیْتِ الْاَمانَهَ، وَاجْتَهَدْتِ فِی مَرْضاه اللهِ، وَبالَغْتِ فِی حِفْظِ رَسُولِ اللهِ، عارِفَه بِحَقِّهِ، مُؤْمِنَه بِصِدْقِهِ، مُعْتَرِفَه بِنُبُوَّتِهِ، مُسْتَبْصِرَه بِنِعْمَتِهِ، کافِلَه بِتَرْبِیَتِهِ، مُشْفِقَه عَلی

نَفْسِهِ، واقِفَه عَلی خِدْمَتِهِ، مُخْتارَه رِضاهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکِ مَضَیْتِ عَلَی الْإیمانِ وَالتَّمَسُّکِ بِأَشْرَفِ الْأدْیانِ، راضِیَه مَرْضِیَّهً، طاهِرَه زَکِیَّهً، تَقِیَّه نَقِیَّهً، فَرَضِیَ اللهُ عَنْکِ وَأَرْضاکِ، وَجَعَلَ الْجَنَّه مَنْزِلَکِ وَمَأْواکِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَانْفَعْنی بِزِیارَتِها، وَثَبِّتْنی عَلی مَحَبَّتِها، وَلا تَحرِمْنِی شَفاعَتَها وَشَفاعَه الْأَئِمَّه مِن ذُرِّیَّتِها، وَارْزُقْنِی مُرافَقَتَها، وَاحْشُرْنی مَعَها وَمَعَ أَوْلادِهَا الطّاهِرینَ، اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتی إیّاها، وَارْزُقْنِی الْعَوْدَ إِلَیْها أَبَداً ما أَبْقَیْتَنی، وَإذا تَوَفَّیْتَنی فَاحْشُرْنی فِی زُمْرَتِها، وَأَدْخِلْنی فِی شَفاعَتِها، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. اَللّهُمَّ بِحَقِّها عِندَکَ وَمَنزِلَتِها لَدَیْکَ، اِغْفِرلی وَلِوالِدَیَّ وَلِجَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ، وَآتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَه وَفِی الْآخِرَه حَسَنَهً، وَقِنا بِرَحْمَتِکَ عَذابَ النّارِ».

زیارت دختران حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) غیر از فاطمه زهرا(علیها السلام) دختران دیگری هم به نام های «زینب»، «امّ کلثوم» و«رقیّه» داشته است که قبرشان در بقیع می باشد.

برای زیارت آنان، نزدیک قبورشان می ایستی و به امید ثواب، چنین می گویی: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ رَبِّ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفْوَه جَمِیعِ الْأَنْبیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنِ اخْتارَهُ اللهُ عَلَی الْخَلْقِ أَجْمَعِینَ، وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ السَّیِّدِ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ النَّبِیِّ الْمُجْتَبی، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ مَنِ اصْطَفیهُ اللهُ فِی السَّماءِ، وَفَضَّلَهُ عَلی جَمیعِ الْبَرِیَّه وَالْوَری، اَلسَّلامُ عَلی ذُرِّیَّه السَّیِّدِ الْجَلِیلِ، مِنْ نَسْلِ إِسْماعِیلَ، وَسُلالَه إِبْراهِیمَ الْخَلِیلِ، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ النَّبِیِّ الرَّسُولِ، اَلسَّلامُ عَلی اَخَواتِ فاطِمَه الزَّهْراءِ الْبَتُولِ، اَلسَّلامُ عَلی زَیْنَبَ وَأُمِّ کُلْثُومَ وَرُقَیَّهَ، اَلسَّلامُ عَلَی الشَّریفاتِ الْأَحْسابِ، وَالطّاهِراتِ الْأَنْسابِ، اَلسَّلامُ عَلی بَناتِ الْآباءِ الْأَعاظِمِ، وَسُلالَه الْأَجْدادِ الْأَکارِمِ الْأَفاخِمِ، عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَعَبْدِمَناف وَهاشِم، وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت جناب عقیل وجناب عبداللّه فرزند جعفر طیّار(علیهما السلام)

عقیل و جعفر طیّار هر دو برادران علیّ بن ابی طالب هستند. عبدالله پسر جعفر طیّار، همسر حضرت زینب(علیها السلام) است.

قبر عقیل و عبدالله بن جعفر در بقیع قرار دارد. در زیارت این دو بزرگوار چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَنا یاعَقِیلَ بْنَ اَبیطالِب، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ عَمِّ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ عَمِّ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ عَمِّ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَخا عَلِیّ الْمُرْتَضی، اَلسَّلامُ عَلی عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرالطَّیّارِ فِی الْجِنانِ، وَعَلی مَنْ حَوْلَکُما مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکُما وَ أَرْضاکُما أَحْسَنَ الرِّضا، وَ جَعَلَ الْجَنَّه مَنْزِلَکُما وَ مَسْکَنَکُما وَ مَحَلَّکُما وَمَأْویکُما، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت ابراهیم، فرزند رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)

ابراهیم، پسر رسول الله(صلی الله علیه وآله) در کودکی از دنیا رفت و پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) را داغدار کرد. درگذشت ابراهیم، پیامبر را به شدّت غمگین ساخت و آن حضرت در سوگ فرزند، اشک می ریخت و می فرمود: «چشم اشک فشان است و غمگین، ولی سخنی نمی گویم که موجب ناخوشنودی پروردگارمان گردد».(بحار، ج۱۶، ص۲۳۵، ح۳۵ و ج۷۷، ص۱۴۲، ح۱)

این فرزند، که مورد علاقه شدید پیامبر(صلی الله علیه و آله) بود، در بقیع به خاک سپرده شد. برای زیارت او، در قبرستان بقیع، نزدیک قبر او می ایستی و چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی صَفِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَجِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ، سَیِّدِ الْاَنْبیاءِ وَخاتَمِ الْمُرْسَلِینَ، وَخِیَرَه اللهِ مِنْ خَلْقِهِ فِی أَرْضِهِ وَسَمائِهِ، اَلسَّلامُ عَلی جَمِیعِ أَنْبیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَی السُّعَداءِ وَ الشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی

عِبـادِاللهِ الصّـالِحِينَ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الرُّوحُ الزّاكِيَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا النَّفْسُ الشَّرِيفَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا السُّلالَه الطّاهِرَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا النَّسَمَه الزّاكِيَهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ خَيْرِ الْوَرى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ النَّبِيِّ الْمُجْتَبى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْمَبْعُوثِ إِلى كـافَّه الْوَرى، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ السِّراجِ الْمُنِيرِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْمُؤَيَّدِ بِالْقُرْآنِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الْمُرْسَلِ إِلَى الْإِنْسِ وَالْجانِّ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ صاحِبِ الرّايَه وَالْعَلامَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ الشَّفِيعِ يَوْمَ الْقِيامَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَاابْنَ مَنْ حَباهُ اللهُ بِالْكَرامَهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَه اللهِ وبَرَكاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ اِخْتارَ اللهُ لَكَ دارَ إِنْعامِهِ قَبْلَ أَنْ يَكْتُبَ عَلَيْكَ أَحْكـامَهُ، أَوْ يُكَلِّفَكَ حَلالَهُ وَحَرامَهُ، فَنَقَلَكَ إِلَيْهِ طَيِّباً زاكِياً مَرْضِيّاً طاهِراً مِنْ كُلِّ نَجَس، مُقَدَّساً مِنْ كُلِّ دَنَس، وَبَوَّأَكَ جَنَّه الْمَأْوى، وَرَفَعَكَ إِلَى الدَّرَجاتِ الْعُلى، وَصَلَّى اللهُ عَلَيْكَ صلاه تَقَرُّ بِها عَيْنُ رَسُولِهِ، وَتُبَلِّغُهُ أَكْبَرَ مَأْمُولِهِ. اَللّهُمَّ اجْعَلْ أَفْضَلَ صَلَواتِكَ وَأَزْكاتا، وَأَنْمى بَرَكاتِكَ وَأَوْفاها، عَلى رَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَعَلى مَنْ نَسَلَ مِنْ أَوْلادِهِ الطَّيِّبِينَ، وَعَلى ما خَلَّفَ مِنْ عِتْرَتِهِ الطّاهِرِينَ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. اَللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّد صَفِيِّكَ، وَإِبْراهِيمَ نَجْلِ نَبِيِّكَ أَنْ تَجْعَلَ سَعْيِى بِهِمْ مَشْكُوراً، وَذَنْبِى بِهِمْ مَغْفُوراً، وَحَياتِى بِهِمْ سَعِيدَهً، وَعاقِبَتِى بِهِمْ حَمِيدَهً، وَحَوائِجِى بِهِمْ مَقْضِيَّهً، وَأَفْعالِى بِهِمْ مَرْضِيَّهً، وَأُمُورِى بِهِمْ مَسْعُودَهً، وَشُؤُونِى بِهِمْ مَحْمُودَهً. اَللّهُمَّ وَأَحْسِنْ لِىَ التَّوْفِيقَ، وَنَفِّسْ عَنِّى كُلَّ هَمّ وَضِيق. اَللّهُمَّ جَنِّبْنِى عِقابَكَ، وَامْنَحْنِى ثَوابَكَ، وَأَسْكِنِّى جِنانَكَ، وَارْزُقْنِى رِضْوانَكَ وَأَمانَكَ، وَأَشْرِكْ لِى فِى صالِحِ دُعائِى والِدَىَّ وَوُلْدِى وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ، اَلْأَحْياءَ مِنْهُمْ وَالْأَمْواتَ، إِنَّكَ وَلِىُّ الْباقِياتِ الصّالِحاتِ، آمِينَ رَبَّ الْعالَمِينَ».

زيارت اسماعيل فرزند امام صادق(عليهما السلام)

اسماعيل، فرزند بزرگ امام صادق(عليه السلام) بود، و عدّه اى از شيعيان پس از امام

صادق به امامت او اعتقاد پیدا کردند و به «اسماعیلیّه» معروف شدند، اگر چه خود به امامت برادرش امام موسی کاظم عقیده داشت و مورد احترام آن حضرت بود. در زیارت اسماعیل می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی جَدِّکَ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلی أَبیکَ الْمُرتَضَی الرِّضا، اَلسَّلامُ عَلَی السَیِّدَیْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ، اَلسَّلامُ عَلی خَدِیجَه أُمِّ الْمُؤْمِنِینَ أُمِّ سَیِّدَه نِساءِ الْعالَمِینَ، اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَه أُمِّ الْأَئِمَّه الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَی النُّفُوسِ الْفاخِرَهِ، بُحُورِ الْعُلُومِ الزّاخِرَهِ، شُفَعائِی فِی الْآخِرَهِ، وَ أَوْلِیائِی عِنْدَ عَوْدِ الرُّوحِ إِلَی الْعِظامِ النَّخِرَهِ، أَئِمَّه الْخَلْقِ وَوُلاه الْحَقِّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِیفُ، الطّاهِرِ الْکَرِیمِ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَمُصْطَفیهُ، وَأَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّهُ وَمُجْتَباهُ، وَأَنَّ الْإِمامَه فِی وُلْدِهِ إِلی یَوْمِ الدِّینِ، نَعْلَمُ ذلِکَ عِلْمَ الْیَقِینِ، وَنَحْنُ لِذلِکَ مُعْتَقِدُونَ، وَفِی نَصْرِهِمْ مُجْتَهِدُونَ».

زیارت حلیمه سعدیّه(علیها السلام)

حلیمه سعدیّه، دایه و مادر رضاعی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود که آن حضرت را در کودکی از عبدالمطّلب (جدّ پیامبر) تحویل گرفت و میان قبیله خود در بیرون مکّه برد، و به او شیر داد و بزرگش کرد. زنی با عاطفه و مهربان که افتخار دایگی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را داشت، و مورد احترام و علاقه حضرت بود.

در زیارت آن بانوی عظیم الشّأن چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ صَفِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ الْمُصْطَفی، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یامُرْضِعَه رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا حَلِیمَه السَّعْدِیَّهِ، فَرَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکِ وَأَرْضاکِ، وَجَعَلَ الْجَنَّه مَنْزِلَکِ وَ مَأْواکِ، وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت عمّه های رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)

قبر این دو بانوی بزرگوار «صفیّه و عاتکه»، دختران عبدالمطّلب و امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل(علیه السلام) در بقیع در کنار هم قرار دارند. صفیّه، زنی شجاع، با کمال و ادیب و شاعر بود، و در آغاز ظهور اسلام مسلمان شد، و با پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بیعت کرد، و به مدینه هجرت نمود. در جنگ اُحُد و خندق هم حاضر بود، و در سال ۲۰ هجری در سن ۷۳ سالگی از دنیا رفت.

عاتکه نیز زنی با ایمان بود، و در ردیف صحابه پیامبر قرار داشت، و همراه مسلمانان مهاجر به مدینه هجرت کرد. در زیارت دو عمّه حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) صفیّه و عاتکه می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیْ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیْ نَبِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیْ حَبِیبِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا عَمَّتَیِ الْمُصْطَفی، رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْکُما وَجَعَلَ الجَنَّه مَنْزِلَکُما وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل(علیه السلام)

امّ البنین، که نامش «فاطمه» دختر حزام است، زنی رشـید، شجاع و عارف و فاضل و نجیب و با اخلاص بود که پس از شهادت حضـرت زهرا(علیها السـلام)، به همسـری امیرالمؤمنین در آمد، و صاحب چهار فرزند رشـید به نامهای عباس، عبدالله، جعفر و عثمان شد که هر چهار نفر در کربلا، در رکاب امام حسـین(علیه السـلام) جنگیدند، و شـربت شـهادت نوشیدند. امّ البنین برای شهـدای کربلا و چهار شـهید خود در مدینه عزاداری می کرد، و در رثایشان شـعر می سرود، واز احیاگران یاد کربلا و شـهدا بود.

در زیارت امّ البنین(علیها السلام) می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَه وَلِیِّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَه أَمِیرِالمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ الْبَنِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا أُمَّ

الْعَبّاسِ بْنِ أَميرِالْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبی طالِب، رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنْكِ، وَجَعَلَ الجَنَّه مَنْزِلَكِ وَمَأْويكِ، وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَكاتُهُ».

زیارت اهل قبور

این زیارت برای دیگر اموات مؤمن و مؤمنه مدفون در بقیع و در دیگر قبرستان ها خوانده می شود:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم «اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ لا ـ إِلهَ إِلاَّ ـ اللهُ، مِنْ أَهْلِ لا ـ إِلهَ إِلاَّ ـ اللهُ، یا أَهْلَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، بِحَقِّ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، كَیْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، مِنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، یا لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، بِحَقِّ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، اِغْفِرْ لِمَنْ قالَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَاحْشُرْنا فِی زُمْرَه مَنْ قالَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ».

از امیرالمؤمنین(علیه السلام) روایت شده هر كس به قبرستان برای زیارت اهل قبور برود، خداوند متعال ثواب پنجاه سال عبادت به او عطا فرماید، و گناه پنجاه ساله او و والدینش را ببخشد. از پیغمبر اكرم(صلی الله علیه وآله) نقل است هر كس هفت مرتبه سوره " إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَه القَدْر " را نزد قبر مؤمنی بخواند، خداوند متعال فرشته ای را نزد قبر او می فرستد كه پرستش خدا كند، و ثوابش را به نام آن میّت می نویسد. پس چون روز قیامت شود به هر هولی از اهوال قیامت برسد، خداوند آن هول را از او برطرف كند، تا اینكه داخل بهشت شود.

زیارت حضرت عبد اللّه بن عبدالمطّلب(علیهما السلام)

پدر گرامی حضرت رسول اكرم(صلی الله علیه وآله) پس از مراجعت از سفر شام و قبل از ولادت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت، قبر آن بزرگوار تقریباً روبه روی «باب السّلام در محلّ مُصَلّی» قرار داشت كه پس از طرح توسعه حرم، در داخل شبستان مسجد قرار گرفت و هم اكنون جای دقیق آن معلوم نیست.

در زیارت

آن حضرت بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِینَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُسْتَوْدَعَ نُورِ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا والِدَ خاتَمِ الْأَنْبیاءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنِ انْتَهی إلَیْهِ الْوَدِیعَه وَالْأَمانَه الْمَنِیعَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَوْدَعَ اللهُ فِی صُلْبِهِ الطَّیِّبِ الطّاهِرِ الْمَکِینِ نُورَ رَسُولِ اللهِ الصّادِقِ الْأَمِینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا والِدَ سَیِّدِ الْأَنْبیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ حَفِظْتَ الْوَصِیَّهَ، وَأَدَّیْتَ الْأَمانَه عَنْ رَبِّ الْعالَمِینَ فِی رَسُولِهِ، وَکُنْتَ فِی دِینِکَ عَلی یَقِینٍ، وَأَشْهَدُ أَنَّکَ اتَّبَعْتَ دِینَ اللهِ عَلی مِنْهاجِ جَدِّکَ إِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللهِ فِی حَیاتِکَ وَبَعْدَ وَفاتِکَ، عَلی مَرْضاتِ اللهِ فِی رَسُولِهِ، وَأَقْرَرْتَ وَصَدَّقْتَ بِنُبُوَّه رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَوِلایَه أَمِیرِالمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلامُ، وَالْأَئِمَّه الطّاهِرِینَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ، فَصَلَّی اللهُ عَلَیْکَ حَیّاً وَمَیِّتاً، وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت دوم حضرت عبدالله بن عبدالمطّلب(علیهما السلام)

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ الْمَجْدِ الْأَثِیلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خِیَرَه فَرْعٍ مِنْ دَوْحَه الْخَلِیلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَاابْنَ لذَّبِیحِ إِسْماعِیلَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سُلالَه الْأَبْرارِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبَا النَّبِیِّ الْمُخْتارِ، وَعَمَّ الْوَصِیِّ الْکَرّارِ، وَوالِدَ الْأَئِمَّه الْأَطْهارِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ أَضاءَتْ بِنُورِ جَبِینِهِ عِنْدَ وِلادَتِهِ أَطْرافُ السَّماءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا یُوسُفَ آلِ عَبْدِ مَنافٍ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ سَلَکَ مَسْلَکَ جَدِّهِ إِسْماعِیلَ، فَأَسْلَمَ لِأَبِیهِ لِیَذْبَحَهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ فَداهُ اللهُ بِما فَداهُ، فَتَقَبَّلَهُ فَأَعْطاهُ اللهُ وَأَباهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حامِلَ نُورِ النُّبُوَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَشْرَفَ النّاسِ فِی الْأُبُوَّه وَالْبُنُوَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا والِدَ خاتَمِ النَّبِیِّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَبَا الطّاهِرِینَ بَعْدَ الطّاهِرِینَ، وَابْنَ الطّاهِرِینَ، وَرَحْمَه اللهِ وَبَرَکاتُهُ».

فضیلت زیارت حضرت حمزه و سایر شُهدای اُحُد

در سال سوّم هجری در شمال مدینه، در دامنه کوه اُحُد جنگی میان مسلمانان و کفّار اتّفاق افتاد که ابتدا مسلمانان پیروز شدند، ولی در مرحله بعد در اثر تخلّف، عدّه ای از فرمان رهبری سرپیچی کردند، و در نتیجه بیش از هفتاد نفر از مسلمانان شهید شدند. فخر المحقّقین در رساله فخریّه نوشته: مُستحب است زیارت حضرت حمزه(علیه السلام) و دیگر شهدای اُحُد در قبرستان اُحد.

از حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل است که هر کس مرا زیارت کند و عمویم حمزه را زیارت ننماید، به من جفا کرده است. شیخ مفید(رحمه الله) فرموده که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به زیارت قبر حمزه امر می فرمود وبه زیارت ایشان و شهدا اهتمام می کرد.

حضرت فاطمه(علیها السلام) پس از رحلت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) بر زیارت قبر آن بزرگوار مواظبت می نمود. و از زمان حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) سنّت شده است

که مسلمانان به زیارت عموی گرامی آن حضرت می روند، و در کنار قبرش درنگ می کنند.

ودر حدیث است که حضرت فاطمه(علیها السلام) پس از رحلت پدر روزهای دوشنبه و پنج شنبه هر هفته به زیارت قبور شُهدا می رفت و با اشاره به مواضع مسلمانان در صحنه جنگ اُحُد، می فرمود: این جا موضع رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود، و در این مکان مشرکین، وبه نقلی دیگر در آن جا نمازمی گزارد ودعا می کرد. شهدای اُحُد رضوان اللّه علیهم حدود هفتاد نفر می باشند.

زیارت حضرت حمزه عموی پیامبر(صلی الله علیه وآله)

چون به زیارت آن حضرت در اُحُد رفتی نزد قبرش بایست و این زیارت را بخوان:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمَّ رَسُولِ اللهِ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خَیْرَ الشُّهَداءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَسَدَاللهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ، أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ جاهَدْتَ فِی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَجُدْتَ بِنَفْسِکَ، وَنَصَحْتَ رَسُولَ اللهِ، وَکُنْتَ فِیما عِنْدَ اللهِ سُبْحانَهُ راغِباً، بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی، أَتَیْتُکَ مُتَقَرِّباً إِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِزِیارَتِکَ، وَمُتَقَرِّباً إِلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِذلِکَ، راغِباً إِلَیْکَ فِی الشَّفاعَهِ، أَبْتَغِی بِزِیارَتِکَ خَلاصَ نَفْسِی مَتَعَوِّذاً کَ مِنْ نار اسْتَحَقَّها مِثْلِی بِما جَنَیْتُ عَلی نَفْسِی، هارِباً مِنْ ذُنُوبِی الَّتِی احْتَطَبْتُها عَلی ظَهْرِی، فَزِعاً إِلَیْکَ رَجاءَ رَحْمَه رَبِّی، أَتَیْتُکَ مِنْ شُقَّه بَعِیدَه، طالِباً فَکاکَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ، وَقَدْ أَوْقَرَتْ ظَهْرِی ذُنُوبِی، وَأَتَیْتُ ما أَسْخَطَ رَبِّی، وَلَمْ أَجِدْ أَحَداً أَفْزَعُ إِلَیْهِ خَیْراً لِی مِنْکُمْ أَهْلَ بَیْتِ الرَّحْمَهِ، فَکُنْ لِی شَفِیعاً یَوْمَ فَقْرِی وَحاجَتِی، فَقَدْ سِرْتُ إِلَیْکَ مَحْزُوناً، وَأَتَیْتُکَ مَکْرُوباً، وَسَکَبْتُ عَبْرَتِی عِنْدَکَ باکِیاً، وَصِرْتُ إِلَیْکَ مُفْرَداً، وَأَنْتَ مِمَّنْ أَمَرَنِیَ اللهُ بِصِلَتِهِ، وَحَثَّنِی عَلی بِرِّهِ، وَدَلَّنِی عَلی فَضْلِهِ، وَهَدانِی لِحُبِّهِ، وَرَغَّبَنِی فِی الْوِفادَه إِلَیْهِ،

وَالْهَمَنِی طَلَبَ الْحَوائِجِ عِنْدَهُ، أَنْتُمْ أَهْلُ بَیْت لا یَشْقی مَنْ تَوَلاّکُمْ، وَلایَخیبُ مَنْ أَتاکُمْ، وَلایَخْسَرُ مَنْ یَهْواکُمْ، وَلا یَسْعَدُ مَنْ عادیکُمْ».

پس رو به قبله می کنی و می گویی:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد. اَللّهُمَّ إِنّی تَعَرَّضْتُ لِرَحْمَتِکَ بِلُزُومی لِقَبْرِ عَمِّ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، لِیُجیرَنی مِنْ نِقْمَتِکَ وَسَخَطِکَ وَمَقْتِکَ فِی یَوْم تَکْثُرُ فِیهِ الاَْصْواتُ، وَتَشْغَلُ کُلُّ نَفْس بِما قَدَّمَتْ، وَتُجادِلُ عَنْ نَفْسِها، فَإِنْ تَرْحَمْنِی الْیَوْمَ فَلا خَوْفَ عَلَیَّ وَلاحُزْنَ، وَإِنْ تُعاقِبْ فَمَوْلیً لَهُ الْقُدْرَه عَلی عَبْدِهِ، وَلاتُخَیِّبْنِی بَعْدَ الْیَوْمِ، وَلاتَصْرِفْنِی بِغَیْرِ حاجَتِی، فَقَدْ لَصِقْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِیِّکَ، وَتَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَیْکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِکَ وَرَجاءَ رَحْمَتِکَ، فَتَقَبَّلْ مِنّی، وَعُدْ بِحِلْمِکَ عَلی جَهْلِی، وَبِرَأْفَتِکَ عَلی جِنایَه نَفْسِی، فَقَدْ عَظُمَ جُرْمِی، وَما أَخافُ أَنْ تَظْلِمَنِی، وَلکِنْ أَخافُ سُوءَ الْحِسابِ، فَانْظُرِ الْیَوْمَ تَقَلُّبی عَلی قَبْرِ عَمِّ نَبِیِّکَ، فَبِهِما فُکَّنِی مِنَ النّارِ، وَلاتُخَیِّبْ سَعْیِی، وَلا یَهُونَنَّ عَلَیْکَ ابْتِهالِی، وَلاتَحْجُبَنَّ عَنْکَ صَوْتِی، وَلاتَقْلِبْنِی بِغَیْرِ حَوائِجِی، یا غِیاثَ کُلِّ مَکْرُوب وَمَحْزُون، وَیا مُفَرِّجاً عَنِ الْمَلْهُوفِ الْحَیْرانِ الْغَرِیقِ الْمُشْرِفِ عَلَی الْهَلَکَهِ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَانْظُرْ إِلَیَّ نَظْرَه لا أَشْقی بَعْدَها أَبَداً، وَارْحَمْ تَضَرُّعِی وَعَبْرَتِی وَانْفِرادِی، فَقَدْ رَجَوْتُ رِضاکَ، وَتَحَرَّیْتُ الْخَیْرَ الَّذِی لا یُعْطِیهِ أَحَدٌ سِواکَ، فَلا تَرُدَّ أَمَلِی، اَللّهُمَّ إِنْ تُعاقِبْ فَمَوْلیً لَهُ الْقُدْرَه عَلی عَبْدِهِ وَجَزائِهِ بِسُوءِ فِعْلِهِ، فَلا اَخِیبَنَّ الْیَوْمَ، وَلاتَصْرِفْنِی بِغَیْرِ حاجَتِی، وَلا تُخَیِّبَنَّ شُخُوصِی وَوِفادَتِی، فَقَدْ أَنْفَدْتُ نَفَقَتِی، وَ أَتْعَبْتُ بَدَنِی، وَقَطَعْتُ الْمَفازاتِ، وَخَلَّفْتُ الاَْهْلَ وَالْمالَ وَما خَوَّلْتَنِی، وَآثَرْتُ ما عِنْدَکَ عَلی نَفْسِی، وَلُذْتُ بِقَبْرِ عَمِّ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَتَقَرَّبْتُ بِهِ ابْتِغاءَ مَرْضاتِکَ، فَعُدْ بِحِلْمِکَ عَلی جَهْلِی، وَبِرَأْفَتِکَ عَلی ذَنْبِی، فَقَدْعَظُمَ جُرْمِی، بِرَحْمَتِکَ یاکَرِیمُ یاکَرِیمُ».

زیارت دیگر شهدای اُحُد

در زیارت شهدای جنگ اُحُد که در دامنه کوه اُحُد دفن

هستند، چنین می گویی:

«اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلی نَبِیِّ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِاللهِ، اَلسَّلامُ عَلی أَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرِینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ أَیُّهَا الشُّهَداءُ الْمُؤْمِنُونَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ الْإِیمانِ وَالتَّوْحِیدِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَنْصارَ دِینِ اللهِ وَأَنْصارَ رَسُولِهِ، عَلَیْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللهَ اخْتارَکُمْ لِدِینِهِ، وَاصْطَفاکُمْ لِرَسُولِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قَدْ جاهَدْتُمْ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَذَبَبْتُمْ عَنْ دِینِ اللهِ وَعَنْ نَبِیِّهِ، وَجُدْتُمْ بِأَنْفُسِکُمْ دُونَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّکُمْ قُتِلْتُمْ عَلی مِنْهاجِ رَسُولِ اللهِ، فَجَزاکُمُ اللهُ عَنْ نَبِیِّهِ وَعَنِ الْإِسْلامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزاءِ، وَعَرَّفَنا وُجُوهَکُمْ فِی مَحَلِّ رِضْوانِهِ وَمَوْضِعِ إِکْرامِهِ مَعَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ، وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ حِزْبُ اللهِ، وَأَنَّ مَنْ حارَبَکُمْ فَقَدْ حارَبَ اللهَ، وَ إِنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ الْفائِزِینَ، الَّذِینَ هُمْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ، فَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَه اللهِ وَالْمَلائِکَه وَالنّاسِ أَجْمَعِینَ، أَتَیْتُکُمْ یا أَهْلَ التَّوْحِیدِ زائِراً وَبِحَقِّکُمْ عارِفاً، وَبِزِیارَتِکُمْ إِلَی اللهِ مُتَقَرِّباً، وَبِما سَبَقَ مِنْ شَرِیفِ الْأَعْمالِ وَمَرْضِیِّ الْأَفْعالِ عالِماً، فَعَلَیْکُمْ سَلامُ اللهِ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَکاتُهُ، وَعَلی مَنْ قَتَلَکُمْ لَعْنَه اللهِ وَغَضَبُهُ وَسَخَطُهُ، اَللّهُمَّ انْفَعْنِی بِزِیارَتِهِمْ، وَثَبِّتْنِی عَلی قَصْدِهِمْ، وَتَوَفَّنِی عَلی ما تَوَفَّیْتَهُمْ عَلَیْهِ، وَاجْمَعْ بَیْنِی وَبَیْنَهُمْ فِی مُسْتَقَرِّ دارِ رَحْمَتِکَ، أَشْهَدُ أَنَّکُمْ لَنا فَرَطٌ، وَنَحْنُ بِکُمْ لاحِقُونَ».

و سپس هر چه می توانی سوره " اِنّا أَنزَلْناهُ فِی لَیْلَه الْقَدْرِ " بخوان و ثواب آن را به ارواح مطهّره این شهدا هدیه کن.

مساجد و اماکن متبرّکه در مدینه منوّره

مرکز جهانی اهل بیت علیه السلام

آثار و بناهای ارزشمند اسلامی در مدینه منوّره بقدری زیاد است که توضیح و تشریح ویژگی های آن، نیاز به کتاب جداگانه ای دارد، و از آنجا که توسط معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام

معظم رهبری، کتاب هایی در این زمینه تهیه و منتشر شده است، لذا از معرّفی اماکن، همراه کتاب ادعیه و زیارات، صرف نظر نموده، تنها به ذکر اسامی و مستحبّات برخی از آنان اکتفا می شود:

مسجد النّبی(صلی الله علیه وآله)

این مسجد، توسّط نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) و با کمک و همراهی مسلمانان صدر اسلام بنا گردید. حدود آن در زمان آن حضرت از شمال به جنوب ۳۵ متر، و از مشرق به مغرب ۳۰ متر بود که با ده ستون از درخت خرما ساخته شد، و در سال هفتم هجری پس از فتح خیبر به واسطه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) توسعه یافت.

جاهای مهمّ مسجد عبارتند از

الف: حُجره مطهّره:

طول حجره مطهّره رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) ۱۶ متر و عرض آن ۱۵ متر می باشد، و گنبدی به نام قبّه الخضرا بر روی آن قرار دارد.

ب: منبر رسول اللّه(صلی الله علیه وآله):

در سال ۵ هجرت برای پیامبر منبری با سه پلّه ساختند که آن حضرت بر پله سوم نشسته و برای مردم سخن می گفتند.

ج: محراب: در زمان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و خلفا، مسجدالنّبی محراب نداشت، امّا در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز محرابی در محلّ نماز رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ساختند، که هم اینک به نام محراب النّبی(صلی الله علیه وآله) معروف است.

د: روضه منوّره

ه: ستون های مسجد که به نام های توبه یا ابولبابه، حنّانه، مهاجرین، سریر و مخلّقه معروف است.

و: مقام جبرئیل

ز: محلّ اصحاب صفّه

ح: محراب تهجّد

ط: خانه حضرت فاطمه(علیها السلام)

قبرستان بقیع

در این قبرستان چهار امام معصوم یعنی: امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام محمّد باقر، امام جعفر صادق(علیهم السلام)، و بسیاری از صحابه، همسران و دختران، و ابراهیم فرزند رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)، و تعداد زیادی از مردان و زنان صدر اسلام مدفونند.

مسجد قُبا

اوّلین مسجدی که بر اساس تقوا، توسّط پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در مدینه ساخته شد، مسجد قُبا بود.

مَشرَبه اُم ابراهیم ومسجد فضیخ یا ردّ الشّمس

مَشرَبه اُم ابراهیم ومسجد فضیخ یا ردّ الشّمس که در نزدیکی قُبا بوده است.

مسجد الجمعه

مسجد الجمعه که در مسیر قُبا به مدینه قرار دارد.

قبرستان اُحد

قبرستان اُحد در این مکان حمزه سیّدالشّهدا و سایر شهدای جنگ اُحد مدفون هستند

مسجد العسکر

مسجد العسکر و مسجد ثنایای رسول اللّه که در اُحد قرار داشته است.

مساجد سبعه

مساجد سبعه این مساجد که شمارشان کمتر از هفت می باشد ولی به مساجد سبعه معروف است، و بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) در محلّ وقوع جنگ احزاب بنا گردیده است، عبارتند از:

الف: مسجد فتح

ب: مسجد علی(علیه السلام)

ج: مسجد فاطمه(علیها السلام)

د: مسجد سلمان(رحمه الله)

برخی از این مساجد در سال های اخیر تخریب گردیده است.

مسجد ذوالقبلتین

مسجد ذوالقبلتین در این مسجد قبله تغییر یافت، و مسلمین که به طرف مسجد الأقصی نماز می خواندند، موظّف شدند از آن پس به طرف کعبه نماز بگزارند.

مسجد غمامه یا مصلّی النّبی(صلی الله علیه وآله)

مسجد غمامه یا مصلّی النّبی(صلی الله علیه وآله)

مسجد حضرت علی(علیه السلام) و مسجد حضرت زهرا(علیها السلام)

مسجد حضرت علی(علیه السلام) و مسجد حضرت زهرا(علیها السلام) که در مناخه و نزدیک به یکدیگر قرار داشته اند.

مسجد مباهله

مسجد مباهله در محلّ این مسجد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) همراه با علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) برای مباهله با نصارای نجران آمدند.

مسجد شجره

مسجد شجره که همان میقات اهل مدینه و کسانی است که از مدینه عازم حجّ و زیارت بیت الله الحرام می باشند.

مسجد مُعَرَّس

مسجد مُعَرَّس که اینک از آن خبری نیست.

محلّه بنی هاشم

محلّه بنی هاشم خانه امام سجاد(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) و ذرّیّه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در این محل بوده، و در توسعه حرم تخریب گشته و از بین رفته است.

مساجد دیگری

مسجد ابوذر، مسجد نفس زکیه، مسجد ظفر یا مسجد بنی ظفر، مسجد سُقیا، مسجد مُسَیْجِد، مسجد غزاله یا مسجد منصرف، مسجد بنی سالم، مسجد بنی قریظه، مسجد الرایه، و...

برخی از این اماکن اعمال و مستحبّات خاصّی دارند که به اختصار متذکّر می شویم:

مستحبّات مدینه منوّره و مسجدالنّبی(صلی الله علیه وآله)

۱ غسل ورود به مدینه و مسجدالنّبی(صلی الله علیه وآله) وزیارت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمّه بقیع(علیهم السلام)، که می

توان با یک غسل همه را نیّت کرد.

۲ اقامت در مدینه منوّره: صاحب جواهر می فرماید که اختلافی در استحباب سکونت و مجاورت مدینه منوّره نیست، و مرحوم شهید در دروس بر این مطلب ادّعای اجماع کرده است.

سمهودی از مالک بن انس امام مالکیه نقل می کند که از او سؤال شد: سکونت در مدینه نزد تو بهتر است یا در مکّه؟ گفت: مدینه، و چرا مدینه محبوب تر نباشد؟ و حال آنکه راهی در آن نیست مگر اینکه رسول خدا بر آن عبور فرموده، و جبرئیل از جانب پروردگار بر آن حضرت نازل شده است.

۳ مستحبّ است در مدّت اقامت یک ختم قرآن یا بیشتر در مدینه و به خصوص در مسجدالنّبی(صلی الله علیه وآله) بخواند.

۴ مستحبّ است هر مقدار می تواند در مدینه صدقه بدهد، و مرحوم مجلسی روایت کرده که یک دِرهم صدقه در مدینه معادل ده هزار دِرهم در جای دیگر است. بنابراین سعی کند در کمک کردن به برادران دینی مخصوصاً سادات و ذرّیه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) کوتاهی نشود.

۵ مواظب اعمال و رفتار خود باشد، و فرصت را غنیمت شمرد، و هرچه می تواند نماز بخواند، به ویژه در مسجدالنّبی(صلی الله علیه وآله)

که هر رکعت نماز در مسجدالنّبی(صلی الله علیه وآله) مساوی هزار رکعت نماز در غیر آن است مگر مسجد الحرام، و برای نماز افضل اماکن، روضه رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) می باشد.

۶ در وقت ورود و خروج از مسجد صلوات بفرستد.

۷ هنگام ورود در مسجد دو رکعت نماز تحیّت مسجد بجا آورد.

۸ از طرف والدین و برادران دینی و آشنایان، به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) سلام کند.

۹ پس از زیارت چنانکه قبلاـ گفته شد دو رکعت نماز زیارت بخواند، و ثوابش را به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) هدیه کند.

۱۰ نزدیک مرقد مطهر رسول خدا بایستد، و حمد و ثنای الهی را به جای آورد، و دعا کند.

۱۱ در مقام جبرئیل نماز و دعا بخواند.

۱۲ در محراب رسول خدا در صورت امکان نماز بگزارد.

۱۳ در مسجد صدا را بلند نکند.

۱۴ دو رکعت نماز نزد ستون ابولبابه (ستون توبه) بجا آورد، و دعا کند.

۱۵ نماز و دعا در روضه مبارکه حضرت رسول و هم چنین در خانه حضرت زهرا(علیها السلام) مستحب است، و در صورتی که امکان نداشته باشد، مناسب است این کار هر چه نزدیک تر به این دو مکان شریف انجام گیرد.

قابل توجّه اینکه، روضه مبارکه مسجدالنّبی، ستون توبه و مقام جبرئیل هر کدام دعای مخصوصی دارند که در همین کتاب پس از زیارت حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) زیر عنوان خاصّ خود ذکر شده است.

مسجد قُبا

حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) به هنگام هجرت از مکّه به مدینه، روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاوّل، سال اوّل هجری، وارد قریه قُبا (۵ کیلومتری جنوب مدینه) شد، و تا روز جمعه (۴ روز) در این

محل توقّف کرد، تا حضرت علی(علیه السلام) در مکّه امانات مردم را که نزد حضرت رسول بود به آنان برگردانده، و سایر دستورهای حضرت را اجرا، و چند تن از زنان که حضرت فاطمه(علیها السلام) در میانشان بود، به حضرتش ملحق شود، و از طرفی دیگر مردم مدینه خود را برای ورود حضرت آماده کنند. در این توقّف چهار روزه، حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) اوّلین مسجد را با کمکِ مسلمانان بنا نمود، که زمین آن را مردم قُبا هدیه کردند، و حضرت با نوک سرنیزه خود حدود آن را روی زمین مشخّص کرد. گفته اند که هر ضلع آن ۶۶ ذراع بوده است.

در ساختن این مسجد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) مانند دیگر مسلمانان شرکت داشت، و سنگ و گِل حمل می نمود، و دوشادوش دیگران کار می کرد، و در جواب آنان که از حضرت می خواستند که گوشه ای بنشیند و فقط فرمان دهد می فرمود:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ یَعْمُرُ الْمَساجِدا *** یَقْرَأُ الْقُرآنَ قائِماً وَقاعِداً آیه شریفه " لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْم أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ، فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَاللهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ " ((توبه: ۱۰۸) در مورد همین مسجد نازل شده است.

مسجد قبا بارها تجدید بنا و توسعه یافته، زیرا نزد مسلمین اهمّیّت بسزایی داشته، و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) هر هفته روزهای دوشنبه به قبا تشریف می برده، و در آنجا نماز می گزاردند. از آن حضرت روایت شده که: هر کس در خانه اش وضو بگیرد و به مسجد قبا رود و دو رکعت نماز بخواند، ثواب یک عُمره را برای او می نویسند.

و حضـرت امام جعفر صادق(علیه السـلام) نیز فرمود: هنگام زیارت مَشاهد و مساجد اطراف مدینه، ابتدا به مسجد قبا رفته و در آنجا بسیار نماز بخوان.

اعمال مسجد قبا

وقت تشرّف، دو رکعت نماز تحیّت مسجد بجا آور،

بعد تسبیحات حضرت زهرا(علیها السلام) را بگو، و زیارت جامعه اوّل را بخوان آنگاه دعا کن، و بهتر است که به این جملات

دعا کنی:

«اَللّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلُ عَلی صَـدْرِ نَبِیِّکَ الْمُرْسَلِ: "لَمَسْـجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْم أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ، فِیهِ رِجـالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ ". اَللّهُمَّ طَهِّرْ قُلُوبَنـا مِنَ النِّفـاقِ، وَأَعْمالَنا مِنَ الرِّیا، وَفُرُوجَنا مِنَ الزِّنا، وَأَلْسِـنَتَنا مِنَ الْکِـذْبِ وَالْغَیْبَهِ، وَأَعْیُنَنـا مِنَ الْخِیـانَهِ، فَإِنَّکَ تَعْلَمُ خائِنَه الْأَعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدُورُ، رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَـنا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَتَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ».

پشت این مسجد منزلی بوده متعلّق به امیرالمؤمنین(علیه السلام)، و جلوی مسجد چاه آب شیرینی که فعلًا اثری از آن نیست.

گفته شـده که انگشتر پیغمبر(صـلی الله علیه وآله) در آن چاه افتاده و بـدین جهت به «چاه انگشتر» نامیده ده، و نیز به «چاه آب دهـان» هم معروف است، زیرا نقـل شـده پیغمبر(صـلی الله علیه وآله) آب دهـان مبارك را در آن چاه افکندنـد و آبش پس از شوری، شیرین شد.

نکته قابـل توجّه اینکه: در سـال نُهم هجری گروهی از منـافقین مسـجدی ساختنـد تـا از آن به عنوان پایگـاهی برضـدّ اسـلام و مسـلمانان بهره گیرند، و از پیامبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) درخواست کردند که آن را افتتاح نماید و برای تبرّك در آن نماز بخواند، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) هم قول مساعد دادند که در فرصت مناسب چنین

کند، ولی با نزول آیه شریفه "...وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِراراً وَکُفْراً... " نقشه منافقین آشکار شد، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور تخریب آن را صادر فرمود.

مسجد ذو قبلتین

بنابر مشهور در نیمه رجب یا شعبان سال دوم هجری، رسول گرامی(صلی الله علیه وآله) به دعوت «اُمُّ بِشْر» به میان قبیله بنی سالم در شمال غربی مدینه رفتند، و هنگام نماز ظهر دو رکعت نماز را طبق معمول به سوی بیت المقدّس خواندند. فرمان الهی مبنی بر روگرداندن به سوی کعبه نازل شد، و بقیه نماز را به طرف کعبه گزاردند، و از آن پس کعبه مکرّمه قبله دائمی مسلمانان شد. بدین مناسبت این مسجد را مسجد ذو قبلتین یا مسجد قبلتین نامیده اند. این مسجد در جانب غربی مسجد فتح، با فاصله کمی واقع شده است.

یکی از آیات کریمه ای که به این مناسبت نازل شد آیه کریمه: "قَدْ نَرى تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ «ما تو را که صورتت را به سوی آسمان می گردانی می بینیم، اکنون تو را به قِبْلَه تَرْضیها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَحَیْثُ ما سوی قبله ای که از آن خوشنود باشی می گردانیم، روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان، و هرجا کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ» (بقره: ۱۴۴) می باشد.

سابقاً در این مسجد دو محراب، روبروی هم شمالی و جنوبی یکی به طرف کعبه و دیگری به طرف بیت المقدس قرار داشته، ولی متأسّفانه در سال های اخیر که مسجد را تجدید بنا کرده اند، تنها جای یک محراب در آن باقی مانده، و آثار قبلی این حادثه بزرگ، محو شده است.

مستحب است در مسجد

ذو قبلتین دو رکعت نماز تحیّت مسجد خوانده شود، و مناسب است بعد از آن این دعا را بخوانی:

«اَللّهُمَّ إنَّ هذا مَسْجِدُ الْقِبْلَتَیْنِ، وَمُصَلّی نَبِیِّنا وَحَبِیبنا وَسَیِّدِنا مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. اَللّهُمَّ إنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ فِی کِتابِکَ الْمُنْزَلِ عَلی صَدْرِ نَبِیِّکَ الْمُرْسَلِ: "قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَه تَرْضیها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرام". اَللّهُمَّ کَما بَلَّغْتَنا فِی الدُّنْیا زِیارَتَهُ وَمَآثِرَهُ الشَّرِیفَه، فَلا تُحْرِمْنا یا اَللهُ فِی الْآخِرَه مِنْ فَضْلِ شَفاعَه مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَاحْشُرْنا فِی زُمْرَتِهِ وَتَحْتَ لِوائِهِ، وَ أَمِتْنا عَلی مَحَبَّتِهِ وَسُنَّتِهِ، وَاسْقِنا مِنْ حَوْضِهِ الْمَوْرِدِ بِیَدِهِ الشَّرِیفَه، شَرْبَه هَنِیئَه مَرِیئَه لا نَظْمَأُ بَعْدَها أَبَداً، إنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ».

مسجد فتح (مسجد احزاب)

در کنار رشته کوه سلع، چند مسجد کوچک است که موقعیّت جنگ احزاب (خندق) را نشان می دهد، و گفته می شود لشکر اسلام در این قسمت اردو زده بود. در همین محل بر فراز کوه، مسجدی بنا شده که معروف به مسجد فتح است، در سبب نامگذاری آن گفته شده: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در این مکان برای پیروزی مسلمانان دعا کرد، و خبر فتح و پیروزی لشکر اسلام در همین مکان به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) رسید. در همین جنگ بود که به دست توانای علیّ بن ابی طالب(علیهما السلام)، عَمْرِو بْن عبدوُدّ عامری پهلوان نامی عرب کشته شد، و نوشته اند: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در این هنگام فرمود: «ضَرْبَه عَلِیّ یَوْمَ الْخَنْدَقِ خَیْرٌ مِنْ عِبادَه الثَّقَلَیْنِ (بحار، ج ۳۹، ص ۲)

مستحب است بعد از خواندن دو رکعت نماز تحیّت مسجد، این دعا را بخوانی:

«یا صَرِیخَ الْمَکْرُوبِینَ،

وَیا مُجیبَ دَعْوَه الْمُضْطَرّینَ، وَیا مُغِیْثَ الْمَهْمُومِینَ، إِکْشِفْ عَنِّی ضُرِّی وَهَمِّی وَکَرْبِی وَغَمِّی، کَما کَشَفْتَ عَنْ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ هَمَّهُ، وَکَفَیْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ، وَاکْفِنِی مااَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِ الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ، یاأَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

دعا در مسجد الاجابه

مسجد اجابه همان مسجد مباهله است که در روز بیست و چهارم ذی حجّه داستان مباهله رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) با نصارای نجران در آن مکان واقع شد.

در مسجد الإجابه پس از دو رکعت نماز تحیّت مسجد، این دعا را می خوانی:

«اَللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ صَبْرَ الشّاکِرِینَ لَکَ، وَعَمَلَ الْخائِفِینَ مِنْکَ، وَیَقِینَ الْعابِدِینَ لَکَ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ، وَأَنَا عَبْدُکَ الْبائِسُ الْفَقِیرُ، وَ أَنْتَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ، وَأَنَا الْعَبْدُ الذَّلِیلُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَامْنُنْ بِغِناکَ عَلی فَقْرِی، وَبِحِلْمِکَ عَلی جَهْلِی، وَبِقُوَّتِکَ عَلی ضَعْفِی، یا قَوِیُّ یا عَزِیزُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد الْاَوْصِیاءِ الْمَرْضِیِّینَ، وَاکْفِنِی ما أَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِ الدُّنْیا وَالْاخِرَه یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

فرهنگ واژگان حج

مقدمه

فرهنگ اصطلاحات حج

گردآوری: محمّد یوسف حریری

بسم الله الرحمن الرحیم

حج عبادتی مقدس است و مکه و مدینه هم مقدس ترین دیار جهان، و آرزوی هر مسلمانی انجام حج است و زیارت این دو مهبط وحی الهی. این کتاب با این هدف و امید که بتواند اطلاعات عمومی مختصری را در اختیار علاقه مندان و زائران «بیت الله» قرار دهد، مدون شده است، با این تذکار که در مسائل فقهی ضمانت عملی ندارد. با مسئلت توفیقِ زیارت مقبول از درگاه الهی برای همه آرزومندان. ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا أو أخطانا تقدیم به پدر و مادرم، هستی دهندگان زندگی ام و همسرم، همراه و همسفر زندگی ام

ا

ائمه بقیع

چهار امام معصوم (امام دوم، چهارم، پنجم و ششم) مدفون در مدینه در قبرستان تاریخی بقیع.

آبار علی

نام دیگر منطقه (ك) مسجد شجره.

اباطع

(اَ طِ) شهرت قریشیان ابطحی که در داخل دره مکه مکان داشتند. (مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۲۰).

ابراج شهداء

اَ) شهرت برج (ساختمان) هایی است در شهر مکه جهت سکونت زائران واقع در منطقه () شهدای فخ.

ابطح

(اَ طَ) جـایی است بین مکه و منی و مسافت آن از هر دو به یک انـدازه است و شایـد به منی نزدیک تر است و از این جهت به مکه و منی هر دو نسبت داده می شود. (لغت نامه).

ابطحی

اهل مکه را می گفتند، منسوب به (ك) ابطح.

ابوا

(اَ) منطقه و زیارتگاهی است بین مکه و مدینه. این جا:

۱. محل ولادت حضرت امام کاظم (علیه السلام) است.

۲. محل دفن حضـرت آمنه مادر رسول الله است (به نظر بیشتر مورخین). نوشـته انـد رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در سال حدیبیه در گذر از ابواء قبر مادرش را زیارت کرد و آن را مرمت نمود و بر سر مزار مادر گریست و مسلمین هم گریستند.

۳. محل وفات و دفن عبدالرحمن بن حسن مجتبی است که همراه امام حسین (علیه السلام) به حج مشرف می شد.

۴. محل وقوع غزوه ابواء است که طبق نقل، نخستین غزوه ای است که در صـفر سال دوم هجری رخ داد، اما کار بـدون جنگ به صلح انجامید. پرچمدار این غزوه حضرت حمزه سیدالشهداء بود.

نیروی مسلمین را دویست تن و شمار دشمن را نامعلوم ذکر کرده اند.

ابوقبیس

(ك) کوه ابوقبیس.

ابیار علی

(اَ) نام دیگر منطقه (ک) مسجد شجره.

اتمام حج

افعال حج را بدون خلل ونقص به جای آوردن. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

اتمو الصف الاول فالاول (اَ تِ مُّ صَّ فَّ لْ اَ وَّ لْ فَ لْ اَ وَّ لْ).

امام جماعت اهل سنت قبل از گفتن تکبیره الاحرام. با این جمله و جملات دیگر نظیر «سدوا الخلل» و «سووا صفوفکم» و «استووا» نمازگزاران را به تسویه صفوف و منظم ایستادن در صف دعوت می کند. اگر در صف های جلو جای خالی وجود دارد، در صف بعد نایستید. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۶۵).

اثبره

(اَ بَ رَ) جمع ثبیر. عمده کوه های بزرگ مکه را گویند. از جمله اند: ثبیر غینا (که بلندترین این ثبیرهاست)، ثبیر الزنج، ثبیر الخضراء، ثبیرا التصح، ثبیر احدب. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۹۱ به بعد).

اثرب

اَ رِ) نام دیگری از یثرب (مدینه) است (لغت نامه، میقات حج، ش ۵، ص ۹۱).

اجازه

(اِ زِ) نامی برای انتقال سریع از عرفه به مزدلفه در (ک) حج جاهلی.

اجزی صوفه

نوعی اجازه گرفتن برای شروع (ک) حج جاهلی.

اجیاد

(اَ) یا «جیاد» در تلفظ گویش های عامیانه به دو دره از دره های مکه اطلاق می شود؛ یکی از جنوب امتدا یافته به سمت شمال می رود و دیگری از کوه اعرف در شرق آمده و سپس روبه روی مسجد الحرام از سمت جنوب به یکدیگر می پیوندد. این دره ها امروزه با پدید آمدن و گسترش محلات متعدد شهری، مسکونی شده است. (میقات حج، ش ۱۳، ص ۱۵۱).

احجاج

(اِ) به حج فرستادن (لغت نامه، فرهنگ جامع).

احجار الزیت

(اَ رُ زَّ) محلی است در مدینه در ضلع شرقی کوه سلع و موضع نماز استسقاء است.

این جا مدفن قیامگر علوی از نوادگان امام مجتبی (علیه السلام) محمدبن عبدالله مشهور به نفس زکیه (متولد ۱۰۰ متوفی ۱۴۵ هجری) است. با سرکوبی علویان توسط عباسیان، نفس زکیه در زمان منصور به سال ۱۴۵ هجری به همراه عده ای از سادات و بزرگان در مدینه قیام نمود و اهل مدینه با وی بیعت کردند، اما در برخورد با عیسی بن موسی در «احجار الزیت» به شهادت رسید. لقب نفس زکیه را براساس خبری از رسول الله می دانند که فرمود: نفس زکیه از فرزندانم در احجار الزیت کشته می شود.

احجار المراء

(اَ رُ لْ مِ) (۱) قبا که در خارج مدینه منوره است (لغت نامه)

جایی است در مکه، در حدیث آمده است: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در محل احجار المراء جبرئیل را دیدار کرد. به نقلی دیگر احجار المراء در قبا، از توابع مدینه، قرار دارد. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۲).

احد

(اُ حُ) منطقه ای است در شمال مدینه (که امروزه به علت گسترش محلات شهری تقریباً متصل به مدینه شده است) این جا محل رویداد غزوه احد و مدفن شهدای این نبرد است.

کوه احد

کوهی است از دیگر کوه ها به مدینه نزدیک تر و کوهی است مستقل از دیگر کوه ها و طولانی ترین کوه در شبه جزیره عربستان است و احادیث متعددی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در فضل آن نقل شده است. (ک) کوه احد.

غزوه احد: در پانزدهم شوال سال سوم هجری در دامنه کوه احد غزوه احد اتفاق افتاد. هفتصد (یا هزار) مسلمان در مصاف با سه (یا پنج) هزار کافر قریشی به سرکردگی ابوسفیان و صفوان بن امیه ابتدا آنها را گریزاندند و با این فتح ابتدایی عده ای از محافظان پنجاه (یا صد) نفری تنگه پشت سر مسلمین برخلاف فرمان رسول الله برای کسب غنایم جایگاه خود را ترک کردند. با این ترک سنگر، سواران کمین کرده قریش به فرماندهی خالد بن ولید با هجوم به باقی مانده محافظان تنگه و کشتن آنها از پشت سر به مسلمین حمله آوردند و آنها را پراکنده ساختند. در این موقعیت حضرت خود به نبرد پرداختند و با یاری پسر عمش حضرت علی (علیه السلام) و تنی چند از اصحاب، سپاه اسلام را از نابودی نجات دادند و کفار ناموفق در کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به مکه بازگشتند.

قبرستان احد: محاذات کوه احد، مدفن حضرت حمزه سیدالشهداء و دیگر مجاهدانی است که در غزوه احد به شهادت رسیدند. این جا به «مقبره الشهداء» و یا «قبورالشهداء» معروف

است. مـدفن مقـدس آن حضـرت قبه و بارگـاهی داشت که در سال ۵۷۰ (یا ۵۹۰) هجری توسط مادر ناصـرالدین بالله عباسـی ساخته شد و سـلطان اشـرف قایتبای از ممالیک مصر (در اواخر قرن نهم) آن را تعمیر کرد و توسعه داد و نیز در زمان حکومت عبدالمجیـد عثمانی مرمت شـد. اما وهابیون آن را (ماننـد دیگر زیارتگاه های مـدینه) تخریب کردند و قبر آن حضـرت و سایر شهدا را با زمین مسطح ساختند و سرانجام برای عدم دسترسی زائران به آن مزارهای شریف، در سال ۱۳۸۳

۱. مِ (لغت نامه) مَ (میقات حج، ش ۳۶ ص ۱۱۲).

هجری قمری دور تـا دور «مقـابر شـهدای احـد» را به صورت صـحن مسـتطیل با دیواری سـیمانی و درب و پنجره های فولادی محصور ساختند. (درب این صحن تا سال های اخیر بر روی زائران گشوده بود، ولی از سال ۱۳۹۶ قمری در موسم حج مانع از ورود زائران به محوطه مزار شهدای احد می شوند).

در وسط این قبرستان صورت سه قبر مشخص است که مرقد مطهر حضرت حمزه (در قسمت شرقی) و مزار عبدالله بن جحش و مصـعب بن عمیر (در قسـمت غرب) می باشد، و در ضـلع شـمالی قبر حضـرت حمزه، محوطه گود مربع شـکلی وجود دارد که سایر شهدا مدفونند.

زیارت شـهدای احد: درباره فضـیلت زیارت شهدای احد احادیث فراوانی نقل شده است؛ از جمله روایت شده که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: هر کس مرا زیارت کند و عمویم را زیارت نکند بر من جفاکرده است. و روایت است که آن حضرت فرمان دادند تا قبر آن حضرت زیارت شود و خود به زیارت آن

جناب و سایر شهدا می رفتند. حضرت فاطمه (علیها السلام) نیز برای زیارت به احد می رفتند. زیارت شهدای احد در روزهای دوشنبه و پنجشنبه مستحب ذکر شده است.

مساجد احد: در این منطقه مساجد چندی وجود دارد، چون: مسجد حمزه، مسجد جبل احد (مسجد فسح)، مسجد جبل عینین (مسجد جبل الرماه)، مسجد ثنایا (قبه الثنایا)، مسجد الدرع (مسجد الشیخین مسجد البدائع)، مسجد المصرع (مسجد الوادی مسجد العسکر)، مسجد المستراح (مسجد استراحت).

احرام

(اِ) در لغت به معنی منع است و در اصطلاح عبارت است از آهنگ حج نمودن، به حرم در آمدن، دو پارچه نادوخته (احرامی)، حرام کردن اموری در مراسم حج.

احرام اولین عمل از واجبات حج (و عمره) است که از ارکان می باشد و با بیرون آمدن از لباس معمولی و در برکردن لباس احرامی و حرام شدن اموری بر مکلف (محرم) ضمن انجام آدابی صورت می گیرد. حالتی است که مکلف حج در آن ملتزم به ترک محرمات و حفظ آداب آن است.

واجبات احرام:

احرامی پوشیدن.

نیت احرام (حج عمره) نمودن.

ذکر تلبیه (لبیک) را گفتن.

مکان احرام: در بر کردن احرامی (لباس احرام) باید در میقات صورت گیرد و میقات (مکان احرام بستن) با توجه به نقطه ورود به حرم و با توجه به نوع عبادت (حج یا عمره) متعدد و متفاوت است و این مکان ها در:

۱. عمره تمتع عبارتند از: یلملم، وادی عقیق، قرن المنازل، ذوالحلیفه (مسجد شجره)، جحفه، محاذی ادنی الحل، فخ (برای کودکان).

۲. حج تمتع عبارت است از مکه با افضلیت مسجدالحرام (در مقام ابراهیم، حجر اسماعیل زیر ناودان طلا).

۳. عمره مفرده، همان میقات های عمره، تمتع است، و در مورد انجام

عمره مفرده از داخل مکه میقات ها عبارتند از: تنعیم، حدیبیه، جعرانه، اضأه لبن، وادی نحله، وادی عرفه، ادنی الحل.

زمان احرام: ۱. عمره تمتع طول ماه های شوال و ذی قعده و نُه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است.

۲. حج طول ماه های شوال و ذی قعده و نُه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است (در حج تمتع بعد از اتمام عمره تمتع است).

۳. عمره مفرده طول ایام سال است، بجز ایام اختصاصی حج.

لباس احرام: احرام (احرامی) مجازاً نام دو قطعه جامه است که زائران خانه خدا جهت اجرای مراسم حج (و عمره) برتن می کنند. و استفاده از لباس احرام اختصاصاً برای مردان است. آنها باید کلیه لباس های معمولی خود را از تن در آورند و لباس احرام (احرامی) بر تن نمایند. این لباس متشکل از دو تکه پارچه است که یکی به صورت «ازار» (مانند لنگ به کمر بسته شده و) از ناف تا زانو را می پوشاند و دیگری به صورت «ردا» که (به دوش افکنده می شده و کتف را در بر می گیرد و) شانه و بازو را پوشش می دهد (و استفاده بیش از دو قطعه پارچه احرامی و تبدیل آن را جایز دانسته اند) اما در مورد زنان همان لباس معمولشان، احرام به حساب می آید اگر چه به زعم بعضی از فقها و مراجع تقلید خانم ها باید لباس احرام را بپوشند و پس از نیت و تلبیه مجازند آن را در آورند و با همان لباس معمول خودشان باشند.

واجبات احرام:

طاهر بودن.

غصبی نبودن.

ندوخته بودن.

بافته بودن.

بدن نما نبودن.

گره خورده نبودن.

از حلال

تهیه شدن.

از طلا و ابریشم خالص و اجزای حیوان حرام گوشت نبودن.

مستحبات احرامی:

فراخ بودن.

سفید بودن.

بلند تا ساق بودن.

پنبه ای (خالص) بودن.

مکروهات احرامی:

چرک بودن.

سیاه و رنگی (غیر از سبز) بودن.

راه راه (رنگی) بودن (برای مردان).

از پارچه با تار و پود ابریشم بودن.

محرمات احرام:

یا «محرمات محرم»، «تروک محرمه»، «تروک احرام»، «محظورات احرام» اموری هستند که بر محرم (شخص احرام بسته) حرام بوده و باید ترک شوند (۱) و لذا ارتکاب عمدی اکثر این محرمات موجب کفاره است و ارتکاب برخی از آنها موجب ابطال حج است (و ارتکاب برخی نیز نه کفاره دارد و نه مبطل حج است و اما تعداد و شماره تروک (محرمات) احرام را متفاوت ذکر کرده اند از آن جهت که برخی از فقها محرمات فاقد کفاره را جزء تروک احرام محسوب نساخته اند و یا برخی از محرمات را تحت یک شماره ذکر نموده اند، در حالی که فقهای دیگر آنها را از هم تفکیک کرده اند. به هر حال فهرست محرمات احرام حسب مشهور (که اکثر آنها مشترک بین زن و مرد است و اندکی اختصاصی مردان یا اختصاصی زنان) چنین است.

۱. ناخن گرفتن.

۲. استمنا نمودن.

۳. روغن مالیدن.

۴. دندان کشیدن.

۵. سلاح به خود بستن.

۶. در آینه نگاه کردن.

۷. درخت و گیاه حرم کندن.

۸. خون از بدن خارج کردن.

۹. سرمه (زینتی) به چشم کشیدن.

۱۰. انگشتر (زینتی) به دست نمودن.

۱۱. جانور بدن را کشتن و انداختن.

۱۲. مو (از بدن خود و غیر) ازاله نمودن.

۱۳. جدال (با قسم خوردن به اسم خدا) نمودن.

۱۴. زن را عقد نمودن و شاهد عقد نکاح گردیدن.

۱۵. رفث (آمیزش و لمس و نگاه به شهوت) نمودن.

۱۶. فسوق (دروغگویی، فحاشی،

تفاخر، مباهات) نمودن.

۱۷. بوی خوش و عطریات بوییدن (۲) و مشام از بوی ناخوش گرفتن.

۱۸. صید حیوان صحرایی و کمک در این کار نمودن و گوشت آن را خوردن.

۱. باید توجه داشت که حتی در غیر حالت احرام هم بعضی از امور ذاتاً حرام هستند (مثل استمنا) و بعضی محرمات خاص حرم هستند (مثل صید).

۲. غیر از خلوق کعبه و گیاهان: اذخر و خزامی و شیح و قیصوم.

۱۹. سر خود را پوشانیدن (برای مردان).

۲۰. سر خود را به زیر آب فرو بردن (برای مردان).

۲۱. تمام روی پاهای خود را پوشانیدن (برای مردان).

۲۲. در مسیر راه زیر سایه حرکت کردن (برای مردان) (۱).

۲۳. زینت کردن (برای زنان).

۲۴. صورت پوشانیدن (برای زنان).

مستحبات احرام:

۱. نیت به زبان راندن.

۲. بلند تلبیه گفتن (مردان).

۳. تلبیه را تکرار نمودن.

۴. نماز نافله احرام به جا آوردن.

۵. پیش از احرام در میقات غسل نمودن.

۶. بعد از نماز ظهر (یا نماز واجب دیگر) احرام بستن.

۷. موی سر و صورت را از روز اول ذی قعده نتراشیدن.

۸. موی زیر بغل و صورت و شارب و ناخن قبل از احرام گرفتن.

۹. دعاهای وارده را هنگام غسل و نیت احرام و پوشیدنِ احرامی خواندن.

۱۰. با خداوند جهت مُحِلّ شدن (در صورت پیش آمدن مانعی جهت اتمام اعمال) شرط کردن.

مکروهات احرام:

۱. کشتی گرفتن.

۲. شعر خواندن.

۳. صورت ساییدن.

۴. زانو به بغل نشستن.

۵. در جواب کسی لبیک گفتن.

۶. در مسواک زیاده روی کردن.

۷. بر رخت و فرش و بالش زرد و سیاه خوابیدن.

۸. پیش از محرم شدن حنا بستن (در صورت باقی ماندن اثر تاحال احرام).

۹. حمام رفتن، بدن با آب سرد شستن، با دست و کیسه و امثال آن

بدن را ساییدن.

۱۰. هر کاری که در انجام آن بیم باشد از مجروح شدن یا موی از بدن افتادن.

تلبیه احرام:

ذکر تلبیه به هنگـام پوشـیدن لباس احرام و نیت احرام از واجبات احرام است و به واسـطه ادای این ذکر احرام بسـته شـده و می توان وارد محدوده حرم و مکه گردید (بدون احرام و تلبیه نمی توان وارد محدوده حرم شد) و این دسـتور اختصاص به موسـم حج ندارد بلکه در تمام دوران سال هر مسـلمانی که بخواهد وارد این سرزمین شود باید احرام ببندد و تلبیه بگوید که ذکر آن عبارت است از:

لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لا شریک لک لبیک (ان الحمد والنعمه لک والملک لا شریک لک).

مستحبات تلبیه:

۱. بلند گفتن (برای مردان).

۲. تکرار کردن بعد از بیدار شدن از خواب، بعد از نمازهای واجب و مستحب، وقت سوار و پیاده شدن، هنگام زوال خورشید، هنگام بالا رفتن از بلنـدی و پایین آمـدن از بلنـدی، موقع ملاقات سوارها، وقت سـحر، تا موقع دیـدن خانه های مکه (در احرام عمره) و تا ظهر روز عرفه (در احرام حج) و تا مسجد الحرام (در احرام عمره مفرده ای که از مکه صورت گرفته).

۳. ذکر خوانـدن لبیک ذا المعارج، لبیک لبیک داعیا الی دارالسـلام، لبیک لبیک غفار الذنوب، لبیک لبیک اهل التلبیه، لبیک لبیک ذوالجلال و الاکرام...

رمز تلبیه:

تلبیه سـرودی است برای اظهار بندگی نسبت به خداوند و جواب دادن دعوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در گفتن لبیک باید قصد آن داشت که از این پس فقط در موارد رضای حق سخن گفت و زبان به گناه و معصیت

نگشود.

بین الاحرامین:

فاصله بین دو احرام حج (احرام عمره تمتع و احرام حج

۱. نه در هنگام توقف در منزلگاه ها یا توقفگاه ها.

تمتع) است. در این زمان گرچه اعمالی (مثل متعه حـج یعنی بهره مندی همسـران از هم) مجاز است ولی برخی اعمال نیز مجاز نمی باشد مثل:

۱. عمره مفرده کردن.

۲. موی سر را تراشیدن.

۳. از شهر مکه بیرون رفتن.

۴. در حرم (برای همیشه) صید کردن.

۵. درخت و گیاه حرم (برای همیشه) کندن.

کفارات احرام:

کفـاراتی است برای ارتکـاب پاره ای از اعمال که در حال احرام ممنوع و حرام است. (ارتکاب بعضـی اعمال در حرم مکه هم مطلقاً ممنوع است و کفاره دارد.) این کفارات با توجه به نوع عمل متفاوتند و عبارتند از:

۱. روزه گرفتن.

۲. اطعام مساکین نمودن.

۳. درهم و دینار پرداختن.

۴. شتر و گاو و گوسفند قربانی کردن.

وفات در احرام:

از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمودند: «کسی که در حال احرام بمیرد، لبیک گویان از قبر برانگیخته می شود».

همراه با احرام:

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام):

هنگام بیرون کردن جامه، باید نیت آن را داشت که لباس گناه از تن بیرون می کنند و از ریا و نفاق و شبهات برهنه می شوند.

هنگام غسل براین اندیشه باید بود که گناهان خود را می شویند و به نور توبه خالص، خود را پاکیزه می کنند.

هنگام در برکردن جامه احرام باید قصد آن نمود که در بقیه عمر حرام می نمایند بر نفس خود آنچه را که خداوند حرام کرده است.

احرام بستن

پوشیدن دو جامه نادوخته احرام و آهنگ حج (و عمره) نمودن.

احرام بند

آن که احرام بسته باشد. (لغت نامه).

احرام بیت الحرام

پرده های کعبه را بر چهار دیوار آن به اندازه یک قد و نیم بالا کشند و این عمل را احرام بیت الحرام خوانند و گویند کعبه احرام بسته است. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۱۰).

احرام حج

همان (ک) احرام.

احرام گرفتن

مراسم احرام (در حج) به جای آوردن. (لغت نامه)

احرام گرفته

محرم است (لغت نامه).

احرامی

۱. حاجی محرم را گویند.

۲. جامه نادوخته که حاجیان در شروع احرام برتن کنند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

احصار (

اِ) و اتموا الحج و العمره لله فان احصرتم (بقره ۱۹۶).

از حصر است به معنی حبس و منع در سفر، و در باب حج منع حج گزار محرم از ادامه اعمال حج است. (لغت نامه دایره المعارف بزرگ اسلامی) (ک) حج محصور.

احکام حج

واجباتی است که در زیارت کعبه در مراسم حج (افراد، قرآن و تمتع) صورت می گیرد.

احکام عمره

واجباتی است که در زیارت کعبه در مراسم عمره (مفرده و تمتع) صورت می گیرد.

احلال

(اِ) بیرون آمدن از حال احرام است با «حلق» یا با «تقصیر»

احمس

(اَمَ) قبایلی از عرب (قریش، کنانه و قیس) که (در مراسم حج جاهلی) از منطقه حرم بیرون نمی رفتند و می گفتند ما خویشاوندان خداییم. جمع آن حمس است و لغت نویسان عرب ریشه کلمه را به حماسه (شجاعت) می رسانند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق، طبقات، ص ۳۵۱).

اختیاری عرفات

مراد وقوف اختیاری است هنگام (ک) وقوف در عرفات.

اختیاری مشعر

مراد وقوف اختیاری است هنگام (ک) وقوف در مشعر.

آخر مدینه

همان (ک) پس مدینه.

اخشبان

(اَ شَ) تثنیه اخشب به معنای کوه دشوار و سخت صعود و تعبیری است از:

۱. دو کوه منی.

۲. دو کوه ابوقبیس وقعیقعان.

۳. دو کوه مشرف بر مزدلفه از سمت مشرق (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۳؛ حرمین شریفین، ص ۱۵).

اخوه

همان (ک) خاوه.

آداب حج

چگونگی انجام دادن فریضه حج (از ارکان و واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات) است.

اداره الحرام

(اِ رَ تُ لْ حَ رَ) سازمانی است که توسط حکومت سعودی برای اداره مسجد الحرام ایجاد شده و در باب السعود در جهت جنوب مسجد مستقر می باشد. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۱۴).

اداره شئون الحرمین الشریفین

اداره ای که بر مسجد الحرام و مسجد النبی نظارت دارد. (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۲۲).

ادراک و قوفین

همان (ک) درک و قوفین.

ادماء محرم

(اِ) بیرون آوردن خون از بدن محرم.

ادهان

(اَ) روغن مالی بدن است که از محرمات احرام است (فقه فارسی با مدارک، ص ۱۱۵).

ادنی الحل

(اَ نَ لْ حِ لَ) ادنی یعنی نزدیک تر، و ادنی الحل جایی است که از دیگر مواضع حل به مکه نزدیک تر است. مراد نزدیک ترین محلی است که از حرم بیرون است. مکانی است که منتهی الیه حرم به آن متصل باشد یا اولین نقطه خارج حرم است و از آن جا ورود به داخل حرم بدون احرام جایز نیست و میقات کسانی است که از هیچ کدام از میقات ها و یا محاذی آنها عبور

نکرده و تمکن رفتن به یکی از آنها را هم ندارند. از جمله جاهای معروف ادنی الحل حدیبیه و تنعیم و جعرانه است.

اذاخر

(اَخِ) موضعی است نزدیک مکه، و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در عام الفتح از اذاخر داخل شد و به اعلای مکه فرود آمد و آن جا قبه خویش بر پا کرد. (لغت نامه)

اذخر

همان (ک) گیاه اذخر.

اراق المولد

محلی در مکه. محله ولادت نبی اکرم (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۸).

اراک

(اَ) محلی است در عرفه از جانب شام، از حدود عرفات است ولی خارج از آن است و وقوف در آن کفایت نمی کند از عرفات (مبسوط در ترمینولوژی حقوق، فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰).

ارض الله

(اَ ضُ لاّ) الم تکن ارض الله (نساء ۹۷).

به نقلی از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹).

ارض الهجره

(لْ هِ رِ) از نام های مدینه است به معنی زمینی که هجرت در آن تحقق پیدا کرد. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳).

ارکان بیت

همان (ک) ارکان کعبه.

ارکان چهارگانه

همان (ک) ارکان کعبه.

ارکان حج

اعمالی است که ترکش (عمدی یا سهوی) موجب بطلان حج است که عبارتند از:

احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، طواف زیارت و سعی.

ارکان عمره

اعمالی است که ترکش موجب بطلان عمره است که عبارتند از: احرام، طواف و سعی.

ارکان کعبه

یا ارکان بیت. چهار رکن (چهار زاویه، چهار گوشه) خانه خدا را می گویند و هر یک از این ارکان به نامی مشهور هستند:

۱. رکن شرقی یا «رکن جنوب شرقی» (بین جنوب و شرق) آن زاویه است که حجرالاسود در آن نصب شده است و بدین اعتبار آن را «رکن حجر» و «رکن اسود» و «رکن حجرالاسود» نیز می گویند. برخی منابع به جهت آن که تقریباً در سمت عراق واقع شده به عنوان «رکن عراقی» نیز از آن یاد کرده اند. رکن شرقی مواجه با ایران و قسمتی از جنوب بلاد حجاز و استرالیا و جنوب هندوچین است. طواف خانه خدا از این رکن آغاز می شود و بدان هم طواف

ختم می شود. استلام این رکن مستحب است.

۲. رکن شمالی یا رکن «شمال شرقی» (بین شمال و شرق). آن زاویه است که در جهت طواف بعد از گذشتن از درب کعبه پیش از رسیدن به حجر اسماعیل قرار دارد. این رکن چون در موقع نماز مورد توجه اهل عراق و شام است از آن به عنوان «رکن عراقی» و «رکن بصری» و «رکن شامی» هم یاد کرده اند.

۳. رکن غربی یا «رکن شمال غربی» (بین شمال و مغرب) آن زاویه است که در جهت طواف پس از گذشتن از حجر اسماعیل قرار دارد. این رکن چون در موقع نماز مورد توجه اهل غرب (غرب روسیه و همه اروپا و مغرب) است آن را «رکن مغربی» هم می گویند.

۴. رکن جنوبی یا «رکن جنوبی غربی» (بین جنوب و مغرب) آن

زاویه است که در جهت طواف قبل از «رکن حجرالاسود» قرار دارد و چون مقابل یمن است آن را «رکن یمانی» هم می گویند. این رکن را بعد از «رکن حجرالاسود» شریف تر از دیگر رکن ها معرفی کرده اند و استلام این رکن مستحب است.

ازار

(اِ) آن قطعه از احرام که به کمر بندند و از ناف تا زانو را می پوشاند. (فقه فارسی با مدارک، ص ۹۳ و...)

اسباب تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) آنچه که قاطع تروک احرام است و به یکی از آن اسباب محرم، مُحِلّ می گردد که عبارتند از اتمام مناسک حج یا عمره، حصر و صد (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استار کعبه

(اَ) همان (کِ) پرده کعبه (لغت نامه).

استحلال کعبه

(اِتِ) حلال دانستن اموری که در حرم کعبه اقدام به آن حرام است مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و امثال آن که از گناهان به شمار می آید. (شرح اربعین، ص ۳۶۳).

استطاعت

(اِتِ) ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا (آل عمران ۹۷).

حجه الاسلام با وجود استطاعت واجب می شود (که باید در همان اولین سال وجود استطاعت برگزار.

گردد) و عبارت است از:

۱. استطاعت عقلی، یعنی داشتن عقل.

۲. استطاعت شرعی، یعنی داشتن سن تکلیف و عدم ابتلا به واجب یا حرام مهم تر.

۳. استطاعت عرفی، یعنی داشتن توانایی های راهی، بدنی، زمانی و مالی.

شرط استطاعت عرفی:

۱. استطاعت راهی، یعنی امن و بی مانع و باز بودن و امکان پیمودن راه سفر.

۲. استطاعت زمانی، یعنی وسعت و کفایت داشتن وقت برای انجام اعمال حج.

۳. استطاعت بدنی، یعنی داشتن توانایی برای پیمودن راه سفر و انجام مناسک.

۴. استطاعت مالی، یعنی داشتن امکانات اقتصادی مطابق با حال و شأن از جهات:

راحله: وسیله سواری جهت رفت و برگشت.

زاد: توشه راه (از خوردنی و آشامیدنی و سایر مایحتاج) در رفت و برگشت.

مؤنه: مخارج عائله و خانواده و کسانی که خرجی آنها واجب است از زمان رفت تا برگشت.

رجوع به کفایت، که بعد از بازگشت زندگی عادی را کفایت کند، یا به زحمت نیفتادن به لحاظ کسب و کار و زراعت بعد از برگشت (مناسک حج، مسئله ۱۷؛ خلاصه مناسک حج؛ اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۳۲ الی ۴۴؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۳، ص ۱۳؛ فرهنگ علوم).

استطاعت بذلی

(ب) استطاعتی است (مالی) جهت انجام حج که بابذل (بخشیدن) هزینه آن توسط شخص دیگر ایجاد می شود.

استطاعت جعلی

(ج) استطاعتی است که با نذر و قسم و عهده برای انجام حج، ایجاد می شود.

استظلال

(اِ تِ) همان (ک) تظلیل.

استقرار حج

کسی که شرعاً قادر به اجرای مناسک حج یا عمره یا هر دو باشد (بی فرق بین حج واجب به اصل شرع

و یا به نذر) اگر در عام الاستطاعه در رفتن به حج اهمال ورزد تا حدی که اجرای مناسک از وی فوت شود با فوت آن، حج در ذمه او مستقر می گردد. پس استقرار حج بستگی دارد به گذشتن زمانی که در آن زمان ممکن باشد به جای آوردن همه افعال حج به اختیار و با بودن همه شروط حج رفتن و حج کردن (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استقیموا

(اِ تَ) همان (ک) استووا.

استلام

(اِ تِ) در اصطلاح لمس کردن رکن کعبه است (ک).

استلام حَجَر

لمس کردن (ک) حجرالاسود.

استلام رکن

مسح و تماس شکم و دست با رکن کعبه است. برخی از فقها استلام رکن یمانی را مستحب می دانند و از امام صادق (علیه السلام) نقل است که «رکن یمانی بابی است که ما خانواده از آن باب وارد بهشت می شویم.» و برخی از فقهای استلام تمام ارکان کعبه را مستحب دانسته اند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۵۱؛ و...)

استمتاع

(اِ تِ) عمره گزاردن با حج (لغت نامه).

استمتاع به عمره

گزاردن حجه الاسلام با مقدمه آن که عمره تمتع است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استنابه

(اِ تِ بِ) در حج یعنی نیابت به دیگری دادن که از جانب او حج کند (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

استن

(اُ تُ) مخفف «استون» و «ستون». در مورد «استن های مسجدالنبی» که برخی از آنها نام های خاصی دارند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

استوانه (اسطوانه

) در مورد استوانه های مسجدالنبی که نام های خاصی دارند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

استون

در مورد «استون های مسجدالنبی». رجوع کنید به قسمت «ستون».

استووا

(اِ تَ وُ) پیشنمازهای اهل سنت قبل از تکبیر الاحرام با برگشت به سوی صفوف جماعت با صدای بلند با گفتن «استووا» یا «استقیموا» یا «اعتدلوا» فرمان منظم ساختن صف نماز را می دهند. (نکاتی در رابطه با حج و زیارت، ص ۲۰).

اسدال

(اِ) نقاب زدن زن است در حال احرام به طوری که روی صورت نیفتد. پوشانیدن صورت زن در حال احرام حرام است. (ثواب اعمال حج، ص ۱۰۶).

اسواف (

اَ) نام حرم مدینه، و گفته اند موضعی است به «عینه» در ناحیه بقیع و آن از حرم مدینه است. (لغت نامه)

اسواق الآخره

(اَ قُ خِ لْ رِ) تعبیری است از حج و عمره در روایتی منقول از امام صادق (علیه السلام).

اشعار

(اِ) نشان کردن قربانی فرستاده شده به مکه است و آن چنان است که کوهان شتر قربانی را از جانب راست بشکافند و با خون او آغشته کنند و از میقات بدین گونه به سوی منی سوق دهند. اشعار خاص حج قرآن است (که هدی را از میقات سوق می دهند) و در حج قرآن اگر قربانی شتر باشد در بستن احرام با تلبیه و یا با اشعار اختیار است و با اشعار، احرام محقق شده و احتیاجی به تلبیه (لبیک گفتن) نیست. (توضیح مناسک حج، ص ۱۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۷۳؛ حج و عمره، ص ۹؛ حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۹۳۹؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳).

اشعار البدن

(اِ رُ لْ بُ) تفصیل (ک) اشعار (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

اشعار بدنه

(بَ دَ نِ) تفصیل (ک) اشعار.

اشواطه

(اَ) جمع (ک) شوط (لغت نامه).

اشواط سبعه

هفت (ک) شوط.

اشُهر حج

(اَ ہُ رِ) ماه های حج که عبارتند از شوال، ذی قعده، ذی حجه (میقات حج، ش ۴، ص ۹۲).

اشهر حرم

(حُ رُ) فاذا انسلخ الاشهرالحرام (توبه ۶).

به گفته برخی مقصود چهار ماه حرام (ذی قعده، ذی حجه، محرم و رجب) است. یعنی همان چهار ماهی که کشتار در آن حرام شده و از این میان ماه های ذی قعده و ذی حجه ماه انجام مناسک حج هستند. (مجمع البیان؛ و...)

اشهر معلومات

(مَ) الحج اشهر معلومات (بقره ۱۹۷).

اشهر حج، ماه های حج، که عبارتند از شوال، ذی قعده، ذی حجه (مجمع البیان؛ و...)

اصحاب صفه

عنوان مهاجرین ساکن در (ک) صفه.

اصحاب عقبه

(عَ قَ بِ) اهل عقبه. اصحاب کید. شهرت ۱۳ (یا ۱۴ یا ۱۶) تن از صحابه که در مراجعت رسول الله از حجه الوداع در عقبه (گردنه) به نیت کشتن آن حضرت قصد رم دادن شتر ایشان یا قطع تسمه زیر شکم شتر و حمله به حضرت را نمودند. (برخی شکل گرفتن این نیت را در مراجعت از غزوه تبوک ذکر کرده اند) اما حضرت به وحی از این نیت آگاه شد و این عده نقاب پوش بر قصد خود موفق نشدند و حضرت نام اینان را برای حذیفه شمرد و فرمود تا زمان حیات پیامبر این اسامی را فاش نکند. (ریحانه الادب؛ حیوه القلوب، ج ۲، ص ۴۸۲؛ مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۱۵۸؛ تبصره العوام).

اصحاب عقبه اول

شهرت دوازده تن از مردم یثرب (شش تن از قبیله اوس و شش تن از قبیله خزرج) که در سال دوازدهم بعثت در موسم حج در محل عقبه با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردند.

اصحاب عقبه دوم

شهرت هفتاد (یا هفتاد و دو یا هفتاد و سه) تن از مردم یثرب (از قبایل اوس و خزرج) که در سال سیزدهم بعثت در ایام تشریق از ماه ذی حجه (ماه حج) در محل عقبه با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردند.

اصحاب فیل

الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل (فیل ۱).

شهرت گروهی که همراه فیلان عازم مکه شدند جهت تخریب (ک) کعبه.

اصحاب معلقات

شهرت شاعرانی که اشعار خود را بر دیوار کعبه آویخته بودند، یعنی صاحبان (ک) معلقات.

اصناف الاسلام

(اَ فُ لْ اِ) همان اهل (ک) صفه (فهرست کشف الاسرار، ص ۸۰۲).

اضأه ابن عقش

همان (ک) اضأه لبن.

اضأه لبن

(اَ ء ه ل) یا اضأه ابن عقش (به معنی دره یا مسیل ابن عقش) محلی است که از جانب جنوب حد حرم مکه می باشد و در سر راه یمن در فاصله دوازده کیلومتری قرار دارد و میقات عمره مفرده (از داخل مکه) است. (لغت نامه؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۳۰؛ فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص ۲۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۷۷).

اضحات

(اَ). ۱. روز اضحی (روز عید قربان).

۲. گوسفند که در روز اضحی ذبح کنند. (لغت نامه) (ع).

اضحی (اَ حا) روز عید قربان. دهم ذی حجه که حجاج در منی و مسلمانان در خانه خود قربانی کنند. «اضحی» از ماده «ضحی» است به معنای ارتفاع روز امتداد نور آفتاب و هنگامی است که خورشید بالا می آید (قبل از ظهر) و آن موقع را «ضحی» گویند. و چون قربانی قبل از ظهر (دهم ذی حجه) و در وقت گسترش نور آفتاب ذبح می شود آن را «اضحیه» یا «ضحیه» گویند.

اضحیه (اُ یَ ّ) قربانی مستحب روز عید (ک) اضحی.

اضطباع (اِ طِ) رداء (احرام) را از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن؛ در این صورت دوش راست برهنه ماند و دوش چپ پوشیده گردد. (لغت نامه).

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در عمره قضیه دستور داد که ردای احرام را از زیر بغل راست بر روی شانه چپ بیفکنند و این تکلیف مخصوص عمره قضیه و اوضاع و احوال ویژه آن روز بوده است. اینک تکلیف احرام همان کیفیت معهود است که بازوی چپ و راست هر دو پوشیده باشد. (آداب عمره قرآن، ص ۴۰ و ۴۳).

اضطراری اول

همان (ك) اضطراری مشعر (۱).

اضطراری دوم

همان (ك) اضطراری مشعر (۲).

اضطراری روزانه

همان (ك) اضطراری مشعر (۲).

اضطراری شبانه

۱. همان (ك) اضطراری عرفات.

۲. همان (ك) اضطراری مشعر (۱).

اضطراری عرفات

یا اضطراری شبانه مراد وقوف در عرفات است در شب دهم ذی حجه برای شخص مضطر.

اضطراری مشعر

مراد وقوف در مشعر است (به دو گونه) برای شخص مضطر:

۱. اضطراری اول

یا اضطراری شبانه، وقوف در مقداری

از شب دهم ذی حجه است در مشعر.

۲. اضطراری دوم

یا اضطراری روزانه وقوف بعد از طلوع آفتاب دهم ذی حجه است تا پیش از ظهر در مشعر.

اطحل

(اَ حَ) همان (ك) كوه ثور

اطرست

حروفی رمزی است در اشاره به اعمال عمره تمتع که توسط شیخ بهایی وضع شد:

ا احرام (بستن).

ط طواف (خانه کعبه نمودن).

ر رکعتین (دو رکعت نماز طواف گزاردن).

س سعی (رفت و برگشت میان صفا و مروه نمودن).

ت تقصیر (از مو یا ناخن چیدن) (حجه التفاسیر، ج ۶، ص ۱۷۳؛ اصول فقه، فقه، ص ۹۴).

آطام

جمع «اُطم» نام دژهایی است که در عصر جاهلی در مدینه وجود داشته اند و تعداد آن ها زیاد بوده است. در حدیث آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از ویران کردن آطام اهل مدینه نهی کرد و فرمود: این ها زیور مدینه هستند. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۹).

اعتدلوا

(اِ تَ دِ لُ) (ك) استووا.

اعتمار

(اِ تِ) عمره به جای آوردن (لغت نامه).

اعلام حرم

(اَ) نام ستون هایی بتونی مکعب مستطیل شکلی که به ارتفاع سه متر در انتهای هر یک از حدود حرم مکه نصب شده اند. (میعادگاه عشاق، ص ۱۱۹).

اعمال حج

(اَ) احکام و افعال و واجباتی هستند که در زیارت کعبه در مراسم حج (افراد، تمتع و قرآن) انجام می دهند.

اعمال عمره

احکام و افعال و واجباتی هستند که در زیارت کعبه در مراسم عمره (تمتع، مفرده) انجام می گیرند.

اعمال منی

افعالی که در روز عید قربان (دهم ذی حجه) باید در سرزمین منی به جا آورد.

اعنه

(اَ عِ نَ ّ) از (ک) مناصب کعبه (۱).

آغاوات

خواجگان حرم مسجد النبی را گویند که از یادگارهای دوره عثمانی بودند. (حج آن طور که من رفتم، ص ۴۴).ع

اغوات

(اَ غَ) شهرت خواجگان حرم مدینه در میان مردم. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۵). ل

افاضه

(اِ ضِ) ثم افیضوا من حیث افاض الناس. (بقره ۱۹۹).

۱. افاضه از عرفات

کوچ کردن از عرفات و رفتن به مشعرالحرام است پس از غروب روز نهم ذی حجه.

۲. افاضه از مشعر

کوچ کردن از مشعرالحرام و رفتن به منی است پس از سر زدن خورشید روز دهم ذی حجه.

۳. افاضه از منی

کوچ کردن از منی و رفتن به مکه است در عصر روز دوازدهم ذی حجه.

آفاقی

همان (ک) اهل آفاق

افراد

همان (ک) حج افراد

افساد حج

(اِ) یعنی ابطال حج به وسیله زائر به این که کاری کند که حج خود را تباه و باطل گرداند. افساد حج ناشی از اخلال عمدی در افعال حج است. گاه اخلال سهوی هم به حکم شارع ملحق به اخلال عمدی می شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

افعال حج

افعال واجبه حج

افعال عمره

افعال واجبه عمره

اقتراض مستطیع

قرض کردن مستطیع است برای حج گزاردن آن گاه که او را مالی باشد که نتواند با آن زاد و راحله تهیه کند. پس در وقت مناسب مال خود را بفروشد و آن قرض را بدهد و یا از محلی دیگر ادای دین کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اقسام حج

عبارتند از: حج افراد، حج تمتع و حج قرآن (رساله نوین، ج ۱، ص ۲۱۸؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۷۰)

اقسام عمره عبارتند از: عمره مفرده و عمره تمتع (مناسک حج، مسئله ۱۳۵؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۷۸)

اکاله البلدان

(اَ کَّ لَ تُ لْ بُ لْ) از اسامی مدینه است به جهت آن که:

۱. بر سایر شهرها علو مقام و برتری دارد. (احکام حج و

اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. بر سایر شهرهای این منطقه از نظر ارتفاع مسلط بود. (حرمین شریفین، ص ۲۹۳)

۳. مخارج شهر مدینه از طریق پرداخت مالیات شهرهایی که توسط مسلمین فتح شده بود تأمین می گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

اکاله القری

(قُ را) از اسامی مدینه است به جهت آن که:

۱. شهرهای دیگر را تحت الشعاع خود قرار داد. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. مخارج شهر مدینه از طریق پرداخت مالیات های شهرهای دیگری که توسط مسلمانان فتح شده بود تأمین می گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۹ و ۱۶۰)

۳. از آن جا به سایر شهرها و بلاد غیر مسلمان که درصدد توطئه علیه اسلام برمی آمدند حمله می شد و بعد از پیروزی اموال غنیمتی و اسیران به مدینه منتقل می شدند.

الال

(اَ) همان (ک) کوه رحمت

الحاد

(اِ) از حد در گذشتن در حرم (کعبه). میل به ظلم در آن و رعایت نکردن و هتک حرمت آن. به قولی ستم کردن در حرم. به قولی احتکار در حرم مکه (لغت نامه)

آل سعود

خاندان حاکم بر کشور (ک) عربستان سعودی

آل شیبه

(شَ بِ) خاندانی در مقام (ک) سدانت

الملم

(اَ لَ لَ) همان (ک) یلملم

ام

(اُ مّ) از اسامی مکه است چون اعظم بلاد است یا قبله گاه امم است یا وسط کره ارض است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

امارت حج

سرپرستی قافله حج. منصبی که ارتباط مستقیم با حکومت اسلامی دارد و از زمان صدر اسلام حاکمان جامعه با تأسی به سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در موسم حج یا خود عازم زیارت بیت الله شده و امارت حج را برعهده داشتند و یا فردی را

به عنوان نماینـده خود امیرالحـاج منصوب می کردنـد. در سـال نهم هجری رسول خـدا امارت حجاج و انجام مراسم حـج را به حضـرت امیر علی (علیه السـلام) واگذار فرمود (ابتدا آن جناب ابوبکر را به سـرپرستی روانه کرد اما به فرمان خداوند حضـرت علی (علیه السـلام) را مـأمور ابلاـغ آیات سوره برائت به کفار مکه نمود و ایشان در راه آیات از راه ابوبکر گرفتنـد.) حضـرت امیر (علیه السـلام) طبق روایات منقول در یوم النحر خطبه ایراد فرمود که کسـی عریان طواف خانه نکند و مشرکی در این سال حـج به جای نیاورد و هر که مـدتی (برای پیمان) دارد همان مـدت محترم است و هر که مهلتی ندارد مهلت او چهار ماه است. در سال دهم هجری رسول الله خود شـخصاً سـرپرستی حـج را داشت و بعدها وظیفه امارت حج به خلفا اختصاص یافت که که شخصاً قافله حج را سـرپرستی می کردند و یا کسـی را به امیری حج منصوب می نمودند. و وظیفه امیر حج رهبری حجاج مکه و عودت و محافظت آنان و امنیت در اثنای سفر بوده است. ماوردی گوید «امیرحاج» باید مراقب ده چیز

باشد:

۱. فراهم بودن و پراکنده نشدن مردم هنگام عزیمت و حرکت و نزول.

۲. معین کردن رهبری برای هر طایفه تا در حرکت پیرو او باشند و در نزول اطراف او فرود آیند و از دور نشوند.

۳. آهسته رفتن کاروان تا واماندگان بتوانند بدان برسند و ضعیفان همراه بتوانند راه سپرند.

۴. بردن کاروان از راه آسانی که در آن آب و آذوقه فراوان باشد (نه از راه سخت و کم آب)

۵. جست و جوی آب و آذوقه در صورت کمبود و نبود.

۶. گماردن نگهبانان بر کاروان به هنگام حرکت و نزول تا دزدان در مال ایشان طمع نکنند.

۷. دور کردن مزاحمان سفر که مانع کاروان می شوند به جنگ یا به بذل.

۸. فیصله دادن اختلافات کاروانیان نه به اجبار، مگر آن که دو طرف به حکم او تسلیم شوند و او صلاحیت قضا داشته باشد.

۹. آرام کردن آشوبگران قافله و تأدیب نمودن خائنان (در حد تنبیه)

۱۰. رعایت وقت حرکت و مدت سفر تا کاروان به موقع به حج رسد و از تنگی وقت ناچار به شتاب نشود و چون به

میقات رسد فرصت احرام به کاروان دهد و اگر وقت باشد کاروان را به مکه برد تا با مکیان به مواقف روند، و اگر وقف تنگ باشد یکسر به عرفه رود که مبادا به موقع نرسد و حج فوت شود... و چون مردم حج بکردند روزی چند برای انجام کارهایشان فرصت دهد و در حرکت عجله نکند و به هنگام بازگشت کاروان را از مدینه ببرد تا قبر پیغمبر را زیارت کند که اقتضای حرمت پیغمبر و حقوق وی چنین است. تا به هنگام بازگشت نیز همه

شرایط رفتن را رعایت کند تا کاروان به شهر خود برسد آن گاه ولایت وی پایان پذیرد. (تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه پاینده، ج ۲، ص ۳۵۰؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۳، ص ۲۴۸؛ تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۷۸؛ دایره المعارف فارسی؛ لغت نامه؛ میقات حج، ش ۳۰، ص ۸۲)

ام الارضین

(اُ م لْ اَ) از نام های مکه است (فرهنگ نفیسی)

ام الدود

(د ُّ) موضعی است بر سر دو راهی ورود به مکه که یک راه به محله باب السعود در منطقه حرم و صفا و مروه منتهی می شود که آن را «طریق الحرام» می گویند؛ دیگری راهی است که معابده منتهی می گردد که آن را «طریق الخریق» می نامند و از نزدیکی ام الدود است که تلبیه قطع می شود. (با ما به مکه بیایید، ص ۲۸)

ام راحم

(اُ مَ ر) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام رحم

(رُ) از نام های مکه معظمه است به مناسبت رحمتی که خداوند به این شهر عطا فرموده و این که پناهندگان به این خانه در رحمت آفریدگار قرار می گیرند. (تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۵؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ فرهنگ نفیسی؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام رحمان (

رَ) از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ام رحمه

(رَ مِ) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام روح

از نام های مکه است به علت رحمت فراوان پیرامون آن (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ام زحم

(زُ) از نام های مکه است به علت ازدحام مردم در آن (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

ام صبح

(صُ) از نام های مکه است (لغت نامه؛ فرهنگ نفیسی)

ام صح

(۱) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۳ و ۱۴۵)

ام الصفا

(اُ م ص ّ) از نام های مکه است، چون برای کسانی با خلوص ایفای فریضه حج می کنند گشایش خاطر و صفا حاصل می گردد. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

ام القری

(لْ قُ را) لتنذر ام القری (انعام، ۹۲؛ شوری، ۷۰)

نام مکه معظمه است (به معنی مادر واصل قریه ها) و در جهت این نام وجوهی گفته اند چون:

۱. قبله مسلمین است.

۲. دارای مرکزیت است.

۳. مرکز آبادی های حجاز است.

۴. در وسط زمین (نزدیک خط استوا) است.

۵. مقام آن نسبت به شهرها و قرای دیگر بلندتر است. از لحاظ عظمت و قداست مهم ترین شهر روی زمین است.

۶. زیارتگاه خدا پرستان است، چرا که در قلب خود خانه ای را جای داده که نخستین خانه برای همه انسان ها و مایه برکت و هدایتگر جهانیان است و این خود انگیزه ای است برای انسان های با ایمان که از تمام نقاط به سوی این دیار روی آورند.

۷. زمین از زیر آن گسترده شده است. یعنی اولین محل منعقد شده و خشکیده از زمین است. در آغاز آفرینش نخستین محلی که از زیر آب بیرون آمد محل بیت الحرام بود و خشکی های زمین از آن جا گسترش پیدا کرد. پس ۱. در «لغت نامه» کلمه «صح» (صُ حّ) به معنی بهی و برائت از هر عیب آمده است. اصل و مبدأ هر سرزمینی و هر دیاری است. (قاموس قرآن؛ دائره الفرائد؛ تاریخ مکه، ص ۱۶؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۲ به بعد، ش ۴، ص ۱۳۷ به بعد)

ام المشاعر

(لْ مَ عِ) از نـام های مکه است چون اصل مشاعر حـج و مرکز مواضع مسـعوده ای است که در آن امکنه ادای عبادت حـج می شود. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۰)

ام کوثی

(ثا) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۳)

امیر حاج

سرپرست قافله حج. صاحب منصب (ک) امارت حج

امیر حج

پیشوای حاجیان (فرهنگ آنندراج) صاحب منصب (ک) امارت حج

امین

(اَ) و هذاالبلد الامین (تین ۳)

لقـب مکـه معظمـه که از طرف خداونـد شـهر امن و دارای امنیت معرفی گردیـده و خداونـد به آن سوگنـد یـاد کرده است، و گویند مکه قبل از بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز محل امنیت بوده است. (دائره الفرائد، ج ۲، ص ۸۵۱)

امینه

(اَ نِ) از اسامی مکه است چون مطلع وجود حضرت نبی امین است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

انصاب

(اَ) جمع نصب، به تفاوت نقل:

۱. سـنگ های مخصوصی بوده اند که بت پرستان در اطراف کعبه نگهداری می کرده و قربانی های خود را برای بت روی آن ذبح می کردند.

۲ بت های مخصوصـی بوده انـد که در جایگاه خاصـی نگهـداری می شـده و قربانی ها را روی آن ذبـح می نمودند و با خون قربانی آن را رنگین می کردند.

انصاب الحرم

(اَ بُ لْ حَ رَ) حدهای حرم. سنگ ها که برکنار حرم نهاده بودند. علاماتی بود که عثمان

در سال ۲۶ هجری به وسیله آنها حرم را تحدید حدود کرد. (لغت نامه؛ مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

انصار

(اَ) جمع نصیر و ناصر (یاری کننده) لقب آن دسته از مسلمانان اهل مدینه است که پس از هجرت پیامبر از مکه به مدینه به او ایمان آوردند و نصرتش دادند و یاری کردند و در پیشرفت اسلام کمک های بسیاری نمودند. این صفت چنان بر این دسته غلبه یافت که حکم اسم پیدا کرد و این لقب چنان اهمیت یافت و موجب مباهات و مفاخره گردید که انصار آن را بر نام قبیله های خود (اوس و خزرج) ترجیح دادند. (دایره المعارف فارسی)

انقاب المدینه

(اَ بُ لْ) انقاب جمع «نَقب» است به معنای راه تنگ و باریک. و مراد از انقاب المدینه راه های مدینه منوره است. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۸)

اودیه المدینه

(اَ یِ تُ لْ) وادی های مدینه (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۱۹)

اوطاس

وادی عقیق که میقات است از اوطاس یا «بریدالبعث» شروع می شود تا مسلخ و از آن جا تا... (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۴)

اولاد شیخ

شهرت نسل شیخ محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیه، مذهب حاکم در () عربستان سعودی.

اول مدینه

همان (ک) پیش مدینه.

او وار نحط رس طرمر

رمز حج تمتع است. حروف رمز در اشاره به اعمال حج که شیخ بهایی ترتیب داد:

ا احرام بستن

و وقوف (عرفات)

و وقوف (مشعرالحرام)

ا افاضه (کوچ از مشعر به منی)

ر رمی (جمره عقبه)

ن نحر (شتر یا ذبح گاو و یا گوسفند یا بز)

ح حلق (تراشیدن موی سر)

ط طواف (زیارت خانه خدا)

ر رکعتین (دو رکعت نماز طواف)

س سعی (بین صفا و مروه)

ط طواف (نساء)

ر رکعتین (دو رکعت نماز طواف)

م مبیت (بیتوته در منی)

ر رمی جمرات ثلاث (حجه التفاسیر، ج ۶، ص ۱۷۳؛ حج برنامه تکامل)

اهل آفاق

آفاقی (منسوب به آفاق جمع افق، آنچه که از اطراف زمین ظاهر است) اصطلاحی است که در فقه شیعه توسط متأخران به کار برده شده، به معنی کسی است که از خارج از مواقیت به حرم می آید؛ در برابر اهل مکه. میقات آفاقیان برحسب اختلاف جهاتی که از آن به سوی حرم می آیند مختلف است. آفاقی حج تمتع را باید انجام دهد. (دایره المعارف فارسی، ذیل آفاقی؛ و...)

اهلال

(اِ) ۱. در احادیث مجازاً مترادف احرام به کار رفته. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۲. بانک لبیک زدن. بلند گفتن حاج لبیک را (مبسوط در ترمینولوژی حقوق؛ لغت نامه)

اهل الله

(اَ لُ لاّ) اهل مکه را گویند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۸؛مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل التلبیه

(ت یِ) «لبیک اهل التلبیه»

از اذکار «تلبیه مستحب» است و «اهل التلبیه» خداوند متعال است که شایسته است لبیکش گفته شود.

اهل الحاضره

(لْ ضِ رِ) از تاریخ هجرت پیامبر تا روز فتح مکه، سکنه شهر مدینه را اهل الحاضره نامیدند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل حج

همان (ک) اهل موسم

اهل حرم

اهالی مکه را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل حرمین

(حَ رَ مَ) اهل مکه و مدینه. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل اجماع)

اهل حله

همان (ک) حله

اهل حمس

همان (ک) حمس

اهل صفه

عنوان مهاجرین ساکن در (ک) صفه

اهل موسم

(مَ سِ) اهل حج، زائران بیت الله. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

اهل موقف

(مَ قِ) آنان که در (موقف) عرفات و مشعر برای انجام مراسم حج حاضر می شوند.

اهل مکه

آنان که نوع حجشان افراد یا قرآن است. در مقابل اهل آفاق (که حج تمتع به جا می آورند.)

اهلّه قمر

(اَ هِ لَ ءِ قَ مَ) یسئلونک عن الأهله قل هی مواقیت للناس و الحج (بقره ۱۸۹)

اشکال مختلفه قسمت روشن ماه است در ضمن دوران به گرد زمین در ظرف یک ماه قمری، و از آن جا که بنای اکثر اعمال مسلمین از جمله حج برمبنای ماه های قمری است رؤیت هلال ماه جهت تعیین اول ماه ضروری و مورد احتیاج است.

اهلیه

صورتی به شکل هلال از برنج که بر سر هر گنبد در مسجدالحرام گذارده اند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۱۳۲)

آیات بینات

(بَ یِّ) فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا (آل عمران ۶۷)

نشانه های آشکار کعبه و از نشانه های روشن خانه کعبه مقام ابراهیم و امنیت آن است و به گفته مفسرین آیات روشن عبارت است از مقام ابراهیم، حجرالاسود، حطیم، زمزم، مشعرها، ارکان بیت، ازدحام بیت و بزرگداشت آن. و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که درباره آیات بینات از مقام ابراهیم و حجرالاسود و حجراسماعیل نام بردند. (مجمع البیان؛ میقات حج، ش ۸، ص ۱۰۶؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۴۴)

آیات حج

(حَ جّ) برخی از آیات قرآن مجید در باب حج عبارتند از:

۱. و اذن فی الناس بالحج (حج ۲۸)

۲. واتمواالحج والعمره لله (بقره ۱۹۶)

۳. واذان من الله ورسول الی الناس یوم الحج الاکبر (توبه ۳)

۴. و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً (آل عمران ۹۷)

۵. ان الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر (بقره ۱۵۸)

ایام احرام

روزهایی که شخص در مراسم حج در حال

احرام به سر می برد و محرم است.

ایام تشریق

(تَ) روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه را گویند (۱) و به اختلاف نقل به جهت:

۱. تابش ماهتاب در طول شب

۲. رمی و قربانی بعد از طلوع آفتاب

۳. رفتن به سوی مشرق (به طرف مساکن خود)

۴. منع از قربانی گوسفند مشرقه (گوش شکافته)

۵. برق زدن خورشید بر خون هایی ریخته شده و تلألو و درخشندگی آنها

۶. خشک کردن گوشت قربانی در آفتاب ظرف سه روز پس از عید قربان برای ذخیره

ایام جمع

همان (ک) ایام منی (لغت نامه، ذیل جمع)

ایام حج

ماه های حج یعنی شوال، ذی قعده، ذی حجه.

ایام رمی

روزهای دهم و یازدهم ودوازدهم (و سیزدهم) ذی حجه که در مراسم حج، جمرات رمی می شوند. (روز سیزدهم ذی حجه برای کسی است که تاقبل از غروب آفتاب روز دوازدهم ذی حجه از منی بیرون نرفته باشد.)

ایام رمی

الجمار یوم النحر و ایام تشریق (مبسوط در ترمینولوژی حقوق) (ک)

ایام قربانی

روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه و در منی در روز دهم قربانی کنند. (ک)

ایام نحر

ایام معدودات

(مَ) واذکروالله فی ایام معدودات (بقره ۲۰۳)

۱. ماه رمضان است.

۲. روز عید قربان و دو روز بعد از عید است.

۳. سه روز بعد از عید قربان است یعنی ایام تشریق. (حجه التفاسیر، تعالیق، ص ۸۲، ج ۱، ص ۱۵۵)

ایام معلومات

(مَ) لیشهدوا منافع لهم ویذکروا اسم فی ایام معلومات (حج ۲۸)

۱. دهه اول ذی حجه را گویند.

۲. روز عید (قربان) است و سه روز بعد از آن یعنی ایام تشریق. (مجمع البیان؛ دائره المعارف تشیع)

ایام منی

(مِ نـا) روزهـای دهم و یـازدهم و دوازدهم ذی حجه که طی آن حجـاج در مراسم حـج در سـرزمین منی اعمـالی را انجـام می دهند:

۱. روز دهم، رمی جمره عقبه، قربانی و حلق (یا تقصیر)

۲. روز یازدهم، رمی جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبی.

۳. روز دوازدهم، رمی جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبی.

ایام نحر

(نَ) روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه (فرهنگ علوم)

پنجمین عمل از اعمال حج تمتع قربانی کردن در سـرزمین منی می باشد و اصطلاح نحر در مورد قربانی کردن شتر به کار برده می شود.

ایام وقفه

(وَ فِ) روزهای توقف حجّاج در مکه جهت انجام حج.

ایداع

واجب گردانیدن حج بر خود. واجب کردن حج را برخود به تطیب زعفران به جهت احرام. (لغت

نامه)

ایمان

والذین تبوّءوالدّار والایمان من قبلهم (حشر ۹)

نـام مـدینه است، زیرا مردم مـدینه الگو و مظهر ایمـان بودنـد. (میقـات حـج، ش ۷، ص ۱۶۰؛ اعلاـق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶)

آینه نگاه کردن در آیینه (چه برای زینت باشد چه برای زینت نباشد) برای محرم حرام است ولکن اگر نگاه کرد به آیینه مســتحب است دوبار تلبیه بگوید. (توضیح مناسک حج، ص ۴۴)

ایوان صفه

همان (ك) صفه

۱. و اسم با مسـمایی است زیرا این ایام روشنی جان و روح انسان است و چه بسا انسان هایی که در پرتو این مراسم عالی و یاد خدا بودن روح و روانشان روشن گردد. (میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۱)

ب

بئر

(ب ءْ) در مورد انواع «بئر» رجوع فرمایید به قسمت «چاه»

باب آل محمد

از رکن یمانی (از ارکان کعبه) تا به حجر به باب آل محمد و شیعیان آنان معروف است. (میقات حج، ش ۷، ص ۲۰)

باب البقیع

۱. از باب های مسجد النبی در قسمت شرقی که جدیداً گشودند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۲۸)

۲. و از شـهر مدینه دروازه ای به سوی آن (بقیع غرقد) گشوده می شود که به باب البقیع شـهرت دارد. (سـفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۴)

باب بنی الشمس

همان (ک) باب بنی شیبه

باب بنی شیبه

(شَ بِ) یا باب بنی الشـمس از حدود مسجدالحرام در قبل از بعثت بوده است و دری بوده است در قسمت شرقی مسجد مقابل مقام ابراهیم بین مدخل چاه زمزم و منبری که سـلطان سلیمان عثمانی ساخته بود و طبق گفته ها مقابل باب السلام قرار داشت و ورود از این باب را مسـتحب می شمردند و مطابق نقل، رسول الله و بعضی از ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) از این باب وارد مسـجد می شدنـد. آورده انـد که بت هبل در این نقطه مـدفون شد. آثار این باب را که طاقی بوده است نیم دایره (و در میان مسجدالحرام قرار داشت) سعودی ها برداشتند.

باب البیت

همان (ک) باب الکعبه

باب التوبه

۱. یا «باب علی» شـهرت دری است در زاویه شـمال شـرقی داخل کعبه در برابر پلکانی که به بام کعبه ختم می شود. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۷۷؛ میقات حج، ش ۲۰، ص ۱۱۳)

۲. یـا «بـاب الرسول» از بـاب های ضـریح مقـدس رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) است. در جهت قبله (جهت جنوبی) حجره، ضریحی از مس است که به صورت مشبک در حد میان دو ستون به دو قسمت مساوی و متحدالشکل تقسیم شده است و میان آنها درِ کوچکی است که باب التوبه است.

(مدینه شناسی، ج ۱، ص ۸۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۴)

باب الجبر (جَ) همان (ک) باب جبرئیل

باب الجبرئیل

از مهم ترین درهای مسـجدالنبی است واقع در سمت شرق و از درهای اصلی زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که در توسـعه های بعد از غزوه خیبر و زمان عثمان و دوران عثمانی ازمکان اصـلی خود عقب تر رفته است. این باب به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. باب جبرئیل، از آن جهت که آن مأمور وحی از این راه به

حضور حضرت شرفیاب می شد و نزول وحی می نمود.

۲. باب جنائز، از آن جهت که پس از اقامه نماز بر میت وی را از این در خارج می ساختند.

۳. باب جبر، از آن جهت که خانـدان میت مجبور بودنـد مرده خویش را از این در خارج سازنـد. (تاریـخ و آثار اسـلامی، ص ۲۳۱ الی ۲۳۳ و ۲۳۷)

باب الجنائز

(جَ ءِ)

۱. همان (ک) باب جبرئیل

۲. نام بابی در طرف شرق مسجدالحرام که جنازه ها را به طرف قبرستان از آن جا خارج می کردند. (حرمین شریفین، ص ۸۷)

باب حجره طاهره

ضریح مقدس پیامبر اکرم دارای چهار در است:

۱. باب تهجد، در شمال

۲. باب فاطمه، در شرق

۳. باب وفود، در غرب

۴. باب توبه یا باب رسول، در جنوب (فلسفه و اسرار حج، ص ۱۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۴)

باب الحرم

درِ حرم (مسجدالنبی و مسجد الحرام) را گویند.

باب الحناطین

(حَ نّ) از بـاب های مسـجدالحرام در برابر رکن شامی و داخل در مسـجد بوده است و جهت نام از آن جا است که نزدیک آن گندم فروشان یا حنوط فروشان بوده اند، و سنت است که از این

باب بیرون روند و عزم بر مراجعت داشـته باشـند و در آن حین که بیرون روند دعا کنند و از خدا بخواهند که بار دیگر زیارت

خانه اش را روزی کند. (لمعه، ج ۱، پاورقی ص ۱۳۸)

باب الرحمه

۱. رکن حجرالاسود را گویند (میقات حج، ش ۷، ص ۲۰)

۲. دری است در درون کعبه که از آن جا به بام آن خانه مکرم بالا می روند. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۱) (ک) باب التوبه (۱)

۳. دری است در دیوار غربی مسجدالنبی و از درهای اصلی مسجد در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است. این در بر اثر توسعه مسجد در همان ضلع غربی تغییر محل یافت ولی نامش باقی مانده است. در وجه تسمیه باب الرحمه گویند از این در عربی نزد حضرت آمد و طلب باران نمود و حضرت هم دعا فرمودند. (حرمین شریفین، ص ۱۴۹؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۱ و ۲۳۷)

باب الرسول

همان (ک) باب التوبه (۲)

باب السلام

۱. از درهای مسجدالحرام است در سمت شرق

۲. از درهای مسجد النبی است در سمت غرب که بعد از باب الرحمه قرار داشته و از افزوده های خلیفه دوم است و باب مروان هم گفته می شد چون نزدیک خانه مروان حکم بوده است.

باب عاتکه

از درهای مسجدالنبی است به جهت آن که مقابل خانه زنی به نام عاتکه قرار داشت. این در:

۱. در قسمت غرب مسجد واقع بود و همان باب الرحمه است. (حرمین شریفین، ص ۱۴۹؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۵۱)

۲. در دیوار جنوبی بود و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام تغییر قبله به سوی مکه آن را مسدود ساخت (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۱)

باب قبله

از درهای مسجدالنبی بود و بعد که کعبه قبله گشت این باب مسدود شد. (راهنمای حرمین

شریفین، ج ۵، ص ۵۷)

باب الکعبه

یا «باب البیت» درِ خانه خداست که از آن وارد کعبه می شوند. این در بین رکن عراقی و رکن حجر یعنی بر ضلع شرقی خانه در جنب «حجرالاسود» (با فاصله حدود یک متری) به ارتفاع حدود دو متر از کف مسجد نصب گردیده است و برای رسیدن به آن از پلکان متحرک (۱)

۱. دَرَج یا مَدْرَج نام پلکان متحرکی است که برای رفتن به درون کعبه از آن استفاده می کننـد. (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

استفاده می کنند. درِ کعبه با قفل بزرگی از نقره که سلطان سلیمان در سال **۹۵۹** هجری تقدیم داشته بود بسته می شد و هم اکنون قفل جدیدی از طلا ساخته اند که از آن استفاده می شود. درِ کعبه در تمام مدت سال بسته است ولی به طور معمول درموارد ویژه و در ایام و اوقاتی که مقرر می باشد گشوده می شود؛ از جمله برای شست وشوی خانه (که همه ساله قبل از موسم حج یا بعد از موسم حج انجام می گرفت. این مراسم در این سال ها معمولاً در روز هفتم ذی حجه انجام می گیرد و در برخی سال ها به مناسبت هایی روز شست و شو تغییر می یابد، مثلاً در بیستم ذی حجه و یا چند سالی در اول ذی حجه صورت گرفته است) واز جمله برای مواقعی که شخصیت های بزرگ اسلامی را به زیارت درون خانه خدا مشرف می سازند. کعبه در روزگاران پیشین در نداشت (و تنها در سمت

شرقی آن، قسمتی از دیوار را باز گذاشتند تا برای ورود به داخل کعبه از آن استفاده شود) و بعدها برای آن دری قرار داده شد که ابتدا همسطح زمین بود و در دوران جاهلیت در تجدید بنای کعبه جهت جلوگیری از نفوذ آب، قریش در را از سطح زمین بالاتر قرار داد. دری که کعبه داشت دری یک لنگه و یکپارچه بود تا این که:

۱. سال ۶۴ هجری، ابن زبیر در بازسازی کعبه درِ دو لنگه ای قرار داد و بر ضلع غربی هم دری نصب نمود.

۲. سال ۷۴ هجری، حجاج ثقفی در بازسازی کعبه درِ ضلع غربی را بست.

۳. سال ۵۵۰ هجری، جمال الدین محمد بن ابی منصور معروف به جواد اصفهانی (اصبهانی) وزیر اتابکان موصل دری نصب کرد که در آن صنعت ظریفکاری به کار رفته بود.

۴. سال ۵۵۱ هجری، مقتفی خلیفه عباسی دری کار گذاشت که آن را مزین به زیورآلات نمودند. (ابن جبیر از نوشته ای بر درِ کعبه یاد می کند که دستور ساخت آن توسط مقتفی به سال ۵۵۰ نگاشته شده بود)

۵. سال ۶۵۶ هجری، ملک مظفر امیر یمن دری نصب کرد که بر آن تکه های نقره قرار دادند.

۶. قرن هشتم هجری، ملک ناصر محمد بن قلاوون، امیر مصر دری از چوب سَلَم یا اَقاقیا قرار داد.

۷. سال ۷۶۱ هجری، ملک ناصر حسن، امیر مصر دری از چوب ساج نصب نمود و نیز در سال ۷۷۶ زیورآلاتی بر این در اضافه کرد.

۸. قرن نهم هجری، بر درِ کعبه تا سال ۸۱۶ هجری زیورآلات اضافه می شد و نیز زین الدین عثمانی در سال ۸۷۱ در را مزین

نمود.

۹. در سال ۹۶۱، از طرف سلطان سلیمان بر درِ کعبه ورقه هایی از نقره قرار دارد. دوباره به سال ۹۶۴ از طرف سلیمان عثمانی امر شد که در را تعمیر و بر آن الواحی از چوب آس سیاه رنگ که مزین به طلا و نقره بود قرار دهند.

۱۰. سال ۱۰۴۵ هجری، سلطان مراد عثمانی دری کار گذارد.

۱۱. سال ۱۳۶۳ هجری، دولت سعودی دری نصب نمود.

۱۲. سال ۱۳۸۹ هجری قمری به دستور خالدبن عبدالعزیز دری نصب گردید که در آن بالغ بر ۲۸۰ کیلوگرم طلا- با عیار ۰/۹۹۹/۹ به کار رفته است (حرمین شریفین، ص ۸۹ و ۹۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۷؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۸؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۱۲؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۰؛ تاریخ مکه، ص ۱۱۲؛ عرشیان، ص ۵۱؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۸؛ میقات حج، ش ۲۵، ص ۸۴)

باب النبی

دری است که از منزل رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به درون مسجدالنبی باز می شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۲)

باب النساء

دری است در مسجدالنبی در سمت شرق که بعد از باب جبرئیل قرار دارد و از افزوده های خلیفه دوم است و بعضی آن را از درهای اصلی زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می دانند. باب النساء هم اکنون (مقداری عقب تر از مکان اصلی آن) چسبیده به ایوان صفه بوده و زنان غالباً از این در داخل مسجد شده و فعلاً هم ساعاتی از روز مخصوص

عبور زنان است. این باب به جهاتی نام هایی دارد:

۱. باب النساء، از آن جهت که «عمره» گفت «هذا باب النساء» و این براساس فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که میل داشتند دری مخصوص زنان به مسجد باز شود.

۲. باب ریطه، از آن جهت که این در روبه روی خانه ریطه دختر ابی العباس سفاح قرار داشت.

۳. باب ابوبکر، از آن جهت که خانه ریطه را همان خانه ابوبکر دانسته اند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۳۳)

باب های مسجدالحرام

از درهای مسجدالحرام در کتب و منابع مختلف متعدد و به اختلاف یاد شده است، چرا که با انجام تعمیرات و تغییرات در مسجد درها نیز کاهش و با افزایش می بافتند و یا تعویض می شدند و یا تغییر نام پیدا می کردند. اکثر درها در دوره سلاطین

آل عثمـان وامرای (خـدیوی) مصـر نامگـذاری شـده انـد و از جمله بـاب هایی که به نام هایی معروف بوده انـد عبارتنـد از در قسمت:

۱. شرق، باب السلام، باب قایتبای، باب علی (باب بنی هاشم) باب عباس، باب نبی (باب الجنائز)

۲. غرب، باب ابراهیم (باب الحناطین)، باب وداع (باب حزوره، باب حزامیه، باب قروه) باب داودیه، باب عمره

(باب بنی سهم).

۳. شمال، باب دریبه، باب محکمه (۱)، باب زیاده (۲) (باب سویقه)، باب باسطیه (باب عجله)، باب زمامیه، باب عتیق (باب سده)، باب مدرسه (باب مدرسه سلیمانیه، باب کتبخانه)، باب قبطی.

۴. جنوب باب بازان (باب نساء، باب القره قول)، باب بغله (باب بنی سفیان)، باب صفا (باب بنی مخزوم)، باب اجیاد (باب جیاد، باب اجیاد صغیر)، باب رحمه (باب اجیاد کبیر، باب مجاهدیه)، باب تکیه (باب مدرسه الشریف عجلان)، باب ام هانی (باب الفرج، باب حمیدیه). (حرمین شریفین، ص ۸۷ به بعد؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۲۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۶؛ میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۲۹ الی ۱۳۱).

امروزه مسجدالحرام مجموعاً ۳۰ در دارد به نام های باب عبدالعزیز، اجیاد، بلال، حنین، اسماعیل، الصفا، بنی هاشم، علی، عباس، النبی، السلام، بنی شیبه، الحجون، معلاه، المدعی، المروه، المحضب، عرفه، القراره، الفتح، الزبیر، عمر، الندوه، الشامیه، القدس، المدینه المنوره، الحدیبیه، المهدی، العمره، ملک فهد، (میقات حج، ش ۱۴، ص ۱۹۹ که از هفته نامه «المسلمون» چاپ عربستان سعودی نقل می کند.)

باب های مسجدالنبی از هنگام بنای مسجدالنبی تاکنون با توجه به تغییرات و نوسازی و توسعه هایی که صورت گرفته تعداد درها و نام آنها در حال تغییر بوده است. به این ترتیب که از زمان خلیفه دوم به بعد تعداد درهای مسجد که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تعبیه گردید تا دوران سلاطین عثمانی در تغییر بوده است و بعد از تجدید بنایی که توسط سلطان عبدالحمید عثمانی انجام شد در مسجدالنبی پنج در وجود داشت: باب جبرئیل و باب النساء (در شرق)، باب السلام (باب

مروان) و بـاب الرحمه (در غرب)، بـاب مجیـدی یـا همـان بـاب توسـل (در شـمال)، و امـا بـا دو توسـعه ای که سـعودی ها در مسجدالنبی انجام داده اند بر تعداد درهای مسجد افزوده شد که تا قبل از توسعه دوم عبارتند از در قسمت:

۱. شرق، باب جبرئیل، باب نساء، باب عبدالعزیز.

۲. غرب، باب الرحمه، باب السلام، باب ابوبکر، باب سعود.

۳. شـمال، باب مجیـدی (باب عبدالمجیـد، باب توسل) باب عثمان، باب عمر. (فلسـفه و اسـرار حج، ص ۱۹۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۴۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۵۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۳۰۰؛ فرهنگنامه حج وعمره، دفتر دوم، ص ۲۲)

بادی

«والمسجدالحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه و الباد» (حج ۲۵)

۱. در برخی منابع باب الحکمه.

۲. در برخی منابع باب الزیاره.

کسی است که از نقاط دیگر به قصد حج آید و از اهل آن سامان نیست. (تفسیر نمونه؛ نهج البلاغه، ص ۱۰۵۳)

باره

(رَّ) از نـام های مـدینه است به علت کثرت احسان آن نسبت به همه جهانیان به ویژه اهالی آن شـهر، زیرا منبع اسـرار و اشـراق انوار و برکات نبویه است. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

بازار عطاران

بازاری بود در فاصـله بین صـفا و مروه که در این قسمت هروله صورت می گرفت. اما امروزه این بازار در تعمیرات و تغییراتی که سعودی ها در مسجدالحرام صورت دادند از بین رفته و دیگر وجود

ندارد.

بازار عکاظ

(عُ) بازار بزرگی بود که در ایام جاهلیت سالی یک بار در ماه شوال یا به هنگام مراسم حـج در ماه ذی قعـده در بیابان وسـیعی بین طـایف و نخله و یـا بین طـایف و مکه برپـا می شـد. در این بـازار مردم به داد و سـتد می پرداختنـد و اشـعار خویش را می خواندند و بریکدیگر مفاخره می کردند و آن گاه به اجرای مناسک حج می پرداختند و سپس متفرق می شدند.

باسه

(سَّ) از نام های مکه است به معنای درهم شکننده، چون در عهد عَمالیق و جُرهُم جبارانی در مکه فرود آمدند و هر کدام از آنان که قصد سویی نسبت به بیت الحرام کرد خداوند او را نابود ساخت. (تاریخ مکه، ص ۲۷؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

باغ فدک

در اصطلاح حجاج به منطقه ای در مدینه گفته می شد با نخلستان ها و استخرهای بزرگ با چاه های عمیق، و محصول عمده این محله خرما و میوه و سبزیجات است. شیعیان اثنا عشری و سادات در این جا زندگی می کنند.

بحر

(بَ) از نام های مدینه منوره است، و بحر اطلاقی است به سرزمین وسیع و نیز روستا. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

بحره

(بَ ر) از نام های مدینه منوره است، و بحره زمینی است که نسبت به اطرافش پست و یا دارای بوستان ها و نخلستان ها است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

بحیره

(بُ حَ رِ) (بَ رِ) از نام های مدینه است، تصغیر (ک) بحر (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ لغت نامه)

بدر

(بَ) محلی است در ۱۵۰ کیلومتری جاده قدیمی مدینه به مکه و ۳۱۰ کیلومتری مکه و ۴۵ کیلومتری دریای سرخ. (بدر امروزه در تقسیمات اداری عربستان سعودی در جنوب غربی مدینه شهری است دارای امارت و روستاهای متعددی تابع آن است و جزئی از منطقه امارت مدینه منوره به شمار می آید) وجه تسمیه «بدر» را به مناسبت نام شخصی گفته اند. بدر محل رویداد غزوه بدر و مدفن شهدای این نبرد است.

بازار بدر

در جاهلیت سالی سه روز در بدر به هنگام حج بازاری تشکیل می شد و در این بازار اعراب ابتدا به معاملات و خرید و فروش اجناس دست می زدند و پس از آن به اجرای مراسم مذهبی خود می پرداختند.

غزوه بدر

در روز جمعه ۱۷ رمضان سال دوم هجری غزوه بدر در اراضی بدر اتفاق افتاد که اولین نبرد رسمی بین مسلمین و کفار قریش محسوب می شود. رهبری مشرکین در این جنگ با ابوسفیان بود. آنها ۹۰۰ یا ۹۵۰ تن بودند و ۱۰۰ اسب و ۷۰۰ شتر داشتند،

اما مسلمین ۳۱۳ تن بودند و ۲ اسب داشتند. این جنگ با کشته شدن ۷۰ تن از کفار و اسارت ۷۰ تن از آنها و شهادت ۱۴ تن از مسلمین به پیروزی سپاه اسلام انجامید.

زیارتگاه بدر

در فاصله کمی از محل درگیری مسلمین و کفار، شهدای غزوه بدر مدفونند. مزار شهدای بدر (در چهار صد متری چاه های بدر) با دیواری محصور شده است. در دوران اخیر به علت تغییر مسیر و احداث بزرگراه مکه به مدینه این سرزمین از راه عمومی به کنار شده است و زائران بیت الله از زیارت شهدای بدر محروم گردیده اند.

بدن

(بُ) والبدان جعلناها لکم من شعائرالله (حج ۳۶)

جمع بدنه است و بدنه از ماده بدن است و دلالت بر تنومندی دارد و مقصود قربانی حج است. شتر بزرگ و فربه و به قولی شتر و گاو که در مکه قربان کنند و ظاهراً شامل هر کشتاری که در حج کنند حتی فدا و کفاره. و در موارد متعدد از حیوانی که باید از باب کفاره احرام قربانی شود تعبیر به «بدنه» شده است. و از آن جا که چنین حیوانی (بزرگ و چاق و گوشت دار) برای مراسم قربانی و اطعام فقرا مناسب تر است مخصوصاً بر آن تکیه شده است. (تفسیر نمونه؛ لغات قرآن؛ لغت نامه؛ مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۳)

بدنه

(بَ دَ نَ) (ک) بدن

بدنه الافساد

(تُ لْ اِ) شتری که قربان کند آن که حج خود را تباه کرده است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

برش

(بُ) مستحب است ریگ ها برای رمی جمرات برش باشد یعنی در آنها رنگ مختلف باشد. (حج البیت، ص ۱۲۰)

برطله

(بُ طَ لِ) (۱) (بُ طُ لّ) (۲) (بَ طُ لِ) (۳) کلاه درازی (که زی یهودیان) است و در ایام پیشین مواقع طواف به سر داشتند و پوشیدن آن هنگام طواف کعبه از مکروهات است. (توضیح مناسک حج، ص ۷۹؛ حج و عمره، ص ۱۸۸؛ لغت نامه)

برقع

(بُ قَ) پرده درِ کعبه را گویند. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۰۲؛ میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۰۹)

برکه

(بِ کِّ) از اسامی زمزم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

بره

(بَ رِّ)

۱. نام زمزم است. به معنی پرمنفعت. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ طبقات، ص ۷۶)

۲. نام مکه است به علت بلدالابرار بودن (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷؛ میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

۳. نام مـدینه است. مقصود از آن زیادی برکات و فیضـی است که شامل مردم مـدینه منوره و همه مردم جهان می شود، از آن جا که سرچشـمه اسرار معنوی و محل درخشش انوار الهی و برکات نبوی است (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۰)

بریدالبعث

یا (ک) اوطاس

بساسه

(بَ سِ) از نام های مکه است. وجه تسمیه بساسه (از بس به معنی راندن) از آن جهت است که:

۱. هر آن کس در آن جا پرهیزکار نبود شتران را بس بس می کرد. (لغت نامه)

۲. چون هر وقت ظلم در آن می کردند هلاک می شدند. (ثواب اعمال حج، ص ۷۱)

۳. آنها که قصد بی احترامی به کعبه را می کردند صاحب خانه آنها را رانده و هلاک می نمود مانند اصحاب فیل، و بعضی را آگاه می نمود مانند تبع اول. (میعادگاه عشاق، ص ۱۲۴)

بساق

(بُ)

۱. نام کوهی در عرفات (به زعم برخی)

۲. نام وادیی است بین مدینه و جار

۳. شهری است به حجاز. برخی از نام های مکه دانسته اند. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۴۶)

بست

(بَ) پناهگاه محوطه ای است که اگر مقصر در آن وارد شود در امان است. مسافت وسیعی که شهر مکه در آن واقع شده و روضه نبوی بست هستند.

بست حرم

یعنی حرم کعبه (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بست مکه

مسافت نسبتاً وسیعی است که شهر مکه در آن واقع شده (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۳۱)

بشری

(بُ را) از نام های زمزم است. (الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

بطحا

(بَ) نام مکه. نام وادی مکه (لغت نامه)

بطحیا

(بُ طَ) نامی که خلیفه دوم بر تالاری وسیع نهاد که به هنگام توسعه مسجدالنبی در جانب شمال شرقی از

۱. لغت نامه.

۲. لغت نامه ذیل «برطل».

۳. مبسوط در ترمینولوژی حقوق.

مسجد شریف نبوی بساخت (و آن را به ریگ های «عرصه الحمراء» فرش کردند) و مردم را گفت هر کس خواهد در امور دنیا صحبت کند به آن جا رود تا کسی در مسجد هیاهو نکند. (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۱۰۲)

بطن عرنه

همان (ك) عرنه

بطن عقیق

همان (ک) وادی عقیق (۱)

بطن محسر

همان (ک) محسر

بطن مکه

داخل و درون مکه (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بطن وج

(وَ جّ) شهر طایف است. (تعلیقات و حواشی بر تجارب السلف، ص ۴۲)

بعثه

(بِ ثِ)

۱. مکانی را گویند که سرپرست حجاج و دیگر مسئولین، در مکه و مدینه در آن جایند.

۲. افرادی را گویند که در رابطه با امور حج از طرف رهبر و مراجع تقلید به عربستان روانه شده و دارای

مسئولیتی هستند.

بقره

(بَ قَ رِ) در مواردی از حیوانی که باید از باب کفاره احرام قربانی شود تعبیر به بقره (گاو) شده است. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۴)

بقعه ائمه اربعه

همان (ک) بقعه اهل بیت النبی

بقعه اهل بیت النبی

شهرت مقابر اهل بیت در بقیع که به صورت بقعه ای مرتفع مورد توجه و زیارت مسلمین بوده است. اصل بقعه ائمه اربعه از بناهای ناصربن المستضی (در قرن ششم) است. سعودی ها آن را تخریب کردند (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ میقات حج، ش ۱۶، ص ۱۵۳) (ق)

بقیع

اشاره

(بَ) یا «جنه البقیع» شهرت گورستان مقدس و تاریخی مدینه است. مشهورترین قبرستان تاریخی جهان اسلام در قسمت شرق مدینه (و تقریباً در وسط شهر) و در فاصله حدود ۲۰۰ متری شرق مسجدالنبی قرار دارد و محدود است از:

شمال به شارع ملک عبدالعزیز

شرق به شارع ستین (شارع ملک فیصل)

غرب به شارع ابوذر (مقابل مسجدالنبی)

جنوب به شارع باب العوالی (شارع امام علی)

تسمیه بقیع

از بقعه گرفته شده است، زیرا مقابر این قبرستان دارای بقعه بود.

مکان وسیعی را می گفتند که در آن درخت فراوان باشد (و یا ریشه آن باشد) و در این مکان درختان خاردار معروف به «غرقد» وجود داشت و لذا آن را بقیع الغرقد می گفتند.

سابقه بقیع

این مکان که طی سال های متمادی در خارج از یثرب واقع شده بود طبق نقل، قبرستان اهل یثرب بود و قبل از اسلام مردگان قبلایل در آن به خاک سپرده می شدند و پس از اسلام به مناسبت دفن جسد عثمان بن مظعون (در سال دوم هجری) در بقیع، به این مکان توجه شد و صرفاً برای دفن مردگان مسلمان اختصاص و مردگان غیر مسلمان در منطقه ای در سمت جنوب شرقی آن به خاک سپرده می شدند که «حش کوکب» نام داشت. (و باغی بود متعلق به مردی قدیمی به نام کوکب یا مردی از اصحاب به نام کوکب و یا زنی یهودیه به نام کوکب) تا این که به د ستور معاویه بن ابی سفیان باغ و دیوار را ویران ساختند و این قطعه زمین به بقیع متصل شد و به نقلی مروان آن را ضمیمه بقیع کرد.

فضیلت بقیع

این قبرستان که مدفن برخی از معصومین (علیهم السلام) و بسیاری از مقربان الهی و شهدای صدر اسلام است از قداست خاصی برخوردار است. طبق روایت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود کسی که در مقبره ما (بقیع) مدفون گردد از شفاعت من برخوردار خواهد شد و حضرت خود بر اهل بقیع سلام می فرستاد و برایشان طلب مغفرت می کرد و به زیارتشان

می رفت.

مشاهیر بقیع

۱. جانشینان پیامبر. قبور مقدس چهار امام معصوم (مجتبی، سجاد، باقر و صادق) (علیه السلام) در منتهی الیه سمت غرب در محوطه ای به مساحت حدود سی و دو متر (هشت در چهار) به ترتیب در کنار هم قرار دارد و تنها چهار سنگ روی مزار مقدسشان به جهت نشانه نصب است.

۲. فرزندان پیامبر. قبور بنات النبی (حضرت زینب، حضرت ام کلثوم و حضرت رقیه) در قسمت غرب قبرستان و مزار حضرت ابراهیم در قسمت شمال قبرستان و مزار حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) به روایتی در محوطه قبور ائمه می باشد.

۳. همسران پیامبر. قبور نه تن از ازواج النبی (زینب بنت جحش، زینب بنت خزیمه (۱) صفیه، ام سلمه، ام حبیبه: حفصه، عایشه، سوده و جویره) در وسط این قبرستان (در قسمت غرب) واقع است (اگر چه تعداد آنها را دقیقاً مشخص ندانسته اند. بعضی از مورخان و محدثان پیشین نظرشان این است که چهار تن در این محل دفن شده اند.)

۴. بستگان پیامبر. قبور منسوبین به رسول الله در نقاط مختلف بقیع واقع است، از جمله اند: عباس عموی

حضرت (در محوطه قبور ائمه)، صفیه و عاتکه عمه های حضرت، حلیمه سعدیه دایه حضرت، عقیل پسر

عم حضرت (طبق نقلی)، عبدالله بن جعفر طیار فرزند پسر عم حضرت (طبق نقلی)، محمد حنفیه (طبق نقلی)، حضرت اسماعیل بن امام صادق (علیهما السلام)، حضرت فاطمه.

بنت اسد مادر حضرت امیر (به زعمی در محوطه قبور ائمه)، ام البنین همسر امیر (علیه السلام) و...

۵. اصحاب پیامبر. قبور اصحاب بسیار زیاد است و نخستین کسی که در اسلام در بقیع مدفون شد از مهاجرین عثمان بن مظعون است و از انصار، اسعدبن زراره.

مستحبات بقیع

زیارت ائمه بقیع (و حضرت ابراهیم و حضرت فاطمه بنت اسد) مستحب مؤکد است و برای زیارت ایشان آدابی است (۲) چون:

غسل

آهسته و آرام آمدن

با خضوع و خشوع آمدن

لباس های پاکیزه تر پوشیدن

عطر خوشبوتر استعمال کردن

در ورود اذن دخول خواندن

در ورود ابتدا پای راست گذاشتن

بعد از ورود نماز زیارت به جای آوردن

دعاها و زیارت های وارده را خواندن

وقت زیارت صدای خود را بلند ننمودن

ثواب تلاوت قرآن مجید به روح مطهر هدیه کردن

به جهت گناهان خود توبه کردن و استغفار نمودن

سخنان بیهوده نگفتن و سخنان دنیایی را ترک کردن

قسمت های بقیع

۱. محوطه حرم، قبور محوطه حرم در سمت غربی و منتهی الیه بقیع در زیر یک گنبد و دارای ضریح و صندوق زیبا بود. حرم مطهر هشت ضلعی و دارای دو درب بود اما صحن و سرا نداشت ولی دارای محراب بود. بنای اصلی گنبد و بارگاه حرم در قرن پنجم به دستور «مجدالملک براوستانی» صورت گرفت و تعمیرات چندی از جمله در قرن ششم به وسیله مستر شدبالله عباسی و در قرن هفتم به وسیله مستنصر بالله عباسی و در قرن سیزدهم قمری به دستور سلطان محمود عثمانی در آن انجام پذیرفت، اما وهابیون در شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری آن را تخریب کردند. (۳)

۱. برخی به جای او از میمونه یاد کرده اند در حالی که برخی قبر میمونه را در سَرِف می دانند.

۲. متأسفانه آل سعود درِ بقیع را به روی زائران بسته اند و از سال ۱۳۶۵ شمسی برای ساعاتی آن را می گشایند و زنان نیز از ورود محرومند.

۳. در بقیع برخی از قبور رواق و قبه و گنبدهای بزرگ و ضریح

های آهنی یا مسی یا نقره ای داشتند و بسیاری از قبور نیز دارای کتیبه و سنگ نوشته هایی بودند که نام و نشان صاحبان قبر را مشخص می نمود اما متأسفانه وهابیون برپایه معتقدات بی اساس خود با جسارت نسبت به قبور مقدس بقیع و سایر بقاع آن هرگونه اثر و نشانی را تحت عنوان شرک و بدعت تخریب کرده اند که از جمله است:

الف بقعه ائمه اربعه (بقعه اهل بیت النبی)

ب قبه الزوجات (گنبد و بارگاه همسران نبی)

ج قبه بنات الرسول (گنبد و بارگاه دختران رسول الله)

د قبه الاحزان (قبه الحزن، گنبدی که بر بیت الاحزان بود)

ه قبه العباسیه (قبه العباس عم النبی بر مزار عباس عموی پیامبر)

۲. روحاء، قسمتی در بخش میانی بقیع است که قبر حضرت ابراهیم فرزند رسول الله و قبر عثمان بن مظعون در آن واقع است و وجه تسمیه روحا (به معنی جایگاه انبساط) از بیان حضرت رسول بود که هنگام دفن عثمان بن مظعون فرمودند: «هذه الروحاء».

۳. شهداء الجنه، قبور شهیدانی است که در قسمت شمالی بقیع مدفونند و دیوار کوتاهی در اطراف آرامگاه آنها کشیده شده بود. این شهیدان عبارت بودند از شهدای احد (یعنی آن دسته از شهیدان غزوه احد که در مدینه به خاک سپرده شدند) و شهدای حره (آنان که واقعه حره در سال ۶۲ یا ۶۳ هجری توسط سپاه یزیدبن معاویه به فرماندهی مسلم بن عقبه در مدینه به شهادت رسیدند).

۴. بقیع العمات، مقابر عمه های رسول الله (صفیه و عاتکه) است واقع در شمال (غربی) بقیع که ابتدا به عنوان جزئی از بقیع الغرقد به وسیله دیواری از آن جدا بود

ولی بعداً این دیوار برداشته شد و به صورت یک قبرستان در آمد، اما این را نیز نوشته اند که در این محل تنها «صفیه» مدفون است و تا نیمه قرن سیزدهم نه هیچ یک از نویسندگان از عاتکه یاد کرده اند و نه تعبیر بقیع العمات را آورده اند (و این خود حاکی از آن است که قبر دوم متعلق به هر کسی که باشد پس از این تاریخ به وجود آمده) و اصولاً از نظر تاریخی هجرت عاتکه به مدینه معلوم نیست.

۵. بیت الحزن یا (ک) بیت الاحزان. (حرمین شریفین، ص ۱۶۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۱۵ الی ۳۳۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۵۵، ج ۲، ص ۱۷۲؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۹۱و ۳۹۳؛ الغدیر، ج ۱۸، ص ۳۷ و ۴۰؛ توضیح مناسک حج؛ میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۶۶، ش ۱۹، ص ۹۱ و ۹۲ و ش ۴، ص ۱۷۷ و ۱۹۰؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۰۳؛ و...)

بقیع خیل

(خَ) موضعی است در مدینه، عامه کشتگان احد در این مکان به خاک سپرده شدند. (لغت نامه)

بقیع العمات

(عَ مَ) شهرت مقابر عمه های پیامبر اکرم واقع در شمال غربی قبرستان (ک) بقیع

بقیع الغرقد

(غَ قَ) همان قبرستان (ک) بقیع

بقیع مصلی

(مُصَ لّا) موضعی در مدینه که طبق نقل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا

نماز عید به جای آوردند. (۱)

بکه

(بَ کَّ) «ان اول بیت وضع للناس للّذی ببکه مبارکا و هدی للعالمین» (آل عمران ۹۷)

به اختلاف نقل: از نام های مکه است. همان مکه است (میم بدل به با شده. حجر است. محل حجر است. کعبه است. محل کعبه است. مطاف است. ساحت میان دو کوه و ساخت مسجدالحرام است. تمام

منطقه حرم است.

مبارک بودن بکه

مبارک، نمو یافتن و زیاد شدن پیوسته خیرات و طاعات و عبادات در بکه است، یعنی طاعات و عباداتی که در آن جا به جای

آورده می شود ثوابی فزون تر دارد. یا بقاء و دوام و ثبوت دایمی خیرات و عبادات و طاعات در بکه است یعنی هیچ گاه از عبادت کنندگان خالی نیست و یا هیچ گاه از توجه نمازگزاران گوشه ای از این جهان پهناور منفک و جدا نیست.

وجه تسمیه بکه

از «بکاء» (گریه) است، به جهت گریه کردن مردم در مکه

۱. پایه معتقدات بی اساس خود با جسارت نسبت به قبور مقدس بقیع و سایر بقاع آن هرگونه اثر و نشانی را تحت عنوان شرك و بدعت تخریب کرده اند که از جمله است:

الف بقعه ائمه اربعه (بقعه اهل بیت النبی)

ب قبه الزوجات (گنبد و بارگاه همسران نبی)

ج قبه بنات الرسول (گنبد و بارگاه دختران رسول الله)

د قبه الاحزان (قبه الحزن، گنبدی که بر بیت الاحزان بود)

ه قبه العباسیه (قبه العباس عم النبی بر مزار عباس عموی پیامبر)

در داخل و اطراف کعبه.

از «تباك» (ازدحام و راندن) است، به جهت ازدحام جمعیت در جایگاه کعبه

و در هنگام طواف.

از «بک» (شکستن) است، به جهت شکسته شدن غرور و نخوت مغروران و گردنکشان و شکسته شدن ستمکاران در مکه. (الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۱ و ۴۵۴؛ دائره الفرائد؛ تفسیر نمونه؛ مجمع البیان؛ تاریخ مکه، ص ۲۱، ۴۲ الی ۴۴؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۰، ش ۴، ص ۱۳۶)

بلاد العرب

(بِ دُ لْ عَ رَ) یا جزیره العرب، نامی است که عرب از همان اوان ظهور اسلام سرزمین مسکونی خویش را بدان می خواند. (کعبه، ص ۳)

بلاط

(بَ) سرزمین سنگفرش شده.

۱. از اسامی مدینه است چون زمینش مفروش بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

۲. موضع خاصی است در مدینه مابین مسجد نبوی و بازار که در آن سنگ ها گسترده اند. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلاطه حمراء

(بَ طِ ءِ حَ) همان (ك) حجرالسماق

بلد

(بَ لَ) لااقسم بهذاالبلد و انت حل بهذا البلد (بلد ۱ و ۲)

۱. از نام های مکه است (تفسیر نمونه؛ تاریخ مکه، ص ۵؛ فرهنگ جامع)

۲. از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلد استیطان

(اِ) اقامتگاه شخص، در باب حج از آن یاد کرده اند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلد آمن

(مِ) و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلداً آمنا (بقره ۱۲۶)

مکه است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از بنای کعبه امنیت آن را از خداوند در خواست نمود و خدا دعای او از اجابت کرد و آن را یک مرکز امن قرار داد که هم مایه آرامش روح و امنیت اجتماعی مردم است که به سوی آن می آیند و هم از نظر قوانین مذهبی امنیت آن، آن چنان محترم

شمرده شده که هرگونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است و افراد انسانی که به آن پناه می برند در امان هستند و حتی حیوانات این سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی مزاحم آنها نشود. (تفسیر نمونه)

بلدالله

(بَ لَ دُ لّا) نام مکه است چون شهر خداست (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

بلدالله تعالی

از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

بلدالامین

(لْ اَ) و هذاالبلد الامین (تین ۳)

شهر امن، کنایه از مکه معظمه است که حتی در عصر جاهلیت به عنوان منطقه امن و حرم خدا شمرده می شده و کسی در آن جاحق تعرض به دیگری نداشت حتی مجرمان و قاتلان وقتی به آن سرزمین می رسیدند در امنیت بودند. در اسلام این سرزمین اهمیت فوق العاده ای دارد. در این جا حیوانات و درختان و پرندگان تا چه رسد به انسان از امنیت خاصی برخوردار می باشند. منشأ امنیت این شهر کعبه و مناسک آن است که هسته مرکزی و اولین بنا و اجتماع آن بوده است. کعبه با آداب و احکامش صورت تمثل و تبلور یافته توحید حضرت ابراهیم (علیه السلام) را شرح و بیان نموده تا از این طریق مردم حق جو به یکتایی ذات و صفات و اراده خداوند ایمان آرند و دعوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) را لبیک گویند و فقط محکوم حکم و مجری اراده و احکام او که همان عدل و خیر است گردند. همین توحید فکری و عملی مبدأ تشریع و تنظیم و تشخیص حقوق و حدود همه جانبه و عادلانه و یکسان و موجب امنیت فردی و اجتماعی است. (تفسیر نمونه؛ فرهنگ پرتوی از قرآن)

بلدالحرام

(لْ حَ) مکه است. به واسطه آن که:

۱. محل نقص و کم شدن گناه یا فانی شدن آن است.

۲. هر کس قصد آن کند، از روی ظلم و عدوان هلاک می گردد.

۳. ایمن است و مردم در آن مأمون می باشند. (شرح

اربعین، ص ۲۵۱؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

بلد رسول الله

از نام های مدینه است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱)

بلدالمساجد

(لْ مَ جِ) مدینه منوره را بلدالمساجد می شناسند (همشهری، ویژنامه ۷۵/۹/۲۰، ص ۷)

بلدالنذر

(نِّ) محلی که نذر حج کردن در آن شده باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلداليسار

(لْ یَ) محلی که در آن جا برای حج کردن مستطیع شده باشند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

بلده (بَ لَ دَ) انما امرت ان اعبد رب هذه البلده (نمل ۹۱)

مکه معظمه را گویند. (تفسیر نمونه؛ دائره الفرائد)

بلده المروزقه

(تُ لْ مَ قِ) مکه را گویند چون حضرت ابراهیم (علیه السلام) اهل مکه را دعا کرد به «و ارزق اهله من الثمرات» (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

بنی شیبه

(شَ بِ) خاندانی در مقام (ك) سدانت

بوسیدن حجر (حَ جَ) در روایات، بوسیدن حجر (الاسود) مورد سفارش قرار گرفته و طبق نقل ها رسول الله مقیّد به استلام و بوسیدن آن بوده اند (همراه با زائران خانه خدا ص ۹۱)

بهره

(بَ رِ) همان (ك) حده (سفرنامه مکه ص ۲۴۶).

بیت

(بَ) نامی است در قرآن برای کعبه.

۱. ولله علی الناس حجّ البیت (آل عمران ۹۷)

۲. و اذا جعلنا البیت مثابه للناس (بقره ۱۲۵)

۳. ان اول بیت وضع للناس ببکّه مبارکاً (آل عمران ۹۶)

بیت ابی النبی

(اَ بِ نَّ) همان (ک) دارالنابغه

بیت اسماعیل

حجر است در روایات از امام صادق (علیه السلام): «الحجر بیت اسماعیل» (میقات حج ش ۹ ص ۱۲۸)

بیت الاحزان

(بَ تُ لْ اَ) و یا «بیت الحزن» شهرت مکانی است در مدینه به جهت آن که محل اظهار حزن و اندوه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در فراق پدر و شِکوه از اوضاع زمانه بوده است. مورخان و سیاحان مدینه از «بیت الحزن» به عنوان یکی از بقاع و اماکن زیارتی یاد نموده اند. اما در تعیین مکان این نقطه تاریخی اختلاف شده (که این خود سند دیگری است بر استبداد رفته بر اهل بیت وحی). به نقل برخی «بیت الاحزان» در خارج مدینه و در سمت مشرق بقیع بوده است که با گسترش شهر مدینه در داخل شهر واقع شد (و سپس در این اواخر در توسعه های ساختمانی شهر مدینه، آثار این مکان از بین رفته است) اما برای این نظر که «بیت الاحزان» در خارج مدینه بوده مأخذ و مستندی از قرون گذشته وجود ندارد و به نقل بسیاری «بیت الحزن» در داخل مدینه و در بقیع و در مجاورت قبور ائمه و یا نزدیک قبر حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده و در دوران عثمانی ضریح کوچکی داشته که احتمالاً وهابیون آن را همانند رواق و بارگاه سایر قبور بقیع تخریب نموده اند (طبق نقلی در سال ۱۳۴۴ قمری به امر ملک عبدالعزیز منهدم گردید).

۱. عمر بن شبه نمیری (متولد ۱۷۳ متوفی ۲۶۲ هجری) از گفتارش در «تاریخ المدینه» (که قدیمی ترین تاریخ موجود درباره مدینه است) درباره بقیع دو مطلب به وضوح به دست می آید. یکی این که بیت الاحزان تا

سال ۶۱ هجری مانند حال حیات حضرت زهرا (علیها السلام) به صورت خیمه و چادر و محلی بوده است معین و مشخص و حضرت امام حسین (علیه السلام) بر حفظ آن عنایت و اهتمام داشت و دیگر این که بیت الاحزان پس از این دوران و در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم دارای ساختمان بوده است.

۲. ابن جبیر (متولد ۵۴۰ متوفی ۶۱۴ هجری) سیاح معروف عرب که مدینه و بقیع را زیارت کرده در سفرنامه خود ضمن توضیح بقیع می گوید: «خانه ای است منسوب به فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که به بیت الحزن معروف است و گویند همین خانه است که آن بانو (علیها السلام) در سوگ رحلت پدر خود مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن مأوا گرفت و دیری ملازم آن خانه شد و به اندوه دایم نشست».

۳. سمهودی (متولد ۸۴۴، متوفی ۹۱۱ هجری) مورخ مشهور مصر بیت الاحزان را در بقیع می داند.

۴. فرهاد میرزا (معتمد السلطنه) در آخر قرن سیزدهم هجری و ابراهیم رفعت پاشا امیرالحاج مصری در اوایل ۱۴ هجری قمری از بیت الاحزان در بقیع یاد کرده اند.

(میقات حج، ش، ص ۱۲۱ و ۱۲۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۶۸؛ تاریخ و آثار اسلامی؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۵۰؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵)

بیت الارقم

(لْ اَ قَ) همان (ک) دارالارقم

بیت الاسلام

(لْ اِ) همان (ک) دارالارقم

بیت الله

(لّا) کعبه و از مشهورترین نام های آن می باشد و نشانه ای از شرافت این خانه است که به خداوند منتسب شده (لغت نامه؛ و...)

بیت الله الحرام

کعبه را گویند.

بیت الحرام

(لْ حَ) جعل الله الکعبه البیت الحرام (مائده ۹۷)

۱. کعبه است به جهت بزرگداشت حرمت آن.

۲. کعبه است به جهت حرمت شکار حیوانات و قطع اشجار آن.

۳. کعبه است به جهت حرام بودن داخل شدن مشرکین در آن. (مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸؛ ج ۷ ص ۱۸۶)

بیت الحرم

(لْ حَ رَ) بیت الحرام. بیت الله (لغت نامه) (ل)

بیت الحزن

(لْ حَ زَ) (۱) (لْ حُ) (۲) همان (ك) بیت الاحزان (لغت نامه؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۹۴)

بیت الدعا

(دُّ) مکه معظمه (فرهنگ آنندراج)

بیت الرسول

(رَّ) از اسامی مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۶)

بیت الشیخ

(شَ ِ) شهرت خاندان شیخ محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیه. (فرقه وهابیه، ص ۳۰)

بیت الصلوه

(صَّ لا) شبستان مسجد پیغمبر که محراب و منبر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا است. (در راه خانه خدا، ص ۱۸۸)

بیت الضراح

(ضُّ) به روایتی خانه ای بود در موضع خانه کعبه و ملائکه طواف آن می کردند و چون حضرت آدم (علیه السلام) به زمین هبوط نمود مأمور حج و طواف آن شد و در زمان طوفان آن را به آسمان چهارم بردند (منهج الصادقین، ج ۲، ص ۲۷۷).

بیت العتیق

(لْ عَ) ولیطوفوا بالبیت العتیق (حج ۲۹)

۱. کعبه است، به جهت کرامت و شرافت، چون هر چیز مکرم و زیبا را عتیق می نامند و کعبه هم این دو مزیت را دارد.

۲. کعبه است، به جهت قدمت (عتیق). کعبه نخستین خانه ای است که برای پرستش خداوند در زمین بنا شد و قدیمی ترین کانون توحید است.

۳. کعبه است، به جهت آزادی (۳) (عتیق) و کعبه آزاد است از ملک مردم (و در هیچ زمانی جز خدا مالکی نداشته است) یا از تسلط جباران یا از غرق گردیدن در طوفان (که به آسمان برده شد) یا این که زیارت کننده آن از آتش جهنم آزاد است. (مجمع البیان؛ تفسیر نمونه؛ قصص قرآن؛ تاریخ مکه، ص ۲۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۵۷)

بیت العروس

(لْ عَ) کنایه از مکه معظمه است. (فرهنگ آنندراج)

بیت المعمور

(لْ مَ) و البیت المعمور (طور ۴)

۱. خانه کعبه است که با انجام حج آباد است.

۲. حقیقت مثالی کعبه است در عوالم غیبی (خانه ای در آسمان است برابر کعبه) و آن مسجد ملائکه

است.

۳. خانه قلب مؤمن است که با ایمان و ذکر خدا آباد است. (لغات قرآن؛ تفسیر نمونه؛ فرهنگ آنندراج)

بیتوته در مشعر

در مراسم حج شب به سر بردن در

۱. ضبط سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵.

۲. ضبط لغت نامه.

۳. کعبه آزاد و مستقل و تملک ناپذیر است و هیچ شخصی و دولت و مرجع بین المللی نمی تواند و حق هم ندارد که برای کعبه تعیین تکلیف کند. حق و تکلیف کعبه را فقط و فقط اسلام معین کرده است و بس.

مشعر الحرام است (ک) وقوف در مشعر.

بیتوته در منی

در مراسم حج شب به سر بردن در منی است (ک) وقوف در منی.

بیداء

(بَ یْ) تلی است در یک میلی مسجد شجره. مردانی که محرم هستند هنگام عبور از این محل مستحب است صدا را به تلبیه (لبیک) بلند کنند. و از امام صادق (علیه السلام) روایت است که اگر سواری، از بیداء آواز تلبیه را بلند کن. (فقه فارسی با مدارک، ص ۹۰؛ گزیده از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۵۷)

بین الاحرامین

(بَ نُ لْ اِ مَ) فاصله بین دو احرام حج (یعنی احرام عمره تمتع و احرام حج تمتع) را گویند که طی آن اعمالی مثل سر تراشیدن، عمره مفرده، بیرون رفتن از مکه، صید در حرم (همیشه) کندن درخت و گیاه حرم (همیشه) جایز نیست. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۷۳)

بین الحرمین

(حَ رَ مَ) میان دو حرم (لغت نامه)

پ

اشاره

۱. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

۲. از نام های کعبه است و اعراب بسیار «برب هذه البینه» قسم می خوردند. (تاریخ مفصل اسلام، ج ۱، ص ۶۰)

پرده کعبه

(پَ دِ) «حجاب البیت»، «کسوت کعبه»، «جامعه کعبه»، «ستار کعبه»، «پیراهن کعبه»، پوشش (روپوش) قسمت خارجی کعبه را گویند، و در این که اول بار چه کسی درصدد پوشانیدن کعبه برآمد و جنس پوشش چه بود اختلاف زیادی وجود دارد و از کسانی چون حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت هاجر و عدنان (علیه السلام) نام برده اند. بر اساس روایتی، حضرت آدم (علیه السلام) که اساس خانه کعبه را نهاد آن را با پیراهن مویی پوشانید و حضرت ابراهیم (علیه السلام) پیراهن کعبه را از بافته خرما بساخت و حضرت سلیمان (علیه السلام) با پارچه قطبی پیراهنش کرد. اما سابقه تاریخی پوشش کعبه طبق نظر مورخان:

۱. پوشش کعبه به تُبَّع حمیری نسبت داده شده که درباره نام او (به نقلی اسعد ابو کرب) و زمان او (به نقلی در قرن پنجم میلادی یا حوالی ۲۲۰ سال قبل از هجرت) اختلاف است. به نوشته ارباب قصص، تبع از پادشاهان جهانگشای یمن وارد مکه شد و قصد ویران کردن کعبه را نمود لکن دچار زکام شدیدی شد به قسمی که اطباء از درمان او عاجز شدند. حکیمی از

ملازمانش تشخیص داد که اگر از قصد خود پشیمان شود و استغفار کند درمان خواهد شد و تبع منصرف از قصد شد و نذر کرد که خانه کعبه را محترم دارد و برای آن پوشش و پیراهنی ترتیب

دهـد. (به نقلی دیگر تبع قبـل از ورود به مکه بر اثر کسب آگـاهی از ارزش کعبه توسـط دو تن از کاهنان، با ایمان و احترام به مکه وارد شد). تبع اول بار کعبه را به طور کامل با پارچه ضـخیمی (به نام پلاس) و بعد با پارچه های بهتری (به نام های مَعافِر ملاء وصائل رَیْطَه) پوشانیـد (و به این نحو پوشانیـدن کعبه مورد پیروی جانشـینان تبع و مردم قرار گرفت.) به زعمی نیز عـدنان (جـد بیسـتم پیامبر اسـلام) اولین کسـی است که کعبه را پوشانیـد. به نظر می رسـد که بعـد از تبع کعبه پوشانیـده نشـد تا زمان عـدنان (البته اگر از لحاظ زمانی عـدنان بعـد از تبع بوده باشد) و چون عدنان پس از گذشت مدت زیادی برای کعبه پوششـی آماده کرد لذا او را نخستین کسی دانسته اند که کعبه را پوشش نمود.

۲. عهـد جاهلیت. از دوران تبع تا زمان اسـلام اطلاعات انـدکی از پوشانیدن کعبه در دست است. آورده اند که قبایل عرب در زمان جاهلیت در تهیه کسوت کعبه مشارکت داشتند و بعد از تجدید بنای کعبه توسط قریش، پوشش

توسـط آنهـا صورت می گرفت تـا این که قُصَیِ ی بن کِلاـب برای تهیه پیراهن کعبه برای قبایل سـهمی قرار داد تا کعبه با هزینه عموم مردم پوشانده شود و لذا پوشش زمان قریش را عدل می نامیدند (و یا این که ابوربیعه بن مغیره به دلیل تجارت با یمن به درجه ای از ثروت رسـید که به قریش گفت سالی خود به تنهایی پوشـش کعبه را به عهده می گیرم و سالی دیگر شـما همگی آن را بپوشانید و از

آن پس تا زنده بود با پارچه حبری یمنی بسیار نیکویی کعبه را می پوشانید و قریش او را عدل نام نهاد). در دوران جاهلیت و پیش از اسلام خالد بن جعفر کلاب را نخستین کسی می دانند که کعبه را با دیباج (پارچه ابریشمی) پوشانید و از «نُتَیلَه» مادر عباس بن عبدالمطلب به عنوان نخستین زنی یاد می کنند که به علت نذرش (در پیدا کردن کودک گمشده اش عباس) کعبه را (با دیباج) پوشانید.

۳. صدر اسلام. در عصر اسلام اولین کسی که به کعبه کسوه کرد خود پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که بعد از فتح مکه کعبه را (با هزینه بیت المال) با پارچه یمانی پوشاند و ابوبکر نیز جامه قباطی (نوعی پارچه مصری) بر کعبه قرار داد. در زمان عمر، پرده کعبه از جنس قباطی بود. او به عامل خود در مصر نوشت که کسوه کعبه در آن جا بافته شود. نوشته اند او همه ساله پرده ای نو دستور می داد و پرده قدیمی در قطعات کوچکی میان حاجیان تقسیم می شد. در زمان عثمان کسوه از جنس قباطی و گاهی از برد یمانی بود تا این که در یکی از سال ها به جامه قباطی اکتفا نکرد و جامه دیگری از برد یمانی بر آن پوشانید (و لذا او را نخستین کسی می دانند که در اسلام دو جامه یکی بر دیگری بر کعبه قرار داد.) در زمان حضرت علی امیر مؤمنان طبق روایتی از امام صادق (علیهما السلام) کسوه بیت همه ساله از عراق فرستاده می شد.

۴. عهد امویان. معاویه ابتدا پرده ای از کتان

و حریر بیاویخت و بعداً با پارچه های یمانی راه راه پوشش نمود. نوشته اند او نخستین کسی است که جامه کعبه را در سال دو بار تعویض نمود. جامه قباطی (در پایان ماه رمضان) و جامه دیبا (در روز عاشورا) بر کعبه می پوشانید و دیگر خلفای اموی نیز کعبه را با پارچه های قباطی و دیبا می پوشانیدند.

۵. عهـد عباسـیان. به دسـتور خلفـای عباسـی، جـامه کعبه از گرانبهـاترین انواع ابریشم در مصـر (در شـهر «تنیس» و گـاه در دو دهکـده «تونه» و «شـطا» که همگی در بافت منسوجات گران قیمت شـهرت بسـزایی داشـتند) تهیه می شد. در سال ۱۶۰ هجری مهدی عباسـی به درخواست خادمان کعبه (که از تراکم پوشـش های بر روی هم کعبه از خوف فرو ریزی سـقف بیت شکایت داشـتند) دستور داد تا جز یک جامه همه پوشش ها را از روی کعبه بردارند و دستور داد تا پرده کعبه از قباطی مصر به صورت بافته های «تنیس» مهیا شود. در سال ۱۶۱ به امر مهدی جامه دیگری برای کعبه مهیا گردید. او نخسـتین کسی است که کعبه را به وسـیله سه جـامه (قبـاطی، خز و ابریشم) یکی بر دیگری پوشـش داد. در سـال ۱۹۰ به دسـتور هارون جامه از قباطی مصـر بر کعبه انداختند. در سال ۲۰۶ به امر مأمون جامه ای از دیبای سـفید بر کعبه آویختنـد، و از آن پس در هر سال سه جامه بر کعبه قرار می دادند؛ جامه ای از دیبای سـرخ (در روز نهم ذی حجه)، جامه قباطی (در اول ماه رجب)، دیبای سپید (در ۲۷ رمضان). ازرقی تعداد جامه های کعبه بین

سال های ۲۰۰ تا ۲۴۴ قمری را ۱۷۰ جامه شمارش کرده و از این گفته چنین بر می آید که در یک سال بیش از یک جامه و گاه تا چهار جامه بر کعبه پوشانده می شد. از هنگامی که دولت عباسیان روبه ضعف نهاد جامه کعبه از سوی حکام و فرمانداران و پادشاهان همچنان ارسال می گردید. (گاه از سوی مصر، گاه از یمن، گاه از ایران) و در اوج رقابت خلفای عباسی و فاطمی نمایندگان رسمی آنها در حج، گاه در آن واحد پرده های خود را بر کعبه می آویختند. در سال ۵۳۲ هجری چون از سوی کشورهای اسلامی پرده ای برای کعبه فرستاده نشد، بازرگانی ایرانی الاصل به نام شیخ ابوالقاسم را مشت، کعبه را با جامه ای حبری (و جز آن) پوشانید. ناصرالدین الله عباسی (۵۷۳

۶۲۲) نخستین کسی بود که کعبه را به وسیله جامه ای از دیبای سیاه بیاراست و از آن هنگام دیبای سیاه به عنوان جامه ای برای کعبه معمول گردید.

۶. یمنی ها. ملک مظفر یوسف پادشاه یمن، نخستین پادشاهی است که بعد از سقوط بنی عباس جامه کعبه را (به سال ۶۵۹) فرستاد. او چندین سال به همراه پادشاهان مصر کعبه را جامه می پوشانید و در بعضی از سال ها به علت افزایش قدرت و نفوذش به تنهایی این کار را انجام می داد. ۷. عهد ممالیک مصر. با استیلای ملوک مصر بر حجاز (در قرن هفتم هجری قمری) پوشانیدن کعبه در انحصار آنها در آمد. سلطان بَیْبَرَس (۱) بند قُداری نخستین پادشاه مصری است که کعبه را (به سال ۶۶۱ هجری) پوشانید و ملک

صالح اسماعیل (۷۴۳ ۷۴۶) سه دهکده را در مصر جهت تهیه پرده کعبه (و پرده حجره نبوی) وقف نمود و سلاطین ممالیک از آغاز این وقف همواره جامه سیاهی را ویژه کعبه در هر سال ارسال می داشتند و آخرین جامه کعبه دوران ممالیک از سوی اشرف طومان بای (در ۹۲۲ هجری) فرستاده شد.

۸. عهد عثمانیان. با تسلط عثمانی ها بر حجاز و مصر (از قرن دهم هجری) تهیه کسوه انحصاری آنان گردید. در دوران عثمانی ها پرده کعبه در مصر از حریر و دیباج (و معمولاً به رنگ سیاه) تهیه می گردید. سلطان سلیم عثمانی با استیلا بر مصر نخستین سلطان عثمانی است که جامه کعبه را (در مصر) تهیه و ارسال داشت (به سال ۹۲۳ هجری) و سلطان سلیمان قانونی (در سال ۹۴۷ هجری) هفت دهکده مصری را خریداری و وقف تهیه پرده کعبه (و پرده حجری نبوی) نمود (و به این ترتیب بر سه دهکده وقف شده قبلی توسط ملک صالح اسماعیلی از ممالیک مصر برای تهیه پرده، هفت دهکده افزوده شد) (۲) جامه کعبه در طول دوران عثمانی از محل در آمد اوقاف یاد شده همه از مصر با تشریفات خاصی به مکه حمل می شد (جز در طول سال های ۱۲۱۳ الی ۱۲۱۵ که مصر توسط فرانسویان تصرف شده بود.)

۹. عهد سعودی ها. با تسلط آل سعود بر عربستان پرده کعبه همچنان در مصر ساخته می شد و به مکه حمل می گردید تا این که در اواخر قرن چهاردهم هجری کسوه کعبه در خود مکه (از حریر طبیعی مشکلی) بافته شده و هر ساله تعویض می گردد. با این

ترتیب از آن جا که بافتن پرده کعبه از نظر سیاسی بسیار اهمیت داشته (و برای بافنده آن مایه افتخار می باشد) دولت سعودی کوشید تا خود این کار را انجام داده و به این وسیله نفوذ سایر دولت ها را در زمینه امور دینی قطع کند؛ پس عبدالعزیز سعودی در سال ۱۳۴۶ هجری قمری فرمان داد تا کارگاه ویژه ای برای تهیه و بافت جامه کعبه مشرفه احداث گردد و بی درنگ کار احداث آن در ماه محرم همان سال (در محله اجیاد مکه) آغاز شد و در ماه رجب پایان یافت و از هند بافندگانی آوردند و به این ترتیب در این کارگاه، جامه کعبه به وسیله عرب ها و هندی ها بافته می شد و همه ساله یک پوشش تهیه می گردید تا این که در سال ۱۳۵۲ هجری قمری نخستین جامه کعبه فقط به وسیله خود عرب ها بافته شد. کارگاه جامه بافی اجیاد همچنان تا سال ۱۳۵۸ هجری قمری به فعالیت خویش ادامه داد تا این که براساس یادداشت تفاهمی میان دو دولت مصر و سعودی در این سال، مصر ارسال جامه به کعبه معظمه را از سر گرفت. این وضع همچنان تا سال ۱۳۸۱ هجری قمری ادامه یافت. عربستان در این سال مانع از پیاده شدن جامه از کشتی شد و خود در سال ۱۳۸۲ هجری قمری اقدام به بازگشایی کارگاه جامه بافی در جایگاه تازه ای به نام «جروَل» در مکه

۱. بَ بَ (ضبط دایره المعارف فارسی) بِ بَ (ضبط لغت نامه، ذیل طاهر بیبرس) بَ (ضبط لغت نامه، ذیل بیبرس بدون اشاره به تلفظ حرف بعد) بَ بُ

(منبع دیگر).

۲. سلاطین مصری (ممالیک) و سلاطین عثمانی هنگام به سلطنت رسیدن جامه ویژه ای (به رنگ سرخ) برای درون کعبه ارسال می کردند. به نظر می رسد اولین بار در دوران عباسی از جامه درونی کعبه (در سفرنامه ابن جبیر به سال ۵۷۹ هجری) سخن به میان آمده و شاید به وسیله ناصرلدین الله عباسی جامه درون کعبه قرار داده شده باشد که به سال ۵۷۳ هجری خلافت را به دست گرفت. و شاید از پادشاهان عثمانی هیچ کس پیش از سلطان سلیمان جامه ای درون کعبه قرار نداده است.

مکرمه نمود.

این کارگاه تا سال ۱۳۹۷ هجری قمری به ساخت جامه کعبه مشرفه می پرداخت که در این سال ساختمان کارگاه جدید در منطقه «ام الجود» واقع در مکه مکرمه آغاز به فعالیت نمود و از آن زمان تاکنون این کارگاه به فعالیت در زمینه تهیه و ساخت جامه کعبه مشغول است.

مشخصات پرده

پرده حالیه کعبه تا پایین دیوار خانه می رسد و در آن جا با حلقه ها به شاذروان بسته می شود (اما در مراسم حج مقداری از پیراهن کعبه را از پایین لوله کرده و بالا می زنند تا در دسترس حجاج قرار نگیرد). این پرده هر ساله در روز نهم (یا دهم) ذی حجه طی مراسم و تشریفات با حضور پادشاه کشور و نمایندگان رسمی دیگر کشورهای اسلامی تعویض می گردد و بنی شیبه (کلیدداران کعبه) تحت نظارت حکومت، پرده تعویض شده را میان خود تقسیم می کنند و برخی از آنان سهم خود را به افراد و طبقات خاص و دوستان خود در داخل و خارج کشور هدیه می دهند. و

اما از جمله ویژگی های پرده حالیه کعبه این که:

۱. جنس آن از ابریشم ضخیم است و به رنگ سیاه (و آستری پرده به رنگ غیر سیاه است).

۲. در کل از ۵۴ قطعه ترکیب یافته که طول هر قطعه ۱۴ متر و عرض آن ۹۵ سانتی متر است و مساحت کلی آن به ۲۶۵۰ متر مربع بالغ می گردد.

۳. در حد یک سوم بالای پرده، کمربند مانندی (حزام) است که از ۱۶ قطعه ترکیب یافته با عرض ۹۵ سانتیمتر و طول ۴۷ متر و محیط آن ۴۵ متر می باشد.

۴. پرده درِ کعبه موسوم به برقع (چه ساخته مصر چه ساخت عربستان) از چهار قطعه متصل به هم تشکیل شده به ارتفاع ۶/۵ متر و عرض ۳/۵ متر. لیکن در دوران اخیر قطعه پنجمی را در پایین پرده قرار داده و عبارت اهدا را بر روی آن نقش کرده اند به طوری که با پیوستن قطعه پنجم اکنون طول پرده ۷/۵ متر و عرض آن به ۴ متر رسیده است.

۵. روی جامه کعبه کلمات «لا اله الا الله، محمد رسول الله» (در میان مربع ها) با رشته های ابریشمی بافته شده و در کنار راست و کنار چپ آن لفظ «جل جلاله» نقش گردیده است و در خالیگاه آن لفظ «یا الله» منقوش می باشد. روی کمربند پرده در قسمت شمالی عبارت «هذه السکوه صنعت فی مکه المکرمه بامر خادم الحرمین الشریفین» درج گردیده است و در قسمت های دیگر کمربند (حزام) آیاتی از قرآن کریم با رشته های نقره ای طلا فام نقش بسته است. در روی پره درب کعبه آیاتی از قرآن کریم

به اشکال گرد و مربع با رشته های طلا فام (نخ نقره مطلا) نوشته شده است.

۶. برای تهیه پرده به ۶۷۰ کیلوگرم ابریشم (حریر) طبیعی سفید خالص نیاز است (تا با ۷۲۰ کیلوگرم مواد رنگ آمیزی گردد) برای کمربند و پرده کعبه، رشته های نقره ای طلافام مورد احتیاج ۱۲۰ کیلوگرم می باشد.

فضیلت پرده

در روایات منقول از اهل بیت بوسیدن آن مستحب شمرده است.

در روایات منقول از اهل بیت، به گرفتن پرده کعبه و تضرع و دعا در این حال به درگاه خداوند تصریح

گردیده است.

حوادث پرده اشتیاق به پوشانیدن کعبه در میان سلاطین حوادث خواندنی را ایجاد کرده است، از جمله این که در سال ۷۵۱ هجری «ملک مجاهد» پادشاه یمن تصمیم گرفت تا جامه مصری کعبه را برداشته و جامه دیگری را (که نام او بر آن بود) برخانه بپوشاند، و لذا هنگام وقوف در عرفات جنگی میان او و «امیر طاز» (امیر الحاج محمل مصری) در گرفت که منجر به پیروزی امیرالحاج مصر شد و او «امیر مجاهد» را زنجیر بسته به قاهره برد. اما سلطان «ناصر حسن» وی را از زنجیر آزاد کرد و بااحترام فراوان به همراه «امیر قشتمر منصوری» به کشور خویش روانه ساخت.

در ینبع «ملک مجاهد» قصد کشتن امیر همراه خود را کرد، ولی امیر ینبع او را به زنجیر درآورد و در اختیار «امیر قشتمر» قرار داد و بار دیگر به قاهره برده شد. سلطان با آگاهی از جریان بر «ملک مجاهد» غضب کرد و فرمان داد تا در مرز اسکندریه زندانی اش کنند. هم چنین در سال ۸۳۸ هجری «شاهرخ میرزا» حاکم شیراز از «اشرف بَرْسبای» پادشاه

مصـر تقاضا کرد تا کعبه را از درون یا بیرون جامه کنـد و چون تقاضایش پذیرفته نشد، بدین صورت تجدید تقاضا کرد که به علت نذری که نموده است درخواست دارد جامه را ابتدا به مصـر ارسال کرده و آنها از سوی خود جامه را به مکه برند و کعبه را حتی برای یک روز به وسیله آن پوشش دهند.

«اشـرف بَرْسـبای» مطلب را با علما در میان گـذارد. برخی از دادن پاسـخ خودداری کردنـد و برخی دیگر از بیم ایجاد فتنه نظر دادنـد تـا تقاضـای «شاهرخ میرزا» عملی نشود و این مطلب عملی نشـد، تا این که در سال ۸۴۸ هجری «شـاهرخ میرزا» از «ظاهر چَقْمَق» (۱) جقمق) (۲) شـاه مصـر درخواست نمود که جامه کعبه را در آن سال برعهـده گیرد و چون ظاهر پـذیرفت، شاهرخ میرزا جـامه کعبه را به مصـر گسـیل داشت و از آن جـا به همراه کاروان محمل مصـری به مکه روانه شـد و در روز عیـد قربان درون کعبه را با آن جامه پوشـش دادند، زیرا سـلطان «ظاهر چقمق» (جقمق) اجازه نداد تا جامه ارسالی «شاهرخ میرزا» بر روی کعبـه قرار داده شـود، تـا این که در رمضـان سـال ۸۵۶ هجری به فرمـان سـلطان جـامه درونی کعبه (ارسـالی شـاهرخ میرزا) را برداشتند و کعبه را بدان پوشش دادند.

(میقات حج، ش ۱۲، ص ۸۴ الی ۹۹؛ ش ۱۵، ص ۸۵ الی ۹۰؛ ش ۱۶، ص ۱۷۵؛ ش ۱۷، ص ۱۲۲ الی ۱۲۴؛ ش ۲۵، ص ۸۴ الی ۹۵؛ ش ۲۶، ص ۱۱۴ الی ۱۲۲؛ ش ۲۷، ص ۵۶ الی ۶۵؛ ش ۲۸، ص ۷۵ و ۷۶؛ ش ۳۱، ص ۱۱۷؛

ش ۳۸، ص ۱۰۰؛ ش ۳۷، ص ۱۲۴؛ درس هایی از تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۲، ص ۱۱۶؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۸؛ قبل از حج بخوانید، ص ۹۵؛ میعادگاه عشاق، ص ۱۷۵؛ سیری در اماکن وحی، ص ۱۰۲؛ حرمین شریفین، ص ۶۰ و ۹۰؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۱۰۶؛ اعلام قرآن، ص ۲۵۷ و ۲۵۸؛ تاریخ مکه ص ۵۹ ش ۳۸ ص ۱۰۰).

پس مدینه

آخر مدینه، مدینه بعد، مدینه آخر، واژه هایی هستند که در سنوات اخیر در ایران در مورد آن دسته از زائران (ایرانی) عازم مراسم حج به کار می رود که بعد از ورود به جده (حدود اوایل ذی حجه) ابتدا به مکه معظمه مشرف شده و بعد از اتمام حج به مدینه منوره غزیمت می نمایند و توفیق زیارت معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) را می یابند. روایات تقدم زیارت کعبه را افضل شمرده، و از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که «حج خودتان را به زیارت ما ختم کامل گردانید».

پشت کعبه

دبر الکعبه. آن قسمت از پشت خانه (درست پشت باب کعبه) که برای حضرت فاطمه بنت اسد به امر خدای تعالی شکافته شد. (حج البیت، ص ۱۴۸)

پشت مقام ابراهیم

آن جا که در مراسم حج و عمره نماز طواف به جای آورند.

پلاس

(پَ) نام پارچه ای از پشم ضخیم که اسعد ابوکرب پادشاه حمیر دو قرن قبل از هجرت کعبه را به آن پوشانید. (حرمین شریفین، ص ۹۰)

پل جمرات

(جَ مَ) پلی است در سرزمین منی بر فراز سه جمره که توسط سعودی ها جهت تردد حجاج و کم کردن فشار جمعیت به هنگام رمی جمرات ساخته شد. ساختمان این پل طویل بدون پله از سطح زمین به صورت قوسی شکل به نحوی است که جمره ها از فراز آن قابل مشاهده است و بسیاری از حجاج اهل سنت از آن جا جمرات را رمی می نمایند. این پل با وجود وسعت و بزرگی، به علت ازدحام جمعیت در موقع رمی شاهد سقوط برخی حجاج بوده است.

پوشش کعبه

پارچه سیاهی که بر کعبه کشیده اند. (میقات حج، ش ۲۴، ص ۱۱۶)

پوشیدن احرام

در برکردن دو جامه نادوخته احرام و آهنگ حج و عمره کردن.

۱. ضبط دایره المعارف فارسی و لغت نامه ذیل ظاهر سیف الدین.

۲. ضبط لغت نامه.

پیراهن کعبه

همان (ک) پرده کعبه

پیش مدینه

اول مدینه، مدینه بعد، مدینه جلو، واژه هایی هستند که در سال های اخیر در مورد آن دسته از زائران (ایرانی) عازم مراسم حج به کار می رود که بعد از ورود به جده (حدوده دهه آخر ذی قعده) ابتدا به مدینه منوره جهت زیارت معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) مشرف شده و بعد از مدتی برای انجام فرایض حج عازم مکه می شوند. برای این دسته از زائران توفیق محرم شدن از مسجد شجره به وجود می آید که محل احرام بستن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و ثواب بسیاری برای آن روایت شده است.

ت

تاج

از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۸)

تارک الحج

(رِ کُ لْ حکَ جّ) ترک کننده فریضه حج با وجود استطاعت و شرایط انجام حج، از نظر روایات جزو مرتکبین گناه کبیره به شمار می آید.

تعزیر

(تَ ءْ) همان (ک) شاذروان

تبع

(تُ بَّ) طبق قصص از پادشاهان یمن و اول کسی است که کعبه را پوشش کرد.

تجرید در حج

حج بدون عمره کردن (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تجلیل

(تَ) قربانی حج (قرآن) را به جامه ای یا مانند آن پوشاندن تا این که معلوم شود قربانی است، و بعید نیست که تجلیل به جای تقلید کفایت کند. (مناسک حج، مسئله ۱۸۲)

تجمیر

(تَ) افکندن سنگ جمره. یکی از واجبات مراسم حج سنگ انداختن به جمرات است در منی. (مبادی فقه و اصول، ص ۲۶۷؛ و...)

تحریم

(تَ)

۱. بستن (ک) احرام

۲. در حرم آمدن. (لغت نامه)

تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) طلب حلیت. مواضع تحلل مقاطعی است از حج که همه یا بخشی از تروک احرام بر محرم روا گردد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحلل به هدی

(هَ دْ) یعنی زائر کعبه به جهت برخورد به حَصْر یا صَدّ قربانی کند و از احرام حج یا عمره به در شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحللل به نحر

(نَ) حلال شدن تروک احرام به سبب قربانی کردن در منی (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تحلیق همان

(ک) حلق

تحمس

(تَ حَ مُّ) چیزهای تازه ای که حمس (قریش) در دین خود (در حج جاهلی) به وجود آورد. (طبقات، ص ۶۳)

تحویل قبله

برگشتن قبله از مسجد الاقصی به سوی کعبه (ک) مسجد قبلتین

ترمینال حجاج

(تِ) عنوان بخشی از فضا و سالن فرودگاه بین المللی تهران است که در ایام حج به پروازهای حج گزاران (ایرانی به عربستان) اختصاص می یابد.

تروک احرام

آنچه که باید ترک شود در حال (ک) احرام

تروک محرم

(مُ رِ) آنچه که شخص باید ترک کند در حال (ک) احرام

تروک محرمه

(مُ حَ رِّ مِ) آنچه که انجامش حرام است در حال (ک) احرام

ترویه

روز هشتم ذی حجه یا (ک) یوم الترویه

تشریق

همان (ک) ایام تشریق

تصدیه

(تَ یِ) کف زدن و غوغا کردن در طواف کعبه از مناسک (ک) حج جاهلی

تضحیه

(تَ یِ) ذبح و قربان کردن در روز اضحی (فرهنگ فارسی؛ لغت نامه)

تطیب

(تَ طَ يُّ) عطر زدن و از تروک احرام است (دایره المعارف تشیع)

تظلیل

(تَ) یا استظلال. پناه بردن به سایه. سایه بر سر قرار دادن. به زیر سایه رفتن. و در اصطلاح سایبان روی سر قرار دادن محرم است به هنگام طی طریق. و یکی از تروک (محرمات) احرام برای مرد تظلیل است در حال حرکت و سیر (پیاده یا سوار) مانند چتر بر سر گرفتن، استفاده از هواپیما و اتومبیل مسقف و واگن ترن مسقف. (دایره المعارف تشیع؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۲۳؛ احکام عمره، ص ۳۶؛ مبادی فقه و اصول، ص ۲۵۳؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۶)

تغطیه الرأس

(تَ طِ یَ تُ رَّ ءْ) سایه بر سر قرار دادن که در حین حرکت برای مردان از تروک احرام است. (ل)

تغییر قبله

برگشتن قبله از مسجدالاقصی به سوی کعبه (ک) مسجد قبلتین

تفث

(تَ فَ) ثم لیقضوا تفثهم (حج ۲۹)

تقصیر کردن و بیرون آمدن از احرام است در روز عید قربان پس از قربانی. بعضی گویند مراد مطلق مناسک حج است. (لغات قرآن)

تفریق ابدان

(تَ قِ اَ) در باب حج عبارت است از این که زن و شوهر در حال احرام پیش از وقوف مشعرالحرام بی اکراه نزدیکی کنند پس از آن لحظه تا پایان مناسک حج باید جدا از یکدیگر باشند و بدون حضور ثالث نزد هم نباشند و آن ثالث نباید صغیر و غیر ممیز و یا زوجه دیگر آن مرد و یا کنیز او باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

تقبیل حجر

(تَ لِ حَ جَ) بوسیدن حجرالاسود که از مستحبات است.

تقصیر

(تَ) ثم لیقضوا تفثهم (حج ۲۹)

یعنی چیدن مقداری از موی سر یا صورت یا شارب و یا چیدن مقداری از ناخن دست یا پا که یکی از واجبات (غیر رکنی) در

مراسم حج و عمره است. با انجام تقصیر محرم از حال حرام بیرون می آمد و محرمات احرام (جز برخی) بر او حلال می شود. (به این ترتیب تقصیر یکی از اسباب تحلیل محرم است)

زمان و مکان تقصیر

۱. در عمره. تقصیر در عمره تمتع (و عمره مفرده) پنجمین واجب است که در پایان سعی در مکه (و معمولاً ـ درکنار مروه) صورت می گیرد و با تقصیر تمام محرمات احرام (غیر از محرمات ذاتی و محرمات خاص حرم) حلال می شود. (در عمره مفرده زن همچنان جزو محرمات است. در عمره مفرده هم چنین می توان به جای تقصیر به حلق یعنی تراشیدن موی سر اقدام کرد).

۲. در حج. تقصیر ششمین واجب است که در دهم ذی حجه بعد از قربانی کردن و در منی صورت می گیرد و با تقصیر، تمام محرمات احرام (غیر از محرمات ذاتی و محرمات خاص حرم و زن و بوی خوش) حلال می شود. البته به جای «تقصیر» می توان به «حلق» (تراشیدن موی سر) اقدام کرد و به فرموده فقها «حلق» افضل است خصوصاً برای کسی که بار اول به حج می آید. و به حکم برخی از مراجع تقلید آنان که سال اول حجشان می باشد لزوماً باید اقدام به «حلق» کنند. (حلق برای زنان مطلقاً حرام است.)

مستحبات حلق و تقصیر

نیت به زبان آوردن

رو به قبله قرار

گرفتن

با بسم الله شروع کردن

بین مو و ناخن جمع نمودن

صلوات فرستادن و دعا نمودن

موقع و بعد تراشیدن سه بار تکبیر گفتن

از موی روی پیشانی و سپس از تمام جوانب چیدن

از طرف راست جلو سر و بعد طرف چپ را تراشیدن

موی سر را در خیمه مورد سکونت (در سرزمین منی) دفن نمودن

همراه با حلق

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام)، هنگام تراشیدن سر باید نیت پاک شدن از گناهان و مظالم بندگان داشت چون روز تولد پاک.

تقلید

(تَ) آن است که کفشی را که در آن نماز خوانده اند (۱) به گردن قربانی (گاو یا گوسفند) بیندازند و از میقاتگاه بدین گونه به سوی منی برانند. تقلید خاص حج قرآن است (که هدی را از میقات سوق می دهند) و با تقلید احرام محقق شده و احتیاجی به تلبیه (لبیک گفتن) نیست. بنابراین در حج قرآن اگر قربانی گاو یا گوسفند باشد، در احرام بستن با تلبیه یا با تقلید اختیار است. (توضیح مناسک حج، ص ۱۵۰؛ حج و عمره، ص ۹)

در حج قرآن تقلید، بستن نعلین است به گردن شتر یا رشته به گردن گاو و گوسفند که نشانه قربانی باشد و با آن احرام منعقد می گردد. (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۸)

تقلید هدی

(هَ دْ) اصطلاح تفصیلی (ک) تقلید

تقلیم الاظفار (تَ مُ لْ اَ) گرفتن ناخن ها که از تروک احرام است (فرهنگنامه حج، ص ۵۸)

تکبیرات عید

عبارت است از «الله اکبر، الله اکبر لا ـ اله الا ـ الله و الله اکبر... و الحمدلله علی ما ابلانا» که مستحب است در عید قربان خوانده شود. و از اعمال روز عید قربان برای کسی که در منی است آن است که عقب پانزده نماز از ظهر روز عید تا صبح روز سیزدهم ذی حجه این تکبیرات را بخواند. (مفاتیح الجنان؛ معارف و معاریف)

تکتم

(تُ تَ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

تلبیات اربع (تَ) چهار تلبیه (لبیک، اللهم لبیک، لبیک ان الحمد و النعمه والملک لاشریک لک لبیک) که برای احرام باید گفته شود. (فرهنگ معارف اسلامی) (ع)

تلبید

(تَ) گذاشتن ماده ای در میان موی سر جهت خودداری از مرتب کردن و کشتن شپش آن در مراسم حج جاهلی (ک)

تلبیه

(تَ یِ) لبیک گفتن در (ک) احرام

۱. تلبیه واجب. ذکر واجبی است که به واسطه گفتن آنها احرام بسته می شود و آن چهار لبیک است: لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لاشریک لک لبیک (ان الحمد والنعمه لک والملک لاشریک لک).

۲. تلبیه مستحب. ذکر مستحبی است که بعد از تلبیه واجب (ل) می خوانند: لبیک ذالمعارج، لبیک لبیک داعیا الی دارالسلام، لبیک لبیک غفارالذنوب، لبیک لبیک اهل التلبیه، لبیک لبیک ذالجلال والاکرام...

تل سرخ

(تَ لِّ سُ) کثیب الاحمر. تپه ای است از شن سرخ در جانب راست راه برای کسی که از عرفات به مشعر الحرام کوچ می کند و مستحب است با تن و دلی آرام از عرفات به سوی مشعر متوجه شوند و همین که به تل سرخ رسند این دعا خوانند: «اللهم ارحم موقفی و زدنی عملی وسلم دینی و تقبل مناسکی». (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۹؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۱۴؛ خلاصه مناسک حج، ص ۶۲)

تل قرین

تلی است در بیرون قلعه مدینه در بالایش جایی ساخته اند که مردم بدان جا رفته شهر را تماشا می نمایند. (به سوی ام القری، ص ۳۲۰)

تندد

(تَ دَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

تندر

(تَ دَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

تنعیم

(تَ) مکانی است در شمال (غربی) مکه در سر راه

۱. کفشی که امکان سجده صحیح را می داده.

مدینه به مکه و یکی از محدوده های حرم مکه است یعنی بدون احرام نمی توان از آن عبور کرد و وارد مکه شد (و امروزه با توسعه شهر مکه تنعیم متصل به مکه شده) تنعیم میقات عمره مفرده است برای کسی که بخواهد از مکه معظمه عمره مفرده به جا آورد.

تمتع

۱. همان (ک) عمره تمتع

۲. همان (ک) حج تمتع

توسعه اول

۱. توسعه مسجدالنبی است طی سال های ۱۳۷۲ الی ۱۳۷۵ قمری

۲. توسعه مسجدالحرام است طی سال های ۱۳۷۵ الی ۱۳۹۵ هجری قمری

توسعه دوم

۱. توسعه مسجدالنبی است که از سال ۱۴۰۶ هجری قمری آغاز شد.

۲. توسعه مسجدالحرام است که از سال ۱۴۰۹ هجری قمری شروع گردید.

توقیف

وقوف آوردن حج در پی یکدیگر.

تولیت کعبه

(ك) كعبه

تهامه

(تِ مِ)

۱. مکه معظمه را گویند. (لغت نامه؛ راهنمای دانشوران)

۲. زمینی است که مکه معظمه متصل به آن است. (لغت نامه)

۳. ناحیه ای است شامل مکه و شهرهای جنوبی حجاز. (فرهنگ فارسی)

۴. خطه ای است میان حجاز و یمن. (راهنمای دانشوران)

تهامه بخشی از شبه جزیره عربستان است که امروزه در خاك عربستان سعودی و در خاك یمن (قسمت شمالی) واقع شده و چون هوایی بسیار گرم دارد به تهامه موسوم شده است.

تین

والتین والزیتون (تین ۱)

۱. به نقلی مسجدالحرام است. (تفسیر ابوالفتوح رازی)

۲. مدینه است طبق حدیثی منقول از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم). (تفسیر نمونه؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

ث

ثبیر

(ك) کوه ثبیر

ثج (ثَ جّ) رسول گرامی اسلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی از هر چیز چهار تا برگزید و از حج چهار چیز را برگزید: الثج (نحر و قربانی) العج (ضجه مردم به تلبیه) الاحرام والطواف (میقات حج، ش ۵، ص ۵۲)

ثنی

(ثَ) واجب است در قربانی (هدی تمتع) «جذع» از میش یا «ثنی» از غیر میش. و ثنی گاو نری است که به سال دوم در آمده و شتر به سال ششم در آمده. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۲)

ثنیه البیضاء

(ثَ یَّ تُ لْ بَ) همان (ك) ثنیه الکدی

ثنیه الحل

(حِ لّ) گفته شده حد حرم مکه در سمت عراق در ثنیه الحل است که در محلی به نام مقطع واقع است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۱)

ثنیه الکدی

(کُ دَ یّ) ثنیه البیضاء. معبری است در قسمت سفلی مکه واقع بین دو کوه که در تنگنای آن تلی سنگی قرار داشت و هر کس از آن جا رد می شد سنگی بر آن می ا نداخت. می گویند قبر ابولهب و زن او در این محل واقع است و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حجه الوداع از این راه وارد شهر مکه شد. (حرمین شریفین، ص ۱۰۱)

ثنیه العلیا

(عُ) در سنن ابن ماجه آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از ثنیه العلیا وارد مکه می شد و هرگاه می خواست خارج شود از ثنیه السفی خارج می شد. ثنیه علیا همان جایی است که امروزه به آن «معلاه» می گویند. ثنیه سفلی عبارت است از «مسفله» (میقات حج، ش ۳۷، ص ۱۳۶)

ثنیه المحدث

در حدیث تعیین حدود حرم مدینه آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) میان دولابه مدینه را تاعیر و تا ثنیه المحدث و تا ثنیه الحضیاء... را حرم قرار داد. (میقات حج، ش ۳۷، ص ۱۳۷)

ثنیه الوداع

(وَ) مکانی در مدینه که مسافران مدینه از آن حد، به سوی مکه و به سوی شام تودیع و بدرقه می شده اند و چون پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جایگاه حضور مکرر داشتند ثنیه الوداع در تاریخ مدینه موقعیت خاصی پیدا نمود. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

ثواب

همان (ك) کوه سلع

ثور

همان (ك) کوه ثور

ثویه

(ثَ یِّ) از حـدود عرفات است اما جزء موقف نیست و وقوف در این نقطه کفایت نمی کنـد از عرفات (مناسک حج، از مسـئله ۳۶۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰)

ثیات لقی

(لَ قا) لباس دور انداختنی در حج جاهلی (ک)

حمس

ج

جابره

(بِ رِ) از اسامی مدینه است (در تورات و احادیث نبوی) که در آن فقیر و ورشکسته بی نیاز می گردید و این که شهرهای غیر مسلمان را مجبور به قبول اسلام می نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جارالله

(رُ لّا) اهالی مکه اند. (ناسخ التواریخ؛ حضرت رسول، ج ۲، پاورقی ص ۳۹۵)

جامع ابراهیم

مسجد نمره (در عرفات) را گویند.

جامع خیف

مسجد خیف (در منی) را گویند.

جامع مدینه

مسجدالنبی (در مدینه) را گویند.

جامعه

از اسامی مکه است چون نقطه تجمع اقسام اقوام مسلمین است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

جامه احرام

دو قعطه لباس ندوخته است که زائران خانه خدا از میقات بر تن کنند. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۵)

جامه کعبه

همان (كَ) پرده کعبه

جایزه

(یِ زِ) از اسامی مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

جبار

(جُ) از اسامی مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲ و ۱۷۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۶) (ع)

جباره

(جَ بّ رِ) از اسامی مـدینه است زیرا در این شـهر فقیر و ورشکسـته بی نیاز می گردید و این که دیگر شـهرها را مجبور به قبول دین مبین اسلام می نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جبل

(جَ بَ) برای آن چه که ذیل «جبل» می جویید مراجعه فرمایید به قسمت «کوه».

جحفه

(جُ فِ) مکانی است در شـمال غربی مکه به فاصله تقریبی ۱۵۶ کیلومتری و منطقه غـدیرخم در نزدیکی اش قرار دارد. این جا (که «مهیعه» نیز نامیـده می شـد) از جمله میقـات هـا است. و میقـات عمره تمتع و مفرده است برای اهل شام و مصـر و مغرب و دیگر کسـانی که از این راه و از راه جـده به مکه می رونـد در صورتی که پیش از این به میقات دیگری برخورد نکرده باشـند والا باید در همان میقات پیشـین احرام بست، اما اگر بدون احرام از میقات پیشین عبور شود و برگشتن به آن ممکن نباشد لازم است از جحفه محرم شد. در وجه تسمیه نام ها گفته اند:

۱. جحفه، به معنی محلی است که سـیل بر آن وارد شده یا چون در جاهلیت سیلی در این منطقه عده ای را هلاک کرد آن جا را جحفه گفتند، زیرا به ساکنان خود اجحاف کرد.

۲. مهیعه، به معنی با وسعت و این منطقه را بدان علت که از آغاز غدیر خم تا ساحل دریای سرخ وسیع است مهیعه خوانده اند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۵۰؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۴؛ لغت نامه ذیل مهیعه؛ توضیح مناسک

حج، ص ۳۴؛ و...)

جحفه الوداع

میقات است (ل) (ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۱۹)

جد

(جُ دّ) ساحل دریای مکه (لغت نامه)

جدارالحجر

(جِ رُ لْ حِ) دیار قوسی شکل (ک) حجر اسماعیل

جدال

(جِ) ولا جدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

از محرمات احرام است و قسم خوردن به نام خداوند متعال است در مقام رد و انکار و نزاع مانند والله. بالله. تالله. لاوالله. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۱)

جده (جَ (۱) جُ (۲) دِّ) شهری است در منطقه حجاز در کنار دریای سرخ و بندر ورودی مکه است. جده در غرب مکه واقع شده (در حدود ۷۰ کیلومتری) و با مدینه حدود ۴۲۵ کیلومتر و با ریاض حدود ۹۵۰ کیلومتر فاصله دارد. جده بندرگاه و فرودگاه رسمی زائران مکه است. فرودگاه جده از غروب روز ۷ ذی حجه بسته می شود تا این که کار پروازهای برگشتی شروع گردد. جده بزرگ ترین شهر تجاری عربستان سعودی است و به علت وجود سفارتخانه های خارجی در آن، یک شهر سیاسی نیز می باشد. قسمت جدید این شهر را سعودی ها بسیار مدرن ساخته اند و وهابیون در قسمت شمالی شهر قبه و بارگاهی منسوب به حضرت حوا را تخریب نموده اند. (فاصله تهران تا جده ۲۲۰۰ کیلومتر هوایی است که معمولاً حدود دو ساعت و نیم این مسافت طی می شود.)

جدی

(جَ دْ) بزغاله که در کفارات احرام باید قربانی شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۵)

جزعه

(جَ زَ عِ) نام (ک) ستون حنانه

جزور

(جَ) عنوانی است برای شتر یا گوسفندی که باید در کفاره احرام قربانی شود در روایات. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۵)

جزیره

(جَ رِ) از نام های مدینه است. عباس می گوید: با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از مدینه خارج شدیم. آن حضرت رو به سوی مدینه نموده فرمود: «ان الله تعالی قد برأ هذه الجزیره من الشرك» (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

جزیره العرب

۱. عربستان را گویند.

۲. از رسول الله نقل شده که فرمودند: «اخرجوا المشرکین من جزیره العرب» و مقصود یا حجاز است یا از نام های مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

جعرانه

(جِ عِ رّ نِ) (جِ، جُ (۳) نِ) مکانی است بین مکه و طایف و روستای کوچکی است در کناد وادی سَرِف در جانب شمال (شرقی) مکه و در حدود ۲۶ (یا ۲۹ یا...) کیلومتری آن قرار دارد و یکی از محدوده های حرم مکه (در جانب شمالی) است و بدون احرام نمی توان از آن جا عبور کرد وارد مکه شد. جعرانه میقات عمره مفرده است و روایاتی از احرام بستن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هشتم هجری در این مکان نقل گردیده است. مسجد جعرانه که در آغاز خط حرم قرار دارد یکی از مساجدی است که در فضیلتش روایات زیادی وارده شده است و این مسجد را یکی از قریش در مکان احرام بستن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با کشیدن دیواری برگرد آن بساخت، سپس ابن زبیر در بنای آن کوشید و در ادوار بعد مورد ترمیم و توسعه قرار گرفت و در سال ۱۳۷۰ و ۱۳۸۴ هجری قمری توسط سعودی ها (در مساحت ۱۶۰۰ متر مربع) بازسازی گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۳۰ و ۱۳۴؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۴۷؛ میقات حج، ش ۶، ص ۱۴۰؛ و...)

جمار

(جِ) جمع (ك) جمره. اصطلاحاً سه ستون سنگی واقع در سرزمین منی را گویند که رمی آنها از واجبات حج است و به نام های مختلفی خوانده شده اند:

۱. جمار ثلاث

۲. جمار ثلاثه

۳. جمار ثلث

۱. به اعتبار مدفن جده انسان ها حضرت حوا.

۲. به اعتبار واقع بودن در ساحل دریا.

۳. جِ ضبط واژه شناسان. جُ تلفظ امروزه مکیان (میقات حج، ش ۱۵، ص ۹۶).

۴.

جمار حج

جماوات

کوه های سه گانه ای هستند و در قسمت غرب حره غربی در راه وادی عقیق به سمت جرف.

جمرات

(جَ مَ) جمع (ك) جمره. اصطلاحاً سه ستون سنگی واقع در منی را گویند که رمی آنها از واجبات حج است و به نام های مختلفی خوانده شده اند:

۱. جمرات ثلاث

۲. جمرات ثلاثه

۳. جمرات حج

۴. جمرات المناسک

جمره

(جَ مَ رِ) (جَ رِ) به معانی توده سنگریزه، محل سنگریزه، سرعت، اجتماع قبیله. در اصطلاح هر یک از سه ستون سنگی واقع در منی را گویند که در مناسک حج باید به ترتیب خاصی رمی شوند (یعنی تعداد هفت سنگریزه به سوی هر کدامشان پرتاب نمود) این سه ستون سنگی که به جمار یا جمرات معروفند از دامنه کوهی که فاصل میان مکه و منی است شروع و به طرف عمق منی تا طول ۲۷۱ متر پیش می روند. اینک هر یک از این جمار (جمرات) ثلاثه به صورت ستونی است چهارگوش از سنگ های برهم چیده شده با ملاطی از سیمان بارتفاع حدود ۹ متر و اطراف هر یک از این جمره ها را مانند حوض و کاسه ای بزرگ به ارتفاع ۱/۳۰ متر جهت جمع شدن سنگ ریزه های پرتاب شده ساخته اند. (فضای اطراف جمرات نیز باز است و اخیراً با ایجاد پل هوایی و دو طبقه شدن فضای اطراف جمرات برخی حجاج عمل رمی (پرتاب سنگریزه به جمره) را از طبقه فوقانی انجام می دهند و راه ها نیز طوری تعبیه شده که می توان از مسیری برای عمل رمی رفت و از مسیری دیگر نیز بازگشت).

تسمیه جمره در جهت نامیده شدن این ستون های سنگی به جمره به اختلاف گفته اند چون:

۱. به آن سنگ می اندازند.

۲. جای جمع سنگریزه است.

۳. مردم

به سوی آن شتاب می کنند.

نام جمره هر یک از جمرات ثلاثه منی نام های مخصوصی دارند که به ترتیب هنگام خروج از منی و

رفتن به مکه عبارتند از: جمره الاولی. جمره الوسطی. جمره الاخری. (ع)

جمره الاخری

(جَ مَ رَ تُ لْ اُ را) سومین (ك) جمره از جمرات ثلاث منی و نزدیک ترین آن به مکه است که در اول پیچ کوه منی به طرف مکه واقع شده و لذا به جمره العقبه (یعنی گردنه) مشهور می باشد و نام های دیگر آن «جمره الکبری» و «جمره العظمی» و «جمره الکبیره» می باشد. این جمره در هر یک از روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمره الاولی

(لْ اُ لا) اولین (ك) جمره از جمرات ثلاث منی است در نزدیکی مسجد خیف و شاید علت نام آن باشد که چون از دل منی به جمرات روی می آورند نخستین جمره ای است که به آن می رسند. و نام های دیگر آن «جمره الصغری» و «جمره الدنیا» می باشد. این جمره در روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمره الدنیا

(دُّ) همان (ك) جمره الاولی

جمره الصغری

(صُّ را) همان (ك) جمره الاولی

جمره العظمی

(لْ عُ ما) همان (ك) جمره الاخری

جمره العقبه

(لْ عَ قَ بِ) همان (ك) جمره الاخری

جمره الکبری

(لْ کُ را) همان (ك) جمره الاخری

جمره الکبیره

(لْ كَ رِ) همان (ك) جمره الاخری

جمره الوسطی

(لْ وُ طا) دومین (ك) جمره، از جمرات ثلاثه منی است که در فاصله ۱۵۵ متری از جمره بعد از خود و به فاصله ۱۱۶ متری جمره قبل از خود قرار گرفته است و در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه رمی می شود.

جمع

(جَ)

۱. نام روز عرفه است (لغت نامه)

۲. نام مزدلفه است. (لغت نامه؛ الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۶)

جمعه خونین مکه

اشاره به کشتاری است که رژیم آل سعود در جمعه ششم ذی حجه الحرام سال ۱۴۰۷ هجری

قمری (برابر با ۹ مرداد ۱۳۶۶ هجری شمسی) از زائران ایرانی خانه خدا که در مراسم برائت از مشرکین شرکت داشتند به عمل آورد. (فرقه وهابی)

جنه البقیع

(جَ نِّ تُ لْ بِ) همان (ك) بقیع

جنه الحصینه

(جُ نَّ تُ لْ حِ نِ) از اسامی مدینه است. به معنی سپر محم (برای مسلمین). رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در غزوه احد فرمود: «انا فی جنه حصینه» من در قلعه و حصار محافظت شده هستم. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۹۳)

جنه المعلی

(جَ نَّ تُ لْ مُ عَ لّا) قبرستان تاریخی شهر مکه است واقع در قسمت شمال شرقی شهر در منطقه سلیمانیه و حجون (در انتهای پل بزرگ هوایی) قریب یک کیلومتری مسجدالحرام و به نام های دیگری نیز موسوم است چون: جنه المعلاه، مقبره المعلی (المعلاه)، مقبره الحجون، مقبره المطیبین، مقبره بنی هاشم، قبرستان معلاه، قبرستان حجون، قبرستان بنی هاشم، قبرستان ابوطالب، قبرستان قریش. این جا شعبی بوده است موسوم به شعب جَزّارین و نیز شعب ابی دُبّ (به علت سکونت مردی بدین

نـام در آن) و دره ای است در دهانه کوه حجون که مردم مکه در دوره جاهلی و آغاز اسـلام مردگان خود را در این دره (که بخشـی از حجون است) دفن می کردنـد و لـذا این دره را «شـعب المقبره» نیز می نامیدنـد. امروزه جنه المعلی به دو ناحیه مجزا (قدیمی و جدیدی) تقسیم شده است. قسمت جلوی آن قبرستان عمومی مکه است و قسمت عقب آن قبرستان قدیمی است که در دامنه کـوه قرار گرفته و از سه طرف به وسـیله کـوه احـاطه شـده است (و متأسـفانه درب این قسـمت قـدیمی از سـال ۱۳۹۶ هجری قمری توسط آل سعود بر روی زائران مسدود گردید).

در قسمت اصلی و قدیمی جنه المعلاه طبق مشهور بزرگان و آباء و اجداد رسول

اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و نیز وابستگان به آن جناب به خاک سپرده شده اند که شاخص ترین آنها عبارتند از:

۱. حضرت خدیجه (همسر رسول الله)

۲. قاسم و طیب (فرزندان رسول الله)

۳. قُصَی (۱) بن کِلاب (جد اعلای رسول الله)

۴. عبد مناف بن قصی (از اجداد رسول الله)

۵. هاشم (۲) بن عبد مناف (از اجداد رسول الله)

۶. عبدالمطلب بن هاشم (جد رسول الله)

۷. ابوطالب بن عبدالمطلب (عموی رسول الله)

۸. بعضی فرزندان و نوادگان ائمه اطهار (از نسل رسول الله)

۹. سمیه و یاسر والدین عمار یاسر (از اصحاب گران قدر رسول الله)

اهمیت معلی

طبق نوشته ها رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تا زمانی که در مکه بودند در روزهای دوشنبه و پنجشنبه برای زیارت بستگان خود به قبرستان قریش می رفتند و برای آنها طلب مغفرت می نمودند اما حکومت سعودی در جفا به آنان گنبد و بارگاه باشکوهی را که بنا بر مشهور بر مقابر حضرت خدیجه و حضرت ابوطالب و حضرت عبدمناف و حضرت عبدالمطلب وجود داشت تخریب و محو کرد و سنگ های روی قبور نیز شکسته شد و زیارت آنان غیر ممکن گردید.

جواز السفر

(جَ زُ سَّ فَ) اعراب پاسپورت را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

جهت جنوبی

یا جهت قِبلی (قبله) در تاریخ جغرافیایی مدینه اصطلاحاً مکانی را می گفتند که مسافران مدینه از آن حد به سوی مکه تودیع و بدرقه می شده اند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

جهت شامی

همان (ك) جهت شمال

جهت شمالی

یا جهت شامی در تاریخ جغرافیایی مدینه اصطلاحاً مکانی را می گفتند که مسافران مدینه از آن حد به

۱. نوشته انـد قصـی اولین کسـی بود که در این شـعب به خاک سپرده شـد و پس از وی مردم مردگان خود را در کنار او (در شعب ابی دب) مدفون ساختند.

۲. طبق نقلی.

سوی شام تودیع و بدرقه می شده اند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۱۹)

جهت قبلی

(ق) همان (ک) جهت جنوبی

جیاد

همان (ک) اجیاد

جیبه

(جَ بِ) از نام های مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

جیران رسول الله

اهل مدینه را نامیده اند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۸)

چ

چاه اریس

(اَ اُ) (۱) از چاه های مدینه است در کنار مسـجد قبا (به فاصـله پنجاه متری غرب آن) رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن وضو سـاخت و غسل کرد. این چاه در سال ۱۳۸۴ هجری قمری در توسعه میدان غربی مسجد قبا محو گردید. این چاه به جهاتی نام هایی دارد:

۱. اریس، چون منسوب بود به شخصی یهودی به نام اریس.

۲. تفله، چون آب شور آن با تفله (آب دهان) مبارک رسول الله گوارا گردید (و مردم آب آن را برای تبرک می نوشیدند).

۳. خـاتم، چون خـاتم (انگشتری) رسول الله در سـال شـشم خلافـت عثمـان از دست او (یـا از دست غلام او) درون چاه افتاد و

دیگر به دست نیامد. (حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۳؛ به سوی ام القری، ص ۳۲۲؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۲۱۹ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۶)

چاه اسماعیل

چاه زمزم. (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۷)

چاه انس

(اَ نَ) از چاه های مدینه واقع در سمت شرق مسجدالنبی که به دست مالك بن انس خادم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حفر شد و حضرت از آن آشامید و خود را شست و شو داد. این چاه در دوران سعودی در توسعه شرق مسجدالنبی تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱ و ۳۴۵)

چاه بضاعه

(بُ عِ) از چاه های مدینه است در سمت شمال غربی مسجدالنبی در فاصله پانصدمتری در محله بنی ساعده قرار داشت. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن آشامید و با دست خود به مردم نوشانید. نقل شده که با این آب مریض ها غسل می کردند و سه روز نمی گذشت که عافیت می یافتند. این چاه در دوران عثمانی مورد توجه و استفاده مزارع اطراف بود اما اخیراً در توسعه مسجدالنبی محو گردیده است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ به سوی ام القری، ص ۳۰۳)

چاه بوصه

از چاه های مدینه در نزدیکی قبرستان بقیع در منطقه باب العوالی قرار داشته و به نقلی رسول خدا در آن غسل جمعه فرموده اند. امروز اثری از آن نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۶)

چاه تفله

(ت لِ) همان (ك) چاه اریس

چاه حاء (۲) از چاه های مدینه واقع در سمت شمال مسجد النبی. این چاه را ابوطلحه انصاری به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

۱. اَ (ضبط لغت نامه) اُ (ضبط میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۴).

۲. بعضی گفته اند حاء نام قبیله و یا شخصی است.

بخشید و حضرت از آن وضو ساخت و آن را صدقه قرار داد. آب این چاه بسیار شیرین بود و مریض ها خود را با آن شسته و

شفا می یافتند و تا دهه های گذشته همچنان مورد استفاده و سقایت زائران بود اما در دوران سعودی در توسعه مسجدالنبی تخریب و مکان آن در محدوده میدان مجیدی محو گردید (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۰ و ۳۴۵؛ میقات حج، ش ۲۴، ص ۸۱)

چاه خاتم

(تَ) همان (کِ) چاه اریس

چاه ذوالهرم

(ذُ لْ هَ) نوشته اند چاهی است که عبدالمطلب (پس از حفر زمزم در مکه) آن را در طایف حفر نمود.

چاه رومه

(مِ) از چاه های مدینه در شمال شهر (و شمال مسجد ذوقبلتین) و آب مشروب مدینه پیش از اسلام و بعد از اسلام از آن بود. این چاه در میان بنی مازن حفر شده بود و به رومه غفاری تعلق داشت و چون عثمان آن را یا نیمی از آنرا (از یک یهودی) خرید و صدقه داد به نام عثمان نیز معروف شد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در فضل این چاه سخنانی فرمود و از آب آن وضو می ساخت. در سال های اخیر مکان این چاه به مقر اداره حکومتی تبدیل شده و اثری از آن دیده نمی شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۲۰؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

چاه زمزم

(زَ زَ)

۱. همان چشمه معروف مکه به نام (کِ) زمزم (لغت نامه)

۲. از چاه های مدینه واقع در اطراف مسجدالنبی در داخل خانه فاطمه بنت امام حسین (علیه السلام) و به دست او حفر شد. چاه زمزم یا چاه فاطمه در دوران سعودی در توسعه غربی مسجد تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۵۷)

۳. از چاه های مدینه واقع در حره غربی. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روزی ضمن استفاده از آن برای صاحبش دعا فرمودند. این چاه به مرور زمان از بین رفت. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۵)

چاه سقیا

(سُ) از چاه های مدینه واقع در حره غربی در باب عنبریه و در جنوب مسجد سقیا. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن آشامیدند و وضو ساختند و در کنارش نماز گزاردند و در مکان نماز آن حضرت مسجدی ساختند. اکنون اثری از این

چاه نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۸۱، ۳۴۵؛ و...)

چاه عثمان

همان (ک) چاه رومه

چاه عسیله

(عُ سَ لِ) از چاه هـای مکه واقـع در زاهر (محلی بین مکه و تنعیم که اکنون جزء شـهر مکه است) نقـل است جمعی از اهـالی زاهر نزد پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) آمدند و از شوری آب چاهشان شکوه داشتند. حضرت به کنار آن چاه رفت و آب دهان مبارک در آن بیفکند و چاه که علاوه بر شوری کم آب نیز بود فوراً پرآب و شیرین شد. (معارف و معاریف، ذیل زاهر)

چاه علی

از چاه های مدینه. چاه هایی که حضرت علی (علیه السلام) در منطقه مسجد شجره برای آبیاری مزارع حفر فرمودند. آبار علی. ابیار علی.

چاه غرس

(غَ غُ) (۱) از چاه های مدینه واقع در شـرق مسـجد قبا. طبق نقل پیامبر اکرم آن را به پاکیزگی سـتود و مبارک شـمرد و از آب آن نوشـیدند و وضـو ساختنـد و بـه حضـرت علی (علیه السـلام) فرمودنـد پس از مرگ مرا از آب چـاه غرس غسـل بـده و آن حضـرت نیز چنین کرد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۴۳؛ حرمین شریفین، ص ۱۲۱؛ ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۱۵۶؛ لغت نامه ذیل غرس؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۴)

چاه فخ

(فَ خّ) همان (ک) چاه میمون

چاه فضا

از چاه هـای مـدینه. این چـاه بـا آب دهان مبارک رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) برکت یافت و شـفای امراض شـد. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۴)

چاه قراصه

از چاه های مدینه واقع در سـمت مساجد سـبعه متعلق به جابربن عبدالله انصاری که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از آب آن آشامیـد و برای صـاحبش دعا فرمود. اکنون اثری از آن ۱.غُ (ضـبط تاریخ و آثار اسـلامی) غَ (ضبط لغت نامه و میقات حج). نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۲۶)

چاه میمون

از چاه های مکه است. چاهی است معروف در سرزمین ابطح و از مستحبات ورود به مسجدالحرام وطواف، غسل کردن از چاه میمون است پیش از ورود به مکه. چاه فخ هم گفته می شد. (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ توضیح مناسک حج، ص ۵۶)

چتر

در احرام حج و عمره بر سر قرار دادن چتر در حال حرکت برای مردان مجاز نبوده و از محرمات است.

چهار تلبیه

از واجبات احرام گفتن چهار تلبیه است بعد از نیت. و صورت آن این است که بگوید: «لبیك، اللهم لبیك، لبیك، لاشریك لك لبیك (ان الحمد والنعمه لك و الملك لا شریك لك لبیك) مکرر گفتن این چهار تلبیه مستحب است و بیش از یک مرتبه گفتن آن واجب نیست. (مناسک حج و احکام عمره، ص ۲۶ الی ۲۹؛ فقه فارسی با مدارك، ج ۳، ص ۸۸)

چهار رکن

منار شامی و یمانی و عراقی و حجرالاسود و این هر چهار از ارکان کعبه است. (فرهنگ آنندراج؛ فرهنگ غیاث اللغات)

چهار رکن کعبه

منار شامی و یمانی و عراقی و حجرالاسود. (فرهنگ نفیسی)

چهار لبیک

همان (ك) چهار تلبیه

ح

حائط

نام کنونی فدك است. (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۴۹۲)

حاج

الحاج و المعتمر وفدالله (منقول از امام صادق).

حج رونده. حج کننده. عنوان کسی که اعمال و مناسک حج را به جای آورده است.

حاج صروره

به جا آورنده (ك) حج صروره

حاج قارن

به جا آورنده (ك) حج قرآن

حاج متمتع

به جا آورنده (ك) حج تمتع

حاج محصور

به جا آورنده (ك) حج محصور

حاج مصدود

به جا آورنده (ك) حج مصدود

حاج مفرد

به جا آورنده (ك) حج افراد

حاجه

(جِّ) زنی که به زیارت خانه کعبه توفیق یافته. (لغت نامه)

حاجی

آن که فریضه حج گزارده (لغت نامه)

حاج به معنی حج گزار و افزوده «یا» در آخر آن از اغلاط مشهور است (راهنمای دانشوران)

حاجیانه

(نِ) حجیه. مالی که از دارایی میت به نایب زیارت در حج داده می شود و از جمله واجبات مالی متوفی است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حاجی حرمین

(حَ رَ مَ) کسی که هم حج کرده باشد (حرم مکه) و هم به مدینه طیبه (حرم مدینه و مدفن رسول الله) مشرف شده باشد.

حاجیه

(ی) زنی حج گزارنده (لغت نامه)

حاشیه مطاف

جای طواف کعبه که با حاشیه ای از سنگ سیاه در کف حرم (مسجدالحرام) مشخص گردیده است.

حاضر

(ضِ) ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجدالحرام (بقره ۱۹۶)

اهل مکه. کسی که نزدیک مکه است. کسی که وطنش کمتر از شانزده فرسخ با مکه فاصله دارد و وظیفه اش به جای آوردن حج افراد یا حج قرآن است (نه حج تمتع)

حاطمه

(طِ م) از نام های مکه است از آن جهت که هر کس را که بدان اهانت روا دارد در هم شکند، و لذا اصحاب فیل را که قصد نابودی اصل کعبه را داشت با اعجاز غیبی به هلاکت نشاند. (لغت نامه؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۵؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ کتاب حج، ص ۴۵)

حبری

(حِ بَ یّ) روپوش یا پارچه سیاه رنگی که گاه کعبه را بدان می پوشانیدند (میقات حج، ش ۲۵، ص ۹۷)

حبش

(ک) کوه حبش

حبیبه

(حَ بِ) از اسامی مدنیه است به خاطر علاقه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

حج

(حِ جّ) و لله علی الناس حج البیت (آل عمران ۹۷)

نتیجه قصد است که زیارت مقصود باشد و حِج البیت زیارت قصد شده خانه خداست و حَج (قصد زیارت) مقدمه حِج

(زیارت قصد شده) است. (۱) (اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۷)

حج

اشاره

(حَ جّ) و اذن فی الناس بالحج (حج ۲۸)

حج به معنی قصد و قصد زیارت و در اصطلاح فقها قصد خانه خدا و زیارت بیت الله است. حج انجام مراسم و تشریفات و مناسک خاصی است در مکانی (مکه) و زمانی خاص (ماه های حج)، و علت نامیده شدن مراسم و تشریفات زیارت بیت الله (کعبه) به «حج» برای آن است که در لغت حج به معنی قصد و رفتن به سوی کسی و جایی به منظور دیدار و زیارت است و هنگام حرکت به سوی مکه برای شرکت در این مراسم قصد زیارت بیت الله می شود. حج از واجبات و ضروریات است و از ارکان مهم دین اسلام است و در ترتیب متداول ابواب فقه، حج باب (و یا رکن) پنجم از ابواب و ارکان فروع احکام به اسلام به شمار رفته است. در سال وجوب حج (و نیز در تعداد حج رسول الله) گر چه اختلاف کرده اندولی آنچه مورد اتفاق است آن است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم هجرت حج نمودند. حج بر هر مسلمان (با وجود استطاعت) در تمام عمر یک بار واجب می گردد (و آن را «حجه الاسلام» گویند).

ترک حج

طبق روایات، ترک حج، ترک شریعت است، باعث هلاکت است، باعث نابینا محشور شدن است.

طبق فرموده فقها، ترک حج با اقرار به وجوب از گناهان کبیره است (و تارک حج در صورت عدم انکار وجوب آن مرتکب گناه کبیره شده است) و ترک حج با انکار وجوب (در صورتی که به انکار خدا و یا توحید و یا نبوت برگردد) موجب کفر است

(و تارك حج در صورت انكار وجوب حج كافر است).

فوايد حج

(۲) برقراری دين

تندرستی بدن

پاكی از گناهان

وارد شدن به جنان

بی نيازی از ديگران

شفاعت كردن از ديگران

رهايی از فقر و نداشتن

جلوگيری از بدن مردن

در پناه خداوند در آمدن

از فشار قبر رهايی يافتن

از آتش جهنم آزاد شدن

مال و روزی را زياد كردن

اهل و مال را حفظ نمودن (۳)

مستحبات سفر حج

صدقه دادن

وصيت كردن

غسل سفر حج كردن

دوستان راخبر كردن

دو رکعت نماز خواندن

اهل خود به خداوند سپردن

تربت سیدالشهداء همراه بردن

توبه و به واقع به خداوند برگشتن

نیت برای خداوند خالص کردن

خیر و برکت از خداوند طلب نمودن

انگشتر عقیق و فیروزه در انگشت کردن

توشه سفر خوب و کافی به همراه بردن

مال از حق الله و حق الناس پاک کردن (۴)

از ذمه حقوق اخلاقی دیگران به در آمدن

با خانواده و بستگان و دوستان وداع نمودن

همسفر صالح، دانا و خوش خلق انتخاب کردن

۱. و از نظر کسانی میان حَج و حِج تفاوتی ندارد. (میقات حج، ش ۴، ص ۲۰).

۲. طبق روایات منقول از معصومین (علیهم السلام).

۳. و نیز توجه کنیم به آثار اخلاقی واجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جهانی حج.

۴. اصولاً هیچ عبادتی را خداوند با مال حرام نمی پذیرد.

همسفران را در راه سفر خدمتگزاری کردن

با همسفران مروت و جوانمردی و خوشرفتاری کردن

از مشکلات (مالی و بدنی) احتمالی سفر افسرده نشدن

در راه سفر ترک کلام بیهوده و خصومت و مجادله نمودن

دعاهای وارده (چون دعای فرج) را هنگام خروج از خانه خواندن

قرآن (آیه الکرسی، قدر، معوذتین و یازده قل هوالله) هنگام خروج از خانه خواندن

سخاوت کردن و به طور گروهی غذا خوردن و همسفران را بر سر سفره (غذا) دعوت کردن

در حال سیر استغفار

کردن و تسبیح و تهلیل و تکبیر گفتن و بر محمد و اهل بیتش صلوات فرستادن

رهاورد وسوغاتی سفر خریدن و در بازگشت از سفر حج ولیمه دادن

راه های وجوب حج

حج به یکی از سه راه واجب می شود: حجه الاسلام، حج بالنذر و حج استیجاری.

شرایط وجوب حج

عبارتند از: بلوغ، عقل، حریت و استطاعت (مالی، بدنی، راهی و زمانی)

مناسک حج

اصطلاحاً مراسم و اعمال حج (عبادت مخصوص حج) را گویند، یعنی مجموعه آداب و افعالی که جهت زیارت بیت الله صورت می گیرد. حج به طور کلی از دو عبادت عمره (۱) و حج تشکیل می شود. اقسام حج

عبارتند از: حج افراد، حج قران و حج تمتع.

اعمال (واجبات) حج

۱. احرام (در میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعرالحرام

۴. رمی جمره العقبه (در منی)

۵. قربانی کردن (۲) (در منی)

۶. حلق یا تقصیر (در منی)

۷. طواف زیارت (کعبه)

۸. نماز طواف زیارت (کعبه)

۹. سعی صفا و مروه (در مکه)

۱۰. طواف نساء (کعبه)

۱۱. نماز طواف نساء (کعبه)

۱۲. بیتوته کردن (در منی)

۱۳. رمی جمرات ثلاثه (در منی)

نوع واجبات حج

۱. واجبات رکنی، عبارتند از: احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، طواف زیارت و سعی.

۲. واجبات غیر رکنی، عبارتند از: نماز طواف زیارت، طواف نساء، نماز طواف نساء، رمی، قربانی، حلق (یا تقصیر) و بیتوته در منی.

زمان انجام حج

ماه های حج ماه های شوال و ذی قعده و ذی حجه است و شروع حج که با احرام است می تواند از اول ماه شوال به بعد انجام پذیرد.

تفاوت انواع حج

۱. در حج افراد و حج قران (که عبادت عمره مفرده بعد از عبادت حج صورت می گیرد) می توان هر موقع از اول ماه شوال به بعد احرام بست و از ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه بقیه اعمال حج را انجام داد. اما در حج تمتع (که عبادت عمره تمتع (۳) قبل از عبادت حج صورت می گیرد) ابتدا عمره تمتع را هر موقع از اول ماه شوال به بعد تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه انجام می دهند و آنگاه احرام حج می بندند (۴) و بقیه اعمال حج را بعداز ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به جای می آورند.

۲. حج افراد و حج قران برای اهل مکه و حوالی آن است

۱. رجوع کنید به قسمت عمره».

۲. در حج افراد قربانی نیست.

۳. رجوع کنید به قسمت «عمره».

۴. و معمولاً از روز هشتم ذی حجه این کار را انجام می دهند.

ولی حج تمتع برای غیر اهالی مکه (یعنی برای اهل آفاق) می باشد.

۳. احرام در حج افراد و حج تمتع با تلبیه منعقد می شود ولی در حج قران اختیار است بین تلبیه و اشعار و تقلید.

۴. میقات (جای احرام بستن) حج افراد و حج قران در غیر مکه و در نقاط مختلف است اما میقات حج تمتع در مکه است.

۵. قربانی در حج تمتع در اصل واجب است و

در حج قران به سبب اشعار یا تقلید واجب است و در حج افراد واجب نیست.

۶. دو طواف و نیز سعی را در حج قرآن و حج افراد می توان بدون عذر تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت ولی در حج تمتع تنها در مورد عذر جایز است.

۷. در حج افراد و حج قران عمره و حج دو عبادت هستند و استطاعتشان جداست ولی در حج تمتع یک عبادتند و استطاعتشان یک جا است.

۸. در حج افراد و حج قران پس از احرام و پیش از رفتن به عرفات می توان طواف مستحبی انجام داد ولی در حج تمتع تا حلق (یا تقصیر) در منی انجام نشود طواف مستحبی وجود ندارد.

۹. در حج افراد و حج قرآن می توان برای هر یک از عمره و حج نایبی جداگانه گرفت ولی در حج تمتع نایب برای عمره و حج تنها یک نفر است.

حجاب البیت

(حِ بُ لْ بَ) همان (ك) پرده کعبه

حجابت

(حِ بَ) همان (ك) سدانت. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج ابراهیمی

یعنی حج واقعی و حقیقی که خداوند تشریع کرد و به حضرت ابراهیم (علیه السلام)

دستور داد که «واذن فی الناس بالحج» و در عصر رسول الله این حج توسط آن جناب تجدید حیات یافت، و حجی است که با انگیزه ای خاص و جهت تحقق فلسفه مهم آن که اظهار عبودیت الهی و نفی شرک و الحاد و رسیدن به قله کمال و سعادت است انجام می گیرد. (میقات حج، ش ۲، ص ۳۲؛ ص ۲۳۹)

حجاج

(حُ جّ) حاجیان. حج کنندگان (لغت نامه)

حجاج مدینه بعد

واژه ای است برای معرفی آن دسته از زائران ایرانی بیت الله که بعد از انجام مناسک حج به مدینه مشرف می شوند. همان (ك) پس مدینه

حجاج مدینه قبل

واژه ای است برای معرفی آن گروه از زائران ایرانی خانه کعبه که قبل از انجام مناسک حج به مدینه مشرف می شوند. همان (ک) پیش مدینه

حجاز

(حِ)

۱. از اسامی مکه است از جهت واقع شدن در منطقه حجاز. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۲ و ۱۲۳)

۲. منطقه ای است در شمال شبه جزیره عربستان واقع میان نجد و تهامه، و گویند چون میان این دو جدایی انداخته آن را حجاز (از ماده حَجْز به معنای فاصله و حایل) نامیدند و سرزمینی است با بیابان های وسیع ولی بیشتر ریگزار و بی آب و حاصل. حجاز از نظر تاریخ اسلام مهم ترین قسمت عربستان می باشد، و تاریخ حجاز همان تاریخ مکه و مدینه است که در این قسمت واقعند. بعد از سقوط بنی عباس (سال ۶۵۶ هجری قمری) حجاز تابع دولت مصر شد و پس از استیلای دولت عثمانی بر مصر (به سال ۹۲۳ هجری قمری) حجاز به تابعیت عثمانی درآمد ولی حکومت آن عمدتاً در دست شرفای مکه باقی ماند و تا سال ۱۸۴۵ میلادی حجاز از طرف مصر اداره می شد و از آن پس دولت عثمانی مستقیماً بدان جا والی فرستاد. در سال ۱۹۱۶ میلادی شریف مکه به یاری متحدین جنگ جهانی اول حجاز را از تبعیت عثمانی آزاد کرد و مملکت مستقلی تشکیل داد اما فرمانروایی هاشمیان با شورش وهابیه و سعودیه در سال ۱۳۴۳ هجری قمری برافتاد و سعودی ها بر نجد و حجاز مسلط شدند.

حج الاسباب

(حَ جُّ لْ اَ) حجی است که به یکی از اسباب همچون نذر، عهد، یمین و غیر اینها بر کسی واجب گردد. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حج استحبابی

(حَ جِّ اِ تِ) یا حج مستحب. حج ثوابی،

حج غیر واجب است که از افضل مستحبات است و در هر سال انجام آن نیکو شمرده شده و ترک آن در پنج سال متوالی مکروه معرفی گشته. حتی فرموده اند تکرار آن در هر سال مطلوب است اگر چه موجب استقراض شود در صورتی که قدرت بر پرداخت آن باشد. در انجام حج مستحب چه اهل مکه و چه اهل آفاق در انتخاب هر یک از انواع سه گانه حج (افراد، تمتع و قرآن) مختارند (ولی انجام تمتع را افضل دانسته اند).

حج استطاله

(اِ تِ لِ) طبق روایت حجی است برای گدایی که تهیدستان کنند.

حج استیجاری

(اِ) حجی است که به خاطر اجیر شدن بر نایب واجب می شود. حجی است که اجیر از جانب میت به جای می آورد. اگر مکلف حجی را که بر او واجب بوده انجام نداده باشد پس از فوت او شخصی را اجیر می کنند تا از جانب وی حج کند. و حجه الاسلام از میقات برای میت کفایت می کند مگر آن که وصیت به خصوص حج بلدی کرده باشد.

حج اسلام

(اِ)

۱. همان (ک) حجه الاسلام

۲. همان (ک) حجه الوداع

حج اصغر

(اَ غَ) تعبیری است از «عمره» (مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۱۵)

حج افراد

(اِ) یا «حج مفرده» از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و بر کسانی واجب است که:

۱. اهل مکه هستند.

۲. محل سکونت آنها تا مکه کمتر از ۴۸ میل (۱۶ فرسخ شرعی) (۱) می باشد.

۳. وظیفه آنها انجام حج تمتع است ولی به عللی باید حج افراد انجام دهند، مثل این که دیر به مکه رسیده و فرصت عمره تمتع نباشد، یا در عمره مریض شوند و وقت وقوف به عرفات تنگ باشد به طوری که اگر عمره را به جا آورند تا آخر روز نهم به عرفات نمی رسند.

وجه تسمیه افراد

چون قربانی همراه قاصد حج نمی باشد.

چون حج از عمره جداست. (۲) (عمره را در نیت حج ضمیمه نکنند)

اعمال (واجبات) حج افراد

۱. احرام (از میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعر

۴. رمی جمره عقبه

۵. حلق (یا تقصیر)

۶. طواف زیارت کعبه

۷. نماز طواف زیارت

۸. سعی بین صفا و مروه

۹. طواف نساء کعبه

۱۰. نماز طواف نساء

۱۱. بیتوته کردن در منی

۱۲. رمی جمرات ثلاثه

زمان انجام حج افراد

اعمال حج افراد از روز نهم ذی حجه شروع می شود که تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به طول می انجامد. گر چه برخی اعمال (مثل دو طواف و سعی) را می توان تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت، ولی احرام این حج را می توان از ابتدای ماه های حج یعنی از اول شوال بست.

حج افسادی

(اِ) حج باطل شده را گویند.

حج اکبر

(اَ بَ) واذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر. (توبه ۳)

۱. نام دیگر «حجه الوداع» است.

۲. تعبیری است از حج (در مقابل عمره)

۳. حج سالی است که عید قربان جمعه باشد.

۴. روز عرفه و یا روز عید قربان است.

۱. هر فرسخ حدود ۵/۵ کیلومتر است.

۲. حج افراد دارای دو عبادت حج و عمره است که هر یک واجب مستقل و جداگانه ای است و بعد از حج افراد، عمره مفرده را در صورت استطاعت به جا می آورند.

۵. روز عید قربان سال نهم هجری که بزرگ ترین اجتماع مسلمانان و مشرکین بود. (۱)

۶. ظهور حضرت قائم (علیه السلام) است و اعلان دعوت مردم. (مجمع البیان؛ تفسیر نمونه؛ کتاب حج، ص ۱۳۵؛ و...)

حج بالعهد

(بِ لْ عَ) حجی که به واسطه نذر واجب شود.

حج بالنذر

(بَ نَّ) حجی که به واسطه نذر واجب شود.

حج بالنیابه

(بَ نّ بِ)

۱. انجام مراسم حج به جای دیگری.

۲. حجی که به جهت اجیر شدن بر نایب واجب می شود.

حج بالیمین

(بِ لْ یَ) حجی که به وسیله قسم و سوگند واجب آید. (لغت نامه)

حج بذلی

(بَ) حجی که با پولی که دیگری بخشیده است به جای آورند و کفایت از حجه الاسلام می کند، و گیرنده اگر پس از این خودش مستطیع شد دیگر حجی بر او واجب نخواهد شد. و اگر مالی برای خصوص حج بخشیده شود واجب است قبول کردن (برای کسی که حجه الاسلام نکرده) و دین مانع از وجوب حج بذلی نیست (مگر آن که حال باشد و مانع از ادای آن گردد)، و در حج بذلی رجوع به کفایت شرط نیست. (مناسک حج، مسئله ۵۳؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۴۹)

حج بلاغ

(بَ) همان (ك) حجه الوداع

حج بلاغه

(بَ غِ) همان (ك) حجه الوداع

حج بلدی

(بَ لَ) مقابل حج میقاتی. حجی است نیابتی و نایب از شهر میت به قصد حج حرکت می کند.

حج بیت

(بَ) حج البیت، حجه الاسلام (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج تبرع

(تَ بَ رُّ) همان (ك) حج تطوع

حج تجارت

(تِ رَ) طبق روایت حجی است برای تجارت که ثروتمندان کنند.

حج تطوع

(تَ تَ وُّ) حج تبرع. آن است که پس از وفات دیگری بدون اخذ اجرت و به نیابت وی حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج تمام

همان (ك) حجه الوداع

حج تمتع

(تَ مَ تُّ) از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و بر کسانی (افراد مستطیعی) واجب است که فاصله محل سکونتشان تا مکه ۱۶ فرسخ شرعی یا بیشتر باشد (یعنی وطن آنها تا مکه تقریباً ۸۷ کیلومتر یا لااقل ۴۸ میل فاصله دارد) حج تمتع دارای دو عبادت متصل به هم عمره تمتع و حج تمتع است که هر دو در یک سال (و ابتدا عمره تمتع و سپس حج تمتع) صورت می پذیرد.

وجه تسمیه تمتع

جهت نامیدن این حج را به تمتع از آن جهت ذکر کرده اند که می توان در فاصله بین انجام اعمال عمره و انجام اعمال حج از آنچه که بر محرم حرام بوده متمتع و بهره منـد گردید. به این نحو که حاج پس از پایان اعمال عمره مُحِلّ شده (از احرام بیرون می آیـد) و در فاصله ای که تـا احرام مجدد برای عمل حـج موجود است از چیزهایی که بر محرم حرام بوده تمتع حاصل می نماید.

زمان انجام حج

۱. عمره: وسعت زمانی انجام عمره از اول ماه شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه است.

۲. حج: شروع اعمال حج بعد از پایان یافتن عمره است که با احرام شروع می شود. (و معمولاً از روز هشتم ذی حجه این کار را انجام می دهند) (۲) و بقیه اعمال از بعد از ظهر روز نهم ذی حجه الی دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه انجام می شود.

اعمال عمره تمتع

۱. احرام (از میقات عمره)

۲. طواف زیارت خانه خدا

۳. نماز طواف زیارت خانه خدا

۴. سعی بین صفا و مروه (در مکه)

۱. و پس از آن سال

دیگر هیچ مشرکی حق شرکت در مراسم حج نیافت.

۲. احرام حج تمتع خوب است روز هشتم ذی حجه باشد (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۷)

۵. تقصیر (در مکه و معمولاً در کنار مروه)

اعمال حج تمتع

۱. احرام (از میقات مکه)

۲. وقوف در عرفات (از ظهرروز نهم ذی حجه)

۳. وقوف مشعر (از طلوع فجر تا سر زدن خورشید دهم ذی حجه)

۴. رمی جمره العقبه (در منی در روز دهم ذی حجه)

۵. قربانی کردن (در منی در روز دهم ذی حجه)

۶. حلق یا تقصیر (در منی در روز دهم ذی حجه)

۷. طواف زیارت خانه خدا

۸. نماز طواف زیارت خانه خدا

۹. سعی بین صفا ومروه

۱۰. طواف نساء خانه خدا

۱۱. نماز طواف نساء خانه خدا

۱۲. بیتوته در منی (شب های یازدهم و دوازدهم ذی حجه).

۱۳. رمی جمرات ثلاثه (در منی، روزهای یازدهم و دوازدهم)

حج جاهلی

(هِ) یا حج مشرکین، حجی که در جاهلیت آمیخته با آداب شرک آلود انجام می گرفت. زیارت بیت الله الحرام عبادتی است که سابقه تاریخی توحیدی آن به زمان بنای کعبه به دست توانای پیامبرعظیم الشأن الهی حضرت ابراهیم (علیه السلام) می رسد. زیارت بیت الله و انجام مراسم حج در طول زمان همچنان صورت می گرفت حتی در آن دوران که پایگاه توحیدی

کعبه به فراموشی سپرده شده بود، و به این ترتیب حج را نه تنها موحدان که مشرکان نیز انجام می دادند و اعراب جاهلی به زیارت بیت الله می پرداختند که اگر چه با آداب شرک آلود صورت می گرفت ولی با این همه در میان ایشان باز مانده هایی از رسوم عصر حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل (علیهما السلام)

بر جای مانـد که از آن پیروی می کردنـد همانند تعظیم و طواف کعبه و حج و عمره و وقوف بر عرفه و مزدلفه و قربانی شتران و تهلیـل و تلبیه در حـج و عمره بـا افزودن چیزهایی بر آن. اعراف جاهلی به هنگام موسم حـج، در بیابان وسـیعی بین طایف و نخله (یا بین طایف و مکه) در اول ذی قعده بازاری (به نام عکاظ) بر پا می کردند تا بیستم (یا بیست و یکم و یا سی ام) ماه به طول می کشـید. آنها در این بازار به داد و سـتد می پرداختند و اشعار خویش را می خواندند و بریکدیگر مفاخره می کردند و پس از آن در مـاه ذی حجه به اجرای مناسک حـج می پرداختنـد و در موقع حـج عرب ها خطاب به قوم «صوفه» با گفتن «اجز صوفه» یـا «اجیزی صوفه» اجازه (۱) حـج می گرفتنـد. اجـازه حـج و حرکت از عرفه به منی و از منی به مکه مخصـوص صـوفه (غوث بن مُر و اولاد او) بود (تا آن که طایفه «عدوان» آن را گرفتند و با اینان بود تا قریش آن مقام را به دست آورد) و اعراب جاهلی با توجه به برخی تفاوت و امتیازات بین خود، حج خاص خود را انجام می دادند (حج حمس، حج حله و حج طلس) و برخی از ویژگی های حج جاهلی عبارت بود از:

نسئی، عبارت بود از جا به جایی ماه ذی حجه (ماه حج) جهت رهایی از گرمای طاقت فرسای آن. (۲)

تلبید، آن بود که حج کننده مقداری از گیاه خطمی و آس و سدر را با کمی

کتیرا به هم می آمیخت و آن را در میان موی سرش می نهاد از برای آن که از مرتب کردن آن و کشتن شپش آن خودداری نماید.

تصدیه، آن بود که چون حج کننده به کعبه می رسید به کف زدن و غوغا کردن می پرداخت و تا پایان طواف برگرد کعبه ادامه می داد.

مکاء، (۳) آن بود که حج کننده چون به کعبه می رسید به صفیر کشیدن و سوت زدن می پرداخت و این عمل را تا

۱. در حج جاهلی انتقال سریع از عرفه به مزدلفه را «اجازه» می گفتند و کسانی بودند که پیشاپیش، افراد را هدایت می کردند و طبق سیره ابن هشام «غوث بن مُرُبن اُدّ» مسئول اجازه عرفه بود و پس از او فرزندانش این مسئولیت را بر عهده داشتند و او و فرزندانش را صوفه می گفتند و در وجه این نامگذاری گفته اند هنگامی که مادرش او را به کعبه بست پارچه ای پشمین (صوف) بر او انداخت. و بنابر نقل ابن عباس، پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از حرکت شتابان منع فرمود و دستور حرکت به آرامی صادر کرد.

۲. رجوع کنید به واژه «نسیئی».

۳. و ما کان صلاتهم عندالبیت الامکاء و تصدیه (انفال ۳۵).

پایان طواف بر گرد خانه کعبه ادامه می داد. (۱) (میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۱ الی ۱۰۴، ص ۱۱۲؛ تلبیس ابلیس، ص ۱۳۴ و ۱۳۵؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۴۸؛ و...)

حج جاهلیت

همان (ك) حج جاهلی

حج حله

(ك) حله

حج حمس

(ك) حمس

حج خدمه

(حَ دَ مِ) فقهای عظام در باب حج خدمه (که ضمن خدمت به حجاج، مناسک حج را نیز انجام می دهند) بابی از فقه گشوده اند و مسائل آن را تبیین کرده اند. (میقات حج، ش ۷۳، ص ۴۴)

حجر

(حِ) همان (ک) حجراسماعیل

حجر

(حَ جَ) همان (ک) حجرالاسود

حجرات

(حُ جُ) منظور منزل مسکونی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اطاق زنان آن حضرت است. (دایره المعارف قرآن کریم)

حجراسماعیل

(حِ) «حجر» یا «حجراسماعیل» یا «حجرالکعبه» مکانی (فضایی سطحی) است در قسمت شمالی دیوار خانه کعبه (در جانب ناودان طلا) که با دیواری قوسی و نیمدایره (حجرالحجر) محصور است. (۲) این دیوار به ارتفاع یک متر و سی (یا چهل) سانت از یک طرف به رکن شمالی (رکن شمال شرقی) و از طرف دیگر به رکن غربی (رکن شمال غربی) منتهی می گردد. اما امتداد آن در حدود دو متر مانده به دو رکن قطع می گردد تا به این ترتیب راه ورود و خروج (حجر) ممکن گردد. فاصله این فضا از وسط دیوار کعبه تا دیوار قوسی از داخل ۸/۳۶ متر و عرض خود دیوار قوسی ۱/۵ متر می باشد (و در نتیجه فاصله این فضا از دیوار کعبه تا دیوار قوسی شکل از خارج ۹/۸۶ متر است). دیوار حجر اسماعیل و نیز فضای حجر اسماعیل از سنگ مرمر پوشیده شده است. حجر به فرموده فقها:

۱. داخل در طواف است.

۲. هنگام طواف واجب نباید از آن عبور کرد.

۳. هنگام طواف حرکت روی دیوار جایز نمی باشد.

۴. نماز طواف واجب را نمی توان در درون آن به جای آورد.

اهمیت حجر

از آیات بینات است.

زیر ناودان طلا امکان استجابت دعا بیشتر است.

آب ناودان که به حجر می ریزد شفا دهنده بیمار است.

قبور جمعی از انبیا از جمله حضرت اسماعیل در این عرصه است.

نماز در این مکان به خصوص در زیر ناودان طلا فضیلت بیشتری دارد.

احرام بستن برای حج تمتع در این مکان استحباب و فضیلت بیشتری

دارد.

به زعم برخی قسمتی از خانه کعبه است (که در بازسازی کعبه از خانه خارج گردید) و قریش روی آن ساختمان بنا نکرد و در تجدید بازسازی کعبه توسط ابن زبیر این قسمت جزء خانه قرار گرفت ولی حجاج دوباره آن را به صورت قبلی در آورد و بیرون از خانه قرار داد و نیز طبق روایات متعدد حج اسماعیل جزء خانه نمی باشد و برخی از فقها نیز آن را جزء خانه نمی دانند.

تسمیه حجر

۱. این جا محل نزول و مأوای حضرت اسماعیل و مادرش حضرت هاجر بوده و طبق روایاتی منقول از امام صادق (علیه السلام) حجر خانه اسماعیل است و آن حضرت مادر خود را در آن دفن نمود و به خاطر این که زیر پای مردم قرار نگیرد اطراف آن را سنگ چین کرد.

۲. در جهت اضافه «اسماعیل» به «حجر» (حجر اسماعیل) گفته اند چون دیوارهای کعبه برافراشته شد آن حضرت از گرمای خورشید در کنار این دیوار در سایه می نشست و یا این که سایبانی در کنار آن برای خود بر می افراشت و یا

۱. حج جاهلی آمیزه ای از شرک، افتخارات قبیله ای و اغراض تجاری و اهداف سیاسی قومی بود، از این رو به هنگام گرد آمدن هر قبیله سعی داشت تا با بانگ بلند مظاهر این آمیزه های ناهمگن را در یک میدان رقابتی به نمایش بگذارد.

۲. و در برخی از کتاب ها خود این دیوار، حجر اسماعیل معرفی شده.

طبق برخی نقل ها ایشان در همین جا به خاک سپرده شدند. (میقات حج، ش ۸، ص ۱۱۰، ش ۱۳، ص ۵۶، ش ۲۰، ص ۱۱۱ الی

۱۱۴؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۹۶؛ قبل از حج بخوانید، ص ۹۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۷؛ سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۷؛ لغت نامه، ذیل حجر الکعبه)

حجرالاسعد

(حَ جَ رُ لْ اَ عَ) به «حجرالاسود» گفته می شود. (فرهنگ آنندراج، ذیل محک زرایمان؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۳۳)

حجرالاسود

(لْ اَ وَ) «حجر» یا «حجرالاسود» یا «حجر الاسعد» یا «دره البیضاء» سنگی است منصوب بر دیوار کعبه در رکن شرقی (رکن جنوب شرقی) این سنگ بیضی شکل با قطری قریب به سی سانتیمتر در حدود ۱/۵ متری از کف مسجدالحرام بر دیوار کعبه نصب است و از اطراف با روپوشی از نقره خالص به صورت مستدیر (مدور) که بتوان با سر و صورت و دست آن را لمس نمود محصور گردیده است. این سنگ در ابتدا یکپارچه بود ولی به علت آسیب هایی که در طول زمان بر آن وارد آمد به صورت قطعاتی چند در آمد. طبق روایات تاریخی در سال ۶۴ هجری که سپاه یزید در مقابله با ابن زبیر مکه را سنگباران کرد، حجرالاسود سه قطعه شد و عبدالله بن زبیر آن را در قابی نقره ای محصور ساخت، تا این که در سال ۱۸۹ هجری به علت سست شدن قاب نقره ای، به دستور هارون الرشید بالا و پایین قاب را سوراخ کرده و در آن سرب یا نقره مذاب ریختند و محکم نمودند. به نوشته «ابن جبیر» سیاح معروف عرب (در قرن ششم و هفتم هجری قمری) که «حجرالاسود» را زیارت کرده حجر «چهار قطعه به یکدیگر پیوسته است که اطراف آن را با صفحه ای سیمین استوار کرده اند» ابن جبیر می نویسد: «گویند قرمطی (که خدایش لعنت کناد) آن را شکسته». طبق نقلی در سال ۱۲۹۰ هجری قمری حجر در ۱۷ قطعه (سه قطعه درشت

و بقیه ریزتر) به یکـدیگر در درون قـاب نقره ای پیوست داده شـد و مطابق سـفرنامه یکی از ایرانیان (و احتمالاً از وابسـتگان به دربار ناصرالدین شاه) که در سال ۱۲۹۶ هجری قمری نگاشته شد ()

«حجرالاـسود» قریـب بیست قطعه است در طـوقی نقره ای (ولی در کتـاب «سـفرنامه مکه» آمـده است که پنجـاه قطعه است که درهم در قاب نقره محفوظ است) رنگ این سنگ سیاه متمایل به سرخ (با نقطه ها و لکه هایی سرخ و رگه هایی زرد) است و رگه هـای زرد آن در اثر جوش خوردن تَرَک ها می باشـد. طبق روایات «حجر» در ابتـدا سـفید و روشن بود ولی در اثر تماس بدن کفار و مشـرکین و گناهکاران و یا بر اثر آتش سوزی هایی که در کعبه روی داد به رنگ فعلی (سیاه متمایل به سرخ) در آمـد. ابن جبیر در سـفرنامه خود می نویسـد: در بخش سـالم مانـده حجرالاـسود (برابر سـمت راست کسـی که برای بسودن و بوسیدن مقابل آن قرار می گیرد) نقطه کوچک سپید درخشانی وجود دارد که گویی خالی بر این صـفحه خجسته است و این لکه سپید را خاصیتی است که چشم را روشنی می بخشد.

احکام حجر طبق فتوای فقها در مراسم حج عمره:

۱. حجر مبدأ نیت و آغاز طواف کعبه می باشد.

۲. حجر مرحله پایانی و ختم طواف کعبه می باشد.

اسـتلام حجر مراد از اسـتلام حجر در روایات و اصطلاح فقها، مسح کردن و تماس بدن با حجرالاسود است از طریق: بوسیدن، مسح با دست، چسباندن شکم، تماس مقداری از بدن (و در صورت عدم امکان چسباندن شکم و مسح، به اشاره از

دور یا اشاره با سر و عصا) و در این رابطه:

۱. استلام حجر از مستحبات است و در طواف (و در تمام شوط ها) نیز مستحب است، و در شوط اول و شوط آخر مورد تأکید قرار گرفته است.

۲. مستحب است در استلام حجر: الله اکبر گفتن، صلوات فرستادن، دعا نمودن، بوسیدن، صورت بر آن قرار دادن، بلند کردن دست ها، با دست راست لمس کردن، بوسیدن دست و بوسیدن عصا اگر توسط آن استلام شود.

۳. و از آثار استلام حجر است: شعار طواف بودن، اجابت

دعا، شهادت حجر در قیامت، بیعت با خداوند طبق روایتی منقول از رسول خدا، حجر الاسود به منزله دست خداوند در زمین است که به وسیله آن با بندگان مؤمن مصافحه می کند (و مردم با دست کشیدن بر آن و بوسیدنش با خدا بیعت و اطاعت خدا را تثبیت می کنند) و از ابن عباس نقل شده که دست گذاردن بر سنگ به منزله بیعت با رسول خداست (۱) که از میان ما رفته است.

۴. به روایتی منقول از رسول الله «باید آخرین عهد با کعبه استلام حجر باشد.» و از امام کاظم درباره پیامبر اکرم (صلوات الله علیهما) آمده که در هر طوافی بدون آن که کسی را آزار دهد «حجرالاسود» را لمس می فرمود.

۵. با وجود سفارش های بسیاری که برای لمس و بوسیدن حجر شده است و ائمه نیز بر آن مواظبت عملی می کردند لیکن اگر به خاطر کثرت جمعیت انجام آن مشکل باشد و سبب مزاحمت دیگران گردد این تأکید برداشته شده و سزاوار دانسته اند که فرد با اشاره از دورتر اکتفا کند،

زیرا مصلحت جمع اقتضا می کند تا فرد از این وظیفه مستحبی به خاطر یک واجب اجتماعی (رعایت حقوق مردم) دست بردارد تا در مقابل خداوند اجر بیشتری نصیبش سازد.

اهمیت حجر طبق روایات:

از سنگ ها یا یاقوت ها بهشتی است.

حضرت آدم از بهشت روی آن فرود آمد.

از کوه ابوقبیس است که از جانب خدا فرود آمد.

دست کشیدن به آن گناهان شخص را از بین می برد.

چون دست خدا در زمین است که با بندگان به وسیله آن مصافحه فرماید.

آن که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را درک نکرده با مس آن مثل این است که با خدا و پیامبرش بیعت کرده.

شاخصه توحیدی حجر

این سنگ و کعبه در طول تاریخ نمودار آثار توحید و یگانه پرستی اند و مظهر مبارزه با شرک و نبرد با پس مانده های بت پرستی و جنگ با موهومات به شمار می روند. عرب های قبل از اسلام از مواد و اشیاء گوناگون بت و معبود می ساختند ولی کعبه و حجرالاسود تنها چیزهایی بودند که دور از جنبه الوهیت شرک آمیز قرار داشتند و هیچ عربی آن دو را به هیچ وجه به عنوان معبود یا بت مورد پرستش قرار نداده است و با ظهور اسلام کفر ستیز و مخالف با بت و بت پرستی، کعبه و حجرالاسود بار دیگر شاخصه توحید ابراهیمی گشتند.

نصب حجر کعبه با وجود آن که در ادوار مختلف تجدید بنا شد ولی جایگاه حجر (این تنها سنگ ثابت و تغییر نیافته کعبه از ابتدای بنا) هیچ گاه تغییر نکرده است و توسط شایستگانی در جای خود نصب شده است:

۱. حضرت ابراهیم خلیل الله.

حجر برای نخستین بار توسط آن پیامبر عظیم الشأن توحیدی هنگام بنای کعبه به دیوار کعبه گذارده شد.

۲. حضرت محمد رسول الله. حجر پنج سال قبل از بعثت در تجدید بنای کعبه به علت تخریب ناشی از سیل، به دست نبی مکرم در دیوار کعبه جای گذاشته شد. آن گاه که قسمتی از دیوار کعبه بالا آمد و بین قبایل بر سر نصب حجر اختلاف افتاد، همگان بر قبول تصمیمی که آن امین خردمند بگیرد اتفاق کردند؛ پس به دستور آن ستوده بزرگ ردایی گستردند، حجر را به درون آن نهاد و بفرمود تا بزرگان قبایل گوشه های ردا را برداشته و پای دیوار کعبه آورند، آن گاه حضرت به دستان مبارک خود آن را نصب نمود.

۳. حضرت سجاد ولی الله. حجر در سال ۷۳ (یا ۷۴) هجری در تجدید بنای کعبه (به علت تخریب ناشی از سنگباران مکه) به دست امام سجاد (علیه السلام) کار گذاشته شد. در سال ۶۴ هجری سپاه یزید در مقابله با ابن زبیر (که بر حجاز مسلط شده بود) مکه را سنگباران کرد که در این درگیری قسمت هایی از کعبه آسیب دید و بعد از پایان محاصره، ابن زبیر کعبه را ترمیم و حجر اسماعیل را داخل کعبه

۱. و لذا آیا هدف از استلام حجر نمی تواند مجسم ساختن یک پیمان قلبی باشد؟!

نمود، ولی کعبه باز در جریان محاصره مکه توسط «حجاج» آسیب دید و چون ابن زبیر کشته شد، عبدالملک بن مروان دستور بازسازی آن را داد که در این تجدید بنا «حجاج» کعبه را به شکل قبلی اش در آورد. (حجر اسماعیل را در خارج از

خانه قرار داد) و حجرالاسود را امام زین العباد نصب فرمود.

۴. حضـرت ولی الله اعظم. حجر در سـال ۳۳۷ (یا ۳۳۹) هجری بعـد از ربوده شدن توسط قرامطه به وسـیله امام زمان حضـرت حجت ولی عصـر (علیه السـلام) کار گذاشـته شد. در ایام خلافت مقتدر بالله هیجدهمین خلیفه عباسی (۲۹۵ ۳۲۰) که از دوره هـای تیره و پرآشـوب حکـومت عباسـی است در سـال ۳۱۷ (یـا ۳۱۰) هجری قرامطـه بـا قـوت گرفتـن در بحرین بـا سـپاهی به فرماندهی ابوطاهر سـلیمان بن ابوسـعید حسن جنّابی قرمطی به عنوان حج عازم مکه شدند ولی در روز نهم ذی حجه خانه های مکه و اموال حاج را غارت نمودند و مردم را در مسجدالحرام کشتند (۱) (و به طوری که نقل کرده اند، آنها طی مدت ۶ یا ۷ یا ۸ یـا ۱۱ روزی کـه در مکـه بودنـد تعـداد هزار و هفتصـد نفر را در حـالی که از اسـتار کعبه گرفته بودنـد، کشـتند و تعـداد کشتگان مجموعاً به حدود سی هزار نفر رسید). آنها در ۱۴ ذی حجه حجرالاسود را از کعبه جدا ساختند و به هَجَر (۲) از بلاد احساء بردند (طبق برخی نوشـته ها بر این منظور که در آن جا عبادتگاهی بسازند و مردم را از کعبه منصـرف کنند و به آن جا بکشاننـد). آنهـا مـدت ها حجرالاسود را نزد خود نگه داشـتند و پیشـنهادات دو قطب سیاسـی جهان اسـلام یعنی بنی عباس در بغـداد و فاطمی ها در افریقا را برای برگردانـدن حجر، رد می کردند تا آن که مأیوس از موفقیت در جلب نظر مردم و هلاکت قرمطی (به علت ابتلا به بیماری جذام

و کرم افتادن به تنش) حاضـر به برگشت دادن حجرالاسود گردیدند. به نقلی «الراضی بالله» حجر را به مبلغ ۵۰۰۰۰ دینار خرید ولی این قول را با توجه به سال وفات الراضی (۳۲۹) و سال نصب حجر (۳۳۷ یا ۳۳۹) صحیح نمی دانند. به قولی دیگر وکلای «المطیع لله» (خلیفه عباسی از ۳۳۴ تا ۳۶۳ هجری) در سال ۳۳۷ هجری حجرالاسود را به مبلغ ۳۰۰۰۰ دینار خریدند و خلیفه آن را به مکه فرستاد. به نقلی نیز در سال ۳۳۹ هجری قرامطه به دستور خلیفه فاطمی افریقیه حجر را برگرداندند و یا به وساطت شریف یحیی بن حسین از نسل امام حسین (علیه السلام) آن را باز پس فرستادند. همچنین نوشته اند چون عبیدالله نخستین خلیفه فاطمی به خلافت رسید، قرمطی به نام او خطبه خواند ولی عبیدالله در جواب نامه قرمطی او را به خاطر کشتار زائران و ربودن حجرالاسود لعنت کرد و در نتیجه قرمطی سر از فرمان وی پیچید تا آن که مبتلای به بیماری شد و قرامطه مأیوس از موفقیت حجر را به مکه حمل نمودند، و گفته اند پیش از حمل به مکه آن را به کوفه بردند و بر ستون هفتم از ستون های مسجد جامع آویختند تا این که به مکه فرستاده شد و از افرادی نام برده اند که حجر را نصب نموده اند ولی براساس شواهدی که در جریان نصب حجر روی داد فقهای شیعه مسلم گرفته اند که حجرالاسود به دست مبارک امام زمان (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) بر دیوار کعبه نصب شد. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۶؛ سفرنامه مکه، ص ۲۵۷؛ میقات حج، ش

۱۲، ص ۴۵ الی ۵۸؛ ش ۱۹، ص ۱۷۵؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۲۵۲ و ۲۵۳؛ همراه با زائران خانه خدا، ص ۹۰، و منابع متعدد دیگر)

حجرالزیت

(زَّ) گویند از این سنگ (در مدینه) برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روغن زیتون تراویده است. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

حجر السماق

(سَّ) یا «بلاطه حمراء» سنگی است درون کعبه که حضرت علی امیر المؤمنین (علیه السلام) بر روی آن به دنیا

۱. و پس از یازده قرن در روز هشتم ذی حجه سال ۱۴۰۷ هجری قمری حجاج ایرانی هنگام اظهار برائت از مشرکین و عزیمت به سوی بیت الحرام زیر رگبار گلوله های حکومت کشته و مجروح و هتک حرمت شدند.

۲. هجر مرکز بحرین بود و گاهی هم به همه بلاد بحرین هجر گویند. در آن زمان به منطقه وسیعی از شمال عربستان فعلی بحرین یا هجر گفته می شد، و شهر احساء داخل همین منطقه قرار داشت (میقات حج، ش ۵، ص ۷۸ و ۸۱).

آمد و الان این سنگ در نزدیکی درب کعبه می باشد. در روایت دارد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر بلاطه حمراء نماز خواندند و سپس روی کردند به ارکان خانه به هر رکنی تکبیر گفتند. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۱؛ حج و عمره، ص ۱۶۳)

حجر الکعبه

(حِ رُ لْ کَ بِ) همان (ک) حجر اسماعیل (میقات حج، ش ۲۱، ص ۹۴)

حجره شریفه

(حُ رِ ءِ شَ فِ) همان (ک) حجره طاهره

حجره طاهره

(هِ رِ) یا «حجره شریفه» یا «حجره مطهره» یا «مقصوره شریفه» اطلاقی است به مدفن حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) واقع در خانه مسکونی آن جناب که فعلاً در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی واقع شده است (ولی قبل از توسعه در خارج از مسجد و در کنار آن بود) و از جمله اقداماتی که در مورد آن صورت گرفته طبقه نوشته ها عبارت است از:

۱. سال ۱۷ هجری، خلیفه دوم آن گاه که مقداری بر مسجد بیفزود، در پیرامون مرقد مطهر دیواری بالا برد تا مدفن حضرت مستور ماند.

۲. سال ۸۸ هجری، عبدالملک مروان آن گاه که دستور تخریب خانه همسران رسول الله و توسعه مسجد را داد، برای این که مدفن حضرت در مسجد نمایان نباشد دیواری اطراف آن کشید که به نام حجره طاهره معروف شد. نخستین کسی که به عمران مرقد منور پرداخت و چهار درب برای ورود و خروج آن قرار داد عمربن عبدالعزیز بود

۳. سال ۵۷۷ هجری، به دستور نورالدین زنگی پادشاه شام اطراف حجره شریفه را کندند و سپس با آهن و فولاد دیواری بالا آوردند و بر روی این دیوارها شبکه ای از فولاد نصب نمودند و قبه و بارگاهی از فولاد بنا کردند.

۴. سال ۶۶۸ هجری، الملک الظاهر بَیبَرس مقصوره ای از چوب ساخت که سه درب داشت.

۵. سال ۶۷۸ هجری، ملک مصر قبه ای بر روی مدفن بنا نمود.

۶. سال ۶۹۴ هجری، الملک العادل زین الدین کَتْبُغا بر دیواره های مقصوره افزود تا به سقف رسید.

۷. سال ۸۸۶ هجری، سلطان قایِتبای از ممالیک برخی

مصر بناهایی را که اکنون در حجره طاهره موجود است و ضریح مقدس و تزیینات آن را بساخت.

خصوصیات حجره

طول این حجره در هر یک از دو ضلع شمالی و جنوبی ۱۶ متر و عرض آن در هر یک از دو ضلع شرقی و غربی ۱۵ متر و مساحت کلی آن ۲۴۰ متر مربع است.

در گوشه های حجره طاهره ستون هایی از سنگ مرمر قرار دارد که قبه خضراء بر آنها استوار است.

حصار مشبک اطراف حجره به شکل ضریحی از مس و فولاد است که میناکاری و طلاکاری است مگر طرف جنوبی آن که برنجی می باشد.

ضریح شریف در طول دارای شش طاق نما و در عرض دارای سه طاق نما می باشد که چهار طاق نمای در طول مربوط به قسمتی است که مرقد حضرت در آن قرار دارد و دو طاق نمای دیگر مربوط به قسمتی است که منسوب به حضرت زهرا (علیها السلام) می باشد.

مرقد مطهر در قسمت جنوبی و مرقد حضرت فاطمه (بنابر روایاتی) در قسمت شمالی حجره واقع

است. داخل حجره قبر منور پیامبر مشخص است و اطراف آن دیوار کشیده شده که تا زیر گنبد ادامه دارد (و قبر شیخین خارج از این دیوار و داخل در محوطه پنجره های فولادی می باشد).

حجره طاهره دارای ۴باب می باشد. باب تهجد (در شمال)، باب فاطمه (در شرق)، باب وفود (در غرب)، باب توبه یا باب رسول الله (در جنوب).

جامه حجره

۱. دوران بنی العباس: اولین بار «حسین بن ابی الهیجا» داماد «طائع بن زریک» وزیر خلیفه العاضد فاطمی (۵۵۷ – ۵۶۷ هجری قمری) حجره نبوی را جامه پوشانید. او جامه ای بزرگ و

سفید تهیه کرد که روی آن با نقش و نگار و کمربندهایی از ابریشم زرد و سرخ آذین شده و با سوره یاسین مزین گردیده بود، اما امیر مدینه از قرار دادن آن در حجره نبوی امتناع کرد و اجازه خلیفه عباسی المستضئی بامرالله را ضروری دانست، و چون خلیفه اجاره داد جامه مزبور در حجره نبوی شریف آویزان گردید، تا این که بعد از حدود دو سال مستضئ بامرالله خلیفه عباسی، جامه ای از ابریشم بنفش را که گلدوزی و نقش و نگار و کمربندهای سفید نوشته شده داشت ارسال نمود و آن را جایگزین جامه «حسین بن ابی الهیجاء» کردند. سپس الناصرلدین الله عباسی (۵۷۳ ۶۲۲ هجری قمری) جامه ای از ابریشم سیاه ارسال کرد که آن را بر روی جامه قبلی (جامه مستضئی بامرالله) قرار دادند و چون مادر این خلیفه حج گزارد، جامه دیگری همانند جامه فرزندش را بر روی دو جامه پیشین در حجره نبوی آویخت و از آن پس خلفای بنی العباس (تا دوران انقراض خلافتشان) همواره جامه هایی را برای حجره نبوی می فرستادند.

۲. دوران ممالیک: سلاطین مصر جامه حجره نبوی را همچنان ولی به صورت نامنظم ارسال می کردند تا این که با وقف سه دهکده در مصر جهت تهیه پرده های کعبه و حجره نبوی توسط ملک صالح اسماعیل (۷۴۳ - ۷۴۶ هجری قمری) جامه حجره نبوی هر پنج سال یک بار بافته و فرستاده می شد و افزون بر آن سلاطین مصر به هنگام رسیدن به سلطنت جامه ای سبز رنگ برای حجره نبوی ارسال می نمودند.

۳. دوران عثمانی: در زمان خلفای عثمانی جامه حجره

نبوی هر پانزده سال یک بار در مصر تهیه و فرستاده می شد و علاوه بر آن هر یک از سلاطین عثمانی به هنگام جلوس بر کرسی خلافت جامه ای نیز برای حجره نبوی روانه می کردند. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۷۲ الی ۷۷؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۷۳ الی ۷۶)

حجره فاطمه

(طِ م) حجره ای است متصل به حجره رسول الله که اکنون در داخل «حجره طاهره» واقع شده است و گفته اند این خانه همان است که:

در آن دو نور چشم پیامبر حسنین (صلوات الله علیهم) ولادت یافتند.

درِ آن به سوی مسجد، به فرمان خداوند از بسته شدن استثنا شد.

درِ آن جهت اخذ بیعت از شوی آن بانو به آتش کشیده شد.

در آن بانویِ سرای، در حمایت از همسرش در برابر حکومتیان بین درب و دیوار پهلو شکسته شد.

در آن سیده زنان دو عالم بنابر احتمالی به خاک سپرده شد و یکی از مواضع مزار آن بانوست.

حجره مطهره

(مُ طَ هَّ رِ) همان (ک) حجره طاهره

حجرین

(حَ جَ رَ) مراد حجرالاسود و صخره ای (سنگی) است در بیت المقدس که مانند حجرالاسود آن را زیارت کنند. (فرهنگ فارسی، ذیل صخره)

حج سنتی

(حَ جِّ سُ نَّ) همان (ک) حج استحبابی

حج صروره

(صَ رِ) حج کسی است که سابقه حج کردن نداشته باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج طلس

»ک) طلس

حج عقوبه

(عُ بِ) آن که حج خود را تباه و باطل گرداند از احرام به در نشود وباید آن حج را به پایان برد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج عمره

۱. همان (ک) عمره تمتع

۲. همان (ک) عمره مفرده

حج فرضی

(فَ) حج واجب است (میقات حج، ش ۸، ص ۲۴) (ع)

حج فریضه

(فَ ضِ) حج الاسلام است که زائر صحیحاً به پایان برد و تکلیف واجب به جای آورد.

(مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج فقرا

(فُ قَ) تعبیری است از زیارت مرقد امام رضا (علیه السلام) در روایت.

حج قران

(قِ) از انواع حج واجب (حجه الاسلام) است و برکسانی واجب است که:

اهل مکه هستند.

محل سکونت آنها تامکه کمتر از ۴۸ میل (۱۶ فرسخ شرعی) می باشد.

وجه تسمیه قران

حج گزار برای احرام حج و عمره (۱) دو نیت را مقارن می کند و به یک نیت احرام می بندد.

حج گزار قارن است یعنی از میقات و از آغاز احرام و حین احرام قربانی را قرین خود می کند.

اعمال (واجبات) حج قران

۱. احرام (از میقات)

۲. وقوف در عرفات

۳. وقوف در مشعر

۴. رمی جمره عقبه

۵. قربانی کردن

۶. حلق یا تقصیر

۷. طواف زیارت

۸. نماز طواف زیارت

۹. سعی بین صفا و مروه

۱۰. طواف نساء کعبه

۱۱. نماز طواف نساء

۱۲. بیتوته کردن در منی

۱۳. رمی جمرات ثلاثه

زمان انجام حج قران

اعمال حج قران از روز نهم ذی حجه شروع می شود که تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه به طول می انجامد، گر چه برخی اعمال (مثل دو طواف و سعی) را می توان تا آخر ذی حجه به تأخیر انداخت، ولی احرام این حج را می توان از ابتدای ماه های حج یعنی از اول شوال بست.

حج قضاء

(قَ) حجی که بابت قضای حج فوت یا تباه شده باید کرد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج کمال

(کَ) همان (ک) حجه الوداع

حج للناس

(لِ نّ) حجی که به خاطر مردم کنند و طبق روایت باید پاداش آن را از مردم گیرند. (ع)

حج لله

(لِ لّا) حجی که برای خاطر خدا کنند. طبق روایت منقول از امام صادق (علیه السلام): «حج دو نوع است: حج لله و حج للناس. هر که برای خدا حج کند پاداش او بهشت است و هر که برای مردم حج رود در قیامت پاداش خود را باید از مردم بگیرد.» (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۲؛ و...)

حج مبدله

(مُ بَ دَّ لِ) حج تمتعی که بدل به حج افراد شود. اگر کسی از روی ندانستن مسئله، تقصیر عمره تمتع را ترک کند و چون احرام بسته است برای او قضای آن یا اعاده آن ممکن نیست بنابراین حج تمتع او به حج افراد مبدل می شود یعنی افعال حج را تماماً به جا آورده و سپس به میقات رفته عمره احرام مفرده می بندد و اعمال عمره را انجام می دهند. (حج البیت، ص ۱۰۳)

حج مبرور

(مَ) ان تکتبنی من حجاج بیتک الحرام، المبرور حجهم (مفاتیح الجنان، دعای بعد از فریضه در ماه رمضان).

حج نیکو و پسندیده است که در دعا به درگاه خداوند باید درخواست توفیق آن را داشت. طبق حدیث، رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) «حج مبرور» را از دنیا و مافیها بهتر می داند و پاداش آن را تنها، بهشت ذکر می فرماید.

حج متسکع

(مُ تَ سَ کِّ) حج کسی است که استطاعت ندارد و به دریوزه و ستدن زاد و راحله از این و آن حج کند. این کار (۲) مسقط فریضه او نیست، یعنی اگر مستطیع گردد باید حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج متمتع

(مُ تَ مَ تِّ) همان (ک) حج تمتع

حج محصور

(مَ) ممنوع شدن حج به علت پیش آمدن مرض است. محصور کسی است که پس از محرم شدن برای حج (یا عمره) به علت بیماری و مریض شدن نتواند اعمال را انجام دهد و از حج باز ماند و محصور باید با

۱. حج قران دارای دو عبادت حج و عمره است که هر یک واجب مستقل هستند و بعد از حج عمره مفرده را (در صورت استطاعت) به جا آورند.

۲. تسکع دریوزه کردن و یا بی زاد و راحله از خود حج کردن.

قربانی کردن از احرام به در آید. و اما در این که در چه جایی باید قربانی کند (مکه، منی، همان محل...) نظرها مختلف است. (نهایه، ص ۲۸۵؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۴۷؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل احصار)

حج مستحب

(مُ تَ حَ بّ) همان (ک) حج استحبابی

حج مستقر

(مُ تَ قَ رّ) هرگاه کسی با وجود شرایط استطاعت حج را ترک کند حج بر او مستقر می شود و باید به هر صورت که می تواند به حج برود. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حج مشرکین

(مُ رِ) همان (ک) حج جاهلی

حج مصدود

(مَ) هم الذین کفروا و صدوکم عن السمجدالحرام والهدی (فتح ۲۵)

ممنوع شدن حج است به علت پیدا شدن دشمن. مصدود کسی است که پس از احرام (محرم شدن) برای حج (یا عمره) از به جا آوردن اعمال ممنوع شده باشد (کسی که دشمن او را از حج و عمره بازداشته باشد و نگذارد به مکه وارد شود یا در مکه مانع انجام اعمال حج او گردد. کسی که به عللی زندانی شده). و مصدود باید با قربانی کردن از احرام به در آید و درباره این که قربانی در چه جایی (مکه، منی، همان محل) باید صورت گیرد اختلاف نظر است. (توضیح مناسک حج، ص ۱۴۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۱۸۱؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل احصار)

حج مفرده

(مُ رَ) همان (ک) حج افراد. (ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۱۵)

حج مفرده

(مُ رَ دِ) همان (ک) حج افراد.

حج مقبول

(مَ) و ان تجعل فی عامی هذا الی بیتک الحرام سبیلاً حجه مبروره متقبله (مفاتیح الجنان).

حج پذیرفته شده است و در دعاها که از خداوند متعال باید طلب حج مقبول نمود.

حج منذور

(مَ) حج النذر. حجه النذر. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حج میقاتی

حجی که هزینه سفر (ك) «حجه فروش» فقط از محل میقات تا مکه و بازگشت به میقات پرداخت می شود. (لغت نامه)

حج ندبی

(نَ) همان (ك) حج استحبابی (میقات حج، ش ۸، ص ۲۴)

حج نذری

(نَ) حجی که بر اثر نذر بر نذر کننده واجب می شود.

اگر شخص بالغ عاقل با خواندن صیغه شرعی نذر و یا عهد و یمین را منعقد نماید که به حج برود انجام حج بر او واجب می شود و اگر نذر مقید به سال خاصی باشد در صورت تخلف با تمکن از انجام حج، حنث نذر کرده و علاوه بر انجام حج، کفاره بر او واجب می شود و در صورتی که نذر مقید به سال خاصی نباشد با داشتن تمکن تأخیر جایز نیست. (آداب واحکام حج، مسئله ۱۶۴، ص ۷۰)

حج نزهت

(نُ هَ) طبق روایت، حجی است برای تفریح که پادشاهان کنند.

حج نیابتی

(بَ) همان (ك) حج بالنیابه

حج واجب

(جِ) حجی است که به یکی از سه راه واجب می شود:

۱. حجه الاسلام که در تمام عمر یک مرتبه واجب می شود.

۲. حجی که به واسطه نذر یا عهد یا قسم بر شخص واجب می شود.

۳. حجی که به جهت اجیر شدن بر نایب واجب می شود. (توضیح مناسک حج، ص ۴)

حج الوداع

همان (ك) حجه الوداع

حجول

(حُ) تلفظ امروز عامه مردم است از «حجون» (میقات حج، ش ۱۵، ص ۱۰۰ و ۱۰۲)

حجون

(حَ حُ)

۱. نام دیگر قبرستان تاریخی مکه است. (مقبره الحجون)

۲. نام کوهی است در شمال شرقی مکه مشرف بر گورستان تاریخی مکه «یعنی بر دامنه جنوب غربی آن مقبره الحجون (جنه المعلی) قرار دارد.

حجه الاسلام

(حَ جَ تُّ لْ اِ)

۱. همان (ك) حجه الوداع

۲. حجی (اولین حج) که بر هر مسلمان مستطیع در طول عمر فقط یک بار واجب می گردد و از آن جهت حجه الاسلام نامیده شد که مانند نماز و روزه و خمس و زکات، اسلام بر آن بنا نهاده شده است، یا این که این حج به اصل شرع اسلام (و به تکلیف شارع) واجب شده نه به تکلیف مکلف بر ذمه مثل نذر و اجاره.

حجه البلاغ

(لْ بَ) همان (ك) حجه الوداع

حجه البلاغه

(لْ بَ غِ) همان (ك) حجه الوداع

حجه التمام

(تَّ) همان (ر) حجه الوداع

حجه الکمال

(لْ كَ) همان (ك) حجه الوداع

حجه الوداع

(لْ وَ) نام آخرین حجی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم هجرت (به اتفاق مسلمین) به جای آورد. طبق نقل، حضرت در ۲۵ ذی قعده حرکت فرمود و در ۴ ذی حجه به مکه رسید. برا ی این حج به جهاتی نام های مختلفی ذکر شده است:

۱. حجه الاسلام، چون حضرت احکام حج را طبق دستورات اسلام و وجوب آن را تا روز قیامت بیان فرمودند.

۲. حجه البلاغ (البلاغه)، چون حضرت با نزول آیه «یا ایها الرسول بلغ» (مائده ۹۷) در غدیر خم به امر الهی ولایت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) را اعلام نموده و خطاب به مسلمین فرمودند: ای مردم آیا ابلاغ کردم؟ و یا خدا را شاهد گرفتند که: «اللهم هل بلغت».

۳. حجه التمام، چون با نزول آیه «الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» (مائده ۳) به دنبال خطبه رسول اللّه در روز عید غدیر خم، تمام نعمت بر مردم ارزانی شد و نعمت خداوندی به تمامیّت خود رسید.

۴. حجه الکمال، چون با نزول آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» در روز عید غدیر، دین کامل شد.

۵. حجه الوداع، چون حضرت در عرفات یا در منی با مسلمانان وداع فرمود و خبر داد که بعد از این سال، آنها را در این موقف ملاقات نخواهد کرد. (التنبیه والاشراف، ص ۲۵۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۲؛ امام شناسی، ج ۶، ص ۳۱ و ۳۲؛ کتاب حج، ص ۱۵۴ الی ۱۵۶)

حجه فروش

(حِ جِّ) شهرت کسی که به نیابت از میت مستطیع و واجب الحج در ازای مزدی حج گزارد.

(لغت نامه)

حجیه

(حَ جَ یِّ) همان (ک) حاجیانه

حدا

(حَ دّ) نام قدیم (ک) حده (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۶)

حدائق الفتح

(حَ ءِ قُ لْ فَ) عنوان «مساجد سبعه» (به سوی ام القری، ص ۷۴)

حدائق سبعه

همان (ک) حوائط اسبعه

حد طواف

(حَ دِّ طَ) همان (ک) حد مطاف

حد عرفات

(عَ رَ) مواضعی در صحرای عرفات هستند که به گفته فقها ماندن در آن کافی نیست از عرفات که عبارتند از: نمره، عرفه، ثویه، ذوالمجاز، اراک. (تبصره المتعلمین، ص ۱۸۳؛ لمعه، ج ۱، ص ۱۲۸) ق

حد مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) از مأزمی تا حیاض وادی محسر می باشد. (فقه تطبیقی، ص ۱۹۲) (ک)

حد مشعر

(مَ عَ) از مأزمین (در جانب مشرق مشعر) و وادی محسر (طرف مغرب و مشعر) تا جایی به نام حیاض ادامه دارد. (تبصره المتعلمین، ص ۱۸۵؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰)

حد مطاف

(مَ) حد طواف. آن مقدار از اطراف کعبه که طواف در آن مجاز می باشد، که از دیوار خانه حدود ۱۳ متر است.

حد منی

(مِ نا) از عقبه تا وادی محسر است. (لمعه، ج ۱، پاورقی ص ۱۳۱)

حدود حرم

(ک) مکه

حده

(حَ دِّ) نام منزلی است میان جده و مکه (حدود چهار فرسنگی مکه) که نزدیک به حد حرم است و زائران خانه قبل از ورود مکه به این مکان می رسند و افراد غیر مسلمان حق عبور از این محل و ورود به مکه را ندارند. کسانی که از

راه جده وارد حجاز می شوند ولی به جحفه نمی روند واز جده محرم می شوند معمولاً در حده تجدید احرام می کنند.

حدیبیه

(حُ دَ یْ یِّ) سرزمینی است مابین جده و مکه در مغرب حرم نزدیک مکه (به نقلی حدود ۲۰

کیلومتری) که میقات عمره مفرده است و گفته اند نیمی از این محل جزء حل و نیمی دیگر جزء حرم است و وجه تسمیه از جهت نام چاهی است در این جا و یا به مناسبت وجود درخت خمیده (حدبا) و کهنسالی است که در این سرزمین در کنار چشمه ای قرار داشت. حدیبیه به لحاظ تاریخی محل وقوع یک جریان بزرگ در رابطه با عمره رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. آن گاه که حضرت در سال ششم هجری با حدود ۱۳۰۰ (یا ۱۵۰۰) مسلمان به قصد عمره عازم مکه گردید، قریش با ورود ایشان مخالفت ورزید و در نتیجه اصحاب در این نقطه برای دفاع از حضرت بیعتی با پیامبر انجام دادند که به خاطر نام این سرزمین به بیعت حدیبیه معروف شد (و نیز از آن جا که این بیعت در زیر درختی صورت گرفت به «بیعت شجره» و به خاطر وعده رسول الله به بهشت به «بیعت رضوان» و به دلیل عهد مسلمانان تا سرحد مرگ به «بیعت مرگ» معروف

گردید). در این سرزمین با مذاکرات دو طرف در ماه ذی قعده صلحی به مدت ده (یا بین دو تا ده) سال بین مسلمانان و کفار منعقد شد که به مناسبت نام این سرزمین به «صلح حدیبیه» یا «عهد حدیبیه» معروف است. طبق مفاد یکی از مواد صلحنامه قرار شد که در این سال مسلمین به مدینه برگردند و سال دیگر به حج آیند مشروط به این که بیش از سه روز در مکه اقامت ننمایند. و چون پس از دوسال، قریش با کمک کردن به قبیله بنوبکر در حمله به قبیله خزاعه (و نیز عدم قبول پرداخت خونبهای کشتگان و یا جدا ساختن خود از قبیله بنوبکر) یکی از مواد عهدنامه را زیر پاگذاشت و موجب لغو صلح حدیبیه شد، رسول اسلام در اواخر سال هشتم هجری به سوی مکه آمد و آن جا را فتح نمود.

حرا

همان (ك) کوه حرا

حرام

(حَ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

حرامان

(حَ) مکه و مدینه (لغت نامه)

حرس

(حَ رَ) (حَ) همان (ك) ستون محرس

حرم

(حِ) مرد محرم. (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرم

(حُ) احرام به حج (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرم

(حُ رُ)

۱. احرام گرفتگان (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

۲. ده روز اول ماه ذی حجه. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حرم

(حَ رَ) پناهگاه. چیزی که هتک حرمت آن سزاوار نیست.

۱. مکه معظمه را گویند.

۲. مدینه منوره را گویند.

حرم آمن

(مِ) اولم نمکن حرماً آمنا (قصص ۵۷)

حرم مکه است. از امام صادق (علیه السلام) نقل است کسی که داخل حرم گردد در حالی که به آن پناه آورده باشد از غضب پروردگار ایمن است و حیوانات وحشی و پرندگانی که به حرم داخل می گردند تا از حرم بیرون نرفته اند امنیت دارند و کسی حق ندارد آنها را رم بدهد یا اذیت کند. (مجمع البیان، ذیل آیه ۵۷ قصص و آیه ۱۲۶ بقره)

حرم ائمه بقیع

مزار چهار امام معصوم (امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر، امام صادق) واقع در مدینه در سمت غربی و منتهی الیه قبرستان تاریخ (ک) بقیع.

حرمات الله

(حُ رُ تِ لّا) ذلک ومن یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه (حج ۳۰)

مراد از «حرمات»، حج، مسجدالحرام، کعبه و غیر آنهاست که بزرگداشت آنها سبب خیر است و می شود گفت «حرمات» اعم از اینهاست. (قاموس قرآن، ذیل حرام)

حرم الله

(حَ رَ مُ لّا)

۱. گرداگرد خانه کعبه.

۲. مکه. چون خداوند حرمتش را واجب شمرد. آن را ایمن و مردم را در آن مأمون قرار داده است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷؛ لغت نامه؛ دایره المعارف فارسی)

حرم الله تعالی

از اسامی مکه است. (تاریخ و آثار اسلام، ص ۳۶)

حرم الرسول

(رَّ) نام مدینه است. (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ۲۳)

حرم امن

(حَ رَ مِ اَ) شهرت مکه (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۹)

حرمان

(حَ رَ) دو حرم مکه و مدینه. (لغت نامه؛ فرهنگ جامع)

حرمان شریفین

(شَ فَ) دو حرم شریف مکه و مدینه را گویند.

حرم اهل بیت

همان (ك) حرم ائمه بقیع (میقات حج، ش ۴، ص ۱۷۵)

حرم رسول الله

۱. از اسامی مدینه (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

۲. گرداگرد روضه مقدسه حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) را (در مسجدالنبی) گویند.

حرم مدینه

حریم و پناهگاه شهر مقدس (ك) مدینه

حرم مکه

حریم و پناهگاه شهر مقدس (ك) مکه

حرمه

(حُ مِ) از نام های مکه است (تاریخ و آثار اسلام، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷)

حرمی

(حَ رَ) منسوب به حرم (مکه مدینه)

حرمین

(حَ رَ مَ)

۱. مکه معظمه و مدینه منوره.

۲. کعبه و روضه حضرت رسول. (فرهنگ غیاث اللغات)

حرمین شریفین

۱. حرم مکه و حرم مدینه.

۲. کعبه و روضه حضرت رسول. (لغت نامه)

حره

(حَ رِّ) زمین سنگلاخ یا سنگریزه دار سیاه مدور. و بیشتر زمین های اطراف مدینه این چنین است که از سه طرف جنوب و شرق و غرب این شهر را احاطه کرده است (و در سمت شمال حره ای وجود ندارد) حره به صورت اضافه مستعمل شده است مانند:

۱. حره و بره، حره قسمت غربی شهر است.

۲. حره بنی سلیم، که جنگ بئر معونه در آن رخ داد.

۳. حره بنی حارثه، که طبق نقل، رسول الله در غزوه احد شبانه از آن جا گذشت.

۴. حره واقم، در قسمت شرق مدینه است و سپاه یزید در سال ۶۳ هجری به فرماندهی مسلم بن عقبه قیام مردم مدینه را در این نقطه سرکوب کرد و به قتل عام مردم پرداخت (و شهدای حره در قسمت شمالی قبرستان بقیع به خاک سپرده شدند).

حری

(حُ ر ا) کوهی است به مکه (لغت نام) (ک) کوه حرا

حریق اول

مراد آتش سوزی مسجدالنبی است در شب اول ماه رمضان سال ۶۵۴ هجری قمری.

حریق دوم

مراد آتش سوزی مسجدالنبی است در شب سیزدهم (یا یکی از شب های دهه دوم) ماه رمضان سال ۸۸۶ هجری قمری.

حزام

(حِ) کمربند قسمت بالای پرده کعبه را گویند که به عرض ۹۵ سانتیمتر است و دور تا دور آن آیات قرآن باخطوط نقره آمیخته با طلا بافته می شود. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۰۲)

حزوره

(حَ وَ رِ) محلی بین مسجدالحرام و مسعی (در کنار مروه) که قربانی (مستحب عمره) را در آن جا ذبح می کردند و فعلاً داخل در مسجد شده است. (احکام و آداب حج، زیرنویس، ص ۱۷۲؛ و...)

حسنه

(حَ سَ نِ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

حش کوکب

(حُ حَ شِّ کُ کَ) حش (به معنی بستان) باغی بوده است در جنوب شرقی بقیع متعلق به کوکب (شخصی قدیمی، یکی از اصحاب، زنی یهودیه) در کنار گورستان یهودیان (و یا جایی که به گورستان یهودیان تبدیل شد) عثمان را در حش کوکب به خاک سپردند و معاویه حکم

داد تا مسلمانان مردگان خویش را در بقیع از آن سوی که عثمان مدفون بود به خاک سپردند تا مدفن او به بقیع متصل شد. (الغدیر، ج ۱۸، ص ۳۷ و ۴۰؛ نقش عایشه در اسلام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۳۸ و ۱۴۴)

حصاب

(حَ) همان (ک) محصب

حصبه

(حَ بِ)

۱. بطحاست.

۲. یوم نفر ثانی است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

حصن العزاب

(حِ نُ لْ عُ زّ) دژی است بر کناره خندق مشهور که اکنون ویران شده. گویند عمر آن دژ را برای مردان عزب مدینه بساخت. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۷)

حصن کوکب

(حِ) شهرت باغی بیرون بقیع (محل دفن عثمان) که مروان آن را ضمیمه بقیع نمود. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۷۵) (ک) حش کوکب

حصوه

(حَ وِ) و در دوران عثمانی، صحن هایی در شمال مسجدالنبی بود که رواق های مسقف با گنبدهایی بر آنها وجود داشت. این رواق ها و گنبدها که بر ستون هایی بلند و مرتفعی درکناره ها استوار بودند در توسعه شمالی مسجدالنبی تخریب گردیدند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱)

حصی

(حَ صا) سنگریزه. و در مراسم حج در منی باید به جمرات سنگریزه پرتاب نمود و رمی کرد.

حصی الجمار

(حَ صَ لْ جِ) سنگ های جمرات (ل) (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

حصی الخذف

(خَ) در رمی جمرات ریگ ها که پشت ناخن می گذارند و می افکنند. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۱۰)

حطاب

(حَ طّ) کسی است که برای آوردن هیزم و فروش آن از حرم خارج و به حرم وارد شود و از جمله کسانی است که اجازه دارند بدون احرام وارد حرم شوند. (احکام عمره، ص ۱۳؛ و...)

حطیم

(حَ) بنابر روایات یکی از اماکن با فضیلت کعبه و از با شرافت ترین قسمت های مسجد الحرام است که نماز خواندن در آن فضیلت داشته و بدان سفارش شده است و اما در مقدار و محیط حطیم (در یک نیمدایره فرضی در فاصله رکن اسود و مقام ابراهیم و چاه زمزم و حجر اسماعیل) اختلاف قول است و به تفاوت گفته اند:

۱. حجر اسماعیل است. (۱)

۲. مقام ابراهیم است.

۳. دیوار قوسی حجراسماعیل است.

۴. فاصله بین رکن اسود و درِ کعبه است. (۲)

۵. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم است.

۶. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم و چاه زمزم است.

۷. فاصله بین رکن اسود و مقام ابراهیم و حجراسماعیل است.

وجه تسمیه حطیم

در آن جا اگر کسی سوگند دروغ یاد می کرد عقوبتش فوری بود.

در آن جا با نفرین مظلوم و بر ظالم کمتر می شد که نفرینش ظالم را هلاک نکند.

آن جا (یعنی حجراسماعیل) از بیت الله جدا و شکسته (حطیم) است.

آن جا (یعنی دیوار قوسی حجراسماعیل) مستقیم نبوده و دارای انحنا و شکستگی است.

در آن جا (یعنی در حجراسماعیل) اعراب جاهلی به هنگام طواف لباس های کهنه خود را می انداختند که به تدریج فرسوده (محطوم) می شد.

در آن جا مردم برای خواندن دعا و استغاثه، ازدحام (حطم) نموده و یکدیگر را می فشردند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۳؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱،

ص ۱۹۴؛ میقات حج، ش ۸، ص ۱۹ و ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۳ و ۸۴؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۲۰۲)

۱. نوشته اند اهل سنت حجراسماعیل را حطیم نامیده اند.

۲. نوشته اند اهل تشیع برحسب روایات حطیم را در مکانی در حد فاصل میان درب کعبه و حجرالاسود می دانند.

حظیره رسول الله

(حَ رِ) در پهلوی منبر مسجد (النبی) است چون رو به قبله نمایند جانب چپ (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۷۰)

حفره توبه

حفره ای بود نزدیک در کعبه. گویند آن جا محلی است که حضرت آدم (علیه السلام) ایستاد و از خداوند طلب مغفرت کرد و خداوند توبه اش را پذیرفت. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۶)

حفیره عباس

(حُ فَ رِ) از نام های چاه زمزم. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

حفیره عبدالمطلب

از نام های زمزم است چون به دست آن حضرت حفر گردید. (ثواب اعمال حج، ص ۳۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳)

حل

(حِ لّ). حلال و حلال شدن.

۱. بیرون حرم مکه

۲. بیرون آمدن از حرم

۳. بیرون آمدن از احرام

۴. آن که از حرم بیرون آید

۵. آن که از احرام بیرون آید

۶. وقت بیرون آمدن از احرام

حلال

(حَ)

۱. از (ماه های) حرام بیرون آمدن.

۲. کسی که از احرام بیرون آمده باشد. (لغت نامه)

حلق

(حَ) ولا تحلقوا رءُوسکم حتی یبلغ الهدی محله (بقره ۱۹۶)

تراشیدن سر را گویند و یکی از اسباب تحلیل محرم در حج است (فرهنگ علوم) (ك) تقصیر

حله

(حِ لِّ) اهل حله، قبایل خارج از حرم بودند که در حل می زیستند. آنان در ایام حج برخلاف (ك) «حمس» روغن ذوب می کردند و خوراک «اقط» (شیر خشکانده) و گوشت می خوردند و بر خود روغن می مالیدند. از پشم و مو لباس می بافتند و چادر بر پا می کردند. در لباس خود مناسک به جای می آوردند. پس از فراغت چون داخل کعبه می شدند کفش و لباس را صدقه می دادند. آنان برای طواف (اول) از حمسیان لباس کرایه می کردند. (میقات حج، ش، ص ۱۰۹)

حلی الکعبه

(حَ لْ یُ لْ کَ بِ) زیور کعبه را می گفتند.

نقل شده که در زمان خلافت عمربن خطاب نزد او سخن درباره زیور کعبه و بسیاری آن به میان آمد. گروهی گفتند آن را برداشته صرف سپاه مسلمانان کنی ثواب و پاداشش بیشتر است و کعبه زیور می خواهد چه کند. عمر تصمیم گرفت بردارد و درباره آن از امیرالمؤمنین پرسید. آن حضرت فرمود قرآن بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرود آمد و دارایی ها چهار جور بود: اموال مسلمانان، غنیمت، خمس، صدقات... و زیور کعبه آن روز در آن بود خدا آن را به حال خود گذاشت (دستوری برای تصرف در آن نداد) و از روی فراموشی آن را رها نکرد و مکان و جای آن بر او پنهان و پوشیده نبود، پس بر جا گذار آن را همان طور که خدا و رسول قرار داد. عمر گفت اگر تو نبودی ما رسوا می شدیم و زیور را به جای خود گذاشت. (نهج البلاغه، ص ۱۲۰۸)

حمام الحرم

(حَ مُ لْ حَ رَ) کبوتری که در حرم مکه خانه و لانه و مسکن دارد و شکار چنین کبوتری حرام است. (لغت نامه)

حمس

(حُ) یا اهل حمس قریش (و منسوبان به آنها یعنی خزاعه و جدیله و کنانه) را می گفتند به جهت:

نزول ایشان در حرم (حمساء)

التجای ایشان به کعبه (حمساء)

شدت (حمس) داشتن در دین

شدت (حمس) داشتن در شجاعت

(فرود آمدن از دیوار به خانه در ایام منی و عدم استفاده از غذاهای سرخ کردنی.

امتیازات حمس طوایف قریش از آن جا که خود را اولاد حضرت ابراهیم (علیه السلام) و اهل حرم و والیان کعبه می دانستند در مراسم حج برای خود نسبت به سایرین امتیازاتی قائل بودند چون:

۱. ترک وقوف و افاضه. آنان از منطقه حرم بیرون نرفته و در عرفات وقوف نمی کردند و حداکثر تا مسافتی مانده به مزدلفه نمی بایست بیشتر می رفتند (و چون حج کنندگان در عرفه قرار می گرفتند اینان در اطراف حرم وقوف می کردند و شامگاهان به مزدلفه می رفتند).

۲. نزول از دیوار. در ایام منی از دیوار و پشت بام ها وارد خانه می شدند نه از درب خانه.

۳. سکونت در خیمه. در ایام منی و در حال احرام در خیمه هایی از چرم سرخ رنگ سکونت می کردند و داخل شدن در چادرهای پشمی و مویی را حرام می شمردند.

۴. خوراک خاص. آنها روغن داغ نمی کردند و «اقط» (شیر خشکانده) نمی پختند و گوشت نمی خوردند و از گیاه حرم مصرف نمی کردند (و غیر اهل حرم می بایست از طعام اهل حرم بخورند بر وجه مهمانی یا از راه خریدن).

۵. لباس خاص.

آنها از مو و پشم (شتر و گوسفند و بز) و پنبه پارچه نمی بافتند و لباس جدید بر تن می کردند و طواف می بایست در لباس حمس انجام شود. به این نحو هر کس (که اول بار به حج یا عمره می آمد) می بایست اولین طواف خود را در جامه ای انجام دهد که از حمس (به عاریه یا به اجاره) گرفته باشد و اگر کسی از آن لباس نمی یافت و با لباس غیر حمس طواف می کرد می بایست به طور حتم پس از طواف لباس را در مکانی نزدیک مکه به دور افکند نه خود حق استفاده مجدد از آن را داشت و نه دیگران (و این لباس ها به «ثیات لقی» معروف بود) و چنان چه کسی نمی خواست از لباس خود چشم بپوشد و آن را دور افکند می بایست برهنه طواف نماید. (حرمین شریفین، ص ۳۹؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۵؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۴۸؛ کتاب حج، ص ۲۰۶، الی ۲۰۸؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۸؛ و...)

حمسا

(حُ) کعبه را می گفتند که با احجار سفید مایل به سیاه بنا شده بود. (لغت نامه؛ کتاب حج، ص ۲۰۶)

حمل

(حَ مَ) بره، که در کفارات احرام باید قربانی شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلام، ص ۵۴)

حمله دار (حَ لِ) اصطلاحاً به رئیس کاروان حج گفته می شد که عده ای را به حج می برد و مناسک حج به راهنمایی او صورت می گرفت.

حنانه

همان (ک) ستون حنانه

حوائطه سبعه

(حَ ءِ طِ سَ عِ) یا حوائط النبی یا حدائق سبعه یا حیطان شیعه شهرت باغستان های هفتگانه ای در مدینه بوده است که یکی از علمای یهود به نام مُخَیْریق از بنی قَیْنُقاع یا بنی نَضیر به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هبه نمود و به نقلی دیگر این اراضی متعلق به یهود بنی نضیر یا متعلق به سلام بن مشکم از بنی نضیر بود که پس از مصالحه به حضرت واگذار شد و چون مصالحه بدون جنگ صورت پذیرفت خاص آن جناب گردید و از ایشان به وقف (یا به میراث) خاص حضرت زهرا (علیها السلام) گشت و «مشربه ام ابراهیم» یکی از این باغات است. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۰؛ جنایات تاریخ، ج ۲، ص ۳۴؛ مقدمه ای بر فرهنگ وقف، ص ۱۵ و ۱۳۸؛ و...)

حوائط النبی

(حَ ءِ طُ نَّ) همان (ک) حوائط سبعه.

حواج

(حَ جّ) زنان حج گزار (لغت نامه)

حیاض

جایی است از (ک) حد مشعر.

حیره

یا (ک) مسجد علی (۲).

حی الشهدا

(حَ یُّ شُّ هَ) شهرت دیگری از (ک) شهدای فخ

حیطان سبعه

همان (ک) حوائط سبعه.

خ

خاتون خیاب

مکه معظمه را گفته اند.

خاتون عرب

کنایه از مکه معظمه (فرهنگ رشیدی؛ فرهنگ غیاث اللغات)

خاتون کائنات

۱. مکه معظمه (برهان قاطع؛ لغت نامه)

۲. کعبه معظمه (فرهنگ رشیدی؛ لغت نامه)

خادم الحرمین (دِ مُ لْ حَ رَ مَ) خادم الحرمین الشریفین.

۱. لقب ملک فهد از سلاطین آل سعود (که در حال حاضر بر عربستان سعودی حکومت دارد).

۲. لقب سلاطین عثمانی. پس از این که سلطان سلیم بر مصر استیلا یافت و قاهره در سال **۹۲۳** هجری فتح گردید و آخرین خلیفه عباسی عنوان خلافت خود را واگذاشت و ترکان بر حجاز و بر دنیای اسلام مسلط شدند از این زمان لقب خادم الحرمین

(خادم الحرمین الشریفین) را گرفتند.

نوشته اند هنگامی که «سلیم» گفته سخنران را در تمجید خود شنید که می گفت «خادم الحرمین الشرفین» به درگاه الهی سجده شکر گزارد و گفت: «پروردگار را شکر گزارم که به من افتخار خادم الحرمین الشریفین را ارزانی داشت». او از ملقب شدنش به «خادم الحرمین» ابراز خرسندی و شادمانی نمود. (دایره المعارف فارسی، ذیل عربستان؛ حرمین شریفین، ص ۶۱؛ میقات حج، ش ۳۱، ص ۱۱۳)

خادم الحرمین الشریفین

(ک) خادم الحرمین

خامه حمراء

(مِ ءِ حَ) سنگ نرم سرخ که در کعبه است. (ترجمه و شرح تبصره علامه، ج ۱، ص ۲۳۴) (ک) رخام حمراء

خانه جبرئیل

تعبیری است از (ک) مقام جبرئیل

خانه خدا

۱. مسجد

۲. مسجدالحرام

۳. کعبه معظمه

خانه کعبه

همان (ک) کعبه

خاوه

(وِ) اخوه. پولی (ورودیه ای) است که هنگام داخل شدن به عربستان باید پرداخت نمود.

خذف

(خَ) سنگ را بر باطن انگشت ابهام گذاردن و با ناخن انگشت سبابه آن را انداختن است که یکی از مستحبات در رمی جمره است. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۲)

خزامی

یا (کَ) گیاه خزامی

خزانه الزیت

(خِ نَ تُ زَّ) خانه ای است در ساحت مسجدالحرام واندر و شمع و روغن و قنادیل است. (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۹؛ و...)

خزانه الکعبه

(لْ کَ بِ) حفره ای بوده است مانند چاه به

عمق سه ذرع که در زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) بنا گردید. و هر کس متاع یا پارچه حریر و طلا و نقره ای به کعبه تقدیم می داشت در آن حفره نگاهداری می شد. هنگامی که قریش در کعبه تجدید بنا کرد هبل را در آن نصب کردند و هنگامی که عبدالله بن زبیر کعبه را تجدید بنا کرد آن چاه معدوم گردید. (کعبه، ص ۳۴)

خضراء قریش

(خَ) بندگان یا رعیت قریش، بیشتر مردم و ساکنین شهر مکه را می گفتند (میقات حج، ش ۳، ص ۱۰۷)

خطبه وداع

(وَ) خطبه ای که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در حجه الوداع خواند و در آن حضرت امیر علی (علیه السلام) را خلیفه خود کرد. (لغت نامه)

خطم الحجون

(خَ طَ مُ لْ حُ) در برگیرنده گورستان مکیان است، و خطم راهی میان بر از کوه به زمین است (میقات حج، ش ۱۵، ص ۱۰۸)

خل المقطع

(خِ لُّ لْ مُ قَ طَّ) حرم مکه از سمت عراق. وجه تسمیه این است که عبدالله بن زبیر برای ترمیم کعبه از این مکان قطعه های سنگ را برای امر عمارت کعبه حمل می نمود و نیز «المقطع» نام کوهی است در این حدود. (تاریخ و آثار مکه، ص ۱۳۰)

خلف مقام

(خَ فِ مَ) بیشتر فقهای ما در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «خلف مقام» (پشت مقام) را برگزیده اند. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۳)

خلوق کعبه

(خَ) ماده ای که بخش عمـده آن از زعفران است مخلوط با قضـیب الـذریره و اشـنان و قرنفل و قرفه نرم (که کوبنـد و پزنـد با روغن و گلاب، گُل آلود کننـد) و کعبه را بـا این ماده خوشـبو می نماینـد و از حرمت بوی خوش در حال احرام اسـتثنا شـده است. (فقه فارسی با مدرک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ و...)

خم غدیر

همان (ك) غدیر خم

خیرالبلاد

(خَ رُ لْ بِ)

۱. کنایه از مکه است

۲. کنایه از مدینه است (لغت نامه)

خیره

(خَ یَّ رِ) (خِ یَ رِ) نام مدینه منوره است از آن جهت که این شـهر دارای خیرات زیادی است. (لغت نامه؛ حرمین شـریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۴)

خیره الاصفر

(خَ رَ تُ لْ اَ فَ) نام یکی از کوه های مکه (لغت نامه)

خیره المدود (

مَ) نام یکی از کوه های مکه است. (لغت نامه)

خیف

همان (ك) مسجد خیف

خیمه جمانه

(جَ نِ) مکـان مسـجد تنعیم قبلاً به خیمه جمانه معروف بوده است، چرا که جمانه دختر حضـرت ابی طالب (علیه السـلام) برای سفیان بن حارث در این مکان فرزندی به دنیا آورد (تاریخ و آثار اسلام، ص ۱۳۳)

د

دایره حرم

دایره ای است کوچك تر از دایره میقات ها در اطراف مکه معظمه که مشخص کننده حدود حرم مکه است و نقاطی که شعاع حرم را به لحاظ جغرافیایی مشخص می کنند. طبق نقل ها عبارتند از: تنعیم (در شمال)، نمره (در جنوب)، جعرانه (در شرق)، حدیبیه یا علمین (در غرب).

دایره طواف

یا دایره مطاف، دایره ای است که گرداگرد خانه کعبه که محیط آن بر روی زمین با مرمرهای سیاه مشخص می باشد و طواف باید در درون این دایره صورت گیرد. حد مطاف از دیوار خانه حدود ۱۳ متر است. حد فاصل میان دیوار کعبه و مقام ابراهیم.

دایره کعبه

دایره ای است محیط بر کعبه مانند مواقیت. دایره مسجدالحرام. دایره حرم.

دایره مطاف

همان (ك) دایره طواف

دایره مواقیت

همان (ك) دایره میقات ها

دایره میقات ها

یا دایره مواقیت، دایره ای است که وارد شونده به مکه نباید از آن عبور کند مگر این که محرم شود. (هر یك از مواضعی که باید در آن احرام بست و محرم شد به میقات مشهور است).

دار

والذین تبوء والدر (حشر ۹)

از نام های مدینه است. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۶۴؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دار الابرار

(رُ لْ اَ) از اسامی مدینه است که جایگاه انسان های شایسته هم چون مهاجرین و انصار است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵؛ حرمین شرفین، ص ۱۱۷)

دار ابو ایوب

سرایی بود در مدینه در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی و وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به مدینه هجرت فرمود حدود هفت ماه در آن اقامت گزید. خانه ابو ایوب در دوران سعودی به سال ۱۴۰۷ هجری قمری تخریب گردید. (تاریخ آثار اسلامی، ص ۳۰۳)

دار ابوطالب

سرایی بود در مکه در ابتدای منازل بنی هاشم در چند متری مولد النبی محل زندگی حضرت ابوطالب و حضرت امیر و نیز محل رشد و زندگی پیامبر اکرم (صلوات الله علیهم اجمعین)، در دوران سعودی در توسعه میدان پشت صفا و مروه تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۹۶)

دار ابو یوسف

(ک) دار البیضاء

دار الاخیام

(رُ لْ اَ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دار الارقم

(رُ لْ اَ قَ) خانه ای بود در مکه بر دامنه کوه صفا و زیارتگاه حاجیان به شمار می آمد چرا که در این خانه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مردم را نهانی به اسلام دعوت می نمود. این سرا در سال های مختلف از جمله در سال ۵۵۵ هجری به دست منصور اصفهانی وزیر شام و موصل تعمیر گردید و بعدهامبدل به کتابخانه گردید تا سال ۱۳۹۵ هجری قمری که در طرح توسعه مسجد، توسط سعودی های تخریب گشت. این خانه به جهاتی نام های مختلفی داشته است.

۱. دار الارقم، یا «بیت الارقم» به خاطر آن که متعلق بود به «ابو عبدالله ارقم بن ابی الارقم» (متوفی به سال ۵۵ هجری در بیش از هشتاد سالگی) او هفتمین یا هشتمین یا دهمین کسی بود که اسلام آورد و در سختی کار رسول الله در خانه را به روی ایشان گشود. او از مهاجرین اولیه و از صحابه بدری و متصدی صدقات حضرت بود.

۲. بیت الاسلام، چون رسول الله در این خانه مردم را به اسلام دعوت می فرمود.

۳. دارالخیزران، چون منصور عباسی این خانه را خرید و به فرزندش مهدی داد و او نیز آن را به همسرش خیزران بخشید (و به نقلی ا ین خانه را خیزران خرید) و از آن پس به دارالخیزران موسوم شد. (تفسیر ابوالفتوح، ج ۵، ص ۴۴؛ ناسخ التواریخ، خلفا، ج ۳، ص ۲۸۹؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۹۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۹۴؛ آثار عجم، ص ۷۷؛ دایره المعارف فارسی، ذیل ارقم؛ لغت

نامه، ذیل ارقم)

دار الاعنه

(لْ اَ عِ نّ) از مناصب مکه و اداره امور ستوران قریش و احشام و اغنام و مرکب های جنگی بود. (تاریخ جفرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دار الایمان

(لْ) والذین تبوءوالدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم (حشر ۹)

از اسامی مدینه است، و در حدیث آمده است: المدینه قبه الاسلام و دار الایمان. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۴۹)

دار البیضاء

(لْ بَ) خانه محل تولد حضرت رسول (مولد النبی) را محمد بن یوسف ثقفی (برادر حجاج) از فرزندان عقیل خریداری نمود و به خانه خویش ملحق ساخت و نام آن را دارالبیضاء (خانه سفید) نهاد، زیرا که آن را از گچ ساخته و اطراف آن را نیز گچ کشیده بودند و در نتیجه تمامی ساختمان به رنگ سفید بود و از آن پس به خانه ابو یوسف شهرت یافت. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۵)

دار الخیزران

(لْ خَ زُ) (ک) دارالارقم

دار السفاره

(سَّ رِ) از مناصب مکه است و فرستادن سفیر به کشورهای همجوار برای صلح و جنگ و اقتصاد بود. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دار السلامه

(سَّ مِ) از اسامی مدینه است. خدای سبحان رسول گرامی اش را در مدینه منوره حفظ نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دارالسنه

(سُّ نِّ) از اسامی مدینه است. محلی که شریعت و قانون خدا در آن جا تدوین شده و لباس عمل پوشیده. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دار الشوری

(شُّ را) از منـاصب اجتمـاعی مکه است که در دست بنی اسـد قرار داشت و کارهای مهم قریش با صوا بدیـد و مشورت رجال اسد انجام می گرفت (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۶)

دار الصفا

(صَّ) خانه کعبه است. (فرهنگ آنندراج)

دار الضیافه

(ضّ فِ) قصـری که آل سـعود بر کوه ابو قبیس (با تخریب آثار تاریخی آن) ساخته است، این جا مخصوص میهمانان و سـران کشورهای خارجی است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶)

دار الضیفان (

ضَّ) خانه عبدالرحمن بن عوف (در مدینه) به مناسبت این که محل ضیافت و پذیرایی مهمانان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسـلم) بود. طبق شواهد تاریخی آن حضـرت پس از ورود به مدینه زمین وسـیعی را که در سمت غربی بقیع قرار داشت جهت سـاختن منزل تقطیـع و هر قطعـه ای را در اختیـار یکی از مهـاجرین از صـحابه قرار داد کـه یکی از ایـن منزل هـا متعلـق به عبدالرحمن بن عوف بود، و خانه او

اولین خانه ای است که در این نقطه احداث گردید. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۰۹)

دارالعجله

(لْ عَ جَ لِ) خانه سـعیدبن سـعد بود در مکه که خانـدان او (بنوسـعد) آن را نخستین بنای قریش می دانند و می گویند پیش از دارالندوه ساخته شده است. (لغت نامه)

دارالعجله

در سمت صفا و مروه قرار داشت و در دوران سعودی تخریب شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۰۱)

دارالعماره

(لْ عِ رِ) از منـاصب مکه است جهت نگهبـانی و عمران و آبـادی و مراقبت در حفظ بنا و ترمیم و تعمیر مسـجدالحرام و کعبه و آیین حج و طواف وافدین و واردین که بدیت قریش بود. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷)

دارالفتح

(لْ فَ) از اسامی مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

دارالقبه

(لْ قُ بِّ) از مناصب مکه است و انبار اسلحه (اسلحه خانه) بود از چادر و شمشیر و سپر و تیر و غیره و زیر نظر قریش قرار داشت. (تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۱۱۷) (ک)

مناصب کعبه

دارالقراء

(لْ قُ رّ) خانه مَخْرَمه بن نوفل در مدینه که پایگاه قاریان قرآن بود. او از قریشی های مخالف اسلام بود و در مکه می زیست. در اوایل قاریان قرآن با اهل صفه یک جا می زیستند که تا حدود سال چهارم هجری به طول انجامید اما وقتی تعدادشان بیشتر شد خانه او را پایگاه ساختند به طوری که نام آن دارالقراء گشت. (تاریخ قرآن، ص ۲۴۶)

دارالکسوه

(لْ کِ وَ) کارگاه تهیه پرده کعبه که عبدالعزیز سلطان حجاز و نجد در مکه بنا نمود. (میقات حج، ش ۱۶، ص ۱۷۵)

دارالمختار

(لْ مُ) از نام های مدینه است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مدینه را منزلگاه دوم خود اختیار نمود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

دارالمنتدی

(لْ مُ تَ دا) مؤسسه ای مشورتی در جاهلیت (ک) دارالندوه

دارالمهاجرین

(لْ مُ جِ) از این واژه که در حدیث نبوی آمده است بیشتر شهر مدینه در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) متبادر می شود که محل اجتماع و زندگی مهاجرین بوده است. (فقه سیاسی، ج ۳، ص ۳۰۱)

دارالنابغه

(نّ بِ غِ) خانه ای در مدینه در میان خانه های قبیله بنی نجار ومتعلق به شخصی از این قبیله به نام نابغه و شهرت محل دفن حضرت عبدالله پدر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. آن حضرت به مناسبت سابقه قوم و خویشی میان قبیله بنی نجار و قبیله حضرت آمن بنت وهب و به هنگام مراجعت از سفر شام در مدینه به این قبیله وارد شد ولی در همان جا مریض گردید و از دنیا رفت و پیکرش طبق روال آن روزگار در داخل همان خانه (دار النابغه) به خاک سپرده شد. دار النابغه

که به «بیت ابی النبی» نیز معروف شد در کوچه ای به نام «زقال الطوال» در خیابان مناخه مقابل دارالسلام قرار داشت و تا این اواخر زائران، مزار آن جناب را زیارت می کردند. در زمان عثمانی ها آرامگاه آن جناب به طور مجللی ساخته شد. و در سال ۱۳۹۶ هجری قمری (برابر ۱۳۵۵ شمسی) در زمان خالدبن عبدالعزیز به تخریب آرامگاه اقدام شد و در سنوات اخیر (۱۳۶۳ شمسی؟) تمام کوچه ها و بازار مجاور و بقعه مبارکه تخریب و مسطح گشت و اینکه هیچ اثری از خیابان و کوچه باقی نمی باشد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۲۲؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۸۵؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۹، به سوی ام القری،

ص ۳۱۷؛ میقات حج، ش ۲۲، ص ۱۰۸)

دارالندوه

(نَّ وِ) شهرت مکـان انجمن شورایی قبایـل قریش در مکه است واقع در شـمال غربی خانه کعبه. تأسیس دار النـدوه را توسط زعیم قریش جد اعلای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی قُصَیِ‌ی بن کلاب گفته اند و آن را اولین بنا (یا جزء اولین بناهایی) می داننـد که قریش در مکه ساخت. درِ دار النـدوه به سوی کعبه باز می شد و این محل با سابقه ای طولانی در تاریخ مکه، انجمن بزرگان قبایل بود (که

تعدادشان را مختلف و گاه تا صد ذکر کرده اند) در دارالندوه امور مهمی مربوط به زناشویی، سـلاح جنگی، معامله بزرگان و شئون اجتماعی مطرح می گردید وبعد از موافقت به مرحله اجرا در می آمد و سرپرستی آن مقارن ظهور اسلام به دست عثمان بن طلحه (از بنی عَبْدُ الدّار) بود. دارالندوه در دوران سیزده ساله بعثت و قبل از فتح مکه همچنان از اهمیت خاصـی برخوردار بود. و به نقلی در این جا بود که تصـمیمات شومی علیه پیامبر اسـلام جهت محاصـره اقتصادی اجتماعی و سپس جهت قتل آن حضـرت گرفته شد که منجر به هجرت گردید. این خانه در دوران پس از حضـرت از اعتبار چندانی برخوردار نبود. معاویه در دوران سلطنت خود دارالندوه را از اولاد عبدالدار خرید و هرگاه به مکه می آمد در آن جا مسکن می گزید و بعد از او نیز در موسم حـج محـل نزول خلفـا و امرا بود و معمولاً در آن جا به طواف و نماز می رفتنـد ولی در غیر موسم حـج دارالنـدوه محل قرآن پاره ها

بود. بخشی از دارالندوه در توسعه مسجدالحرام توسط عبدالملك و فرزندانش، ضمیمه مسجدالحرام شد. این مکان در دوره عباسی نیز محل اقامت خلفا و حاکمان مکه بود. طبق نقل در زمان متعضد عباسی به سال ۲۸۰ (یا ۲۸۴) هجری، دارالندوه را به شکل مسجدی (داخل مسجدالحرام) ساختند و یا به دستور معتصم آن مکان را به مسجد تبدیل کردند. بعدها درهای دارالندوه را که به سوی مسجدالحرام باز می شد توسعه دادند به طوری که دارالندوه از صورت مسجد مستقل خارج و ضمیمه بیوتات مسجدالحرام گشت و نمازگزار می توانست از این جا کعبه را ببینند. در سال ۹۵۷ هجری امیر مکه آن را خراب نمود و به جای آن ساختمانی جهت امام مسجد و نمازگزاران ساخت و در حال حاضر هیچ اثری از آن نیست و جزء مسجدالحرام شده است.

دارالهجره

(لْ هِ رِ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ فهرست کشف الاسرار، ص ۹۴۱)

دبرالکعبه

(دُ بُ رُ لْ كَ بِ) همان (ك) پشت کعبه

درج

(دَ رَ) یا «مدرج» نام پلکان متحرکی است که برای رفتن به درون کعبه از آن استفاده می کنند (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

پرده داران خانه از دودمان بنی شیبه پیش می آیند و یکی از ایشان به آوردن کرسی بزرگی که شبیه منبری عریض است می پردازد. (این پلکان متحرک) را نه پله مستطیل و پایه هایی چوبی است که آن را بر زمین استوار می دارند و چهار قرقره بزرگ پوشیده به ورق آهن دارد که به وسیله آنها بر زمین کشانیده می شود تا به بیت کریم (کعبه) می رسد و پله زیرین آن در محاذات آستانه مبارك درِ کعبه قرار می گیرد، آن گاه رئیس شیبیان که پیری کهنسال است و زیبا منظر و خوش هیئت و کلید قفل مبارك (کعبه) را به دست دارد بر فراز آن (پلکان چرخدار) می رود و یکی از پرده داران که همراه اوست و پرده ای سیاه رنگ به دست دارد هنگامی که رئیس شیبیان آن خجسته در را می گشاید... (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۹ و ۱۳۰)

درع (دِ) پیراهن. زیر جامه. قبا و هر لباسی است که دست های انسانی در دست او داخل گردد و بر مردان حرام است این گونه لباس ها را بپوشند (مناسک حج، ص ۹۴)

درک اختیاری

۱. درك اختیاری عرفات، عبارت است از وقوف اختیاری عرفات

۲. درك اختیاری مشعر، عبارت است از وقوف اختیاری مشعر

درک اضطراری

۱. درك اضطراری عرفات، عبارت است از وقوف اضطراری عرفات

۲. درك اضطراری مشعر، عبارت است از وقوف اضطراری مشعر

درک وقوف

درك وقوف عرفات. درك وقوف مشعر (ل ع)

درک وقوفین

(وُ فَ) درك وقوف عرفات و وقوف مشعر است. عرفات و مشعر هر كدام دو موقف اختیاری

و اضطراری دارند و حاجیان نسبت به ادراك دو وقوف هشت قسم می شوند:

۱. درك اختیاری عرفات

۲. درك اضطراری عرفات

۳. درك اختیاری مشعر

۴. درك اضطراری مشعر،

۵. درك اختیاری عرفات و مشعر

۶. درك اختیاری عرفات و مشعر

۷. درك اختیاری عرفات و اضطراری مشعر

۸. درك اضطراری عرفات و اختیاری مشعر. (فقه فارسی با مدارك، ج ۳، ص ۱۷۸)

دره البیضاء

(دُ رَ تُ لْ بَ) نام حجرالاسود كه در ابتدا سفید و براق و شفاف بود. (ارمغان كعبه، ص ۵۳)

دره هارون

(ك) قبه هارون

دست خدا

در اصطلاح «حجرالاسود» را نامند. (ارمغان کعبه، ص ۱۶۶)

دعا

همان (ک) کوه رحمت

دعای عرفه

دعـای مشـهوری است که حضـرت سیدالشـهداء (علیه السـلام) در روز عرفه در عرفـات خواندنـد. آن حضـرت در حالی که با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شـیعیان خود در جانب چپ کوه ایسـتادند و روی مبارک را به سوی کعبه گردانیدند و دست ها را در برابر رو داشـتند، ماننـد مسـکینی این دعا را خواندنـد: الحمـدالله الـذی لیس لقضائه... (مفاتیح الجنان؛ ناسخ التواریخ، حضرت سید الشهداء، ج ۴، ص ۲۸۵)

دکه الاغوات

(دَ کَّ تُ لْ اَ) ایوان صفه (محل اهل صفه) در مسجدالنبی است در اصطلاح مورخان و محدثان، زیرا این محل جایگاهی برای بیچارگان در جست و جوی چاره بوده است. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۹؛ میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۲۹)

برخی از مورخان می پندارند که دکه الاغوات مکان «صـفه» بوده است حال آن که حقیقت این است که آن جا صفه ای است که در شـرق مکـان صـفه واقع شـده هنگامی که ولیـدبن عبـدالملک مسـجد نبوی را تا این مکان توسـعه داد. (تعمیر و توسـعه مسجد شریف نبوی، ص ۵۷)

دکه الاقوات

(اَ) همان (ک) محراب عثمانی

دله

(دَ لّ) نام شرکتی است که مدتی کار اداره مسجد نبوی و مسجدالحرام را به عهده داشت.

دلیل

(دَ) یا «مزور» به افرادی گفته می شود که از طرف حاکم مـدینه مأمور رسـیدگی به وضع زائران مدینه اند. اینان هر یک دفتری دارنـد (که اکثر در شارع ابوذر بوده) و «اداره الحج و الزیاره» نامیـده می شود. زائران با ورود به مـدینه بایـد گـذرنامه ها را به یکی از این دفاتر برده تا نماینـدگانی که در آن دفاتر هسـتند گـذرنامه را گرفته، تاریـخ ورود به شـهر مـدینه را (که در مدخل شهر مأمورین سعودی ثبت کرده اند) در دفتر خودشان نیز ثبت و یادداشت کنند و گذرنامه را نزد خود نگه داشته و رسید داده و روز حرکت را مشخص نمایند. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۳۹)

دماء الحج

(دِ ءُ لْ حَ جّ) یعنی قربانی ها که در حج به دستور شرع کنند، خواه به اصل شرع باشد یا به سبب فعلی که حکم آن فعل قربانی باشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم التحلل

(دَ مُ تَّ حَ لَ لْ) همان (ک) دم التمتع

دم التمتع

(تَّ مَ تُّ) قربانی در منی در روز دهم ذی حجه است. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم المتعه

(لْ مُ عِ) دم التمتع است و آن را هدی المتعه و هدی تمتع هم گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

دم شاه

از گوسفند که در کفارات احرام باید قربانی شود در بسیاری از موارد به شاه یا دم شاه تعبیر شده است. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۴)

دوایر کعبه

مانند دایره مواقیت. دایره حرم. دایره مسجدالحرام.

دوار

(دَ وّ)

۱. کعبه، بدان سبب که حاجیان به دور آن می گردند. (لغت نامه)

۲. نام طواف بت پرستان به دور انصاب (و اصنام و اوثان) کسی که نمی توانست بتی برپا دارد یا بتکده ای بسازد سنگی پیشاپیش حرم و یا پیشاپیش چیزی از آنچه می پسندید نصب می کرد و آن گاه به طواف آن می پرداخت همچنان که کعبه را طواف می کرد. (تاریخ و مقرارت جنگ در اسلام، ص ۱۳)

دم خون

مرا قربانی است در کفارات. و انواع حیواناتی که در کفارات احرام و حرم مقرر شده عبارتند از: شتر و گاو و گوسفند و در

بعضی موارد که به طور مطلق فرموده اند دو خون بر عهده مرتکب است با قربانی کردن دو گوسفند امتثال می شود.

دورق

(دَ رَ) نام سبویی یک دسته جهت استفاده از آب زمزم. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

دویره الاهل

(دُ وَ رَ تُ لْ اَ) منزل، خانه. فرموده اند میقات است برای کسانی که فاصله منزلشان تا مکه کمتر از فاصله میقات تا مکه است.

دیوار حجر

(حِ) دیوار قوسی شکل (ک) حجر اسماعیل

دیوار مستجار

(مُ تَ) قسمتی از بدنه دیوار غربی کعبه که در آن جا به خداوند مستجیر (و پناهنده) می شوند.

ذ

ذا

از اسامی مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

ذات انواط

(تُ اَ) نام درختی است به جاهلیت، قریش (یا اهل مدینه و یا مردم یمن) را که آن را چون بت و معبودی ستایش و پرستش می نمودند و همه ساله به روزی معین بر وی گرد می آمدند و سلاح خود را بدان می آویختند و بر آن طواف می کردند و قربان ها آورده ذبح می کردند. آنها این روز را خوش می خوردند و خوش می آشامیدند. (لغت نامه؛ ناسخ التواریخ، حضرت عیسی، ج ۳، ص ۸۰)

ذات الحجر

(لْ حُ جَ) از اسامی مدینه است که دارای خانه های زیادی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

ذات الحرار

(لْ حِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که دارای سنگ های سیاه فراوانی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

ذات السلقه

(سَّ لِ قِ) از اسامی مدینه (در تورات) به جهت دوری شهر از کوه های اطراف. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

ذات السلیم

(سَّ) حد حرم مکه در طریق عرفات و طایف در یازده میلی بر رأس کوه ضحاضح (احکام عمره، ص ۸۱)

ذات عرق

(عِ) میقات است آخر (ک) وادی عقیق (النهایه، ص ۲۱۷؛ لمعه، ج ۱، ص ۱۱۵؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵)

ذات النخل

(نَّ) از اسامی مدینه است چون دارای درخت های نخل (خرما) فراوانی بود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

ذات الودع

(لْ وَ دَ) خانه کعبه از آن رو که بر پرده هایش ودعه (مهره های بحری) می آویختند (لغت نامه).

ذبح

(ذِ)

۱. سر بریدن گاو و گوسفند و مانند آنها.

۲. قربانی عید اضحی. (فرهنگ فارسی)

ذبح اکبر

ذبیح اکبر. گوسفند که به فدیه اسماعیل از بهشت آمد. (لغت نامه، ذیل ذبح)

ذبح قربانی

کشتن (سر بریدن) قربانی در اعمال حج.

ذبح اکبر

(ذَ) همان (ک) ذبح اکبر

ذکر تلبیه

لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لاشریک لک لبیک. (ان الحمد والنعمه لک والملک لاشریک لک)

ذوالحجه

(ذُ لْ حَ جِّ) ذوالحجه الحرام. ذی حجه. آخرین ماه سال قمری عرب و مسلمین است که پس از ماه

ذی قعده وجود دارد. وجه تسمیه:

۱. ذوالحجه، از آن جهت است که ماه حج است.

۲. ذوالحجه، از آن جهت است که جزو ماه های حرام است.

ذوالحجه الحرام

همان (ک) ذوالحجه

ذوالحلیفه

(حُ لَ فِ) میقات عمره تمتع است در چند کیلومتری مدینه و در این جا است (ک) مسجد شجره

ذوالخلصه

(خَ لَ صِ) (ک) کعبه یمانیه

ذوقبلتین

نام دیگر (ک) مسجد قبلتین

ذوالقعده

(قَ دِ) از ماه های سال قمری عرب و مسلمین. پس از ماه شوال و قبل از ماه ذوالحجه است و از ماه های حج است.

ذوالکعبات

همان (ک) کعبات

ذوالمجاز

(مَ) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و وقوف در این نقطه کفایت از عرفات نمی کند. (مناسک حج، مسأله ۳۶۵؛

فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰)

ذوالندوه

(ذ نَّ وِ) همان (ک) دارلندوه (لغت نامه)

ذوالهرم

همان (ک) چاه ذوالهرم

ذی طوی

(طَ، طِ، طُ وا) موضعی است نزدیک مکه و بدان جا چاه هایی است که غسل با آب آنها مستحب است. در سال ششم هجری که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با پیروان خود آهنگ سفر حج نمود، بزرگان قریش درذی طوی اجتماع کردند و برای آگاهی از قصد آن حضرت فرستادگانی روانه نمودند. به روز فتح مکه حضرت در این نقطه فرمان داد که زبیر با مهاجر از اعلای مکه در آمده رایتی که بر دوش داشته در حجون نصب کند.

ذی المنزلین

(ذِ لْ مَ زِ لَ) همان (ک) ذی الوطنین

ذی الوطنین

(وَ طَ نَ) ذی المنزلین. یعنی آن که دو یا چند اقامتگاه دارد، و اقسام سه گانه حج (تمتع، افراد و قران) با تعدد اقامتگاه رابطه دارد. اگر مدت اقامت چنین کسی در یکی بیش از دیگری باشد در نوع حج تابع همان اقامتگاه است. اگر مدت اقامت در دو اقامتگاه مساوی باشد او در انتخاب نوع حج مخیر است. شرط تعدد اقامتگاه در رابطه با حج این است که بر اقامت و مجاورت او در مکه دو سال تمام بگذرد و وارد سال سوم شده باشد، خواه اقامت و مجاورت در مکه اختیاری باشد یا اضطراری. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

ر

الراء

از نام های زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

راحله

(حِ لِ) وسیله سواری. از شرایط وجوب حج داشتن راحله (یعنی وسیله سواری که مکلف بتواند طی مسافت رفت و برگشت را بنماید) است مطابق شأن. (مناسک حج، مسئله ۱۷)

رأس

(رَ ءْ) یا «رأسی» از نام های مکه است چون من جهه الشرف شبیه سر انسان است و در وسط دنیا واقع است و یا شریف ترین نقطه زمین است یا آن که نسبت به آسمان از بلاد سائره پیش تر خلق شده است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲؛ ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

رأسی

همان (ک) رأس

راقصات

(قِ) به شترانی گفته می شد که زائران خانه خدا را از مکه به منی و عرفات می بردند (قصه کربلا، نظری منفرد، پاورقی، ص ۴۴۲)

ربذه

(رَ بَ ذِ) مکانی بر چهار منزلی از مدینه که ابوذر غفاری از آن جاست و به دستور خلیفه سوم به این مکان تبعید شد و در همین جا (به سال ۳۴ هجری) در گذشت و به خاک سپرده شد. سابقاً حجاج می توانستند در مسیر حرکت خود مزار این صحابه عالیقدر را زیارت کنند.

رتاج

(رِ) از نام های مکه است به معنی باب عظیم. (لغت نامه؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵، ش ۲۱، ص ۱۲۹)

رجوع به کفایت

در اصطلاح حج، مراد برخورداری از امکاناتی است که بعد از بازگشت حاج از حج زندگی عادی او (و اهل او) را کفایت کند. برخی از فقها در استطاعت، رجوع به کفایت را شرط می دانند.

رحم

از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

رخام حمراء

(رُ مِ حَ) سنگ های سرخی که زمین کعبه به آن فرش شده و مستحب است حاجی در وداع کعبه روی رخام حمراء نماز کند. درباره امام هفتم (علیه السلام) وارد است که داخل کعبه شد و دو رکعت نماز بر رخامه حمراء خواندند. (فلسفه و اسرار حج،

ص ۱۸۳؛ حج و عمره، ص ۱۶۳)

رداء

(رِ) قطعه ای از احرام (پوشش نادوخته) که محرم به دوش افکند.

رفادت

(رِ دَ) از (ك) مناصب كعبه

رفث

(رَ فَ) فلا رفث ولافسوق ولاجدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

توجه به نزدیکی با زن که در حال احرام حرام است و باید ترک گردد.

رفیق المرئه

(رَ قُ لْ مَ ءِ) کسی که به خاطر خون زن همراه وی به حج رفته باشد و نمی تواند از آن جدا شود.

(فرهنگ اصطلاحات فقهی)

رقطاء

جایی است در مکه. و اولی برای کسی که می خواهد از مسجدالحرام احرام ببندد این است که گفتن تلبیه را تا «رقطاء» به تأخیر اندازد. «رقطاء» قبل از «ردم» قرار گرفته و «ردم» نام جایی است در مکه در نزدیکی مسجد رایه (قبل از مسجد جن و در نزدیکی آن) و گفته شده که نام فعلی جایی که «ردم» به آن گفته می شد، «مدعی» است. (مناسک حج، مسئله ۱۸۵)

رکاز

(رِ) ولیمه بعد از سفر حج است که به خاطر ثواب زیادش (همچون غنیمت و رکاز) به آن سفارش گردیده.

رکضه جبرئیل

(رَ ضَ تُ) از نام های زمزم است. و رکضه به معنی زمین گود است. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳؛ میقات حج، ش ۵، ص ۱۴۰)

رکن

(رُ)

۱. اختصاصاً، رکن اسود (کعبه) را گویند.

۲. عموماً، هر یک از ارکان (چهارگانه) کعبه را گویند.

۳. منظور در حج عملی است که ترک آن سبب بطلان حج می شود.

رکن اسود

(رُ نِ اَ وَ) همان (ك) رکن شرقی

رکن بصری

(ـَ بَ) همان (ك) رکن شمالی

رکن جنوبی

(جَ) از ارکان کعبه است که به «رکن یمانی» نیز موسوم است و از آن به عنوان دری از بهشت یاد شده و روایات بر استلام این رکن تأکید دارند.

رکن حجر

(حَ جَ) همان (ك) رکن شرقی

رکن حجرالاسود

(حَ جَ رُ لْ اَ وَ) همان (ك) رکن شرقی

رکن شامی

همان (ك) رکن شمالی

رکن شرقی

(شَ) از ارکـان کعبه است که به «رکن اسود» و «رکن حجر» و «رکن حجرالاسود» نیز موسوم (و در برخی منابع به عنوان «رکن عراقی» هم از آن یاد شده است.) روایات بر استلام این رکن تأکید دارند.

رکن شمالی

(شِ) از ارکان کعبه است که به «رکن بصری» و «رکن شامی» و «رکن عراقی» نیز موسوم است.

رکن عراقی

(عِ) همان (ک) رکن شمالی

رکن غربی

(غَ) از ارکان کعبه است که به «رکن مغربی» نیز موسوم است.

رکن مغربی

(مَ رِ) همان (ک) رکن غربی

رکن یمانی

(یَ) همان (ک) رکن جنوبی

رمل

(رَ مَ) حالتی بین دویدن و راه رفتن عادی، سرعت گرفتن با قدم های نزدیک به هم.

۱. یعنی انجام (ک) هروله (آداب عمره قران، ص ۴۳)

۲. از آداب طواف است در سه شوط و مقصود اولیه از این نوع حرکت اظهار صلابت و قوت بود به کفار تا از مسلمانان قطع طمع کنند. هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از صلح حدیبیه به مکه وارد شدند مردم را امر فرمودند که محکم و با صلابت باشند و آن گاه باحالت رمل طواف کردند تا به مشرکان نشان دهند که خستگی و تعب در آنها راه ندارد. (نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۲۵۶ الی ۲۵۸)

رمی

(رَ مْ) اصطلاحاً پرتاب (هفت) سنگریزه به هر یک از «جمرات ثلاث» در منی را در مراسم حج (تمتع، افراد و قران) رمی گویند. رمی از واجبات (غیر رکنی) حج می باشد و زمان رمی «جمار ثلاثه» از طلوع آفتاب است تا غروب آفتاب در ایام منی به توالی در:

۱. دهم ذی حجه رمی جمره اخری (که چهارمین واجب حج است و با آمدن از مشعرالحرام به منی و در لباس احرام انجام می پذیرد).

۲. یازدهم ذی حجه رمی جمرات ثلاث (به ترتیب اولی و وسطی و اخری که سیزدهمین (۱) و آخرین واجب است و در لباس معمولی انجام می گیرد).

۳. دوازدهم ذی حجه رمی جمرات ثلاث (به ترتیب اولی و وسطی و اخری که سیزدهمین (۲) و آخرین واجب است و در لباس معمولی انجام می پذیرد). (۳)

۱ در حج افراد دوازدهمین عمل.

۲ در حج افراد دوازدهمین عمل.

۳ و اگر کسی تا قبل

از طلوع آفتاب ۱۲ ذی حجه از منی بیرون نرفته باشد باید شب را در منی مانده و در روز ۱۳ ذی حجه جمرات سه گانه را به ترتیب رمی نماید.

واجبات رمی

نیت کردن

پرتاب کردن

هفت بار پرتاب کردن

تک تک پرتاب کردن

پرتاب کردن (سنگ ها) نه گذاردن

مستقیماً سنگ را به جمره پرتاب نمودن

مستحبات رمی

پیاده رمی کردن

با طهارت رمی کردن

با هر رمی تکبیر گفتن

با هر رمی دعای «الله اکبر اللهم ادحر...» خواندن

هنگام آمادگی برای رمی دعای «اللهم هذه حصیاتی فاحصهن وارفعهن فی عملی» خواندن

هنگام رمی، سنگریزه را به دست چپ گرفتن و با دست راست انداختن

سنگریزه را برانگشت ابهام (بزرگ) گذاردن و با ناخن انگشت شهادت انداختن (خذف)

پشت به قبله (و از رو به رو) جمره عقبه (اخری) را رمی کردن ولی جمره های اولی و وسطی را رو به قبله رمی کردن

با فاصله (۵/۵ یا ۷/۵ متری) جمره اخری (عقبه) و بدون فاصله (و در کنار ایستادن) جمره های اولی و وسطی را رمی نمودن

واجبات سنگ رمی

ریگ بودن

بکر بودن

مباح بودن

از حرم بودن (ولی نه از ریگ های مسجدالحرام و مسجد خیف)

مستحبات سنگ رمی

سیاه بودن

شکسته نبودن

از مشعر بودن

به اندازه سرانگشت بودن

سست و نیز خیلی سخت نبودن

نقطه نقطه و رنگ های مختلف داشتن

دانه دانه از زمین جمع آوری گردیدن

در صورت کثیف بودن شست و شویش دادن

نیابت رمی

فرموده اند در صورت وجود مشقت و حرج در رمی می توان برای انجام آن نایب گرفت.

پاداش رمی

طبق روایت منقول از امام صادق (علیه السلام) هر کس رمی جمره کند، خداوند به پاداش هر سنگی گناهی از وی پاک می کند. چون مؤمن سنگ اندازد فرشته ای آن را می گیرد و اگر

غیر مؤمن اندازد شیطان به او ناسزا گوید و می گوید تو سنگ نزدی.

همراه رمی

جمرات سمبل شیطان شمرده شده اند و رمی به آنها در مناسک حج به منزله طرد و نفی شیطان تلقی می شود و ابراز نوعی نفرت و انزجار از اوست و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) هنگام رمی بر این قصد باید بود که شیطان زده و رانده می شود.

سابقه رمی (۱)

۱. محل جمرات، در جاهلیت محل نصب سه بت بوده است.

۲. محل جمرات، محل سنگسار شدن سه تن از اهالی مکه است که در حمله ابرهه به مکه برای منافع شخصی با او همدست شده به جاسوسی مبادرت کردند.

۳. حضرت آدم (علیه السلام) در محل جمرات شیطان را که بر او آشکار شده بود با هفت سنگریزه براند.

۴. حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از ساختن خانه خدا شیطان را که در محل جمرات بر او آشکار شده بود با هفت سنگریزه

۱. طبق نقل ها

از خود براند (هم در روز قربانی و هم در دو روز بعد).

۵. حضرت ابراهیم (علیه السلام) به هنگام قربانی کردن حضرت اسماعیل (علیه السلام) شیطان را که در صدد برآمد تا او را از این کار باز دارد در محل جمرات رمی نمود.

۶. حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت هاجر (علیهم السلام) شیطان را که در مواضع جمرات در قیافه ناصحی درصدد برآمد با وسوسه آنها را از قربانی نمودن (حضرت اسماعیل) باز دارد به ترتیب (در یکی از مواضع) با هفت سنگریزه براندند.

رمی جمار

(جِ) اصطلاح تفصیلی (ک) رمی

۱. رمی جمار ثلاث

۲. رمی جمار ثلاثه

۳. رمی جمار ثلث

۴. رمی جمار حج

رمی جمرات

(جَ مَ) اصطلاح تفصیلی (ک) رمی

۱. رمی جمرات ثلاث

۲. رمی جمرات ثلاثه

۳. رمی جمرات ثلث

۴. رمی جمرات حج

رمی جمره اخری

(جَ مَ رَ ءِ اُ را) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به سومین جمره در منی (یعنی جمره عقبه) در هر یک از روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه. در روز دهم (روز عید) فقط همین یک جمره رمی می شود و چهارمین عمل حج است و در دو روز بعد آخرین رمی جمره هاست که بعد از رمی جمره وسطی صورت می پذیرد (و آخرین عمل حج هستند).

رمی جمره اولی

(اُ لا-) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به اولین جمره در منی (جمره الصغری) در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه و اولین رمی جمره ها نیز در این دو روز هست (که آخرین عمل حج می باشند).

رمی جمره وسطی

(وُ طا) در مراسم حج، پرتاب هفت سنگریزه است به دومین جمره در منی در هر یک از روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه و دومین رمی جمره هاست که بعد از رمی جمره اولی صورت می گیرد (و آخرین عمل حج می باشند)

رمی سه جمره

رمی جمار (جمرات) ثلاث (ل) همان (ک) رمی

رنک

(رِ) در پرده کعبه پره هایی هستند که در زمینه اش عبارات یاحنان، یا منان و یا سبحان نوشته شده و در جامه مصری در فاصله

میان قطعه های کمربند قرار داده می شد اما در جامه سعودی از آن استفاده نمی شود. (میقات حج ش ۳۸ ص ۱۰۰).

رنوک

ابن جبیر در سفرنامه خود از ظهور نوشته های نوین بر جامه کعبه یاد کرده که آن «دو طغرای سرخ با دایره های سفید کوچک» است و نوشته هایی در متن دایره های یاد شده وجود داشته که شامل آیاتی از قرآن کریم و نام خلیفه بوده است. به نظر می رسد که این نوشته ها همان آذین های زربفت بوده که بعد از این به نام قطعه های طلایی نوشته شده یا به رنوک و یا کردشیات معروف گردیده. (میقات حج ش ۲۹ ص ۱۱۲).

الرواء

(رَ) از اسامی زمزم است به معنی آب گوارا و همواره جاری و جوشان (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۱)

روپوش کعبه

نام دیگری برای (ک) پرده کعبه

روحاء

نام قسمتی در بخش میانی (ک) بقیع

روزه دم متعه

(دَ مُ مُ عِ) روزه بدل هدی در حج است.

«در صورت فقدان قربانی در حج تمتع در منی (که از واجبات است) بدل آن باید ده روز روزه گرفت. سه روز در حج و مکه و هفت روز بعد از مراجعت» (ترجمه و شرح تبصره علامه، ص ۱۷۶)

روضه

(رَ ضِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه بهشتی

(رَ ضِ ءِ بِ هِ) (ک) روضه النبی

روضه رسول

(رَ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه شریفه

(شَ فِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه مسجدالنبی

(َ مَ جِ دُ نَّ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه مطهره

(مُ طَ هَّ رِ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه نبوی

(نَ بَ) اختصار (ک) روضه النبی

روضه النبی

(رَ ضَ تُ نَّ) مکانی است در ناحیه جنوبی مسجدالنبی به شکل مربع مستطیل به درازای حدود **۲۲** متر از غرب به شرق (بین حجره طاهره و منبر) و عرض حدود **۱۵** متر از جنوب به شمال (از آغاز حد اولیه قبله مسجد تا منتهی الیه دیوار شمالی حجره) مجموعاً به مساحت **۳۳۰** متر مربع. شهرت این مکان به «روضه» (و نیز روضه نبوی، روضه شریفه، روضه مطهره، روضه رسول، روضه النبی) بر اساس حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که فرمودند: «ما بین بیتی (۱) و منبری روضه من ریاض الجنه» و در معنی و تفسیر «روض الجنه» گفته اند مقصود این است که این قسمت در آخرت به بهشت منتقل می شود (و همانند سایر زمین ها از بین نمی رود) و عبادت کننده در آن همانند کسی است

که داخل باغی از باغ های بهشت شده است.

مقامات روضه در محدوده روضه النبی، منبر و محراب و خانه و مرقد رسول الله و خانه حضرت زهرا و مزار احتمالی آن بانو قرار دارد.

فضیلت روضه روضه النبی برترین مکان این مسجد و از بهترین اماکن روی زمین است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) همه روزه در این جا برای اقامه نماز و جلوس بر منبر شریف رفت و آمد می فرمود و روایات زیادی از آن جناب در فضیلت این نقطه نقل شده و نماز خواندن و دعا نمودن و قرآن تلاوت کردن در روضه النبی افضل از دیگر مکان ها شمرده شده است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۷؛ راهنمای حرمین

شریفین، ج

۵، ص ۷۹)

روماه

یا (ک) کوه عینین

رومه

یا (ک) چاه رومه

ریاض

شهری است در ناحیه نجد در شمال شرقی مکه و مشرق مدینه و در فاصله حدود ۹۵۰ کیلومتری جده. این شهر پایتخت کشور عربستان سعودی است.

ریال

واحد پول کشور عربستان سعودی است معادل ۲۰ قروش.

ریطه

(رَ طِ) پارچه ای لطیف و نرم (پارچه ای قرمز راه راه یمنی) که اسعد ابوکرب پادشاه حمیر دو قرن قبل از هجرت کعبه را با آن پوشاند. (حرمین شریفین، ص ۹۰؛ میقات حج، ش ۲۵، ص ۸۶)

۱. و به روایتی دیگر «قبری».

ز

زائر

(ءِ) مقابل مجاور و مقیم. کسی است که به زیارت (و دیدار) مکان مقدسی می رود. مثلاً به زیارت بیت الله، به زیارت قبر نبی الله و به زیارت قبور ائمه هدی و غالب مسلمانان به زیارت مزار پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین) می روند و با خواندن زیارتنامه ادای احترام می نمایند. گر چه وهابیه که بر عربستان سعودی حاکمند غالباً زیارت قبور و اقامه نماز در بقاع را ناروا می شمرند اما غالب اهل سنت زیارت قبور را جایز و سبب حصول تنبه و کسب ثواب می دانند. شیعه مخصوصاً در فضیلت و ثواب زیارت قبور معصومین و امامزاده ها اخبار بسیار نقل می کند.

زائران بیت الله

مسلمانانی که بنابر وجوب دینی یا از روی استحباب به زیارت خانه خدا می روند.

زائران مدینه بعد

حاجیانی که بعد از انجام مناسک حج، به مدینه جهت زیارت مزار رسول خدا (و ائمه اطهار) مشرف می شوند.

زائران مدینه قبل

مسلمانانی که قبل از انجام مناسک حج، به مدینه جهت زیارت مزار رسول خدا (و ائمه اطهار) مشرف می شوند.

زاد توشه راه.

از شرایط وجوب حج داشتن زاد است مطابق شأن مکلف، از خوردنی و آشامیدنی و سایر مایحتاج انسان در سفر یا پول نقد به اندازه ای که بتوان توشه رفت و برگشت را فراهم نمود. (مناسک حج، مسئله ۱۷)

زاد و راحله

از شرایط وجوب حج داشتن زاد (توشه راه) و راحله (وسیله سواری) است مطابق شأن

زقاق الحجر

(زُ قُ لْ حِ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (ك) مولد فاطمه

زقاق الطوال

(طُّ) کوچه ای (تخریب شده) در مدینه در محل (ک) دارالنابغه

زقاق العطارین

(لْ عَ طّ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (ك) مولد فاطمه

زقاق المولد

(لْ مُ لِ) کوچه ای (تخریب شده) در مکه در محل (مولد نبی)

زمازم

(زَ زَ) از نام های زمزم است. (ع)

زمزم

(زَ زَ) (زُ مَ زَ) (۱) (زُ مَّ زِ) (۲) نام چاه (یا چشمه) مقدسی است داخل مسجدالحرام واقع در ۱۸ متری

جنوب شرقی کعبه مقابل زاویه ای که حجرالاسود در آن قرار دارد. طبق روایات این چشمه را حضرت جبرئیل آن گاه پدید آورد که تشنگی بر حضرت اسماعیل و حضرت

۱. ضبط (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۴).

۲. ضبط (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۴).

هاجر (که توسط حضرت ابراهیم از سرزمین فلسطین کنعان به صحرای خشک و بی آب عربستان کوچانده شدند) غلبه کرد. و برخی روایات جوشش آب زمزم را به سودن پاشنه پای حضرت اسماعیل (تشنه و بی قرار) به زمین نسبت داده اند. پیدایش چاه زمزم در مکه سبب شد تا قبایلی در آن سکنی گزینند و بعدها قبیله جُرهُم که حرمت حرم و خانه کعبه را رعایت ننمودند چون دانستند ولایت و ریاست کعبه از دستشان خارج می شود، چاه زمزم را پر کردند تا این که چند سال قبل از ولادت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) این چاه به دست مبارک حضرت عبدالمطلب حفر گردید (و بعداً حوض هایی در پیرامون زمزم به طور مجزا ساخته شد که برای آشامیدن و وضو از آن استفاده می شد، حوضی در سمت رکن حجرالاسود برای آشامیدن و حوضی در مقابل صفا برای وضو ساختن). چاه زمزم در طی زمان کم آب شد به طوری که گاهی اوقات می خشکید، از جمله در عهد مهدی و هارون و امین عباسی حفاری به عمل آمد و در سال های ۲۲۳ و ۲۲۴ هجری

نیز بر عمق آن افزودنـد. در سـال ۳۲۲ هجری نیز بر عمـق آن افزودنـد. در سـال ۳۲۲ آب آن قطع گردیـد که پس از لا-یروبی قـدرت آبدهی آن چندین برابر گردید. در سال ۸۲۲ هجری چاه زمزم تعمیر و توسـعه یافت و در سال ۱۳۸۳ هجری قمری آل سعود ساختمـان دو طبقه روی زمزم را تخریب کردنـد و به صورت زیرزمینی در آوردنـد. در این تغییرات چـاه زمزم به فاصـله حدود ۵ متری از کف مسـجدالحرام واقع شـد و دهانه یک متری آن وسـعتی دو و نیم متری یافت و عمق کم چاه نیز به ۳۰ (یا ۴۰) متر رسـید. حالیه برای رفتن بر سر چاه زمزم دو ردیف پله های عریض جداگانه (جهت مردان و زنان) تعبیه شده که به زیر صحن مسـجد منتهی می شود که محوطه ای نسـبتاً وسـیع است و در انتهـای سـمت چپ محوطه مردانه چـاه زمزم قرار دارد که درون اتـاقکی شـیشه ای بـا نرده های آهنی محصور شـده و روی چاه موتور پمپ برقی نصب گردیـده که آب چاه را به درون مخازن زیرزمینی شبسـتان هدایت می کند و از آن جا توسط لوله های شـیرداری که در اطراف کشیده شده در درون محوطه و دیگر نقاط حرم در اختیار زائران است. زمزم معجزه بی پایان الهی است.

فضیلت زمزم

بهترین آبی که از زمین می جوشد آب زمزم است. (منقول از رسول الله)

خداوند زمزم را حایلی میان بهشت و دوزخ قرار داده است. (منقول از حضرت امیر)

زمزم نهری بهشتی است که جرعه ای از آن در زمین جوشیده است. (روایت)

تسمیه زمزم جهت نام را با توجه به معانی مختلف

زمزم (۱) متفاوت ذکر کرده اند. به خاطر:

زیادتی آب آن

گوارایی آب آن

حرکت و جوشش آب آن

زمزمه حضرت جبرئیل بر سر آن

زمزمه فارسیان در حج بر سر آن

زمزمه و نیایش عده ای بر سر آن

زمزمه شاپور شاه ایران بر سر آن

زمزمه ملایم آب در حال جوشش آن

جلوگیری کردن حضرت هاجر از پراکندگی آن (با ریختن خاک در اطراف چشمه)

خطاب حضرت هاجر به آن جهت ایستادن. آن گاه که آب جوشید و زیادتی کرد آن حضرت از بیم آن که پیش از پرکردن ظرف خود، آب پراکنده شود (و در زمین فرو رود) و یا این که زیادتی آب برای فرزندش خطر به بار آورد در مقام خطاب به آب دو واژه مشابه «زم» «زم» (به معنی بس است یا از حرکت بایست) را به کار برد.

استحباب زمزم طبق روایت مستحب است استفاده از زمزم:

۱. کثرت، حرکت، محل زمزمه اهل دعا، خواندن مجوس در هنگام نیایش و غذا خوردن، کنترل آب از پراکندگی، ایست کردن، آب گوارای شیرین اندکی شورطعم.

برای خوردن

برای بدن شستن

برای شفا نوشیدن

برای هدیه بردن

برای سعی (صفا و مروه) نوشیدن

برای پس از طواف و نماز، نوشیدن و سر و صورت شستن

همراه زمزم بـه مفهـوم کلامی از امـام سـجاد (علیه السـلام) بر سـر آب زمزم نیت آن بایـد داشت که از این پس نظر به انجـام اطاعت باشد و چشم بر گناهان بسته.

اسامی زمزم برای زمزم اسامی متعددی نقل شده که از جمله اند:

ابرار، برکه، بره، بشـری، تکتم، حفیره عباسی، حفیره عبدالمطلب، حرمیه، الراء، رکضه جبرئیل، الروا، زمازم، زمم، سالمه، سقیا، سقیاء اسماعیل، سقیاء الله اسماعیل، سیده، شافیه، شباعه، شباعه العیال، شراب الابرار، شفاء، شفاء سقم،

صافیه، طاهره، طعام، طعام الابرار، طعام طعم، طیبه، عافیه، عصمه، عونه، قریه النمل، کافیه، لا تدم، لا شرق، مبارکه، مرویه، مضمونه، مضنونه، مغذیه، مکتومه، مکنونه، مؤنسه، میمونه، نافعه، نقره الغراب، هزمه اسماعیل، هزمه جبرئیل، هزمه ملک. (حرمین شریفین، ص ۲۰ و ۲۳ و ۵۵ و ۱۱۳؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳ و ۲۰۴؛ الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۴۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰ و ۶۱؛ حجه التفاسیر، ص ۹۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۹۰؛ ثواب اعمال حج، ص ۳۵؛ طبقات، ص ۶۷؛ میقات حج، ش ۴ و ۵ و ۱۰ و ۲۸؛ دایره المعارف فارسی؛ لغت نامه؛ و...)

زمزمیین

(زَ زَ مَ) گروهی که به سقایت حجاج می پرداختند. گروه زمزمیه که در نزدیکی حرم وسایل کار خود را از قبیل کوزه و مخازنی (که آب را خنک نگه می داشت) به حجاج اجاره می دادند و علاوه بر این به انجام برخی خدمات برای حجاج (در مقابل دریافت پول) می پرداختند. (نگاه کنید به: میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۳۰ و ۱۳۱)

زمم

(زَ مٌّ) از نام های زمزم است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹؛ ش ۲۸، ص ۱۲۱)

زیارت

رفتن به اماکن مقدسه مدینه و به جا آوردن آداب آن را «الزیاره» گویند.

زیارت حج

مقصود به جای آوردن اعمال حج است.

زیارت دوره

مقصود رفتن به اماکن زیارتی و دیدنی اطراف مدینه است. (حج آن طور که من رفتم، ص ۵۳)

زیارت عمره

مقصود به جای آوردن اعمال عمره است.

زینت کعبه

طواف است. (میقات حج، ش ۷، ص ۲۱)

زیورهای کعبه

(ک) حلی الکعبه

س

سابقه الحاج

(بِ قُ لْ)

۱. کسی را گویند که بر حاجیان در رسیدن به مکه پیشی گیرد. (راهنمای دانشوران)

۲. آن که پیشاپیش کاروان حجاج به شهر آید و خبر فرا رسیدن آنان باز دهد. (فرهنگ فارسی؛ لغت نامه)

سادات نخاوله

(ک) نخاوله

ساق

از اسامی مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سالار حاج

امیر حاج (ک) امارت حج

سالمه

(لِ مِ) از اسامی زمزم است (الاعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

سبوحه

(سَ بُّ حِ) (سَ حِ) از اسامی مکه است و اسم دره ای است در قرب جبل الرحمه (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ستار کعبه

(س) همان (ک) پرده کعبه

ستون ابولبابه

(سُ نِ اَ لُ بِ) همان (ک) ستون توبه

ستون امامیه

(اِ یِّ) از ستون های مسجدالنبی است. بعضی از رسائل ستون پیش جانب غربی حجره طاهره را گویند که محاذی سرمقدس رسول الله است. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۰۸ و ۱۰۹)

ستون توبه

(تَ بِ) یا «ستون ابولبابه» از ستون های مسجدالنبی است واقع میان ستون عایشه و ستون حرس (و دومین ستون از حجره و چهارمین ستون از منبر می باشد) و دعا کردن و نماز خواندن در کنار آن معروف و مستحب است و رسول خدا نوافل خود را در این جا به جای می آورد و بعضاً «در این جا اعتکاف می فرموده اند» و اکنون نام «اسطوانه التوبه» بر آن است. شهرت این ستون به «ابولبابه» و «توبه» از آن جهت است که ابولبابه (رفاعه بن عبدالمنذر) از صحابه خود را به آن بست و از عمل خویش توبه نمود. عمل او به نقلی تخلف از غزوه تبوک بود و به نقلی دیگر نوعی اطلاع رسانی به دشمن بود، به این ترتیب که او به تقاضای یهود بنی قریظه که به علت خیانت در محاصره مسلمین قرار گرفته بودند روانه مذاکره شد و در جواب پرسش آنها که در صورت تسلیم چه اتفاق خواهد افتاد با اشاره به گلوی خود به کشته شدن آنها اشاره کرد. ابولبابه در بازگشت از این اطلاع رسانی به دشمن که برخلاف وظیفه اش بود آن چنان پشیمان شد که به قصد توبه مستقیماً به طرف مسجد رفت و خود را به ستونی بست و سوگند خورد تا آب و غذا نخورد مگر این که خداوند توبه اش را بپذیرد. ابولبابه مدت ۳ (یا ۶ یا

۷ یا ۱۵) شبانه روز تنها به جهت ادای فرایض از ستون (و به وسیله همسر یا دخترش) باز می شد تا به حالت بیهوشی در آمد.

و خداوند توبه اش را پذیرفت و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) او را بگشاد. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۹۷؛ منهج الصادقین، ج ۴، ص ۱۸۱ و ۳۱۱؛ النهایه، ص ۲۹۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۴)

ستون تهجد

(تَ هَ جُّ) از ستون های مسجدالنبی است و آخرین ستونی است که در دوران حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وجود داشت و این جا محل تهجد و شب زنده داری آن جناب بوده است. مکان این ستون در کنار محل اصلی باب جبرئیل قبل از توسعه مسجدالنبی قرار داشته که اکنون در داخل ضریح قرار گرفته است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۸)

ستون جزعه

(جَ زَ عِ) همان (ک) ستون حنانه

ستون حرس

(حَ رَ) (حَ) همان (ک) ستون محرس

ستون حنانه

(حَ نّ نِ) از ستون های مسجدالنبی است واقع در سمت مغرب محراب نبوی و نزدیک ترین ستون ها به محراب نماز رسول اکرم است و چسبیده به دیوار قبلی مسجد. این ستون به نام هایی موسوم است:

۱. علم رسول الله

۲. جزعه. نامی است که بعدها به آن داده شد.

۳. مخلقه. به جهت آن که عطر و خلوق بر آن می سوزانیدند و یا اصحاب قبل از ملاقات با حضرت در این مکان خود را خوشبو و عطرآگین می نمودند.

۴. حنانه. تا اوایل قرن چهاردهم بر بالای این ستون نام «استوانه حنانه» دیده شده است. حنانه به معنی نالنده است و گویند در این محل درخت خرمایی بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام خطبه بر آن تکیه می فرمود (و چون منبر ساخته شد، این درخت از فراق حضرت حنین (ناله) سرداد و لذا آن را حنانه (به معنی بانگ شتر ماده ای که از بچه خود جدا می شود) گفتند و حضرت این درخت را در بر گرفت تا آرام شد. طبق نقل ها، این درخت بعداً دفن گردیدیا به فرموده حضرت درخت را کندند (و در زیر منبر) مدفون نمودند و یا بنی امیه هنگام نوسازی مسجد این درخت را بریدند. (حیوه القلوب، ج ۲، ص ۲۰۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۳ و ۲۱۲ و ۲۱۳؛ و...)

ستون سریر

(سَ) از ستون های مسجدالنبی است و اولین ستون از سمت قبله و متصل به ضریح و دیواره غربی حجره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است و تسمیه سریر از آن جهت است که:

تخت حضرت در کنار آن قرار

داشت و با تکیه بر آن به پاسخگویی مسائل مسلمین و برآورده ساختن نیازمندی های ایشان می پرداختند.

در این جا که مکان اعتکاف حضرت بود، برگ بزرگ خرمایی می گسترانیدند و آن جناب بر آن دراز می کشیدند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۶)

ستون عایشه

همان (ک) ستون مهاجرین

ستون علی

همان (ک) ستون محرس

ستون قرعه

(قُ عِ) همان (ک) ستون مهاجرین

ستون محرس

) مُ حَ رِّ) (مَ رَ) از ستون های مسجدالنبی است و دومین ستون مدوری است که متصل به ضریح از دیوار غربی است (و میان ستون های سریر و وفود قرار دارد). این ستون به نام هایی موسوم است:

۱. ستون علی بن ابی طالب (ع)

۲. مصلی علی. به نقلی چون محل نماز حضرت علی (علیه السلام) بوده است.

۳. حرس. و امروزه نیز نام «استوانه الحرس» بر آن دیده می شود. ظاهراً هنگامی که گروه های ناآشنا به ملاقات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می آمدند حضرت علی (علیه السلام) در کنار آن از آن جناب حراست می کردند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۷؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۱۲۲؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۵۶)

ستون مخلقه

(مُ خَ لَّ قِ) از ستون های مسجدالنبی.

۱. (ک) ستون حنانه

۲. (ک) ستون مهاجرین

ستون مربعه القبر

(مُ رَ بَّ عَ تُ لْ قَ) همان (ك) ستون مقام جبرئيل

ستون مقام جبرئيل از ستون های مسجدالنبی است که ستون «مربعه القبر» هم نامیده می شود و به موازات ستون های محرس و وفود است. لیکن اکنون ستون «مربع قبر» در داخل ضریح و منتهی الیه حجره شریف قرار دارد و قابل دیدن نیست. در کنار این ستون درِ خانه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) قرار داشت و هنگامی که دسترسی بدین محل ممکن بود به عنوان یکی از نقاط بسیار متبرک، محل عبادت به شمار می آمد ولی قرن ها است که قابل دسترسی نمی باشد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۸؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۷۸)

ستون مهاجرین

(مُ جِ) از ستون های مسجدالنبی است که در وسط ستون های اصلی دیگر مسجد و در کنار ستون توبه قرار دارد. (سومین ستون است از منبر و از قبر) نماز گزاردن در کنار این ستون مورد سفارش بسیار قرار گرفته است. این ستون به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مخلقه. به جهت آن که بر آن خلوق می آویختند.

۲. مهاجرین. چون مهاجرین گرداگرد آن نشسته و نماز می گزاردند و لذا محل این ستون «مجلس المهاجرین» هم نام گرفت.

۳. عایشه. به جهت آن که عایشه احادیثی در فضل این ستون روایت کرد و اکنون نیز بر بالای آن نام «اسطوانه العایشه» دیده می شود.

۴. قرعه. به جهت روایت منقول از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که فرمودند در مسجد من مکانی است قبل از این ستون که اگر مردم می دانستند در کنار آن نماز نمی گزاردند مگر آن که

بین خود (برای نماز خواندن) قرعه می زدند. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۳)

ستون وفود

(وُ) از ستون های مسجد النبی است. سومین ستون گرد و مدور از سمت قبله می باشد (که بعد از ستون های سریر و محرس) به ضریح حضرت (در ضلع غربی) متصل است. این جا محل جلوس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای دیدار با وفود و دسته ها و قبایل عرب بود که در این مکان اسلام می آوردند و یا با ایشان ملاقات می کردند. (و به این علت نام وفود به خود گرفته است) قبل از مسقف شدن قسمت صحن مسجد در زمان آن جناب، این ستون آخرین ستون شبستان از سمت شمال بوده است. رجال و بزرگان صحابه به ویژه بنی هاشم در کنار آن می نشسته اند و به این علت به محل آن «مجلس قلاده» نیز گفته می شد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۰۷؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۸۰)

سدانت

(سِ نَ) از (ک) مناصب کعبه و آن کلیدداری و پرده داری بیت الله می باشد و بعد از بنای بیت به دست حضرت ابراهیم (علیه السلام) سدانت کعبه با حضرت اسماعیل (علیه السلام) و سپس با اولاد آن حضرت بود. طبق نقل بنی جُرهُم آن را غصب نمودند و بنی خُزاعِه نیز آن را از بنی جرهم گرفتند و مدت پنج قرن متولی کعبه بودند تا آن که مبتلا به فساد شدند و قُصَی بن کِلاب آنان را راند و به پسر خود عَبْدُالدار سپرد و آن گاه به «شیبه» رسید. و قبل از فتح مکه سدانت کعبه را آل شَیْبَه (بنی شیبه) به عهده داشت و بعد از فتح مکه نیز رسول

خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) کلید کعبه را به آنان سپرد و از آن زمان تاکنون کلید در دست خاندان «شبیه» است و بزرگ ترین فرد خانواده «کبیرالسدنه» است. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۸۲ و ۸۶ و ۱۰۱؛ ش ۱۶، ص ۱۷۵؛ و...)

سدنه البیت

(سَ دَ نَ تُ لْ بَ) پرده داران خانه کعبه. (ل)

سدنه کعبه

(سَ دَ نِ ءِ) خادمان کعبه (لغت نامه، ذیل سدنه) (ل)

سدوا الخلل

(سَ دُّ لْ خِ لَ لَ) اتموالصف الاول فالاول

سر تراشیدن

همان (ک) حلق

سعدیه

معروفیت میقات یلملم (ارمغان حج، ص ۲۷)

سعودی

شهر دودمان حاکم بر (ک) عربستان سعودی

سعی

اصطلاح خلاصه شده (ک) سعی صفا و مروه

سعی بین صفا و مروه

اصطلاح تفصیلی (ک) سعی صفا و مروه

سعی صفا و مروه

(سَ عْ یِ صَ وَ مَ وِ) ان الصفا والمروه من شعائر الله فمن حج البیت اواعتمر (بقره ۹۸ ۱۵۸)

سعی طی فاصله (رفت و برگشت) میان دو کوه صفا و مروه است در مکه جنب مسجدالحرام در مراسم حج و عمره با رعایت

شرایط خاص و از واجبات رکنی است. عبادت سعی در حج و عمره بعد از نماز طواف زیارت باید صورت گیرد و زمان انجام آن در حج و عمره متفاوت است:

۱. عمره. سعی چهارمین عمل عمره (ها) است که در لباس احرام صورت می گیرد. در عمره تمتع از اول شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه و در عمره مفرده در طول سال (جز ایام اختصاصی حج).

۲. حج. سعی نهمین (۱) عمل حج (تمتع وقران) است که در لباس غیر احرام (لباس معمولی) صورت می گیرد و زمان آن از روز دهم تا روز دوازدهم (و یا تا آخر) ذی حجه است.

واجبات سعی

نیت کردن

از صفا شروع کردن

به مروه آن را ختم نمودن

هفت بار (۲) رفت و برگشت کردن.

از راه متعارف رفت و برگشت نمودن

به طور مستقیم و از جلو رفت و برگشت نمودن (نه به حالت عقبی و یا پهلو رفتن)

مستحاب سعی

به حال گریه بودن

با لباس طاهر بودن

با غسل و وضو بودن

پیاده رفت و برگشت کردن

ابتدا از باب صفا به کوه صفا رفتن

با سکینه و اعتدال رفت و برگشت نمودن

در قسمتی از مسیر حرکت (مردان) هروله کردن

رفت و برگشت را بدون ضرورت قطع ننمودن

در ابتدای رفتن به صفا حجرالاسود را بوسیدن و مس کردن

رفت و برگشت را بلافاصله بعد از نماز طواف

به جای آوردن

ماندن بر کوه های صفا و مروه (بالاخص صفا) را طولانی کردن

روی کوه ها و طول رفت و برگشت اذکار و ادعیه (وارده را) خواندن

بیش از رفت و برگشت از آب زمزم خوردن و به سر و پشت و شکم پاشیدن

در آغاز سعی بر بالای کوه صفا رفتن و به جانب کعبه و رکن نظر کردن و ایمان خود و بستگان را به خداوند سپردن و نعمت های خدای تعالی را به خاطر آوردن و ذکر اذکار (وارده) نمودن.

هروله

نوعی راه رفتن و حرکت است از دویدن پایین تر و از راه رفتن معمولی بالاتر (کوتاه برداشتن قدم ها) همراه با تکان دادن شانه ها. و اما فاصله ای که در مسعی مستحب است به صورت هروله طی شود حدود هفتاد و پنج متر است که از طرف مسجد حد این مسافت از یک طرف برابر است با باب بازان و از طرف دیگر برابر است با باب علی و در هر یک از دو مسیر رفت و برگشت دو ستون سبز رنگ (که با چراغ مهتابی سبز رنگ هم مشخص شده) نقطه شروع و ختم هروله را مشخص کرده اند. و از جهت سابقه عمل هروله به اختلاف گفته اند:

در این قسمت شیطان بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) ظاهر شد و آن جناب این قسمت را تندتر پیمود.

در این قسمت حضرت هاجر (علیها السلام) در رفت و آمد برای جست و جوی آب، با اضطراب ناشی از تشنگی فرزند می گذشت.

ناشی از دستور حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در عمره القضاء است از باب آن که مشرکین خبر دادند که

یاران پیامبر در

۱. هشتمین عمل حج افراد.

۲. هفت شوط.

سختی به سر برده و خسته اند و آن جناب برای خنثی نمودن این شایعه فرمان هروله و آشکار ساختن قدرت را صادر فرمود.

سابقه سعی

حضرت هاجر (علیهاالسلام) در جست و جوی آب برای رفع تشنگی فرزندش حضرت اسماعیل (علیه السلام) فاصله صفا و مروه را طی کرد. (۱)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا به تعقیب شیطان که تجسم یافت پرداخت و او را از ساحت قدس خداوند دور ساخت.

نیابت سعی

فرموده اند در صورت مشقت و حرج در سعی، می توان برای انجام این عمل نایب گرفت.

همراه سعی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در سعی قصد آن باید داشت که از آن پس بین حالت خوف و رجا به سر برند، و بنابر روایات این جا محل بیدار کردن متکبران است.

سعی وادی محسر

یعنی هروله کردن در زمان عبور از وادی (ک) محسر (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

سعی هفت شوط

اصطلاح دیگری است از (ک) سعی صفا و مروه. چون هر رفت و یا برگشتی را بین صفا و مروه شوط گویند. و لذا چهار شوط از صفا به مروه است و سه شوط از مروه به صفا.

سعیین

(سَ یِ) مقصود دو سعی صفا و مروه است یکی در عمره و یکی در حج.

سفارت

(سَ رَ) یکی از (ک) مناصب کعبه

سفرالی الله

(اِ لَ لّا) سفر مکه را گویند. (تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۰۳)

سقایت

(سِ یَ) آب دادن زائران کعبه از (ک) «مناصب کعبه» که در اختیار عباس بن المطلب بود. (ع)

سقایه الحاج

(سِ یَ تُ لْ حّ) یا (ک) سقایه العباس (مسالک و ممالک، ص ۱۸)

سقایه العباس

(َ عَ بّ) اتاقی بود در مسجدالحرام در فاصله ۸۰ ذراعی حجرالاسود (در شرق کعبه و جنوب زمزم) و گویند جایی بوده که عباس بن عبدالمطلب حاجیان را آب می داده است.

این اتاق بزرگ یا خانه به شکل مربع بوده و در بالای آن گنبد بزرگی قرار داشت و در چهار قسمت آن شبکه های آهنی قرار داده بودند و در جهت شمالی آن از خارج دو حوض وجود داشت که بین آن دو، در سقایه العباس قرار داشت. در وسط خانه (اتاق) حوض بزرگی بود که از آب زمزم پر شده بدین طریق که آب زمزم از مجرایی (به نام سماویه) از دیوار خانه گذشته و سپس از فواره حوض بزرگ وسط سقایه العباس خارج می گردید. ابن جبیر سیاح معروف عرب در قرن ششم که بیت الله را زیارت کرده از «قبه الشراب» یاد می کند که به عباس منسوب است که برای آب دادن به حاجیان ساخته شده و آب زمزم در آن جا خنک می شود و این که شبانگاه آن را برای آشامیدن حاجیان در کوزه هایی به نام دَوْرَق (که یک دسته دارد) بیرون می آورند. ناصر خسرو نیز از «سقایه الحاج» یاد می کند در برابر زمزم که اندر آن خم ها نهاده باشند که حاجیان از آن جا آب خورند. سقایه الحاج در سال ۸۰۷ هجری تعمیر گردید ولی امروزه اثری از آن نیست. (حرمین شریفین، ص ۲۳ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵؛ سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۵)

سقیاء

(سُ) آب دادن و خوردن.

۱. همان (ک) چاه سقیا

۲. از اسامی زمزم است که از طرف خداوند در برابر

تضرع هاجر به آن مادر و فرزندش اسماعیل عطا شد و لذا به آن سقیاء اسماعیل و سقیاء الله اسماعیل هم گفته اند. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰ و ۹۱؛ ش ۲۸، ص ۲۸، ص ۱۲۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۰۳)

سقیاء اسماعیل

همان (ک) سقیاء (۲)

سقیاء الله اسماعیل

همان (ک) سقیاء (۲)

۱. و لذا گفته اند سعی تجسم حالت انسانی است که تلاش کرد و از رحمت خداوند مأیوس نشد.

سقیفه بنی ساعده

(سَ فِ ءِ بَ ع دِ) سایبانی از حصیر و شاخه های نخل متعلق به قبیله بنی ساعده از انصار که در باب شامی و درکنار چاه بضاعه قرار داشت و در این جا با هم به مشورت در امور مهم قبیله می پرداختند و در این جا بود که در سال یازدهم هجری با رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مهاجر و انصار با نادیده گرفتن جانشینی منصوص (حضرت علی امیرالمؤمنین) جانشینی انتخابی را شکل دادند و در این مکان بود که برای خلیفه منتخب بیعت گرفتند. در سال ۱۰۳۰ هجری قمری در محل سقیفه بنایی ساخته شد که تا اوایل سده سیزدهم هجری پا بر جا بود. اما اکنون مکان سقیفه (که در شمال غربی مسجدالنبی و به فاصله ۵۰۰ متری آن قرار داشت) در تخریب ساختمان های اطراف مسجد از بین رفته است.

سکوی خواجه ها

سکوی موجود در مسجدالنبی در سمت راست درب ورودی باب جبرئیل و سمت چپ ورودی باب النساء. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۷۱)

سلام

(سَ) از نام های مکه است چون مرکز امنیت و آرامش است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سلع

همان (ک) کوه سلع

سلقه

(سَ لِ قِ) از نام های مدینه (که در تورات آمده) به جهت دوری شهر از کوه های اطراف (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

سنگ زدن

همان (ک) رمی

سنگ مقام

۱. حجرالاسود است.

۲. مقام ابراهیم است.

سوق الطوال

(سُ قِ طُّ) بازار مجاور (ک) دارالنابغه

سوق هدی

(سَ قِ هَ دْ) همراه بردن قربانی از حین احرام در حج قران (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۵)

سویقه

(سُ وَ قِ) دهی بود در اطراف مدینه و پیوسته مرکز سکونت فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) بود تا این که در زمان متوکل سویقه را ویران کردند و نخل های آن را بریدند و دیگر آباد نشد. (مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۰ و ۴۶۲)

سه جمره

جمرات ثلاث، جمار ثلاثه، جمع (ک) جمره

سیاق هدی

(هَ دْ) همراه بردن قربانی در حج قران. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۶۴)

سیده

(سَ یِ دَ) از اسامی زمزم است. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

سیده البلدان

(تُ لْ بُ) از اسامی مدینه است که سیدالمرسلین را در خود دارد. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

سیل

از نام های مکه است. میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

سیل ام نهشل

(اُ مِ نَ شَ) شهرت سیلی است که در زمان خلیفه دوم وارد مسجدالحرام شد و سبب گردید تا مقام ابراهیم از جای خود کنده و به کعبه بچسبد و به زعم برخی به محلات پایین کعبه برده شود. وجه تسمیه آن است که صاحب این نام در این سیل غرق گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۶)

سیل کبیر

همان (ک) قرن المنازل

ش

شئون الحاج

(شُ ءُ نُ لْ) اداره ای است در مکه و جده و عرفات و منی برای راهنمایی و رسیدگی به اظهارات حجاج (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۳۰؛ راهنمای حجاج و تاریخچه حرمین و مزارات، ص ۶۳)

شاخ داخلی

شاخ سفید و کوچکی است که درون شاخ معمولی حیوان قرار دارد و در قربانی اگر شاخ داخلی شکسته باشد کفایت نمی کند. (مناسک حج، مسئله ۳۸۴)

شاخ شیطان

تعبیری از فرقه مذهبی (وهابیه) حاکم بر (ک) عربستان سعودی

شادروان

همان (ک) شاذروان

شاذروان

(ذُ ذِ ذُ) یا «شادروان» (اصل این کلمه فارسی است و در عربی به صورت شاذروان وارد شده) نام قسمتی از بنای کعبه است و آن برآمدگی های کوتاهی می باشد که پایین دیوارهای خارجی کعبه را احاطه کرده است. این برآمدگی (یا سنگ نمای پایین خانه کعبه) در جهات شرقی و غربی و جنوبی بشکل پخ و سراشیب (مورب) می باشد و در جهت شمالی (طرف حجر اسماعیل) به صورت پله است. شاذروان را «تأزیر» هم می گویند، چون برای کعبه مانند ازاری است. شاذروان قسمت باقی مانده یا نشانه محل دیوار قبلی کعبه است و فقها آن را جزو خانه خدا و سطح اولیه آن می دانند که هنگام طواف واجب نباید

بر روی آن راه رفت و دست و یا پا روی آن گذاشت و به همین منظور سطح شاذروان را سراشیب ساخته اند و در اطراف حجر هم که سراشیب نیست از آن جهت است که در طواف نباید وارد حجر شد. حدود ارتفاع شاذروان را از سطح زمین و عرض آن را به نقلی چنین آورده اند:

شمال، ارتفاع ۱۵، عرض ۳۵ سانتیمتر

جنوب، ارتفاع ۲۴، عرض ۸۷ سانتیمتر

شرق، ارتفاع ۲۲، عرض ۶۶ سانتیمتر

غرب، ارتفاع ۲۸، عرض ۸۰ سانتیمتر (۱) (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۴۹؛ حج و انقلاب اسلامی، ص ۷۹؛ حرمین و شریفین، ص ۷۴؛ سفرنامه مکه، ص ۲۵۷؛ حج و عمره، ص ۱۵۸؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۲۰۶؛ دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

شاعره

(عِ رِ) نشان های حج و طاعت ها که آن جا کنند. (لغت نامه)

شافیه (یِ)

۱. از نام های زمزم

است. و شفاء من کل سقم (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۱۲)

۱. شاذروان در آخرین مرمت کعبه در سال ۱۴۱۷ هجری بازسازی شد و ارقام جدید در صورت تغییر به دست نیامد.

۲. از نام های مدینه است. ترابها شفاء من کل داء. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۶)

شاه

یا (ک) دم شاه

شاهد

(هِ) و شاهد و مشهود (بروج ۳)

۱. روز عید قربان است.

۲. حجر الاسود و یا... (تفسیر نمونه)

شاه مربع نشین

کنایه از خانه کعبه به اعتبار آن که مربع است (فرهنگ: رشیدی، نفیسی، برهان قاطع)

شباشعه

از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

شباعه

(شُ عِ) از نامهای زمزم در عهد جاهلیت چون سیر کننده خورنده است (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شباعه العیال

(شُ بّ عَ تُ لْ عِ) از نام های زمزم. (میقات حج، ش، ص ۹۱)

شباک

(شُ بّ) بنای فعلی مقصوره یا حجره در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی دارای ضریح یا حصاری خارجی است که در اصطلاح اهل مسجد به «الشباک» معروف است. (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۸۵)

شب ماندن در مشعر

همان (ك) وقوف در مشعر

شب ماندن در منی

همان (ك) وقوف در منی

شب های تشریق

(ك) ایام تشریق

شیبیین

(شَ یِّ) پرده داران کعبه اند (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۳۰)

شجره

(شَ جَ رِ) نام درختی است در ذی الحلیفه. حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) هر وقت از مدینه به مکه می آمدند در آن جا محرم می شدند. (لغت نامه)

شجره

حنانه همان (ک) ستون حنانه

شراب الابرار

(شَ بُ لْ اَ) از اسامی زمزم است که نوشیدنی پارسایان است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شرط تحلل

(تَ حَ لُّ لْ) آن است که زائر کعبه زمان احرام گرفتن از خدای می خواهد که او را وقت احصار حلال کند و به تعهدات ناشی از احرام نگیرد. اما با صراحت سوره بقره (۱۹۶) که آمره است و دستور داده که هَدیْ تحلل (قربانی احلال) به قربانگاه فرستد و پیش از ذبح سر نتراشد شرط مذکور خلاف آیه و بی اعتبار است. قارن اگر شرط تحلل کند هدی سیاق از او ساقط نگردد و باید در سال آینده حج قران کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

شرطه الحاج

(شُ طَ تُ لْ) سرپرستی حفاظتی حجاج (در عربستان سعودی) است.

شرفای مکه

(شُ رَ) حج (ک) شریف مکه

شریفه

(شَ رَ یِ ِّ) مـدینه الحـاج. آسایشـگاه هـایی بوده است نزدیک فرودگاه سابق جـده، مختص اقامت موقت حجاج هنگام ورود و خروج.

شریف مکه

(شَ) لقب بزرگ و رئیس مکه. عنوان کسی که در مکه حکومت می کرد. شریف امر نگهبانی و مراقبت و سرپرستی حجاج را عهده دار بود. در دوره شـرفاء مراسم حج بسیار باشکوه برگزار می شد. گویند در مراسم حج، شریف مکه لباس سفید پوشیده به نشانه اطاعت از خـدا شمشـیری به گردن خود آویخته به طواف برگرد خانه کعبه می پرداخت و پس از آن که شـریف مکه طواف خود را به پایان می رسانید، دیگران طواف خانه خدا را آغاز می کردند.

شعائر

(شَ ءِ) نشان ها در حـج و طاعتی که در آن جا کننـد. هر یک از مناسک حـج را گوینـد از وقوف به عرفات و مشعر و منی و رمی جمرات و طواف و سعی و دیگر اعمال. (کتاب حج، ص ۱۲۵؛ لغت نامه؛ فرهنگ فارسی)

شعائرالله

(شَ ءِ رَ لّا) علامت هایی است که انسان را به یاد خدا می اندازد. کلمه شعائر در قرآن معمولاً در مورد مراسم حج به کار رفته است. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۳۹؛ ج ۲، ص ۲۵۰)

۱. ذلک ومن یعظم شعائر الله. (حج - ۳۲)

۲. ان الصفا والمروه من شعائرالله. (بقره ۱۵۸)

۳. یا ایها الذین آمنوا لاتحلوا شعائرالله. (مائده ۲)

۴. والبدن جعلناها لکم من شعائرالله. (حج ۳۶)

شعائر حج

نشانه های حج و طاعت ها که آن جا کنند. (لغت نامه)

شعار

(شِ) نشان در حج، طاعت در حج. (لغت نامه)

شعار الحج

(شِ رُ لْ حَ جّ) مناسک حج و علامات آن (فرهنگ نفیسی)

شعار محرم

(مُ ِ رِ) تلبیه. امام اول فرماید: جبرئیل به پیغمبر گفت تلبیه شعار محرم است. (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۹۱)

شعاره

(شِ رِ) اصل مناسک حج و معظم آن مانند وقوف و طواف و امثال آن (فرهنگ نفیسی)

شعاع حرم

(ک) دایره حرم

شعاع طواف

(ک) دایره مطاف

شعب ابی دب

(شِ بِ اَ دُ بّ) دره ای است در مکه در دهانه کوه حجون به علت سکونت مردی به نام «ابی دب» در آن. مردم مکه در دوره جاهلی و آغاز اسلام مردگان خود را در این دره که بخشی از حجون است دفن می کردند و لذا این دره را «شعب المقبره» می گفتند و به «شعب جزارین» نیز موسوم بود. این قبرستان شناخته شده است به معلی. همان (ک) جنه المعلی (میقات حج، ش ۳، ص ۱۵۰؛ ش ۴، ص ۱۶۶)

شعب ابی طالب

شهرت دره ای است محل سکونت خاندان بنی هاشم که به آنها اختصاص داشته است. این جا محل محاصره اقتصادی اجتماعی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب توسط کفار قریش و یادآور خاطره مقاومت شکوهمند هاشمیان در برابر تحریم همه جانبه طی مدت سه سال (از محرم سال هفتم تا سال دهم بعثت) می باشد. سران کفار قریش با اجتماع در دارالندوه عهدنامه ای بین خود منعقد نمودند تا براساس آن هاشمیان را تحریم کنند تا مجبور گردند حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را برای رهایی از محاصره به قریش بسپرند (تا قریش حضرت را به قتل برساند) و بدین منظور مواد عهدنامه را چنین تنظیم کردند که از آنان همسر نگیرند و به آنان همسر ندهند. از آنان چیزی نخرند و به آنان چیزی نفروشند. با ایشان رفت و آمدی نکنند و گفت و شنودی نداشته باشند. در مدتی که هاشمیان در محاصره قرار داشتند سختی های بسیاری را متحمل شدند به طوری که تعدادی از آنان از شدت گرسنگی از دنیا

رفتند. آنها تنها در موسم که مقاتله حرام بود می توانستند با خروج از شعب با قبایل عرب که در مکه حاضر می شدند معامله نمایند، اما قریش این را نیز روا نمی داشت و چون یکی از آنها کالایی می خرید با پیشنهاد خرید به قیمت گران تر مانع خرید بنی هاشم می شد. طریق دیگر دستیابی به آذوقه چیزهایی بود که به وسیله ابوالعاص بن ربیع داماد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا هشام بن عمر و برادرزاده حضرت خدیجه (علیها السلام) بر پشت شتر در شعب رها می شد، اما این را نیز قریش تاب نمی آورد و اگر آگاه می شد کسی از قریش به سبب قرابت خوراکی به شعب فرستاده برای او ایجاد مزاحمت می کرد. اما به هر حال این سختی ها هیچ اثری در تصمیم حضرت ابی طالب به حمایت از برادرزاده اش نداشت و هاشمیان با صبر و تحمل خود سبب شدند تا برخی از محاصره کنندگان ناراحت از اقدام خود و مأیوس از موفقیت خود درصدد ابطال عهدنامه برآیند و با خبری که حضرت ابوطالب از سوی رسول الله مبنی بر محو متن عهدنامه (بجز نام خدا) به وسیله موریانه برای کفار برد بنی هاشم از محاصره رها گردید. اما موضع محاصره را برخی ها در شعب کنار قبرستان ابوطالب می دانند ولی بسیاری از مورخین مکان شعب مورد محاصره را در شعبی کنار کعبه ذکر کرده اند و می گویند شعب ابی طالب در نزدیکی مسجدالحرام و در سمت کوه صفا در فاصله کوه ابوقبیس و کوه خندمه قرار داشته و بنی هاشم

و بنی عبدالمطلب همگی در این مکان زندگی می کردند. شعب مذکور در سال ۱۳۹۹ هجری قمری در وسعت شارع غزه تخریب گردید و با ساختمان سازی ها و تغییراتی که آل سعود در این قسمت داد این مکان تاریخی محو شده است. این شعب به جهاتی اسامی مختلفی داشته است چون:

۱. قشاشیه، نام امروزی آن است.

۲. شعب علی (علیه السلام)، شهرتی که در دوره فاطمیان یافت.

۳. شعب مولد، چون پیامبر اکرم در این مکان تولد یافت.

۴. شعب ابی یوسف، چون در دوران بنی امیه مردی به نام ابویوسف این دره را خرید. (طبقات؛ ناسخ التواریخ؛ منتهی الآمال؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۲۲؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵)

شعب ابی یوسف

همان (ک) شعب ابی طالب

شعب جزارین

(جَ زّ) همان (ک) ابی دب

شعب علی (علیه السلام)

همان (ک) شعب ابی طالب

شعب مقبره

(مَ بَ رِ) همان (ک) شعب ابی دب

شعب مولد

(مُ لِ) همان (ک) شعب ابی طالب

شعیره

(شَ رِ) علامت:

۱. قربانی حج

۲. افعال حج

۳. اصل عبادت حج

۴. آنچه بروی از برای حج نشان باشد (لغت نامه)

شفاء

(شِ) از اسامی زمزم است. «آنهاطعام طعم وشفاء سقم» (تاریخ و آثار اسلام، ص ۶۰؛ لغت نامه، ذیل طعم)

شفاء سقم

(شِ ءِ سُ) از اسامی زمزم است چون شفای بیماری هاست. (ل) (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰)

شمیبی

گفته اند حدیبیه همان چاهی است که امروزه سر راه جده به نام چاه شمیبی معروف است و در بعضی نسخه ها شمیسی آمده و اکنون هم به همین نام معروف است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۳ و ۱۲۷)

شمیسی

(شُ مَ) حدیبیه را گویند. (مناسک حج، ص ۲۰۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۳، ص ۱۴۶).

شوال

(شَ وّ) ماه دهم سال قمری و اولین ماه از ماه های اختصاصی حج است. از اول شوال می توان برای حج احرام بست و عمره تمتع را انجام داد.

شوط

(شَ) به معین نهایت دویدن تا هدف، در اعمال حج:

۱. در طواف کعبه هر دور را گویند که مجموعاً باید هفت مرتبه صورت گیرد. شروع شوط از حجرالاسود است و به آن نیز ختم می شود.

۲. در سعی صفا و مروه، هر یک بار رفت یا برگشت را گویند که مجموعاً باید هفت مرتبه صورت گیرد. چهار شوط از صفا به مروه و سه شوط از مروه به صفا.

شهدا

(شُ هَ) شهرت دیگری از (ک) شهدای فخ

شهدای احد

(اُ حُ) شـهرت مزار شهیدان غزوه احد است که در مدینه در دو نقطه مدفونند؛ یکی در سرزمین احد و دیگر در قسمت شمالی قبرستان بقیع.

شهدای بدر

(بَ) شهرت مزار شهیدان غزوه بدر، در سرزمین بدر است واز زیارتگاه هاست ولی امروزه به علت تغییر مسیر راه مدینه به مکه زائران از زیارت آنهامحروم گشته اند.

شهدای جنت

(جَ نَ) شـهداءالجنه شـهرت قبور شـهدای حره و شـهدای احد در بقیع است که در قسـمت شمالی قبرستان واقع شده. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۷۲)

شهدای حره

(- حَ رّ) شهرت قبور شهیدان واقعه حره است در قبرستان بقیع در قسمت شمالی.

شهدای فخ

(- فَ خّ) شـهرت قبور شـهیدان واقعه فخ در مکه در وادی (ک) فخ، که به «الشـهداء» و «حی شهدا» (محله شهیدان) و «مسجد شهدا» معروف شده و اخیراً در این جا برج هایی ساخته اند که به «ابراج شهداء» موسوم است.

در هشتم ذی حجه سال ۱۶۹ هجری سپاهیان هادی عباسی در این وادی (که مدخل ورودی مکه و نزدیک مسجد تنعیم است) حسـین بن علی بن مثلث از اعقاب امام مجتبی (علیه السـلام) و بسـیاری از علویان همراه او را (در حدود سـیصدتن) که پس از تصرف مدینه (به علت ستم های نایب حاکم مدینه) به سمت مکه می آمدند قتل عام کردند و سپس سرهای بیش از یکصدتن از شـهدا را همراه اسـرا نزد خلیفه سـفاک عباسـی فرسـتادند. بـدن های بی سـر شـهدای فخ پس از سه روز در همان محل دفن گردیـد. (و گفته انـد پس از فاجعه کربلا هولناک تر از حادثه فـخ واقع نگردیده است) امروزه مزار شـهدای فخ به علت عقاید نادرست حکام سعودی مورد تعرض و بی حرمتی قرار گرفته و

صاف و مسـطح شده و قابل تشخیص نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۸۴؛ دایره المعارف فارسی، ذیل فخ؛ سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۲۹؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۹۲؛ ش ۶، ص ۱۳۹؛ ش ۱۳، ص ۱۵۸)

شهر حرام

(حَ) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس والشهر الحرام (مائده ۹۷)

ماه حرام. ماهی که جنگ در آن حرام است و چهار ماه ذی قعده، ذی حجه، محرم و رجب ماه های حرامند. عرب ها در ایام ماه های حرام کینه و کدورت ها را کنار می گذاشتند

و آزادانه به معاشرت و تجارت می پرداختند و چون از جنگ در این ماه ها خبری نبود آن را ماه های حرام می نامیدند.

اسلام در راستای ارزشی که برای کعبه قائل شده قسمتی از ایام سال را نیز از ارزشی برخوردار کرد تا مردم با استفاده از حرمت زمان و مکان مصالح و منافع خویش را تأمین کنند و با تفاهمی که در این دوران می یابند زمینه کنارگذاردن خوی تجاوزگری فراهم آید و به این ترتیب ماه حرام مایه قوام زندگی مردم قرار داده شده است. و مراسم حج و عمره نیز در این ماه هاست:

۱. عمره مفرده، در ماه رجب مورد تأکید فراوان قرار گرفته.

۲. عمره تمتع، در ماه ذی قعده و ذی حجه می تواند صورت گیرد.

۳. حج، اقسام حج (تمتع، افراد و قران) باید در ذی حجه انجام شود.

شیح

یا (ک) گیاه شیح

شیطان

اصطلاحاً جمره را گویند.

۱. شیطان بزرگ، مراد جمره عقبه (یا جمره کبری) است.

۲. شیطان کوچک، مراد جمره اولی (یا جمره صغری) است.

۳. شیطان میانه، مراد جمره وسطی است. (دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۳۰۰)

شیعیان نخاوله

(ک) نخاوله

ص

صاحب الرفاده

(حِ بُ رِّ دِ) شخصی را می گفتند که از نذورات و موقوفاتی که عرب به عنوان خانه کعبه می داد برای زائران و فقرا طعام فراهم می نمود.

صاحب السقایه

(سِ یِ) کسی را می گفتند که با مشک و شتر برای رفاه حجاج و زوار آب شیرین از خارج به مکه می آورد.

صافیه

(یِ) از نام های زمزم است (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

صحرای عرفات

همان (ک) عرفات

صحرای مشعر

همان (ک) مشعر

صحرای منی

همان (ک) منی

صد

(صَ) عبارت است از بازداشتن دشمن و مانند آن کسی را که در مسیر رفتن به حج یا عمره باشد از رسیدن به عرفات یا مکه. (معارف و معاریف)

صدر

(صَ دَ)

۱. بازگشت از حج

۲. روز چهارم از روزهای نحر (لغت نامه)

صرور

(صَ) حج ناکرده (لغت نامه) (ع)

صروره

(صَ رِ) آن که (زن و مردی که) برای اولین بار به حج مشرف شده. (تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۳۴۸؛ میقات حج، ش ۸، ص ۵۵)

صفا

همان (ك) كوه صفا

صفاح

(صُ فّ) حد حرم (مكه) در طريق عراق در هفت ميلى بر كوهى به نام «مُقْطَع» قرار دارد. (احكام عمره، ص ۸۱)

صفا و مروه

(صَ وَ مَ وِ) دو كوه هستند در مكه در جنب مسجدالحرام و فاصله بين اين دو كوه به نام (ك) «مسعى» محل انجام يكى از اعمال حج و عمره است به نام (ك) سعى صفا و مروه.

صفه

(صُ فِ) شهرت سكو و ايوانى است در مسجدالنبى واقع در جهت شمال حجره مطهر در مدخل باب جبرئيل به ارتفاع ۴۰ (يا ۵۰) سانتيمتر از كف مسجد و به مساحت ۹۶ متر مربع (به طول ۱۲ متر در عرض ۸ متر) و تلاوت قرآن واقامه نماز را در اين جا مستحب شمرده اند (و اكنون زائران روى ايوان صفه رحل هاى قرآن قرار مى دهند و به قرائت قرآن مجيد مشغول مى شوند) و اما در زمان رسول الله جماعتى از فقراى مهاجر به علت فقدان مسكن در اين ايوان (كه در آن موقع پشت ديوار مسجد اوليه محسوب مى شد) سكونت مى كردند و حضرت توانگران صحابه را ترغيب مى فرمود تا به آنها انفاق كنند و حضرت خود با آنها مى نشست و قرآن بديشان مى آموخت. اهل صفه را بر حسب تفاوت حال و مقتضيات زمان از ۱۰ تا ۹۳

نفر ذكر كرده اند و آنچه مشهور است آن است كه آنها عبارت بودند از: بلال، ابوعبيده، عمار ياسر، عبدالله بن مسعود، عتبه بن مسعود. مقداد بن اسود، عتبه بن غزوان، زيدبن خطاب، ابوكبشه و... اهل صفه بعدها با توسعه و قدرت يافتن اسلام تاحدى بى نياز شدند ليكن عنوان اهل (اصحاب) صفه به عنوان امتيازى همچنان براى آنها باقى ماند. با پيدا شدن خواجگان حرم، آنها بر ايوان صفه مى نشستند. واما سكوى

موجود کنونی در سمت راست ورودی باب جبرئیل و سمت چپ ورودی باب النساء که امروزه به آن «سکوی خواجه ها» گویند به گمان برخی از نویسندگان و پژوهشگران همان جای صفه است، اما به زعمی دیگر مکان اصلی صفه که در احادیث شریف نبوی آمده نمی باشد. طبق نوشته ها یک سوم قسمت جنوبی صفه (به سمت قبله) از دوران پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وجود داشته و بقیه از افزوده های عمربن عبدالعزیز است. ایوان صفه را به نام (ک) «دکه الاغوات» نیز گفته اند.

(مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۷۴؛ دایره المعارف فارسی؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۱؛ سیری در اماکن سرزمین وحی؛ فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۷۲؛ میقات حج، ش ۲۱، ص ۷۱ و ۷۲)

صلاح

(صُ) از نام های مکه است چون مرکز امنیت و آرامش است. (حرمین شریفین، ص ۱۴؛ لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۱)

صما

(صَ مّ) سنگ کبود رنگ متمایل به سیاه است و نوشته اند که دیوارهای کعبه با سنگ های حجاری

شده «صما» بنا شده است.

صنابیر

(صَ) از قرن هفتم به بعد که سقاخانه های داخل صحن مسجدالنبی را برچیدند به جایش صنابیر (۱) حنفیات (حوضچه هایی با آب شیر) بین باب جبرئیل وباب النساء ساختند. (حرمین شریفین، ص ۱۴۳ و ۱۴۸)

صوره

(رِ)

۱. مکانی است در صدر یلملم از اراضی مکه (لغت نامه)

۲. شهرت قسمت شمالی (شامی) مدینه. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۵۴)

صید

(صَ) یا ایهاالذین آمنوا لاتقتلوا الصید و انتم حرم (مائده ۹۵)

از محرمات احرام، شکار حیوان صحرایی (وحشی) است و همچنین اعانت در صید و خوردن گوشت آن حرام است و اصولاً صید در حرم حرام است. (ع)

صید احرامی

(اِ) صیدی است که به جهت احرام ممنوع است خواه آن صید در حرم باشد خواه بیرون حرم (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

صید حرمی

(حَ رَ) صیدی است که به جهت حضورش در حرم قتل آن ممنوع است خواه کشنده مُحل باشد خواه مُحْرِم (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۱. صناییر جمع صنبور به معنی دهانه کاریز، ناودان حوضی و سوراخی که آب حوض از آن بیرون رود. (فرهنگ نفیسی)

ط

طائب

(ءِ) از نام های مدینه است در تورات. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طائف

(ءِ)

۱. طواف کننده (لغت نامه)

۲. از شهرهای حجاز در عربستان در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شرقی مکه که از بهترین ییلاقات مکه به شمار می آید و قبر عبدالله بن عباس پسر عموی رسول خدا (صلوات الله علیه) در آن جاست. طایف در قدیم مرکز قبیله ثقیف بود و مقارن طلوع اسلام دومین شهر عربستان غربی به حساب می آمد.

اهالی آن پیامبر اکرم را که برای دعوت به میانشان رفته بود با آزار واذیت بیرون نمودند. در هجوم وهابیه شهرهای مختلف حجاز، طایف نیز تاراج گردید.

طائفین

(ءِ) طهر بیتی للطائفین (بقره ۱۲۵)

کسانی هستند که بر گرد خانه کعبه مشغول طواف می باشند. به نقلی کسانی هستند که از آفاق به منظور ادای مراسم حج آمده اند. (مجمع البیان)

طابه

(بِ) از نام های مدینه است. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

طاهره

(هِ رِ) از نام های زمزم است. (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

طبابا

(طِ) از نام های مدینه است که بر سرزمین مستطیل شکل اطلاق می شود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طراز

(ط) کمربند جامه (پرده) کعبه. (میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۰۹ و ۱۲۰)

طعام

(طً) آب زمزم. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طعام الابرار

(طَ مُ لْ اَ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طعام طعم

از اسامی زمزم است که غذایی از خوراکی هاست. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۰؛ ش ۲۸، ص ۱۲۲)

طلس

(طَ طِ طُ) قبایلی از اعراب که در مراسم حج بعضی از اعمال «حمس» (اهل حرم) و بعضی از

اعمال «حله» (قبایل خارج حرم) را انجام می دادنـد، و گفته اند اینان یمینان اهالی حَضْـرَموت و عَک و عجیب و ایاذبن نزارند. اینان در احرام بسان اهل حله اما در پوشـیدن لباس و دخول به خانه خـدا چون اهل حمس عمل می کردند. اهل طلس چون از مکان های دور می آمدند ودر حالی که غبار راه بر آنها نشسته بود به طواف خانه خدا

می پرداختند بدین نام خوانده شدند. (کتاب حج، ص ۲۰۸، سیره رسول الله، ص ۶۴؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۹)

طواف

(طَ) لیطوفوا بالبیت العتیق (حج ۲۹)

عبـارت است از هفت بـار دور زدن خانه کعبه در مراسم حـج و عمره طبق شـرایطی (و هر بار گردیـدن را یک شوط گوینـد.) (۱). طواف در مراسم و مناسـک زیـارت بیت الله دو گونه است: «طواف زیـارت» (که واجب رکنی است) و «طواف نساء» (که واجب غیر رکنی است) وقت انجام این طواف ها در حج و عمره متفاوت است.

۱. عمره تمتع. این عبادت یک «طواف زیارت» واجب دارد که در طول ماه شوال تا ظهر نهم ذی حجه می تواند انجام گیرد.

۲. عمره مفرده. این عبادت دو طواف زیارت و نساء واجب دارد که در طول سال (به جز ایام اختصاصـی حـج) می تواند انجام گیرد.

۳. حـج. این عبـادت (حـج افراد، حـج قران و حـج تمتع) دوطواف زیارت و نساء واجب دارد که فرصت انجام آن از روز دهم ذی حجه تا دوازدهم (و گاه تا آخر) ذی حجه است.

واجبات طواف

نیت کردن

ختنه بودن (۲)

وضو

داشتن

ستر عورتین نمودن

مباح بودن لباس

طاهر بودن لباس و بدن

از حجرالاسود شروع نمودن

به رکن حجرالاسود ختم کردن

هفت دور (شوط) تمام زدن

دورها را پی در پی انجام دادن

حجر اسماعیل را در دورها داخل کردن

بدن را از کعبه و اجزای آن (درون کعبه، دیوار کعبه، شاذروان) خارج داشتن

کعبه را در سمت چپ قرار دادن (رو یا پشت یا شانه راست به کعبه نکردن. بنابراین طواف کعبه بیضی شکل است نه مربع و از غرب به شرق است) (۳).

در مطاف (محدوده مجاز طواف) دور زدن. یعنی در فاصله بین کعبه و مقام ابراهیم بودن. این فاصله از دیوار خانه حدود ۲۶/۵ ذراع (حدود ۱۳ متر) می باشد (و از طرف حجر، حد مطاف از دیوار حجر ۶/۵ ذراع است) و بر روی زمین اطراف بیت با حاشیه ای از سنگ سیاه مشخص گشته. به نظر برخی فقها طواف در خارج از این حد (در پشت مقام ابراهیم) در حال تقیه یا در حال اضطرار یا در صورت ازدحام طواف کنندگان (تا حدی که عرفاً اتصال آنان محفوظ باشد) صحیح است.

مستحبات طواف

پیاده بودن

پا برهنه بودن

نزدیک خانه بودن

چشم به زیر انداختن

موقع ظهر به جای آوردن

قدم ها را کوچک برداشتن

حجرالاسود را مس کردن و بوسیدن

به دعا و قرآن و تهلیل و تکبیر و صلوات مشغول بودن

در شوط هفتم در مستجار بر دیوار کعبه دست گشودن و شکم چسباندن

دعاهای وارده را در برابر درِ کعبه و برابر اسماعیل و در رکن یمانی خواندن.

مکروهات طواف

۱. طواف نزد قریش عددی نداشت، پس حضرت عبدالمطلب هفت شوط مقرر کرد و خدا چنین مقرر فرمود. (منتهی الآمال)

۲. برای مردان.

۳. با ایستادن بر بام کعبه می توان دید

که طواف کنندگان از طرف راست می آیند و به طرف چپ می روند و همان طور که جهت حرکت وضعی و انتقالی زمین و جهت حرکت خورشید و سیارات آن همه از غرب به شرق و همه در مدار بیضی است، طواف نیز همگام با حرکت سیارات از غرب به شرق و بیضی است. (قاموس قرآن، ذیل کعبه).

برطله گذاشتن (۱)

خوردن و نوشیدن

به قضای حاجت نیاز داشتن

به غیر ذکر خدا و آیات و دعا سخن گفتن

دهن دره و خمیازه کردن و خندیدن و انگشت به صدا در آوردن

نیابت طواف

به فرموده فقها در صورت مشقت و حرج می توان برای طواف نایب گرفت.

پاداش طواف (۲)

- عذاب نشدن

بالا رفتن درجات

بخشیده شدن گناهان

ثواب آزاد کردن بنده یافتن.

همراه طواف

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در طواف باید قصد آن داشت که گشتن دور خانه گریزی است از همه چیز به سوی خدا و در پناه امن او در آمدن است.

طواف آخرالعهد

(خِ رُ لْ عَ) طواف وداع. طواف مستحبی خانه کعبه است در موقع بازگشت از آن جا و مستحب است از خداوند متعال توفیق مراجعت طلب کردن (لغت نامه)

و به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در طواف وداع نیت بر این باید داشت که با رحمت پروردگار کوچ می کنند و

بر این تصمیم باید بود که از این پس واجبات الهی را ادا کنند و به دنبال اعمالی باشند که آنها را به حضرت حق نزدیک تر کند.

طواف افاضه

(اِ ضِ) طواف زیارت حج را گویند چون برای این طواف از منی به مکه کوچ می کنند.

طواف اول طواف

زیارت را گویند. (که در عمره ها و حج اولین طواف است)

طواف اول عهد

طواف تحیت، طواف قدوم، طواف لقاء، طواف موقع دخول به مکه است. (لغت نامه)

طواف بیت الله

طواف خانه کعبه.

طواف تحیت

(تَ یَّ) همان (ک) طواف اول عهد

طواف حامل و محمول

آن چنان است که یکی به ضرورتی دیگری را بر شانه یا پشت گیرد و حمل کند تا او طواف را صورت دهد. حامل می تواند ضمن حمل او برای خود نیت طواف کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف حج

طواف واجب خانه کعبه است در ضمن انجام مناسک حج (افراد، تمتع و قران) و دوبار انجام می شود: یکی (ک) «طواف زیارت» و دیگری (ک) «طواف نساء».

طواف دوم

طواف نساء را گویند. (که در عمره مفرده و حج دومین طواف است).

طواف رکن

طواف زیارت را گویند. (که واجب رکنی است)

طواف زنان

همان طواف نساء است. (لغت نامه)

طواف زیارت

طواف واجب (رکنی) بیت الله است در مراسم حج (و عمره) موسوم به طواف اول. طواف فرض، طواف فرضیه، طواف رکن، این طواف در:

۱. عمره مفرده،

دومین عمل است که بعد از احرام و در لباس احرام صورت می گیرد، و زمان انجام آن طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

۲. عمره تمتع،

دومین عمل است که بعد از احرام و در لباس احرام صورت می گیرد و زمان انجام آن از اول ماه شوال است تا قبل از روز نهم ذی حجه.

۳. حج،

هفتمین عمل حج (تمتع و قران) (۳) است که بعد از حلق یا تقصیر (در منی و بیرون آمدن از احرام) در روز دهم ذی حجه با کوچ (افاضه) از منی به مکه صورت می گیرد. (۴) این طواف را بعد از مراجعت از منی (در روز دوازدهم ذی حجه) نیز می توان انجام داد، ولی مستحب

۱. کلاه درازی است (که زی یهودیان است) و در ایام پیشین موقع طواف بر سر می کردند.

۲. طبق روایات منقول از معصومین (علیهم السلام).

۳. و ششمین عمل حج افراد.

۴. و لذا این طواف علاوه بر اسامی دیگرش به طواف افاضه نیز موسوم است.

است که در همان روز عید صورت گیرد. این طواف در غیر لباس احرام (لباس معمولی) صورت می گیرد چون با انجام حلق (یا تقصیر) از لباس احرام بیرون می آیند.

طواف سنت

(سُ نَّ) (ک) طواف مستحب

طواف صدر

(صَ) (۱) (صَ دَ) (۲)

۱. طواف وداع را گویند. (لغت نامه؛ در راه خانه خدا، ص ۱۶۹)

۲. طواف افاضه. (پیامبر) «همچنان سواره طواف افاضه کرد واین طواف را طواف صدر نیز گویند» (ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۲۹)

طواف عریان

طوافی که عرب در حج جاهلی می بایست در لباس حمس انجام دهد؛ یعنی هر کس که اول بار به حج یا عمره می آمد می بایست اولین طواف خود را در جامه ای انجام دهد که از «حمس» «عاریه» و یا «اجاره» کرده باشد و اگر در لباس غیر حمس طواف می کرد می بایست آن را به دور افکند و اگر نمی خواست لباسش را از دست بدهد می بایست برهنه طواف نماید.

طواف عمره

طواف واجب خانه خداست ضمن انجام مناسک عمره:

۱. عمره تمتع،

یک طواف واجب دارد به نام (ک) «طواف زیارت».

۲. عمره مفرده،

دو طواف واجب دارد، یکی به نام (ک) «طواف زیارت» و دیگری به نام (ک) «طواف نساء».

طواف فرض

(فَ) طواف زیارت را گویند. (لغت نامه)

طواف فریضه

(فَ ضِ) طواف زیارت را گویند. (لغت نامه)

طواف قدوم

(قُ) همان (ک) طواف اول عهد

طواف لقا

(لِ) همان (ک) طواف اول عهد

طواف مستحب

هفت بار گردیـدن غیر واجب گرد کعبه است. و فرموده انـد مسـتحب است در ایام توقف در مکه ۵۲ یا ۳۶۰ طواف و یا ۳۶۰ شوط یا هر چه تواننـد طواف کردن. طواف وداع، طواف به نیابت معصومین و والدین و همسـر و اولاد و خویشان و دوسـتان و مؤمنین زنده و مرده و جنابان ابوطالب، عبدالله، عبدالمطلب، هاشم، آمنه و فاطمه بنت اسد نیز مستحب معرفی شده اند. در طول مستحبی طهارت (با وضوع بودن) شرط نیست.

طواف متمتع

(مُ تَ مَ تِ) طواف آن کس که عمره تمتع کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف متعه

(مُ عِ) طواف عمره تمتع (فرهنگ معارف اسلامی، ذیل طواف)

طواف نساء

(نِ) طـواف واجب (غیر رکنی) بیت الله است در مراسم حـج (و عمره) موسـوم به طواف دوم و طواف زنـان. (۳) این طواف با لباس غیر احرام است و در:

۱. عمره تمتع،

وجود ندارد.

۲. عمره مفرده،

ششمین عمل است که بعد از حلق یا تقصیر صورت می گیرد و زمان انجام آن طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

۳. حج، دهمین عمل (حج تمتع و حج قرآن) (۴) است که بعد از خاتمه واجبات منی تا روز دهم (یا

دوازدهم) و مراجعت به مکه بعد از سعی صفا و مروه صورت می گیرد.

طواف نافله

(فِ لِ) طوافی که فرض نباشد چون طواف الوداع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

طواف نیـابتی از جمله طواف هـای مسـتحبی است که به نیـابت از دیگران و یـا به نیابت از معصومین (علیهم السـلام) انجام می

شود.

طواف واجب

هر یک از دو طواف زیارت و نساء است.

طواف وداع

(مِ) یا (کَ) طواف آخرالعهد

طوافین

(طَ فَ) دو طواف زیارت و نساء را گویند.

طیب

بوی خوش. استعمال و بوییدن طیب و عطریات از محرمات احرام است و در صورت ارتکاب موجب کفاره است.

۱. لغت نامه.

۲. مبسوط در ترمینولوژی حقوق.

۳. با انجام این طواف و خواندن نماز آن، زن که از محرمات احرام است حلال می گردد.

۴. نهمین عمل حج افراد.

طیبه

(بِ)

۱. نام زمزم است. (لغت نامه)

۲. نام مدینه است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

طیبه

(طَ یِّ بِ)

۱. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

۲. از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طیبه

(طَ یْ بِ) نام مدینه است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

طیبه

(طَ یْ بِ) نام زمزم است. (طبقات، ص ۶۷، میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

ظ

ظبایا

(ظ) از نام های مدینه است به معنای سرزمین گرم و داغ، و خدای سبحان، به برکت دعای رسول الله (صلوات الله علیه) گرمای شدید آن را منتقل به جحفه نمود. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷).

ظلا

(ظُ لّ) سکویی در قسمت قدیمی مسجد النبی که آن را «صفه» یا «ظلا» می گویند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۲۹) (ع).

ظلال

از مضمون روایات و نقل مدینه شناسان استفاده می شود که مدتی طولانی و در زمان ائمه (علیهم السلام) بخشی از مسجد النبی (بیرون از مسجد اصلی) در سمت شمال و در نزدیکی صحن، دارای سایبانی بوده که از آن به «ظلال» و «مظله» تعبیر شده است. (میقات حج، ش ۲۶، ص ۱۰۲).

ع

عائر

همان (ک) کوه عائر

عاصمه

(صِ مِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که مهاجرین و انصار را حفظ کرد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عافیه

(ی) از اسامی زمزم است (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

عاقر

(قَ) از اسامی مکه است، مسطور در کتاب شعیاء و در مفاد مسجد الحرام است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

عاکف

(کِ) و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواءً العاکف فیه و الباد (حج ۲۵)

عاکف کسی است که مجاور خانه کعبه باشد. بومی مکه. (مجمع البیان، ذیل آیه ۲۵ حج آیه ۱۲۵ بقره)

عالیه

(یِ)

۱. سرزمین حجاز که مشتمل بر بلاد واسعه و مواضع شریفه و یا آن قسمتی که از رمه تجاوز کند تا مکه و یا مشتمل بر همه آن قسمتی از قریه ها و آبادی های مدینه که از طرف نجد تا تهامه یافت می شود. (لغت نامه)

۲. نام محله ای در مدینه که در آن خانه هایی از قبیله بنی نضیر بود که به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید و حضرت، ماریه را در این محل در خانه ای سکونت داد که به مشربه ابراهیم معروف است. (نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۸۶)

عام الاستطاعه

(مُ لْ اِ تِ ع) سالی که استطاعت رفتن به حج فراهم می آید. سال مستطیع شدن برای عبادت حج.

عام الحصر

(حَ) سالی است که زائر کعبه به جهت بیماری از اتمام مناسک حج باز ماند و این در صورتی است که حصر را مختص مرض بدانیم. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عبا

(عَ) رداء. قطعه ای از احرام که به دوش افکنند. (میقات حج، ش ۵، ص ۴۹؛ و...)

عبادت مختلط

حج کردن عبادتی است که دو جنبه مالی و بدنی دارد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عبدالدار

(عَ دُ دّ) نامی است که در دوره جاهلی برخی از اقوام به جهت تعظیم و تکریم خانه کعبه بر فرزندان خویش می نهادند. (کعبه، ص ۴۴)

و بنی عبدالدار طایفه ای بودند که مقارن ظهور اسلام منصب حجابت و سدانت کعبه را در اختیار داشتند.

عتیق

(عَ) کعبه همان (ک) بیت العتیق

عج

(عَ جّ) ضجه و فریاد مردم به تلبیه (ک) ثج

عدل

(عَ) در زمان قریش نامی بود برای (ک) پیراهن کعبه

عذرا

(عَ)

۱. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۳؛ میقات

حج، ش ۴، ص ۱۴۸)

۲. از نام های مدینه است (در تورات) زیرا از آن سرزمین با دشمنان اسلام سخت برخورد شد تا به دست رسول الله رسید. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷ ص ۱۶۷)

عراء

(عَ) از نام های مدینه است از آن جهت که ساختمان های شهر مدینه کوتاه بود و سعی می شد تا از خانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مرتفع و بلندتر نگردد. (حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عرب

(عَ رَ) اصلا نام مردم و قوم سامی عربستان یا جزیره العرب است (ولی اکنون نام همه مردمی است که زبان مادری آنها عربی است). مورخین عرب را به طور کلی به دو دسته تقسیم می کنند.

عرب منقرضه و عرب باقیه:

۱. عرب بائده

عرب منقرضه، عرب اصل و از نسل سام بوده اند؛ مثل قبایل عاد، ثَمود، عَمالِقه، جُرهُم اولی، حَضْرَ موت، طَسم، جَدیس، اَمیم، جاسم، عَبیل، عبد ضَخْم، حَضورا. و همه این قبایل قبل از ظهور اسلام از بین رفته بودند.

۲. عرب باقیه

دو دسته هستند: عدنانی و قحطانی.

الف عرب عدنانی یا «عرب شمالی» عرب هایی هستند که به مناسبت سکونت در عربستان و مجاورت با قبایل خالص، عرب شده اند (عرب مستعربه اند). عدنانیان در تهامه و نجد و حجاز تا مرزهای شام و حدود عراق سکونت داشتند و اکثر آنان (بجز قریش و ثقیف) صحرا گرد و بیابان نشین بودند، و یکی از دو دسته بزرگ عرب در زمان ظهور اسلام بودند. نسبت آنها را به مُضَربنِ نزاربنِ مَعَدّ بن عدنان از اخلاف حضرت اسماعیل پیغمبر (علیه السلام) رسانیده اند ولذا آنها را عرب مُضری و عرب نزاری و عرب مَعَدی و عرب اسماعیلی نیز می خوانند.

ب عرب قطحانی یا «عرب جنوبی» ساکن عربستان جنوبی به خصوص یمن بوده و به قولی قسمتی از ایشان به شمال عربستان مهاجرت کردند (مثلاـ اوس و خزرج از جمله عرب های یمانی و قحطانی هستند) و یکی از دو دسته بزرگ عرب در زمان ظهور اسلام قحطانیان بودند. نسبت قحطانیان را به یَعرُب بن قَحطان (از اولاد سام) رسانیده اند و اما به قولی اینان نیز جزو عرب های خالص نبوده و مستعربه هستند.

عربستان

(سَ، سُ) کشوری است که مقدس ترین اماکن جهان (مکه و مدینه) در آن جا است. کشوری که سرزمین وحی است. کشوری که اعمال حج و عمره در آن صورت می گیرد. کشور عربستان سعودی (۱) با مساحتی حدود ۲۱۴۹۶۹۰ (و به نقلی دیگر ۲۲۶۰۰۰۰) کیلومتر مربع بزرگ ترین قسمت شبه جزیره عربستان (و تقریباً ۵۴) را تشکیل می دهد و در دورترین قسمت جنوب غربی آسیا قرار دارد. این کشور از چهار بخش (نَجد،

اَحساء، حِجاز و عَسیر) تشکیل یافته و دارای سیزده استان می باشد و جمعیتی حدود ۱۸ میلیون (۲) نفر دارد. مکه پایتخت دینی آن و ریاض پایتخت رسمی می باشد و جده محل سفارتخانه های کشورهای خارجی است. این کشور محدود است از جنوب به یمن، از شمال به اردن و عراق و کویت، از غرب به دریای سرخ، از شرق به خلیج فارس و امارات متحده عربی وقطر و عمان.

مذهب سعودی

مذهبی که امروزه در سرزمین مقدس وحی رواج دارد مذهب «وهابیه» است، منتسب به محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تَمیمی (متولد ۱۱۱۱ یا ۱۱۱۵ هجری قمری در «عُیَیْنِه» در وادی حَنیفه در نجد، متوفی سال ۱۲۰۶ یا ۱۲۰۷ هجری قمری در «درْعیّه» از عرب های بیابانی نجد و شاگرد شیخ محمد مهدی بصری. ابتدا ظهور او به سال ۱۱۴۳ هجری بود که سخنانی علیه اعمال و عقاید متفق علیه مسلمین به میان آورد و پدرش که قاضی «عیینه» بود با

۱. و چه تأسف بار است این تخصیص و اضافه «سعودی» به سرزمین اسلام و مهبط وحی الهی!

۲. که ۴/۵ میلیون نفر خارجی می باشند. (روزنامه اطلاعات، ۳۱/ ۳/ ۷۹، ص ۱۲) ۲۲ میلیون نفر که ۵/۳ میلیون نفر از آنها مهاجرین خارجی هستند (روزنامه اطلاعات، ۳۱/ ۳/ ۷۹، ضمیمه، ص ۸).

وی مخالفت کرد بعد از مرگ پدر در سال ۱۱۵۳ هجری جرأت بیشتری به خود داد و به انکار قسمتی از اعمال مذهبی پرداخت تا این که در سال ۱۱۶۰ هجری از «عیینه» رانده شد و رهسپار شهرک «درعیه» گردید. وی در آن جا با جلب نظر حکمران شهر «محمد بن سعود» و در

پرتو کمک های نظامی سعودی ها داعیه خویش را گسترش داد و رهبر مذهبی گردید و بدین ترتیب وهابیه (۱) در طی دو قرن توانست مذهب رسمی عربستان سعودی گردد. اعتقادات وهابیت بر اساس ویرانه های عقاید «ابن تَیمیّه حرانی» (متولد سال ۶۶۱، متوفی سال ۷۲۸ هجری قمری) از فقهای ظاهر و مفسر مکتب حنبلی و شاگرد او «ابن قَیِم» (متولد سال ۶۹۱، متوفی سال ۷۵۱ هجری قمری) بنا شده است و در اصول و فروع پیرو تعالیم تقی الدین تیمیه هستند. آنها

برای خداوند جهت و جسمیت قائلند.

آنچه را که در کتاب خدا و سنت پیامبر نمی یابند بدعت می شمارند.

بر پا کردن یاد بود برای پیامبر و امام و ایجاد بنا بر قبور را حرام می دانند.

یاری و شفاعت طلبیدن از پیامبر و تبرک جستن به مزار حضرتش را کفر و شرک می دانند.

تقلید یکی از مذاهب اربعه را لازم نمی دانند بلکه احیاناً بر خلاف آن مذاهب اجتهاد می کنند.

تمام فرق اسلامی و مسلمین را به دلیل زیارت قبور اولیاء الله و طلب حاجت و شفاعت از ایشان به الحاد و شرک متهم ساخته و خونشان را روا شمرده و مالشان را حلال کرده اند.

حکومت سعودی

تاریخ سیاسی و حکومتی عربستان، تاریخ سر بر آوردن سلسله آل سعود است. از سال ۱۳۵۱ هجری قمری که ابن سعود عنوان سلطان عربستان را یافت) جریان پیدایی این دودمان در تاریخ با پیدایش وهابیه شروع می شود. آن گاه که محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۶۰ هجری رهسپار «درعیه» گردید، محمد بن سعود حکمران آن جا را به سلطنت نجد تطمیع کرد و حاکم نیز با پذیرش

این دعوت به ترویج اعتقادات وی اهتمام نمود و با این توافق هم شیخ محمد توانست داعیه مذهبی خود را گسترش دهد و هم آل سعود موفق شد در طی دو قرن به پشتوانه آورده های وهابیت که قصد نابودی و قطعه قطعه کردن حکومت عثمانی را داشتند و با تاخت و تاز به شهرهای مختلف به تدریج در طی سه دوره مختلف به قدرت رسیدند:

۱. در دوره اول، مقر قدرت آل سعود در «درعیه» بود و محمد بن سعود «متوفی ۱۱۷۹ هجری قمری) اهالی «درعیه» را برای جنگ با مردم نجد فرا خواند و بارها با اهالی نجد و احساء جنگید. بعد از او پسرش عبد العزیز اول (طی سال های ۱۱۷۹ ۱۲۱۸ قمری) وسپس سعود (۲) بن عبد العزیز (طی سال های ۱۲۱۸ ۱۲۲۹ قمری) با تاخت و تاز به سرزمین های مختلف تصرفاتی در شبه جزیره و خلیج فارس انجام دادندو کشتارهای بسیاری نمودند (۳) تا این که با تصرف مدینه و مکه، حجاز را در تصرف خود در آوردند و قدرتشان به جایی رسید که شریف غالب پادشاه حجاز از هول جان در تصرف خود در آورند و قدرتشان به جای رسید که شریف غالب پادشاه حجاز از هول جان تظاهر به وهابیگری کرد و مذهب آنان

۱. یا شاخ شیطان. بخاری روایت می کند پیغمر (صلی الله علیه وآله) فرمود: نجد جای زلزله و فتنه هاست و شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید. (فرقه وهابی، ص ۲۳۱).

۲. او نوه دختری محمد بن عبدالوهاب هم می شود (یعنی حاصل پیوند سیاسی مذهبی).

۳. از جمله در سال ۱۲۱۶ قمری سعود به

فرمان پدرش عبدالعزیز با استفاده از تعطیلی شهر کربلا حمله غافلگیرانه ای به آن کرد و در روز عید غدیر مردم بسیاری را از دم تیغ گذرانید و اماکن مقدسه شیعه را ویران ساخت. (قبر امام ویران، ضریح از جای کنده و گنجینه ها به غارت برده شد). آنها در همین سال (و سال های ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ قمری) به نجف حمله کردند اما شکست خورده بازگشتند. در محرم سال ۱۲۱۸ قمری بدون جنگ بر مکه دست یافتند وقبه و بارگاه حضرت عبدالمطلب و حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه وقبه زادگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و دیگر قبه های اطراف کعبه (از جمله قبه زمزم) راخراب کردند. در سال ۱۲۲۰ قمری سعودبن عبدالعزیز با تصرف مدینه مقابر مقدسه را ویران و بارگاه ائمه شیعه را تخریب و ذخایر بارگاه شریف نبوی را غارت نمود.

را در حجاز رسمیت داد. سرانجام دولت عثمانی، حکمران جدید مصر محمد علی پاشا را مأمور براندازی ایشان کرد. ابراهیم پاشا ارتشی مرکب از سربازان ترک و آلبانی و عرب را به فرماندهی پسرش طوسوس پاشا به سوی حجاز اعزام داشت. طوسوس در سال ۱۲۲۷ قمری از بندر ینبع وارد مدینه شد و آن را گشود و مقاومت وهابیون مکه را در هم شکست اما موفق به فتح «درعیه» نشد. ابراهیم پاشا، پسر دیگرش را مأمور تسخیر نجد کرد و او در سال ۱۲۳۳ قمری «درعیه» پایتخت آل سعود را متصرف شد.

۲. در دوره دوم، آل سعود بعد از سرکوب شدن توسط «محمد علی پاشا» با کمک های نهانی دوباره جان گرفتند و حکومت آل سعود در ریاض با سر

بر آوردن «تُرکی بن عبدالله بن محمد» آغاز گردید. او در سال ۱۲۳۵ قمری با همراه ساختن جمعی از اعراب در «ریاض» دولت گونه ای تشکیل داد و چون (در سال ۱۲۴۹ قمری) در گذشت چند تن حکومت کردند، تا این که به علت جنگ خانگی سعودی ها، ریاض به دست آل رشید حکومت مورد حمایت عثمانی در «نجد» (که در جبل شَمَّر اقامت داشتند «حائل» را پایتخت قرار داده بودند) افتاد.

۳. در دوره سوم، ریاض در سال ۱۳۱۹ قمری توسط «عبد العزیز بن سعود» مشهور به «ابن سعود» (متولد ۱۲۹۳، متوفی ۱۳۷۳ هجری قمری) از آل رشید پس گرفته شد. و با غلبه او بر امیر نجد (عبد العزیز بن رشید) تمام نجد (به سال ۱۳۲۲ قمری) تسلیم وی شد. ابن سعود که خود را امام وهابیه و امیر نجد خواند، در سال ۱۳۲۴ قمری «ابن رشید» را شکست قطعی داد و به قتل رسانید و در سال ۱۳۲۶ قمری ارتش عثمانی را از «نجد» و در سال ۱۳۳۱ قمری از «احسا» بیرون راند. در جنگ جهانی اول، بریتانیا «ابن سعود» را به عنوان حکمران مستقل نجد شناخت و کمک های مالی زیادی به وی نمود و پس از جنگ جهانی اول «ابن سعود» ملك حسین (شریف مکه) را مغلوب کرد و راند و در سال ۱۳۴۰ قمری «آل رشید» را برانداخت. و چون در سال ۱۳۴۳ قمری بر دولت هاشمیان در حجاز مسلط گشت خود را رسماً پادشاه حجاز و نجد و در سال ۱۳۵۱ قمری پادشاه «عربستان سعودی» اعلام نمود و برای جلب نظر مسلمانان جهان زیارت مکه و مدینه را آزاد

ساخت.

(تاریخ مکه، ص ۱۷۰ الی ۱۹۰؛ تاریخ ادیان، ص ۲۹۸؛ ترجمه کشف الارتیاب، دایره المعارف فارسی ذیل عناوین مربوط، مکتب اسلام، ش ۳۳۷، فرقه وهابی).

عرش

(عُ رُ) (عُ عَ) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶).

عرش اللّه

(عَ شُ لاّ) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲۱۲، ص ۹۲)

عرفات

(عَ رَ) فاذا افضتم من عرفات (بقره ۱۹۸)

وادی عرفات بیابان و صحرای وسیع و همواری است بین مکه و طایف حدود ۲۰ (الی ۲۴) کیلومتری جنوب شرقی مکه (واقع در دامنه جبل الرحمه). عرفات از هر طرف با کوه های شیب دار و پلکانی مانند احاطه شده است. مساحت این وادی را حدود هشت کیلومتر مربع ذکر کرده اند و طول عرض آن را دو میل در دو میل نوشته اند. (۱) عرفات یکی از مواقف حج است و تنها موقفی است که خارج از محدوده حرم است (بخش عمده آن خارج از حرم است) و به نظر فقها چند موضع در اطراف صحرای عرفات (به نام های ثویه، عرنه، نمره، ذوالمجاز، اراک) سر حدات عرفات می باشند. در سمت مغرب مسجد نمره و از سمت شمال دو مناره ۵ متری با فاصله زیاد حدود عرفات را مشخص می کنند. سراسر مشرق عرفات را دامنه وسیع قوسی شکلی محصور کرده و در جنوب این قوس تا راه طایف پیش رفته و دنباله شمالی این قوس هم کمی به سمت مغرب جلو رفته تا جبل

۱. ارقام دیگری نیز ذکر کرده اند؛ چون طول و عرض ۲ کیلومتر در ۲ کیلومتر یا حتی طول ۱۱ یا ۱۲ یا ۱۳ کیلومتر در عرض ۶/۵ یا ۸ یا ۸/۵ کیلومتر.

الرحمه که دامنه جنوبی حد دیگر عرفات است و سومین عمل از اعمال حج (ک) «وقوف در عرفات» است (یعنی توقف در آن از اول و ظهر روز نهم ذی حجه تا غروب شرعی همین روز).

تسمیه

عرفات

جمع عرفه است به معنی کوه و بلندی.

از جهت رفعت و بلندی این موقف است.

محیط بسیار آماده است برای معرفت به خدا.

حضرت آدم (علیه السلام) در این نقطه اعتراف نمود.

حاجیان در این نقطه به گناه خودشان اعتراف می نمایند.

حضرت جبرئیل در این جا امت ها را به حضرت ابراهیم (علیه السلام) معرفی کرد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا هنگام بیان جبرئیل در مورد اعمال حج می فرمود: «عرفت عرفت».

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این جا با خواب دیدن درباره فرزندش نسبت به وظیفه اش عارف گردید.

حضرت آدم و حضرت حوا (علیهما السلام) بعد از هبوط و جدایی در این جا یکدیگر را یافتند و نسبت به هم عارف گردیدند.

به علت صبر حاجیان بر وقوف در این نقطه (و یا به علت صبر حاجیان برای رسیدن به این نقطه) این مکان عرفات (به معنی صبر) نامیده شد.

عرفه

(عَ رَ فِ)

۱. سرزمین (ک) عرفات (طبقات، ص ۲۰)

۲. تلی است بر فراز کوه عرفات به ارتفاع ۶۰ متر که جبل الرحمه هم خوانده می شود (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

۳. روز نهم ذی حجه که طی آن حجاج در مراسم حج در عرفات وقوف می کنند. (حجه التفاسیر، تعالیق، ص ۸۰)

عرنه

(عُ رَ نِ) از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست و ماندن در این نقطه کفایت از عرفات نمی کند. (فلسفه و اسرار حج، ص ۱۸۰؛ مناسک حج، مسئله ۳۶۵)

عروس عرب

کنایه از مکه معظمه است (فرهنگ های: رشیدی، آنندراج، نفیسی، برهان قاطع)

عروش

(عُ عَ)

۱. خانه های مکه. (فرهنگ نفیسی؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲)

۲. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲)

عروض

(عَ) سرزمین دارای پستی هایی که سیل بر آن جاری می شود.

۱. مکه و حوالی آن است. (لغت نامه؛ تاریخ مکه، ص ۱۵)

۲. مدینه و حوالی آن است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷)

۳. قمستی از شبه جزیره العرب و در دنباله نجد است که به کناره های خلیج فارس منتهی شده و مشتمل است بر یمامه و احساء و عمان و حوالی آن.

عری

(عُ را) از نام های مدینه است (به معنی مردان بزرگی که ضعفا به آنها پناه می برند) از آن جهت که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مردم مستضعف زیادی رو به مدینه آوردند تا در پناه آن حضرت زندگی سعاتمندی داشته باشند (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

عریش

(عَ)

۱. خانه های مکه. (فرهنگ نفیسی)

۲. از نام های مکه. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

عسکران

(عَ کَ) عرفه و منی. (لغت نامه؛ فرهنگ نفیسی)

عسیله

(ک) چاه عسیله

عشره کامله

(عَ شَ رِ) و اتموا الحج و العمره لله فان احصر تم فما استیسر من الهدی... تلک عشره کامله (بقره ۱۶۹)

کنایه از ده روزه حاجیان که سه روز در ایام حج دارند و هفت روز بعد از حج و این حکم بر کسانی است که قدرت قربانی ندارند. (فرهنگ غیاث اللغات)

عصفر

(ک) گیاه عصفر

عصمه

(عَ صِ مِ) از اسامی زمزم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

عقبه

(عَ قَ بِ) ناحیه ای است واقع بین مکه و منی که در این محل جمره ای واقع شده است که در مناسک حج رمی می شود. فعلا عقبه برای شیطان آخر عَلَم شده و اگر به طور مطلق گفته می شود منصرف به جمره عقبه می شود. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۴، ص ۱۰۶؛ فرهنگ فارسی؛ دایره المعارف فارسی)

عقبه اخری

همان (ک) جمره الاخری

عقبه اولی

همان (ک) جمره الاولی

عقبه وسطی

همان (ک) جمره الوسطی

عقیق

(ک) وادی عقیق

عکاظ

همان (ک) بازار عکاظ

علایم حرم

همان (ک) انصاب الحرم

علم اسلام

(عَ لَ) تعبیری از حج در خطبه اول نهج البلاغه «و جعله سبحانه و تعالی بالاسلام علماً»، خداوند سبحان آن خانه را علامت و نشانه اسلام قرار داد. (نهج البلاغه، ص ۳۲)

علمین

(عَ لَ مَ)

۱. ظاهراً مراد دو تنگنای واقع در بین عرفات و مشعر و بین مکه و منی است که مأزمین نیز گفته می شود. (حج برنامه تکامل، ص ۴۳۱)

۲. حدود حرم مکه از طرف مغرب (که از جانب جده باشد) جایی است که علمین (یا حدیبیه) گفته می شود. در علمین دو ستون ساده و کوتاه (از گچ و آجر) مقابل یکدیگر روی زمین بر پا شده به عنوان علامت و نشانه آغاز محدوده و دوازده ورود به مکه می باشد. (توضیح مناسک حج، ص ۵۳؛ حج و عمره، ص ۱۳۴؛ احکام و آداب حج، ص ۱۸۹؛ با ما به مکه بیایید، ص ۲۸)

علمین حرم

علایم حرم همان (کـ) انصاب الحرم

علیه دم

(عَ لَ هِ دَ) کسی است که به علت ارتکاب حرام در حال احرام و حرم باید قربانی کند.

عمار

(عُ مّ) عمره گزاردن (لغت نامه)

عمارت

(عِ رَ) از (ك) مناصب كعبه

عمره

(عُ رِ) و تموا الحج و العمره لله (بقره ۱۹۶)

در اصطلاح فقها انجام اعمال و مناسک خاصی است در زیارت خانه خدا (زیارت کعبه است با آداب و مناسک مخصوصه). عمره از واجباتی است که در ارتباط با حج صورت می گیرد و در طول عمر مکلف یک بار به صورت عمره تمتع و یا عمره مفرده واجب می گردد.

تسمیه عمره

عمره عنوانی است بر گرفته از کلمه عمارت به معنای:

۱. آبادی. کسانی که به قصد زیارت به مکه معظمه مشرف می شوند با اجتماع خود موجب عمران آن شده و یا عمره باعث آباد بودن بیت الله است.

۲. زیادت. و عمره اضافه بر حج است.

زمان عمره

با توجه به اقسام حج، دو نوع عمره وجود دارد:

۱. عمره تمتع انجام آن برای کسانی است که استطاعت حج تمتع پیدا می کنند یعنی برای اهل آفاق (غیر اهالی مکه و ساکنین حوالی آن) می باشد و پیش از حج تمتع از اول ماه شوال تا قبل از روز نهم ذیحجه می تواند صورت گیرد.

۲. عمره مفرده، انجام آن برای کسانی است که وظیفه شان حج افراد و قران است، یعنی برای اهالی مکه و ساکنین حوالی آن می باشد، که بعد از انجام حج (در صورت تمکن) و در طول سال می تواند صورت گیرد. (غیر از ایام اختصاصی حج)

واجبات عمره این عبادت دو نوع واجبات دارد:

۱. واجب رکنی، احرام و طواف زیارت و سعی از واجبات رکنی هستند.

۲. واجب غیر رکنی، تقصیر و نمازطواف زیارت و طواف نساء و نماز طواف نساء از واجبات غیر رکنی هستند.

تفاوت دو عمره

۱. عمره مفرده اختصاص به ماه های حج ندارد ولی عمره تمتع باید در اشهر حج انجام شود.

۲. عمره مفرده را می توان جدا از حج به جا آورد ولی عمره تمتع همراه حج انجام می شود.

۳. عمره مفرده دارای طواف نساء و نماز طواف نساء

می باشد ولی عمره تمتع این دو عمل را ندارد.

۴. در عمره مفرده مرد مخیر است بین انجام حلق و تقصیر، ولی در عمره

تمتع این اختیار و جود ندارد و فقط باید تقصیر نمود.

۵. در عمره مفرده آمیزش جنسی قبل از فراغ از سعی، عمره را فاسد می کند و باید ضمن تمام کردن عمره آن را اعاده نمود اما در عمره تمتع فساد آن را محل حرف و بحث دانسته اند.

عمره استحبابی

(اِ تِ) عمره مفرده است که مستحب است برای همه مسلمانان جهان چه اهل مکه و چه اهل آفاق، و در ماه رجب، استحباب تاکید مؤکد دارد.

عمره الاسلام

(عَ رَ تُ لْ) عمره نخستین است (اسرار، مناسک، ادله حج، ص ۹)

عمره افراد

(اِ) عمره مفرده را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره اکمه

(اَ کَ مِ) عمره بیست و هفتم ماه رجب نزد اهل مکه. ریشه عمره اکمی نزد مکیان آن است که چون عبدالله بن زبیر از ساختمان کعبه مقدس بپرداخت عمره ای گزارد و اهل مکه همراه او بودند تا به محل «اکمه» رسید و از آن جا احرام بست و این واقعه روز بیست و هفتم ماه رجب بود. (سفر نامه ابن جبیر، ص ۱۷۹)

عمره بتلا

(بَ) عمره بدون حج است. (فرهنگ جامع؛ دائره الفرائد، ج ۳، ص ۲۹)

عمره تطوع

(تَ طَ وُّ) همان (ک) عمره استحبابی

عمره تمتع

(تَ مَ تُّ) نام اعمال مخصوصی است در زیارت خانه خدا که با واجب شدن حج تمتع واجب می شود (یعنی مخصوص اهل آفاق است، یعنی کسانی که وطن آنها تا مکه بیش از ۱۶ فرسخ شرعی یا ۸۷ کیلومتر می باشد). بنابراین وجوب این عمره برای کسانی است که استطاعت تمتع را پیدا می کنند.

تسمیه تمتع این عمره از آن جا که با حج تمتع در ارتباط است و باید در همان سال حج تمتع (و قبل از آن) انجام گیرد عمره

تمتع نامیده شده است.

زمان تمتع وقت مخصوص این عمره شـهر حـج است (یعنی از اول ماه شوال تا قبل از ظهر روز نهم ذی حجه) و انجام این عمل طی این زمان خاص بیش از یک بار جایز نیست.

اعمال تمتع واجبات این عمره به ترتیب عبارتند از (۱):

۱. احرام، در میقات محرم شدن.

۲. طواف زیارت، در مسجد الحرام دور خانه کعبه هفت بار گردیدن.

۳. نماز طواف زیارت، در مسجد الحرام پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواندن.

۴. سعی صفا و مروه، جنب مسجد الحرام بین دو کوه صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت نمودن.

۵. تقصـیر، در مکه (و معمولا جنب مسجد الحرام در مروه) مقداری از موی سر یا صورت چیدن یا مقداری از ناخن دست یا پا گرفتن.

میقات تمتع مکان هایی که در یکی از آنها می توان احرام عمره تمتع را بست عبارتند از:

۱. جحفه، در شمال غربی مکه

۲. یلملم، در جنوب شرقی مکه

۳. ذو الحلیفه، در جنوب مدینه

۴. وادی عقیق، در شمال شرقی مکه

۵. قرن المنازل، در شرق مکه

۶. محاذی،

با میقات (ل)

۷. ادنی الحل، نزدیک ترین موضع حل

۸. خانه، در صورت نزدیک تر بودن به مکه از میقات های پنجگانه

۹. فخ، در مکه برای کودکان (۲)

مکه و تمتع

بعد از خاتمه اعمال عمره تمتع، تا روز هشتم ذی حجه (زمان محرم شدن برای اعمال حج تمتع)

۱. در مورد توضیح بیشتر اعمال عمره رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه.

۲. در مورد میقات ها رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه و یا قسمت «میقات».

خروج از مکه جایز نیست.

عمره جعرانه (جِ عِ رّ نِ) (جُ ِ نِ) عمره ای که احرام از جعرانه گرفته شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره حدیبیه

نام عمره ای از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که به جا آورده نشد و متوقف ماند به علت انعقاد صلح (ک) حدیبیه.

عمره رجبیه

(رَ جَ یِّ) شهرت عمره مفرده ای که در ماه رجب صورت گیرد. برای عمره این ماه فضیلت بسیاری ذکر شده است. از جمله از امام نهم (علیه السلام) منقول است که افضل عمره ها عمره رجب است.

عمره صلح

همان (ک) عمره قضا

عمره القصاص

(قِ) همان (ک) عمره قضا

عمره قضا

(قَ) نام عمره ای است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در ذی قعده سال هفتم هجری (به اتفاق اصحاب) (۱) به

جای آورد و به اسامی دیگری هم معروف است.

۱. عمره الصلح - چون براساس صلح حدیبیه انجام شد.

۲. عمره القصاص چون به تلافی صلح حدیبیه انجام شد.

۳. عمره القضیه چون در صلح حدیبیه، حکم و فرمان (قضیه) شد که عمره در سال هفتم (هجری) انجام پذیرد.

۴. عمره القضا - چون در سال ششم هجری مشرکین مانع از ورود حضرت رسول برای ادای عمره شدند و اجرای آن به سال دیگر موکول گردید، گویی عمره سال هفتم قضای عمره سال ششم است، و نیز قضا به معنی حکم است، و درسال ششم در حدیبیه حکم بر آن قرار گرفت که عمره در سال هفتم انجام گیرد. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۷۰)

عمره قضیه

همان (ک) عمره قضا

عمره مبتوله

(مَ لِ) عمره بریده شده یعنی عمره بدون حج، عمره افراد، عمره مفرده، عمره قران.

(فرهنگ معارف اسلامی؛ آداب عمره قران، ص ۵۴، فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص ۲۰؛ حج البیت، ص ۱۵۵)

عمره مستحبی

همان (ک) عمره استحبابی

عمره مفرده

(مُ رَ دِ) نام اعمال مخصوصی است در زیارت خانه خدا، و وجوب آن (۲) برای کسانی است که:

۱. اهل مکه اند. (۳)

۲. در حکم اهل مکه اند و منزل آنان تا مکه کمتر از ۱۶ فرسخ شرعی (یا ۴۸ میل یا ۸۷ کیلومتر) می باشد (۴)

۳. در قید نذر و عهد و یمین و شرط ضمن عقد هستند و یا حج را فاسد کرده اند و یا حج از آنان فوت شده است. (۵)

تسمیه مفرده این عمره از آن جا که جدا از اعمال حج (افراد و قران) به جای آورده می شود مفرده نامیده شده است.

زمان مفرده این عمره پس از حج افراد و یا حج قران به جا آورده می شود و وقت مخصوصی برایش معین نشده و در طول

سـال (جز در ایام اختصاصـی حـج) می توان آن را به جای آورد. این عمره برای مکلف یک بار واجب است ولی تکرار عمره مفرده اسـتحبابی در طول سـال (جز در ایـام اختصاصـی حـج) مجـاز است و برای اهـل آفاق هم مجاز است (البته اهل آفاق در فاصله پایان عمره تمتع تا پایان حج نمی تواند عمره مفرده به جای آورد).

اعمال مفرده واجبات این عمره به ترتیب عبارتند از: (۶)

۱. احرام، در میقات محرم شدن.

۲. طواف زیارت، در مسجد الحرام هفت بار به دور کعبه گردیدن.

۳. نماز طواف زیارت، در مسجد الحرام در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواندن.

۴. سعی بین صفا و مروه، جنب مسجد الحرام بین دو کوه صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت کردن.

۵. تقصیر صورت (یا حلق)، در مکه (و معمولا

جنب

۱. با همان عده از اصحاب که در حدیبیه شرکت داشتند جز چند نفری که در خیبر به شهادت رسیدند، یا وفات کردند (تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۲۳).

۲. شروط و وجوب آن مانند شروط وجوب حج است.

۳. به عنوان واجب اصلی.

۴. به عنوان واجب اصلی.

۵. به عنوان واجب عرضی.

۶. برای توضیح بیشتر اعمال این عمره رجوع کنید به هر یک از «عناوین» مربوطه.

مسجد الحرام در مروه) مقداری از موی سر یا صورت چیدن یا مقداری از ناخن دست یا پا گرفتن (تقصیر) و یا موی سر تراشیدن (حلق).

۶. طواف نساء، در مسجد الحرام هفت بار به دور خانه خدا (کعبه) گردیدن.

۷. نماز طواف نساء، در مسجد الحرام در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزاردن.

میقات مفرده مکان هایی که در یکی از آنها می توان احرام بست به تناسب آن که عمره از داخل مکه صورت می گیرد یا از خارج آن متفاوت است:

۱. میقات از خارج مکه، برای کسی که از مکه دور است و بخواهد در جهت و رود به مکه و انجام عمره مفرده احرام ببندد. میقات ها عبارتند از: ذو الحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم، محاذی، ادنی الحل، خانه، فخ.

۲. میقات از داخل مکه، برای کسی که در داخل مکه است و بخواهد عمره مفرده به جای آورد.

میقات ها برای احرام بستن عبارتند از: تنعیم، حدیبیه، جعرانه، أضأه لبن. وادی نخله، وادی عرفه.

ادنی الحل (۱)

عمره مفروضه

(مَ ضِ) عمره مفرده، عمره الاسلام. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

عمره واجب

عمره الاسلام. عمره مفرده (در مقابل عمره مستحب)

عمود

از اسطوانه (های) مسجد النبی با عنوان «عمود» نیز نام برده اند. رجوع کنید به قسمت «ستون».

عمور

(عُ) عمره به جای آوردن، زیارت خانه خدا کردن (لغت نامه)

عندالمقام

(عِ دَ لْ مَ) گروه زیادی از فقهای ما در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «عندالمقام» (نزد مقام) را برگزیده اند. (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۳).

عوالی

(عَ) از محله های مدینه است و فعلا خیابانی بدین نام (باب العوالی) در سمت قبله بقیع رو به طرف جنوب شهر کشیده شده (شارع علی بن ابی طالب) و منتهی به مسجد قبا می شود و اغلب ساکنین این حدود شیعه اثنا عشری هستند و بر مدارس و مغازه های آنان نام های ائمه دیده می شود عوالی قبلاً روستاهای پشت قلعه مدینه بود که باغ های پرمیوه و سرسبزی اطراف آن قرار داشت و گفته اند ظاهراً منظور همان حوائط سبعه بوده است.

عونه

(عَ نِ) از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

عید اضحی

(اَحا) همان (ک) عید قربان

عید قربان

عید اضحی، روز دهم ذی حجه و از بزرگ ترین اعیاد در اسلام است و وجه تسمیه این که:

۱. عید قربان گویند چون در این روز حاجیان در منی یکی از واجبات حج را که قربانی کردن. (شتر یا گاوه یا گوسفند) باشد انجام می دهند (و در سایر نقاط جهان اسلام نیز مسلمین در این روز به طور استحبابی قربان می کنند).

۲. عید اضحی گویند چون قربانی کردن (معمولا) قبل از ظهر و هنگام ضحی (موقع بالا آمدن آفتاب) انجام می پذیرد.

عیر

(ك) کوه عیر

عین ارزق

(عَ نِ اَ رَ) یا «عین زرقا» در قمست جنوب مدینه قرار داشته و از چاهی در قبا (در سمت غرب مسجد) سر چشمه می گرفت و آب مشروب مردم مدینه از آن بود. این چشمه را مروان بن حکم به دستور معاویه به شهر مدینه روان ساخت (و علت تسمیه آن است که چشمه را مروان بن حکم کبود چشم روان ساخت و یا این که این چشمه در ملك ازرق متعلق به بنی امیه واقع شده بود.) بعدها روی آن گنبدی بر پا کردند که از سمت شمال و جنوب باز بود و از هر طرف پلکانی قرار داده بودند که مردم از آن پایین می رفتند و از چشمه آب بر می داشتند. در قرن ششم قسمتی از آب این چشمه را از دهانه اش از زیر گنبد جدا و به سوی آستانه دری از مسجد النبی که در

۱. در مورد میقات ها رجوع کنید به هر یک از عناوین مربوطه و یا قسمت «میقات».

جهت باب السلام بود رسانیدند و در آن جا آبشخوری بنا کردند (و مردم مدینه از آن می نوشیدند) و بعداً از این آبشخوری مجرای کوچکی جدا ساخته به سوی صحن مسجد النبی برده و در آبشخوری که در وسط آن فواره ای داشت ظاهر ساختند. چشمه ارزق (زرقا) پیوسته در طول تاریخ اسلام مورد توجه پادشاهان و امراء و بزرگان بود و مورد تعمیر و تجدید بنا قرار می گرفت و آب چاه های دیگر نیز به منابع آب چشمه زرقا اضافه می شد. آب این چشمه را سقاها به وسیله مشک در خانه

های مدینه توزیع می نمودند. (حرمین شریفین، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ و...)

عین زرقا

(زَ) همان (ک) عین ارزق

عین عرفه

(عَ رَ فِ) معاویه حدود ۱۰ رشته قنات آب به سوی مکه جاری ساخت تا این که در اواخر بنی امیه، عبدالله بن عامر دستور داد آب تمام چشمه های مکه را در یک مجرای واحد جاری سازند که آن را در میدان صحرای عرفات به نام چشمه عرفه ظاهر ساختند. بعدها در دوران عباسی و حکام مقتدر دیگر آب چشمه عرفه را از طریق مجاری متعددی به مکه روان ساختند. این چشمه در طول تاریخ بارها خراب و بارها تعمیر شد. (حرمین شریفین، ص ۲۶)

عینین

همان (ک) کوه عینین

غ

غار ثور

غار پناهگاه رسول الله در هجرت واقع در (ک) کوه ثور

غار حرا

غار عبادتگاه رسول الله قبل از بعثت واقع در (ک) کوه حرا

غار مرسلات

غار محل نزول سوره مرسلات بر رسول الله واقع در (ک) کوه صفایح

غاشه

از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

غبغب

(غَ غَ)

۱. کوهکی است در منی که محل نحر بوده است. گویند متعب بن قیس خانه ای موسوم به غبغب داشته که نزد مردم مانند

خانه کعبه محترم بود و در آن حج می کردند.

۲. جایگـاهی است در طـایف که در آن جا برای لات و عزی شتر نحر می کردنـد، و مخزن هـدایایی که به این دو بت تقـدیم شده در این محل بوده است. (لغت نامه)

غدیر جحفه

(غَ رِ جَ فِ) همان (ك) غدیر خم

غدیر خم

(خُ) منطقه ای است بین مکه و مدینه در ناحیه جحفه ۲۶ کیلومتری دهستان رابغ (و غدیر گودالی است که هنگام ریزش باران آب در آن جمع می شود و لذا این منطقه را غدیر خم یا خم غدیر گفته اند). در صدر اسلام از این نقطه حجاج عراق و شام و یمن و... برای بـازگشت به سـرزمین های خویش از یکـدیگر جـدا می شدنـد و مسـیرهای خاص خود را پیش می گرفتنـد. در حجه الوداع به روز هیجـده ذی حجه سال دهم هجری رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در این منطقه با دسـتور توقف و تجمع حاجیان حضـرت علی (علیه السلام) را در میان آن جمع عظیم رسماً به جانشینی خویش منصوب نمودند و فرمودند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». در محل این واقعه شکوهمند بعدها مسجدی ساخته شد که به مسجد غدیر خم معروف گردید.

غرا

(غَ رّ) از اسامی مدینه است که بر سایر شـهرها شرافت و در مقابل آنها برجستگی و درخشندگی دارد. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۷؛ لغت نامه)

غرس

همان (ك) چاه غرس

غروب شرعی

زمانی است که حمره مشـرقیه از بالای سـر گذشـته باشد و حجاج باید در شـروع مناسک حج (بعد از احرام) تا غروب شـرعی روز نهم ذی حجه در عرفات بمانند.

غزال کعبه

(غَ) آهو بره ای طلایی که در جاهلیت آن را به کعبه آویختند. آورده اند که «مدد» فرمانروای مکه به خاطر بیم از نزول غضب خداونـد بر جُرهُم (به علت بی احترامی هـایی که در خـانه مقـدس می شـد) گنجینه های کعبه را (شامل دو غزال زرین و چند شمشیر) در چاه زمزم

پنهـان کرد و عـازم بـادیه شـد و یـا «عمروبن حـارث» رئیس جرهمی ها (که یقین داشـتند ریاست مکه از ایشان فوت می شود) دستور داد تا آهو بره زرینی را که از آنِ مکه بود و دیگر سلاح هایی را که در خانه کعبه بود در چاه زمزم پنهان کردند و چاه را با خاک بیانباشـتند، تا این که حضـرت عبدالمطلب در صدد حفر زمزم بر آمد، آهویی طلایی و شمشیری مزین به جواهرات گرانبها بیرون آمـد. قرعه زد که آن ها را چه کند. قرعه به نام کعبه در آمد و در کعبه آویختند و چون مدتی آویخته ماند اهل کعبـه، غزال کعبـه نـامش کردنـد و ایـن اولیـن زینـتی بـود که کعبه را بـدان آراسـتند. نقـل شـده دو آهـوی طلاـ که حضـرت عبـدالمطلب در چاه زمزم یافت از پیشـکش های فارسـیانی بود که به حج می آمدند. (لغت نامه؛ حرمین شـریفین، ص ۱۸؛ فقه فارسی با مدارک ج ۳، ص ۲۵)

غزه

(غَ زِّ) نام (ک) شعب ابی طالب (میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵)

غسل سفَر (

سَ فَ) سفر حج و عمره غسل واجب ندارد اما اغسال مستحبی چندی را نام برده اند:

۱. زمانی، مانند غسل روز هشتم و نهم ذی حجه.

۲. مکانی، مانند غسل برای رفتن به اماکنی چون: حرم و شـهر مکه، مسـجد الحرام (و کعبه، حرم و شـهر مدینه، مسـجد النبی و بقیع).

۳. فعلی، مانند غسل برای افعالی چون احرام و یا وداع با پیامبر و معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین).

غلبه

(غَ لَ بِ) از اسامی مدینه است به خاطر:

۱. استیلا وبلندی آن بر بلاد دیگر.

۲. استیلـای قـومی بر قـوم دیگر چـون استیلـای یهود بر عمـالقه و اوس و خزرج بر یهود و مهـاجرین و انصـار بر اوس و خزرج (حرمین شریفین، ص ۱۱۸ و ۱۲۶؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸)

غمره (غَ رِ) میقات است وسط (ک) وادی عقیق. (النهایه، ص ۲۱۷؛ لمعه ج ۱، ص ۱۱۵؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵)

ف

فاران

از اسم هـای مکه و به قولی اسم کوه هـای مکه است و فـاران یکی از سـلاطین عمـالقه بود که در تقسـیم اراضـی حجـاز، مکه معظمه و اطراف آن سهم وی و به نام او نامیده شد. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۸۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۶۱)

فاضحه

(ضِ حِ) از اسامی مـدینه است از آن جهت که افراد فاسـد العقیـده رسوا و مفتضـح می گردنـد (میقات حـج، ش ۷، ص ۱۶۹؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

فتح مکه

در دهم رمضان سال هشـتم هجری پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با ده هزار مسلمان از مدینه عازم مکه شدند و بعد از ده روز به مکه رسـیدند و در ناحیه ذی طوی سپاه را چهار قسمت نمودند و هر کدام را از جهتی روانه شهر ساختند. مکیان که تـاب مقـاومت در خـود ندیدنـد بـه پیشـباز شـتافتند و حضـرت بـدون خـونریزی وارد مکه شـد و براهـالی مکه رحمت آورد و آزادشان ساخت. نقل کرده انـد که آن حضـرت در روز فتح مکه فرمودند: خداوند روزی که آسـمان ها و زمین را آفرید مکه را محترم قرار داد تـا روز قیامت و برای هیـچ کس جایز نبود و نیست که احترام آن را بشـکند، تنها برای من در یک ساعت از روز جایز گردید که به قصد فتح و تسخیر آن با سپاه وارد آن گردم.

فخ

(فَ خّ) یـا وادی فـخ نام محلی است در مـدخل ورودی مکه در محـدوده مسـجد تنعیم و یکی از نقاط آغازین حرم است و از این مکان کسـی بـدون احرام حق و ود به مکه را ندارد. فخ میقات بچه ها (کودکان و نابالغ ها) است. (تاریخ و آثار اسـلامی، ص ۸۴؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۸۶)

فدک

(فَ دَ) نـام محلی بـوده اسـت (۱) متشـکل از چنـد قریـه در نزدیکی (حـدود ۱۴۰ کیلومتری) مـدینه. این منطقه قبـل از اسـلام حاصلخیز و یهودنشـین بود. به اتفاق نظرمحدثین و سـیره نویسان هنگامی که خبر شکست یهودیان به فدک رسید یهودیان آن حاضـر به واگـذاری فدک و مصالحه شدند. و به این نحو چون فدک بدون جنگ به دست آمد از مواد فَیْئ و ملک رسول الله شد. دانشـمندان شـیعی و گروهی از محدثان سـنی اتفاق نظر دارند که آن حضـرت فدک را به دختر خود حضرت زهرا (علیها السـلام) بخشـیدند و آن معصومه در آمد فدک را بین نیازمندان تقسیم می نمودند اما بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فدک سرنوشتی دیگر پیدا کرد. (نگاه کنید به مکتب اسلام، ش ۱۹۳ به بعد)

فرار الی الله

ترک ما سوی الله و طلب الله است. حج را گویند. (صهبای صفا، ص ۳۳)

فراشان

(فَ رّ) شهرت گروهی از مردم مدینه که به

۱. امروزه «الحائط» نام دارد: (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۴۹۲).

خدمت در مسجد مشغولند. این فراشان همزمان به کارهایی از قبیل راهنمایی زوار و زیارت دادن آنان و یا خواندن نماز غایب بر مردگان می پردازند. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۶).

فسخ حج

ابن اثیر گوید رخصتی بود از سوی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به اصحاب که نیت حج نکرده بودند پس آن را نقض کنند و مبدل به عمره نمایند سپس رجعت کرده و حج تمتع کنند یا در حکم حج تمتع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

فسوق

(فُ) و لا فسوق و لا جدال فی الحج (بقره ۱۹۷)

یکی از محرمات احرام است و مقصود دروغ گفتن (و فحاشی و...) می باشد که در هر حال حرام است لیکن حرمت آن در حال احرام شدیدتر است (مجمع البیان؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۱)

فوات حج

(فَ) فوت حج. مربوط است به اوقات شرعی وابسته به آن، مانند این که در وقت اضطراری حضور در عرفات و مشعر الحرام در عرفات و مشعر الحرام حاضر گردد که بنا بر قول مشهور حج از او فوت شده و باید تحلل به عمره مفرده کند و سال بعد حج فوت شده را قضا نماید. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

فوت حج

(ک) فوات حج

فی المقام

(فِ لْ مَ) جمعی از فقها در تعبیر از محل نماز طواف عبارت «فی المقام» (در مقام) را به کار برده اند (میقات حج، ش ۳۶، ص ۱۰۳)

ق

قادس

(د)

۱. از نام های کعبه است در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی)

۲. از نام های مکه است چون گناهان را پاک می کنـد یا به علت واقع بودن در ارض مقدس. (تاریخ و آثار اسـلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸)

قادسه

(دِ سِ) مکه است چون گناهان را پاک می کند (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴)

قادسیه

(دِ سِ) از نـام هـای مکه است، به علت واقع بودن در ارض مقـدس. (تاریـخ و آثـار اسـلامی، ص ۳۶؛ میقات حـج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۲۱، ص ۱۲۸)

قارن

(رِ) به جـا آورنـده حـج قران. کسـی که در حـج قران از برای قربـانی هـدی بـا خود ببرد. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۲۵؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳)

قاصمه

(صِ مِ) از اسامی مـدینه است از آن جهت که دشـمنان سـتمگری که بـدان جا تجاوز کردنـد خود شـکست خوردنـد. (حرمین شریفین ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸)

قبا

ناحیه ای است در جنوب غربی مدینه با مسجد معروفش به نام (ک) مسجد قبا

قباطی

(قُ) پارچه سفید و ظریفی بود که به وسیله مصریان بافته می شد و از جمله پارچه هایی است که کعبه را بدان می پوشانیدند.

قبتین

(قُ بَّ تَ) تـا یـک قرن پیش دو بنـا در پیش بنـای زمزم قرار داشت که به منزله انبـار بوده است و هر یـک از این دو بنا قبه ای داشته و از این رو «قبتین» نامیده می شده است، ولی بعداً قبه ها را برداشته اند. (اعلام قرآن، ص ۵۹۸)

قبرستان ابوطالب

همان (ك) جنه المعلی

قبرستان احد

واقع در (ك) احد

قبرستان بدر

واقع در (ك) بدر

قبرستان بقیع

همان (ك) بقیع

قبرستان بنی هاشم

همان (ك) جنه المعلی

قبرستان حجون

همان (ك) جنه المعلی

قبرستان قریش

همان (ك) جنه المعلی

قبرستان معلا

همان (ك) جنه المعلی

قبلتین

(قِ لَ تَ) دو قبله.

۱. همان (ك) مسجد قبلتین

۲. (مکه معظمه» و «بیت المقدس» را گویند از جهت آن که قبل از قبله شدن مکه، به سمت بیت المقدس نماز خوانده می شد. (لغت نامه، و...)

«بیت المقدس» یا «قدس» یا «قدس شریف» یا «اورشلیم» (شهر سلامتی و در اصل «اورسالم» شهر صلح) یا «دارالسلام» یا «قریه

السـلام» یـا «ایلیاء» یا «یبوس» (۱) طبق نقـل از بنـای «ایلیـا» پسـر سـام بن نوح است و از قرن پـانزدهم قبـل از میلاـد سابقه دارد. حضـرت داود (علیه السـلام) یازده قرن قبل از میلاد پس از نشستن بر تخت سلطنت در «حَبرون» «اورشلیم» را پایتخت خود قرار داد و حضـرت سـلیمان (علیه السـلام) در آن معبدی ساخت و بر شـکوهش افزود و پس از مرگ او و تجزیه دولت یهود، مصر اورشلیم را گرفت و سپس «سارگُن» پادشاه آشور همه فلسطین (از جمله اورشلیم) را متصرف شد و عده ای از اعراب را به این نواحی کوچانید. در سال ۵۸۶ قبل از میلاد «بُختُ النَّصـر» پادشاه بابل، اورشلیم را به تصرف درآورد و ۷۰ سال بعد یهودیان با کمـک «کورش» پادشـاه ایران به اورشـلیم بازگشـتند امـا دولت اسـرائیل دیگر احیا نشـد. یک قرن قبل از میلاد، حکومت روم اورشـلیم را گرفت و «سِـزار» یک یهودی را به حکومت آن جا برگزید که به «هِرود کبیر» معروف شد. با ظهور حضرت مسیح (علیه السـلام) و گرایش مردم به آن حضـرت بر اثر سـعایت سـران قوم یهود در اورشـلیم حکـام رومی در تعقیب آن حضـرت برآمدند. در قرن هفتم میلادی «اورشلیم» توسط مسلمین فتح شد و از آن

تاریخ مسلمانان این شهر را بیت المقدس خواندند. در پایان قرن یازدهم میلادی «بیت المقدس» بار دیگر به تصرف مسیحیان اروپایی درآمد، ولی ۸۸ سال بعد دوباره آن را طی جنگ های صلیبی از دست دادند و بیت المقدس محل قبور انبیا و اولیا و بزرگان علما و اوتاد است و مشهورترین آن، منطقه خلیل الرحمن است که قبور حضرت ابراهیم و اسحاق و زکریا و یحیی (علیهم السلام) در آن جاست. بیت المقدس، این شهر مقدس و تاریخی، مراکز مقدس سه دین اسلام و مسیحیت و یهودیت را در خود جای داده و زیارتگاه مسلمانان و مسیحیان و یهودیان می باشد. «دیوار ندبه» نزد یهودیان مقدس است و مسیحیان مخصوصاً کلیسای قبر مقدس (یا کلیسای قیامت) را تقدیس می کنند و مسلمانان «قبه الصخره» و «مسجد الاقصی» را زیارت می نمایند و پیش از آن که کعبه قبله مسلمین شود، مسلمین به طرف بیت المقدس نماز می گزاردند. این شهر در ۵۵ کیلومتری غرب رود اردن و به فاصله ۸۰ کیلومتری سوی دریای مدیترانه بر روی ارتفاعات متوسط واقع شده است. بیت المقدس امروزه از نظر شهرسازی و معماری از دو قسمت تشکیل گردیده؛ یکی بیت المقدس قدیم که تماماً در داخل قلعه و حصاری محکم (که برای آخرین بار در زمان عثمانیان بازسازی و احداث شده و حرم شریف و مسجدالاقصی و کلیسا و معابد قدیمی یهود در آنند) قرار دارد که به چهار محله مسلمانان، مسیحیان، ارمنیان و یهودیان تقسیم شده است. دیگر بیت المقدس در منطقه جدید الاحداث که در خارج از حصار است و از نظر بافت و معماری شهری

دو بخش دارد. بخشی محل سکونت و بازار اعراب و یهودیانی است که در دو قرن اخیر در بیت المقدس سکونت گزیده اند و بخشی نوساز که از زمان اشغال دولت متجاوز اسرائیل احداث گردیده و ساکنان آن عموماً سرمایه داران و تحصیل کرده های یهودی هستند که از نقاط دیگر جهان به این شهر مهاجرت نموده اند. (به امید روز آزادسازی قدس شریف و به امید آنکه صدای همبستگی مسلمین جهان در پایگاه وحی الهی در مراسم حج بتواند زمینه ساز این رهایی بخشی گردد).

۳. (مسجدالحرام» و «مسجدالاقصی» از جهت آن که تا قبل از قبله شدن مسجد الحرام (کعبه)، به سوی مسجدالاقصی (بیت المقدس) نماز خوانده می شد (لغت نامه).

مسجدالاقصی (که حجاج بیت الله الحرام در موسم حج فریاد رهایی آن را از چنگال متجاوزین سر می دهند) امروزه برای اطلاق به دو بنای مقدس و تاریخی به کار برده می شود. صخره ای و مسجدی. صخره مقدس صخره ای است که حرم شریف بر روی آن قرار دارد و

۱. در لغت نامه با ضبط نامعلوم آمده.

حضرت سلیمان اولین معبد یهودیان را بر آن ساخت و صخره ای است که بر اساس روایت آخرین منزلگاه زمینی رسول الله در شب معراج بود. و مسجدالاقصی مسجدی است در جنوب (ک) «قبه الصخره» که عبدالملک بن مروان خلیفه پنجم اموی آن را بنا کرده و پسرش ولید آن را به پایان رسانده و مسجدی است که طبق روایات نماز در آن ثواب فوق العاده ای دارد.

قبله

(قِ لِ) اقبال کردن و مواجهه و ایستادن در برابر خانه کعبه است با تمام اعضا و اندام با

نظم و احترام و با حضور ذهن که کم کم این نام به خود خانه کعبه اطلاق شده است و هر کس در هر نقطه از زمین است در اقامه نماز باید رو به سوی کعبه کند و فقها در مورد قبله نظریاتی فرموده اند:

۱. کعبه معظمه قبله است.

۲. کعبه و مسجدالحرام قبله است.

۳. کعبه قبله برای مسجدالحرام است و مسجدالحرام قبله برای اهل شهر مکه و جمله شهر مکه قبله اهل حرم و سراسر حرم قبله اهل دنیا و هر کس که خارج از حرم است. (احکام حج و اسرار آن، ص ۱۳۷ و ۱۳۸).

قبله انام

(اَ) و فرض علیکم حج بیته الحرام الذی جعله قبله للانام.

خداوند متعال حج بیت الحرام را بر شما واجب گردانید و آن را قبله مردم قرار داد (نهج البلاغه، خطبه اول).

قبله اول

کعبه را گویند که قبله حقیقی است (البته اولین قبله ای است که مسلمین به سوی آن نماز می خواندند بیت المقدس بوده است).

قبله دوم

اصطلاحاً مدینه (مزار رسول اکرم و ائمه معصوم بقیع) را گویند. (از باب اقبال و توجه به این بزرگان نه از باب نماز؛ همچنان که اصطلاحاً نجف را قبله سوم و کربلا را قبله چهارم و کاظمین را قبله پنجم و سامراء را قبله ششم گفته اند).

قبله مدینه

قبله مدینه طیبه (در مسجدالنبی) تنها معجزه فعلی باقیه رسول الله است، چرا که معجزات فعلی (برخلاف معجزات قولی) موقت و محدود به زمان و مکان و زود گذرند و بعد از وقوع فقط عنوان تاریخی و سِمَتِ خبری دارند. رسول الله بدون آلات نجومی و قواعد هیوی و یا در دست داشتن زیج و دیگر منابع طول و عرض جغرافیایی آن را در غایت دقت و استوا تعیین کرد و به سوی کعبه ایستاد و فرمود: «محرابی علی المیزاب» و قبله مدینه آن چنان که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به سوی آن نماز خوانده است تا امروز به حال خود باقی است و دانشمندان ریاضی، قبله مدینه را چنان یافتند که رسول الله بدون آنها یافت و این ممکن نیست مگر به وحی و الهام ملکوتی (میقات حج، ش ۲، ص ۴۴).

قبور الشهداء (

قُ رُ شُّ ةَ) مزار شهدای (ک) احد (سفرنامه ناصرخسرو، ص ۷۷).

قبوه

(قُ و) همان (ک) قبا (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۹۱).

قبه

(قُ بَّ) از (ک) مناصب کعبه.

قبه آدم

(قُ بَّ ءِ دَ)

۱. قبه ای است در کوه جبل الرحمه که نماز گزاردن در آن جا مکروه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۴۱).

۲. قبه ای از یاقوت بهشتی که حضرت جبرئیل به موضع کعبه آورد و نصب نمود و حضرت آدم (علیه السلام) را که در این هنگام بالای کوه صفا بود در جوار قبه جای داد و آن حضرت به تعلیم جبرئیل طواف کرد و حج به جای آورد. و روایت است خدا قبه آدم را قبل از طوفان نوح به آسمان عروج داد. (فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا، ص ۱۸۵ و ۱۹۹).

قبه الاحزان

(تُ لْ اَ) گنبد (ک) بیت الاحزان (گنجینه های ویران، ص ۱۰۱).

قبه الاسلام (

تُ لْ اِ) از نام های مدینه. در حدیث آمده: المدینه قبه الاسلام (حرمین شرفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۸).

قبه بنات الرسول

(ءِ بَ تُ رَّ) شهرت قبه ای بر مزار حضرت رقیه، حضرت ام کلثوم و حضرت زینب دختران رسول الله در قبرستان بقیع که به وسیله وهابیون تخریب

شد (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۰۳).

قبه البیضاء

(تُ لْ بَ) همان (ک) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰)

قبه الثنایا

(تُ ثَّ) یا (ک) مسجد ثنایا.

قبه جده

(ءِ جَ دِّ) گنبدی بر روی تربت حضرت حوا در شهر جده که مورد زیارت مسلمانان بود و پس از تسلط آل سعود با خاک یکسان گردید. (گنجینه های ویران، ص ۱۸۴).

قبه الحزن

(تُ لْ حُ) (حَ زَ) همان (ک) بیت الاحزان، (گنجینه های ویران، ص ۱۰۱؛ میقات حج، ش ۲، ص ۱۲۷).

قبه الخضراء

(تُ لْ خَ) شهرت گنبد حرم رسول الله است به علت پوشش سبزش. این گنبد با نام اولیه «قبه الزرقا»، «قبه البیضاء»، «قبه الضیحاء» در طول قرون تعمیرات و تغییرات مختلفی به خود دید:

۱. سال ۶۷۸ هجری به دستور ملک منصور قَلاوون از ممالیک بحری مصر (یا به دستور احمد بن برهان عبدالقوی والی شهر قوص از شهرهای مصر) بر ضریح مقبره شریف رسول الله گنبدی ساختند و آن را با الواح سربی روکش نمودند تا مانع نفوذ آب باران شود. این گنبد بر ستون های اطراف مقبره و در داخل و زیر سقف مسجد و بالای مقبره قرار داشت.

۲. سال ۷۵۵ هجری، در عهد سلطان الناصر حسن بن محمد قلاوون صفحات سربی این گنبد تجدید گردید.

۳. سال ۷۶۵ هجری، در زمان سلطان ناصرالدین شعبان حسین بن الناصر از ممالیک مصر گنبد با الواح سربی مورد مرمت قرار گرفت.

۴. سال ۸۸۷ هجری، قبه الزرقا در حریق (سال ۸۸۶) مسجدالنبی به کلی سوخت و لذا به دستور سلطان قایِتبای از ممالیک برجی مصر، گنبد را (ضمن قرار دادن پایه های ستون در داخل مقبره) بر روی مقبره رسول الله (در سال ۸۸۷ یا ۸۸۸) بنا نمودند.

۵. سال ۸۹۱ (۸۹۲) هجری، چون قسمت بالای گنبد شکاف برداشت به دستور سلطان قایتبای بنای گنبد با گچ سفید تجدید شد.

۶. سال ۸۹۸ هجری، به علت اصابت صاعقه سلطان قایتبای امر به مرمت گنبد داد.

۷. سال ۱۲۲۸ هجری، سلطان محمود بن سلطان عبدالحمید عثمانی در مرمت آرامگاه شریف، این گنبد

را نیز مرمت و تکمیل کرد. طبق نقلی چون در زمان سلطنت این پادشاه (۱۲۲۳ - ۱۲۵۵) گنبد شکاف برداشت او آن را برچید و گنبد تازه ای پوشیده در سرب (به سال ۱۲۲۸ یا ۱۲۳۳ یا ۱۲۵۰) بنا نمود و رنگ آن را (به سال ۱۲۲۸ یا ۱۲۵۳ یا ۱۲۵۵) سبز نمود و از این پس آن را «قبه الخضرا» نامیدند.

۸. سال ۱۲۶۵ هجری، در زمان عبدالمجید بن سلطان محمود سلطان عثمانی (۱۲۵۵ ۱۲۷۷) که طی سال های ۱۲۶۵ الی ۱۲۲۷ هجری قمری تعمیرات بزرگی در مسجدالنبی صورت گرفت گنبد را نوسازی کردند و به زعمی روپوش سربی آن را به رنگ سبز درآوردند و از این پس «قبه الخضراء» نام گرفت. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۴۳ و ۲۴۶ و ۲۴۷؛ حرمین شریفین، ص ۱۴۲ و ۱۴۵ و ۱۶۰؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۶۰؛ تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۶۲ و ۸۴ و ۸۵؛ و...).

قبه الخضراء

(تُ لْ خَ) بنایی است که منصور عباسی برای برگرداندن نظر مسلمانان از مکه و مدینه بساخت تا مردم بدان جا رفته اعمال حج به جا آورند و مقرری معمول اهل مدینه را قطع کرد. فقیه اهل تسنن مالک بن انس پس از استفتای مردم مدینه در خلع بیت منصور به خلع او فتوا داد (تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ص ۱۰۳).

در سال ۳۰۵ غریب دایی مقتدر مرد و مادر خلیفه در عزای وی دستور داد تا قصر وی، قبه الخضراء را ویران کنند. (نگاه کنید به: تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۲، ص ۱۳۱؛ ج

۱، ص ۱۹).

قبه الرئوس

(تُ رُّ ءُ) شهرت (ک) مسجد سقیاء.

قبه الزرقاء

(تُ زَّ) همان (ک) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰).

قبه الزوجات

(تُ زّ) گنبد و بارگاه همسران رسول الله در بقیع (میقات حج، ش ۱۱، ص ۱۶۶).

قبه الزیت

(تُ زَّ) یا قبه الشمع، شهرت ساختمانی بود در مسجد النبی (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۶۸).

قبه السقایه

(تُ سِّ یِ) قبه عباسیه. گنبد آبرسانی در مسجد الحرام (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۳۷). (ع)

قبه الشراب

(تُ شَّ) قبه ای است در مسجدالحرام منسوب به عباس. برای آب دادن به حاجیان ساخته شد و آب زمزم در آن جا خنک می شود و شبانگاه آن را برای حاجیان در کوزه هایی به نام دَورَق که یک دسته دارد بیرون می آورند و اکنون خزانه قرآن ها و کتاب ها و شمعدان ها و دیگر چیزهاست البته قبه عباسیه صفت و نسبت آشامیدنی خود را از دست نداده است، (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۵).

قبه الشمع

(تُ شَّ) همان (ک) قبه الزیت.

قبه الصخره

(تُ صَّ رِ) نام ساختمانی است در بیت المقدس که طی سال های ۶۹ الی ۷۲ هجری به وسیله عبدالملک بن مروان خلیفه اموی بر گرد تخته سنگی (صخره ای) بنا شد و هدف اولیه عبدالملک از ساختن این قبه آن بود که مردم به جای این که برای انجام مناسک حج به مکه (که در آن زمان در تصرف عبدالله بن زبیر رقیب امویان بود) بروند، به طواف «قبه الصخره» بیایند. قبه الصخره توسط مأمون ترمیم شد و در زمان سلطان سلیمان قانونی (پادشاه عثمانی) بنای آن کاملا تجدید شد و در زمان

سلاطین عثمانی گنبد مطلا گردید. قبه الصخره یکی از زیباترین اماکن مقدس روی زمین و در شمار ساختمان های بی نظیر جهان محسوب می گردد و عبارت است از ساختمان هشت ضلعی بلندی که یک گنبد بزرگ دارد و در وسط صحن حرم شریف واقع است.

این ساختمان چون از دو قسمت قبه «گنبد» و صخره «سنگ» ترکیب یافته «قبه الصخره» نامیده شده است. قطعه سنگ بزرگی که در زیر این گنبد واقع شده در حقیقت قله و بلندترین نقطه کوه طور یا موریا بود. صخره در نزد یهودیان و مسیحیان و مسلمانان مقدس است. در برخی روایات آمده که رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در سیر شبانه و معراج معروف خود پس از حرکت از مکه در بیت المقدس فرود آمد و پس از خواندن نماز در آن جا از فراز همین سنگ به معراج رفت و از این نقطه نظر سنگ قداست ویژه ای دارد (و بر قطعه ای از یک ستون

مرمرین در جنوب غربی صخره «قدم محمد» قرار دارد که جای پای حضرت است در شبی که به معراج رفت) قبه الصخره به نام «مسجد عمر» و «مسجد صخره» نیز نامیده شده است ولی با توجه به وجود مسجدی به نام «مسجد عمر» در سمت شرقی مسجدالاقصی اطلاق «مسجد عمر» به «قبه الصخره» هر چند که فعلا هم معمول است صحیح به نظر نمی رسد و نیز با توجه به این که داخل صخره مقدس به صورت غار زیرزمینی کوچکی درآمده که در حال حاضر جایگاه نماز و مسجد می باشد به نظر می رسد که «مسجد صخره» به همین محل نماز در داخل صخره اطلاق می گردد. (دایره المعارف فارسی؛ مکتب اسلام، س ۲۲؛ ص ۴۱۲ به بعد؛ روزنامه اطلاعات، ۷۷/۲/۲۴، ص ۱۲).

قبه الضیحاء

(تُ ض) همان (ک) قبه الخضراء (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۷۰).

قبه العباس عم النبی

(تُ لْ عَ بّ) یا «قبه العباسیه» شهرت قبه ای است بر مزار عباس در بقیع که در سال ۵۱۹ هجری توسط خلفای بنی العباس ساخته شد. (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۷۶).

قبه عباسیه

(ءِ عَ بّ یِّ)

۱. (ک) قبه السقایه

۲. (ک) قبه العباس عم النبی

قبه العتیق

(تُ لْ عَ)

قبه و بارگاه قبر شریف حضرت حوا در مدافن المسلمین که توسط وهابی ها ویران گردید. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۲، ص ۱۲۴).

قبه علی (علیه السلام)

(ءِ عَ)

قبه امیر مؤمنان علی، قبه ای است در

سمت جنوب مسجد قبا. انتساب این مکان به آن حضرت بدان جهت است که هنگام هجرت، ایشان در این جا به پیامبر اکرم

(صلی الله علیه وآله وسلم) ملحق شدند و بعید نیست همین جا تا پایان ساختمان مسجد النبی و حجرات اطراف، خانه حضرت بوده باشد. (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۵۶).

قبه فاطمه (ءِ طِ مَ)

۱. قبه الحزن است. (سفرنامه حج، صافی گلپایگانی، ص ۱۴۳).

۲. قبه ای بوده است در قبا. و بعضی علما فرموده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در موقع ورود به قبا در آن جا برای حضرت فاطمه (علیها السلام) خیمه زدند تا در آن سکونت کند. (حج البیت، ص ۲۱۳).

قبه الفراشین (تُ لْ فَ رّ)

سقایه الحاج، عباس آن را بنا کرد تا حاجیان از آن جا آب زمزم بیاشامند. (میقات حج، ش ۱۲، ص ۱۲۸).

قبه مصرع

قبه ای است در قسمت شرق مسجد مصرع (در احد) و آن جایی است که حضرت حمزه سیدالشهداء در آن جا از اسب خود فرود آمد و مشرکان او را احاطه کردند و وحشی حبشی او را با نیزه از ناحیه پهلو مجروح ساخت. گنبد را حاج «رمزی پاشا» بنا نهاد. (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۳۷ و ۱۴۱).

قبه الوحی (تُ لْ وَ)

قبه ای است که (بعدها) در خانه حضرت خدیجه در محل نزول حضرت جبرئیل بر نبی اکرم ساخته شد. (حرمین شریفین، ص ۱۰۶؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۰۳ و ۲۰۸).

قبه هارون

(ءِ)

قبه ای است در بالاترین نقطه کوه احد (در مدینه) به صورت سنگ های انباشته ای در ابعاد ۱/۵*۱ متر

و به ارتفاع ۱/۵ متر. روایت کرده اند که قبر هارون پیامبر (علیه السلام) است که در راه حج یا عمره در این نقطه درگذشت. و بعضی نیز در وجود قبر هارون پیامبر شک کرده اند و گفته اند شخصی به نام هارون در این مکان بوده و مردم پنداشته اند که برادر حضرت موسی (علیه السلام) بوده است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۳۲ و ۱۳۳).

سمهودی می گوید در کوه احد دره ای است معروف به «دره هارون» و عوام الناس خیال می کنند قبر هارون در انتهای آن است. سمهودی این مطلب را تضعیف می کند. گفتنی است در این اواخر در بعضی از کتاب های فارسی که از این قبر خیالی (طبق نظریه سمهودی در «وفاء الوفاء») سخن به میان آمده به هنگام استنساخ و چاپ، کلمه «قبر» به «قبه» تبدیل شده است و

چون قبه و بقعه دارای یـک مفهوم هسـتند، به تدریـج همـان کلمه بقعه را به کار برده انـد. اگر اصل موضوع و دفن شـدن وی صحت داشته باشد اینک بعد از هزاران سال از این قبر و از این بقعه نام و نشانی نیست. (میقات حج، ش ۳۱، ص ۵۰).

قبیس

کوهی است به مکه (لغت نامه) (ک) کوه ابوقبیس.

قران

همان (ک) حج قربان.

قران طواف

(قِ)

یعنی دو طـواف را پشت سـر هم آوردن به طـوری که نمـاز طـواف در میـان آن دو برگزار نشـود. قران دو طواف واجب جـایز نیست و در طواف مستحب مکروه است. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۲۷).

قربانگاه

جایگاهی است در منی جهت ذبح حیوان (ک) قربانی.

قربانی (قُ)

والبدن جعلناها لکم من شعائر الله (حج، ۳۶).

مقصود از قربانی ذبح (و نحر) حیوان (گاو یا گوسفند یا شتر) است در مراسم حج (و به خود حیوانی که ذبح و یا نحر می شود نیز قربـانی گوینـد) و ذبـح (یـا نحر) حیوان پنجمین عمـل از واجبات حـج است (و واجبی غیررکنی است) که در روز دهم ذی حجه (روز عید قربان) بعد از عمل رمی جمره عقبه صورت می گیرد (که با وجود عذر تا آخر ماه ذی حجه فرصت ذبح و نحر است).

تسمیه قربانی

گفته اند از آن جهت است که موجب قرب انسان به خداوند است.

مکان قربانی

ذبح (و نحر) حیوان باید در سرزمین منی صورت گیرد و در هر نقطه ای از آن، قربان کردن جایز است. امروزه در سر راه

مشعر الحرام به منی در سمت راست مکان محصور وسیعی را برای قربان نمودن اختصاص داده اند. (۱) این قربانگاه یا کشتارگاه (مذبح، مسلخ، منحر) را در خارج از منی دانسته اند و برخی از فقها قربانی در این محل را اجازه داده اند.

واجبات حیوان قربانی

پیر نبودن

لاغر نبودن

تام الاجزاء بودن. (در اصل خلقت بی دم و بی بیضه و بی شاخ و بی گوش نبودن به نظر برخی فقها)

صحیح الاعضاء بودن. (مریض، چلاق، اخته، دم بریده، شاخ داخلی شکسته یا بریده، کور و گوش بریده نبودن)

داخل سن قربانی بودن (شتر از ۵ سال تمام، گاو و بز از ۲ سال تمام و به زعمی یک ساله، گوسفند از ۱ سال و برخی کمتر از یک سال هم فرموده اند).

مستحبات حیوان قربانی

فربه و چاق بودن.

از صحرای عرفات در روز عرفه عبور داده شدن.

شتر ماده، بعد گاو ماده وگرنه گوسفند و بز نر و یا قوچ شاخدار بودن.

مستحبات عمل قربانی

در وقت ذبح یا نحر نمودن.

به هنگام ذبح یا نحر حیوان را آب دادن.

شتر را ایستاده و دست ها را از زانو بسته از طرف راست نحر نمودن.

شخصاً ذبح یا نحر کردن و در صورت نتوانستن، دست بر بالای دست کشنده گذاشتن.

دعای «وجّهت وجهی للذی فطر السموات و...» را در وقت ذبح و یا نحر خواندن.

دعای وارده «اللهم تقبل منی...» را پس از ذبح یا نحر خواندن.

نیابت عمل قربانی

ذبح یا نحر حیوان را خود محرم و یا شخص دیگری به نیابت او می تواند انجام دهد.

هدف از قربانی

فرموده اند بر اساس قرآن مجید (فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر) هدف از قربان نمودن حیوان تغذیه محرومین است «مردم را ندای حج داده تا پیاده سوی تو آیند و سوار بر مرکبان سبک رو از دره های عمیق بیایند تا شاهد منافع خویشتن باشند و روزی چند، نام خدا را بر آن حیوانات بسته زبان که روزیشان داده است یاد کنند، از آن بخورید و به درمانده فقیر بخورانید» (حج، ۲۷ و ۲۸) و فرموده اند مستحب است تقسیم گوشت قربانی به سه قسمت جهت صدقه دادن و هدیه به همسفران نمودن و خود مصرف کردن و از امام صادق (علیه السلام) نقل است که «یک سوم آن را خود مصرف نما و یک سوم را هدیه کن و قسمت سوم را به فقیران و مستمندان بده» و فقها امروزه بیرون بردن گوشت قربانی را از منی جهت رسانیدن به نیازمندان بدون مانع می دانند.

کفاره و قربانی

عمل قربان کردن جهت کفاره ارتکاب برخی محرمات احرام از واجبات است.

همراه قربانی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) به هنگام قربانی کردن باید نیت آن داشت که حنجره حرص و طمع را با دست زدن به حقیقت می برند و پاره می کنند.

قرن (قَ)

۱. میان حج و عمره جمع کردن.

۲. کوهی است مشرف بر عرفات (لغت نامه).

قرن (قَ) (قَ رَ) اختصار (ک) قرن المنازل.

قرن الثعالب (نُ ثَّ لِ)

۱. و در این جا شتر و گاو و گوسفند و میش و بز بسیاری برای فروش آماده است.

۱. همان (ک) قرن المنازل

۲. نام محلی است در دامنه منی نزدیک مسجد خیف (میقات حج، ش ۱۵، ص ۸۱).

قرن المنازل (نُ لْ مَ زِ)

یا «قرن الثعالب» که در بسیاری از عبارات علما با حذف منازل و به اختصار «قرن» یاد می شود، یکی از منازل و مناطق سر راه حاجیان است و موضعی است نزدیک طایف واقع در شرق مکه به فاصله ۹۴ کیلومتری و میقات عمره (تمتع و مفرده) است برای اهل نجد و اهل طایف و کسانی که از این راه عازم مکه هستند و لذا «وادی محرم» هم به آن گفته می شود. امروزه قرن المنازل قریه کوچکی است که «سیل» و «سیل کبیر» نامیده می شود. در وادی سیل دو مسجد قدیمی و یک مسجد نوساز وجود دارد که برای احرام ساخته اند. این قریه از راه ریاض مکه حدود ۸۰ کیلومتر تا مکه فاصله دارد. (میقات حج، ش ۱۵، ص ۷۳ الی ۷۸؛ ارمغان حج، ص ۲۷؛ و...)

قریتان (قَ یَ)

مکه و طایف (لغت نامه) (ع)

قریتین (قَ یَ تَ)

و قالوا لولانزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم (زخرف ۹)

مقصود دو شهر مکه معظمه و طایف است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

قریش (قُ رَ)

از قبایل معروف عرب عدنانی (و از اولاد حضرت اسماعیل پیامبر) است که در جاهلیت در حجاز اهمیت یافت و پیش از ظهور اسلام بر مکه مسلط شد و تولیت خانه کعبه را یافت و مناصبی برای کعبه قرار داد و بر کعبه پرده پوشانید و برای خود در انجام مناسک ویژگی های خاصی را نسبت به دیگران قائل گردید و یک بار ساختمان کعبه را تجدید بنا نمود.

قریش به دو قبیله عمده تقسیم می شود؛ قریش ابطحی و قریش ظواهر و در جهت نام این قبایل به قریش گفته اند:

۱. نسبت آنها به قریش نضربن کنانه (از اجداد پیامبر) می رسد.

۲. مشتق از قرش است به معنی تجارت که شغل عمده آنها بوده است.

۳. مأخوذ از تقریش است به معنی مجتمع ساختن؛ زیرا قصی بن کلاب (جد رسول الله» افراد قبیله را که در حدود حجاز پراکنده بودند جمع کرد.

قریش ابطحی

یا قریش بطحا یا قریش بطاح. قریشیانی بودند که در شهر مکه و مرکز آن (آن جا که آب زمزم جمع و بطحا نامیده می شد) سکونت گزیدند و به بازرگانی معروف بودند. بطون یا طوایف مهم قریش بطاح عبارت بودند از ده بطن بنی هاشم، بنی امیه، بنی نَوفَل، بنی زُهرِه، بنی مَخزوم، بنی اَسَد، بنی جُمَح، بنی سَهم، بنی تَیم، بنی عَدٌی.

قریش ظواهر

قریشیانی بودند که در پشت (خارج) شهر مکه و دامنه و شعب تپه های اطراف آن سکونت داشتند و ظاهراً با بعض قبایل مجاور مخلوط شده بودند. ظواهر از نفوذ کمتری برخوردار بودند اما در دلاوری و جنگجویی نام و آوازه بیشتری داشتند و تیره های آن عبارت بودند از بنی معیص، بنی تمیم، بنی محارب و بنی حارث. (تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۶۲؛ طبقات، ص ۶۲؛ و...).

قرین (قَ)

۱. ک کوه رحمت

۲. حج مقرون به عمره (لغت نامه)

قریه (قَ یِ)

۱. در حدیث بر مدینه اطلاق شده است. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹).

۲. در قرآن از نام های مکه معظمه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۰۰ و ۱۳۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶).

قریه الانصار

(قَ یَ تُ لْ اَ) از اسامی مدینه منوره است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۳۴).

قریه الحمس (لْ حُ)

از نام های مکه است بعلت آن که قریش (حمس) در این شهر مقدس سکونت داشتند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص

۳۶).

قریه رسول اللّه

از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹).

قریه القدیمه (لْ قَ مَ)

از نام های کعبه است در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه).

قریه النمل (نَّ)

۱. از اسامی (مجازی) زمزم است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۱۰، ص ۹۱).

۲. از اسامی مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶).

قزح همان (ک) کوه قزح

قشاشیه (قَ شّ یِّ)

همان (ک) شعب ابی طالب

قصر الکسوه (قَ رُ لْ کِ وَ)

شهرت کارگاهی در مصر بود که برای بافت کسوه (پوشش کعبه) تأسیس گردید. (میقات حج، ش ۱۱، ص ۹۵).

قعیقعان همان (ک) کوه قعیقعان

قفازین (قُ فّ) نوعی دستکش است (دو پارچه پر از پنبه که زنان عرب برای دفع سرما به دست خود می پوشاندند) پوشیدن قفازین بر زنان در حال احرام حرام است. مناسک حج، ص ۹۵؛ احکام و آداب حج، ص ۱۵۶).

قلائد (قَ ء) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس و الشهر الحرام والهدی و القلائد ذلک لتعلموا... (مائده ۹۷).

قلائد جمع قلاده و برای آن دو معنی گفته اند: یکی به معنی مقلد است یعنی آن هَدْی ها که قلاده در گردن آن می افکنند. (چهارپایانی که برای قربانی در مراسم حج آنها را نشان می گذارند) و دیگر عین قلاده است یعنی آن گردن آویزی که بر حیوان قربانی در مراسم حج می گذارند.

قرآن مجید قلائد و هدی را در ردیف کعبه و ماه حرام را وسیله قوام زندگی معرفی می کند، چرا که اینها هم از اعمال حج هستند و به شئون خانه خدا بستگی دارند. و بدین جهت قلائد از دستبرد تجاوزگران و دزدان مصون بودند و این امر به گونه ای بود که گاه عربی از گرسنگی می مرد ولی متعرض هدی که نشانه گذاری شده بود نمی شد و صاحبش نیز متعرض او نمی گشت و همه اینها به خاطر این بود که خداوند عظمت خانه را در قلب هایشان قرار داد. (حج در قرآن، ص ۲۳؛ کشف الاسرار، ج ۳، ص ۹؛ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲ سوره مائده؛ مجمع البیان؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۸۴).

قلب الایمان

(قَ بُ لْ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹).

قلیس

(قُ لَّ) (قَ) نام کنیسه ای که اَبرَهِه حاکم (حبشی) یمن از مرمر و چوب های گرانبها در صنعاء بساخت تا مردم را از زیارت کعبه منصرف سازد و لذا همه طوایف و قبایل یمن را به طواف آن تکلیف کرد و چون فردی از کِنانه، شبانه آن را آلوده

ساخت (و یا بر اثر آتشی که عده ای از بازرگانان قریشی برای گرم شدن در این کنیسه افروخته بودند آتش گرفت) ابرهه خشمگین از این حادثه مصمم به تخریب کعبه شد (و یا نجاشی، ابرهه را با گروه بسیاری از حبشیان، به جنگ عرب فرستاد) ابرهه با لشکر و فیل عازم تخریب کعبه شد اما همگی نابود شدند. (الاصنام، ترجمه فارسی؛ منهج الصادقین، ج ۱، ص ۳۴۶؛ و...).

قیادت

(دَ) از (ک) مناصب کعبه.

قیام ناس

جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس (مائده، ۹۸).

در حالی که هر خانه معمولا برای قعود است، قرآن مجید خانه کعبه را قیام معرفی می کند و اغلب مفسرین اشاره کرده اند که کعبه مایه قوام و تأمین مصالح مردم در امور دینی و دنیوی (هر دو) است. (نگرشی اجتماعی به کعبه و حج، ص ۷۸ و ۸۱).

قیصوم همان (ک) گیاه قیصوم

منوی اصلی

گ

گاو

یکی از حیواناتی است که در مراسم حج در منی می توان قربان نمود.

گروه مراجعات

جمعی از علما و افراد صلاحیت دار هستند که به دعوت سرپرست حجاج ایرانی در بعثه رهبری حضور دارند و روزانه در ساعات معینی آماده پاسخگویی مسلمانان از کشورهای مختلف هستند. (راهنمای حجاج، ص ۱۴۴).

گنبد

در مورد «گنبد»ها مراجعه فرمایید به قسمت «قبه».

گوسفند

یکی از حیواناتی است که در مراسم حج در منی می توان قربان نمود.

گیاه اذخر (اِ خَ)

گیاه خوشبویی است با شاخه های باریک و برگهای ریز سرخ یا زرد و با شکوفه هایی سفید و بامنافع متعدد. جویدن این گیاه در احرام به وقت ورود به حرم (مکه) مستحب است و بوییدنش در حال احرام بلامانع است و کندنش نیز بر محرم و غیر محرم جایز است (لمعه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ توضیح مناسک حج، ص ۵۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰؛ راهنمای مصور حج، ص ۸۴؛ لغت نامه، ذیل اذخر).

گیاه خزامی (خُ مَ)

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰)

گیاه شیح

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۲۰۰)

گیاه عصفر (عُ فَ)

گیاهی است که از آن رنگی سرخ گرفته می شود و مکروه است احرام در جامه سیاه و رنگ شده به عصفر (لمعه، ج ۱، ص ۱۱۸)

گیاه قیصوم (قَ)

گیاه خوشبویی است که بوییدنش در حال احرام بلامانع است. (مناسک حج، مسئله ۲۳۸؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۱۴؛ احکام حج و اسرار آن)

لابه

زمین سنگلاخ سوخته سیاهرنگ که مشرق و مغرب مدینه را پوشانیده. حره نیز می گویند.

(روزنامه همشهری، ویژه نامه، ۲۰/ ۹/ ۷۵، ص ۷)

لاتدم

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

لاشرق

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

لباس احرام

همان (ك) (احرامی (۲)

لباس حمس

(ك) حمس

لباس درع

(ك) درع

لباس لقی (لَ قا)

جامه دور انداختنی در حج جاهلی (ك) حمس

لباس مصبوغ (مَ)

لباس رنگ کرده شده و در احرام کراهت دارد. (غیر از رنگ سبز)

لب الایمان (لُ بُّ لْ)

از نام های مدینه است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۸۰)

لبیک (ل بً)

اجابت باد تو را. کلمه ای که به هنگام ادای احرام (در مراسم حج و عمره) گفته می شود (ك) تلبیه

لحیاجمل (لَ جَ مَ)

موضعی است میان مکه و مدینه و آن عقبه جحفه است. (لغت نامه)

لقطه حرم (لُ قَ طَء حَ رَ)

مالی که در حرم شریف مکه بیابند. جسته در حرم ملك جوینده نمی شود بلکه باید آن را بعد از یک سال تعریف نمودن یا صدقه داد یا امانت پیش خود نگه داشت (فقه فارسی با مدارك، ص ۳۴؛ و...)

لنگ (لُ)

ازار. قطعه ای از احرام که به کمر بندند و از ناف تا زانو را می پوشانند.

لوا (ل) (ک)

از مناصب کعبه

لوری

کامیون های غیر مسقفی را گویند که حجاج محرم (مرد) سوار آن می شوند.

لیله اضحی (لَ لَ ء اَحا)

شب عید اضحی (قربان) که مبارک شبی است.

لیله جمع (جَ)

شب عید قربان (تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۴۷)

لیله حصبه (حَ بِ)

شب روز سیزدهم ذی حجه که آن را لیله نفر (نفر ثانی) هم گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

لیله مزدلفه (مُ دَ لَ فِ)

شب مشعر، شب جمع، شبی که حجاج در مشعر الحرام به سر می برند و در آن بیتوته می کنند.

لیله مشعر (مَ عَ)

همان (ک) لیله مزدلفه

لیله نفر (نَ) همان (ک) لیله حصبه

لیلی زمین سنگلاخی که حد حرم مدینه است. (مناسک حج، ص ۲۰۵)

لی لی (لَ لَ) با یک پا راه رفتن و هر وله را بعضی «لی لی» کردن تعبیر نموده اند و صحیح نمی باشد و در اعمال حج «لی لی» کردن وجود ندارد. (احکام حج و اسرار آن، ص ۲۳۴)

م

ماحی

از نام های مکه معظمه است (فرهنگ نفیسی، آنندراج، لغت نامه)

مأذنه بلال (م ذَ ن)

همان (ك) مقام بلال

مأذنه مسجد الحرام

همان (ك) مناره مسجد الحرام

مأذنه مسجد النبی

همان (ك) مناره مسجد النبی

مأرز الایمان (مَ رِ زُ لْ)

از اسامی مدینه است. ملجأ ایمان (تعبیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۳۰)

مأزم

(مَ زِ) زمین تنگ، راه تنگ مابین دو کوه.

۱. تنگنایی میان مزدلفه و عرفه.

۲. تنگنایی میان مکه و منی. (لغت نامه)

مأزمان

تثنیه (ك) مأزم. (لغت نامه)

مأزمین

(مَ) تثنیه (ك) مأزم (لغت نامه)

۱. معمولاً وادی محسر را مأزمین گویند. (حرمین شریفین، ص ۱۰۱)

۲. شعبی است میان دو کوه که آخرش به میدان عرفات پیوندد (حرمین شریفین، ص ۱۰۲؛ مسالك و ممالك، ص ۱۹)

تنگه ای است بین عرفات و مشعر الحرام و از حدود عرفات است اما جزء موقف نیست (مناسك حج، ص ۲۶۶ و ۲۷۲؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۷۴)

مال الله

(لُ لّا) نوشته انـد در سوق اللیل (در مکه) خانه ای است که مال الله نامیـده می شود و در آن به مریض ها کمک کرده به آنها غذا می دهند، نزدیک شعب علی. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۶)

مال ام ابراهیم

همان (ک) مشربه ام ابراهیم (نگاهی به وقف، ص ۵۶)

مال الجهات

(لُ لْ جِ) مالیاتی است که به مصرف خواروبار کاروان حج می رسید (فرهنگ فارسی، ذیل جهات)

ماه حج

هر یک از ماه های شوال و ذی قعده و ذی حجه (توضیح مناسک حج، ص ۱۰؛ فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۷۲)

ماه حرام

همان (ک) شهر حرام

ماه خون

به نقلی ماه ذی حجه را گویند که مسلمانان قربانی کنند. (بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۰۵۶)

مبارک

توصیفی از (ک) بکه

مبارکه

(مُ رَ کِ) ۱. از نام های زمزم است (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

۲. از نـام هـای مـدینه است که جایگـاه پر برکت و مبـارک است و پیامبر اکرم برای این شـهر درخواست برکت نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

مبرک

(مَ رَ) نشستنگاه. آن جای از مدینه که شتر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در هجرت در آن جای خفت (لغت نامه)

مبرک الناقه

(کُ نّ قِ) محل نشستن شتر. در صحن مسجد (قبا) گنبد کوچکی قرار گرفته که به مبرک الناقه معروف است (میقات حج، ش ۲۷، ص ۱۳۱)

در میان آن مسجد (قبا) جای زانو زدن ناقه پیامبر است که بر آن سنگ چینی مدور و کوتاه شبیه به روضه ای کوچک بر آورده اند و مردم برای تبرک در آن نماز گزاردند. (سفر نامه ابن جبیر، ص ۲۴۶)

مبطلات حج

آنچه که باعث ابطال حج می شود.

مبوء الحلال و الحرام (مَ وَ ءُ لْ)

از نام های مدینه که محل احکام خدا (حلال و حرام) است.

(حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

مبیت منی (مَ تِ مَ ِ نا) شب را در منی گذرانیدن. حضور حاجیان در منی است. پس از ختم مناسک حج که باید در شب های یازدهم و دوازدهم (و سیزدهم) در منی باشند از غروب تا نیمه شب و نیت مبیت کنند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

مبین الحلال و الحرام (مَ بَ یِّ نُ لْ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

متحفه از اسامی مکه است چون جیران بیت، از جانب حق به اتّحاف (تحفه فرستادن) بر سر افراز می شوند. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۹)

متسکع به جا آورنده (ک) حج متسکع

متعبدات (مُ تَ عَ بِّ) اعمال و قربانی هایی که در ایام حج در مکه معظمه به جای می آورند.

(فرهنگ نفیسی)

متعتان (مُ عَ)

متعه حج و متعه نساء (الغدیر، ج ۱۲، ص ۲۵)

متعود (مُ تَ عَ وِّ)

همان (ک) مستجار

متعه حج (مُ عِ)

جواز تمتع در فاصله عمره تمتع و حج تمتع است؛ یعنی در مدتی که شخصی از احرام عمره تمتع خارج می شود تا زمانی که برای حج محرم می شود می تواند از آنچه که هنگام احرام بستن حرام شده بود تمتع گیرد (و زن و شوهر از هم بهره مند می شوند). در فقه اهل سنت حج تمتع جایز نیست و طبق نقل تاریخ، خلیفه دوم (در مقابل فرمان خدا اجتهاد کرد و) گفت: دو متعه در زمان پیامبر بود و من آن دو را حرام و مرتکبش را مجازات می کنم؛ یکی حج تمتع و دیگر متعه نساء. و علت نهی او را این طور نقل می کنند که می گفت خوش ندارم مردم میان دو عمل زناشویی کنند و در حالی که قطرات غسل جنابت از موهایشان می چکد احرام ببندند.

متعه الحجه

(مُ عَ تُ لْ حَ جِّ) همان (ک) متعه حج (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

متکرر

(مُ تَ کَ رِّ) برای دخول در مکه برای احدی جایز نیست که از میقات بدون احرام بگذرد، مگر بر متکرر مانند حطاب (جمع آورنده هیزم) وحشاش (جمع آورنده علف خشک) (حج البیت، ص ۱۵۷)

متمتع

(مُ تَ مَ تِّ) آن که عمره با حج به جای می آورد. (لغت نامه)

متمتع به عمره الی الحج

اصطلاح تفصیلی (ک) متمتع. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

متمتعه

(ءِ) مؤنث (ک) متمتع

مثابه

(مَ بَ ِ) و اذا جعلنا البیت مثابه للناس (بقره ۱۲۵)

کعبه است به معنای پناهگاه، محل اجتماع، مرجع (چون مردم هر سال به سویش روی می آورند، یا چون نوعاً مسلمانانی که از خانه کعبه باز می گردند قصد دارند دوباره به سوی آن بازگردند). محل استحقاق ثواب چون مردم هر سال به منظور انجام مراسم حج به زیارت آن می آیند و مستحق ثواب می گردند. (مجمع البیان)

مجبوره

(مَ رِ) از نام های مدینه است چون دیگر شهرهای غیر مسلمان را به قبول اسلام مجبور می نمود و یا این که فقیر و ورشکسته

در این شهر بی نیاز می گردد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۲)

مجلس قلاده

محل (ک) ستون وفود

مجلس مهاجرین

محل (ک) ستون مهاجرین

محاذی

(مُ) مراد از آن در اعمال حج آن است که هنگام رفتن به مکه به جایی رسند که اگر رو به قبله بایستند میقات بدون فاصله زیاد در سمت راست یا چپ قرار گیرد (عرفاً) به طوری که اگر از آن جا بگذرند میقات متمایل به پشت شود. و اگر در راه محاذی با یکی از میقات ها شوند گذشتن از آن جا بدون احرام (مانند خود میقات) جایز نمی باشد.

محببه

(مُ حَ بِّ بِ) (۱) (مُ حَ بْ بِ) (۲) از نام های مدینه است (میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳؛ لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

محبوبه

(مَ بِ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

محبوره

(مَ رِ) از نام های مدینه است. وجه نامگذاری مدینه به محبوره به معنی شاد با نعمت های فراوانش روشن و آشکار است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰)

محبه

(مُ حَ بِّ) از نام های مدینه است (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

محراب تهجد

(مِ بِ تَ هَ جُّ) از محراب های مسجد النبی است واقع در پشت حجره حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) یعنی در منتهی الیه حجره شریفه پیامبر و مقابل ایوان (صفه) و در سمت باب جبرئیل قرار داشت و محل تهجد و نماز شب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است و حضرت زهرا (علیها السلام) نیز در آن جا نماز می گزارد و لذا به همین علت، محراب تهجد نام گرفت. بنای محراب از دوران عثمانی بود و در دوران اخیر سعودی ها آن را برداشتند و به موازات آن در بیرون حجره شریفه

یعنی دقیقاً مقابل ایوان صفه، ایوانی به ارتفاع ۳۰ سانت و عرض حدود ۶ متر ساخته اند که زائران برای تبرک و درک فضیلت نماز در محراب تهجد به ناچار بر روی آن به اقامه نماز می پرداختند. این ایوان یا محراب امروزه به نام همان محراب تهجد معروف است.

محراب حنفی

(حَ نَ) از محراب های مسجد النبی، واقع در خارج از روضه النبی و در سمت غرب منبر در امتداد حد قبلی مسجد النبی (در عصر پیامبر) در محل ستون سوم غرب منبر و ستون هفتم از باب السلام. این محراب حوالی سال ۸۶۰ قمری توسط «طوغان شیخ» ساخته شد تا امام حنفی ها در مدینه در آن جا بایستد. این محراب توسط سلطان سلیمان عثمانی تجدید بنا شد و لذا به نام محراب سلیمانی نیز شهرت دارد. در دوران عثمانی یک شمع در این محراب روشن می شد. امروزه در این محراب نمازی اقامه نمی گردد.

محراب دکه الاقوات

(دَ کَّ تُ لْ اَ) همان (ک) محراب عثمانی

محراب سلیمانی

(سُ لَ) همان (ک) محراب حنفی

محراب عثمانی

(عُ) از محراب های مسجد النبی است متصل به دیوار جنوبی (قبله مسجد) و ساخته عثمان بن عفان است (طبق نقلی) و قسمتی که این محراب در آن قرار دارد از افزوده های دوران خلیفه سوم است. بنای کنونی محراب از آثار قرن نهم هجری است که توسط سلطان قایتبای از ممالیک مصر ساخته شد و اکنون امام جماعت مسجد النبی در این محراب اقامه نماز می کند. آن را «محراب دکه الاقوات» نیز می نامند.

محراب فاطمه (س)

از محراب های مسجد النبی واقع در داخل مقصوره حرم (و در جنوب محراب تهجد) محل اقامه نماز آن حضرت بوده و اکنون قابل رؤیت نیست.

محراب مشایخ حرم

از محراب های مسجد النبی و محرابی است در پشت ایوان صفه و در قسمت جنوب غربی مسجد که به صورت ایوانی می باشد و در قرون گذشته برای اقامت نمازهای تراویح توسط شیخ حرم ساخته شد. این محراب بعدها مخصوص اقامه زنان شد و امام جماعت آنان در این مکان ایستاده و نماز تراویح می خواند.

۱. ضبط (میقات حج).

۲. ضبط (لغت نامه).

محراب نبوی

از محراب های مسجد النبی. محراب پیامبر و محراب النبی، محرابی است که در داخل روضه النبی و در محل نماز آن حضرت بر طرف چپ (شرق) منبر و طرف راست قبر مطهر (میان حجره و منبر) قرار دارد. این محراب در دوران آن جناب وجود نداشت و طی سال های ۸۸ الی ۹۱ هجری اولین محراب را بر مکان نماز ایشان عمر بن عبد العزیز والی مدینه در زمان خلافت ولید بن عبدالملک بساخت. این محراب به صورت حفره و تو خالی ساخته شد که در حریق دوم مسجد (در ۸۸۶ هجری قمری) از بین رفت و پس از آن محرابی از سنگ که دارای حفره ای مربع بود ساخته شد. در دوران سلطان اشرف قایتبای از ممالیک مصری (در اواخر قرن نهم هجری) محراب نفیسی از سنگ مرمر (که بر بالای آن آیات قرآنی با تذهیب بسیار زیبا به چشم می خورد) ساخته شد و بعدها حفره درون آن پر گردید و همسطح زمین شد. این محراب به زعم تزیینات و تغییرات در دوران عثمانی همچنان موجود است و به ستون مخلقه چسبیده است (به طوری که ستون در غرب آن قرار دارد) در فضیلت این محراب گفته اند که

به منزله کعبه است و کسی که به آن می نگرد مثل آن است که به کعبه نظر دوخته است.

محراب النبی

(۱) (مِ بُ نَّ) همان (ك) محراب نبوی

محرم (مُ حَ رَّ)

۱. گرداگرد کعبه

۲. گرداگرد مکه. (لغت نامه)

محرم

(مُ رِ)

کسی که قصد احرام کرده و لباس احرام پوشیده و بر او اعمالی واجب و اعمالی حرام است (فرهنگ علوم)

محرمات احرام (مُ حَ رَّ) اموری که ارتکاب آن ها حرام است در حال (ك) احرام

محرمات حج اموری که ارتکاب آن ها حرام است در مناسك حج در حال (ك) احرام

محرمات محرم اموری که ارتکاب آن ها حرام است بر محرم یعنی شخص در حال (ك) احرام.

محرمه

(مُ حَ رَّ مِ) از نام های مدینه است که از مصونیت و تقدس خاصی برخوردار است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۳)

محروسه

(مَ سِ) از نام های مدینه است از جهت آن که مدینه حفظ و پاسداری می شود به واسطه فرشتگانی که بر سر هر یك از راه های منتهی به آن نگهبانی می دهند (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۶۱)

محسر

(مُ حَ سَ ِ) (۲) راه تنگ و باریکی است به طول تقریبی نیم کیلومتری (با عرض صد قدم برابر صد ذراع) بین دو کوه و میان مشعرومنی که به تفاوت نقل:

بخش از منی است.

بخشی از آن داخل منی و بخشی از آن در مزدلفه است.

جزء هیچ یک از مزدلفه و منی نمی باشد (که قول مشهور و اکثریت است).

احکام و آداب محسر

۱. حجاج که بایـد در صـبح روز دهم ذی حجه (عیـد قربان) مشـعر را به سوی منی ترک کنند تا نزدیکی وادی محسـر آمده و توقف می کنند و با طلوع خورشـید از این سرزمین می گذرند و به منی می روند. (محرم نباید قبل از طلوع آفتاب از این وادی عبور کند)

۲. مستحب است هنگام عبور از وادی محسر (چه سواره و چه پیاده) این فاصله را به سرعت طی نمود. (و رسول الله وقتی به این وادی می رسید مرکب خود را با شتاب می راند)

۳. دعایی هنگام عبور از محسر از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیده است: «اللهم سلم عهدی...»

۱. منابع مورد استفاده در مورد محراب های مسجد النبی: حرمین شریفین، ص ۱۵۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۱۴ الی ۲۱۶؛ مدینه شناسی ج ۱، ص ۹۴ الی ۲۰۲؛ تاریخ جغرافیایی مکه و مدینه، ص ۳۶۵؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵

ص ۸۱.

۲. سَ (ضبط لغت نامه ذیل «وادی محسر» سِ (ضبط لغت نامه ذیل» بطن محسر، دایره المعارف فارسی؛ سفرنامه ابن جبیر).

تسمیه محسر این وادی به جهاتی اسامی متعددی دارد:

۱. وادی النار، نامی که مردم مکه آن را می خوانند.

۲. مهلل، زیرا وقتی مردم به این وادی می رسند، شتاب می گیرند.

۳. مهلهل، زیرا نزد مردم مشهور است و یا به این دلیل است که وقتی به این جا می رسند، شتاب می گیرند.

۴. محسر، یا بطن محسر یا وادی محسر. بر اساس روایات تاریخی اصحاب فیل (یاران ابرهه) در این نقطه شکست و هلاکت یافتند و به خاطر این شکست حسرت خوردند (تقویم البلدان، ص ۱۸۰؛ قبل از حج بخوانید، ص ۱۱۰؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۴۳؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۷۴ به بعد؛ لغت نامه؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۷۷)

محصب (مُ حَ صَّ) یا «حصاب» جایی است در منی (بین مکه و منی). جای سنگریزه انداختن به منی است و سنت است که حاجی چون از منی آید در مسجد حصباء (که محل نزول رسول الله بوده است) قدری به پشت استراحت کند و سپس به سوی مکه برود، زیرا در عام الفتح، حضرت محل نزول خود را در محصب قرار دادند و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را در محصب به جای آوردند و قدری کوتاه به پشت خوابیدند و استراحت کردند. وجه تسمیه یا:

۱. از جهت وجود حصا (ریگ های ریز و خرد آن جا) است.

۲. به مناسبت رمی جمرات (پرتاب سنگریزه به جمرات است. (لغت نامه؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۴؛ امام شناسی، ۶، ص

۲۲۸ الی ۲۳۱)

محصر

(مُ ص) همان (ک) محصور (حج و عمره، ص ۲۸۸)

محصور

(مَ) به جا آورنده (ک) حج محصور

محظورات احرام

(مَ) اموری که ارتکاب آن ها حرام است در حال (ک) احرام.

محفوظه

(مَ ظِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که خدای سبحان مدینه را مصون و محفوظ داشته (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۱)

محفوفه

(مَ فِ) از اسامی مدینه است از آن جهت که مدینه را بر کات الهی و ملائکه رحمتش احاطه نموده اند. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۰)

محل

(مُ حِ لّ)

۱. آن که از احرام بیرون آمد.

۲. آن که از حرم بیرون آمد. (لغت نامه)

محل

(مَ حِ لّ)

۱. جای کشتن هدی

۲. زمان کشتن هدی (لغت نامه)

محل سعی

(مَ حَ لِّ سَ عْ) همان (ك) سعی

محل کفاره

(ك فّ رِ) جای ادای کفاره. آنچه از کفارات (قربانی) در مراسم حج بر شخص واجب می شود در:

۱. عمره، باید در مکه بکشد.

۲. حج، باید در منی ذبح کند.

۳. در صورتی که در مکان ذبح، فقیر (یا وکیل فقیر) یافت نگردد اختیار است بین ذبح در آن جا یا در شهر خود و تقسیم آن بین فقرا. (با توجه به «توضیح مناسک حج»، ص ۵۲)

محلل

(مُ حَ لِّ لْ) عملی است که محرم را از احرام بیرون می برد. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۴۴)

محلل اول

شهرت تقصیر (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محلل دوم

شهرت سعی صفا و مروه (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محلل سوم

شهرت طواف نساء. (آداب الحرمین، ص ۱۴۸)

محل الهدی

(مَ حِ لِّ لْ هَ دْ) هم به معنی مکان است و هم زمان. رسیدن هدی به محل یعنی وصول قربانی به مکان و زمان ذبح. محل هدی موضعی است که قربانی به حکم شرع برای حج صورت می گیرد. مواضع هدی عبارت است از:

۱. منی، در مورد حج

۲. مکه، در مورد عمره

۳. مکه یا منی، در مورد محصر (۱)

۴. محل صد، درمورد مصدود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

محله بنی هاشم

محله ای بسیار قدیمی در مدینه النبی (در مقابل باب جبرئیل و باب النساء) در فاصله بین حرم و قبرستان بقیع و در آن «کوچه بنی هاشم» مشهور است. در کوچه های تنگ و باریک با دیوارهای بلند این محله خانه بنی هاشم و ائمه اطهار (علیهم السلام) وجود داشت که در دوران مختلف همچنان محفوظ و بعضاً بازسازی می شد، اما در توسعه دوم حرم رسول الله، آل سعود (طی سال های ۱۳۶۴ الی ۱۳۶۶ شمسی) این محله و کوچه های آن را تخریب کردند به طوری که اثری از آن به جا نمانده است و به این ترتیب به دستاویزی توسعه اطراف حرم یکی دیگر از آثار ائمه شیعه محو گردید.

محله شهداء

همان (ک) شهدای فخ

محله نخاوله

محله ای در مدینه محل سکونت (ک) نخاوله

محمل

(مَ مِ) کجاوه (خالی از بار) زینت شده ای بود که (از قرن هفتم هجری) از جانب ایران و شاهان مسلمان پیشاپیش کاروان حج به مکه فرستاده می شد (۲) و علامت استقلال کشور فرستنده بود و به تدریج منحصر به فرستادن محمل از طرف مصر شد. محمل به صورت هودجی به شکل مربع از تخت چوب هایی ساخته می شد و دارای سقفی بود که از چهار طرف به سوی وسط محمل بالا می رفت تا به ستونی که به یک شکل هلالی منتهی می شد، برسد و معمولا آن را با پارچه های گران قیمت تزیین می کردند و هنگام سفر به مکه آن را پشت شتر می بستند. در شهرهایی که محمل از آن جا فرستاده می شد و مخصوصاً در مصر مردم مجالس جشن و سرور مجللی ترتیب می دادند و این محمل ها را به همراه گروهی می فرستادند. در محمل کسی سوار نمی شد و فقط نشانه جاه و جلال حکومت بود تا به مردم اعلام دارند حاکمی که آن را فرستاده است شایسته داشتن چنان منصبی است. سال ها حکومت مصر به همراه محمل پرده کعبه را هم به مکه فرستاد، اما در سال ۱۲۱۸ هجری قمری سعود بن عبد العزیز آوردن محمل را منع کرد. محملی که از مصر می آوردند منسوب به حضرت فاطمه (علیها السلام) بود و محملی که از شام می آوردند به عایشه منسوب بود. (در راه خانه خدا، ص ۵۵؛ عرشیان، ص ۶۶؛ سفر نامه مکه، ص ۲۵۴؛ مکتب اسلام، ش ۳۵۹ ص ۲۱؛

دایره المعارف فارسی)

محیط حرم

یا دایره (ک) حرم

محیط مواقیت

(مَ) یا (ک) دائره میقات ها

مخازن الزیت

(مَ زِ نُ زَّ) مخازن روغن برای روشن ساختن قندیل های مسجد النبی بودند که در سمت شمالی مسجد قرارداشت و از آثار دوره عثمانی بود. این مخازن در توسعه شمالی مسجد دردوران سعودی تخریب گردید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۲)

مختاره

(مُ رِ) از نام های مدینه است. رسول خدا مدینه را منزلگاه دوم خود اختیار نمود. (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۵)

مختبی

(مُ تَ با) مکانی در (ک) مولد فاطمه

مخرج صدق

(مُ رَ) رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق (اسرا - ۸۰)

مخلقه

مکه است (مجمع البیان، مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۰) یا (ک) ستون مخلقه

مدار طواف

حد (ک) مطاف

مدخل

(مَ خَ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸)

۱ و ۲. در این که مصدود و محصر در چه جایی (مکه، منی، همان محل،...) باید قربانی کند نظرها مختلف است.

۳. تاریخ نگاران هر یک زمانی را به عنوان ظهور محمل یاد کرده اند. برخی از آنان گفته اند که تاریخ پیدایش آن، سال ۶۴۵ هجری قمری بوده است. در مقابل برخی دیگر معتقدند که محمل، تاریخی کهن تر از آن دارد و احتمالاً تاریخ آن به پیش از اسلام نیز می رسد. به سختی می توان زمان معینی را به عنوان تاریخ ظهور محمل یاد کرد؛ زیرا حرکت کاروان محمل که تنها حاصل هدایای ویژه ای برای بیت العتیق باشد، امری عادی بوده که ممکن است به پیش از اسلام برگردد. (میقات حج) ش ۳۶، ص ۷۶)

مدخل صدق

رب ادخلنی مدخل صدق (اسرا ۸۰)

مدرج

(مَ رَ) همان (ک) درج

مدینه

(مَ نِ) شهر هجرتگاه و اقامتگاه و آرامگاه حضرت محمد مصطفی رسول گرامی اسلام و پایگاه صدور اسلام در صدر اسلام می باشد. مدینه از شهرهای قدیمی عربستان و جزو استان حجاز است که راجع به بنای آن اطلاعاتی در دست نیست و تاریخ روشن آن با مهاجرت یهود به این ناحیه شروع می شود که در زمان شروع مهاجرت آنهابه این منطقه نیز اختلاف است (و بنا به برخی احتمالات از ویرانی اورشلیم به دست بُختُ النَّصر می باشد) دومین گروه ساکنان مدینه را مهاجران عرب یمنی (یعنی قبایل اوس و خزرج) تشکیل می دادند که پس از تسلط حبشی های به یمن و یا بعد از خرابی سد مَأرِب به مدینه کوچ کردند و از قرن چهارم میلادی به بعد دراین جا سکونت گزیدند. مدینه در دشتی وسیع به ارتفاع ۶۰۰ (یا ۶۲۵) متر از سطح دریا واقع است. این شهر در شمال شرقی جده به فاصله ۲۹۵ کیلومتری و در شمال مکه به فاصله ۴۲۰ کیلومتری قرارگرفته و با ریاض ۹۹۰ کیلومتر فاصله دارد و حدود است ازجهات شمال و مشرق و جنوب به دشت های لم یزرع و کوه های سیاه و از طرف مغرب به دریا. مدینه با سلسله کوه هایی درجنوب و شمال از فلات مرتفع عربستان جدا شده است. این جا در ابتدا صورت شهر نداشت و مجموعه خانه هایی بودکه باغ ها و مزارعی اطراف آن را فرا گرفته و زراعت منبع در آمد ساکنان آن به شمار می آمد. این شهر که در ابتدا «یثرب» نامیده می شد بعد از هجرت

نبی الله الاعظم از مکه بدان جا نام «مدینه النبی» و «مدینه الرسول» را به خود گرفت (که به اختصار به «مدینه مشهور شد). مدینه پایگاه نشراسلام و صدور فرامین و پایتخت حکومت اسلام شد. از این شهر بود که به فرمان رسول اکرم مسلمانان به نقاط مختلف عربستان گسیل گشتند و طوایف را به اسلام فرا خواندند. از مدینه بود که رسولان آن نبی اعظم به مراکز سیاسی بزرگترین حکومت های وقت اعزام شدند و نامه دعوت اسلام را به پادشاهان و امپراطوران جهان ابلاغ نمودند. سپاه مسلمین با حرکت از مدینه ستیز سپاهیان ابر قدرت های زمانه را در هم شکست و پرچم توحید را در سرزمین های دور و نزدیک به اهتزاز در آورد. مدینه جایگاه نشو و نشر علوم اسلامی نیز بود. در این دانشگاه دانش اسلام ریشه زد و به دیگر نقاط عالم شاخ و برگ گسترانید و ائمه معصومین در این شهر در راه نمود سیاست اسلام و تبیین معارف اسلام تن و جان به زخمه زهر سپردند.

فضایل مدینه

مأمن رسول الله از شر کفار است.

مدفن برترین موجود عالم خلقت است.

مهبط وحی و جایگاه نزول امین و حی الهی است.

نشاندار قدم ها و سنت های اشرف مخلوقات هستی است.

حرم امن شده و وامدار کلام تحسین سرور کائنات است.

زادگاه و منزلگاه و آرامگاه جانشینان و پاره های تن نبی اعظم اسلام است.

حرم مدینه

مدینه منوره حرمی دارد که در حدود آن اختلاف است. به نقلی کوه ثَور (در شمال) و کوه عَیر (در جنوب) مدینه، حد حرم است. و نیز گفته اند حدود آن از سمت مغرب و مشرق یک طرف «عائر»

است و از طرف دیگر «عَیر» (یا وعیر) و این دو کلمه اسم است از برای دو کوه که از مشرق تا مغرب محیط به مدینه است و در حقیقت بین این دو کوه حرم است. و چهار فرسخ در چهار فرسخ هم گفته اند. و اگر چه احرام در حرم مدینه واجب نمی باشد ولیکن درخت آن را (خصوصاً اگر سبز باشد) نباید قطع کرد (مگر در مواردی که در حدود مکه استثنا شده است) و صید در حرم مدینه کراهت شدید دارد.

مستحبات ورود به مدینه

غسل نمودن

صدقه دادن

جامه بهترین را پوشیدن

صلوات را مکرر فرستادن

– دعای بسم الله و علی مله رسول الله... را خواندن

مستحبات حضور در مدینه

سه روز روزه گرفتن

زیارت معصومین نمودن

غسل زیارت معصومین کردن

زیارت مزار بزرگان بقیع کردن

مشاهد مقدسه را زیارت کردن

آداب مسجد النبی را مراعات نمودن

اسامی و القاب مدینه

اثرب، ارض الله، ارض الهجره، اکاله البلدان، اکاله القری، ایمان، باره، بحر، بحره

بحیره، بره، بلاط، بلد، بلدرسول الله، بلد المساجد، بیت الرسول، تندد، تندر، تین، جابره،

جباره، جایزه، جنه الحصینه، حبیبه، حرم، حرم رسول، حرم رسول الله، حسنه، خیر البلاد،

دار، دار الابرار، دار الاخيار، دار الايمان، دار السلامه، دار السنه، دارالفتح، دارالمختار، دار الهجره،

ذاء، ذات الاحرين، ذات الاحرار، ذات الحجر، ذات النخل، سلقه، سيده البلدان، شافيه، طابه،

طبابا، طيبه، ظبايا، عاصمه، عذرا، عرا، عروض، عرى، غرا، غلبه، فاضحه، قاصمه، قبه الاسلام، قريه، قربه الانصار، قريه الرسول، قلب الايمان، لب الايمان، مأزر الايمان، مباركه،

حبوء الحلال، و الحرام، مبين الحلال، و الحرام، مجبوره، محببه، محبوره، محبه، محفوظه، محفوفه،

محرومه، محروسه، محرمه، مختاره، مدخل، مدخل الصدق، مدينه الرسول، مدينه السماء،

مدينه طيبه، مدينه العذراّ، مدينه مشرفه، مدينه مكرمه، مدينه منوره، مدينه

النبی،

مرحومه، مرزوقه، مسکینه، مسلمه، مضجع رسول الله، مطیبه، معصومه، مقدسه، مقر، مکینه، موفیه، مؤمنه، مهاجر رسول الله، ناجیه، نجر، هذراء، یثرب.

مساجد مدینه

آبار (ابیار) (علی شجره، احرام، محرم، ذوالحلیفه)، ابراهیم (مشربه ام ابراهیم)، ابوبکر، ابوذر (سجده، بحیر)، ابی بن کعب (بنی جدیله، بقیع)، اجابه (مباهله)، احد (جبل احد، فسح) احزاب (فتح، خندق، اعلی، اجابه)، بدائع، بغله (بنی ظفر، مائده)، بلال، بنی، زریق، بنی ساعده، تقوی، ثنایا، جبل الرماه، (جبل العینین)، جمعه (بنی سالم، عاتکه، وادی)، حمزه (شهدا)، دارالنابغه (بنی عدی) درع، ذباب، رایت، رد شمس (نخل، بوعی، فضیخ) رسول، زهرا (فاطمه)، سبق، سرف، سقیا سلمان، شمس (شمسی)، شیخین، عرفات، عریش، عسکر (مصرع) علی، عمر، غمامه (مصلی العید، استسقاء)، قبا، قبلتین (ذوقبلتین، بنی سلمه) قشله عسکریه، کبیر، مسیجد (منصرف، غزاله) مستراح (استراحت)، مصبح، معرس، منارتین، نبوی (نبی، مدینه).

مناطق و محلات مدینه

، ابوا، احد، بدر، بقیع، ربذه، سقیفه بنی ساعده، عالیه، عوالی، قبا، محله بنی هاشم، محله نخاوله، مشربه ام ابراهیم، مصلی استسقاء، حوائط النبی، فدک، ینبوع، خیبر، ثنیه الوداع، سویقه، لابه، وادی ابی جیده (وادی بطحان) وادی جن، وادی حصون النیق، وادی رانونا، وادی عقیق (وادی مبارک).

خانه های مدینه

، دار ابوایوب، دار الضیفان، دار القراء، دار النابغه.

چاه های مدینه

چاه اریس (تفله، خاتم)، چاه انس، چاه بضاعه، چاه حاء، چاه رومه (عثمان)، چاه سقیاء، چاه زمزم، چاه علی، چاه غرس، چاه فضا، عین ارزق.

کوههای مدینه

، کوه احد، کوه ثور، کوه سلع (ثواب) کوه عائر، کوه عیر، کوه عینین (رماه)، جماوات.

مدینه آخر

همان (ک) پس مدینه

مدینه اول

همان (ك) پيش مدينه

مدينه بعد

همان (ك) پس مدينه

مدينه جلو

همان (ك) پيش مدينه

مدينه الحاج

(مَ نَ تُ لْ) نام يك رشته ساختمان هاى چند ضلعى سه طبقه (داراى آب و برق و حمام و توالت) در حدود ۳ كيلومترى جده متصل به فرودگاه (سابق) جده كه جهت اقامت موقت حجاج (هنگام ورود و خروج) اختصاص يافته بود. طبقه سوم اين ساختمان ها داراى تختخواب بوده و هيئت هاى پزشكى و سرپرستى كشورها نيز در آنجا متمركز مى شدند. در جلو اطاق هاى طبقه دوم و سوم ايوان هاى بزرگى وجود داشت. درطبقه اول نمايندگى مطوفان و پاره اى از ادارات مورد لزوم قرار داشت. (اطلاق هاى طبقه دوم و سوم مخصوص سكونت زائران بود) در مدينه الجاج پولى از كسى دريافت نمى شد. اما امروزه در فضاى بسيار وسيع متصل به فرودگاه جديد جده زير چادرهاى مخصوص و بسيار مرتفع و زيبا زائران از كشورهاى مختلف پس از ورود به استراحت پرداخته و سپس عازم مكه و يا مدينه مى شوند و بعد از بازگشت به جده در همين نقطه اطراق مى كنند تا نوبت پروازشان بشود. در اين جا در فواصلى چند مراكزى در اختيار هيئت هاى حج هر كشور قرار داده مى شود و مؤسساتى نيز براى راهنمايى و درمان و سرويس غذا وجود دارند.

مدينه الرب

(رّ بّ) از اسامى مكه مسطوره در انجيل و به معنى بيت الحرام است. (ميقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مدينه الرسول

(رَّ) از نام هاى شهر مدينه است. (حرمين شريفين، ص ۱۱۸)

مدينه السماء

(سَّ) از نام هاى مدينه الرسول است. (مكتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳)

مدينه العذرا

(لْ عَ) لقب مدينه الرسول است. (لغت نامه، ذيل عذرا)

مدينه طيبه

(طَ یِّ بِ) نام دیگر مدینه الرسول است (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳)

مدینه قبل

همان (ک) پیش مدینه

مدینه مشرفه

(مُ شَ رَّ فِ) لقب مدینه الرسول.

مدینه مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) لقب مدینه الرسول.

مدینه منوره

(مُ نَ وَّ رِ) نام دیگر مدینه الرسول (مکتب اسلام، ش ۳۱۹، ص ۲۳).

مدینه النبی

(مَ نَ تُ نَّ) لقب مدینه الرسول.

مدینه یثرب

(یَ رِ) حسان بن ثابت و کعب بن مالك از شعرای قدیم مدینه، از مدینه تحت عنوان مدینه یثرب نام برده اند. (اعلام قرآن، ص ۵۷۶)

مذاد

(مَ) نام موضعی است در مدینه که پیامبر اکرم در آن جا یا نزدیک آن جا خندق حفر نمود.

(لغت نامه؛ مقاتل الطالبیین، پاورقی ص ۲۴۹)

مذبح

(مَ بَ). قربانگاه. نام جایگاهی در منی برای قربانی کردن.

مذهب

(مُ هَ)

۱. از نام های کعبه است (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۵)

۲. از نام های مکه است (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۰)

مراهق

(مُ هِ) کسی که آخر وقت حج در مکه آید. (لغت نامه)

مراهقه

(مُ هَ قِ) قریب آخر وقت حج به مکه رسیدن. (لغت نامه)

مربد

(مِ بَ) نام مکانی در وسط شهر مدینه که در آن جا مسجد شریف نبوی ساخته شد. (تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی، ص ۳۹ و ۴۱)

مربعه القبر

(مُ رَ بَّ عَ تُ لْ قَ) همان (ک) ستون مقام جبرئیل

مرحومه

(مَ مِ) از نام های مدینه است (در تورات) زیرا جایگاه مبعوث و فرستاده پروردگار به همراه رحمت می باشد. (اعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مرزوقه

(مَ ز) از نام های مدینه است چون در آن جا خداوند به برکت رسول خدا بهره و حظ اهل آن را زیاد

کرده و بهترین روزی را نصیب آنان نموده است. (حرمین شریفین، ص ۱۸۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مرضوض الخصیتین

(مَ ضُ ضُ لْ خِ یَ تَ) حیوانی است که تخم های او را مالیده باشند و در حج احوط این است که قربانی مرضوض الخصیتین نباشد: (مناسک حج، ص ۱۶۸)

مرقد رسول الله

همان (ک) حجره طاهره

مرقد مطهره

(مُ طَ ةً رِ) همان (ک) حجره طاهره

مروتین

(مَ وَ تَ) دو کوه صفا و مروه واقع در مکه را گویند که یکی از اعمال حج و عمره به نام سعی بین این دو کوه انجام می شود.

مروه

همان (ک) کوه مروه

مرویه

از اسامی مکه است (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مرید الاعتمار

(مُ دُ لْ اِ تِ) کسی که قصد انجام عمره دارد. (فرهنگ اصطلاحات فقهی)

مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) همان (ک) مشعر الحرام

مزور

(مُ زَ وِّ)

۱. همان (ک) دلیل

۲. نام زیارت خوانانی در حرم پیغمبر که در قبال مبلغی، آداب زیارت را یاد داده و برای آن حضرت زیارت می خوانند و زائران تکرار می کنند. مشتریان مزورها بیشتر حجاج اهل تسنن هستند (حج آن طور که من رفتم، ص ۴۶)

مزوله

(مَ وَ لِ) ساعتی آفتابی در صحن مسجد النبی برای شناخت اوقات روز و پنجگانه. دو ساعت آفتابی (مزوله) ساخته بودند که در توسعه شمالی مسجد در دوران سعودی برداشته شد. این ساعت ها از لحاظ قدمت و فن و هنر اسلامی اهمیت بسزایی داشت که محتملا قبل از دوران عثمانی ساخته شده بود. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۶۱)

مساجد اربعه

(مَ جِ دِ اَ بَ عِ) مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه، مسجد بصره. (لمعه، ج ۱، ص ۹۹).

مساجد ثلاثه

(ثَ ثِ) مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد الاقصی.

مساجد دوره

(دَ رِ) مساجد سبعه است (راهنمای قدم به قدم حجاج، علوی، ص ۷۳)

مساجد سبعه

(سَ عِ) مساجد هفتگانه. شهرت هفت مسجد در شمال غربی مدینه در دامنه و بالای کوه سلع در منطقه عملیاتی غزوه خندق (احزاب). این مساجد را به یادبود افرادی که در آن جا در سنگر بوده اند و یا نماز خوانده اند ساختند. از این میان شش مسجد فتح (احزاب)، مسجد علی، مسجد فاطمه، مسجد سلمان، مسجد ابوبکر، مسجد عمر (یعنی مساجد سته) در این منطقه مشخص اند و هفتمین مسجد را برخی مسجد عثمان می دانند (که تخریب شده) و بعضی مسجد ذوقبلتین.

مساجد سته

(سِ تِّ) شهرت مساجد ششگانه (فتح، علی، فاطمه، سلمان، ابوبکر، عمر) واقع در منطقه غزوه احزاب.

مساجد فتح

یا (ک) مساجد سبعه (مدینه منوره، ص ۲۵۷)

مساجد مدینه

از جمله مساجد قدیمی عبارتند از مسجدهای: آبار (ابیار) علی (شجره، احرام، محرم، ذوالحلیفه) ابراهیم (مشربه ام ابراهیم)، ابوبکر، ابوذر (سجده بحیر) ابی بن کعب (بنی جدیله، بقیع)، اجابه (مباهله) احد، (جبل احد فسح) احزاب (فتح خندق اعلی اجابه) بدائع، بغله (بنی ظفر، مائده) بلال، بنی زریق، بنی ساعده، تقوی، ثنایا، جبل الرماه (جبل العینین) جمعه (بنی سالم، عاتکه، وادی) حمزه (شهداء) دار النابغه (بنی عدی) درع، ذباب، رایت، ردشمس (نخل، بوعی، فضیخ) رسول، زهرا (فاطمه)، سبق، سرف، سقیا، سلمان، شمس (شمسی) شیخَین، عرفات، عریش، عسکر (مصرع)، علی، عمر. غمامه (مصلی العید، استسقاء) قباء. قبلتین (ذوقبلتین، بنی سلمه) قشله عسکریه، کبیر، مسیجد (منصرف، غزاله). مستراح (استراحت) مصبح، معرس، منارتین، نبوی (مدینه)

مساجد مکه

از جمله مساجد قدیمی مکه عبارتند از

مسجد الحرام و مسجدهای: اجابه، انشقاق قمر (شق القمر)، ابراهیم، ابوبکر، بلال، بیت، (عقبه) تنعیم (عمره) جعرانه، جن (بیعت، حرس) حدیبیه. حمزه، خیف (منی). شجره، رأیت، صفایح، غدیر خم. کبش (قوچ، نحر، صخره)، کوثر، مختبی، مزدلفه (مشعر الحرام)، نمره (عرفه عرنه)

مستجار

(مُ تَ) قسمتی از بدنه دیوار غربی کعبه (نزدیک رکن یمانی) است و این جا نقطه ای است که حضرت فاطمه بنت اسد به هنگام ولادت فرزند به خدا پناه برد و به اراده پروردگار دیوار کعبه شکافته شد و آن بانوی ارجمند به درون کعبه رفت و دیوار به هم آمد و چون نوزاد کعبه (علی مرتضی (علیه السلام» به دنیا آمد دیوار دوباره شکافته شد و آن گرامی مادر با فرزندش از کعبه بیرون آمد و دیوار نیز به هم آمد. و فرموده اند که مستحب است در شوط هفتم طواف کعبه، طواف کننده شکم خود را به مستجار چسبانده به گناهان خود یکایک اعتراف نموده توبه کند. این مکان به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مستجار، چون به خدا مستجیر می شوند.

۲. متعوذ، چون به خدا پناه می برند.

۳. ملتزم، چون بدان التزام می جویند.

۴. دبر الکعبه، چون پشت باب الکعبه قرار دارد.

مستحبات حج

اموری هستند که هنگام سفر حج و زیارت خانه خدا و انجام مناسک حج و عمره به رعایت آنها تأکید شده است.

مستطیع

(مُ تَ) واجب الحج، کسی که برای رفتن به زیارت حج بیت الله دارای شرایط و امکانات لازم می باشد. دارنده (ک) استطاعت

مستطیعه

مؤنث (ک) مستطیع

مستلفه

(مُ تَ لَ فِ) مزدلفه را گویند (میقات حج، ش ۱۵، ص ۴۹)

مستمع

(مُ تَ تِ) عمره و یا حج گزارنده (فرهنگ نفیسی)

مستوفره

(مُ تَ ف رِ) حد حرم (مکه) در طریق جعرانه در نه میلی در محلی به نام شریر با اَعلام مشخص است (احکام عمره، ص ۸۱)

مسجد

(۱) آبار مساجد مدینه. نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد ابراهیم

از مساجد مکه

۱. همان (ک) مسجد نمره

۲. مسجدی است در بالای کوه ابوقبیس به نقلی متأثر از نام شخصی است به نام ابراهیم قبیسی که در این مکان می زیست. در این جا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز می خواندند. این مسجد به علت بنای دار الضیافه توسط سعودی ها تخریب گردید.

مسجد ابراهیم

از مساجد مدینه، مسجد ام ابراهیم، مسجد مشربه ام ابراهیم. مسجدی است که در مشربه ام ابراهیم ساخته شد که تا اواخر دوران عثمانی مورد توجه کامل بود و اکنون بصورت مخروبه ای در آمده است.

مسجد ابوبکر

از مساجد مکه مسجدی است در منطقه مسفله و در مصادر تاریخی از قرن سوم به بعد از آن یاده شده. مسجد فعلی در محل قبلی بنا شده و فاصله آن تا مسجد الحرام حدود ۲۰۰ متر است.

مسجد ابوبکر

از مساجد مدینه.

۱. مسجدی است در شمال غربی شهر در دامنه کوه سلع در منطقه عملیاتی غزوه احزاب و از مساجد سبعه است و بعد از مسجد سلمان در جهت غرب آن است و امام جماعت رسمی دارد.

۲. مسجدی است پایین تر از مسجد غمامه. گویند ابوبکر در دوران خلافتش در این مکان نماز عید به جای می آورد. بنای اولیه مسجد از عمربن عبدالعزیز است و سلطان محمود عثمانی در سال ۱۲۵۴ قمری و سلطان عبد المجید

۱. منابع مورد استفاده در معرفی مساجد:

تاریخ و آثار اسلامی مکه معظمه و مدینه منوره (با بیشترین سهم) مدینه شناسی (با بیشترین سهم) میقات حج (شماره های مختلف)، مدینه منوره؛ حرمین شریفین؛ راهنمای حرمین شریفین؛ آثار اسلامی مکه و مدینه؛ راهنمای حجاج در مکه معظمه و مدینه طیبه؛ سیری در اماکن سرزمین وحی؛ قبل از حج بخوانید؛ با راهیان قبله؛ فلسفه و اسرار حج؛ تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه و...

عثمانی در سال ۱۲۶۷ هجری قمری آن را تجدید بنا و تعمیر کردند.

مسجد ابوذر

از مساجد مدینه. مسجدی است در جهت شمال شهر واقع درشارع ابوذر در فاصله حدود ۵۰۰ متری از شمال مسجد نبوی و جدیداً آن را از نو بنا کردند. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. ابوذر. شاید این نامگذاری به دلیل قرار گرفتن این مسجد در خیابانی به همین نام باشد و به نقلی اینجا خانه ابوذر غفاری صحابه معروف بوده است.

۲. بحیر. به علت آن که در جنب باغی بوده به این نام. این نام به مرور زمان فراموش شده است.

۳. سجده. گویند رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

در این محل نماز با سجده های طولانی به جای آورده اند و یک بار پس از تشهد فرمودند جبرئیل به من مژده داد هر کس بر من درود فرستند، خدا بر او درود خواهد فرستاد.

مسجد ابیار

(اَ) از مساجد مدینه به نام دیگر (ک) مسجد شجره

مسجد ابی بن کعب

(اُ بَ یّ) از مساجد مدینه. و نیز موسوم است به مسجد بنی جدیله. مسجد بقیع مسجدی بود در داخل قبرستان بقیع متعلق به «ابی بن کعب» از صحابه بزرگ رسول الله و از یاران باوفای امیر المؤمنین. مکان آن تقریباً رو به روی قبور ائمه اطهار در سمت غرب و متصل به دیواره غربی بقیع (پایین تر از درب اصلی کنونی بقیع) بوده است (و لذا آن را مسجد البقیع هم می گفتند) حکومت عثمانی آن را تجدید بنا نمود و محرابی برای آن قرار داد لیکن در دوران سعودی پس از تخریب گنبد و بارگاه های موجود در بقیع و در بازسازی دیوار غربی بقیع، این مسجد (که پیامبر در آن بسیار نماز گزارده بود) تخریب و با زمین یکسان شد.

مسجد اجابه

(اِ بِ) از مساجد مکه. مسجدی است مشهور واقع در شمال شهر در شارع ابطح و نزدیک میدان معابده. آورده اند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام عزیمت به طایف در این جا نماز گزاردند از بنای نخستین آن اطلاعی در دست نیست و برخی مورخان قرن سوم از آن یاد کرده و به عصر آن حضرت منسوب داشته اند. در سال ۱۳۹۴ قمری ساختمان قدیمی مسجد را خراب کردند و بنای جدید در همان محل قبلی در مساحتی ۴۰۰ متری ساخته شد.

مسجد اجابه

از مساجد مدینه

۱. نام دیگر (ک) مسجد احزاب

۲. مسجدی است در جانب شرقی بقیع در شارع ستین (ملک فیصل) و در شمال شرقی مسجد نبوی و در فاصله تقریبی ۶۵۰ متری آن واقع است. این مسجد در دوران عثمانی از نو بنا و باز سازی شده و امروزه نیز بنای آن تجدید گشته و نسبتاً بزرگ و مجلل ساخته شده است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

الف: ملک فهد بن عبد العزیز؛ چون در این زمان تجدید بنا شد.

ب: اجابه؛ جهت آن را اجابت دعای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از درگاه الهی ذکر کرده اند.

ج: مباهله؛ به علت وقوع جریان مباهله در این نقطه (۱)

مسجد احد

(اُ حُ) از مساجد مدینه است. مسجد کوچکی است چسبیده به کوه که حدود ۱/۵ کیلومتر با مزار شهدای احد (در شمال شرقی) فاصله دارد. طبق نوشته ها رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز ظهر و عصر روز نبرد احد را در این جا اقامه فرمودند. در دوران عثمانی این مسجد تعمیر شد ولی به مرور زمان رو به ویرانی نهاد و اکنون چیزی جز دیواره های خراب آن باقی نمانده و اطراف آن نیز حصاری آهنی کشیده شده است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. احد، به علت واقع بودن در احد.

۲. جبل احد، به علت متصل بودن به کوه احد.

۳. فسخ، به نقلی به جهت نزول آیه «یا ایها الذین آمنوا اذا

۱. دلیل و مدرکی بر وجود مسجد مباهله اعم از شیعه و اهل سنت به دست نیامده و از نظر حدیثی و تاریخی وجود چنین مسجدی

را نمی توان مورد تأییـد قرار داد. (میقات حج ش ۴۱ ص ۱۲۳، مقاله مسجد الاجابه یا مسجد مباهله، نوشته آقای محمد صادق نجمی).

قیل لکم تفسحوا فی المجالس» (مجادله ۱۱)

مسجد احرام

(اِ) از مساجد مدینه. نام دیگر (کـ) مسجد شجره

مسجد احزاب

(اَ) از مساجد مدینه و از جمله مساجد سبعه است واقع در مرتفع ترین نقطه (در شمال غربی) کوه سلع (و برای رسیدن به آن بایـد از پله هـای طولانـی بالا رفت) این مسجد توسط عمربن عبدالعزیز به سال ۸۸ هجری مرمت و معماری و در سال ۵۶۵ هجری توسط وزیر فاطمی «سیف الدین حسین بن ابی الهیجا» تجدید بنا شد و حکومت عثمانی نیز به عمران آن پرداخت. این مسجد حدود ۲۴ متر مربع مساحت و ۳ متر ارتفاع دارد. در جهت جنوبی (قبله) دارای شبستان و در قسمت شمالی دارای صحن است. در روایات اهل بیت نماز خواندن در این جا مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است. این مسجد به جهاتی نام هایی دارد:

۱. احزاب، از آن جهت که در محل رویداد غزوه احزاب بنا شد.

۲. اعلی، شاید از آن جهت که نسبت به دیگر مساجد در ارتفاع بالاتری از کوه سلع قرار گرفته است.

۳. اجابه، از آن جهت کـه خداونـد دعـای پیـامبرش را برای پیروزی در جنـگ (و پیروزی حضـرت علی بر عمربـن عبـدود) مستجاب فرمود.

۴. خندق، از آن جهت که در محل رویداد غزوه جهت جلوگیری از ورود کفار به مدینه خندق حفر گردید.

۵. فتح، از آن جهت که در این جا رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای سپاه اسلام طلب فتح کرد و یا خداوند خبر فتح و پیروزی سپاه اسلام را در این محل به آن حضرت رسانیـد و به نقـل برخی از آن جاست که سوره فتح در این مکان نازل گردید. (۱)

مسجد استسقاء

(اِ تِ) نام دیگر (کـ) مسجد غمامه

مسجد استراحت

نام دیگر (کـ) مسجد مستراح

مسجد اعلی

(اَلا) از مساجد سبعه (مدینه) به اختلاف نقل:

۱. مسجد احزاب است. (به سوی ام القری، ص ۳۱۸)

۲. مسجد سلمان فارسی است. (سیری در اماکن وحی، ص ۷۳)

مسجد الاقصی

(اَصا) سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی (بنی اسرائیل ۱)

مسجد الاقصی مسجدی است که حجاج بیت الله الحرام در موسم حج فریاد رهایی آن را از چنگال متجاوزین و غاصبین سر می دهند و مسجد الحرام و مسجد الاقصی را «قبلتین» گویند از آن جهت که تا قبل از قبله شدن کعبه، به سوی مسجد الاقصی (بیت المقدس) نماز به جای آورده می شد. مراد از لفظ مسجد الاقصی مذکور در قرآن مجید بیت المقدس می باشد و به نقلی به اعتبار دوری آن از مکه «اقصی» (دورتر) خوانده شد و به اعتبار آن که بعداً از مساجد بزرگ مسلمین خواهد شد به عنوان «مسجد» وصف گردید (و لذا گفته اند که این خود از جمله معجزات قرآن مجید است. امروزه نام مسجد الاقصی برای اطلاق به دو بنای مقدس و تاریخی به کار برده می شود؛ برای صخره ای و برای مسجدی:

۱. صخره مقدس؛ صخره ای است که حرم شریف بر روی آن قرار دارد و حضرت سلیمان (علیه السلام) اولین معبد یهودیان را بر روی آن ساخت. صخره ای که بر اساس روایات آخرین منزلگاه زمینی رسول الله در شب معراج بود.

۲. مسجد الاقصی؛ مسجدی است در جنوب قبه الصخره. این مسجد را عبدالملک بن مروان (و به نقلی در جای مسجد عمر که هنگام فتح قدس بنا شد) احداث کرده و پسرش ولید آن را به پایان رساند. مسجد الاقصی

بارها در طول تاریخ تجدید بنا شد و از جمله در سال ۱۱۸۷ هجری قمری توسط صلاح الدین ایوبی از نو بنا گردید. مسجد الاقصی در برخی روایات یکی از چهار مسجد پر فضیلت و با عظمتی است که نماز در آن ثواب فوق العاده ای دارد (و در ۲۱ اوت ۱۹۶۹ میلادی برابر با ۳۰ مرداد ماه ۱۳۴۸

۱. و برخی در جواب گفته اند که سوره فتح مربوط به صلح حدیبیه و فتح مکه است.

شمسی آتش سوزی عظیمی به دست غاصبین صهیونیست در مسجد الاقصی روی داد و خسارت عمده ای به بار آمد).

مسجد ام ابراهیم

از مساجد مدینه. همان (ك) مسجد ابراهیم

مسجدان

(مَ جِ) مساجد مکه و مسجد مدینه. (لغت نامه)

مسجد انشقاق قمر

همان (ك) مسجد شق القمر

مسجد بحیر

همان (ك) مسجد ابوذر

مسجد بدائع

همان (ك) مسجد درع

مسجد بغله

(بَ غَ لِ) از مساجد مدینه. مسجدی است در مشرق بقیع در ۵۰۰ متری خیابان ملك عبدالعزیز. آورده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جا نماز گزاردند و بر سنگی در این مکان نشستند و قرائت قرآن نمودند و بر این سنگ شکافی قرارداشت که حضرت ضمن تکیه بر این سنگ سر مبارك خود را به خاطر آفتاب در آن می گذاشتند. ملك مصر در سال ۶۰۳ هجری قمری این مسجد را تعمیر کرد و در حکومت اخیر تخریب شد. این مسجد به جهاتی نام هایی دارد:

۱. بنی ظفر؛ چون متعلق به بنی ظفر از قبیله اوس بوده است.

۲. مائده؛ به نقلی از آن جهت که سوره مائده در این جا بر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل گردید.

۳. بغله؛ از آن جهت است که طبق نقل جای پای بغله (استر) پیامبر بر آن سنگ مانده و یا این که

این جا مکان دفن بغله آن حضرت بوده است.

مسجد بقیع

همان (ک) مسجد ابی بن کعب

مسجد بلال

(بَ) از مساجد مدینه. مسجدی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هفتم هجری در آن نماز عید اقامه فرمود و بعدها به نام مؤذن با وفای ایشان نامگذاری شد. این مسجد توسط حکومت فعلی تخریب گردید (اکنون در بازار بلال مسجدی به نام بلال در طبقه فوقانی بازارچه وجود دارد.

مسجد بلال

از مساجد مکه، مسجدی در بالای کوه ابوقبیس. در این مکان بلال مؤذن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) معمولا اذان می گفت. این مسجد در دوران سعودی ها تخریب و به جایش قصر چندین طبقه ای ساخته شد. بعضی مسجد بلال و مسجد شق القمر را یکی می دانند.

مسجد بنی جدیله

(جَ لِ) همان (ک) مسجد ابی بن کعب.

مسجد بنی زریق

از مساجد مدینه. مسجدی بود در مقابل باب السلام واقع در خیابان مناخه. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن نماز گزاردند و قرآن خواندند. این مسجد در توسعه اطراف مسجد النبی در حکومت اخیر تخریب گردید.

مسجد بنی ساعده

(عِ دِ) از مساجد مدینه. مسجدی بود واقع در بنی ساعده (نزدیک چاه بضاعه) و در شمال غربی مسجد النبی در خیابان سحیمی قرار داشت. نوشته اند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن نماز گزاردند و قرآن خواندند. این مسجد در توسعه اطراف مسجد النبی در حکومت اخیر تخریب گردید.

مسجد بنی سالم

(لِ) همان (ک) مسجد جمعه

مسجد بنی سلمه

همان (ك) مسجد قبلتين

مسجد بنی ظفر

(ظَ فَ) همان (ك) مسجد بغله

مسجد بنی عاتکه

(تِ كِ) همان (ك) مسجد جمعه

مسجد بنی عدی

(عَ یَّ) همان (ك) مسجد دار النابغه

مسجد بوعی

همان (ك) مسجد ردشمس

مسجد بیعت

از مساجد مکه

۱. همان (ك) از مسجد جن

۲. مسجدی است در ابتدای منی نزدیک جمره عقبه که به فرمان منصور عباسی ساخته شد و بعدها توسط مستنصر عباسی تعمیر گردید و اکنون مخروبه است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

الف: بیعت؛ از جهت وقوع بیعت النساء و بیعت الحرب اهالی یثرب با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این جا.

ب: عقبه؛ از جهت صورت گرفتن بیعت در این عقبه.

مسجد پیامبر

همان (ك) مسجد النبی

مسجد تقوی

از مساجد مدینه. مسجدی است که در حق آن آیه شریفه «لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم»

(توبه ۱۰۸) نازل شده که به اختلاف نقل:

۱. مسجد النبی

۲. مسجد قباست. (به احتمال بیشتر)

۳. هر دو مسجد قبا و مسجد النبی می باشد.

۴. همه مساجدی است که بر اساس تقوا بنا شود. (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۵؛ تفسیر نمونه؛ مدینه شناسی ج ۱، ص ۹؛ لغت نامه؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۲۳۲)

مسجد تنعیم

(تَ) از مساجد مکه در منطقه حرم در شمال (غربی) مکه و در جاده اصلی مدینه به مکه و به فاصله چند کیلومتری مسجد الحرام واقع است و از نزدیک ترین مساجد حدود حرم است که اکنون متصل به شهر مکه می باشد. از این مسجد به بعد کسی بدون احرام حق ورود به مکه را ندارد. این مسجد را والی مکه در سال ۲۴۰ هجری ترمیم نمود و بر چاه آن گنبدی ساخت. در سال های ۶۴۵ و ۶۷۸ و ۹۱۸ و ۱۰۱۱ هجری قمری نیز این مسجد ترمیم شد و در سال ۱۳۹۸ قمری توسط سعودی های با مساحتی حدود ۱۲۰۰ متر مربع بازسازی گردید و در توسعه اخیر با بنایی بسیار جدید و زیبا تجدید ساختمان گردید. مسجد تنعیم را مسجد عمره هم می گویند. با این وجه تسمیه ها:

۱. تنعیم؛ چون این منطقه نامش «نعمان» است؛ یا میان دو کوه به نام «ناعم» (در سمت راست) و «نعیم» یا «منعم» (در سمت چپ) قرار دارد، یا «تنعیم» نام درختی است که در بادیه شناخته شده است.

۲. عمره؛ چون این جا میقات عمره مفرده است (و برای انجام عمره مفرده از

مکه بیشتر در این مسجد محرم می شوند) و به نقلی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جهت عمره از تنعیم محرم شدند (و لذا در مکان احرام آن حضرت مسجد را ساختند).

مسجد ثنایا

(ثَ) از مساجد مدینه و از آن به نام قبه الثنایا نیز یاد شده. مسجد کوچکی بود در نزدیکی کوه احد (در ۲۰۰ متری شمال شرقی مقابر شهدای احد) نوشته اند در غزوه احد دندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این نقطه شکست. این مسجد بعدها ساخته شد و دارای گنبد بود و به مرور زمان منهدم گردید. گویند دیواره های مخروب این مسجد در دامنه کوه احد مشاهده می شود.

مسجد جبل احد

(جَ بَ ل) یا (ک) مسجد احد

مسجد جبل الرماه

(جَ بَ لُ رُّ) یا (ک) مسجد جبل العینین

مسجد جبل العینین

(لْ عَ نَ) از مساجد مدینه. جبل الرماه هم نام دارد. مسجدی بود بر سمت شرقی کوه عینین که در سنگر گاه و یا عبادتگاه پنجاه تیر انداز سپاه اسلام در غزوه احد ساخته شد. این مسجد در دوران عثمانی ترمیم ولی به مرور زمان و در اثر بی توجهی تقریباً از بین رفت و اکنون جز دیوارهای کوتاه و خشتی آن چیزی باقی نمانده است.

مسجد جحفه

(جُ فِ) مسجد واقع در جحفه که میقات است.

مسجد جعرانه

(جِ نِ) (جِ ع رّ نِ) از مساجد منطقه حرم مکه است (بین مکه و طایف) به نقلی حدود ۲۹ کیلومتری مکه و در جانب شمال (شرقی) آن. جعرانه میقات عمره مفرده است و روایاتی از احرام بستن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال هشتم هجری در جعرانه نقل گردیده است.

مسجد جعرانه که در آغاز خط حرم قرار دارد یکی از مساجدی است که در فضیلتش روایات زیادی وارد شده است. و این مسجد را یکی از قریش در مکان احرام رسول الله با کشیدن دیواری بر گرد آن بساخت. سپس ابن زبیر در بنای آن کوشید و در ادوار بعد مورد توسعه و ترمیم قرار گرفت از جمله در سال ۱۲۶۳ هجری قمری توسط یکی از شاهان حیدرآباد هند باز سازی شد و در سال ۱۳۷۰ و بعد ۱۳۸۴ قمری توسط سعودی ها (در مساحت ۱۶۰۰ متر مربع) بازسازی گردید.

مسجد جمعه

از مساجد مدینه. به مسجد بنی سالم و مسجد عاتکه و مسجد وادی (وادی رانونا) نیز موسوم است. بین قبا و مدینه واقع است. طبق برخی نوشته ها اولین نماز جمعه در تاریخ اسلام در این نقطه اقامه گردید

که در مسیر مهاجرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در میان قبیله بنی سالم بن عوف قرار داشت. این مسجد از گل و خشت ساخته شده بود و سقفی کوچک داشت و بعدها با سنگ تجدید بنا گردید و در دوره عثمانی اندکی بزرگ تر و از اساس بنا شد. امروزه سعودی ها به جای آن مسجد زیبایی ساخته اند. برخی معتقدند که برگشت قبله از بیت المقدس به کعبه در

این جا بوده است. (در مقابل مسجد جمعه در فضای باز، مسجد کوچکی هست که برخی معتقدند مسجد جمعه می باشد)

مسجد جن

از مساجد مکه و مسجدی تاریخی است واقع در مشرق خیابان مسجد الحرام در منطقه حجون حدود ۲۰۰ متری قبرستان ابوطالب. این مسجد در قرن دوم هجری وجود داشت و به جهاتی به نام هایی خوانده شد.

۱. جن؛ به علت نزول آیات سوره جن در این نقطه.

۲. بیعت؛ به علت بیعت طایفه جن با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این نقطه.

۳. حرس؛ به علت توقف و ملاقات حرس (گشتی های شبانه) مناطق مختلف مکه در این نقطه.

مسجد حدیبیه

(حَ دَ یِ) (یِّ) از مساجد منطقه حرم مکه است که در زمان خلیفه دوم ساخته شد و به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. حدیبیه؛ به علت واقع شدن در محل حدیبیه.

۲. رضوان؛ به علت آن که در محل بیعت رضوان ساخته شد. (امروزه در مجاورت این بنای قدیمی مسجد جدیدی به نام حدیبیه ساخته اند)

مسجد الحرام

و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه (بقره ۱۹۱)

مفسرین مراد از مسجد الحرام را در چند آیه مکه (یا حرم) دانسته اند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۰؛ تاریخ مکه، ص ۲۶؛ اعلام قرآن، ص ۵۹۸)

مسجد الحرام

فول وجهک شطر المسجد الحرام (بقره ۱۴۴)

از مساجد مکه معظمه است که در وسط شهر واقع گشته و به شکل تقریبی مربع مستطیل بوده و کف آن نسبت به سطح خیابان های اطراف در جهات مختلف از ۱/۵ الی ۳ متر پایین تر است.

طبق برخی نقل ها مسجد الحرام اولین مسجد بنا شده روی زمین است ولی تاریخ آن با بنای کعبه به دست حضرت ابراهیم پیامبر عظیم الشأن (علیه السلام) آغاز می شود. می گویند آن زمان که آن رسول منادی توحید، کعبه را بساخت فضایی را در اطراف آن جهت طواف و نماز در نظر گرفت اما شکل و اندازه آن به درستی معلوم نمی باشد. اما در مورد سابقه اسلامی این

مسجد آورده اند که:

۱. در زمان پیامبر، این مسجد بسیار محدود بود و تا دوره خلیفه اول دیواری نداشت.

۲. سال ۱۷ هجری، خلیفه دوم خانه های اطراف را خرید و جزو مسجد نمود و دیوار کوتاهی به ارتفاع کمتر از قامت انسان به دورش کشید و درب هایی کار گذاشته شد.

۳. سال ۲۶ هجری، خلیفه سوم صحن مسجد را افزایش داد و در اطراف آن شبستان بنا گردید.

۴. سال ۶۴ (یا ۶۶) هجری، عبدالله بن زبیر کار خلیفه سوم را ادامه داد.

۵. سال ۷۳ (یا ۷۴) هجری، عبد الملک خلیفه اموی دیوارهای مسجد را بلندتر کرد و برای آن سقفی از چوب ساج

بساخت و در تزیین ستون ها از طلا استفاده نمود (و بخشی از دارالندوه نیز در زمان او و فرزندش ضمیمه مسجد گردید).

۶. سال ۸۸ (یا ۹۱) هجری، ولید بن عبدالملک به ترمیم مسجد دست زد و به صحن مسجد افزود و برای نخستین بار ستون های مرمرین به مسجد الحرام آورد و برای آن سقف یکپارچه ای که بر ستون های و پایه های مرمرین قرار داشت بساخت و آن گاه با چوب ساج آراسته و تزیین شده آن را پوشانید. سطح مسجد را سنگفرش کرد و برای اولین بار در مسجد الحرام کاشی به کار برد و کنگره ها و غرفه هایی بنا نمود.

۷. سال ۱۳۷ هجری، منصور عباسی در قسمت شمال و

غرب بر مساحت مسجد افزود و به کاشی کاری و تزیین مسجد اقدام نمود و رواق هایی در اطراف بساخت (که تا سال ۱۴۰ به طول انجامید).

۸. سال ۱۶۰ (یا۱۶۱) هجری، مهدی عباسی به توسعه و ترمیم مسجد اقدام نمود. تقریباً تمام خانه های بین مسجد الحرام و مسعی (محل سعی صفا و مروه) خراب گردید و رواقهایی در اطراف مسجد ساخته شد و به درها افزوده گشت و ستون های مرمرین زیادی بر پا شد و بر این ستون ها سقف های گنبدی شکل ساختند و با این توسعه، کعبه در وسط مسجد واقع گردید و هادی عباسی دنباله کار پدر را تکمیل نمود و به صحن مسجد افزود.

۹. سال ۲۸۰ (یا ۲۸۴) هجری، معتضد عباسی به پاره ای از تعمیرات دست زد و دار الندوه را به مسجدی (در داخل مسجد الحرام) تبدیل نمود.

۱۰. سال ۳۰۶ هجری، مقتدر عباسی

صحن را از جانب غربی توسعه داد.

۱۱. سال ۸۰۳ هجری، ناصر بن بَرقوق (۱) پادشاه مصر فرمان به تجدید بنای قسمتی از مسجد داد (چرا که آتش سوزی سال ۸۰۲ قریب یک سوم مسجد را از جانب رکن شامی فرا گرفت) این تجدید بنا در سال ۸۰۴ به اتمام رسید ولی چوب پوش سقف و رواقها تا سال ۸۰۷ هجری به طور انجامید.

۱۲. سال ۸۷۳ هجری، قایتبای از ممالیک برجی مصر بر تزیینات مسجد افزود

۱۳. سال ۹۷۹ هجری، سلطان سلیم دوم عثمانی فرمان به تخریب رواق شرقی مسجد که رو به انهدام بود داد و سقف چوبی این جانب و جوانب دیگر مسجد را بدل به قبه های خشتی نمودند.

۱۴. سال ۹۸۴ هجری، سلطان مراد (سوم) عثمانی دنباله کار سلطان سلیم را به پایان رسانید.

۱۵. سال ۹۹۰ هجری، ستون های موجود در رواق ها را با ستون های مرمرین عوض کردند و بدین نحو به جای یک سقف هموار برروی رواق ها، پانصد گنبد کوچک پیازی شکل به سبک عثمانی دیده می شود و در سال ۹۹۴ نیز تعمیرات و تزییناتی صورت گرفت (و در پایان دوره عثمانی وسعت مسجد را به اختلاف نقل حدود ۲۵۰۰۰ یا ۲۷۰۰۰ یا ۲۹۰۰۰ یا ۳۰۰۰۰ یا ۳۵۰۰۰ متر مربع ذکر کرده اند.

۱۶. سال ۱۳۷۵ هجری، در زمان ملک سعود با خرید خانه ها و اماکن اطراف، نوسازی مسجد الحرام از چهار سمت آغاز گردید و با توسعه ای که طی مدت ۲۰ سال به طول انجامید (معروف به توسعه اول) دور تا دور مسجد الحرام با شبستان های عظیم به صورت دو طبقه به ارتفاع ۲۲ متر در آمد

(۱۳ متر طبقه اول و ۹ متر طبقه دوم) و سطح مسجد با ۱۳۰ پله به بام شبستان های مسجد مربوط گردید و مسجد با اسلوبی جدید و با توجه به معماری سنتی اسلامی وسعتی حدود ۱۶۰۰۰۰ متر مربع یافت.

۱۷. سال ۱۴۰۹ هجری، در دوران ملک فهد توسعه دیگری (معروف به توسعه دوم) در مسجد صورت گرفت که سبب شد مساحت مسجد بیش از ۲۳۰۰۰۰ متر مربع گردد. در این توسعه علاوه بر احداث ساختمان های جدید از نظر تزیینات و وسایل رفاهی اقدامات متعددی صورت یافت (اما متأسفانه برخی از اماکن واجد ارزش تاریخی اسلام نیز محو گردید).

فضایل مسجد

افضل مساجد جهان است.

از قصرهای بهشت در دنیا شمرده شده است.

در دل آن خانه خدا، (کعبه) جلوه گری می کند.

بر سایر اماکن دنیا (جز مکان دفن رسول الله) افضلیت دارد.

قسمتی از مناسک حج و عمره در فضای این مکان مقدس صورت می پذیرد.

نماز خواندن در آن معادل با صد هزار نماز و یا هر رکعت نماز در آن برابر با هزار رکعت نماز معرفی شده است.

۱. ضبط دایره المعارف فارسی (و در لغت نامه بُ).

احکام مسجد

عدم جواز قصاص پناهنده به آن

عدم جواز عبور جنب و حایض از آن

جواز قصر و اتمام نماز برای مسافر در آن

حرمت خارج کردن سنگریزه و خاک آن

حرمت (یا کراهت) بنای بلندتر از کعبه در اطراف آن

زدن شخص عامل آلوده به نجاست کردن عمدی آن

متعلقات مسجد

کعبه، باب ها، حجر اسماعیل، حطیم، دار الندوه، زمزم، سقایه الحاج، مسعی، مقام ابراهیم، مناره ها منبر، و...

مستحبات مسجد

با غسل وارد شدن

با پای برهنه وارد شدن

از باب بنی شیبه وارد شدن. (۱)

باوقار و خشوع و تذلل وارد

شدن.

دو رکعت نماز تحیت مسجد را به جای آوردن.

بر درب مسجد دعای «السلام علیك ایها النبی...» را خواندن.

بعد از ورود خطاب به کعبه «الحمد لله الذی...» را گفتن.

رو به کعبه دعای «اللهم انی اسألك فی مقامی...» را خواندن.

حجر الاسود را بوسیدن و لمس کردن و در برابرش دعای «اشهد ان لا اله الا الله...» و دعای «الحمد لله الذی هدانا...» را خواندن.

مسجد حرس

(حَ رَ) همان (ك) مسجد جن

مسجد حمزه

از مساجد مکه واقع در منطقه مسفله در نزدیکی تلاقی خیابان های ابراهیم و حمزه.

مسجد حمزه

از مساجد مدینه. مسجدی بود و در احد. در گذشته بر قبر حضرت حمزه ضریح و بارگاهی ساخته بودند و در آن جا مسجدی نیز وجود داشت که چون مورد توجه زائران بود ضریح و بارگاه تخریب گردید و پیرامون قبر آن حضرت نیز دیواری کشیده شد تا مانع ورود زائران باشد.

به مشهد شهداء نیز موسوم بود. مسجد حمزه ای که امروزه در کنار قبرستان وجود دارد مسجدی جدید است.

مسجد خندق

(خَ دَ) همان (ك) مسجد احزاب

مسجد خیف

(خَ) (۲) از مساجد مکه واقع در منی. مسجد خیف (مسجد منی) از محترم ترین مساجد است و اهمیتی تاریخی دارد. مسجد خیف در صدر اسلام از وسیع ترین مساجد به شمار می رفته (و حتی وسیع تر از مسجد الحرام معرفی گردیده) و مسجدی روباز بود و تا دوران عثمانی تنها در قسمت مصلای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و مقداری از اطراف دیوارها، سقف و شبستان داشت قبه ای در وسط این مسجد موجود بود و داخل قبه محراب رسول الله بود که آن را «مسجد عیثومه» (۳) می

گفتند. و از جمله اقداماتی که جهت ساخت و تعمیرات در این مسجد صورت گرفته است

عبارت است از:

۱. سال ۲۴۰ هجری، و بعد در سال ۲۵۶ هجری، به علت تخریب بر اثر سیل توسط معتمد عباسی تجدید بنا و تعمیر اساسی شد و سیل بندی نیز برای حفاظ ساخته گردید.

۲. سال ۵۵۶ (و یا ۵۵۹) هجری، وزیر سلجوقی جواد اصفهانی آن را تجدید بنا کرد و وسعت داد.

۳. سال ۷۲۰ هجری، احمد بن عمر معروف به ابن مرجانی در آن تغییراتی داد.

۴. سال ۸۷۴ (یا ۸۹۴) هجری، سلطان قایتبای از ممالیک برجی مصر مسجد را ساختمانی تازه نمود (در زمان او مساحت مسجد تقریباً بیش از ۱۰۰۰۰ متر مربع بود)

۵. سال ۱۰۲۵ هجری، سلطان احمدبن سلطان محمد عثمانی آن را نوسازی کرد.

۱. طبق نقل پس از شکستن بت هبل آن را در این محل دفن کرده اند، و اگر چنین باشد مظهربت و بت پرستی زیر پای گذارده می شود.

۲. ضبط لغت نامه (تحت عناوین) «مسجد

خیف» و «خیف منی» و سفرنامه ابن جبیر (ص ۲۰۳)؛ اما در لغت نامه تحت عنوان «خیف» بدون فتح آمده است (بر وزن لیف).

۳. به معنی کندر و اسپنج (تاریخ و اماکن اسلامی، ص ۱۴۶).

۶. سال ۱۰۷۲ و ۱۰۹۲ هجری سلطان محمد تغییراتی در آن به عمل آورد.

۷. سال ۱۳۶۲ هجری، در دوران سعودی ها مسجد با ایجاد رواق های متعدد، مساحت بسیاری یافت.

۸. قرن پانزدهم، در بازسازی های سال های اخیر سعودی ها، این مسجد به کلی دگرگون شد و با وسعت زیادی به شکلی مدرن و مسقف ساخته شد (و متأسفانه در این بازسازی قبه معروف و محراب نبوی برداشته گردید).

تسمیه مسجد

خیف به معنی زمین بین دو کوه است و این مسجد میان دو کوه واقع است.

خیف به معنی زمین مرتفعی است که سیل به آن آسیب نمی رساند و این مسجد به علت واقع بودن در دامنه کوه منی، سیل گیر نمی باشد.

اهمیت مسجد

مدفن بسیاری از پیامبران (یا هفتاد پیامبر) است.

عبادتگاه حضرت ابراهیم و بسیاری از پیامبران (علیهم السلام) بوده است.

خداوند متعال در این مکان گوسفند قربانی را برای فدا به سوی حضرت ابراهیم فرستاد.

هفتاد پیامبر از جمله حضرت موسی کلیم الله و حضرت عیسی روح الله (علیهما السلام) در این جا نماز خواندند.

این جا محل نماز رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده و آن حضرت هرگاه به منی می آمدند و در مواقع حج، در این مسجد حضور یافته نماز می گزاردند.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یکی از خطبه های مشهور خویش را در حجه الوداع در این جا برای جماعت مسلمین ایراد فرمودند.

محل این مسجد

در جریان فتح مکه (بسال هشتم هجری) اردوگاه ارتش اسلام بوده است.

فضیلت مسجد

هر رکعت نماز در آن ثوابش برابر صد رکعت معرفی شده (۱)

استحباب ادای نمازهای یومیه در آن در ایام تشریق و بیتوته در منی.

اجر بسیار صدبار خواندن هریک از تسبیح و تهلیل و تحمید در این جا.

مسجد دار النابغه

(رُ نّ بِ غِ) از مساجد مدینه. مسجد بنی عدی نیز گفته می شد و در خیابان مناخه مقابل دار السلام در دارالنابغه (یعنی در کنار مقبره حضرت عبدالله پدر گرامی رسول الله) قرار داشت و گفته اند که رسول الله در این جا نماز گزاردند. این مسجد در تعریض و توسعه این خیابان به همراه مقبره آن حضرت تخریب گردید.

مسجد درع

(دِ) از مساجد مدینه. مسجدی است واقع در احد (در سمت چپ کسی که به سوی کوه احد و مقابر شهدای احد می رود) بنای مخروبه و قدیمی مسجد الدرع از دوران عثمانی است. این مسجد به نام هایی موسوم است:

۱. بدایع

۲. درع؛ طبق روایت رسول الله هنگام عزیمت به سوی احد در شیخان (که به بدایع نیز معروف است) بیتوته فرمود و نماز صبح را خواند و هنگام بیتوته و اقامه نماز درع (زره) خود را که برای نبرد پوشیده بود در آورد و در آن جا نهاد (و یا در آن جا درع پوشیدند).

۳. شیخین؛ نامگذاری این جا به شیخین در انتساب به «اجمه الشیخین» صورت گرفت که در واقع جایگاهی متعلق به یهودیان بود و گفته اند از آن جهت «اجمه الشیخین» نام یافت که مرد و زنی که عمر آنها هر یک از صد سال گذشته بود در همین مکان به دیدار هم می آمدند و مردم از این موضوع تعجب کرده و این مکان را بدین اسم نامیدند (و یا این که این مسجد را زن و شوهری پیر و سالخورده بنا نهادند).

مسجد ذباب

(دِ) از مساجد مدینه. مسجدی است بر فراز

۱. به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) با نماز خواندن در مسجد خیف باید قصد آن داشت که جز از خدا و از گناه خود نباید ترسید و جز به رحمت حق امید نباید بست.

کوه ذباب (درشرق کوه سلع) که آثار مخروبه آن همچنان موجود و بدون سقف است. نوشته اند رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بر فراز کوه ذباب هنگام جنگ خندق نماز گزارد و

یا در روزهای قبل از نبرد خندق بر این کوه بر امر تقسیم نیروها و کندن خندق ها نظارت می فرمود. در تسمیه این کوه به ذباب گفته اند مردی از یمن به نام ذباب به وسیله مروان بن حکم اموی بر فراز آن گردن زده شد.

مسجد ذو الحلیفه

(ذُ لْ حُ لَ فِ) از مساحد مدینه. همان (ك) مسجد شجره

مسجد ذوقبلتین

همان (ك) مسجد قبلتین

مسجد رایت

(یَ) از مساجد مکه. مسجدی است واقع در شرق شهر در محلی به نام جوردیه و وجه تسمیه به خاطر استقرار رایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان است برای فتح مکه این مسجد به دست یکی از نوادگان عباس بن عبدالمطلب بنا شد و معتصم عباسی در سال ۶۴۰ هجری آن را بازسازی کرد و امیر قطلبك عمارت آن را از نو برافراشت و در زمان سعودی ها به سال ۱۳۶۱ هجری قمری تعمیر شد، ولی در سال ۱۳۹۴ محل این مسجد (در طرح توسعه جاده حجون به ام لدود) تغییر پیدا کرد و مسجد دیگری در نزدیکی آن ساخته شد.

مسجد رایت

از مساجد مدینه و مسجدی است بر فراز کوه ذباب و برخی آن را همان مسجد ذباب دانسته اند. مسجد در شمال مسجد نبوی و در فاصله ۱۸۰۰ متری آن واقع است. در تسمیه به اختلاف گفته اند:

۱. در غزوه خندق، رایت مدنی ها در روی کوه ذباب به اهتزاز در آمد.

۲. در جنگ حره (قتل عام اهل مدینه توسط سپاه یزید) سپاه مدینه نخست بر فراز کوه ذباب صف کشید و در آن جا رایت نصب نمود.

۳. در قرن اول هجری یزیدبن هرمز که در پشت کوه ذباب با موالیان می جنگید پرچم خود را بر فراز این کوه مستقر ساخت.

مسجد رد شمس

(رَ دِّ شَ) از مساجد مدینه. مسجدی است در جنوب شرقی شهر در انتهای خیابان عوالی به مساحت اولیه پنج متر مربع که در دوران عثمانی تعمیر و بنای محکم بر آن ساخته و رواق هایی بر آن قرار داده شده و صحن بزرگی نیز در پشت داشت. این مسجد بارها بازسازی گردید.

این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. نخل، به خاطر وجود نخلی در این نقطه.

۲. بوعی، چون نزدیک باغی بوعی بود.

۳. شمس، به علت اولین تابش آفتاب بر آن.

۴. فضیخ، چون در این محل درخت فضیخ (خرما) زیاد بود. یا در این محل فضیخ می ریخته اند.

یا این جا مکان نزول آیات تحریم شراب است. یا در این جا عده ای از اصحاب با نزول آیات شراب کوزه های فضیح (شراب) را شکستند.

۵. ردشمس، از آن جهت است که رسول الله در این مکان سر بر زانوی حضرت علی (علیه السلام) به خواب رفتند و چون بیدار شدند وقت

نماز عصر (و به نقلی وقت فضیلت نماز عصر) گذشته بود و لذا دعا فرمودند که خداوند، اگر علی در طاعت تو و رسول توست خورشید را برای او باز گردان و خورشید برگشت و حضرت نماز عصر را به موقع به جای آوردند (و به نقلی این واقعه در خیبر اتفاق افتاد.

مسجد رسول از مساجد سبعه

۱. نام دیگر (ک) مسجد النبی

۲. مسجدی است در احد در شمال قبور شهدای احد.

مسجد زهرا

همان (ک) مسجد فاطمه

مسجد سبق

از مساجد مدینه. مسجدی است در شمال شرقی مسجد نبوی در فاصله ۵۰۰ متری.

علت نامگذاری را از آن جا ذکر کرده اند که در وسط میدان اسب دوانی واقع شده است که در زمان رسول الله وجود داشت.

مسجد سجده

همان (ک) مسجد ابوذر

مسجد سرف

(سَ رِ) مسجدی است واقع در میان راه مکه

و وادی مرو. سرف اردوگاهی برای لشکریان اسلام بوده است که عمدتاً در غزوه های خارج مدینه، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به همراه سپاه در این مکان اردو می زد.

مسجد سقیا

(سُ) ازمساجد مدینه. مسجدی است در حره غربی شهرمقابل میدان عنبریه. این مسجد که در غرب مسجد نبوی و درفاصله ۲۱۰۰ متری آن واقع است، (بعدها) در محل دعا و نماز رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام حرکت به سوی بدر در کنار چاه سقیا ساخته شد. در دوران عثمانی بر پایه های اولیه، مسجد را مجدداً بنا کردند که اکنون با همان ساختمان به طول تقریبی چهار متر در عرض سه متر باقی مانده است. این مسجد به «قبه الرئوس» نیز مشهور است، (۱) از جمله به این علت که در پایان عصر عثمانی پس از جنگ، سرهای برخی اعراب در این مکان دفن شده است.

مسجد سلمان

از مساجـد مـدینه و از مساجـد سـبعه است که در کنار مسـجد فتح و در سـمت قبله آن در زمین مسـطحی قرار دارد با شبسـتان وصحنی به طول ۸/۵۰ و عرض ۷ متر. این جا محل تهجـد و دعای سـلمان بود و نیز به خاطر نقش او در جریان حفر خندق این مسجد بنا گردید.

مسجد شجره

(شَ جَ رِ) از مساجد مکه

۱. مسجدی است واقع در حجون (کمی بالاتر از مسجد جن در تقاطع شارع مسجد الحرام و شارع نونه) به روایتی در این مکان شجره ای به نبوت پیامبر اکرم شهادت داد و این مسجد به یاد بود این معجزه ساخته شد.

۲. مسـجدی است در حـدیبیه، در جـای شـجره ای که صـلح حـدیبیه منعقـد گردیـد. این مسـجد در حکومت سـعودی تخریب گردید.

مسجد شجره

از مساجـد مـدینه. مسـجدی است در چنـد کیلومتری جنوب مدینه به طرف مکه (و به فاصـله ۴۸۶ کیلومتری مکه). این جـا در روزهای نخست و مقارن با حیات رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) به صورت مسـجد در آمد. این مسـجد در قرن هشتم دچـار خرابی شـد ولی مـورد اسـتفاده بـود. در قرن هشـتم و نهم تنهـا دیواری بر گرد آن قرار داشت. به سـال ۹۶۱ (زین الدین الاسـتار» مسجد را از نو پایه گـذاری کرد. در سال ۱۰۵۸ قمری یکی ازمسـلمانان هنـد آن را بازسـازی نمود و مناره ای بر آن ساخته شـد. در دوران سـعودی بار دیگر بازسازی گردیـد و بناهای جدیـد بر آن افزودنـد و در آخرین تجدید بنا در سال های اخیر مساحتی چندین برابر یافته است. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. مسجد محرم، به علت آن که زائر بیت الله در این جا محرم می شود. (ع)

۲. مسـجد احرام، به علت آن که زائر بیت الله در این جـا احرام می بنـدد. این جـا میقـات عمره (تمتع و مفرده) است و از جمیع میقات های دیگر نسبت به مکه دورتر می باشد و افضل میقات ها از نظر

وثوق است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان (در عمره حدیبیه سال ششم و در عمره القضا، سال هفتم و در فتح مکه به سال هشتم و در جحه الوداع سال دهم) احرام بست.

۳. مسجد شجره، به علت آن که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در کنار و یا زیر سایه شجره سمره که در این مکان وجود داشت احرام بست. یا به علت وجود شجره (عطف) حلفا که تا زانو بلند می شود و یا از جهت مشاجره (مجادله) که درآخر منجر به تحالف شد. (ع)

۴. مسجد ذوالحلیفه، به علت نام این منطقه، از آن رو که «حلیفه» نام آبی بوده و یا حَلفا نام گیاهی بود و یا از حلف (قسم) است چون در جاهلیت جمعی در این نقطه هم قسم گردیدند.

۵. مسجد آبار علی، یا مسجد ابیار علی به علت آن که حضرت علی (صلی الله علیه وآله وسلم) برای آبیاری مزارع چاه هایی (ابیار) در این جا حفر نمودند و این منطقه اکنون هم به آبار علی موسوم است.

مسجد شق القمر

(شَ قُّ لْ قَ مَ) اقتربت الساعه و انشق القمر. (قمر ۱)

۱. در کتاب «مدینه شناسی» (ج ۱، ص ۱۳۶ الی ۱۳۹) عللی برای این شهرت ذکر شده است.

یا مسجد انشقاق القمر از مساجد مکه. مسجدی است تاریخی که در بالای کوه ابوقبیس در محل انجام یکی از معجزات نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی شکافته شدن ماه (شق القمر) ساخته شد. طبق روایات در اواخر دوران مکه به درخواست مشرکان یا به درخواست حقیقت جویان یثربی درشب سیزدهم شوال یا در شب چهارم

ذی حجه برفراز کوه ابو قبیس به اشاره حضرت و به اذن پروردگار ماه دو قسمت شد. برخی مسجد شق القمر را همان مسجد بلال (واقع بر فراز کوه ابوقبیس) می دانند و برخی ها مستقل از یکدیگر. امروزه حکومت سعودی با تخریب این مسجد تاریخی قصر دارالضیافه را بر فراز کوه ابوقبیس ساخته است.

مسجد شمس

(شَ) از مساجد مدینه. مسجد شمسی هم گفته می شود و بین قبا و عوالی بر تپه ای بر شرق قبا واقع است و چون خورشید در اولین زمان طلوع به آن می تابید نام شمس بر خود گرفته است و اکنون آثار آن از بین رفته. به زعم برخی این مسجد همان مسجد ردشمس (مسجد فضیخ) است.

مسجد شمسی

همان (ک) مسجد شمس

مسجد شهداء

همان (ک) مسجد حمزه

مسجد شیخین

همان (ک) مسجد درع (به نقلی مسجد المستراح را گویند)

مسجد صخره

همان (ک) مسجد کبش

مسجد صفایح

(صَ یِ) از مساجد مکه واقع در منی دامنه کوهی به نام صفایح. این مسجد در جنوب مسجد خیف قرار داشت ولی امروز اثری از آن نیست و احتمالاً در دوران سعودی تخریب شده است. درکنار و دامنه کوه صفایح غاری دایر مانند و مستدیر الشکل به اندازه سر یک انسان وجود داشت که به علت نزول سوره مرسلات در این جا بعدها به غار مرسلات معروف شد.

این نقطه را محلی می دانند که نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) جهت مصونیت از تابش آفتاب سرخویش را در آن قرار داد و مردم به آن تبرک می جستند.

مسجد ضرار

(ضِ) والذین اتخذوا مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المؤمنین (توبه ۱۰۷)

از مساجد مدینه. توسط گروهی از منافقان اهل عقبه و به دستور ابوعامر (برای ضربه زدن به اسلام و برای ایجاد تفرقه و کمینگاهی برای دشمنان اسلام) در زمان غزوه تبوک ساخته شد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از مراجعت گروهی را برای تخریب آن اعزام فرمود.

مسجد عاتکه

(تِ کِ) همان (ک) مسجد جمعه

مسجد عرفات

(عَ رَ) از مساجد مدینه. در پشت مسجد قبا از سمت جنوب واقع بود که در دوران سعودی در توسعه میدان قبا تخریب شد. این مسجد در مکانی ساخته شده بود که طبق نقل رسول اکرم در روز عرفه سالی که عازم حج نبودند حاجیان را نظاره می کردند.(۱)

مسجد عرنه

(عُ رَ نِ) همان (ک) مسجد نمره

مسجد عریش

از مساجد مدینه. مسجدی است در کنار مزار شهدای بدر. این جا محل عبادت و نماز شب پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در شب غزوه بدر بوده است.

مسجد عسکر

(عَ کَ) از مساجد مدینه. در سمت شرقی پایین جبل الرماه در احد و در مکان شهادت حضرت حمزه سید الشهداء ساخته شد. دیواره های این مسجد تا دوران سعودی پا برجا بود لیکن پس از تخریب گنبد و بارگاه آن حضرت و قبور شهدای احد، این مسجد را نیز در تعریض محوطه اطراف تخریب نمودند. مسجد الوادی و یا مسجد المصرع نیز گفته می شد.

مسجد عقبه

(عَ قَ بِ) همان (ک) مسجد بیت

مسجد علی

(علیه السلام) از مساجد مدینه.

۱. از مساجد سبعه است که در مقابل مسجد فتح و در جنوب غربی آن بالاتر از مسجد فاطمه بر روی کوه سلع قرار دارد و برای رسیدن به آن باید از پله های متعدد بالا

۱. در آخر این روستا (قبا) و مشرف بر آن تپه ای است معروف به عرفات. این تپه را از آن رو عرفات خوانند که پیامبر به روز عرفه بر آن تپه درنگ کرد و از آن جا زمین برابر او جمع آمد و هموار شد و حضرتش عرفات (مکه) را به مردم نشان داد (سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۴۶).

رفت. این جا محل عبادت و دیده بانی و پاسداری آن حضرت از خطوط دفاعی مسلمین در غزوه خندق بوده است و طبق روایت نماز در این جا مستحب مؤکد است.

۲. مسجدی است در احد درجهت شرقی صحن مزار جناب حمزه سید الشهداء و در کتب تاریخی آن را «حیره» گفته اند، و انتساب این مسجد به آن حضرت یا از لحاظ دلاوری های ایشان در این مکان در غزوه احد است یا آن که محل عبادت ایشان بعد از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و امام صادق (علیه السلام) زیارت آن را توصیه فرمودند. این مسجد کمی پایین تر از مکان قبلی و تاریخی خود نوسازی شده است. برخی آن را «مسجد عسکر» می دانند.

۳. مسجدی است در شمال غربی (و تقریباً در فاصله ۹۰ متری) مسجد غمامه و در حدود ۴۰۰ متری رو به روی باب السلام. رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)

نماز عید را در این مکان اقامه می فرمود. طبق روایات حضرت امیر (علیه السلام) در این مکان نماز خواندند. در زمان عمربن عبدالعزیز این جا به صورت مسجد ساخته شد، و برخی گویند در این زمان مورد ترمیم و بازسازی قرار گرفته بود. حکمرانان دوره عثمانی اهتمام خاصی به تعمیر و حفظ این مسجد داشته و بنای کنونی از دوران عثمانی است و یک مناره دارد که متعلق به قرن نهم هجری می باشد.

مسجد عمر

از مساجد مدینه

۱. از مساجد سبعه است و ما بین مسجد ابی بکر و مسجد فاطمه (علیها السلام) قرار دارد.

۲. مسجدی است در جنوب مسجد غمامه (و نزدیک پل مَدرج) در این جا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال سوم هجری نماز عید را اقامه فرمودند. به نقلی این مسجد را شخصی به نام شمس الدین پس از سال ۵۸۰ هجری ساخته است. نمای کنونی این مسجد از دوران عثمانی است که در سال ۱۲۶۶ (یا ۱۲۶۷) هجری قمری توسط سلطان عبدالمجید تعمیر (یا بازسازی) گردید و سپس مناره ای در آخر مسجد ساخت شد و به دوران سعودی نیز تعمیراتی در آن انجام گرفت.

مسجد عمره

همان (ک) مسجد تنعیم

مسجد غدیر خم

(خُ) مسجدی است واقع در منطقه غدیر خم در سه مایلی جحفه در محل واقعه عظیم نصب حضرت امیر علی (علیه السلام) اولین گرونده به رسول خدا به جانشینی حضرتش.

به موجب روایات نماز خواندن در این مسجد فضیلت بسیار دارد و سمت چپ این مسجد به سمت قبله از سایر نقاط مسجد برای نماز گزاردن افضل است (چون محل ایستادن رسول الله برای انتخاب و معرفی حضرت امیر (علیه السلام) بود است) ساختمان این مسجد را تعدادی از ملوک شیعی هند بازسازی کردند. این مسجد در دوران عثمانی بر اثر سیل خراب شد و گوشه هایی از آن همچنان بر جای مانده است.

مسجد غزاله

(غَ لِ) همان (ک) مسجد مسیجد

مسجد غمامه

(غَ مِ) از مساجد مدینه. در محلی به نام مناخه در ناحیه غرب (جنوب غربی) مسجد النبی و در ابتدای صحن جدید حرم نبوی

واقع است. این مسجد را عمربن عبد العزیز در دوران ولیدبن عبدالملک بنا نهاد و تعمیر نمود و در قرن دوم و هشتم و نهم نیز مجدداً تعمیر و اصلاح گردید. در زمان حکومت عثمانی هم عمارت آن تکمیل شد و دولت سعودی نیز در آن تعمیراتی انجام داد. این مسجد با مساحت ۳۳۸ متر مربع به طول ۲۶ و عرض ۱۳ متر) و ارتفاع ۱۲ متری دارای یک گنبد بزرگ و پنج گنبد کوچک است که آن را از سایر مساجد جدا و ممتاز می سازد مناره های بلند آن در قسمت شمال غربی مسجد قرار دارد. دیوارهای مسجد از سنگ های سیاه ضخیم ساخته شده و محراب آن نیز سنگی می باشد. دو مسجد علی (علیه السلام) و عمر در دو طرف این مسجد قرار گرفته اند. این مسجد به جهاتی به نام هایی موسوم است:

۱. استسقاء؛ چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در هنگام خشکسالی در این مکان نماز استسقاء گزاردند.

۲. غمامه؛ چون بر بالای سر رسول خدا که در هوای بسیار گرم مشغول نماز بودند قطعه ابری (غمام) ظاهر شد و تا پایان نماز باقی ماند و سپس ناپدید گردید. و یا این که حضرت از نماز استسقاء فارغ نشده بودند که ابر (غمام) سایه افکند و باران بارید.

۳. مصلی العید؛ چون این جا مصلای رسول الله در نمازهای عید بود و اولین نماز عیدی که حضرت در مدینه

به جای آوردند نماز عید قربان بود که در این مکان برگزار شد و بعدها به مصلی العید شهرت یافت و طبق نقل نماز عیدین تا اواخر قرن نهم هجری در این جا خوانده می شد.

مسجد فاطمه

(علیها السلام) از مساجد مدینه

۱. مسجدی است در جهت شمال شرقی مسجد غمامه (در کنار بازار فرش فروش ها در طبقه فوقانی) و در نوسازی اخیر تخریب شد.

۲. از مساجد سبعه است. مسجد کوچک و بدون سقفی است که دارای محراب کوچکی نیز می باشد و پایین ترین مساجد این منطقه بوده و در کنار خیابان اصلی واقع است و از آن جهت به نام آن بزرگوار نامگذاری شده که ظاهراً آن حضرت در غزوه خندق در این مکان برای پدر و همسرشان غذا می آوردند و یا شاید از آن سبب است که آن معصومه به یاد روزهای سخت این سرزمین و جنگ احزاب در این جا نماز شکر خوانده اند.

مسجد فتح

همان (ک) مسجد احزاب

مسجد فسخ

(فَ) همان (ک) مسجد احد

مسجد فضیخ

(فَ) همان (ک) مسجد ردشمس

مسجد قبا

(قُ) از مساجد مدینه. واقع در قبا (و بعضی آن را قبوه نیز خوانده اند) که نام قریه و ناحیه ای (و به قولی نام چاهی) بوده است در نزدیکی جنوب (غربی) مدینه که امروزه به هم متصل شده اند. مسجد در سال اول هجری بنا گردید. آن گاه که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در هجرت از مکه در هشتم (یا دوازدهم) ربیع الاول به قبا (یعنی آخرین منزلگاه برای رسیدن به مدینه) وارد شدند به مدت ۴ (یا ۱۲ یا ۱۳ یا ۱۷ یا ۲۰) روز در این منطقه ماندند تا حضرت علی و حضرت فاطمه (علیها السلام) و دیگر بستگان از مکه وارد شوند و طی این مدت آن حضرت به پیشنهاد عمار یاسر و یا به تقاضای ساکنان محل مسجدی را در قبا بنا نمود که در حقیقت اولین مسجدی است که در اولین روزهای هجرت به دست مبارک آن نبی مکرم و صحابه برای عموم مسلمانان ساخته شد. دیوارهای این مسجد با سنگ و خشت بر پا گردید و سقف بر روی چند ردیف ستون استوار گشت. آورده اند که حضرت شخصاً کار می کردند و خشت ها را به دوش می کشیدند به طوری که اصحاب متأثر از

این حالت تقاضا نمودند تا ایشان فقط ناظر امور باشند اما آن بزرگوار نپذیرفتند و کار می نمودند. بعد از ساختمان زمان رسول اکرم تاکنون به تدریج بسیاری از حکومت های وقت در تعمیر این مسجد سهمی داشته اند و از جمله تجدید کنندگان بناهای اساسی این مسجد عبارتند از:

۱. عثمان؛ در زمان این

خلیفه مسجد مختصری گسترش یافت.

۲. عمربن عبد العزیز؛ والی مدینه به دستور ولید بنای اولیه مسجد را تخریب کرده و بنایی استوار از سنگ و گچ بر پا نمود. رواق هایی ساخت و ستون و مناره ایجاد کرد.

۳. ابویَعلی احمد حسینی در سال ۴۳۵ قمری تعمیر و مرمت در مسجد صورت داد.

۴. جمال الدین جواد اصفهانی از وزرای اتابکان موصل در سال ۵۵۵ قمری فرمان به تجدید بنای مسجد داد.

۵. ملک الظاهر بَیْبَرس بند قُداری از ممالیک بحری مصر (۶۵۸ ۶۷۶) اقدام به اصلاحات وسیعی در مسجد کرد.

۶. ناصر محمد بن قَلاوون از ممالیک بحری مصر در سال ۷۳۳ هجری به تعمیرات اساسی مسجد همت گماشت.

۷. اشرف بَرْسبای از ممالیک بحری مصر در سال ۸۴۰ هجری قمری به تجدید و ترمیم برخی قسمت های مسجد فرمان داد.

۸. اشرف قایتبای از ممالیک برجی مصر در سال ۸۸۱ قمری به تجدید بنای مناره و قسمت هایی از مسجد دستور صادر کرد.

۹. آل عثمان؛ سلاطین عثمانی مسجد را مرمت می کردند و آخرین آنها توسط سلطان محمود و فرزندش سلطان عبدالحمید طی سال های ۱۲۴۰ الی ۱۲۴۵ قمری صورت گرفت و مسجد از نو بنا شد.

۱۰. آل سعود؛ در زمان ملک فیصل به سال ۱۳۸۸ قمری مساحت مسجد وسعت یافت (و از ۱۲۷۶ متر مربع به ۱۴۲۰ متر مربع رسید) و در دوران اخیر به کلی وضع مسجد دگرگون شد و تغییرات عمده ای در آن ایجاد گردید و با وسعت بیشتری (به مساحت ۶۰۰۰ متر مربع) ساخته شد (۱) و قبه های متعدد و مناره های طویلی بر پا گردید ولی متأسفانه در آخرین بازسازی مسجد، محرابی که

محل نزول آیه تقوی را نشان می داد برچیده شد.

فضیلت مسجد

دو رکعت نماز در مسجد قبا برابر با حج و عمره ذکر شده است.

برای آن دعای مخصوص و تسبیحات ویژه ای وارد شده است. (۲)

رسول الله روز شنبه (یا یکشنبه یا دوشنبه) برای نماز و عبادت به این جا می آمدند.

آیه «لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم» (توبه ۱۰۸) به نقل بسیاری از مفسران درباره این مسجد نزول یافته و محل نزول هم در جنب جنوب غربی مسجد بود (که محرابی برایش ساخته بودند).

مسجد قبلتین

(قِ لَ تَ) از مساجد مدینه. مسجد «قبلتین» و یا مسجد «ذوقبلتین» (که به نام بنی سلمه معروف بود) مسجدی است تاریخی (و به نقلی از جمله مساجد سبعه است) که دارای دو قبله بود و بر بلندی حره الوبر در طرف شمال غربی شهر واقع می باشد. این مسجد دارای دو محراب در برابر هم (شمالی و جنوبی) بود و وجه تسمیه از آن جهت است که در این جا مسئله تغییر قبله صورت گرفت و نیز یک نماز به دو قبله خوانده شد. رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در طول سیزده سال اقامت در مکه و پس از ورود به مدینه به مدت ۱۰ (یا ۱۶ یا ۱۷ یا ۱۹ و یا...) ماه نماز را به سوی شمال یعنی به سوی بیت المقدس به جای می آوردند. طبق آنچه که مشهور است آن حضرت در نیمه شعبان (یا نیمه رجب) در این مسجد در حال به جا آوردن نماز ظهر بودند که فرمان تغییر قبله رسید و ایشان دو رکعت آخر نماز را به سوی کعبه

خواندنـد. به نقلی نیز نماز ظهر تمام شـده بود که فرمان رسـید و نماز عصـر به سـمت کعبه ادا گردید. به گفته ای دیگر هنگام رکعت دوم نماز صبح بود که آیه نازل گردید و حضرت بقیه نماز را به سوی کعبه خواندند. (برخی مسجد قبلتین را مسجد قبا و برخی مسـجد النبی و برخی مسجد جمعه یعنی مسجد بنی سالم می دانند) مسجد قبلتین در زمان عمربن عبد العزیز به احتمال زیاد بازسازی گردید (ولی منابع به بازسازی ها یا اصـلاحات بنا قبل از زمان قایتبای اشاره ای ندارند). مسـجد در دوره سـلطان سلیمـان قانونی در سال ۹۵۰ قمری از نو بنـا گردیـد و در آخرین بازسـازی توسط سـعودی ها به طرز زیبایی تجدیـد بنا گردید ولی محراب شمالی آن را برداشتند.

مسجد قشله عسکریه

از مساجـد مـدینه، واقع در نزدیکی میـدان عنبریه در جنوب غربی مسـجد النبی (به فاصـله دو کیلو متری). در دوران عثمانی به سبک مساجد عثمانی در اسـتانبول به یاد نماز عید رسول اکرم (صـلی الله علیه وآله وسلم) در این مکان (داخل پادگان نظامی) ساخته شد اما با تخریب پادگان در دوران سعودی مسجد داخل آن نیز تخریب گردید.

مسجد قوچ

همان (کَ) مسجد کبش

مسجد کبش

(کَ) از مساجـد مکه واقع در منی بین جمره اولی و جمره وسـطی (یـا در سـمت شـمال جمره عقبه به مسافت ۲۰۰ متری و در دامنه کوه ثبیر) که به خاطر احداث پل هوایی جمرات ثلاثه تخریب گردید. این مسجد به جهاتی به نامهایی موسوم است:

۱. مساحت مسجد قبا به ۱۳۵۰۰ متر مربع رسیده است (عرشیان، ص ۱۰۸).

۲. و از اعمال مسجد قبا «زیارت جامعه» و دعای «یا کائنا قبل کل شی...» است (فقه فارسی با مدارک، ص ۲۳۳).

۱. مسجد قوچ

۲. مسجد کبش، به خاطر ظاهر گردیدن کبش فدا (به جای حضرت اسماعیل) در این مکان.

۳. مسجد نحر، به خاطر ذبح قوچ (کبش) در این جا.

۴. مسـجد صـخره، به خاطر ذبـح قوچ (کبش) در جوار صـخره ای. صـخره در جوار مسـجد به دلیل لمس و مسـح توسط مردم تخریب شد.

مسجد کبیر

از مساجد مدینه

۱. یا (ک) مسجد شجره (۱)

۲. یا مصلی استسقاء

مسجد کوثر

از مساجد مکه واقع در وسط منی (در جانب راست کسی که به عرفات می رفت) طبق نقلی سوره کوثر در این مکان نازل گردید. این مسجد در جریان احداث پل های هوایی مسیر منی عرفات تخریب شد.

مسجد مائده

همان (ک) مسجد بغله

مسجد مباهله

(مُ هِ لِ) از مساجد مدینه. همان (ک) اجابه (۲)

مسجد محرم

(مُ رِ) از مساجد مدینه. همان (ک) مسجد شجره

مسجد مختبی

(مُ تَ با) از مساجد مکه. مسجدی بود در سوق اللیل مجاور با ولادتگاه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم). گویند محل اختفای حضرت بود از شرّ مشرکین و کفار مکه.

مسجد مدینه

همان (ک) مسجد النبی

مسجد مزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) همان (ک) مسجد مشعر الحرام

مسجد مستراح

(مُ تَ) از مساجد مدینه. مسجد استراحت. مسجدی است واقع در منطقه احد.

این مسجد نسبتاً کوچک در سمت راست کسی قرار دارد که به سمت مقابر شهدای احد می رود.

این مسجد در مکان استراحت رسول الله هنگام باز گشت از غزوه احد و به دوران عثمانی ساخته شد.

مسجد مسیجد

(مُ سَ جَ) یا مسجد مسیجید، مسجد منصرف، مسجد غزاله، مسجدی است در کنار کوه شرقی راه جده نزدیکی مدرسه الصحراء. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام ترک مدینه به سوی بدر در این مکان نماز گزاردند.

مسجد مشربه ام ابراهیم

همان (ك) مسجد ابراهیم

مسجد مشعر الحرام

(مَ عَ رُ لْ حَ) از مساجد مکه، واقع در مشعر (مزدلفه) طبق نقل حضرت جبرئیل در این مکان بر رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد و در مورد مشعر الحرام و اهمیت اعمال آن دستورات و آیاتی ابلاغ کرد. بیشتر حجاج هنگام وقوف در همین مسجد که بخشی از مشعر الحرام است نماز مغرب و عشا را برگزار می نمایند. مساحت اولیه مسجد مشعر الحرام (یا مسجد مزدلفه) حدود ۱۷۰۰ متر مربع بود که در عهد عباسی به ۴۰۰۰ متر مربع رسید و مسجد بی سقفی بود و تنها حصاری در اطراف داشت. عثمانی ها در سال ۱۰۷۲ قمری آن را بازسازی نمودند و سعودی ها در سال ۱۳۹۹ قمری بنای جدید آن را به پایان بردند و اکنون مساحت حدود ۶۰۰۰ متر مربع است.

مسجد مصبح

(مَ بَ) از مساجد مدینه. مسجدی است در بالای تپه مرتفعی در جنوب غربی قبا و در راهی است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام هجرت به مدینه از آن جا عبور فرمودند و وجه تسمیه آن است که حضرت درهجرت در صبح ابتدا به این مکان وارد شدند. امروزه جز دیواره های مخروبه آن چیزی باقی نمانده است.

مسجد مصرع

همان (ك) مسجد عسکر

مسجد مصلی

(مُ صْ لّا) همان (ك) غمامه

مسجد معرس

(مُ عَّ رَّ) از مساجد مدینه. مسجد معرس (یا معرس البنی یا معرس ذی الحلیفه) نزدیک (مقابل) مسجد شجره در ذی الحلیفه است و طبق روایت مکانی است که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) موقع هجرت برای استراحت در این مکان

تعریس فرمودند (یعنی در آخر شب فرود آمدند) و حضرت غالباً در راه حج یا پس از بازگشت از غزوه ای در این مکان استراحت می نمودند. پس از چندی دیواری برگرد این محل کشیده شد و نام

۱. میقات حج، ش ۶، ص ۱۴۵.

مسجد معرس را به خود گرفت و به مرور زمان بقایای این مسجد رو به ویرانی گذاشت و امروزه جز چند تکه سنگ چیده شده از آن اثری باقی نمانده است. در روایات اهل بیت به بیتوته در این مسجد سفارش شده و برخی فقهای شیعه لزوم توقف در این مسجد را برای کسی که از آن جا عبور می کند، فتوا داده اند.

مسجد مکه

همان (ک) مسجد الحرام

مسجد منارتین

(مَ رَ تَ) از مساجد مدینه، واقع در غرب مسجد السقیا و در فاصله یک کیلومتری آن که حالت ویرانه ای یافته. در این محل نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز گزاردند و به همین خاطر در آن، مسجد احداث گردید.

مسجد منصرف

(مُ صَ رَ) همان (ک) مسجد مسیجد

مسجد منی

(مَ نا) همان (ک) مسجد خیف

مسجد نبوی

(نَ بَ) همان (ک) مسجد النبی

مسجد النبی

(نَ) مسجد نبوی، مسجد مدینه، مسجد پیامبر، مسجد تاریخی مدینه است که در قسمت شرقی (و در وسط) شهر مدینه بنا شده است. این مسجد را نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال اول هجری و در نخستین روزهای ورود به مدینه به دست خود و به همراهی مهاجر و انصار ساختند که به نقلی مربع شکل ۵۰ متر در ۵۰ متر (۱۰۰ ذراع در ۱۰۰ ذراع) بود و یا طبق اکثر نقل ها مسجدی مستطیل شکل به مساحت ۱۰۵۰ متر مربع (به طول تقریبی ۳۵ متر از شمال به جنوب و عرض تقریبی ۳۰ متر از شرق به غرب) بوده است که از سنگ و گل و بدون سقف ظرف مدت هفت ماه بنا گردید و پس از مدتی برای قسمتی از مسجد سقفی از شاخ و برگ های درخت خرما بر روی ستون هایی از تنه درخت خرما تعبیه شد. همزمان با ساختن

مسجد حجراتی برای سکونت حضرت و همسرانش در شرق مسجد ساخته شد که بعداً بر تعداد آن افزوده گردید و اصحاب نیز حجراتی در کنار مسجد ساختند که درب هایی به مسجد داشت و از همان جا وارد مسجد می شدند تا این که به فرمان الهی درِ خانه صحابه که به سوی مسجد باز می شد بسته گردید مگر درِ خانه حضرت علی (علیه السلام) و از آن پس مسجد تعمیر و توسعه متعددی به خود دید.

۱. سال ۷ هجری، در اولین توسعه و بعد از غزوه خیبر وسعت مسجد النبی به ۱۸۰۰ (یا ۲۴۳۳ یا ۲۴۷۵) متر مربع رسید

و شکل چهار گوش یافت.

۲. سال ۱۶ (یا ۱۷) هجری، خلیفه دوم با خرید خانه های اطراف بر مساحت مسجد از سمت جنوب و غرب (یا جنوب و شمال) و بر ستون درهای آن افزود و صحن نامسقف بساخت و تیرک های چوبی مسجد را تبدیل به ستون هایی از خشت نمود. مساحت مسجد در این زمان (به تفاوت نقل) به ۳۵۷۵ (یا ۳۶۴۹ یا ۴۰۸۷ یا ۴۸۷۵) متر مربع رسید.

۳. سال ۲۹ هجری، خلیفه سوم بر مساحت مسجد از جنوب و غرب (و به نقلی از سه جهت جنوب و شمال و غرب) افزود و مساحت مسجد (به تفاوت نقل) به ۴۰۷۱ (یا ۴۵۸۳ یا ۵۹۵۰) متر مربع رسید. او مسجد را نوسازی کرد و به نقلی محرابی بساخت که به نام او مشهور شد. و نیز می گویند عثمان نخستین کسی است که تزیینات مسجد کرد. او دیوارها را با سنگ های منقوش بازسازی کرد و ستون های مسجد را با سنگ های حجاری و منقش شده تجدید بنا کرد و سقف آن را با چوب ساج ترمیم نمود.

۴. سال ۸۸ هجری، عمربن عبدالعزیز والی مدینه به دستور عبد الملک و سپس در سال ۹۱ به دستور ولیدبن عبدالملک تعمیرات و توسعه عمده ای در قسمت های غرب و شمال و شرق مسجد انجام داد (و تا آن زمان توسعه در طرف شرق صورت نگرفته بود). او (بقایای خانه زوجات پیامبر و خانه های متصل و نزدیک به مسجد را خرید و خراب کرد و به مسجد افزود و مساحت مسجد به ۶۴۴۰ (و یا ۶۹۵۳) متر مربع رسید. او حجره و مقبره

حضـرت را محصور سـاخت و در چهـار گوشه مسـجد چهار مناره بنا نمود و محرابی در محل نماز رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) بنا کرد (که طبق نقلی نخستین محراب مسـجد است) وی دیوارهای مسـجد را کاشیکاری نمود و از جمله تزییناتی که برای اولین بار صورت می گرفت نقش آیات قرآنی بر روی کاشی ها و دیوار مسجد بود.

۵. سال ۱۶۰ (یا ۱۶۱ یا ۱۶۲) هجری، والی مدینه به دسـتور مهدی عباسـی مسـجد را در قسـمت شـمالی توسـعه داد و در این توسعه که تا سال ۱۶۵ به طول انجامید بر شمارستون ها نیز افزوده شد و مساحت مسجد به ۸۸۹۰ (و یا ۹۴۰۳) متر مربع رسید.

۶. سال ۱۹۳ هجری، در عهد هارون و ۲۰۲ در عهد مأمون و ۲۴۶ در عهد متوکل و ۲۸۲ در عهد معتضد و ۵۷۶ در عهد ناصر الدین الله تعمیرات و اصلاحاتی درسقف و صحن و دیوارهای مسجد انجام پذیرفت.

۷. سال ۶۵۵ هجری، مسـتعصم بالله دستور تجدید بنای مسجد را صادر کرد، چرا که در شب اول ماه رمضان سال ۶۵۴ به علت آتش گرفتن یکی از مشـعل ها (یا افتادن آتش شـمع) مسجد دچار حریق شد و (جز مدفن رسول الله گنبدی که در صحن بود) چیزی باقی نمانـد (۱) مسـتعصم مهندسـین و کـارگران و مواد و مصالـح ساختمـانی را در موسم حـج به مـدینه فرسـتاد و کـار معماری آغاز شد.

۸. سال ۶۵۶، بـا سـقوط مسـتعصم (آخرین خلیفه عباسـی) و قطع ارتباط مـدینه با مرکز خلافت و توقف کار ساختمانی وسایل لازم جهت ادامه کار از جانب امیر مصر منصور الدین ابن معز اَیْبِک صالحی

تأمین گردید و سپس از طرف امیر یمن المظفرشمس الدین یوسف (از بنی رسول) و سایل و بودجه و معماران یمنی به سوی مدینه گسیل گردید.

۹. سال ۶۵۷ هجری، در عهد سلطان سیف الدین قُطُز، کار نوسازی در سمت جنوب تا سال ۶۵۸ به بیابان رسید.

۱۰. سال ۶۶۱ هجری، و در عهد ملک الظاهر بَیْبَرس بند قُمداری آنچه از کارها باقی مانده بود و نیاز به باز سازی داشت پایان گرفت.

۱۱. سال ۶۷۸ هجری، در زمان ملک منصور قَلاوون و یا به دستور احمد بن برهان والی شهر قوص (از شهرهای مصر) قبه ای بر ضریح پیامبر ساختند.

۱۲. سال ۷۰۱ هجری، ملک ناصر محمد بن قلاوون سقف روضه و سقف قسمت شرقی مسجد و آستانه درها و نیز قسمت غربی مسجد را (تا سال ۷۲۹) تعمیر نمود.

۱۳. سال ۷۵۵ هجری، در عهد سلطان ناصر حسن بن محمد قلاوون برخی اصلاحات در مسجد صورت گرفت.

۱۴. سال ۷۶۵ هجری، در عهد سلطان شعبان بن حسین بن ناصر محمد بن قلاوون گنبد مرقد تعمیر شد و برای مسجد شرفه هایی (کنگره هایی) ترتیب داده شد.

۱۵. سال ۸۳۱ هجری، اشرف بَرْسبای (از ممالیک برجی مصر) دو ردیف رواق مسقف در طرف قبله مسجد که در کنار صحن قرار داشت اضافه نمود و آنچه را که خراب بود تعمیر کرد.

۱۶. سال ۸۵۳ هجری، الملک الظاهر جَقْمَق (۲) (چَقْمَق) (۳) ازممالیک برجی مصر سقف آرامگاه شریف و بعضی از سقف های فرو ریخته مسجد را تعمیر کرد و قسمت هایی از زمین مسجد را به رخام (مرمر) مفروش نمود.

۱۷. سال ۸۷۹ (و ۸۸۱) هجری، ملک اشرف قایتبای از ممالیک برجی مصر

تغییرات مهمی را در مسجد النبی شروع کرد که شامل بعضی از ستون ها و سقف ها و دیوارها و حجره نبوی و مناره ها بود که تا ۸۸۴ هجری به طول انجامید.

۱۸. سال ۸۸۶ هجری، به علت اصابت صاعقه به مأذنه جنوب شرقی (مأذنه رئیسیه) در شب سیزدهم (یا یکی از شب های دهه دوم) ماه رمضان تمامی مسجد (جز آرامگاه شریف و گنبد وسط صحن) دچار آتش سوزی شد. (۴) و مردم مدینه از حاکم مصر سلطان قایتبای (از ممالیک برجی مصر) درخواست کمک کردند و به فرمان سلطان مرمت های فراوانی صورت گرفت که تا سال ۸۸۸ هجری

۱. این آتش سوزی به حریق اول شهرت یافته است.

۲. ضبط (لغت نامه).

۳. ضبط دایره المعارف فارسی) و لغت نامه، ذیل ظاهر سیف الدین.

۴. این آتش سوزی به حریق دوم موسوم شد.

به طول انجامید. او محدوده و سیعی به حجره شریف افزود و اطراف آن را با نرده و یا شبکه محصور ساخت و قبه ای بر قبر مطهر پیامبر بنا نمود و مناره رئیسیه را تجدید بنا کرد و مساحت مسجد در این زمان به ۹۰۱۰ (و یا ۹۵۲۳) متر مربع رسید.

۱۹. قرن دهم هجری، در عهد سلطان سلیم و سلیمان و سلیم ثانی و مراد ثانی (از سلاطین عثمانی) توسعه مختصر و تعمیراتی (از جمله ترمیم گنبدها و مناره ها و درها و ستون ها و محراب ها) صورت گرفت.

۲۰. قرون یازده و دوازدهم هجری، سلاطین عثمانی تعمیرات و نوسازی هایی در سقف و رواق و مناره و زمین مسجد صورت دادند.

۲۱. سال ۱۲۲۸ (یا ۱۲۳۳) هجری، سلطان محمود دوم به تجدید بنای

گنبد مسجد همت گماشت و بنای گنبد که با مرمت هایی در قسمت بام مسجد توأم بود به نظر مورخان تا سال ۱۲۵۵ هجری به طول انجامید.

۲۲. سال ۱۲۶۵ هجری، سلطان عبد المجید اول تعمیرات و توسعه عمده ای در سراسر مسجد (جز حجره شریف و محراب های سه گانه و منبر و مناره اصلی) انجام داد که تا سال ۱۲۷۷ (یا ۱۲۸۰) به طول انجامید و کل مساحت مسجد به حدود ۱۰۳۰۳ (یا ۱۰۹۳۹) متر مربع رسید.

۲۳. سال ۱۳۰۷ هجری، سلطان عبد الحمید ثانی تعمیراتی در مسجد به عمل آورد.

۲۴. سال ۱۳۴۸ (و ۱۳۵۰) هجری، در زمان حکومت عبد العزیز از آل سعود اصلاحاتی در سطح رواق ها اطراف صحن و برخی ستون های رواق ها انجام شد.

۲۵. سال ۱۳۶۸ هجری، در زمان حکومت عبدالعزیز از آل سعود در ۱۲ شعبان این سال، تصمیم به توسعه مسجد النبی خطاب به مسلمانان اعلام شد و با انهدام ساختمان های اطراف مسجد در ۵ شوال ۱۳۷۰ امر توسعه آغاز گردید و سنگ بنای عمده ترین توسعه مسجد (با حفظ بنای قبلی) عملاً از سال ۱۳۷۲ هجری قمری آغاز شد که تا آخر سال ۱۳۷۴ قمری به طول انجامید و در پنجم ربیع الاول سال ۱۳۷۵ قمری مسجد پس از توسعه رسماً افتتاح گردید. در این توسعه (۱) (که در قسمت های شمالی و غربی و شرقی صورت گرفت) به میزان ۶۰۲۴ (یا ۶۰۳۳) مترمربع بر وسعت مسجد اضافه شد و مجموع مساحت مسجد النبی به ۱۶۳۲۷ (یا ۱۶۹۶۳) متر مربع رسید.

۲۶. سال ۱۳۹۵ هجری، در عهد ملک فیصل و سپس در عهد ملک خالد مصلایی با

سایبان موقت در خارج و غرب مسجد النبی ساخته شد (این توسعه ساختمان مسجد را در بر نمی گرفت).

۲۷. سال ۱۴۰۶ هجری قمری، درزمان ملک فهد توسعه ای درقسمت های شمالی و غربی و شرقی مسجد شروع شد که آخرین سنگ بنای توسعه اش توسط فهد در سال ۱۴۱۴ هجری نصب گردید. در این توسعه ۸۲۰۰۰ متر مربع به مساحت مسجد افزوده شد و به این ترتیب مساحت مسجد به ۹۸۵۰۰ متر مربع رسید و با احتساب سطح توسعه (پشت بام مسجد) برای نماز (به مقدار ۶۷۰۰۰ متر مربع) مساحت تقریبی مسجد به ۱۶۵۵۰۰ متر مربع رسید و اما فضاهایی که محیط بر مسجد شریف نبوی تسطیح شده به مساحت ۲۳۵۰۰۰ متر مربع است که بخش بزرگی از آن (به مقدار ۱۳۵۰۰۰ متر مربع) دارای سایبان هایی است که به طور خود کار باز و بسته می شوند تا بر نماز گزاران هنگام نماز سایه افکنند و در نهایت مجموع مساحت مسجد و مساحت سطح نماز و مساحت میدان های محیط به مسجد ۴۰۰۵۰۰ متر مربع می گردد.

فضایل مسجد

افضل مساجد جهان (بعد از مسجد الحرام) است.

طبق روایات نماز در آن معادل ده هزار نماز در جای دیگر است.

در بردارنده روضه النبی در دل خود است که باغی از باغ های بهشت است.

آداب مسجد

۱. معروف به توسعه اول.

غسل (ورود و زیارت) نمودن

عطر و بوی خوش استعمال نمودن

با لباس تمیز عازم حرم نبوی شدن

با قدم های کوتاه و سر به زیر رفتن.

از باب نساء وارد شدن (زنان)

از باب جبرئیل وارد شدن (مردان)

اذن دخول به حرم نبوی را خواندن.

در ورود با صلوات پای راست را مقدم داشتن.

دو رکعت

نماز تحیت مسجد نبوی را به جای آوردن.

نمازهای فریضه را در وقت خودش به جای آوردن.

در محراب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز خواندن.

نزد منبر نبوی رفتن و آن منبر محترم را لمس کردن.

نزد مقام جبرئیل (و نیز برخی ستون های خاص) رفتن.

نزد مزار حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دعا و حمد خدا نمودن

از جانب والدین و دوستان خود به رسول خدا سلام دادن

زیارت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را به جای آوردن

در تمام مراحل زیارت حضور قلب داشتن و توبه و استغفار نمودن

هنگام خروج از مسجد به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) صلوات فرستادن.

اجزاء و اماکن مسجد

باب ها، حجره ها، روضه النبی، ستون ها، صفه، قبه، محراب ها، مقام بلال، مقام جبرئیل، مکان جنائز، مناره ها، منبر نبوی، مزوله، و...

مسجد نحر

) نَ) همان (ک) مسجد کبش

مسجد نحل

(نَ) همان (ک) مسجد رد شمس

مسجد نمره

(نَ م رِ) از مساجد مکه واقع در عرفات. طبق شهرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز ظهر و عصر را به جمع در این جا به جای آوردند. این مسجد که به نام مسجد عرفه و مسجد عرنه و مسجد ابراهیم و جامع ابراهیم نیز خوانده شده همواره مورد توجه مورخان و سفرنامه نویسان بوده است و این مسجد در عهد عباسیان در سال ۱۵۰ هجری ساخته شد (ولی به احتمالی این مسجد از قرن اول هجری بر پا بود و بعداً در جای آن مجدداً مسجدی ساخته اند) طبق نقل مساحت مسجد در

زمان مهدی عباسی حدود ۸۰۰۰ متر مربع بود. و جواد اصفهانی از وزرای حکام موصل در سال ۵۵۹ هجری آن را بازسازی کرد و وسعت داد. و به نقلی مساحت مسجد به ۱۴۴۰۰ متر مربع رسید. گویا این مسجد در این زمان بدون سقف و رواق بوده است و در عهد عثمانی رواق هایی برایش ساخته شد و در عهد سعودی ها بنای فعلی مسجد ساخته شد و مساحت آن به حدود ۱۸۰۰۰ متر مربع رسید و اما در جهت نام های مختلف این مسجد گفته اند:

۱. عرنه، چون عرنه از حدود عرفات است.

۲. عرفه، چون در ابتدای عرفات واقع شده است.

۳. نمره، چون در وادی نمره می باشد (و نمره نام کوهی است در عرفات که از یک سوی موقف عرفات را محدود می کند).

۴. ابراهیم، چون طبق نقل حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این مکان وقوف کردند و به نماز و عبادت پرداختند.

مسجد وادی

۱. همان (ک) مسجد جمعه

۲. همان (ک) مسجد عسکر

مسجد ین

(مَ جِ دَ) مسجد الحرام و مسجد النبی را گویند. (فرهنگ علوم؛ لغت نامه)

مس حجر

(مَ سّ) همان (ک) استلام حجر

مسعی

(مَ عا) محل سعی. فاصله بین دو کوه صفا و مروه را گویند که در شرق مسجد الحرام واقع است و یکی از واجبات حج و عمره در این جا صورت می گیرد. مسعی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به صورت یک وادی بود که مقداری از آن مسیل بود و سطحش نسبت به سایر نقاط مسیر بین صفا و مروه عمیق تر بوده است و بعدها در طرفین فاصله بین صفا و مروه دکاکین و مغازه هایی ایجاد شد. مسعی که قبلا در خارج از محوطه مسجد الحرام بود در توسعه هایی که دولت سعودی در مساحت مسجد الحرام به وجود آورد

متصل به مسجد گردید و مسجد و مسعی پیوند خورده و درهایی از طریق مسجد به مسعی گشوده شد. مشخصات مسعی چنین است:

۱. فاصـله بین صـفا و مروه به طول حدود ۴۲۰ مـتر و به عرض ۲۰ متر به صورت راهروی سـر پوشـیده ای در دو طبقه در آمده است.

۲. طبقه اول (تحتـانی) ۱۳ متر و طبقه دوم (فوقـانی) ۹ متر ارتفـاع دارد و طبقه اول به وسـیله پله هـایی که حتی اشـخاص پیر و ناتوان به آسانی می توانند از آن رفت و آمد نمایند به طبقه دوم متصل می گردد.

۳. در میانه خیابان طبقه اول (تحتانی) دو دیواره کوتاه (به ارتفاع نیم متری) با فاصـله از هم تعبیه شده که قسـمت رفتن از صـفا به مروه و قسمت باز گشتن از مروه به صفا را مجزا می کند.

۴. در حد فاصل دو دیوار تعبیه شده در طبقه اول مسیری است که

برای رفت و آمد افراد بیمار و پیر و ناتوان با استفاده از چرخ های مخصوص اختصاص یافته است.

۵. در دو طرف از دیواره های مسعی نزدیک به صفا دو پایه سبز رنگ (و با نور چراغ های سبز)

محل هروله را مشخص می کنند.

۶. مسعی در جهت خارج (از مسجد) دارای ۸ باب است که به فضای بسیار بازی مرتبط می شود و رو به روی این ابواب نیز مداخل به جانب مسجد و فضایی که منتهی به باب السلام می شود دارد. (ممالك و مسالك، ص ۸ دایره المعارف فارسی، ذیل سعی، امام شناسی، ج ۶، ص ۴۸؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۶؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱ ص ۲۱۸؛ حج برنامه تکامل)

مسفله

(مَ فَ لِ) وادی مسفله. ادامه (ك) وادی ابراهیم

مسکینه

(م نِ) از نام ها و القاب مدینه منوره در تورات و نیز از نام هایی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نهاد. از سکن به معنی رحمت و برکت است و نیز از آن جهت است که مساکین به حضرت حق در آن می زیسته اند. (الاعلاق النفیسه، ص ۸۸؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ لغت نامه، میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مسلخ

(مَ لَ)

۱. نام قربانگاه منی.

۲. اول وادی عقیق که میقات است. (تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵؛ النهایه، ص ۱۱۷)

مسلمه

(مُ لِ مِ) از نام های مدینه است، زیرا مردم مدینه در مقابل خدا و رسولش مطیع بودند و آنها در یاری رسول خدا کوتاهی نکردند. (میقات حج، ش ۷، ۱۷۲)

مشاعر (

مَ عِ) همان (ك) مشاعر حج

مشاعر حج

نقـاط متبرک حـج از قبیل خانه خـدا و عرفات و منی (و جمرات و قربانگاه) و مشـعر الحرام و صـفا و مروه و میقات و مکه و... (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۹۶۶؛ و...)

مشاعر معظمه

نشـانه هـای با عظمت. تعبیری است از آثار مقـدسه ای که در مکه به جای مانـده، ماننـد زادگاه پیامبر و نیاکان ایشان، آرامگاه اجـداد پیامبر. زادگاه حضـرت امیر علی (علیه السـلام) و حمزه و جعفر طیار. آرامگاه اکثر وابسـتگان به رسول خـدا و حضـرت خدیجه (راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۴۲)

مشربه ام ابراهیم

(مَ رَ بِ) شـهرت مکانی (غرفه ای، اطاقی، بستانی) (۱) در جهت شـرقی مـدینه در منطقه عوالی در نزدیکی (یا دو هزار قدمی) مسـجد قبا (و به نقلی در جنوب شـرقی مسـجد قبا که اکنون در داخل صحن مسجد قرار گرفته است) طبق نوشته ها رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت ماریه را در این جا سکونت دادند و آن گاه که پیامبر به مدت یک ماه از برخی از همسران خود کناره گرفته بودند در خانه ام ابراهیم ماندند. حضـرت در این جا نماز گزاردند. ماریه قبطیه حضرت ابراهیم (علیه السلام) را در این مکان به دنیا آوردند و طبق نقل روایات، زیارت مشربه ام ابراهیم

۱. مشـربه را چند معنی است: صـفه، که با آن نوشتند، آبشخور، زمین نرمی که در آن رستنی روید وظاهراً به همین معنی است که بستانی بوده است؛ و معروف است که پیامبر در آنجا خمره های آب نهاده بود تا از آن بنوشد (عرشیان، ص ۱۱۷).

توصیه شده است.

مشرفه

از القاب مکه است چون اشرف از جمیع بلاد است (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مشعر

اختصار (ک) مشعر الحرام

مشعر الاقصی

(مَ عَ رُ لْ اَ صا) عرفه را گویند.

مشعر الحرام

(حَ) فاذا افضتم من عرفات فاذکرو الله عند المشعر الحرام (بقره ۱۹۸)

مشـعر یـا مشـعر الحرام وادی طویـل وبیابـانی گسترده و شـنی است به طول ۴ کیلومتر (یـا بیشتر) که در خـارج شـهر مکه میـان سرزمین منی و عرفات واقع شـده است و جزو حرم است و یکی از مواقف حج است و سومین عمل از اعمال حج (ک) «وقوف در مشـعر» اسـت از شـب دهـم مـاه ذی حجـه تـا طلـوع آفتـاب روز دهم ذی حجه. و نیز مسـتحب است از این وادی برای رمی جمرات سـنگریزه برداشـتن. در مورد حد مشـعر برخی فقها فرموده اند مشـعر سرزمینی مشخص در مزدلفه است و برای مشعر و مزدلفه محـدوده ای معین کرده انـد به این نحو که از آخر وادی محسـر (که متصل به منی است) تا اول مأزمین (که محل عبور به عرفات است) از مزدلفه محسوب می شود و مشـعر در انتهای مزدلفه است (و یا این که حـد مشـعر از مأزمین است تا حیاض وادی محسر) این وادی به جهاتی به نام های چندی موسوم است.

۱. قزح؛ چون کوه های اینجا مانند قوس وقزح است.

۲. مشعر؛ چون مرکزی برای شعائر حج و نشانه ای از این مراسم عظیم است و نیز اسم مکان شعور است.

۳. مشعر الحرام؛ چون در محدوده حرم واقع شده است و برای حرمت و احترام این مکان است زیرا نشان حج است.

۴. جمع چون حضـرت آدم و حوا (علیهما السـلام) در این جا جمع آمدند و به یکدیگر رسـیدند. یا چون مردم در این جا برای عبادت جمع می شوند. یا

چون در این جا با سقوط اذان از نماز عشا، جمع بین الصلوتین می شود، یعنی با یک اذان و دو اقامه نمازهای مغرب و عشا به جای آورده می شود.

۵. مزدلفه؛ چون از زُلَف (به معنی شب) است و مردمان در شب به سوی این نقطه کوچ می کنند. یا از «اِزدِلاف» (به معنی تقرب و اجتماع) است و حضرت آدم و حوا در این جا اجتماع کردند و حاجیان در این جا اجتماع می کنند و به خدا تقرب می یابند و در قرب یکدیگر عبادت می نمایند و دو نماز مغرب و عشا با هم خوانده می شوند و یا سنگ های پراکنده را در این جا جمع می کنند.

مشهود

(مَ) و شاهد و مشهود (بروج ۳)

روز عرفه است. یا حاجیان هستند که در کنار حجر می آیند و دست بر آن می نهند و یا... (تفسیر نمونه)

مصدود

به جا آورنده (ک) حج مصدود

مصلا

(مُ صَ لّ)

۱. نماز گاه در کعبه.

۲. جایی که مردم در عید قربان و عید فطر در آن نماز گزارند. (لغت نامه)

مصلی استسقاء

(مُ ص لّا) یا مسجد الکبیر شهرت محلی است در مدینه در ضلع شرقی کوه سلع موضع نماز استسقاء.

مصلی علی

همان (ک) ستون محرس

مصلی عید

همان (ک) مسجد غمامه

مضجع رسول الله

(مَ جَ) از نام های مدینه (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۲)

مضمونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است که مایه سلامت از هر درد است. (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۲؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۰)

مضنونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است به معنی نفیس و گرانبها (طبقات، ص ۷۶، اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۱)

مطاف

(مَ) جای طواف کردن. آن مقـدار از زمین اطراف کعبه که محل مجاز برای طواف خانه کعبه است. حـد فاصل بین دیوار کعبه و مقام ابراهیم.

مطوف

(مُ طَ وِّ) طـواف دهنـده. کسـی که حاجیـان را به گرد کعبه طواف می دهـد. آن که راهنمـا و عهـده دار نشـان دادن مواضع و طواف دادن حجاج و سایر اعمال و مناسک حـج است. در سـنوات اخیر مطوفین (که از طرف دولت سـعودی تعیین می شوند) مسئول فراهم آوردن وسایل رفت و آمد حجاج از جده به مکه و مدینه و عرفات و مشعر و منی (طبق برنامه های دولتی) بوده و در منی و عرفـات خیمه حجـاج را آماده می سازنـد و انجام تشـریفات ثبت و ویزای ورودی و خروجی گـذرنامه ها با آنها می باشد و در حقیقت نماینده دولت و رابط بین حجاج و دولت سعودی هستند.

هر یک از مطوفین در نقاط مختلف دفتر و نماینـدگی دارنـد که حمله دارها (و کاروان ها) به آن ها مراجعه می کنند. در جده نماینـدگان هر مطوف گذرنامه مربوط به خود را جمع آوری می کند (نام مطوف مربوطه روی جلد گذرنامه نوشـته می شود) و از این پس گذرنامه در اختیار مطوف یا حمله دار است تا هنگام مراجعت که رد می کنند.

مطیبه

(مُ طَ یَّ بِ) از نام های مدینه منوره است. (فرهنگ آنندراج؛ حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۷)

مظله

(مَ ظَ لِّ) خیمه و سایبان

۱. همان (ک) ظلال

۲. در مراسم حج و عمره، در حالت احرام زیر خیمه و سایبان قرار گرفتن در توقفگاه ها و منزلگاه ها از محرمات نمی باشد.

معاد

(مَ) ان الذی فرض علیك القرآن لرادّك الی معاد (قصص ۸۵).

از نام های مکه مکرمه است. (میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۳۸)

معافر

(مُ فِ) حجه فروش. آن که از بهر مردم حج کند. (لغت نامه)

معافری

(مَ فِ) نام پارچه ای (یمنی) کع تُبَّع کعبه را با آن پوشانیـد (تاریخ مکه، ص ۵۹؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۰۸؛ حرمین شریفین، ص ۹۰)

معتمر

(مُ تَ مِ) الجاج و المعتمر وفد الله (منقول از امام صادق (صلی الله علیه وآله وسلم»

به جای آورنده عمره (مبادی فقه و اصول، ص ۳۴۹)

معجم

فاصله بین درِ کعبه تا حجر اسماعیل (با راهیان قبله، ص ۱۹۶؛ فرهنگ دانستنی های پیش ازسفر به خانه خدا، ص ۲۳۱).

معجنه

(مُ جَ نِ) نام گودالی است نزدیک شاذروان میان باب کعبه و حجرالاسود که بعدها پوشانیده شد. گویند حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) در آن جا گل می ساخت (یُحَجَنُ فیه الملاط) تا در ساخت کعبه به کار گیرد. و نیز گفته شده حضرت جبرئیل با پیغمبر خدا در این جا نمازهای پنجگانه را برای اول دفعه به جای آوردند و این نقطه محراب آن جناب گردید. (حجه التفاسیر، مقدمه، ص ۱۰۵۱؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۳؛ تاریخ مفصل اسلام، ص ۶۰)

معدودات

(ك) ایام معدودات

معرس النبی

(مُ عَ رَّ سُ نَّ) همان (ك) مسجد معرس

معرس ذی الحلیفه

(ذُ لْ حُ لَ فِ) همان (ک) مسجد معرس

معصومه

(مَ مِ) از نام های مدینه. (آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۶۱)

معطشه

(مُ عَ طَّ شِ) از نام های مکه ذکر شـده است چون کعبه الله در موقع قلیل المائی اتفاق افتاده. (میقات حـج، ش ۴، ص ۱۴۵؛ ش ۲۱)

معلا

(مُ عَ لّ) همان (ک) جنه المعلی

معلقات

(مُ عَ لَّ) شهرت اشعاری است که قبل از اسلام شاعران بر دیوار کعبه می آویختند. رسم عرب بر این بود که بهترین اشعار را بر دیوار کعبه می آویختنـد و تا شـعری نیکوتر نمی یافتند آنها را از دیوار کعبه بر نمی داشـتند. مهم ترین مسابقه شـعری در بازار عکاظ طرح می شـد و در این بازار به مـدت یک ماه تقریباً هر روز قبایل مختلف به زبان شاعران خود، هنرنمایی می کردنـد و بهترین قصایدی را که در این بازار خوانده می شد (طبق گفته روات) با

حروف طلاـ بر حریر مصری ثبت می کردنـد و بر دیوار کعبه می آویختنـد و بـدین جهت عربـان این قصایـد را معلقات (جمع معلقه به معنی آویخته شـده) می گفتنـد و برای مـدتی مدید معلقاتی چند (همگی بر محور معاشـقه، زن، جنگ، غارت، اسب، شتر جنگی و...) بر کعبه آویخته شـده بود که پـایین آورده نشـد تا این که با نزول آیات قرآن مجیـد و کلام وزین و زیبای آن اصـحاب معلقات اشـعار خود را شبانه و پنهانی از دیوار کعبه برداشتند. در تعداد معلقات اختلاف است، اما اکثراً ذکر کرده اند که تـا قبـل از نزول قرآن مجیـد هفت معلقه موسوم به «معلقـات سَبع» یـا «سـبعه معلقه» بر کعبه بود و اصـحاب «معلقات سـبعه» عبـارت بودنـد از: اِمرَؤ القَیسِ بـنِ حُجر، عَمِرو بْنَ کُلثـوم ثَعلبی، طَرَفِهِ بنِ عَبـدِ بَکری، زُهَیرِبنِ اَبی سُـلمی مَزَنی، لَبیـدِ بنِ رَبیعَه عامری، عَنْتَرَهِ بن شَدّاد عَبَسی، حارِثِ بنِ حَلْزَه یَشْکُری. (فرهنگ اصطلاحات قرآنی)

معلومات

(ک) ایام معلومات

معلی

(مُ عَ لّا) همان (ك) جنه المعلی.

مغذیه

(مَ یِّ) از نام های زمزم است (اعلاق النفیسه، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۲۳)

مفخمه

(مُ فَ خَّ مِ) از القاب مکه است چون دارای عظمت و تفخیم است (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مفداه

(از نام های زمزم است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

مفرد

(مُ رِ)

۱. به جا آورنده حج افراد.

۲. به جا آورنده عمره مفرد.

مفسدات حج

(مُ سَ) آنچه حج را فاسد می کند.

مقابر بنی هاشم

(مَ بِ) شهرت مجموع قبور ائمه و عباس و حضرت فاطمه بنت اسد و همسران و دختران و عمات رسول الله و ام البنین در قبرستان بقیع (میقات حج، ش ۴، ص ۱۷۷)

مقابر حجون

(حَ حُ) همان (ك) جنه المعلی

مقابر شهدای احد

مزار شهیدان غزوه (ك) احد

مقام اختصار

(ک) مقام ابراهیم

مقام ابراهیم

(مَ) فیه آیات بینات مقام ابراهیم. (آل عمران ۹۷)

جایگاهی است واقع در کنار کعبه. و آن سنگی است تیره رنگ (میانه سفید و سیاه) با قطری حدود دو وجب و به ابعاد ۳۵*۴۵ سانتیمتر با اثر دو کف پای عمیق. این مقام به فاصله قریب به ۱۳/۵ متری روبه روی در بیت الله (یعنی مقابل دیوار شرقی بیت) درون محفظه ای محصور است و جای پاها بر روی سنگ متعلق به حضرت ابراهیم پیامبر عظیم الشان (علیه السلام) است که به اراده خداوندی نرم گردید تا اثر پاها بر آن نقش بست و سپس به حالت سنگی درآمد و در طول قرون نیز به اراده الهی همچنان باقی مانده است. در جهت ظهور این اثر بر روی سنگ به تفاوت گفته اند که حضرت خلیل الله:

هنگام دیدار فرزندش بر آن ایستاد.

هنگام ساخت دیوار کعبه بر روی آن ایستاد.

هنگام اعلام دعوت مردم به حج بیت الله بالای آن ایستاد.

هنگام دیدار فرزند و ساخت کعبه و دعوت مردم بر بالای آن ایستاد.

فضیلت مقام

طبق قرآن از آیات بینات است.

طبق روایت از سنگ های بهشتی است.

طبق روایت افضل مقامات مسجد الحرام است.

طبق روایت نماز خواندن نزد آن مورد سفارش قرار گرفته است.

احکام مقام در مناسک حج و عمره

۱. طواف خانه کعبه باید در فاصله کعبه و مقام ابراهیم انجام شود.

۲. نماز طواف خانه کعبه باید در پشت و نزدیکی مقام ابراهیم به جا آورده شود. (و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی. بقره ۱۲۵)

مکان مقام

طبق گزارشات و روایت سنگ مقام ابراهیم در کنار و چسبیده به خانه خدا قرار داشت و در جاهلیت آن را از خانه خدا جدا و

به مکان فعلی منتقل کردند و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از فتح مکه آن را به خانه متصل نمود و خلیفه دوم برای وسیع تر کردن محل طواف و نماز دستور جا به جایی آن را به محل دوران جاهلیت (محل فعلی) صادر نمود و چون در زمان او سیلی عظیم (موسوم به سیل ام نهشل) وارد مسجد الحرام شد و سبب گردید تا مقام ابراهیم از جای خود کنده و به کعبه بچسبد (و به نقلی به محلات پایین کعبه برده شد) پس پایه ای ساختند و آن را به جای خود منتقل کردند (و این پایه تا به امروز باقی است) به نوشته ابن جبیر سیاح معروف عرب (در قرن ششم و هفتم هجری) مقام ابراهیم در خانه کعبه بود و به هنگام حج آن را برای زیارت حاجیان بیرون آورده و در جای مخصوصش (که تا امروز همچنان باقی است) قرار می داده اند. (۱)

حصار مقام

این سنگ با طوق زرینی بر گردش درون محفظه ای کریستالی مستقر است و این محفظه خود در میان حجره و ضریح کوچک و چهار گوش و مشبکی قرار گرفته است (ابتدای پوشش طلای این سنگ از زمان مهدی عباسی ذکر شده است. نقلی است که در سال ۱۶۱ هجری به دستور مهدی مقام را از بالا تا پایین به صورتی استوار در آوردند و در سال ۲۳۶ متوکل علی الله به وسیله طلا پوشش دیگری را

بر تزیین مهدی افزود و در سال ۲۵۶ به دستور علی بن حسن عباسی عهده دار امور مکه دو طوق از طلا به مقدار ۹۲۲ مثقال و طوقی دیگر از نقره ساختند و به وسیله جیوه سنگ مقام را در میان طوق ها قرار دادند) سابقاً بر روی محفظه این سنگ قبه ای از آجر و سنگ و چوب بنا شده بود (که اطراف آن را آیات قرآنی مزین می نمود) ولی از آن جهت که این قبه از فضای مطاف می کاست در سال ۱۳۸۵ هجری قمری به دستور دولت سعودی این قبه تخریب گردید و ضریح کوچک (فعلی) بر آن ساخته شد و بدین ترتیب طبق نوشته ها بر مساحت مطاف پنج متر اضافه گشت.

همراه مقام

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) با قرار در مقام ابراهیم باید نیت آن داشت که با هر چه گناه است و عصیان، مخالفت ورزید و بر آنچه اطاعت است و فرمانبری مقاومت کرد.

مقام بلال

بنای مربع شکل مرمرینی است در مسجد النبی که به ارتفاع دو متر بر هشت پایه (ستون) سنگی و تقریباًدر محل اذان بلال (بر دیوار غربی مسجد اولیه) ساخته شده و در شروع اوقات پنجگانه نماز بر آن اذان می گویند و زائران مرقد شریف رسول لله برای درک ثواب در زیر این مکان چهارگوش به نماز می ایستند. به «مأذنه بلال» و «مکبریه» و «مقصوره المبلغین» نیز موسوم است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۰؛ راهنمای حجاج در مکه و مدینه؛ و...)

مقام جبرئیل

یا مهبط وحی مکانی است در مسجد النبی و جهت نام از آن جهت است که امین وحی الهی از این مکان بر رسولالله وارد می شد و محل نزول وحی غالباً این جا بوده است. اما درباره محل مقام و مهبط جبرئیل به اختلاف گفته اند:

۱. داخل حجره است در منتهی الیه جنوب شرقی محل تلاقی دو دیواره جنوبی و شرقی (منبع؟)

۲. محل کوچک مربع مستطیل شکلی است با یک در که در زاویه جنوب شرقی (در محل تلاقی دو دیوار جنوبی و شرقی مسجد) قرار دارد، بین باب بقیع و دیوار جنوبی (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۲۸).

۳. محلی است داخل ضریح در چند متر بالاتر از دیواره شمال شرقی حجره مطهره چرا که حضرت جبرئیل هنگام غزوه بنی قریظه در مقابل باب آل عثمان (یعنی در نزدیکی موضع و مکان جنایز) بر آن حضرت نزول یافت و لذا این باب به باب جبرئیل مشهور گردید و ستون مقام جبرئیل

۱. سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۱ و زیر نویس مترجم؛همچنین نگاه کنید به تحقیقی در این زمینه در فصلنامه «میقات حج»، ش

۷، ص ۵۸ الی ۶۴، ص ۴۶ الی ۴۸.

هم اکنون در داخل ضریح و منتهی الیه حجره شریف قرار دارد که قابل دیدن نیست. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۲۹ و ۲۳۰)

مقام حنبلی

(حَ بَ) نام محلی (چارطاقی) بود در صحن مسجد الحرام (در محل دارالندوه) مخصوص نماز گزاردن حنبل مؤسس مذهب حنبلی و فعلا اثری از آن نیست.

مقام حنفی

(حَ نَ) نام محلی بود (چارطاقی) در صحن مسجد الحرام در ضلع شمال غربی مخصوص نماز گزاردن ابوحنیفه مؤسس مذهب حنفی و فعلا اثری از آن نیست.

مقام شافعی

(فِ) نام محلی بود در صحن مسجد الحرام در بالای ساختمانی که چاه زمزم در آن قرار داشت مخصوص نماز گزاردن شافعی مؤسس مذهب شافعی. طبق نوشته ها مقام شافعی وجود نداشت. و او پشت مقام ابراهیم یا بر زمین اطراف زمزم نماز می خواند و مقام شافعی بعدها ساخته شد و فعلا نیز اثری از آن نیست.

مقام مالکی

(لِ) نام محلی بود (چارطاقی) در صحن مسجد الحرام در ضلع جنوب شرقی مخصوص نماز گزاردن مالک مؤسس مذهب مالکی و فعلا اثری از آن نیست. (۱)

مقام ملتزم

(ک) ملتزم

مقام مصلا

(مُ صَ لّ) جایی را گویند که حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آن جا نماز گزارده بود. (برهان قاطع) (ک) مقام ابراهیم

مقبره البقیع

(مَ بَ رَ تُ لْ بَ) همان (ک) بقیع

مقبره الحجون

(لْ حَ) همان (ك) جنه المعلی

مقبره الشهداء

(شُّ ہَ) مزار شهیدان غزوه احد در منطقه (ك) احد

مقبره المطیبین

(لْ مُ ط ی) شهرت مقبره معلاه. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۱۷)

مقبره المعلاه

(لْ مُ عَ لّ) همان (ك) جنه المعلی

مقبره بنی هاشم

همان (ك) جنه المعلی

مقدسه

(مُ قَ دَّ سِ)

۱. از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۴)

۲. از نـام هـای مـدینه است چون از شـرک و آلودگی هـا پاک شـد. چون در جوار رسول الله بودن سـبب می شود که گناهان معصیتکار ریخته گردد. (حرمین شریفین؛ میقات حج، ش ۷؛ ص ۱۷۲)

مقدمات وجوبی حج

عبارتنـد از اسـتطاعت مالی و اسـتطاعت بـدنی: بلوغ، عقل، حریت، باز بودن راه، زادو راحله. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۷۵)

مقدمات وجودیه حج

مقـدماتی که در وجود حـج دخالت دارنـد (نه در وجوب) مثل گذرنامه و کاروان. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۷۵)

مقر

(مَ قَّ) از نـام هـای مـدینه است که از قرار آمـده و روایت شـده هر گاه رسول الله از سـفری به مـدینه باز می گشت می فرمود:

«اللهم اجعل لنا بها قراراً و رزقاً حسناً («حرمین شریفین، ص ۱۱۸، میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳)

مقصوره الشریفه

(مَ رَ تُ شَّ فِ) همان (ک) حجره طاهره

مقصوره المبلغین

(لْ مُ بَ لِّ) همان (ک) مقام بلال

مقطع

(مُ قَ طَّ) (مَ طَ) گفته شده حد حرم مکه در سمت عراق در ثنیه الحل است که در محلی به نام مقطع واقع است، و وجه تسمیه به اختلاف نقل اینکه:

۱. در زمان عبدالله بن زبیر سنگ های آن را برای ساختن کعبه کنده و بریدند از این رو مُقَطَّع (بریده و کنده شده) نامیده گردید.

۲. در زمان جاهلیت اهل مکه که به سفر می رفتند از پوست درختان حرم بریده و به گردن شترشان و اگر پیاده بودند به گردن خود می آویختند (و از این رو هر جا می رفتند در امنیت بودند) و در برگشت از سفر در این محل پوست ها

۱. سابقاً هر یک از فرق چهارگونه (حنبلی، حنفی، شافعی، مالکی) در مقام خود نماز می خواندند و در سال ۱۳۴۳ هجری قمری دولت عربستان تعدد جماعات را ملغی ساخت و اکنون یک نماز جماعت بر پا می شود و امام جماعت از سعودی ها است که بین حجر الاسود و رکن شامی اقامه نماز می کند. (احکام حج و اسرار آن، ص ۹۷).

را از گردن شتر یا خودشان جدا می کردند و لذا این محل مقَطَع نامیده شد. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۱۲۱)

مکا

(مُ) از جمله مراسم (ک) حج جاهلی

مکان احرام

میقات را گویند.

مکان الجنائز

(مَ نُ لْ جَ ءِ) «موضع الجنائز» نام محلی است در نزدیک خانه رسول الله که برای نماز میت اختصاص یافت و حضرت در این جا بر مردگان نماز می گزاردند. (مسلمانان گفتند به خدا سوگند بهتر این است که به سراغ پیامبر نفرستیم بلکه میت را در

کنار خانه پیامبر ببریم و بعـد خبر دهیم که برای نمازگزاردن بیایـد و این کار برای ایشان آسوده تر خواهد بود) و از این جهت است که آن جا به جایگاه جنازه نامگـذاری شـد زیرا جنازه ها را بدان جا می بردند. مکان الجنائز طبق نقلی نزدیک منبر پیامبر بود و بر اساس قول دیگر در کنـار و خارج دیوار شـرقی خانه پیامبر بود (که اکنون داخل ضـریح شـرقی قرار گرفته) و بعضـی گوینـد بعـداً نماز مردگان در دو محل مسـجد النبی انجام می شـد؛ بر سادات و علوپین و امراء و بزرگان مدینه در روضه النبی (بین منبر و محراب) نماز می خواندند و بر سایر مسلمانان در مشرق مسجد یعنی کنار حجره و مرقد نماز می گزاردند به طوری که قبر مطهر در سـمت راست امام جماعت قرار می گرفت و تا سال ۹۴۲ قمری به این صورت عمل می شد و جز برای اشراف علوی بر کسـی از شـیعه در مسجد نماز نمی گزاردند و تا قرون بعد نیز اختلاف فتوایی بین مذاهب اسلامی در این مورد وجود داشـته است. در هر حـال این روش همچنـان تا امروز ادامه دارد و در این دوران نماز میت در کنار مکان الجنائز (که در داخل ضریح قرار گرفته) یعنی در سمت چپ مقبره

اقامه می گردد. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۲۸؛ طبقات ص ۲۲۵؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۲۰و ۱۲۱).

مکبریه

(مُ کَ بِّ یِّ) همان (ک) مقام بلال

مکتان

(مُ کَّ) از نـام هـای مکه است. طبق نقلی چون مکه بالا و پایین داشـته (یعنی برخی از محله هایش در ارتفاعات و برخی دیگر در پایین واقع شده) و در اشعار عرب از مکه بالا و مکه پایین یاد شده است، به هر دو قسمت آن مکتان گفته اند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶)

مکتومه

(مَ مِ) از اسـامی زمزم است بـه معنی پنهـان شـده و اشـاره بـه دورانی اسـت که در دل خـاک پنهـان بـود تـا به دست حضـرت عبدالمطلب حفر گردید. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱؛ ش ۲۸)

مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) از القاب مکه است. در کتاب مبین به ذکر جمیل تکریم فرموده شده است. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

مکنونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است. (لغت نامه)

مکه

مکه

(مَ کَ ِ) «و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکه» (فتح ۲۴)

مکه شـهر کعبه و شهر مسجد الحرام است. شهری است کوهستانی و بسیار خشک و سوزان و مهم ترین شهر کشور عربستان و جزو اسـتان حجاز می باشد که در بخش غربی شبه جزیره عربستان قرار دارد. این شهر در بستر وادی ابراهیم و در دره ای تنگ و هلالـی شـکل به نام ابطح میان رشـته کوه های مرتفعی (از طرف مشـرق و مغرب) محصور شـده است. ارتفاع تقریبی آن از سطح دریا ۳۳۰ متر ذکر شده. مکه در شرق دریای سرخ و به فاصله ۶۲ کیلومتری بندر جده قرار دارد و محدود است از شمال به مدینه و از غرب به جده و از شـرق به ریاض و نجد و از جنوب به یمن و عسیر. منطقه مکه از قدیم الایام در مسیر کاروانیان راه یمن و شام بود ولی تاریخ جغرافیایی و آبادانی اش با اسـکان حضرت هاجر و حضرت اسماعیل (علیه السلام) در آن شروع می شود. آن زمان که حضـرت ابراهیم پیامبر عظیم الشأن (علیه السـلام) زن و فرزند خود را به امر الهی در بیابان غیرذی ذرع و

بی آب ساکن ساخت، به اراده الهی چشمه آبی زیر پای کودک حضرت هاجر (علیه السلام) جوشید و با پیدایش آب (زمزم) قوم جرهم (از قبایل یمنی) که در حدود مکه به سر می بردند در این نقطه اقامت گزیدند و آن گاه که کعبه به دست توانای پیامبر گران قدر حضرت ابراهیم و با کمک فرزندش حضرت اسماعیل

(علیه السلام) بنا گردید

مکه از جهت تشریفات مذهبی و از جهت امور بازرگانی ارزش و اعتبار یافت. و اما مکه شهری که پایگاه توحید قرار داده شده اهمیت حیاتی و جهانی اش را با ظهور پیامبر اسلام آغاز نمود. با تولد اسلام مکه جایگاه توحید ابراهیمی خود را که در سیر زمان فراموش شده بود دوباره به دست آورد. در ابتدا کفار و مشرکین با آزار و قصد قتل پیامبر اسلام سبب شدند که حضرت بعد از سیزدهمین سال بعثت در شب ربیع الاول به امر الهی مکه را ترک گوید و به مدینه مهاجرت فرماید. تا این که حضرت در دهم رمضان سال هشتم هجری با سپاهی متشکل از ده هزار مسلمان از مدینه عازم مکه گردیدند و بعد از ده روز به مکه رسیدند و در ناحیه ذی طوی سپاه را چهار قسمت کردند که هر کدام از جهتی روانه شهر گشتند. مکیان تاب مقاومت در خود ندیدند و به پیشتاز شتافتند. مکه بدون خونریزی فتح گردید و حضرت برمکیان رحمت آورد و آزادشان ساخت. مکه از قید کفر آزاد گردید و پایگاه توحید گشت.

فضایل مکه

راه رفتن در آن ثواب عبادت دارد.

خواب کننده در آن مثل شب زنده دار دیگر شهرهاست.

طعام خوردن در آن فضیلت روزه گرفتن در دیگر جاها را دارد.

سجده کننده در آن مثل به خون خود غلطیده در راه خداست.

بهترین زمین نزد خداست و هیچ خاکی محبوب تر از خاك مکه نزد خداوند نیست.

هیچ سنگی و درختی و کوهی و آبی از مکه محبوب تر نزد پروردگار عالم نمی باشد.

محبوب ترین زمین خداوند نزد رسول الله است که اگر ناچار

نمی شدند هرگز از آن خارج نمی گردیدند.

هر که در حرم (مکه و مدینه) بمیرد به حساب عرضه نشود و در سلک مهاجران به خدا درآید و در قیامت با اصحاب بدر محشور گردد.

حرم مکه

مکه حرم است و حرم بودن مکه از آن جاست که بی احترامی بدان حرام است و این شهر و اهل آن در حمایت پروردگار متعال هستند و انجام چیزهایی که در سایر نقاط حرام نیست در این جا حرام است و اما حرم مکه محدوده خاصی است که اطراف آن را احاطه کرده است. این محدوده را حضرت جبرئیل برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) مشخص نمود و آن حضرت علایمی را برای شناسایی در آن حدود نصب نمود (و به نقلی نیز حضرت اسماعیل پس از پدر علایم را نصب فرمود) این علایم در اطراف مکه در پی هر تخریبی در اعصار مختلف تجدید بنا می شد تا این که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آن علایم بار دیگر تثبیت گردید و تا به حال با ترمیم و تجدید بنا محفوظ نگاه داشته شده است که پاره ای از آنها جدید است و با سیمان و سنگ رخام ساخته شده و بعضی دیگر قدیمی است و با سنگ و آهک بنا گشته و بعضی دیگر سنگ چین می باشند (و آن را انصاب حرم گویند) محدوده حرم در مکه در تمام جهات یکسان نیست و دایره ای دارد به نام دایره حرم که حد و مرز مکه را مشخص می نماید و نقاطی که شعاع حرم را به لحاظ جغرافیایی مشخص می کنند طبق نوشته ها

عبارتند از:

۱. شمال، در طریق مدینه، تنعیم است با فاصله حدود ۶کیلومتری مسجد الحرام.

۲. جنوب، در طریق عرفه، نمره است با فاصله حدود ۱۲کیلومتری مسجد الحرام.

۳. شرق، در طریق نجد، جعرانه است با فاصله حدود ۲۶کیلومتری (۱) مسجد الحرام.

۴. غرب، در طریق جده، حدیبیه (علمین) است با فاصله حدود ۲۰کیلومتری مسجد الحرام.

احکام حرم

وجوب احرام جهت ورود

۱. فاصله آن تا مکه را حدود نه مایل و بعضی دوازده مایل ذکر کرده اند. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۳۰).

استحباب غسل جهت ورود

استحباب برهنه پایی هنگام ورود

استحباب جویدن گیاه اذخر هنگام ورود

استحباب دعای «اللهم انک قلت...»هنگام ورود

حرمت اخذ لقطه در آن

حرمت صید و شکار در آن

حرمت ورود غیر مسلمان به آن

حرمت جنگ و خونریزی در آن

حرمت دفن کردن کافران در آن

حرمت ورود با سلاح آشکار به آن

حرمت بیرون بردن سنگ و خاک آن

حرمت بریدن و شکستن و کندن درختان آن

حرمت تعقیب پناه برنده به آن (مگر مرتکب جرم در حرم)

کراهت مجاورت دایمی در مکه (طبق نظر مشهور فقها)

کراهت مطالبه قرض و سلام به مقروض که سبب یادآوری مقروض بودن و خجالت او شود

اختیار شکسته (قصر) و یا تمام خواندن نماز برای مسافران مکه (طبق نظر برخی فقها)

و...

مستحبات مکه

با غسل وارد شدن.

از بالای مکه (از راه مدینه) وارد شدن

کفش به دست و پا برهنه و آرام و فروتن وارد شدن

با خواندن دعای «اللهم البلد بلدک و البیت بیتک...» وارد شدن.

در مکه انفاق نمودن و روزه گرفتن و ذکر خدا نمودن و قرآن خواندن و ختم قرآن کردن و آب زمزم خوردن.

به زیارت غار حرا رفتن و در مولدالنبی دعا و نماز به جای آوردن و بستگان رسول الله رادر قبرستان معلی زیارت نمودن و آداب کعبه را انجام دادن و نمازهای فریضه را در مسجد الحرام به جای آوردن.

در خروج از مکه صدقه دادن و از پایین مکه بیرون رفتن.

تسمیه مکه به تفاوت نقل:

۱. از «مک»است به معنای از بین بردن، و مکه نخوت مستبدین را از بین می برد.

۲. از «مک»است

به معنای بسط، و مکه جایی است که خداوند کره زمین را از آن گسترش داده است.

۳. از «مک»است به معنای ازدحام، و مکه جایی است که مردم از هر جا به آن می آیند و در آن ازدحام می کنند.

۴. از «مک»است به معنای جذب، و مکه جایی است که (به دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام» مردم از هر دیاری به آن جذب می شوند.

۵. از «مک» است به معنای کم آبی، و مکه کم آب است (گویی آب آن را زمین مکیده است) یا علاقه مردم را با آخرین قطره آب نشان می دهد.

۶. از «مک»است به معنای مکیدن و کاستن و مکه گناهان را مکیده و نابود می کند (یا گناه شخص در مکه کاسته می شود. حالت تقوایی در شخص پیدا می شود که عامل پرهیز از گناه است).

۷. از «مَکّ»است به معنای نابودی و مکه جایی است که هر کس نسبت به آن قصد سویی داشته باشد نابود خواهد شد (یا در ابتدا در جاهلیت چنان بود که هر کس در مکه ظلم می کرد او را نابود می کردند و یا از مکه بیرون می راندند).

۸. از «تَمَکِّکُ العظم» است به معنای درون مغز استخوان، و مکه گویی وسط زمین است همان گونه که مغز استخوان در وسط آن قرار دارد.

۹. از «مَکّوک» است به معنای ظرفی که بالای آن تنگ و وسط آن فراخ باشد و مکه در میان دو کوه مرتفع و در میان دره مثل ظرفی است که بالای آن تنگ و وسط آن فراخ باشد.

۱۰. از «مکا» است به معنای خانه (که لغتی بابلی است)

و چون حضرت ابراهیم (علیه السلام) اهل بابل بود نام خانه را که بساخت مکه نهاد، این نام اول شهر باقی ماند.

۱۱. از «مُکا» است به معنای صدای نوعی پرنده و در مکه صدای مردم که خدای را می خوانند بلند است و زمزمه

ملکوتی حاجیان در اطراف کعبه همواره به گوش می رسد. یا در حج جاهلی هنگام حج می گفتند: حج ما به اتمام نخواهد رسید مگر آن که به کنار کعبه رویم و در آن جا سوت بکشیم.

۱۲. از «مَکوربا» (و به تلفظ یونانی «مقوروبا») است و به زعم برخی از محققین جدید یونانیان از آن نام، شهری را به معنی مکان تقرب به خدا مراد کرده اند که همان مکه است.

۱۳. از «مَهْگَه» است به معنی جایگاه ما و ریشه ای ایرانی دارد.

اسامی و القاب مکه

ام، ام الارضین، ام راحم، ام رحم، ام رحمان، ام رحمه، ام روح، ام زحم، ام صبح، ام الصفا، ام القری، ام کوثی، ام المشاعر، امین، امینه، باسه، بره، بساسه، بساق، بطحا، بکه، بلد، بلدامین، بلدالله، بلدالله تعالی، بلدالامین، بلد حرام، بلده، بلده المروزقه، بیت الدعا، بیت العروس، بینه، تاج، تهامه، جامعه، حاطمه، حجاز، حرام، حرم، حرم آمن، حرم الله، حرم الله تعالی، حرم امن، حرمه، خیر البلاد، رأس، رتاج، رحم، ساق، سبوحه، سلام، سیل، شباشعه، صلاح، طیبه، عاقر، عذراء، عرش، عرش الله، عروش، عروض، عریش، عزیز، غاشه، فاران، قادس، قادسیه، قریه، قریه الحمس، قریه النمل، کبیره، کریساء، کوثی، ماحی، مبارکه، متحفه، مخرج صدق، مدینه الرب، مذهب، مرویه، مشرفه، مسجد الحرام، معاد، معطشه، مفخمه، مقدسه، مکتان، مکرمه، مهابه، مهبط، نادره، ناسه، ناشته، ناشر، ناشه، نامیه، نجر، نساسه، نقره الغراب،

وادی، وادی، وادی غیر ذی ذرع، والده.

کوه های مکه

اثبره، ابوقبیس، اخشبان (امین)، ثبیر، ثور (اطحل)، حبش، حجون، حرا (جبل الاسلام جبل القرآن، جبل فاران)، رحمت (جبل نابت، جبل الدعا، جبل الال، جبل عرفات، جبل قرین، جبل المشاه) صفا، صفایح، قزح، طیر، قعیقعان، مروه، نمره، نور.

خانه های مکه

دار الارقم (بیت اسلام، بیت الارقم، دارالخیزران) دار ابوطالب، دار البیضاء (دارابو یوسف)

دار خدیجه (مولد فاطمه)، دارالضیافه، دارالعجله، دارالمنتدی، دار الندوه، مولد النبیشعب های مکه

اجیاد (جیاد)، شعب ابی طالب (شعب مولد، شعب علی، شعب ابی یوسف، قشاشیه)، شعب جزارین (شعب ابی دب، شعب المقبره).

آب های مکه

چاه اسماعیل (زمزم)، چاه عسیله، چاه فخ (میمون)، عین جدیده، عین زبیده، عین عرفه، ذو طوی.

وادی های مکه

وادی ابراهیم، وادی عرفات، وادی عقیق، وادی فاطمه، وادی فخ، وادی محسر، وادی مشعر، وادی منی، وادی مسفله.

مساجد مکه

مسجد الحرام، اجابه، ابراهیم، ابوبکر، بلال، بیعت (عقبه)، تنعیم (عمره)، جن (حرس، بیعت)، جعرانه، حدیبیه، حمزه، خیف (منی)، رأیت، شجره، شق القمر (انشقاق قمر)، صفایح، غدیر خم، کبش (قوچ، صخره، نحر)، کوثر، مختبی، مزدلفه (مشعر الحرام) نمره (عرفه، عرنه).

حکومت مکه

حکمرانی شهر مکه یکی از مسائل مهم پیچیده تاریخ حجاز است. این شهر گاهی به دست مصر و گاهی به دست عراق و زمانی به دست یمن و گاهی به دست علویان و گاهی به دست مکیان و غیر آنها اداره می شد. ابتدا از سال هشتم هجری که رسول الله وارد مکه گردید پیوسته حاکمان مکه از جانب آن جانب منصوب می شدند و از آن پس توسط خلفای خمسه و اموی و عباسی انتخاب می گردیدند.

بعد از مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری عبدالله بن زبیر که

خود را خلیفه خوانـد مکه را مرکز خلافت قرار داد تا سال ۷۳ هجری که کشـته شـد. و آن گـاه تا پایان دوره اموی یعنی سال ۱۳۲ هجری اداره مکه بـا امویـان بود و حاکمان شـهر از جانب خلیفه دمشق تعیین می شدنـد. و در دوره عباسـی حاکم مکه از سوی بغداد معین می گردید تا این که جعفر بن محمد حسـنی (از دودمان امام حسن مجتبی (علیه السـلام» در سال ۳۳۸ هجری به نام خلیفه فاطمی خطبه خواند و نفوذ عباسـی در مکه قطع گردید. به روایتی در سال ۳۵۸ هجری که معزالدین خلیفه فاطمی به مکه تشـرف یـافت اولین شـریف مکه را به نام جعفر بن محمـد حسـنی (ملقب به ثائر) بر گزیـد و او چنـدین سال در آن جا حکومت کرد. و پس از ثائر

پسرش عیسی به حکومت مکه دست یافت و بدین گونه حکومت شرفا (به طور توارث) در مکه آغاز شد و یک شریف در مکه حکومت می کرد.

اما حکومت شرفا از شاخه سادات حسنی با مرگ شُکْر (که فرزندی نداشت) در سال ۴۵۳ هجری پایان یافت و پس از او بنوشَیَبه مدتی در مکه فرمانروایی کردند تا این که امیر یمن (علی بن محمد صُلَیحی) در کار مکه دخالت کرد و یکی از سادات حسنی به نام ابو هاشم محمد را به امارت برگزید و او تا سال ۴۸۷ هجری در مکه امارت کرد. حکومت این خاندان حسنی (که در تاریخ مکه به نام «هَواشِم» معروف شده اند) تا حدود سال ۵۹۷ هجری ادامه یافت و سپس شاخه ای دیگر از سادات حسنی در مکه فرمانروا شدند. حکومت شرفا تا سال ۶۳۰ هجری تا حدودی مستقل بود و از این تاریخ به بعد شرفا گاهی تابع پادشاهان مصر و زمانی تابع امرای یمن و شام بودند و چون در سال ۹۲۳ هجری سلطان سلیم اول عثمانی بر مصر و حرمین تسلط یافت شرفا تابع سلاطین عثمانی گردیدند و حاکمی که برای مصر تعیین می شد بر حجاز نظارت داشت و چون در سال ۱۲۲۸ هجری قمری محمد علی پاشا والی مصر قصد کرد مصر را از عثمانی مستقل کند از این وقت حکومت حجاز تابع مصر گردید تا این که در سال ۱۲۵۶ قمری حجاز از مصر منتزع گردید و بار دیگر سلطان عثمانی (سلطان عبدالمجید) رسماً شریف مکه را برگزید. و آن گاه که در سال ۱۳۲۳ هجری قمری شریفی مکه به شریف حسین رسید

او به یاری سردمداران جنگ جهانی اول حجاز را در سال ۱۳۳۴ هجری از تبعیت عثمانی (که با آلمان متحد و وارد جنگ شده بود) آزاد کرد (و بعد از جنگ) خود را خلیفه مسلمانان خواند، ولی طولی نکشید که در مقابله با ابن سعود (که مورد حمایت دول استعمارگر قرار گرفته و توسط بریتانیا به عنوان حکمران مستقل نجد به رسمیت شناخته شد) مغلوب گردید و سلسله شرفای مکه برافتاد و سلاطین سعودی حاکم شدند. (۱)

مکه مکرمه

(مُ کَ رَّ مِ) لقب شهر مکه که کعبه در آن واقع است.

مکه معظمه

(مُ عَ ظَّ مِ) لقب شهر مکه که کعبه در آن واقع است.

مکینه

(مَ نِ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۹).

ملاء

از بهترین پارچه های یمن که تبع کعبه را با آن پوشانید (مکه، ص ۵۹).

ملتزم

(مُ تَ زَ) نقطه ای در کعبه، قسمتی از دیوار کعبه، جای دعا و استغفار (جای اقرار به گناه و اعتذار جستن و جای پذیرفته شدن دعا) و در جهت تسمیه آن گفته اند که طبق روایات هیچ بنده ای به این مکان التجاه و پناه نمی گیرد و التزام نمی جوید جز آن که خداوند حاجتش را بر آورده می کند. پیامبر اکرم و ائمه اطهار (علیهم السلام) و صحابه بزرگ سر و صورت و دستها و سینه خود را به این مکان چسبانیده اند و زائران نیز در این قسمت به دیوار ملتزم شده و دعا می خوانند. اما در موضع این جایگاه دو نقل مختلف است به این که:

۱. بین حجرالاسود و در کعبه است در دیوار شرقی.

۲. مستجار است پشت در کعبه در دیوار غربی نزدیک رکن

۱. نگاه کنید به کتاب های: تاریخ مکه، ص ۱۵۱ به بعد؛ حرمین شریفین، ص ۵۹ الی ۶۸؛ دایره المعارف فارسی، ذیل مکه.

یمانی. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۳۳؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۲ و ۵۳؛ حرمین شریفین، ص ۷۷؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۱۶ و ۱۱۹).

ململم (مَ لَ لَ) همان (ک) یلملم.

منا

همان (ک) منی.

منار مسجد الحرم

(مَ رُ لْ حَ رَ) علامات منصوب به وسیله حضرت ابراهیم (علیه السلام) گرد حرم برای تمیز حدود حرم از حل (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

مناره مسجد الحرام

(مَ رِ) بر سر هر یک از سه باب اصلی مسجد (به نام های باب ملک عبدالعزیز، باب العمره، باب السلام) دو مناره به ارتفاع ۹۲ متر (از کف مسجد) با قاعده ای به ابعاد ۷*۷ متر واقع است (و بر تارک هر مناره هلالی به ارتفاع ۵/۶ متر از برنز طلا کاری نصب است) هفتمین مناره بر باب الصفا واقع است (و در سال های اخیر دو مناره دیگر ساخته شد و در نتیجه تعداد مناره ها به ۹ رسیده است) اسلوب ساختمانی مناره هایی که در زمان سعودی ها ساخته شد از هندوستان و چین اقتباس گردیده است و هر یک از این مناره ها دارای نامی هستند که عبارتند از:

۱. مناره باب علی

۲. مناره باب العمره

۳. مناره باب السلام

۴. مناره باب قایتبای

۵. مناره باب المحکمه (حکمه) (۱)

۶. مناره باب الزیاده (الزیاره) (۲)

۷. مناره باب الوداع یا حزوره (حرمین شریفین، ص ۱۱۲؛ فلسفه و اسرار حج، ص ۲۶؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۶؛ عرشیان، ص ۴۸).

مناره مسجد النبی سابقه ایجاد مناره در مسجد النبی به دوران امویان مربوط می شود که توسط عمر بن عبدالعزیز والی مدینه ساخته شد. او در زمان والیگری خود در مدینه طی سال های ۸۸ الی ۹۱ هجری چهار مناره در چهار گوشه مسجد بنا نمود و بعدها بر اثر تعمیرات و اصطلاحات مسجد توسط امرا و سلاطین تعداد مناره ها افزون گشت. در دوران سلاطین عثمانی تعداد مناره ها پنج

عدد بوده است. (مناره خمسه) و امروزه در زوایای مسجد نبوی مناره های عظیمی سر بر افراشته اند و ارتفاع شش مناره جدید که ساخته شده هر یک ۱۰۴ متر است و مجموع مناره های موجود مسجد النبی را ۱۰ عدد ذکر کرده اند. و از جمله مناره های آن عبارتند از:

مناره باب السلام

مناره ای است در زاویه جنوب غربی. ابتدا در زمان ولید و توسط والی مدینه عمر بن عبدالعزیز بنا شد ولی به علت اشراف بر منزل «مروان حکم» و به دستور «سلیمان بن عبد الملک» تخریب گردید تا این که در سال ۷۰۶ هجری مجدداً به دستور سلطان محمد بن قلاوون بنا گردید و برخی گویند از ساخته های شیخ الخدام شبل الدوله معروف به حریری است. این مناره توسط سعودی ها حفظ شده است.

مناره رئیسه

(رأسیه) مناره ای است در زاویه جنوب شرقی و از آثار سلطان اشرف قایتبای است که (به سال ۸۸۶ هجری) به ارتفاع شصت متر در کنار «قبه الخضرا» ساخته شد و وجه تسمیه رئیسه از آن جاست که رئیس مؤذنین بر آن اذان می گفت. سعودی ها آن را هر چند گاه تعمیر می کردند.

مناره باب الرحمه

مناره ای است که در ضلع غربی نزدیک باب الرحمه قرار داشت و توسط سلطان قایتبای در سال ۸۸۸ هجری ساخته شد اما در جریان توسعه اول مسجد در دوران سعودی تخریب گردید.

مناره سلیمانیه

(عزیزیه) مناره ای است که در زاویه شمال شرقی قرار داشت بر گرفته از نام سلطان سلیمان قانونی. سلطان سلیمان این مناره را به جای مناره سنجاریه (که ظاهراً از آثار امیر سَـنْجَر جاوُلی متوفی ۷۴۵ هجری بود) قرار داد. این مناره را «العزیزیه» هم می گویند زیرا عبدالعزیز خان بن محمود آن را تعمیر نمود. و سعودی ها

۱. و در برخی منابع باب حکمه.

۲. و در برخی منابع باب الزیاره.

آن را تخریب کردند و مناره دیگری در جای آن توسط ملک عبدالعزیز سعودی به ارتفاع ۷۰ متر بنا گردید.

مناره مجیدیه

مناره ای است که در زاویه شمال غربی قرار داشت و توسط عبدالمجید عثمانی بنا شد اما توسط سعودی ها تخریب گردید و

مناره دیگری در جای آن در دوران ملک عبدالعزیز سعودی به ارتفاع ۷۰ متر بنا گشت، اما این مناره هم اخیراً در توسعه شمالی مسجد تخریب گردید. به «التشکیلیه» (شکیلیه) و «اشکلیه» و «الخشیبه» نیز معروف بود. (حرمین شریفین، ص ۱۴۸؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۲۳۸ و ۲۶۲؛ با راهیان قبله، ص ۸۷؛ به سوی ام القری، ص ۳۱۵؛ و...)

مناسک

(مَ سِ) اختصار (ک) مناسک حج

مناسک حج

فَاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله (بقره ۲۰۰)

اصطلاحاً مراسم و اعمال حج (عبادات مخصوص حج) را گویند. مجموعه آداب و افعالی که در زمانی خاص و در اماکنی خاص جهت زیارت بیت الله صورت می گیرد و به طور کلی از دو عبادت عمره و حج تشکیل می شود و اعمال این دو، مقداری تفاوت دارد و در دو زمان مختلف صورت می پذیرد.

مناسک منی

عبادات یوم النحر (روز دهم ذی حجه) است که به ترتیب عبارت است از رمی جمره العقبه، ذبح و حلق رأس (مبسوط در ترمینولوژی حقوق).

مناصب قریش

(ک) مناصب کعبه

مناصب کعبه

اشاره

یا مناصب قریش، به مناصبی گفته می شود که در ارتباط با سرپرستی امور کعبه و مؤسسات مربوطه مورد عنایت وافر قریش بود و در حقیقت اقتصاد و سیاست قریش بر اساس مناصب مربوط به کعبه استوار بود. ریاست هر یک از مؤسسات وابسته به کعبه را بزرگ یکی از طوایف قریش به عهده داشت. مقارن با ظهور اسلام (۱) مسئولیت این مناصب در دست ده طایفه مهم قریش (بنی هاشم، بنی سهم، بنی اُمَیه، بنی نَوفَل، بنی عَبْدالدّار، بنی اَسَد، بنی تَیْم، بنی مَخزوم، بنی عَدیّ و بنی جُمَح) بود و انواع مؤسسات قریش و کعبه عبارت بود از:

۱. اعنه

سر پرستی ستوران قریش در هنگام جنگ بود.

۲. ایسار و ازلام،

در رابطه با بخت آزمایی و فالگیری بود که به دست صفوان بن امیه از بنی جمح قرار داشت.

۳. حجابت

دربانی و کلید داری کعبه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود.

۴. حفاظت

جمع آوری و نگهداری اموال متعلق به کعبه و بت ها که به دست صفوان بن امیه از بنی جمح قرار داشت.

۵. دیه

در مورد پرداخت غرامت بود که به دست طایفه بنی تمیم قرار داشت.

۶. رفادت

در رابطه با مهمانداری و پذیرایی از زائران کعبه بود به این نحو که قریش در مواقع معین مبالغی پول را از میان خود جمع می کرد و برای اطعام به متصدیان رفاده می داد. تصدی رفاده با حارث بن عامر از بنی نوفل بود و بعد در اختیار بنی هاشم قرار گرفت. (۲)

۷. سدانت

خادمی و پرده داری کعبه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود.

۸. سفارت

در رابطه با روانه کردن نماینده برای انجام مذاکرات صلح یا جنگ یا اظهار مفاخرت در برابر اقوام

۱. با ظهور اسلام از مناصب کعبه و قریش چیزی باقی نماند جز آن که رسول خدا منصب تولیت و سدانت را به عثمان بن طلحه (و فرزندان او) و منصب سقایت را به عباس بن عبدالمطلب بخشید.

۲. هاشم هر موقع که هلال ذی حجه را می دید بامدادان به سوی کعبه می آمد. و به دیوار کعبه تکیه می کرد و می گفت: گروه قریش! شما بالاترین و گرامی ترین تیره جامعه عرب هستید. خدا شما را در خانه خود جای داده است و این فضیلت را

برای شـما از میان فرزنـدان اسـماعیل برگزیده است. هان ای مردم! زائران خانه خدا در این ماه با شور عجیبی به سوی شـما می آیند. آنان مهمانان خدا هسـتند. پذیرایی از آنان به عهده شـماست و در میان آنها افراد تهیدست که از نقطه دور به این جا می آینـد فراوانند. به صاحب این خانه سوگند، اگر قدرت و توانایی داشـتم همه را پذیرایی نموده از شـما کمک نمی طلبیدم ولی آنچه الاـن در توان دارم و از راه حلاـل به دست آورده ام در این راه خرج می کنم ولی همه شـما را به خـدا سوگنـد می دهم مبادا از زائران خانه خدا با مال حرام پذیرایی کنید، مالی که آن را از طریق ظلم و ستم به دست آورده اید و یا آن که در بذل مال حلال خود دچار ریا و اکراه

و اجبار شوید. آن کس که در بذل مال خود طیب نفس ندارد از انفاق خودداری کند (تاریخ اسلام، سبحانی، ص ۱۶).

دیگر که به دست عمر بن خطاب از بنی عدی بود.

۹. سقایت

آب دادن حاجیان و زائران کعبه که به دست عباس بن عبدالمطلب از بنی هاشم بود.

۱۰. عمارت

نگاهبانی مسجدالحرام و مراقبت به این که کسی در آن محل مقدس یاوه سرایی و بدگویی نکند و فریاد نزند که به دست شیبه بن عثمان از بنی عبدالدار بود.

۱۱. قبه

اسلحه خانه، خیمه ای چرمی بود که در مواقع معین و هنگام لزوم بر پا می شد و مهمات جنگی در آن فراهم می گشت و به دست خالدبن ولید از بنی مخزوم بود.

۱۲. قضا

داوری در خصومات بود.

۱۳. قیادت

سرداری و سرپرستی کاروان های بازرگانی و یا سپاهیان که به دست ابوسفیان از بنی امیه بود.

۱۴. لواء

پرچمداری (با پرچمی به نام عقاب که در موقع جنگ بیرون می آوردند که به دست ابوسفیان از بنی امیه بود.

۱۵. مشورت

مؤسسه ای مشورتی که به دست یزیدبن زمعه از بنی اسد بود.

۱۶. ندوه

انجمن شورای دارالندوه که به دست عثمان بن طلحه از بنی عبدالدار بود. (تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۵ الی ۲۷؛ تاریخ تمدن

اسلام، ج ۱، ص ۲۰ به بعد؛ زندگانی محمد، ترجمه پاینده، ص ۵۸۳)

مناصب مکه

(ک) مناصب کعبه

منبر پیامبر

همان (ک) منبر نبوی

منبر مسجد الحرام

منبری بود به ارتفاع ۱۲ متر (از صحن مسجد الحرام) واقع در قسمت شمالی مقام ابراهیم که در سال ۹۹۶ قمری در زمان سلطان سلیمان قانونی پادشاه عثمانی از مرمر سفید ساخته شد (و قبل از آن نیز منبرهای کوچک تری وجود داشت) این منبر در توسعه و تعمیرات مسجد الحرام در زمان سعودی ها برداشته شد.

منبر مسجد النبی

همان (ک) منبر نبوی

منبر نبوی

منبری است در مسجد النبی واقع در جایگاه وعظ و خطابه رسول الله (و در غرب محراب نبوی مستقر است) طبق نقل آن حضرت در مسجد النبی پشت به ستونی یا تنه درخت خرمایی مردم را در امور دینی و اجتماعی ارشاد می فرمود تا این که در سال پنجم هجری برای تکیه دادن حضرت (به جای استفاده از تنه درخت) منبری ساخته شد (۱) و به نقلی اولین منبر از گل ساخته شد و تنها مرتفع بود و پله نداشت و به نقلی هم در سال هفتم هجری منبری از چوب جنگلی ساخته شد با دو سه پله (یک جایگاه و دو پله) و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر پله زبرین می نشست و پاهای مبارکش را بر پله میانین می گذاشت. در مورد نخستین کسی که برای حضرتش منبری از چوب بساخت به اختلاف از مروان و از غلام عباس بن عبدالمطلب و از غلام سعید بن عاص و از غلام زنی انصاری یاد کرده اند. بعضی منابع این فکر را به تمیم داری نسبت می دهند و می گویند وی منبر را ساخته است و برخی هم از «یا قوم رومی» یاد می کنند و اما در مورد تعمیرات و تغییرات منبر از جمله آورده اند:

۱. پس از رحلت، منبر همچنان باقی بود تا این که معاویه شش پله از پایین به آن افزود که مجموعاً نه پله شد. به نقلی دیگر این منبر همچنان بود و مروان حکم والی مدینه در زمان معاویه دستور داد منبر دارای شش درجه برای او ساختند.

۲. سال ۱۵۰

هجری، به دستور والی مدینه، منبر را با مرمر مفروش نمودند.

۳. سال ۶۵۴ هجری، منبر در آتش سوزی مسجد النبی بسوخت و لذا در این سال (یا سال ۶۵۶) الملک المظفر امیر یمن منبری از چوب صندل فرستاد که در جای منبر نبوی نصب گردید.

۴. سال ۶۶۴ هجری، الملک الظاهر بَیْبَرس بند قُداری منبر جدیدی فرستاد که به جای منبر قبلی گذاشته شد.

۵. سال ۷۹۷ هجری، الملک الظاهر برقوق منبری ارسال

۱. و در روایت آمده که بعد از ساخت منبر، آن تنه درخت در فراق حضرت حنین (ناله) سر داد و رسول خدا به سویش آمد و در برش کشید تا خاموش شد.

کرد که به جای منبر بیبرس نصب گردید.

۶. سال ۸۲۰ هجری، الملک المؤید شیخ محمودی منبری فرستاد که در محل نصب منبر برقوق گذاشته شد.

۷. سال ۸۸۶ هجری، منبر الملک المؤید شیخ در آتش سوزی مسجد النبی بسوخت و مردم مدینه منبری از آجر ساختند و آن را در گچ و آهک گرفتند و در مکان آن جای دادند.

۸. سال ۸۸۸ (یا ۸۸۹) هجری، منبری از مرمر و ظاهراً به دستور الملک قایِتبای روانه مدینه شد که آن را به جای منبر آجری قرار دادند.

۹. سال ۹۹۸ هجری، به دستور سلطان مراد سوم عثمانی منبری یکپارچه از سنگ مرمر ساخته شد و به جای منبر سلطان قایتبای نهادند. (۱) این منبر هم اکنون نیز در مسجد النبی و در سمت راست محراب النبی و در مقابل محل اذان بلال (و در ناحیه غربی روضه النبی مقابل ستون حنانه) در جایگاه اصلی منبر قرار دارد. این منبر ۱۲ پله بوده و با طلا و

نقره تـذهیب شـده و بین سه پله تحتانی و نه پله فوقانی آن دری نصب گردیده است. (تاریخ و آثار اسـلامی، ص ۲۱۲ و ۲۱۳؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۸۲؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۷۳؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۹؛و...)

منحر

(مِ حَ) محل نحر. قربانگاه سرزمین منی را گویند.

منسک (مَ سَ)

۱. عبادت خاص حج.

۲. جای قربانی در حج (لغت نامه)

منی

(مَ، مِ، مُ، نـا) (۲) بیابـان وسـیعی است که در جانب شـرقی مکه و میان مکه و وادی مشـعر الحرام قرار گرفته است و در فاصـله حدود ۱۰ کیلومتری بیت الله بین دو رشته کوه با سنگ های سخت و درشت محصور می باشد. طول وادی منی حدود (۳/۵) ۳ کیلومتر بوده و وسـعتی حدود شـش کیلومتر مربع دارد و اخیراً با تراشیدن کوه ها بر فضای مورد استفاده اضافه می نمایند. منی جزء حرم مکه است و حـد آن از جمره عقبه است تـا وادی محسـر، در رابطه بـا حـج، منی محـل توقف حاجیـان و محـل انجام اعمالی است.

واجبات منی

پس از طلوع صـبح دهم ذی حجه که حاجیـان بـا حـال احرام از مشـعر به سوی منی می آینـد، طی سه روز و دو شب واجبـاتی (اعمالی و وقوف) به جای می آورند.

در روز دهم، چهـارمین و پنجمین و ششـمین عمل از اعمال حـج (یعنی رمی جمره عقبه، قربانی، حلق یا تقصـیر) را بایـد انجام داد.

در روز یازدهم و دوازدهم، سیزدهمین عمل حج (یعنی رمی جمرات ثلاث) را باید انجام داد.

در شب یازدهم و دوازدهم، دوازدهمین عمل حج (یعنی وقوف در منی) را باید به عمل آورد.

مستحبات منی

غسل روز عید نمودن

نماز روز عید خواندن

دعاهای روز عید خواندن

حمد خدا پس از اعمال روز عید کردن

نماز در مساجد کبش و بیعت خواندن

شب سیزدهم ذی حجه را در منی به سر بردن (۳)

ریگ های مازاد مشعر را در منی دفن نمودن

صد رکعت نماز مستحبی در مسجد خیف خواندن

مستحبات

هر یک از اعمال واجب (رمی، قربانی، حلق یا تقصیر) را به جا آوردن

هر یک از اذکار (سبحان الله)، (لا اله الا الله)، (الحمدالله) را صد بار در مسجد خیف گفتن

تکبیرات (الله اکبر... و الحمد علی ما ابلانا) را بعد از ۱۵ نماز (از ظهر روز عید تا صبح روز سیزدهم) خواندن

تسمیه منی به تفاوت نقل:

نام کوهی است در این سرزمین.

۱. منبر سلطان قایتبای را به مسجد قبا منتقل کردند که هم اکنون نیز در آن جاست.

۲. (مَ) لغت نامه، (مِ) فرهنگ فارسی، (مَ مِ مُ) عرشیان، ص ۷۹.

۳. در این صورت باید در روز سیزدهم جمرات ثلاثه را رمی کند.

در این جا حضرت جبرئیل به حضرت ابراهیم گفت: «تمنا» کن.

حضرت آدم و حضرت حوا در این نقطه آمرزش الهی را «تمنا» کردند.

حضرت آدم (علیه السلام) در این جا در پاسخ به سؤال جبرئیل که آیا تمنایی داری؟ گفت: تمنای جنت.

از «اِمناء» (به معنی خون ریختن) است، چرا که در این جا خون قربانی ریخته می شود.

از «منت» است و خداوند بر مردم منت گذاشت و در این جا اعمال حج را به آنان یاد داد.

اماکن منی

۱. مساجد، چون: مسجد خیف، مسجد صفایح، مسجد کبش، مسجد بیعت، مسجد کوثر.

۲. قربانگاه، موسوم به مسلخ و مذبح و منحر. محل وسیع و محصوری است در سر راه مشعر در ورود به منی (۱) در سمت راست که برای قربانی کردن اختصاص یافته است (گرچه قربان کردن در هر نقطه ای از منی جایز است).

۳. جمرات یا جمار (جمع جمره) سه ستون سنگی است که از دامنه کوهی که فاصل میان مکه و منی است شروع شده و

به عمق منی تا طول ۲۷۱پیش می رود.

وقایع منی

– بعد از بعثت سه واقعه تاریخی مهم در وادی منی اتفاق افتاد.

۱. در این جا صحیفه ملعونه برای محاصره اقتصادی اجتماعی پیامبر و بنی هاشم تنظیم شد.

۲. در این جا در سال های دوازده و سیزده هجری اهالی یثرب با پیامبر اکرم (علیه السلام) بیعت کردند.

۳. در این جا بود که به سال هشتم هجری در فتح مکه سپاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اردو زد.

همراه منی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در رفتن به منی باید قصد آن داشت که بعد از این از دست و زبان و دلمان برای مردم ایمنی باشد.

مواجهه

(مُ جَ هِ) جهت قبلی (قبله) حجره رسول الله یعنی المواجهه... (مدینه شناسی، ج ۱، ص ۸۵)

مواضع

اربعه (مَ ضِ) همان (ک) مواطن اربعه

مواطن اربعه

(مَ طِ) مواضع اربعه. مساجدی هستند که مسافر میان قصر (شکسته) یا اتمام نماز مخیر است و عبارتند از مسجد مکه (مسجد الحرام) مسجد مدینه (مسجد النبی) مسجد کوفه و حایر حسینی (منهج الصادقین، ج ۳، ص ۹۹؛ اصول فقه، ص ۹۱؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۱۹۹ و ۲۸۶).

مواقف

(مَ قِ) نقاطی که برای اجرای آداب و اعمال حج در آن جا باید توقف نمود، مانند: عرفات، مشعر الحرام، منی.

مواقیت

(مَ). جمع میقات. اختصار (ک) مواقیت حج

مواقیت احرام

همان (ک) مواقیت حج

مواقیت حج

یا مواقیت احرام، اماکن معینی هستند که جهت ورود به مکه و نیز جهت انجام حج باید در آن احرام بست.

مواقیت

یا (ک) «میقات»ها در نقاط مختلفی پراکنده اند.

مواقیت معروفه

میقات های پنجگانه (یلملم، وادی عقیق، قرن المنازل، جحفه، مسجد شجره) را گویند.

موجوء

(مَ) حیوانی که رگ های او را مالیده باشند. در حج احوط این است که قربانی موجوء نباشد. (مناسک حج، ص ۱۶۸)

موسم

(مَ سِ) هنگام گردن آمدن حاجیان برای حج که نیمه اول ذی حجه است. (سفرنامه ناصر خسرو، ضمایم، ص ۱۸۹)

موسم الحاج

(مُ لْ حّ) همان (ک) موسم (مبسوط درترمینولوژی حقوق)

موضع الجنائز

(مَ ضِ عُ لْ جَ ءِ) همان (ک) مکان الجنائز

موفیه

(مُ وَ فّ یِ) از نـام های مـدینه است، زیرا حقوق میهمانان را ادا می کنـد و با نعمت های فراوان و معنویت از واردین پـذیرایی می نماید و خاکش دردها را شفا می بخشد و غبارش جزام را از بین می برد. (حرمین شرفین، ص ۱۱۹؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳؛ لغت نامه)

۱. گفته اند قربانگاه جدید بیرون از منی است.

موقف

(مَ قِ) آنجا که حج کنند. (لغت نامه)

وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در عرفه توقف کرد، کوهی را که بر آن ایستاده بود موقف نامید، و همه عرفه موقف است و صبحگاه که بر قزح ایستاده بود فرمود این جا موقف است و همه مزدلفه موقف است (تاریخ طبری، ص ۱۲۷۹)

موقف اختیاری

عرفات و مشعر آن گاه که بر اساس اختیار وقوف شود.

موقف اضطراری

عرفات و مشعر آن گاه که بر اساس اضطرار وقوف شود.

موقف اول

عرفات را گویند.

موقف دوم

مشعر الحرام را گویند.

موقفین

(مَ قِ فَ) دو موقف عرفات و مشعر الحرام. (مبادی فقه و اصول، ص ۳۵۳)

مولد سیده فاطمه

(علیها السلام) شهرت خانه حضرت خدیجه در مکه زادگاه اولاد رسول اکرم. (حج یوسف، ص ۵۶) (ک) مولد فاطمه.

مولد علی

(علیه السلام) کعبه مکرمه است.

مولد فاطمه

(علیها السلام) شهرت خانه حضرت خدیجه (علیها السلام) در مکه در نزدیکی «مولدالنبی» در محلی معروف به «القشاشیه» (در شرق مسجد الحرام) در کوچه ای به نام «زقاق الحجر» (زقاق العطارین) و رسول الله تا زمان هجرت در آن سکونت داشتند و سپس عقیل بن ابی طالب آن را گرفت. این خانه در طول تاریخ توسط سلاطین مختلفی تعمیر و تجدید بنا شد تا این که سعودی ها آن را تخریب کردند و مکان تقریبی آن حدود ۱۵۰متری مروه بود که اکنون داخل میدان ترمینال اتوبوس شهری

در پشت صفا و مروه و خیابان غزه محو شده است. این خانه که از مشاهد متبرکه مکه بود حوادث متعددی به خود دیده است چون:

ازدواج رسول الله

تولد حضرت فاطمه

وفات حضرت خدیجه

نزول جبرئیل بر نبی اکرم

حادثه لیله المبیت و شروع هجرت

وجود مکانی در این خانه معروف به «مختبی» به جهت دعوت مخفیانه به اسلام در این جا و یا به جهت اختفای حضرت از سنگ پرانی مشرکان. نوشته اند حضرت در پناه تخته سنگی خود را از سنگ پرانی از سوی خانه ابولهب در امان قرار می دادند و این تخته سنگ تا قبل از تخریب خانه باقی بود. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۶ و ۱۷۶؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۹۴)

مولد النبی

(مُ لِ دُ نَّ) شهرت خانه محل تولد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی خانه حضرت آمنه بنت وهب همسر حضرت عبدالله بن عبدالمطلب (علیهم السلام). این خانه بسیار مقدس و با ارزش در تاریخ اسلام، از مشاهد متبرکه مکه است و در شعب ابی طالب در کنار سوق

اللیل (در کوچه ای مشهور به زقاق المولد) واقع است. این خانه بعد از هجرت حوادث چندی به خود دید که برخی از آنها عبارتند از:

عقیل آن رادر تصرف خود گرفت و به زعمی حضرت آن را به عقیل بخشید.

محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج ثقفی آن را از فرزندان عقیل خرید و جزء خانه خود کرد.

خیزران مادر هارون الرشید در سال ۱۷۱هجری آن را گرفت و از خانه محمد بن یوسف ثقفی جدا ساخت و به مسجد تبدیل کرد (که در نزدیکی محراب آن به نشانه محل تولد رسول الله حفره ای کندند و با نقره تزیین نمودند) و در ی از آن به «زقاق المولد» باز نمود.

ناصر عباسی در سال ۵۷۶ و ملک مظفر امیر یمن در سال ۶۵۹ (یا۶۶۶) و ملک مجاهد نوه ملک مظفر در سال ۷۴۰ و امیر شیخون دولتمرد مصری در سال ۷۵۷ و ملک ناصرالدین اشرف شعبان از ممالیک بحری مصر در سال ۷۶۶ و ملک برقوق ظاهر از ممالیک برجی مصر (امارت طی سال های ۷۸۵ ۸۰۱ هجری قمری) آن را تعمیر نمودند.

در دوران عثمانی سلطان سلیمان در سال ۹۳۷ هجری بر آن گنبدی ساخت و در سال ۹۶۳ گنبد را تعمیر کردند و در سال ۱۰۰۹ هجری سلطان محمد (پسر سلطان مراد خان) عثمانی آن را از نو عمارت کرد و برای آن قبه و مناره ساخت.

در دوران آل سعود در زمان ملک عبدالعزیز این خانه مقدس و تاریخی که مورد توجه و زیارت زائران بود (به منظور محو آثار اسلامی) تخریب گردید ولی بعداً به علت بازتاب منفی این عمل در میان مسلمین جهان به

ناچار ساختمان دو طبقه ای به عنوان کتابخانه در آن ساختند که اکنون تابلوی «وزاره الحج و الاوقاف، المکتبه المکه المکرمه» بر آن دیده می شود. این ساختمان با نمایی سفید و پنجره های متعدد در سمت میدان صفا و مروه (که ایستگاه اتوبوس است) قرار دارد و تنها این بنا در میدان مذکور دیده می شود. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۸۷ و ۸۸؛ میقات حج، ش ۳، ص ۱۶۵؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۵؛ حرمین شریفین، ص ۱۰۷؛ عرشیان، ص ۷۱)

مؤمنه

(مُ مِ نِ) از نام های مدینه است (حرمین شریفین، ص ۱۱۸؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۶۹)

مؤنسه

از نام های زمزم است (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱)

مهابه

(مَ بَ) از القاب مکه است چون ملحدین و جبابره از مهابت خلقی و طبیعی کعبه خوف و هراس دارند. (میقات حج، ش ۲۱، ص ۱۲۳).

مهاجر رسول الله

(مُ جَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

مهاجرین

(مُ جِ) عنوان مسلمانانی است که در عصر رسول الله در سال سیزدهم بعد از بعثت به فرمان آن حضرت از مکه به مدینه مهاجرت نمودند.

مهبط

(مَ بِ) از نام های مکه است. (لغت نامه)

مهبط جبرئیل

همان (ک) مقام جبرئیل

مهراس

(مِ) سنگلابی. به زعمی در راه احد واقع شده است. در پایان غزوه احد حضرت امیر با سپر خویش از مهراس (آبی که در گودی سنگ های کوه جمع شده بود) می آورد و به صورت رسول خدا می ریخت. (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ میقات

حج، ش ۳۱، ص ۵۴)

مهل

(مُ هَ لّ) میقات (لغت نامه)

مهل

(مُ هِ لّ) احرام بسته. تلبیه (لبیک) گوینده (کتاب حج، ص ۲۵۴)

مهلل

نام دیگر وادی (ک) محسر

مهلهل

نام دیگر وادی (ک) محسر

مهیعه

(مَ یَ عِ) نام قدیم (ک) جحفه

میزاب نام

(ک) ناودان کعبه

میزاب رحمت

نام (ک) ناودان کعبه

میقات

نشانگر زمانی مخصوص و بیانگر مکانی مخصوص است. محلی که در وقت معین در آن اجتماع می کننـد و زمان خاصـی که برای کار معینی قرار داده می شود و در مبحث حج میقات بر دو قسم است:

میقات زمانی مراد وقت مجاز برای محرم شدن و انجام اعمال حج و عمره است و این زمان در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج) جهت محرم شدن و جهت انجام عمره.

۲. عمره تمتع، طول مـاه های شوال و ذی قعـده و نه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است جهت محرم شـدن و جهت انجام

عمره.

۳. حـج، طول ماه های شوال و ذی قعـده و نه روز اول ذی حجه (تا پیش از ظهر) است برای محرم شدن (۱) و تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه است برای انجام حج (و تا آخر ذی حجه برای برخی از اعمال حج).

میقات مکانی موضع خاص محرم شـدن جهت ورود به مکه و جهت انجام عمره و حج است. میقات ها (۲) متعددند و با توجه به نوع عبـادت حـج و یا عمره و نیز با توجه به نقطه ورود به حرم متفاوتنـد وماننـد یک خط دایره ای اطراف مکه را فرا گرفته اند. و عبور از این میقات ها و یا محاذی

۱. در حـج تمتع بعد ازاتمام عمره تمتع است تا هنگامی که بتوان خود را برای بعد از ظهر روز نهم ذی حجه به وقوف اختیاری عرفات رسانید.

۲. و چون «میقات»به طور مطلق و بدون قید مکان آورند منظور میقات مکانی است.

آنها (برای مسافر یا ساکن

و برای قاصد حج و عمره یا فاقد قصد) بدون احرام، حرام است.

میقات حج تمتع

یعنی محل احرام بستن برای انجام حج تمتع است. میقات حج تمتع (که پس از انجام عمره تمتع صورت می گیرد) خود شهر مکه است با افضلیت در:

۱. مسجد الحرام

۲. مقام ابراهیم

۳. حجر اسماعیل و زیر ناودان طلا

میقات عمره تمتع

مکان احرام بستن برای ورود به مکه و انجام عمره تمتع است (و اجازه نیست که از میقات یا محاذی آن بدون احرام عبور نمود و وارد مکه شد) و در چند مکان (میقات) می توان احرام بست و این میقات ها (مواقیت) که در خارج از حرم واقع هستند عبارتند از:

۱. ذوالحلیفه؛ میقاتی است در حدود چند کیلومتری جنوب مدینه به طرف مکه (و به فاصله تقریبی ۴۸۶ کیلومتری) و از جمیع میقات های دیگر نسبت به مکه دورتر است و افضل همه میقات هاست از نظر وثوق. در این جا مسجد شجره قرار دارد که در هر جای آن می توان محرم شد. این جا میقات همه کسانی است که از راه مدینه عازم مکه هستند.

۲. وادی عقیق؛ میقاتی است در شمال شرقی مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری) اوایل این میقات را از طرف عراق «مسلخ» و اواسط آن را «غمره»و اواخر آن را «ذات عرق» گویند و در همه جای این وادی می توان احرام بست و افضل بستن احرام از «مسلخ»است. این جا میقات اهل عراق و نجد و همه کسانی است که از آن راه عازم مکه هستند.

۳. جحفه؛ میقاتی است در شمال غربی مکه (به فاصله تقریبی ۱۵۶ کیلومتری) جحفه (که در قدیم «مهیعه» نامیده می شد به معنی با وسعت)، میقات اهل شام و مصر و مغرب و همه

کسانی است که از این راه (و از راه جده) به مکه می روند در صورتی که پیش از آن به میقات دیگری برخورد نکرده باشند (و الا باید در همان میقات جلوتر احرام بست) اما اگر بدون احرام از میقات پیشین عبور شود و برگشتن به آن ممکن نباشد لازم است از جحفه محرم شد.

۴. قرن المنازل یا «قرن الثعالب» میقاتی است در شرق مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری و از راه ریاض حدود ۸۰ کیلومتری، این جا میقات اهل طایف و همه کسانی است که از این راه عازم مکه می شوند.

۵. یلملم یا «الملم» یا «ململم» یا «یرمرم» کوهی است از کوه های تهامه، و وادی یلملم میقاتی است در جنوب شرقی مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری و از راه جدید ۵۴ کیلومتری)، این جا میقات یمن و کسانی است که از این راه عازم مکه می شوند. (۱)

۶. محاذی؛ در مواردی محاذی، میقات است یعنی اگر هنگام رفتن به مکه به جایی رسند که در صورت رو به قبله ایستادن، میقات بدون فاصله زیاد در سمت راست یا چپ قرار گیرد (عرفاً) به طوری که اگر از آن جا بگذرند میقات متمایل به پشت شود گذشتن از آن جا بدون احرام جایز نیست.

۷. خانه، دویره الاهل؛ میقات اشخاصی که خانه هایشان به مکه نزدیک تر از میقات های پنجگانه (ذوالحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم) است خانه های خودشان است.

۸. ادنی الحل؛ جایی است که از دیگر مواضع حِلّ به مکه نزدیک تر است (نزدیک ترین محلی که از حرم بیرون می باشد) و از آن جا ورود

به حرم بدون احرام جایز نیست و میقات کسانی است که از هیچ کدام از میقات ها و یا محاذی آنها عبور نکرده و تمکن رفتن به یکی از آنها را هم ندارند.

۹. فخ نقطه ای است در مدخل ورودی مکه (در محدوده

۱. چوادی های پنجگانه مسجد شجره (ذوالحلیفه)، وادی عقیق، قرن المنازل، جحفه و یلملم را رسول گرامی اسلام تعیین فرمودند. (میقات حج، ش ۶، ص ۱۴۲).

مسجد تنعیم) که یکی از نقاط آغازین حرم است و به نظر برخی فقها میقات کودکان و نابالغ ها (که طاقت سرما و گرما را ندارند) می باشد. (میقات صبیان)

میقات عمره مفرده

مکان احرام بستن برای انجام عمره مفرده با توجه به ورود به مکه و یا حضور در مکه متفاوت است:

الف: میقات خارج مکه: کسی که از مکه دور است و بخواهد جهت ورود به مکه و انجام اعمال مفرده احرام ببندد، میقات ها همان میقات های عمره تمتع (یعنی: ذوالحلیفه، وادی عقیق، جحفه، قرن المنازل، یلملم، محاذی، ادنی الحل، خانه، فخ) می باشد. (ق)

ب: میقات داخل مکه: کسی که در داخل مکه است و بخواهد جهت انجام اعمال عمره مفرده احرام ببندد باید به خارج از حرم رود و در میقات های خاصی احرام بندد که عبارتند از:

۱. تنعیم: مکانی است در شمال (غربی) مکه در سر راه مدینه به مکه (که امروزه متصل به شهر مکه شده است).

۲. حدیبیه: سرزمینی است ما بین جده و مکه در مغرب حرم در نزدیکی مکه (به نقلی در فاصله حدود ۲۰ کیلومتری).

۳. جعرانه: سرزمینی است ما بین طایف و مکه در جانب شمالی حرم (در فاصله تقریبی ۲۶ یا ۲۹

کیلومتری) و روستای کوچکی است در کنار وادی سرف. (۱)

۴. اضأه لبن یا «اضأه ابن عقش» محلی است در سر راه یمن که از جانب جنوب (شرقی) حد حرم مکه است. (در فاصله دوازده کیلومتری)

۵. وادی نخله: مکانی است در شرق حرم

۶. وادی عرنه: مکانی است در شرق حرم.

۷. ادنی الحل: مراد اولین نقطه خارج از حرم است که از همه جوانب محقق است. «ادنی» یعنی نزدیک ترین و ادنی الحل جایی است که از دیگر مواضع حل به مکه نزدیک تر است که منتهی الیه حرم به آن متصل است و یا اولین نقطه خارج حرم است و از جمله جاهای معروف «ادنی الحل» همان حدیبیه و تنعیم و جعرانه است. (۲)

میمون

(ک) چاه میمون

میمونه

(مَ نِ) از نام های زمزم است.

۱. افضل و قدر متیقن این میقات ها، تنعیم و حدیبیه و جعرانه است و رسول گرامی اسلام در این نقاط محرم شدند. پیدا کردن حد حرم در بقیه موارد مقداری مشکل است.

۲. منابع مورد استفاده درباره میقات:

لمعه، ج ۱، ص ۱۱۴؛ تبصره المتعلمین، ص ۱۵۵؛ توضیح مناسک حج، ص ۱۳ الی ۳۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۲۷ الی ۱۳۰؛ میقات حج، ش ۲ و ش ۶؛ فرهنگنامه حج و عمره، دفتر اول، ص ۲۶؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۸۶؛و...

ن

نائی

(ءِ) کسی است که منزل او ۴۸ میل (۱۶ فرسخ) از مکه فاصله دارد و بر نائی تمتع فرض می باشد. (احکام عمره، ص ۶؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳)

نابت

(بِ) یا (ک) کوه رحمت

نابیه

(یِ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۳)

ناجیه

(یِ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

ناخن چیدن

همان (کـ) تقصیر

نادره

(دِرِ) از نام های مکه است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناذر

(ذِ) نام کعبه در زمان های بسیار قدیم (دایره المعارف فارسی، ذیل کعبه)

نارالغدر

(رُلْ غَ) هر گاه کسی با همسایه نیرنگ می کرد در ایام حج بر فراز یکی از دو کوه اخشب در منی آتش می افروختند و بانگ می زدند این نیرنگ فلان است. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل آتش)

نار المزدلفه

(مُ دَ لَ فِ) آتشی که اعراب در مزدلفه (از مشاعر حج) می افروختند برای راهنمایی کسی که راه عرفه را گم کرده بود و اول کسی که این آتش را برافروخت قصی بن کلاب بود. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل آتش؛ لغت نامه)

ناسه

(سِّ) از نام های مکه است به علت کم آبی یا این که هر کس در آن الحاد ورزد خدا او را طرد کند. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۲؛ حرمین شریفین، ص ۱۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناشته

(ش ت) از نام های مکه ذکر شده است. (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶)

ناشر

(ش) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

ناشه

(ش) از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۶)

ناظر الکسوه

(ظِ رُ لْ كِ وِ) رئیس دارالکسوه (کارگاه تهیه پوشش کعبه) را می گفتند. (میقات حج، ش ۱۱، ص ۹۵)

نافعه

(فِ عِ) از نام های زمزم است.

ناقل المیره

(قِ لُ لْ رِ) کسـی است که برای نقل خواربار، رفت و آمد دارد چنین شخصـی اجازه دارد بدون احرام وارد حرم شود. (احکام عمره، ص ۱۳، و...)

نامیه

(یِ) از نام های مکه است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۷)

ناودان رحمت

نام (ک) ناودان کعبه

ناودان طلا

نام (ک) ناودان کعبه

نادوان کعبه

ناودانی است مستقر در بالای سقف کعبه در ضلع شمالی (طرف حجر اسماعیل) که آب باران را به میان حجر منتقل می کند. این ناودان بنام های متعددی موسوم است، چون: ناودان رحمت، ناودان طلا، میزاب رحمت، میزاب و در مورد کارگذاری این ناودان از جمله آورده اند:

۱. قریش اولیـن نـاودان را ۵ سـال پیش از بعثت (هنگـام تجدیـد بنـای کعبه) از چـوب نصب نمود (و قبـل از این کعبه نـاودان نداشت).

۲. عبدالله بن زبیر در اسلام نخستین کسی بود که به سال ۶۴ هجری نصب ناودان نمود.

۳. حجاج بن یوسف در بازسازی کعبه به دستور عبدالملک به سال ۷۴ هجری ناودانی به بام کعبه گذاشت.

۴. خالد بن عبدالله قَسْرِیّ به دستور ولید بن عبدالملک ناودان خانه را از طلا بساخت یا این که با اوراق طلا ناودان نقره ای را از درون و بیرون طلا کاری کرد.

۵. شیخ ابوالقاسم را مشت فارسی صاحب رباط مشهور مکه ناودان را تغییر داد که در سال ۵۳۷ هجری پس از مرگش توسط خادم او نصب شد.

۶. مقتفی خلیفه عباسی در سال ۵۴۱ هجری ناودانی دیگر کار گذارد.

۷. ناصر عباسی ناودانی از چوب که با قلع اندود شده بود نصب نمود.

۸. در سال ۷۸۱ هجری ناودان تزیین شد.

۹. بعدها ناودان دیگری از مس کارگذاری شد.

۱۰. سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۵۴ (یا ۹۵۹) هجری ناودان مسی را برداشت و ناودانی نقره ای بر بام کعبه قرار داد.

۱۱. از مصر در سال ۹۶۲ هجری ناودانی از طلا فرستاده شد که به جای ناودان نقره ای نصب گردید.

۱۲. سلطان احمد خان عثمانی در سال ۱۰۱۲ هجری

ناودانی نقره ای منقش به طلا و مینا و لاجورد بر کعبه گذارد.

۱۳. سلطان مراد عثمانی در دوباره سازی کعبه به سال ۱۰۴۰ هجری ناودانی از چوب که بر آن صفحه های نقره زرین کاری شده بود نصب کرد.

۱۴. سلطان عبدالمجید عثمانی در سال ۱۲۷۰ (یا ۱۲۷۳ یا ۱۲۷۶) هجری قمری ناودانی یکپارچه از طلا (که در قسطنطنیه ساخته شده بود) قرار داد که همچنان باقی است. (حرمین شریفین، ص ۵۴و ۶۳و۶۹؛ کعبه، ص ۳۵؛ تاریخ مکه ص ۱۱۷؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۹۶؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۵۰؛ تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه، ص ۱۴۲)

نایب

(یِ)

۱. کسی که در حج نیابتی کلیه اعمال حج را به نیابت دیگری انجام می دهد.

۲. کسی که بعضی از اعمال حج را به نیابت دیگری انجام می دهد مثل نیابت برای رمی جمرات یا قربانی و...

نبلاء

(نُ بَ) از نام های مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹)

نبیذ سقایه

(نَ) آبی است که در آن خرما یا کشمش می ریختند تا شیرین شود و حاجیان بنوشند. آمیزه این آب به حدی نبود که مسکر و حرام باشد (میقات حج، ش ۲۸، ص ۱۲۸)

نتف

(نَ) موی برکندن است و در احرام از محرمات است.

نتف الابط

(نَ فُ لْ اِ) ازاله موی زیر بغل و در احرام از محرمات است.

نجد

(نَ) بخشی از شبه جزیره العرب (و قلب صحرا) است و سرزمینی کوهستانی است که چون نسبت به نقاط مجاور بلندتر است نجد نامیده شد و حدودش به حجاز و یمن و شام و عراق متصل است. نجد موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی می باشد.

نجر

(نَ) حرارت، رنگ

۱. نام زمین مکه است.

۲. نام زمین مدینه است. (لغت نامه)

نحر

(نَ)

۱. نام مکه به جهت شدت حرارت

۲. نام مدینه به جهت شدت حرارت یا رنگارنگی بازارش. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳) (ل)

نخاوله

(نَ وِ لِ) طائفه ای از قبایل عربی اسلامی اصیل و ریشه دار در مدینه منوره هستند که طوایفی از سادات نیز مخلوط آنهایند و در قسمت جنوب شهر در محله ای به نام محله نخاوله ساکنند و عوام آنان را نخولی خوانند. این طایفه که از دیرباز در مدینه طیبه می زیسته اند و نیز سادات آنها (که از نسل حسنین (علیهما السلام) هستند) همه از شیعیان امامیه و دارای جمعیتی زیاد هستند. نخاوله در زمان عثمانی اتحادیه ای داشتند ولی سعودی ها اتحادیه کشاورزی آنها را منحل نموده و به علت تشیع مورد تحقیر و بدرفتاری قرار دادند. نخاوله در ربیع الثانی سال ۱۳۴۶ قمری قیام نمودند اما سعودی ها آن را سرکوب کرده و بیش از هفت هزار نفر را کشتند و بر زنان آنها به عنوان زنان کفار تعدی نمودند. پس از این نهضت ملی شیعی، آل سعود به تحقیر نخاوله ای ها پرداختند و فرمان دادند تا با آنان رفت و آمد و مصاحبت نشود و اجازه کسب و کار نیابند و جز در کارهای پست و بی ارزش استخدام نگردند. در سال ۱۳۷۱ قمری نخاوله ها خواستار رفتار منصفانه با خود شدند اما مورد حمله وزیر کشور قرار گرفتند. آنها در فقر به سر می برند و حجاج ایرانی در موسم حج به آنان کمک مادی می نمودند تا این که در اثر تحولات اخیر در اوضاع سیاسی منطقه، نخاوله ای ها وضع اقتصادی بهتری یافته

اند. در تسمیه اینان به تفاوت گفته اند:

۱. منسوب به قریه نخله (بین مکه و مدینه) هستند.

۲. از نسل ابونخلیه سعید یا لهبی (هر دو از صحابه) هستند.

۳. در کشاورزی نخل (در کارگاه گرده افشانی نخل) دارای مهارت هستند. (تاریخ مکه، ص ۲۷۱ الی ۲۷۷؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۱۴۴)

نخله

همان (ك) وادی نخله

نخولی

(نَ) یا (ك) نخاوله

نزول منی

(مَ نا) از واجبات افعال حج است که زائر پس از افاضه از مشعرالحرام روز دهم ذی حجه وارد منی شود تا مناسک آن جا (رمی جمره، ذبح، حلق) را به جای آورد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

نساسه

(نَ سّ سِ) از نام های مکه است. (لغت نامه؛ میقات حج، ش ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۴، ص ۱۴۲؛ ش ۲۱، ص ۹۲)

نسک

(نُ سُ) (نَ نِ - نُ) عبادت خدا. هر کاری که وسیله تقرب به خدا باشد، لکن غالباً در مورد قربانی به کار می رود. (برهان قاطع؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴)

نسکین

یعنی حج و عمره (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

نسی ء

(نَ) انما النسی ء زیاده فی الکفر (توبه ۳۷)

نسی ء (به معنای تأخیر و افزودن) جا به جایی بعضی از ماه ها توسط اعراب جاهلی بود که (تا سال نهم هجری) طی مراسم

خاصی آن را انجام می دادند (ولی اسلام از آن نهی فرمود) این کار توسط متصدیان ویژه ای صورت می گرفت که به آنها «قلامسه» می گفتند از آن جهت که گویند اولین کسی که ماه ها را برای عرب نسی ء می کرد «قُلَمَّس» نام داشت، و در این که هدف از نسی ء و جا به جا کردن ماه ها توسط عرب چه بوده دو نظر وجود دارد:

۱. چون عرب در ماه های حرام (ذی قعده، ذی حجه، محرم، رجب) که سه ماه آن پشت سر هم بود، به علت تحریم جنگ و غارت دچار مضیقه مالی می شد لذا ماه های حرام را جا به جا می کرد به این نحو که حرام بودن ماه محرم را به ماه صفر واگذار می نمود تا فرصتی برای جنگ و کسب غنایم جنگلی پیدا شود.

۲. چون عرب می خواست حج را در هوای مناسب انجام دهد ماه ها را جا به جا می کرد یعنی از آن جا که حج باید در ماه ذی حجه انجام می شد و گاهی ذی حجه به فصل گرمای طاقت فرسای مکه می افتاد لذا هم حج گزاران در زحمت بودند و هم به علت نبودن میوه و پوست در بازار، مبادلات

به نحو مطلوب صورت نمی گرفت؛ این بود که با عمل نسئی کاری می کردند که موسم حج در یک

زمان معتدل باشد (تا بتوان با عرضه محصولات، بازار پر رونقی داشت) طبق این نظر نسئی فقط تأخیر یک ماه حرام به ماه دیگر نبود بلکه نوعی کبیسه کردن و تطبیق سال های قمری به سال های شمسی (توسط قلامسه) بود به این نحو که با توجه به اختلاف ده روز بین سال های قمری و شمسی که در هر سه سال یک ماه تفاوت می کرد سال سوم را یک ماه زیاد کرده و آن را سیزده ماه می گرفتند و روی این حساب مبدأ سال سوم اول ماه صفر می شد ولی آن را ماه محرم می نامیدند، و لذا حج این سال را قهراً در ماه محرم حقیقی انجام می دادند و با گذشتن دو سال حج در ماه صفر قرار می گرفت و همچنین تا یک دور تمام گردد. (میقات حج، ش ۳، ص ۱۱۸ الی ۱۲۵؛ و...)

نسیکه

(نَ کِ)

۱. ذبح، قربانی

۲. خون قربانی

۳. ذبیحه. آن چه که قربان کنند به منی (لغت نامه)

نشانه

(نِ نِ) آن است که کفش خود را به خون شتر و قربانی بیالاید و بدان بر کوهان زند تا دانسته شود که قربانی است و یا رقعه ای مشعر بر این که آن قربانی است نویسد و آن را در شتر قربانی گذارد. (لمعه، ج ۱، ص ۱۳۴، و پاورقی)

نصف درهم

پرداختی است در کفاره کشتن جوجه کبوتر توسط شخص مُحِلّ در حرم مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲)

نفر

(نَ فَ) (نَ) بیرون شدن حاجیان از منی در یوم النفر (لغت نامه) (ع)

نفر اول

بیرون رفتن از منی را به نیت ختم عمل روز دوازدهم (ذی حجه) نفر اول گویند که باید پس از ظهر باشد. (تبصره المتعلمین، ص ۱۹۸)

نفر ثانی

بیرون رفتن از منی را در روز سیزدهم (ذی حجه) نفر دوم گویند که پیش از ظهر جایز است. (تبصره المتعلمین، ص ۱۹۸)

نقره الغراب

(نُ رَ تُ لْ غُ)

۱. از اسامی مجازی زمزم است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ ش ۱۰، ص ۹۱)

۲. از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۴۴؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۶۳)

نقع

(نَ قَ) گویند اسم است برای ما بین عرفات تا مزدلفه (الاتقان، ج ۲، ص ۴۵۲)

گاه به کعبه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «نگاه به کعبه از کنار آن، گناهان را نابود می سازد». (معارف و معاریف)

از آداب کعبه نگاه به آن است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: نگاه کردن به خانه کعبه عبادت است (فقه فارسی با مدارک، ج ۳، ص ۱۳۷)

نماز استداره ای

(اِ تِ رِ) نماز جماعت در مسجد الحرام در دایره کعبه.

نماز طواف

نمازی است که در مراسم حج و عمره بعد از انجام عمل طواف های (زیارت و نساء) می خوانند. نماز طواف از واجبات (غیر رکنی) است و نمازی دو رکعتی است بدون اذان و اقامه که (به طور بلند یا آهسته) در مسجد الحرام در پشت و نزدیک مقام ابراهیم ادا می شود به طوری که مقام ابراهیم بین نمازگزار و خانه کعبه قرار گیرد و در صورت (ازدحام جمعیت) و عدم امکان ادای آن به این حالت فرموده اند که در یکی از دو طرف و نزدیک مقام ابراهیم نماز به جای آورده شود. نماز طواف دو گونه است:

نماز طواف زیارت

این نماز بعد از انجام «طواف زیارت» باید ادا شود. این نماز:

۱. در عمره (تمتع و مفرده)، سومین عمل است و با لباس احرام خوانده می شود.

۲. در حج تمتع، هشتمین عمل است و بدون لباس احرام خوانده می شود و برای ادای آن از روز دهم تا دوازدهم (و در مواردی تا آخر) ذی حجه فرصت هست.

نماز طواف نساء

این نماز بعد از انجام «طواف نساء»

باید ادا شود. این نماز:

۱. در عمره مفرده (۱) هفتمین عمل است که بدون لباس احرام خوانده می شود و با انجام آن عمره مفرده پایان می پذیرد.

۲. در حج تمتع یازدهمین عمل است که بدون لباس احرام خوانده می شود و برای ادای آن از روز دهم تا دوازدهم (و در مواردی تا آخری) ذی حجه فرصت هست.

مستحبات نماز

بعد از طواف فوراً به جای آوردن

بعد از حمد رکعت اول، سوره توحید خواندن

بعد از حمد رکعت دوم، سوره کافرون خواندن

بعد از نماز، حمد و ثنای خداوند متعال به جای آوردن

بعد از نماز، بر معصومین (علیهم السلام) صلوات فرستادن

بعد از نماز، حجر الاسود را لمس کردن و آن را بوسه زدن

بعد از نماز، قبولی اعمال را از درگاه پروردگار طلب نمودن

بعد از نماز، از زمزم نوشیدن و به سر و پشت و شکم پاشیدن

همراه نماز

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) باید توجه داشت که با نماز در مقام ابراهیم از این پس باید نمازهای ابراهیمی بر پا داشت و با نماز بینی شیطان را به خاک مالید.

نماز طواف زیارت

(ک) نماز طواف

نماز طواف نساء

(ك) نماز طواف

نمرات

(نَ مِ) نشانه های حرم که بالای کوه نمره منصوب است (بروشور «حقیقت حج»).

نمره

(نَ مَ رِ) (نَ رِ) نام کوهی (یا ناحیه ای) است در حد عرفات و یکی از حدود حرم مکه است که نشانه های حرم بر آن نصب است و بدون احرام نمی توان از آن جا وارد مکه شد. نمره از حدود عرفات هست ولی جزء موقف نیست.

همراه نمره

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) هنگام دیدار از وادی نمره باید قصد آن کرد که از این پس کسی را امر نکنند مگر این که خود بدان عامل باشند و کسی را از کاری نهی نکنند مگر آن که خود، آن فعل را ترک کرده باشند.

نواخله

(نَ خِ لِ) شهرت دیگری از (ك) نخاوله (میقات حج، ش ۱۷، ص ۱۵۸ و ۱۵۹)

نوحاجی

در تألیفات فقه فارسی به کسی گفته اند که حجه الاسلام را به جای آورد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

از آداب کعبه آن است که داخل خانه کعبه شود، خصوص اگر نوحاجی باشد. (فقه فارسی با مدارك، ج ۳، ص ۱۳۷)

نیابت

(بَ)

۱. نایب بودن (جانشینی) در انجام حج.

۲. نایب بودن (جانشینی) در انجام برخی از اعمال حج به خاطر مشقت و حرج آن برای زائر مثلا در سعی یا طواف یا رمی یا قربانی.

۱. در عمره تمتع این نماز نیست.

و

واجبات حج

احکام حج. اعمال حج. امور واجبی که در زیارت خانه خدا و در مراسم و مناسک حج باید رعایت شوند؛ مثل واجبات احرام، تقصیر (حلق)، رمی، سعی، طواف، عرفات، قربانی، مشعر، منی، نماز طواف.

واجبات عمره

احکام عمره. اعمال عمره. افعال عمره. امور واجبی هستند که در زیارت بیت الله و در مراسم عمره (تمتع و مفرده) باید رعایت گردند؛ مثل واجبات احرام، تقصیر، سعی، طواف، نماز طواف.

واجب الحج

(جِ بُ لْ حَ جّ) شخص دارای امکانات مالی و جسمی و امنیتی در حدی که حجه الاسلام بر او واجب شود. کسی که برای زیارت بیت الله الحرام مستطیع است. دارای (ک) استطاعت.

وادی

از نام های مکه است (میقات حج، ش ۴، ص ۱۳۸؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۶)

وادی ابراهیم

شهر مکه در بستر وادی ابراهیم قرار دارد که از شمال شرقی به جنوب غربی کشیده می شود و پس از آن که از مسجدالحرام گذشت وادی مسفله نامیده می شود. (دایره المعارف فارسی، ذیل مکه)

وادی ابی جیده

(جَ دِ) همان (ک) وادی بطحان

وادی بطحان

(بَ طِ) (بَ بُ) مشهور به وادی ابی جیده از وادی های مدینه است ابتدای آن نزدیک ماجشویه و آخر آن نزدیک مسجد فتح می باشد. از پیامبر اکرم نقل شده که بطحان برکه ای از برکه های بهشت است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۹۵)

وادی جمع

همان (ک) مشعر الحرام

وادی جن

(جِ نّ) محلی نزدیک مدینه که پریان در آن جا اسلام آوردند. (لغت نامه)

وادی الحرم

(یَ لْ حَ رَ) از نام های مکه است (تاریخ مکه، ص ۱۵)

وادی حصون النیق

(ح نُ نّ) مساحت ما بین مسجد شجره تا مسجد ذو قبلتین را گویند (سیری در اماکن سرزمین وحی، ص ۱۲)

وادی رانونا

مساحت ما بین شرق مدینه و جنوب آن را گویند. وادی رانونا جزئی از قبا در قطاع جنوبی به شمار می رود و مسجد جمعه در بنی سالم که پیامبر اکرم نخستین نماز جمعه را در آن برگزار کرد در میان این وادی قرار داشته

است. (سیری در اماکن وحی، ص ۱۲؛ مدینه شناسی، ج ۱، ص ۲۵؛ تاریخ و آثار اسلامی)

وادی سیل

همان (ک) قرن المنازل

وادی عرفات

همان (ک) عرفات

وادی عقیق

اطلاقی است برای چند وادی در

عربستان. (و هر وادی را که سیل بشکافد و وسعت دهد عقیق گویند)

۱. میقاتی است در شمال شرقی مکه (به فاصله تقریبی ۹۴ کیلومتری) اوایل این میقات را از سمت عراق «مسلخ» و اواسط آن را «غمره» و اواخر آن را «ذات عرق» گویند، و این جا (بطن عقیق) میقات اهل عراق و نجد و کسانی است که از این راه عازم مکه هستند و فرموده اند افضل آن است که از مسلخ احرام بندند. (توضیح مناسک حج، ص ۳۳؛ فقه فارسی با مدارک، ص ۸۴)

۲. دره ای است در غرب مدینه و راه مدینه از آن می گذرد. این وادی پس از باران های سنگین چندان پر آب می شد که آن را به فرات تشبیه کردند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) عقیق را دوست می داشت. و آن را «وادی مبارک» می خواند. این وادی به بخش های صغیر و کبیر و اکبر تقسیم شده است و قسمت اکبر آن در دست حضرت علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و حضرت چاه هایی در آن حفر نمود و این چاه ها در منطقه شجره کنونی قرار داشته و به همین جهت مسجد شجره به مسجد آبار و یا ابیار علی معروف است. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۳۵۹؛ دایره المعارف فارسی، ذیل عقیق)

وادی غیر ذی ذرع

ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی ذرع (ابراهیم ۳۷)

وادی بی کشت و ذرع وادی مکه یعنی ابطح است که در آن زمان در وادی مکه آب و زراعتی وجود نداشت. اما همین وادی غیر قابل کشت که شاهد کمال بندگی و طاعت

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در برابر خدای تعالی بود به برکت وجود حضرت اسماعیل و به دعای حضرت ابراهیم (وارزقهم من الثمرات ابراهیم ۳۷) جدای از جنبه مقدس ترین مکان عبادی عالم، دارای آب و کشت شد و چهره ای آبادان یافت.

وادی فاطمه (س)

در ۸۵ کیلومتری شمال غربی مکه نرسیده به محدوده حرم قرار دارد و در آن چشمه های فراوان و نحلستان های زیادی است. سنگ های معدنی بسیار عالی این وادی در تعمیرات و نوسازی مسجد النبی و مسجدالحرام در سطح گسترده ای مورد استفاده قرار گرفته است. اکثر آب های گوارایی که در ظروف پلاستیکی در ایام حج به زائران خانه خدا داده می شود از همین وادی تهیه شده و نام وادی فاطمه نیز بر آن دیده می شود. (راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۲۶۵؛ احکام حج و اسرار آن، ص ۸۱؛ با راهیان قبله، ص ۱۷۴)

وادی فخ

همان (ک) فخ

وادی قرن

همان (ک) قرن المنازل

وادی مأزمین

همان (ک) مأزمین

وادی مبارک

همان (ک) وادی عقیق (۲)

وادی محرم

همان (ک) قرن المنازل

وادی محسر

پهمان (ک) محسر

وادی محصب

همان (ک) محصب

وادی مسفله

(۱) (مَ فَ لِ) ادامه (ك) وادی ابراهیم

وادی مشعر

همان (ك) مشعر الحرام

وادی منی

همان (ك) منی

وادی النار

همان (ك) محسر

وادی نخله

(نَ لِ) مکانی است در شرق مکه. میقاتی است برای عمره مفرده از داخل مکه.

وادی یلملم

همان (ك) یلملم

واقم

(قِ) زمین سنگلاخی که از حدود حرم مدینه است در شرق (مناسك ص ۲۰۵؛ دایره المعارف تشیع، ذیل حره).

والده

از القـاب مکه است چون زوار و حجاج پس ازقضای مناسك حـج (به آن جا عود و رجوع) مراجعت می کننـد. (میقات حـج، ش ۲۱، ص ۱۲۳)

وشاح

(وِ) رداء. قطعه ای از احرام که محرم به دوش می افکند (میقات حج، ش ۵، ص ۵۰، و...)

وصائل

۱. از بهترین پارچه های بافت یمن که تبع کعبه را با آن پوشاند. (تاریخ مکه، ص ۵۹)

۱. مِ (ضبط دایره المعارف فارسی ذیل مکه) مَ (ضبط سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۴۷).

۲. چون پوشش کعبه با رنگ های گوناگون و وصله وصله بود عرب آن را وصائل نامیده است (احکام حج و اسرار آن، ص ۱۰۶)

وصیت حج

یعنی کسی وصیت کند که دیگری از جانب او حج کند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

وقت احرام

مراد وقت مجاز برای محرم شدن است. این زمان در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

۲. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است.

۳. حج، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر (و در حج تمتع از بعد از اتمام عمره تمتع).

وقت احلال

وقت بیرون شدن از احرام (لغت نامه، ذیل حل)

وقت اختیاری

در اصطلاح مراسم حج:

۱. وقت اختیاری عرفات، وقت وقوف اختیاری در عرفات است، یعنی از روز نهم ذی حجه تا غروب شرعی همین روز برای شخص مختار.

۲. وقت اختیاری مشعر، وقت وقوف اختیاری در مشعر است، یعنی از شب دهم ذی حجه تا طلوع آفتاب برای شخص مختار. (رساله نوین، ج ۱، ص ۲۴۵؛ توضیح مناسک، ص ۱۱۱)

وقت اضطراری

در مراسم حج:

۱. وقت اضطراری عرفات، وقت وقوف اضطراری در عرفات است، یعنی شب عید قربان برای شخص معذور.

۲. وقت اضطراری اول مشعر، وقت وقوف اضطراری در مشعر است، یعنی شب عید قربان برای شخص معذور از توقف بین الطلوعین.

۳. وقت اضـطراری دوم مشـعر، وقت وقوف اضطراری در مشعر است، یعنی از طلوع آفتاب تا ظهر روز عید قربان حتی به مقدار اندک برای شخص معذور. (رساله نوین، ص ۲۴۵)

وقت حج

زمـان انجـام عبـادت و مراسم حـج است. و طول مـاه هـای شوال و ذی قعـده و نه روز اول ذی حجه تا پیش از ظهر است برای محرم شدن (۱) و تا روز دوازدهم (یا سیزدهم) ذی حجه است برای انجام حج (و برای برخی از اعمال حج تا آخر ذی حجه).

وقت عمره

زمان انجام عبادت و مراسم عمره است در:

۱. عمره مفرده، طول ایام سال است (بجز ایام اختصاصی حج).

۲. عمره تمتع، طول ماه های شوال و ذی قعده و نه روز اول ذی حجه تا (پیش از ظهر) است.

وقفه عرفیه

(عَ رَ یَّ) درنگ (وقوف) در عرفات است (سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۷۱)

وقوف

(وُ) در اصطلاح حج، مراد توقف است در چند مکان به ترتیب:

۱. وقوف عرفات

۲. وقوف در مشعر

۳. وقوف در منی

وقوف اختیاری

در اصطلاح حج، مراد:

۱. وقوف اختیاری عرفات است. (ک) وقوف در عرفات

۲. وقوف اختیاری مشعر است. (ک) وقوف در مشعر

وقوف اضطراری

در اصطلاح حج، مراد:

۱. وقوف اضطراری عرفات است. (ک) وقوف در عرفات

۲. وقوف اضطراری مشعر است. (ک) وقوف در مشعر

وقوف در عرفات

فاذا افضتم من عرفات... (بقره ۱۹۸).

وقوف در عرفات عبارت است از توقف (و ماندن) در صحرای عرفات. (۲) و وقوف در عرفات از واجبات رکنی حج است و دومین واجب از مراسم حج است که پس از احرام در میقات و آمدن به عرفات انجام می پذیرد. و

۱. در حج تمتع بعد از اتمام عمره تمتع است تا هنگامی که بتوان خود را برای بعد از ظهر نهم ذی حجه به وقوف اختیاری عرفات رسانید.

۲. رجوع کنید به «عرفات».

کیفیت وقوف در عرفات (که موقف اول در مراسم حج است) می تواند در حالات مختلفی باشد، چون راه رفتن، پیاده بودن، نشسته بودن، سواره بودن، خوابیده بودن (البته در قسمتی از وقت وقوف). وقوف در عرفات را در دو وقت می توان انجام داد که تنها یک مقدار از این زمان رکن است (و اگر در این یک مقدار زمان وقوف صورت نگیرد حج باطل می شود) که عبارت است از:

وقوف اختیاری، ماندن در عرفات است از اول ظهر عرفه (روز نهم ذی حجه) تا غروب شرعی این روز برای شخصی که مختار است.

وقوف اضطراری، ماندن در عرفات است در شب عید قربان (شب دهم ذی حجه) از غروب شرعی تا طلوع فجر برای شخصی که مضطر است (یعنی کسی که تمکن ماندن در عرفات را از ظهر تا غروب روز نهم ذی حجه نداشته است) و این وقوف اضطراری عرفات را «اضطراری شبانه» هم گویند.

مستحبات وقوف

نیت به زبان آوردن

رو به قبله به سر بردن

با وضو

به سر بردن

در نمره قرار گرفتن

در حال گریه بودن

زیر آسمان به سر بردن

به حالت ایستاده بودن

با همسفران به سر بردن

به خیرات اقدام کردن

– از شیطان به خدا پناه بردن

یادآوری گناه و استغفار نمودن

حمد و ثنای الهی را به جای آوردن

زیارت حضرت سیدالشهداء را خواندن

بر پیامبر اکرم و آل او صلوات فرستادن

عطایای الهی را یادآوری و شکرگزاری کردن

حاجات دنیایی و آخرتی را از خداوند خواستن

هفتاد مرتبه از خداوند تقاضای بهشت نمودن

برای خود و والدین خود و دیگران دعا کردن

ذهن خود را از مانع توجه به خداوند دور داشتن

قبل از زوال (یعنی نزدیک ظهر) غسل به جای آوردن

دعای عرفه امام حسین و امام سجاد (علیه السلام) را خواندن

توفیق زیارت کردن هر ساله کعبه را از درگاه الهی طلب نمودن

دو نماز ظهر و عصر را در اول وقت به یک اذان و دو اقامه به جای آوردن

سُوَری از قرآن مجید را (مانند سوره های توحید و ناس و فلق) تلاوت نمودن

آیاتی از قرآن مجید را که در آنها حمد و تسبیح و تکبیر و اسمای نیکوی الهی است قرائت کردن

هر یک از اذکار «الله اکبر، لا اله الا الله، الحمدلله، سبحان الله، ماشاءالله و لاقوه الا بالله، اللهم صل علی محمد و آل محمد» را صد مرتبه گفتن.

در طرف پایین چپ کوه (نسبت به کسی که از مکه مکرمه به سوی عرفات می آید) در زمین هموار قرار گرفتن.

همراه عرفات

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در عرفات باید به معرفت خداوندی رسید و به این فکر باید بود که نامه کارها و کتاب اعمال نزد خداوند است و او بر پنهانی ها آگاه است. (تفسیر نمونه؛

مجمع البیـان؛ تبصـره المتعلمین، ص ۱۸۳؛ لمعـه، ج ۱، ص ۱۲۸؛ احکام حـج و اسـرار آن، ص ۲۳۷؛ میقات حـج، ش ۱۲، ص ۱۶۴؛ و...).

وقوف در مشعر

فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام (بقره ۱۹۸).

وقوف در مشـعر، عبارت است از توقف (و ماندن) در بیابان مشعر. (۱) و وقوف در مشعر از واجبات رکنی حج است و سومین واجب از مراسم حج است که (پس از وقوف در عرفات) با حرکت از عرفات و آمدن به مشعر

۱. رجوع کنید به «مشعر الحرام».

الحرام صـورت می گیرد به این ترتیب که در حـال احرام بعـد از غروب شـرعی روز عرفه (نهم ذی حجه) از عرفـات به سـمت مشعر حرکت می کنند. کیفیت وقوف در مشعر (که موقف دوم است) می تواند در حالات مختلفی باشد چون: راه رفتن، پیاده بودن، نشسته بودن، سواره بودن، خوابیده بودن (البته در قسمتی از وقت وقوف).

وقوف در مشـعر را در سه وقت می توان انجام داد که تنها یک مقـدار از این زمان رکن است (و اگر در این یک مقدار وقت، وقوف صورت نگیرد حج باطل می شود) که عبارت است از:

وقوف اختیاری؛ ماندن در مشعر است از شب دهم ذی حجه (شب عید قربان) تا طلوع آفتاب برای شخص مختار.

رکن واجب این وقوف از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب (و مدت قبل از آن واجب غیر رکنی است).

وقوف اضـطراری اول؛ ماندن در مشـعر است در مقداری از شب عید قربان (شب دهم ذی حجه) برای شـخص مضطر و معذور چون پیر و مریض و کسی که کار ضروری دارد (و به این ترتیب قبل از طلوع آفتاب

به منی می روند) این وقوف را «اضطراری شبانه» هم می گویند.

وقوف اضطراری دوم؛ مانـدن در مشـعر است بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان (دهم ذی حجه) تا پیش از ظهر برای شـخص مضـطر یعنی کسـی که از روی فراموشـی یـا عـذر دیگری از وقوف مـا بین طلوع فجر تـا طلوع آفتـاب متمکن نشـده است. این وقوف را «اضطراری روزانه» هم می گویند.

مستحبات وقوف

با وضو بودن

به حال احیا بودن

دعای مشلول خواندن

هفتاد عدد سنگریزه برداشتن (۱)

در دامنه کوه و رو به قبله بودن

حمد و ثنای پروردگار را به جای آوردن

نعمت ها و عظمت و بلای الهی را به نظر آوردن

دعای «اللهمّ انی اسئلک ان تجمع...» را خواندن

دعای «اللهم ارحم موقفی...» را در تل سرخ خواندن

پا برهنه در بالای کوه قزح قدم زدن و ذکر خداوند نمودن

در حق خود و والدین و اولاد و اهل و مال دیگران دعا کردن

برای ائمه و تعجیل فرج دعا کردن و از اعدای ایشان بیزاری جستن

در وسط وادی مشعر الحرام و در طرف سمت راست جاده جای گزیدن

نمازهای مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه بدون فاصله به جای آوردن

هر یک از اذکار «الله اکبر، الحمدلله، سبحان الله، لا اله الا الله، اللهم صل علی محمد و آل محمد» را صد بار گفتن

نزدیک طلوع آفتاب بر بالای کوه ثبیر هفت مرتبه اعتراف به گناهان و هفت مرتبه استغفار کردن

پیش از طلوع آفتاب کوچ کردن و تا طلوع آفتاب از وادی محسر خارج نشدن

با آرامش و وقار و ذکر و استغفار راه افتادن و در وادی محسر هروله کردن

همراه مشعر

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) به

هنگام برداشتن ریگ در مزدلفه (مشعر) باید قصد کناره گیری از گناه و نادانی و استواری بر دانش و عمل را داشت و با گذشتن از مشعر الحرام باید دل را به نشانه شعار تقوا و خوف از خدا نشانه گذاری کرد.

وقوف در منی

عبارت است از توقف (بیتوته) کردن در وادی منی. (۲) وقوف در منی از واجبات غیر رکنی حج است و دوازدهمین واجب از مراسم حج (۳) است که پس از حرکت از مشعرالحرام بعد از طلوع آفتاب روز دهم ذی

۱. ۴۹ ریگ برای رمی جمرات و ۲۱ ریگ جهت ذخیره.

۲. رجوع کنید به «منی».

۳. و در «حج افراد» یازدهمین واجب.

حجه و آمدن به وادی منی صورت می گیرد و زمان وقوف (بیتوته) در منی از غروب شرعی تا نیمه شب است در هر یک از دو (یا سه) شب:

شب های یازدهم و دوازدهم: حجاج چه آنها که برای ادامه اعمال حج از منی به مکه رفته اند و چه آنها که نرفته اند و در منی باقی مانده اند باید شب های یازدهم و دوازدهم ذی حجه را در منی باشند و بنابراین آنها که به مکه رفته اند باید قبل از غروب به منی باز گردند.

شب سیزدهم: اگر حاج نتواند تا غروب روز دوازدهم ذی حجه از منی خارج شود در این صورت باید شب سیزدهم را هم در منی وقوف (بیتوته) کند و در روز سیزدهم رمی جمرات ثلاثه نموده از منی خارج شود.

همراه منی

به مفهوم کلامی از امام سجاد (علیه السلام) در رفتن به منی باید قصد آن داشت که بعد از این از دست و زبان و دلمان برای

مردم ایمنی باشد.

وقوف سه گانه

مراد است از:

۱. وقوف در عرفات

۲. وقوف در مشعر

۳. وقوف در منی

وقوف عرفات همان (ک) وقوف در عرفات

وقوف مشعر همان (ک) وقوف در مشعر

وقوف منی همان (ک) وقوف در منی

وقوفین

(و فَ)

۱. وقوف عرفات و وقوف در مشعر را گویند.

۲. وقوف اختیاری و وقوف اضطراری را گویند.

وهابیان

همان (ک) وهابیه (دایره المعارف فارسی)

وهابیه

(وَ ہَ یِّ) مذهبی نو ساخته به نام اسلام و حاکم در سرزمین (ک) عربستان سعودی.

ه

هجرت

مراد آمدن رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از مکه به مدینه است. آن جناب بر اثر شدت آزار کفار و مشرکین مکه این شهر را در پنجشنبه اول ربیع الاول سال چهاردهم بعثت به سمت مدینه ترک کردند و در دوازدهمین روز ماه ربیع الاول (به

قولی) وارد قبا شدند و پس از اندک توقفی با پیوستن حضرت امیر علی (علیه السلام) و همراهانش (فواطم ثلاثه) به اتفاق وارد مدینه گردیدند.

هدی

(هَ دْ) جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاماً للناس و الشهر الحرام و الهدی و القلائد (مائده ۹۷) هدی قربانی مخصوص بیت الله الحرام است (حیوانی که در حج برای قربانی به مکه فرستند). هدی در قرآن در ردیف کعبه و ماه حرام، وسیله زندگی مردم معرفی شده و معلوم می شود که هدی قسمتی از اعمال حج است و به شئون خانه خدا بستگی دارد. هدی در مراسم حج در منی قربانی می شود و در مراسم عمره که قربانی مستحب است، در مکه قربانی می شود (در کنار مسجد در «حزوره» در کنار مروه که البته امروزه این امکان وجود ندارد) وجه تسمیه هدی را از آن جهت گفته اند که:

۱. قربانی به خانه کعبه اهدا می گردد.

۲. قربانی به سوی کعبه و حرم سوق داده و هدایت می گردد.

هدی تحلل

(هَ دْ یِ تَ حَ لُّ لْ) قربانی که مصدود یا محصور می کند و از حال احرام بیرون می شود. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی تمتع

(تَ مَ تُّ) قربانی زائر است در حج تمتع، هدی المتعه، دم المتعه. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی السیاق

(سّ) همان (ک) هدی القران

هدی القران

(لْ قِ) هدی السیاق. شتری است که زائر در حج قران با خود براند، و همین راندن است که وجه تسمیه هدی السیاق است (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی متعه

(مُ عِ) همان (ک) هدی تمتع

هدی مندوب

(مَ) هر قربانی است بر زائر کعبه که واجب نباشد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی واجب

قربانی واجب است بر زائر کعبه، ماننـد قربانی در حج تمتع و قربانی که به نذر و یا به عنوان جزا (مانند کفاره) واجب گردد، و نیز قربانی در هدی القران که به اشعار و تقلید واجب گردد. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

هدی للعالمین

(هُ دَ نْ لِ لْ لَ) ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا و هدی للعالمین (آل عمران ۹۶)

هدی للعالمین صفتی است که کعبه به آن متصف است، چرا که دلالت و هدایت جهانیان است به سوی خداوند و قبله جهانیان است، و بـدین گونه آنان را به جهت نمازشان هـدایت می کنـد. با حج و طواف آن به سوی جنت هدایت می کند و دلالت بر وجود خدای یکتا و صدق رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می کند.

آری کعبه عامل هـدایت است و هـدایتش به ساکنین مکه و یا به حجاجی که از دور و نزدیک به زیارت آن می آینـد محدود نمی شود و همه جهانیان را در بر می گیرد و حتی محـدود به دوران اسـلام هم نمی شود. و قبل از بعثت پیامبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) هم علی رغم آن که مراسم حج آلوده به خرافات و نادرستی ها بود، مع ذلک جلو پاره ای از کج روی ها را می گرفت و جایگاه هـدایت بود. کعبه مسـلمانان را به سـعادت دنیوی که همان وحدت کلمه و یگانگی امت باشد رهبری می کند و غیر مسـلمانان را هم بیدار می کند تا به نتایج وحدت اسـلامی و هماهنگی قوای مختلف و متشتت آن پی برده از خواب غفلت بیدار شوند. (میقات حج،

ش ۴، ص ۱۵۶؛ نگرشی اجتماعی به کعبه و حج از دیدگاه قرآن، ص ۴۰).

هذراء

(ہَ) از نام های مدینه است به جهت زیادی شدت گرمایش یا به جهت زیادی آب هایش. (میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۳).

هروله

(هَ وَ لِ) نوعی کوتاه قدم برداشتن همراه با تکان دادن شانه هاست که انجام آن مستحب است در فاصله ای از (ک) سعی بین صفا و مروه.

هزمه اسماعیل

(هَ مِ ءِ) از نام های زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱).

هزمه جبرئیل

از اسامی زمزم است چون جبرئیل آن را معرفی نمود. (حرمین شریفین، ص ۲۳، ثواب اعمال حج، ص ۳۵).

هزمه ملک

(مَ لَ) از اسمای زمزم است. (میقات حج، ش ۵، ص ۱۴۰؛ ش ۱۰، ص ۹۰).

هفت تکبیر

هفت بار تکبیر گفتن در سعی (از اعمال حج). پس از ایستادن در صفا هفت بار تکبیر گویند. (فرهنگ فارسی).

هفت تهلیل

هفت بار تهلیل گفتن در سعی (از اعمال حج). پس از ایستادن در صفا هفت بار تهلیل خدا کنند. (فرهنگ فارسی).

هفت سنگ

رمی هفت سنگ از واجبات حج است. (فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون).

هفت شوط

۱. هفت بار گردیدن به دور خانه کعبه در طواف.

۲. هفت بار رفت و آمد کردن بین صفا و مروه در سعی.

هفت مسجد

همان (ک) مساجد سبعه.

هی برکه

از اسامی زمزم است. (میقات حج، ش ۱۰، ص ۹۱).

ی

یثرب

(یَ رِ) و اذا قالت طائفه منهم یا اهل یثرب. (احزاب ۱۳)

یثرب نام مدینه (مدینه الرسول) قبل از هجرت رسول الله به آنجا بوده است (و به اقوالی دیگر نام ناحیه ای از مدینه بود یا نام ناحیه ای که مدینه جزو آن بود) و رسول خدا اسم یثرب را دوست نداشت و پس از ورود به آن فرمودند این کلمه به کار برده نشود و آن را طابه و یا طیبه نامیدند. در وجه تسمیه یثرب به اختلاف گفته اند:

۱. از ماده «ثَرَبَ» است به معنای عیب و فساد.

۲. از ماده «تَثریب» است به معنای جبران و مؤاخذه به واسطه گناهی که انجام شده.

۳. مأخوذ از نام شخص غیر موحدی است که این شهر را بنا کرد. از نام یثرب از نژاد ارم بن سام بن نوح (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۷۳؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۹۷؛ میقات حج، ش ۶ و ۷ ص ۹۱، ص ۱۷۴؛ الاتقاق، ج ۲، ص ۴۵۲؛ و...).

یرمرم (یَ رَ رَ) همان (ک) یلملم.

یک خون قربانی کردن است در کفارات حج. انواع حیواناتی که در کفارات احرام و حرم مقرر شده عبارتند از شتر و گاو و گوسفند، و در بعضی موارد که مطلقاً فرموده اند یک خون بر عهده مرتکب (علیه دم) است با قربان کردن گوسفند امتثال می شود. (مجازات های مالی در حقوق اسلامی ص ۵۳).

یک درهم پرداختی است در کفارات احرام و حرم.

۱. کفاره شکستن تخم کبوتری است (که در آن جوجه ای باشد که بجنبد) توسط شخص محرم در حرم.

۲. کفاره کشتن کبوتر است

توسط شخص محل در حرم (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲).

یک ربع پرداختی است در کفارات و آن کفاره شکستن تخم کبوتری است (که در آن جوجه ای باشد که بجنبد) توسط شخص محل در حرم (مجازات های مالی در حقوق اسلامی، ص ۵۲).

یک شتر

کفاره ارتکاب عملی است که از محرمات احرام باشد مانند بوسیدن زن، آمیزش جنسی، استمنا، سوگند دروغ در مرتبه سوم، نگاهی که سبب خروج منی شود. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰).

یک گاو

کفاره ارتکاب عملی است که در محرمات احرام باشد، مانند سوگند دروغ در مرتبه دوم، کندن درخت بزرگ حرم. (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰).

یک گوسفند

کفاره ارتکاب عملی است که از محرمات احرام باشد مانند استعمال بوی خوش، ترک بیتوته منی،

پوشاندن سر برای مردان، پوشیدن صورت برای زنان (به نظر بعضی فقها) پوشیدن لباس دوخته برای مردان، خارج کردن خون از بدن، چیدن همه ناخن های دست، چیدن همه ناخن های پا، چیدن همه ناخن های دست و پا در یک نوبت، سایه بر سر قرار دادن در حال سیر برای مردان، روغن معطر مالیدن، سوگند دروغ در مرتبه اول، سوگند راست در مرتبه سوم، کندن و بریدن درخت کوچک حرم، کندن موی زیر بغل ها و... (گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج، ص ۴۶ و ۷۰).

یلملم

(یَ لَ لَ) یا «الملم» یا «ململم» یا «یرمرم» از کوه های تهامه است. و وادی یلملم در جنوب شرقی مکه به فاصله تقریبی ۹۴ (و از راه جدید ۵۴) کیلومتری از میقات های عمره (تمتع و مفرده) است. برای اهل یمن و کسانی که از این راه عازم مکه اند. (میقات حج، ش ۶، ص ۱۵۰؛ ش ۱۹، ص ۱۰۲؛ ش ۲۳، ص ۱۱۸؛ لغت نامه؛ و...).

یمین الله

(یَ نُ لّا) عنوان حجرالاسود در روایات (میقات حج، ش ۳۱، ص ۱۴۷؛ سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۲۶).

ینبع

(یَ بُ) همان (ک) ینبوع.

ینبوع

(یَ) یا «ینبع» (چشمه) قریه ای است در حدود دویست کیلومتری راه مدینه به مکه، و از آن جا که این قریه چشمه ها و آب های فراوان دارد به این نام شهرت یافته است. در این جا مسجدی ساخته بودند که طبق نقل، رسول الله در آن نماز گزاردند، و ینبع هنگام تقسیم فَیْ ء توسط نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) سهم حضرت علی (علیه السلام) شد و آن حضرت با حفر چاه هایی به ایجاد نخلستان پرداخت و درآمد حاصله را به یتیمان و مستمندان بنی هاشم اختصاص داد. آن حضرت تا قبل از خلافت عمدتاً در ینبع سکونت داشت و به کار مشغول بود. ینبع در دست بنی الحسن بود و امروزه این جا یکی از زیارتگاه های مهم (ولی فراموش شده) است، چرا که چند تن از اولاد ائمه و سادات جلیل القدر در آن مدفون هستند که معروف ترین آنان عبارتند از:

۱. عمر الاطراف آخرین فرزند حضرت امیر (علیه السلام) است که فردی با تقواو با فضیلت بود.

۲. علی اصغر، نوه امام حسین و کوچک ترین فرزند امام سجاد (علیه السلام) است.

۳. داود بن محمد، از نوادگان حضرت ابوالفضل عباس (علیه السلام) که در مکه و مدینه علیه جور و ستم حکومت برخاست و در این جا به شهادت رسید.

۴. احمد بن علی، از نوادگان محمد حنیفه که در این جا به شهادت رسید. (تاریخ و آثار اسلامی، ص ۱۵۸؛راهنمای حرمین شریفین، ج ۵، ص ۲۳۶)

یندد

(یَ دَ) از اسامی مدینه است. (لغت نامه؛حرمین شریفین، ص ۱۱۹؛میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

یندر

(یَ دَ) از اسامی مدینه است. (حرمین شریفین، ص ۱۱۹؛ میقات حج، ش ۷، ص ۱۷۴)

یوم استفتاح

(اِ تِ) یا «یوم افتتاح» روز پانزدهم رجب را گویند از آن جهت که در این روز درب کعبه را به روی زائران می گشودند (و در اقوال دیگر به جهت گشوده بودن درهای آسمان در این روز یا گشوده بودن درهای رحمت الهی در این روز).

یوم افتتاح

همان (ک) یوم استفتاح

یوم الاکارع

(یَ مُ ل اَ رِ) یا «یوم الاکرع» روز دوازدهم ذی حجه را گویند چون در این روز حاجیان «اکارع» (جمع کراع به معنی پاچه)

شتران و گوسفندان را می پزند. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳۰)

یوم الاکرع

(ل اَ رُ) همان (ک) یوم الاکرع

یوم التحصیب

(تَّ) یوم الحصبه. روز نفرثانی (یعنی روز۱۳ذی حجه) را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)

یوم الترویه

(تَّ یِ) روز هشتم ذی حجه را گویند که روز قبل از آغاز شروع اعمال حج است و معمولا در این روز حجاج (جهت رسیدن به موقع به عرفات) احرام بسته و به عرفات می روند و در وجه تسمیه آن به تفاوت گفته اند که از ریشه:

۱. تروی، به معنی فکر کردن است و حضرت خلیل الله به

جهت خواب در باب قربانی فرزند، متفکر بود تا آخر الامر ذبح او را در روز عید اضحی به خاطر مبارکش قرار داد.

۲. روایت، به معنی بیان کردن است و حضرت مناسک و احکام حج را در این روز برای مردم روایت (بیان) می فرمود.

۳. ریّ، به معنی سیراب شدن و آب دادن است.

۴. ارتوا، به معنی آب برداشتن است. در این روز حضرت جبرئیل نزد حضرت ابراهیم (علیه السلام) آمد و گفت: ای ابراهیم برای خود و خانواده ات آب بردار و برای عرفات آماده شو. و معمولاـ حاجیان به جهت آن که در عرفات آب نبود، آب آشامیدنی مورد نیاز خود را برای عرفات در این روز تهیه می کردند و در روز هشتم که از مکه آب بر می داشتند به هم که

می رسیدند می گفتند «ترویم»آب برداشتید. آب بردارید. (حجه التفاسیر، تعالیق، احکام حج و اسرار آن، ص ۱۴۲؛ راهنمای حرمین شریفین، ج ۴، ص ۱۰؛ کتاب حج، ص ۲۵۴؛ ثواب اعمال حج، ص ۷)

یوم الجمع

(لْ جَ) روز عرفه است. (لغت نامه، ذیل جمع)

یوم الحج

(ل حَ جّ) به نقلی روز عید قربان است. (میقات حج، ش ۲، ص ۱۷۵)

یوم الحج الاکبر

(ك) حج اکبر

یوم الحصبه

(ل حَ بِ) همان (ك) یوم التحصیب

یوم الرئوس

(رُّ ءُ) یا «یوم القر» روز یازدهم ذی حجه را گویند به جهت آن که حاجیان در این روز سرهای حیوانات ذبح و نحر شده را می پزند و می خورند. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ ناسخ التواریخ، حضرت رسول، ج ۴، ص ۳۰)

یوم الصدر

(صَّ دَ) روز چهارم از روزهای نحر (با توجه به لغت نامه، ذیل صدر)

یوم العرفه

(لْ عَ رَ فِ) روز نهم ذی حجه را گویند. روزی که حاجیان در عرفات وقوف می کنند.

و حضرت سجاد (علیه السلام) می فرماید: «بار خدا این روز عرفه، روزی است که آن را شریف و گرامی و بزرگ داشته ای و رحمتت را در آن گسترده و عفوت را انعام نموده و عطایت را در آن بسیار کرده و به سبب آن بر بندگانت تفضل و احسان فرموده ای» (صحیفه کامله سجادیه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۳۴۰).

یوم الفتح

(لْ فَ) مراد روز فتح مکه است در سال هشتم هجری. طبق نقل تاریخ حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در دهم ماه رمضان این سال از مدینه حرکت فرمودند و بعد از ده روز به مکه رسیدند.

یوم القدر

(لْ قَ) روز دوازدهم ذی حجه (میقات حج، ش ۲۹، ص ۱۷).

یوم القر

(– لْ قَ رّ) همان (ك) یوم الرئوس.

یوم المزدلفه

(لْ مُ دَ لَ فِ) روزی که حجاج در مزدلفه هستند.

یوم مشهود

(مَ) روز عرفه. (لغت نامه؛ الاتقان، ج ۲، ص ۶۴۳).

یوم النحر

(نَّ) روز دهم ذی حجه. روزی که حجاج در منی قربانی کنند.

یوم النفر

(نَّ) روز کوچ حاجیان از منی را گویند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق). (ع)

یوم النفر الاول

(نّ رِ لْ ا وَّ) روز کوچ اول. روز دوازدهم ذی حجه که حجاج کارشان تمام شده از منی کوچ می کنند. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ فهرست کشف الاسرار، ص ۸۲۹).

یوم النفر الثانی

(نَّ رِ ثّ) روز کوچ دوم. روز سیزدهم ذی حجه را گویند به جهت آن که حجاجی که در کوچ اول از منی نرفته اند در این روز کوچ خواهند نمود. (امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ فهرست کشف الاسرار، ص ۸۲۹).

یوم النفور

(نُّ) یوم النفر (لغت نامه، ذیل نفر).

روز کوچ حاجیان از منی و روز

منابع

۱. قرآن مجید، با ترجمه (های) فارسی.

۲. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام.

۳. اسرار حج – امام سجاد (علیه السلام) (۱)

۴. تفسیر منهج الصادقین – ملا فتح الله کاشانی.

۵. تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی ترجمه فارسی.

۶. تفسیر الروض الجنان ابوالفتوح رازی.

۷. تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی.

۸. حجه التفاسیر سید عبدالحجت بلاغی.

۹. قاموس قرآن سید علی اکبر قرشی.

۱۰. اعلام قرآن دکتر محمد خزائلی.

۱۱. قصص قرآن صدر بلاغی.

۱۲. دائره الفرائد در فرهنگ قرآن دکتر محمد باقر محقق.

۱۳. دائره المعارف لغات قرآن حاج میرزا ابوالحسن شعرانی.

۱۴. الاتقان فی علوم القرآن جلال الدین سیوطی ترجمه دکتر مهدی حائری.

۱۵. فهرست کشف الاسرار وعده الابرار دکتر محمد جواد شریعت.

۱۶. شرح اربعین ابن خاتون عاملی.

۱۷. حیوه القلوب علامه مجلسی.

۱۸. بحار الانوار علامه مجسلی ج ۱۳ ترجمه علی دوانی.

۱۹. مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی.

۲۰. مبادی فقه و اصول دکتر علیرضا فیض.

۲۱. تبصره المتعلمین علامه حلی ترجمه و شرح شعرانی.

۲۲. لمعه محمد بن مکی ترجمه دکتر علیرضا فیض دکتر علی مهذب.

۲۳. النهایه شیخ طوسی ترجمه محمد تقی دانش پژوه سید محمد باقر سبزواری.

۲۴. ترجمه و شرح تبصره علامه حلی زین العابدین ذوالمجدین.

۲۵. فقه فارسی با مدارک فروع دین و نصوص احکام ج ۳ (راهنمای حج و مناسک) آیت الله محمد باقر کمره ای.

۲۶. خلاصه مناسک حج امام خمینی.

۲۷. مناسک حج آیت الله خویی.

۲۸. مناسک حج آیت الله سیستانی.

۲۹. توضیح مناسک حج آیت الله شاهرودی.

۳۰. آداب و احکام حج آیت الله گلپایگانی.

۳۱. مناسک حج و احکام عمره آیت الله گلپایگانی.

۱. گفت و گوی امام با شبلی درباره اسرار و

واقعیات حج.

۳۲. برنامه حج بعثه آیت الله گلپایگانی.

۳۳. احکام عمره آیت الله گلپایگانی نگارش علی افتخاری گلپایگانی.

۳۴. حج و عمره محمد رحمتی سیرجانی.

۳۵. آداب عمره قران محمد باقر بهبودی.

۳۶. اسرار، مناسک، ادله حج صادقی.

۳۷. کتاب حج جمعی از صاحب نظران.

۳۸. قبل از حج بخوانید علی افتخاری گلپایگانی.

۳۹. ثواب اعمال حج موسوی دهسرخی اصفهانی.

۴۰. احکام حج و اسرار آن حسن بیگلری.

۴۱. حج البیت محمد جواد آیت الهی.

۴۲. حج آن طور که من رفتم علی اصغر فقیهی.

۴۳. همراه با زائران خانه خدا محمد تقی رهبر.

۴۴. کعبه دکتر ناصرالدین شاه حسینی.

۴۵. به سوی ام القری رسول جعفریان.

۴۶. راهنمای مصور حجاج محمد حسین فلاح زاده.

۴۷. آموزش مناسک حج محمد حسین فلاح زاده محمود مهدی پور.

۴۸. آثار اسلامی مکه و مدینه رسول جعفریان.

۴۹. راهنمای مصور حجاج در مکه معظمه و مدینه طیبه جعفر وجدانی.

۵۰. آداب الحرمین سید جواد حسینی آل علی شاهرودی.

۵۱. در راه خانه خدا عزالدین قلوز ترجمه سید جعفر شهیدی.

۵۲. حج برنامه تکامل سید محمود ضیاء آبادی.

۵۳. فلسفه و اسرار حج ابوالقاسم سحاب.

۵۴. تاریخ و آثار اسلامی مکه معظمه و مدینه منوره اصغر قائدان.

۵۵. حرمین شریفین دکتر حسین قره چانلو.

۵۶. تاریخ جغرافیایی مکه معظمه و مدینه طیبه حسین عمادزاده.

۵۷. نگرشی اجتماعی به کعبه و حج از دیدگاه قرآن سید محمد حسینی کشکوئیه.

۵۸. تاریخ مکه دکتر محمد هادی امینی ترجمه محسن آخوندی.

۵۹. الاعلاق النفیسه ابن رسته ترجمه دکتر حسین قره چانلو.

۶۰. مدینه شناسی سید محمد باقر نجفی.

۶۱. عرشیان دکتر سید محمد جعفر شهیدی.

۶۲. سفر نامه مکه مهدیقلی هدایت به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی.

۶۳. سفر نامه ابن جبیر محمد بن احمد بن جبیر ترجمه پرویز اتابکی.

۶۴. سفرنامه ناصر

خسرو به کوشش نادر وزین پور. (به کوشش محمد دبیر سیاقی)

۶۵. راهنمای حرمین شریفین ابراهیم غفاری.

۶۶. با راهیان قبله علیرضا محمد خانی.

۶۷. میعادگاه عشاق احمد محدث خراسانی.

۶۸. سیری در اماکن سرزمین وحی علی اکبر حسنی.

۶۹. با ما به مکه بیایید دکتر عبدالمهدی یادگاری.

۷۰. مدینه منوره تحولات عمرانی و میراث معماری صالح لمعی مصطفی ترجمه صدیقه وسمقی.

۷۱. تعمیر و توسعه مسجد شریف نبوی در طول تاریخ ناجی محمد حسن عبدالقادر الانصاری ترجمه عبدالمحمد آیتی.

۷۲. گنجینه های ویران محمد عبایی خراسانی سید رضا حسینی نسب.

۷۳. گزیده ای از مسائل و فرهنگنامه حج محمد افتخاری.

۷۴. الغدیر علامه مجلسی ترجمه فارسی.

۷۵. طبقات واقدی ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی.

۷۶. تاریخ مفصل اسلام ج ۱ عمادزاده.

۷۷. ناسخ التواریخ میرزا محمد تقی سپهر.

۷۸. تاریخ پیامبر اسلام - دکتر محمد ابراهیم آیتی.

۷۹. تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ترجمه علی جواهر کلام.

۸۰. مروج الذهب مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده.

۸۱. مقاتل الطالبیین - ابوالفرج اصفهانی ترجمه رسولی محلاتی.

۸۲. التنبیه و الاشراف مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده.

۸۳. منتهی الآمال حاج شیخ عباس قمی.

۸۴. فرقه وهابی علی دوانی.

۸۵. اصول فقه، فقه مرتضی مطهری.

۸۶. رساله نوین امام خمینی ترجمه و تنظیم بی آزار شیرازی.

۸۷. مسالک و ممالک ابواسحق ابراهیم اصطخری به اهتمام ایرج افشار.

۸۸. امام شناسی سید محمد حسین حسینی طهرانی.

۸۹. مجازات های مالی در حقوق اسلامی سید محمد حسینی.

۹۰. لغت نامه علی اکبر دهخدا.

۹۱. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین.

۹۲. فرهنگ جامع احمد سیاح.

۹۳. فرهنگ نفیسی دکتر علی اکبر نفیسی.

۹۴. فرهنگ آنندراج محمد پادشاه (شاد).

۹۵. فرهنگ رشیدی عبدالرشید حسین مدنی تتوی.

۹۶. فرهنگ غیاث اللغات غیاث الدین رامپوری.

۹۷. فرهنگ علوم دکتر سید جعفر سجادی.

۹۸. فرهنگ معارف اسلامی دکتر سید جعفر سجادی.

۹۹.

فرهنگ اصطلاحات فقهی محمد حسین مختاری علی اصغر مرادی.

۱۰۰. دایره المعارف تشیع - احمد صدر حاج سید جوادی.

۱۰۱. دایره المعارف بزرگ اسلامی کاظم موسوی بجنوردی.

۱۰۲. دایره المعارف فارسی غلامحسین مصاحب (و...)

۱۰۳. فرهنگنامه حج و عمره و اماکن مربوطه مهریزی.

۱۰۴. فرهنگ دانستنی های پیش از سفر به خانه خدا مهدی ملتجی.

۱۰۵. معارف و معاریف سید مصطفی حسینی دشتی.

۱۰۶. راهنمایی دانشوران سید علی اکبر برقعی قمی.

۱۰۷. مبسوط در ترمینولوژی حقوق - دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی.

۱۰۸. ماهنامه مکتب اسلام.

۱۰۹. روزنامه همشهری و اطلاعات.

۱۱۰. فصلنامه (۱) میقات حج.

لطفاً توجه فرمایید:

۱. (ك) رجوع کنید به

۲. ممکن است آیه قرآن به طور کامل ذکر نشده باشد.

۳. ذکر منبع به معنی نقل بی کم و کاست از آن منبع نمی باشد.

۴. حرف ما قبل (ه) در آخر کلمه، بنا به تداول فارسی مکسور ضبط شده.

۱. و منابع متعدد دیگری که به برخی از آنها در متن اشاره شده است.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹